میکرو فیلم تهیه شد

۱۷۲۱

باز بینی شد
۱۳۵۳خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب صافی — فارسی

~~مصنف~~ مؤلف ملا خلیل قزوینی

خطی ~~چاپی~~ نستعلیق ۲۴ سطری

سال ~~طبع~~ یا تحریر — عدد اوراق ~~۴۲۳~~ ۴۲۳

جزء کتاب اخبار شماره ۱۵۴

شماره عمومی ۱۷۲۱ شماره قبض

واقف بدایع نگار تاریخ وقف ۱۳۴۲

طول ۲۵ عرض ۱۸ سانتیمتر قفسه

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	صافی	نوع	خطی ✓ / چاپ سنگی
	درجه نفاست	نفیس	اندازه	۱۸×۲۵
	شماره اموالی	۱۷۲۱	تعداد اوراق	۴۲۳
	قطع	وزیری	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
	نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد ✓
	نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد ✓
	نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓
	نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد ✓
	نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓		

بررسی کنندگان: ۱. خبازیان ۲. مجذوب ۳.

ناظر:

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام: ۱۹,۵,۲۳

تاریخ بررسی:

این کتاب از مرحوم جد امجدم حاجی ملا حسن قاضی صدوقی طاب ثراه

بمرحوم عمویم ملا محمود قاضی بمیراث رسید و از آن مرحوم بصبیه ایشان

که حلیله این بنده باشد ارثاً رسید و من هم وقف

بر کتابخانه آستان قدس نمودم غلامرضا دربار آستان

[illegible] شهر جمادی الثانیه

۱۳۴۲

از طرف [illegible]

بتاریخ ۱۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۴۲

نمره مسلسل کتاب ۴۹۹

۱۳۵۳ بازبینی شد

کتابخانه آستان قدس

رب یسر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی یرید لعباده الیسر ولا یرید بهم العسر وصلی الله علی محمد واله الطاهرین و بعد چون حکم نواب همایون اقدس اعلی خلد الله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین عدله وبره واحسانه صادر شد بانکه داعی دوام دولت قاهره خلیل بن الغازی القزوینی شرح نماید کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی تغمده الله تعالی بغفرانه را بزبان فارسی وبانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القران وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنازة وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح وکتاب العقیقة شروع شد کتاب الطلاق که کتاب پانزدهم است از جملهٔ سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزء کافی است بتاریخ یکشنبه پنجم صفر سال هزار و هفتاد و هفت هجری والله المستعان وعلیه التکلان

اصل کتاب الطلاق شرح الطلاق بفتح طاء مصدر باب نصر وحسن رها شدن زن از شوهرش ببطلان زناشوهری درین کتاب هشتاد و دو باب است اول باب کراهیة طلاق الزوجة الموافقة دوم باب تطلیق المرأة غیر الموافقة سیم باب ان الناس لا یستقیمون علی الطلاق الا بالسیف چهارم باب من طلق لغیر الکتاب والسنة پنجم باب ان الطلاق لا یقع الا لمن اراد الطلاق ششم باب انه لا طلاق قبل النکاح هفتم باب الرجل یکتب بطلاق امرأته هشتم باب تفسیر طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق نهم باب ما یجب ان یقول من اراد ان یطلق دهم باب من طلق ثلثا علی طهر بشهود فی مجلس او اکثر انها واحدة یازدهم باب من طلق وفرق بین الشهود او طلق بحضرة قوم ولم یقل لهم اشهدوا دوازدهم باب من اشهد علی طلاق امرأتین بتطلیقة واحدة سیزدهم باب الاشهاد علی الرجعة چهاردهم باب ان المراجعة لا تکون الا بالمواقعة پانزدهم باب شانزدهم باب التی لا تحل له حتی تنکح زوجا غیره هفدهم باب ما یهدم الطلاق وما لا یهدم هیجدهم باب الغایب یقدم من غیبته فیطلق عند ذلک نوزدهم باب انه لا یقع الطلاق حتی تحیض وتطهر بیستم باب النساء اللاتی یطلقن علی کل حال بیست و یکم باب طلاق الغایب بیست و دوم باب طلاق الحامل بیست و سیم باب طلاق التی لم یدخل

٢٠

۱

کتابخانه آستان قدس

وقف کتابخانه مبارکه

بها بیست و چهارم باب فی التی تخفی حیضها بیست و پنجم باب الطلاق التی لم تبلغ والتی قد یئست من الحیض بیست و ششم باب الوقت الذی تبین منه المطلقة والذی یکون فیه الرجعة ومتی یجوز لها ان تتزوج بیست و هفتم باب معنی الاقراء بیست و هشتم باب الفرق من طلق علی غیر السنة وبین المطلقة اذا خرجت وهی فی عدتها او اخرجها زوجها بیست و نهم باب عدة المطلقة واین تعتد سیم باب فی تاویل قوله تعالی لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن سی و یکم باب طلاق المسترابة سی و دوم باب طلاق التی تکتم حیضها سی و سیم باب فی التی تحیض فی کل شهرین وثلاثة سی و چهارم باب عدة المسترابة سی و پنجم باب ان النساء یصدقن فی العدة والحیض سی و ششم باب المسترابة بالحبل سی و هفتم باب نفقة الحبلی المطلقة سی و هشتم باب ان المطلقة ثلثا لا سکنی لها ولا نفقة سی و نهم باب متعة المطلقة چهلم باب ما للمطلقة التی لم یدخل بها من الصداق چهل و یکم باب ما یوجب المهر کملا چهل و دوم باب ان المطلقة وهو عنها غائب تعتد من یوم طلقت چهل و سیم باب عدة المتوفی عنها زوجها وهو غایب چهل و چهارم باب علة اختلاف عدة المطلقة وعدة المتوفی عنها زوجها چهل و پنجم باب عدة الحبلی المتوفی عنها زوجها ونفقتها چهل و ششم باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این تعتد وما یجب علیها چهل و هفتم باب المتوفی عنها زوجها ولم یدخل بها وما لها من الصداق والعدة چهل و هشتم باب الرجل یطلق امرأته ثم یموت قبل ان تنقضی عدتها چهل و نهم باب طلاق المریض ونکاحه پنجاهم باب فی قول الله عز وجل ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن پنجاه و یکم باب طلاق الصبیان پنجاه و دوم باب طلاق المعتوه والمجنون وطلاق ولیه عنه پنجاه و سیم باب طلاق السکران پنجاه و چهارم باب طلاق المضطر والمکره پنجاه و پنجم باب طلاق الاخرس پنجاه و ششم باب الوکالة فی الطلاق پنجاه و هفتم باب الایلاء پنجاه و هشتم باب انه لا یقع الایلاء الا بعد دخول الرجل باهله پنجاه و نهم باب الرجل یقول لامرأته هی علیه حرام شصتم باب الخلیة والبریة والبتة شصت و یکم باب الخیار شصت و دوم باب کیف کان اصل الخیار شصت و سیم باب الخلع شصت و چهارم باب المباراة شصت و پنجم باب عدة المختلعة والمباراة ونفقتهما وسکناهما شصت و ششم باب النشوز شصت و هفتم باب الحکمین والشقاق شصت و هشتم باب المفقود شصت و نهم باب المرأة یبلغها موت زوجها او طلاقها فتعتد ثم تزوج فیجیء زوجها هفتادم باب المرأة یبلغها نعی زوجها او طلاقه فتتزوج فیجیء زوجها الاول فیفارقها جمیعا هفتاد و یکم باب عدة المرأة من الخصی هفتاد و دوم باب فی المصاب بعقله بعد التزویج هفتاد و سیم باب الظهار هفتاد و چهارم باب اللعان هفتاد و پنجم باب طلاق الحرة تحت المملوک والمملوکة تحت الحر هفتاد و ششم باب طلاق العبد اذا تزوج باذن مولاه هفتاد و هفتم باب طلاق الامة وعدتها فی الطلاق هفتاد و هشتم باب عدة الامة المتوفی عنها زوجها هفتاد و نهم باب امهات الاولاد والرجل یعتق احدیهن ...

عنها هشتادم باب الرجل یکون عنده الامة فیطلقها ثم یشتریها هشتاد ویکم باب المرتد هشتاد و دوم باب طلاق اهل الذمة وعدتهم فی الطلاق والموت واذا اسلمت المرأة

باب اول اصل باب کراهیة طلاق الزوجة الموافقة

شرح این باب بیان ناخوش بودن طلاق زنی است که رنجشی ازو نباشد درین باب پنج حدیث است

اول اصل عن سعد بن طریف عن ابی جعفر علیه السلم قال مر رسول الله صلی الله علیه وآله برجل فقال ما فعلت امرأتك فقال طلقتها یا رسول الله قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله فقال تزوجت فقال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امرأتك قال طلقتها قال من غیر سوء قال من غیر سوء شرح ما استفهامیه است ومفعولست محلا ومفعولست فعلت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است امرأتك فاعل است سوء بضم سین با نقطه وسکون واو وهمزه است یعنی روایت است از سعد بن طریف بفتح طای بی نقطه وکسر رای بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گذشت رسول الله صلی الله علیه وآله بمردی پس گفت که چه کرد زن تو یا یعنی که چه شد حال او پس گفت که طلاق دادم او را ای رسول الله صلعم گفت که آیا بی رنجشی گفت که بی رنجشی بعد از آن بدرستی که آن مرد زن گرفت پس گذشت باو نبی صلی الله علیه وآله پس گفت که آیا زن گرفتی پس گفت که آری بعد از آن گذشت باو پس گفت چه کرد زن تو پس گفت که طلاق دادم او را گفت که آیا بی رنجشی گفت که بی رنجشی

اصل ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله فقال تزوجت فقال نعم ثم قال له بعد ذلك ما فعلت امرأتك قال طلقتها قال من غیر سوء قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله عز وجل یبغض او یلعن کل ذواق من الرجال وکل ذواقة من النساء شرح یبغض بیاء یک نقطه وغین با نقطه وضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است او از شک روایت یلعن از باب منع است الذواق بفتح ذال با نقطه وتشدید واو بسیار چشنده ومراد کسی است که در نکاح مانند کسی باشد که در خوردن طعامهای گوناگون اکتفا بچشیدن کند یعنی از آن بدرستی که آن مرد زن گرفت پس گذشت باو نبی صلی الله علیه وآله پس گفت که آیا زن گرفتی پس گفت که آری بعد از آن گفت آن مرد را بعد از آن که چه کرد زن تو گفت که طلاق دادم او را گفت که آیا بی رنجشی گفت که بی رنجشی پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که الله عز وجل دشمن میدارد یا لعنت میکند هر بسیار چشنده از مردان را و هر بسیار چشنده از زنان را

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من شیء مما احله الله ابغض الیه من الطلاق وان الله یبغض المطلاق الذواق شرح من در اول زایده است برای تاکید عموم ودر دوم تبعیضیه است ودر سیوم تفضیلیه است ابغض افعل التفضیل برای مفعولست ومفعولست بغض که حلالست عبارتست

الجزء ١١

از کراهت مغلظ ان المطلاق بکسر المیم وسکون طاء بی نقطه بسیار طلاق دهنده زنان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست هیچ چیزی از جمله آنچه حلال کرده است الله تعالی مبغوض تر بسوی او از طلاق و بضرورت وبدرستی که الله تعالی دوست می دارد بسیار طلاق دهنده بسیار چشنده را

سیم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل یحب البیت الذی فیه العرس ویبغض البیت الذی فیه الطلاق وما من شیء ابغض الی الله من الطلاق شرح العرس بضم عین بی نقطه وسکون وضم رای بی نقطه وسین بی نقطه تزویج وطعام تزویج وهر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که الله عز وجل دوست می دارد خانه را که در آنست تزویج ودشمن میدارد خانه را که در آنست طلاق ونیست هیچ چیزی از جمله حلال مبغوض تر بسوی الله تعالی از طلاق وبضرورت

چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعت ابی علیه السلم یقول ان الله یبغض کل مطلاق ذواق شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب

پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال بلغ النبی صلی الله علیه وآله ان ابا ایوب یرید ان یطلق امرأته فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ان طلاق ام ایوب لحوب ای اثم شرح النبی منصوبست ام ایوب کنیت زن ابو ایوب است لحوب بفتح لام است الحوب بفتح وضم حای بی نقطه وسکون واو وبای یک نقطه مصدر باب نصر گناهکار شدن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که رسید بنبی صلی الله علیه وآله اینکه ابو ایوب انصاری می خواهد که طلاق دهد زنش را پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که طلاق ام ایوب حوبست یعنی گناهست

باب دوم اصل باب تطلیق المرأة غیر الموافقة شرح این باب بیان طلاق دادن زنیست که موافق خواهش نیست در این باب شش حدیث است

اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم انه کانت عنده امرأة تعجبه وکان لها محبا فاصبح یوما وقد طلقها فاغتم لذلك فقال له بعض موالیه جعلت فداك لم طلقتها فقال انی ذکرت علیا صلوات الله علیه فتنقصته فکرهت ان الصق جمرة من جمر جهنم بجلدی شرح تعجبه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است تنقصته بنون وقاف وصاد بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعل است الجمر بفتح جیم وسکون میم ورای بی نقطه جمع جمرة اخگر یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم اینکه شان اینست که بود نزد او زنی که خوش می آمد او را وبود آن زن را دوستدار پس بصبح رسید روزی با آنکه بتحقیق طلاق داده بود او را پس اندوهناک شد برای آن پس گفت امام را بعض مخلصان او که قربانت شوم چرا طلاق دادی او را پس امام گفت که بدرستی که من مذکور کردم علی صلوات الله علیه را پس مذمت کرد او را پس ناخوش داشتم این را که متصل کنم

اکری از اکرهای جهنم را بپوشت خود بصیرورت دوم اصل عن خطاب بن مسلمة قال کانت عندی
امرأة تصف هذا الامر وکان ابوها کذلك وکانت سیئة الخلق وکنت اکره طلاقها لمعرفتی
بایمانها وایمان ابیها فلقیت ابا الحسن موسی علیه السلم وانا ارید ان اسأله عن طلاقها فقلت جعلت
فداك ان لی الیك حاجة فتأذن لی ان اسئلك عنها فقال ائتنی غدا صلوة الظهر شرح
خطاب بفتح خاء با نقطه و تشدید طاء بی نقطه است مسلمه بفتح میم وفتح لام یا بضم میم وکسر لام است مشار الیه هذا
الامر دین شیعهٔ امامیه است فتأذن بتقدیر استفهام است ائتنی بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین
وکسر تاء دو نقطه در بالا بصیغهٔ امر مهموز الفاء ومعتل اللام باب ضربت صلوة منصوب و نایب ظرف زمانست
و بدل البعض غدا است یعنی روایت است از خطاب بن مسلمه گفت که بود نزد من زنی که بیان و تصدیق میکرد
این کار را و بود پدرش همچنان وان زن بود بد خو و بودم که ناخوش میشمردم طلاق او را برای شناختن من
بایمان او و ایمان پدرش پس برخوردم امام موسی کاظم علیه السلم را برحالی که من میخواستم که سوال کنم او را از طلاق
ان زن پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که مرا هست بسوی تو حاجتی ایا پس رخصت میدهی مرا که سوال کنم
از ان پس امام گفت که بیا نزد من فردا وقت نماز ظهر اصل قال فلما صلیت الظهر اتیته فوجدته
قد صلی وجلس فدخلت علیه وجلست بین یدیه فابتدانی فقال یا خطاب بن مسلمة کان ابی زوجنی ابنة
عم لی وکانت سیئة الخلق وکان ابی ربما اغلق علی وعلیها الباب رجاء ان القاها فاتسلق الحائط
واهرب منها فلما مات ابی طلقتها فقلت الله اکبر اجابنی والله عن حاجتی من غیر مسئلة شرح رجاء بفتح را
منصوب و مفعول له است اتسلق بسین بی نقطه بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب تفعل است اهرب از باب نصر است
یعنی راوی گفت که پس وقتی که گذاردم نماز ظهر را امدم نزد امام پس یافتم او را که بتحقیق که گذارده بود نماز ظهر
را و نشسته بود پس داخل شدم براو و نشستم در برابر او پس امام پیشی گرفت مرا باین روش که گفت که ای خطاب
ابن مسلمه بود پدرم که تزویج کرد بمن دختر عموی مرا و بود بد خو و بود پدرم که لب که بست بر من و براو در را
بامید اینکه برخورم از زن را پس بالا میرفتم دیوار را و میگریختم از ان زن پس وقتی که مرد پدرم طلاق دادم
او را پس با خود گفتم که الله اکبر جواب گفت مرا بخدا قسم از حاجت من بی سؤالی سیوم اصل عن خطاب بن مسلمة
قال دخلت علیه یعنی ابا الحسن موسی علیه السلم وانا ارید ان اشکوا الیه ما القی من امرأتی من
سوء خلقها فابتدانی فقال ان ابی کان زوجنی مرة امرأة سیئة الخلق فشکوت ذلك الیه فقال
لی ما یمنعك من طلاقها قد جعل الله ذلك الیك فقلت فیما بینی وبین نفسی قد فرجت عنی شرح

روایت است از خطاب بن مسلمه گفت که داخل شدم براو میخواهد امام موسی کاظم علیه السلم را برحالی که من میخواستم
که شکایت کنم بسوی او انچه را که برمیخوردم از زن خود که بدخو بود است پس امام پیشی گرفت مرا باین روش
که گفت بدرستی که پدرم بود که تزویج کرد بمن یاری زنی را که بدخو بود پس شکایت کردم از ان بسوی پدرم
پس پدرم گفت مرا که چه چیز منع می کند ترا از طلاق او بتحقیق گردانید الله تعالی ان را مفوض بسوی تو پس گفتم
در میان خود و میان خودم که بتحقیق گشاد دادی از من اندوه را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ان علیا صلوات الله علیه قال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل مطلاق فقام رجل
من همدان فقال بلی والله لنزوجنه وهو ابن رسول الله وابن امیر المؤمنین صلی الله علیهما فان شاء
امسك وان شاء طلق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه
گفت برجایی که او بر منبر بود که تزویج مکنید با امام حسن چه بدرستی که او مردیست بسیار طلاق دهنده پس برخواست مردی
از قبیله همدان بسکون میم و دال بی نقطه پس گفت که بلی بخدا قسم که هر اینه تزویج میکنیم البته و او پسر رسول الله
و پسر امیر المؤمنین است صلی الله علیهما پس اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد طلاق دهد مدانکه امثال این از قبیل
نهی حقیقی نیست بلکه نوعی از مهربانی و عذرخواهی است پس مخالفت ان میتواند بود که مستحب باشد زیرا که ان
نیز نوعی از مهربانی است و ایضا منافات نیست میان خانه رجل مطلاق و حدیث دوم و چهارم باب
سابق زیرا که مطلاق بر دو قسم است اول انکه ذواق است و بی سببی طلاق میدهد و او مبغوض است
دوم انکه رعیت مصلحت میکند و او مبغوض نیست پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الحسن بن علی علیهما السلم
طلق خمسین امرأة فقام علی علیه السلم بالکوفة فقال یا معشر اهل الکوفة لا تنکحوا الحسن فانه رجل
مطلاق فقام الیه رجل فقال بلی والله لننکحنه فانه ابن رسول الله صلی الله علیه وآله وابن
فاطمة فان اعجبته امسك وان کره طلق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که بدرستی که حسن بن علی علیه السلم طلاق داد پنجاه زن را پس برخواست علی علیه السلم در کوفه پس گفت که ای گروه
اهل کوفه نکاح مکنید حسن را چه بدرستی که او مردیست بسیار طلاق دهنده پس برخواست بسوی او مردی
پس گفت که بلی بخدا قسم که هر اینه نکاح میکنیم حسن را چه بدرستی که او پسر رسول الله صلی الله علیه واله است
و پسر فاطمه است پس اگر خوش آید او را نگاه دارد و اگر کراهد طلاق دهد ششم اصل عن الولید بن
صبیح الاسدی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول ثلاثة ترد علیهم دعوتهم احدهم رجل
یدعو علی امرأته وهو لها ظالم فیقال له الم نجعل امرها بیدك شرح صبیح بفتح صاد بی نقطه

نکاح ٥٣

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

و کریا، بتکیفط بالضم صاد و فتح با، است و مضمون این باتمه گذشت در کتاب الدعا در حدیث سیوم باب من لا یستجاب دعوته که باب سی و دوم است یعنی روایت است از ولید بن صبیح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که هر کس برگردانیده می شود بر ایشان دعای ایشان یکی از ایشان مردیست که نفرین می کند بر زن خود را و آن زن استمکار است پس گفته میشود او را مرد را که آیا نگردانیدیم کار او را بدست تو **باب سیم اصل باب ان الناس لا یستقیمون علی الطلاق الا بالسیف شرح** این باب بیان اینست که اکثر مردمان راست نمی شوند بر طلاق صحیح مگر بشمشیر امام عدل درین باب پنج حدیث است **اول اصل** حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد عن الحسن بن حذیفة عن معمر بن وشیکة قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول لا یصلح الناس فی الطلاق الا بالسیف ولو ولیتهم لرددتهم فیه الی کتاب الله قال وحدثنی بهذا الحدیث المیثمی عن احمد بن ابی حمزة عن بعض رجاله اوهم المیثمی عن ابی عبد الله علیه السلم یصلح بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع و حسن است ولیت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب حسب است کتاب الله اشارت است بایاتی که دلالت میکند بر عدم صحت سه طلاق در یک مجلس مثل آیه سوره الطلاق فطلقوهن لعدتهن و گذشت در کتاب نکاح در حدیث سیم باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة است و بیان میشود در حدیث دویم باب هشتم که باب تفسیر طلاق السنة والعدة تا آخر است و مثل آیه سوره بقره الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان و بیان میشود در حدیث اول باب هشتم ضمیر قال در دوم راجع بحمید بن زیاد است میثمی بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح تاء سه نقطه و تخفیف میم اینجا عبارتست از شخصی از اولاد میثم تمار و او غیر میثمی مشهور است که احمد بن الحسن بن اسمعیل بن شعیب بن میثم التمار است اوهم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر راجع ببعض رجاله است و مراد این است که اسم آن شخص را میثمی فراموش کرده یعنی روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن محمد از حسن بن حذیفه بفتح حاء بی نقطه و کسر ذال با نقطه و قاف با بضم حاء و فتح ذال با نقطه و فا از معمر بن وشیکه بفتح واو و کسر شین با نقطه گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که درست نمی شوند اکثر مردمان در طلاق مگر بشمشیر و اگر والی ایشان می شدم هر آینه بر می گردانیدم ایشان را در طلاق بکتاب الله تعالی مراد این است که حجت و برهان واضح است و ایشان دانسته مکابره می کنند و غیر شمشیر چیزی ایشان را بر نمی گرداند حمید گفت که خبر داد مرا این حدیث میثمی از احمد بن ابی حمزه از بعض مشایخ احمد فراموش کرد نام او را میثمی از امام جعفر صادق علیه السلم

دوم اصل

وقف کتابخانه مبارکه رضویه

دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال لو ولیت الناس لاعلمتهم کیف ینبغی لهم ان یطلقوا ثم لم اوت برجل قد خالف الا اوجعت ظهره و من طلق علی غیر السنة رد الی کتاب الله عز و جل وان رغم انفه **شرح** رغم براء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و علم و حسن است انف مرفوع فاعلست یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که اگر والی می شدم مردمان را هر آینه بضرب شمشیر اعلام میکردم ایشان را که چگونه سزاوار است برای ایشان اینکه طلاق دهند بعد از آن آورده نمی شد نزد من مردی که بتحقیق مخالفت کرده باشد مگر آنکه بدرد می آوردم پشت او را تا زیانه و هر که طلاق دهد بر غیر طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله برگردانیده می شود بسوی کتاب الله عز و جل هر چند که خاک آلود شود بینی او یعنی که خوار شود

سیم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن سماعة عن عمر بن معمر بن وشیکة قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول لا یصلح الناس فی الطلاق الا بالسیف ولو ولیتهم لرددتهم الی کتاب الله عز و جل **شرح** این ظاهر است از شرح اول این باب **چهارم اصل** قال احمد و ذکر بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم و محمد بن سماعة عن ابی بصیر عن العبد الصالح علیه السلم انه قال لو ولیت امر الناس لعلمتهم الطلاق ثم لم اوت باحد خالف الا اوجعته ضربا **شرح** و محمد عطف بر بعض اصحابنا ضمیر انه قال راجعست بهر یک از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم ضربا مفعول له است و مضمون باقی ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **پنجم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول والله لو ملکت من امر الناس شیئا لاقمتهم بالسیف والسوط حتی یطلقوا للعدة کما امرهم الله عز و جل **شرح** ملکت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب است کما امر الله اشارت است بایت سوره طلاق یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة و بیان میشود در حدیث دوم باب هشتم که باب تفسیر طلاق السنة والعدة و ما یوجب الطلاق است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که بخدا قسم که اگر مالک می شدم از جمله حکومت این مردمان چیزی را هر آینه راست میکردم ایشان را بشمشیرها و تازیانه تا آنکه طلاق دهند برای عده چنانچه امر کرد الله عز و جل در سوره طلاق

باب چهارم اصل باب من طلق لغیر الکتاب والسنة شرح این باب بیان کسی است که طلاق داد برای غیر حکمی که موافق قران و طریقه رسولست مراد حکم ائمه ضلالت و جاهلیت است موافق آیه سوره مائده افحکم الجاهلیة یبغون ومن احسن من الله حکما لقوم یوقنون درین باب هیجده حدیث است **اول اصل**

عن عمرو بن رباح عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له بلغنی انک تقول من طلق لغیر السنة انک لا ترى
طلاقه شیئا فقال ابو جعفر علیه السلم ما اقوله بل الله عز و جل یقوله اما والله لو کنا نفتیکم بالجور لکنا
شرا منکم لان الله عز و جل یقول لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم الایة **شرح** عمرو بفتح
عین و سکون میم است و بعض اهل کتب رجال می گویند بضم عین و فتح میم است رباح بفتح را و با نقطه و تخفیف
با یک نقطه و حا بی نقطه است انکه در اول بفتح همزه است طلاق برای غیر سنت عبارتست از
طلاق بسبب پیروی حکم اهل ظن و ائمه اهل ضلالت انکه در دوم بکسر همزه است و وضع ضمیر مخاطب در موضع
ضمیر متکلم از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است. بل الله عز و جل یقوله ما افتا رتست باینکه
این مسئله معلوم نیست باتی از متشابهات قران که علم بمدلولات انها نزد ائمه هدی است بدانکه ازین
ظاهر میشود جواب ثانی از سوال اول عمر بن شهاب عبدی که منقول میشود در باب بیست و نهم که باب
الفرق بین من طلق علی غیر السنة و بین المطلقة اذا خرجت و هی فی عدتها او اخرجها زوجها است وازین
ظاهر میشود معنی مخالفت کتاب و سنت که مذکور میشود در حدیث اینده و مانند ان لیک همدان
قلانسی این معنی را نفهمیده در مانده چنانچه بیان میشود در شرح باب بیستم و نهم اما بفتح همزه و تخفیف میم است
الجور بفتح جیم و سکون واو و را بی نقطه مصدر باب نصر عدول از راه راست و اینجا عبارتست از
حکم از روی ظن زیرا که ان عدولست از صراط مستقیم که مقتضای ایات محکماتست که در انها نهی از پیروی
ظن و اختلاف از روی ظن صریح شده در سوره مایده چنین است و تری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم
والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم
السحت لبئس ما کانوا یصنعون و درین ایت چند احتمالست ازانجمله انکه اثم عبارت از فتوی
از روی ظن است و مسارعت در اثم عبارت از رغبت در ان فتوی و وصف و مدح انست
مثل ایه سوره نحل ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام و بیان ان در کتاب
الایمان والکفر در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سیوم که باب مجالسة اهل المعاصی
است و عدوان عبارتست از اختلاف از روی ظن چه باعث عداوت می باشد غالبا و ان
لازم عادی اثم است زیرا که دو خودرای متفق نمی باشند در جمیع فتواها و لهذا در اول اکتفا کرده
باثم و نکته که عن قولهم الاثم والعدوان ظاهر انچه گذشت در کتاب الجهاد در حدیث ششم

باب الامر

باب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر که باب بیستم و هفتم است این است که لولا یک حرف و برای تحضیض است
الربانی راغب در ثواب رب بزهد در دنیا و گذشت در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول
در بیان شرح نصب الحق تا اخر که ولا علم الا من عالم ربانی و بیان شد و ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث
علی علیه السلم الناس ثلثه عالم ربانی وهو منسوب الی الرب بزیادة الالف والنون للمبالغة وقیل هو من الرب
بمعنی التربیة کانوا یربون المتعلمین بصغار العلوم قبل کبارها والربانی الراسخ فی العلم والعلم المعلم
واو در والاحبار برای عطف انتخاب و برای عطف انفراد می تواند بود الاحبار جمع حبر بکسر و فتح حاء و سکون
باء عالم بقدر معتد به از جمله کتاب الله سحت عبارتست از رشوت در حکم چنانچه گذشت در کتاب
المعیشة در حدیث دوم و چهارم باب السحت که باب چهل و دوم است حاصل استدلال امام انست که
ربانیون و احبار مامورند بنهی شما ازین قول و عمل و اگر نهی نکنند شما بد عمل خواهید بود و ایشان بد صنع خواهند
بود و بد صنع بدتر است از قبیح حاصل موافق انچه گذشت در کتاب العقل در احادیث باب سیزدهم
که باب لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه اینست پس اگر نهی نکنند و موافقت شما نیز کنند بدتر از
بدتر خواهند بود و اهل کتب رجال نقل کرده اند که عمرو بن رباح مذهب زیدیه داشته که قائلند بجواز فتوی و
اختلاف از روی ظن یعنی روایتست از عمرو بن رباح از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم امام را که رسیده
بمن اینکه تو میگویی که هر که طلاق داد بسبب غیر حکمی که موافق طریق رسولست بدرستی که تو نمی بینی طلاق او را
چیزی پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که نمی گویم انرا از پیش خود بلکه الله عز و جل می گوید انرا که باش گند بخدا قسم
که اگر می بودم که فتوی دهیم شما را به پیروی ظن هر اینه می بودیم بدتر از شما زیرا که الله عز و جل می گوید در سوره
مایده که چرا نهی نمی کنند اهل ظن و اختلاف را زاهدان و عالمان از گفتن ایشان فتوای ناحق را مید الخ
جمع این ایت را **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال کل شیء خالف کتاب الله عز و جل رد الی
کتاب الله والسنة **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر چیزی از طلاق و غیر ان که
می خالف باشد قرانرا برگردانیده میشود بسوی قران و طریقه رسول موافق حصری که مفهوم است از ایه
سوره رعد افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی یا عکس رانکه مقابل حق باطل است
سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یطلق امراته وهی حائض قال الطلاق علی غیر
السنة باطل قلت فالرجل یطلق ثلثا فی مقعد قال یرد الی السنة **شرح** گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را که مرد طلاق می دهد زنش را در حالی که ان زن حائض است امام گفت که طلاق بر غیر طریقه رسول

باطل است گفتیم که پس مرد طلاق می دهد سه طلاق در یک مجلس امام گفت که برگردانیده می شود بسوی طریقه رسول صلی الله علیه واله وسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال من طلق لغیر السنة یرد الی کتاب الله وان رغم انفه شرح رغم انفه گذشت در حدیث دوم باب سابق یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که طلاق دهد بسبب غیر حکمی که موافق طریق رسول است برگردانیده می شود بسوی قران هر چند که کاره الرد شود بینی او پنجم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الطلاق اذا لم یطلق للعدة قال یرد الی کتاب الله عز وجل شرح عدم طلاق برای عده عبارت از این است که قصد ابطال عده زن صاحب عده کند بسبب سه طلاق در یک مجلس یعنی روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از سه طلاق چون طلاق داده نشود برای عده طلاق امام گفت که برگردانیده می شود بسوی قران مثل آیه سورة الطلاق که فطلقوهن لعدتهن ششم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل طلق امراته وهی حائض فقال الطلاق لغیر السنة باطل این ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب هفتم اصل قال ابو جعفر علیه السلم من طلق ثلاثا فی مجلس علی غیر طهر لم یکن شیئا انما الطلاق الذی امر الله عز وجل به فمن خالف لم یکن له طلاق وان ابن عمر طلق امراته ثلاثا فی مجلس وهی حائض فامره النبی صلی الله علیه واله ان ینکحها ولا یعتد بالطلاق قال وجاء رجل الی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال یا امیر المؤمنین انی طلقت امرأت قال الک بینة قال لا فقال اعزب شرح علی غیر طهر اشارت است بانکه اگر در طهر باشد می تواند بود که یکی از انها صحیح باشد مثل آنکه در طهر غیر مجامعت باشد الذی ضربته است امر الله عز وجل اشارت است بایت سوره الطلاق اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و بیان می شود در حدیث دوم باب تفسیر طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق که باب هشتم است بینه عبارت است از دو گواه عادل اعزب یعنی بی نقطه و زاء با نقطه و باء یک نقطه بصیغه امر باب نصر و ضرب است یعنی دور شو از من و مراد این است که طلاق تو صحیح نیست موافق آیت سوره طلاق واشهدوا ذوی عدل منکم یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم که هر که طلاق داد سه طلاق در یک مجلس بی آنکه زن پاک از حیض داشته باشد نیست هیچ طلاق او چیزی جز این نیست که طلاق صحیح آنست که امر کرد الله عز وجل بآن در سوره طلاق پس هر که مخالفت کند نیست برای او طلاقی و بدرستی که عبد الله بن عمر طلاق داد زنش را سه طلاق در یک مجلس در حالی که آن زن حائض بود پس امر کرد او را نبی صلی الله علیه واله اینکه جماع کند آن زن را و اعتبار نکند آن طلاق را

امام گفت

امام گفت که آمد مردی بسوی امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه واله پس گفت که ای امیر المؤمنین بدرستی که من طلاق دادم زن خود را گفت که آیا تو را است دو شاهد گفت که نه گفت که دور شو از من هشتم اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن امرأة طلقها زوجها لغیر السنة وقلنا انهم اهل بیت ولم یعلم به احد فقال لیس بشیء شرح طلاق برای غیر سنت بیان شد در شرح حدیث اول این باب ضمیر انهم راجع بزوج و امراة و امثال ایشان است ضمیر به راجع بطلاق است و در اکثر نسخ بجای آن بهم است و آن خوب نمی نماید یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از زنی که طلاق داد او را شوهر او برای غیر طریقه رسول و گفتیم که ایشان خانواده اند و خبر دار نشد بآن طلاق کسی یا بمعنی که اشهاد دو عادل نکرد پس امام گفت که نیست طلاق او چیزی نهم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلم یقول طلق ابن عمر امرأته ثلثا وهی حائض فسأل عمر رسول الله صلی الله علیه واله فامره ان یراجعها فقلت ان الناس یقولون انما طلقها واحدة وهی حائض فقال فلای شیء سأل رسول الله صلی الله علیه واله اذا کان هو املک برجعتها کذبوا ولکنه طلقها ثلثا فامره رسول الله صلی الله علیه واله ان یراجعها ثم قال ان شئت فطلق وان شئت فامسک شرح ان الناس تا اخر اشارت است بروایت مخالفان مثل آنچه منقول میشود در حدیث ثانی ترجمه و بعد هم این باب موافق ظاهر آنچه در کتاب بخاری وکتاب مسلم است که عن عبد الله بن عمر انه طلق امرأة له وهی حائض فذکر عمر لرسول الله صلی الله علیه واله وسلم فتغیظ فیه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ثم قال لیراجعها ثم یمسکها حتی تطهر ثم تحیض فتطهر فان بدا له ان یطلقها فلیطلقها طاهرا قبل ان یمسها فتلک العدة التی امر الله ان تطلق لها النساء فی روایته مره فلیراجعها ثم لیطلقها طاهرا او حاملا فلای شیء تا اخر مبنی بر این است که ابن عمر پشیمان شده بوده از طلاق و چاره میخواسته برای برگردانیدن و آنچه در روایت مخالفانست که فتغیظ فیه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قرینه تثلیث است زیرا که تغیظ بمعنی کمال خشمگینی است و ظاهر این است که آن بسبب دو امر مشروع نبود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم می گفت که طلاق داد پسر عمر زنش را سه طلاق در حالی که زن حائض بود پس پرسید عمر رسول الله صلی الله علیه واله را پس امر کرد او را بآنکه برگرداند او را پس گفتم که بدرستی که مردمان می گویند که جز این نیست که پسر عمر طلاق داد آن زن را یک طلاق در حالی که آن زن حائض بود پس امام گفت که پس برای چه چیز پرسید رسول الله صلی الله علیه واله را چون بود او مالکتر برگردانیدن آن زن دروغ گفتند ولیک او طلاق داد آن زن را سه طلاق پس امر کرد او را رسول الله

صلی الله علیه وآله بایکه برگرداند اورا بعد از ان رسول الله گفت که اگر خواهی پس طلاق ده واگر خواهی پس نگاه دار
دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم انه سئل عن امرأة سمعت ان رجلا طلقها وجحد ذلك اتقیم معه
قال نعم فان طلاقه بغیر شهود لیس بطلاق والطلاق لغیر العدة لیس بطلاق ولا یحل له ان
یفعل فیطلقها بغیر شهود ولغیر العدة التی امر الله عز وجل بها شرح روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم اینکه از او پرسیده شد از زنی که خود شنیده این را که مردی که شوهر اوست طلاق داد
اورا وانمرد منکر شد انرا ایا با وجود انکه خود صیغه طلاق را شنیده در یک می کند یا انمرد امام گفت
که اری چه بدرستی که طلاق او بی شاهد است نیست طلاق صحیح و طلاق برای غیر عده نیز غیر صحیح است
و حلال نیست برای انمرد که کند پس طلاق دهد اورا بی شاهدان و برای غیر عده که امر کرد الله عز وجل
بر ان در سوره طلاق که اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و بیان می شود در حدیث دوم باب هشتم
یازدهم اصل عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلم انهما قالا اذا طلق الرجل فی دم النفاس او طلقها بعد ما یمسها
فلیس طلاقه ایاها بطلاق وان طلقها فی استقبال عدتها طاهرا من غیر جماع ولم یشهد علی ذلك رجلین
عدلین فلیس طلاقه ایاها بطلاق شرح النفاس بکسر نفس باعتبار انست که حکم حیض معلوم موثر بطریق اولی در این
اشارتست بایکه نفاس قسمی از حیض است یمسها بتشدید سین بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است
الاستقبال رو اوردن و مصدر اینجا مضاف بفاعلست که استقبال بایکه از حیض برای مبالغه در نفی صحت طلاق
بی اشهاد است زیرا که زن در اول طهر دورتر است از حیض از وسط و اخرش و با وجود ان طلاق او صحیح نیست
بی اشهاد و طاهرا بی نقط حال ضمیر عدتها ست و حال از مضاف الیه جایز نیست نزد جمعی از نحویان و اسقاط
علامت تانیث باعتبار انست که مراد ضد حائض است و دیگران اعتبار انست از زمان حیض که اند که
پیش از طهر است زیرا که گاهی اینرا نیز زمان استقبال عده می نامند و نظیر این فقره می اید در حدیث دوم
باب المفقود که باب شصت و هشتم است و مناسب اینجا معنی دیگر است و بیان می شود یعنی روایتست
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه ایشان گفتند که چون طلاق دهد مرد در وقت خون زائیدن
یا طلاق دهد زن را بعد از انکه جماع کند ان زن را پس نیست طلاق او ان زن را طلاق صحیح و اگر طلاق دهد زن را
در وقت رو اوردن بایکی از حیض بر حالی که ان زن داخل طهر شده باشد بی جماع و گواه نکرد بر ان
طلاق دو مرد عادل را پس نیست طلاق او ان زن را طلاق صحیح دوازدهم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی ابراهیم علیه السلم
قال سألته عن رجل یطلق امرأته فی طهر من غیر جماع ثم یراجعها من یومه ثم یطلقها تبین منه

ثلاث

ثلاث تطلیقات فی طهر واحد فقال خالف السنة قلت فلیس ینبغی له اذا هو راجعها ان یطلقها الا فی طهر
اخر قال نعم قلت حتی یجامع قال نعم شرح تبین بباء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب ضرب بتقدیر استفهامست خالف السنة اشارتست بایکه طلاق دوم و طلاق سیوم او باطلست و بیان
میشود در حدیث چهارم باب هشتم که لانه طلقها التطلیقة الثانیة فی طهر الاولی ولا ینقض الطهر الا بمواقعة بعد الرجعة
و می اید در احادیث باب چهاردهم که باب ان المراجعة لا یکون الا بالمواقعة است یعنی روایتست از اسحق
بن عمار از امام موسی کاظم ع گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق می دهد زنش را در پاکی بی جماع بعد از ان
بر میگرداند ان زن را در همان روز بعد از ان طلاق می دهد ان زن را ایا جدا می شود ان زن از ان مرد به سه طلاق که در
میان انها دو بر گردانیدن واقع شود در یک پاکی از حیض پس امام گفت که مخالفت کرده طریق رسول الله صلی الله
علیه و اله را طلاق دوم و سوم گفتم که ایا پس سزاوار نمیشود برای او چون او بر گرداند ان زن را اینکه طلاق دهد
ان زن را مگر در پاکی دیگر امام گفت که اری گفتم که ایا سزاوار نمیشود در پاکی دیگر تا انکه جماع کند در پاکی سابق بر ان
بعد از بر گردانیدن امام گفت که اری سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من طلق بغیر شهود فلیس بشیء
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که طلاق دهد بی شاهدان پس نیست طلاق او چیزی چهاردهم
اصل عن محمد بن مسلم قال قدم رجل الی امیر المؤمنین صلوات الله علیه واله بالکوفة فقال انی طلقت
امرأتی بعد ما طهرت من محیضها قبل ان اجامعها فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اشهدت
رجلین ذوی عدل کما امرك الله عز وجل فقال لا فقال اذهب فان طلاقك لیس بشیء شرح روایت
است از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که امد مردی بسوی امیر المؤمنین صلوات
الله علیه واله در کوفه پس گفت که بدرستی که من طلاق دادم زن خود را بعد از انکه پاک شد از حیضش پیش از انکه
جماع کنم او را پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ایا گواه گرفتی دو مرد صاحبان عدالت را چنانچه امر
کرد ترا الله عز وجل در سوره طلاق که اشهدوا ذوی عدل منکم پس گفت که نه پس گفت که برو چه بدرستی
که طلاق تو نیست چیزی پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من طلق امرأته ثلثا فی مجلس وهی حائض
فلیس بشیء وقد رد رسول الله صلی الله علیه واله طلاق عبد الله بن عمر اذ طلق امرأته ثلثا وهی حائض
فابطل رسول الله صلی الله علیه واله ذلك الطلاق وقال کل شیء خالف کتاب الله عز وجل فهو
رد الی کتاب الله عز وجل وقال لا طلاق الا فی عدة شرح ضمیر وقال در دو جا راجع برسول الله

وراجع باهم می تواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که هر که طلاق دهد زنش را سه بار در
یک مجلس در حالی که آن زن حائض باشد پس نیست طلاق او چیزی وبتحقیق رد کرد رسول الله صلی الله علیه واله طلاق عبد الله
بن عمر را وقتی که طلاق داد زنش را سه طلاق در حالی که او حائض بود و پس باطل کرد رسول الله صلی الله علیه واله آن طلاق را
وگفت که هر چیزی که مخالف شد کتاب الله عز وجل را پس آنمرد ودست بسوی کتاب الله عز وجل وگفت که نیست
طلاق مگر در طهر غیر مواقعه ثانزدهم اصل عن سعید الاعرج قال قلت لابی عبد الله ع انی سألت عمرو بن عبید
عن طلاق ابن عمر فقال طلقها وهی طامث واحدة قال ابو عبد الله ع افلا قلتم له اذا طلقها واحدة
وهی طامث كانت او غیر طامث فهو املك برجعتها فقلت قد قلت له ذلك فقال ابو عبد الله علیه السلم
كذب علیه لعنة الله بل طلقها ثلثا فردها النبی صلی الله علیه واله فقال امسك او طلق علی السنة
ان اردت ان تطلق شرح عمرو بن عبید از رؤسای معتزله است وگذشت در کتاب الحجة در حدیث اول
باب دخول عمرو بن عبید والمعتزلة علی ابی عبد الله علیه السلم که باب هفتم است مضمون اذا طلقها واحدة تا آخر بیان
شد در شرح حدیث نهم این باب ضمیر مستتر در كانت راجع بحبال زن ابن عمر است واسم كانت است وخبرش
جمله وهی طامث است غیر منصوب ومعطوف بر هی طامث است یا مرفوع ومعطوف بر طامث است یا خبر
مبتدای محذوفست بتقدیر هی غیر طامث ظاهر ان اردت ان تطلق اینست که ابن عمر پشیمان شده بود از طلاق
یعنی روایت است از سعید لنگ گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که من پرسیدم عمرو بن عبید را
از طلاق پسر عمر که چگونه بوده پس گفت که طلاق داد زنش را در حالی که آن زن حائض بود یکطلاق خواه در حالی
که آن زن حائض است وخواه در حالی که غیر حائض است پس او مالکتر است ببر گردانیدن آن زن پس گفتم که
بتحقیق گفتم او را این سخن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که عمرو بن عبید دروغ گفت بر او باد لعنت
الله تعالی بلکه طلاق داد زنش را سه طلاق پس برگردانید زنش را نبی صلی الله علیه واله پس گفت که نگاهدار
یا طلاق ده بنا بر طریقه مقرره اگر خواهی که طلاق دهی هفدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال كل طلاق
لغیر السنة فلیس بطلاق ان یطلقها وهی حائض او فی دم نفاسها او بعد ما یغشاها قبل ان
تحیض فلیس طلاقها بطلاق وان طلقها للعدة اكثر من واحدة فلیس الفضل علی الواحدة
بطلاق وان طلقها للعدة بغیر شاهدی عدل فلیس طلاقه بطلاق ولا یجوز فیه شهادة
النساء شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر طلاقی که مسنونه بغیر طریقه رسول

صلی الله علیه واله

صلی الله علیه واله است پس نیست طلاق صحیح بیان این آنکه اگر طلاق دهد زنرا در حالی که آن زن حائض است یا در خون نفاس
خود است یا بعد از آن است که جماع کند آن زن را پیش از آنکه حائض شود پس نیست طلاق آن زن طلاق صحیح واگر طلاق
داد زنرا در وقت طهر بی جماع بیشتر از یکطلاق پس نیست زیاده بر یکطلاق طلاق صحیح اشارتست بآنکه یک
طلاق صحیحست چنانچه می آید در احادیث باب دهم که باب من طلق ثلثا تا آخر است واگر طلاق داد زنرا
در وقت طهر بی جماع بی دو گواه عادل پس نیست طلاقش طلاق صحیح وروانیست در طلاق گواه شدن زنان
هیجدهم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال كنت عنده اذ مر به نافع مولی ابن عمر فقال له ابو
جعفر علیه السلم انت الذی تزعم ان ابن عمر طلق امرأته واحدة وهی حائض فامر رسول الله صلی الله علیه واله
عمر ان یأمره ان یراجعها قال نعم فقال له كذبت والله الذی لا اله الا هو علی ابن عمر انا سمعت ابن عمر
یقول طلقتها علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله ثلثا فردها رسول الله صلی الله علیه واله وامسكتها
بعد الطلاق فاتق الله یا نافع ولا ترو علی ابن عمر الباطل شرح روایت است از زراره از
امام محمد باقر علیه السلم گفت که بودم نزد امام وقتی که گذشت باو نافع ملازم پسر عمر پس گفت او را امام محمد
باقر علیه السلم که آیا تو آنی که دعوی میکنی که پسر عمر طلاق داد زنش را یک طلاق در حالی که آن زن حائض بود پس امر
کرد رسول الله صلی الله علیه واله عمر را بآنکه امر کند او را ببر گردانیدن آن زن نافع گفت که آری پس امام گفت
او را که دروغ گفتی قسم بخدایی که نیست مستحق عبادت مگر او بر پسر عمر شنیدم از پسر عمر میگفت که طلاق
دادم آن زنرا در زمان رسول الله صلی الله علیه واله سه طلاق پس برگردانید او را رسول الله صلی الله علیه واله
ونگاه داشتم او را بعد از طلاق چون پشیمان شده بودم پس پرهیز کن از عذاب الله تعالی ای نافع و روایت
مکن از پسر عمر باطل را پنجم اصل باب ان الطلاق لا یقع الا لمن اراد الطلاق شرح این باب بیان اینست
که طلاق صحیح واقع نمیشود مگر برای کسی که قصد کرده باشد طلاق را در این باب سه حدیث است اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال لا طلاق الا ما ارید به الطلاق شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که نیست طلاق صحیح مگر طلاقی که قصد کرده شده باشد بآن طلاق یعنی
که اگر هزل باشد باطلست دوم اصل عن الیسع عن ابی عبد الله علیه السلم وعن عبد الواحد بن المختار
عن ابی جعفر علیه السلم انهما قالا لا طلاق الا لمن اراد الطلاق شرح عن عبد الواحد معطوفست بر عن ابی
عبد الله یا معطوفست بر عن الیسع یعنی روایت است از یسع بفتح یاء دو نقطه در پایین وفتح سین
بی نقطه وعین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم و روایت است از یسع از عبد الواحد بن المختار از امام

محمد باقر عليه السلم اينكه اثنان كفته اند كه نيت طلاق صحيح نكر براى كسى كه قصد كرده باشد طلاق را سيم اصل سمعت
اباجعفر عليه السلم يقول لا طلاق على سنة ولا طلاق على سنة الا على طهر من غير جماع ولا طلاق على سنة
وعلى طهر من غير جماع الا ببينة ولو ان رجلا طلق على سنة وعلى طهر من غير جماع ولم يشهد لم يكن طلاقه
طلاق ولو ان رجلا طلق على سنة وعلى طهر من غير جماع واشهد ولم ينو الطلاق لم يكن طلاقه طلاقا
شرح شنيدم از امام محمد باقر عليه السلم مى كفت كه نيت طلاق صحيح نكر بر طريق رسول الله صلى الله عليه واله يعنى
كه در طهر باشد ومشتمل بر متعدد نباشد ونيت طلاق صحيح بر سنت نكر بر طهر بى جماع ونيت طلاق صحيح بر سنت ودر
طهر بى جماع نكر بد وكواه عادل واكر اينكه مردى طلاق دهد بر سنت ودر طهر بى جماع وكواه نكيرد نميشود طلاق او طلاق
صحيح واكر اينكه مردى طلاق دهد بر سنت ودر طهر بى جماع وكواه كيرد وقصد نكند طلاق را نميشود طلاق او طلاق
صحيح باب ششم اصل باب انه لا طلاق قبل النكاح شرح اين باب بيان اينست كه نيت طلاق صحيح پيش
از نكاح ودر اين باب پنج حديث است اول اصل عن عبد الله بن سنان قال كنت فى المسجد فدخل على سليمان
بن الحسين عليهما السلم ولم اثبته فسالت عنه فاخبرت باسمه فقمنا اليه انا وغيرى فاكتنفناه وسلمنا
عليه فقال له رجل اصلحك الله ما ترى فى رجل سمى امرأة بعينها وقال يوم يتزوجها هى طالق ثلثا
ثم بدا له ان يتزوجها ايصلح له ذلك فقال انما الطلاق بعد النكاح شرح لم اثبته بتاء سه نقطه وباء
يك نقطه وتاء دو نقطه در بالا بصيغه مضارع متكلم معلوم از باب افعال است الاثبات شناختن كسى چنانكه بايد يعنى روايت است
از عبد الله بن سليمان از پدرش سليمان كفت كه بودم در مسجد مدينه پس داخل شد على بن الحسين عليهما السلم ونشناختم
او را پس پرسيدم مردمان را از او پس خبر داده شدم بنام او پس برخاستم سوى او من وغير من پس دور او را كرفتيم
وسلام كرديم بر او پس كفت او را مردى كه نكاه دارد ترا الله تعالى چه مى بينى در مردى كه نام برد زنى را بخصوصها
وكفت در روزى كه جفت خود مى كند او را اكر او طالق است سه بار بعد از ان بخاطر رسيد او را در جهت اينكه روز
اينكه جفت خود كند او را آيا خوب مى شود براى او ان جفت كردن پس امام كفت كه غير اين نيست كه طلاق صحيح
بعد از نكاح است دوم اصل عن سماعة قال سالته عن رجل يقول يوم اتزوج فلانة فهى طالق
فقال ليس بشئ انه لا يكون طلاق حتى يملك عقدة النكاح شرح يوم منصوب بظرفيت است
ومضاف وعامل طالق است واين جمله مقول قول است فاء در فهى رابط جزاء الشرط معنويست زيرا كه
مراد اين است كه ان اتزوج فلانة فهى طالق فى يوم تزوجها يعنى روايت است از سماعه بفتح سين كه راوى
امام جعفر صادق وامام موسى كاظم عليهما السلم است كفت كه پرسيدم امام را از مردى كه مى كويد كه در روزى

الحجز

كه جفت خود ميكنم فلانه را پس او طالق است پس امام كفت كه نيست چيزى بدرستى كه شان اينست كه نميشود
طلاق تا انكه مالك شود صيغه نكاح را سيوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال كان الذين من قبلنا
يقولون لا عتاق ولا طلاق الا بعد ما يملك الرجل شرح عتاق بفتح عين مصدر باب ضرب از زدى
ومراد اينجا ازاد كردن است يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه بودند جمعى كه پيش از ما بودند
از ائمه طاهرين كه مى كفتند كه نيست ازاد كردن ونه طلاق مكر بعد از انكه مالك شود مرد چهارم اصل عن
عبد الله بن سليمن عن ابيه قال كنت فى المسجد فدخل على بن الحسين عليهما السلم ولم اثبته وعليه عمامة
سوداء قد ارسل طرفها بين كتفيه فقلت لرجل قريب المجلس منى من هذا الشيخ فقال ما لك لم تسالنى
عن احد دخل المسجد غير هذا الشيخ فلذلك سالتك عنه قال فانه على بن الحسين عليهما السلم شرح روايت است
از عبد الله بن سليمان از پدرش كفت كه بودم در مسجد پس داخل شد على بن الحسين عليهما السلم ونشناختم او را
وبر او بود عمامه سياه بتحقيق او كذاشته بود طرف از ميان دو شانه خود پس كفتم مردى را كه نزديك نشسته بود
بمن كه كيست اين بزرك پس كفت كه چيست ترا كه سوال نكردى مرا از هيچ يك كه داخل مسجد شد
غير اين بزرك كفت كه پس كفتم كه نديدم هيچ يك را كه داخل مسجد شد بهتر باعتبار صورت در چشم من از اين
بزرك پس براى ان سوال كردم ترا از او كفت كه پس بدرستى كه او على بن الحسين عليهما السلم است اصل
قال فقمت وقام الرجل وغيره فاكتنفناه فسلمنا عليه فقال له الرجل ما ترى اصلحك الله فى
رجل سمى امرأة بعينها يوم يتزوجها فهى طالق ثلثا ثم بدا له ان يتزوجها ايصلح له ذلك قال
فقال انما الطلاق بعد النكاح شرح اين ظاهر است از شرح اول اين باب اصل قال عبد الله
فدخلت انا وابى على ابى عبد الله عليه السلم فحدثه ابى بهذا الحديث فقال له ابو عبد الله عليه السلم
انت تشهد على على بن الحسين عليهما السلم بهذا الحديث قال نعم شرح كفت عبد الله كه پس داخل
شدم من وپدرم بر امام جعفر صادق عليه السلم پس خبر داد او را پدرم باين خبر پس كفت او را امام
جعفر صادق عليه السلم كه آيا تو كواهى ميدهى بر على بن الحسين عليهما السلم باين خبر پدرم كفت كه آرى پنجم اصل
عن محمد بن قيس عن ابى جعفر عليه السلم قال سالته عن رجل قال ان تزوجت فلانة فهى طالق
وان اشتريت فلانا فهو حر وان اشتريت هذا الثوب فهو فى المساكين فقال ليس بشئ لا
يطلق الا ما يملك ولا يعتق الا ما يملك ولا يصدق الا بما يملك شرح يصدق بتشديد صاد
بى نقطه كه اولش منقلب از تاست بصيغه مضارع غايب مجهول باب تفعل است يعنى روايت است

از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که گفت که اگر حق خود کنم فلانه را
پس او طالق است و اگر بخرم فلان را پس او آزاد است و اگر بخرم این جامه را پس آن در مسکینان است پس امام
گفت که این سخن نیست چیزی طلاق داده نمیشود مگر آنچه مملوک شده به نکاح دائمی و آزاد کرده نمیشود مگر آنچه
مملوک شده باشد و کرده نمیشود مثلا و تصدق کرده نمیشود مگر آنچه مملوک شده باشد باب هفتم اصل باب الرجل یکتب
بطلاق امرأته با زائده است برای تقویت تعدیه یعنی این باب بیان مردیست که می نویسد طلاق زنش را
درین باب دو حدیث است اول اصل سالت ابا جعفر علیه السلم عن رجل قال لرجل اکتب یا فلان
الی امرأتی بطلاقها او اکتب الی عبدی بعتقه یکون ذلک طلاقا او عتقا قال لا یکون ذلک
طلاقا ولا عتقا حتی ینطق به لسانه او یخطه بیده وهو یرید الطلاق والعتق ویکون ذلک
منه بالاهلة والشهور ویکون غایبا عن اهله شرح در نسخ اینجا الشهود بدال بی نقطه است
و موافق آنچه می آید در حدیث اول طلاق الغایب که باب بیست و یکم است و آنچه می آید در باب فی التی
تخفی حیضها که باب بیست و پنجم است اینست که براء بی نقطه باشد و بیان می شود و هر دو مناسبت
با آنچه می آید در حدیث یازدهم باب طلاق الحامل که باب بیست و دوم است والله اعلم یعنی پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که گفت مردی را که بنویس ای فلان بسوی زن من طلاق او را یا گفت
که بنویس بسوی غلام من آزادی او را آیا آن می باشد طلاق یا آزادی پس امام گفت که آن نمی باشد طلاق
و نه آزادی تا آنکه گویا شود بآن زبان او یا بنویسد از آن بدست خود در حالی که او اراده کرده باشد
طلاق را و آزادی را و باشد آن از آن مرد بماهها که مقرریست و بیان میشود در حدیث
دوم و سیوم و هشتم باب بیست و یکم و گواهان که مقرر است و باشد غایب از زنش غیبتی که
معلوم نتواند کرد طهر و حیض زن را چنانچه ظاهر میشود از باب بیست و پنجم دوم اصل قلت لابی جعفر
علیه السلم رجل کتب بطلاق امرأته او بعتق غلامه ثم بدا له فمحاه قال لیس ذلک بطلاق
ولا عتاق حتی یتکلم به شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که مردی نوشت طلاق زنش را یا آزادی
غلامش را بی آنکه ما فهمیده باشد بعد از آن پشیمان شد پس محو کرد آنرا امام گفت که نیست آن طلاق
و نه آزادی تا آنکه تکلم کند بآن باب هشتم اصل باب تفسیر طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق شرح
طلاق السنة مستعمل میشود در دو معنی اول طلاقی که در طهر غیر مواقعه است و طلاق دهنده آن
قصد رجوع در عده ندارد خواه آن زن عده نداشته باشد اصلا مثل صغیره و یائسه و مثل غیر مدخول بها

دوخواه عده

دوخواه عده داشته باشد بعده رجعیه یا غیر رجعیه و آنرا طلاق السنة می نامند باعتبار آنکه اشتراط طهر غیر مواقعه
مدلول ظاهر قرآن است و ایضا مشروع بودن آن در غیر طلاق سیوم مدلول صریح قرآن نیست بلکه در
اشارات قرآنست چنانکه می آید در شرح حدیث سیوم این باب و بیان کرده آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله
دوم طلاقی که صحیح باشد خواه مشروع بودن آن مدلول صریح قرآن باشد و خواه نباشد و آنرا طلاق السنة
می نامند باعتبار آنکه اشتراط وقوع آن در طهر غیر مواقعه مدلول صریح قرآن نیست بلکه به بیان رسول
الله صلی الله علیه و آله است و معنی اول اخص است از معنی دوم و مقصود درین باب تفسیر و بیان هر دو
معنی است و در حدیث اول و دوم و سیوم و چهارم و پنجم بیان معنی اول شده و در حدیث ششم
و هفتم و هشتم و نهم بیان معنی دوم شده و طلاق العدة عبارتست از طلاقی که طلاق دهنده در آن
قصد رجوع در عده داشته باشد و مقصودش محض تادیب و اصلاح زن باشد و آنرا طلاق العدة می نامند
باعتبار آنکه مبنی بر اعتدا در عده است و اگر زن عده نمی داشت مرد طلاق نمیداد تا تقسیم طلاقست
که مامور بهاست در آیه سوره طلاق که فاذا طلقتم الخ فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة نه
برآنکه امر برای استحباب یا لام برای تعلیل باشد و گاهی طلاق العدة مستعمل میشود بمعنی طلاق رجعی مطلق
موافق آنچه می آید در حدیث اول باب پانزدهم که باب بی عنوانست و گاهی مقصود از طلاق
العدة ایقاع سه طلاق بشروط معتبره برای قطع امید زن می باشد موافق آنچه می آید در حدیث اول
باب التی لا تحل له حتی تنکح زوجا غیره که باب سیزدهم است و ما یوجب الطلاق عبارتست از لوازم
مشترکه میان طلاق السنة و طلاق العدة مثل آنکه در بار سوم حرام می کند نکاح را مگر آنکه زن شوهر
دیگر کند پس یوجب بتقدیر یوجبه است و الطلاق مرفوع و فاعل یوجب است یعنی این باب بیان
حقیقت طلاق السنة و طلاق العدة است و بیان آنچه لازم می کند آنرا طلاق درین باب
نه حدیث است اول اصل عن ابن مسکان عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال طلاق
السنة یطلقها تطلیقة یعنی علی طهر من غیر جماع بشهادة شاهدین ثم یدعها حتی تمضی اقراؤها
فاذا مضت اقراؤها فقد بانت منه وهو خاطب من الخطاب ان شاءت نکحته وان شاءت
فلا شرح مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه غیر منصرفست یطلقها بتقدیر ان یطلقها ست پس منصوب
و مرفوع میتواند بود یعنی تا شاهدین کلام را اولیست و اشارتست بآنکه مشترکست میان طلاق السنة

وطلاق العده وامام علیه السلم ازان ساکت شده ثم یدعها تا اخر عطف است بر یطلقها ومرای بیان قصد طلاق ونهٔ عده است
پس منافات ندارد با اینکه پشیمان شود ازین قصد ورجوع کند ومع هذا اطلاق طلاق السنه باین چنانچه مذکور شد
در شرح عنوان این باب وظاهر میشود از فقره ایده وتعبیر اقراء که عده طلاقست بطهر مراید در احادیث باب
معنی الاقراء که باب بیست وهفتم است و ذکر اقراء بعنوان مثالست زیرا که شهور برای مسترابه کلم اقراء آرد
چنانچه می اید در اخر باب طلاق التی لم تبلغ والتی قد یئست من الحیض که باب بیست وچهارم است ودر باب طلاق المسترابه
که باب سی ویکم است وگذشتن اقراء عبارتست از انقضای عده یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که طلاق السنه بمعنی اخص اینست که مرد طلاق دهد زن خود را یکطلاق
امام میخواهد این را که بر طهر بی جماع بگواهی دو گواه پس بعد ازان واگذارد زن را تا انکه منقضی شود عده او پس چون
منقضی شد عده او پس بتحقیق جدا شد از شوهر وان شوهر خواستگاری است از جمله خواستگاران اگر زن خواهد شوهر
خود میکند اورا واگر خواهد پس نمیکند **اصل** وان اراد ان یراجعها اشهد علی رجعتها قبل ان تمضی اقراؤها
فیکون عنده علی التطلیقة الماضیة قال وقال ابو بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم هو قول الله عز وجل
الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسریح باحسان التطلیقة الثالثة التسریح باحسان **شرح**
وان اراد تا الماضیة برای بیان لازم طلاق السنه است وداخل حقیقت ان نیست چنانچه مذکور شد در شرح
عنوان این باب ضمیر مستتر در قال در اول راجع بابن مسکانست یا راجع بمحمد بن مسلم است وثانی قال ابو بصیر کجای گوی
ابو بصیر اشارتست بانکه ابو بصیر این سخن را از پیش خود گفته ونسبت بامام داده الا انکه تصریح بان کرده باشد زیرا که
منافات دارد بانکه ان طلاق طلاق السنه بمعنی اخص باشد وایضا ازین ایت ظاهر نمیشود انچه موافق قول ابو بصیر است
بلکه ظاهر اینست که الف لام الطلاق مرتان برای عهد خارجی باشد واشارت باشد بطلاقی که افضل اقسام طلاقست
موافق ایت سوره طلاق که فطلقوهن لعدتهن وان طلاق العده است وبعضی میگویند که نزول سوره طلاق
پیش از نزول سوره بقره بوده ودر مکه بوده واشارت باین خلاف شده در مجمع البیان **یعنی** واگر مرد خواهد
که برگرداند زن را گواه میگیرد بر برگردانیدن او زن پیش از انکه منقضی شود عده او پس میباشد او زن
نزد او مرد بر یکطلاق که گذشته است ابن مسکان گفت که وگفت ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم که
این مضمون قول الله عز وجل است در سوره بقره که طلاق دو بار است پس از ان نگاه داشتن بوجه مستحسن است یا
سر دادن وقطع طمع است بر نیکوئی کردن طلاق دادن سیوم تصریح باحسان است که رجعت دران جایز نیست

دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم انه قال کل طلاق لا یکون علی السنة او طلاق علی العدة فلیس
بشیء قال زرارة قلت لابی جعفر علیه السلم فسر لی طلاق السنة وطلاق العدة **شرح** مناسب سوال زراره
اینست که امام گفته باشد که کل طلاق لا یکون طلاق السنة او طلاق العده فلیس بشیء پس تعبیر از قلم کاتبان می نماید
وموافق مناسب شرح مسکیم ودر شرح شیخ زین الدین بر شرایع بجای او طلاق علی العده چنین است که او علی طلاق
العدة **یعنی** روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم امام گفت که هر طلاق انچه نمیباشد طلاق السنه
یا طلاق العده پس نیست چیزی گفت زراره که گفتم که بیان کن برای من طلاق السنه وطلاق العده را **اصل**
فقال اما طلاق السنة فاذا اراد الرجل ان یطلق امرأته فلینتظر بها حتی تطمث وتطهر فاذا خرجت من
طمثها طلقها تطلیقة من غیر جماع ویشهد شاهدین علی ذلك ثم یدعها حتی تطمث طمثتین فتنقضی
عدتها بثلاثة حیض وقد بانت منه ویکون خاطبا من الخطاب ان شاءت تزوجته وان شاءت لم
تتزوجه وعلیه نفقتها والسکنی ما دامت فی عدتها وهما یتوارثان حتی تنقضی عدتها **شرح** مقصود بیان
مثالی برای طلاق السنه است پس منافات ندارد با اینکه بعض افراد طلاق السنه خارج ازین صورت باشد چنانکه
ظاهر میشود از قول امام در اخر این حدیث که مثل هذه تطلق طلاق السنه وبیان حقیقت طلاق السنه بمعنی اخص گذشت
در شرح عنوان این باب یطلق امرأته بتقدیر یطلق امرأته طلاق السنه است ویشهد مرفوع است وهم چنین یدعها
یعنی پس امام گفت که اما طلاق السنه بمعنی اخص پس مثالش اینست که چون اراده کند مرد که طلاق دهد زن
که جماع کرده اورا پس باید که انتظار کشد با او تا انکه حیض ببیند وپاک شود پس چون بیرون رود از حیضش
طلاق دهد اورا یکطلاق بی جماع بی قصد انکه برگرداند وگواه میگیرد دو گواه را بران طلاق بعد ازان
وا میگذارد ان زن را تا انکه حیض ببیند بعد از طلاق دو حیض پس بسر اید عده او به سه حیض وبتحقیق جدا شده باشد
ازان شوهر مراد اینست که قطره اول از حیض سوم بعد از طلاق علامت انقضای عده است موافق انچه
می اید در احادیث باب الوقت الذی تبین فیه المطلقة تا اخر که باب بیست وششم است ومیباشد ان شوهر
خواستگاری از جمله خواستگاران اگر زن خواهد جفت خود کند او را واگر خواهد جفت خود نکند او را و بر
مرد است نفقه زن وجای گاه او چند انکه در عده خود است وایشان میراث از یکدیگر می برند تا انکه بسر اید
عده زن **اصل** قال واما طلاق العدة التی قال الله تعالی فطلقوهن لعدتهن واحصوا
العدة فاذا اراد الرجل منکم ان یطلق امرأته طلاق العدة فلینتظر بها حتی تحیض وتخرج

من حيضها ثم يطلقها تطليقة من غير جماع بشهادة شاهدين عدلين **شرح** امام گفت که واما عدل که تمام بعبارها که عامل طلاق العده را که گفت الله تعالی در سوره طلاق پس طلاق دهید ایشان را برای عده ایشان و شمارید عده را تا مبادا که غافل شوید و عده منقضی شود بی آنکه شما رجوع کرده باشید پس چون اراده کند مردی از جمله شما این را که طلاق دهد زنش را طلاقی که برای عده و بقصد رجوع در عده است پس باید که انتظار کشد با زنی که جماع کرده او را تا آنکه حیض بیند و بیرون رود از حیضش بعد از آن طلاق دهد او را یک طلاق بی جماع بگواهی دو گواه عادل

اصل ويراجعها من يومه ذلك ان احب او بعد ذلك بايام وقبل ان تحيض ويشهد على رجعتها ويواقعها حتى تحيض فاذا حاضت وخرجت من حيضها طلقها تطليقة اخرى من غير جماع ويشهد على ذلك ثم يراجعها ايضا متى شاء قبل ان تحيض ويشهد على رجعتها ويواقعها وتكون معها الى ان تحيض الحيضة الثالثة فاذا خرجت من حيضها الثالثة طلقها التطليقة الثالثة بغير جماع ويشهد على ذلك فاذا فعل ذلك فقد بانت ولا تحل له حتى تنكح زوجا غيره **شرح** و برمیگرداند آن زن را در همان روز او اگر خواهد یا بعد از آن روز چند روز پیش از آنکه حیض بیند مراد این است که لازم نیست که رجوع در اول عده باشد و گواه میگیرد بر برگردانیدن آن زن و جماع می کند آن زن را تا آنکه حیض بیند پس چون حیض بیند و بیرون رود از حیضش طلاق می دهد او را طلاق دیگر بقصد رجوع در عده بی جماع و گواه می گیرد بران طلاق نیز بعد از آن برمیگرداند آن زن را نیز هر گاه خواهد پیش از آنکه حیض بیند پس گواه میگیرد بر برگردانیدن آن زن و جماع میکند او را و می باشد آن زن با او تا آنکه حیض بیند حیض سیوم پس چون بیرون رود از حیض سیوم او طلاق می دهد او را طلاق سیوم بی جماع و گواه میگیرد بران طلاق پس چون کند این را پس تحقیق جدا شد آن زن از او و مراد این نیست که طلاق سیوم طلاق العده نیست بخلاف دو طلاق باین و حلال نمیشود آن زن برای او تا آنکه آن زن نکاح کند شوهری غیر او را و مقصود بیان مثالی برای طلاق العده است و تحقیق طلاق العده بیان شد در شرح عنوان این باب و می آید در احادیث باب الاشهاد على الرجعة که باب سیزدهم است اینکه اشهاد بر رجعت شرط صحت رجعت نیست بلکه مستحب است بخلاف اشهاد بر طلاق **اصل** قيل فان كانت ممن لا تحيض فقال مثل هذه تطلق طلاق السنة **شرح** مثل این اشارت است باینکه طلاق السنه بمعنی اخص منحصر نیست در طلاق زنی که حیض بیند زیرا که غیر مدخول بها هر چند که حیض بیند همین حکم دارد یعنی گفته شد امام را که پس اگر زن باشد از جمله آنکه حیض نمی بیند اصلا مثل غیر مثل یائسه که عده ندارد

چگونه میشود

چگونه میشود طلاق او پس امام گفت که مثل این زن طلاق داده میشود طلاق السنه زیرا که طلاق بقصد رجوع در عده در او ممکن نیست

سوم ١٢ عن زرارة قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول احب للرجل الفقيه اذا اراد ان يطلق امرأته ان يطلقها طلاق السنة قال ثم قال وهو الذي قال الله تعالى لعل الله يحدث بعد ذلك امرا يعني بعد الطلاق وانقضاء العدة التزويج بها من قبل ان تتزوج زوجا غيره قال وما اعدله واوسعه لهما جميعا ان يطلقها على طهر من غير جماع تطليقة بشهود ثم يدعها حتى يخلو اجلها ثلثة اشهر او ثلثة قروء ثم يكون خاطبا من الخطاب **شرح** احب بحاء بی نقطه و تشدید با اسم تفضیل از فعل التفضیل برای مفعول است و محبوب تر است بمعنی خوبتر است که کراهت کمتر دارد مثل آنچه گذشت در کتاب الفقیه در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب نهی کرده شده و ذی لا یکره است که لبن الیهودیه والنصرانیه والمجوسیه احب الی من لبن ولد الزنا و مراد بفقیه کسی است که اشارات قرآن را داند مثل امام مفترض الطاعة یا کسی که امام تعلیم کرده باشد او را و مقصود اینست که طلاق السنه بمعنی اخص برای کسی که داند اشاره لعل الله یحدث بعد ذلک امرا را باعتبار اینکه از آن مفهوم میشود جواز عدم رجعت در عده بهتر است از طلاق السنه از کسی که اشاره را نداند و محض بیان جواز آن از رسول الله صلی الله علیه وآله اکتفا کند ثم در ثم قال برای تعجب است یا برای تراخی زمانست یعنی تا غیر کلام زراره است و بنا بر اشاره که بیان کردیم حاجت نیست باین تفسیر که محل تعجب است و منافات دارد با آنچه می آید در حدیث اخر باب عدة المطلقة و این تعدد که باب بیست و هشتم است اما اعدله صیغه تعجب است و اوسعه عطف است بر اعدله پس تقدیر و ما اوسعه است بران نیز صیغه تعجب است و ضمیر منصوب راجع بطلاق السنه است ان یطلقها تا آخر بدل ضمیر منصوب است در سوره طلاق چنین است یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة و اتقوا الله ربكم لا تخرجوهن من بيوتهن ولا يخرجن الا ان ياتين بفاحشة مبينة وتلك حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدري لعل الله يحدث بعد ذلك امرا بدانکه جمع از این حدیث ترجیح طلاق السنه بر طلاق العده میفهمند موافق آنچه در مجمع البیان است در تفسیر سورة الطلاق والله اعلم یعنی روایت است از زراره گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که محبوب تر است برای مرد فقیه چون اراده کند که طلاق دهد زنش را اینکه طلاق دهد او را طلاق السنه از مرد غیر فقیه زراره گفت که عجب آنکه امام گفت که صحت طلاق السنه آنست که گفت الله تعالی در سوره الطلاق

شاید که الله احداث کند بعد از ان کاری را می خواهد این را که احداث کند بعد از طلاق و افزون شدن عده تزویج
را با زن پیش از انکه جفت خود کند شوهری غیر او را امام گفت که وجه مستقیم است طلاق السنة و جز وسیع
است ان برای زن و شوهر هر دو ایکه طلاق دهد زن را در پاکی از حیض بی جماع طلاق بگواهان بعد از ان
واگذارد ان زن را تا انکه بسر اید عده او که سه ماه است یا سه قرء است بعد از ان امرد باشد خواستگاری
از جمله خواستگاران **چهارم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال سألته عن طلاق السنة
قال طلاق السنة ان یطلق الرجل امرأته یدعها ان کان قد دخل بها حتی تحیض ثم تطهر
فاذا طهرت طلقها واحدة لشهادة الشاهدین ثم یترکها حتی تعتد ثلثة قروء فاذا مضت ثلثة
قروء فقد بانت منه بواحدة وکان زوجها خاطبًا من الخطاب ان شاءت تزوجته وان شاءت
لم تفعل **شرح** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از طلاق
السنة یعنی اخص امام گفت که طلاق السنة اینست که طلاق دهد مرد زن خود را برجائیکه واگذارد ان زن را
اگر باشد که دخول کرده باشد با او تا انکه حیض بیند بعد از ان پاک شود پس چون پاک شود طلاق دهد او را یک
طلاق بگواهی دو گواه بعد از ان واگذارد او را تا انکه عده نگاه دارد سه طهر پس چون گذشت سه طهر
پس بتحقیق جدا شد از ان شوهر بیک طلاق و شد شوهرش خواستگاری از جمله خواستگاری اگر زن خواهد
جفت خود می کند او را و اگر خواهد جفت خود نمیکند او را **اصل** فان تزوجها بمهر جدید کانت عنده
علی اثنتین باقیتین وقد مضت الواحدة فان هو طلقها واحدة اخری علی طهر من غیر جماع لشهادة
شاهدین ثم ترکها حتی تمضی اقراؤها فاذا مضت اقراؤها من قبل ان یراجعها فقد بانت منه
باثنتین وملکت امرها وحلت للازواج وکان زوجها خاطبًا من الخطاب ان شاءت تزوجته
وان شاءت لم تفعل **شرح** جمله فاذا مضت اقراؤها تا اخر برای شرط سابقست یعنی پس اگر جفت
خود کند ان زن را بمهری تازه شد نزد او هر دو طلاق باقی مانده و بتحقیق گذشت یک طلاق پس اگر او
طلاق داد ان زن را یک طلاق دیگر در پاکی از حیض بی جماع بگواهی دو گواه بعد از ان واگذاشت ان
زن را تا انکه گذرد سه طهر پس چون گذشت سه طهر او پیش از انکه برگرداند او را پس بتحقیق جدا شد از ان
شوهر بدو طلاق و صاحب شد کار خود را و حلال شد برای شوهران و شد شوهر او خواستگاری از جمله
خواستگاران اگر زن خواهد جفت خود می کند او را و اگر خواهد نمی کند **اصل** فان هو تزوجها تزویجًا

جس

جدیدا بمهر جدید کانت معه بواحدة باقیة وقد مضت اثنتان فان اراد ان یطلقها طلاقا
لاتحل له حتی تنکح زوجا غیره ترکها حتی اذا حاضت وطهرت اشهد علی طلاقها تطلیقة واحدة
ثم لاتحل له حتی تنکح زوجا غیره **شرح** پس اگر او جفت خود کند ان زن را جفت کردنی تازه بمهری تازه
شد ان زن نزد او بیک طلاق باقی مانده و بتحقیق گذشت دو طلاق پس اگر اراده کند این را که طلاق دهد
ان زن را طلاقی که حلال نشود ان زن برای او بسبب ان طلاق تا انکه نکاح کند شوهری غیر او را وامیگذارد
ان زن را تا انکه چون حیض بیند و پاک شود گواه می گیرد بر طلاق او بیک طلاق بعد از ان ان زن حلال نمیشود
برای او تا انکه نکاح کند شوهری غیر او را **اصل** واما طلاق الرجعة فان یدعها حتی تحیض وتطهر
ثم یطلقها لشهادة شاهدین ثم یراجعها ویواقعها ثم ینتظر بها الطهر فاذا حاضت وطهرت
اشهد شاهدین علی تطلیقة اخری ثم یراجعها ویواقعها ثم ینتظر بها الطهر فاذا حاضت
وطهرت اشهد شاهدین علی التطلیقة الثالثة ثم لاتحل له ابدا حتی تنکح زوجا غیره وعلیها
ان تعتد ثلثة قروء یوم طلقها التطلیقة الثالثة **شرح** طلاق الرجعة بکسر و فتح را عبارتست از طلاق
العدة باعتبار انکه در ان قصد برگردانیدن در عده هست چنانچه بیان شد در شرح عنوان این باب
فان بفتح همزه است و مقصود بیان طلاق الرجعة بتمامه است پس تطلیقها دوش نظیرش منصوبست یوم
بالتنوین و مضافست یعنی واما طلاق بقصد برگردانیدن در عده پس مثالش اینست که واگذارد زن را
تا انکه حیض بیند و پاک شود بعد از ان طلاق دهد ان زن را بگواهی دو گواه بعد از ان برگرداند ان زن را
و جماع کند او را بعد از ان انتظار کشد با ان زن پاکی از حیض را پس چون حیض بیند و پاک شود گواه
گیرد دو گواه را بر طلاق دیگر بعد از ان برگرداند ان زن را و جماع کند او را بعد از ان انتظار کشد
با ان زن پاکی از حیض را پس چون حیض بیند و پاک شود گواه گیرد دو گواه را بر طلاق سیوم بعد از ان حلال
نمیشود ان زن برای او هرگز مگر انکه نکاح کند شوهری غیر او را و بر ان زنست اینکه عده نگاه دارد سه
طهر از روزی که طلاق داد او را طلاق سیوم **اصل** فان طلقها واحدة علی طهر لشهود ثم انتظر
بها حتی تحیض وتطهر ثم طلقها قبل ان یراجعها لم یکن طلاقه الثانیة طلاقا لانه طلق طالقا
لانه اذا کانت المرأة مطلقة من زوجها کانت خارجة من ملکه حتی یراجعها فاذا راجعها
صارت فی ملکه ما لم یطلق التطلیقة الثالثة فاذا طلقها التطلیقة الثالثة فقد خرج ملک

الرجعة من بين **شرح** الثانية منصوبست وصفت مفعول مطلق محذوفست بتقدير التطليقة الثانية يا ظرفست
بتقدير في المراة الثانية ملك بضم وفتح وكسر ميم وسكون لام مستعمل میشود در دو معنی اول بمعنی ربابت
صذب بمعنی تصرف تام در چیزی دوم ملوک بمعنی انکه تصرف تام متعلق بان باشد وهر دو اینجا مناسبست
فا در فان طلقها برای بیانست یعنی پس اگر طلاق دهد زن را یکطلاق بر یا یک از حیض بگواه بعد از ان
انتظار کشد بان زن تا انکه حیض بیند و پاک شود بعد از ان طلاق دهد زن را پیش از انکه برگرداند
ان زن را یعنی پیش طلاق او تطلیقه دوم طلاق صحیح زیرا که او طلاق داده طلاق بائنه را زیرا که شان بائنست
که چنین باشد زن مطلقه از شوهرش می باید بیرون از ملک او تا انکه برگرداند او را پس چون برگرداند
ان زن را می گرداند در ملک او چند انکه طلاق نداده باشد طلاق سیوم بیان انکه چون طلاق دهد او را
طلاق سیوم پس بتحقیق بیرون میرود ملک برگردانیدن از دست او و مراد اینست که بعد از طلاق اول
و بعد از طلاق دوم فی الجمله مالکست زیرا که مالک برگردانیدن هست بخلاف بعد از طلاق سیوم
اصل فان طلقها على طهر بشهود ثم راجعها وانتظر بها الطهر من غير مواقعة فحاضت وطهرت
ثم طلقها قبل ان يدنسها بمواقعة بعد الرجعة لم يكن طلاقه لها طلاقا لانه طلقها التطليقة الثانية
في طهرها الاولى ولا ينقضي الطهر الا بمواقعة بعد الرجعة **شرح** فا در فان برای تعقیب است
واین شروع در بیان مسئله دیگر است یدنسها بدال با نقطه ونون وسین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب
تفعیل است قبل ان یدنسها بمواقعه بعد از رجعه تاکید و تاسیس می تواند بود و بنا بر دوم مراد اینست که بعد از
حیض و طهر نیز جماع نکرده و اگر می کرد و انتظار حیض و طهری دیگر می کشید طلاق او صحیح می بود یعنی پس اگر
طلاق دهد زن را بر یا یک از حیض بگواهان بعد از ان برگرداند ان زن را و انتظار کشد با او که
از حیض را با جماعی پس حیض بیند و پاک شود بعد از ان طلاق دهد او را پیش از انکه چرکین کند ان
زن را بجماعی بعد از برگردانیدن نمیشود طلاق او از زن را طلاق صحیح زیرا که او طلاق داد ان زن را طلاق دوم
در طهر تطلیقه اولی و اخر نمیشود طهر مگر بجماعی بعد از برگردانیدن مراد اینست با وجود انکه حیض در میان
ان دو طهر واقع شده ان دو طهر یک طهر حساب می شود چه جای انکه حیض در میان واقع نشده باشد موافق
انکه گذشت در حدیث دوازدهم باب چهارم که باب من طلق لغیر الکتاب والسنه است و این
می شود در احادیث باب ان المراجعة لا تكون الا بالمواقعة که باب چهاردهم است **اصل** وكذلك

لا تكون

لا تكون التطليقة الثالثة الا بمراجعة ومواقعة بعد المراجعة ثم حيض وطهر بعد الحيض ثم طلاق بشهود
حتى يكون لكل تطليقة طهر من تدنيس المواقعة بشهود **شرح** حتى يكون تا اخر اشارتست بانکه فقره
لکل تطلیقه تا اخر منقول و مشهور است از رسول الله صلى الله عليه وآله من برای ابتداست که مستعمل شد
بمعنی حلف مثل ایه سوره بقره واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى و مثل ایه سوره جمعه اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة چنانچه بیان
شد در کتاب الصلوة در ذیل شرح احادیث باب ششصد و هشتم که باب وجوب الجمعه وعلی کم تجب است بر
اعتراض دوم بر مذهب مختلف تدنیس تنقید بر طهر تدنیس است با در بشهود از سهو کاتبان می نماید و بجای ان
واو می باید یعنی وهم چنان نمی باشد طلاق سوم مگر برگرداندن و جماعی بعد از برگردانیدن بعد از ان حیضی
و طهری بعد از حیض بعد از ان طلاق با شاهدان تا انکه باید برای هر طلاق طهری که پس از طهر جماعت و گواه
محمد اصل عن الحسن بن زياد عن ابي عبد الله عليه السلم قال سألته عن طلاق السنة كيف يطلق
الرجل امراته فقال يطلقها في طهر قبل عدتها من غير جماع بشهود فان طلقها واحدة ثم تركها
حتى يخلو اجلها فقد بانت منه وهو خاطب من الخطاب **شرح** قبل بکسره قاف و فتح با یک نقطه
بمعنی عهد است و بفتح قاف و فتح با بمعنی اول اجر است و هر دو اینجا مناسبست و بنا بر تقدیر منصوبست
بظرفیت و ظرف صفت طهر است و این اشارتست بانکه عده اینزن بسر طهر است که طلاقش در طهر
اول از جمله انهاست فان طلقها تا اخر برای بیان ما به الامتیاز میان طلاق السنه و طلاق العده است بعد از
بیان ما به الاشتراک میان ان دو و مراد اینست که طلاق السنه طلاقیست که با قصد برگردانیدن
در عده نباشد یعنی روایت است از حسن بن زیاد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از طلاق السنه که چگونه طلاق می دهد مرد زنش را پس امام گفت که طلاق میدهد زن را
در طهری که پیش از عده اوست بجماعی باشد بشهود پس اگر طلاق دهد زن را یکطلاق بقصد انکه بعد از ان
واگذارد ان زن را تا انکه بسر آید مدت او پس بتحقیق جدا شد ان زن از و بعد از عده و او خواستگار است
از جمله خواستگاران **اصل** وان راجعها فهي عنده على تطليقة ماضية وبقي تطليقتان وان
طلقها الثانية ثم تركها حتى يخلو اجلها فقد بانت منه وان هو اشهد على رجعتها قبل ان يخلو
اجلها فهي عنده على تطليقتين ماضيتين وبقيت واحدة فان طلقها الثالثة فقد بانت
منه ولا تحل له حتى تنكح زوجا غيره وهي ترث وتورث ما كان له عليها رجعة من التطليقتين
الاولتين **شرح** ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست یعنی و اگر با وجود عدم قصد برگردانیدن

در وقت طلاق برگرداند زن را در عده پس از زن نزد اوست بر یک طلاق که گذشته است و
باقی مانده دو طلاق و اگر طلاق دهد از برای یک طلاق دوم با قصد برگردانیدن بعد از آن واگذارد
او را تا آنکه برآید عده او پس بتحقیق آن زن جدا شده از او و اگر او بعد از طلاق دوم گواه گرفت
بر برگردانیدن آن زن پیش از آنکه برآید عده او از طلاق دوم پس آن زن نزد او بر دو طلاق گذشته است
و باقی مانده یک طلاق پس اگر طلاق داد آن زن را طلاق سیوم پس بتحقیق آن زن جدا شد از او و حلال نمیشود برای
او تا آنکه آن زن نکاح کند شوهری غیر او را و آن زن میراث نمیبرد و میراث برده میشود تا آنکه او را
باشد بر آن زن برگرداندن از او وطلاق سابق **ششم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن رجل
طلق امراته بعد ما غشیها بشهادة عدلین فقال لیس هذا بطلاق فقلت جعلت فداك كيف
طلاق السنة فقال يطلقها اذا طهرت من حيضها قبل ان يغشاها بشاهدين عدلين كما
قال الله عز وجل في كتابه فان خالف ذلك رد الى كتاب الله عز وجل **شرح** ما مصدریه است
غشیها بغین با نقطه و شین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است
مراد بطلاق السنة اینجا معنی اعم است چنانکه مذکور شد در شرح عنوان این باب یطلقها تبقدیر ان
یطلقها است پس منصوب و مرفوع می تواند بود کما قال الله اشاره است بایت سوره طلاق و اشهدوا
ذوی عدل منکم ظرف متعلق بشاهدین عدلین است زیرا که اشتراط وقوع طلاق در طهر غیر مواقعه
مدلول صریح قرآن است چنانکه مذکور شد در شرح عنوان این باب رد الی کتاب الله یعنی اینست که آن
طلاق باطل است چنانکه بیان میشود در باب الفرق بین من طلق علی غیر السنة تا آخر که باب بیست و نهم است
یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که طلاق داد زنش را بعد از آنکه جماع کرد او را گواهی
دو عادل پس امام گفت که نیست این طلاق صحیح پس گفت که قربانت شوم چگونه است طلاق صحیح امام گفت
که اینکه طلاق دهد زن را چون پاک شود از حیضش پیش از آنکه جماع کند او را بدو گواه عادل چنانکه گفت
الله عز وجل در کتاب خود پس اگر مخالفت کند از آن برگردانیده میشود بسوی کتاب الله عز وجل **اصل** فقلت
له فان طلق علی طهر من غیر جماع بشاهد وامراتین فقال لا تجوز شهادة النساء في الطلاق
وقد تجوز شهادتهن مع غيرهن في الدم اذا حضرته فقلت فانه اشهد رجلين ناصبيين
على الطلاق ايكون طلاقا فقال من ولد على الفطرة اجيزت شهادته على الطلاق بعد
ان تعرف منه خيرا **شرح** حضرته بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه و نون بصیغه ماضی

جمع مونث

جمع مونث غایب معلوم باب نصر است مراد بناصب دشمن اهل البیت معصومین علیهم السلم است و آن کفر است
که بعد از اطلاع بر محکمات قران که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و پیروی ظن صریح شده تجویز کند
خالی بودن زمانی را از امام مفترض الطاعة که عالم بجمیع احکام باشد یا تابع ظن من ولد علی الفطرة عبارتست
از هر مکلف و اشاره است باینکه اصل در هر مکلف اینست که مذهب شیعه امامیه داشته باشد بنا بر ایت سوره
روم فطرة الله التی فطر الناس علیها و ایت سوره اعراف و اذ اخذ ربك من بنی ادم من ظهورهم
ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی و در صورت تعارض اصل و ظاهر گاهی اصل معتبر است
و گاهی ظاهر معتبر است و طلاق از قسم اول است اجیزت بجیم و زاء با نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم
معتل العین واوی باب افعال است تعرف بصیغه مخاطب معلوم باب ضرب است خیرا عبارتست
از صلاح ظاهری و تفسیر عدلست در ایت و اشهدوا ذوی عدل منکم و در این کلام دلالت است بر اینکه شهادت
ناصب معلوم النصب و فاسق معلوم الفسق کافی نیست یعنی پس گفتم امام را که پس اگر طلاق دهد در طهر بی جماع یک
مرد گواه و دو زن چگونه است پس امام گفت که گذرانیده نمیشود گواهی زنان در طلاق بنا بر اینکه
و اشهدوا ذوی عدل منکم و گاهی گذرانیده میشود شهادت زنان با غیر ایشان در کشتن چون مشاهده
کرده باشند آن را پس گفتم که چون گواه گیرد دو مرد ناصب را بر طلاق آیا میباشد طلاق صحیح پس امام گفت
که هر که زاده شد بر خلقت توحید الله تعالی در ربوبیت گذرانیده میشود گواهی او را بر طلاق بعد از آنکه
شناسی از او صلاح ظاهری را **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم انه قال ان الطلاق الذی امر الله عز وجل
به فی کتابه والذی سن رسول الله صلی الله علیه واله ان یخلی الرجل عن المراة فاذا حاضت وطهرت
من محیضها اشهد رجلین عدلین علی تطلیقة و هی طاهر من غیر جماع و هو احق برجعتها
ما لم تنقض ثلثة قروء و کل طلاق ما خلا هذا فباطل لیس بطلاق **شرح** الذی امر الله عز وجل به فی کتابه
عبارتست از طلاق العده که بیان شد در شرح عنوان این باب و اشارتست بایت سوره الطلاق
اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن والذی سن رسول الله صلی الله علیه واله آنها را بیان کرد
و این عطف از قبیل عطف دو صفت یک موصوف بر یکدیگر است بنظیر ایت سوره مؤمنون الذین
هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون پس مراد بسنت در الذی سن معنی اعم است
از دو معنی که مذکور شد در شرح عنوان این باب یخلی بخاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل است تطلیقه بتاء وحدت است یا بصیغه غایب است کل طلاق مخصوص بسنت طلاق

العده برای زنی که حیض بیند ما مصدریه است و مصدر مفعولست مطلقا و هذا نیز مفعولست
مطلقا نظیر قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل این بحث م در مغنی اللبیب گفته که ما هذه مصدریه فدخولها
علی الفعلیة و موضع ما خلا نصب فقال السیرافی علی الحال کما یقع المصدر الصریح فی کلمتهم العراک و قیل
علی الظرف علی نیابتها و حلتها عن الوقت و معنی قاموا ما خلا زید علی الاول قاموا خالین عن زید و علی
الثانی قاموا وقت خلوهم عن زید و میتواند بود که ما برای ابهام باشد مثل رایت رجلا ما و ظاهر فی
و باشد و هذا مجرور باشد مطلقا یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم آنکه او گفت که بدرستی که طلاقی
که امر کرد الله عز و جل به آن در سوره الطلاق و آنچه قرار داد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله اینست که وا
گذارد مرد زن را اگر حیض ندیده باشد پس چون حیض بیند و پاک شود از حیض خود گواه کیرد دو مرد
عادل را بر یک طلاق بر جایی که آن زن پاکست بی جماع و آن مرد زن او ارتر است ببرگردانیدن آن زن
چندانکه منقضی نشده باشد سه طهر و هر طلاق برای عده که غیر اینست مثل طلاق در حیض و مثل طلاق در
طهر مواقعه پس باطلست نیست طلاق صحیح هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال طلاق السنة
اذا طمثت المراة فلیطلقها واحدة مکانها من غیر جماع یشهد علی طلاقها فاذا اراد ان یراجعها
اشهد علی المراجعة شرح طلاق السنة خبر مبتدای محذوفست تقدیر هذا و مقصود بیان طلاق السنة
بمعنی اعم است که بیان شد در شرح عنوان این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم که گفت که
این بیان طلاق السنة است بمعنی اعم چون پاک شود زن پس باید که طلاق دهد او را یک طلاق همانجا بی جماع
گواه میگیرد بر طلاق آن زن پس چون اراده کند که برگرداند آن زن را گواه میگیرد بر آن برگردانیدن
هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین علیه السلم اذا اراد الرجل الطلاق
طلقها فی قبل عدتها بغیر جماع فانه اذا طلقها واحدة ثم ترکها حتی یخلو اجلها ان شاء
ان یخطب مع الخطاب فعل فان راجعها قبل ان یخلو اجلها او بعده کانت عنده علی
تطلیقة شرح قبل عدتها بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب فا در فانه برای تعقیب است او بعده
مبنی بر عقد جدید بمهر جدید است برضای طرفین یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت
که گفت امیر المومنین علیه السلم که چون اراده کند مرد طلاق را طلاق میدهد زن را در زمانی که
او بی جماع پس بدرستی که او چون طلاق دهد زن را یک طلاق بعد از آن واگذارد آن زن را تا آنکه
کذرد عده زن اگر خواهد که خواستگاری کند با خواستگاران میکند پس اگر برگرداند آن زن را پیش

ازانکه

ازانکه کذرد عده زن یا بعد از آن میشود آن زن زن او به یک طلاق اصل فان طلقها الثانیة
ایضا فشاء ان یخطبها مع الخطاب کان ترکها حتی یخلو اجلها فان شاء راجعها قبل ان ینقضی
اجلها فان فعل فهی عنده علی تطلیقتین فان طلقها الثالثة فلا تحل له حتی تنکح زوجا غیره
وهی ترث و تورث ما کانت فی الدم من التطلیقتین الاولتین شرح فا در فان ثانیه است
و شرطش ان طلقها است شاء تا اجلها مرکبست از جزا که مقدم بر شرط است و شرطی که موخر از جزاست
و این جمله مدخول فا است و جزای ان طلقها ست ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست
و مراد بما کانت فی الدم اینست که بین او بس نرسد و این اشاره است با آنکه اگر میرد آن زن بعد از طلاق
اول در سن حیض باشد و بعد از طلاق دوم باین شود میراث مرتفع میشود میان ایشان بعد از طلاق
دوم و برین قیاس است صورتهای دیگر مثل آنکه بعد از طلاق دوم یک حیض یا دو حیض بیند
و باین شود من برای ابتدا است و مستعمل شده بمعنی خلف موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث چهارم
این باب یعنی پس اگر طلاق دهد زن را در بار دوم نیز پس خواهد که خواستگاری کند آن زن را
با خواستگاران آنچه باشد که واگذاشته باشد آن زن را تا آنکه کذرد عده زن پس اگر خواهد برمیگرداند
آن زن را پیش از آنکه بسر رسد عده زن پس اگر کرد یکی از آن دو شق را پس آن زن زن او و مرد و کذا
پس اگر طلاق دهد داد آن زن را در بار سوم پس آن زن حلال نمیشود برای او تا آنکه نکاح کند شوهری غیر او را
و آن زن میراث میبرد و میراث برده میشود چندانکه باشد در سن حیض بعد از دو طلاق سابق باب
نهم اصل ابا باب ان یقول من اراد ان یطلق شرح این باب بیان خبرست که واجبست که گوید
آنرا کسی که اراده کرد که طلاق دهد درین باب پنج حدیث و دو حکایت باطل از ابن سماعه است
اول اصل عن محمد بن مسلم انه سال ابا جعفر علیه السلم عن رجل قال لامراته انت علی
حرام او بائنة او بتة او بریة او خلیة قال هذا کله لیس بشیء انما الطلاق ان یقول
لها فی قبل العدة بعد ما تطهر من محیضها قبل ان یجامعها انت طالق او اعتدی
یرید بذلک الطلاق و یشهد علی ذلک رجلین عدلین شرح بتة بفتح با و یک نقطه
و تشدید تاء دو نقطه در بالا بمعنی منقطعه است و در اصل مصدر باب نصر است بمعنی القطع
مستعمل شده بمعنی اسم فاعل بریة بهمزه بعد از یاء دو نقطه در پایین است خلیة بفتح خاء با نقطه
و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین است قبل العده بیان شد در شرح حدیث پنجم باب

سابق یعنی روایتست از محمد بن مسلم اینکه او پرسید امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که کفت زنش را که تو بر من
حرامی یا جدایی یا بریده شد یا بریه یا خلیه امام کفت که این همکی نیست چیزی جز این نیست که طلاق صحیح اینست
که کوید زن را در نزد طهر بعد از انکه پاک شده باشد از حیض خود پیش از انکه جماع کند او را که تو طالقی
یا کوید که عده نکاهدار بر حالی که قصد کند بان انشای طلاق را و کواه کیرد بران دو مرد عادل را **دوم اصل** عن ابی عبدالله عم قال الطلاق ان یقول لها اعتدی و یقول لها انت طالق **شرح**
این ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال الطلاق للعدة ان یطلق
الرجل امرأته عند کل طهر یرسل الیها ان اعتدی فان فلانا قد طلقك قال و هو املك
برجعتها ما لم تنقض عدتها **شرح** الطلاق للعدة عبارتست از طلاقی که مذکور است در ایت سوره
الطلاق که فطلقوهن لعدتهن چنانچه بیان شد در شرح عنوان باب سابق عند ظرف یرسل است و مقدم
شده و این جمله حال مقدره است از فاعل یطلق و وجوب این ارسال ثابت بدکه مستنبط باشد از تتمه ایت
که واحصوا العدة کل طهر عبارتست از طهر دوم و طهر سوم ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است چون
ارسال متضمن معنی قولست مخفی نماند که چون طلاق العده بقصد تادیب می باشد غالبا بخلاف
طلاق السنه پس این ارسال واجبست برای زیادتی تادیب در صورتی که رجوع رود لیکن شود برای
حاجت بزیادتی تادیب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم کفت که طلاق برای عده است
اینست که طلاق دهد مرد زنش را بر حالی که مقدر باشد اینکه نزد هر طهری فرستد بسوی ان زن شخصی را
که کوید که عده نکاهدار چه بدرستی که فلان کس طلاق داد ترا امام کفت که او ما لکتر است به
کردانیدن ان زن مادام که منقضی نشده عده ان زن **چهارم اصل** حمید بن زیاد عن ابن سماعة
عن محمد بن زیاد عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم قال یرسل الیها فیقول
الرسول اعتدی فان فلانا قد فارقك **شرح** روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن سماعه از محمد بن
زیاد از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که طلاق دهنده بطلاق عده می فرستد
شخصی را بسوی زن پس می کوید الشخص که عده نکاهدار چه بدرستی که فلان کس بتحقیق جدا کرد از تو
حکایت اصل قال ابن سماعة وانما معنی قول الرسول اعتدی فان فلانا قد فارقك یعنی
الطلاق انه لا یکون فرقة الا بطلاق **شرح** یعنی تکرار معتبر است انه بفتح همزه بتقدیر لانه است
یا بکسر همزه استیناف بیانی است و حاصل هر دو یکی است یعنی کفت حسن بن سماعه که وجه این نیست

که معنی کفتن الشخص که عده نکاهدار چه بدرستی که فلان کس بتحقیق جدا کرد از تو میخواهد که طلاق زیرا که
شان اینست که نمی باشد جدایی مکر بلفظ طلاق موافق این می اید در اخر این باب **پنجم اصل** حمید
بن زیاد عن ابن سماعة عن علی بن الحسن الطاطری قال الذی اجمع علیه فی الطلاق ان یقول
انت طالق او اعتدی و ذکر انه قال لمحمد بن ابی حمزة کیف یشهد علی قوله اعتدی قال یقول
اشهدوا اعتدی **شرح** طاطری بفتح طاء بی نقطه و الف منقلب از راء بی نقطه و فتح طاء بی نقطه
و تخفیف راء بی نقطه و یاء نسبت است صاحب قاموس کفته و طاطر موضع بالشام و صاحب ایضاح کفته
که الطاطری بفتح الطائین المهملتین سمی بذلك لبیعه ثیابا یقال لها الطاطریة اجمع بصیغه ماضی غایب
مجهول باب افعال است و مراد بمجمع علیه اینی مشهور در روایات موافق انچه کذشت در کتاب
العقل در حدیث دوازدهم باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است یعنی روایت
کرد حمید بن زیاد از حسن بن سماعه از علی بن الحسن الطاطری کفت که انچه مجمع علیه است در صحت طلاق اینست
که مرد کوید که تو طالقی یا کوید که عده نکاهدار و علی بن حسن مذکور کرد اینرا که او کفت محمد بن ابی حمزه را
که چکونه کواه میکرد بر قول خود که عده نکاهدار کفت که می کوید کواها زیرا که کواه باشید زیرا که
عده نکاهدار **حکایت اصل** قال ابن سماعة غلط محمد بن ابی حمزة ان یقول اشهدوا اعتدی
قال الحسن بن سماعة ینبغی ان یجیء بالشهود الی حجلتها او یذهب بها الی الشهود الی منازلهم
و هذا المحال الذی لا یکون و لم یوجب الله عز و جل هذا علی العباد قال الحسن لیس الطلاق
الا کما روی بکیر بن اعین ان یقول لها و هی طاهر من غیر جماع انت طالق و یشهد شاهدین
عدلین و کلما سوی ذلك فهو ملغی **شرح** غلط بغین با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب علم است ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر فی ان است ینبغی بتقدیر ینبغی علی هذا است
الحجلة بفتح حاء بی نقطه و فتح جیم خانه اراسته برای عروس هذا مبتدا است المحال بضم میم خبر
مبتدا است الملغی بغین با نقطه و الف منقلب از واو بصیغه اسم مفعول باب افعال باطل کرده شده
یعنی کفت حسن بن سماعه که خطا کرد محمد بن ابی حمزه در اینکه مرد کوید که اشهدوا اعتدی کفت حسن بن سماعه
که سزاوار میشود بنا بر این اینکه مرد اورد کواهانرا بسوی خانه اراسته زن یا ببرد زن را بسوی کواهان
بسوی منزلهای ایشان و این محالیست که نمی باشد و واجب نکرد الله عز و جل اینرا بر بندکان کفت
حسن بن سماعه که نیست طلاق مکر چنانچه روایت کرد بکیر بن اعین اینکه مرد کوید زن را بر حالی که زن

پاک باشد بجماع که تو طالقی و گواه کرد دو گواه عادل را و هرچه غیر انست پس آن باطل کرده شده است
بدانکه این سخن ابن سماعه چون نهایت ظاهر البطلان و منافی احادیثی است که مصنف رحمه الله تعالی درین باب
اعتنا در ابطالش کرده ابطال انرا نطلبوز و اکذاشته باب دهم اصل باب من طلق ثلثا علی طهر بشهود فی مجلس
او اکثر انها واحدة انها بفتح همزه بدل اشتمال از طلق است یعنی این باب بیان اینست که هرکه طلاق داد سه طلاق
بر یکطهر بگواهان در یک مجلس یا در چند مجلس اینکه ان طلاقهای او یک طلاق است درین باب چهار حدیث است
اول اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن رجل طلق امراته ثلثا فی مجلس واحد
و هی طاهر قال هی واحدة شرح مراد بطاهر اینجا پاک از حیض و از تدنیس جماعت که بیان شد
در حدیث چهارم باب هشتم که باب تفسیر طلاق السنة تا اخر است یعنی روایت است از زراره
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنش را
سه طلاق در یک مجلس در حالیکه ان زن پاک است امام گفت که انها یکطلاقست دوم اصل عن زرارة
عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن الذی یطلق فی حال طهر فی مجلس ثلثا قال هی واحدة
شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال الطلاق ثلثا
فی غیر عدة ان کانت علی طهر فواحدة وان لم یکن علی طهر فلیس بشیء شرح مراد بعده اینجا
عدد طلاقست پس فی غیر عدة بامعنی است که بیک صیغه قصد سه طلاق کند و مراد بطهر پاک از حیض
و از تدنیس جماعت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سه طلاق که در
غیر عدد باشد اگر بطهر باشد پس یکطلاقست و اگر نباشد بطهر پس نیست چیزی چهارم اصل قلت لابی
عبدالله علیه السلم ان اصحابنا یقولون ان الرجل اذا طلق امراة مرة او مائة مرة فانما هی واحدة
و قد کان یبلغنا عنک و عن ابائک انهم کانوا یقولون اذا طلق مرة او مائة مرة فانما هی
واحدة فقال هو کما بلغکم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که یاران ما می
گویند که بدرستی که مرد چون طلاق دهد زن خود را یکبار یا صد بار پس غیر این نیست که ان یکی است
و بتحقیق بود که میرسید بما از تو و از پدران تو اینکه ایشان می گفتند که چون طلاق دهد یکبار
یا صد بار پس غیر این نیست که ان یکیست پس امام گفت که ان سخن چنانست که رسید بشما باب یازدهم
اصل باب من طلق و فرق بین الشهود ... قوم و الهلال لم اشهدوا شرح این باب
بیان کیست که طلاق داد و تفریق کرد میان گواهان یا طلاق داد در حضور جمعی و گفت این زنا

که گواه باشید درین باب چهار حدیث است اول اصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن رجل طلق امرأته
علی طهر من غیر جماع واشهد الیوم رجلا ثم مکث خمسة ایام ثم اشهد اخر فقال انما امران ان یشهدا
جمیعا شرح پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که طلاق داد زنش را بر پاکی بی جماع و گواه گرفت
امروز مردی را بعد از ان ساکت شد در پنج روز بعد از ان گواه گرفت دیگری را پس امام گفت که فرمان نیست
که مامور شد باینکه گواه گرفته شوند ان گواهان بر حالیکه با یکدیگر باشند دوم اصل عن علی بن احمد بن اشیم
قال سألته عن رجل طهرت امرأته من حیضها فقال فلانة طالق و قوم یسمعون کلامه ولم
یقل لهم اشهدوا ایقع الطلاق علیها قال نعم هی شهادة افتترک معلقة شرح روایت است
از علی بن احمد بن اشیم بفتح همزه و سکون شین بالنقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین یا بضم همزه و فتح شین
و سکون یا که از راویان امام رضا علیه السلم است گفت که پرسیدم امام را از مردی که پاک شد
زنش از حیضش پس گفت که فلانه طالقست و جمعی میشنوند سخن او را و نگفت ایشانرا که گواه باشید
ایا واقع میشود طلاق بر ان زن امام گفت که اری ان حال قوم گواه شدنست مراد اینست که چون ان شهادت
و سبب کلام او نزد است پس او اشهاد کرده ایشانرا ایا پس ان زن واگذاشته میشود مانند اویخته در دیوار
بمعنی معطل که بعد از عده شوهر نتواند کرد سوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن رجل کانت له امراة
طهرت من حیضها فجاء الی جماعة فقال فلانة طالق یقع علیها الطلاق ولم یقل اشهدوا قال
نعم شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن صفوان بن یحیی عن ابی الحسن الرضا
علیه السلم قال سئل عن رجل طهرت امرأته من حیضها فقال فلانة طالق و قوم یسمعون کلامه
ولم یقل لهم اشهدوا ایقع الطلاق علیها قال نعم هذه شهادة شرح این نیز ظاهر است
باب دوازدهم اصل باب من اشهد علی طلاق امرأته تطلیقة و ... این باب بیان کیست که گواه گرفت
بر طلاق دو زن بیکطلاق درین باب یکحدیث است اصل قلت لابی جعفر علیه السلم ما تقول فی رجل
احضر شاهدین عدلین واحضر امرأتین له وهما طاهرتان من غیر جماع ثم قال اشهدا
ان امرأتی هاتین طالق وهما طاهرتان ایقع الطلاق قال نعم شرح گفتم امام محمد باقر
علیه السلم را که چه میگویی در مردی که حاضر کرد دو گواه عادل را و حاضر کرد دو زن را از خود و ان دو زن
پاکند از حیض بی جماع بعد از ان گفت که گواه باشید بدرستی که این دو زن من طالقند و ایشان پاکند
ایا واقع میشود طلاق امام گفت که اری باب سیزدهم اصل باب الاشهاد فی الرجعة شرح

رجعه بکسر و فتح راء اسم مصدر باب تفعل است یعنی این باب بیان گواه گرفتن بر برگردانیدن زن از
طلاق است درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم فی الذی یراجع ولم یشهد
قال یشهد احب الی ولا اری بالذی صنع باسا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در کسی
که بر میگرداند زن را از طلاق و گواه نگرفته امام گفت که اینکه گواه گیرد محبوبتر است بسوی من و نمی بینم باکی
در آنچه کرده او را **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال یشهد رجلین اذا طلق و اذا رجع فان جهل فغشیها
فلیشهدا لان علی ما صنع و هی امرأته وان کان لم یشهد حین طلق فلیس طلاقه بشیء **شرح** روایت
از امام محمد باقر علیه السلم گفت که مرد گواه میگیرد دو مرد را چون طلاق دهد و چون برگرداند پس اگر جماع
کند با بیمعنی که در وقت مراجعت گواه نگیرد پس جماع کند پس باید که گواه گیرد در هنگام وقت بر آنچه کرد او
زن او زن درست پس اگر باشد که گواه نگرفته باشد در وقتی که طلاق داد پس نیست طلاق او چیزی
سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الطلاق لایکون بغیر شهود وان الرجعة بغیر شهود رجعة
ولکن لیشهد بعد فهو افضل **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که
طلاق نمی باشد بی گواهان و بدرستی که برگردانیدن بی گواهان برگردانیدنست ولیکن باید که گواه گیرد
بعد از آن پس آن گواه گرفتن فاضلتر است **چهارم اصل** سئل ابو جعفر علیه السلم عن رجل طلق امرأته
واحدة ثم راجعها قبل ان تنقضی عدتها ولم یشهد علی رجعتها قال هی امرأته ما لم تنقض عدتها وقد
کان ینبغی له ان یشهد علی رجعتها فان جهل ذلک فلیشهد حین علم ولا اری بالذی صنع باسا وان
کثیرا من الناس لو ارادوا البینة علی نکاحهم الیوم لم یجدوا احدا یثبت الشهادة علی ما کان
من امرهما ولا اری بالذی صنع باسا وان یشهد فهو احسن **شرح** یثبت بثاء به نقطه و باء یک نقطه
و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال صفت احدا است الاثبات شناختن چیزی چنانکه
باید و مقصود فرق میان شهادت در نکاح و شهادت در طلاق است بانکه اثبات اول بغایت مشکلست
زیرا که مرکبست از دو شهادت یکی از جانب زوج و دیگری از جانب زوجه و ایشان در وقت نکاح
شرمگین می باشند بخلاف اثبات شهادت در طلاق زیرا که آن بسیط و از جانب زوج تنهاست و زوج
در وقت طلاق شرمگین نمی باشد یعنی پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلم از مردی که طلاق داد زنش را
یک طلاق بعد از آن برگردانید او را پیش از آنکه منقضی شود عده او و گواه نگرفت بر برگردانیدن
زن امام گفت که او زن اوست چندانکه منقضی نشده باشد در وقت برگردانیدن او عده او

وتحقیق

وتحقیق بود که سزاوار بود برای او اینکه گواه گیرد بر برگردانیدن زن پس اگر نداند آن سزاوار بودن پس
باید که گواه گیرد در وقتی که دانست و نمی بینم باکی در آنچه کرده او و بدرستی که بسیاری از مردمان
اگر می خواستند بینه را بر نکاح ایشان درین روزگار نمی یافتند کسی را که ثابت کند چنانچه باید آن شهادت
را بر وجهی که واقع شد از همه کار زوج و زوجه نمی بینم باکی در آنچه زوج کرد در وقت برگردانیدن بی گواه
را و اگر گواه گیرد پس آن بهتر است **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال سألته
عن رجل طلق امرأته واحدة قال هو املک برجعتها ما لم تنقض العدة قلت فان لم یشهد
علی رجعتها قال فلیشهد قلت فان اغفل عن ذلک قال فلیشهد حین یذکر وانما
جعل الشهود لمکان المیراث **شرح** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنش را یک طلاق امام گفت که او مالکتر است
ببرگردانیدن زن چندانکه منقضی نشده عده گفتم که پس اگر گواه نگرفت بر برگردانیدن زن چگونه
میشود امام گفت که پس باید که گواه گیرد گفتم که پس اگر غافل شود از آن چگونه میشود امام گفت
که پس باید که گواه گیرد در وقتی که یاد می آورد و جز این نیست که گردانیده شدند گواهان برای
بودن میراث **باب چهارم باب ان المراجعة لاتکون الا بالمواقعة** این باب بیان اینست که برگردانیدن
زن که مصحح طلاق دیگر شود نمی باشد مگر بجماع درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم
قال المراجعة فی الجماع والا فانما هی واحدة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که برگردانیدن زن در جماعست و اگر جماع نباشد پس طلاق یکیست مراد اینست که طلاق بعد
از مراجعت بی جماع صحیح نیست اگرچه مراجعت صحیح است و باعث میراث بعد از انقضای عده نیز
میشود **دوم اصل** قال ابو عبدالله علیه السلم فی رجل یطلق امرأته له ان یراجع وقال لا
یطلق التطلیقة الاخری حتی یمسها **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که طلاق
میدهد زنش را که جایز است او را اینکه برگرداند او را در عده رجعیه و امام گفت که آن مرد
طلاق نمی دهد طلاق دیگر مگر آنکه جماع کند آن زن را بعد از مراجعت **سوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلم
یقول اذا طلق الرجل امرأته واشهد شاهدین عدلین فی قبل عدتها فلیس له ان یطلقها
حتی تنقضی عدتها الا ان یراجعها **شرح** قبل عدتها بیان شد در شرح حدیث پنجم باب هشتم کتاب
تفسیر طلاق السنة تا آخر است ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب اشارتست باینکه مراد از

براجعت اینجا مجموع برگردانیدن وجماعت موافق اکثر می اید در حدیث اول باب ما یهدم الطلاق وما لا یهدم کتاب.
بیست دوم است وقرینه اینجا نیست که اگر مراد محض برگردانیدن می بود قید حتی تنقضی عدتها خوب نمی بود
زیرا که برگردانیدن زن شرط نیست در طلاق دیگر خواه پیش از انقضای عده باشد وخواه بعد ازان بعقد
ومهری جدید باشد یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم می گفت که چون طلاق دهد مرد زنش او گواه
گیرد دو گواه عادل را در زمان رو آوردن عده زن پس جایز نیست او را اینکه طلاق دهد ان زن را
طلاق دیگر تا انکه منقضی شود عده زن مگر انکه برگرداند ان زن را وجماع کند چهارم اصل عن اسحق بن عمار
عن ابی ابراهیم علیه السلم قال سالته عن الرجل یطلق امرأته فی طهر من غیر جماع ثم یراجعها فی
یومه ذلک ثم یطلقها اتبین منه بثلث تطلیقات فی طهر واحد فقال خالف السنة قلت
فلیس ینبغی له اذا هو راجعها ان یطلقها الا فی طهر قال نعم قلت حتی یجامع قال نعم شرح مضمون
این گذشت در حدیث دوازدهم باب من طلق لغیر الکتاب والسنة که باب چهارم است پنجم اصل
عن ابی الحسن علیه السلم قال الرجعة الجماع والا فانما هی واحدة شرح مضمون این موافق حدیث اول
این بابست باب دوازدهم فصل باب شرح این بابست بی عنوان درین باب یک حدیث است اول
اصل عن ابی ولاد الحناط عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن امرأة ادعت علی زوجها انه
طلقها تطلیقة طلاق العدة طلاقا صحیحا یعنی علی طهر من غیر جماع واشهد لها شهودا علی ذلک
ثم انکر الزوج بعد ذلک فقال ان کان انکاره الطلاق قبل انقضاء العدة فان انکاره الطلاق
رجعة لها وان کان انکر الطلاق بعد انقضاء العدة فان علی الامام ان یفرق بینهما بعد
شهادة الشهود بعد ما تستحلف ان انکاره للطلاق بعد انقضاء العدة وهو خاطب من الخطاب.
شرح ولاد بفتح واو وتشدید لام ودال بی نقطه است حناط بفتح حاء بی نقطه وتشدید نون وطاء
بی نقطه است مراد بطلاق العدة اینجا طلاق رجعی است یعنی برای تفسیر صحت ما مصدریه است تستحلف
کاء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب استفعال است وضمیر مستتر راجع بامرأة است استحلاف
زن مبنی بر این است که قول زن است در انقضاء سه طهر با یمین اگر مرد منکر باشد یا جاهل باشد یعنی روایت
از ابو ولاد گندم فروش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زنی که دعوی
کرد بر شوهرش اینکه طلاق داد او را یک طلاق طلاق رجعی طلاق صحیح میخواهد اینکه هر یک از حیض
بی جماعت وگواه گرفت برای ان زن گواهان را بر ان طلاق بعد از آن انکار طلاق کرد ان شوهر

بعد ازان

بعد ازان اشهاد پس امام گفت که اگر باشد انکار او ان طلاق را پیش از انقضای عده پس بدرستی
که انکار او ان طلاق را پیش از انقضای عده پس بدرستی که بر امامست اینکه تفریق کند میان آن
دو بعد از گواهی دادن ان گواهان بعد از انکه قسم داده شود برانکه انکار کرد طلاق را بعد از
انقضای عده است وان مرد خواستگاری است از جمله خواستگاران دوم اصل سالت ابا الحسن
الرضا علیه السلم عن رجل قال لامرأته اعتدی فقد خلیت سبیلک ثم اشهد علی رجعتها
بعد ذلک بایام ثم غاب عنها قبل ان یجامعها حتی مضت لذلک شهر بعد العدة او اکثر فکیف
تأمره قال اذا اشهد علی رجعته فهی زوجته شرح پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که
گفت زنش را که عده نگاهدار چه بتحقیق رها کردم ترا بعد ازان گواه گرفت بر برگردانیدن ان زن
بعد ازان چند روز بعد ازان غایب شد ازان زن پیش از انکه جماع کند ان زن را تا انکه گذشت برای
ان یکماه بعد از انقضای عده یا بیشتر از یکماه پس چگونه امر می کنی او را امام گفت که چون گواه گرفت
بر برگردانیدن او پس ان زن زوجه او است اگر چه زن انکار کند سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
انه قال فی رجل طلق امرأته واشهد شاهدین ثم اشهد علی رجعتها سرا منها واستکتم ذلک
الشهود فلم تعلم المرأة بالرجعة حتی انقضت عدتها قال تخیر المرأة فان شاءت زوجها
وان شاءت غیر ذلک وان تزوجت قبل ان تعلم بالرجعة التی اشهد علیها زوجها فلیس
للذی طلقها علیها سبیل وزوجها الاخیر احق بها شرح الشهود منصوبست تجبر بجیم وباء یک نقطه
وراء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر یا باب افعال است الجبر والاجبار کسی را بر کاری
واداشتن بزور ودر نسخ گاهی بحاء با نقطه ویاء دو نقطه در پایین از باب تفعیل است وان تصحیف
می نماید فاء در فان بیانیه است زوجها در اول بفتح راء با نقطه ویاء دو نقطه وسکون واو
منصوبست وجزای هر دو شرط محذوفست بتقدیر فهی زوجته یعنی روایت از امام محمد باقر
علیه السلم اینکه او گفت در مردی که طلاق داد زنش را وگواه گرفت دو گواه را بعد ازان
گواه گرفت بر برگردانیدن پنهانی ازان زن برجایی که پنهان بود ازان زن وطلب پوشانیدن ان
کرد از گواهان پس اگاه نشد زن بر برگردانیدن تا اینکه منقضی شد عده زن امام گفت که مخیر کرده
میشود زن بر برگردانیدن بیان اینکه اگر خواهد شوهرش را و اگر خواهد غیر او را پس او زن
ان شوهر است که برگردانیده او را واگر شوهری دیگر کرده باشد بعد از انقضای عده پیش از انکه

اکاه شود برکردانیدند که کواه کرفت بران شوهرش لیس نیست برای انکه طلاق آید اورا بروراه تقرف د شوهر
دوم اونزاور تراست با و باب یازدهم اصل باب شرح این نیز با بیت باعنوان درین باب
یکمد بثیت اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلم فی الرجل یطلق امرأته تطلیقة ثم یدعها حتی تمضی
ثلثة اشهرا لا یوما ثم یراجعها فی مجلس ثم یطلقها ثم صنع ذلک فی اخر الثلثة الاشهر ایضا
قال فقال اذا دخل الرجعة اعتدت بالتطلیقة الاخری واذا طلق بغیر رجعة لم یکن له طلاق
شرح الرجعة مرفوع وفاعل دخل است واکر منصوب باشد مصدر نایب ظرف زمان خواهد بود و مراد این
خواهد بود که چون جماع کند ا بمرد در زمان رجعت و این مناسب سابق بمی نماید یعنی روایت است از زراره
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که طلاق می دهد زنش را یکطلاق بعد از ان میکذارد
زن را تا انکه کذرد سه ماه حیض یا سه ماه عددی مکر یکروز بعد ازان بر میکرداند ان زن را در مجلسی که شاهد
حاضر بند بعد ازان چون انقضای عده شده باشد طلاق می دهد اورا بعد ازان کردن رجعت را
در اخران سه ماه نیز راوی کفت که پس امام کفت که چون داخل ایام عده شود رجعت زن عده
نگاه می دارد بطلاق لاحق نیز و چون طلاق دهد بی رجعت در ایام عده نمی باشد برای او نمرد طلاق باب
دوازدهم اصل باب التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره این باب بیان زنی طلاق داده شده است
که حلال نمیشود برای شوهرش تا انکه شوهر خود کند شوهری غیر اورا درین باب شش حدیث است اول اصل
سالت ابا جعفر علیه السلم عن الطلاق للتی لا تحل له حتی تنکح زوجا غیره فقال اخبرک بما صنعت
انا بامرأة کانت عندی واردت ان اطلقها فترکتها حتی اذا طمثت وطهرت طلقتها من غیر جماع
واشهدت علی ذلک شاهدین شرح طمثت بطای بی نقط وثای سه نقط بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب نصر وعلم است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از طلاق برای زنی که حلال نمیشود بسبب ان طلاق
برای شوهرش مکر انکه نکاح کند شوهری غیر اورا پس امام کفت که خبر میدهم ترا بانچه کردم من با زنی که بود
نزد من واراده کردم که طلاق دهم اورا پس کذاشتم اورا تا انکه چون حایض شود و پاک شد طلاق
دادم اورا بی جماع و کواه کرفتم بران دو کواه اصل ثم ترکتها حتی اذا کادت ان تنقضی
عدتها راجعتها ودخلت بها وترکتها حتی طمثت وطهرت ثم طلقتها علی طهر من غیر جماع بشاهدین
ثم ترکتها حتی اذا کان قبل ان تنقضی عدتها راجعتها ودخلت بها حتی اذا طمثت وطهرت
طلقتها علی طهر بغیر جماع بشهود وانما فعلت ذلک بها انه لم یکن لی بها حاجة شرح انه

نفتح همزه

نفتح همزه و تقدیر لانه است و ضمیر برای شان است یعنی بعد ازان کذاشتم اورا تا انکه چون نزدیک
شد انکه منقضی شود عده او برکردانیدم اورا و دخول کردم با و و کذاشتم اورا تا انکه
حایض شد و پاک شد بعد ازان طلاق دادم اورا بر طهری بی جماع بدو کواه بعد ازان کذاشتم
اورا تا انکه چون شد پیش ازانکه منقضی شود عده او برکردانیدم اورا و دخول کردم با و تا انکه
چون حایض شد و پاک شد طلاق دادم اورا بر طهری بی جماع بکواهان مراد این است که طلاق
سوم با مجموع سه طلاق مثلثیت برای انکه نرسیدی و فراین نیست که کردم انرا با او برای
انکه شان این نیست که بود مرا با و حتی یا نمیغی که چون نکرده طبع من بود خواستم که قصد قطع کند
از من دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له المرأة التی لا تحل
لزوجها حتی تنکح زوجا غیره قال هی التی تطلق ثم تراجع ثم تطلق ثم تراجع ثم تطلق
وهی التی لا تحل له حتی تنکح زوجا غیره وقال الرجعة بالجماع والا فانما هی واحدة شرح
روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفتم امام را که زنی که حلال
نمیشود برای شوهرش مکر انکه نکاح کند شوهری غیر اورا کدام است کفت که او ان است که طلاق
داده میشود بعد ازان برکردانیده میشود بعد ازان طلاق داده میشود و او است زنی که حلال
نمیشود برای شوهرش تا انکه نکاح کند شوهری غیر اورا و امام کفت که برکردانیدن با جماع است
واکر جماع نباشد پس طلاق ها یکیست موافق انچه کذشت در احادیث باب چهاردهم که باب
ان المراجعة لا تکون الا بالمواقعة است سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم المرأة
لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره قال هی التی تطلق ثم تراجع ثم تطلق ثم تراجع ثم
تطلق الثالثة فهی التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره ویذوق عسیلتها شرح
الثالثة منصوب وقایم مقام مفعول مطلق است یذوق منصوب است العسیلة بضم عین بی نقطه
و فتح سین بی نقطه لذت جماع یعنی کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که زنی که حلال نمیشود برای
شوهرش مکر انکه نکاح کند شوهری غیر اورا کدام است امام کفت که او زنی است که طلاق داده
میشود بعد ازان برکردانیده میشود بعد ازان طلاق داده میشود بعد ازان برکردانیده میشود
بعد ازان طلاق داده میشود تطلیقه سوم پس ان است زنی که حلال نمیشود برای شوهرش مکر انکه
نکاح کند شوهری غیر اورا و شوهر دوم بچشد لذت جماع ازان زن را چهارم اصل عن ابی جعفر

عليه السلم في الرجل يطلق امرأته تطليقة ثم يراجعها بعد انقضاء عدتها فاذا طلقها الثالثة لم
تحل له حتى تنكح زوجا غيره فاذا تزوجها غيره ولم يدخل بها وطلقها او مات عنها لم تحل
لزوجها الاول حتى يذوق الاخر عسيلتها شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلم
در مردى كه طلاق مى دهد زنش را يك طلاق بعد از ان برميگرداند او را بعد از انقضاى عده او
بعقدى و مهرى تازه كه پس چون طلاق دهد ان زن را تطليقه سوم حلال نميشود براى او مگر انكه نكاح كند
شوهرى غير او را پس چون جفت خود كند ان زن را شوهرى غير او و دخول نكند با او و طلاق دهد او را
يا بميرد از او حلال نميشود براى شوهر اول تا انكه بچشد شوهر ديگر لذت جماع او را پنجم اصل عن ابى
عبد الله عليه السلم فى المطلقة التطليقة الثالثة لا تحل له حتى تنكح زوجا غيره و يذوق
عسيلتها شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم در زن طلاق داده شده تطليقه سوم
كه حلال نميشود براى شوهرش مگر انكه نكاح كند شوهرى غير او را و ان شوهر دوم چشد لذت جماع او را
ششم اصل كتبت الى الرضا عليه السلم رجل طلق امرأته الطلاق التى لا تحل له حتى تنكح زوجا
غيره فتزوجها غلام لم يحتلم قال لا حتى يبلغ فكتبت اليه ما حد البلوغ فقال ما اوجب على
المؤمنين الحدود شرح لا تحل بصيغه مضارع غايبه معلوم باب ضرب است و ضمير مستتر راجع بامرأة است
و عايد الذى محذوفست تقديرش لا تحل به مراد بلوغ رسيدن بقوت عقل است و ان در زنست
گاهى در سيزده سال تمام و گاهى در چهارده سال تمام و گاهى در پانزده سال تمام مى باشد
مى ايد در كتاب الصوم در اخر ابواب در حديث هفتم كه عن ابى عبد الله عليه السلم قال اذا بلغ
الغلام ثلث عشرة سنة كتبت له الحسنة وكتبت عليه السيئة وعوقب و در حديث هشتم كه عن ابى
عبد الله عليه السلم قال اذا بلغ اشده ثلث عشرة سنة ودخل فى الاربع عشرة وجب عليه ما وجب على
المحتلمين احتلم ام لم يحتلم كتبت عليه السيئات وكتبت له الحسنات وجاز له كل شئ الا ان يكون
ضعيفا او سفيها و اشارت بچهارده سال و پانزده سال گذشت در كتاب الصيام در حديث
دوم باب صوم الصبيان تا انكه باب چهل و پنجم است يعنى نوشتم سوى امام رضا عليه السلم
كه مردى طلاق داد زنش را طلاقى كه زن حلال نميشود بسبب ان طلاق براى شوهرش مگر انكه نكاح
كند شوهرى غير او را پس جفت خود كرد ان زن را پسرى كه محتلم نشده و جماع كرد او را امام گفت
كه كافى نيست تا انكه بالغ شود خواه باحتلام و خواه بغير ان پس نوشتم بسوى امام كه چيست حد بلوغ

پس گفت

پس گفت كه انچه واجب ساخته بر مؤمنان حدود را مثل حد زنا و حد سرقه باب [illegible] اصل
باب ما يهدم الطلاق وما لا يهدم شرح ما هر دو جا موصوله و عبارتست از طلاق است يهدم
بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است الطلاق منصوب و مفعول به است و مراد بهدم
طلاق طلاق سابق را ابطال كردن است يعنى باعث اين ميشود كه طلاق سابق معدود نشود از جمله سه طلاق
كه سبب حرام شدن بى نكاح زوج ديگر ميشود يعنى اين باب بيان طلاقيست كه مى شكند
طلاق سابق را و طلاقى كه نمى شكند انرا در اين باب چهار حديث است اول اصل عن ابى
عبد الله عليه السلم فى رجل طلق امرأته ثم لم يراجعها حتى حاضت ثلث حيض ثم تزوجها
ثم طلقها فتركها حتى حاضت ثلث حيض من غير ان يراجعها يعنى يمسها قال له ان
يتزوجها ابدا ما لم يراجع و يمس شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم در مردى
كه طلاق داد زنش را بعد از ان برنگردانيد او را تا انكه حايض شد سه حيض باين معنى كه طهر
سوم منقضى شد بعد از ان جفت خود كرد او را بعقدى و مهرى تازه بعد از ان طلاق داد او
را پس گذاشت او را تا انكه حيض ديد سه حيض بى انكه برگرداند او را مى خواهد ايا اگر جماع كند او را امام گفت كه جايز است
او را انكه جفت خود كند او را هميشه چندانكه نشد انكه برگرداند او را و جماع كند مراد اينست كه هر طلاقى
كه بعد از برگردانيدن و پيش از جماع باشد طلاق سابق را مى شكند پس ان سابق يكى از جمله سه طلاق
معتبر شمرده نميشود دوم اصل عن ابن ابى عمير عن عبد الله بن المغيرة عن شعيب الحداد عن المعلى بن خنيس
عن ابى عبد الله عليه السلم فى رجل طلق امرأته ثم لم يراجعها حتى حاضت ثلث حيض ثم تزوجها ثم
طلقها فتركها حتى حاضت ثلث حيض ثم تزوجها ثم طلقها من غير ان يراجع ثم تركها حتى حاضت
ثلث حيض قال له ان يتزوجها ابدا ما لم يراجع و يمس شرح روايتست از محمد بن ابى عمير از عبد الله
بن المغيرة از شعيب الحداد از معلى بن خنيس بضم خاء بى نقطه و فتح نون از امام جعفر صادق عليه السلم در مردى
كه طلاق داد زنش را بعد از ان برنگردانيد او را تا انكه حيض ديد سه حيض بعد از ان جفت خود كرد انرا
بعد از ان طلاق داد او را بى انكه جماع كند پس گذاشت او را تا انكه حيض ديد سه حيض بعد از ان جفت خود
كرد او را بعد از ان طلاق داد او را بى انكه جماع كند بعد از ان گذاشت او را تا انكه حيض ديد سه حيض
امام گفت كه جايز است او را انكه جفت خود كند انرا هميشه چندانكه نباشد انكه برگرداند و
جماع كند سوم اصل فكان ابن بكير واصحابه يقولون هذا فاخبرنى عبد الله بن المغيرة قال قلت

له من این قلت هذا فقال قلته من قبل روایة رفاعة روی عن عبد الله علیه السلم انه یهدم
ما مضی قلت هذا یهدم الطلاق فان رفاعة انما قال طلقها ثم تزوجها رجل ثم طلقها ثم
تزوجها الاول ان ذلک یهدم الطلاق الاول شرح این کلام ابن ابی عمیر است قول بکیر
قاف و فتح با یک نقطه است رفاعة بکسر راء بی نقطه و فا و عین بی نقطه است و روایت
رفاعة می اید در حدیث ایزه روی بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع برفاعة است ان بکیر
نمره و تشدید نون مفتوحه ابتدای کلام عبد الله بن مغیره است و استیناف بیانی است
و مقصودش انست که سخن درین صورت نیست یعنی پس بود عبد الله بن بکیر و با او ان
او که می گفت این مضمون روایت معلی بن خنیس را پس خبر دادم عبد الله بن مغیره گفت که
گفتم ابن بکیر را که از کجا می گوئی این را پس ابن بکیر گفت که گفتم انرا از جانب روایت رفاعه
بیان این انکه روایت کرد رفاعه از امام جعفر صادق ع این را که طلاق لاحق که بی جماع
باشد می شکند طلاق سابق را گفتم او را که پس بدرستی که رفاعه گفت در روایت
خود که طلاق داد زنرا بعد از ان جفت خود کرد وان زن را مردی بعد از ان طلاق داد ان
زنرا بعد از ان جفت خود کرد ان زن را مرد اول بیان این انکه بدرستی که ان می شکند طلاق اول را
مراد این است که استشهاد تو بر روایت رفاعه با طلست زیرا که مبنی بر قیاس است
وان جایز نیست و انکه صحیحیت در قول تو روایت معلی بن خنیس است متن سیم از حمید بن
زیاد عن ابن سماعة عن محمد بن زیاد وصفوان عن رفاعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سالته عن رجل طلق امرأته حتی بانت منه وانقضت عدتها ثم تزوجت زوجا اخر
فطلقها ایضا ثم تزوجت زوجها الاول ایهدم ذلک الطلاق الاول قال نعم
شرح روایت کرد حمید بن زیاد از ابن سماعه از محمد بن زیاد و صفوان از رفاعه از امام
جعفر صادق ع رفاعه گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنش را تا انکه از زن جدا شد
از و و منقضی شد عده ان زن بعد از ان جفت شوهری دیگر را پس طلاق داد ان زنرا نیز بعد از ان
جفت خود کرد شوهر اول خود را ایا می شکند ان توسط مردی دیگر و طلاقش طلاق اول را امام
گفت که اری اصل قال ابن سماعة وکان ابن بکیر یقول المطلقة اذا طلقها زوجها
ثم ترکها حتی تبین ثم تزوجها فانما هی عنده علی طلاق مستانف قال وذکر الحسین

رفاعة

بن هاشم انه سئل ابن بکیر عنها فاجابه بهذا الجواب فقال له سمعت فی هذا شیئا فقال
روایة رفاعة فقال ان رفاعة روی اذا دخل بینهما زوج وغیر زوج عندی سواء
فقلت سمعت فی هذا شیئا فقال لا هذا مما رزق الله من الرای قال ابن سماعة
ولیس ناخذ بقول ابن بکیر فان الروایة اذا کان بینهما زوج شرح گفت ابن سماعه که بود ابن بکیر
که می گفت که زن طلاق داده شده چون طلاق داد او را شوهرش بعد از ان گذاشت او را
تا انکه جدا شود با نقضای عده بعد از ان جفت خود کرد او را پس چنین نیست که ان زن نزد او
بر طلاق ابتدایی است باین معنی که طلاق سابق او شکسته شده و سه طلاق را از سر می گیرد ابن سماعه
گفت که مذکور کرد حسین بن هاشم این را که او پرسید ابن بکیر را از ان مسئله پس جواب داد او را
باین جواب که طلاق اول شکسته شده پس حسین گفت او را که ایا شنیدی درین چیزی را که منقول
از امام باشد پس ابن بکیر گفت که شنیدم روایت رفاعه را پس حسین گفت که بدرستی که رفاعه
در روایت خود گفت که چون داخل شود میان زن و شوهر یا میان تزویج اول و تزویج دوم شوهری
دیگر پس ابن بکیر گفت که داخل شدن زوجی دیگر و غیر ان نزد من برابر است پس گفتم که ایا شنیدی
در این برابر بودن چیزی را پس ابن بکیر گفت که نه این از جمله چیزیست که روزی کرد الله تعالی
از جمله رای گفت ابن سماعه که نیست انکه عمل کنیم بقول ابن بکیر چه بدرستی که روایت رفاعه
که چنین باشد میان ان دو شوهری دیگر بیان این شد در شرح ذیل حدیث سابق حدیث چهارم محمد بن
ابی عبد الله عن معویة بن حکیم عن عبد الله بن المغیرة قال سالت عبد الله بن بکیر عن رجل
طلق امراته واحدة ثم ترکها حتی بانت منه ثم تزوجها قال هی معه کما کانت فی التزویج
قال قلت فان روایة رفاعة اذا کان بینهما زوج فقال لی عبد الله هذا زوج
وهذا مما رزق الله من الرای ومتی ما طلقها واحدة فبانت ثم تزوجها زوج اخر
ثم طلقها زوجها فتزوجها الاول فهی عنده مستقبلة کما کانت شرح مستقبلة بفتح بای یک
نقطه است بمعنی ابتدا کرده شده مطرزی در مغرب گفته که استقبل الامر و استقبله اذا استانفه
و ابتداه یعنی روایت کرد محمد بن ابی عبد الله از معویه بن حکیم از عبد الله بن مغیره گفت که پرسیدم
عبد الله بن بکیر را از مردی که طلاق داد زنش را یک طلاق بعد از ان گذاشت زنرا
تا انکه جدا شد از او با نقضاء عده بعد از ان جفت خود کرد او را و گفت که ان زن با شوهر
چنانچه بود در ان تزویج باقی باین معنی که ان طلاق شکسته شد گفت که گفتم که پس بدرستی

که روایت رفاعه اینست که چون باشد میان ان دو شوهری دیگر پس گفت مرا عبدالله که اینکه در روایت
است شوهری دیگر است و اینکه من گفتم از جمله ضربیست که روزی گردانید الله تعالی از جمله رای و هر
گاه که طلاق دهد زن را یک طلاق پس جدا شود با نقضای عده بعد از ان جفت خود کند ان زن را
شوهری دیگر بعد از ان طلاق دهد او را شوهرش پس جفت خود کند ان زن را شوهر اولش
پس ان زن نزد شوهر اول ابتدا کرده شده است چنانچه بود اصل قال فقلت لعبدالله
هذا بروایة من فقال هذا مما رزق الله قال معویة بن حکیم روی اصحابنا عن رفاعة
بن موسی ان الزوج یهدم الطلاق الاول فان تزوجها فهی عنده مستقبلة قال ابو
عبدالله علیه السلم یهدم الثلث ولا یهدم الواحدة والثنتین وروایة رفاعة عن ابی
عبدالله علیه السلم هو الذی احتج به ابن بکیر شرح هذا روایة بتقدیر استفهام است و در بعض
نسخ هذا روایة خ است قال ابوعبدالله کلام معویة بن حکیم است برای تقویت قول اصحابنا یهدم
بتقدیر استفهام انکاریست واو در ولا یهدم برای عطف بر یهدم است و روایة رفاعة
تا اخر تتمه کلام معویة بن حکیم است و اشارتست باینکه غلط عبدالله بن بکیر باعتبار اجتهاد اوست
نه در اصل قول او زیرا که ان موافق روایت معلی بن خنیس است که در حدیث اول و دوم این
این باب مذکور شد و ان موافق ظاهر است سوره بقره است که الطلاق مرتان فامساک
معروف او تسریح باحسان تا اخر بنا بر اینکه الغلام الطلاق برای عهد خارجی باشد و اشارتست بطلاق
متطلیع که مذکور است در ابتداء سوره الطلاق که فطلقوهن لعدتهن پس اگر دو طلاق اول طلاق
العده باشد که بیان شد در باب تفسیر طلاق السنة والعدة تا اخر که باب بیستم است طلاق سوم
باعث حلال بودن نشود الا ما اخرجه الدلیل والله اعلم یعنی عبدالله بن مغیره گفت که پس گفتم
عبدالله بن بکیر را که ایا این بسبب روایتی است از امام پس گفت که این از جمله حرفیست
که روزی کرد الله تعالی گفت معویة بن حکیم که روایت کردند یاران ما از رفاعة بن موسی
این را که شوهر دوم می شکند طلاق اول را پس اگر شوهر اول جفت خود کند ان زن را پس
ان زن نزد او ابتدا کرده شده است یعنی اینکه گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ایا
شوهر دوم می شکند سه تطلیقه را و نمی شکند یک تطلیقه را و دو تطلیقه را و روایت رفاعه
از امام جعفر صادق علیه السلم انست انچه استدلال کرد بان عبدالله بن بکیر باب بیست و دویم
اصل باب الغایب یقدم من غیبته فیطلق عند ذلک انه لا یصح الطلاق حتی تحیض یقدم بقاف و دال بی نقطه و نقطه شرح

بصیغه

بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است از تفیح همزه بدل الاشتمال الغایب است و ضمیر برای شان است یعنی
این باب برای بیان مساواتست که می آید از سفر خود پس طلاق می دهد نزد ان امدن اینکه شان اینست
که واقع نمیشود ان طلاق تا انکه زن حیض بیند و پاک شود و در این باب دو حدیث است اول اصل
سألت اباعبدالله علیه السلم عن رجل کان فی سفر فلما دخل المصر جاء معه بشاهدین فلما استقبلته
امرأته علی الباب اشهدهما علی طلاقها قال لا یقع بها طلاق شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از مردی که بود در سفری پس وقتی که داخل شد شهر را اورد با خود دو گواه را پس وقتی
که برابر شد او را زنش بر در خانه گواه گرفت ان دو گواه را بر طلاق ان زن یعنی که انشاء طلاق کرد
با انکه ندانند که زن او حائض است یا پاکست چنانچه در سفر حاضر بود امام گفت که واقع نمیشود با ان زن
طلاقی در انوقت دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا غاب الرجل عن امرأته سنة او
سنتین او اکثر ثم قدم واراد طلاقها وکانت حائضا ترکها حتی تطهر ثم یطلقها شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون غایب شود مرد از زنش در یکسال یا دو سال یا بیشتر بعد از ان
اید و اراده کند طلاق ان زن را و باشد ان زن حائض میگذارد ان زن را تا انکه پاک شود بعد از ان
طلاق می دهد او را مراد اینست که حکم سفر دور و دراز که در ان صحیح طلاق زن هر چند که موافق حیض
افتد در انوقت بر طرف میشود باب بیستم اصل باب النساء اللاتی یطلقن علی کل حال این باب بیان
زنانیست که طلاق داده میشوند بر هر حالی که دارند درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال خمس یطلقهن الرجل علی کل حال الحامل والتی لم یدخل بها زوجها والغایب عنها
زوجها والتی لم تحض والتی قد یئست من المحیض شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
که پنج زن طلاق می دهد ایشانرا مرد بر هر حالی که دارند اول زن ابستن و دوم زنی که
دخول نکرده باو شوهرش و سوم زنی که غایبست از او شوهرش و چهارم زنی که حیض ندیده
هرگز و پنجم زنی که نا امید شده از حیض دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا بأس بطلاق خمس
علی کل حال الغایب عنها زوجها والتی لم تحض والتی لم یدخل بها والحبلی والتی قد یئست من
المحیض شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال خمس یطلقن
علی کل حال الحامل والغایب عنها زوجها والتی لم تحض والتی قد یئست من المحیض والتی لم یدخل
بها شرح این نیز ظاهر است باب بیست و یکم اصل باب طلاق الغایب این باب بیان طلاق مرد غایبست

درین باب نه حدیث اولا اصل عن بکیر قال اشهد علی ابی جعفر علیه السلم انی سمعته یقول الغایب
یطلق بالاهلة والشهور شرح روایتیست از بکیر گفت که گواهی میدهم بر امام محمد باقر علیه السلم این را
که من شنیدم از و می گفت که غایب طلاق میدهد بهلالها و ماهها مراد اینست که اگر ابتدای سفر او
در اول ماه هلالی باشد بعد از یکماه هلالی طلاق میدهد و سه ماه هلالی را زمان عده از زن میشمرد اگر
آبستن نباشد پس بعد از ان سه ماه رجوع نمی تواند کرد و اگر در اثنای ماه هلالی باشد بعد از یکماه
عددی که سی شبانه روز است طلاق میدهد و سه ماه عددی را زمان عده از زن میشمرد دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الغایب اذا اراد ان یطلقها ترکها شهرا شرح روایتیست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که غایب چون اراده کند اینکه طلاق دهد زن را میگذارد او را در یکماه
هلالی یا عددی بیان این شد در شرح سابق سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الغایب
اذا اراد ان یطلقها ترکها شهرا شرح این موافق سابق است چهارم اصل سالت جعفر بن محمد
علیهما السلم عن رجل طلق امرأته و هو غایب فی بلدة اخری واشهد علی طلاقها رجلین ثم انه
راجعها قبل انقضاء العدة ولم یشهد علی الرجعة ثم انه قدم علیها بعد انقضاء العدة
وقد تزوجت رجلا فارسل الیها انی قد کنت راجعتك قبل انقضاء العدة ولم اشهد
شرح پرسیدم امام جعفر بن محمد علیهما السلم را از مردی که طلاق داد زنش را در حالی که او غایب است
در شهری دیگر است و گواه گرفت بر طلاق او دو مرد را بعد از ان بدرستی که او مراجعت کند او
برگردانید آن زن را پیش از انقضاء عده و گواه نگرفت بران برگردانیدن بعد از ان بدرستی
که ان مرد آمد بر سر ان زن بعد از انقضاء عده در حالی که بتحقیق جفت خود کرده ان زن مردی را
پس پیغام فرستاد بسوی ان زن که من بودم که برگردانیدم ترا پیش از انقضاء عده و گواه نگرفتم
اصل فقال لا سبیل له علیها لانه قد اقر بالطلاق وادعی الرجعة بغیر بینة فلا سبیل له
علیها ولذلك ینبغی لمن طلق ان یشهد ولمن راجع ان یشهد علی الرجعة کما اشهد علی الطلاق
وان کان ادرکها قبل ان تزوج کان خاطبا من الخطاب شرح پس امام گفت که نیست
راه بفرستادن او را بر ان زن زیرا که او بتحقیق اقرار کرد بطلاق و دعوی کرد برگردانیدن را بی بینه
پس نیست راهی او را برای زن و برای انست که سزاوار است برای کسی که طلاق داد اینکه گواه گیرد
و برای کسی که برگردانید اینکه گواه گیرد بر برگردانیدن چنانکه گواه گرفت بر طلاق و اگر ان مرد باشد که در

یافته

یافته باشد ان زن را پیش از انکه جفت خود کرده باشد دیگری را میشود ان مرد خواستگاری از جمله خواستگاران
مراد اینست که دران صورت نیز دعوی مرد مقبول نیست پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن رجل طلق امرأته وهو غایب واشهد علی طلاقها ثم قدم فاقام مع المرأة اشهرا لم یعلمها بطلاقها
ثم ان المرأة ادعت الحبل فقال الرجل قد طلقتك واشهدت علی طلاقك قال یلزم الولد ولا
یقبل قوله شرح حبل بفتح حاء بی نقط و فتح باء یک نقطه مصدر باب علم است یلزم بصیغه مضارع غایب
مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر نایب فاعلست و راجع برجل است الولد منصوب و مفعول دوم است
و مراد اینست که فرزند در فراش او متولد شده پس فرزند اوست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را از مردی که طلاق داد زنش را در حالی که او غایب بود و گواه گرفت بر طلاق ان زن بعد از ان آمد پس
درنگ کرد با ان زن در چند ماه اعلام نکرد ان زن را بطلاقش بعد از ان بدرستی که ان زن دعوی کرد
آبستنی را پس گفت ان مرد بتحقیق طلاق دادم تو را و گواه گرفتم بر طلاق تو امام گفت که الزام کرده میشود
ان مرد بفرزند و مقبول نمیشود سخن او ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول فی رجل له اربع
نسوة طلق واحدة منهن وهو غایب عنهن متی یجوز له ان یتزوج قال بعد تسعة اشهر وفیها
اجلان فساد الحیض وفساد الحمل شرح مراد بتسعة اشهر نه ماهیست که ابتدای انها وقت جماع او با
ان زنست و شاید که عدم ذکر نه روز از قبیل اسقاط کسر باشد نظیر انکه گذشت در کتاب العقیقه در حدیث
دوم باب بد وطی الان ... تا اخر که باب ششم است بقرینه انکه گذشت در حدیث پنجم باب مذکور
فی در فیها برای سببیت است فساد مرفوع و بدل تفصیل اجلان است و مصدر نایب ظرف زمانست و مفعولست
بسبب زیرا که هر یک از حیض و حمل سبب فساد تزوج ان مرد است هر کدام در اجلی و این اشارتست
بانکه چون انقضای نه ماه دیگری بعد از جماع گاهی پیش از انقضای سه ماه بعد از طلاق می باشد ...
ان مرد بسبب ان زن در رابعه اجلین است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگویی در مردی
که او راست چهار زن طلاق داد یکی از ایشان را که در واحتمال آبستنی هست در حالی که ان مرد غایبست
از ایشان چه وقت جایز میشود برای آن مرد اینکه جفت خود کند زن دیگر را امام گفت که بعد از نه ماه
دیگری از ابتدای وقت جماع او با ان زن و بسبب ان زن دو مدت فساد تزوج ان مرد است
یک مدت فساد تزوج بسبب احتمال حیض که سه ماه بعد از طلاقست و دیگری مدت فساد تزوج بسبب احتمال
آبستنی ان زن که نه ماه دیگریست بعد از جماع است هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم
قال سالته عن الرجل یطلق امرأته وهو غایب قال یجوز طلاقه علی کل حال وتعتد

امرأته من یوم طلقها شرح مراد بغیب اینست که یکماه از غیبت او کذشته باشد بقرینه حدیث دوم و سوم
و هشتم این باب یوم مضاف بجمله است و مراد اینست که ابتدای عده آن زن از وقت رسیدن خبر طلاق
نیست یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم کفت که پرسیدم امام را
از مردی که طلاق می دهد زنش را بر حالی که او غایبست امام کفت که جایز است طلاق او بر هر حالی
خواه موافق طهر افتد و خواه موافق حیض افتد و عده نکاه می دارد زن او از روزی که طلاق داد
او را نهم اصل عن ابی سماعة قال سئلت محمد بن ابی حمزة متی یطلق الغایب فقال حدثنی اسحق
بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم او ابی الحسن علیهما السلم قال اذا مضی له شهر شرح روایتست از ابن
سماعه کفت که پرسیدم محمد بن ابی حمزه را که چه وقت طلاق می دهد غایب پس کفت که خبر داد مرا اسحق
بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم یا امام موسی کاظم علیه السلم کفت چون کذشت مر او را یکماه دهم اصل عن محمد
بن الحسن الاشعری قال کتب بعض موالینا الی ابی جعفر علیه السلم معی ان امرأة عارفة احدث
زوجها فهرب عن البلاد فتبع الزوج بعض اهل المرأة فقال اما طلقت واما رددتک
فطلقها ومضی الرجل علی وجهه فما تری للمرأة فکتب بخطه تزوجی یرحمک الله شرح روایتست
از محمد بن حسن اشعری کفت که نوشت بعضی دوستان ما بسوی امام محمد تقی علیه السلم با من که بدرستی که زنی
شناسای دین حق کاری بدی کرد شوهرش پس کریخت از شهرها پس رفت از پی آن شوهر را
بعض خویشان آن زن پس کفت که یا طلاق می دهی یا برمیکردانم تو را پس طلاق داد او با شروط
مقرره و رفت آن مرد براه خود پس چه می بینی برای آن زن پس امام نوشت بخط خود در خطاب با آن زن
که جفت کن دیکری را رحمت کند ترا الله تعالی باب بیست و دوم باب طلاق الحامل شرح این باب
بیان طلاق زن آبستن است درین باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الحبلی تطلق تطلیقة واحدة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که زن
آبستن طلاق داده می شود یک تطلیقه مراد اینست که اکر رجوع کند و طلاق دیکر دهد بی جماع طلاق
دوم هدم طلاق اول می کند موافق احادیث باب ما یهدم الطلاق و ما لا یهدم که باب بیست و سیم است
و اکر طلاق دوم بعد از جماع باشد طلاق دوم صحیح نیست مکر آنکه بعد از جماع یکماه کذشته باشد چنانکه
می آید در حدیث آخر این باب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال طلاق الحامل واحدة
وعدتها اقرب الاجلین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که طلاق زن
آبستن یک تطلیقه است و عده او نزد دیکر دو مدتست یکی مدت حمل و دیکری مدت سه طهر

مراد به نزد

مراد به نزد دیکر دو مدت مدت حمل است چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب زیرا که زن آبستن
حیض نمی بیند غالبا و اکر ببیند آن را اعتبار نمی دارد در انقضای عده زیرا که قرینه برائت رحم
نمی شود سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال طلاق الحبلی واحدة فاذا وضعت ما فی بطنها فقد بانت
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم کفت که طلاق زن آبستن یک تطلیقه است پس چون
کذاشت آنچه را که در شکم اوست پس بتحقیق جدا شد یا منقضی عده چهارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال الحبلی تطلق تطلیقة واحدة شرح این موافق اول این باب است
پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال طلاق الحامل واحدة فاذا وضعت ما فی بطنها
فقد بانت منه شرح این موافق سیم این باب است ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
طلاق الحبلی واحدة واجلها ان تضع حملها شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلم که طلاق
زن آبستن یک تطلیقه است و آخر عده او اینست که کذارد بار خود را هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال طلاق الحبلی واحدة واجلها ان تضع حملها وهو اقرب الاجلین
از شرح حدیث دوم این باب هشتم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی الحسن علیه السلم
قال سئلته عن الحبلی اذا طلقها زوجها فوضعت سقطا تم او لم یتم او وضعته مضغة
قال کل شیء وضعته یستبین انه حمل تم او لم یتم فقد انقضت عدتها وان کانت مضغة
شرح روایتست از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حای بی نقطه و تشدید جیم اول از امام موسی
کاظم علیه السلم کفت که پرسیدم امام را از زن آبستن چون طلاق داد او را شوهرش پس انداخت شکم
انداخت بچه را که تمام اعضا شده بود یا نشده بود یا کذاشت بار خود را بر حالی که مانند
کوشت خاییده بود امام کفت که هر چیزی که از شکم کذاشت آن را بر حالی که ظاهر می شود آنکه
آن بار آبستنی است خواه تمام شده باشد و خواه نشده باشد پس بتحقیق آخر شد عده او
هر چند که مضغه باشد مثلا نهم اصل عن عبد الرحمن البصری عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سئلته عن رجل طلق امرأته وهی حبلی وکان فی بطنها اثنان فوضعت واحدا وبقی
واحد قال قال تبین بالاول ولا تحل للازواج حتی تضع ما فی بطنها شرح روایتست
از عبد الرحمن بصری بیای بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم که پرسیدم امام را از مردی
که طلاق داد زنش را بر حالی که زن آبستن است و بود در شکم آن زن دو طفل پس زایید یکی را و ماند
یکی راوی کفت که امام کفت که آن زن از عده بیرون می آید باول یعنی که شوهرش رجوع

نمی تواند کرد و حلال نمیشود برای شوهران دیگر تا آنکه زاید آنچه را که در شکم اوست دهم اصل عن ابی
جعفر علیه السلم قال اذا طلقت المرأة وهی حامل فاجلها ان تضع حملها وان وضعت من
ساعتها شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که چون طلاق داده شود زن بر حالی
که او آبستن است پس آخر عده او وضع حمل اوست هرچند که وضع حمل کند در ان ساعت یازدهم اصل سالت ابا
جعفر علیه السلم عن طلاق الحبلی فقال یطلقها واحدة للعدة بالشهور والشهور قلت له فله ان یراجعها
قال نعم وهی امرأته قلت فان راجعها ومسها واراد ان یطلقها تطلیقة اخری قال لا یطلقها
حتی یمضی لها بعد ما مسها شهر یعنی یطلقها بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل خبر بمعنی امر است
موافق آیت سوره طلاق که فطلقوهن لعدتهن یا بتقدیر قد یطلقها است و ضمیر مستتر راجع بزوج است
که مفهوم است از سیاق و واحدة احتراز است از سه طلاق یا دو طلاق در یک مجلس لام در للعدة
برای تعلیل است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب هشتم که باب تفسیر طلاق السنة والعدة
وما یوجب الطلاق است بالشهور براء با نقطه اشاره است بآنچه مذکور است درین حدیث
که لا یطلقها حتی یمضی لها بعد ما مسها شهر یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از طلاق زن
آبستن پس گفت که طلاق می دهد آن زن را یک تطلیقه برای عده بماهها و گواهان گفتم امام را که آیا
پس جایز است او را اینکه برگرداند زن را در عده گفت که آری او زن اوست بعد از برگردانیدن
گفتم که پس اگر برگرداند زن را و جماع کند او را و اراده کند که طلاق دهد او را تطلیقی دیگر چگونه
میشود امام گفت که طلاق دوم نمی دهد او را تا آنکه بگذرد برای زن بعد از آنکه جماع کرد او را
یکماه اصل قلت فان طلقها ثانیة واشهد ثم راجعها واشهد علی رجعتها ومسها ثم طلقها
التطلیقة الثالثة واشهد علی طلاقها لکل عدة شهر هل تبین منه کما تبین المطلقة علی العدة
التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره قال نعم قلت فما عدتها قال عدتها ان تضع
ما فی بطنها ثم قد حلت للازواج شرح لکل با تنوین است و ظرف خبر مقدم است عده مرفوع
و مبتدا است و مضاف و این جمله حالیه است و مراد این است که هر یک از طلاق دوم و سوم
بعد از گذشتن یکماه از وقت جماعست و آن یکماه عده و در است برای جواز طلاق دیگر یعنی
گفتم که پس اگر طلاق دهد زن را تطلیقه دوم و گواه گرفت بر طلاق بعد از آن برگردانید زن را
و گواه گرفت بر برگردانیدن زن و جماع کرد زن را بعد از آن طلاق داد زن را تطلیقه سوم
و گواه گرفت بر طلاق زن بر حالی که برای هر طلاقی عده یکماه باشد بعد از جماع آیا جدا میشود

ازان

از آن شوهر چنانچه جدا میشود زن طلاق داده شده بنا بر عده که حلال نمیشود برای شوهرش تا آنکه نکاح کند
شوهری غیر او را امام گفت که آری گفتم که پس چیست عده آن زن بعد از طلاق سوم امام گفت که عده او
وضع حمل اوست بعد از آن بتحقیق حلال شد برای شوهران دیگر باب بیست و سوم اصل باب طلاق التی
لم یدخل بها شرح این باب بیان طلاق زنی است که مدخول بها نیست درین باب پنج حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرجل اذا طلق امرأته ولم
یدخل بها فقال قد بانت منه وتزوج ان شاءت من ساعتها شرح روایتست از ابی بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی چون طلاق داد زنش را و دخول نکرده
بود با وی پس امام گفت که بتحقیق جدا شد زن از وی و جفت خود می کند دیگری را اگر خواهد در آن ساعت
دوم اصل عن احدهما علیهما السلم قال اذا طلقت المرأة التی لم یدخل بها بانت بتطلیقة واحدة
روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که چون طلاق داده میشود زنی که دخول نشده
با وی جدا شد بیک تطلیقه یا یعنی که رجوع نمیتواند کرد تا ممکن شود که دو طلاق بر یک نکاح وارد شود چنانکه
در طلاق رجعی می باشد سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا طلق الرجل امرأته قبل
ان یدخل بها فلیس علیها عدة تزوج من ساعتها ان شاءت وتبینها تطلیقة واحدة وان
کان فرض لها مهرا فلها نصف ما فرض شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون
طلاق داد مرد زنش را پیش از آنکه دخول کند پس نیست بر آن زن عده بیان این آنکه شوهر
دیگر می کند در آن ساعت اگر خواهد و جدا می کند آن زن را یک تطلیقه و اگر تعیین کرده شده باشد
برای او مهری پس هست برای اوست نصف آنچه تعیین کرده شده موافق آیت سوره بقره وان طلقتموهن
من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم چهارم اصل عن زرارة عن احدهما ع
عن رجل تزوج امرأة بکرا ثم طلقها قبل ان یدخل بها ثلث تطلیقات کل شهر تطلیقة
قال بانت منه فی التطلیقة الاولی واثنتان فضل وهو خاطب یتزوجها متی شاءت
وشاء بمهر جدید قیل له فله ان یراجعها اذا طلقها تطلیقة قبل ان تمضی ثلثة
اشهر قال لا انما کان یکون له ان یراجعها لو کان دخل بها اولا فاما قبل ان یدخل
بها فلا رجعة له علیها قد بانت منه ساعة طلقها شرح ثلث منصوب و قائم مقام
مفعول مطلق است کل منصوب بنزع خافض است و ظرف خبر مقدم است تطلیقة مرفوع و مبتدا است

وتقدیر تطلیقه منهاست وان جمله صفت ثلث تطلیقاتست فصل بفتح فا وسکون صاد بمعنی نقطه است
فیه تقدیر استفهامست ما مفعول مضاف بجمله یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر یا
امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که جفت خود کرد زنی باکره را بعد از ان طلاق داد او را پیش از انکه
دخول کند او سه تطلیقه که در هر ماه یک تطلیقه از انهاست امام گفت که از زن جدا شد از و
تطلیقه اول و دو تطلیقه لغوست و امر درو استکاریست بیان این انکه جفت خود می کند ان زن را
هرگاه زن خواهد و مرد خواهد بمهر تازه گفته شد امام را که ایا پس برای مرد هست انکه بر
گرداند ان زن را چون طلاق داد او را یک تطلیقه پیش از انکه بگذرد سه ماه امام گفت که نه
و این نیست که می بود که جایز می بود مرد را انکه برگرداند زن را اگر می بود که دخول کرده می بود
با ان زن پیش از طلاق پس اما پیش از انکه دخول کند با و پس نیست برگرداندن برای مرد بر ان زن
بتحقیق ان زن جدا شد از و در ساعتی که طلاق داد او را **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اذا تزوج الرجل المراة فطلقها قبل ان یدخل بها فلیس علیها عدة وتزوج من شاءت
من ساعتها وتبینها تطلیقة واحدة **ششم** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که چون جفت خود کرد مرد زنی را پس طلاق داد او را پیش از انکه دخول کند با و پس نیست بر ان زن
عده و جفت خود می کند هر کرا که خواست در ان ساعت و جدا می کند او را یک تطلیقه بخلاف مدخول
بها که جدا می کند او را تطلیقه سیوم بشروط مقرره **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا
طلق الرجل امراته قبل ان یدخل بها تطلیقة واحدة فقد بانت منه وتزوج من ساعتها
ان شاءت **شرح** این ظاهرست از شرح سابق **هشتم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما
علیهما السلم قال العدة من الماء **شرح** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلم گفت که عده طلاق بسبب اب منی است نه انکه ما اینکه کنایتست از جماعت
خواه انزال اب منی با ان باشد و خواه نباشد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم
باب ما توجب المهر کملا که باب چهل و یکم است پس منافات ندارد با بعض احادیث باب
مذکور فصل در بعض نسخ کافی بعد از حدیث هفتم این باب ده حدیث دیگر هست و بنا
بران درین باب هفده حدیثست و نه حدیث از انها می آید با اندک اختلافی در لفظ
در باب ما للمطلقة التی لم یدخل بها من الصداق که باب چهل ام است و در بعض نسخ کافی حدیث

اولانها

اولانها نیز می اید در باب مذکور و انها نیست **اول** محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابن
محبوب عن ابن بکیر وعلی بن رئاب عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم فی الرجل تزوج المراة البکر او الرتقاء
والجاریة البکر فیطلقها ساعة یدخل بها علیه فقال هاتان ینظر الیهما من یوثق به من
النساء فان کانتا علی حالتهما کما دخلتا علیه فان لها نصف الصداق التی فرض لهما ولا
عدة علیهما منه **دوم** محمد عن احمد عن ابن محبوب عن جمیل بن صالح عن فضیل بن یسار قال سالت
اباعبد الله علیه السلم عن رجل تزوج امراة بالف درهم فاعطاها عبدا له ابقا وثوبا جبنة
بالف التی اصدقها فقال اذا رضیت بالعبد وکانت قد عرفته فلا باس اذا هی قبضت الثوب
ورضیت بالعبد قلت فان طلقها قبل ان یدخل بها قال لا مهر لها وترد علیه خمسمائة
درهم ویکون العبد لها **سوم** حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن غیر واحد عن ابان بن عثمان
عن ابن ابی یعفور قال سالت اباعبد الله علیه السلم عن رجل تزوج امراة وجعل صداقها
اباها علی ان ترد علیه الف درهم ثم طلقها قبل ان یدخل بها ما ینبغی لها ان ترد علیه وانما
لها نصف المهر وابوها شیخ قیمته خمسمائة درهم وهو یقول لولا انتم لم ابعه بثلثة الاف
قال لا ینظر فی قوله ولا یرد علیه شیء **چهارم** محمد عن احمد عن ابن محبوب عن صالح بن رزین عن ابن
شهاب قال سالت اباعبد الله علیه السلم عن رجل تزوج امراة بالف درهم وادّاها الیها
فوهبتها له فقالت انا فیک ارغب فطلقها قبل ان یدخل بها فقال یرجع علیها بخمسمائة درهم
پنجم محمد عن احمد بن محمد بن اسمعیل عن منصور بن یونس عن ابن اذینة عن محمد بن مسلم
قال سالت اباعبد الله علیه السلم عن رجل تزوج امراة فامهرها الف درهم ودفعها
الیها فوهبت له خمسمائة درهم وردتها علیه ثم طلقها قبل ان یدخل بها قال ترد علیه
الخمسمائة الدرهم الباقیة لانها انما کانت لها خمسمائة درهم فهبتها له ایاها ولغیره
سواء **ششم** محمد عن احمد عن الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن القسم بن سلیمان
عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل تزوج امراة وامهرها اباها وقیمة
ابیها خمسمائة درهم علی ان تعطیه الف درهم ثم طلقها قبل ان یدخل بها قال لیس
علیها شیء **هفتم** محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن علی بن ابی حمزة عن ابی
بصیر قال سالت اباعبد الله علیه السلم عن رجل طلق امراته قبل ان یدخل بها قال علیه

نصف المهران كان فرض لها شيئا وان لم يكن فرض لها شئ فليمتعها على نحو ما تمتع به مثلها
من النساء حشتم محمد بن يحيى رفعه عن اسحق بن عمار عن ابى الحسن الاول عليه السلم فى رجل تزوج امرأة على
عبد وامرأته فساقهما اليها فماتت امرأة العبد عند المرأة ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال ان كان
قومهما عليها يوم تزوجها فانه يقوم العبد الباقى بقيمته ثم ينظر ما بقى من القيمة التى تزوجها
عليها فترد المرأة على الزوج ثم يعطيها الزوج النصف مما صار اليه دهم على بن ابرهيم عن ابيه عن النوفلى
عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلم ان امير المؤمنين صلوات الله عليه قال فى المرأة تزوج على الوصيف
فيكبر عندها فيزيد او ينقص ثم يطلقها قبل ان يدخل بها عليها نصف قيمته يوم دفع اليها لا
ينظر زيادة فلا نقصان دوم وبهذا الاسناد فى الرجل يعتق امته فيجعل عتقها مهرها ثم يطلقها
قبل ان يدخل بها قال يرد عليه نصف قيمتها تستسعى فيها شرح متن حديث اول الرتقاء بفتح راء
بى نقط وسكون تاء دو نقطه در بالا وقاف والف ممدوده زنی که فرجش بسته است باینمعنی که فرجش راهی
غیر راه بول ندارد پس جماعش ممکن نیست واو در واى رته بمعنی او است یرد بصیغه مضارع غایب
مجهول باب نصر است با در بها برای تعدیه است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که جفت
خود کرد زن بسته فرج را یا دختر بکر را پس طلاق میدهد او را در ساعتی که داخل کرده میشود براو پس امام گفت
که این دو زن نظر لوی فرج ایشان می کند کسی که خاطر جمع کرده میشود با و از جمله زنان پس اگر باشند بر حال
ایشان چنانچه داخل شده اند بر شوهر پس بدرستی که برای ایشانست نصف مهری که تعیین کرده
شد برای ایشان و نیست عده بر ایشان از آن شوهر شرح متن حدیث دوم الحبره بکسر و فتح حاء بی نقط و فتح با
یک نقطه و راء بی نقط قسمی از جامهای یمن لوث حبره از قبیل اضافه عام بخاص است یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که جفت خود کرد زنی را بهزار درهم پس داد آن زن را غلامی از خود
که کمتر بود و جامه حبره بهزار درهمی که مهر کرده او را پس امام گفت که چون زن راضی شود بآن غلام
و باشد که بتحقیق شناخته باشد که بخشید آن غلام را پس امام گفت نیست پروا چون از زن
قبض کند جامه را باینمعنی که جامه نیز کم شده نباشد و راضی شود بآن غلام گرگیته گفتم که پس اگر
طلاق دهد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با و چگونه میشود امام گفت که نیست مهری برای آن زن
و آن زن بر میگرداند بر شوهر پانصد درهم را و می باشد غلام از آن زن شرح متن حدیث سیم
ظاهر اینست که قال لا ینظر باشد بجای فلا ینظر موافق آنکه می آید در حدیث هفتم باب چهلم

یعنی پرسیدم

یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که جفت خود کرد زنی را و گردانید مهر او را پدرش
بنا بر شرط آنکه زن برگرداند بر شوهر هزار درهم را بعد از آن که پدرش آزاد شد و آن هزار
درهم را برگردانید مرد طلاق داد زن را پیش از آنکه دخول کند باو چه چیز برای او نمیشود برای زن
که برگرداند بر مرد و گفت این نیست که برای زن نصف مهر است و پدرش هزار است که بهای او پانصد
درهم است و مرد می گوید که اگر رعایت جانب شما نمی بود میفروختم او را به هزار درهم مقصود شر
اینست که به هزار درهم می ارزد پس هزار درهم دیگر برگردان امام گفت که التفات کرده نمیشود
در سخن مرد و برگردانیده نمیشود براو چیزی بنا بر آنکه بهای پدر زیاد بر هزار درهم چیزی
نیست تا نصف داشته باشد شرح متن حدیث چهارم ارغبه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
علم است و تقدیم ظرف برای افاده حصر اضافی است و مراد اینست که غیر ترا بسیار دوستر
از او راهم می دارم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق ع را از مردی که جفت خود کرد زنی را بمهر
هزار درهم و داد آنها را بوی آن زن پس زن بخشید آنها را باو پس زن گفت که غیر در تو رغبت
می کنم پس طلاق داد او را پیش از آنکه جماع کند او را پس امام گفت که زوج بر می گردد بر زن
به پانصد درهم باینمعنی که پانصد درهم از زن می گیرد شرح متن حدیث پنجم ظاهر اینست که میان قوله
و میان له ایاها لفظ هبتها باید و از قلم کاتبان افتاده باشد و هبتها بواو باشد بجای
فوهبتها موافق آنچه بیان میشود در شرح حدیث نهم باب چهلم ایاها بکسر همزه و تشدید یاء
دو نقطه در پایین راجع بخمسمائة درهم است ولغیره عطف بر له است یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از مردی که جفت خود کرد زنی را با بیروش که مهر کرد او را هزار
درهم و داد آنها را بوی آن زن پس زن بخشید برای او پانصد درهم را و برگردانید آن
پانصد درهم را بر آن مرد بعد از آن طلاق داد آن زن را پیش از آنکه جماع کند باو امام گفت
که زن بر میگرداند بر مرد آن پانصد درهم باقی مانده را زیرا که حاصل و نقص اینست که فرا این
نیست که تو ده برای آن زن پانصد درهم را و برای غیر آن نیز و برابر است شرح متن حدیث ششم
ظاهر است از شرح متن حدیث سوم شرح متن حدیث هفتم پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم از مردی که طلاق داد زنش را پیش از آنکه جماع کند با او امام گفت که برای او است
نصف مهر اگر باشد که تعیین کرده باشد برای زن چیزی از مهر را و اگر نباشد که تعیین کرده باشد

برای ان زن چیزی را پس باید که بهره مند کند ان زن را بر مانند انچه بهره مند کرده میشود بان مثل ان زن
از جمله زنان شرح متن حدیث یستم یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل ست ینظر بصیغه مضارع
غایب مجهول باب نصر است ما موصوله و استفهامیه می تواند بود فترد المراة تا اخر بعنوان تفقه است
و مقصود اینست که مردن کنیز از کیسه زوج است و در صورت زیاد شدن قیمت غلام زیاده
ان برای زوج است و در صورت کم شدن قیمت غلام نقصان ان از کیسه زوج است پس اگر
در وقت نکاح قیمت کنیز پانصد درهم باشد و قیمت غلام نیز پانصد درهم باشد و در وقت
طلاق قیمت غلام ششصد درهم شده باشد زوج و زوجه شریک بالمناصفه میشوند در غلام و زوجه
دویست درهم بزوج می دهد و برین قیاس است باقی صور یعنی روایت از امام موسی کاظم علیه السلم
در مردی که صحبت خود کرد زنی را بر مهر غلامی و زن او که کنیز است پس فرستاد ان غلام و کنیز را بسوی
زوجه پس مرد کنیزی که زن غلام است نزد زوجه بعد از ان زوج طلاق داد زوجه را پیش از انکه
جماع کند با او امام گفت که اگر زوج باشد که تعیین کرده باشد با قیمت غلام و کنیز را بر زوجه
در روزی که صحبت خود کرد او را پس بدرستی که شان اینست که قیمت کرده میشود ان غلام باقیمانده
بقیمت وقت بعد از ان نظر کرده میشود انچه باقی ماند از قیمت مجموع غلام و کنیز که صحبت خود کرد
ان زوجه را بران قیمت پس بر میگرداند زوجه بر زوج ان باقی مانده را و غلام را بعد از ان می دهد
زوجه را زوج نصف از جمله انچه کرد بد بسوی او در از نصف باقی مانده را و غلام را الاولد از لان
می رسد و نصف غلام است بدانکه ترک ذکر شق عدم تقویم غلام و کنیز در روز نکاح مبنی بر این است
که دران شق رجوع باهل خبرت می شود در تقویم غلام و کنیز با عتبار روز نکاح شرح متن
حدیث نهم تزوج بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل یا معلوم باب تفعل که حذف یکی است
الوصیف بفتح واو و کسر صاد با نقطه بنده خواه غلام و خواه کنیز یکبر بیا و یک نقطه در اول بفتظ
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم یا باب حسن است در نسخ علیه بضمیر مذکر است و ظاهر علیها
بضمیر مونث است موافق انچه می اید در حدیث سیزدهم باب چهلم و بر هر تقدیر این جمله مفعول
قال است لا ینظر بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب نصر است و نبا بر اول ظرف نایب
فاعلست و نبا بر دوم ضمیر مستتر راجع بزوج فاعلست یعنی روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم انکه امیر المومنین صلوات الله علیه گفت در زن که صحبت کرده میشود بمهر بنده °

پس بزرگ

پس بزرگ سال میشود نزد ان زن پس زیاده می شود با عتبار قیمت یا کم می شود بعد از ان زوج طلاق
می دهد ان زن را پیش از انکه جماع کند با او که لازمست بر زوجه نصف قیمت ان بنده با عتبار
روزی که داده میشود بسوی زوجه نظر کرده نمیشود و در زیاد شدن با عتبار قیمت و نه
در کم شدن با عتبار قیمت مراد اینست که اگر قیمت بنده در روز نکاح دویست درهم باشد
و در روز طلاق سیصد درهم شده باشد یک ثلث ان بنده از زوج و دو ثلث از زوجه
می شود و این قیاسست باقی صور شرح متن حدیث دهم و روایتست باین سند سابق از
امام جعفر صادق ع در مردی که ازاد میکند کنیز خود را با نیز دوش که می گرداند ازادی
او را مهر او بعد از ان طلاق می دهد او را پیش از انکه جماع کند با او امام گفت که بر گردانیده
می شود بر زوج نصف قیمت ان کنیز مراد این انکه ان کنیز سعی فرموده میشود در قیمت نصف
خودش مراد این است که زوج شریک در نصف عین او می شود باب سی و چهارم اصل
باب طلاق التی لم تبلغ و التی قد یئست من المحیض شرح محیض بفتح میم و کسر حا مصدر باب
ضرب است بمعنی روان شدن خون حیض مستعمل می شود بمعنی خون حیض بهرد و اینجا مناسب
یعنی این باب طلاق زنان است که نرسیده بسن حیض و زنی که بتحقیق نا امید شده از حیض
بسبب سالداری درین باب پنج حدیث و کلام مصنف است که مشتملست بر حدیثی
دیگر که حدیث ششم این باب می تواند شد اول اصل عن احدهما علیهما السلم فی
الرجل یطلق الصبیة التی لم تبلغ و لا تحمل مثلها و قد کان دخل بها و المراة التی
قد یئست من المحیض و ارتفع حیضها فلا یلد مثلها قال لیس علیهما عدة و ان دخل بهما
شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که طلاق می دهد دختری را که نرسیده
بسن حیض و ابستن نمیشود هم سال او و بتحقیق بود که دخول کرده بان دختر و زنی را که بتحقیق نا امید شد
از حیض و بر طرف شد حیض او پس نمی زاید هم سال او امام گفت که نیست بران دو زن عده هر چند
که مرد دخول کرده باشد با ایشان دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الصبیة التی لا تحیض
مثلها و التی قد یئست من المحیض قال لیس علیهما عدة و ان دخل بهما شرح این ظاهر است
از شرح سابق سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال التی لا تحبل مثلها لا عدة علیها
تحبل بحاء با نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است یعنی روایت

ازامام محمد باقر علیه السلم کفت که زنانی که آبستن نمیشوند بسبب سال او نیست عده طلاق برا او حمادم اصل عن عبد
الرحمن الحجاج قال قال ابو عبدالله علیه السلم ثلث یتزوجن علی کل حال التی لم تحض ومثلها
لاتحیض قال قلت وما حدها قال اذا اتی لها اقل من تسع سنین والتی لم یدخل بها والتی قد
یئست من المحیض ومثلها لاتحیض قلت وما حدها قال اذا کان لها خمسون سنة شرح
روایت از عبدالرحمن بن حجاج کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلم که سه زن جفت خود می کنند بعد از
طلاق دیگری را بهر حال اول زنی که حیض ندیده و بسبب سال او حیض نمی بیند راوی کفت که کفتم که چیست
حد این زن امام کفت که چون امده باشد برای او کمتر از نه سال دوم زنی که دخول نشده باشد
وسوم زنی که بتحقیق ناامید شد از حیضش و بسبب سال او حیض نمی بیند کفتم که چیست حد این زن امام کفت
که چون باشد او را پنجاه سال بتفصیلی که کذشت در کتاب الحیض در حدیث دوم و سوم و چهارم باب
المراة یرتفع طمثها تا اخر که باب بیست و یکم است محمد اصل عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا
جعفر ع یقول فی التی قد یئست من المحیض قد بانت منه ولا عدة علیها شرح روایت از
محمد بن مسلم کفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم سخنی که کفت در زنی که بتحقیق ناامید شد از حیض
که بتحقیق که جدا شد از شوهرش بطلاق و نیست عده بر این زن کلام مصنف اصل وقد روی
ایضا ان علیهن العدة اذا دخل بهن حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن
علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر قال عدة التی لم تبلغ المحیض ثلثة اشهر والتی قد قعدت
من المحیض ثلثة اشهر شرح وبتحقیق روایت کرده شده نیز اینکه بر ان زنان که ناامید از حیض
باشند یا حیض ندیده باشند عده هست چون شوهر دخول کرده باشد با ایشان بیان این انکه
روایت کرد حمید بن زیاد از ابن سماعه از عبدالله بن جبله از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر که راوی
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است کفت که عده زنی که نرسیده بحیض سه ماه است
و عده زنی که بتحقیق فرو نشست از حیض سه ماه است اصل وکان ابن سماعة یاخذ بها ویقول
ان ذلک فی الاماء ولا یستبرئن اذا لم یکن بلغن الحیض فاما الحرائر فحکمهن فی القران یقول الله
واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر واللائی لم یحضن وکان
معویة بن حکیم یقول لیس علیهن عدة وما احتج به ابن سماعة فانما قال الله عز وجل ان
ارتبتم فانما ذلک اذا وقعت الریبة بان قد یئسن او لم ییئسن فاما اذا جازت الحد

وارتفع

وارتفع الشک بانها قد یئست او لم تکن الجاریة بلغت الحد فلیس علیهن عدة شرح ضمیر بها راجع است
بروایتی که مفهوم است از وقد روی وعبارتست از حدیثی که در فقره سابقه مذکور شد و در یکجا م
شار الیه ذلک سایر احادیث است که مذکور شد درین باب یستبرئن بیاء و یک نقطه و راء بی نقطه و یاء
دو نقطه در پایین منقلب از همزه بصیغه مضارع جمع مؤنث غایبه مجهول باب استفعال یکن بتشدید نون
مفتوحه بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم معتل العین باب نصر است از ریبه بکسر راء بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه تهمت کردن کسی را بدروغ کفتن و در اینجا بمعنی شک است بان
بباء یک نقطه حرف و فتح همزه و سکون نون است یعنی و بود ابن سماعه که مستند می شود بر روایت
ابو بصیر و می کفت که سایر روایات در کنیزان است بیان این انکه در وقتی که خریده شوند مثلا
استبرا کرده نمیشوند چون نباشند که رسیده باشند بحیض پس اما زنان ازاد پس حکم ایشان
در قران هست می کوید الله تعالی در سوره طلاق که زنانی که ناامید شدند از حیض از جمله زنان شما
اکر شک کنید پس عدة ایشان سه ماهست و زنانی که حیض ندیدند و بود معویة بن حکیم که می کفت که نیست
بران زنان ازاد عده طلاق و اکر استدلال بان کرد ابن سماعه دلالت بر مدعای او نمی کند
جز این نیست که کفت الله عز وجل که اکر شک کردید پس جز این نیست که ان عده سه ماه در وقتی
است که واقع شود شک بانکه ناامید شده اند یا ناامید نشده اند پس اما چون زن
کذشت از حد یائسه که پنجاه سالست و بر طرف شد شک بانکه بتحقیق ناامید شده یا نبوده
باشد دختر که رسیده باشد بحد حیض که نه سالست چنانچه می اید در کتاب الوصایا در حدیث
ششم از ابواب پس نیست بر ایشان عده طلاق بدانکه ظاهر کلام مصنف تصدیق کلام معویة بن
حکیم است و کلام ابن سماعه مبنی بر اینست که واللائی یئسن بمعنی اللائی علمتم یاسهن است
و کلام معویة بن حکیم مبنی بر اینست که بمعنی واللائی او مین الیاس است نظیر ایت سوره ممتحنة
اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن مؤمنات
و موید این می اید در حدیث پنجم باب عدة المسترابة که باب سی و چهارم است که والتی
قد ارتفع حیضها و زعمت انها لم تیئس تا اخر باب بیست و پنجم الی باب ... یکفی بصیغه
مضارع غایب معلوم باب علم است حیضها مرفوع و فاعلست یعنی این بابیست در بیان

شرح صح

طلاق زنانکه پنهانست از شوهرش وقت حیض او درین باب یکحدیثست اصل عن عبد الرحمن بن
الحجاج قال سألت ابا الحسن علیه السلم عن رجل تزوج امرأة سرا من اهلها وهی فی منزل اهلها
وقد اراد ان یطلقها ولیس یصل الیها فیعلم طمثها اذا طمثت ولا یعلم طهرها اذا طهرت
قال فقال هذا مثل الغایب عن اهله یطلقها بالاهلة والشهور شرح سرا بکسر سین
بی نقطه وتشدید راء بی نقطه منصوب وصفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر تزوجا سرا فیعلم منصوبست
طمثت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر وعلم است لعلم مرفوع ومنصوب می تواند بود بیان
بالاهلة والشهور گذشت در شرح حدیث اول باب طلاق الغایب که باب بیست وکم است یعنی روایت
است از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که خفیت خود کرد
زنی را پنهان از خویشان زن واو زن در منزل خویشان خواست وبتحقیق اراده کرد که طلاق
دهد او را ونیست اینکه رسد بسوی او زن پس داند حیض او را چون حیض بیند ونمی داند پاکی
او را چون پاک شود راوی گفت که پس امام گفت که اینمرد مثل کسی است که غایبست از او زن
او پس طلاق می دهد آن زن را بهلالها وماهها اصل قلت ارایت ان کان یصل
الیها الاحیان والاحیان لا یصل الیها فیعلم حالها کیف یطلقها قال اذا مضی له
شهر لا یصل الیها فیه یطلقها اذا نظر الی غرة الشهر الاخر بشهود ویکتب الشهر الذی
یطلقها فیه ویشهد علی طلاقها رجلین فاذا مضی ثلثة اشهر فقد بانت منه وهو
خاطب من الخطاب وعلیه نفقتها فی تلک الثلثة الاشهر التی تعتد فیها شرح الاحیان
هر دو جا منصوب وظرف زمانست فیعلم منصوبست یعنی گفتم که خبر ده مرا که اگر باشد که رسد بسوی
او زن در وقتهای ودر وقتهای نرسد بسوی او پس داند حال او را چگونه طلاق می دهد او را
امام گفت که چون گذرد برای او یکماه که نرسد بسوی او ودران طلاق می دهد او را در اول ماه دیگر
نشود چون نظر کند بسوی اول ماهی دیگر بگواهان ومی نویسد ماهی را که طلاق می دهد او را دران
تا فراموش نشود وگواه می گیرد بر طلاق او دو مرد را باین معنی که گواه گرفتن زنان
کافی نیست چنانچه گذشت در حدیث هفدهم باب طلاق لغیر الکتاب والسنة که باب چهارم است
ودر حدیث ششم باب تفسیر طلاق السنة تا آخر که باب هشتم است پس چون گذرد سه ماه

بن تحقیق

بن بتحقیق از زن جدا شد از او واو خواستگار است از جمله خواستگاران ودرین مرد است نفقه زن دران
سه ماهی که زن عده نگاه می دارد دران باب بیست وهشتم اصل باب الوقت الذی تبین فیه المطلقة
والذی یکون فیه الرجعة ومتی یجوز لها التزوج این باب بیان وقتی است که جدا می شود دران زن طلاق
داده شده وبیان وقتی که می باشد دران برگردانیدن زن از طلاق وبیان اینکه جایز می شود برای او زن
اینکه شوهر کند درین باب یازده حدیث است وکلام مصنف در ذیل حدیث نهم اول اصل عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له اصلحک الله رجل طلق امرأته علی طهر من غیر جماع بشهادة
عدلین فقال اذا دخلت فی الحیضة الثالثة فقد انقضت عدتها وحلت للازواج قلت له
اصلحک الله ان اهل العراق یروون عن علی صلوات الله علیه انه قال هو احق برجعتها ما لم
تغتسل من الحیضة الثالثة فقال فقد کذبوا شرح روایت است از زراره از
امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم امام را که نگاه دارد ترا الله تعالی مردی طلاق داد زنش را بر پاکی بی جماع
بگواهی دو عادل پس امام گفت که چون آن زن داخل شد در حیض سوم پس بتحقیق بسر رسیده عده او و
حلال شد برای شوهران گفتم او را که نگاه دارد ترا الله تعالی بدرستی که اهل عراق از جمله مخالفان
روایت می کنند از علی صلوات الله علیه اینکه او گفت که آن مرد سزاوارتر است ببرگردانیدن آن زن
چندانکه غسل نکرده از حیض سوم پس امام گفت که پس بتحقیق دروغ گفتند بدانکه این اشارتست
باینکه سخن ایشان مبنی بر اینست که ثلثة قروء در آیت سوره بقره والمطلقات یتربصن بانفسهن
ثلثة قروء بمعنی سه حیض باشد واین مخالف ظاهر آیتست زیرا که تربص بمعنی کمال انتظارست
وان در وقت طهر می باشد زیرا که در وقت حیض مطلقات وغیر مطلقات یکسانند باعتبار اینکه
جماع در انوقت حرامست والقرء حقیقت است در طهر نه در حیض چنانچه بیان میشود در حدیث
اول باب آینده وایضا سخن ایشان مبنی بر اینست که زن بعد از پاک شدن از حیض وپیش از
غسل حایض باشد حقیقة ودرین باطلست دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال
المطلقة اذا رأت الدم من الحیضة الثالثة فقد بانت منه شرح این ظاهر است
از شرح سابق سوم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال المطلقة تبین عند
اول قطرة من الحیضة الثالثة قال قلت بلغنی ان ربیعة الرای قال من رأیی
انها تبین عند اول قطرة فقال کذب ما هو من رایه انما هو شیء بلغه عن علی علیه السلم شرح

ربیعة الرای بفتح راء بی نقطه وکسر باء یک نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وعین بی نقطه وفتح راء بی نقطه دوم وسکون همزه وهاء دو نقطه در پایین از علمای مخالفان است وستاد ابو حنیفه است واسمش ربیعة بن عثمان التیمی القرشی المدنی است ونسبت او برای باقتدار زینت کرا جتهاد وپیروی ظن خود می کرده وابن اثیر در جامع الاصول گفته که ربیعة بن عبد الله هو ابو عبد الله ربیعة بن عبد الله بن هدیر بن عمرو بن عامر من بنی سعد بن تیم بن مرة وقیل الهدیر بن عبد العزی بن عامر التیمی المدنی عم محمد بن المنکدر تابعی جلیل یعنی روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مطلقه جدا می شود نزد اول قطره از حیض سوم راوی گفت که گفتم که رسید بمن اینکه ربیعة الرای گفت که از جمله رای من این است که مطلقه جدا می شود نزد اول قطره پس امام گفت که دروغ گفت نیست این از جمله رای او بلکه این خبری است که رسید باو از علی علیه السلم

چهارم اصل عن اسمعیل الجعفی عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له رجل طلق امرأته قال هو احق برجعتها ما لم تقع فی الدم من الحیضة الثالثة شرح روایت است از اسمعیل جعفی بضم جیم وسکون عین بی نقطه وفا از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم امام را که مردی طلاق داد زنش را امام گفت که او سزاوارتر است ببرگردانیدن آن زن چندانکه از آن نیفتاده باشد در خون از حیض سوم

نص روایت است از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که مطلقه مدخول بها میراث برده میشود تا آنکه ببیند خون حیض سوم را پس چون دید از آن پس بریده شده است میان آن دو

ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اول دم رأته من الحیضة الثالثة فقد بانت منه شرح اول مرفوع وخبر مبتدای محذوف تقدیره المتربص اول یا عدا را اینکه این حدیث برای تفسیر مفعول به در آیت است که سوره بقره است که والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء یا تفسیر آن که ثلثه قروء مفعول به یتربصن نیست بلکه ظرف زمان است ومفعول به آن محذوف است وآن اول حیض سوم است فافهم فقد برای تفریع است من برای سببیت است وضمیر راجع باول است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که انتظار کشیده شده در آیت سوره بقره اول خون است که زن دید آن را از حیض سوم پس بتحقیق زن جدا شد بسبب آن اول خون

هفتم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول المطلقة تبین عند اول قطرة من الدم فی القرء الاخیر

۱۹۱ ...

پنجم اصل م
[illegible]

روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که شنیدم از امام می گفت که مطلقه جدا می شود نزد اول قطره از خون در طهر سوم مراد متصل بآخر طهر سوم است

هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی الرجل یطلق امرأته قال هو احق برجعتها ما لم تقع فی الدم الثالث شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب

نهم اصل عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلم انی سمعت ربیعة الرای یقول اذا رأت الدم من الحیضة الثالثة بانت منه وانما القرء ما بین الحیضتین وزعم انه انما اخذ ذلک برایه فقال ابو جعفر علیه السلم کذب لعمری ما قال ذلک برایه ولکنه اخذه عن علی علیه السلم شرح لعمری بفتح لام وفتح عین بی نقطه است یعنی روایت است از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستی که من شنیدم از ربیعة الرای می گفت که چون مطلقه دید خون را از حیض سوم جدا شد از شوهر ونیز این نیست که قرء میان دو حیض است ودعوی کرد این را که او نیز این نیست که فرا گرفته از اجتهاد خود پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که دروغ گفت قسم بزندگانی من نگفت از اجتهاد خود ولیکن او فرا گرفت از علی علیه السلم

اصل قال قلت له وما قال فیها علی علیه السلم قال کان یقول اذا رأت الدم من الحیضة الثالثة فقد انقضت عدتها ولا سبیل له علیها وانما القرء ما بین الحیضتین ولیس لها ان تتزوج حتی تغتسل من الحیضة الثالثة شرح راوی گفت که گفتم امام را که چه وقت گفت در مطلقه علی علیه السلم امام گفت که بود که می گفت که چون مطلقه دید خون را از حیض سوم پس بتحقیق برآمد عده او ونیست راه مر کردانیدنش شوهر را براو ونیز این نیست که قرء میان دو حیض است ونیست آن زن را اینکه شوهری دیگر کند تا آنکه غسل کند از حیض سوم

اصل الحسن بن محمد بن سماعة قال کان جعفر بن سماعة یقول تبین عند اول قطرة من الدم ولا تحل للازواج حتی تغتسل من الحیضة الثالثة وقال الحسن بن محمد بن سماعة تبین عند اول قطرة من الحیض الثالث ثم ان شاءت تزوجت وان شاءت لا فان تزوجت لم یدخل بها حتی تغتسل شرح حسن بن محمد بن سماعة گفت که بود جعفر بن سماعة که می گفت که زن مطلقه جدا می شود نزد اول قطره از حیض وحلال نمی شود برای شوهران باعتبار دخول با او تا آنکه غسل کند از حیض سوم وگفت حسن بن محمد بن سماعة که جدا می شود نزد اول قطره از حیض سوم بعد از آن اگر خواهد جفت خود می کند دیگری را واگر خواهد نمیکند وگفت عن ابراهیم که اگر خواهد جفت خود می کند دیگری را واگر خواهد نمیکند پس اگر جفت خود کرد دیگری را دخول نمی کند

کلام مصنف م

با زن تا آنکه غسل کند از حیض سوم مقصود از نقل این سه قول بیان اینست که این سه کس حمل کرده اند
آنچه را که گذشت در حدیث سابق که ولیس لها ان تتزوج حتی تغتسل من الحیض الثالثة بر کراهت
تزویج پیش از غسل پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث آخر این باب **دهم اصل** سألت
اباعبدالله علیه السلم عن المراة اذا طلقها زوجها متی تکون هی املك بنفسها قال اذا
رات الدم من الحیضة الثالثة فهی املك بنفسها قلت فان عجل الدم علیها قبل ایام
قرؤها فقال اذا کان الدم قبل عشرة ایام فهو املك بها و هو من الحیضة التی طهرت منها
وان کان الدم بعد العشرة ایام فهو من الحیضة الثالثة وهی املك بنفسها **شرح** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از زن چون طلاق دهد او را شوهرش که می باشد او مالک خودش امام
گفت که چون دید خون حیض را از حیض سوم پس آن زن مالک است خودش گفتم که پس اگر تعجیل
کند خون بر آن زن پیش از انقضای ایام طهر او که عادت داشت چگونه می شود پس امام گفت که هرگاه
باشد آن خون پیش از ده روز از ابتدای طهر سوم پس شوهر مالک است بآن زن و آن
خون از جمله حیضی است که پاک شد از آن مراد اینست که حیض علیحده نیست خواه استحاضه باشد
و آن در صورتی است که از ابتدای حیض دوم ده روز گذشته باشد و خواه حیض باشد
و آن در صورتی است که از ابتدای حیض دوم ده روز نگذشته باشد و اگر باشد آن خون
بعد از ده روز از ابتدای طهر سوم پس آن از حیض سوم است و آن زن مالک است
خودش **یازدهم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن الرجل یطلق امرأته
متی تبین منه قال حین یطلع الدم من الحیضة الثالثة تملك نفسها قلت فلها ان تتزوج
فی تلك الحال قال نعم ولکن لا تمکن من نفسها حتی تطهر من الدم **شرح** یطلع بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر و منع است تمکن بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل است
تطهر بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و حسن یا باب تفعل بحذف یکی تاست یعنی روایتست
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد که طلاق می دهد
زنش را چه وقت جدا می شود از او امام گفت که وقتی که ظاهر می شود خون از حیض سوم مالک
می شود زن خودش را گفتم که آیا جایز است برای زن اینکه شوهر خود کند دیگری را در آن
حال حیض امام گفت که آری ولیکن تمکین نمی کند شوهرش را از خودش تا آنکه پاک شود از حیض

باب نهم

باب بیست و هفتم اصلها باب معنی الاقراء شرح الاقراء بفتح همزه و سکون قاف و راء بی نقطه
والف ممدوده جمع قرء بفتح و ضم و قاف و سکون و همزه قروء که مذکور است در آیت سوره بقره که
والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و این تعبیرات رست با بطال قول جمعی که می گویند که اقراء
جمع قرء بمعنی حیض است و قروء جمع قرء بمعنی طهر است یعنی این باب بیان معنی اقراء است که
عده مطلقه است درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن زرارة قال سمعت
ربیعة الرای یقول ان من رأیی ان الاقراء التی سمی الله عز وجل فی القران انما هو الطهر
فیما بین الحیضتین فقال کذب لم یقله برایه ولکنه انما بلغه من علی علیه السلم فقلت اصلحك
اصلحك الله اکان علی صلوات الله علیه یقول ذلك فقال نعم انما القرء الطهر یقری فیه
الدم فیجمعه فاذا جاء الحیض دفقه **شرح** یقری بقاف و راء بی نقطه و یا بصیغه غایب
معلوم باب افعال است استیناف بیانی سابقست و ضمیر مستتر راجع بطهر است که مکان خون
حیض است الاقراء ساکن کردند و از آن ماخوذ است قریه چون مسکن و مکان توطن جمع است
جوهری گفته که و اقریت الجمل فی ظهر الذی ای ازمته و ابن اثیر در نهایه گفته که و فیه ان نبیا
من الانبیاء امر بقریة النمل فاحرقت هی مسکنها و بیتها والجمع قری والقریة من المساکن والابنیه
والضیاع و قد تطلق علی المدن ضمیر فیه راجع بالطهر است فا برای تفریع یا تعقیب است یجمعه
بجیم و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بطهر است
و ضمیر بارز راجع بالدم است محیض اسم زمانست یا مصدر است و از باب ضرب است
و دفقه بدال بی نقطه و فا و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است الدفق
ریختن و در بعض نسخ بعین بی نقطه بجای فا است و از باب منع است و بر هر تقدیر
ضمیر مستتر راجع بطهر است و ضمیر بارز راجع بالدم است حاصل اینست که چنانچه حیض در
در اصل لغت بمعنی سیلانست قرء در اصل لغت بمعنی جمع است و چون خون در ایام طهر سیلان
ندارد بلکه گشت جمع خون میکند رحم زن در آن ایام و چون زمان حیض شود بیرون
میریزد از آن پس اینکه قرء مشترک لفظی باشد میان طهر و حیض باطلست اگرچه مشهور است
و بنابراین استعمال قرء در حیض در مثل آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث سیوم
باب المراة تری الصفرة تا آخر که باب چهارم است مجاز است یعنی روایتست از

زراره گفت که شنیدم از ربیعة الرای می گفت که بدرستی که از جمله رای منست که اقرا که نام برده
الله عزوجل در قران در سوره بقره که والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء وفرا اینست که ان طهر میان
دو حیض است پس امام گفت که دروغ گفت بیان این انکه گفت از رای خود و لیکن ان خبر اینست
که رسیده باو از علی علیه السلم پس گفتم که ایا بدارد خبرا الله تعالی ایا نور علی صلوات الله علیه که می
گفت از این امام گفت که اری قرا اینست که قرء بمعنی طهر است بیان این انکه زنهان ساکن
می کند در زمان طهر خونرا پس جمع می کند از ان پس چون اید زمان حیض بیرون میریزد انرا
دوم اصل عن ابی جعفر عم قال القرء ما بین الحیضتین شرح این ظاهرست از شرح
حدیث سابق سیوم اصل عن ابی جعفر عم قال القرء ما بین الحیضتین شرح این موافق سابق است
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال الاقرء هی الاطهار شرح این نیز ظاهرست باب
بیست و ششم باب عدة المطلقة واین تعتد شرح این باب بیان عده زن طلاق داده شده
است و بیان انکه در کجا عده نگاه می دارد درین باب چهار ده حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال لا ینبغی للمطلقة ان تخرج الا باذن زوجها حتی تنقضی عدتها ثلثة
قروء او ثلثة اشهران لم تحض شرح ظاهر لا ینبغی استحباب تحصیل اذن است در ضروریات
مثل حج فریضه موافق انچه می آید در باب اینده در کلام فضل بن شاذان ان لم تحض اشارتست
بانکه او در او ثلثة اشهر برای تخییر نیست بلکه برای تقسیم انست و مراد اینست که اگر حیض
نه بیند عده او البته سه ماهست تفصیله که ظاهر میشود از انچه گذشت در احادیث باب طلاق التی
لم تبلغ والتی قد یئست من المحیض که باب بیست و چهارم است وانچه می اید در باب فی التی تحیض
فی کل شهرین وثلثه که باب سی و سیوم است واگر حیض بیند عده او البته سه طهر است یعنی روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که سزاوار نیست برای مطلقه رجعیه اینکه بیرون رود
مگر برخصت شوهرش تا انکه بسر اید عده او که سه طهر است یا سه ماهست اگر حیض نه بیند دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال عدة المطلقة ثلثة قروء او ثلثة اشهران لم تکن
تحیض شرح این ظاهرست از شرح سابق سیوم اصل عن سماعة بن مهران قال سالته
عن المطلقة این تعتد قال فی بیتها لا تخرج وان ارادت زیارة خرجت بعد
نصف اللیل ولا تخرج نهارا ولیس لها ان تحج حتی تنقضی عدتها وسالته عن المتوفی

عنها زوجها

عنها زوجها اکذلک هی قال نعم وتحج ان شاءت شرح لا تخرج هر دو جا مرفوع و مجزوم می تواند بود
واین محمول بر استحباب ترک خروج است با وجود اذن زوج در غیر ضروریات مثل حج فریضه موافق
انچه می آید در باب اینده در کلام فضل بن شاذان لیس لها نیز محمول بر استحبابست که مذکور
شد و لا تخرج نهارا برای تعیین خروج بعد نصف اللیل است و مقصود اینست که بعد از طلوع فجر
و پیش از طلوع افتاب بیرون رود و نظیر این بیان می شود در شرح حدیث ششم و سیزدهم باب
المتوفی عنها زوجها المدخول بها تا اخر که باب چهل و ششم است المتوفی عنها زوجها عبارتست
از مطلقه رجعیه که در اثنای عده شوهرش بمیرد یا مراد اعم است موافق انچه می اید در حدیث
سیزدهم باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها تا اخر یعنی روایتست از سماعة بن مهران
بمرتبهم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را
از مطلقه رجعیه که کجا عده نگاه می دارد گفت که در خانه که در انجا می بود بیرون نمیرود
واگر خواهد که زیارت کسی را در یابد باذن شوهرش بیرون میرود بعد از نصف شب و بیرون
نمیرود در روز بنابر انکه مظنه اطلاع مردمان و جاهلهای فاسد ایشان در روز
بیشتر است و نیست او را اینکه حج گذارد تا انکه بسر اید عده او و پرسیدم امام را
از متوفی عنها زوجها که ایا چنینست او امام گفت که اری و حج می گذارد اگر خواهد
چهارم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال المطلقة تعتد فی بیتها
ولا ینبغی لها ان تخرج حتی تنقضی عدتها وعدتها ثلثة قروء او ثلثة اشهر
الا ان یکون تحیض شرح او از کلام امامست یا از شک راویست و بنابر اول
الا ان یکون تحیض بمعنی ان لم تحض است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب و بنابر
دوم حاصل هر دو عبارت یکیست و بر هر تقدیر تحیض مرفوع است یعنی روایتست
از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که مطلقه رجعیه عده نگاه می دارد در خانه که در انجا
می بود و سزاوار نیست او را اینکه بیرون رود تا انکه بسر اید عده او و عده او سه طهر است اگر
حیض بیند یا سه ماهست اگر حیض نه بیند پنجم اصل عن سعد بن ابی خلف قال سالت
ابا الحسن موسی علیه السلم عن شیء من الطلاق فقال اذا طلق الرجل امراته طلاقا لا

يملك فيه الرجعة فقد بانت منه ساعة طلقها وملكت نفسها ولا سبيل له عليها وتعتد
حيث شاءت ولا نفقة لها شرح روایتست از سعد بن ابی خلف گفت که پرسیدم امام
موسی کاظم علیه السلم را از چیزی از احکام طلاق پس گفت که چون طلاق دهد مرد زنش را طلاقی
که مالک نمی شود در آن برگردانیدن را پس بتحقیق زن جدا می شود از او در ساعتی که طلاق داد
او را و زن صاحب می کند خودش را و نیست راه تصرفی او را بر آن زن و عده نگاه می دارد
هر جا که خواهد و نیست نفقه برای این زن اصل قال قلت الیس الله عز وجل یقول لا تخرجوهن
من بیوتهن ولا یخرجن قال فقال انما عنی بذلک التی تطلق تطلیقة بعد تطلیقة
فتلک التی لا تخرج ولا تخرج حتی تطلق الثالثة فاذا طلقت الثالثة فقد بانت منه
ولا نفقة لها والمرأة التی یطلقها الرجل تطلیقة ثم یدعها حتی یخلو اجلها فهذه ایضا
تقعد فی منزل زوجها ولها النفقة والسکنی حتی تنقضی عدتها شرح در سوره طلاق
چنین است یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربکم
لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن الا ان یاتین بفاحشة مبینة تطلق تطلیقة بعد تطلیقة عبارت
از اینست که دو طلاق بر یک نکاح واقع تواند شد باینمعنی که حاجت بعقد جدید و مهر جدید
نباشد پس طلاق اول رجعی خواهد بود در آن صورت طلاق دوم نیز رجعی می باشد غالبا و آن
در صورتیست که زن بحد یأس در وقت طلاق دوم نرسیده باشد و خلع و مانند آن نشده
باشد الثالثة منصوب و صفت مفعول مطلق محذوف است یعنی راوی گفت که گفتم که آیا
نیست اینکه الله عز وجل می گوید در سوره طلاق که بیرون مکنید آن زنان مطلقه را از خانه
خانهای ایشان و باید که ایشان بیرون نروند راوی گفت که پس امام گفت که مراد این نیست
که خواسته باین زنی که طلاق داده شود تطلیقه بعد از تطلیقه سوم پس چون طلاق داده
شود تطلیقه سوم پس بتحقیق جدا شد از آن شوهر و نیست نفقه برای او و زنی
که طلاق می دهد او را مرد یک تطلیقه ابتدا بعد از آن می گذارد او را تا اینکه تمام شود عده او
پس این زن نیز می نشیند در منزل شوهرش و برای اوست نفقه و منزل تا اینکه بر آید
عده او و حاصل اینست که لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن در طلاق رجعیست و در طلاق

غیر رجعی

نیز رجعی جاری نیست سیم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال تعتد المطلقة فی بیتها
ولا ینبغی لزوجها اخراجها ولا تخرج هی شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که عده نگاه می دارد مطلقه رجعیه در خانه که آنجا می بود و سزاوار نیست برای شوهرش بیرون کردن
او و بیرون نمی رود او چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال المطلقة تشوق لزوجها ما
کان له علیها رجعة ولا یستأذن علیها شرح تشوق بسین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایبه
معلوم باب تفعلست الشوق بفتح سین مراه بردن کسی در پیش باشد و مراد اینجا کدبانوگری و
مراه بردن نظام خانه است و برای بیان این مراد ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب
شده و ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست یعنی روایتست از امام محمد باقر ع گفت که
مطلقه رجعیه کدبانوگری می کند برای شوهرش چندانکه برای شوهر هست بر او تسلط برگردانیدن
و شوهر رخصت نمی طلبد در داخل شدن بر آن زن اشارتست باینکه دیدن شوهر آن زن را بقصد
اینکه اگر مقبول طبع افتد برگردانیدن جایز است هشتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن
علیه السلم قال سألته عن المطلقة این تعتد فقال فی بیت زوجها شرح این ظاهرست
از شرح سابق نهم اصل عن احدهما علیهما السلم فی المطلقة این تعتد فقال فی بیتها اذا
کان طلاقا له علیها رجعة لیس له ان یخرجها ولا لها ان تخرج حتی تنقضی عدتها شرح
این نیز ظاهرست دهم اصل عن احدهما علیهما السلم فی المطلقة تعتد فی بیتها وتظهر له زینتها
لعل الله یحدث بعد ذلک امرا شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم یا امام جعفر صادق
علیهما السلم در مطلقه رجعیه که عده نگاه می دارد در خانه که در آنجا بود و ظاهر می کند برای شوهر
آرایش خود را شاید که الله تعالی احداث کند بعد از آن کاری را که باعث برگردانیدن شود
یازدهم اصل عن ابی العباس قال لا ینبغی للمطلقة ان تخرج الا باذن زوجها حتی تنقضی
عدتها ثلثة قروء او ثلثة اشهر ان لم تحض شرح ابو العباس فضل بن عبد الملک راوی امام
جعفر صادق علیه السلم است و باقی ظاهرست از شرح حدیث اول این باب دوازدهم اصل عن معویة
بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول المطلقة تحج فی عدتها ان طابت
نفس زوجها شرح روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
شنیدم از امام می گفت که مطلقه رجعیه حج می کند در عده خود اگر راضی شود دل شوهرش

شرح حدیث اول عن محمد بن مسلم قال المطلقة تحج وتشهد الحقوق شرح روایت از محمد بن مسلم که راوی
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که مطلقه رجعیه اگر شوهرش راضی شود حج می گذارد و
حاضر میشود حقها را مثل عیادت بیمار و تعزیت مصیبت زده و مانند انها که معروفست چنانچه می اید
در باب اینده حدیث دوم عن ابی عبد الله ع قال المطلقة تکتحل وتختضب وتطیب وتلبس
ما شاءت من الثیاب لان الله عزوجل یقول لعل الله یحدث بعد ذلک امرا لعلها ان تقع
فی نفسه فیراجعها شرح ان بفتح همزه و سکون نون زایده است یعنی روایت از امام جعفر
صادق ع گفت که مطلقه رجعیه سرمه میکشد و خضاب می کند و خوشبوی بکار می برد و می پوشد انچه را که خواست
از جامها زیرا که الله عزوجل می گوید در سوره طلاق که شاید که الله تعالی احداث کند بعد از ان کاری را
مراد این است که شاید که ان زن جا گیرد در دل او پس برگرداند ان زن را باب سیصد و نهم اصل
باب الفرق ما بین من طلق علی غیر السنة وبین المطلقة اذا خرجت وهی فی عدتها او اخرجها زوجها شرح طلق بمعنی عمل کمن
طلق است و طلق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است مراد بطلاق بر غیر سنت قدر
مشترکست میان طلاق در وقت حیض و طلاق در طهر مواقعه و زیاده بر یک طلاق در طلاق متعدد
در یک مجلس مثل سه طلاق و دو طلاق پس مراد بالسنة معنی دوم است و از جمله دو معنی که مذکور شد
در شرح عنوان باب هشتم که باب طلاق السنه والعدة وما یوجب الطلاق است المطلقة بمعنی عمل
المطلقة است و مقصود بیان اینست که چرا طلاق بر غیر سنت باطلست و عده بر غیر سنت
باطل نیست یعنی این باب بیان فرقست میان عمل کسی که طلاق داد بر غیر طریقت رسول الله
و میان عمل مطلقه چون بیرون رود بر حالی که او در عده خود است یا بیرون کند او را شوهرش
وانکه ان طلاق باطلست و این عده باطل نیست در این باب نقل مباحثه علماست از جانب
مخالف و موافق اصل الحسین بن محمد قال حدثنی حمدان القلانسی قال قال لی عمر بن
شهاب العبدی من این زعم اصحابک ان من طلق ثلثا لم یقع الطلاق فقلت له زعموا
ان الطلاق للکتاب والسنة فمن خالفهما رد الیهما قال فما تقول فیمن طلق علی الکتاب
والسنة فخرجت امرأته او اخرجها فاعتدت فی غیر بیتها تجوز علیها العدة او یردها
الی بیته حتی تعتد عدة اخری فان الله عزوجل قال لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن
فاجبته بجواب لم یکن عندی جوابا شرح جواب ثانی از سوال اول عمر بن شهاب عدی محرر شد

درشرح

در شرح حدیث اول باب چهارم که باب من طلق لغیر الکتاب والسنه است و بیان ان سوال دوم عمر بن
شهاب مسطورست و بیان شد که حمدان قلانسی از مخبر قول شده یعنی روایت کرد حسین
بن محمد گفت که خبر داد مرا حمدان قلانسی که از علمای شیعه امامیه است گفت که گفت مرا عمر بن شهاب
عبدی که از علمای مخالفانست که از کی دعوی کردند یاران تو که هر که طلاق داد سه تطلیقه در
یک مجلس باطل شد ان طلاقها یعنی که طلاق دوم و سیوم صحیح نشد پس گفتم او را که دعوی کردند که
صحیح بودن طلاق برای کتاب و سنت است پس هر که مخالفت کند کتاب و سنت را در طلاق
برگردانیده می شود بسوی کتاب و سنت گفت که پس چه می گویی در کسی که طلاق داد بر کتاب و سنت پس بیرون
رفت زن او یا بیرون کرد ان زن را پس ان زن عده نگاه داشت در غیر خانه که در انجا می بود
ایا میگذرد بر ان زن عده یا شوهر برمیگرداند او را بسوی خانه خود تا انکه عده نگاه دارد عده
دیگر چون عده اول مخالف کتاب و سنت بوده چه درستی که الله عزوجل گفت در سوره طلاق
که بیرون مکنید مطلقات برای عده را از خانهای ایشان و ایشان بیرون نروند پس جواب
دادم او را جوابی که نبود نزد من شافی شرح بدانکه شاید که جواب این باشد که عدم رد بر تقدیر
خروج زن برای ضرورتست زیرا که این قسم زنها باز بیرون میروند غالبا و این باعث ضرر
عظیم بر شوهر می شود باعتبار استیناف حاداران و نفقه دادن نظرا که گذشت در حدیث
چهارم باب الشهاد علی الرجعه که باب سیزدهم است که وان کثیرا من الناس لو ارادوا البینة
علی نکاحهم الیوم لم یجدوا احدا یثبت الشهادة علی ما کان من امرهم و عدم رد در صورت
اخراج برای اینست که ان زن مخالفت کتاب و سنت نکرده در عده نگاه داشتن بلکه
گناه از دیگریست و ایضا درین صورت باعث ضرر عظیم است بر زن زیرا که این قسم شوهری
باز اخراج می کند غالبا و اینها در طلاق بر غیر سنت جاری نیست اصل ومضیت فلقیت
ایوب بن نوح فسألته عن ذلک واخبرته بقول عمر فقال لیس نحن اصحاب قیاس انما نقول
بالآثار شرح اسم لیس ضمیر شان مستتر در انست نحن مبتدا است اصحاب خبر مبتدا است و جمله
خبر لیس است آثار جمع اثر است و معنی انکه باید درین باب در شرح قیل له ان فی بیتنا تا اخر
در روانه شدم پس برخوردم ایوب بن نوح را که از علمای شیعه امامیه است پس پرسیدم
او را از ان فرق و خبر دادم او را بکلام عمر بن شهاب پس گفت که نیست انکه ما اصحاب

قیاس باشیم فرا این نیست که حمی کوییم ان فرق را بسبب اخبار از رسول الله و اوصیای او علیهم السلم

اصل فلقیت علی بن راشد فسألته واخبرته بقول عمر فقال قد قاس علیك وهو
یلزمك ان لم یجز الطلاق الا للکتاب فلا یجوز العدة الا للکتاب شرح تعدیه قیس بعلی
بتضمین معنی ایراد است ضمیر مو راجع بعمر است یلزمك از باب افعال است ان بفتح همزه و سکون
نون مفتوح است زیرا که الزام متضمن معنی قول است و مضمون این جواب موافق مضمون جواب
ایوب بن نوح است یعنی پس برخوردم علی بن راشد را که از علمای شیعه امامیه است پس پرسیدم
او را و خبر دادم او را بکلام عمر بن شهاب پس گفت که بتحقیق عمر قیاس ایراد کرد بر تو و او الزام
می کند تو را که هر گاه روان شد طلاق مگر برای کتاب پس روا نمی شود عده مگر برای کتاب اصل فسألت
معویة بن حکیم عن ذلك واخبرته بقول عمر فقال معویة لیس العدة مثل الطلاق
وبینهما فرق وذلك ان الطلاق فعل المطلق فاذا فعل خلاف الکتاب وما امر
قلنا له ارجع الی الکتاب والا فلا یقع الطلاق والعدة لیست فعل الرجل ولا فعل المرأة
انما هی ایام تمضی وحیض یحدث لیس من فعله ولا من فعلها انما هو فعل الله تبارك وتعالی
فلیس یقاس فعل الله بفعله وفعلها فاذ عصت وخالفت فقد مضت العدة وباءت
باثم الخلاف ولو کانت العدة فعلها لما اوقعنا علیها العدة کما لم یقع الطلاق اذا خالف
شرح پس پرسیدم معویة بن حکیم را که از علمای شیعه امامیه است از ان و خبر دادم او را بقول عمر بن
شهاب پس گفت در جواب اعتراض عمر که نیست عدة مانند طلاق و میان ان دو فرقیست و
ان اینست که طلاق کار طلاق دهنده است پس چون کرد مخالفت کتاب را و مخالفت انچه مامور شد بان
در ایت سوره طلاق که فطلقوهن لعدتهن گفتیم او را که برگرد بسوی کتاب و اگر برنگردی پس واقع
نمی شود طلاق و عده زن نیست کار مرد و نه کار زن جز این نیست که عده زن روزی چند است
که می گذرد و حیضی است که حادث می شود نیست از جمله کار مرد و نه از جمله کار زن جز این
نیست که ان کار الله تبارك و تعالیست پس نیست اینکه قیاس کرده شود کار الله تعالی
بکار مرد و کار زن پس چون زن عصیان کند و مخالفت کند پس بتحقیق گذشت ان عده
و ان زن برگشت بگناه مخالفت و اگر می بود عده کار زن هر اینه واقع نمی کردیم بر او عده
را چنانکه واقع نمی شود طلاق چون مرد مخالفت کند اصل وقال الفضل بن شاذان فی جواب

اجابه

اجاب به ابا عبید فی کتاب الطلاق وذکر ابو عبید ان بعض اصحاب الکلام قال
ان الله عز وجل حین جعل الطلاق للعدة ولم یخبرنا ان من طلق لغیر العدة کان طلاقه
عنه ساقطا ولکنه شیء تعبد به الرجال کما تعبد به النساء ان لا یخرجن من بیوتهن
ما دمن یعتددن وانما اخبرنا فی ذلك بالمعصیة فقال وتلك حدود الله ومن
یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه فهل المعصیة فی الطلاق الا کالمعصیة فی خروج المعتدة
من بیتها الستم ترون ان الامة مجمعة علی ان المرأة المطلقة اذا خرجت من بیتها
ایاما ان تلك الایام محسوبة لها فی عدتها وان کانت لله فیه عاصیة فکذلك الطلاق
فی الحیض محسوب علی المطلق وان کان لله عاصیا شرح وقال، از کلام حمدان
قول نبی است یا کلام حسین بن مهران است یا کلام مصنف است ابو عبید بضم عین بی نقطه و فتح بای
یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه قاسم بن سلام از علمای متقدمین است
و تصانیف بسیار دارد و وفاتش در سال دویست و بیست و چهار هجری بوده کتاب الطلاق
تصنیف فضل بن شاذانست و ذکر ابو عبید تا اخر مقول قال است امثال الکلام اینها عبارت
از سخنوران با عتقاد ابو عبید جعل الطلاق للعدة اشارتست بایت سوره طلاق که فطلقوهن
لعدتهن و خیال مخالفان اینست که لام برای توقیت است و عده بمعنی طهر است بخلاف انچه مذکور
شد در شرح حدیث دوم باب هشتم که باب طلاق السنة تا اخر است تعبد هر دو جا بعین
بی نقطه و بای یک نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعل است و ترک
علامت تانیث در دوم برای اینست که نساء اسم جمع است و می توان بود که هر دو جا
بصیغه مضارع مجهول غایب یا غایبه باب تفعیل باشد التعبد والتعبید بنده کردن هل و
همزه در الستم برای استفهام انکاریست ترون بفتح رای بی نقطه و سکون واو بصیغه
مضارع جمع مذکر مخاطب مهموز العین و معتل اللام باب منع است مجمعة بصیغه اسم فاعل
باب افعالست یعنی وگفت فضل بن شاذان در جوابی که جواب داد بان ابو عبید را در
کتاب الطلاق که ذکر کرد ابو عبید این را که بعض سخنوران گفت که بدرستی که الله عز وجل
وقتی که گردانید طلاق را در وقت طهر خبر نداد ما را باینکه هر که طلاق داد در وقت حیض شد

طلاق او از او باطل ولیکن ان طلاق در طهر خیر یست که مکلف شده اند بان مردان چنانچه مکلف
شده اند زنان باینکه بیرون نروند از خانهای که انجا بودند چندانکه عده نگاه می دارند و جز این نیست
که خبر داده مارا دران طلاق در حیض بگناه چه گفت که وانها حدود الله است و هر که تجاوز کند
از حدود الله پس بتحقیق ظلم کرد خودش را بتعریض عذاب جهنم پس با همت کناه در طلاق
مگر مثل گناه در بیرون رفتن زن که عده نگاه می دارد از خانه که انجا می بود ایا نیستید که می بینید
این را که است اجماع دارند بر اینکه زن طلاق داده شده چون بیرون رود از خانه شوهر چند
روز اینکه ان روزها حساب کرده شده است برای انزن در عده او هر چند که باشد برای الله
دران بیرون رفتن عصیان کننده پس همچنان طلاق در حیض حساب کرده شده است بر طلاق
دهنده هر چند که او برای الله عصیان کننده است صل قال الفضل بن شاذان اما
قوله ان الله عز وجل ما جعل الطلاق للعدة لم یخبرنا ان من طلق لغیر العدة کان الطلاق
عنه ساقطا فلیعلم ان مثل هذا انما هو تعلق بالسراب یقال لهم ان امر الله جل ذکره
بالشیء هو نهی عن خلافه وذلک انه جل وعز حیث اباح نکاح اربع نسوة لم یخبرنا
ان اکثر من ذلک لا یجوز وحیث جعل الکعبة قبلة لم یخبرنا ان قبلة غیر الکعبة لا
یجوز وحیث جعل الحج فی ذی الحجة لم یخبرنا ان الحج فی غیر ذی الحجة لا یجوز وحیث جعل
الصلوة رکعة وسجدتین لم یخبرنا ان رکعتین وثلث سجدات لا تجوز ولو ان
انسانا تزوج خمس نسوة لکان نکاح الخامسة باطلا ولو اتخذ قبلة غیر الکعبة لکان
ضالا مخطیا غیر جائز له وکانت صلوته غیر جائزة ولو حج فی غیر ذی الحجة لم یکن حاجا
وکان فعله باطلا ولو جعل صلوته بدل کل رکعة رکعتین وثلث سجدات لکانت
صلوته فاسدة وکان غیر مصل لان کل من تعدی ما امر به ولم یطلق لذلک کان
فعله باطلا فاسدا غیر جائز ولا مقبول فکذلک الامر والحکم فی الطلاق کسائر
ما بیناه والحمد لله شرح قال الفضل بن شاذان کلام فضل بن شاذان خودش است و
درین اشارتست باینکه بعض اصحاب الکلام که ابو عبید مذکور کرده عبارت از خودش است
پس ضمیر قوله راجع با بو عبید است ما در ما جعل مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست

بمعنی

پس بمعنی حین جعل است و در اکثر نسخ بجای ان تعلق لما تعلق است فلیعلم بصیغه مضارع غایبه مجهول یا معلوم مجرد است
السراب بفتح سین با نقطه و باء یک نقطه نمایش اب و مراد اینجا نمود بی بود است و ذلک بمعنی نظیر
ذلک است و ذکر اباح در اینجا اشارتست باینکه امر تخییری میان جزو و کل که در ایت سوره نساست
فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث ورباع مستلزمست مر اباحت کل وان لازم دارد راجحیت هر دو
جزو را و او در دو ان حالیه است لکان نکاح الخامسة باطلا بمعنی اینست که ان باطل است بدلالت
همین است و برین قیاس است سایر نظایر اگر کوئی که این مثالها نظیر طلاق در حیض نیست زیرا که نهیها
از عبادات است و طلاق از ایقاعات است و نهی از عبادت مستلزم فساد است بخلاف نهی از غیر ان
گوییم که طلاق برای عده در وقت اراده طلاق مامور به است در ایت سوره طلاق مانند اینکه نکاح
مامور به است در ایت سوره نساء و هر مامور به عبادتست اگر بقصد موافقت امر باشد و الا فلا و درین
فرقی نیست میان طلاق و نکاح مخطیا بخاء با نقطه و طاء بی نقطه و یاء دو نقطه در اینجا بمعنی ازداو
بصیغه اسم فاعل باب افعالست الاخطاء قصد ساکردن چیزی را بمعنی نهادن در چیزی در مرتبه ان
چیز شدن غیر منصوب و مفعول مخطیاست لم یطلق بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست
ذلک نایب فاعلست و اشارتست بمصدر لتعدی یعنی گفت فضل بن شاذان در جواب ابو
عبید که اما قول ابو عبید که بدرستی که الله عز وجل وقتی که گردانید طلاق را در وقت طهر خبر نداد مارا
باینکه هر که طلاق را در وقت حیض شد طلاق از وساقط پس باید که دانسته شود که مثل
این و این نیست که ان تمسکست بنمود بی بود گفته میشود اهل تمسک را که بدرستی که امر الله
جل ذکره بچیزی ان نهی است از ضد ان چیز و نظیر ان اینست که الله جل وعز در جایی که مباح کرد
نکاح چهار زن را خبر نداد مارا باینکه اکثر از ان روا نیست و در جایی که گردانید کعبه را قبله
خبر نداد مارا باینکه استقبال قبله که غیر کعبه باشد روا نیست در نماز و در جایی که گردانید
حج را در ذی الحجه خبر نداد مارا باینکه حج در غیر ذی الحجه روا نیست و در جایی که گردانید
جزو عمده نماز را مرکب از یک رکوع و دو سجده خبر نداد مارا باینکه دو رکوع مثلا و سه سجده
مثلا روا نیست و حال انکه اگر می بود اینکه شخصی ازدواج خود کند پنج زن را هر اینه می بود نکاح
او پنجم را باطل و اگر شخصی فرا می گرفت قبله را که غیر کعبه باشد هر اینه می بود گمراه ارتکاب کننده
چیزی را که غیر روا است برای او و هم می بود نماز او غیر صحیح و اگر شخصی حج می کرد در غیر ذی الحجه

نمی بود چه کذر روحی بود وکار او باطل موافق ایت سوره توبه انما النسئ زیادة فی الکفر و اگر
شخصی می کرداند نماز خود را عوض هر رکوعی دو رکوع و سه سجود هر اینه می بود نماز او تباه
واو می بود غیر نماز کذار زیرا که هر که تجاوز کند چیزی که مامور شده باشد بان در حصه داده
شده باشد برای او ان عمل شدان عمل او هرزه و تباه ناروا و ناقبول کرده شد پس هم چنان
فرمان و حکم در طلاق مانند سایر چیزها بیست که بیان کردیم و سپاس الله راست اصل واما
قولهم ان ذلک شئ تعتدیه الرجال کما تعتد به النساء الا یخرجن ما دمن یعتددن من بیوتهن
فاخبرنا ذلک لهن بالمعصیة وهل المعصیة فی الطلاق الا کالمعصیة فی خروج المعتدة
فی عدتها فلو خرجت من بیتها ایاما لکان ذلک محسوبا لها وکذلک الطلاق فی الحیض
محسوب وان کان لله فیه عاصیا فیقال لهم ان هذه شبهة دخلت علیکم من حیث
لا تعلمون وذلک انه لا یحل للمرأة ان تخرج من بیتها قبل الطلاق ولا بعد الطلاق ولا
یحل للرجل ان یخرجها من بیتها قبل الطلاق ولا بعد الطلاق فالطلاق وغیر الطلاق فی
حظر ذلک ومنعه واحد والعدة لا تقع الا مع الطلاق ولا تجب الا بالطلاق ولا یکون
الطلاق لمدخول بها ولا عدة کما قد یکون خروجا واخراجا بلا طلاق ولا عدة فلیس یشبه
الخروج والاخراج العدة والطلاق فی هذا الباب شرح ضمیر جمع در قولهم و تغییر بعض الفاظ
اشارتست بانکه مضمون این قول را غیر ابو عبید نیز از جمله مخالفان گفته بلفظ دیگر که مذکور
می شود ما در کما بو ماوله و مصدر به ما تواند بود و بنابر اول ظرف صفت دوم مثی است وضمیر به
راجع به ما است الا بفتح همزه و تشدید لام کم مرکبست از ان ناصبه و لای نافیه بدل و یا عطف
بیان ماست و بنابر دوم کما ظرف لغو و متعلق بتعتد اولست وضمیر به راجع بالا یخرجن است
و احتمال اول رکیک است باعتبار معنی و احتمال دوم رکیک است باعتبار لفظ اخبرنا بصیغه
ماضی غایب معلوم با بافعال است ذلک مرفوعست محلا فاعلیت و مشار الیه ان تکلیف بعدم
خروج و عدم اخراجست چه در من شرایط در اول ابتدائیه است و ظرف قایم بمقام خبر لیس است
که ضمیر وقت بتقدیر لیس خروجا و اخراجا من شرایط الطلاق و در دوم تبعیضیه است پس
کالعدة برای بیان مثال شرایط الطلاق است و مراد بعده انتهای طهارت و ذلک انه
تا اخر استدلالست برانکه خروج و اخراج از خانه شوهر متضمن خروج و اخراج از شرط

طلاق نیست

طلاق نیست لا تقع بمعنی لا تشترطاست واو در ولا عدة حالیه است واین اشارتست بانکه
طلاق غیر مدخول بها در حیض صحیح است موافق انچه گذشت در حدیث اول باب الف
الا لا یطلقن علی کل حال که باب بیستم است ضمیر مستتر در قد یکون راجعست بخروج و
اخراج و مراد بخروجا و اخراجا منهی عنه از جمله خروج و اخراجست یعنی واما قول ابو عبید
و امثال او از مخالفان که بدرستی که ان طهر چیزیست که تکلیف کرده شده اند برعایت
ان مردان چه مانند انچه تکلیف کرده شده اند بان زنان که بیرون نروند چند انکه عده نگاه
می دارند از خانهای که انجا می بودند پس خبر داد ما را ان تکلیف برای زنان بعصیان
اگر بیرون روند و آیا هست عصیان در طلاق مگر مانند عصیان در بیرون رفتن زن عده
نگاه دارند در وقت عده او پس اگر ان زن بیرون میرفت از خانه که انجا می بود در چند
روز هر اینه می بود احتساب کرده شده برای ان زن و هم چنان طلاق در حیض حساب کرده شده
است هر چند که طلاق دهنده برای الله در ان عمل عاصی باشد پس گفته می شود جهت نفی مرا
که بدرستی که این شبهه ایست که داخل شد بر شما از جایی که نمی دانید مراد اینست که تلبیس
تلبیس کرده بر شما وان برای اینست که خروج زن و اخراج مرد زن را نیست خروج و اخراج
از شرایط طلاق مثل طهر زیرا که طهر از جمله شرایط طلاقست وان برای اینست که شان اینست
که حلال نمیشود برای زن اینکه بیرون رود از خانه که انجا می بود پیش از طلاق و نه بعد از طلاق
پس طلاق و غیر طلاق در حرام کردن ان و منع ان برابراست و طهر شهر نمیشود مگر با طلاق و وا
الرعایه نمیشود مگر بسبب طلاق و نمی باشد طلاقی برای زن مدخول بها بر خلاف که تباشه
طهر چنانچه خروج و اخراج گاهی می باشد خروج و اخراج منهی عنه بی طلاق و بی طهر پس نیست انکه مانند
شود خروج و اخراج طهر و طلاق را در این باب اصل وانما قیاس الخروج والاخراج کرجل
دخل دار قوم بغیر اذنهم فصلی فیها فهو عاص فی دخوله الدار وصلوته جائزة لان
ذلک لیس من شرایط الصلوة لانه منهی عن ذلک صلی او لم یصل وکذلک لو
ان رجلا غصب رجلا ثوبا او اخذه فلبسه بغیر اذنه فصلی فیه لکانت صلوته
جائزة وکان عاصیا فی لبسه ذلک الثوب لان ذلک لیس من شرایط الصلوة لانه
منهی عن ذلک صلی او لم یصل وکذلک لو انه لبس ثوبا غیر طاهر او لم یطهر نفسه او لم

شرط

انما الخروج والاخراج لیس من شرایط
الطلاق کالطهر فانه من شرایط
الطلاق وذلک ٢ ع

بتوجه نحو القبلة لكانت صلوته فاسدة غير جائزة لان ذلك من شرايط الصلوة و
حدودها لا يجب الا للصلوة **شرح** و اما قياس الخروج والافراج تا اخر يعني بر تصديق جواز عمل
بقياس نيست بلكه مقصود اينست كه بر تقدير تسليم جواز عمل بقياس نيز اين قياس صحيح نيست بلكه
الحق صحيح است نزد اهل قياس قياس خروج و افراج بر دخول دار بي اذن و غصب ثوب و مانند
انهاست وصحيح بودن نماز در دار مغصوبه و در ثوب مغصوب بنا بر اعتقاد مخالفست بنا
بر وجهي كه مذكور مي شود و اين منافات ندارد با انكه نزد اهل حق باطل باشد بنا بر انكه
استقرار در يك مكان و پوشيدن عورتين از شرايط نماز باشد و هر يك از انها بر
تقدير غصب منهي عنه شود پس باعث بطلان نماز شود والله اعلم در نسخ وكذلك لو انه تحت
و ظاهر اينست كه كذلك از زيادتي كاتبان باشد يا بجاي ان ليس كذلك بدلي واسقاط ليس
از قلم كاتبان باشد والله اعلم يعني مراد اينست كه قياس خروج و افراج اينست ان مانند
حال مرديست كه داخل شد سراي حبيبي را بي رخصت ايشان پس نماز گذارد در ان پس او
عاصي است در داخل شدن ان سرا و نماز او روا است با عتقاد مخالفان زيراكه ان نيست
از شرايط نماز زيراكه او منهي است از ان دخول خواه نماز گذارد يا نگذارد و هم چنان
اگر انكه مردي غصب مي كرد از مردي جامه را يا بر ميداشت از او پس مي پوشيد انرا بي
رخصت او پس نماز مي گذارد در ان بر اينه مي بود نماز او روا باعتقاد مخالفان
و او مي بود عاصي در پوشيدن او ان جامه را زيراكه نيست ان از جمله شرايط نماز
زيراكه او منهي است از ان خواه نماز گذارد يا نگذارد و اگر انكه مي پوشيد جامه را كه
نا پاكست يا پاك نمي كرد بدن خود را يا متوجه نمي شد بسوي قبله بر اينه مي بود نماز او تباه
نا روا زيراكه ان از شرايط نماز و حدود نماز است و واجب نمي شود مگر براي نماز **فصل**
وكذلك لو كذب في شهر رمضان وهو صايم بعد ان لا يخرجه كذبه من الايمان
لكان عاصيا في كذبه ذلك وكان صومه جائزا لانه منهي عن الكذب صام او
افطر ولو ترك العزم على الصوم او جامع لكان صومه فاسدا باطلا لان ذلك
من شرايط الصوم وحدوده لا يجب مع الصوم **شرح** و هم چنان اگر انكه دروغ مي گفت
در ماه رمضان بر حالي كه او روزه دار باشد بشرط انكه بيرون نبرد او را ان دروغ او از

ایمان

ايمان بر اينه مي بود عاصي در ان دروغ او مي بود روزه او روا زيراكه او منهي است از دروغ
خواه روزه دار دباشد يا افطار كند و اگر ترك مي كرد قصد روزه را يا جماع ميكرد بر اينه مي بود
روزه او تباه و نا چيز زيراكه ان از شرايط روزه و حدود روزه است واجب نمي شود مگر با روزه
فصل وكذلك لو حج وهو عاق لوالديه او لم يخرج لغرمائه من حقوقهم لكان عاصيا
في ذلك وكانت حجته جائزة لانه منهي عن ذلك حج او لم يحج ولو ترك الاحرام او جامع
في احرامه قبل الوقوف لكانت حجته فاسدة غير جائزة لان ذلك من شرايط الحج وحدوده
لا يجب الا مع الحج ومن اجل الحج **شرح** و هم چنان اگر حج مي كرد بر حالي كه او نا فرمان باشد پدر
و مادر خود را يا بيرون نيامده باشد براي قرض خواهان خود از حقهاي ايشان بعد از مطالبه بر اينه
مي بود عاصي در ان و مي بود حج او روا زيراكه او منهي است از ان خواه حج گذارد يا حج نگذارد
و اگر ترك مي كرد احرام را يا جماع مي كرد در احرام خود پيش از وقوف بعرفات بر اينه مي بود حج او
تباه نا روا زيراكه ان از جمله شرايط حج و حدود حج است واجب نمي شود مگر با حج و براي حج
فصل وكلما كان واجبا قبل الفرض وبعده فليس ذلك من شرايط الفرض لان ذلك
اتى على حدة والفرض جائز وكلما لم يجب الا مع الفرض ومن اجل الفرض فان ذلك من
شرايطه لا يجوز الفرض الا بذلك على ما بينا ولكن القوم لا يعرفون ولا يميزون و
يريدون ان يلبسوا الحق بالباطل **شرح** اين بيان قاعده كليه است بعد از ذكر چند
مثال كل در كلما بر دو جا مرفوع و مبتداست الفرض بفتح فا و سكون را بي نقطه و ضاد با نقطه
مصدر باب ضرب جدا كردن و اينجا عبارتست از جدا كرده شده از غيرش در حكم الله تعالى
مثل نكاح و طلاق و صلوة و زكوة و مانند انها اتى بهمزه و تا دو نقطه در بالا و الف منقلب از
يا بصيغه ماضي غايب معلوم باب ضرب است جده بكسر حاي بي نقطه و تخفيف دال بي نقطه
و تاي تانيث مصدر مثل الف واوي باب ضرب است الف لام القوم براي عهد خارجيست
و مراد علماي مخالفانست مثل ابو عبيد ان يلبسوا بصيغه مضارع غايب معلوم باب
ضرب است موافق ايت سوره بقره كه ولا تلبسوا الحق بالباطل وتكتموا الحق وانتم تعلمون
يعني هر چه باشد واجب پيش از فرض الله تعالى و بعد از ان پس نيست ان از شرايط فرض زيرا
كه ان واجب آيد جدا از فرض و فرض رواست بي ان واجب و هر چه واجب نباشد
مگر با فرض و براي فرض پس بدرستي كه ان از جمله شرايط فرض است روا نمي شود فرض

مکرر بان واجب بر نهج اکمل بیان کردیم در شرحها و لیکن ابو عبید و امثال او نمی شناسند این
دقیقه را و تمیز نمی کنند میان حق و باطل و می خواهند که بپوشانند حق را بباطل اصل فاما
ترك الخروج والاخراج فواجب قبل العدّة ومع العدّة وقبل الطلاق وبعد الطلاق
وليس هو من شرايط الطلاق ولا من شرايط العدّة والعدّة جائزة معه ولا يجب العدّة
الا مع الطلاق ومن اجل الطلاق فهي من حدود الطلاق وشرايطه على ما مثّلنا و
بيّنّا وهو فرق واضح والحمد لله شرح ضمیر معه راجع بخروج و اخراج است و اکتفا بذکر جواز عده
با خروج و اخراج از قبیل اکتفا ببعضی که مستتبع فیه است زیرا که طلاق نیز جایز است با خروج
و اخراج بمعنی که اگر زن ناشزه باشد و از خانه شوهر بیرون رفته باشد بی اذن او یا مرد
عاصی باشد در اخراج او از خانه خود طلاق در ان حالت صحیح است حاصل اینست که ترک خروج
و اخراج مانند نفقه است در اینکه از لوازم نکاح و طلاق رجعی است تا انقضای عده
اگر چه رافع ان نیست بعد از انقضای عده بلی پس اما ترک خروج و اخراج پس واجب است پیش از طهری
که طلاق در ان واقع می شود با ان طهر و پیش از طلاق و بعد از طلاق تا انقضای سه طهر
و نیست ان ترک خروج و اخراج از جمله شرایط طلاق و نه از شرایط طهر و طهر و است با وجود
خروج و اخراج و واجب نمی شود طهر مکرر بطلاق و برای طلاق پس ان طهر از حدود طلاق و
شرایط طلاق است بر نهج اکمل بعنوان مثنی ذکر کردیم و بیان کردیم و انچه گفتیم فرق
ظاهر است میان طلاق در طهر و میان شرط طهر با وجود خروج و اخراج و حسبنا الله اصل
وبعد فليعلم انّ معنى الخروج والاخراج ليس هو ان تخرج المرأة الى ابيها او تخرج
في حاجة لها او في حق باذن زوجها مثل مأتم او ما اشبه ذلك وانّما الخروج
والاخراج ان تخرج مراغمة او يخرجها زوجها مراغمة فهذا الذي نهى الله عزّ وجلّ
عنه فلو ان امرأة استأذنت ان تخرج الى ابويها او تخرج الى حق لم يقل انها خرجت
من بيتها انّما يقال ذلك اذا كان ذلك على الرغم والسخط وعلى انّها لا تريد العود
الى بيتها وامساكها على ذلك وفيما بيّنّا كفاية شرح بعد مبنی بر ضم است فلیعلم بصیغه
مضارع غایب مجهول مجرد است و فا بنا بر تقدیر اما ست المأتم بفتح میم و سکون همزه
و فتح تاء دو نقطه در بالا بصیغه مصدر میمی یا اسم مکان یا بسر نکاح اجتماع یا محل اجتماع
و ماندن زنان نزد زنی که صاحب مصیبت است المراغمة براء بی نقطه و غین با نقطه

می لغت

می لغت لم يقل بقاف بصیغه مضارع غایب مجهول معتل العین باب نصر است انها بکسر همزه است السخط
بضم سین بی نقطه و سکون و ضم خاء با نقطه و بفتح شین و فتح خا هم اما کهما مرفوع و مبتدا است
و مصدر مضاف علی ذلک خبر مبتدا است و علی تنجیز است و مشار الیه ذلک مضمون فلو ان تا اقرات
و مقصود اینست که چنانچه خروج زن بسوی حقی مثلا باذن شوهرش جبر نیست در خانه شوهر و بیعت
نیست همچنان اخراج شوهر زن را بسوی حقی مثلا امساک شوهر است زن را و بیعت نیست با بنا
عبارت است از بیان خروج زن باذن شوهر و مراد اینست که قیاس کمال زن حال شوهر معلوم
می شود و احتیاج ببیان علیحده ندارد و بعد از انچه گفتیم پس باید که دانسته شود اینکه معنی خروج
زن از خانه شوهر و معنی اخراج شوهر زن را از خانه خود نیست اینکه بیرون رود زن بسوی
پدرش چنانچه پیش از طلاق میرفت یا اینکه بیرون رود برای حاجتی که او راست مثل غسل حیض
چنانچه پیش از طلاق میرفت یا برای ادای حقی برخصت شوهرش مثل ماتمی یا انچه مانند ان باشد و
مراد این نیست که معنی خروج و اخراج اینست که زن بیرون رود از خانه شوهر برای مخالفت یا بیرون
کند او را شوهرش برای مخالفت پس اینست انچه نهی کرد الله عز و جل از ان پس اگر اینکه زنی
مطلقه طلب رخصت می کرد در اینکه بیرون رود بسوی پدر و مادرش یا بیرون رود بسوی حقی
گفته نمی شد که بدرستی که او بیرون رفت از خانه که اینجا می بود و مراد اینست که گفته می شود ان
چون باشد ان خروج بقصد مخالفت و خشم که و بنا بر اینکه او نخواهد برگشتن را بسوی
خانه که اینجا می بود و نگاه داشتن شوهر او را بر ان نهج است و در انچه بیان کردیم و در صبر
زن کفایت است از بیان امساک شوهر زن را اصل فان قال قائل لها ان تخرج
قبل الطلاق باذن زوجها وليس لها ان تخرج بعد الطلاق وان اذن لها زوجها
فحكم هذا الخروج غير ذلك الخروج وانّما سألناك عنه في ذلك الموضع الذي نسيه
ولم نسألك في هذا الموضع الذي لا يشتبه أليس قد نهيت من العدّة في غير بيتها
فان هي فعلت كانت عاصية وكانت العدّة ماضية فكذلك ايضا اذا طلق لغير
العدّة كان خاطئا وكان الطلاق واقعا والّا فما الفرق شرح فا در فان برای
تفریع است یشتبه بشین با نقطه و با یک نقطه و با بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است
الاشتباه یکسان بودن و مراد اینجا یکسان بودن ترک خروج و اخراج با طهر است در اینکه

ز شرایط طلاق است این استفهام انکاریست واسم لیس ضمیر شان مستتر در انست وجمله استیناف
بیند یا بیان تست یعنی اگر کوید کوینده که جایز است زن را انکه بیرون رود پیش از طلاق و رخصت
شوهرش وجایز نیست زن را اینکه بیرون رود بعد از طلاق هرچند که رخصت دهد او را شوهرش
پس حکم این فروج که با رخصت است غیر حکم ان فروجست که بی رخصت است و پیش از طلاق نیز حرامست
و فرق این نیست که نرسیدم ترا از فروج در موضعی که یکسانست با طهر و نه پرسیدم ترا در این
موضعی که یکسان نیست میان این انکه ایا نیست اینکه بتحقیق زن مطلقه نهی کرده شد از عده نکاه داشتن
در غیر خانه که انجا می بود هرچند که شوهر رخصت داده باشد پس اگر اذن کند میشود گناه کار
و میشود عده گذشته پس هم چنانست نیز چون مرد طلاق دهد بر غیر طهر میشود گناه کار و میشود
طلاق صحیح و اگر صحیح نباشد پس میشد فرق اصل قيل له ان فيما بينا كفاية من معنى الخروج و
الاخراج ما يجتزأ به عن هذا القول لان اصحاب الاثر واصحاب الراى واصحاب التشيع قد
رخصوا لها فى الخروج الذى ليس على السخط والرغم واجمعوا على ذلك فمنه ما روى ابن
جريج عن ابى الزبير عن جابر ان خالته طلقت فارادت الخروج الى نخل لها تجذه
فلقيت رجلا فنهاها فجاءت الى رسول الله صلى الله عليه واله فقال لها اخرجى فجذى
نخلك لعلك ان تصدقى وتفعلى معروفا شرح ان بكسر همزه وتشدید نون مفتوحه است فى در
فيما بمعنى بدرستى مثل فخرج على قومه فى زينته ظرف قرار است و ما موصوله است کفایة منصوب
و مفعول له نیست حق برای بیان ما در فیماست ما در دوم موصوله است و مفعولست محلا
واسم انست یجتزأ بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست الاجتزاء
الاکتفاء و تعدیه ان بعن بتضمین معنی انصراف و مقصود اینست که با انکه فهمیدیم ضمیمه که باعث
انصراف مخالفان از این سخن میشود لان استدلالست بر تحقیق ضمیمه الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه
و راء بی نقطه منقول از رسول الله یا از کسی که قول او مانند قول رسول الله باشد در اینکه محل اعتماد است
مثل یکی از اوصیای او نزد اهل حق و مثل یکی از اصحاب او نزد مخالفان و مراد باصحاب الاثر
جمعی است از مخالفان که در صورت تعارض اثر و قیاس ترجیح اثر می کنند مثل شافعی الرای بفتح
رای بی نقطه و سکون همزه اجتهاد ظنی خواه بقیاس و خواه بغیر آن و مراد باصحاب الرای جمعیست
از مخالفان که در صورت تعارض اثر و قیاس ترجیح قیاس می کنند مثل حنیفه التشیع بشین

با نقطه

با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه مصدر باب تفعل کمال پیروی و مراد باصحاب التشیع
شیعه امامیه است که قائلند بمضمون ایت سوره زخرف که ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة
الا من شهد بالحق وهم یعلمون چنانچه بیان شد در شرح خطبه مصنف پس بیرون فتوی از روی
ظن نمی کنند اصلا و کوتهی خود نمانند از امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام واقعیه نمی کنند اصلا
فا در فمنه برای تفصیل است ضمیر منه راجع بالاثر است که اسم جنس نکره است و شامل متعدد نیز
هست تجذ بجیم و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است اخرجی بصیغه امر مخاطبه
باب نصر است ان بفتح همزه و سکون نون زایده است تصدقی بصیغه مضارع مخاطبه
معلوم باب تفعل بحذف یکی است معروف عبارتست از احسان با شوهر بهدیه فرستادن
برای میل او بجانب زن و مانند ان یعنی گفته میشود ان قائل را که بدرستی که با انچه بیان کردیم
برای کفایتست که بیان معنی خروج و اخراج است ضمیمه که الکف کرده میشود بان از این سخن
مراد اینست که اگر ذهن ان قائل قاصر باشد از ادراک دقیقه که در معنی خروج و اخراج گفتیم
محابیست که تغافل نکند از ضمیمه که اجماع طوائف بر خلاف قول اوست زیرا که اصحاب اثر و اصحاب
رای و شیعه امامیه که روایت از ائمه معصومین می کنند بتحقیق رخصت دادند برای زن
مطلقه در بیرون رفتنی که نیست بنا بر خشم و مخالفت و اتفاق کردند بران رخصت تفصیل
این انکه از جمله اثر است انچه روایت کرد ابن جریج از ابی الزبیر از جابر اینکه خاله او طلاق
داده شده پس اراده کرد بیرون رفتن را بسوی درختان خرمای که او را بود مر انها که چید حاصل
ان درختان را پس برخورد مردی را پس انمرد نهی کرد او را از خروج پس ان زن آمد بسوی رسول الله
صلی الله علیه واله پس گفت ان زن را که بیرون رو از نزد من پس بچین حاصل درختان خود را
شاید که تصدق کنی یا احسان کنی اصل وروى حسن عن حبيب بن ابى ثابت عن طاوس
ان رجلا من اصحاب النبى صلى الله عليه واله سئل عن المرأة المطلقة هل تخرج فى عدتها
فرخص فى ذلك وابن بشير عن المغيرة عن ابرهيم انه قال ان المطلقة ثلثا انها لا
تخرج من بيت زوجها الا فى حق فى عيادة مريض او قرابة او امر لا بد منه مالك عن نافع
عن ابن عمر انه كان يقول لا تبيت المبتوتة والمتوفى عنها زوجها الا فى بيتها وهذا
يدل على انه رخص لها فى الخروج بالنهار شرح و روایت کرد حسن از حبیب بن ابی ثابت

از طاوس اینکه مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله پرسیده شد از زن مطلقه که ایا بیرون برود
در عده خود پس انمرد رخصت داد دران بیرون رفتن و روایت کرد ابن بشیر از مغیره از
ابراهیم اینکه او گفت در زن مطلقه سه بار اینکه او بیرون نیرود از خانه شوهرش مگر برای حقی
برای پرسش بیماری یا برای حزن و ندی یا برای کاری که نا شد چاره ازان نیک روایت کرد
مالک از نافع از عبد الله بن عمر اینکه او بود که می گفت که شب بروز نمی آورد زن مطلقه و زن
شوهر مرده مگر در خانه که انجا می بود و این دلالت میکند بر اینکه ابن عمر رخصت داده برای زن
مطلقه در بیرون رفتن در روز صل وقال اصحاب الرأی لو ان مطلقة فی منزل لیس
معها فیه رجل تخاف علی نفسها او متاعها کانت فی سعة من النقلة وقالوا لو کانت بالسواد
فطلقها زوجها هناک فدخل علیها خوف من سلطان او غیر ذلک کانت فی سعة من دخول
المصر وقالوا لا ینبغی للمطلقة ان تخرج فی عدتها وتبیت عن بیت زوجها وکذلک قالوا
فی الصبیة المطلقة شرح نقله بضم نون وسکون قاف اسم مصدر باب افتعال است تبیت با دو نقطه
ویاء دو نقطه در پایین وتاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است وتعدیه
ان بعن بتضمین معنی عدول است مراد بصبیه زن نه ساله تا ساله است که دخول با و شده یعنی و گفتند
اصحاب رای که اگر اینکه زن مطلقه در منزله که نیست با او در انجا مردی میترسید بر خودش یا بر متاعش
می برد در وسعت از انتقال و گفتند که اگر زن می بود در روستا پس طلاق میداد او را شوهرش در انجا
پس داخل می شود بر او ترسی از حاکمی یا غیر ان می بود در وسعت از داخل شدن شهر و گفتند که جایز است
برای کنیز مطلقه مراد این است که هر یک از امه وصبیه محتاج میشود بانتقال غالبا و دران صورت
انتقال جایز است اصل قال وهذا کله یدل علی ان هذا الخروج غیر الخروج الذی نهی الله عنه
عز وجل عنه وانما الخروج الذی نهی الله عز وجل عنه هو ما قلنا ان یکون خروجها علی السخط
والمراغمة وهو الذی یجوز فی اللغة ان یقال فلانة خرجت من بیت زوجها وان فلانا
اخرج امرأته من بیته ولا یجوز ان یقال لسائر الخروج الذی ذکرنا عن اصحاب الرأی والاثر
والتشیع ان فلانة خرجت من بیت زوجها وان فلانا اخرج امرأته من بیته لان المستعمل
فی اللغة هذا الذی وصفنا وبالله التوفیق شرح ضمیر مستتر در قال راجع بفضل بن شاذان است
و ذکر این برای اشعار باینست که فضل بن شاذان روایات اصحاب التشیع را نیز ذکر کرده و اینها

منقول نشده

منقول نشده برای اینکه موافقت با انکه گذاشت در بعض احادیث باب عدة المطلقة و
این تعه که باب بیست وهشتم است شار الیه بهذا الخروج بیرون رفتن زن برای حاجت
یا برخصت است ان یکون بدل ما قلنا ست وان یکر غیره عطف است بر فلانة باعتبار
اینکه اخراج بنا بر سخط لازم دارد خروج بنا بر سخط را اگر چه الخروج گناه نباشد یعنی فضل بن
شاذان گفت که واین همگی دلالت می کند بر اینکه این بیرون رفتن غیر بیرون رفتنی است
که نهی کرد الله عز وجل ازان و فرا این نیست که بیرون رفتنی که نهی کرد الله عز وجل ازان
انست که گفتیم اینکه بیرون رفتن زن بنا بر خشمناکی و مخالفت باشد وانست انچه
جایز است در لغت اینکه گفته شود که فلانه بیرون رفت از خانه شوهرش و بدرستی
که فلان بیرون کرد زن خود را از خانه خود وجایز نیست در لغة اینکه گفته شود برای باز
بیرون رفتنی که نقل کردیم از اصحاب رای واثر وتشیع که بدرستی که فلانه بیرون رفت از
خانه شوهرش و بدرستی که فلان بیرون کرد زن خود را از خانه خود زیرا که مستعمل در لغة
اینست که بیان کردیم وبوسیله انگیزی الله تعالی است توفیق راه راست باب بیست ونهم اصل
باب فی تأویل قوله لا تخرجوهن من بیوتهن شرح این باب بیست ونهم در ذیل قول الله تعالی
در سوره طلاق که بیرون مکنید مطلقات برای عده را از خانهای ایشان و بیان اینکه این
مستثنی منه است در الا ان یاتین نه ما بعد این در این باب دو حدیث است اول اصل
عن الرضا علیه السلام فی قول الله عز وجل لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن الا ان یاتین
بفاحشة مبینة قال اذاها لاهل الرجل وسوء خلقها شرح مبینة بصیغه اسم فاعل
واسم مفعول باب تفعیل دو قرائت است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام
در قول الله عز وجل در سوره طلاق که بیرون مکنید مطلقات برای عده را از خانهای
ایشان و ایشان بیرون نروند مگر اینکه اتیان کنند بر بدی که ظاهر کننده بدی ایشان باشد
امام گفت که ان فاحشه ازار کردن زنست برای اهل بیت مرد و بدخویی زنست دوم اصل
محمد بن علی بن جعفر قال سأل المأمون الرضا علیه السلام عن قول الله عز وجل لا تخرجوهن
من بیوتهن ولا یخرجن الا ان یأتین بفاحشة مبینة قال یعنی بالفاحشة المبینة
ان تؤذی اهل زوجها فاذا فعلت فان شاء ان یخرجها من قبل ان تنقضی عدتها

فعل شرح روایتست از محمد بن علی بن جعفر گفت که پرسیدم مامون امام رضا علیه السلم را از قول الله عزوجل در سوره طلاق که بیرون مکنید مطلقات برای عده را از خانهای ایشان و ایشان بیرون نروند مگر آنکه اتیان کنند بفاحشه مبینه امام گفت که می خواهد بفاحشه مبینه این را که آزار کنند اهل شوهرش را پس چون کند پس اگر شوهر خواهد که بیرون کند او را پیش از آنکه منقضی شود عده میکند باب سی ویکم طلاق المسترابه شرح المسترابه برا و به نقطه والف منقلب از یاء و بای یک نقطه بصیغه اسم مکان یا اسم مفعول باب استفعال زنیکه حیض نمی بیند و احتمال دارد که آبستن شود یعنی این باب بیان طلاق زنیست که حمل شک در آبستنی است درین باب یکحدیث است اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلم قال سألته عن المرأة لیسترابها ومثلها تحمل ومثلها لا تحمل ولا تحیض وقد واقعها زوجها کیف یطلقها اذا اراد طلاقها قال لیمسک عنها ثلثة اشهر ثم یطلقها شرح روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدیم امام را از زن که شک کرده میشود با او و بعض همسن او آبستن میشود و بعض همسن او آبستن نمیشود و آن زن حیض نمی بیند و بتحقیق که جماع کرده او را شوهرش چگونه طلاق می دهد آن زن را چون خواهد طلاق او را امام گفت که باید که خود را نگاه دارد از آن زن در سه ماه بعد از آن طلاق می دهد او را و او را اینست که ماه چهارم بجای زمان طهر غیر مواقعه است باب سی و دوم باب الطلاق التی تکتم حیضها شرح این باب بیان طلاق زنیست که پنهان می کند حیض خود درین باب یکحدیث است اصل عن الحسن بن علی بن کیسان قال کتبت الی الرجل اسأله عن رجل له امرأة من نساء هولاء العامة واراد ان یطلقها وقد کتمت حیضها وطهرها مخافة الطلاق فکتب یعتزلها ثلثة اشهر ویطلقها شرح بایدکه الرجل عبارت از امام علی النقی علیه السلم باشد یعنی روایتست از حسن بن علی بن کیسان بفتح کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه گفت که نوشتم بسوی امام می پرسیدم او را از مردی که او راست زنی از زنان این مخالفان و خواست که او را طلاق دهد و بتحقیق آن زن پوشانید حیض خود را و طهر خود را از ترس طلاق پس امام نوشت که جدایی می کند از او در سه ماه و طلاق می دهد او را باب سی و سوم باب التی تحیض فی کل شهرین او ثلثة شرح این باب

درمیان زنی

درمیان زنی که حیض می بیند در هر دو ماه و سه ماه درین باب یکحدیث است اصل عن عمار الساباطی عن ابی عبدالله علیه السلم قال سئل عن رجل عنده امرأة شابة وهی تحیض کل شهرین او ثلثة اشهر حیضة واحدة کیف یطلقها زوجها قال امرها شدید تطلق طلاق السنة تطلیقة واحدة علی طهر من غیر جماع بشهود ثم تترک حتی تحیض ثلث حیض متی حاضت فاذا حاضت ثلثا فقد انقضت عدتها شرح تطلق بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و بر این قیاس است تترک طلاق السنه منصوب و مفعول مطلق است و مراد معنی اعم است از هر دو معنی که مذکور شد در شرح عنوان باب هشتم که باب تفسیر طلاق السنه است و برای تفسیر است یعنی روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیده شد امام از مردی که نزد او ست زنی جوان و آن زن حیض می بیند در هر دو ماه یا سه ماه یک حیض چگونه طلاق می دهد او را شوهرش امام گفت که کار آن زن سخت است طلاق داده میشود طلاق موافق طریقت رسول الله یکطلاق بر طهر بی جماع بگواهان بعد از آن واگذاشته میشود تا آنکه حیض بیند سه حیض هر وقت که حیض بیند پس چون حیض بیند سه حیض پس بتحقیق آخر شد عده او فصل چون قلم تحریر شافی شرح کافی باینجا رسید خبر آمد که شاه دین پناه جنت مکان شاه عباس رضوان الله علیه در خرم آباد که قریب به نیم فرسخ است از دامغان از دار فنا بدار بقا انتقال نموده بتاریخ شب پنجشنبه بیست پنجم ربیع الاول سال هزار و هفتاد و هفت هجری انا لله وانا الیه راجعون و بعد از آن چند روز خبر رسید که بعض امرا با هر آنکس باقی امرا تعجیل روانه دار السلطنه اصفهان شده اند و پسر بزرگتر او شاه صفی انار الله برهانه و شید ارکانه را بتاریخ چهار ساعت شب یکشنبه چهارم ربیع الاخر سال مذکور بر تخت پادشاهی متمکن ساخته اند والحمد لله رب العالمین و بعد ازین راوی بی واسطه از امام در هر حدیث مذکور می شود اصل قیل له وان مضت سنة ولم تحض فیها ثلث حیض قال اذا مضت سنة ولم تحض ثلث حیض یتربص بها بعد السنة ثلثة اشهر ثم قد انقضت عدتها قیل وان مات او ماتت فقال ایهما مات ورثه صاحبه ما بینه وبین خمسة عشر شهرا شرح گفته شد امام را که واگر گذشت یکسال و حیض ندید در آن سال سه حیض چگونه می شود امام گفت که چون گذشت یکسال و حیض ندید سه حیض انتظار کشیده می شود با آن زن بعد از یکسال

در سه ماه بعد ازان بتحقیق افر شد عده او و گفته شد که اگر زوج مرد یا زوجه مرد چگونه می شود پس امام گفت
که هرکدام ازان دو که مرد وارث میشود او را یارش میان وقت طلاق و میان افر یانزده ماه بدانکه
جمع میان این حدیث و امثال حدیث اول باب اینده می تواند بود که حمل این حدیث بر استحباب
باشد والله اعلم باب سی و چهارم باب عدة المسترابة مسترابه براء بی نقطه والف و باء
یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب استفعال است بمعنی زنی که شک در ابستنی او شده بسبب
باز حیض او از وقتش و این بر دو قسم است اول اینکه ان زن نیز شک داشته باشد دوم اینکه
ان زن دعوی ابستنی کند و دیگری شک داشته باشد و این باب برای بیان قسم اول است و باب
بعد ازاینده برای بیان قسم دوم است یعنی این باب بیان عده طلاق زنیست که خود نیز شک
در ابستنی خود دارد و این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی عمیر عن جمیل بن
دراج عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال امران ایهما سبق بانت منه المطلقة المسترابة
تستریب الحیض ان مرت بها ثلثة اشهر بیض لیس فیها دم بانت به وان مرت بها
ثلث حیض لیس بین الحیضتین ثلثة اشهر بانت بالحیض شرح بیض بکسر باء یک نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین وضاد بی نقطه جمع ابیض مرفوع و مجرور می تواند بود یعنی روایتست
از ابن ابی عمیر از جمیل بن دراج بضم دال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و جیم از زراره از
امام محمد باقر علیه السلم گفت که دو کار هرکدام انها که سبقت شد جدا شد بسبب ان مطلقه مسترابه
که احتمال می دهد حیض را پایان این انکه اگر گذشت بر او سه ماه سفید نیست در انها خون
جدا شد بسبب ان نزد رو اگر گذشت با او سه حیضه که نیست میان دو حیضه ازانها سه ماه
جدا شد بسبب ان حیضها اصل قال ابن ابی عمیر قال جمیل و تفسیر ذلک ان مرت بها ثلثة
اشهر الا یوما فحاضت ثم مرت بها ثلثة اشهر الا یوما فحاضت ثم مرت بها ثلثة اشهر الا
یوما فحاضت فهذه تعتد بالحیض علی هذا الوجه ولا تعتد بالشهور وان مرت ثلثة اشهر
بیض لم تحض فیها فقد بانت شرح گفت ابن ابی عمیر که گفت جمیل که تفسیر این حدیث اینست
که اگر گذشت بان زن سه ماه مگر یکروز پس حیض دید بعد ازان گذشت بر او سه ماه مگر یکروز
پس حیض دید بعد ازان گذشت بر او سه ماه مگر یکروز پس حیض دید پس این زن عده نگاه می
دارد بحیضها برین وجه و عده نگاه نمی دارد بماهها و اگر گذشت سه ماه سفید حیض ندیده
در انها پس بتحقیق جدا شد دوم اصل عن محمد بن حکیم عن عبد صالح علیه السلم قال قلت له

صلوات

صلوات الله علیه الجاریة الشابة التی لا تحیض ومثلها تحمل طلقها زوجها قال عدتها ثلثة اشهر
شرح روایتست از محمد بن حکیم بضم حاء و فتح کاف از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که گفتم امام را
صلوات الله علیه که دختر جوانی که حیض نمی بیند و مثل او ابستن می شود طلاق داد او را شوهرش
چگونه میشود امام گفت که عده او سه ماهست سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال عدة التی لم تحض والمستحاضة التی لا تطهر ثلثة اشهر وعدة التی تحیض و تستقیم
حیضها ثلثة قروء والقرء جمع الدم بین الحیضتین شرح روایتست از ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که عده طلاق زنی که حیض ندیده و مستحاضه که پاک نمی بیند سه ماهست
و عده طلاق زنی که حیض می بیند و راست میشود حیض او باین معنی که حیض او ممتاز از طهر می شود
و انکه بصفت حیض است کمتر از سه روز نیست و زیاده بر ده روز نیست سه قرء است
و قرء بمعنی جمع خونست در میان دو حیضه بیان این شد در احادیث باب بیعنی الاقراء
که باب بیست و هفتم است چهارم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سالته عن التی تحیض کل ثلثة اشهر مرة کیف تعتد قال تنتظر مثل قروءها
التی کانت تحیض فیه فی الاستقامة فلتعتد ثلثة قروء ثم تتزوج ان شاءت
ضمیر فیه راجع بمثل است و ظرفیت اینجا مجازیست و عبارتست از انفصال حیض با فرطهر مرافق
انکه گذشت در احادیث هفتم باب الوقت الذی تبین فیه المطلقة تا اخر که باب بیست
و ششم است تتزوج بجزم و مرفوع می تواند بود یعنی روایتست از ابی الصباح بفتح صاد
بی نقطه و تشدید باء یک نقطه کنانی بکسر کاف و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
پرسیدم امام را از زنی که حیض می بیند در هر سه ماه یکبار چگونه طلاق می دارد امام گفت که
انتظار می کشد در مثل طهرهای او که بود حایض میشد در ان در وقت راستی حیض او پس
باید که عده دارد در سه طهر بعد ازان شوهر کند اگر خواهد مراد اینست که عده این زن
نیز مثل عده زنیست که هر ماه حیض می بیند در اینکه سه طهر است فرق اینست که زمان
طهر این زن دراز تر است از زمان طهر ان زن پنجم اصل عن محمد بن مسلم
عن احدهما علیهما السلم انه قال فی التی تحیض فی کل ثلثة اشهر مرة او فی ستة
او فی سبعة اشهر والمستحاضة والتی لم تبلغ الحیض والتی تحیض مرة و یرتفع مرة

والتی لاتطمع فی الولد والتی قد ارتفع حیضها وزعمت انها لم تیأس والتی تری الصفرة من حیض لیس بمستقیم فذکران عدة هولاء کلهن ثلثة اشهر **شرح** التی تحیض فی کل ثلثة اشهر مرة یا یعنی است که در میان دو حیض او سه ماه تمام واسطه می شود پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که میان حیض اول بعد از طلاق و حیض دوم سه ماه تمام فاصله است المستحاضة مجرور است لم تبلغ بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است التی لم تبلغ الحیض عبارت است از زنی که پس حیض که نه سالگی رسیده و هنوز حیض ندیده و ریب حیض در روایت چنانچه گذشت در کلام مصنف در ذیل حدیث پنجم باب طلاق التی لم تبلغ تا آخر که باب بیست و چهارم است من در من حیض برای بدلیت ضمیر مستتر در لیس راجع بحیض است و مراد این است که پیش از این حیض میدید با استقامت و در این وقت بجای آن زردی می بیند و آن نیز استقامت ندارد **یعنی** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم ایکه امام سخن گفت در هفت زن اول زنی که حیض می بیند بعد از هر سه ماه یکبار یا در شش ماه یا در هفت ماه **دوم** زنی که استحاضه دارد پیوسته بی تمیز و **سیوم** زنی که نرسیده باشد بحیض **چهارم** زنی که حیض می بیند گاهی و بر طرف میشود حیض او گاهی بقدر سه ماه تمام یا بیشتر و **پنجم** زنی که نا امید شد از فرزند و **ششم** زنی که بتحقیق بر طرف شد حیض او و دعوی کرد که او نا امید نشده و **هفتم** زنی که می بیند زردی را عوض حیض که نیست مستقیم پس امام ذکر کرد که عده طلاق این زنان همه این است سه ماه است که حیض در آن نمی بیند **ششم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال فی المرأة یطلقها زوجها وهی تحیض کل ثلثة اشهر حیضة فقال اذا انقضت ثلثة اشهر انقضت عدتها یحسب لها لکل شهر حیضة **شرح** مضمون تحیض کل ثلثة اشهر حیضة بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم ایکه او سخن گفت در زن مدخول بها که طلاق می دهد او را شوهر ش و او حیض می بیند در هر سه ماه یکحیض پس گفت که چون برآید سه ماه بی خون برآمد عده او و بیان این آنکه حساب کرده میشود برای او بسبب هر ماهی حیضی **هفتم اصل** عن ابی العباس قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل طلق امرأته بعد ما ولدت وطهرت وهی امرأة لا تری دما ما دامت ترضع ما عدتها قال ثلثة اشهر **شرح** ترضع بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است

یعنی

یعنی روایت است از ابو العباس فضل بن عبد الملک گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که طلاق داد زنش را بعد از آنکه زایید و پاک شد و او زنیست که نمی بیند خون چندانکه شیر میدهد حیت عده او امام گفت که سه ماه است **هشتم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال عدة المرأة التی لا تحیض والمستحاضة التی لا تطهر ثلثة اشهر وعدة التی تحیض ویستقیم حیضها ثلثة قروء **شرح** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عده طلاق زنی که حیض نمی بیند و عده زن مستحاضه که طهر نمی بیند یا یعنی که تمیز نمیکند سه ماه است و عده زنی که حیض می بیند و ممتاز میشود حیض او انقضای سه طهر است **اصل** قال وسألته عن قول الله عز وجل ان ارتبتم ما الریبة فقال ما زاد علی شهر فهو ریبة فلتعتد ثلثة اشهر ولتترک الحیض وما کان فی الشهر لم تزد فی الحیض علیه ثلث حیض فعدتها ثلث حیض **شرح** در سوره طلاق چنین است واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر واللائی لم یحضن ما در اول استفهامیه است الریبة بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین شک ما در دوم موصوله است و عبارت است از طهر فهو ریبة یعنی فهو باعث ریبة است الحیض در اول بکسر حا و فتح یا است یا بفتح حا و سکون یا است و در دوم بفتح حا و سکون یا است ما در سیوم موصوله است و عبارت است از حائض و مراد بالشهر کم ماهست لم تزد بزای با نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل العین باب ضرب استیناف بیانی سابق است و ضمیر مستتر راجع بحائض است ضمیر علیه راجع بالشهر است ثلث در اول منصوب و قایم مقام مفعول مطلق الحیض است و در دوم خبر مبتدا است حیض هر دو جا بکسر حا و فتح یا جمع حیضه است و مراد این است که گاهی زن بعد از طلاق در یکماه سه حیض می بیند زیرا که اقل دیدن سه حیض در بیست و شش روز و یک لحظه لاحق می باشد و اقل انقضای سه طهر در بیست و شش روز و یک لحظه اتفاق می باشد پس اقل زمان مجموع انها بیست و شش روز و دو لحظه می باشد و این مبنی بر اینست که اقل حیض سه روز باشد و اقل طهر ده روز باشد **یعنی** راوی گفت که و پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سوره

طلاق که اگر شک کند در استبری یا در یأس صحت ان شک پس امام گفت که هر طهر که زیاد شد
بریکماه پس ان حساب حیضها را و هر زن حائض که شد در یکماه بیان این انکه زیاد نکرد در حیض
بریکماه سه حیضه پس عدهٔ طلاق ان حائض سه حیضه است **نهم فصل** عن زرارة عن احدهما
علیهما السلم قال ای الامرین سبق الیها فقد انقضت عدتها ان مرت ثلثة اشهر لاتری فیها دما
فقد انقضت عدتها وان مرت ثلثة اقراء فقد انقضت عدتها **شرح** این نیز ظاهر است از
شرح حدیث اول این باب **دهم فصل** عن زرارة قال اذا نظرت لم تجد الاقراء الا ثلثة اشهر فاذا
کانت لاتستقیم لها حیض تحیض فی الشهر مرارا فان عدتها عدة المستحاضة ثلثة اشهر
واذا کانت تحیض حیضا مستقیما فهو فی کل شهر حیضة بین کل حیضتین شهر و ذلک القرء
شرح نظرت بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر است النظر
بفتح نون و فتح ظاء تامل و فکر در حقیقت چیزی بعد از اطلاع بر صورت ان لم تجد بجیم و دال بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب فاء شرطیت و در بعض نسخ فلم تجد
نوشته است و ان خوب نمی نماید زیرا که این مخصوص یکی از شش موضع است اول جمله اسمیه
مثل وان یمسسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر دوم انکه فعل جامد باشد مثل ان ترن انا اقل منک مالا
و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک سوم انکه فعل انشائی باشد مثل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی چهارم انکه فعل ماضی باشد لفظا و معنی مثل ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل پنجم
انکه مدخول حرف استقبال باشد مثل من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم ششم انکه
تقاضای صدر کلام کند مثل ان تقتل زیدا فهل انت باق الاقراء منصوب و مفعول
اول لم تجد است الا برای استثنای مفرغست ثلثة منصوب و مفعول دوم لم تجد است و مقصود
اینست که سه طهر که عدهٔ مطلقه است سه ماهست و ان اعم است از سه ماه عددی و هلالی
وغیر انها پس گاه باشد که زیاده بر هشت ماه عددی باشد و گاه باشد که کمتر از یکماه عددی باشد
فاء در فاذا برای بیانست مراد باستقامت حیض اینست که خونی که بصفت حیض است کمتر از

[illegible]

سه شب نه روز نباشد و فاصله میان دو خون کمتر از ده شب نه روز نباشد تحیض بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب ضرب استیناف بیانی عدم استقامتست فاء در فان رابطه جزاء شرطیت
زیرا که مدخولش جمله اسمیه است ثلثة مرفوع و بدل عدة است و مراد باشهر اینجا سه ماه هلالی
یا عددی است فاء در فهو رابطه جزاء شرطیت و ضمیر برای شأنست فی برای ظرفیت مجازیست
و مراد اتصال حیضه با شهر است بین کل حیضتین شهر معطوفست بر فی بتقدیر عاطف
مشار الیه ذلک شهر است و مراد اینست که اگر عدهٔ مطلقه است سه قرء است بمعنی سه
طهر پس سه شهر نیز عبارتست از سه طهر هر چند که هر کدام زیاد بر یکماه عددی یا هلالی باشد
یا کمتر باشد یعنی روایتست از زراره که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم
گفت که چون تامل کنی نمی یابی سه طهر را مگر سه ماه بیان این انکه چون مطلقه باشد که مستقیم
نشود برای او حیضی با این روش که حیض ببیند در یکماه هلالی یا عددی چند بار یا بمعنی که فاصله میان
دو خون او که بصفت حیض است کمتر از ده شب نه روز باشد پس بدرستی که عدهٔ این زن
عدهٔ زنیست که استحاضه دایمه دارد سه ماه هلالی یا عددی است و چون باشد که حیض ببیند
حیض مستقیم پس شأن اینست که در هر ماهی حیضی است و میان هر دو حیضه یا هیئت خواه
موافق ماه هلالی و عددی باشد و خواه نباشد و ان فاصله است قرء موافق انچه بیان کرد
در احادیث باب معنی الاقراء که بیست و هفتم است **یازدهم فصل** عن هرون بن حمزة عن
ابی عبدالله علیه السلم فی امرأة طلقت وقد طعنت فی السن فحاضت حیضة واحدة ثم
ارتفع حیضها فقال تعتد بالحیضة وشهرین مستقبلین فانها قد یئست من
المحیض **شرح** طعنت بطاء بی نقطه و عین بی نقطه و نون بصیغه ماضی غایبه معلوم باب
نصر است مستقبلین بکسر و فتح باء یک نقطه می تواند بود قد اینجا برای تحقق دخول
این زن در تحت ایت سوره طلاق است که واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم
فعدتهن ثلثة اشهر یعنی روایت است از هرون بن حمزه از امام جعفر صادق علیه السلم

در زنی که طلاق داده شد هر جا که بتحقیق بالا رفته در عمر پس حیض دید یک حیضه بعد از آن بر طرف شد حیض او پس امام گفت که عده نگاه می دارد باین حیض و دو ماه روا او ورنه چه بدرستی که او بتحقیق در تحت واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم داخل شد باب سی و پنجم اصل

باب ان النساء یصدقن فی العدة والحیض شرح یصدقن بصیغه مضارع جمع مؤنث غایبه مجهول باب تفعیل است یعنی این باب بیان اینست که زنان تصدیق کرده میشوند در دعوی طهر و دعوی حیض در این باب یک حدیث است اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال العدة والحیض للنساء فاذا ادعت صدقت شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که طهر و حیض برای زنانست پس چون زن دعوی کند که سه حیض دیده ام تصدیق کرده میشود باب سی و ششم الحبلی المسترابة بحبل شرح الحبل بفتح حاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه مصدر باب علم السنه یعنی این باب بیان عده طلاق زنیست که شک کرده شده است در آبستنی او بسبب دعوی او آبستنی را در این باب پنج حدیث است اول اصل

عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت ابا ابراهیم علیه السلم یقول اذا طلق الرجل امرأته فادعت حبلا انتظر بها تسعة اشهر فان ولدت والا اعتدت ثلثة اشهر ثم قد بانت منه شرح انتظر بصیغه مجهول و معلوم می تواند بود بنا بر اول لفظه مرفوع و نایب فاعلست و بنا بر دوم منصوبست و فاعل ضمیر مستتر راجع برجلست یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از امام موسی کاظم ع می گفت که چون طلاق دهد مرد زنش را پس زن دعوی آبستنی را انتظار کشیده میشود انقضای نه ماه پس اگر زاید عده او برآید و اگر نزاید عده نگاه می دارد در سه ماه بعد از آن بتحقیق جدا شد از شوهرش باین معنی که شوهر رجعت نمی تواند کرد بدانکه می تواند بود که مراد این باشد که کاشف بهم رسید که سه ماه اول از جمله نه ماه عده آن زن بوده پس اگر بعد از آن سه ماه شوهر رجعت کرده باشد آن رجعت بی اعتبار میشود و این در صورتیست که زن در اثنای نه ماه خون ندیده

باشد موافق

باشد موافق آنچه گذشت در کتاب العقیقه در حدیث دوم باب هشتم که باب بدو خلق الانسان وتقلبه فی بطن امه است در تفسیر آیت سوره رعد وما تغیض الارحام وما تزداد و شیخ زین الدین در شرح شرایع این حدیث را حمل بر وجوب کرده و آن ممکنست در صورتی که زن در اثنای نه ماه حیض دیده باشد موافق آنچه می آید در حدیث آینده والله اعلم دوم اصل عن محمد بن حکیم عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت له المرأة الشابة التی تحیض مثلها یطلقها زوجها فیرتفع طمثها کم عدتها قال ثلثة اشهر قلت فانها ادعت الحبل بعد ثلثة اشهر قال عدتها تسعة اشهر قلت فانها ادعت الحبل بعد تسعة اشهر قال انما الحبل تسعة اشهر قلت تزوج قال تحتاط بثلثة اشهر قلت فانها ادعت بعد ثلثة اشهر قال لا ریبة علیها تزوجت ان شاءت شرح روایتست از محمد بن حکیم بضم حاء و فتح کاف از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که گفتم امام را که زن جوانی که حیض می بیند مثل او طلاق می دهد او را شوهرش پس برطرف میشود حیض او چند است عده او امام گفت که سه ماهست گفتم که پس بدرستی که آن زن دعوی کرد آبستنی را بعد از سه ماه امام گفت که بر این تقدیر عده او نه ماهست گفتم که پس بدرستی که آن زن دعوی کرد آبستنی را بعد از نه ماه نیز امام گفت که قرار نیست که آبستنی زنی که خون نه بیند در اثنای نه ماه نه ماهست مراد اینست که بعد از نه ماه نفقه و سکنی بر شوهر نیست گفتم که آیا آن زن بعد از نه ماه شوهر می کند با وجود دعوی آبستنی امام گفت که احتیاط می کند سه ماه تا با دآنکه در اثنای نه ماه خون دیده باشد و فراموش کرده باشد بنا بر دعوی او آبستنی را گفتم که پس بدرستی که آن زن دعوی کرد آبستنی را بعد از سه ماه احتیاط نیز امام گفت که نیست شکی بر آن زن بعد از تکمیل شوهر می کند اگر خواهد مراد اینست که آبستنی زنی که خون دیده باشد در اثنای نه ماه زیاده بر یکسال نمی باشد سیم اصل عن ابن حکیم عن ابی ابراهیم او ابیه

علیهما السلام انه قال فی المطلّقة یطلّقها زوجها فتقول انا حبلی فتمکث سنة قال ان جاءت
به لاکثر من سنة لم تصدّق واحدة فی دعواها شرح در اکثر نسخ ابنه بنون است و در بعض
نسخ بیاء دو نقطه در پایین است و این مناسب نیست چه این باب و ابنه محمد بن حکیم در کتب
رجال مشهوره از راویان امام رضا علیه السلام شمرده شده والله اعلم ولو وصلیه است ما قبله معطوف
تبرع خافض است تقدیر ولو کان الاکثریة لساعة یعنی روایتست از محمد بن حکیم از امام
موسی کاظم یا پدرش علیهما السلام اینکه او سخن گفت در مطلقه که طلاق می دهد او را شوهرش
پس می گوید که حامله استم پس درنگ می کند یک سال گفت که اگر آورد فرزند را در بیشتر از یک سال
تصدیق کرده نمیشود هر چند که بیشتر بودن یک ساعت باشد در دعوی آنزن که این فرزند
از شوهر است که او طلاق داده چهارم اصل عن محمد بن حکیم عن العبد الصالح علیه السلام قال
قلت له المرأة الشابّة التی تحیض مثلها یطلّقها زوجها فیرتفع طمثها ما عدّتها قال ثلثة
اشهر قلت جعلت فداک فانها تزوّجت بعد ثلثة اشهر فتبیّن بها بعد ما دخلت علی زوجها
انها حامل قال هیهات من ذلک شرح تبین بباء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعّل است ما مصدریه است هیهات اسم فعل است بمعنی بعدت و ضمیر مستتر راجع بان
زنست مشار الیه ذلک ارتفاع ریبه حمل در وقت انقضای سه ماه و حدوث بعد از سه ماهست
یعنی روایتست از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که زن جوانی که
حیض می بیند هم سال او طلاق می دهد او را شوهرش پس بر طرف میشود حیض او چیست عده او
امام گفت که سه ماهست گفتم که قربانت شوم پس بدرستی که آنزن شوهر کرد بعد از سه ماه
پس ظاهر شد با او بعد از داخل شدن او بر خانه شوهرش اینکه او آبستن بوده از شوهر اول امام
گفت که دورست آنزن از آنچه گفتی اصل یا ابن حکیم رفع الطمث ضربان اما فساد من
حیضة فقد حلّ لها الازواج ولیس بحامل واما حامل فهو یستبین فی ثلثة اشهر لان الله
عزّ وجلّ قد جعله وقتا یستبین فیه الحمل شرح رفع بفتح را و سکون فا مرفوع و مبتدا است

والمصدر بمعنی اسم فاعلست و در بعض نسخ بجای آن یرفع بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است
و بنا بر اول ضربان خبر مبتدا است و بنا بر دوم فاعلست اما هر دو جا بکسر همزه و تشدید میم است
حیضة بتا و حدتست و مراد بفساد از حیضه خروج آن از حالت طبیعی آنست مثل انقلاب آن بگون
استحاضه یا انقلاب آن بگونه که از پیش آید و مانند اینها در نسخ حامل بوزن اسم فاعلست و ظاهر اینست
که بجای آن حمل بفتح حا و سکون میم باید کرد یعنی ای پسر حکیم برطرف کنندهٔ حیض دو قسم است
یا تباه شدنی ناشی از حیضه است پس بتحقیق حلال شده اند در این قسم برای آنزن شوهران دیگر و
نیست آبستن یا آبستنی است پس این قسم ظاهر میشود در سه ماه زیرا که الله عزّ وجلّ بتحقیق گردانیده
انقضای سه ماه را وقتی که ظاهر میشود در آن آبستنی اگر باشد مراد اینست که معلومست که زن
آبستن در وقت انقضای سه ماه ریبه در آبستنی نداشته باشد و بعد از آن بهمرسانید
و این اشارتست بآیت سوره طلاق واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدّتهن
ثلثة اشهر اصل قال قلت فانها ارتابت قال عدّتها تسعة اشهر قلت فانها ارتابت
بعد تسعة اشهر قال لیس علیها انما الحمل تسعة اشهر قلت فتزوج قال تحتاط بثلثة اشهر
قلت فانها ارتابت بعد ثلثة اشهر قال لیس علیها ریبة تزوّج شرح راوی گفت
که گفتم پس بدرستی که آنزن شک در آبستنی خود کرد در سه ماه اول امام گفت که عدّه او
نه ماهست گفتم که پس بدرستی که آنزن شک در آبستنی خود کرد بعد از نه ماه نیز امام گفت
که بر آن نیست که آبستنی زن که در نه ماه بلکه خون ندیده باشد بلکه نه ماهست گفتم که آیا پس شوهر
می کند امام گفت که احتیاط می کند به سه ماه دیگر که مجموع یک سال شود گفتم که پس بدرستی که آنزن
شک در آبستنی خود کرد بعد از آن سه ماه نیز امام گفت که نیست بر آن زن شکی در آبستنی
در این صورت شوهر می کند چنین این شد در شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل عن محمد بن
حکیم عن ابی عبد الله علیه السلام او ابی الحسن علیه السلام قال قلت له رجل طلّق امرأته فلمّا
مضت ثلثة اشهر ادّعت حبلا قال ینتظر بها تسعة اشهر قلت فانها

ادّعت بعد ذلك حبلا فقال هيهات هيهات انما يرتفع الطمث من ضربين اما حمل بين واما فساد من الطمث ولكنها تحتاط بثلثة اشهر بعد **شرح** روایت است از محمد بن مسلم حکیم از امام جعفر صادق علیه السلم یا امام موسی کاظم علیه السلم گفت که گفتم امام را که مردی طلاق داد زن را پس وقتی که گذشت سه ماه دعوی کرد ابتنی را امام گفت که انتظار کشیده می شود با زن انقضای نه ماه راوی گفت که گفتم که پس بدرستی که ان زن دعوی کرد بعد از ان نه ماه نیز ابستنی را پس امام گفت که دور است دور است مراین نیست که برطرف میشود حیض بسبب دو قسم برطرف کننده یا ابستنی ظاهر یا تباه شدن از خون حیض ولیک از ان احتیاط می کند به سه ماه بعد از نه ماه **اصل** وقال ایضا فی التی کانت تطمث ثم یرتفع طمثها سنة کیف تطلق فقال تطلق بالشهور **شرح** ضمیر مستتر رابع در قال راجع بامام علیه السلم و بتقدیر قال کلامات فی التی بتقدیر فی جواب التی است زیرا که التی مبتدا است وکیف تطلق خبر مبتدا است و مضمون جمله مرکبه از مبتدا و خبر مدلول حرف جر است نظیر اسلک بلا اله الا الله تطمث بطاء بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر و علم است مشهور براء بی نقطه است یعنی و امام سخن گفت نیز در جواب اینکه زنی که بود که حیض میدید بعد از ان برطرف میشود حیض او در یکسال چگونه طلاق داده میشود بعد از یکسال پس امام گفت که طلاق داده میشود بماهها **اصل** فقال لی بعض من قال اذا ارادت یطلقها وهی لا تحیض وقد کان یطاها استبراها بان یمسک عنها ثلثة اشهر من الوقت الذی تبین فیه المطلقة المستقیمة الطمث **شرح** این کلام در میان اجزاء کلام امام درامده برای نقل تفسیر اهل مجلس کلام امام را بعض حرف قالات رفتن با اینکه جمعی از اهل مجلس تفسیرهای مختلف کردند و تفسیر بعض ایشان نزد امام پسندیده و ان اینست که مذکور می شود من بیانیه است یعنی پس گفت مرا بعض جمعی که سخن گفتند برای تفسیر کلام امام که چون مرد خواهد که طلاق دهد ان زن را بر حالی که او در یکسال حیض ندیده و بتحقیق بود که جماع می کرد او را دران یکسال استبرا می کند ان زن را باین روش که نگاه می دارد خود را از ان در سه ماه که زمانیست که جدا می شود دران زن مطلقه که حیض او مستقیم است

بانمعنی

بانمعنی که در هر ماه یک حیض می بیند **اصل** فان ظهر بها حبل والا طلقها تطلیقة لشاهدین فان ترکها ثلثة اشهر فقد بانت بواحدة وان ارادت یطلقها ثلث تطلیقات ترکها شهرا ثم راجعها ثم طلقها ثانیة ثم امسك عنها ثلثة اشهر لیستبرءها فان ظهر بها حبل فلیس له ان یطلقها الا واحدة **شرح** این تتمه کلام امام است حبل بفتح حاء و فتح با مصدر باب علم است جزای فان ظهر بها حبل در اول محذوف است بتقدیر فرها واضح و مراد اینست که در هر وقت که ابستنی ظاهر شد طلاق می تواند داد و احتیاج بانتظار سه ماه نیست چنانچه گذشت در باب بیستم که باب زنی الا ان یطلقن علی کل حال است و عده او وضع حمل است مراد بثلث تطلیقات سه طلاق عدی است که باعث این شود که حلال نشود برای او مگر اینکه نکاح کند شوهری دیگر را و معنی طلاق عدی بیان شد در شرح عنوان باب بیستم که باب طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق است ترکها شهرا العنوان مشارک است زیرا که کمتر از یکماه نیز کافیست الکتفا بذکر تطلیقه ثانیه بنابر اینست که تطلیقه ثالثه نیز بران قیاس است فلیس له ان یطلقها الا واحدة عبارت از اینست که طلاق دوم هدم طلاق اول می کند نظیر انچه بیان شد در باب بیستم که باب ما یهدم الطلاق وما لا یهدم است و عبارت از اینست که طلاق دوم صحیح نیست والله اعلم یعنی پس اگر ظاهر شود با زن ابستنی پس کار او واضحست واگر ظاهر نشد طلاق می دهد او را یک طلاق بدو گواه پس اگر بعد از ان طلاق ترک کرد ان زن غیر ابستن را در سه ماه پس بتحقیق جدا شد بیک تطلیقه از جمله سه تطلیقه و اگر خواهد که طلاق دهد سه تطلیقه عدیه ترک می کند او را بعد از طلاق یکماه مثلا بعد از ان بر میگرداند او را بجماع بعد از ان طلاق میدهد او را دوم بار و بر این قیاس است سوم باز بعد از ان نگاه می دارد خود را از او در سه ماه بر حالی که استبرا می کند او را و مراد این است که رجعت نمی کند مبادا که تا ان زن ابستن باشد و ان طلاق سوم باطل می حب نجس باید پس اگر ظاهر شود بان زن ابستنی پس نیست امر در اینکه طلاق دهد ان زن را مگر یک تطلیقه

این باب بیان نفقه زن آبستن طلاق داده شده است در این باب چهار حدیث است متن
عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال الحامل اجلها ان تضع حملها وعلیه نفقتها بالمعروف
حتی تضع حملها شرح روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که زن آبستن عده طلاقش
اینست که بگذارد بار خود را و بر مرد است نفقه او بانچه لایق است تا آنکه بگذارد بار خود را دوم اصل
عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله ع قال اذا طلق الرجل المراة وهی حبلی انفق علیها حتی تضع حملها
واذا ارضعته اعطاها اجرها ولا یضارها الا ان یجد من هو ارخص اجرا منها فان هی رضیت
بذلک الاجر فهی احق بابنها حتی تفطمه شرح این حدیث گذشت در کتاب العقیقه در حدیث
دوم باب من احق بالولد اذا کان صغیرا که باب سی ویکم است لا یضارها بصیغه نهی یا نفی است
بایت سوره بقره لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده تفطمه بفا و طا و تنقط بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب ضرب است یعنی روایت است از ابو الصباح کنانی بکسر کاف و دو نون
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون طلاق دهد مرد زن را در حالی که او آبستن است نفقه جاری
می سازد بر او تا آنکه بگذارد بار خود را و چون شیر دهد او را می دهد او را مزد او و در شیر
دادن ضرر نمی رساند زن را مگر وقتی فرزند از او مگر آنکه یابد کسی را که او از زن ارزان تر است
باعتبار مزد از آن پس اگر آن زن راضی شود بان مزد ارزان تر پس آن زن سزاوارتر است
به پسر خود تا آنکه از شیر باز گیرد او را سوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال الحبلی
المطلقة ینفق علیها حتی تضع حملها وهی احق بولدها ان ترضعه بما تقبله امراة اخری ان الله
عز وجل یقول لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک شرح
روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که زن آبستن طلاق داده شده انفاق کرده
میشود بر او تا آنکه بگذارد بار خود را و سزاوارتر است بفرزندش اگر ارضاع کند او را بمزدی
که قبول می کند آن را زنی دیگر بدرستی که الله عز وجل می گوید در سوره بقره که باید که ضرر نرساند
مادری بسبب فرزندش زن را و بر وارث بدرستی مثل آن اگر پدر فوت شود اصل

قال کانت

قال کانت المراة منا ترفع یدها الی زوجها اذا اراد مجامعتها فتقول لا ادعک انی اخاف
ان احمل علی ولدی ویقول الرجل لا اجامعک انی اخاف ان تعلقی فاقتل ولدی فنهی الله عز وجل ان
تضار المراة الرجل او یضار الرجل المراة واما قوله وعلی الوارث مثل ذلک فانه نهی ان یضار
بالصبی وتضار امه فی رضاعه ولیس لها ان تاخذ فی رضاعه فوق حولین کاملین وان ارادا
فصالا عن تراض منهما قبل ذلک کان حسنا والفصال هو الفطام شرح این مضمون که گذشت
در کتاب العقیقه در بعض احادیث باب الرضاع که باب بیست و هشتم است رفع ید لوی شوهر
عبارتست از گذاشتن دست بر فرج برای منع شوهر از ادخال در آن ان تعلقی بعین بی نقطه و قاف
بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب علم است فاقتل منصوبست باء در بالصبی برای تقویت است
و مراد ازان زیاده بر قدر محتاج الیه است از مال صبی در سوره بقره بعد ازان بیفاصله اینست
که فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما رضاع بفتح را مصدر باب
ضرب و علم است فصال بکسر فا اسم مصدر باب ضرب است فطام بکسر فا نیز هم مصدر باب
ضرب است یعنی امام گفت در تفسیر این آیت که بود زن از جمله عرب که بر میداشت دست
خود را بسوی شوهرش چون اراده میکرد جماع ان زن را پس زن می گفت که نمی گذارم ترا
بدرستی که من می ترسم که آبستن شوم بر فرزند خود که شیر می دهم و میگفت مرد که جماع نمی کنم
ترا که بدرستی که من می ترسم که آبستن شوی پس بکشم فرزندم را پس نهی کرد الله عز وجل از آنکه
ضرر برساند زن مرد را یا ضرر برساند مرد زن را و اما قول او که وعلی الوارث مثل ذلک
پس بدرستی که او نهی کرد ولی پدر کودک را از آنکه ضرر رساند بکودک یا ضرر رساند
مادر کودک را در آن شیر خوردن او و نیست مادر را اینکه مزد گیرد در شیر خوردن کودک
بالای دو سال تمام و اگر پدر و مادر خواهند فصال را از روی خوشنودی از جانب ایشان
پیش از دو سال تمام میشود خوب و فصال بمعنی باز گرفتن از شیر است چهارم اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یطلق امراته وهی حبلی قال اجلها ان تضع

الفطام م

جملها وعليه نفقتها حتى تضع حملها **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **باب سی و هشتم اصل باب ان المطلقة ثلثا لا سكنى لها ولا نفقة شرح** السكنى بضم سین و سکون کاف و نون و الف مقصوره اسم مصدر باب افعال جا دادن یعنی این باب بیان اینست که زنی که طلاق داده شده بطلیقه بشروط مقرره نیست جا دادن برای او و نه نفقه در این باب پنج حدیثست **اول اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال ان المطلقة ثلثا ليس لها نفقة على زوجها انما هى للتى لزوجها عليها رجعة **شرح** روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که مطلقه سه بار نیست او را نفقه بر شوهرش جز این نیست که نفقه برای مطلقه ایست که برای شوهر است برا او برگردانیدن **دوم اصل** عن ابى عبد الله بن سنان عن ابى عبد الله علیه السلم قال سالته عن المطلقة ثلثا على السنة هل لها سكنى او نفقة قال لا **شرح** مراد بالسنه اینجا بمعنی اعم است از جمله دو معنی که مذکور شد در شرح عنوان باب هشتم که باب تفسیر طلاق السنة والعدة وما يوجب الطلاق است سکنی بتنوین است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مطلقه سه بار بر طریقت رسول الله صلى الله عليه واله ایا برای اوست جا دادن یا نفقه امام گفت که نه **سیم اصل** عن ابى بصير عن ابى عبد الله علیه السلم انه سئل عن المطلقة ثلثا الها سكنى ونفقة قال حبلى هى قلت لا قال لا **شرح** حبلى بتقدیر استفهام است و این اشارتست باینکه اگر ابستن باشد نفقه دارد در سیاق آنچه گذشت در احادیث باب سابق و ذکر قلت بجای قیل بنوعی از مسامحه است یا از قلم کاتبانست یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از مطلقه سه بار که ایا او راست سکنی و نفقه امام گفت که ایا ابستن است او گفتم که نه امام گفت که نه **چهارم اصل** عن زرارة عن ابى جعفر علیه السلم قال المطلقة ثلثا ليس لها نفقة على زوجها انما ذلك للتى لزوجها عليها رجعة **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **پنجم اصل** عن سماعة قال قلت المطلقة ثلثا الها سكنى ونفقة فقال احبلى هى قلت لا قال ليس لها سكنى ولا نفقة **شرح** سماعه راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم و باقی ظاهر است

از شرح حدیث سوم این باب **باب سی و نهم اصل باب متعة المطلقة شرح** المتعه بضم و کسر میم و سکون تاء دو نقطه در بالا آنچه بان بهره مند شوند و اسم مصدر باب تفعل بمعنی بهره مند شدن یعنی این باب بیان چیزیست که بهره مند بان میشود مطلقه در این باب شش حدیثست **اول اصل** عن حفص بن البخترى عن ابى عبد الله علیه السلم فى الرجل يطلق امرأته ايمتعها قال نعم اما يحب ان يكون من المحسنين اما يحب ان يكون من المتقين **شرح** روایتست از حفص بفتح حاء و سکون فاء و صاد بی نقطه ابن البختری بفتح باء یک نقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و کسر راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم در مرد که طلاق می دهد زنش را ایا بهره مند می کند او را امام گفت که اری ایا دوست نمی دارد این را که باشد از جمله نیکو کاران ایا دوست نمی دارد این را که باشد از جمله پرهیزکاران این اشارتست بایت سوره بقره که لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضة ومتعوهن على الموسع قدره وعلى المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا على المحسنين و باینکه می اید در حدیث سوم این باب **دوم اصل** عن البزنطى قال ذكر بعض اصحابنا ان متعة المطلقة فريضة **شرح** بزنطی بفتح باء یک نقطه و فتح زای با نقطه و سکون نون و طاء بی نقطه و یاء نسبت است و اسمش احمد بن محمد بن ابی نصر است و راوی امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلم و شاید که بزنط اسم موضعی در کوفه باشد یعنی روایتست از بزنطی گفت که مذکور کرد بعض شیعه امامیه این را که متعه مطلقه فریضه است بامعنی که تکلیف بان در صریح قرانست چنانکه می اید در حدیث اینده **سوم اصل** عن الحلبى عن ابى عبد الله علیه السلم فى قول الله عز وجل وللمطلقات متاع بالمعروف حقا على المتقين قال متاعها بعد ما تنقضى عدتها على الموسع قدره وعلى المقتر قدره وكيف يمتعها وهى فى عدتها ترجوه ويرجوها ويحدث الله عز وجل بينهما ما يشاء وقال اذا كان الرجل موسعا عليه متع امرأته بالعبد والامة والمقتر يمتع بالحنطة والزبيب والثوب والدراهم وان الحسن بن على عليهما السلم متع امرأة له بامة ولم يطلق امرأة الا متعها **شرح** المتاع بفتح میم آنچه بهره مند بان شوند متاعها بعد ما تنقضى

عدتها على الموسع تا اواخر رتبت تغبیر این ایت وایت دیگر از سورهٔ بقره که مذکور شد در شرح
حدیث اول این باب بانیروش که جناح عبارت باشد از قدر مشترک میان عذاب اخرت
ومیان دادن زیاده بر اندازه لایق حال زوج بسبب مطالبه مهر المثل والف عبارت باشد از
زنانی که جماع با ایشان شده زیرا که غیر مدخول بها عده ندارد بنظر ایت سوره طلاق اذا طلقتم
النساء فطلقوهن لعدتهن یا عبارت باشد از اعم و ذکر لعده ما تنقضی عدتها برای بیان بعض
افراد باشد و متاع بعضی دیگر می اید در حدیث اول باب اینده وما مصدریه یعنی مصدر
نایب ظرف زمان باشد و مراد این باشد که اگر طلاق در طهر مواقعه باشد باعث عذاب اخرت
میشود واو تفرضوا عطف یعنی هر مدخول لم و مراد این یعنی که اگر طلاق در طهر مواقعه باشد وتعیین
مهر در نکاح شده باشد باعث دادن کل مهر میشود اگرچه زیاده بر اندازه لایق حال زوج باشد
والف لام للمطلقات برای عهد خارجی باشد واشارت باشد بانچه مذکور است در ایت
سابقه پس عبارت باشد از زنانی که جماع با ایشان شده وطلاق ایشان در طهر غیر مواقعه
شده وتعیین مهر برای ایشان نشده ومی تواند بود که الف لام برای جنس باشد وشامل باشد
زنانی را نیز که تعیین مهر ایشان شده پس تکلیف بمتاع در این ایت بعنوان استحباب
باشد و در این روایت احتمالات دیگر هست وانچه مذکور شد احتمالیت و مناسب
این حدیثست والله اعلم موسع بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل است علیه یابی فاعلت مقتر
بصیغه اسم فاعل باب افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله
عز وجل در سوره بقره که وبرای انزنان مطلقات چیزی که بان بهره مند شوند بقدر
لایق برجاء که لازمست بر پرهیزکاران از عذاب الهی امام گفت که دادن متاع انزن
که دخول باو شده وطلاق او در غیر طهر مواقعه شده وتعیین مهر او نشده بعد از انقضای
عده اوست بر فراخ دستانست مقدار لایق حال او وبر تنگدستانست مقدار لایق حال
او وچگونه بهره مندی کند ان زنرا بر جاء که انزن در عده اوست امید وار ساختن

شوهررا

شوهر را برجعت ومانند ان وشوهر امید وار ساختن زنرا بترک بد سلوکی ومانند ان
واحداث می کند الله عز وجل بقضا وقدر میان او وانچه را که می خواهد از وصلت و وقت
وامام گفت که چون یعنی مرد وسعت داده شده بر او بهره مند می کند زنش را بغلام مثلا
وکنیز مثلا وتنگدست بهره مند می کند بگندم مثلا ومویز مثلا وجامه مثلا ودرهم مثلا و
بدرستی که حسن بن علی علیهما السلم بهره مند کرد زنی را از او بکنیزی وطلاق نداد زنی را مگر انکه بهره
مند کرد او را چهارم صل حمید بن زیاد عن ابن سماعه عن محمد بن زیاد عن عبد الله بن سنان
وعلی بن ابراهیم عن ابیه عن عثمان بن عیسی عن سماعه جمیعا عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال فی
قول الله عز وجل وللمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین قال متاعها بعد ما تنقضی
عدتها علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره وقال کیف یمتعها فی عدتها وهی ترجوه ویرجوها
ویحدث الله ما یشاء اما ان الرجل الموسر یمتع المراة بالعبد والامة ویمتع الفقیر بالحنطة
والزبیب والثوب والدراهم وان الحسن بن علی علیهما السلم متع امراة طلقها بامة ولم یکن
یطلق امراة الا متعها شرح وعلی بن ابراهیم عطف است بر حمید بن زیاد جمیع عبارتست
از عبد الله بن سنان وسماعه ومضمون این حدیث موافق سابق است پنجم صل حمید بن
زیاد عن ابن سماعه عن محمد بن زیاد عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم مثله الا انه
قال وکان الحسن بن علی علیهما السلم یمتع نساءه بالامة شرح روایت کرد حمید بضم حاء بی نقطه
وفتح میم بی نقطه حاء وکسر میم ابن زیاد از حسن بن سماعه از محمد بن زیاد از معویة بن عمار از امام
جعفر صادق علیه السلم مثل سابق مگر انکه معویه در روایت خود گفت که بود حسن بن علی علیهما السلم که بهره
مند میکرد زنان خود را بکنیز ششم صل عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر علیه السلم اخبرنی
عن قول الله عز وجل وللمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین ما ادنی ذلک المتاع
اذا کان معسرا لا یجده قال خمار او شبهه شرح روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام
محمد باقر علیه السلم را که خبر ده مرا از قول الله عز وجل در سوره بقره که وبرای ان مطلقاتست چیزی که

بان بهره مند شوند بقدر لایق بر حالی که لازمست بر پرهیزکاران حقیست کمتران متاع چون بی
دست تنگ که نمی یابد بامعنی که انتظار رحاله که غایب باشد نیز ندارد امام گفت که رو باکه
یا مانندان باب چهلم فصل باب المطلقة التي لم يدخل بها وابراء الصداق شرح این باب بیان حرمت
که برای مطلقه ایست که جماع نشده باو و از جمله مهر و در این باب چهارده حدیث است اول فصل
عن صفوان عن ابن مسكان عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا طلق الرجل امرأته قبل
ان يدخل بها فقد بانت منه وتتزوج ان شاءت من ساعتها وان فرض لها مهرا فلها
نصف المهر وان لم يكن فرض لها مهرا فليمتعها شرح روایت است از صفوان بن یحیی
از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
چون طلاق دهد مرد زن خود را پیش از آنکه جماع کند باو پس بتحقیق جدا شد از آن شوهر و شوهر
دیگر می کند اگر خواهد در همان ساعت و اگر تعیین کرده باشد برای او مهر را پس برای اوست
نصف مهر و اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای او مهر را پس باید که بهره مند کند آن زن را
بقدر حال خود و مراد این است که در صورت عدم دخول و عدم تعیین مهر نصف مهر المثل لازم
نیست چنانچه در صورت دخول و عدم تعیین مهر کل مهر المثل لازم نیست موافق آنچه گذشت
در شرح حدیث سوم باب سابق دوم فصل صفوان عن ابن مسكان عن ابي بصير وعلي عن ابيه
وعدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة جميعا عن ابي عبد الله عليه السلم
في قول الله عز وجل وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف
ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب او الاخ
او الرجل يوصى اليه والذي يجوز امره في مال المرأة فيبتاع لها فتجيز فاذا عفا فقد جاز
شرح وعده عطف است بر علی مجموع عبارتست از ابو بصیر و سماعه یعنی روایت کرد به سند
سابق صفوان از ابن مسکان از ابو بصیر و روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش و روایت
کردند جمعی از یاران ما از احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن عیسی از سماعه بفتح سین بی نقطه

وتخفیف

وتخفیف میم همگی از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره بقره که اگر طلاق دادید زنان را پیش
از آنکه جماع کنید ایشان را در حالیکه بتحقیق تعیین کرده باشید برای ایشان مهر را پس برای ایشانست
نصف آنچه کردید مگر آنکه ایشان ببخشند یا ببخشد کسی که بدست اوست صیغه نکاح اگر خواهان زن است و شوهر
می دهد و ایشان قبول می کنند امام گفت که آن کس پدر است یا برادر یا مردی که
سفارش کرده میشود بسوی او از جانب زن در ادای ذمه و کسی که روا میشود کار او در مال
آن زن باینروش که میخرد برای آن زن پس زن روا میکند پس چون ببخشد آن کس ببخشید پس بتحقیق رواست
سوم فصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلم في رجل طلق امرأته قبل ان يدخل بها قال عليه
نصف المهر ان كان فرض لها شيئا وان لم يكن فرض لها فليمتعها على نحو ما يمتع مثلها من النساء
قال وقال في قول الله عز وجل او يعفو الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب والاخ والرجل
يوصى اليه والرجل يجوز امره في مال المرأة فيبيع لها ويشتري فاذا عفا فقد جاز شرح مثلها
عبارتست از مطلقه غیر مفروضه اظهر و غیر مدخول بها زیرا که نصیب او نصف نصیب مطلقه غیر مدخول بهاست
در سهر باب و می تواند بود که مثلها عبارت از مانند او در شرف و حسب باشد و باقی ظاهرست
از شرح سابق چهارم فصل عن ابن ابي عمير عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة قال قلت لابي
عبد الله عليه السلم رجل تزوج امرأة على مائة شاة ثم ساق اليها الغنم ثم طلقها قبل ان
يدخل بها وقد ولدت الغنم قال ان كانت الغنم حملت عنده رجع بنصفها ونصف
اولادها وان لم يكن الحمل عنده رجع بنصفها ولم يرجع من الاولاد بشيء شرح رجع از باب
ضرب است و گاهی لازم و گاهی متعدی میباشد و اینجا از اول، و در بنصفها برای تعدیه است و با
در دوم برای تقویت است یعنی روایتست از ابن ابی عمیر از ابن بکیر از عبید بن زراره
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی جفت خود کرد زنی را بر صد گوسفند بعد
از آن راند بسوی آن زن آن گوسفندان را بعد از آن طلاق داد آن زن را پیش از آنکه جماع
کند باو و بتحقیق زاییدند آن گوسفندان چگونه میشود امام گفت که اگر آبستنی آن گوسفندان

که ابستن شده باشند نزد امرد می کرداند نصف کوسفندانرا و نصف اولاد انها را
واکر نشده باشد ابستنی نزد امرد بر میکرداند نصف کوسفندانرا و بر نمیکرداند اولاد
چیزیرا پنجم اصل عن ابن فضال عن ابن بکیر عن عبید بن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلم
مثله الا انه قال ساق الیها غنما ورقیقا فولدت الغنم والرقیق شرح الرقیق
بفتح راء بی نقطه وکسر قاف جمع رق بکسر راو تشدید قاف قدر مشترک میان غلامان
وکنیزان یعنی روایتست از ابن فضال بفتح فا و تشدید ضاد با نقطه از ابن بکیر از عبید بن
زراره از امام جعفر صادق علیه السلم مثل سابق مکر انکه ابن فضال در روایت خود کفت
که روج راند سوی زوجه کوسفندان و مملوکانی را پس زایید ند کوسفندان و مملوکان
مراد اینست که مهر او مرکب از کوسفندان و مملوکان بود و پس تغییر باقی الفاظ برین
قیاس است فایده در بعض نسخ کافی بعد از حدیث پنجم و پیش از حدیث ششم این باب
چنین است من هنا الی اخر هذا الباب قد تقدم محمد عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابن بکیر
وعلی بن رباب عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم فی الرجل یتزوج المراة الرتقاء والجاریة
البکر فیطلقها ساعة تدخل به فقال هاتان ینظر الیهن من یوثق به من النساء فان
کن علی حالهن کما ادخلن علیه فان لهن نصف الصداق الذی فرض لها ولا عدة علیها منه
ومضمون این موافق است با حدیث اول نسخه که منقول و بیان شد در ذیل باب طلاق التی
لم یدخل بها که باب بیست وسیم است ششم اصل عن الفضیل بن یسار قال سالت
اباعبدالله علیه السلم عن رجل تزوج امراة بالف درهم فاعطاها عبدا له ابقا وبرد
حبرة بالالف التی اصدقها فقال اذا رضیت بالعبد وکانت قد عرفته فلا باس اذا
هی قبضت الثوب ورضیت بالعبد قلت فان طلقها قبل ان یدخل بها قال لا
مهر لها وترد علیه خمسمائة درهم ویکون العبد لها شرح شرح این حدیث با اندک
تغییری در لفظ کذشت در کتاب النکاح در حدیث ششم باب نوادر فی المهر که باب

اصل هشتم اصل

چهل وهشتم است البرد بضم باء یک نقطه وسکون راء بی نقطه ودال بی نقطه چادر بمعنی جامه
عریض بافته که جمیع بدن بان پوشیده میشود الحبره بکسر وفتح حاء بی نقطه وفتح باء یک نقطه وراء
بی نقطه قسمی از چادرهای یمن که الجاست اضافه در برد حبره از قبیل اضافه مطلق بمقید است یعنی
روایتست از فضیل بن یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین وتخفیف سین بی نقطه کفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که جفت خود کرد زنی را بمهر هزار درهم پس داد ان
زن را بانمعنی که فروخت بانزن غلامی از اوراکه کریخته بود وچادر حبره را بان هزار درهم
که مهر کرد اورا بان پس امام کفت که چون زن راضی شد بان غلام وبود که بتحقیق می شناخت
غلام را بالعینه بالصفه واین راکه کریخته است پس نیست پروایی چون ان زن قبض کرده
باشد جامه را وراضی شده باشد بغلام کفتم که پس اکر طلاق دهد انزنرا پیش از انکه جماع
کند با وچکونه میشود امام کفت که نیست مهری ان زنرا وبرمی کرداند بر زوج پانصد
درهم را ومی باشد غلام برای زن با جامه که ذکر شد هفتم اصل عن ابن ابی یعفور
قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن رجل تزوج امراة وجعل صداقها اباها علی ان
ترد علیه الف درهم ثم طلقها قبل ان یدخل بها ما ینبغی لها ان ترد علیه وانما لها
نصف المهر والوها شیخ قیمته خمسمائة درهم وهو یقول لولا انتم لم ابعه بثلثة
الاف درهم قال لا ینظر فی قوله ولا ترد علیه شیئا شرح روایتست از عبدالله
بن ابی یعفور کفت که پرسیدم امام جعفر صادق ع را از مردی که جفت خود کرد زن
را و کردانید مهر او را پدر او و بر شرط انکه زن برکرداند بر مرد هزار درهم را و انزن
برکردانید بعد از ان طلاق داد زنرا پیش از انکه جماع کند با و چه چیز سزاوار میشود برای
انزن که برکرداند بران مرد زیاده بران هزار درهم و غیر این نیست که برای انزن
که برکرداند بران مرد زیاده بران هزار درهم وغیر این نیست که برای انزن نصف
مهر است وپدر او پیر مردیست که بها او پانصد درهم است ومرد زوج می کوید

که اگر خاطر شما نمی بود نمی فروختم الغلام را بهزار درهم مرادش اینست که دو هزار درهم
تفاوت قیمت غلام است و چون غلام ازاد شده نصف انرا نیز برگرداند امام گفت
که التفات کرده نمی شود بسوی سخن زوج و زن بر نمیگرداند بر زوج چیزی را زیرا که بر هزار
درهمی که داده بنا بر اینکه زیاده بران هزار درهم در قیمت غلام چیزی نیست مخفی نماند
که این منافات ندارد با اینکه که اگر مثلا نصف غلام را مهر ان زن کند و نصف دیگر را
با و فروشد بهزار درهم باید که صد و بیست و پنج درهم واپس گیرد ۸م اصل عن ابن شهاب
قال سالت اباعبدالله ع عن رجل تزوج امراة بالف درهم فاداها الیها فوهبتها له و
قالت انا فیك ارغب فطلقها قبل ان یدخل بها قال یرجع علیها بخمسمائة درهم
شرح روایتست از محمد بن شهاب بکسر شین با نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از مردی که جفت خود کرد زنی را بمهر هزار درهم پس داد انها را بسوی ان زن
پس زن بخشید انها را برای مرد و زن گفت که من در تو رغبت می کنم پس مرد طلاق داد زن را
پیش از انکه جماع کند با و که چگونه میشود امام گفت که مرد بر میگردد بر زن بمطالبه پانصد درهم
۹م اصل عن محمد بن مسلم قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن رجل تزوج امراة فامهرها
الف درهم ودفعها الیها فوهبت له خمسمائة درهم وردت ها علیه ثم طلقها قبل
ان یدخل بها قال ترد علیه الخمسمائة درهم الباقیة لانها انما كانت لها خمسمائة درهم
وهبتها ایاها له ولغیره سواء شرح در نسخ فهبتها بفاء است وظاهر واوست وما
موافق ظاهر شرح می کنیم و اشارت باین شد در شرح حدیث پنجم نسخه که منقول و بیان
شد در ذیل باب طلاق التی لم یدخل بها که باب بیست و سوم است یعنی روایت است
از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که جفت خود کرد زنی را
با بیرونش که مهر کرد او را هزار درهم و داد انها را بسوی ان زن پس زن بخشید برای
او پانصد درهم را و برگردانید انها را بمرد بعد از ان مرد طلاق داد او را

پیش از انکه

پیش از انکه جماع کند با و امام گفت که زن بر میگرداند بر مرد ان پانصد درهم باقی مانده
زیرا که حال قصه اینست که فرا این نیست که بود برای ان زن پانصد درهم و بخشیدن
زن ان پانصد درهم را برای انمرد و برای غیر او برابر است دهم اصل عن عبید بن زراره
عن ابی عبدالله علیه السلم فی رجل تزوج امراة وامهرها ایاها وقیمتها ابیها خمسمائة درهم
علی ان تعطیه الف درهم ثم طلقها قبل ان یدخل بها قال لیس علیها شیء شرح این ظاهر است
از شرح حدیث هفتم این باب یازدهم اصل عن ابی بصیر قال سالت اباعبدالله ع
عن رجل طلق امراته قبل ان یدخل بها قال علیه نصف المهر ان كان فرض لها شیئا وان
لم یکن فرض لها فلیمتعها علی نحو ما یمتع به مثلها من النساء شرح این ظاهر است از شرح
حدیث سیوم این باب دوازدهم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن الاول علیه السلم فی رجل تزوج امراة
علی عبد وامراته فساقهما الیها فماتت امراة العبد عند المراة ثم طلقها قبل ان
یدخل بها قال ان كان قومهما علیها یوم تزوجها فانه یقوم العبد الباقی بقیمته ثم ینظر
ما بقی من القیمة التی تزوجها علیها فترد المراة علی الزوج ثم یعطیها الزوج النصف
مما صار الیه شرح در نسخ قومها بضمیر مفرد و مؤنث است وظاهر قومهما بضمیر تثنیه است
و مقصود این است که انچه منظور است از مهر قیمت غلام و کنیز است در روز تزوج
وانچه منظور است در واپس دادن قیمت غلام است در روز واپس دادن پس اگر
قیمت غلام زیاد شده بنصف فایده ان بزن میرسد واگر کم شده باشد نقصان ان بزن
میرسد موافق انچه می اید در حدیث اینده وامام علیه السلم بیان شقی دیگر نکرده و می تواند
بود که بنا بر ظهور قاعده کلیه باشد پس اگر تقویم نکرده باشد و نزاع واقع شود
قول قول باشد زن در کمی قیمت کنیز مگر انکه مرد اثبات کند زیادتی را و قول قول
مرد در تفاوت بنصف در قیمت غلام مگر انکه دیگری را اثبات کند تفاوت را والله اعلم
سیزدهم روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلم در مردی که جفت خود کرد زنی

را بر مهر غلامی و کنیزی که زن غلامست پس رانده ان دو را بسوی زن پس وفات یافت
زن غلام نزد ان زن بعد از ان طلاق داد ان زن را پیش از انکه جماع کند با و امام گفت که اگر
مرد باشد که قیمت کرده باشند الغلام و کنیز را بر ان زن در روزی که خبعت خود کرد ان
زن را پس بدرستی که شان اینست که قیمت کرده میشود الغلام باقیمانده بقیمتش بعد از ان
نظر کرده میشود که چه چیز مانده از قیمتی که مرد خبعت خود کرد ان زن را بران قیمت پس برمیگرداند
ان زن بران شوهر الغلام را و ان باقیمانده را بعد از ان می دهد ان زن را ان شوهر
نصف از جمله انچه رسید بسوی او و مخفی نماند که این در صورتیست که زن را مالی دیگر سوای
غلام نباشد و الا دادن غلام لازم نیست بلکه دادن قیمت غلام کافیست بقرینه حدیث
اینده و ایضا دادن و واپس گرفتن تقدیریست و حساب کافیست سیزدهم اصل متن
علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبد الله ع ان امیر المؤ
صلوات الله علیه قال فی المرأة تزوج علی الوصیف فیکبر عندها فیزید او ینقص
ثم یطلقها قبل ان یدخل بها قال علیها نصف قیمته یوم دفع الیها لا ینظر
فی زیادة ولا نقصان شرح روایت کرده است ابراهیم از پدرش از نوفلی بفتح
نون و فتح فا از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلم که امیر المومنین صلوات
الله علیه سخن گفت در زنی که تزویج کرده میشود بر بنده پس بزرگ میشود نزد
ان زن پس زیاد می شود باعتبار قیمت یا کم می شود بعد از ان طلاق میدهد
ان زن را پیش از انکه جماع کند با او گفت که بر ان زنست نصف قیمت
ان بنده در روزی که داده شد بسوی ان زن نظر کرده نمی شود در
زیادتی قیمت و نه در کمی چهاردهم اصل و بهذا الاسناد فی الرجل یتزوج الامة ویجعل
عتقها مهرها ثم یطلقها قبل ان یدخل بها قال ترد علیه نصف قیمتها تستسعی
فیها شرح و باین اسناد از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که اعتاق می کند کنیز خود را

پس می گرداند ازادی او را مهرش بعد از ان طلاق می دهد او را پیش از انکه دخول کند با و امام
گفت که برمیگرداند بران مرد نصف قیمتش را سعی فرموده میشود در ان حصه قیمت که بهمرسانیده
و تسلیم کند باب ما یوجب المهر کملا کملا بفتح کاف و فتح میم است بمعنی کاملا
یعنی این باب بیان چیزیست که لازم می کند مهر را بتمامه و در این باب نه حدیث است اول اصل
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل دخل بامرأة فقال اذا التقی الختانان وجب المهر والعدة
شرح الختان بکسر خا با نقطه و تخفیف تا دو نقطه در بالا قدر مشترک میان ختنه گاه
مرد و ختنه گاه زن التقاء ختانین کنایتست از غیبوبت حشفه در فرج زن یعنی روایتست
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که جماع کرد بزنی پس گفت که چون بیکدیگر رسید
دو ختنه گاه واجب شد کل مهر و عده دوم اصل عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اذا التقی الختانان وجب المهر والعدة والغسل شرح این ظاهر است
از شرح سابق سوم اصل عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اولجه فقد
وجب الغسل والجلد والرجم ووجب المهر شرح اولجه بجیم بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعال و ضمیر راجع براس ذکر است و ایلاج راس ذکر عبارتست از فرو بردن
حشفه جلد بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب است رجم بفتح را و سکون جیم مصدر
باب ضرب است یعنی روایتست از داود بن سرحان بکسر سین بی نقطه و سکون را بی
نقطه و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون فرو برد ان را پس بتحقیق واجب
شد غسل جنابت و تازیانه زدن اگر زنا باشد و زن غیر محصن بوده و سنگسار کردن
اگر زنا باشد و زن محصن باشد و واجب شد کل مهر چهارم اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ملامسة النساء هو الایقاع بهن شرح این حدیث
برای تفسیر ایت سوره نسا و سوره مایده است که او لامستم النساء و ذکر این حدیث در
تحت عنوان این باب باعتبار اینست که ملامسه و مس کنایه از آرد و ان دست تایید

پس ازین ظاهر میشود تفسیرات سوره بقره نیز که وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم
لهن فریضة فنصف ما فرضتم زیراکه مفهومش اینست که اگر بعد از مس باشد کل فریضه واجب میشود
یعنی روایت است از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که دست سائیدن
بزنان کفایت است از جماع با ایشان هفتم صل عن یونس بن یعقوب قال سالت ابا
عبدالله علیه السلم عن رجل تزوج امراة فاغلق بابا وارخی سترا ولمس وقبل ثم طلقها ایوجب
علیه الصداق قال لا یوجب الصداق الا الوقاع شرح روایتست از یونس بن یعقوب
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که جفت خود کرد زنی را پس بست دری را
و انداخت پرده را و دست می مالید فرج را و بوسید زن را بعد از ان طلاق داد او را
ایا ان واجب کند بر زوج کل مهر را امام گفت که واجب نمی کند کل مهر را مگر جماع بدانکه
ازین ظاهر میشود که فرقست میان موجب کل مهر و موجب حرمت نکاح مادر زن و دختر
زن که بیان شد در کتاب النکاح در شرح حدیث چهارم باب الرجل یتزوج المراة فیطلقها
او تموت قبل ان تدخل بها تا آخر که باب هفتاد و هشتم است در تفسیرات سوره نساء اللاتی
فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن هشتم صل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم
قال سأله ابی وانا حاضر عن رجل تزوج امراة فادخلت علیه فلم یمسها ولم یصل
الیها حتی طلقها هل علیها عدة منه فقال انما العدة من الماء قیل له فان کان
واقعها فی الفرج ولم ینزل فقال اذا ادخله وجب الغسل والمهر والعدة شرح
روایتست از عبدالله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسید
امام را پدرم برحالیکه من حاضر بودم از مردی که جفت خود کرد زنی را پس آن زن داخل کرده
شد بر آن مرد پس دست نرسانید او را و نرسید بسوی او تا آنکه طلاق داد او را آیا بر آن
زنست عده از آن مرد پس امام گفت که جز این نیست که عده بسبب آب منی است گفته شد
امام را که پس اگر بوده باشد که جماع کرده باشد او را در فرج و انزال منی نکرده باشد چگونه میشود

بلی لم یکن

پس امام گفت که چون داخل کرد راس ذکر را واجب شد غسل جنابت و کل مهر و عده مقصود اینست که مراد
به جماع است بعنوان کنایت مناسب این گذشت در شرح حدیث هفتم باب طلاق التی لم یدخل بها که
باب بیست و سیوم است هفتم صل عن ابن عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم قال سألته
عن الرجل یطلق امراته وقد مس کل شیء منها الا انه لم انه لم یجامعها الها عدة فقال ابتلی ابو جعفر
علیه السلم بذلک فقال له ابوه علی بن الحسین علیهما السلم اذا اغلق بابا وارخی سترا وجب المهر والعدة شرح
ابتلی بضم همزه و سکون با و یک نقطه و ضم تاء دو نقطه در بالا و کسر لام است الابتلاء مصدر باب افتعال
کردن کسی را بمصیبتی یعنی روایتست از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
پرسیدم امام را از مردی که طلاق می دهد زن خود را برحالیکه بتحقیق دست مالیده هر چیزی از زن را
سوای آنکه او جماع نکرد او را آیا برای آن زنست عده پس امام گفت که گرفتار شد امام محمد باقر
علیه السلم بان پس گفت او را پدرش امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلم که چون زوج بست دری را
و انداخت پرده را ثابت شد کل مهر و عده صل قال ابن ابی عمیر اختلف الحدیث
فی ان لها المهر کملا و بعضهم قال نصف المهر وانما معنی ذلک انا الوالی انما نحکم بالحکم
الظاهر اذا اغلق الباب وارخی الستر وجب المهر وانما هذا علیها اذا علمت انه لم یمسها فلیس
لها فیما بینها وبین الله الا نصف المهر شرح مراد باختلاف حدیث منافات ظواهر احادیث است
پس منافات ندارد با آنکه مراد از احادیث متفق باشد چنانچه معلوم میشود از بیانی که ابن
ابی عمیر کرده ضمیر بعضهم راجع بر راویانست و این اشارتست بانچه مذکور شد در حدیث پنجم این
باب فث رالیه ذلک حدیث هفتم است و این تاویل برای حدیث هفتم نهایت بعیدست
زیراکه لفظ ابتلی دلالت می کند بر آنکه زن دعوی جماع میکرده و امام محمد باقر علیه السلم
منکر جماع بوده و چون زمان خلافت بنی امیه بوده پدرش علیه السلم منع کرده او را از ترافع
نزد قاضیان و گفته که چون قاضیان اعتقاد عصمت تو ندارند حکم خواهند کرد بثبوت
کل مهر پس چون ترافع عبث است کل مهر را بده یعنی گفت ابن ابی عمیر که مختلف شد ظاهر

حدیث در اینکه در این صورت برای زنست مهر همگی و بعض یاران گفت که نصف مهر واجبست
و فرق این نیست که وجوب کل مهر اینست که حاکم حکم می کند بحکم ظاهر چون بسته شود در و انداخته شود پرده
ثابت بشود مهر و فرق این نیست که این گرفتن نصف مهر واجبست بر زن بیان این آنکه چون زن داند
که زوج جماع نکرده او را پس نیست برای آن زن در باطنی که میان او و میان الله تعالیست مگر نصف
مهر **متن اول** عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یتزوج المراة فیرخی علیها و
علیه الستر و یغلق الباب ثم یطلقها فتسئل المراة هل اتاك فتقول ما اتانی و یسئل هو هل
اتیتها فیقول لم اتها فقال لا یصدقان و ذلك انها ترید ان تدفع العدة عن نفسها و
یرید هو ان یدفع المهر یعنی اذا کانا متهمین **شرح** یعنی تا آخر کلام ابو بصیر اینست یعنی
روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مرد جفت خود می کند زن را
پس می اندازد بر زن و بر خود پرده را و می بندد در را بعد از ان طلاق می دهد او را
پس پرسیده میشود زن که آیا جماع کرد ترا پس میگوید که جماع نکرد مرا و پرسیده میشود مرد که آیا
جماع کردی او را پس می گوید که جماع نکردم او را پس امام گفت که تصدیق کرده نمیشوند و آن برای
اینست که زن میخواهد که دفع کند عده را از خودش و میخواهد مرد که دفع کند کل مهر را امام میخواهد
از آنکه چون با شند متهمت زده بعنی مقصود اینست که در اینصورت جایز نیست برای شوهر
آن دیگر جفت کردن آن زن پیش از انقضای عده و حاکم جبر می کند آن زن را بر عده و این
منافات ندارد با اینکه حاکم جبر نتواند کرد مرد را بر کل مهر بنا بر اقرار زن **متن اصل**
عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن الرجل یتزوج المراة فیدخل بها فیغلق بابا
و یرخی سترا علیها و یزعم انه لم یمسها و تصدقه هی بذلك علیها عدة قال لا قلت فانه
شیء دون شیء قال ان اخرج الماء اعتدت یعنی اذا کانا مامونین صدقا **شرح** فانه شیء
دون شیء عبارتست از اینکه بعض ذکر فرو رفته و بعضی نرفته اخرج بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افعالست ضمیر مستتر راجع بمرد است یا راجع بشیء دون شیء است المستفولت و افراج ماکنایت

از غیبة

از غیبوبة حشفه چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم این باب و این تعبیر مبنی بر اینست که گاهی مرد اراده
جماع می کند و لسبب سرعت انزال اینست دخول می شود دغالب در آن صورت اینست که غیبوبة حشفه
شده باشد یعنی تا آخر کلام اسحق است یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که
پرسیدم امام را از مردی که جفت خود می کند زن را پس داخل میشود با آن زن پس می بندد در و پرده می
اندازد بر پرده بر آن زن و مرد دعوی میکند که او جماع نکرده زن را و تصدیق می کند او را زن
با آن دعوی آیا بر آن زنست عده امام گفت که نه گفتم که پس بدرستی که آن عمل آن چیزی از
جماع بود و چیزی نبود امام گفت که اگر بیرون کرد آب منی را زن عده نگاه می دارد و می خواهد
امام این اگر چون باشند با متهمت عنق تصدیق کرده میشوند در دعوی عدم جماع **باب چهل و دوم اصل**
باب المطلقة و هو غایب عنها یعتقد من یوم طلقت شرح واو حالیه است زیرا که المطلقة بمعنی الذی
طلقت است یوم مضاف الیه یعنی این باب بیان اینست که زنی که طلاق داده شده بر حالی
که زوج از او غایبست عده نگاه می دارد از روزی که طلاق داده شد در این باب هشت
حدیثست **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الرجل یطلق امراته
و هو غایب عنها من ای یوم تعتد فقال ان قامت لها بینة عدل انها طلقت فی یوم
معلوم و تیقنت فلتعتد من یوم طلقت و ان لم تحط فی ای یوم و فی ای شهر فلتعتد
من یوم یبلغها **شرح** یوم در اول و دوم و چهارم با تنوین است و در سوم و پنجم بی تنوین است
بینة عدل زنست از دو گواه عدل مجرور باضافه در فوع توصیف می تواند بود انها بفتح همزه
بتقدیر علی انهاست تیقنت بیا دو نقطه در پایین و قاف و نون بصیغه ماضی غایبه
معلوم باب تفعل است لم تحط بحا بی نقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل
العین باب افعلست الاحاطة علم کبد و چیزی و در اکثر نسخ لم تحفظ بحا بی نقطه و فا و ظا
با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم یا غایب مجهول باب علم است و بنا بر آخر ضمیر مستتر
راجع بطلاق است و حاصل همه یکیست یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم

گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق می دهد زنش را بر حالی که او غایبست از زن که از
کدام روز عده نگاه می دارد پس امام گفت که اگر ثابت شد برای آن زن بینه عدل بر اینکه
او مطلقه شد در روزی معین و آن زن خاطر جمع شد پس باید که عده نگاه دارد از روزی
که مطلقه شد و اگر خاطر جمع نشد که در کدام روز و در کدام ماهست پس باید که عده نگاه
دارد از روزی که خبر برسد باو شاید که مراد صورتی باشد که تجویز این کند که در همین روز
طلاق واقع شده باشد والله اعلم **دوم اصل** عن زرارة ومحمد بن مسلم وبريد بن معوية عن ابى
جعفر عليه السلام انه قال في الغايب اذا طلق امرأته انها تعتد من اليوم الذى طلقها **شرح** انها
بکسر همزه است و باقی ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** عن زرارة قال سئلت اباعبد الله
عليه السلام عن رجل طلق امرأته وهو غايب متى تعتد فقال اذا اقامت لها بينة انها طلقت
في يوم معلوم وشهر معلوم فلتعتد من يوم طلقت وان لم تحفظ في اى يوم واى شهر
فلتعتد من يوم يبلغها **شرح** این نیز ظاهرست **چهارم اصل** عن ابى بصير عن ابى عبد الله عليه السلام
انه سئل عن المطلقة يطلقها زوجها فلا تعلم الا بعد سنة فقال ان جاء شاهدا عدل
فلا تعتد والا فليعتد من يوم يبلغها **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مطلقه که طلاق می دهد او را شوهرش پس آن زن
نمی داند مگر بعد از یک سال پس امام گفت که اگر آیند دو گواه عدل پس عده نگاه می دارد
و اگر نیاید پس آن عده نگاه دارد از روزی که خبر برسد باو **پنجم اصل** عن محمد
بن مسلم قال قال ابو جعفر عليه السلام اذا طلق الرجل وهو غايب فليشهد على
ذلك فاذا مضى ثلثة اقراء من ذلك اليوم فقد انقضت عدتها **شرح** روایتست
از محمد بن مسلم که گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون طلاق دهد مرد بر حالی که او غایبست
پس باید که گواه گیرد بر آن پس چون بگذرد سه طهر از آن روز پس بتحقیق آخر شد
عده آن زن **ششم اصل** عن ابن ابى نصر عن ابى الحسن الرضا عليه السلام قال في

المطلقة

المطلقة اذا قامت البينة انه قد طلقها منذ كذا وكذا فكانت عدتها قد انقضت عدتها
فقد بانت **شرح** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت در
مطلقه که چون ثابت شد گواه معتبر بر اینکه زوج بتحقیق طلاق داده او را از وقت چنین و چنین
پس شد عده او که بتحقیق آخر شده باشد پس بتحقیق جدا شد از آن شوهر **هفتم اصل** عن زرارة
عن ابى جعفر عليه السلام قال اذا طلق الرجل امرأته وهو غايب فقامت البينة على ذلك فعدتها
من يوم طلق **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب **هشتم اصل** عن ابى الصباح
الكنانى عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا طلق الرجل وهو غايب فقامت لها البينة انه
طلقها في شهر كذا وكذا اعتدت من اليوم الذى كان من زوجها فيه الطلاق وان لم تحفظ
ذلك اليوم اعتدت من يوم علمت **شرح** این نیز ظاهرست از باب **چهل و سوم اصل**
باب عدة المتوفى عنها زوجها وهو غايب **شرح** این باب بیان عده زنیست که وفات یافت
از برای او شوهرش بر حالی که شوهر غایبست در این باب هفت حدیثست **اول اصل** عن محمد بن مسلم
عن احدهما عليهما السلام في الرجل يموت وتحته امرأة وهو غايب قال تعتد من يوم يبلغها
وفاته **شرح** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که بمیرد
بر حالی که در نکاح اوست زنی و او در غایبست گفت که زن عده نگاه می دارد از روزی
که برسد باو خبر وفات شوهر **دوم اصل** عن ابى الصباح الكنانى عن ابى عبد الله عليه السلام قال
التى يموت عنها زوجها وهو غايب فعدتها من يوم يبلغها ان قامت البينة او لم
تقم **شرح** روایتست از ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زنی که
بمیرد از برای او شوهرش بر حالی که شوهر غایبست پس عده آن زن از روزیست که خبر برسد
باو و اگر ثابت شود گواه معتبر بر تعیین وقت وفات و اگر نشود مراد اینست که عده
وفات بخلاف عده طلاقست که بیان شد در احادیث باب سابق **سوم اصل** عن زرارة
ومحمد بن مسلم وبريد بن معوية عن ابى جعفر عليه السلام انه قال في الغايب عنها زوجها اذا توفى

قال المتوفی عنها تعتد من یوم یاتیها الخبر لانها تحد علیه شرح توفی بصیغه ماضی مجهول و معلوم
باب تفعل میتواند بود و متوفی بصیغه اسم مفعول ایم غلت کند کی بی نقطه و تشدید دال بی
نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب است الحد بفتح حاء و الحداد بکسر حاء اظهار زن
اندوه را در عده وفات شوهر بترک آرایش یعنی روایتست از زراره و محمد بن مسلم و برید بضم
با و یک نقطه ابن معویه از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او گفت در زنی که غایبست از او شوهرش
چون شوهر وفات یابد گفت زنی که وفات یابد شوهرش از برای او عده نگاه می دارد از
روزی که خبر می آید باو زیرا که آن زن در عده اظهار اندوه می کند بر شوهر حماد اصل عن الحسن
بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلم قال فی المراة اذا بلغها نعی زوجها قال تعتد من یوم یبلغها
انها ترید ان تحد له شرح النعی بفتح نون و سکون عین بی نقطه مصدر باب منع خبر مرگ و النعی
بفتح نون و کسر عین و تشدید یا خبر دهنده بمرگ و گاهی بمعنی مصدر مستعمل میشود یعنی روایتست
از حسن بن زیاد از امام جعفر صادق علیه السلم سخن گفت در زن چون رسید باو خبر مرگ شوهرش
گفت که عده نگاه می دارد از روزی که میرسد باو و بیان این که بدرستی که آن زن میخواهد
که اظهار اندوه کند برای شوهرش در عده نجم اصل عن رفاعة قال سالت ابا
عبد الله علیه السلم عن المتوفی عنها زوجها و هو غایب متی تعتد فقال یوم یبلغها و ذکر
ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان احدیکن کانت تمکث الحول اذا توفی زوجها
ثم ترمی ببعرة وراءها شرح ذکر کلام رسول الله در این مقام برای تسلی زن شوهر مرده است
در عده نگاه داشتن بعد از رسیدن خبر کانت تمکث اخبار است از زمان شریعت عیسی ع
موافق آنچه می آید در حدیث دهم و حدیث سیزدهم باب چهل و ششم و بیان میشود و در این اشعارست
باینکه در زمان شریعت عیسی علیه السلم تکلیف بعده وفات شدید تر بوده و در این شریعت
سهولت و سماحت واقع شده موافق آیت سوره اعراف و یضع عنهم اصرهم و موافق آنچه گذشت
در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب الشرایع که باب دوازدهم است و آنچه گذشت

درکتاب النکاح

در کتاب النکاح در حدیث اول باب کراهیة الرهبانیة و ترک الباءة که باب صد و سی
و نهم است که لم یرسلنی الله بالرهبانیة و لکن بعثنی بالحنیفیة السهلة السمحة البعرة بفتح با و یک نقطه
و سکون عین بی نقطه و را و بی نقطه یک پشکل شتر رمی بعره بجانب وراء و راء از عده کنایست
از رهایی از کمال دلتنگی و محنت کشیدن از جانب شوهر سابق بنابر تشبیه شوهر ببعره در بی
اعتباری بخلاف رمی در اول عده که می آید در حدیث سیزدهم باب چهل و ششم بدانکه علی
بن ابراهیم در تفسیر خود و جمعی دیگر می گویند که عده وفات در صدر این شریعت یکسال
بوده بنابر آیت سوره بقره والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا
الی الحول غیر اخراج فان خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف والله عزیز حکیم
و آن منسوخ شده بآیت سابقه در تلاوت در سوره بقره که والذین یتوفون منکم و یذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا صاحب مجمع البیان در تفسیر آیت اول گفته که
اتفق العلماء علی ان هذه الایة منسوخة و قال ابو عبد الله علیه السلم کان الرجل اذا مات
انفق علی امراته من صلب المال حولا ثم اخرجت بلا میراث ثم نسختها آیة الربع والثمن فالمراة
ینفق علیها من نصیبها و عنه علیه السلم قال نسختها یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا
و نسختها آیت المواریث و بیضاوی موافق زمخشری گفته که و کان ذلک اول الاسلام
ثم نسخت المدة بقوله اربعة اشهر و عشرا و هو و ان کان متقدما فی التلاوة فهو متاخر
فی النزول و آنها محل اشکالست بنابر احتمال اینکه الذین مبتدا باشد و خبرش فان خرجن
زیرا که ضمیر راجع بازواجهم است و آن مشتملست بر عاید و یذرون بمعنی این باشد که در
میان اهل خود وا می گذارند آن زنان را بیکی از دو سبب اول آنکه نکاح آن زنان
دائمی نبوده پس باعث میراث بردن آن زنان از خانه و غیر آن باشد چنانچه ظاهرست
در روایت ثانیه دوم آنکه نکاح آن زنان بعقد متعه بوده و وصیت بعدم اخراج آن زنان
و دادن نفقه ایشان از مال شوهر شده باشد بسبب فرزندان ایشان و مانند آن چنانچه

ظاهر است در ایت اولی پس از واجات شامل متعه وزن دائمه بلکه ووصیة منصوب ومفعول له
یذرون باشد ولازم واجهم صفة وصیة باشد ومتاعا مفعول به وصیت باشد وحول مصدر باب
نصر باشد بمعنی انتقال از خانه شوهر بجایی دیگر وغیر اخراج مفعول له حول باشد مثل لا یکون ضرب
الیتیم غیر تادیب ومراد این باشد که اگر شوهر وصیت کند که چند انکه فلانه که متعه منست
در خانه من نشسته باشد وبیرون نرود لیکن بیرون کردن شما اورا نفقه دهید اورا از مال من
پس اگر بیرون رود وبر خانه خود کند نهی برای وارثان نخواهد بود زیرا که ان بیرون رفتن معروف
وجایز است اورا وبنا براین دعوی اتفاق علما غیر مقبولست وان دو روایت نقل بالمعنیست
از این حدیث بخیال اینکه کانت تمکث الخ راست از صدر این شریعت نظیر سه روایت که
مصنف رحمه الله تعالی نقل کرده در خطبه وبعد از انها گفته که ولکن لا نعرف من جمیع ذلک
الا اقله تا اخر وبیان شده وانکه می اید در حدیث دهم وسیزدهم باب چهل وششم ابطال
خیال ایشان می کند زیرا که ظاهر است در عدم نسخ ایت اولی چنانچه بیان می شود وابو علی
جبائی وزمخشری وبیضاوی وامثال ایشان از جمله لغات در ترکیب ایت اولی تقدیرات رکیکه
که انها در کلام اوساط الناس واقعیت کرده اند تا مبادا که ان ایت دلالت بر جواز متعه
کند ودیگران از این معنی غافل شده اند والله اعلم یعنی روایت است از زراره بکسر راء بی نقطه
وفا وعین بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زنی که وفات یافت
از سر او شوهرش هر جا که او غایب که چه وقت عده نگاه دارد پس امام گفت که در روزی
که خبر وفات میرسد باو وامام مذکور کرد اینرا که رسول الله صلی الله علیه واله گفت زنان شوهر
مرده را که بدرستی که یکی از شما بود در زمان شریعت عیسی علیه السلم که درنگ می کرد در یکسال
چون وفات می یافت شوهر او وبعد از ان می انداخت یک پشکل شتر را در عقب خود
ششم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال ان مات عنها یعنی وهو غایب فقامت
البینة علی موته فعدتها من یوم یاتیها الخبر اربعة اشهر وعشرا لان علیها ان تحد

علیه فی

علیه فی الموت اربعة اشهر وعشرا فتمسك عن الکحل والطیب والاصباغ **شرح** معنی وهو غایب کلام
زراره است اربعة اشهر وعشرا هر دو منصوبست بحکایت لفظ قران در سوره بقره ومی تواند بود که در
اول منصوب بظرفیت باشد ومی تواند که اربعه در اول مرفوع ودر دوم مجرور باشد وعشرا هر دو جا
مفعول معه باشد تمسک بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال منصوب ومرفوع می تواند بود الاصباغ بفتح همزه
جمع صبغ بکسر صاد وسکون وفتح باء یک نقطه وغین با نقطه چیزهای که بانها رنگ مختلف می شود مثل وسمه
برای ابرو وحنا برای دست وقرمز برای جامه ومی اید در حدیث چهاردهم وششم باب چهل وششم
که ولا تلبس ثوبا مصبوغا ودر حدیث سیزدهم باب مذکور که ولا تکتحل یعنی روایتست
از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که اگر زوج بمیرد از سر زن امام می خواهد اینرا
که هر جا که زوج غایب باشد پس ثابت شود گواه معتبر بمردن زوج پس عده زن از روزیست
که میرسد باو ان خبر چهار ماه وده شبانه روز است زیرا که واجبست بر زن انکه اظهار
اندوه کند بر شوهر در مردن در چهار ماه وده شبانه روز بانیروش که نگاه دارد خود را
از سرمه کشیدن واز خوشبویی بکار بردن واز جامه خوش رنگ پوشیدن **هفتم اصل**
عن ابن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا ع قال المتوفی عنها زوجها تعتد حین یبلغها لانها
ترید ان تحد علیه **شرح** یعنی ظاهر است از شرح سابق **باب چهل وچهارم اصل باب علة**
اختلاف عدة المطلقة وعدة المتوفی عنها زوجها این باب بیان سبب اختلاف عده مطلقه وعده زنیست که
وفات یافته از سر او شوهرش ودر این باب یک حدیث است **اصل** عن محمد بن سلیمان
عن ابی جعفر الثانی علیه السلم قال قلت له جعلت فداک کیف صارت عدة المطلقة ثلث
حیض او ثلثة اشهر وصارت عدة المتوفی عنها زوجها اربعة اشهر وعشرا فقال اما
عدة المطلقة ثلثة قروء فلاستبراء الرحم من الولد واما عدة المتوفی عنها زوجها فان
الله تبارک وتعالی شرط للنساء شرطا وشرط علیهن شرطا فلم یحابهن فیما شرط
لهن ولم یجر فیما اشترط علیهن **شرح** حیض بکسر حا وفتح یاء است جمع حیضه

برائت که حیضهٔ ثالثه علامت انقضای عده است و داخل عده نیست پس منافات ندارد با اینکه ثلثة قروء بمعنی سه طهر باشد چنانکه گذشت در احادیث باب معنی الاقراء که باب بیست و نهم است فالاستبراء الرحم مبنی بر غالبست پس منافات ندارد با اشکال آنچه می اید در باب عدة المراة من یحضی که باب نهفتاد و یکم است شرط بدو و جاعبارتست از ده شبانه روز که بعد از چهار ماهست زیرا که اینست مابه الاختلاف که گاهی برای زنانست باینمعنی که هر زنان لازم نیست صبر در ان گاهی هر زنانست باینمعنی که بر زنان لازمست صبر در ان و چهار ماه مشترکست لم یجب نکیر یلتقط و با تحتیه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام واوی باب مفاعله است الملیه باتاه جانب گیری کردن کسی را الم یجر بجیم و راه بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین واوی باب نصر است الجور ستم کردن یعنی روایتست از محمد بن سلیمان از امام محمد تقی علیه السلم گفت که گفتم امام را که قربانت شوم چگونه گردید عده مطلقه سه حیضه اگر زن حیض بیند باشد یا سه ماه اگر زن مسترابه باشد و گردید عده زنی که وفات یافت از سر او شوهرش چهار ماه و ده شبانه روز پس امام گفت که اما عده مطلقه که سه طهرست مثلا پس برای طلب برائت زهدان از فرزندست مراد اینست که بانقضای سه طهر خاطر جمع می شود که زهدان برایست از فرزند چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب المسترابه بالحبل که باب سی و ششم است واما عده زنی که وفات یافته از سر او شوهرش پس بدرستی که الله تبارک و تعالی شرط کرد برای نفع زنان شرطی را و شرط کرد بر زنان شرطی را پس جانب گیری نکرد زنانرا در آنچه شرط کرد برای ایشان و ستم نکرد بر زنان در آنچه شرط کرد بر ایشان اصل اما ما شرط لهن فی الایلاء اربعة اشهر اذ یقول عز وجل للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فلم یجوز لاحد اکثر من اربعة اشهر فی الایلاء لعلمه تبارک اسمه انه غایة صبر المراة من الرجل واما ما شرط علیهن فانه امرها ان تعتد اذا مات زوجها اربعة اشهر وعشرا فاخذ منها له عند موته ما اخذ منه لها فی حیاته عند الایلاء قال الله تعالی یتربصن بانفسهن اربعة اشهر فی ترک الجماع فمن

اشهر وعشرا

وعشرا ولم یذکر العشرة الایام فی العدة الا مع الاربعة اشهر وعلم ان غایة المراة الاربعة اشهر فی ترک الجماع فمن ثم اوجبه علیها ولها شرح اما بفتح همزه و تشدید میم حرف تفصیل است و متضمن معنی شرطست و لهذا ذکر فا بعد از ان لازمست ما موصوله و مرفوع است محلا مبتداست در نسخ فی الایلاء بی فاوست و ظاهر اینست که ففی الایلاء بفاء باید و خبر مبتدا باشد و اربعه مرفوع و خبر دوم باشد زیرا که بعیداست آنکه فا در فلم جواب اما باشد الایلاء مصدر مهموز الفاء و معتل اللام باب افعال قسم خوردن مرد برای ترک جماع زن در بیشتر از چهار ماه لتقیید اقرار از برای تعلیل است فا در فلم برای تفریعست لم یجوز لحکم و زای بانقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر انه راجع بتربص اربعة اشهر است غایة صبر المراة من الرجل باینمعنی است که در زیاده بر چهار ماه آزار می کشد غالبا پس در صورتیکه زن اند و هیکین نباشد بصحبت شوهر مناسب اینست که تکلیف بصبر در زیاد از چهار ماه واقع نشود و اگر اند و هیکین باشد مناسب اینست که ده شبانه روز که اگر مدت حیض است برای رعایت حق شوهر افزوده شد اوجب بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال بتقدیر اوجب العشرة ایام است یعنی اما آنچه شرط کرد برای زنان پس در ایلاء است چهار ماهست چه می گوید الله عز وجل در سوره بقره برای جمعی که قسم میخورند که دوری کنند از زنان خود اینست که انتظار کشند زنان ایشان در چهار ماه پس الله تعالی تجویز نکرد برای یکی از شوهران بیشتر از چهار ماه را در ایلاء برای علم الله تبارک اسمه باینکه انتظار چهار ماه نهایت صبر زنست در دوری از مرد و مراد اینست که تکلیف صبر در ده روز بر زنان نکرد واما آنچه شرط کرد بر زنان پس بدرستی که الله تعالی امر کرد که زنرا باینکه عده نگاه دارد چون مرد شوهرش در چهار ماه و ده شبانه روز پس بیان گرفت از زن برای شوهر نزد مردن شوهر آنچه را که بیان گرفت از شوهر برای زن در زندگی شوهر نزد ایلاء شوهر بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره بقره که زنان شوهر مرده انتظار می کشند بخودشان انقضای چهار ماه

ده شبانه روز را واله تعالی ذکر کرد ان ده روز را در عده مگر بان چهار ماه و دانست که نهایت صبر زن ان چهار ماه است در ترک جماع و از انجاست که واجب ساخت ده شبانروز را بر زن در عده و برای زن در ایلاء حاصل اینست که چهار ماه مشترکست میان ایلاء و عده وفات بنابر انکه زن را در ان مدت ازار نیست و اما انتظار زیاده بر ان بقدر ده روز که کار موافق زمان حیض مباشد مختلف شده در عده و ایلا بسبب اندوه و عدم اندوه باب

پنجم

اصل باب عدة الحبلی المتوفی عنها زوجها ونفقتها شرح این باب بیان عده زن ابستنی است که وفات یافته شوهرش از سرا و بیان نفقه ان زن در این باب ده حدیث اول اصل

عن سماعة قال قال المتوفی عنها زوجها الحامل اجلها اخر الاجلین ان کانت حبلی فتمت لها اربعة اشهر وعشرا ولم تضع فان عدتها الی ان تضع وان کانت تضع حملها قبل ان یتم لها اربعة اشهر وعشرا تعتد بعد ما تضع تمام اربعة اشهر وعشرا وذلك ابعد الاجلین شرح روایتست از سماعه بفتح سین و تخفیف میم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم گفت که امام گفت که زن وفات یافته از سرا و شوهرش که ابستن باشد انقضای عده او اخر دو انقضای عدت است بیان این انکه اگر زن ابستن پس منقضی شد چهار ماه و ده شبانه روز و وضع حمل نکرد پس بدرستی که عده ان زن تا وضع حمل اوست واگر شد که وضع کند حمل خود را پیش از انکه منقضی شود برای ان زن چهار ماه و ده شبانروز عده نگاه می دارد بعد از وضع حمل او در همه چهار ماه و ده شبانه روز و ان دورتر دو انقضای عدتست دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم انه قال فی المتوفی عنها زوجها تنقضی عدتها اخر الاجلین شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت در زنی که وفات یافته از سرا و شوهرش که منقضی میشود عده او در اخر دو انقضای عده بیان این شد در حدیث سابق سوم عن الحلبی عن ابی عبدالله ع انه قال فی الحبلی المتوفی عنها زوجها انه لا نفقة لها شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت در زن ابستن که وفات یافته از سرا و شوهرش که بدرستی که شان اینست که نیست نفقه ان زن را چهارم اصل

عن زرارة

عن زرارة عن ابی جعفر ع قال عدة المتوفی عنها زوجها اخر الاجلین لان علیها ان تحد اربعة اشهر وعشرا ولیس علیها فی الطلاق ان تحد شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که عده زنی که وفات یافته از سرا و شوهرش اخر دو انقضای عدت است زیرا که واجبست بر ان زن اینکه اظهار اندوه کند بترک ارایش در چهار ماه و ده شبانروز و واجب نیست بر ان زن در طلاق اینکه اظهار اندوه کند پنجم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر ع قال قضی امیر المؤمنین علیه السلم فی امراة توفی عنها زوجها وهی حبلی فولدت قبل ان تنقضی اربعة اشهر وعشرا فتزوجت فقضی ان یخلی عنها ثم لا یخطبها حتی ینقضی اخر الاجلین فان شاء اولیاء المراة انکحوها وان شاؤوا امسکوها فان امسکوها ردوا علیه ماله شرح اربعة اشهر وعشرا ان منقضی است و بعضی ان کنایت لفظ والنت در سوره بقره یخلی بنا بفقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بزوج دوم است لا یخطبها بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرت واشارتست بانچه گذشت در کتاب النکاح در اول حدیث باب فی قول الله عز وجل ولکن لا تواعدوهن سرا که باب هشتاد و پنجم است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلم در زنی که وفات یافت از سرا و شوهرش بر حالیکه او ابستن بود پس زایید پیش از انکه منقضی شود چهار ماه و ده شبانه روز پس شوهر کرد پس روش حکم کرد که ان شوهر واگذارد ان زن قید نکاح را بعد از ان خواستگاری نکند ان زن را تا انکه منقضی شود اخر دو انقضای عده پس اگر خواهند صاحبان اختیار ان زن تزویج می کنند ان زن را بان شوهر و اگر خواهند نگاه می دارند ان زن را پس اگر نگاه دارند ان زن را بر می گردانند بر ان شوهر مال او را اگر گرفته باشند ششم اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم قال الحبلی المتوفی عنها زوجها عدتها اخر الاجلین شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب هفتم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبدالله علیه السلم المرأة الحبلی المتوفی عنها زوجها تضع وتزوج قبل ان تخلو اربعة اشهر وعشرا قال ان کان زوجها الذی تزوجها دخل بها فرق بینهما واعتدت ما بقی من عدتها

الاولى وعدة اخرى من الاخير وان لم يكن دخل بها فرق بينهما واعتدت ما بقى من عدتها وهو
خاطب من الخطاب شرح تکلوني بنا بنقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است خطاب بضم خاء
بنقط وتشدید طاء بی نقط جمع خاطب است یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلم را که زن ایستن وفات یافته از برادو شوهرش میراید و شوهر میکند پیش ز انکه
که زوجه رماه و ده شبانه روز بگذرد می شود امام گفت اگر این شوهر او که خفت خود کرد او را
با شوهرش که جماع کرده باشد بزن تفریق کرده میشود میان ان دو وعده نگاه می دارد انچه را که
باقی ماند از عده او که پیشتر است و عده دیگر را از شوهر دوم و اگر نباشد که جماع کرده باشد
و تفریق کرده میشود میان ان دو وعده نگاه می دارد انچه را که باقی ماند از عده او و ان
شوهر دوم خواستگاریست از جمله خواستگاران مراد این است که در شق اول حرام موبد
میشود و در شق دوم نکاح باطل میشود و استیناف نکاحی دیگر موقوف بر رضای طرفین است
و تصریح باین گذشت در کتاب النکاح در حدیث چهارم و پنجم باب المراة التی تحرم
على الرجل فلا تحل له ابدا که باب بیست و دوم است هشتم اصل عن ابى الصباح الكنانى عن ابى عبدالله
علیه السلم فى المرأة الحامل المتوفى عنها زوجها هل لها نفقة قال لا شرح این ظاهر است از شرح حدیث
سوم این باب نهم اصل عن زرارة عن ابى عبدالله علیه السلم فى المرأة الحامل المتوفى عنها زوجها
هل لها نفقة قال لا شرح این نیز ظاهر است دهم اصل وروى ايضا ان نفقتها من مال ولدها
الذى فى بطنها رواه محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن محمد بن الفضيل
عن ابى الصباح الكنانى عن ابى عبدالله علیه السلم قال المرأة الحبلى المتوفى عنها زوجها ينفق عليها
من مال ولدها الذى فى بطنها شرح و روایت کرده شد نیز انکه نفقه آن زن از میراث فرزند
اوست که در شکم اوست روایت کرد انرا محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح باء
یک نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه از محمد بن فضیل بضم فاء و فتح
ضاد با نقطه از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه کنانی بکسر کاف و دو نون از امام

جعفر صادق ع

جعفر صادق ع گفت که زن ابستن که وفات یافته از برادو شوهرش نفقه کرده میشود برادو از میراث فرزندش
که در شکم اوست مراد مصنف اینست که این حدیث با حدیث سابق منافات ندارد باب حبلی
اصل باب المتوفى عنها زوجها المدخول بها این تعتد و ما یجب علیها این باب بیان اینست که زن
وفات یافته از برادو شوهرش که مدخول بها باشد در کجا عده نگاه میدارد و چه چیز واجب
میشود بران زن چهار ده حدیث است اول اصل عن محمد بن زياد عن عبدالله بن سنان و معوية
بن عمار عن ابى عبدالله علیه السلم قال سألته عن المرأة المتوفى عنها زوجها اتعتد فى بيتها او حيث
شاءت قال بل حيث شاءت ان عليا صلوات الله عليه لما توفى عمر اتى ام كلثوم فانطلق بها
الى بيته شرح در بعض نسخ محمد بن زیاد راوی بی واسطه است اتی بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
و ضمیر مستتر راجع بعلی علیه السلم است ام مفعول است کلثوم بضم کاف و سکون لام و ضم ثاء سه نقطه
مجرور و با تنوین است و ام کلثوم دختر علی صلوات الله علیه است و حکایتها و گذشت در
کتاب النکاح در باب تزویج ام کلثوم که باب بیست و سیوم است ضمیر بها راجع بعلی علیه السلم است
یعنی روایتست از محمد بن زیاد از عبدالله بن سنان و معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که پرسیدیم امام را از زنی که وفات یافته از برادو شوهرش که آیا عده نگاه می دارد
در خانه که از آن او بود یا هر جا که خواهد امام گفت که بلکه هر جا که خواهد بدرستی که علی صلوات الله علیه
در وقتی که سقط شد عمر آمد نزد ام کلثوم پس برد او را بسوی خانه خود دوم اصل عن سليمان
بن خالد قال سألت ابا عبدالله علیه السلم عن امرأة توفى زوجها اين تعتد فى بيت زوجها
او تعتد حيث شاءت قال حيث شاءت ثم قال ان عليا صلوات الله عليه لما مات عمر اتى
ام كلثوم فاخذ بيدها فانطلق بها الى بيته شرح مضمون این موافق سابقست سوم
اصل عن عبدالله بن سنان قال سألت ابا عبدالله علیه السلم عن المتوفى عنها زوجها اتخرج
الى بيت ابيها وامها من بيتها ان شاءت فتعتد فقال ان شاءت ان تعتد فى بيت
زوجها اعتدت وان شاءت اعتدت فى اهلها ولا تكتحل ولا تلبس حليا شرح تلبس از باب

علامت الحلی بفتح حاء وسکون لام زیور و بضم حاء وکسر لام وتشدید یا جمع حلی زیورها یعنی روایتست
از عبد الله بن سنان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زنی که وفات یافته
از سر او شوهرش که آیا بیرون رود بسوی خانه پدرش ومادرش از خانه که آنجا بود اگر خواهد
پس عده نگاه دارد پس امام گفت که اگر خواهد که عده نگاه دارد در خانه شوهرش عده
نگاه می دارد واگر خواهد عده نگاه می دارد در میان قوم خود وسرمه نمی کشد و نمی
پوشد زیورها را چهارم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن
المتوفی عنها زوجها فقال لا تکتحل للزینة ولا تطیب ولا تلبس ثوبا مصبوغا ولا
تبیت عن بیتها وتقضی الحقوق وتمتشط بغسلة وتحج وان کانت فی عدتها شرح للزینه
اشارتست بآنکه اگر برای علاج چشم باشد جایزاست تبیتها اینجا عبارتست از خانه که مسکن
اوست خواه خانه شوهرش وخواه غیر آن زیراکه ماندن در غیر مسکن خود منافات دارد
با اظهار اندوه بر شوهر پس منافات نیست میان این حدیث وحدیث سابق یعنی روایتست
از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زنی که وفات
یافت از سر او شوهرش پس امام گفت که سرمه نمی کشد برای آرایش وخوشبوئی بکار
نمی برد ونمی پوشد جامه رنگین را وشب نمی ماند بیرون از خانه خود وبجا می آورد حقوق را
مثل پرسش بیمار وشانه نمی کند بشستن موی وحج می گذارد هر چند که در عده خود باشد پنجم
اصل عن عبید بن زراره عن ابی عبد الله علیه السلم فی المتوفی عنها زوجها اتحج وتشهد الحقوق
قال نعم شرح روایتست از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلم در آنکه زنی که وفات
یافت از سر او شوهرش آیا حج می گذارد وحاضر می شود حقوق را مثل پرسش بیمار گفت که آری
ششم اصل عن ابی العباس قال قلت لابی عبد الله علیه السلم المتوفی عنها زوجها قال لا تکتحل
لزینة ولا تطیب ولا تلبس ثوبا مصبوغا ولا تخرج نهارا ولا تبیت عن بیتها قلت ارأیت
ان ارادت ان تخرج الی حق کیف تصنع قال تخرج بعد نصف اللیل وترجع عشاء شرح

شاید که

شاید که بعد نصف اللیل اینجا که عبارتست از زمانه که میان طلوع فجر وطلوع آفتابست بقرینه مقابل آن
باعشا بکسر عین بی نقطه وشین با نقطه والف ممدوده که عبارتست از زمانه که میان غروب آفتاب
وغروب بیاض مغربست ونظیر این گذشت در حدیث سیم باب عدة المطلقه واین بعد
که باب بیست وهشتم است ومی آید در حدیث سیزدهم این باب یعنی روایتست از
ابو العباس فضل بن عبد الملک گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که زنی وفات یافت
از سر او شوهرش چگونه می کند امام گفت که سرمه نمی کشد برای آرایش وخوشبوئی بکار نمی برد
ونمی پوشد جامه رنگین را وبیرون نمی رود از مسکن خود در روز وشب نمی ماند بیرون از مسکن خود
گفتم که خبر ده مرا که اگر خواهد که بیرون رود بسوی حقی مثل تعزیه وپرسش بیمار چگونه می کند
گفت بیرون می رود بعد از نصف شب وبر می گردد در میان شام وخفتن هفتم اصل
عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المتوفی عنها زوجها تخرج
من بیت زوجها قال تخرج من بیت زوجها وتحج وتنتقل من منزل الی منزل
شرح روایتست از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را
از زنی که وفات یافت از سر او شوهرش که آیا بیرون می رود از خانه شوهرش گفت که بیرون
می رود از خانه شوهرش وحج می گذارد وانتقال می کند از منزلی بسوی منزلی هشتم اصل عن محمد
بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن المتوفی عنها زوجها این تعتد قال حیث شاءت
ولا تبیت عن بیتها شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
گفت که پرسیدم امام را از زنی که وفات یافت از سر او شوهرش که کجا عده نگاه میدارد
گفت که هر جا که خواهد وشب نمی ماند بیرون از مسکن خود نهم اصل عن رجل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سألته عن المتوفی عنها زوجها اتعتد فی بیت تمکث فیه شهرا او اقل من شهر او اکثر
ثم تتحول منه الی غیره فتمکث فی المنزل الذی تحولت الیه مثل ما مکثت فی المنزل الذی تحولت منه
کذا صنیعها حتی تنقضی عدتها قال یجوز ذلک لها ولا بأس شرح روایتست از مردی

از امام جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از زنی که وفات یافت از سرا و شوهرش آیا
عده نگاه می دارد در خانه که درنگ کند در آن یک ماه یا کمتر از یک ماه یا بیشتر بعد از آن انتقال
کند از آن خانه به سوی غیر آن پس درنگ کند در منزلی که انتقال کرد به سوی آن مثل آنچه درنگ کرد
در منزلی که انتقال کرد از آن چنین است کار او تا آنکه منقضی شود عده او امام گفت که جایز است
آن برای او و نیست پروایه دهم اصل عن محمد بن مسلم قال جاءت امراة الى ابي عبدالله
عليه السلم تستفتيه في المبيت في غير بيتها وقد مات زوجها فقال ان اهل الجاهلية كانت
اذا مات زوج المراة احدت عليه امراته اثني عشر شهرا فلما بعث الله محمدا صلى الله عليه وآله
رحم ضعفهن فجعل عدتهن اربعة اشهر وعشرا وانتن لا تصبرن على هذا شرح بیتها عبارت است
از مسکن زن خواه خانه شوهرش باشد و خواه غیر آن باشد موافق آنچه گذشت در شرح حدیث
چهارم این باب مراد به اهل الجاهلية اهل زمان فترت رسل است و آن زمانی بوده که مردمان
تمکین از وصی عیسی علیه السلم نمیکرده اند پس آنچه که مشترک بوده میان جمیع رسل و آن وجوب سؤال
اهل الذکر در مسائل غیر معلومه است معمول به نبوده نزد اکثر ایشان و پیروی ظن میکرده اند و به سبب
این رسل بسته بوده اند چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث نهم باب الرد الی الکتاب
و السنة و اقرب که باب بیست و یکم است و در کتاب النکاح در حدیث اول باب خطب النکاح
که باب چهل و چهارم است و مقصود این است که با وجود آنکه زمان جاهلیت بوده این حکم
عده دوازده ماه که موافق شریعت عیسی بوده معمول به بوده احدت با حای بی نقطه و تشدید دال
بی نقطه به صیغه ماضی غایبه معلوم باب افعلت الاحداد حداد فلما بعث الخ ظاهر است در آنکه
در صدر این شریعت عده وفات چهار ماه و ده شبانه روز بوده چنانچه گذشت در شرح حدیث
پنجم باب چهل و سیوم زیرا که اهل عربیت گفته اند که لما دلالت بر انتفا جزا للشرط می کند
یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که آمد زنی به سوی امام جعفر صادق علیه السلم فتوی میخواست
از او در ماندن در شب در غیر مسکن خود و به تحقیق مرده بود شوهرش پس امام گفت که بدرستی

که اهل

اهل جاهلیت بودند با پیروش که چون بمیرد شوهر زن اظهار اندوه میکرد بر او زن ترک آرایش
در دوازده ماه پس در وقتی که فرستاد الله تعالی محمد را صلی الله علیه وآله رحم کرد سستی زنان را پس
گردانید عده ایشان را در وفات شوهران چهار ماه و ده شبانه روز و شما صبر نمیکنید بر این چه جای
دوازده ماه مراد این است که شب ماندن در غیر مسکن خود منافات دارد با اظهار اندوه
بر شوهر یازدهم اصل عن الحلبي عن ابي عبدالله عليه السلم قال سئل عن المراة يموت عنها زوجها
ايصلح لها ان تحج او تعود مريضا قال نعم تخرج في سبيل الله ولا تكتحل ولا تطيب شرح روایت است
از زراره از امام جعفر صادق ع گفت که زنی که وفات یافته از سرا و شوهرش نمیتواند او را که
خوشبوی بکار برد و نه آنکه آرایش کند تا آنکه آخر شود عده او که چهار ماه و ده روز است
سیزدهم اصل عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلم قال سالته عن المراة يتوفى عنها زوجها وتكون
في عدتها اتخرج في حق فقال ان بعض نساء النبي صلى الله عليه وآله سالته فقالت ان فلانة توفي
عنها زوجها فتخرج في حق ينوبها فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله اف لكن قد كنتن من قبل
ان ابعث فيكن وان المراة منكن اذا توفي عنها زوجها اخذت بعرة فرمت بها خلف ظهرها ثم قالت
لا امتشط ولا اكتحل ولا اختضب حولا كاملا وانما امرتكن باربعة اشهر وعشرا ثم لا تصبرن شرح
اف بضم همزه و تشدید فا کلمه تضجر است و مبنی بر کسر است و گاهی با تنوین می باشد و در آن لغات
دیگر است و اینجا مرفوع است محلا و مبتدا است لکن بفتح لام و ضم کاف و تشدید نون مفتوحه خبر مبتدا است
و این جمله نفرین است من قبل ان ابعث یعنی ظاهر است در آنکه در صدر اسلام نیز عده وفات چهار ماه
و ده روز بوده چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب چهل و سیوم و موید این است حصر در انما امر
تکن و آن بواو حالیه ذکر همزه و تشدید نون مفتوحه است اخذ بعره در رمی آن در طرف اول عده ظهر درع
کنایه است از برطرف کردن راحت از خود و تشبیه راحت به بعره در بی اعتباری به سبب اند و
کلاف رمی آن در آخر عده چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب چهل و سیوم لا امتشط بصیغه نفی
مضارع متکلم معلوم باب افتعال است بعد ابی ثم اشهر و عشرا حکایت لفظ آیت سوره بقره است

ثم برای تعجب است لا تقصرن بصیغه نفی مضارع جمع مونث مخاطب معلوم باب ضرب است واین
سرزنش مبنی بر اینست که اکثر زنان بهانه جویانه بیرون میروند از مسکن خود بی حق واقعی وان معلوم
رسول الله صلی الله علیه واله بوده یعنی روایتست از ابی بصیر از امام جعفر صادق که گفت که پرسیدم
امام را از زن که وفات می یابد از سر او شوهرش وی باشد در عده خود ایا بیرون میرود
از مسکن خود برای حقی پس امام گفت که بعض زنان نبی صلی الله علیه واله پرسید او را یا بیرونش که گفت
که بدرستی که فلانه وفات یافته از سر او شوهرش پس بیرون میرود از مسکن خود برای حقی پس
امام گفت که بعض که بر مهجور داو را پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه واله که اف شما را
بتحقیق بود پیش از انکه مبعوث شوم در میان شما مرا که بدرستی که زن از جمله شما
چون وفات می یافت از سر او شوهرش میگرفت یک پشکل شتر را پس می انداخت انرا
در پس پشت خود بعد از ان میگفت که شانه نمی کنم وسرمه نمیکشم وخضاب نمیکردم در یک سال کامل واین
نیست که امر کردم شما را چهار ماه و ده شبانه روز با وجود ان صبر نمی کنید وبهانه جوئی میکنید اصل
لا تمتشط ولا تکتحل ولا تختضب ولا تخرج من بیتها نهارا ولا تبیت عن بیتها فقالت یا رسول الله
فکیف تصنع اذا عرض لها حق فقال تخرج بعد زوال اللیل وترجع عند المساء فیکون لم تبت عن
بیتها قلت له فتحج قال نعم شرح لا تمتشط بصیغه نهی مضارع غایبه معلوم باب افتعال مرفوعست
وضمیر مستتر راجع بفلانه است ونفی بمعنی نهی است وبرین قیاس است باقی زوال اللیل عبارتست
از نصف شب ومراد اینجا بخروج بعد از زوال لیل بیرون رفتن است در زمانی که میان
طلوع فجر و طلوع افتابست واز اصبح مینامند وجزو شب است چنانچه گذشت در کتاب
النکاح در شرح حدیث پنجم باب اللواط که باب صد و شصت و ششم است تقریبا انکه مساء
بفتح میم وسین بی نقطه والف ممدوده ضد صبح است وان زمانیست که میان غروب
افتاب وغروب بیاض مغربست ونظیر این بیان شد در شرح حدیث سیوم باب عدة المطلقة
واین تعده که باب بیست و هشتم است ودر شرح حدیث ششم این باب قلت کلام ابی

[illegible]

٦٩

الصداق ولا [illegible]

بصیر است ضمیر له راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است یعنی فلانه شانه نمی کند وسرمه
نمی کشد وخضاب نمیکرد وبیرون نمیرود از مسکن خود در روز وشب نمی ماند بیرون از مسکن
خود پس ان بعض گفت که ای رسول الله پس چگونه میکند چون بر خورد او را حقی پس رسول الله
گفت که بیرون میرود بعد از نصف شب وبر میگردد نزد اول شب پس می باشد که شب
نمانده باشد بیرون از مسکن خود گفتم امام را که ایا پس حج میگذارد گفت که اری چهاردهم
اصل عن ابن بکیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن التی توفی عنها زوجها اتحج قال نعم
وتخرج وتنتقل من منزل الی منزل شرح روایتست از عبد الله بن بکیر گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از زنی که وفات یافته از سر او شوهرش که ایا حج میگزارد امام گفت
که اری وبیرون میرود از خانه شوهرش وانتقال می کند از مسکنی بسوی مسکنی چون حاجت افتد
باب صد وهفتم باب المتوفی عنها زوجها ولم یدخل بها وما لها این باب بیان
زنیست که وفات یافته از سر او شوهرش مردی که جماع نکرده بود با و وبیان انچه برای ان زنست
از مهر وعده ودر این باب یازده حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم
فی الرجل یموت وتحته امرأة لم یدخل بها قال لها نصف المهر ولها المیراث کاملا وعلیها
العدة کاملا شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی
که میمیرد مردی که در نکاح دائمی اوست زنی که جماع نکرده با و گفت که برای ان زنست نصف مهر
وبرای ان زنست میراث زن که ربع یا ثمن است همگی وبر ان زنست عده وفات که چهار
ماه وده شبانه روز است همگی دوم اصل عن عبید بن زرارة قال سالت ابا عبد الله
علیه السلم عن رجل تزوج امرأة ولم یدخل بها قال ان هلکت او هلک او طلقها فلها النصف
وعلیها العدة کملا ولها المیراث شرح وعلیها عطف بر جزای شرطیست بلکه عطف بر جمله
دیگر از جمله شرط وجزاست ومقصود انیست که نصف مهر ونصف میراث برای ان زنست
در صورتی که مرد مرده باشد بلکه کل مهر وکل میراث است یعنی روایتست از عبید بن زراره

گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که خطبه خود کرد زنی را و جماع نکرد با و امام گفت
که اگر زن بمیرد یا مرد بمیرد یا طلاق دهد او را پس برای زنست نصف مهر و امام گفت که بر ان
زنست عده وفات بهیچ وجه و برای انزنست میراث در صورتی که مرد مرده باشد سوم اصل
عن رجل عن علی بن الحسین علیهما السلم فی المتوفی عنها زوجها ولم یدخل بها ان لها نصف الصداق
ولها المیراث وعلیها العدة شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن الحلبی
عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان لم یکن دخل بها وقد فرض لها مهرا فلها نصف ما فرض لها
ولها المیراث وعلیها العدة شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب اشارتست
بانکه ضمیر مستتر در لم یکن دخل راجع بشوهریست که وفات یافته یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که اگر نباشد که دخول کرده باشد بزن و بتحقیق تعیین کرده باشد برای زن مهر را پس برای
زنست نصف مهری که تعیین کرده اشارتست بانکه اگر تعیین نکرده باشد تمتیع هست موافق انچه
گذشت در حدیث اول باب للمطلقة التی لم یدخل بها من الصداق که باب چهلم است و برای ان
زنست میراث و بر اوست عده پنجم اصل عن زرارة قال سالت عن المراة تموت قبل ان
یدخل بها او یموت الزوج قبل ان یدخل بها قال ایهما مات فللمراة نصف ما فرض لها وان لم
یکن فرض لها فلا مهر لها شرح روایتست از زراره که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را از زن که میمیرد پیش از انکه جماع کرده شود با و یا میمیرد
شوهر پیش از انکه جماع کند با و امام گفت که هر کدام ازان دو که مرد پس برای زنست نصف مهری
که تعیین کرده برای او و اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای او پس نیست مهری برای او و این
منافات ندارد با انکه تمتیع باشد موافق انچه بیان شد در شرح حدیث باب سابق ششم
اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبدالله ع انه قال فی المراة توفیت قبل ان یدخل
بها ما لها من المهر وکیف میراثها فقال اذا کان قد فرض لها صداقا فلها نصف المهر
وهو یرثها وان لم یکن فرض لها صداقا فلا صداق لها وفی رجل توفی قبل ان یدخل

بامراته

بامراته قال ان کان فرض لها مهرا فلها نصف المهر وهی ترثه وان لم یکن فرض لها مهرا فلا
مهر لها شرح المراة مرفوع و مبتداست توفیت خبر مبتداست و مضمون انچه تا میراثها مدخول
حرف جراست نظیر اسالک بلا اله الا الله و مقصود اینست که امام سخن گفت در جواب این دو سوال
و بر این قیاس است رجل که مرفوعست یعنی روایتست از عبدالله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه او سخن گفت در جواب اینکه زن وفات یافت پیش از انکه جماع کرده شود با و
پس چه چیز برای اوست از جمله مهر و چگونه است میراث او پس امام گفت که چون شوهر باشد
که بتحقیق تعیین کرده باشد برای او مهر را پس نیست مهری برای او و در جواب اینکه مردی
وفات یافت پیش از انکه جماع کند بزنش گفت که اگر باشد که تعیین کرده باشد برای او مهر را
پس برای ان زنست نصف ان مهر و ان زن میراث می برد ازو و اگر نباشد که تعیین
کرده باشد برای او مهر را پس نیست مهری برای ان زن هفتم اصل عن عبید بن زراره
و فضل ابی العباس قالا قلنا لابی عبدالله علیه السلم ما تقول فی رجل تزوج امراة ثم مات
عنها وقد فرض الصداق قال لها نصف الصداق وترثه من کل شیء وان ماتت فهو
کذلک شرح ظاهر من کل شیء اینست که زن از خانه و زمین و مانند انها میراث برد و این
منافات ندارد با انکه واجب باشد بر زن فروختن انها اگر باقی ورثه راضی بخریدن انها
باشد و توضیح این می اید در کتاب المواریث در شرح احادیث باب ان النساء لا یرثن
من العقار شیئا یعنی روایتست از عبید بن زراره و فضل که کنیت او ابو العباس است
گفتند که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه می گویی در مردی که خطبه خود کرد زنی را
بعد ازان وفات یافت از برای او و بتحقیق تعیین کرده بود مهر را امام گفت که برای
ان زنست نصف مهر و میراث میبرد از مرد از هر چیزی و اگر زن میرد پس شوهر هم چنانست
هشتم اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم قال قضی امیر المومنین
صلوات الله علیه فی المتوفی عنها زوجها ولم یمسها قال لا تنکح حتی تعتد اربعة اشهر

وعشرا عدة المتوفى عنها زوجها **شرح** **نهم اصل** روايتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در زنی که وفات یافت از سر او شوهرش در حالی که جماع
نکرده بود او را گفت که از زن شوهر نمیکنند تا آنکه عده نگاه دارد چهار ماه و ده شبانه روز
که عده هر زنیست که وفات یافته از سر او شوهرش **دهم اصل** عن عبيد بن زرارة عن ابي
عبد الله عليه السلم في المتوفى عنها زوجها ولم يدخل بها قال هي بمنزلة المطلقة التي لم يدخل
بها ان كان سمى لها مهرا فلها نصفه وهي ترثه وان لم يكن سمى لها لها مهرا فلا مهر لها وهي
ترثه قلت والعدة قال كف عن هذا **شرح** کف بضم کاف و تشدید فا مفتوحه بصیغه امر باب
نصر است یعنی روایتست از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که وفات یافت
از سر او شوهرش در حالی که جماع کرده نشده بود امام گفت که آن زن مانند مطلقه ایست که جماع
کرده نشده باشد در مهر بیان این آنکه اگر شوهر باشد که تعیین کرده باشد برای او مهر را پس برای
اوست نصف آن مهر و او میراث می برد از شوهر و اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای او مهر را
پس نیست مهری برای او و او میراث میبرد از شوهر گفتم که آیا عده او مانند عده مطلقه است
امام گفت که نگاه دار خود را و از این مراد این است که عده او مانند عده مطلقه نیست بلکه او
عده نگاه می دارد و مطلقه عده نگاه نمی دارد **دهم اصل** عن الحسن الصيقل وابي العباس عن ابي
عبد الله عليه السلم في المرأة يموت عنها زوجها قبل ان يدخل بها قال لها نصف المهر ولها
الميراث وعليها العدة **شرح** این ظاهر است از شرح اول و دوم و سیوم این باب **یازدهم**
اصل عن عبيد بن زرارة قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن امرأة هلك زوجها ولم يدخل
بها قال لها الميراث وعليها العدة كاملة وان سمى لها مهرا فلها نصفه وان لم يكن سمى لها
مهرا فلا شيء لها **شرح** این نیز ظاهر است **باب جمیل** **اصل باب الرجل يطلق امرأته ثم**
يموت قبل ان تنقضي عدتها **شرح** این باب بیان مردیست که طلاق می دهد زنش را بعد از آن
میمیرد پیش از آنکه آخر شود عده زن در این باب شش حدیثست **اول اصل** عن جميل بن

بن دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما عليهما السلم في رجل طلق امرأته طلاقا يملك فيه الرجعة ثم مات
عنها قال تعتد بابعد الاجلين اربعة اشهر وعشرا **شرح** روایتست از جمیل بن دراج بضم دال
بی نقط و تشدید را و بی نقط و الف و جیم از بعض یاران ما از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
در مردی که طلاق داد زنش را طلاقی که مالک می شود در آن برگردانیدن زن را بعد از آن وفات
یافت از سر او امام گفت که آن زن عده نگاه می دارد به دورتر دو مدت که چهار ماه و ده شبانه
روز است این مبنی بر غالبست زیرا که عده طلاق ظاهرا زیاده از چهار ماه و ده شبانه روز نمی شود
چنانچه گذشت در باب فی التی تحیض کل شهرین وثلثة که باب سی و سیوم است و در احادیث
باب المسترابة بالحبل که باب سی و ششم است و بر آن تقدیر که ظاهر العبد الاجلین تتمه عده طلاق
دوم اصل وعنه عن بعض اصحابنا في المطلقة البائنة اذا توفي عنها زوجها وهي في عدتها قال
تعتد بابعد الاجلين **شرح** البائنة بباء یک نقطه و الف و کسر همزه و نون زنیست که جداکننده مراد
مطلقه بائنه زنیست که طلاق او حقدار بخشیدن مهر او و مانند آن نباشد پس طلاق او رجعیه اگر
مدخول بها باشد و صیغه و بائن نباشد موافق آنچه می آید در شرح حدیث پنجم باب الایلا که باب
پنجاه و هفتم است و این منافات ندارد با آنکه بائن مستعمل شود در ضد این معنی چنانچه می آید
در حدیث دوم باب الخلع که باب شصت و یکم است یعنی روایتست از جمیل بن دراج
از بعض یاران ما که راوی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم است در زنی که مطلقه
رجعیه باشد چون وفات یابد از سر او شوهرش در حالی که او در عده خود است گفت
که عده نگاه می دارد به دورتر دو مدت که بیان شد در شرح سابق **سیوم اصل** حمید بن
زياد عن ابن سماعة عن محمد بن زياد عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلم قال
قضى امير المؤمنين صلوات الله عليه وآله في رجل طلق امرأته ثم توفي وهي في عدتها
قال ترثه وان توفيت وهي في عدتها فانه ترثها وكل واحد منهما يرث من دية
صاحبه ما لم يقتل احدهما الآخر **شرح** ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست

شل آیت سوره بقره که ان طلقتم النساء مالم تمسوهن و بیان شد در شرح حدیث سیم باب المتعة المطلقة
که باب سی و نهم است یعنی روایت کرد حمید بضم حا و فتح میم یا بفتح حا و کسر میم ابن زیاد از حسن بن
سماعه از محمد بن زیاد از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که طلاق رجعی داد زنش را بعد از ان وفات یافت
در حالی که ان زن در عده خود است گفت که زن میراث میبرد از زن و هر کدام از ان دو
که باقی ماند میراث می برد از دیت یا رش در وقتی که گذشته باشد یکی از ان دو دیگر برا اصل
وزاد فیه محمد بن ابی حمزة وتعتد عدة المتوفی عنها زوجها قال الحسن بن سماعه وهذا الکلام
سقط من کتاب ابن زیاد ولا اظنه الا وقد رواه شرح این کلام حمید بن زیاد است محمد بن
ابی حمزه راوی امام جعفر صادق علیه السلم است این زیادتی در حدیث سیوم بعد از ترثه و پیش
از ان توفیت است بنابر روایت محمد بن ابی حمزه که کتاب او بنظر حمید بن زیاد رسیده بود
و طریق خود را این کتاب اینجا ذکر نکرده هذا الکلام عبارتست از تعتد عدة المتوفی عنها زوجها
ضمیر منصوب در ولا اظنه راجع بعبید الله بن سنان است یعنی زیاد کرد دران حدیث محمد بن
ابی حمزه که عده نگاه می دارد عده زنی که وفات یافت از سرای شوهرش گفت حسن بن سماعه
که این سخن افتاده از کتاب محمد بن زیاد و گمان ندارم عبد الله بن سنان را مگر در حالی که بتحقیق
روایت کرده باشد این سخن را نیز و محمد بن زیاد سهو کرده باشد چهارم اصل عن محمد بن مسلم
عن احدهما علیهما السلم قال المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من ماله شرح ذکر این حدیث
در تحت عنوان این باب برای اشارتست باینکه مراد بالمتوفی عنها زوجها زنیست که
که مطلقه رجعیه باشد و شوهرش در اثنای عده طلاق وفات یابد زیرا که اگر چنین نباشد
نفقه ان زن از مال ان زنست موافق انچه گذشت در حدیث اول باب ان المطلقة ثلثا
لا سکنی لها ولا نفقة که باب سی و هشتم است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که مطلقه رجعیه که در اثنای عده طلاق وفات یافت

از سراو شوهرش

از سرای شوهرش نفقه جاری کرده میشود بر ان زن در تتمه عده طلاق از مال شوهر پنجم اصل عن هشام بن سالم
عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل کانت تحته امرأته فطلقها ثم مات قبل ان تنقضی عدتها قال تعتد
بابعد الاجلین عدة المتوفی عنها زوجها شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب ششم اصل عن محمد
بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول ایما امرأة طلقت ثم توفی عنها زوجها قبل ان تنقضی
عدتها ولم تحرم علیه فانها ترثه ثم تعتد عدة المتوفی عنها زوجها وان توفیت وهی فی عدتها ولم
تحرم علیه فانه یرثها شرح ما در ایما زایده است میان مضاف که مبتداست و مضاف الیه ولم تحرم هر دو
جا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب حسن احترازست از عده غیر رجعیه یعنی روایتست از محمد بن قیس بفتح قاف
و سکون یا و دو نقطه در پایین و سین بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که شنیدم از امام می گفت
که هر کدام زنی که طلاق داده شد بعد از ان وفات یافت از سرای شوهرش پیش از انکه افزون شود
عده او و حرام نشده باشد بر ان مرد پس بدرستی که ان زن میراث می برد از او و بعد از ان عده
نگاه میدارد عده زنی که وفات یافت از سرای شوهرش و اگر زن وفات یابد در حالی که او در
عده خود باشد و حرام نشده باشد بر شوهرش پس بدرستی که شوهر میراث می برد از او باب طلاق و هم
اصل باب طلاق المریض و نکاحه شرح این باب بیان طلاق مرد بیمار و بیان نکاح اوست در این باب
دوازده حدیث است اول اصل عن ابن محبوب عن ابن بکیر عن عبید بن زرارة قال سألت
ابا عبد الله علیه السلم عن المریض اله ان یطلق امرأته فی تلک الحال قال لا ولکن له ان یتزوج
ان شاء فان دخل بها ورثته وان لم یدخل بها فنکاحه باطل شرح لام در اله ان یطلق برای
ملکیت است و مراد این است که آیا طلاق بائنه راوست و راضی شدن زن دخلی دران ندارد و پس
قال لا منافات ندارد با اشتمال این حدیث یازدهم این باب یعنی روایتست از حسن بن محبوب
از عبد الله بن بکیر از عبید بن زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد بیمار که آیا رواست
او را انکه طلاق دهد زنش را در حال مرض امام گفت که نه ولیکن روانست او را انکه جفت خود کند
زنی را اگر خواهد پس اگر جماع کند با زن میراث می برد زن از او و اگر جماع نکند با و پس نکاح او باطلست

دوم اصل وباسناده عن ابن محبوب عن ربیع الاصم عن ابی عبیدة الحذاء ومالك بن عطیة عن ابی الورد
کلیهما عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا طلق الرجل امرأته تطلیقة فی مرضه ثم مکث فی مرضه حتی انقضت
عدتها فانها ترثه مالم تتزوج فان کانت تزوجت بعد انقضاء العدة فانها لا ترثه شرح اما
عطف است بر ربیع کلیهما عبارتست از ابو عبیده و ابو الورد یعنی ولسند حدیث باقی روایتست از ابن
محبوب از ربیع کرا از ابو عبیده کفشکر و از مالک بن عطیه از ابو الورد هردو ایشان از امام محمد باقر
علیه السلم کفت که چون طلاق داد مرد زنش را یک طلاق در بیماری خود بعد از ان درنگ کرد در بیماری خود
تا انکه اخر شد عده زن پس بدرستی که زن میراث میبرد ازاو چندانکه شوهر نکرده باشد پس اگر بعد
که شوهر کرده باشد بعد از اخر شدن عده پس بدرستی که ان زن میراث نمی برد ازاو سیم اصل
عن عبد الرحمن بن الحجاج عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل طلق امرأته وهو مریض قال ان مات
فی مرضه ولم تتزوج ورثته وان کانت تزوجت فقد رضیت بالذی صنع فلا میراث لها شرح روایتست
از عبد الرحمن بن حجاج از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که طلاق داد زنش را در حالی
که او بیمار است کفت که اگر بمیرد در بیماری خود در حالی که زن شوهر نکرده باشد میراث میبرد از ان
شوهر و اگر بعد که شوهر کرده باشد پس بتحقیق راضی شده بانچه شوهر اول کرده پس نیست میراثی برای او چهارم
اصل عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یجوز طلاق المریض ویجوز نکاحه شرح لا یجوز
منافات ندارد با حدیث یازدهم این باب چنانکه ظاهر است از شرح حدیثها این باب یعنی روایتست
از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کرا از زن نمیشود طلاق بیمار و که را می شود
نکاح او چون بعد از رضای طرفین است پنجم اصل عن عبید بن زراره عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سألته عن رجل طلق امرأته وهو مریض حتی مضی لذلك سنة قال ترثه اذا کان فی مرضه الذی طلقها
لم یصح بین ذلك شرح روایتست از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که پرسیدم امام
را از مردی که طلاق داد زنش را در حالی که او بیمار است تا انکه گذشت برای ان بیماری یکسال امام کفت
که ان زن میراث میبرد ازاو چون نزدیک موت او در مرض او که طلاق داد ان زن را در ان حالی که صحیح نشده بعد

درمیان

درمیان ان بیماری ششم اصل عن ابی العباس عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له رجل طلق امرأته وهو مریض
تطلیقة وقد کان طلقها قبل ذلك تطلیقتین قال فانها ترثه اذا کان فی مرضه قال قلت وما حد
المرض قال لا یزال مریضا حتی یموت وان طال ذلك الی سنة شرح روایتست از ابو العباس از امام جعفر
صادق علیه السلم کفت که کفتم امام را که مردی طلاق داد زنش را در حالی که او بیمار است یک طلاق و بتحقیق بود
که طلاق داده بود او را پیش از ان دو طلاق امام کفت که وصیت انتهای ان بیماری امام کفت که اینکه
پیوسته باشد بیمار تا انکه بمیرد هرچند که دراز شود ان بیماری تا یکسال هفتم اصل عن ابی العباس عن ابی
عبد الله علیه السلم قال اذا طلق الرجل المرأة فی مرضه ورثته ما دام فی مرضه ذلك وان انقضت عدتها
الا ان یصح منه قال قلت فان طال به المرض قال ما بینه وبین سنة شرح روایتست از ابی العباس
از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که چون طلاق داد مرد زنش را در بیماری خود زن میراث می برد ازاو چندانکه
در ان بیماری باشد هرچند که اخر شده باشد عده زن مگر انکه صحیح شود از ان بیماری راوی کفت که کفتم
که پس اگر دراز شود با ان بیماری چگونه میشود امام کفت که حد ان چیزیست که میان ان طلاق و میان یکسال
باشد هشتم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس للمریض ان یطلق وله ان یتزوج
این ظاهر است از شرح حدیث اول و چهارم این باب نهم اصل عن سماعة قال سألته علیه السلم عن رجل
طلق امرأته وهو مریض قال ترثه ما دامت فی عدتها وان طلقها فی حال اضرار فهی ترثه
الی سنة فان زاد علی السنة یوما واحدا لم ترثه وتعتد منه اربعة اشهر وعشرا عدة المتوفی
عنها زوجها شرح روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است
کفت که پرسیدم امام علیه السلم را از مردی که طلاق داد زنش را در حالی که او بیمار است امام کفت که زن
میراث می برد ازاو چندانکه در عده خود است و اگر طلاق داده باشد او را بقصد ضرر رسانیدن و
محروم کردن زن از میراث پس ان زن میراث می برد ازاو تا یکسال پس اگر زیاد شود بر یکسال یکروز
میراث نمی برد ازاو و عده نگاه می دارد از وفات ان شوهر چهار ماه و ده شبانه روز
عده زنی که وفات یافت ازو شوهرش مراد این است که حد او نیز می کند بدانکه ظاهر

اینحدیث کتخصیص میکند بعضی احادیث این باب را والله اعلم دهم اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام
انه قال فی رجل طلق امرأته تطلیقتین فی صحته ثم طلق التطلیقة الثالثة وهو مریض انها
ترثه ما دام فی مرضه وان کان الی سنة شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او گفت در مردی که طلاق داد زنش را دو طلاق در تندرستی بعد از آن طلاق داد طلاق سوم در حالیکه او
بیمارست که بدرستی که آن زن میراث می برد از او چندانکه در بیماری خودست هرچند که بکشد تا یک سال
یازدهم اصل عن الحلبی انه سئل عن الرجل یحضره الموت فیطلق امرأته هل یجوز طلاقه قال نعم وان مات
ورثته وان ماتت لم یرثها شرح روایتست از عبیدالله بن علی حلبی که راوی امام جعفر صادق علیه السلام
است اینکه امام پرسیده شد از مردی که حاضر میشود او را مرگ پس طلاق میدهد زنش را که آیا کند رامیشود
طلاق او امام گفت که آری و اگر مرد میرد زن میراث میبرد از او و اگر زن میرد مرد میراث نمیبرد از او
مراد اینست که کذراست برمرد اگرچه کذرانیست برزن پس منافات ندارد با امثال حدیث اول
ودوم این باب دوازدهم اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلام قال لیس للمریض ان یطلق وله ان یتزوج
فان هو تزوج ودخل بها فهو جائز وان لم یدخل بها حتی مات فی مرضه فنکاحه باطل ولا مهر لها
ولا میراث شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که نیست برای
بیمار اینکه طلاق دهد و برای اوست اینکه جفت گیرد پس اگر او جفت گرفت و جماع کرد بزن پس آن نکاح
کذراست و اگر جماع نکرد بزن تا اینکه مرد در بیماری او پس نکاح او باطلست و نیست مهری برای
آن زن و نه میراثی باب پنجاهم اصلها ۲ قول الله عز وجل ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن شرح این باب
در بیان قول الله عز وجل در سوره طلاق که ضرر نرسانید آن زنان را برای اینکه تنگ گیرید برایشان درین
باب یک حدیثست اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا ینبغی للرجل لامرأته اذا طلقها
فیضیق علیها حتی تنتقل قبل ان تنقضی عدتها فان الله قد نهی عن ذلک وقال ولا تضاروهن
لتضیقوا علیهن شرح در سوره طلاق چنینست اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم ولا تضاروهن
لتضیقوا علیهن ضمیر جمع مؤنث راجع است بمطلقات بطلاق العدة که بیان شد در شرح عنوان باب

هشتم

هشتم و در حکم اثباتست هر مطلقه بطلاق رجعی یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
باید که ضرر نرسانند مرد زنش را چون طلاق رجعی داد او را برای اینکه تنگ گیرد بر آن زن تا بیرون رود از
خانه مرد پیش از آنکه آخر شود عده او چه بدرستی که الله تعالی بتحقیق نهی کرد از آن عمل و گفت در سوره
طلاق که ضرر مرسانید آن زنان را برای اینکه تنگ گیرید برایشان باب پنجاه و یکم اصل باب
طلاق الصبیان شرح این باب بیان طلاق پسرانست درین باب پنج حدیثست
اول اصل عن سماعة قال سألته عن طلاق الغلام لم یحتلم وصدقته فقال اذا طلق للسنة
ووضع الصدقة فی موضعها فلا بأس وهو جائز شرح لم یحتلم بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افتعال صفة الغلام است زیرا که الغلام ان را عهد ذهنی است پس در حکم نکره است الاحتلام
انزال منی در خواب مراد بالسنة اینجا معنی اعم است از جمله دو معنی که بیان شد در شرح عنوان باب
هشتم که باب طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق است اذا طلق للسنة کنایتست از اینکه در
کذرانی طلاق او شرطست بمعنی عقل او پس اگر از روی فهمید کرده شد کذراست وان فلا یعنی روایتست
از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلامست گفت که پرسیدیم امام را از طلاق
پسری که محتلم نشده و از تصدق او پس امام گفت که چون طلاق داد از روی طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله
وگذاشت تصدق را در جای لایق آن و وقت مناسب آن پس نیست پروایی در آن تصرف او که جایزست
دوم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبدالله علیه السلام قال لیس طلاق الصبی بشیء شرح در نسخ بشیء
بباء حرف جر و فتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه است یعنی روایتست از ابو الصباح
کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست طلاق پسر چیزی بدانکه دفع منافات میان این و سابق
میشود باینکه مراد بصبی اینجا پسرانست که فهمید که ندارد چنانچه اکثر پیران میدانسته و اگر بسبی بکسر سین
با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین باشد بمعنی مثل پس توهم منافات نمیشود زیرا که مراد این خواهد
بود که طلاق پسر برابر طلاق غیر پسر نیست بنابر اینکه در حکم بصحت طلاق پسر امتحان عقل او معتبر است
بخلاف غیر پسر و بر آن قیاس است اگر بسبی بفتح سین با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین بکسره

وجهره مانند معنی فاسد سوم اصل عن ابی حمزة عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یجوز طلاق الصبی ولا السکران
شرح روایت است از علی بن ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذرا نمیشود طلاق پسر و نه طلاق مست مراد پسریست که
مانند باشد در نافهمیدگی پس منافات ندارد با حدیثها و این باب چهارم اصل عن ابن بکیر عن ابی عبدالله علیه السلام
قال یجوز طلاق الغلام اذا کان قد عقل و وصیته و صدقته وان لم یحتلم شرح روایت است از عبدالله بن بکیر
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذرا میشود طلاق پسر چون باشد که بتحقیق خردمند و فهمیده شده باشد و گذرا میشود وصیت او
و تصدق او هر چند که محتلم نشده باشد بدانکه در بعض نسخ چنین است لا یجوز طلاق الغلام و وصیته و صدقته
ان لم یحتلم و شیخ زین الدین در شرح شرایع اول را نقل کرده پنجم اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض رجاله
عن ابی عبدالله علیه السلام قال یجوز طلاق الصبی اذا بلغ عشر سنین شرح روایت است از ابن ابی عمیر از بعض
شیوخش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذرا میشود طلاق پسر چون رسید بده سالگی تمام بدانکه منافاتی نیست میان
احادیث این باب زیرا که حاصل مجموع آنها اینست که اگر پسر از روی عقل و فهمیدگی و مصلحت اندیشی طلاق داده باشد
طلاق او گذرا میشود و اقل سن عقل و فهمیدگی ده سالگیست در رعیت و اگر از روی نافهمیدگی طلاق داده باشد
مانند مست پس آن طلاق گذرا نمیشود هر چند که سن او زیاده بر ده و دوازده سال باشد والله اعلم باب چهاردهم

باب طلاق المعتوه والمجنون وطلاق الغیر

المعتوه بفتح میم و سکون عین بی نقطه و ضم تا دو نقطه در بالا
و سکون واو و ها شوریده شده در عقل حه این باب بیان طلاق شوریده و طلاق دیوانه و طلاق اختیار
صاحب اختیار هر کدام از جانب اوست در باب مختصر شرح اول اصل عن ابی خالد القماط قال قلت
لابی عبدالله علیه السلام الرجل الاحمق الذاهب العقل یجوز طلاق ولیه علیه قال و لم لا یطلق هو قلت
لا یؤمن ان طلق هو ان یقول غدا لم اطلق او لا یحسن ان یطلق قال ما اری ولیه الا بمنزلة
السلطان شرح القماط بفتح قاف و تشدید میم و طا بی نقطه فروشنده قماط بکسر قاف و تخفیف میم و آن
جامه ایست که کودک در آن پیچیده میشود بعد از گهواره حه روایت است از ابو خالد قماط گفت که گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که مرد گولی که عقل از سرش رفته آیا گذرا میشود طلاق صاحب اختیار او برو امام گفت که
و چرا خودش طلاق نمیدهد گفتم که مأمون نمیشود اگر طلاق گوید اینکه گوید فردا که طلاق ندادم یا خوب
نمیتواند که طلاق گوید امام گفت که نمی بینم صاحب اختیار او را مگر مانند امام مراد اینست که این قسم پسر

مجور علیه است

مجور علیه است و ولی او مانند امام تصرف در معاملات او میکند پس طلاق ولی او گذرا است دوم اصل عن ابی خالد
القماط قال قلت لابی عبدالله علیه السلام رجل یعرف رایه مرة و ینکره اخری یجوز طلاق ولیه علیه قال ما له
هو لا یطلق قلت لا یعرف حد الطلاق ولا یؤمن علیه ان طلق الیوم ان یقول غدا لم اطلق قال ما اراه
الا بمنزلة الامام یعنی الولی شرح یعرف بصیغه مضارع غایب یا متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب است و بر این قدر است
ینکره که از باب افعال است و مراد اینست که گاهی معقول میگوید و گاهی نامعقول میگوید و خودش نیز نمیداند که چه میگوید
ما در اول استفهامیه است و در دوم نافیه است معنی الولی کلام ابو خالد است برای تفسیر ضمیر منصوب در اراه و مضمون این موافق
سابق است سوم اصل عن زرارة و بکیر و محمد بن مسلم و برید و فضیل بن یسار و اسمعیل الازرق و معمر بن
یحیی عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام ان المدلّه لیس له طلاق ولا عتقه عتق شرح المدله بدال بی نقطه
و ها بصیغه اسم مفعول باب تفعیل شوریده شرح روایت است از زراره و بکیر و محمد بن مسلم و برید بضم بای یک نقطه و فضیل بن یسار
و اسمعیل ازرق و معمر بن یحیی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه شوریده نیست او را طلاقی و نه آزاد کردن او آزاد است
یعنی که تطلیق او و آزاد کردن او گذرا نیست چهارم اصل عن الحلبی قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن طلاق المعتوه
الذاهب العقل ایجوز طلاقه قال لا وعن المرأة اذا کانت کذلک ایجوز بیعها و صدقتها قال لا شرح روایت است
از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از طلاق شوریده عقل از سر رفته که آیا گذرا میشود طلاق او گفت که نه و پرسیدم
از زن چنین یا شوریده عقل از سر رفته که آیا گذرا میشود فروختن او چیزی را و تصدق او امام گفت که نه پنجم اصل
عن شهاب بن عبد ربه قال قال ابو عبدالله علیه السلام المعتوه الذی لا یحسن ان یطلق یطلق عنه ولیه
علی السنة قلت فان طلقها ثلثا فی مقعد قال یرد الی السنة فاذا مضت ثلثة اشهر او
ثلثة قروء فقد بانت منه بواحدة شرح روایت است از شهاب بن عبد ربه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که شوریده
که خوب نمیتواند که طلاق دهد طلاق میدهد از جانب او صاحب اختیار او بر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم که پس اگر
صاحب اختیار او جاهلی کند پس طلاق دهد آن زن را سه بار در یک مجلس چگونه میشود امام گفت که برگردانیده میشود
بر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی که یک طلاق یک طلاق حساب میشود پس چون گذرد سه ماه اگر زن مسترابه باشد
یا سه طهر اگر زن حیض بیند پس بتحقیق جدا میشود آن زن از شوهر بیک تطلیقه ششم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام
قال کل طلاق جایز الا طلاق المعتوه او الصبی او مبرسم او مجنون او مکره شرح تا گذرا ای طلاق صحیح
تفصیلی است که بیانش در شرح حدیث آخر باب بیاید المبرسم بمیم و با یک نقطه و را بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه اسم مفعول
باب فعلله آفت زده شده ببرسام بکسر بای یک نقطه و سکون را بی نقطه و آن مرضیست دماغی که بسبب آن هذیان میشود مکره
بصیغه اسم مفعول باب افعال است شرح روایت است از سکونی بفتح سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر طلاقی گذرا است
مگر طلاق شوریده یا کودک یا مبرسم یا دیوانه یا مجبور هفتم اصل عن ابی خالد القماط عن ابی عبدالله علیه السلام فی طلاق

المعتوه قال الطلق عنه وليه فانی اراه بمنزلة الامام علیه السلام شرح مضمون این موافق حدیث دوم این باب است

باب پنجاه و سیوم باب طلاق السکران شرح این باب بیان طلاق مست است در این باب چهار حدیث

اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن طلاق السکران فقال لا یجوز ولا کرامة شرح الکرامة بفتح کاف و تخفیف راء بی نقطه مصدر باب حسن بعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از طلاق مست پس گفت که جایز نمیشود و نیست رفعت مست را

دوم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس طلاق السکران بشیء شرح این ظاهر است از شرح سابق

سیوم اصل عن الحلبی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن طلاق السکران فقال لا یجوز ولا کرامة شرح این نیز ظاهر است

چهارم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن طلاق السکران قال لا یجوز ولا عتقه العتق بکسر عین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب آزادی و مراد اینجا آزادی حاصل نمیشود بآزاد کردن او و باقی ظاهر است

باب پنجاه و چهارم باب طلاق المضطر والمکره شرح المضطر بصیغه اسم مفعول باب افتعال است نظیر المکره بصیغه اسم مفعول باب افعال است یعنی این باب بیان طلاق بیچاره کرده شده و مجبور است در این باب پنج حدیث

اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول لو ان رجلا مسلما مر بقوم لیسوا بسلطان فقهروه حتی یتخوف علی نفسه ان یعتق او یطلق ففعل لم یکن علیه شیء شرح باء در بسلطان زایده نیست بلکه بمعنی مع است مثل ادخلوها بسلام و سلطان بمعنی حجت و برهان است پس لیسوا بسلطان خبر است از قوم که موافق شریعت اسلام قهر نکنند کسی را بر اعتاق مثل کسی که عتق رقبه فرض شده باشد بر او بسبب کفاره و مانند آن تا قهر کنند کسی را بر تطلیق مثل کسی که ایلا کرده باشد و چهار ماه گذشته باشد و رجوع نمیکرده باشد و مثل کسی که کریخته باشد و زن را بی نفقه گذاشته باشد چنانچه گذشت در حدیث نهم باب طلاق الغایب که باب بیست و یکم است در نسخ یتخوف بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و موافق ظاهر سیاق این است که بصیغه ماضی باشند ان بتقدیر علی ان است و ظرف متعلق بقهروا است روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام که میگفت که اگر اینکه مردی مسلمان گذشت بقومی که نیستند با برهان پس جبر کردند او را تا آنکه ترسید بر خودش از ضرر اینکه اعتاق کند یا تطلیق کند پس کردن هر چیزی را که جبری مراد است که آن اعتاق و تطلیق باطل است

دوم اصل عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن طلاق المکره و عتقه فقال لیس طلاقه بطلاق ولا عتقه بعتق فقلت انی رجل تاجر امر بالعشار والطلاق فقال احلف له ثم اخذ تمرة فحفر بها من زبد کان قدامه فقال ما ابالی حلفت لهم بالطلاق والعتاق او اکلتها شرح العشار بفتح عین بی نقطه و تشدید شین سه نقطه و راء بی نقطه راهداری که ده یکی میگیرد از مال التجار ان عینه بفتح غین با نقطه و تشدید یاء دو نقطه

ومعی مال فقال غیبه ما استطعت وضعه فی مواضعه فقلت فان حلفنی بالعتاق والطلاق
ص ص ص ص

در بابین

در بابین و باء یکنقطه بصیغه امر باب تفعیل و ضمیر راجع بمال است ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است حلفنی بصیغه غایب معلوم باب تفعیل است عتاق بفتح عین بی نقطه مصدر باب ضرب است احلف بصیغه امر باب ضرب است حفر بحاء بی نقطه و فاء و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است الزبد بضم زاء با نقطه و سکون باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه سر شیر است روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از طلاق مجبور و آزاد کردن او گفت که نیست طلاق او طلاق صحیح و نه آزاد کردن او آزاد کردن صحیح پس گفتم که بدرستیکه من مردی تاجرم میگذرم بعشار و با من است مالی چگونه کنم پس امام گفت که پنهان کن آنرا چندانکه توانی و بگذار آنرا در جاهای مناسب آن تا محفوظ ماند پس گفتم که پس اگر قسم دهد مرا بآزادی غلامان و کنیزان من و طلاق زنان من باینروش که گوید که بگو که اگر چیزی پنهان کرده باشم مملوکان من آزاد باشند و زنان من مطلقات باشند چگونه کنم پس امام گفت که قسم بخور برای عشار بعد از آن امام گرفت خرمائی را پس جدا کرد با آن چیزی از سر شیر را که بود در پیش او و گفت که پروا ندارم که قسم خورده باشم برای راهداران بطلاق و عتاق یا خورده باشم آن خرما را مراد اینست که حلال محض است و ضرر طلاق و عتاق بر آن مترتب نمیشود

سیوم اصل عن منصور بن یونس قال سالت العبد الصالح و هو بالعریض فقلت له جعلت فداک انی تزوجت امرأة و کانت تحبنی و تزوجت علیها بنت خالی و قد کان لی من المرأة ولد فرجعت الی بغداد فطلقتها واحدة ثم راجعتها ثم طلقتها الثانیة ثم راجعتها ثم خرجت من عندها ارید سفری هذا شرح عریض بضم عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه موضعی است در بیرون مدینه و اصره منصوب و تاء بی مفعول مطلق است و همچنان است الثانیة روایت از منصور بن یونس گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را در حالی که او در عریض بود باینروش که گفتم او را که قربانت شوم بدرستیکه من در بغداد جفت خود کردم زنی را و بود که دوست میداشت مرا و در کوفه جفت خود کردم بر او بسر اوی دختر خالوی خود را و تحقیق بود مرا از زن بغدادیه فرزندی پس برگشتم بسوی بغداد پس طلاق دادم زن بغدادیه را یک تطلیقه بعد از آن برگردانیدم او را بعد از آن طلاق دادم او را تطلیقه دوم با تمیع که رجاع و اسطه شین بعد موافق آنچه گذشت در بعض احادیث باب ثانیه یهدم الطلاق و ما لا یهدم که باب بیستم است بعد از آن برگردانیدم او را بعد از آن بیرون آمدم از نزد زن بغدادیه برحالی که اراده داشتم این سفر حج را

اصل حتی اذا کنت بالکوفة اردت النظر الی ابنة خالی فقالت اختی و خالتی لا تنظر الیها والله ابدا حتی تطلق فلانة فقلت ویحکم والله ما لی الی طلاقها سبیل فقال لی هو ما شانک لیس لک الی طلاقها سبیل فقلت جعلت فداک انها کانت لی منها ابنة و کانت ببغداد و کانت هذه بالکوفة و خرجت من عندها قبل ذلک باربع شرح لا تنظر بصیغه نفی مضارع مخاطب معلوم باب نصر مرفوع است فقال لی تا آخر این فقره معترضه است میان حکایت آن قضیه ضمیر هو راجع بامام علیه السلام است ما استفهامیه است و ضمیر عندها راجع به بغدادیه است مشار الیه ذلک تکلیف

طلاق

بطلاق است اربع عبارت از چهار شبانه روز است و مراد آنست که هنوز نکاه نکذشته بود از ابتدای سفر من تا صحیح باشد موافق انچه کذشت در بعض احادیث باب طلاق الغایب که باب بیست ویکم است یعنی تا انکه چون شدم بکوفه در کوفه اراده کردم نکاه را بسوی دختر خالو من پس کفتند خواهر من و خاله من که نکاه نخواهی کرد بسوی او نخداقسم هرکز تا انکه طلاق اهل فلانه بغدادیه را لم پس کفتم که ای عجب شما نخداقسم که نیست مرا بسوی طلاق او راهی پس کفت مرا امام علیه السلم که چیست حال تو که نیست ترا بسوی طلاق او راهی پس کفتم که قرابت شوم دو سبب دارد اول انکه بدترین کرفتنیهاست که بود مرا از زن بغدادیه دختری و دوم انکه او بود در بغداد و این بود در کوفه و بیرون آمدم از نزد بغدادیه پیش از ان که لیف بچهار شبانه روز اصل فابوا علی الا تطلیقها ثلثا ولا والله جعلت فداك ما اردت الله وما اردت الا ان اداریهم عن نفسی وقد امتلا قلبی عن ذلك فمکث طویلا مطرقا ثم رفع راسه الی وهو متبسم فقال اما بینك وبین الله فلیس بشی ولکن ان قدموك الی السلطان ابانها منك یعنی ضمیر ابوا راجع بخویشان زن کوفیه است علی بجر فجح وضمیر متکلم است ما اردت الله بانمیعنی است که قصد طلاق و رضای مقبول الله تعالی است نکردم اداریهم بدال بی نقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب مفاعلت مکث طویل و قسم برای تعجب است از این سوال بیجا زیرا که قول امام که ما شانک پس لك الی طلاقها سبیل برای تنبیه بر آنست که تو حقیقة را میدانی و با وجود آن سوال میکنی و سایل از ان نیز غافل شده الاطراق سر در پیش افکندن قدموك از باب تفعیل است یعنی پس ابا و امتناع کردند بجز بکر طلاق دادن زن بغدادیه را سه طلاق و نه بخدا قسم که قربانت شوم که قصد کردم با آن طلاق سوم الله تعالی را و قصد نکردم مکر اینکه مدافعه کنم ایشان را از خودم و بتحقیق پر از اندوه شد دل من بسبب آن طلاق سوم پس امام درنک کرد زمانی دراز بر حالی که سر در پیش افکنده بود بعد از ان برداشت سر خود را بسوی من بر حالی که لب خنده میکرد پس کفت که اما میان تو و میان الله تعالی پس آن طلاق نیست چیزی یعنی که آن طلاق سوم باطلست و لیکن اکر پیش برند ترا بسوی حاکم مخالفان جدا میکند زن بغدادیه را از تو چهارم اصل عن یحیی بن عبدالله بن الحسن عن ابی عبدالله علیه السلم قال سمعته یقول لا یجوز الطلاق فی استکراه ولا یجوز یمین فی قطیعة رحم ولا فی شی من معصیة الله ولا یجوز عتق فی استکراه لمن حلف او حلف علی شی من هذا وفعله فلا شی علیه قال وانما الطلاق ما اریدبه الطلاق من غیر استکراه ولا اضرار علی العدة والسنة علی طهر بغیر جماع وشاهدین فمن خالف هذا فلیس طلاقه ولا یمینه بشی یرد الی کتاب الله عز وجل شرح الاستکراه جبر کردن کسی را بر کاری مثل رفع عن امتی الخطا والنسیان وما استکرهوا علیه حلف در اول بصیغه معلوم باب ضرب است و در دوم بصیغه مجهول باب تفعیل است مشار الیه هذا اشتراول است و آن شامل قطیعه نیز هست زیرا که از قبیل ذکر عام بعد از خاص است من غیر استکراه ولا اضرار تفسیر ما اریدبه الطلاق است و مراد با ضرار از طلاق بیمار است بقصد محروم کردن از میراث موافق انچه کذشت در صورت نهم باب چهل و نهم که باب طلاق المریض و نکاحه است

یا مراد

یا مراد باضطرار احداث چیزیست از جانب الله تعالی که باعث خروج کلام از انتظام شود مثل شوریدگی که کذشت در احادیث باب طلاق المعتوه تا اخر که باب بیجاه و دوم است علی طهر بغیر جماع و شاهدین تفسیر علی العدة والسنة است پس مراد بعده طهر غیر مواقعه است چون از جمله سه طهر است که عده طلاق است یرد بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر استیناف بیانی سابق است و ضمیر مستتر راجع بما است یا راجع بمصدر خالف است موافق این کذشت در بعض احادیث باب من طلق لغیر الکتاب والسنة که باب چهارم است و توضیح یافت در باب بیست و نهم که باب الفرق بین من طلق تا اخر است که باب بیست و نهم است یعنی روایتست از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا کفت که کفتم امام محمد باقر علیه السلم را که میکذرم بر اهل اعشر و باز است مالی پس قسم میدهد مرا که پس اکر قسم خورم رای او میکذارد مرا و اکر قسم نخورم برای او تفتیش میکنند مرا و ستم میکنند مرا پس امام کفت که قسم بخور کفتم که پس بدرستی که او قسم میدهد مرا بطلاق پس امام کفت که قسم بخور برای او پس کفتم که بدرستی که آن مال نمیباشد از من امام کفت که پس قسم بخور و دفع ستم کن از مال برادر مومن تو بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بر کردانید طلاق عبدالله بن عمر را بر حالی که بتحقیق طلاق داده بود زن خود را سه تطلیقه بر حالی که او حایض بود پس روا نداشت آن طلاق را رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی باب پنجاه و سوم باب طلاق الاخرس این بابیست در طلاق مرد کنک است درین باب چهار حدیث است اول اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال سالت ابالحسن الرضا علیه السلم عن الرجل یکون عنده المراة ثم یصمت فلا یتکلم قال یکون اخرس قلت نعم ویعلم منه بغض لامراته وکراهیة لها ایجوز ان یطلق عنه ولیه قال لا ولکن یکتب ویشهد علی ذلك قلت لا یکتب ولا یسمع کیف یطلقها قال بالذی یعرف به من فعاله مثل ما ذکرت من کراهیته وبغضه لها شرح یصمت بصاد بی نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است کراهیة بتخفیف کاف و تخفیف یا ر و نقطه در پایین مصدر باب علم است یعرف بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بتطلیق است من برای تبعیض است الفعال بکسر فا و تخفیف عین جمع فعل بکسر و سکون عین کار است مثل منصوب و نایب مفعول مطلق است یعنی از احمد بن محمد بن ابی نصر کفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که میباشد نزد او زن بعد از ان ساکت میشود پس سخن نمیکوید امام کفت که ایا کنک میشود کفتم که آری و دانسته میشود از او دشمن زنش او نخواستنی او را ایا روا میشود اینکه طلاق دهد از جانب او صاحب اختیار او امام کفت که نه و لیکن آن کنک مینویسد تطلیق را و کواه میکیرد بر ان کفتم که نمیتواند نوشت و نمیشنود چکونه طلاق میدهد او را امام کفت که بانچه تطلیق شناخته شود بان از جمله کارهای او مانند شناخته شدن انچه کفتی که نخواستن او و دشمنی او آن زن راست دوم اصل عن ابان بن عثمان قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن طلاق الاخرس قال یلف قناعها علی راسها ویجذبه شرح یلف بتشدید فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است القناع بکسر قاف و تخفیف نون و عین بی نقطه سرپوش زن یجذبه بجیم و دال بی نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و ضمیر راجع بقناع است یعنی روایتست از ابان بن عثمان کفت که پرسیدم امام

صحیح لفظی است که قصد کرده شده باشد ازان طلاق که بر حالی که بر عدة از حیض بی جماع در ان باشد و در حضور دو کواه باشد بس هر که مخالفت این کند پس نیست طلاق و نه قسم او چیزی

وکفار هزاره امام کفت اکر قسم میتواند کرد

بیان این انکه رد کرده میشود بسوی قران

عن اسمعیل الجعفی قال قلت لابی جعفر علیه السلم امر بالعشار ومعی مال فیستحلفنی فان حلفت له ترکنی وان لم احلف له فتشنی وظلمنی فقال احلف له قلت فانه یستحلفنی بالطلاق فقال احلف له فقلت فان المال لا یکون لی قال تعذر مال اخیك ان رسول الله صلی الله علیه و آله رد طلاق ابن عمر وقد طلق امراته ثلثا وهی حایض فلم یر ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله شیا

جعفر صادق علیه السلام را از طلاق گنگ گفت که می پیچد سرپوشی زن را بر سر او مثلا چون اراده طلاق کند و میکشد
سرپوش را مثلا از سر زن چون اراده رجوع کند سیزدهم الاصل عن السکونی قال طلاق الاخرس ان یاخذ مقنعتها
ویضعها علی راسها ویعتزلها شرح المقنعه بکسر میم وسکون قاف وفتح نون قسمی از سرپوش زن که کوچکتر است
از قناع ترجمه روایتست از اسمعیل بن ابی زیاد سکونی بفتح سین و نون که راوی امام جعفر صادق علیه السلام است گفت در گنگ بجهت
که طلاق کند مثل اینست که بگیرد سرپوش زن را و گذارد او را بر سر زن و جدائی کند از زن چهاردهم الاصل عن یونس
عن رجل اخرس کتب فی الارض بطلاق امراته فقال اذا فعل فی قبل الطهر بشهود وفهم عنه کما یفهم عن
مثله ویرید الطلاق جاز طلاقه علی السنة شرح یونس بن عبد الرحمن راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است
در نسخ عن رجل بی واو است و آن از سهو کاتب مینماید زیرا که ظاهر اینست که در کتاب یونس سوالات از امام
مذکور باشد و این سوال عطف بر آنها باشد و آنها اینجا منقول نشده باشد پس عن رجل بتقدیر و سالته عن
رجل باشد فعل بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع جاری مجرای لازم است بمعنی صدر عنه فعل و مراد اینست که این مخصوص
کتابت نیست بلکه هر فعلی که از او صادر شود این حکم دارد قبل بضم قاف و ضم و سکون باء یک نقطه صدر است
و مراد اینجا وقت ظهور است در نسخ ویرید بواو است و ظاهر آنست که بجای آن انه یرید باشد و نایب فعل فاعل
فهم است ترجمه روایتست از یونس بن عبد الرحمن اینکه پرسیدم امام را از مردی گنگ که نوشت در زمین بطلاق زنش
پس امام گفت که چون کار کند در وقت ظهور پاکی از حیض با گواهانی و فهمیده شود از آن گنگ چنانچه فهمیده میشود
از مانند او اینکه او اراده دارد و دانسته شود طلاق را که میشود طلاق او بر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله
باب پانزدهم [illegible] باب الوکالة فی الطلاق شرح این باب بیان وکیل شدن در طلاقست در این
شش حدیثست اول الاصل عن سعید الاعرج عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل جعل امر امراته الی
رجل فقال اشهدوا انی قد جعلت امر فلانة الی فلان ایجوز ذلک قال نعم شرح انی بکسر همزه و فتح همزه
میتواند بود ترجمه روایتست از سعید لنگ از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که گردانید کار زنش را
مفوض بسوی مردی با این روش که گفت گواه باشید بدرستی که من بتحقیق گردانیدم کار فلانه را مفوض بسوی فلان و گیل
طلاق داد آیا کند روا میشود آن طلاق امام گفت که آری دوم الاصل عن سعید الاعرج عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل
یجعل امر امراته الی رجل فقال اشهدوا انی قد جعلت امر فلانة الی فلان فیطلقها ایجوز ذلک
للرجل قال نعم شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم الاصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله فی رجل جعل طلاق امراته بید رجلین فطلق احدهما وابی الآخر فابی
امیر المؤمنین علیه السلام ان یجیز ذلک حتی یجتمعا جمیعا علی طلاق شرح جمیعا علی طلاق خبر است
از صورتی که هر کدام اختیار طلاق کنند در زمانی غیر زمان دیگری یا اتفاق کنند در یک زمان و بتجدید طلاق

زمان اختلاف نکنند

وُ
انتهى

جمیعا

زمان اختلاف نکنند ترجمه روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سخن گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله در مردی
که گردانید طلاق زنش را باختیار دو مرد پس طلاق داد یکی از آن دو او را و امتناع کرد دیگری پس ابا و امتناع کرد امیر المؤمنین
علیه السلام از اینکه کند روا کنند آن طلاق را تا اینکه اتفاق کنند آن دو مرد همگی بر طلاق چهارم الاصل عن ابی هلال
الرازی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل وکل رجلا بطلاق امراته اذا حاضت وطهرت وخرج الرجل
فبدا له فاشهد انه قد ابطل ما کان امره به وانه قد بدا له فی ذلک قال فلیعلم اهله ولیعلم الوکیل
شرح وکل بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و تعدیه آن بباء بتضمین معنی امر است بدا بباء یک نقطه و دال بی نقطه و الف
منقلب از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و فاعلش ضمیر مستتر راجع بمصدر خودش است بنظیر جمل بدا له [illegible]
معانی بدا بالف ممدوده که گذشت در کتاب التوحید در شرح عنوان باب البداء که باب بیست و چهارم است و مراد اینجا پشیمانی است
روایتست از ابو هلال رازی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که امر کرد مردی امر کردم دیگر را بطلاق زنش چون
حایض شود و پاک شود و بسفر رفت آن مرد پس پشیمانی رو داد او را پس گواه گرفت بر اینکه او بتحقیق باطل کرد آنچه را که
امر کرده بود بآن و بر اینکه شان اینست که بتحقیق پشیمانی رو داده او را در آن طلاق امام گفت که پس باید که اعلام کند اهل
خود را و باید که اعلام کند وکیل حاصل مراد اینست که اگر اعلام نکند و طلاق واقع شود پشیمانی سود ندارد پنجم الاصل
عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل جعل طلاق امراته بید رجلین فطلق احدهما وابی الآخر فابی علی صلوات
الله علیه ان یجیز ذلک حتی یجتمعا علی الطلاق شرح مضمون این موافق حدیث سوم این باب است ششم الاصل
وروی انه لا یجوز الوکالة فی الطلاق الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن الحسن بن علی و حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن جعفر بن
سماعة جمیعا عن ابان بن عثمان عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یجوز الوکالة فی الطلاق قال الحسن بن سماعة وبهذا
الحدیث ناخذ شرح و روایت کرده شده که کند روا نمیشود وکالت در طلاق بیان این اکثر روایت کرد حسین بن محمد از معلی بن محمد
از حسن بن علی و روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن سماعه از جعفر بن سماعه هر دو از ابان بن عثمان از زراره از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او گفت که کند روا نمیشود وکالت در طلاق گفت حسن بن سماعه که و باین حدیث اخذ عمل میکنیم مراد مصنف رحمه الله تعالی
اینست که حسن بن سماعه توهم منافات میان حدیث آخر و احادیث سابقه کرده با وجود آنکه جمع ممکن است بیکی از دو وجه
اول حمل حدیث آخر بر کراهت دوم حمل احادیث سابقه بر صورتی که زوج غایب باشد مثل اینکه زوج در وقت
حیض زوجه اراده سفر کند و داند که طلاق غایبانه او جامع شروط صحت طلاق نمیشود یا ثابت نمیشود نزد زوجه باب
[illegible] باب الایلاء الایلاء بیاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه و همزه منقلب از واو مصدر باب افعال
قسم خوردن ماخوذ است از الوه بفتح و ضم و کسر همزه و سکون لام بمعنی قسم و الیة بفتح همزه و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه
در پایین نیز بمعنی قسم است و مراد اینجا قسم خوردن زوج است در ترک جماع بقصد اضرار ترجمه این باب بیان قسم خوردن زوج
در ترک جماع بقصد اضرار است در این باب سیزده حدیث است اول الاصل عن برید بن معاویة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
فی الایلاء اذا آلی الرجل ان لا یقرب امراته ولا یمسها ولا یجمع راسه وراسها فهو فی سعة ما لم یمض الاربعة اشهر

فاذا مضت اربعة اشهر وُقِّفَ فامّا ان یفیء فیمسّها و امّا ان یعزم علی الطلاق فیخلّی عنها حتی اذا حاضت و طهرت
من حیضها طلّقها تطلیقة قبل ان یجامعها بشهادة عدلین ثم هو احق برجعتها ما لم تمض الثلثة الاقراء
الی بهمزه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یقرب بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است امرأته منصوب است یمسها
بتشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم منصوب است یجمع بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است رهو و را مها
منصوب است السعة بفتح و کسر سین بی نقطه و تخفیف عین بی نقطه مصدر معتل الفاء باب علم فراخی با هر دو جا مصدر است
و مصدر نایب ظرف زمان است الف و لام الاربعة اشهر برای عهد خارجیست و اشارت بآیه از سوره بقره است که للذین یؤلون
من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاؤا فان الله غفور رحیم و ان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم یعنی اشهر مجرور و مضاف الیه است
وقف بقاف و فاء بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است التوقیف استاده کردن کسی را نزد حاکم برای طلب حق
از آنکس امّا هر دو جا بکسر همزه و تشدید میم است یعزم بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
فیخلّی بخاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل مرفوع تقدیری و منصوب لفظی میتواند بود الاقراء مرفوع و
مجرور میتواند بود و بنا بر اول صفت الثلثة است و بنا بر دوم مضاف الیه است و تکرار الف و لام برای تاکید عهد خارجی است
نظیر آنچه گذشت در کتاب الصیام در شرح حدیث سوم باب صوم کفارة الیمین که باب پنجاه و هفتم است یعنی روایت است
از برید بضم با یک نقطه ابن معویه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که در ایلاء که چون قسم خورد مرد که
نزدیک نشود در نزدیکی زنش او جماع نکند او را و جمع نکند سر خود و سر او را در یک بالین پس آن مرد در وسعت است چند آنکه
نگذشته آن چهار ماه که در آیه سوره بقره است پس چون گذشت چهار ماه استاده کرده میشود پس یا اینست که برگردد
پس جماع کند زن را یا اینست که قرار دهد بر طلاق پس وا میگذارد زن را تا آنکه چون حایض شود و پاک شود از حیض
خود طلاق میدهد او را یک تطلیقه پیش از آنکه جماع کند او را بگواهی دو عادل بعد از آن آن مرد سزاوار تر است برگردانیدن
آن زن چند آنکه نگذشته باشد آن سه طهر که عده مطلقه است دوم ۱۱ اصل عن الحلبی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
الرجل یهجر امرأته من غیر طلاق و لا یمین سنة لم یقرب فراشها قال لیأت اهله و قال ایّما رجل آلی من
امرأته و الایلاء ان یقول لا و الله لا اجامعک کذا و کذا و یقول و الله لاغیظنّک ثم یغاضبها
فانه یتربص بها اربعة اشهر ثم یوخذ بعد الاربعة اشهر فیوقف شرح یهجر بجیم و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر یا باب افعال است لم یقرب از باب علم است فراشها بکسر فا است لیأت بصیغه امر غایب مهموز الفاء
و معتل اللام باب ضرب است اهله منصوب است آلی بهمزه و الف از باب افعال است و تقدیر آن من نسائه بمعنی بعد از
کذا و کذا عبارتست از زمانی که زیاده از چهار ماه است و او در و یقول بمعنی او است لاغیظنّک بفتح لام و غین
با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و ظاء با نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه و کسر کاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است و هر سه بیک معنی است یغاضبها بغین با نقطه و ضاد با نقطه و بای یک نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب مفاعله منصوب است یتربص بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعّل است و ضمیر مستتر راجع بایلاء است

یوقف بصیغه

یوقف بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل یا باب افعال است یعنی روایت است از حلبی گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که ترک میکند زنش را بی طلاقی و بی قسمی در یکسال بیان این آنکه نزدیک نشد جای خواب آن مرد زن را امام گفت
که باید که آید نزد زن خود امام گفت که هر مردی که ایلاء کرد در زنی و ایلاء اینست که گوید نه بخدا قسم که جماع
نمیکنم ترا چنین و چنین مدت یا گوید که بخدا قسم که هر آینه خشمناک میکنم ترا بعد از آن ناهمواری کند با او پس
بدرستیکه او انتظار میکشد با آن زن چهار ماه بعد از آن گرفته میشود بعد از آن چهار ماه پس استاده کرده میشود نزد حاکم
اصل فان فاء و الایفاء ان یصالح اهله فان الله غفور رحیم و ان لم یفئ جبر علی الطلاق و لا یقع بینهما
طلاق حتی یوقف و ان کان ایضا بعد الاربعة اشهر یجبر علی ان یفیء او یطلق شرح جزاء فان فاء
محذوف است بتقدیر ترکه الا بکسر همزه و تشدید لام و الف مرکب است از ان شرطیه و لا نافیه نظیر آنچه می آید در حدیث
یازدهم این باب یفاء بفاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است الافاءه برگردانیدن ان یصالح بتقدیر لان یصالح
فاء در فان برای تعلیل است و میتواند بود که جزاء فان فاء محذوف باشد و الایفاء مصدر معتل الفاء و معتل اللام
باب افعال باشد و مبتدا باشد و ان یصالح خبر مبتدا باشد و فاء در فان رابطه جزاء بشرط باشد و جمله و الایفاء ان یصالح
اهله معترضه میان شرط و جزا باشد و اشارت باشد بآیه سوره الفتح و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
به بیان اینکه ایفاء بعهد الله در ایلاء اجتناب از قسم است بعد از چهار ماه زیرا که عهد الله در مثال آیه سوره بقره
فامساک بمعروف او تسریح باحسان که اشارت بآن میشود در حدیث هشتم این باب مقدم است بر قسم او و لیکن این احتمال
مناسب حدیث آینده نیست باعتبار او یطلق عند ذلک و الله اعلم لم یفئ بکسر فا و سکون همزه بصیغه مضارع غایب
معلوم معتل العین باب ضرب است جبر بجیم و بای یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است یوقف بصیغه
مضارع غایب مجهول باب تفعیل یا باب افعال است و ان وصلیه است ضمیر مستتر در کان راجع بطلاق است یجبر
بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است و این جمله استینافیه است برای بیان لا یقع تا آخر و مقصود اینست که حکم
حاکم شرع یا ولی آن مرد طلاق نمیتواند گفت از جانب آن مرد بتوکیل او بلکه میباید که جبر کند آن مرد را بر رجوع
برجوع یا طلاق چنانچه مستفاد میشود از حدیث دهم و یازدهم این باب یعنی پس اگر برگردد بسوی زن
بسوی زن واگذاشته میشود و اگر برنگردد برگردانیده میشود بتوسط مصلحان خیر اندیش برای اینکه مصالحه کند
با زن خود چه بدرستیکه الله تعالی آمرزگار رحم کننده است برای صاحب خیر و باعث خیر و اگر برنگشت نه
از پیش خود و نه بتوسط مصلحان جبر کرده میشود بر طلاق و واقع نمیشود میان آن زوجه و زوج طلاقی مگر آنکه
استاده کرده شود هر چند که آن طلاق باشد بعد از آن چهار ماه بیان این آنکه آن مرد جبر کرده میشود
بر اینکه برگردد بسوی زن یا خودش طلاق گوید خواه بایقاع صیغه طلاق خواه بتوکیل دیگری موافق آنچه
گذشت در بعض احادیث باب پی سوم ۱ اصل عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا

الی الرجل من امراته والایلاء ان یقول والله لا اجامعک کذا وکذا ویقول والله لاغیظنک ثم یغاضبها ثم یتربص بها اربعة اشهر فان فاء والایفاء ان یصالح اهله او یطلق عند ذلک ولا یقع بینهما طلاق حتی یوقف وان کان بعد الاربعة اشهر حتی یفیء او یطلق **شرح** ثم در شرح تربص از زیادتی کاتبان مینماید و بنابر وجود شرحیه فان فاء تا اخر جزای شرط اول است او درا و یطلق در اول ناصبه فعل مضارع است بمعنی الا ان وورد دوم عاطفه است مشار الیه ذلک مصدر یفاء است و مقصود این است که اگر در اثنای برگردانیده صیغه طلاق بشروط مقرره گوید حاجت برگردانیدن نیست حتی یفیء تا اخر بدل حتی یوقف تا اخر است و مضمون این موافق حدیث سابق است **چهارم حدیث** عن بکیر بن اعین و برید بن معویة عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام انهما قالا اذا الی الرجل ان لا یقرب امراته فلیس لها قول ولا حق فی الاربعة اشهر ولا اثم علیه فی کفه عنها فی الاربعة اشهر فان مضت الاربعة اشهر قبل ان یمسها فسکتت ورضیت فهو فی حل وسعة **ترجمه** روایت است از بکیر بن اعین و برید بن معویه از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه ایشان گفتند که چون ایلا کند مرد در اینکه نزدیک نشود زنش را پس نیست زن را سخنی و حقی در ان چهار ماه و نیست گناهی بر مرد در نگاهداشتن خود از زن در ان چهار ماه پس اگر گذشت در ان چهار ماه پیش از انکه جماع کند او را پس زن خاموش شد و خشنود شد پس آن مرد در حلیت و وسعت است **حدیث** فان رفعت امرها قیل له اما ان تفیء فتمسها واما ان تطلق وعزم الطلاق ان یخلی عنها فاذا حاضت وطهرت طلقها و هو احق برجعتها ما لم تمض ثلثة قروء فهذا الایلاء الذی انزل الله تبارک وتعالی فی کتابه وسنة رسول الله صلی الله علیه واله **ترجمه** پس اگر زن عرض حاکم کند کار خود را گفته میشود انمرد را که یا انست که برگردی پس جماع کنی او را یا انست که طلاق دهی و قرار دادن طلاق انست که واگذارد زن را تا حیض ببیند پس چون حیض بیند و پاک شود طلاق دهد او را و انمرد سزاوارتر است ببرگردانیدن آن زن مادامیکه نگذشته باشد سه طهر پس اینست ان ایلائی که فرو فرستاده است خدای تبارک و تعالی در کتاب خود در آیت سوره بقره و در بیان رسول الله صلی الله علیه واله آن آیت را **پنجم حدیث** عن جمیل بن دراج عن منصور بن حازم قال ان المولی یجبر علی ان یطلق تطلیقة بائنة وعن غیر منصور انه یطلق تطلیقة یملک الرجعة فقال له بعض اصحابه ان هذا منتقض فقال لا التی تشکو فتقول یجبرنی ویضرنی ویمنعنی من الزوج یجبر علی ان یطلقها تطلیقة بائنة والتی تسکت ولا تشکو ان شاء الله ان یطلقها تطلیقة یملک الرجعة **شرح** مولی بصیغه اسم فاعل باب افعال است البائنة بباء یکنقطه و کسر همزه و نون جداکانه و مراد انست که در عوض بخشیدن زن مهر را مثلا بائن باشد و آن حصر انست در خلع و مبارات یملک هر دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است یا بصیغه غایب معلوم باب ضرب است و بنابر اول ضمیر مستتر راجع بتطلیقه است و بنابر دوم راجع بزوج است و عاید مقدر است بتقدیر یملک فیها الرجعة ضمیر له

راجع

راجع بجمیل بن دراج است لا قایم مقام جمله است و مراد انست که این منتقض نیست الی تشکو تا اخر استیناف بیانی لا است **بدرستیکه** بنابر تقریری که کردیم ظاهر میشود که معترض و مجیب که جمیل بن دراج است معنی تطلیقه بائنه را نفهمیده اند و از ان در مقابل تطلیقه رجعیه گرفته اند و این مناسبتی با امثال انکه در حدیث سابق است که و هو احق برجعتها تا اخر یجبرنی بجای بی نقطه و بای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمولی است یضرنی با ضاد با نقطه و تشدید رای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا باب افعال یا باب نصر است جز ان شاء الله و قسمت متعلق بفعل **یعنی** روایت است از جمیل بن دراج بضم دال بی نقطه و تشدید رای بی نقطه و جیم از منصور بن حازم بجای بی نقطه و کسر زای با نقطه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت در کتاب جمع که بدرستیکه ایلا کننده که بر میگردد جبر کرده میشود بر اینکه طلاق دهد یکطلاق جداکانه و روایت است از جمیل بن دراج از غیر منصور از جمله راویان ائمه علیهم السلام اینکه ایلا کننده بدرستیکه طلاق میدهد یکطلاق که قادر میکند بر رجعت پس گفت جمیل بن دراج را بعض یاران او که این مشتمل بر نقیض است پس جمیل بن دراج گفت که نه بیان اینکه زنی که شکایت میکند نزد حاکم با نیروی که میگوید که شوهرم حیران میگذارد مرا و ضرر میرساند مرا و باز میدارد مرا از شوهر جبر کرده میشود شوهرش بر اینکه طلاق دهد او را یکطلاق جداکانه و زنی که خاموش میشود و شکایت نمیکند اگر شوهرش خواهد که طلاق دهد او را یک تطلیقه که قادر کند بر رجعت میکند **ششم حدیث** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی رجل امیر المؤمنین علیه السلام صلوات الله علیه فقال یا امیر المؤمنین ان امراتی ارضعت غلاما وانی قلت والله لا اقربک حتی تفطمیه فقال لیس فی الاصلاح ایلاء **شرح** تفطمیه بفا و طای بی نقطه و ضمیر راجع بصیغه غلام بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب ضرب منصوب است **یعنی** روایت است از سکونی سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت که ای امیر المؤمنین بدرستیکه زن من شیر داد پسری را و بدرستیکه من گفتم که بخدا قسم که جماع نمیکنم ترا تا انکه از شیر باز گیری او را پس گفت امیر المؤمنین که نیست در صلاح حال زن و امر زن حکم ایلا که در آیت سوره بقره است **هفتم حدیث** عن ابی الصباح الکنانی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل الی من امراته بعد ما دخل بها فقال اذا مضت اربعة اشهر وقف وان کان بعد حین فان فاء فلیس بشیء وهی امراته وان عزم الطلاق فقد عزم وقف بقاف و فا بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است و این حدیث ظاهر است در اینکه کفاره بر او لازم نباشد و قول علامه حلی در قواعد و محقق حلی در شرایع اینست که کفاره لازم است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول باب الرجل یقول لامراته هی علیه حرام که باب بیست و نهم است **یعنی** روایت است از ابو الصباح کنانی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که ایلا کرد از زنش بعد از انکه جماع کرد با او پس امام گفت که چون گذرد چهار ماه ایستاده کرده میشود نزد حاکم هر چند که باشد بعد از مدتی از جمله ماه پنجم مثلا پس اگر برگردد پس نیست آن مخو

او چیزی چیزی و او زن او ست و اگر قرار داد طلاق را پس تحقیق قرار داده باینمعنی که طلاق خواهد داد بعد از حیض و پاکی
چنانچه گذشت در حدیث اول و چهارم این باب اصل وقال الایلاء ان یقول الرجل لامرأته والله لاغیظنک
ولاسوءنک ثم یهجرها ولا یجامعها حتی تمضی اربعة اشهر فاذا مضت اربعة اشهر فقد وقع الایلاء
وینبغی للامام ان یجبر علی ان یفیء او یطلق فان فاء فان الله غفور رحیم وان عزم الطلاق فان الله
سمیع علیم وهو قول الله تبارک وتعالی فی کتابه شرح لاسوءنک بفتح لام وسین بی‌نقطه و واو و همزه و نون تاکید ثقیله
یا خفیفه وکسر کاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است یعنی و امام گفت که و ایلاء آنست که گوید مرد زنش را که بخدا
قسم که هر آینه خشمناک میکنم البته ترا و هر آینه آزرده میکنم البته ترا بعد از آن ترک کند زن را و جماع نکند او را تا آنکه
گذرد چهار ماه پس چون گذرد چهار ماه پس تحقیق واقع شد حکم ایلاء که در آیت سوره بقره است و سزاوار میشود برای امام
اینکه جبر کند او را بر اینکه برگردد یا طلاق دهد پس اگر برگردد پس بدرستی که الله تعالی غفور رحیم است مواخذه نمیکند بر
مخالفت آن قسم و اگر قرار دهد طلاق را پس بدرستی که الله تعالی شنوا داناست حساب میکند از او بی‌طلاق و آن مضمون
قول الله تبارک و تعالی است در کتاب او در سوره بقره ششم اصل عن ابی مریم عن ابی جعفر علیه السلام قال
المولی یوقف بعد الاربعة الاشهر فان شاء امساک بمعروف او تسریح باحسان فان عزم الطلاق فهی
واحدة وهو املک برجعتها شرح در نسخ فان شاء بکسر همزه و سکون شین بی‌نقطه و سکون نون و شین بانقطه والف و همزه مفتوحه است
و آن از سهو کاتبان کافی است زیرا که بجای آن فان شاء نه بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه و فتح شین بانقطه و سکون همزه
و نون و ضمیر غایب میباید پس فا برای تعلیل است و ما موافق این نسخ میکنیم یعنی روایت است از ابو مریم از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که ایلاء کننده ایستاده کرده میشود نزد حاکم بعد از چهار ماه زیرا که بدرستی که کار او نگاه داشتن زن است متعارف
یا سر دادن زن است بنیکو کاری پس اگر بعد از توقیف قرار داد طلاق را پس آن یک طلقه است و او سزاوار تر است به برگردانیدن
آن زن در زمان عده طلاق نهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الایلاء ما هو فقال
هو ان یقول الرجل لامرأته والله لا اجامعک کذا وکذا ویقول والله لاغیظنک فتربص بها اربعة اشهر
ثم یوخذ فیوقف بعد الاربعة الاشهر فان فاء وهو ان یصالح اهله فان الله غفور رحیم وان لم یفیء
جبر علی ان یطلق ولا یقع طلاق فیما بینهما ولو کان بعد اربعة اشهر ما لم ترفع الی الامام شرح ما لم ترفع
عبارتست از اینکه میباید که ایلاء کننده خود زنش طلاق گوید بجبر حاکم شرع و طلاق دیگری از جانب او با توکیل او صحیح نیست
چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از ایلاء که چیست آن پس امام گفت که ایلاء آنست که گوید مرد زنش را که بخدا قسم که جماع نمیکنم ترا در چنین و چنین مدت
یا گوید بخدا قسم که هر آینه خشمناک میکنم البته ترا پس انتظار میکشد با آن زن در چهار ماه بعد از آن گرفته میشود پس
ایستاده کرده میشود نزد حاکم شرع بعد از آن چهار ماه پس اگر برگردد و آن اینست که مصالحه کند با زن خود پس بدرستی که

الله تعالی را

تشانه انتظر

الله تعالی آمرزگار رحم کننده است و اگر برنگردد جبر کرده میشود بر اینکه طلاق دهد و واقع نمیشود طلاقی میانه آن زن و مرد هر چند
که باشد آن طلاق بعد از چهار ماه چند آنکه زن عرض نکرده باشد امر را بسوی حاکم شرع که امام خود یا منصوب از جانب امام است
دوم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی المولی اذا ابی ان یطلق قال کان امیر المؤمنین صلوات
الله علیه یجعل له حظیرة من قصب ویجعله فیها ویمنعه من الطعام والشراب حتی یطلق شرح الحظیرة بفتح حای بی‌نقطه
وکسر ظای بانقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه حصاری که مانع بیرون رفتن شود یعنی روایت است از حماد بن عثمان از
امام جعفر صادق علیه السلام سخن گفت در ایلاء کننده چون بعد از چهار ماه و توقیف نزد حاکم شرع و عدم رجوع امتناع کند
از اینکه طلاق دهد گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میگردانید برای او حصاری از نی و میگردانید از نی او را
در آن حصار و باز میداشت او را از خوردنی و آشامیدنی تا اینکه طلاق دهد یا میرد یازدهم اصل عن خلف بن حماد
یرفعه الی ابی عبد الله علیه السلام فی المولی اما ان یفیء او یطلق فان فعل والا ضرب عنقه شرح عنق بضم عین بی‌نقطه
و ضم و سکون و فتح نون مذکر و مونث میباشد یعنی روایت است از خلف بن حماد بالا میبرد سند را بسوی امام جعفر صادق
علیه السلام در ایلاء کننده بعد از چهار ماه و توقیف که یا اینست که برگردد یا اینکه طلاق دهد پس اگر کند و اگر نه کشته میشود
و اگر نکند زده میشود گردنش منافات نیست میان این و سابق بنابر اینکه حاکم شرع مخیر باشد دوازدهم اصل عن حفص
البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا غاضب الرجل امرأته فلم یقربها من غیر یمین اربعة اشهر استعدت
علیه فاما ان یفیء واما ان یطلق فان ترکها من غیر مغاضبة او یمین فلیس بمول شرح استعدت بسکون
عین بی‌نقطه و تخفیف دال بی‌نقطه مفتوحه بصیغه ماضی غایبه معتل معلوم معتل اللام باب استفعال است الاستعداء طلب عدوی از
حاکم بر کسی یعنی روایت است از حفص بن البختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خشمناک کند مرد زنش را پس نزدیک نشود
او را بی قسمی در چهار ماه آن زن نزد حاکم شرع استعدا میکند بر او پس یا اینست که برگردد و یا اینست که طلاق دهد پس اگر مرد
واگذارد زن را بی خشمناک کردنی یا قسمی پس آن مرد نیست ایلاء کننده باینمعنی که زن او استعدا میکند بر او سیزدهم اصل
عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام اذا ابی المولی ان یطلق جعل له
حظیرة من قصب واعطاه ربع قوته حتی یطلق شرح روایت است از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون امتناع میکرد ایلاء کننده از اینکه طلاق دهد با عدم رجوع میگردانید برای او
حصاری از نی و میداد او را ربع نفقه او تا اینکه طلاق دهد منافات نیست میان این و حدیث دوم این باب بنابر اینکه
مراد در دوم منع از مجموع باشد و آن منافات ندارد با دادن بعض یا بنابر اینکه امام مخیر باشد میان منع از بعض
و منع از کل بحسب اقتضای مصلحت و امیر المؤمنین علیه السلام هر دو قسم را میکرده است باب پنجاه و هشتم اصل

باب انه لا یقع الایلاء الا بعد دخول الرجل باهله شرح این باب بیان آنست که ثابت نمیشود
حکم ایلاء مگر بعد از جماع مرد زنش در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام

وجود

قال لا یقع الایلاء الا علی امراة قد دخل بها زوجها شرح روایتست از ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلم
که فرمود که واقع نمیشود ایلاء مگر بر زنی که بتحقیق جماع کرده باشد با او شوهرش مراد آنست که بی دخول ثابت نمیشود احکام ایلاء
مثل اینکه واقع نشود طلاق مگر بتوقیف و جبر زوج بر طلاق چنانچه گذشت در بعض احادیث باب سابق دوم
اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له الرجل یولی من امراته قبل ان یدخل بها قال لا یقع
الایلاء حتی یدخل بها شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال
لا یکون مولیا حتی یدخل شرح این نیز ظاهر است چهارم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سئل امیر المومنین صلوات الله علیه عن رجل آلی من امراته و لم یدخل بها قال لا ایلاء
حتی یدخل بها فقال ارایت لو ان رجلا آلی ان لا یبنی باهله سنتین او اکثر من ذلک اکان یکون ایلاء
شرح ضمیر مستتر در فقال راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است یبنی بیاء یکنقطه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضربت البناء خیمه زد ابر سر چیزی و مراد اینجا زفافست یعنی جماع عروس در نسبت اول را این بنا است
که عادت عرب این بوده که خیمه تازه برای عروس میزده اند در آن و همزه اکان استفهام انکاریست یعنی
روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید باء یکنقطه کنانی بکسر کاف و دو نون از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که پرسیده شد امیر المومنین صلوات الله علیه از مردی که ایلاء کرد از زنش بر حالی که جماع نکرده بود با او گفت
که نیست احکام ایلاء مگر آنکه جماع کند با او پس از آن امام گفت که خبر ده مرا که اگر میبود اینکه مرد قسم خورد
با اینکه زفاف نکند بزنش در دو سال یا بیشتر از آن آیا میبود که باشد ایلاء باب پنجاه و نهم اصل باب
الرجل یقول لامراته هی علیه حرام شرح وضع ضمیر غایب در موضع ضمیر مخاطب و وضع ضمیر غایب
در موضع ضمیر متکلم برای اشارتست بناخوشی این کلام است یعنی این بابیست در مردیکه میگوید زنش را که آن زن بر مرد
حرام است و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال سالته عن رجل قال لامراته انت
علی حرام فقال لی لو کان لی علیه سلطان لاوجعت راسه و قلت له انما الله احلها لک فما حرمها علیک علی
انه لم یزد علی ان کذب فزعم ان ما احل الله له حرام و لا یدخل علیه طلاق و لا کفارة شرح روایتست از
زرارة از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که گفت زنش را که تو بر او حرامی پس امام گفت
که اگر میبود مرا بر آن مرد سلطنتی هر آینه دردناک میکردم سر او را تا بازیانه و میگفتم او را که الله تعالی حلال
کرد او را برای تو پس چه چیز حرام کرد او را بر تو بدرستیکه آن مرد زیاد نکرد در اینکه دروغ گفت با اینکه دعوی
کرد اینکه آنچه حلال کرده از الله تعالی حرام است و داخل نمیشود بر آن مرد طلاقی و نه کفاره اصل فقلت کردانیده که
قول الله عز و جل یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک فجعل فیه الکفارة لی فقال انما حرم علیه جاریته ماریة
وحلف ان لا یقربها فانما جعل علیه الکفارة فی الحلف و لم یجعل علیه فی التحریم شرح قول امر فرع و مبتدا است

یا ایها النبی

یا ایها النبی تا آخر مبتدا است و آن مشتمل بر اقتصار است زیرا که مراد مجموع آیتست که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات
ازواجک والله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله مولیکم و هو العلیم الحکیم و در این چند احتمال است
از آنجمله اینکه استفهام در لم تحرم برای توبیخ نیست بلکه برای تشریف است زیرا که این تحریم ماریه را برای ضرورت دفع
ضرر ازواج از خود کرده بوده و آن بر او واجب بوده بنابر وجوب تقیه و چون قرآن نازل شده در تحلیل ماریه
بعد از تحریم پس احتمال ضرر برطرف شده و زنان او را معذور دانسته اند و این شبیه نسخ است اگرچه نسخ نیست و تحلة
مصدر باب تفعیل است بمعنی تحلیل و اینجا عبارتست از کفاره یمین زیرا که میگشاید گره قسم را یعنی پس گفتم که قول الله عز و جل
در سوره تحریم آیتست که ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه را که حلال کرده الله تعالی برای تو تا آخر پس گردانیده در تحریم کفاره را
پس امام گفت که جز این نیست که پیغمبر حرام کرده بود بر خود کنیز خود ماریه را و قسم خورده بود که جماع نکند او را پس جز این نیست
که گردانید بر پیغمبر کفاره را در قسم و نگردانید بر او در تحریم حاصل آنست که تحریم دو قسم است اول اخبار از حرام بودن
دوم حرام کردن بقسم و اول کذب است و کفاره ندارد و دوم از قبیل آنست که کفاره دارد و از قبیل دوم است
ایلاء بر تقدیر بار گذشت که مذکور شد در باب الایلاء که باب پنجاه و هشتم است بنا بر قول علامه حلی در قواعد که و ان
رفعته امرها الی الحاکم انظره اربعة اشهر لینظر فی امره فان وطی لزمته الکفارة تا آخر و قول محقق در شرایع که کفارة
الایلاء مثل کفارة الیمین و شیخ زین الدین در شرح ارشاد گفته که لان الایلاء یمین خاصة و هو الحلف علی ترک وطی الزوجة
علی ما سیاتی تفصیله و انما یتمیز عن مطلق الیمین باحکام مخصوصة اما الکفارة فواحدة و تحقیق مقام می آید در کتاب الایمان
و النذر و الکفارات در شرح حدیث دوم باب الیمین الذی تلزم صاحبها الکفارة ان شاء الله تعالی دوم اصل
عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له ما تقول فی رجل قال لامراته انت علی حرام فانا نروی بالعراق
ان علیا علیه السلم جعلها ثلثا فقال کذبوا لم یجعلها طلاقا و لو کان لی علیه سلطان لاوجعت راسه ثم
اقول ان الله احلها لک فما ذا حرمها علیک ما زدت علی ان کذبت فقلت لشیء احله الله لک انه حرام
شرح نروی بصیغه مضارع متکلم مع الغیر مجهول باب تفعیل یا باب افعالست الترویة و الارواء کسی را راوی گردانیدن
یعنی شنوانیدن سخنی برای اینکه روایت کند بدیگران یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم امام را
که چه میگوئی در مردی که گفت زنش را که تو بر من حرامی پس بدرستیکه ما شنوانیده میشویم در کوفه با اینکه علی علیه السلم گردانید
آن کلمه را سه تطلیقه پس امام گفت که دروغ گفتند نگردانید آن را طلاقی و اگر میبود مرا بر او سلطنتی هر آینه بدرد می آوردم
سر او را تا بازیانه بعد از آن میگفتم که بدرستیکه الله تعالی حلال کرد او را برای تو پس چه چیز حرام کرد او را بر تو زیاد نکردی
بر اینکه دروغ گفتی با این روش که گفتی چیزی را که حلال کرد آن را الله تعالی بر تو که بدرستیکه آن حرام است سیوم اصل عن
ابی مخلد السراج عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال لی شبة بن عقال بلغنی انک تزعم ان من قال ما احل الله علی
حرام انک لا تری ذلک شیئا قلت اما قولک الحل علی حرام فهذا امیر المومنین الولید جعل ذلک

علیه

فی امر سلامة امرأته وانه بعث یستفتی اهل الحجاز واهل العراق واهل الشام فاختلفوا علیه
فاخذ بقول اهل الحجاز ان ذلک لیس بشیء شرح مخلد بضم میم و فتح خاء با نقطه و تشدید لام مفتوحه و دال
بی نقطه است شبر بفتح شین با نقطه و تشدید باء یک نقطه است عقال بفتح عین بی نقطه و تشدید قاف است زعم برای
با نقطه و عین بی نقطه از باب نصر است ان بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه است ما احل الله عبارتست از زوجه علی
بحرف جر و ضمیر متکلم است و ظرف متعلق بحرام است نکرانک بکسر همزه است و این جمله خبر ان است و در ان تغلیب
حال حکایت بر حال محکی است زیرا که امام بضمیر متکلم گفته بوده و برای قیاس است لا ازی من رایه ذلک قوله است
پس مشتمل بر عایدست اما بفتح همزه و تشدید میم برای تفصیل است پس تتمه کلام اینجا منقول نشده الحل بکسر حاء
بی نقطه و تشدید لام الجه حلال باشد و اینجا عبارتست از زوجه هذا مبتدا است جمله حل تا آخر خبر مبتدا است و مجموع
مرکب از مبتدا و خبر خبر قوله است ذلک اینجا نیز مشتمل بر عاید است انه بکسر همزه است یستفتی حال فاعل بعث است
حجاز عبارتست از مکه است ان بکسر همزه است یعنی روایت است از ابو مخلد سراج از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که گفت
که زوجه من بر من حرام است بدرستی که تو نمی بینی قول او را چیزی با آنکه میگویی که آنکه کفاره ندارد گفتم که اما قول او
که زوجه من بر من حرام است پس ابن ولید که از خلفای بنی امیه است گردانید آن قول را در کار سلامه زنش و بدرستی که
او کس فرستاد و استفتا میکرد فقهای حجاز و فقهای عراق و فقهای شام را پس اختلاف کردند در فتوی
بر او پس عمل کرد بقول فقهای حجاز که بدرستی که آن سخن نیست چهارم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبد الله
رجل قال لامرأته انت علی حرام فقال لیس علیه کفارة ولا طلاق شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که مردی گفت زنش را که تو بر من حرامی امام گفت که نیست بر او کفاره و نه طلاقی باب سیم
اصل باب الخلیة والبریة والبتة شرح الخلیة بفتح خاء با نقطه و کسر لام و تشدید
یاء دو نقطه در پایین فارغه البریة بفتح باء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه که
گاهی منقلب بیاء میشود جداگانه البتة بفتح باء یک نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا منقطعه بیان اینها شد در شرح
حدیث اول باب ما یجب ان یقول من اراد ان یطلق که باب نهم است یعنی این باب بیان خلیه و بریه و بته است
در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یقول لامرأته انت
منی خلیة او بریة او بتة او حرام فقال لیس بشیء شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از مرد که میگوید زنش را که تو از من فارغی یا جداگانه یا بریده شده یا حرامی پس امام گفت که نیست چیزی
مراد این است که هیچکدام اینها طلاق واقع نمیشود و سبب لزوم کفاره نیست دوم اصل عن سماعة قال سالته عن
رجل قال لامرأته انت منی بائنة وانت منی خلیة وانت منی بریة قال لیس بشیء شرح بائن
بمعنی جداگانه است و حذف علامت تانیث اینجا مثل حذف آن در طالق است و باقی ظاهر است از شرح

حدیث سابق

حدیث سابق سوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل قال لامرأته انت خلیة او بریة
او بتة او حرام فقال لیس بشیء شرح این نیز ظاهر است باب شصت و یکم اصل باب الخیار شرح
الخیار بکسر خاء با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه اسم مصدر باب افتعال بر گزیدن زن یکی از جمله طلاق و شوهر
یعنی این باب بیان اختیار داشتن زن است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلام
عن الخیار فقال وما هو وما ذاک انما ذاک شیء کان لرسول الله صلی الله علیه وآله شرح ما هر دو جا استفهامیه است
هو ضمیر مبهم است و عبارتست از زوج از جمله است مشار الیه ذاک خیار است و مثل این کلام در بیان دوری دو چیز از
یکدیگر متعارف است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از اختیار داشتن زن پس امام گفت که
و چیست آن و چیست این جز این نیست که این چیزیست که بود برای رسول الله صلی الله علیه وآله بیان این میشود در حدیث سوم
این باب دوم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی سمعت اباک یقول ان رسول الله صلی الله علیه وآله
خیر نساءه فاخترن الله ورسوله ولم یمسکهن علی طلاق ولو اخترن انفسهن لبن فقال ان هذا حدیث
کان یرویه ابی عن عایشة وما للناس وللخیار انما هذا شیء خص الله به رسوله صلی الله علیه وآله شرح لم یمسکهن
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است علی طلاق حالست از فاعل لم یمسکهن و نفی راجع بقید میشود و مراد این است
که آن حضرت طلاق نداد لبن بکسر باء یک نقطه و تشدید نون مفتوحه بصیغه جمع مونث غایبه معلوم معتل اللام باب
ضرب است و مراد این است که جدا میشدند بتطلیق رسول الله میبود کان یرویه ابی عن عایشة اشارتست باینکه صحیح نیست
زیرا که منافات دارد با زیاد کردن کنتن در روایت سوره احزاب بنا بر اینکه دلالت بر تعلیق بر ماضی میکند
و ماضی مقدور کسی نمیباشد پس هر کدام از زنان که در زمان ماضی اختیار شق اول کرده باشند و بعد از نزول این روایت
اظهار اختیار شق دوم کنند مخالفت امر اولی کرده خواهند بود و آن معصیتی تازه است والله اعلم از این ظاهر
میشود که اگر در بعض احادیث این باب و باب آینده اخبار بتخییر رسول الله یا اخبار باختیار زنان او خدا و رسول را
واقع شود مبنی بر حقیقت نیست بلکه مبنی بر قصد مجاز است و مراد اخبار از چیزیست که مخالفان از آن تخییر میفهمند یا اخبار
از چیزیست که مخالفان از آن اختیار خدا و رسول میفهمند نظیر یا اله الا الالهة زیرا که بتان مستحق عبادتند باعتقاد
فاسد مشرکان یا مبنی بر نقل از عایشه است و اشارت باین میشود در شرح حدیث دوم و ششم باب آینده ما للناس و
للخیار برای بیان دوری مردمان از خیار است تا مبادا کسی خیال عموم کند یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من شنیدم از پدر تو میگفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله اختیار داد زنان را
پس اختیار کردند الله تعالی و رسولش را و نگاه نداشت آن زنان را در حالی که بر طلاق باشند و اگر آن زنان اختیار میکردند
خودشان را هر آینه جدا میشدند پس امام گفت که این حدیثیست که بود که روایت میکرد آن را پدرم از عایشه و چیست
مردمان را با خیار جز این نیست که این خیار چیزیست که مخصوص کرد الله تعالی بآن رسول الله صلی الله علیه وآله

سوم اصل عن عیص بن القاسم عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن رجل خیر امرأته فاختارت نفسها بانت
منه قال لا انما هذا شیء کان لرسول الله صلی الله علیه واله خاصة امر بذلک ففعل ولو اخترن انفسهن لطلقهن
وهو قول الله عز وجل قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن
سراحا جمیلا شرح در روایت سوره احزاب چنین است اول یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن
تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا دوم وان کنتن تردن الله ورسوله والدار
الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما لطلقهن بفتح لام و صیغه ماضی غایب جمع مونث غایبه مجهول
یا معلوم باب تفعیل است و بنابر اول مراد اینست که اختیار ایشان بجای طلاق میبود و بنابر دوم مراد اینست که ایشانرا
خودشان میکنند بوکالت و این منافات ندارد با اختصاص جواز آن توکیل برسول الله صلی الله علیه واله چنانچه
ظاهر میشود در حدیث اخر این باب و در بعض نسخ لطلقهن است و آن منافی اختصاص مینماید والله اعلم ترجمه روایتست
از عیص بن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که اختیار داد زنش را پس اختیار
کرد خودش را آیا جدا میشود از او امام گفت که نه جز این نیست که این چیزیست که بود برای رسول الله صلی الله علیه واله
بتنهائی مامور شد بآن تخییر پس کرد و اگر زنان او اختیار میکردند خودشانرا هر آینه مطلقات میشدند و آن مضمون
قول الله عز وجل است در سوره احزاب که بگو زنان ترا که اگر اراده کرده باشید زندگی دنیا را و آرایش آنرا پس بیائید که
بهره مند کنم شما را و سر دهم شما را سر دادنی نیکو چهارم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت
له ما تقول فی رجل جعل امر امرأته بیدها فقال ولی الامر من لیس اهله وخالف السنة ولم یجز النکاح قال له
شرح جعل امر امرأته بیدها عبارتست از اینکه زن را وکیل کرد در طلاق خودش با نیز خودش که زن در طهر غیر مواقعه بحضور
عدلین گوید که انا طالق و ولی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است الامر منصوب و مفعول دوم است که مقدم شده بر
مفعول اول لم یجز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین باب افعال است النکاح منصوبست ترجمه روایتست
از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که چه میگوئی در مردی که گردانید کار زنش را بدست آن زن
راوی گفت که پس امام گفت که صاحب اختیار کرده کسی را که نیست اهل آن کار و مخالفت کرده طریقت رسول الله را کاره
صلی الله علیه واله و گذرا نکرده نکاح را با منع که بمقتضای نکاح عمل نکرده مراد اینست که آن طلاق باطل است باب
شصت و دوم اصلها باب کیف کان اصل الخیار شرح با بعضافت بمضمون جمله کیف برای استفهام حقیقی نیست بلکه
عبارتست از آنکه در جواب استفهام حقیقی میباشد مثل علمت کیف زید زیرا که علم منافی استفهام حقیقی است ترجمه این باب
بیان اینست که چگونه بود سبب خیار زنان رسول الله صلی الله علیه واله در این باب شش حدیث است اول اصل عن زرارة
قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان الله عز وجل انف لرسول الله صلی الله علیه واله من مقالة قالتها بعض
نسائه فانزل الله آیة التخییر فاعتزل رسول الله صلی الله علیه واله نساءه تسعا وعشرین لیلة فی مشربة ام

ابرهیم

ابرهیم ثم دعاهن فخیرهن فاخترنه فلم یک شیئا ولو اخترن انفسهن کانت واحدة بائنة قال وسألته
عن مقالة المرأة ماهی قال فقال انها قالت یری محمد انه لو طلقنا انه لا یأتینا الاکفاء من قومنا یتزوجونا
شرح انف بهمزه و نون و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب یا باب علم است و بنابر اول مصدرش انف بفتح همزه
و فتح نون است بمعنی سر باز زدن از نالایق و بر هر تقدیر مراد باعث بر امر باعتزال است من برای سببیت است بعض نساء عبارت
از حفصه و زینب است چنانچه می آید در بعض احادیث این باب فا در فانزل برای تعقیب است فا در فاعتزل برای تفریع است المشربة
بفتح میم و سکون شین با نقطه و فتح و ضم راء بی نقطه و باء یک نقطه غرفه ام ابراهیم ماریه است و مشربه ام ابراهیم مذکور شد
در کتاب الحج در حدیث دوم باب اتیان المشاهد و قبور الشهداء که باب دویست و ... است ثم برای تراخی است و این منافات
ندارد با تعقیب که در فانزل است زیرا که تراخی باعتبار اول زمان اعتزال است و تعقیب باعتبار آخر آنست البائنة بباء
یک نقطه و کسر همزه و نون صفه کاشفه و ان احتراز است از خلع و مبارات که بیان میشود در باب ... و باب بعد از آن پس مراد در جمله است
موافق آنچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب الایلاء که باب پنجاه و هفتم است نیز وجوبا مشدد و بتخفیف نون میتواند بود
و نظیر دو قرائت در آیت سوره زمر تأمرونی ترجمه روایتست از زراره گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که بدرستی که
الله عز وجل دفع نالایق کرد برای رسول الله صلی الله علیه واله بسبب سخنی که گفت آنرا بعض زنانش پس فرو فرستاد الله تعالی در سوره
احزاب آیت تخییر را پس دوری کرد رسول الله صلی الله علیه واله از زنانش در بیست و نه شبانه روز در غرفه ماریه بعد از آن خواند
آن زنان را پس اختیار داد ایشانرا پس ایشان اختیار کردند او را پس آن تخییر نبود چیزی یعنی که باعث طلاق نشد و اگر
اختیار میکردند خودشانرا میشد تطلیقه ایشان یک تطلیقه رجعیه راوی گفت که و پرسیدم امام را از سخن آن زن که چیست
آن راوی گفت که پس امام گفت که بدرستی که آن زن گفت که پندارد محمد اینکه او اگر طلاق میداد ما را بدرستی که شان این میبود
که نمی آمدند نزد ما همسران از جمله قوم ما برحالی که بخواهند ما را دوم اصل عن ابی الصباح الکنانی قال ذکر ابو
طلقتنا عبد الله علیه السلم ان زینب قالت لرسول الله صلی الله علیه واله لا تعدل وانت رسول الله وقالت حفصة ان طلقتنا
تسعة و وجدنا اکفاءنا من قومنا فاحتبس الوحی عن رسول الله صلی الله علیه واله عشرین یوما شرح در نسخ عشرین یوما است
و در فقیه تسعة وعشرین یوما است موافق حدیث پنجم این باب و بنابر نسخ میباید که دو واقعه باشد و آن خلاف ظاهر است
ترجمه روایتست از ابی الصباح کنانی گفت که یاد کرد امام جعفر صادق علیه السلم اینکه زینب گفت رسول الله صلی الله علیه واله را
که آیا عدالت نمیکنی و حال آنکه تو رسول اللهی و گفت حفصه که اگر طلاق دهی ما را می یابیم همسران ما را از جمله قوم ما پس
بند افتاد وحی از رسول الله صلی الله علیه واله بیست روز سوم اصل قال فانف الله عز وجل لرسوله علیه السلم فانزل یا ایها النبی
قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین الی قوله اجرا عظیما قال فاخترن الله ورسوله
ولو اخترن انفسهن لبن وان اخترن الله ورسوله فلیس بشیء شرح ضمیر مستتر در قال بر میگردد بامام است
اما در نسخ وان اخترن بکسر همزه و سکون نون است و در بعض اینها آن ذکر و اصلاح شده و ظاهر اینست که بجای آن واما اخترن بفتح

همزه و تشدید میم و بالف باید تا اشارت شود باینکه اختیار زنان خدا و رسول را بعد از نزول این دو آیت لغو است زیرا که
زیاد کرده کنتن در دو آیه سورهٔ احزاب افاده تعلیق بر رضا میکند چنانچه بیانش در شرح حدیث دوم باب اول
پس مراد اینست که اگر مقصود شما در اظهار اسلام یا در تزویج برسول الله زندگی دنیا و آرایش آن بوده پس بیایید تا تمتیع
کنم شما را و روانه کنم ا روانه کردنی خوب و اگر اختیار الله تعالی و رسولش بوده پس آن کافی است شما را و بنا بر این صحت
اختیار الله تعالی و رسولش بعد از تخییر فایده نمیرساند متن امام گفت که پس دفع نالایق کرد الله عز و جل برای رسولش یعنی
فرو فرستاد در سورهٔ احزاب که ای نبی بگو زنان خود را که اگر بوده اید که میخواسته اید زندگی دنیا و آرایش آن را تا آخر قول
او که اجرا عظیما امام گفت که پس زنان اختیار کردند الله تعالی و رسولش را و اگر اختیار میکردند خود شان را هر آینه جدا میشدند
و اما اینکه زنان اختیار کردند الله تعالی و رسولش را پس نیست چیزی که مبنی بر حقیقت باشد سوم اصل عن عبد الاعلی بن اعین
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان بعض نساء النبی صلی الله علیه و آله قالت ایری محمد انه لو طلقنا لا نجد
الاکفاء من قومنا قال فغضب الله له من فوق سبع سموات فامره فخیرهن حتی انتهی الی زینب بنت جحش فقامت
فقبلته و قالت اختار الله و رسوله شرح من فوق سبع سموات مبنی بر نوعی از مجاز است نظیر الرحمن علی العرش استوی
زیرا که الله تعالی مکانی نیست متن روایت از عبد الاعلی بن اعین گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که
بعضی زنان نبی صلی الله علیه و آله گفت که آیا پندارد محمد اینکه اگر او طلاق دهد ما را نمی یابیم همسران را از جمله قوم ما امام گفت
که پس غضب کرد الله تعالی برای نبی از بالای هفت آسمان پس امر کرد او را پس اختیار داد زنان را تا آنکه رسید
سوی زینب بنت جحش بفتح جیم و سکون حاء بی نقطه و شین با نقطه پس زینب برخاست پس بوسید او را و گفت که اختیار
میکنم الله تعالی و رسولش را چهارم اصل عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان زینب بنت جحش قالت
یری رسول الله صلی الله علیه و آله ان خلی سبیلنا لا نجد زوجا غیره و قد کان اعتزل نساءه تسعة و عشرین لیلة فلما
قالت زینب الذی قالت بعث الله عز و جل جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و آله فقال قل لازواجک ان کنتن
تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن الآیتین کلیتهما فقلن بل نختار الله و رسوله و الدار الآخرة
شرح ظاهر فلما قالت تا آخر اینست که بعث جبرئیل متصل باشد باین قول زینب و این منافات ندارد با اینکه بعد از قول
زینب باشد بفاصله بیست و نه روز یا بیست روز زیرا که میتواند بود که زینب آن قول را مکرر گفته باشد و برای دیگری است
احتباس وحی الآیتین منصوب و بدل قل لازواجک تا آخر است یا مفعول فعل محذوف است بتقدیر تعرف بصیغه مخاطب
فقلن منافات ندارد با اینکه بعضی ایشان از روی نفاق گفته باشند و اختیار نکرده باشند پس منافات ندارد با آنچه گذشت
در حدیث دوم این باب متن روایت از داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زینب بنت جحش گفت که پندارد
رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر رها کند ما را نمی یابیم شوهری غیر او را و بتحقیق بود که جدایی کرده بود از زنانش در
بیست و نه شبانه روز پس وقتی که گفت زینب آنچه را که گفت فرستاد الله عز و جل جبرئیل را بسوی محمد صلی الله علیه و آله

پس گفت که بگو

پس گفت که بگو زنان خود را که اگر بوده اید که میخواسته اید زندگی دنیا و آرایش آن را پس بیایید که بهره کنم شما را دو آیت را تا آخر
در سورهٔ احزاب است پس زنان گفتند که بلکه اختیار میکنیم الله را و رسولش را و سرای آخرت را پنجم اصل عن ابی
بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال ان زینب بنت جحش قالت لرسول الله صلی الله علیه و آله لا تعدل و انت نبی فقال تربت
یداک اذا لم اعدل انا فمن یعدل قالت دعوت الله یا رسول الله لتقطع یدای فقال لا و لکن لتتربان فقالت
انک ان طلقتنا وجدنا فی قومنا اکفاء فاحتبس الوحی عن رسول الله صلی الله علیه و آله تسعا و عشرین لیلة شرح
تربت بتاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است الترب بفتح تاء و فتح راء خاک آلود
شدن لتنقطع بفتح لام و صیغه مضارع غایبه مجهول باب منع است لتتربان بفتح لام است و مراد اینست که خاک آلود شدن دو دست
لازم ندارد بریده شدن آنها را و نظیر این گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب فضل من تزوج ذات دین تا آخر که
باب سیزدهم است متن روایت از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که زینب بنت جحش گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله را که آیا عدالت نمیکنی و حال آنکه تو پیغمبری پس گفت که خاک آلود باد دو دست تو چون عدالت نکنم پس کی عدالت
میکند زینب گفت که دعا کردی الله را ای رسول الله هر آینه بریده میشود دو دست من پس گفت که نه و لیکن هر آینه خاک آلود
میشود دو دست تو پس زینب گفت که بدرستی که تو اگر طلاق دهی ما را می یابیم در قوم خود همسران خود را پس باز ایستاد
وحی از رسول الله صلی الله علیه و آله در بیست و نه شبانه روز اصل ثم قال ابو جعفر علیه السلام فانف الله لرسوله علیه السلام فانزل
الله عز و جل یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا الآیتین فاخترن الله و رسوله فلم یکن شیئا
و لو اخترن انفسهن لبن شرح فاخترن معنی فاظهرن الاختیار است یا حکایت قول ایشانست که منقول شد
در حدیث دوم باب سابق پس منافات ندارد با آنچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب و باب سابق متن بعد از آن گفت امام محمد باقر
علیه السلام که پس دفع نالایق کرد الله تعالی برای رسولش علیه السلام پس فرو فرستاد الله عز و جل در سورهٔ احزاب اینرا که ای نبی بگو
زنان خود را که اگر بوده اید که میخواسته اید زندگی دنیا دو آیت را پس زنان اظهار اختیار الله تعالی و رسولش کردند پس نشد آن
تخییر باعث طلاقی و اگر اختیار میکردند خود شان را هر آینه جدا میشدند بطلاق ششم اصل عن محمد بن مسلم عن
ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل اذا خیر امرأته فقال انما الخیرة لنا لیس لاحد و انما خیر رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم لمکان عایشة فاخترن الله و رسوله و لم یکن لهن ان یخترن غیر رسول الله صلی الله علیه و آله شرح
الخیره بکسر خاء با نقطه و فتح و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه اسم مصدر باب افتعال کردن لام در لنا برای تعلیل است
و ضمیر عبارتست از امیر المومنین و سایر ائمه اهل البیت که مذکورند در آیه سورهٔ احزاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و این اشارتست باینکه انما یرید الله تا آخر جمله استینافیه تعلیلیه است پس آیت تخییر و جمیع
آنچه در ذیل آنست برای صیانت و رعایت اهل البیت علیهم السلام است لام در لمکان نیز برای تعلیل است لمکان عایشه
اشارتست باینکه الله تعالی میدانسته که عایشه ماده فساد حفصه و زینب شده و جنگ جمل خواهد کرد با امیر المومنین
صلوات الله علیه و لهذا این آیات را فرو فرستاد و لم یکن لهن تا آخر اشارتست باینکه اختیار بعضی زنان محض صورت

وازروی اضطرار و بعنوان نفاق بود زیرا که اختیار شوهری دیگر میسر نبود ایشانرا چون مخالف شرع اسلام است
روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی چون اختیار دهد زنش را پس امام گفت که جز این نیست که اختیار
زنان نبی برای رعایت ما است نیست برای رعایت دیگری و جز این نیست که اختیار داد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
بسبب بودن عایشه در میان زنان او پس زنان اختیار کردند الله و رسول را بر حالی که میسر نبود ایشان را اینکه اختیار کنند
غیر رسول الله صلی الله علیه وآله را از جمله شوهران باب بیست و سوم باب الخلع شرح الخلع بضم خاء با نقطه
و سکون لام و عین بی نقطه مصدر یا اسم مصدر باب منع تطلیق مرد زن را بسبب کراهت زن مرد را و خواستن
گرفتن مرد زیاد از مهر از زن در عوض طلاق شود متن این باب بیان طلاق خلع است در این باب دو حدیث است
اول حدیث عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یحل خلعها حتی تقول لزوجها والله لا ابر لك قسما ولا اطیع
لك امرا ولا اغتسل لك من جنابة ولا اوطئن فراشك ولا آذنن علیك بغیر اذنك وقد كان الناس
یرخصون فیما دون هذا فاذا قالت المرأة ذلك لزوجها حل له ما اخذ منها وكانت عنده علی تطلیقتین
باقیتین وكان الخلع تطلیقة وقال یكون الكلام من عندها وقال لو كان الامر الینا لم نجز طلاقا الا للعدة
شرح لا یحل خلعها یعنی کراهت است که صحیح نیست گفتن خلعت فلانة و مانند آن بلکه طلقت فلانة میباید پس
جایز است گرفتن زیاد بر قدر مهر از زن در عوض طلاق ابر بیای یک نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب افعال است الابرار عمل بمقتضای قسم قسما بفتح قاف و فتح سین است و مراد سوگند است یا مراد اعم از سوگند است
پیش نهادی مانند عقد نکاح نیز هست واو در ولا اطیع و نظایرش بمعنی او است بقرینه آنچه می آید در حدیث دوم این باب
لا اوطئن بفتح لام و ضم همزه و سکون واو و کسر طای بی نقطه و فتح همزه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه است لا آذنن بفتح
لام و همزه و الف منقلب از همزه و فتح ذال با نقطه و فتح نون و نون تاکید ثقیله یا خفیفه است الناس عبارت است
از حکام بنی امیه یرخصون از باب تفعیل است یکون است الکلام عبارت است از مادون هذا و مراد گفتگوی
ناخوش است که ناخوشی آن کمتر است از والله لا ابر لک قسما و نظایرش لم نجز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
معتل العین باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالکلام است طلاقا مفعول لم نجز است للعدة بتقدیر طلاقا مفعول لم نجز است
للعدة بتقدیر طلاقا للعدة است و مراد طلاق رجعی است و این تعبیر اشارت باینست که اگر آن طلاق بقصد رجوع باشد
افضل است و بیان این در شرح عنوان باب ششم که باب طلاق العدة و السنة و ما یوجب الطلاق است و مقصود این است
که در مادون هذا الطلاق خلع زن صحیح نیست پس اگر زن زیاد بر قدر مهر دهد آن دادن صحیح نیست پس اگر بلفظ طلاق باشد منصرف
بسوی طلاق رجعی میشود ~~متن روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حلال نمیشود طلاق خلع زن صحیح نیست~~
~~پس اگر زن زیاد بر قدر مهر دهد آن دادن صحیح نیست پس اگر بلفظ طلاق باشد منصرف بسوی طلاق رجعی میشود~~ متن روایت است
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حلال نمیشود طلاق خلع زن مگر اینکه زن گوید شوهرش را که بخدا قسم که امضا نمیکنم
برای تو قسمرا و اطاعت نمیکنم برای تو فرمانی را و غسل نمیکنم برای تو از جنابتی و هر اینه پای کوب بیگانه میکنم

البته

البته جامه خواب ترا و هر اینه رخصت میدهم در دخول بر تو بی رخصت تو و بتحقیق بودند حکام بنی امیه که رخصت خلع
میدادند در آنچه کمتر از این بود پس چون گفت زن آنچه گفتیم برای شوهرش حلال شد برای شوهرش آنچه گرفت از زن
و شد نزد شوهر منصرف بر دو تطلیقه باقیمانده از جمله سه طلاق و نشد آن خلع یک طلاق از جمله سه طلاق که باعث حرام
شدن بی نکاح دیگری میشود و امام گفت که گاهی میباشد گفتگوی ناخوش از جانب زن اما کمتر از آنچه گفتیم و امام گفت
که اگر میبود حکومت بسوی ما آن گفتگوی ناخوش زن که کمتر است روا نمیکردیم طلاقی مگر طلاق رجعی را دوم حدیث عن
سماعة قال سألته عن المختلعة فقال لا یحل لزوجها ان یخلعها حتی تقول لا ابر لك قسما ولا اقیم حدود الله فیك
ولا اغتسل لك من جنابة ولا اوطئن فراشك ولا ادخلن بیتك من تكره من غیر ان تعلم هذا ولا یتكلمون
هم وهو یكون هی التی تقول ذلك واذا هی اختلعت فهی بائن وله ان یاخذ من مالها ما قدر علیه ولیس له
ان یاخذ من المبارئة كل الذی اعطاها شرح المختلعة بخاء با نقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال زنیکه
طلاق خلعی گرفته باشد یخلعها از باب منع است تعلم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بمختلعه
هذا مفعول دوم تعلم است و اشارت باقوال سابقه و مقصود این است که اگر کسی بجبر و مانند آن گفتن یاد دهد بزن
که تو چنین و چنین بگو و او گوید خلع صحیح نیست و واو در و لا یتکلمون حالیه است و ضمیر راجع بقوم زوج است هم تاکید ضمیر
متصل است و مراد این است که خلع در صورتی صحیح است که از جانب زوجه مثل آن سخنان ناخوش پیدا شود والا مبارات
خواهد بود و خلع نخواهد بود البائن بیای یک نقطه و الف و کسر همزه جداگانه از شوهر یا جداگانه از تحلیل چیزی بشوهر
برای طلاق و اکثر استعمال آن در معنی دوم با تاء تانیث است پس مراد اینجا معنی اول است و آن زنیست که طلاقش
غیر رجعی باشد و در آنچه گذشت در حدیث دوم باب الرجل یطلق امرأته ثم یموت تا آخر که باب چهل و هفتم است مراد
معنی دوم است المبارئة بیای یک نقطه و رای بی نقطه و همزه بصیغه اسم فاعل باب مفاعله زنی که طلاق گرفته باشد در صورتی
که ناخوشی و درشتی از هر دو جانب برابر صادر شده باشد متن روایت است از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از زنی که طلاق خلعی گرفته پس امام گفت که حلال نمیشود برای
شوهرش اینکه طلاق خلعی دهد او را مگر اینکه زن گوید که امضا نمیکنم برای تو قسم را و برپای نمیدارم قرارهای الله تعالی را
در تو و غسل نمیکنم برای او از جنابتی و هر اینه پای کوب بیگانه میکنم جامه خواب ترا و هر اینه داخل خانه تو میکنم
کسی را که نمیخواهی بی اینکه آن زن تعلیم کرده شود این سخن بر حالی که سخن ناخوش نگویند شوهر و قومش و باشد چنان
زن اینکه میگوید آن سخن ناخوش را و چون آن زن طلاق خلعی گرفت پس او بیگانه است و جایز است مر او را اگر بگیرد
از مال زن در عوض قطع الخ را اگر توانا شد بر آن برضای زن و جایز نیست مرد را اگر بگیرد از زنی که سخن درشت
گفته و شنیده جمیع مهر را که داده باو آن زن سوم حدیث عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال المختلعة التی تقول
لزوجها اخلعنی وانا اعطیك ما اخذت منك فقال لا یحل له ان یاخذ منها شیئا حتی تقول والله

ولا ابرّ لك قسما ولا اطيع لك امرا ولا اذن في بيتك بغير اذنك ولاوطئن فراشك غيرك فاذا فعلت
ذلك من غير ان يعلمها حلّ له ما اخذ عنها وكانت تطليقة بغير طلاق يتبعها وكانت بائنا بذلك
وكان خاطبا من الخطاب **شرح** ضمیر قال در اول راجع براوی است و در دوم راجع بامام است المختلعة بکسر
لام مرفوع و مبتدا است و بتقدیر استفهام است یا بهمزهٔ استفهام والف منقلب از همزه وصل است مثل آلله اذن
لكم و مثل آلان وقد عصيت التي خبر مبتدا است و متواتر بود که المختلعة بی استفهام باشد والتي صفت است و خبر مبتدا
مقدر است بتقدیر ما حكمها يعلمها بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بزوج است و ضمیر بارز راجع
بزوجه است و این اشارت است باینکه اگر زوج حیله کند برای واپس گرفتن مهر یا گرفتن زیاده از مهر و گوید که چنین و چنین
بگو تا من ترا خلع کنم آن خلع حلال نیست **یعنی آنکه** بغير طلاق يتبعها متشند جمعی است که میگویند که در خلع احتیاج نیست
باینکه زوج بعد از گفتن خلعتك على كذا گوید که فانت طالق موافق آنچه می آید در حدیث هفتم باب آینده و حدیث اول
باب بعد از آن **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت امام را که آیا زنی که طلاق خلع میگیرد
زن نیست که میگوید شوهرش را که طلاق خلع بده مرا و من میدهم ترا آنچه گرفتم از تو پس امام گفت که حلال نمیشود برای
شوهر اینکه در عوض طلاق گیرد از زن چیزی را مگر آنکه زن گوید آنچه بخدا قسم که امضا نمیکنم برای تو قسمی را و اطاعت
نمیکنم برای تو فرمانی را و هر اینه رخصت میدهم البته بیگانه را در دخول خانه تو بی رخصت تو و هر اینه راه میدهم
در خوابگاه تو غیر ترا پس چون زن کرد آن گفتگو را بی آنکه شوهر تعلیم کند او را حلال شد شوهر را آنچه گرفت از زن
و شد آن خلع طلاق دادنی بی طلاقی که تابع خلع شود و شد آن زن بیگانه شوهر بسبب آن خلع و شد شوهر خواستگاری
از جملهٔ خواستگاران زن بنکاح تازه **چهارم اصل** عن ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا
خلع الرجل امرأته فهي واحدة بائن وهو خاطب من الخطاب ولا يحل له ان يخلعها حتى تكون هي التي
تطلب ذلك منه من غير ان يضربها وحتى تقول لا ابرّ لك قسما ولا اغتسل لك من جنابة ولادخلن
بيتك من تكره ولاوطئن فراشك ولا اقيم حدود الله فيك فاذا كان هذا منها فقد طاب له ما اخذ
منها **شرح** ضمیر هی راجع بامرأته است واحدة یعنی یگانه و بی جفت است باین تفسیر واحده است بنا بر اینکه واحد
گاهی بمعنی یک میباشد و مراد اینجا آن نیست یضربها بتشدید و تخفیف راء بی نقطه میتواند بود و بنا بر اول
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب نصر است و با حرف جر است و بنا بر دوم از باب ضرب است و ضمیر منصوب
نکره بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم است **یعنی** روایت است از ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون طلاق خلعی داد مرد زنش را پس آن زن بیگانه و بی جفت است و مرد خواستگاری است از جملهٔ
خواستگاران و حلال نمیشود برای مرد اینکه طلاق خلعی دهد زن را مگر آنکه باشد زن آنکه طلب کند آن را از مرد
بی آنکه مرد ضرر رساند زن را و مگر آنکه زن گوید که امضا نمیکنم برای تو قسمی را و غسل نمیکنم برای تو از جنابتی و هر آینه

داخل میکنم

داخل میکنم در خانه تو کسی را که نخواهی و هر اینه پای کوب میکنم خوابگاه ترا و برپا نمیدارم قراردادهای الله تعالی را
در حق تو پس چون صادر شود آن گفتگو از زن پس بتحقیق پاکیزه شد برای شوهر آنچه گرفت از زن **پنجم اصل**
عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يحل خلعها حتى تقول لزوجها ثم ذكر مثل ما ذكر اصحابه ثم قال
ابو عبد الله عليه السلام وقد كان يرخص للنساء فيما هو دون هذا فاذا قالت لزوجها ذلك حل خلعها
وحل لزوجها ما اخذ منها وكانت على تطليقتين باقيتين وكان الخلع تطليقة ولا يكون الكلام
الا من عندها ثم قال لو كان الامر الينا لم يكن الطلاق الا للعدة **شرح** ثم ذكر مثل ما ذكر اصحابه بکلام مستقل است
و ضمیر ذکر در اول راجع بابی بصیر است و ضمیر اصحابه راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و ما ذکر اصحابه عبارت است از
بود وسطه که مذکور شد در حدیث اول این باب و در این کلام مصنف اشارت است باینکه حدیث اول این باب اگر چه منقول
از حلبی شد اما در اصول سایر اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام نیز هست و ابو بصیر در نقل تتمه روایت نقل کرده و موافقت اصحاب امام
جعفر صادق علیه السلام نکرده در نقل لفظ امام که وقد كان الناس يرخصون فيما دون هذا و ایضا در لفظ يكون الكلام من عندها
تا آخر که بیانش شد در شرح حدیث اول این باب و چنین معنی از اغلاط فهمیده بجای آنها گفته که وقد كان يرخص للنساء فيما دون هذا
و گفته که ولا يكون الكلام الا من عندها تا آخر بقصد نقل بالمعنی و آنها صحیح نیست الف لام الطلاق برای عهد خارجی است
و اشارت است بطلاقی که بسبب ما دون ذلك باشد موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلام امام گفت که نیست که صحیح باشد طلاق خلع زن مگر آنکه زن گوید شوهرش را بعد از آن ابو بصیر مذکور
کرد مثل آنچه را که مذکور کردند اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام در نقل حدیث اول این باب در اصول خود بعد از آن گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که و بتحقیق بود در زمان حکام بنی امیه که رخصت خلع داده میشد برای زنان در چیزی که آن کمتر از این بود
پس چون آن زن گفت شوهرش را این سخن حلال شد طلاق خلع از آن زن و حلال شد برای شوهرش آنچه گرفت از زن و آن زن
شد منزل بر دو طلاق باقیمانده و شد خلع یک طلاق و نمیباشد سخنی که باعث خلع شود مگر از جانب زن بعد از آن امام گفت
که اگر میبود حکومت بسوی ما نمیبود آن طلاق که در مقابل گفتگوی کمتر است مگر طلاق رجعی **ششم اصل** عن محمد بن مسلم
عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا قالت المرأة لزوجها جملة لا اطيع لك امرا مفسرا او غير مفسر حل له ما اخذ
منها وليس له عليها رجعة **شرح** جملة بفتح جاء بی نقطه و سکون میم مصدر مجهول باب ضرب است بمعنی شدت و آوردن در یک
و مصدر اینجا نایب ظرف زمان است پس منصوب است و این احتراز است از صورتی که این سخن از روی ظرافت باشد مفسرا
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل حال مفعول قال است و این اشارت است باینکه لا اطيع لك امرا دو احتمال دارد و هر دو احتمال
مصحح خلع است اول اینکه ظرف لك امرا باشد که مقدم شده باشد و مراد بامر فرمان زوج زوجه را بچیزی باشد دوم اینکه
ظرف متعلق با اطيع باشد و امر بمعنی فرمان الله برعایت زوجه حقوق زوج را باشد **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که چون گفت زن شوهرش را در وقت شدت که اطاعت نمیکنم برای تو فرمانی را خواه بیان کرده باشد

باشد وخواه نه حلال نشد برای زوج آنچه گرفت از زن ونیست برای زوج بر زوجه رجعتی هفتم اصل وباسناده عن
ابی عبدالله علیه السلم قال الخلع والمباراة تطلیقة بائن وهو خاطب من الخطاب شرح المباراة مصدر باب
مفاعله است وتفسیر آن می آید در شرح عنوان باب آینده تطلیقة مضاف است بائن اینجا عبارتست از زوج است
ومراد اینست که بسبب هر یک از خلع ومباراة زوج بیگانه زوجه میشود چنانچه زوجه بیگانه زوج میشود ضمیر هو راجع بمبارات است
یعنی وشبیه مرد بیگانه است روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خلع ومباراة یک طلاق مرد بیگانه است وآمد و
خواستگاریست از جمله خواستگاران هشتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا قالت المراة والله لا اطیع
لك امرا مفسرا او غیر مفسر حل له ما اخذ منها ولیس له علیها رجعة شرح مضمون این موافق حدیث ششم این
بابست نهم اصل عن الحسن بن محمد بن سماعة عن جعفر بن سماعة ان جمیلا شهد بعض اصحابنا وقد اراد ان یخلع
ابنته من بعض اصحابنا فقال جمیل للرجل ما تقول رضیت بهذا الذی اخذت وترکتها قال نعم فقال
لهم جمیل قوموا فقالوا یا ابا علی لیس یرید یتبعها طلاقا قال لا شرح ضمیر ابنته راجع بجمیل است یا راجع ببعض
اصحابنا است الرجل عبارتست از زوج تقول بصیغه مخاطبست رضیت بصیغه مخاطب باب علم بتقدیر استفهام است
ابو علی کنیت جمیل است لیس بتقدیر استفهام است وضمیر مستتر راجع برجل است یا ضمیر شان است یرید برای با نقطه
و یاء دو نقطه در پایین ودال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع برجل است یتبعها
بتاء دو نقطه در بالا وباء یک نقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است وضمیر مستتر راجع برجل است
وضمیر بارز راجع بکلمه ابنته است ومفعول اول یتبع است طلاقا مفعول دوم است یعنی روایتست از حسن بن محمد بن
سماعه از جعفر بن سماعه آنکه جمیل بن دراج که راوی امام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهما السلم واز جمله اجماعست
العصابة علی تصحیح ما یصح عنه است حاضر شد نزد بعض یاران ما در حالی که میخواست که خلع کند دختر خود را از بعض یاران
ما پس گفت جمیل زوج را که چه میگویی آیا راضی شدی باینکه گرفتی و واگذاشتی زوجه را از زوج گفت که آری
پس گفت گواهان را جمیل که برخیزید پس گواهان گفتند که ای ابو علی آیا نیست که زیاد کند بانیروش که الحاق کند بان کلمه
طلاق را جمیل گفت که نه اصل وکان جعفر بن سماعة یقول یتبعها الطلاق فی العدة ویحتج بروایة موسی
ابن بکر عن العبد الصالح علیه السلم قال قال علی علیه السلم المختلعة یتبعها الطلاق ما دامت فی العدة شرح
این کلام حسن بن محمد بن سماعه است ومقصود دفع توهم منافات میان قول جمیل وقول جعفر بن سماعه است بنابر اینکه
یتبعها هر دو جا در این فقره بصیغه مضارع معلوم باب علم است بمعنی یلزمها وضمیر راجع بمختلعه است والطلاق
مرفوع وفاعل است ومراد اینست که خلع قسمی از طلاق است که لازم است ورجوع از آن جایز نیست در عده چه جای بعد از
عده یعنی حسن گفت که وبود جعفر بن سماعه که میگفت که لازم میشود مختلعه را طلاق در عده واستدلال میکرد
بروایت موسی بن بکر از امام موسی کاظم علیه السلم امام گفت که گفت علی علیه السلم که مختلعه لازم میشود او را طلاق چندانکه
در عده است چه جای بعد از عده دهم اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلم قال

فی المختلعة

فی المختلعة انها لا تحل حتی تتوب من قولها الذی قالت له عند الخلع شرح لا تحل بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب
برای اثبات حرام بودن است بنابر اینکه آن قول زن کبیره بعنوان اصرار باشد وآن کفر است چنانچه گذشت در کتاب الایمان
والکفر در حدیث دهم باب الکبایر که باب صد و دوازدهم است ودر حدیث سوم باب الاصرار علی الذنب که باب صد و
چهاردهم است پس باعث حرام بودن بر شوهر اول وشوهران دیگر است بآیت سوره ممتحنه ولا تمسکوا بعصم الکوافر
یا برای اثبات مکروه بودن است بنابر اینکه کبیره بی اصرار باشد یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران خویش
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در مختلعه که بدرستی که او حلال نمیشود برای شوهری مگر آنکه توبه کند از سخن او
که گفت شوهرش را نزد خلع بیان آن سخن شد در حدیث اول این باب باب بیست وچهارم اصل
باب المباراة شرح المباراة بباء یک نقطه وراء بی نقطه وهمزه که نزد بعضی گاهی منقلب بالف میشود مصدر باب
مفاعله طلاقی که بسبب سخن ناخوش از جانب هر یک از زوجین باشد یا از جانب زوجه تنها باشد اما کمتر باشد
از سخنانی که مذکور شد در حدیث اول باب پیش یعنی این باب در طلاق مباراة است در این باب ده حدیث است
اول اصل عن سماعة قال سألته عن المباراة کیف هی فقال یکون للمراة شیء علی زوجها من صداق او
غیره ویکون قد اعطاها بعضه فیکره کل واحد منهما صاحبه فتقول المراة لزوجها ما اخذت منك فهو لی
وما بقی علیك فهو لك وابارئك فیقول الرجل لها فان انت رجعت فی شیء مما ترکت فانا احق
ببضعك شرح البضع بضم باء یک نقطه وسکون ضاد با نقطه وعین بی نقطه جماع وفرج ونکاح وهمه اینجا
مناسبست یعنی روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم
امام را از مباراه که چگونه است آن پس امام گفت که مثل اینست که باشد برای زن چیزی بر شوهرش از جمله
مهر یا غیر آن وباشد که بتحقیق داده باشد بزن از آن بعض مهرش را پس ناخوش شمرد هر کدام از آن دو یار خود را پس گوید زن
شوهرش را که آنچه گرفتم از تو پس آن از منست وآنچه باقی مانده بر تو پس از تو ومباراة کنم ترا پس گوید مرد زن را
که پس اگر تو برگردی در چیزی از آنچه واگذاشتی پس من سزاوارترم بتصرف در تو دوم اصل عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلم قال المباراة یؤخذ منها دون الصداق والمختلعة یؤخذ منها ما شئت او ما
تراضیا علیه من صداق او اکثر وانما صارت المباراة یؤخذ منها دون المهر والمختلعة یؤخذ منها
ما شاء لان المختلعة تعتدی فی الکلام وتکلم بما لا یحل لها شرح مباراة هر دو جا بکسر راء وهمزه
بصیغه اسم فاعل باب مفاعله است ودر بعض نسخ هر دو جا بفتح راء وهمزه یا الف منقلب از همزه بصیغه اسم مفعول است
وحاصل هر دو نسخه یکی است مختلعه بکسر لام است او در اول از نسخ را او بیست وحاصل هر دو نسخ یکی است من صداق
او اکثر مشترکست میان هر دو نسخ یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که زنی که طلاق
مباراة گیرد گرفته میشود از او کمتر از مهر وزنی که طلاق خلع گیرد گرفته میشود از او آنچه خواستی یا آنچه زوج وزوجه

راضی شوند باینکه آنرا که مهر یا بیشتر باشد چه جای کمتر از مهر و حرام نیست که گردد بر زنی که طلاق مبارات گیرد که گرفته میشود از او
کمتر از مهر و زنی که طلاق خلع گیرد که گرفته میشود از او آنچه شوهر خواست برای اینکه زنی که طلاق خلع گیرد تجاوز میکند از
در سخن و سخن نا میگوید پس آنچه حلال میشود برای آن زن و شوهر از آن میگوید بخلاف صورت مباراة سوم اصل عن ابی
الصباح الکنانی قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا بارأت امرأة زوجها فهی واحدة وهو خاطب من الخطاب
شرح روایت است از ابو الصباح کنانی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر مبارات کند زنی شوهرش را پس
آن مبارات یک تطلیقه است از جمله سه تطلیقه و آن شوهر خواستگاریست از جمله خواستگاران باین معنی که در عده
رجوع نمیتواند کرد چهارم اصل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة قالت لزوجها لک کذا وکذا وخل عن محمد بن مسلم
سبیلی فقال هذه المبارات شرح مشار الیه هذه امرأة است المباراة بصیغه اسم مفعول است و مقصود است
که این قسم زنی مباراة میتواند بود و مختلعه نمیتواند بود باین معنی که کذا وکذا عبارت از زیاد از مهر نمیتواند بود زیرا که
در صحت خلع و گرفتن زیاد بر مهر شرط است مثل یکی از چند کلام که در اول باب بیان مذکور شد یعنی روایت است از محمد بن مسلم
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که گفت شوهرش را که برای تست چنین و چنین و رها کن مرا پس امام
گفت که این زن مبارات کرده شده میشود و خلع کرده شده نمیشود پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال المباراة تقول المرأة لزوجها لک ما علیک واترکنی او تجعل له من قبلها شیئا فیترکها الا انه یقول
فان ارتجعت فی شیء فانا املک ببضعک ولا یحل لزوجها ان یاخذ منها الا المهر فما دونه شرح
المباراة بفتح را بصیغه مصدر است و مبتدا است تقول بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر بتقدیر ان تقول است
پس منصوب و مرفوع میتواند بود و خبر مبتدا است و میتواند بود که تقول بیا حرف جر و صیغه مصدر باشد تجعل بتقدیر
ان تجعل است و معطوف است بر تقول یا بر قول پس منصوب و مرفوع میتواند بود قبلها بکسر قاف و فتح با یکنقطه است
فیترکها منصوب و مرفوع میتواند بود یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مباراة مثل اینست
که گوید زن شوهرش را که از تو باشد آنچه بر تست و واگذار مرا در صورتی که چیزی بر ذمت شوهر داشته باشد یا گرداند
برای شوهر از نزد خود چیزی را در صورتی که در ذمت شوهر چیزی نداشته باشد پس در هر دو صورت واگذارد شوهر
زن را اینقدر است که میگوید بزبان قال یا حال که پس اگر برگردانی در چیزی پس من سزاوارترم متصرف در تو در عده
و حلال نمیشود برای شوهرش اینکه گیرد از او مگر مهر را پس آنچه کمتر از مهر است مراد نیست که خلع این قسم زنی صحیح نیست
منافات نیست میان این و حدیث دوم این بنابر اینکه گرفتن قدر مهر مکروه و حلال باشد ششم اصل عن عبد الله
ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال المبارئة تقول لزوجها لک ما علیک وبارئنی فیترکها قال قلت
فیقول لها فان ارتجعت فی شیء فانا املک ببضعک قال نعم شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که زنی که مبارات کند میگوید شوهرش را که برای تو باشد آنچه بر تست و مبارات کن مرا پس وامیگذارد

ان زن را

ان زن را که پس اگر برگردی در چیزی پس من سزاوارترم متصرف در تو امام گفت که آری هفتم اصل عن محمد بن اسمعیل
قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن المرأة تباری زوجها او تختلع منه بشاهدین علی طهر من غیر
جماع هل تبین منه فقال اذا کان ذلک علی ما ذکرت فنعم قال قلت له قد روی لنا انها لا تبین منه حتی یتبعها
الطلاق قال فلیس ذلک اذا خلع فقلت تبین منه قال نعم شرح تباری بصیغه مضارع غایبه معلوم باب مفاعله است فلیس ذلک اذا خلعها
تختلع بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افتعال است تبین بتا یکنقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب
ضرب است البین بفتح با و سکون یا جدا شدن و بیگانه شدن و هر دو اینجا مناسب است مشار الیه ذلک در اول مبارات
و اختلاع است ماذکرت بصیغه مخاطب عبارت است از حضور شاهدین و طهر بی جماع نعم بفتح نون و فتح و سکون میم است
یتبعها بتا دو نقطه در بالا و با یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بزوج است
و ضمیر مستتر راجع بصیغه داله بر مفارقت زوجه از زوج است که خالی باشد از لفظ طلاق الطلاق منصوب و مفعول دوم
است مشار الیه ذلک در دوم نایب فاعل روی است اذا بی تنوین است و بمعنی وقت است و مضاف است بجمله خلع بصیغه
ماضی غایب معلوم باب منع است بدانکه ظاهر سیاق این حدیث اینست که ذکر خلع اینجا بعنوان مثال است پس مبارات نیز همین
حکم دارد و بعضی میگویند که مبارات این حکم را ندارد و دعوی اجماع بر این کرده اند و شیخ زین الدین در شرح
شرایع مضایقه در قبول این و دعوی اجماع کرده و منع دلالت روایات بر مضمون آن کرده پس مقصود آنست که شرط
اتباع طلاق در جایی دیگر است مثل لفظ انت بائن و مانند آن چنانچه گذشت در احادیث باب الخلیة والبریة والبتة
که باب ششم است در بعضی نسخ خلعا بضم خا و سکون لام منصوب است و بنابر آن مشار الیه ذلک در دوم صیغه داله بر مفارقت است
و تذکیر باعتبار ضمیر است و اذا با تنوین است بمعنی در این هنگام و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت است از محمد بن اسمعیل
گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از زن که مبارات میکند شوهرش را یا خلع میگیرد از او بدو گواه بر پاکی از
حیض بی جماع در آن پاکی آیا جدا میشود از شوهر پس امام گفت که چنین باشد آن مبارات یا اختلاع بر نهج آنچه ذکر
کردی پس آری راوی گفت که گفتم امام را که بتحقیق روایت کرده شد برای ما از پدران تو اینکه آن زن جدا نمیشود
از شوهر مگر آنکه الحاق کند بصیغه داله بر مفارقت طلاق را امام گفت که نیست آنچه روایت کرده شده در وقتی که
خلع کند مثلا پس گفتم که آیا جدا میشود از شوهر در مبارات و خلع بی اتباع طلاق امام گفت که آری هشتم اصل
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا عبد الله علیه السلام هل یکون خلع او مباراة الا بطهر فقال لا یکون الا
بطهر شرح روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا میباشد خلعی
یا مباراتی مگر با پاکی از حیض پس امام گفت که نمیباشد مگر با پاکی از حیض مراد اینست که در اینها نیز شروط طلاق معتبر است
پس هر جا که طلاق بی پاکی صحیح نیست اینها نیز صحیح نیست نهم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا طلاق
ولا تخییر ولا مباراة الا علی طهر من غیر جماع بشهود شرح التخییر بخا با نقطه و دو یا دو نقطه در پایین

و رای بی‌نقطه جز امام مولی را بر اختیار طلاق یا رجوع بتفصیلی که گذشت در بعض احادیث باب الایلا که باب پنجاه و هفتم است
ترک ذکر خلع اینجا بنابر ظهور اشتراک آنست با مبارات موافق حدیث آینده یعنی روایتیست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که نیست طلاق و نه اختیار دادن و نیست مبارات مگر بر پاکی از حیض بی جماعی در آن پاکی با گواهانی دهم
اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال لا طلاق و لا خلع و لا مباراة و لا خیار الا علی طهر من غیر جماع
شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب شصت و پنجم اصل باب عدة المختلعة
و المباراة و نفقتهما و سکناهما شرح این باب بیان عدۀ مختلعه بکسر لام و مبارئه بکسر راء و همزه
و نفقه آن دو و جا دادن ایشانست درین باب نه حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال عدة
المختلعة مثل عدة المطلقة و خلعها طلاقها شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عده
مختلعه مانند عدۀ مطلقه است و خلع او طلاق اوست مراد اینست که خلع قسمی از طلاقست و اتباع آن بلفظ
طلاق لازم نیست چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب سابق دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمتع
المختلعة شرح لا تمتع بنا بر دو نقطه در بالا و عین بی‌نقطه بصیغۀ مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التمتیع بهره‌مند کردن
و مراد اینجا نفقه دادن زنست در ایام عده یا مراد بهره‌مند کردن زنست در وقت بیرون رفتن او از خانۀ شوهرش چنانچه
گذشت در احادیث باب متعة المطلقة که باب صد و نهم است و اول مناسبتر است بعنوان این باب یعنی روایتست
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نفقه داده نمی‌شود مختلعه در ایام عده سوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال المختلعة لا تمتع شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن زرارة قال سألت ابا جعفر
علیه السلام عن عدة المختلعة کم هی قال عدة المطلقة و لتعتد فی بیتها و المباراة بمنزلة المختلعة شرح روایتست
از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از عدۀ مختلعه که چند است آن گفت که موافق عدۀ مطلقه است
و باید که عده نگاه دارد در خانۀ خود نه در خانۀ شوهرش و مبارات کرده شده مثل مختلعه است پنجم اصل عن عبد الله
ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال عدة المختلعة عدة المطلقة و خلعها طلاقها قال و سألته هل تمتع بشیء
قال لا شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عدۀ مختلعه مثل مطلقه است و خلع او
طلاق اوست راوی گفت که و پرسیدم امام را که آیا بهره‌مند کرده می‌شود بچیزی گفت که نه ششم اصل عن داود بن سرحان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی المختلعة قال عدتها عدة المطلقة و تعتد فی بیتها و المختلعة بمنزلة المباراة شرح
روایتست از داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلام امام سخن گفت در مختلعه گفت که عدۀ او مثل عدۀ مطلقه است
و عده نگاه میدارد در خانۀ خود نه در خانۀ شوهر و مختلعه مانند مبارات کننده است در اینکه در غیر خانۀ شوهر عده
نگاه میدارد بدانکه این عکس تشبیه مذکور در حدیث چهارم است و هر دو صحیح است زیرا که هر کدام از مختلعه و مبارئه سزاوار
تر است از دیگری بنگاه داشتن او در عده در غیر خانۀ شوهر باعتباری اما مختلعه باعتبار شدت کراهت او از شوهرش

چنانکه ظاهر شد

چنانچه ظاهر شد در حدیث اول باب الخلع که باب شصت و سوم است و اما مبارئه باعتبار کراهت شوهر از او و اگر چه
کراهت او از شوهر کمتر باشد از کراهت مختلعه از شوهر چنانچه ظاهر شد در حدیث چهارم باب سابق هفتم اصل
عن رفاعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال المختلعة لا سکنی لها و لا نفقة شرح روایتست از رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که زنی که طلاق داده خلعی صحیح کرده شده نیست نشانیدن او در خانۀ زوج برای او و نه نفقه از مال زوج بنابر اینکه طلاق
او رجعی نیست هشتم اصل عن ابن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله لکل مطلقة
متعة الا المختلعة فانها اشترت نفسها شرح روایتست از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که برای هر مطلقه بهره‌مند کردنیست مگر مختلعه چه بدرستی که او خرید خودش را
بدادن مال بدانکه از این تعلیل ظاهر میشود که مباراة کننده در حکم مختلعه است و بیان متعۀ مطلقه شد در احادیث
باب متعة المطلقة که باب صد و نهم است نهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اختلعت
منه امرأته أ یحل له ان یخطب اختها من قبل ان تنقضی عدة المختلعة قال نعم قد برئت عصمتها منه و لیس
له علیها رجعة شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق خلع گرفت
از او زنش آیا حلال میشود او را اینکه خواستگاری کند خواهر زنش را پیش از انقضای عدۀ مختلعه امام گفت که آری
بیان این اینکه بتحقیق جدا شد نگاهداری او از شوهر و نیست شوهر را بر او برگردانیدن باب شصت و ششم
اصل باب النشوز شرح النشوز بضم نون و شین بانقطه و سکون واو و زاء با نقطه مصدر باب نصر
و ضرب بمعنی قصد طلاق زن را و سر باز زدن زن از فرمان شوهر و مراد اینجا معنی اول است یعنی این باب بیان
آزار رسانیدن شوهر زنست درین باب سه حدیث است اول اصل عن علی بن ابی حمزة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن قول الله عز و جل ان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فقال اذا کان کذلک فهم بطلاقها
فقالت له امسکنی و ادع بعض ما علیک و احللک من یومی و لیلتی حل له ذلک و لا جناح علیهما
شرح در سورۀ نساء چنین است و ان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما تعالی
صلحا و الصلح خیر و حضرت الانفس الشح و ان تحسنوا و تتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا از جملۀ اضافات این آیت
اینست که اعراض اینجا عبارتست از طلاق بسرا و اعراضا برای بیان اینست که ترس زن از شوهرش که علت جواز صلح است
دو قسم است اول خوف اینکه قصد طلاق کند دوم خوف ایقاع طلاق بعد از علم اینکه زن بوقوع قصد طلاق یصلحا بصیغه
معلوم باب افعالست بینهما ظرف یصلحا است یا مفعول به یصلحا است و بنا بر اول بینهما احترازست از اصلاح بتوسط
دیگران مثل آنچه در آیت سورۀ نساء است که فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها و بنا بر دوم بینهما بمعنی ارتباطهما است
الف و لام الصلح برای عهد خارجی است و عبارتست از صلح بی توسط دیگران پس مفضل علیه متوسط دیگرانست و حضرت الانفس
الشح برای بیان جواز مفضل علیه است فی الجمله بیان اینکه گاهی شح مانع صلح بتوسط دیگران میشود پس صلح بتوسط دیگران انفع

خوبست خطاب در وان تحسنوا وتتقوا متوجه دیگران هست و برای منع ایشانست از جانب کبری وافراط وتفریط در روست
توسط میان زن وشوهر برای اصلاح ضمیر مستتر در کان راجع بزوجست مثال الیه کذا کر بودن بودن زوج بر زن است
کرزن از نشوزا ویا اعراض او ترسد فلم بحرف عطف وصیغه ماضی غایب معلوم مضاعف باب نصرست فا در فقالت نیز
عاطفه هست امسکنی بصیغه امر باب افعالست واو در وادع حالیه است پس از قبیل عطف جمله بر انشائیست حل اجزای ایه کرد
روایتست از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز وجل در سوره نساکه واگر زنی ترسید
از جانب شوهرش قصد طلاقی را یا طلاقی را پس امام گفت که چون شوهر ناخوش داند پس دل بندد بطلاق زن پس زن گوید
او را که نگاهدار مرا بر حالی که واگذارم بعضی انچه را که بر تست وحلال کنم ترا از روز نوبت خود وشب نوبت خود حلال
میشود برای شوهر انچه زن واگذاشت وحلال کرد ونیست گناهی بر آن دو در **دوم ۱۱ اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سالته عن قول الله عز وجل وان امراة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فقال هی المراة تكون عند الرجل
فیكرهها فیقول لها انی ارید ان اطلقك فتقول له لا تفعل انی اكره ان تشمت بی ولكن انظر لی لیلتی
فاصنع بها ما شئت وما كان سوی ذلك من شیء فهو لك ودعنی علی حالتی فهو قوله ولا جناح علیهما
ان یصلحا بینهما صلحا وهو هذا الصلح **ترجمه** تشمت بتای بانقطه وتاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع مخاطب معلوم
باب افعالست انظر بنون وظاء بانقطه وراء بی نقطه بصیغه امر باب نصر یا بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست تنظر
بفتح نون وفتح ظاء تامل در چیزی والانظار مهلت دادن در قرائت ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر ونافع یصالحا بتشدید
صاد مفتوحه از باب تفاعلست بقلب تا بصاد وادغام وبنابراین منها ظرفست ولس ودر قرائت عاصم وحمزه
وکسائی یصلحا بسکون صاد بی نقطه از باب افعالست **ترجمه** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را
از قول الله عز وجل در سوره نساء واگر زنی ترسید از جانب شوهرش قصد طلاقی را یا طلاقی را پس امام گفت که آن زنی است
که میباشد نزد مرد پس نمیخواهد آن زن را پس میگوید زن را که بدرستی که من میخواهم که طلاق دهم ترا پس زن میگوید او را
که مکن بدرستی که من نمیخواهم که باعث شماتت دشمنان بمن شوی ولیکن نظر کن در شب نوبت من پس بکن با آن هرچه خواهی
وانچه باشد غیر آن هرچه باشد از حقوق من پس آن از تست وواگذار مرا بر حال خود پس آن مضمون قول الله تعالی هست که نیست
گناهی بر آن دو در اینکه با یکدیگر صلح کنند در میان خود نوعی از صلح وانچه گفتم این صلح است که مذکور است درین ایه **سوم ۱ اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن قول الله عز وجل وان امراة خافت من بعلها نشوزا
او اعراضا قال هذا یكون عند المراة لا تعجبه فیرید طلاقها فتقول له امسكنی ولا تطلقنی وادع
لك ما علی ظهرك واعطیك من مالی واحللك من یومی ولیلتی فقد طاب ذلك له **ترجمه** لا تعجبه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال جمله حالیه است یا صفت المراة است چه الف لام ان برای عهد ذهنی هست ودر حکم نکره است **ترجمه**
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ابو بصیر پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سوره نساء که واگر

زنی ترسید از جانب شوهرش قصد طلاقی را یا طلاقی را تا اخر آیت امام گفت که این شوهر میباشد نزد او وزن بر حالی که خوش نمی آید
آن شوهر را پس میخواهد طلاق آن زن را پس زن میگوید او را که نگاهدار مرا وطلاق مده مرا بر حالی که واگذارم برای تو
انچه را که بر ذمه تست یعنی نفقه ودهم ترا چیزی دیگر از مال خود وحلال کنم از روز نوبت من وشب نوبت من
پس تحقیق پاکیزه شد آن بخشش وتحلیل برای شوهر

باب شصت وهفتم در باب الحکمین والشقاق

حکمین بفتح حاء بی نقطه وفتح کاف وفتح میم تثنیه حکم است شقاق بکسر شین بانقطه ودو قاف مصدر باب مفاعله است **یعنی** ایراد
بیان دو داوری ونزاع میان زوج وزوجه است درین باب پنج حدیث **اول اصل** عن علی بن ابی حمزة قال سالت
العبد الصالح علیه السلم عن قول الله عز وجل وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها
فقال یشترط الحكمان ان شاءا فرقا وان شاءا جمعا ففرقا او جمعا جاز **ترجمه** یشترط بشین بانقطه وراء بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست ان شاءا بکسر همزه وسکون نون وصیغه تثنیه است واین جمله منصوبست محلا
ومفعول یشترط است فرقا هر دو جا بفا وراء بی نقطه وقاف بصیغه ماضی تثنیه معلوم باب تفعیل یا باب نصر است ففرقا
تقدیر فان فرقا است وحذف ان شرطیه در مقام تسویه متعارفست مثال اذهب بزید ان شاء او ابی که بتقدیر
ان شاء است **ترجمه** روایتست از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از قول الله عز وجل در سوره
نساء که واگر ترسید بد عداوت میان زوج وزوجه را پس برانگیزید داوری را از جماعت زوج وداوری را از جماعت
زوجه پس امام گفت که پیمان میگیرند دو داور از زوج وزوجه اینرا که اگر دو داور خواهند که تفریق کنند بطلاق
واگر خواهند اصلاح کنند بدستور العمل میان زوج وزوجه پس اگر تفریق کنند یا اصلاح کنند گذرانیده میشود **دوم ۱ اصل**
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن قول الله عز وجل فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها قال
لیس للحكمین ان یفرقا حتی یستامرا الرجل والمراة ویشترطا علیهما ان شئنا جمعنا وان شئنا فرقنا فان جمعا
وان فرقا فجایز **ترجمه** حتی یستامرا بهمزه وراء بی نقطه بصیغه مضارع تثنیه غایب معلوم باب استفعالست الاستیمار
الاستیمار طلب فرمان **ترجمه** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سوره نساء که پس
برانگیزید داوری را از جماعت زوج وداوری را از جماعت زوجه امام گفت که جایز نیست برای دو داور اینکه تفریق کنند
مگر اینکه بشنوند از زوج در دو اصل داوری را طلب فرمان کنند از زوج وزوجه وپیمان کنند بر زوج وزوجه که اگر خواهیم
اصلاح کنیم واگر خواهیم تفریق کنیم پس اگر اصلاح کنند واگر تفریق کنند پس آن گذرانست **سوم ۱ اصل** عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها قال الحكمان یشترطان ان شاءا
فرقا وان شاءا جمعا فان جمعا فجایز وان فرقا فجایز **ترجمه** این ظاهرست از ترجمه سابق **چهارم ۱ اصل**
عن سماعة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها ارایت ان
استاذن الحكمان فقالا للرجل والمراة الیس قد جعلتما امركما الینا فی الاصلاح والتفریق فقال الرجل والمراة

نعم فانشهدا بذلك شهودا عليهما ايجوز تفريقهما عليها قال نعم ولكن لا يجوز الا على طهر من المرأة من غير جماع
من الزوج ترجمه روایت از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سورهٔ نساء پس برانگیزید
داوری را از جماعت زوج و داوری را از جماعت زوجه که خبر ده مرا که اگر طلب رخصت کنند دو داور با نیز رخصت
که گویند زوج و زوجه را که آیا گنجایش اینکه بتحقیق گردانیدید کار شما را بسوی ما در اصلاح و تفریق پس گویند زوج و زوجه
که آری پس گواه گیرند بر آن رخصت دادن گواهانی را بر زوج و زوجه آیا گذرانیده میشود تفریق ایشان بر زوج و زوجه
آیا گذرانیده میشود تفریق ایشان بر زوج و زوجه امام گفت که آری ولیکن گذرانیده نمیشود تفریق ایشان مگر بر پاکی از حیض از
جانب زوجه بی جماعی از جانب زوج اصل قيل له ارايت ان قال احد الحكمين قد فرقت بينهما وقال الاخر لم افرق
بينهما فقال لا يكون تفريق حتى يجتمعا جميعا على التفريق فاذا اجتمعا على التفريق جاز تفريقهما ترجمه گفته شد
امام را که خبر ده مرا اگر گوید یکی از دو داور که بتحقیق تفریق کردم میان زوج و زوجه و گوید دیگری که تفریق نکردم
میان ایشان چگونه میشود پس امام گفت که نمیباشد تفریق مگر آنکه اتفاق کنند در یک زمان بر تفریق پس چون اتفاق کنند
بر تفریق گذرانیده میشود تفریق ایشان پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن قول الله عز وجل فابعثوا
حكما من اهله وحكما من اهلها قال ليس للحكمين ان يفرقا حتى يستأمرا ترجمه این ظاهر است از شرح حدیث دوم
این باب باب نفقة المفقود ترجمه المفقود بفا و قاف و دال بی نقطه بصیغهٔ اسم مفعول باب ضرب گم کرده شده
ترجمه این باب بیان شوهریست که غایب و گم کرده شده باشد در این باب چهار حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام
انه سئل عن المفقود قال المفقود اذا مضى له اربع سنين بعث الوالي او يكتب الى الناحية التي هو غايب
فيها فان لم يوجد له اثر امر الوالي وليه ان ينفق عليها فما انفق عليها فهي امرأته قال فقلت فانها تقول اني اريد ما
تريد النساء قال ليس ذلك لها ولا كرامة فان لم ينفق عليها وليه او وكيله امره ان يطلقها وكان ذلك عليها طلاقا
واجبا ترجمه او در اول از سنگ را و بیت الناحیة التی هو غایب فیها عبارتست از مملکتی که وصول زوج بآن معلوم
و تجاوز از آن معلوم نیست امر ولی ولی را بانفاق در صورتی که مال غایب نزد ولی باشد بعنوان جبر نیست و در صورتی که نباشد
بعنوان تخییر است میان انفاق و تطلیق بقرینهٔ صدر حدیث آینده یا در فما انفق مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است
و دخول فا در فهی برای بنا بر تنبیه با باز است در دلالت بر زمان قال فقلت تا ولا کرامة معترضه است میان اجزای
جواب امام از سؤال اول او وکیله اشارتست باینکه اگر ولی انفاق نکند و دیگری بوکالت محقق یا فضولیه انفاق کند حکم انفاق
ولی دارد و جب بمعنی ثابت است و مراد آنست که آن طلاق بآمدن زوج باطل نمیشود چنانچه می آید در حدیث سوم آینده ترجمه
روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه امام پرسیده شد از مفقود امام گفت که مفقود چون گذشت برای او چهار سال
قمری میفرستد کسی را حاکم یا مینویسد بسوی جایی که او ناپیدا است در آن پس اگر یافت نشود از او اثری امر میکند حاکم
نزدیکتر مردمان باو را باینکه نفقه جاری سازد بر آن زن از مال مفقود پس چند آنکه نفقه جاری ساخت بر او پس او زن

مفقود است راوی گفت که پس گفتم که بدرستی که زن میگوید که میخواهم آنچه را که میخواهند زنان که جماع است امام گفت که نیست
آن برای او و نیست رفعتی پس اگر نفقه جاری نسازد بر او ولی مفقود یا وکیلش حاکم امر میکند ولی را باینکه طلاق
دهد زن را و میشود آن بر زن طلاقی که ثابت و مقرر است دوم اصل عن برید بن معوية قال سألت ابا عبدالله علیه السلام
عن المفقود كيف يصنع بامرأته قال اما سكتت عنه وصبرت يخلى عنها فان هي رفعت امرها الى الوالي
اجلها اربع سنين ثم يكتب الى الصقع الذي فقد فيه فيسال عنه فان خبر عنه بحيوة صبرت وان لم يخبر
عنه بشيء حتى تمضي الاربع سنين دعي ولي الزوج المفقود فقيل له هل للمفقود مال فان كان له مال انفق
عليها حتى تعلم حيوته من موته ترجمه یصنع بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب منع است بامرأته نایب فاعل است و ما
مصدریه است و نایب ظرف زمان است سکتت بسین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغهٔ ماضی غایبه معلوم باب نصر است
ضمیر عنه راجع بمفقود است یخلی بیای با نقطه بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب تفعیل است عنها نایب فاعل است الصقع بضم صاد
بی نقطه و سکون قاف و عین بی نقطه ناحیه فقد بصیغهٔ ماضی مجهول باب ضرب است فیسأل بصیغهٔ مجهول و معلوم میتواند بود خبر
بخاء با نقطه و بای یک نقطه و رای بی نقطه بصیغهٔ ماضی غایب مجهول باب تفعیل است عنه نایب فاعل است دعی بصیغهٔ مجهول و معلوم
میتواند بود ترجمه روایت از برید بن معویه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مفقود که چگونه کرده میشود
بزنش امام گفت که چند آنکه خاموش شد از شوهر و صبر کرد واگذاشته میشود پس اگر زن عرض کرد کار خود را بسوی
حاکم تاخیر میکند آن زن را در چهار سال قمری بعد از آن مینویسد بسوی جایی که مفقود شد در آن پس پرسیده میشود از مفقود
پس اگر خبر داده شود از مفقود بزندگی صبر میکند زن و اگر خبر داده نشود از او بخبری تا آنکه گذرد آن چهار سال خوانده میشود
ولی شوهری که ناپیدا است پس گفته میشود او را که آیا برای مفقود است مالی پس اگر باشد برای او مالی انفاق میکند بر زن
تا آنکه تمیز کرده شود زندگی مفقود از مردنش اصل وان لم يكن له مال قيل للولي انفق عليها فان فعل فلا
سبيل لها الى ان تتزوج ما انفق عليها وان ابى ان ينفق عليها اجبره الوالي على ان يطلق تطليقة في
استقبال العدة وهي طاهر فيصير طلاق الوالي طلاق الزوج فان جاء زوجها من قبل ان تنقضي عدتها
من يوم طلقها فبدا له ان يراجعها فهي امرأته وهي عنده على تطليقتين وان انقضت العدة قبل ان
يجيء او يراجع فقد حلت للازواج ولا سبيل له عليها ترجمه الاستقبال بقاف و بای یک نقطه از سر گرفتن
چیزی مطرزی در مغرب گفته که استقبله اذا استانفه وابتداه و مصدر اینجا مضاف است بمفعول و این دفع توهم
آنست که چیزی از چهار سال گذشته بحساب عده شود و نظیر این گذشت در حدیث یازدهم باب فی طلق لغیر الکتاب
و السنة که باب چهارم است و معنی دیگر برای آن که بیان شد ترجمه و اگر نباشد برای مفقود مالی گفته میشود ولی را که
انفاق کن از مال خود بر زن پس اگر کرد پس نیست راهی برای زن بسوی آنکه شوهر کند چند آنکه ولی انفاق کند بر
او و اگر ولی امتناع کند از اینکه انفاق کند بر زن جبر میکند والی یا حاکم او را باینکه طلاق دهد یک طلاق در استیناف

عدهٔ طلاق برحالی که آن زن پاک از حیض باشد پس میکرد در طلاقی که بحکم حاکم است بجای طلاق شوهر پس اگر آید شوهر
او پیش از آنکه آخر شود عده او از روزی که طلاق داد او را پس بجا برسد شوهر را اگر برگرداند زن را پس
او زن اوست و اوزدا آن شوهر برود و طلاق باقی باند است از جمله سه طلاق و اگر آخر شود عده طلاق
پیش از آنکه شوهر آید یا برگرداند زن را پس بتحقیق آن زن حلال شد برای شوهران دیگر و نیست راه گفتگوی برای
شوهر اول بر آن زن سوم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبدالله علیه السلام فی مراة غاب عنها زوجها
اربع سنین ولم ینفق علیها ولا یدری احی هو ام میت ایجبر ولیه علی ان یطلقها قال نعم وان لم یکن
له ولی طلقها السلطان قلت فان قال الولی انا انفق علیها قال فلا یجبر علی طلاقها قال قلت ارایت
ان قالت انا ارید ما ترید النساء ولا اصبر ولا اقعد کما انا قال لیس لها ذلک ولا کرامة اذا انفق
علیها شرح روایت است از ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که غایب شده از او شوهرش در چهار سال
قمری و انفاق نکرد بر آن زن و دانسته نمیشود که آیا زنده است او یا مرده است آیا مجبور میشود ولی او بر اینکه طلاق
دهد آن زن را امام گفت که آری و اگر نباشد او را ولی طلاق میدهد آن زن را حاکم گفتم که پس اگر گوید ولی
که من انفاق میکنم بر آن زن چگونه میشود امام گفت که پس ولی مجبور نمیشود بر طلاق آن زن راوی گفت که گفتم
که خبر ده مرا که اگر آن زن گوید که من میخواهم آنچه را که میخواهند زنان و صبر نمیکنم و نمی نشینم چنانکه چنانچه منم چگونه
میشود امام گفت که نیست زن را آن تسلط و نیست رفعتی آن زن را چون انفاق کرده شود بر آن زن چهارم
اصل عن سماعة قال سألته عن المفقود فقال ان علمت انه فی ارض فهی منتظرة له ابدا حتی یاتیها موته
او یاتیها طلاقه وان لم تعلم این هو من الارض کلها ولم یاتها منه کتاب ولا خبر فانها تاتی الامام
فیامرها ان تنتظر اربع سنین فیطلب فی الارض شرح روایت است از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مفقود پس امام گفت که اگر آن زن داند اینکه او در
زمینی است پس او انتظار کشنده است او را همیشه مگر آنکه آید او را خبر مرگ مفقود یا آید او را خبر طلاق مفقود
و اگر نداند که در کجاست مفقود از جمله زمین تمامش و نیاید آن زن را از جانب شوهر مکتوبی و نه خبری
پس بدرستیکه آن زن می آید نزد امام پس امام امر میکند او را باینکه انتظار کشد در چهار سال قمری پس مفقود طلب
کرده میشود در روی زمین اصل فان لم یعلم له اثر حتی یمضی الاربع سنین امرها ان تعتد اربعة
اشهر وعشرا ثم تحل للازواج فان قدم زوجها بعد ما تنقضی عدتها فلیس له علیها رجعة وان قدم
وهی فی عدتها اربعة اشهر وعشرا فهو املک برجعتها شرح قدم هر دو جا بصیغه ماضی غایب معلوم باب
علم است مصدریه است و او در وهی حالیه است اربعة اشهر وعشرا در دوم منصوبه حکایت لفظ قرآنست در سوره بقره
که تربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا شرح پس اگر دانسته نشود برای مفقود اثری تا آنکه بگذرد آن چهار سال

امام امر میکند

امام امر میکند زن را باینکه عدهٔ وفات نگاهدارد در چهار ماه و ده شبانه روز بعد از آن حلال میشود برای شوهران
دیگر پس اگر آید شوهرش بعد از آخر شدن عدهٔ او پس نیست برای او بر آن زن برگردانیدنی و اگر آید بر حالی که زن
در عدهٔ خود است که چهار ماه و ده شبانه روز است پس او سزاوار تر است به برگردانیدن آن زن اگر خواهد
جمع میان این حدیث و احادیث امر بطلاق یکی از دو وجه است اول اینکه امام مخیر باشد میان امر بطلاق و میان
امر بعده وفات پس بمقتضای مصلحت وقت عمل کند دوم اینکه امر بعده وفات مخصوص صورتی باشد که زن عده طلاق
ندانسته باشد مثل صغیره و یائسه و غیر مدخول بها و امر بطلاق مخصوص صورتی باشد که زن عده طلاق دانسته باشد

باب بیست و نهم باب المراة یبلغها موت زوجها او طلاقها فتعتد ثم تتزوج فیجیء زوجها

یبلغها بای یکنقطه و غین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر صفت المراة است چون الف لام برای عهد ذهنی است
و در حکم نکره است تتزوج بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکی تا و مجهول باب تفعیل میتواند بود این باب بیان
زنیست که میرسد او را خبر مرگ شوهرش یا خبر طلاق آن زن پس عده نگاه میدارد بعد از آن شوهر میکند پس می آید
شوهرش یا خبر طلاق آن زن پس عده نگاه میدارد بعد از آن شوهر میکند پس می آید شوهرش در این سه حدیث است اول
اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا نعی الرجل الی اهله او خبروها انه طلقها فاعتدت ثم تزوجت
فجاء زوجها بعد فان الاول احق بها من هذا الآخر دخل بها او لم یدخل بها ولها من الآخر المهر بما استحل
الاخیرم
من فرجها قال ولیس للآخر ان یتزوجها ابدا شرح نعی بنون و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است
فاعل محذوف و مراد مانند النعی بفتح نون و سکون عین آوردن خبر مرگ است خبروها بخای با نقطه و بای یک نقطه و رای بی نقطه بصیغه
ماضی جمع مذکر غایب باب تفعیل است و ضمیر جمع راجع بمردمانست بعد مبنی بر ضم است الآخر دو جا بهمزه و الف و کسر و فتح خاء
میتواند بود ترجمه روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون آورده شد خبر مرگ مردی بسوی زنش یا مردان
خبر دادند زن را که مرد طلاق داد او را پس زن عده نگاه داشت بعد از آن شوهر کرد پس آمد شوهر اولش بعد از آن
پس بدرستیکه شوهر اول از سزاوار تر است بزن از این شوهر دوم خواه شوهر دوم جماع کرده باشد با او خواه جماع
نکرده باشد و برای زن است از شوهر دوم مهر بسبب آنچه حلال شمرد آن را از فرج زن امام گفت که و جایز نیست برای
شوهر آخر که جفت کند آن زن را هرگز دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته
عن رجلین شهدا علی رجل غائب عند امراته انه طلقها فاعتدت المراة وتزوجت ثم ان
الزوج الغایب قدم فزعم انه لم یطلقها واکذب نفسه احد الشاهدین فقال لا سبیل للاخیر علیها
ویوخذ الصداق من الذی شهد فیرد علی الاخیر والاول املک بها وتعتد من الاخیر ولا یقربها
الاول حتی تنقضی عدتها شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از دو مرد که
گواهی دادند بر مردی غایب نزد زنش که او طلاق داد زنش را پس عده نگاه داشت آن زن و شوهر کرد بعد از آن

بدرستی که آن شوهر غایب آید پس دعوی کرد که او طلاق نداده زن را و دروغگو شمرد خود نفس را یکی از آن دو گواه پس امام گفت که نیست راه تصرف شوهر دوم را بر آن زن و گرفته میشود مهر شوهر دوم از کسی که گواهی داد پس بر کردنیده شود آن مهر شوهر دوم و شوهر اول سزاوار تر است با آن زن و عده نگاه میدارد از شوهر دوم و جماع نمیکند آن زن را شوهر اول تا آنکه تمام شود عده او سوم اصل عن محمد بن قیس قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن رجل حسب اهله انه قد مات او قتل فنکحت امراته و تزوجت سریته و ولدت کل واحدة منهما من زوجها فجاء زوجها الاول و مولی السریة قال فقال یاخذ امراته فهو احق بها و یاخذ سریته و ولدها او یاخذ عوضا من ثمنه شرح روایت از محمد بن قیس گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که گمان کردند مردم کسش که او بتحقیق مرد یا کشته شد پس شوهر کرد زنش و شوهر کرد ام ولدش و زائید هر یک از آن دو از شوهرش پس آمد شوهر اول زن و صاحب ام ولد را و گفت که پس امام گفت که آن مرد میگیرد زنش را پس او سزاوار تر است با آن زن و میگیرد ام ولد خود را و فرزندش یا میگیرد بقدر خرج شود از بهای آن فرزند چهارم اصل عن ابی بصیر و غیره عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی شاهدین شهدا علی امراة بان زوجها طلقها او مات فتزوجت ثم جاء زوجها قال یضربان الحد و یضمنان الصداق للزوج بما غراه ثم تعتد و ترجع الی زوجها الاول شرح ما در بما غراه مصدریه است و مراد آنست که این حکم در صورتی است که معلوم شده باقرار شاهدین یا به بینه اینکه ایشان دانسته دروغ گفته اند و مؤید این است مضمون این حدیث می آید در کتاب الشهادات در تحت عنوان باب من شهد ثم رجع عن شهادته که باب بیست و بیان میشود شرح روایت از ابو بصیر و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در دو گواه که بدروغ گواهی دادند بر زنی باینکه شوهرش طلاق داد او را یا مرد پس شوهر کرد بعد از آن آمد شوهرش امام گفت که آن دو گواه زده میشوند حد زنا و ضامن کرده میشوند مهر را برای شوهر دوم بسبب اینکه بازی دادند او را بعد از آن زن عده نگاه میدارد از شوهر دوم و بر میگردد بسوی شوهر اولش پنجم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا نعی الرجل الی اهله او خبروها انه قد طلقها فاعتدت ثم تزوجت فجاء زوجها الاول فان الاول احق بها من الاخر دخل بها او لم یدخل بها و لها من الاخر المهر بما استحل من فرجها شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب هفتاد دوم باب المراة یبلغها نعی زوجها او طلاقه فتتزوج فیجیء زوجها الاول فیفارقها انجاح این باب بیان آن زنیست که بدروغ میرسد با و خبر مرگ شوهرش یا طلاق او پس شوهر میکند پس می آید شوهر اول پس جدائی میکند آن دو شوهر از آن زن و هیچ در این باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن امراة نعی الیها زوجها فاعتدت فتزوجت فجاء زوجها الاول ففارقها و فارقها الاخر کم تعتد للناس قال ثلثة قروء شرح روایت از زراره که گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زنی که آورده شد بسوی او خبر مرگ شوهرش پس عده نگاه داشت پس شوهر کرد پس آمد شوهر

اولش پس طلاق داد او را و واگذاشت او را آن شوهر دیگر نیز چند کاعده نگاه میدارد برای مردمان دیگر امام گفت که سه طهر اصل وانما تستبرا رحمها بثلثة قروء و یحلها للناس کلهم قال زرارة وان طا
وذلک ان اناسا قالوا تعتد عدتین من کل واحدة عدة فابی ذلک ابو جعفر علیه السلام و قال تعتد ثلثة قروء فتحل للرجال شرح انما بکسر همزه مرکب است از ان که برای تحقیق و تاکید است و ما مصدریه پس موافق رسم الخط نیست که جدا نوشته شود و تستبرا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بامراة است و رحمها منصوب است و یحلها بصیغه مضارع معلوم غایب معلوم مضاعف باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمصدر تستبرا است مشار الیه ذلک تاکید مفهوم از انما تا آخر است و ان بتقدیر لان است یعنی و بدرستی که استبرا از آن زن رحم زنش را بسه طهر حلال میکند او را برای مردمان همگی اینان گفت زراره که و آن تاکید امام برای آنست که مردمانی گفتند که آن زن عده نگاه میدارد دو عده برای شوهرانش هر شوهری عده پس امتناع کرد از آن امام محمد باقر علیه السلام و گفت که عده نگاه میدارد بسه طهر پس حلال میشود برای مردان دوم اصل عن یونس عن بعض اصحابه فی امراة نعی الیها زوجها فتزوجت ثم قدم زوجها الاول فطلقها و طلقها الاخر قال فقال ابرهیم النخعی علیها ان تعتد عدتین فحملها زرارة الی ابی جعفر علیه السلام فقال علیها عدة واحدة شرح نخعی بفتح نون و فتح خاء با نقطه و عین بی نقطه منسوبست بقبیله از یمن یعنی روایت از یونس از بعض یاران در زنی که آورده شد بسوی او خبر مرگ شوهرش پس شوهر کرد بعد از آن آمد شوهر اولش پس طلاق داد او را و طلاق داد او را شوهر دوم نیز راوی گفت که پس فتوی ابراهیم نخعی از جمله مخالفان است که بر آن زنست اینکه عده نگاه دارد دو عده پس برداشت آن فتوی را زراره بسوی امام محمد باقر علیه السلام پس امام گفت که بر آن زن است یک عده یا تمام
هفتاد و سیم باب عدة المراة من الخصی شرح خصی بفتح خاء با نقطه و کسر صاد بی نقطه و تشدید یا است یعنی این باب بیان عده زنست از شوهر خواجه و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبیدة قال سئل ابو جعفر علیه السلام عن خصی تزوج امراة و فرض لها صداقا و هی تعلم انه خصی فقال جایز فقیل انه مکث معها ما شاء الله ثم طلقها هل علیها عدة قال نعم الیس قد لذ منها و لذت منه قیل له فهل کان علیها فیما کان یکون منه و منها غسل قال فقال ان کانت اذا کان ذلک منه امنت فان علیها غسلا دلاوم
قیل فلها ان ترجع علیها بشیء من صداقها اذا طلقها فقال لا شرح ما در مات مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است لذ بتشدید ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است ما کان یکون منه و منها عبارت است از در مالی امثال این حدیث مناکحت ندارد با آنکه گذشت در باب علة اختلاف عدة المطلقة تا آخر که باب چهل و چهارم است و بیانش میشود روایت از ابو عبیده گفت که پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از خواجه که جفت خود کرد زنی را و تعیین کرد برای او مهری را در حالی که زن میداند که او خواجه است پس امام گفت که آن روا است پس گفته شد که بدرستی که او درنگ کرد با آن زن چندانکه خواست الله تعالی

بعد از آن طلاق داد زن را آیا بر زن است عده امام گفت که آری آیا نیست شان اینکه بتحقیق او لذت برد از زن و زن لذت برد از او و بدر حالی گفته شد امام را که بسا باشد بران دو در آنچه بود که واقع میشد از او و از زن غسلی راوی گفت که پس امام گفت که اگر بن باشد با بیروش که چون شود آنکه از مرد و زن انزال منی کند پس بدرستی که بر زن است غسل گفته شد که آیا پس برای مرد است اینکه برگردد بزن بچیزی از مهرش چون طلاق دهد زن را پس امام گفت که نه مرا آنست که در حالی را با ایشان حکم جماع دارد برای دیگران در وجوب عده بلزوم تمام مهر و حکم جماع ندارد در وجوب غسل باب مصاد دو دوم اصل فی المصاب عقله بعد التزویج شرح المصاب بصاد بی‌نقطه و الف و باء یکنقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال کسی که آفت رسیده باشد یعنی این باب بیان کسی است که آفت رسیده بخردش بعد از تزویج است در این باب یک حدیث است اصل سئل ابو ابرهیم علیه السلام عن المراة یکون لها زوج وقد اصیب فی عقله من بعد ما تزوجها او عرض له جنون فقال لها ان تنزع نفسها عنه ان شاءت شرح تنزع بنون و زاء با نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است یعنی پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام از زن که میباشد او را شوهری و بتحقیق آفت رسیده شد در خردش بعد از آنکه جفت خود کرد آن زن را یا عارض شد او را جنونی پس امام گفت که جایز است آن زن را اینکه برکند خودش را از آن شوهرش اگر خواهد بطلاق والی یا ولی یا شوهر تفصیل که ظاهر میشود از احادیث باب طلاق المعتوه تا آخر که باب پنجاه و دوم است باب مصاد دو سوم اصل باب الظهار شرح الظهار بکسر ظاء با نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب مفاعله مبالغه ظهر بفتح ظاء و سکون هاء مصدر باب نصر که بمعنی دور شدن از چیزیست جوهری گفته یقال هذا امر ظاهر عنک عاره ای زائل قال الشاعر وعیرها الواشون انی احبها وتلک شکاة ظاهر عنک عارها و مراد مبالغه در دور شدن از زن خود است که گوید زن را که تو مثل مادر منی بر من یا مانند این و بعضی گفته‌اند که ظهار گفتن مرد است زن را که انت علی کظهر امی و مانند آن بقصد تحریم و ماخوذ است از ظهر بمعنی پشت که در دستور محاوره کو نسبت مناسبت اینکه زوج و زوجه در وقت جماع مانند راکب و مرکوبند یعنی این باب بیان احکام ظهار است در این باب سی و پنج حدیث است و در ذیل حدیث سی و یک نقل کلام بعضی است اول اصل عن حمران عن ابی جعفر علیه السلام قال ان امیر المؤمنین علیه السلام قال ان امراة من المسلمین اتت رسول الله صلی الله علیه واله فقالت یا رسول الله ان فلانا زوجی قد نثرت له بطنی و اعنته علی دنیاه و اخرته فلم یر منی ما مکروها وانا اشکوه الی الله والیک قال فما تشکینه قالت له انه قال لی الیوم انت علی حرام کظهر امی وقد اخرجنی من منزلی فانظر فی امری شرح حمران بضم حاء بی‌نقطه و سکون میم است اسم آن زن خوله است و اسم شوهرش اوس است زوجی بدل یا عطف بیان فلانا است نثرت بنون و ثاء سه نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب نصر و ضرب است النثر بفتح نون و سکون ثاء پراکنده کردن و در بعضی نسخ بجای ثاء شین با نقطه است بهمان معنی بطنی منصوب است تقدیرا و نثر بطن برای کسی عبارتست از زاد با هر ذخیره خود با کسی

نظیر قول عایشه

نظیر قول عایشه ان الدنیا قد نعجت بطنها لابن حنتمه زیرا که بعج بمعنی شق است و ختمه مادر عمر است یا عبارتست از زائیدن اولاد بسیار صاحب قاموس گفته النثور کثیرة الولد ما اشتهاء بیست و منصوب است بمحلا و نایب مفعول مطلق برای نوع آنست و مقدم شده بر عاملش تشکینه بسکون شین بانقطه و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح نون و ضمیر راجع بما است بصیغه مضارع مخاطبه معلوم معتل اللام باب نصر است و در اصل تشکوینه بوده کسره بر واو ثقیل بوده و افتاده و واو بالتقاء ساکنین افتاده و کاف مکسوره شده بمناسبت یاء پس و زنش تفعینه است یعنی روایت است از حمران از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بدرستی که زنی که از مسلمانان آمد نزد رسول الله صلی الله علیه واله پس گفت که ای رسول الله بدرستی که فلان کس شوهر من بتحقیق پراکنده کرده کردم برای او هر ذخیره خود را و اعانت کردم او را بر کار دنیای او و کار آخرت او پس ندید از من ناخوشی را و من شکایت میکنم او را بسوی الله تعالی و بسوی تو یا رسول الله گفت که پس چه چیز است که شکایت میکنی او را از آن گفت که بدرستی که او گفت مرا امروز که تو بر من حرامی مانند پشت مادر من و بتحقیق بیرون کرد مرا از جائی که آنجا میبودم پس فکر کن در کار من اصل فقال رسول الله صلی الله علیه واله ما انزل الله علی کتابا اقضی به بینک و بین زوجک وانا اکره ان اکون من المتکلفین فجعلت تبکی و تشتکی ما بها الی الله والی رسوله صلی الله علیه واله وانصرفت فسمع الله محاورتها لرسوله فی زوجها وما شکت الیه شرح ظاهر ما انزل الله تا آخر اینست که قضاء رسول الله بچیزی از شریعت عیسی بعد از نسخ آن شریعت جایز نبوده هر چند که منافی آن نازل نشده باشد زیرا که رسول الله پیش از مبعوث شدن خود بشریعت دیگر از اوصیای عیسی بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث هجدهم مولد النبی صلی الله علیه واله و وفاته که باب صد و دوم است پس جمیع احکام شریعت عیسی را میدانسته المتکلف بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که از روی اجتهاد ظنی حکم کند ما در اول موصوله است و منصوب است محلا و در دوم مصدریه است ضمیر الیه راجع برسول الله و راجع بالله تعالی میتواند بود یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه واله که فرو نفرستاده الله تعالی بر من آیتی از قرآن که دیوان کنم با آن میان تو و میان شوهر تو و من کراهت دارم اینکه باشم از اهل حکم از روی ظن و اجتهاد پس آن زن شروع کرد در گریه میکرد و شکایت میکرد آنچه را که با او بود از درماندگی بسوی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه واله و برگشت پس شنید الله تعالی گفتگوی زن را برای رسولش در حق شوهر خود و شکایت او را بسوی رسولش اصل فانزل الله عز وجل بذلک قرآنا بسم الله الرحمن الرحیم قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما یعنی محاورتها لرسول الله صلی الله علیه واله فی زوجها ان الله سمیع بصیر الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم وانهم لیقولون منکرا من القول وزورا وان الله لعفو غفور شرح یعنی محاورتها تفسیر قول الله است ما تفسیر مصدر تجادلک است و میتواند بود که تفسیر تحاورکما باشد باعتبار جزو اخیر بنا بر اینکه تحاور بمعنی تجاوب باشد و جواب زن بعد از جواب رسول الله از کلام اول زن واقع شده یعنی فرو فرستاد

الله عز و جل با حکم جزئی از قرآن که بسم الله الرحمن الرحیم بتحقیق شنید الله سخن زنی را که گفتگو میکند با تو در شوهر خویش
و عرض حال بد خود میکند بسوی الله و الله میشنود گفتگوی شما را میخواهد سخن زن را برای رسول الله صلی الله علیه و آله در شوهرش
بدرستی که الله شنوای بیناست جمعی که دوری بسبب گفتن انت علی حرام کظهر امی میکنند از زنان خود نیستند از زنان مادران
ایشان بیان این آنکه نیستند مادران ایشان مگر زنانی زنانی که زاییده اند ایشان را خواه زاییدن مجموع ابدان ایشان
و آن ظاهر و معروف است و خواه زاییدن بعض اجزای ابدان ایشان و آن در صورت رضاع جامع شروط معتبره است
چنانچه گذشت در کتاب النکاح در باب صد الرضاع الذی یحرم که باب شصت و هشتم است و بدرستی که ایشان هر آینه میگویند
قبیحی از سخن را و دروغی را و بدرستی که الله تجاوز کننده هر آینه تجاوز کننده بوپشاننده است **اصل** فبعث رسول الله صلی الله
علیه و آله الی المراة فاتته فقال لها جیئنی بزوجک فاتته به فقال له اقلت لامراتک هذه انت علی
حرام کظهر امی فقال قد قلت لها ذاک فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله قد انزل الله فیک و فی امراتک قرآنا
شرح پس کسی فرستاد رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی آن زن پس زن آمد نزد او پس گفت زن را که بیار شوهرت را
پس آورد نزد او شوهر را پس گفت شوهر را که آیا گفتی این زن ترا که تو بر من حرامی مانند پشت مادر من شوهر گفت
که بتحقیق گفتم او را این سخن پس گفت شوهر را رسول الله صلی الله علیه و آله که بتحقیق فرو فرستاد الله در تو و در زنت
تو جزئی از قرآن **اصل** فقرا علیه ما انزل الله من قوله قد سمع الله قول التی تجادلک الی قوله ان الله لعفو غفور
فضم امراتک الیک فانک قد قلت منکرا من القول و زورا قد عفا الله عنک و غفر لک فلا تعد
فانصرف الرجل و هو نادم علی ما قال لامراته **شرح** پس خواند بر شوهر آنچه را که فرو فرستاده الله از قول او که
قد سمع الله قول التی تجادلک تا قول او که ان الله لعفو غفور پس پیوند کن زن ترا بسوی تو چه بدرستی که تو بتحقیق گفتی
قبیحی از جمله سخن را و دروغی را و بتحقیق تجاوز کرد الله از تو و بوپشاننده برای تو پس باید که مکو پس برگشت آن مرد در حالی
که او پشیمان بود بر آنچه گفت زنش را **اصل** و کره الله ذلک للمومنین بعد فانزل الله عز و جل و الذین
یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا یعنی ما قال الرجل الاول لامراته انت علی حرام کظهر امی
قال فمن قالها بعد ما عفا الله و غفر للرجل الاول فان علیه تحریر رقبة من قبل ان یتماسا یعنی مجامعتها
ذلکم توعظون به و الله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن
لم یستطع فاطعام ستین مسکینا **شرح** کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التکریه ناخوش کرد کار را
برای کسی بالزام کفاره بر آن کس در آن کار مثل رالیه ذلک ظهار است بعد در اول منع بر ضم است فاء در فانزل برای
بیان است در سوره مجادله چنین است و الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل
ان یتماسا تا آخر و در این چند احتمال است از آن جمله اینکه عود بمعنی اقرار بگفته باشند یا بمنع که گذشته بوده و بی قصد
نبوده یا بمعنی فایده رسانیدن باشد مثل آزاد کردن بنده و لام در لما برای سببیت باشد و ما موصوله باشد و تحریر

تقدیر فعود هم

تقدیر فعود هم تحریر باشد یعنی ما قال تا آخر برای تفسیر آن قول و بیان قبح آنست تا تعلیل معلوم شود لما ظاهر شود پس خصوصیت
قائل و مقول لها منظور نیست تفاوت میان مرد اول و دیگران اینست که ظهار مرد اول آنست از انزال حکم و ایجاب کفاره
کفاره ظهار است بخلاف ظهار دیگران پس اگر در آن وقت دو کس یا یک کس مثلا ظهار میکردند مانند مرد اول معبود دند
شرح و ناخوش کرد الله این سخن را برای مومنان بعد از ظهار مرد اول باین روش که فرو فرستاد الله عز و جل در سوره مجادله
که جمعی که ظهار میکنند از زنان خود بعد از آن عود میکنند برای آنچه گفتند میخواهد این سخن منکر و زور را که گفت مرد اول
زنش را که تو بر من حرامی مانند پشت مادر من امام گفت که پس هر که گفت این کلمه را بعد از آنکه عفو کرد الله و بخشایش کرد
برای مرد اول پس بدرستی که بر اوست آزاد کردن بنده پیش از آنکه بهم رسند میخواهد جماع زن را آن آزاد کردن پند داده میشوید
بآن و ~~وعظه~~ و الله با آنچه میکنید خبردار است پس هر که نیافت پس بر او روزه دو ماه پی در پی است پیش از آنکه بهم رسند
پس هر که نتوانائی ندارد پس بر او خورانیدن شصت مسکین است **اصل** فجعل الله عقوبة من ظاهر بعد النهی
هذا و قال ذلک لتومنوا بالله و رسوله و تلک حدود الله فجعل الله عز و جل هذا حد الظهار قال حمران قال
ابو جعفر علیه السلام و لا یکون ظهار الا علی طهر بغیر جماع بشهادة شاهدین مسلمین **شرح** پس گردانید الله
عقوبت کسی را که ظهار کرد بعد از نهی از ظهار آنچه مذکور شد و گفت که آن برای اینست که تا گرویده باشید بالله و رسولش
و اینها قرار داده های الله تعالی است پس گردانید الله عز و جل این قرار داد ظهار گفت حمران که گفت امام محمد باقر
علیه السلام که و نمیباشد ظهار موجب کفاره در قسمی مثل آنچه می آید در حدیث چهارم و ششم و بیست و چهارم این باب و نه
در ضرر رسانیدن رسانیدنی مثل اینکه زوج دیوانه شده باشد موافق آنچه گذشت در شرح حدیث چهارم باب طلاق
المضطر و المکره که باب پنجاه و چهارم است و مثل صورتی که زوج مجبور باشد موافق آنچه می آید در حدیث ششم و هفتم
این باب و نه در حالت خشمناکی و نمیباشد ظهار موجب کفاره مگر بر پاکی زن از حیض بی جماع در آن پاکی بگواهی دو
گواه مسلمان **اصل** عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا طلاق الا ما ارید به الطلاق
و لا ظهار الا ما ارید به الظهار **شرح** روایت است از عبید بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست طلاق
صحیح مگر آنچه قصد کرده شود بآن انشای طلاق و نیست ظهار موجب کفاره مگر آنچه قصد کرده شود بآن انشای ظهار
اصل عن زرارة قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن الظهار فقال هو من کل ذی محرم ام او اخت او عمة
او خالة و لا یکون الظهار فی یمین قلت فکیف قال یقول الرجل لامراته و هی طاهر فی غیر جماع انت
علی حرام مثل ظهر امی او اختی و هو یرید بذلک الظهار **شرح** روایت است از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از ظهار پس امام گفت که آن بسبب هر شخص است که صاحب حرمت باشد که مادر یا خواهر یا عمه یا خاله باشد
مثلا و نمیباشد ظهار موجب کفاره در قسم گفتم که پس چگونه است امام گفت که میگوید مرد زنش را در حالی که زن پاک از
حیض است بی جماع که تو بر من حرامی مثل پشت مادر من یا خواهر من در حالی که او قصد میکند بآن انشای ظهار را

چهارم اصل عن رجل قال قلت لابی الحسن علیه السلم انی قلت لامراتی انت علی کظهر امی ان خرجت من باب الحجرة فخرجت فقال لیس علیک شیء فقلت انی قوی علی ان اکفر رقبة ورقبتین قال لیس علیک شیء قویت او لم تقو

شرح روایتست از مردی گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که بدرستی که من گفتم زن خود را که تو بر من مانند پشت مادر منی اگر بیرون روی از در حجره پس بیرون رفت پس امام گفت که نیست بر تو چیزی از کفاره پس گفتم که بدرستی که من توانایم برانکه کفاره دهم پس امام گفت که نیست بر تو چیزی پس گفتم که بدرستی که من توانایم برانکه کفاره دهم یک بنده را و دو بنده را امام گفت که نیست بر تو چیزی خواه توانا باشی یا توانا نباشی

پنجم اصل ابن فضال عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یکون الظهار الا علی مثل موضع الطلاق

شرح روایت کرد حسن بن علی بن فضال از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نمی باشند ظهار موجب کفاره مگر مانند جای طلاق صحیح مراد آنست که شروط صحت طلاق معتبرست در وجوب کفاره ظهار

ششم اصل عن عبد الله بن المغیرة وغیره قال تزوج حمزة بن حمران بنت بکیر فلما کانت اللیلة التی ادخل بها علیه قلن له النساء انت لا تبالی الطلاق ولیس هو عندک بشیء لیس ندخلها علیک حتی تظاهر من امهات اولادک قال ففعل فذکر ذلک لابی عبد الله علیه السلم فامره ان یقربهن

شرح ادخل بصیغه ماضی غایب مجهول از باب افعالست یا در بها راجع بتعویضست النساء مرفوع و بدل ضمیر قلن است یقربهن از علم باب علم است

بعی روایتست از عبد الله بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و غیر او گفته که جفت خود کرد حمزة بن حمران بکیر را پس وقتی که شد شبی که داخل کرده شد دختر بکیر بر او گفتند او را زنانی که همراه دختر بودند که تو پروا نداری از طلاق و نیست طلاق نزد تو چیزی بنا بر اعتماد تو بر کنیزان خاصه خود و نیستیم ما اینکه داخل کنیم دختر را بر تو مگر انکه ظهار کنی از کنیزان خاصه خود را و گفت که پس حمزه ظهار کرد پس مذکور کرد این را برای امام جعفر صادق علیه السلم پس امام امر کرد او را بانکه جماع کند کنیزان خاصه خود را بی کفاره بنا بر اینکه آن ظهار از روی جبرست

هفتم اصل عن عبد الله بن المغیرة قال تزوج حمزة بن حمران ابنة بکیر فلما اراد ان یدخل بها قال له النساء لسنا ندخلها علیک حتی تحلف لنا ولسنا نرضی ان تحلف لنا بالعتق لانک لا تراه شیئا ولکن احلف لنا بالظهار وظاهر من امهات اولادک وجواریک فظاهر منهن ثم ذکر ذلک لابی عبد الله علیه السلم فقال لیس علیک شیء ارجع الیهن

شرح یدخل بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست تذکیر قال در دوم باعتبار آنست که زنان اسم جمع امره است پس باعتبار لفظ مذکرست نظیر وقال نسوة فی المدینة تحلف هر دو بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضربست حلف بعتق اینست که گوید که اگر طلاق دهم بنده ازاد کنم حلف بصیغه امر باب ضربست حلف بظهار اینجا عبارتست از انشاء ظهار بخلاف انچه در حدیث سی و دوم این باب بیاید و ظاهر برای عطف تفسیرست

بعی روایتست از عبد الله بن مغیره گفت که جفت خود کرد دختر

کان فی

دختر م

حمزة بن حمران دختر بکیر را پس وقتی که اراده کرد که دخول کند دختر گفتند او را زنان که نیستیم که داخل کنیم دختر را بر تو مگر انکه پیمان کنی برای ما که طلاق ندهی و نیستیم که راضی شویم بانکه پیمان کنی برای ما بازادی بنده زیرا که تو پروا نداری از ان و تمکین ولیکن پیمان کن برای ما بظهار و ظهار کن از کنیزان خاصه خود و سایر کنیزان خود پس حمزه ظهار کرد از کنیزان بعد از ان مذکور کرد این را برای امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که نیست بر تو چیزی از کفاره برگرد بسوی کنیزان خود

هشتم اصل عن صفوان عن ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن الرجل یصلی الصلوة او یتوضأ فیشک فیها بعد ذلک فیقول ان اعدت الصلوة او اعدت الوضوء فامراته علیه کظهر امه ویحلف علی ذلک بالطلاق فقال هذا من خطوات الشیطان لیس علیه شیء

شرح وضع ضمیر غایب در موضع ضمیر متکلم مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال محکی است برای احتراز از تلفظ بصورت ظهار خطوات بضم خا و فتح طا با نقطه و ضم و فتح طای بی نقطه و واو است و در بعض نسخ بفتح خا و فتح طا و رای بی نقطه است

بعی روایتست از صفوان از امام رضا علیه السلم یا امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که مکرر کرد نماز را یا وضو را پس شک میکند در نماز مثلا بعد از فارغ شدن و اعاده میکند پس میگوید که اگر اعاده کنم نماز را یا اعاده کنم وضو را پس زنش بر او مانند پشت مادر زنش باشد و قسم میخورد بران عمل بطلاق زنش باینمعنی که گوید که اگر اعاده کنم زنش مطلقه باشد پس امام گفت که این از جمله گامهای شیطان است نیست بر او چیزی از ظهار و طلاق

نهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله ظاهرت من امراتی قال اذهب فاعتق رقبة قال لیس عندی قال اذهب فصم شهرین متتابعین قال لا اقوی قال اذهب فاطعم ستین مسکینا قال لیس عندی قال فقال رسول الله صلی الله علیه واله انا اتصدق عنک فاعطاه تمرا لاطعام ستین مسکینا فقال اذهب فتصدق بها فقال والذی بعثک بالحق ما اعلم بین لابتیها احدا احوج الیه منی ومن عیالی قال فاذهب وکل واطعم عیالک

شرح اللابة بالف و تخفیف با یکنقطه سنگستان ضمیر لابتیها راجع بمدینه است که دو سنگستان از دو طرف آنرا احاطه بان کرده

بعی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که آمد مردی بسوی رسول الله صلی الله علیه واله پس گفت که ای رسول الله ظهار کردم از زن گفت که برو پس ازاد کن بنده را گفت که نیست نزد من گفت که برو پس روزه دار دو ماه پی در پی را گفت که توانائی ندارم گفت که برو و بخوران شصت مسکین را گفت که نیست نزد من امام گفت که پس گفت رسول الله صلی الله علیه واله که من تصدق میکنم از جانب تو پس داد او را قدری از خرما برای خوراندن شصت مسکین پس گفت که برو پس تصدق کن بان خرما پس آن مرد گفت که قسم بکسی که فرستاد ترا با قرآن که نمیدانم در دو سنگستان مدینه کسی را که محتاجتر باشد بسوی آن خرما از من و از عیال من گفت که پس برو و بخور و بخوران عیالت را

دهم اصل عن جمیل بن دراج قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الرجل یقول لامراته انت علی کظهر عمته او خالته قال هو الظهار

لا

وسالناه عن الظهار متى يقع على صاحبه الكفارة فقال اذا اراد ان يواقع امراته قلت فان طلقها
قبل ان يواقعها اعليه كفارة فقال قال لا سقطت عنه الكفارة شرح روایت از جمیل بن دراج
کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام که مردی میکوید زنش را که تو بر من بر مانند پشت عمه او یا خاله او پس امام
کفت که آن ظهارست و پرسیدیم امام را از ظهار که چه وقت واجب میشود بر صاحبش کفاره پس امام کفت که
چون خواهد که جماع کند زنش را کفتم که پس اکر طلاق دهد زن را پیش از انکه جماع کند او را آیا بر اوست کفاره امام
کفت که نه ساقط شد از او کفاره فصل قلت فان صام بعضا ثم مرض فافطر ایستقبل ام یتم
ما بقي عليه فقال ان صام شهرا ثم مرض استقبل وان زاد على الشهر الآخر يوما او يومين بنى على ما بقي
قال و قال الحرة والمملوكة سواء وغير ان على المملوك نصف ما على الحر من الكفارة وليس عليه عتق
ولا صدقة انما عليه صيام شهر شرح الآخر بفتح يا کسر خا با نقطه منصوبست و مفعول زادست یوما
عطف بیان الآخرست ظاهر انست که علیه باید بجای علی هوا فواکه کذشت در نظیر این در کتاب الصیام در حدیث
اول باب من وجب علیه صوم شهرین تا آخر که باب پنجاه و ششم است در نسخ الحرة والمملوکة بنا بر تانیثست
و ظاهر سیاق تذکیرست غیر منصوب و مضافست لغ کفتم که پس اکر روزه کرفت بعضی را پس بیمار شد پس افطار
کرد آیا از سر میکیرد یا اتمام میکند آنچه را که باقی مانده بر او پس امام کفت که اکر روزه کرفت یکماه پس بیمار شد از سر میکیرد
چه جای کمتر از ماه و اکر زیاد کرد بر یکماه دیکر را روزی را یا دو روز را مثلا بنا میکذارد بر آنچه کرده آنچه را که
باقی مانده راوی کفت که امام کفت که آزاد و بنده برابرند سوای اینکه بر بنده نصف چیزیست که بر آزادست
از کفاره و نیست بر بنده آزاد کردن و نه صدقه بمساکین چرا این نیست که بر بنده است روزه یکماه یازدهم فصل عن
اسحق بن عمار قال سالت ابا ابرهیم علیه السلام عن الرجل يظاهر من جاريته فقال الحرة والامة في ذا سواء
شرح روایت از اسحق بن عمار که کفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که ظهار میکند از کنیز
خود پس امام کفت که آزاد و کنیز در آن برابرند دوازدهم فصل عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام
قال سالته عن رجل ظاهر من امراته خمس مرات او اكثر فقال قال علي عليه السلام مكان كل مرة كفارة
قال وسالته عن رجل ظاهر من امراته ثم طلقها قبل ان يواقعها عليه كفارة قال لا قال وسالته عن
الظهار على الحرة والامة قال نعم شرح روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام کفت که
پرسیدم امام را از مردی که ظهار کرد از زنش پنج بار یا بیشتر پس امام کفت که کفت علی در جای هر بار کفارهٔ است
راوی کفت که پرسیدم از مردی که ظهار کرد از زنش بعد از آن طلاق داد او را پیش از انکه جماع کند او را آیا بر اوست
کفاره امام کفت که نه راوی کفت که و امام پرسیده از ظهار که آیا بر زن آزاد و کنیز واقع میشود امام کفت
کاری فصل قلت فان ظاهر في شعبان ولم يجد ما يعتق قال ينتظر حتى يصوم شهر رمضان ثم

بصوم شهرين

علیه

شهرين متتابعين وان ظاهر وهو مسافر انتظر حتى يقدم وان صام فاصاب مالا فليمض الذي ابتدأ فيه
شرح ثم برای تراخی است و آن است بفاصله عید یا سه روز بعد از آن نیز بنا بر تفصیلی که بیان شد در کتاب الصیام در شرح
حدیث دوم باب صوم العیدین و ایام التشریق که باب هشتاد و دوم است لغ کفتم که پس ظهار کند و نیابد آنچه
را که اعتاق کند چکونه میشود امام کفت که انتظار میکشد تا انکه روزه دارد ماه رمضان را بعد از آن روزه میدارد
دو ماه پی در پی را و اکر ظهار کند در حالی که او مسافرست و قدرت بر آزاد کردن ندارد انتظار میکشد تا انکه حاضر
شود و اکر روزه کرفت پس دریافت مالی را پس باید که امضا کند آنچه را که شروع کرد در آن سیزدهم فصل
عن محمد بن حمران قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن المملوك اعليه ظهار فقال عليه نصف ما على الحر صوم
شهر وليس عليه كفارة من صدقة ولا من عتق شرح روایت از محمد بن حمران بضم حا بی نقطه و سکون میم
کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از غلام که آیا بر اوست کفاره ظهار پس امام کفت که بر اوست نصف
آنچه بر آزادست که روزه یکماه است و نیست بر او کفاره از صدقه و نه آزاد کردن چهاردهم فصل عن الحلبي
قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل ظاهر من امراته ثلث مرات قال يكفر ثلث مرات قلت فان
واقع قبل ان يكفر قال يستغفر الله ويمسك حتى يكفر شرح روایت از حلبی کفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که ظهار کرد از زنش سه بار امام کفت که کفاره میکند سه بار کفتم که پس اکر جماع کند پیش
از انکه کفاره بکند چکونه میشود امام کفت که استغفار میکند الله را و نکاه میدارد خود را از جماع تا انکه کفاره
کند پانزدهم فصل عن ابي حمزة الثمالي عن ابي جعفر عليه السلام قال سالته عن المملوك اعليه ظهار قال نصف ما
على الحر من الصوم وليس عليه كفارة صدقة ولا عتق شرح روایت از ابی حمزه ثمالی بضم ثا سه نقطه
و تخفیف میم از امام محمد باقر علیه السلام کفت که پرسیدم امام را از غلام که آیا بر اوست کفاره ظهار امام کفت
که بر اوست نصف آنچه که بر آزادست از روزه و نیست بر او کفاره صدقه و نه عتق شانزدهم فصل
عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله و ابي الحسن عليهما السلام في رجل كان له عشر جوار فظاهر منهن كلهن
جميعا بكلام واحد فقال عليه عشر كفارات شرح روایت از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام و امام
موسی کاظم علیهما السلام در مردی که بود او را ده کنیز پس ظهار کرد از ایشان همکی ایشان را با هم بیک کلام پس امام کفت
که بر اوست ده کفاره هفدهم فصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال اذا واقع المراة الثانية
من قبل ان يكفر فعليه كفارة اخرى ليس في هذا اختلاف شرح روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او کفت که چون ظهار واقع شود در بار دوم پیش از انکه کفاره کند پس بر اوست کفاره دیکر نیست
در این حکم میان ما و مخالفان ما اختلافی هجدهم فصل عن سيف التمار قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
الرجل يقول لامراته انت علي كظهر اختي او عمتي او خالتي قال فقال انما ذكر الله الامهات هذا

لحرام متن روایت از سیف تمار خرما فروش گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که میگوید زنش را که تو بر من
مانند پشت خواهر منی یا عمه من یا خاله منی راوی گفت که پس امام گفت که جز این نیست که ذکر کرد الله تعالی در سوره
مجادله مادرانرا که ما هن امهاتهم الا اللائی ولدنهم و بدرستیکه این نیز هر اینه ظهار حرام است مثل ظهار بمادرها
نوزدهم اصل عن علی بن مهزیار قال کتب عبد الله بن محمد الی ابی الحسن علیه السلم جعلت فداك ان بعض موالیك
یزعم ان الرجل اذا تکلم بالظهار وجبت علیه الکفارة حنث او لم یحنث ویقول حنثه کلامه بالظهار
وانما جعلت علیه الکفارة عقوبة لکلامه وبعضهم یزعم ان الکفارة لا تلزمه حتی یحنث فی الشیء الذی
حلف علیه فان حنث وجبت علیه الکفارة والا فلا کفارة علیه فوقع علیه السلم بخطه لا تجب الکفارة حتی
یجب الحنث شرح حنث بحای بینقطه و نون و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الحنث بکسر حا
وسکون نون مخالفت قسم و مانند آن حنثه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التحنیث کسی را مانند حانث
کردن یا بکسر حاء و سکون نون مرفوع و مبتدا است و خبر حنثه بمعنی اراده جماع است موافق آنچه گذشت
در حدیث دهم این باب ترجمه روایت از علی بن مهزیار گفت که نوشت عبد الله بن محمد اهوازی بسوی امام
موسی کاظم علیه السلم که قربانت شوم بدرستیکه بعضی مخلصان تو گمان میبرد اینرا که مرد چون تکلم کند بظهار واجب
میشود بر او کفاره خواه مخالفت کند یا مخالفت نکند و میگوید که در حکم حانث کرده او را تکلم او بظهار
و جز این نیست که گردانیده شد بر او کفاره برای عقوبت بسبب کلام او که منهی عنه و مخالف شرط الهی است و بعضی مخلصان
تو گمان میبرد اینرا که کفاره لازم نمیشود او را تا آنکه مخالفت در چیزی که بجا آورد بر آن پس اگر مخالفت کند بجماع
واجب میشود بر او کفاره و اگر جماع نکند پس نیست کفاره بر او پس نوشت امام علیه السلم بخط خود که واجب نمیشود کفاره
تا آنکه ثابت شود در دل او قصد مخالفت بجماع بیستم اصل سال الحسین بن مهران ابا الحسن الرضا علیه السلم عن
رجل ظاهر من اربع نسوة فقال یکفر لکل واحدة کفارة وساله عن رجل ظاهر من امراته وجاریته ما
علیه قال لکل واحدة منهما الکفارة عتق رقبة او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا شرح
او برای تخییر نیست بلکه برای تقسیم است ترجمه پرسید حسین بن مهران بکسر میم و سکون ها و رای بینقطه امام رضا علیه السلم را
از مردی که ظهار کرد از چهار زن پس امام گفت که کفاره میکند برای هر یک کفاره و پرسید امام را از مردی که
ظهار کرد از زنش و کنیزش که چیست بر او امام گفت که برای هر یکی از آن دو کفاره است آزاد کردن
بنده است یا روزه دو ماه پی در پی است یا خورانیدن شصت مسکین است بیست و یکم اصل عن الفضیل بن
یسار قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل مملك ظاهر من امراته فقال لا یکون ظهار ولا ایلاء
حتی یدخل بها شرح المملك بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که عقد نکاح برای خود کرده ترجمه روایت از فضیل بن
یسار بفتح یای دو نقطه در پایین و تخفیف سین بینقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی عقد نکاح کرده

که ظهار کرده

که ظهار کرد از زنش پس امام گفت مرا که نمیباشد ظهار موجب کفاره و نه ایلاء موجب جبر حاکم بر طلاق یا رجوع بعد از چهار ماه
مگر آنکه دخول کند بزن بیست و دوم اصل عن معویة بن وهب قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یقول لامراته هی علیه
کظهر امه قال تحریر رقبة او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا والرقبة یجزئ عنه صبی ممن
ولد فی الاسلام ترجمه روایت از معویة بن وهب بفتح واو و سکون و فتح ها گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از مردی که میگوید زنش که او بر مرد مانند پشت مادرش است امام گفت که واجب آزاد کردن بنده است یا روزه دو ماه
پی در پی است یا خورانیدن شصت مسکین است و بنده کافی میشود از او کودکی از جمله آنکه زاده شده باشد در اسلام
بیست و سیم اصل عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل وابن بکیر وحماد بن عثمان عن ابی
عبد الله علیه السلم قال المظاهر اذا طلق سقطت عنه الکفارة قال علی بن ابرهیم ان طلق امراته
او اخرج مملوکته من ملکه قبل ان یواقعها فلیس علیه کفارة الظهار الا ان یراجع امراته او یرد
مملوکته یوما ما فاذا فعل ذلك فلا ینبغی له ان یقربها حتی یکفر شرح الملك بفتح و کسر و ضم میم و سکون لام مصدر
باب ضرب در تصرف تام خود در آوردن چیزی را یوما ما ظرف فعل دوم است و ظرف فعل اول آیت بقرینه آنچه
می آید در حدیث سی و سوم این باب که اگر بعد از انقضای عده برگرداند زن را بعقد جدید کفاره لازم نمیشود
ترجمه روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج و عبد الله بن بکیر و حماد بن عثمان
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ظهار کننده چون طلاق دهد ساقط میشود از او کفاره ظهار گفت علی بن ابراهیم در
تفسیر این حدیث که اگر ظهار کننده طلاق دهد زنش را یا بیرون کند کنیزش را از ملک خود پیش از آنکه جماع کند او را پس
نیست بر او کفاره ظهار مگر آنکه برگرداند زنش را در عده یا برگرداند کنیزش را در روزی از روزها پس چون کند آنرا
پس سزاوار نمیشود برای او اینکه جماع کند مگر آنکه کفاره کند بیست و چهارم عن القاسم بن محمد الزیات
قال قلت لابی الحسن علیه السلم انی ظاهرت من امراتی فقال کیف قلت قال قلت انت علی کظهر امی
ان فعلت کذا وکذا فقال لا شیء علیك ولا تعد ترجمه روایت از قاسم بن محمد روغن زیتون فروش گفت
که گفتم امام رضا یا امام موسی کاظم علیه السلم را که بدرستیکه من ظهار کردم از زن خود پس امام گفت که چگونه گفتی راوی
گفت که گفتم که تو بر من مانند پشت مادر منی اگر کنی چنین و چنین را امام گفت که نیست چیزی از کفاره بر تو و دیگر مکن
بیست و پنجم اصل عن ابن ابی نصر عن الرضا علیه السلم قال الظهار لا یقع علی الغضب ترجمه روایت از احمد بن
محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلم گفت که ظهار موجب کفاره واقع نمیشود بر حال خشمناکی بیست و ششم اصل
عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الظهار الواجب قال الذی یرید به الرجل الظهار
بعینه شرح الواجب ثابت و مراد این است که لغو و بی اعتبار نباشد ترجمه روایت از عمار بن موسی از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ظهار غیر لغو امام گفت که آنست که اراده میکند با آن مرد ظهار را

بخصوصه بابنیغی که از روی بازیچه نیست و از روی خشمناکی نیست و از روی جبر نیست و معلق بر شرطی نیست بیست
و هفتم صل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا قالت المراة
زوجی علیّ کظهر امی فلا کفارة علیها قال وجاء رجل من الانصار من بنی النجار الی رسول الله صلی الله حرام
علیه واله فقال انی ظاهرت من امراتی فواقعتها قبل ان اکفر فقال وما حملک علی ذلک فقال
رایت بریق خلخالها وبیاض ساقیها فی القمر فواقعتها فقال له اعتزلها حتی تکفر وامره
بکفارة واحدة وان یستغفر الله شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه که چون گوید زن که شوهر من بر من مانند پشت مادر من است پس نیست کفاره بران زن
امام گفت که و آمد مردی از اهل مدینه از قبیله بنی النجار بفتح نون و تشدید جیم بسوی رسول الله صلی الله علیه و اله
پس گفت که بدرستی که من ظهار کردم از زن خود پس جماع کردم او را پیش از آنکه کفاره کنم پس گفت که چه چیز
باعث شد ترا بران جماع پس مرد گفت که دیدم درخشندگی خلخالش را و سفیدی ساقش را در ماهتاب
پس جماع کردم و را پس گفت او را که دوری کن از او تا آنکه کفاره کنی و امر کرد او را بیک کفاره و باینکه استغفار
کند الله را بیست و هشتم صل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل ظاهر ثم طلق قال سقطت
عنه الکفارة اذا طلق قبل ان یعاود المجامعة قیل فانه راجعها قال ان کان انما طلقها لاسقاط الکفارة
عنه ثم راجعها فان الکفارة لازمة له ابدا اذا عاود المجامعة وان کان طلقها وهو لا ینوی شیئا
من ذلک فلا باس ان یراجع ولا کفارة علیه شرح روایت است از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که ظهار کرد و بعد از آن طلاق داد گفت که ساقط شد از او کفاره چون طلاق داد پیش از آنکه برگردد که
جماع را گفته شد که بدرستی که شوهر بعد از طلاق برگردانید زن را چگونه میشود امام گفت که اگر باشد که طلاق
نداده باشد مگر برای اسقاط کفاره از خود بعد از آن برگردانیده باشد زن را پس بدرستی که کفاره واجب میشود
بر او همیشه چون برگرداند جماع را و اگر باشد که طلاق داده باشد در حالی که او قصد ندارد چیزی از برگردانیدن را
پس نیست پروائی باینکه برگرداند و نیست کفاره بر او بدانکه این حدیث تخصیص میکند حدیث سی و سوم این باب را
بیست و نهم صل عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام انی ظاهرت من ام ولد لی ثم وقعت علیها
ثم کفرت فقال هکذا یصنع الرجل الفقیه اذا واقع کفر شرح مراد بفقیه اینجا کسی است که علم
مسایل متعلقه بواقعه را که در میان است از امام خود گرفته باشد خواه در تفسیر قران و خواه در غیر آن یعنی
روایت است از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که من ظهار کردم از کنیز خاصه که مرا است
بعد از ان جماع کردم او را بعد از آن کفاره دهم کردم پس امام گفت که چنین میکند مرد دانا با خاصه
سامان این آنکه چون جماع کند کفاره میکند مراد این است که کسی که دانا عالم باشد با حادیث یا و تفسیر آیت سوره

مجادله

مجادله که والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا تا آخر میداند که لفظ
نسائهم شامل امهات اولاد نیست و میداند که کفاره در آن پیش از جماع است و در امهات اولاد پیش از جماع
و بعد از جماع میتواند بود در شرع مراد باهتمام اهتمام بجماع امهات اولاد در مرتبه اهتمام بجماع حرائر
نیست پس احوط آنست که تاخیر کنند کفاره را تا مبادا که پشیمان شود از قصد جماع سی ام صل عن زرارة
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل ظاهر ثم واقع قبل ان یکفر فقال لی اولیس هکذا یفعل الفقیه
شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق سی و یکم صل عن الحسن الصیقل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یظاهر من امراته قال فلیکفر قلت فانه واقع قبل ان یکفر قال اتی حدا من حدود الله
عز وجل فلیستغفر الله ولیکف حتی یکفر شرح الا آنکه پرهیز از چیزی مثل اتی الله منها ثم من القواعد
لیکف بتشدید فاء مفتوحه بصیغه امر غایب معلوم باب نصر است روایت است از حسن صیقل که گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ظهار میکند از زنش امام گفت که پس باید که کفاره کند گفتم که پس
بدرستی که او جماع کرد پیش از آنکه کفاره کند امام گفت که بر حدی از حدها که قرار داده از قرار دادهای الله عز و جل
پس باید که استغفار کند الله تعالی را و باید که باز دارد خود را از جماع تا آنکه کفاره کند نقل کلام بعضی
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال الظهار ضربان احدهما فیه الکفارة قبل المواقعة والاخر بعده فالذی
یکفر قبل المواقعة الذی یقول انت علیّ کظهر امی ولا یقول ان فعلت بک کذا وکذا والذی
یکفر بعد المواقعة هو الذی یقول انت علیّ کظهر امی ان قربتک شرح عبد الرحمن این سخن را برای
جمع میان حدیث بیست و نهم و سی ام و میان حدیث سی و یکم گفته و بنا بر آنچه گفتیم حاجت باین جمع نیست و این
جمع منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب کذا و کذا کنایت از جماع است قربتک از باب
علم است شرح روایت است از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم گفت که ظهار دو قسم است یکی
از آنها در آنست کفاره پیش از جماع و دیگری بعد از جماع است پس کسی که کفاره میکند پیش از جماع آنست که
میگوید که تو بر من مانند پشت مادر منی و نمیگوید که اگر کنم بتو چنین و چنین و کسی که کفاره میکند بعد از
جماع او کسی است که میگوید که تو بر من مانند پشت مادر منی اگر جماع کنم ترا سی و دوم صل عن معویة بن حکیم عن
صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا حلف الرجل بالظهار فحنث
فعلیه الکفارة قبل ان یواقع فان کان منه الظهار فی غیر یمین فانما علیه الکفارة بعد ما یواقع
قال معویة ولیس یصح هذا علی جهة النظر والاثر فی غیر هذا الاثر ان یکون الظهار لان اصحابنا
رووا ان الایمان لا تکون الا بالله عز وجل وکذلک نزل بها القران شرح نقل مصنف این حدیث را
در این باب برای آن است که بعضی خیال کرده اند که باین جمع میان آن احادیث میتوان کرد و عدم صحت آن منافات

بعضی

ندارد بالجمله در خطبه گفت بالاثار الصحیحه ربراکه نقل کلام معویه برای بیان آنست که این حدیث از اثار صحیحه و معمول به نیست
پس کسی در اشتباه نمی افتد حلف بظهار اینجا مثل اینست که کسی گوید که ان رکبت الحمار فامرتی علی کظهر امی حنث
بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم است و حنث حلف عبارتست از ارتکاب فعلی که ظهار تعلیق ظهار بر آن شده ان
یکون الظهار بفتح همزه و سکون نون و فتح لام بدل از هذا است و کذلک نزل بها القرآن اشارتست بامثال آیت سوره
نور اربع شهادات بالله و آیت سوره نسا و توبه چهار جا و مجادله دو جا یحلفون بالله و آیت سوره منافقین
والله یعلم انک لرسوله شرح روایتست از معویه بن حکیم بضم حا و فتح کاف از صفوان از عبدالرحمن بن حجاج گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که چون قسم خورد مرد بظهار و مخالفت قسم کند پس بر اوست کفاره پیش از انکه جماع
کند پس اگر متحقق شود از ان مرد ظهار در غیر قسم پس چیز اینست که بر اوست کفاره بعد از انکه جماع کند گفت
معویه که روایتست اینکه صحیح نشود مضمون این حدیث بنابر رعایت جانب ذکر در آیت سوره مجادله که
من قبل ان یتماسا و رعایت جانب حدیث از ائمه علیهم السلم در عمل این حدیث اینکه متحقق نشود ظهار بسبب
قسم بظهار زیرا که یاران ما روایت کرده اند از ائمه علیهم السلم انیرا که قسمها منعقد نمیباشد مگر بالله عز
وجل و چنان نازل بعتبها القرآن سوم اصل عن برید الکناسی قال سالت اباجعفر علیه السلم عن رجل
ظاهر من امراته ثم طلقها تطلیقة فقال اذا طلقها تطلیقة فقد بطل الظهار و هدم الطلاق
الظهار قال فقلت له فله ان یراجعها قال نعم هی امراته فان راجعها وجب علیه ما یجب علی المظاهر
من قبل ان یتماسا شرح روایتست از برید بضم با و یکنقطه و فتح را و بی نقطه کناسی بضم کاف و تخفیف نون
و سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که ظهار کرد از زنش بعد از ان طلاق داد او را یک طلاق
پس امام گفت که چون طلاق دهد او را یک طلاق پس بتحقیق باطل شد ظهار و برهم زد طلاق ظهار را راوی
گفت که پس گفتم امام را که آیا پس او راست اینکه بر گرداند زن را در عده امام گفت که آری او زن اوست
پس اگر برگرداند زن را واجب میشود بر او آنچه واجبست بر ظهار کننده بطلاق پیش از انکه جماع کنند بتفصیل
که گذشت در حدیث بیست و هشتم این باب اصل قلت فان ترکها حتی یخلو اجلها و تملک نفسها
ثم تزوجها بعد ذلک هل یلزمه الظهار قبل ان یمسها قال لا قد بانت منه و ملکت نفسها قلت
فان ظاهر منها فلم یمسها و ترکها لا یمسها الا انه یراها متجردة من غیر ان یمسها هل یلزمه
فی ذلک شیء فقال هی امراته ولیس یحرم علیه مجامعتها ولکن یجب علیه ما یجب علی المظاهر قبل
ان یجامعها و هی امراته شرح لا یمسها حال تقدیری است و مراد اینست که قصد این دارد که هرگز جماع
نکند او را و اننی عبارتست از گناه هی امراته تا اخر اشارتست باینکه گناه دارد زیرا که حق زوجیت
تقاضا این میکند که در بیشتر از چهار ماه جماع ترک جماع نکند و تکرار و هی امراته برای تاکید گناهکار

بودن است

بودن است شرح گفتیم که پس اگر واگذارد زن را تا انکه منقضی شود عده زن و صاحب شود خود نفس را بعد از ان خواهد خود
کند ان زن را بعد از انقضای عده آیا لازم میشود کفاره ظهار پیش از انکه جماع کند زن را امام گفت که نه بیان این
انکه بتحقیق زن جدا گانه شد از او و صاحب شد خود نفس را گفتیم که پس اگر ظهار کرد از زن پس جماع نکرد او را و وا
گذاشت زیرا که قصد اینکه هرگز جماع نکند او را مگر اینکه او ببیند زن را برهنه بی انکه جماع کند او را آیا لازم میشود
او را در ان قصد چیزی از گناه پس امام گفت که او زن اوست و نیست حرام گردانیده شده بر او جماع آن زن ولیکن
واجب میشود بر او انچه واجب میشود بر ظهار کننده پیش از انکه جماع کند زن را و او زن اوست اصل قلت فان
دفعته الی السلطان وقالت هذا زوجی وقد ظاهر منی وقد امسکنی لا یمسنی مخافة ان یجب علیه ما یجب
علی المظاهر فقال لیس علیه ان یجبر علی العتق والصیام والاطعام اذا لم یکن له ما یعتق ولم یقو
علی الصیام ولم یجد ما یتصدق به قال فان کان یقدر علی ان یعتق فان علی الامام ان یجبره علی العتق
والصدقة من قبل ان یمسها ومن بعد ما یمسها شرح مخافة منصوبست و مفعول له است و مضاف است و ضمیر
علیه در دوم راجع بسلطانست لم یقو بسکون قاف و فتح واو از باب علم است والصدقة مرفوع و خبر مبتدا است
مبتدای محذوف است بتقدیر و کذلک الصدقة و مراد اینست که اگر عاجز شود از عتق و صیام و قادر شود بر صدقه
مجبور بر صدقه میشود شرح گفتیم که پس اگر زن برد او را بسوی حاکم و گوید که این شوهر منست و بتحقیق ظهار کرد از من
و بتحقیق نگاه داشت مرا قصد انکه هرگز جماع نکند مرا از ترس اینکه واجب شود بر او انچه واجب میشود بر ظهار کننده
راوی گفت که پس امام گفت که نیست بر امام اینکه جبر کند بر آزادی و روزه و خورانیدن چون نباشد او را آنچه
آزاد کند و توانا نباشد بر روزه و نیابد آنچه را که تصدق کند بان امام گفت که پس اگر باشد که توانا شود بر اینکه
آزاد کند مثلا پس بدرستی که بر امامست اینکه جبر کند او را بر آزادی و همچنین است صدقه پیش از انکه جماع کند زن را
و بعد از انکه جماع کرده باشد زن را پیش از کفاره سی و چهارم اصل عن محمد بن مسلم قال سالت اباجعفر علیه السلم عن رجل
ظاهر من امراته ثم طلقها قبل ان یواقعها فبانت منه اعلیه کفارة قال لا شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت
که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که ظهار کرد از زنش بعد از ان طلاق داد او را پیش از انکه جماع کند
او را پس زن جدا گانه شد از او بسبب انقضای عده مثلا آیا بر اوست کفاره امام گفت که نه سی و پنجم اصل
عن یونس عن بعض رجاله عن ابی عبدالله علیه السلم قال سالته عن رجل قال لامراته انت علی کظهر امی
او کیدها او کبطنها او کفرجها او کنفسها او ککعبها ایکون ذلک الظهار و هل یلزمه فیه ما یلزم
ما یلزم المظاهر قال المظاهر اذا ظاهر من امراته فقال هی علیه کظهر امه او کیدها او کرجلها
او کشعرها او کشیء منها ینوی بذلک التحریم فقد لزمه الکفارة فی کل قلیل منها او کثیر وکذلک اذا
هو قال کبعض ذوات المحارم فقد لزمته الکفارة شرح روایتست از یونس از بعض مردان او از امام جعفر صادق علیهم

کفت که پرسیدم امام را از مردی که کفت زنش را که تو بر من مانند پشت مادر منی یا کفت که مانند دست مادر منی یا کفت
که مانند شکم مادر منی یا کفت که مانند فرج مادر منی یا کفت که مانند دست مادر منی یا کفت که مانند شکم مادر منی یا کفت
که مانند فرج مادر منی یا کفت که مانند مادر منی یا کفت که مانند کعب مادر منی آیا میباشد آن ظهار و آیا لازم میشود او را
بسبب آن کفتن کفاره کفت که لازم نشود ظهار کننده را امام کفت که ظهار کننده چون ظهار کرد از زنش با پیروشی که
کفت که زن برا و مانند پشت مادر من است یا کفت که مانند دست مادر من است یا کفت که مانند پای مادر من است
یا کفت که مانند موی مادر من است یا کفت که مانند چیزی دیکر از جمله مادر من است بر جائی که قصد کند با آن حرام کردن را
پس بتحقیق لازم شد او را کفاره در هر کم از جمله مادر با بسیار و همچنان چون او کفت که مانند بعض زنانیست که صاحبان
حرام بود نهاست مثل عمه و خاله پس بتحقیق لازم شد او را کفاره

باب هفتاد و چهارم اصل باب اللعان

اللعان بکسر لام مصدر باب مفاعله لعنت کردن کسی با دیکری و مراد اینجا لعنت کردن احد زوجین با دیکریست
بسبب نسبت کردن زوج زوجه را بزنا در این باب است و یک حدیث **اول اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا یقع اللعان حتی یدخل الرجل باهله **شرح** روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که واقع
نمیشود لعان تا اینکه دخول کند مرد بزنش **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال لا یکون الملاعنة و لا الایلاء
الا بعد الدخول **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم کفت که نمیباشد لعان و نه ایلاء مکر بعد از جماع
سیم اصل عن زرارة قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم شهداء
الا انفسهم قال هو القاذف الذی یقذف امراته فاذا قذفها ثم اقر انه کذب علیها جلد الحد وردت
الیه امراته وان ابی الا ان یمضی فیشهد علیها اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین والخامسة یلعن
فیها نفسه ان کان من الکاذبین **شرح** در سورهٔ نور چنین است والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم شهداء
الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من
الکاذبین ویدرؤا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله
علیها ان کان من الصادقین **شرح** روایت از زراره کفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از قول الله عز و جل
در سورهٔ نور که و آنانی که نسبت بزنا میدهند زنان خود را و نبودند ایشان را کواهانی مکر خودشان تا آخر
امام کفت که او نسبت زنا دهنده است که نسبت بزنا میدهد زنش را پس چون نسبت بزنا داد زن را بعد از آن
اقرار کرد باینکه او دروغ کفت بر زن زده میشود حد قذف که هشتاد تازیانه است و برکردانیده میشود براو
و اکر امتناع کرد مکر اینکه امضای سخن خود کند پس کواهی میدهد بر زن چهار کواهی بالله تعالی که بدرستی که او
هر اینه از جمله راستکویانست در نسبت بزنا و شهادت پنجم لعنت میکند در آن خودش را اکر باشد از دروغکویان
اصل وان ارادت ان تدرا عن نفسها العذاب والعذاب هو الرجم شهدت اربع شهادات

بالله

بالله انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین فان لم تفعل رجمت وان فعلت
درأت عن نفسها الحد ثم لا تحل له الی یوم القیمة **شرح** و اکر زن خواهد که دفع کند از خودش عذاب حد زنا را
و آن عذاب سنکسار کردن است کواهی میدهد چهار کواهی بالله تعالی که بدرستی که او مرد از جمله دروغکویانست و شهادت
پنجم اینکه غضب الله تعالی بر زن است اکر باشد مرد از جمله راستکویان پس اکر زن نکند سنکسار کرده میشود و اکر کند
دفع میکند از خودش حد را بعد از آن حلال نمیشود برای آن شوهر تا روز قیامت **اصل** قلت أرأیت
ان فرق بینهما ولها ولد فمات قال ترثه امه وان ماتت امه ورثه اخواله ومن قال انه ولد زنا جلد
قلت یرد الیه الولد اذا اقر به قال لا ولا کرامة ولا یرث الابن ویرثه الابن **شرح** کفتم که خبر ده
مرا که اکر تفریق کرده شود میان آن دو و باشد زن را فرزندی پس بمیرد آن فرزند چکونه میشود امام کفت که
وارث او میشود مادرش و اکر مرده باشد مادرش وارث او میشوند خالویان او مثلا و کسی که کفت که آن
فرزند ولد زناست زده میشود حد قذف که هشتاد تازیانه است کفتم که آیا برکردانیده میشود بسوی شوهر
آن فرزند هرکاه اقرار کند بعد از لعان بآن فرزند امام کفت که نه و نیست ارفتی امر درا و وارث میشود بسوی
آمدن او را و وارث نمیشود آن فرزند را و وارث میشود او را آن فرزند بسبب تکذیب خود **چهارم اصل** عن عبد الرحمن
ابن الحجاج قال ان عبادا البصری سال ابا عبد الله علیه السلم وانا حاضر کیف یلاعن الرجل المراة فقال ابو
عبد الله علیه السلم ان رجلا من المسلمین دخل منزله فوجد مع امراته رجلا یجامعها ما کان یصنع قال فاعرض
عنه رسول الله صلی الله علیه و اله فانصرف الرجل وکان ذلک الرجل هو الذی ابتلی بذلک من امراته **شرح**
روایت از عبد الرحمن بن الحجاج کفت که بدرستی که عباد بفتح عین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه و دال بی نقطه بصری
یکی از جمله مخالفان پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را در حالی که من حاضر بودم که چکونه لعان میکند مرد
زن را پس کفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که مردی از مسلمانان آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و اله پس کفت که
ای رسول الله خبر ده مرا که اکر مردی داخل میشد منزلش را پس مییافت با زنش مردی را که جماع میکند او را چه
میبود که کند امام کفت که پس رو کردانید از او رسول الله صلی الله علیه و اله پس برکشت آن مرد و بود آن مرد که اینکه مبتلا
شده بود بآن از زنش **اصل** قال فنزل الوحی من عند الله عز و جل بالحکم فیهما فارسل رسول الله صلی الله علیه و اله
الی ذلک الرجل فدعاه فقال له انت الذی رایت مع امراتک رجلا قال نعم قال فاحضرها زوجها فاوقفهما
رسول الله صلی الله علیه و اله **شرح** امام کفت که پس فرود آمد وحی از نزد الله عز و جل بحکم در آن دو کس پس کس فرستاد
رسول الله صلی الله علیه و اله بسوی آن مرد پس خواند او را پس کفت او را که آیا تو یی آنکه دیدی با زنت مردی را
کفت آری کفت او را که روانه شو پس بیار نزد من زنت را چه بدرستی که الله تعالی بتحقیق فرستاد حکم را در تو و در
زن او امام کفت که پس حاضر کرد زن را شوهرش پس ایستاده کردانید آن زن را رسول الله صلی الله علیه و اله **اصل**

ثم قال للزوج اشهد اربع شهادات بالله انك لمن الصادقين فيما رميتها به قال فشهد ثم قال له اتق الله فان
لعنة الله شديدة ثم قال له اشهد الخامسة ان لعنة الله عليك ان كنت من الكاذبين قال فشهد فامر به
فنحي ثم قال للمراة اشهدي اربع شهادات بالله ان زوجك لمن الكاذبين فيما رماك به شرح بعد از آن
گفت شوهر را که گواهی بده چهار گواهی بالله که بدرستی که تو هر اینه از جمله راستگویانی در کلامی که نسبت زنا دادی
زن را بآن امام گفت که پس گواهی داد بعد از آن گفت او را که پرهیز کن از عذاب الله تعالی چه بدرستی که لعنت
الله تعالی سخت است بعد از آن گفت او را که گواهی بده گواهی پنجم که لعنت الله تعالی بر تست اگر باشی از جمله
دروغگویان امام گفت که پس گواهی داد پس امر کرد بآن مرد که پس دور گردانیده شد بعد از آن گفت زن را که گواهی بده
چهار گواهی بالله تعالی که بدرستی که شوهر تو هر اینه از جمله دروغگویان است در کلامی که نسبت بزنا داد ترا بآن که
اصل قال فشهدت ثم قال لها امسكي فوعظها ثم قال لها اتقي الله فان غضب الله شديد ثم قال لها اشهدي
الخامسة ان غضب الله عليك ان كان زوجك من الصادقين فيما رماك به قال فشهدت ففرق
بينهما وقال لهما لا تجتمعا بنكاح ابدا بعد ما تلاعنتما شرح امام گفت که پس زن گواهی داد بعد از آن
گفت زن را که هیچ مگو پس پند داد زن را بعد از آن گفت زن را که پرهیز کن از عذاب الله تعالی چه بدرستی که خشم
الله تعالی سخت است بعد از آن گفت زن را که گواهی بده گواهی پنجم که خشم الله تعالی بر تست اگر باشد شوهر تو
از جمله راستگویان در کلامی که نسبت بزنا داد ترا بآن امام گفت که پس زن گواهی داد پس تفریق کرد میان زن و شوهر
و گفت ایشان را که جمع مشوید بنکاح هرگز بعد از آنکه هر دو لعنت کردید حدیث پنجم اصل عن عباد بن صهيب
عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل اوقفه الامام للعان فشهد شهادتين ثم نكل واكذب نفسه قبل ان يفرغ من
اللعان قال يجلد حد القاذف ولا يفرق بينه وبين امراته شرح نكل بصيغه ماضی غایب معلوم
باب نصر و ضرب یفرغ بفا و را و غین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و علم و منع است من اللعان نایب
فاعل است وذکر قبل ان یفرغ من اللعان از ... است بانکه آنچه گذشت بعنوان مثال است پس اگر بعد از پنج شهادت
مرد و چهار شهادت زن و پیش از شهادت پنجم زن باشد نیز محل سوال است یجلد بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است
و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است حد منصوب و مفعول دوم و مفاعلت یعنی روایت است از عباد بفتح عین
بی نقطه و با یک نقطه ابن صهیب بضم صاد بی نقطه و فتح ها از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که ایستاده کرد او را امام
برای لعان پس گواهی داد دو گواهی بعد از آن سر باز زد و دروغگو شمرد خود را پیش از فراغ از لعان امام
گفت که زده میشود حد قاذف که حد فحش دادن بزنا است و تفریق کرده نمیشود میان او و میان زنش حدیث ششم اصل
عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قذف الرجل امراته فانه لا يلاعنها حتى يقول رايت بين رجليها
رجلا يزني بها قال وسئل عن الرجل يقذف امراته قال يلاعنها ثم يفرق بينهما ولا تحل له ابدا فان

اقر على نفسه

اقر على نفسه قبل الملاعنة جلد حدا وهي امراته شرح یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون
نسبت بزنا داد مرد زنش را پس بدرستی که او لعان نمیکند زن را مگر آنکه گوید که دیدم در میان دو پای زن مردی را
که بزنش زنا میکرد بزن راوی گفت که و از امام پرسیده شد از مردی که نسبت بزنا میدهد زنش را با دعوی دیدن امام گفت
که لعان میکند زن را بعد از آن تفریق کرده میشود میان آن دو پس آن زن حلال نمیشود برای او هرگز پس اگر مرد
اقرار به دروغ کند بر خود پیش از تمام شدن لعان زده میشود حدی و او زن اوست اصل قال وسالته
عن المراة الحرة يقذفها زوجها وهو مملوك قال يلاعنها وعن الحر تحته امة فيقذفها قال يلاعنها
قال وسالته عن الملاعنة التي يرميها زوجها وينتفي من ولدها ويلاعنها ويفارقها ثم يقول بعد
ذلك الولد ولدي ويكذب نفسه فقال اما المراة فلا ترجع اليه واما الولد فاني اردّه اليه اذا
ادعاه ولا ادع ولده وليس له ميراث ويرث الابن الاب ولا يرث الاب الابن يكون ميراثه لاخواله
فان لم يدعه ابوه فان اخواله يرثونه ولا يرثهم فان دعاه احد ابن الزانية جلد الحد شرح
لا يرثهم مخصوص صورتیست که ملاعن تکذیب نفس خود نکرده باشد بعد از ملاعنه پس ابن الملاعنه نظیر ولد الزنا است
که میراث نمیبرد از کسی و از او میراث میبرند چنانچه می آید در کتاب المواریث باب میراث ولد الزنا که باب پنجاه
و پنجم است پس منافات ندارد با اینکه اگر ملاعن تکذیب خود کند بعد از لعان ولد میراث از خوال برد باعتبار
اینکه تهمت کمتر میشود چنانچه بیان میشود در کتاب المواریث در شرح حدیث ششم باب میراث ابن الملاعنه که باب
پنجاه و سوم است یعنی راوی گفت که و پرسیدم امام را از زن آزاد که نسبت بزنا میدهد او را شوهرش در حالی
که او غلام است امام گفت که لعان میکند زن را و پرسیدم از مرد آزاد که میباشد در نکاح او کنیزی پس نسبت
بزنا میدهد آن کنیز را امام گفت که لعان میکند آن کنیز را راوی گفت که و پرسیدم امام را از زن لعان کننده که نسبت
بزنا میدهد او را شوهرش و تبرا میکند از فرزندش و لعان میکند آن زن را و جدا میشود از آن زن بعد از آن
میگوید که فرزند فرزند من است و دروغگو میشمرد خودش را پس امام گفت که اما زن پس برنمیگردد بسوی
او و اما فرزند پس بدرستی که من برمیگردانم او را بسوی آن مرد چون دعوی کند فرزند را و وانمیگذارم فرزندش را
بر حالی که نباشد برای آن فرزند میراثی از پدرش و وارث میشود آن پسر آن پدر را و وارث نمیشود آن پدر آن
پسر را نمیباشد میراث آن پسر برای خالویان او مثلا پس اگر دعوی نکند آن پسر را پدرش پس بدرستی که خالویان
او وارث میشوند او را و وارث نمیشود او ایشان را پس اگر خواند او را کسی که پسر زانیه زده میشود حد حدیث هفتم اصل
عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالته عن الحرة بينها وبين المملوكة لعان فقال نعم وبين المملوك
والحرة وبين العبد وبين الامة وبين المسلم واليهودية والنصرانية ولا يتوارثان ولا يتوارث الحر
والمملوكة شرح روایت است از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از شوهر آزاد که آیا

میان او و میان زن کنیز لعان نمی‌باشد پس امام گفت که آری و میان شوهر غلام و زن آزاد نیز می‌باشد و میان شوهر غلام
و زن کنیز نیز می‌باشد و میان شوهر مسلمان و زن جهود و ترسا نیز می‌باشد و میراث نمی‌برند از یکدیگر و میراث نمی‌برند
از یکدیگر آزاد و کنیز **هشتم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل لاعن امرأته و هی حبلی
ثم ادّعی ولدها بعد ما ولدت و زعم انه منه قال یرد الیه الولد و لا یجلد لانه قد مضی التلاعن
شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که لعان کرد زنش را بر حالی که آن زن آبستن بود بعد از آن
دعوی کرد فرزندش را بعد از آنکه زاییده و دعوی کرد که آن فرزند از او است امام گفت که برگردانیده میشود
بسوی او آن فرزند و تازیانه زده نمیشود زیرا که آن کسیست که بتحقیق گذشت لعان آن دو کس **نهم اصل**
عن الحلبی و محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل قذف امرأته و هی خرساء فقال یفرق بینهما
شرح روایت است از حلبی و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نسبت بزنا داد زنش را دعوی دیدن بر حالی
که آن زن گنگ است و قدرت بر لعان ندارد پس امام گفت که تفریق کرده میشود میان شوهر و زن بی لعان
زن **دهم اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الملاعن و الملاعنة کیف یصنعان
قال یجلس الامام مستدبر القبلة یقیمهما بین یدیه مستقبلا القبلة بحذاه و یبدء بالرجل ثم
المرأة و الذی یجب علیه الرجم یرجم من ورائه و لا یرجم من وجهه لان الضرب و الرجم لا یصیبان
الوجه یضربان علی الجسد علی الاعضاء کلها **شرح** یصنعان بصیغه مضارع معلوم باب منع است مستدبر
بصیغه اسم فاعل منصوب و مضاف است یقیمهما بصیغه معلوم باب افعال جمله حالیه است مستقبلا القبلة بصورت
الف که برای رسم الخط است در اصل مستقبلین القبلة بوده نون باضافه افتاده و یاء بالتقاء ساکنین افتاده
اگر چه تحریک آن بکسره هم جایز و اکثری است و بعد از لام اول صورت الف نوشته شده برای اشعار بآنکه
حرکت لام اعرابیه نیست نظیر زیاد کردن صورت یا در مائه برای اشعار بآنکه همزه آن اصلیه نیست بحذاه بکسر
حاء بی‌نقطه و تخفیف ذال بانقطه و الف مقصوره و ممدوده برابر المرأة مجرور است و این مبنی بر نوعی از مجاز است
الذی مبتداست و عبارتست از کسی که سنگ می‌اندازد بجانب کسی که سنگسار کرده میشود ضمیر علیه راجع بالذی است
الرجم مرفوع و فاعل است یرجم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالذی است ضمیر ورائها
راجع بقبله است و مراد اینست که بجانب قبله سنگ نمی‌اندازد بلکه بجانب خلاف قبله سنگ می‌اندازد لا یرجم بصیغه معلوم است
و ضمیر مستتر راجع بالذی است ضمیر وجهه راجع بشخص مرجوم است خواه زن باشد و خواه مرد خواه در قضیه لعان باشد
و خواه در غیر آن یضربان بصیغه مجهول است و ضمیر راجع بضرب و رجم است و این مبنی بر نوعی از مجاز است **شرح**
روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرد لعان کننده و زن لعان کننده که چگونه میکنند
امام گفت که می‌نشیند حاکم پشت بقبله بر حالی که ایستاده میکند ایشان را در پیش خود رو بقبله در برابر خود و ابتدا

میکنند

فیقیمها

شرح مرد را مر ملعان بعد از آن بزن و کسی که بامر حاکم واجب میشود بر او سنگ انداختن سنگ می‌اندازد در پشت قبله و سنگ نمی‌اندازد
در روی مرجوم زیرا که تازیانه زدن و سنگ زدن در نمی‌یابند رو را زده میشوند بر بدن بر عضوها بهمگی آنها سوای
رو **یازدهم اصل** احمد بن محمد بن ابی نصر قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام قلت له اصلحک الله کیف
الملاعنة قال فقال یقعد الامام و یجعل ظهره الی القبلة و یجعل الرجل عن یمینه و المرأة عن یساره
شرح روایت کرد احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را گفتم او را که نیکو دارد ترا الله تعالی
چگونه است لعان داد او گفت که پس امام گفت که می‌نشیند حاکم و میگرداند پشت خود را بسوی قبله و میگرداند
مرد را در جانب دست راست خود و زن را در جانب دست چپ خود و این منافاتی ندارد با آنکه هر دو در برابر
حاکم باشند **دوازدهم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل لاعن امرأته فحلف اربع
شهادات بالله ثم نکل فی الخامسة فقال ان نکل عن الخامسة فهی امرأته و جلد و ان نکلت المرأة عن ذلک
اذا کانت الیمین علیها فعلیها مثل ذلک **شرح** روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از مردی که لعان کرد زنش را پس قسم خورد چهار گواهی بالله بعد از آن سر باز زد در بار پنجم امام گفت که
اگر سر باز زند از بار پنجم پس او زن او است و مرد زده میشود تازیانه زده میشود و اگر سر باز زند زن از آن خمیس یا نه
قسم بر او پس بر زن است مثل آن که مراد حد است و آن که در زن رجم است **اصل** قال و سألته عن الملاعنة قائما
یلاعن ام قاعدا قال الملاعنة و ما اشبهها من قیام قال و سألته عن رجل طلق امرأته قبل ان یدخل
بها فادعت انها حامل قال ان قامت البینة علی انه ارخی سترا ثم انکر الولد لاعنها ثم بانت منه
و علیه المهر کملا **شرح** راوی گفت که و پرسیدم امام را از لعان که آیا صاحبش ایستاده لعان میکند یا نشسته امام
گفت که لعان و آنچه مانند لعان است از نزاع میان زوج و زوجه در وقت ایستادن است راوی گفت که و پرسیدم امام را
از مردی که طلاق داد زنش را پیش از آنکه جماع کند بزن پس زن دعوی کرد که او آبستن است از آن مرد امام گفت که اگر
راست است گواه مقبول بر اینکه آن مرد انداخت پرده را در خلوت با زن و با وجود آن انکار کرد فرزند را لعان میکند
زن را بعد از آن جدا کرده میشود از مرد پس از انقضای عده و بر مرد است مهر بهمگی **سیزدهم اصل** عن الحلبی
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل لاعن امرأته و هی حبلی قد استبان حملها و انکر ما فی بطنها
فلما وضعت ادّعاه و اقر به و زعم انه منه قال فقال یرد الیه ولده و یرثه و لا یجلد لان اللعان
قد مضی **شرح** روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که لعان کرد زنش را بر حالی که زن آبستن است
بتحقیق ظاهر شده آبستنی او و مرد انکار کرده فرزند را که در شکم او است پس وقتی که زایید دعوی کرد مرد فرزند را
و اقرار کرد بفرزند و دعوی کرد اینکه آن فرزند از او است راوی گفت که پس امام گفت که برگردانیده میشود
بسوی او فرزندش و فرزند وارث میشود او را و تازیانه زده نمیشود زیرا که لعان بتحقیق واقع شده **چهاردهم**

چهاردهم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انه سئل عن عبد قذف امرأته قال یتلاعنان کما یتلاعن الاحرار
شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه امام پرسیده شد از غلامی که نسبت بزنا داد زنش را
امام گفت که لعان میکنند با یکدیگر چنانچه لعان با یکدیگر میکنند آزادان پانزدهم اصل عن محمد بن مسلم قال
سألته عن الرجل یفتری علی امرأته قال یجلد ثم یخلی بینهما ولا یلاعنها حتی یقول اشهد انی رأیتک
تفعلین کذا وکذا شرح روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از
مردی که دعوی زنا می بندد بر زنش امام گفت که تازیانه زده میشود بعد از آن جمع کرده میشود میان ایشان و لعان نمیکند
زنش را مگر آنکه گوید که گواهی میدهم که من دیدم ترا که میکردی چنین و چنین شانزدهم اصل عن محمد بن مسلم عن
احدهما علیهما السلام قال لا یکون اللعان الا بنفی ولد وقال اذا قذف الرجل امرأته لاعنها شرح روایت است از
محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت که نمیباشد لعان بی دعوی مشاهده مگر بسبب انکار فرزندی
و امام گفت که چون نسبت بزنا داد مرد زنش را با دعوی مشاهده لعان میکند زنش را هر چند که با انکار فرزند
نباشد هفدهم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یلاعن الرجل المرأة التی یتمتع منها — بها
شرح روایت است از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که لعان نمیکند مرد زنی را که تمتع میکند
با او مراد آنست که شرط است در لعان اینکه نکاح بعقد منقطع نباشد هجدهم اصل عن ابی بصیر قال سئل
ابو عبد الله علیه السلام عن رجل قذف امرأته بالزنا وهی خرساء صماء لا تسمع ما قال قال ان کان
لها بینة فشهدت عند الامام جلد الحد وفرق بینه وبینها ثم لا تحل له ابدا وان لم یکن لها بینة
فهی حرام علیه ما اقام معها ولا اثم علیها منه شرح ما در ما قال موصول است و در ما اقام مصدری است
و مصدر نایب ظرف زمان است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که
نسبت داد زنش را بزنا با دعوی مشاهده برحالی که آن زن گنگ و کر است نمیشنود آنچه را که مرد گفت امام
گفت که اگر باشد برای آن زن شاهد مقبول الشهادة پس گواهی دهند نزد امام که قذف زنا از مرد صادر شده زده
میشود آن مرد حد تازیانه و تفریق کرده میشود میان آن مرد و آن زن بعد از آن حلال نمیشود برای او هرگز
و اگر نباشد برای زن شاهد مقبول الشهادة پس آن زن حرام است بر او چند آنکه درنگ کند با آن زن و نیست گناهی
بر آن زن از جانب آن مرد نوزدهم اصل عن الحسن عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام فی امرأة
قذفت زوجها وهو اصم قال یفرق بینها وبینه ولا تحل له ابدا شرح در نسخ قذفت بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب ضرب است و اگر بجای آن قذفها بصیغه ماضی معلوم و ضمیر مؤنث راجع بامرأة میبود — غایب ص
مناسبتر میبود بعنوان این باب زیرا که کری گنگ نباشد قدرت بر قذف دارد و ما بیان فی شرح میکنیم
روایت است از حسن بن محبوب از بعضی یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که نسبت بزنا داد شوهرش را

برحالی که

برحالی که شوهر کر است امام گفت که تفریق کرده میشود میان زن و شوهرش و حلال نمیشود برای او هرگز بیستم
اصل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة الخرساء کیف یلاعنها زوجها قال یفرق
بینهما ولا تحل له ابدا شرح این ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب بیست و یکم اصل عن رجل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لا یکون لعان حتی یزعم انه قد عاین شرح مضمون این ظاهر است از شرح
حدیث ششم و پانزدهم این باب باب هشتاد و پنجم صلاة باب طلاق الحرة تحت المملوک
والمملوکة تحت الحر شرح این باب بیان طلاق زن آزاد است که در نکاح غلام است و طلاق
کنیزی که در نکاح مرد آزاد است و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته
عن حر تحته امة او عبد تحته حرة کم طلاقها وکم عدتها فقال السنة فی النساء فی الطلاق فان کانت
حرة فطلاقها ثلاث وعدتها ثلاثة اقراء وان کان حر تحته امة فطلاقها تطلیقتان وعدتها
قرءان شرح عبد مجرور و معطوف بعطف النسق است و السنة خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو السنة و مراد آنست
که منظور حال زوجه است نه حال زوج شرح روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از آزادی که در نکاح اوست کنیزی یا غلامی که در نکاح اوست زن آزاد که چند است طلاق آن زن که باعث
حرام شدن میشود بی محلل و چند است عده آن زن پس امام گفت که آن طریقه رسول الله است که قرار یافته
در زنان پس اگر زن باشد آزاد پس طلاق او سه تطلیقه است و عده او سه طهر است خواه شوهر او آزاد باشد — در طلاقها ص
و خواه بنده و اگر باشد مرد آزاد در نکاح او کنیزی پس طلاق آن کنیز دو تطلیقه است و عده آن کنیز دو
طهر است هر جای اینکه شوهر غلام باشد دوم اصل عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
علیه السلام اذا کانت الحرة تحت العبد فالطلاق والعدة بالنساء یعنی تطلیقها ثلاثا وتعتد بثلث — یطلقها ظا
حیض شرح در نسخ تطلیقها بصیغه مصدر است و ظاهر یطلقها بصیغه مضارع است حیض بکسر حا و فتح یا
جمع حیضه است و این اعتبار آنست که حیضه سوم علامت انقضای عده است و جزو عده نیست پس عده سه طهر خواهد
بود حقیقة یعنی روایت است از حماد بن عیسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون باشد
زن آزاد در نکاح غلام پس طلاق او و عده او بزنان است میخواهم اینکه شوهر طلاق میدهد آن زن را سه تطلیقه
و آن زن عده نگاه میدارد سه حیضه سوم اصل عن عیص بن القاسم قال ان ابن شبرمة قال الطلاق
للرجل فقال ابو عبد الله علیه السلام الطلاق للنساء وتبیان ذلک ان العبد تکون تحته الحرة فیکون
تطلیقها ثلاثا ویکون الحر تحته الامة فیکون طلاقها تطلیقتین شرح روایت است از عیص بکسر عین بی نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم گفت که بدرستی که ابن شبرمه بضم شین با نقطه و سکون
باء یک نقطه و ضم را بی نقطه از جمله مخالفان گفت که طلاق برای تادیب و تنبیه مرد است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام

که طلاق برای تادیب و تنبیه زنان است و برهان آن آنست که غلام میباشد در نکاح او زن آزاد پس میباشد تطلیق
آن زن سه تطلیقه و میباشد مرد آزاد در نکاح او کنیز پس میباشد طلاق آن کنیز دو تطلیقه چهارم اصل عن
عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال طلاق المملوک للحرة ثلث تطلیقات وطلاق الحر
للامة تطلیقتان شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن داود بن سرحان
عن ابی عبدالله علیه السلام قال طلاق الحر اذا کان عنده امة تطلیقتان وطلاق الحرة اذا کانت تحت
المملوک ثلث شرح این نیز ظاهر است

باب هفتاد و ششم اصل باب طلاق العبد اذا تزوج باذن مولاه

شرح این باب بیان طلاق غلام است چون جفت گرفته باشد جفت
صاحب خود در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا کان
العبد وامراته لرجل واحد فان المولی یاخذها اذا شاء واذا شاء ردها وقال لا یجوز طلاق
العبد اذا کان هو وامراته لرجل واحد الا ان یکون العبد لرجل والمراة لرجل وتزوجها باذن
مولاه واذن مولاها فان طلق وهو بهذه المنزلة فان طلاقه جایز شرح الا برای استثنای
منقطع است ومیتواند بود که برای استثنای متصل باشد بنا بر اینکه یکون بمعنی یصیر باشد روایت است از
ابو الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد غلام و زنش از یک مرد پس بدرستی که صاحب میگیرد
کنیز را از غلام چون خواهد بی حاجت بطلاق و چون خواهد بر میگرداند کنیز را بسوی غلام و مضمون گذشت
در کتاب النکاح در احادیث باب الرجل یزوج عبده امته ثم یشتهیها که باب صد و بیست و دوم است و امام
گفت که روا نمیشود طلاق غلام چون باشد غلام و زنش از یک مرد مگر آنکه باشد غلام از مردی و زن از مردی
دیگر و غلام جفت خود کرده باشد زن را برخصت صاحب خود و رخصت صاحب زن پس اگر طلاق دهد بر حالی که
او باین حالت است پس بدرستی که طلاق او رواست دوم اصل عن لیث المرادی قال سالت ابا عبدالله علیه السلام
عن العبد هل یجوز طلاقه فقال ان کانت امتک فلا ان الله عز وجل یقول عبدا مملوکا لا یقدر علی
شیء وان کانت امة قوم آخرین او حرة جاز طلاقه شرح روایت است از لیث مرادی گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از غلام خود که آیا روا میشود طلاق او پس امام گفت که اگر باشد زنش کنیز تو
پس نه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره نحل ضرب الله مثلا عبدا زد الله تعالی مثلی را غلامی مملوک را که
قدرت ندارد بر چیزی و اگر زنش باشد کنیز جمعی دیگر یا آزاد روا میشود طلاق او سوم اصل عن ابی بصیر قال
سالت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یاذن لعبده ان یتزوج الحرة او امة قوم الطلاق الی السید او
الی العبد قال الطلاق الی العبد شرح روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرد که
رخصت میدهد غلامش را که جفت خود کند زن آزاد را یا کنیز جمعی را که آیا طلاق مفوض بسوی صاحب است

یا بسوی غلام است

یا بسوی غلام است امام گفت که طلاق مفوض بسوی غلام است چهارم اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله
علیه السلام قال سالته عن رجل یزوج غلامه جاریة حرة فقال الطلاق بید الغلام فان تزوجها بغیر اذن
مولاه فالطلاق بید المولی شرح روایت است از عبدالله بن سنان که گفت پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از مردی که جفت میکند غلامش دختری آزاد را پس امام گفت که طلاق بدست غلام است
پس اگر غلام جفت خود کند آن دختر را بغیر رخصت صاحب خود پس طلاق بدست صاحب است و مراد آنست که اختیار فسخ دارد
موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث دوم و سوم باب المملوک یتزوج بغیر اذن مولاه که باب صد و نوزدهم است
پنجم اصل عن علی بن یقطین عن العبد الصالح علیه السلام قال سالته عن رجل یزوج غلامه جاریة حرة
فقال الطلاق بید الغلام قال وسالته عن رجل زوج امته رجلا حرا قال الطلاق بید الحر وسالته عن
رجل زوج غلامه جاریته قال الطلاق بید المولی وسالته عن رجل اشتری جاریة لها زوج عبد قال
بیعها طلاقها شرح روایت است از علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که
جفت میکند غلامش دختری آزاد را پس امام گفت که طلاق بدست غلام است راوی گفت که پرسیدم امام را
از مردی که جفت کرد کنیزش را با مردی آزاد امام گفت که طلاق بدست آن مرد آزاد است و پرسیدم امام را از مردی
مردی که جفت کرد با غلامش کنیزش را امام گفت که طلاق بدست صاحب است و پرسیدم امام را از مردی که خرید
کنیزی را که او راست شوهری غلام امام گفت که فروختن آن کنیز طلاق اوست موافق آنچه این گذشت در کتاب
النکاح در بعض احادیث باب الرجل یشتری الجاریة ولها زوج حر او عبد که باب صد و بیست و چهارم است
ششم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له الرجل یزوج امته من رجل حر ثم
یرید ان ینزعها منه و یاخذ منه نصف الصداق فقال ان کان الذی زوجها منه یبصر ما انتم
علیه و یدین به فله ان ینزعها منه و یاخذ منه نصف الصداق لانه قد تقدم من ذلک علی معرفة
ان ذلک للمولی وان کان الزوج لا یعرف هذا وهو من جمهور الناس یعامله المولی علی ما یعامل
به مثله فقد تقدم علی معرفة ذلک منه شرح ینزعها بنون و زای بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب است نزع کنیز از شوهرش عبارت است از فروختن کنیز زیرا که آن بجای طلاق است
چنانکه گذشت در کتاب النکاح در حدیث چهارم باب الرجل یشتری الجاریة ولها زوج حر او عبد و مراد
نزع اینجا طلاق حقیقی نیست زیرا که آن باختیار شوهر است چنانچه گذشت در حدیث سابق و اخذ نصف مهر
در صورتی که فروختن قبل از دخول باشد و مذهب مخالفان آنست که در این صورت صاحب او کنیز
مستحق نصف مهر نمیشود یا مذهب مخالفان آنست که صاحب آن کنیز مستحق فروختن او نمیشود الذی عبارت
از شوهر کنیز است و ضمیر مستتر در زوجها راجع بصاحب کنیز است و ضمیر منه راجع بالذی است یبصر

بباء یکنقطه و صاد بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال خبر کان است ما موصوله و عبارت از بدل است
شیعه امامیه است در این مسئله یا در باب امامت ضمیر لانه راجع بالذی است تقدم بهر دو جا بقاف و دال بی‌نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است و ضمیر مستتر در اول راجع بمرجع ضمیر لانه است من برای تبعیض است
مشار الیه ذلک در اول و دوم مصدر یا خبر یا معدر نیز عها است و من ذلک بتقدیر من احوال ذلک است علی
در اول و سوم متعلق بتقدم است بنابر تضمین معنی ورود لام در للمولی برای ملکیت است یعامل بهر دو جا بصیغه
مضارع غایب معلوم باب مفاعله است علی در دوم بمعنی بعد است و لهذا بجای علیه گفته که به منله مرفوع و فاعل است
و ضمیر مجرور راجع بزوج است و مقصود اینجا امر بتقیه است بنابر اینکه اگر دیوان بقاضیان مخالف رسد
چنان حکم خواهند کرد فاء در فقد برای تعلیل و بیان است ضمیر مستتر در تقدم اینجا راجع بمولی است مشار الیه
در سوم ما موصوله است ضمیر منه راجع بزوج است معنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که گفتم امام را که مرد مومن تزویج میکند کنیزش را بمردی ازاد و بعد از ان میخواهد که برکند آن کنیز را
از ان مرد و فرا گیرد از ان مرد نصف مهر را چون پیش از دخول است پس امام گفت که اگر باشند که آنکه
تزویج کرده کنیز را با او و با نیروش که بنا باشد مذهب را که شما بر اینید و عمل کنید مقتضای آن مذهب پس برای
صاحب کنیز هست اینکه برکند کنیز را از ان مرد و فرا گیرد از او نصف مهر را زیرا که او در تحقیق بنا بنی گرفت از جمله
احوال اخذ نصف مهر شناخت اینکه آن اخذ نصف مهر روا است برای صاحب کنیز و اگر باشند شوهر کنیز
با و نیروش که نشناسد این مذهب را و او از عامه مردمان است معامله میکند با او صاحب کنیز بهر چه معامله
میکند با آن بهر چه همدی زوج زیرا که بتحقیق صاحب کنیز بنبی گرفته بر شناختن آن مذهب از حال زوج هفتم
حدیث اول عن ابی بصیر قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن رجل انکح امته حرا او عبد قوم اخرین فقال
لیس له ان ینزعها فان باعها فشاء الذی اشتراها ان ینزعها من زوجها فعل شرح روایت است از
ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که تزویج کرد کنیزش را بمردی آزاد یا غلام جمعی دیگر
پس امام گفت که نیست برای او اینکه برکند کنیز را بطلاق پس اگر فروخت کنیز را پس خواهد کسی که خرید کنیز را
اینکه برکند کنیز را از شوهرش میکند منافات نیست میان این و سابق زیرا که فروختن کنیز نزع اوست باعتبار
استحقاق نصف مهر مثلا و نزع او نیست باعتبار دیگر هشتم حدیث عن حفص بن البختری عن ابی عبدالله
علیه السلم قال اذا کان للرجل امة فزوجها مملوکه فرق بینهما اذا شاء و جمع بینهما اذا شاء شرح مضمون
این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب هفتاد و هفتم باب طلاق الامة وعدتها
فی الطلاق شرح این باب بیان طلاق کنیز و عده کنیز در طلاق است در این باب پنج حدیث است اول حدیث عن محمد بن
قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول طلاق العبد للامة تطلیقتان واجلها حیضتان

ان کانت

ان کانت تحیض وان کانت لاتحیض فاجلها شهر ونصف شرح ذکر العبد بعنوان المثال است زیرا که حر نیز
همان حکم دارد چنانچه گذشت در احادیث باب طلاق الحرة تحت المملوک والمملوکة تحت الحر که باب هفتاد
و پنجم است حیضتان باعتبار آن است که حیضه دوم علامت انقضاء عده است و جز عده نیست پس عده
کنیز دو طهر است و بالحقیقه نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم باب تفسیر طلاق السنة تا آخر که باب شصتم است
معنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که طلاق غلام کنیز را
دو طلاق است و عده کنیز دو حیض است اگر باشند که حیض بیند و اگر باشند که حیض نه بیند و در سن حیض باشد
پس عده او یکماه و نیم است دوم حدیث عن ابی بصیر قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن طلاق الامة فقال
تطلیقتان شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم حدیث عن ابی اسامة عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال عمر
علی المنبر ما تقولون یا اصحاب محمد فی تطلیق الامة فلم یجبه احد فقال ما تقول یا صاحب البرد
المعافری یعنی امیرالمومنین صلوات الله علیه فاشار بیده تطلیقتان شرح برد بضم باء یکنقطه و سکون
راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه جامه است مخطط که بردمیشود معافر بفتح میم و عین بی‌نقطه و کسر فاء و راء بی‌نقطه شهریست
یا پدر قبیله است از یمن معنی روایت است از ابو اسامة زید شحام از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت عمر
بر منبر که چه میگوئید ای اصحاب محمد در طلاق کنیز پس جواب نداد او را کسی پس گفت که چه میگوئی ای صاحب
برد معافری میخواهد امیرالمومنین صلوات الله علیه را پس امیرالمومنین صلوات الله علیه اشارت کرد
بدو انگشت دست خود که دو طلاق است پس خطاب قابل خطاب نبوده چهارم حدیث عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر
علیه السلم قال عدة الامة حیضتان وقال اذا لم تکن تحیض فنصف عدة الحرة شرح این نیز ظاهر است
پنجم حدیث عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم قال قضی امیرالمومنین صلوات الله علیه فی امة طلقها
زوجها تطلیقتین ثم وقع علیها فجلده شرح جلد بجیم و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است
معنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حکم کرد امیرالمومنین صلوات الله علیه در کنیزی
که طلاق داد او را شوهرش دو تطلیقه بعد از ان جماع کرد با آن کنیز پس تازیانه زد شوهر را اما آنکه میتواند بود
که این در صورتی باشد که زوج عالم باحرمت و الا زنا نخواهد بود بلکه سفاح خواهد بود موافق آنچه گذشت
در کتاب النکاح در باب تفسیر ما یحل من النکاح و ما یحرم والفرق بین النکاح والسفاح والزنا و هو من کلام
یونس که باب صد و نود و یکم است باب هفتاد و هشتم باب عدة الامة المتوفی عنها زوجها
شرح این باب بیان عده کنیزیست که وفات یافته از سر او شوهرش و در این باب دو حدیث است
اول حدیث عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الامة والحرة کلتاهما اذا مات عنها زوجها سواء
فی العدة الا ان الحرة تحد والامة لاتحد شرح کلتاهما مبتدا است سواء خبر مبتدا است و اینجمله قایم مقام

جزای جمله شرطیه است که متوسط شده میان مبتدا و خبر و افراد ضمیر در عنها زوجها بنا بر آنست که لفظ کلتا مفرد است
مثل کلتا الجنتین آتت اکلها و مجموع این دو جمله خبر ان است و در بعض نسخ کلیهما بنصب است بنا بر ان تاکید العبد
والامة است و افراد ضمیر در عنها زوجها ناخوش است و این حدیث می آید در حدیث اول از ابواب بعد
در اینجا در ضمیر عنها زوجها نیز دو نسخه است تحد بجا بنقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب
نصر و ضرب و افعال است الحد بفتح حا والحداد بکسر حا والاحداد ترک آرایش زن برای وفات شوهر ترجمه روایت است
از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستیکه کنیز و زن آزاد هر یک ایشان چون بمیرد از ایشان شوهر برابر اند
در عده که چهار ماه و ده شبانه روز است فرق آنست که زن آزاد ترک آرایش میکند و کنیز ترک آرایش نمیکند دوم
فصل عن سلیمان بن خالد قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن الامة اذا طلقت ما عدتها فقال حیضتان
او شهران حتی تحیض قلت فان توفی عنها زوجها فقال ان علیا صلوات الله علیه قال فی امهات
الاولاد لا یتزوجن حتی یعتددن اربعة اشهر وعشرا وهن اماء شرح حتی در اول بمعنی الا است
تحیض بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب ضرب منصوب است و مراد آنست که اگر اندکی پیش از انقضای دو ماه
حیضی ببیند عده او بدو ماه منقضی نشود بدانکه ممکن است جمع میان این حدیث و حدیث اول و چهارم از باب
سابق باینکه اگر زوج کنیزی که حیض نمی بیند عبد باشد عده طلاق آن کنیز یکماه و نیم باشد و اگر زوج او آزاد باشد
عده آن کنیز دو ماه است یا باینکه دو ماه محمول بر استحباب باشد والله اعلم توفی بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود ترجمه روایت است
از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کنیز چون طلاق داده شود که چیست عده او پس
امام گفت که دو حیض است یا دو ماه است مگر آنکه حیض ببیند گفتم که پس اگر وفات یابد از سر او شوهرش چگونه
میشود پس امام گفت که بدرستیکه علی صلوات الله علیه گفت در کنیزان خاصه که شوهر نمیکنند تا آنکه عده نگاه دارند
در چهار ماه و ده شبانه روز در حالی که ایشان کنیزان ولی فرزندان باشند چه جای اینکه آزادان و صاحبان
فرزندان باشند مراد آنست که کنیز شوهر دار حکم کنیز خاصه دارد در عده وفات باب هفتاد و دوم از اصل

باب امهات الاولاد والرجل یعتق احداهن او یموت عنها شرح ای باب بیان عده
کنیزان خاصه است و مردی که آزاد میکند یکی از ایشان را یا میمیرد از سر او و در این باب ده حدیث است اول الفصل
عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم فی الامة اذا غشیها سیدها ثم اعتقها فان عدتها ثلث حیض
فان مات عنها فاربعة اشهر وعشر ترجمه روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم در کنیز که چون
جماع کند او را مالکش و بعد از آن آزاد کند او را پس بدرستیکه عده او سه حیضه است پس اگر مالک بمیرد
از سر او پس عده او چهار ماه و ده شبانه روز است دوم فصل عن اسحق بن عمار قال سالت ابا ابرهیم
علیه السلم عن الامة یموت سیدها قال تعتد عدة المتوفی عنها زوجها قلت فان رجلا تزوجها

قبل ان

قبل ان تنقضی عدتها قال یفارقها ثم یتزوجها نکاحا جدیدا بعد انقضاء عدتها قلت فاین ما بلغنا
عن ابیک فی الرجل اذا تزوج المرأة فی عدتها لم تحل له ابدا قال هذا جاهل شرح نکاحا مفعول له و
مفعول مطلق میتواند بود ترجمه روایت است از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از کنیز مدخول بها
که میمیرد مالک او امام گفت که عده نگاه میدارد مانند عده زنی که وفات یافته از سر او شوهرش گفتم که بدرستیکه
مردی جفت خود کرد آن کنیز را پیش از آنکه منقضی شود عده او چگونه میشود امام گفت که جدا میشود از او
بعد از آن جفت خود میکند او را بعقد نکاح تازه بعد از انقضای عده او گفتم که پس کجاست آنکه رسید
بما از پدرت در مردی که جفت خود کند زنی را در عده او که حلال نمیشود برای او هرگز امام گفت که این مرد
جاهل است مراد آنست که جواب من در صورت جهل است و جواب پدرم در صورت علم است موافق آنچه گذشت
در کتاب النکاح در حدیث دوم باب المرأة التی تحرم علی الرجل فلا تحل له ابدا که بابی است دور دوم است
سوم فصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت له الرجل یکون تحته السریة فیعتقها
قال لا یصلح لها ان تنکح حتی تنقضی عدتها ثلثة اشهر وان توفی عنها مولاها فعدتها اربعة
اشهر وعشر ترجمه روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که مرد میباشد در تصرف
او کنیز خاصه پس آزاد میکند او را امام گفت که خوب نمیشود برای آن کنیز آنکه شوهر کند اینکه تا آنکه
منقضی شود عده او که سه ماه است مثلا و اگر وفات یابد از سر او مالک او پس عده او چهار ماه و ده شبانه
روز است چهارم فصل عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم انه قال فی رجل کانت
له امة فوطئها ثم اعتقها وقد حاضت عنده حیضة بعدما وطئها قال تعتد بحیضتین قال ابن
ابی عمیر وفی حدیث آخر تعتد بثلث حیض ترجمه روایت است از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام
جعفر صادق علیه السلم اینکه امام گفت در مردی که بود او را کنیزی پس جماع کرد او را بعد از آن آزاد کرد او را
و بتحقیق حیض دیده بود نزد او یک حیض بعد از آنکه جماع کرده بود او را امام گفت که عده نگاه میدارد
بدو حیضه گفت ابن ابی عمیر که و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم آنست که عده نگاه میدارد بسه حیضه
مراد آنست که اگر اعتاق مقارن طهر است عده او دو حیضه است و اگر مقارن حیض است عده او سه حیض است
پس منافاتی نیست میان این دو حدیث و بر هر تقدیر حیض آخر علامت انقضای عده است و جزء عده نیست
پنجم فصل عن الحلبی قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن رجل یعتق سریته ایصلح له ان یتزوجها
بغیر عدة قال نعم قلت فغیره قال لا حتی تعتد ثلثة اشهر قال وسئل عن رجل وقع علی منه قطع
ای الیصلح له ان یزوجها قبل ان تعتد قال لا قلت کم عدتها قال حیضة او ثنتان ترجمه
روایت است از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که آزاد میکند کنیز خاصه خود را آیا

خوب میشود برای او اینکه جفت کند آن کنیز را بی عده امام گفت که آری گفتم که پس آیا خوب میشود اینکه جفت
خود کند آن کنیز را غیر او امام گفت که نه تا آنکه عده نگاه دارد سه ماه مثلا او گفت که و از امام پرسیده
از مردی که جماع کرد کنیزش را که آیا خوب میشود برای آنکه اینکه شوهر دهد آن کنیز را پیش از آنکه
عده نگاه دارد امام گفت که نه گفتم که چند است عده آن کنیز امام گفت یک حیضه یا دو حیضه مراد آنجا
دو حیضه است ششم حدیث عن جمیل بن دراج عن بعض اصحابه انه قال فی رجل اعتق ام ولده
ثم توفی عنها قبل ان تنقضی عدتها قال تعتد باربعة اشهر وعشر وان کانت حبلی اعتدت
بابعد الاجلین شرح روایت از جمیل بن دراج از بعض یاران کلام او اینکه او گفت در مردی که آزاد کرد
کنیز خاصه خود را بعد از آن وفات یافت از سر آن کنیز پیش از آنکه آخر شود عده او گفت که آن کنیز
عده نگاه میدارد چهار ماه و ده شبانه روز و اگر آن کنیز باشد آبستن عده نگاه میدارد بدورتر دو
مدت هفتم حدیث عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اعتق ولیدته عند
الموت فقال عدتها عدة الحرة المتوفی عنها زوجها اربعة اشهر وعشر قال وسألته عن رجل
اعتق ولیدته وهو حی وقد کان یطأها فقال عدتها عدة الحرة المطلقة ثلثة قروء شرح
روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که آزاد کرد کنیز خود را
نزد مردن خود پس امام گفت که عده آن کنیز مانند عده زنیست آزاد که وفات یافته باشد از سر او
شوهرش چهار ماه و ده شبانه روز است راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی مردی که آزاد
کرد کنیز خود را و او زنده است و تحقیق بود که جماع میکرد آن کنیز را پس امام گفت که عده آن کنیز مانند
عده زن آزاد مطلقه است سه طهر است هشتم حدیث عن داود الرقی عن ابی عبد الله علیه السلام
فی المدبرة اذا مات مولاها ان عدتها اربعة اشهر وعشر من یوم یموت سیدها اذا کان
سیدها یطأها قیل له فالرجل یعتق مملوکته قبل موته بساعة او بیوم ثم یموت قال فقال
هذه تعتد بثلاث حیض او ثلثة قروء من یوم اعتقها سیدها شرح رقه بفتح را و تشدید قاف
شهریست در کنار فرات المدبره بصیغه اسم مفعول باب تفعیل کنیزی که مالکش وصیت بآزادی
او کرده باشد یوم در اول و سوم مضاف بجمله است او ثلثة قروء مبنی بر اینست که اگر اعتاق در
وقت حیض بوده عده او سه حیض است و اگر در وقت طهر بوده سه طهر است و میتواند بود که مبنی
بر شک راوی باشد شرح روایت از داود رقی از امام جعفر صادق علیه السلام در کنیز مدبره چون میرد صاحبش
اینکه مدت عده او چهار ماه و ده شبانه روز است از روزی که بمیرد صاحب او چون باشد صاحب او که جماع عده م
میکرده باشد او را گفته شد امام را که پس مرد آزاد میکند کنیز خود را پیش از مردن بساعتی یا بروزی

بعد از آن بمیرد

بعد از آن بمیرد چگونه میشود راوی گفت که پس امام گفت که این کنیز عده نگاه میدارد به سه حیضه یا سه طهر
از روزی که آزاد کرد او را صاحبش نهم حدیث عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یکون
عنده السریة و قد ولدت منه ومات ولدها ثم یعتقها قال لا یحل لها ان تتزوج حتی
تنقضی عدتها ثلثة اشهر شرح روایت از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی باشد
در نزد او کنیز خاصه از او و بتحقیق زائید از او و وفات یافت فرزندش بعد از آن آزاد میکند آن کنیز را
چگونه میشود امام گفت که حلال نمیشود برای آن کنیز اینکه شوهر کند تا آنکه بسر آید عده او که سه ماه است مثلا
دهم حدیث عن وهب بن عبد ربه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل کانت له ام ولد فزوجها من
رجل فاولدها غلاما ثم ان الرجل مات فرجعت الی سیدها اله ان یطأها قال تعتد من
الزوج اربعة اشهر وعشرة ایام ثم یطأها بالملک بغیر نکاح شرح روایت از وهب بفتح واو
و سکون ها ابن عبد ربه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که بود او را کنیز خاصه
پس تزویج کرد او را به مردی پس آورد کنیز را پسری بعد از آن بدرستی که آن مرد وفات یافت پس کنیز برگشت
بسوی صاحبش آیا جایز است صاحبش را اینکه جماع کند آن کنیز را امام گفت که آن کنیز عده نگاه میدارد از
شوهر چهار ماه و ده روز و ده شب بعد از آن جماع میکند آن کنیز را بمالک بودن بی عقد نکاح باب هشتادم

اصحاب الرجل تکون عنده الامة فیطلقها ثم یشتریها

شرح ای باب یاد کردن
که میباشد در نکاح او کنیز پس طلاق میدهد آن کنیز را بعد از آن میخرد او را در این باب چهار حدیث است اول حدیث
عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل کانت تحته امة فطلقها علی السنة ثم بانت
منه ثم اشتراها بعد ذلک قبل ان ینکح زوجا غیره قال قد قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فی هذا احلتها آیة وحرمتها اخری وانا ناه عنها نفسی وولدی شرح طلقها علی السنة بانت منه یعنی
که دو طلاق داد او را بر روشی که هر کدام جامع شروط صحت است و هر کدام مهدوم است چنانچه بیان شد در احادیث
باب ما یهدم الطلاق و ما لا یهدم که باب بیست و هشتم است آیت محلله عبارت است از ایمان آیت سوره احزاب و ما
ملکت یمینک و آیت سوره المؤمنین و سوره المعارج او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین
و آیت محرمه عبارت است از آیت سوره البقره فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره و نظیر این
گذشت در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب الرضاع که باب شصت و دوم است و در حدیث اول باب
الامة یشتریها الرجل وهی حبلی که باب صد و شانزده است و در حدیث هشتم باب المتوارد که باب صد و نود و هشت
یعنی روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که بود در نکاح او کنیزی
پس طلاق داد او را بر طریقه سنت رسول الله بعد از آن جدا شد از او بطلاق دیگر که باعث احتیاج بمحلل است بعد از آن

خریده کنیز را بعد از یگانه شدن پیش از آنکه شوهر کند شوهری غیر او را امام گفت که بتحقیق حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در این مرد که حلال کرد آن کنیز را برای او ظاهر آیتی و حرام کرد آن کنیز را برو ظاهر آیتی دیگر و من نهی کننده ام از این
جماع خودم را و فرزندانم را **دوم فصل** عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
رجل حر کانت تحته امة فطلقها طلاقا بائنا ثم اشتراها هل یحل له ان یطأها قال لا قال ابن ابی
عمیر وفی حدیث آخر یحل له فرجها من اجل شراها والحر والعبد فی ذلک سواء **شرح** بائنا بتای دو
نقطه وکسر نون ویای دو نقطه در پایین است موافق آنچه گذشت در بعض احادیث باب طلاق الامة که باب هفتاد
و هفتم است و در بعضی نسخ بیای یک نقطه و همزه و نون است و آن تصحیف می نماید **یعنی** روایت است از ابن ابی عمیر از
حماد از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی آزاد که بود در نکاح او کنیزی پس طلاق
داد او را طلاق دوم بعد از آن خرید آن کنیز را آیا حلال میشود برای او اینکه جماع کند آن کنیز را امام گفت
که نه گفت ابن ابی عمیر که در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که حلال شد برای او فرج کنیز بسبب خریدن
آن کنیز و آزاد و غلام در آن برابرند مراد اینست که جمع میان این دو حدیث بحمل سابق بر کراهت مغلظه است
پس منافات ندارد با حمل حلال بودن یا مراد اینست که حدیث سابق در صورت عدم توسط محلل است و حدیث دیگر
در صورت توسط محلل است والله اعلم **سیم فصل** عن سماعة قال سألته عن رجل تزوج امرأة مملوکة
ثم طلقها ثم اشتراها بعد هل تحل له قال لا حتی تنکح زوجا غیره **شرح** روایت است از سماعه که راوی
امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت خود کرد زنی کنیز را بعد از آن
طلاق داد او را بعد از آن خرید او را بعد از طلاق دوم آیا حلال میشود برای او امام گفت که نه تا آنکه شوهر کند
شوهری غیر او را اما بیان این در شرح حدیث سابق **چهارم فصل** عن برید العجلی عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال فی رجل تحته امة فطلقها تطلیقتین ثم اشتراها بعد قال لا یصلح له ان ینکحها حتی تنکح — تزوج
زوجا غیره وحتی یدخل بها فی مثل ما خرجت منه **شرح** یدخل بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول
باب افعال است و باء در بها برای تعدیه است مثل ما خرجت منه عبارت است از نکاح دائمی و وقوع جماع موافق
آنچه گذشت در کتاب النکاح حدیث دوم باب تحلیل المطلقة تا آخر که باب سی و یکم است **یعنی** روایت است از برید
بضم بای یک نقطه العجلی بکسر عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت در مردی که در نکاح اوست کنیزی پس
طلاق داد او را دو تطلیقه بعد از آن خرید او را بعد از طلاق دوم امام گفت که خوب نمیشود برای او اینکه جماع
کند آن کنیز را مگر آنکه شوهر کند شوهری غیر او را و مگر آنکه آن شوهر داخل کند او را در مثل آنچه بیرون آمد
از آن بسبب طلاق **باب بیست و دویم فصل باب المرتد** **شرح** این باب بیان برگشته از دین اسلام است
و در این باب دو حدیث است **اول فصل** عن عمار الساباطی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کل مسلم بین مسلمین

ارتد عن الاسلام وجحد رسول الله صلی الله علیه وآله نبوته وکذبه فان دمه مباح لمن سمع ذلک منه وامرأته
بائنة منه یوم ارتد ویقسم ماله علی ورثته وتعتد امرأته عدة المتوفی عنها زوجها وعلی الامام ان
یقتله ان اتوه به ولا یستتیبه **شرح** روایت است از عمار ساباطی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که
مسلمان میان پدر و مادر مسلمان که برگردید از اسلام و منکر شد از رسول الله صلی الله علیه وآله نبوتش را و دروغگو شمرد
او را در حکمی از احکام پس بدرستی که خون او مباح است برای کسی که شنید این را از او و زن او بیگانه است از او در
روزی که برگشت و قسمت کرده میشود مال او بر وارثان او و عده نگاه میدارد زن او مانند عده زنی که وفات
یافته از سر او شوهرش و واجب است بر امام قتل او اگر آورند نزد امام او را و امام تکلیف بتوبه نمیکند او را امر داده است
که قتل او بتوبه ساقط نمیشود **دوم فصل** عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن المرتد فقال من رغب
عن الاسلام وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت امرأته
ویقسم ما ترک علی ولده **شرح** روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از برگشته از دین اسلام
پس امام گفت که هر که رو گردانید از دین اسلام و منکر شد آنچه را که فرود آورده شد بر محمد صلی الله علیه وآله بعد از
مسلمان بودن او پس نیست توبه برای او و بتحقیق واجب شده کشتن او و بیگانه شد از او زن او و قسمت کرده میشود مالی
که گذاشته بر فرزندانش مثلا **باب بیست و دوم فصل باب طلاق اهل الذمة وعدتهم فی الطلاق**
والموت واذا اسلمت المرأة **شرح** این باب بیان طلاق اهل ذمت است و بیان عده زنان ایشان در طلاق
و در مردن شوهر و چون مسلمان شود زن پس اسلام شوهر در این باب چهار حدیث است **اول فصل** عن زرارة عن ابی جعفر
علیه السلام قال سألته عن نصرانیة کانت تحت نصرانی فطلقها هل علیها عدة مثل عدة المسلمة فقال لا
لان اهل الکتاب ممالیک الامام الا تری انهم یؤدون الجزیة کما یؤدی العبد الضریبة الی موالیه — للامام
قال ومن اسلم منهم فهو حر یطرح عنه الجزیة **شرح** مثل مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول صفت عدة است
بنا بر اینکه مثل کسب تعریف باضافه نمیکند و بنا بر دوم نایب مفعول مطلق است ممالیک الامام گذشت در کتاب النکاح در شرح
حدیث یازدهم باب نکاح الذمیة که باب سی و سوم است الا تری تا آخر از قبیل استدلال بقیاس یعنی بقیاس ظنی نیست بلکه
برای رفع استبعاد است موافق آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث دوازدهم باب صید الحرم وما یجب فیه الکفارة که باب
صد و یکم است و میتواند بود که از قبیل استدلال بقیاس باشد بنا بر علم امام بعدم معارض برای ظاهر قیاس و این منافات
ندارد با عدم جواز استدلال رعیت بقیاس الضریبة بفتح ضاد با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و باء یک نقطه مقرری بر غلام و مانند غلام که تسلیم کند آن را در هر سر و عده **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که پرسیدم امام را از زنی ترسا که در نکاح مردی ترسا است پس طلاق داد او را آیا بر آن زن است عده مانند عده طلاق

زن مسلمان پس امام گفت که نه زیرا که اهل ذمه مملوکان امامند آیا نمی بینی این را که ایشان میدهند سرشمار را چنانچه میدهد غلام
مفرد بر آسوی صاحبش را امام گفت که وهرکه مسلمان شد از جمله اهل ذمه پس او آزاد است انداخته میشود از او سرشمار
صل قلت فما عدتها ان اراد المسلم ان یتزوجها قال عدتها عدة الامة حیضتان او خمسة واربعون
یوما قبل ان تسلم قال قلت له فان اسلمت بعد ما طلقها فقال اذا اسلمت بعد ما طلقها فان عدتها
عدة المسلمة قلت فان مات عنها وهي نصرانیة وهو نصراني فاراد رجل من المسلمین ان یتزوجها قال
لا یتزوجها المسلم حتی تعتد من النصراني اربعة اشهر وعشرا عدة المسلمة المتوفی عنها زوجها شرح گفتم
که پس چیست عدهٔ این زن اگر خواهد مسلمان این را که جفت خود کند او را امام گفت که عدهٔ او عده کنیز است از طلاق
دو حیض است یا چهل و پنج روز با نه شب است پیش از آنکه این زن مسلمان شود راوی گفت که گفتم امام را که پس اگر آن زن
مسلمان شود بعد از آنکه شوهرش طلاق داد او را و پیش از انقضای عدهٔ او چگونه میشود پس امام گفت که چون
آن زن مسلمان شود بعد از آنکه شوهرش طلاق داد او را و پیش از انقضای عده او پس بدرستی که عدهٔ او عده زنی است
که مسلمان است گفتم که پس اگر شوهر بمیرد از سر آن زن در حالی که این زن ترسا باشد و آن مرد ترسا باشد پس خواهد مردی
از مسلمان این را که جفت خود کند او را چگونه میشود امام گفت که جفت خود نمیکند او را مرد مسلمان تا آنکه عده نگاه
دارد از شوهر ترسا چهار ماه و ده شبانه روز عدهٔ زن مسلمانی که وفات یافته از سر او شوهرش صل قلت له
کیف جعلت عدتها اذا طلقت عدة الامة وجعلت عدتها اذا مات عنها عدة الحرة المسلمة وانت
تذکر انهم ممالیک الامام فقال لیس عدتها فی الطلاق مثل عدتها اذا توفی عنها زوجها ثم قال ان الامة
والحرة کلتاهما اذا مات عنهما زوجهما سواء في العدة الا ان الحرة تحدّ والامة لا تحدّ شرح بیان ان الامة
والحرة تا آخر گذشت در شرح حدیث اول باب هفتاد و هشتم شرح گفتم امام را که چگونه گردانیدی عدهٔ آن زن را
چون طلاق داده شود عدهٔ کنیز از طلاق و گردانیدی عده آن زن را چون شوهر بمیرد از سر او عده زن آزاد مسلمان
و حال آنکه تو مذکور میکنی این را که اهل ذمه مملوکان امامند پس امام گفت که نیست عده کنیز در طلاق مثل عده کنیز
جهت وفات یافتن از سر او شوهرش بعد از آن امام در بیان این گفت بدرستی که کنیز و زن آزاد هر کدام آن زوج او
بمیرد از سر او شوهرش برابر است در عده که چهار ماه و ده شبانه روز است فرق نیست که زن آزاد ترک آرایش میکند
و کنیز ترک آرایش نمیکند دوم صل عن اسمعیل بن مرار عن یونس قال قال عدة العلجة اذا اسلمت
عدة المطلقة اذا ارادت ان تزوج غیره شرح العلجه بکسر عین بی نقطه و سکون لام و جیم زنی که ترسا یا جهود
یا گبر باشد تزوج بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است بحذف یکی از دو تا شرح روایت است از اسمعیل بن مرار بفتح میم
و تشدید راء بی نقطه اول از یونس بن عبدالرحمن گفت که یونس گفت که عدهٔ زن ذمیه چون مسلمان شود پیش از

کلتاهما عنهما زوجهما

شوهرش

شوهرش عدهٔ زن ذمیه ایست که مطلقه باشد چون خواهد که شوهر خود کند غیر آن شوهر را سوم صل عن یعقوب
السراج قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن نصرانیة مات عنها زوجها وهو نصراني ما عدتها قال عدة
الحرة المسلمة اربعة اشهر وعشرا شرح روایت است از یعقوب سراج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
زنی ترسا که وفات یافته از سر او شوهرش در حالی که شوهر ترسا بود که چیست عدهٔ آن زن امام گفت که مانند
عدهٔ زن آزاد مسلمان است که چهار ماه و ده شبانه روز است چهارم صل عن حمران عن ابي جعفر علیه السلام في ام ولد
لنصراني اسلمت ایتزوجها المسلم قال نعم وعدتها من النصراني اذا اسلمت عدة الحرة المطلقة ثلثة
اشهر او ثلثة قروء فاذا انقضت عدتها فلیتزوجها ان شاءت شرح روایت است از حمران از امام
محمد باقر علیه السلام در کنیزی خاصه از ترسایی که آن کنیز مسلمان شد آیا جفت خود میکند او را مرد مسلمان امام گفت که آری
و عدهٔ آن کنیز از ترسا چون مسلمان شود مانند عدهٔ زن آزاد مطلقه است که سه ماه است اگر حیض نه بیند یا سه
طهر است اگر حیض بیند پس چون منقضی شود عده او پس باید که مرد مسلمان جفت خود کند او را اگر او خواهد
صل تم کتاب الطلاق من الکتاب الکافي لابي جعفر محمد بن یعقوب الکلیني تغمده الله برحمته واسکنه
بحبوحة جنته ویتلوه کتاب العتق والتدبیر والکتابة ان شاء الله تعالی شرح این از الحاقات
بعض کاتبان است یعنی تمام شد کتاب طلاق از جمله کتب کافی از ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی بپوشاناد او را
الله تعالی برحمت خود و ساکن کناد او را در وسط جنت خود و متصل میشود بآن کتاب العتق والتدبیر والکتابة
اگر خواهد الله تعالی ه فرغ من املاء شرح کتاب الطلاق من الکافي الفقیر المحتاج الی عفو ربه خلیل بن
الغازي القزویني عفا الله تعالی عنه وعن والدیه وعن اسرته یوم السبت احدی والعشرین من جمادی الآخر سنة
سبع وسبعین والف هجریة حامدا مصلیا

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی اعتق رقاب المؤمنین والصلوة علی افضل المرسلین محمد وعترته الطاهرین و بعد چنین گوید حقیر ذلیل
ابن الغازی القزوینی عفی عنهما بالنبی والوصی ما مورشد لصانع شرح کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی بن اسحق الرازی
الکلینی رضی الله تعالی عنه بانجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجه و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعا
و کتاب فضل القرآن و کتاب العشره و کتاب الطهارة و کتاب الحیض و کتاب الجنائز و کتاب الصلوة و کتاب الزکوة و کتاب
الصیام و کتاب الحج و کتاب الجهاد و کتاب المعیشه و کتاب النکاح و کتاب العقیقه و کتاب الطلاق شروع نموده در
شرح کتاب سیم از جلد سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزء کتاب کافی است بتاریخ سه شنبه بیست چهارم شهر جمادی الآخر
سال هزار و هفتاد و هفت هجری و علی الله التوکل اصل کتاب العتق والتدبیر والمکاتبه العتق بکسر عین بی نقطه
وسکون تا دو نقطه در بالا مصدر یا اسم مصدر باب ضرب آزادی و مراد اینجا آزاد کردن است مطرزی در مغرب گفته که وقد
یقام العتق مقام الاعتاق التدبیر بدال بی نقطه و با یک نقطه و را بی نقطه مصدر باب تفعیل وصیت بآزادی بنده
الکتابه بکسر کاف مصدر باب نصر نوشتن و مراد اینجا تعلیق آزادی بنده بر دادن مبلغی معین است باعتبار اینکه غالبا
در آن قسط النجوم معتبر میباشند پس هر کدام از بنده و مولی آنرا مینویسند غالبا برای حساب نگاه داشتن یعنی این کتاب
احادیث متعلقه بآزاد کردن بنده و وصیت بآزادی بنده و تعلیق آزادی بنده بر دادن مبلغ است در این کتاب
نوزده باب است اول باب ما لا یجوز ملکه من القرابات دوم باب انه لا یکون عتق الا ما ارید به وجه الله عز وجل
سیوم باب انه لا عتق قبل ملک چهارم باب الشرط فی العتق پنجم باب ثواب العتق و فضله ششم باب
عتق الصغیر والشیخ الکبیر واهل الزمانات هفتم باب کتابة العتق هشتم باب عتق ولد الزنا والذمی والمشرک
والمستضعف نهم باب المملوک بین شرکاء یعتق احدهم نصیبه او یبیع دهم باب المدبر یازدهم
باب المکاتب دوازدهم باب ان المملوک اذا عمی او جذم او نکل به فهو حر سیزدهم باب المملوک یعتق وله
مال چهاردهم باب عتق السکران والمجنون والمکره پانزدهم باب امهات الاولاد شانزدهم باب

نوادر

نوادر هفدهم باب الولاء لمن اعتق هجدهم باب نوزدهم باب الاباق باب اول اصل باب ما لا یجوز
ملکه من القرابات شرح استعمال ما با وجود آنکه آن مستعمل در غیر ذوی العقول میشود
و باعتبار آنست که مراد صنف است مثل فانکحوا ما طاب لکم من النساء الملک بفتح و ضم و کسر میم و سکون لام مصدر باب
نصر در تصرف تام خود در آوردن چیزی را القرابات بفتح قاف و تخفیف را بی نقطه و بای یک نقطه جمع قرابه خویشان نزدیک
واصل قرابه مصدر باب حسن و علم است و مستعمل شده بمعنی اسم فاعل برای مبالغه و قول جوهری که والعامة تقول هو قرابتی وهم
قرابتی و قول صاحب قاموس که ولا تقل قرابتی لغو است یعنی این باب بیان صنفی است که جایز نیست مالک شدن آن از جمله
اصناف خویشان نزدیک در این باب هفت حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ملک الرجل
والدیه او اخته او عمته او خالته عتقوا ویملک ابن اخیه وعمه ویملک اخاه وعمه وخاله من الرضاعة
شرح والدیه بصیغه تثنیه است عتقوا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ذکر عتق والدین و اخت و عمه و خاله بعنوان مثال است
و مقصود عتق پدر و هر زنیست که جایز نباشد او را جماع آن زن مثل دختر او و دختر برادر او و دختر خواهر او بقرینه
آنچه می آید در حدیث آخر این باب ابن اخیه بفتح همزه و کسر خا با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین است و میتواند که
بضم همزه و سکون خا و تا دو نقطه در بالا باشد ضمیر عمه هر دو جا راجع بالرجل است یعنی روایت است از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هرگاه مالک شود مرد پدر و مادر خود را یا خواهر خود را یا عمه خود را یا خاله خود را اینها
آزاد میشوند و مرد مالک میشود پسر برادر خود را و عموی خود را و مرد مالک میشود برادر خود و عموی خود و خالوی خود از شیر
خوردن شاید که ترک ذکر برادر نسبی و خالوی نسبی و مانند اینها برای اشارت بشدت کراهت مالک شدن ایشان باشد دوم
اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یملک الرجل والدیه ولا والدته ولا عمته ولا خالته و
یملک اخاه وغیره من ذوی قرابته من الرجال شرح قرابه بفتح قاف اینجا بمعنی مصدر است یعنی روایت است
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مالک نمیشود مرد پدر خود را و نه مادر خود را و نه عمه خود را و نه خاله خود را
و مالک میشود برادر خود و غیر او را از جمله صاحبان خویشی و نزدیکی او از جمله مردان سوم اصل عن ابی حمزة قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة ما تملک من قرابتها فقال کل احد الا خمسة اباها وامها وابنها
وابنتها وزوجها شرح قرابه بفتح قاف اینجا مصدر مستعمل در معنی اسم فاعل است یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی
گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که زن چه چیز را مالک میشود از جمله خویشی و نزدیکی خود پس امام
گفت که هر کسی را مالک است مگر پنج کس را پدرش را و مادرش را و پسرش را و دخترش را و شوهرش را چهارم اصل عن عبید بن
زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ملک الرجل والدیه او اخته او عمته او خالته عتقوا ویملک
ابن اخیه وعمه وخاله ویملک اخاه وعمه وخاله من الرضاعة شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول
این باب پنجم اصل عن الحلبی وابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام فی امرأة ارضعت ابن جاریتها قال
تعتقه شرح روایت است از عبید الله بن علی حلبی و از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی

ابوها

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعتق رقاب المؤمنین والصلوة علی افضل المرسلین محمد وعترته الطاهرین و بعد چنین گوید حقیر خلیل
ابن الغازی القزوینی عفی عنهما بالنبی والوصی با مرشد الصانع شرح کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی بن اسحق الرازی
الکلینی رضی الله تعالی عنه باتمام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجه وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا
وکتاب فضل القرآن وکتاب العشره وکتاب الطهاره وکتاب الحیض وکتاب الجنایز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب
الصیام وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشه وکتاب النکاح وکتاب العقیقه وکتاب الطلاق شروع نموده در
شرح کتاب بیستم از جمله سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزء کتاب کافی است بتاریخ سه شنبه بیست چهارم شهر جمادی الآخر
سال هزار و هفتاد و هفت هجری و علی الله التوکل اصل کتاب العتق والتدبیر والمکاتبة العتق بکسر عین بی نقطه
وسکون تاء دو نقطه در بالا مصدر یا اسم مصدر باب ضرب آزادی و مراد اینجا آزاد کردن است مطرزی در مغرب گفته که وقد
یقام العتق مقام الاعتاق التدبیر بدال بی نقطه و بای یک نقطه و رای بی نقطه مصدر باب تفعیل وصیت بآزادی بنده
الکتابة بکسر کاف مصدر باب نصر نوشتن و مراد اینجا تعلیق آزادی بنده بر دادن مبلغی معلوم است باعتبار اینکه غالبا
در ان قسط النجوم معتبر میباشد پس هر کدام از بنده و مولی آنرا مینویسند غالبا برای حساب نگاه داشتن یعنی این کتاب
احادیث متعلقه بآزاد کردن بنده و وصیت بآزادی بنده و تعلیق آزادی بنده بر دادن مبلغی است در این کتاب
نوزده باب است اول باب ما لا یجوز ملکه من القرابات دوم باب انه لا یکون عتق الا ما ارید به وجه الله عز وجل
سیوم باب انه لا عتق قبل ملک چهارم باب الشرط فی العتق پنجم باب ثواب العتق وفضله ششم باب
عتق الصغیر والشیخ الکبیر واهل الزمانات هفتم باب کتابة العتق هشتم باب عتق ولد الزنا والذمی والمشرک
والمستضعف نهم باب المملوک بین شرکاء یعتق احدهم نصیبه او یبیع دهم باب المدبر یازدهم
باب المکاتب دوازدهم باب ان المملوک اذا عمی او جذم او نکل به فهو حر سیزدهم باب المملوک یعتق وله
مال چهاردهم باب عتق السکران والمجنون والمکره پانزدهم باب امهات الاولاد شانزدهم باب

نوادر

نوادر هفدهم باب الولاء لمن اعتق هجدهم باب نوزدهم باب الاباق باب اول اصل باب ما لا یجوز
ملکه من القرابات شرح استعمال ما با وجود آنکه ان مستعمل در غیر ذوی العقول میشود
و باعتبار آنست که مراد صنف است مثل فانکحوا ما طاب لکم من النساء الملک بفتح و ضم و کسر میم و سکون لام مصدر باب
نصر در تصرف تام خود در آوردن چیزی را القرابات بفتح قاف و تخفیف رای بی نقطه و بای یک نقطه جمع قرابه خویشان نزدیک
و اصل قرابه مصدر باب حسن و علم است و مستعمل شده بمعنی اسم فاعل برای مبالغه و قول جوهری که والعامة تقول هو قرابتی وهم
قرابتی و قول صاحب قاموس که ولا تقل قرابتی لغو است یعنی این باب در بیان صنفی است که جایز نیست مالک شدن آن از جمله
اصناف خویشان نزدیک در این باب هفت حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ملک الرجل
والدیه او اخته او عمته او خالته عتقوا ویملک ابن اخیه وعمه ویملک اخاه وعمه وخاله من الرضاعة
شرح والدیه بصیغه تثنیه است عتقوا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ذکر عتق والدین و اخت و عمه و خاله بعنوان مثال است
و مقصود عتق پدر و هر زنیست که جایز نباشد او را جماع آن زن مثل دختر او و دختر برادر او و دختر خواهر او بقرینه
آنچه می آید در حدیث آخر این باب ابن اخیه بفتح همزه و کسر خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است و میتواند که
بضم همزه و سکون خاء و تاء دو نقطه در بالا باشد ضمیر عمه هر دو جا راجع بالرجل است یعنی روایت است از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هرگاه مالک شود مرد پدر و مادر خود را یا خواهر خود را یا عمه خود را یا خاله خود را مثلا
آزاد میشوند و مرد مالک میشود پسر برادر خود را و عموی خود را و مرد مالک میشود برادر خود و عموی خود و خالوی خود از شیر
خوردن شاید که ترک ذکر برادر نسبی و خالوی نسبی و مانند آنها برای اشارت بشدت کراهت مالک شدن ایشان باشد دوم
اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یملک الرجل والده ولا والدته ولا عمته ولا خالته و
یملک اخاه وغیره من ذوی قرابته من الرجال شرح قرابه بفتح قاف اینجا بمعنی مصدر است یعنی روایت است
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مالک نمیشود مرد پدر خود را و نه مادر خود را و نه عمه خود را و نه خاله خود را
و مالک میشود برادر خود و غیر او را از جمله صاحبان خویشی و نزدیکی او از جمله مردان سوم ۱۲ اصل عن ابی حمزة قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة ما تملک من قرابتها فقال کل احد الا خمسة اباها وامها وابنها
وابنتها وزوجها شرح قرابه بفتح قاف اینجا مصدر مستعمل در معنی اسم فاعل است یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی
گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که زن چه چیز را مالک میشود از جمله خویشان نزدیک خود پس امام
گفت که هر کس را مالک میشود مگر پنج کس را پدرش را و مادرش را و پسرش را و دخترش را و شوهرش را چهارم ۱۴ اصل عن عبید بن
زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ملک الرجل والدیه او اخته او عمته او خالته عتقوا ویملک
ابن اخیه وعمه وخاله ویملک اخاه وعمه وخاله من الرضاعة شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول
این باب پنجم اصل عن الحلبی وابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام فی امرأة ارضعت ابن جاریتها قال
تعتقه شرح روایت است از عبید الله بن علی حلبی و از عبد الله بن سنان بتکبیر از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی

ابوها

عتیقا

که شیر داد بشروط مقرره بر کنیز خود را امام گفت که آن زن آزاد میکند آن پسر را ششم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یتخذ اباه او امه او اخاه او اخته عبدا فقال اما الاخت فقد عتقت حین یملکها واما الاخ فیسترقه واما الابوان فقد عتقا حین یملکهما قال وسالته عن المراة ترضع عبدها اتتخذه عبدا قال تعتقه وهی کارهة شرح روایت است از عبد الرحمن ابن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد که فرا میگیرد پدرش را یا مادرش را یا برادرش را یا خواهرش را بنده پس امام گفت که اما خواهر پس بتحقیق آزاد شده در وقتی که مالک میشود او را واما برادر پس بنده خود میکند او را واما پدر و مادر پس بتحقیق آزاد شده در وقتی که مالک میشود ایشان را و گفت که و پرسیدم امام را از زن که شیر میدهد بشروط مقرره غلام خود را آیا فرا میگیرد او را بنده امام گفت که آزاد میکند او را در حالی که ناخواهنده باشد مراد اینست که حاکم جبر میکند آن زن را بر آزاد کردن او هفتم اصل عن عبید بن زرارة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عما یملک الرجل من ذوی قرابته قال لا یملک والده ولا والدته ولا اخته ولا ابنة اخیه ولا ابنة اخته ولا عمته ولا خالته ویملک ما سوی ذلک من الرجال من ذوی قرابته ولا یملک امه من الرضاعة شرح روایت است از عبید بن زرارة گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آنچه مالک میشود مرد از جمله صاحبان خویشی و نزدی او امام گفت که مالک نمیشود پدرش را و نه مادرش را و نه خواهرش را و نه دختر برادرش را و نه دختر خواهرش را و نه عمه اش را و نه خاله اش را و مالک میشود آنچه که غیر اینهاست از جمله مردان از جمله صاحبان خویشی و نزدی او و مالک نمیشود مادرش را از شیر خوردن باب

دوم اصل باب انه لا یکون عتق الا ما ارید به وجه الله عز وجل شرح

این باب بیان اینست که صحیح نمیباشد آزاد کردنی مگر آزاد کردنی که اراده کرده شود بآن راه الله عز وجل در این باب دو حدیث است اول اصل عن هشام بن سالم وحماد وابن اذینة وابن بکیر وغیر واحد عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال لا عتق الا ما ارید به وجه الله تعالی شرح این ظاهر است از شرح عنوان این باب دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تعتق الا ما طلب به وجه الله عز وجل شرح این نیز ظاهر است باب سوم اصل

باب انه لا عتق قبل الملک شرح این باب بیان اینست که صحیح نیست آزاد کردنی بنده پیش از مالک شدن در این باب دو حدیث است اول اصل عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لا طلاق قبل نکاح ولا عتق قبل ملک شرح مضمون این گذشت در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب انه لا رضاع بعد فطام که باب بیست و دوم است و در کتاب الطلاق در حدیث سوم باب انه لا طلاق قبل نکاح کتاب پنجم است یعنی روایت است از منصور بن حازم بحاء بی نقطه و کسر زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که صحیح نیست طلاقی پیش از عقد نکاح و صحیح نیست آزاد کردنی دوم اصل عن سمع ابی سیار عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لا عتق الا بعد ملک

این ظاهرست

113

این ظاهر است باب چهارم اصل باب الشرط فی العتق شرح این باب بیان شرط کردن چیزی در آزاد کردن است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن عبد الرحمن عن ابی عبد الله علیه السلم قال اوصی امیر المومنین صلوات الله علیه فقال ان ابا نیزر ورباحا وجبیرا اعتقوا علی ان یعملوا فی المال خمس سنین شرح ابو نیزر بفتح نون وسکون یای دو نقطه در پایین و فتح زای با نقطه و رای بی نقطه و رباح بفتح رای بی نقطه و تخفیف بای یک نقطه و الف و حای بی نقطه و جبیر بضم جیم و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه غلامان امیر المومنین علیه السلم بوده اند صاحب معجم البلدان گفته که نیزر بفتح النون و یاء مثناة من تحت و رای مفتوحة و رای مهملة ~~وهو فعیل من النزارة النزر بفتح النون و سکون المثناة تحت~~ و هو فعیل من النزارة و هو القلیل او من النزر و هو الالحاح فی السوال و مهلود در کتاب خلاصة الوفا گفته که عین ابی نیزر بفتح النون و سکون المثناة تحت و فتح الزای ثم راء و ابن النجاشی الذی هاجر الیه المسلمون نزاه علی بن ابی طالب و اعتقه او رغب فی الاسلام فجاء صغیرا الی النبی صلی الله علیه وسلم وکان مع فاطمة وولدها وکان یقوم لعلی رضی الله عنه علی هذه العین وهی صدقة علی ینبع مراد بمال زراعت است و مانند این است موافق آنچه گذشت در کتاب الوصایا در حدیث ششم باب صدقات النبی صلی الله علیه واله تا آخر که باب سی و چهارم است یعنی روایت است از عبد الرحمن از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وصیت کرد امیر المومنین صلوات الله علیه پس گفت که بدرستی که ابو نیزر و رباح و جبیر بعد از من آزاد شده اند بر شرط اینکه کار کنند در مال من پنج سال دوم اصل عن یعقوب بن شعیب قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل اعتق جاریته وشرط علیها ان تخدمه خمس سنین فابقت ثم مات الرجل فوجدها ورثته الهم ان یستخدموها قال لا شرح ابقت بیای یک نقطه و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و ضرب و علم است و صاحب قاموس گفته که ابق العبد کسمع و ضرب و منع یعنی روایت است از یعقوب بن شعیب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که آزاد کرد کنیز خود را و شرط کرد بر کنیز آنکه اینکه خدمت کند او را در پنج سال پس کنیز گریخت بعد از آن وفات یافت آن مرد پس یافتند کنیز را وارثان او آیا جایز است برای ایشان اینکه خدمت فرمایند آن کنیز را امام گفت که نه سوم اصل عن اسحق بن عمار وغیره عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الرجل یعتق مملوکه ویزوجه ابنته ویشترط علیه ان هو اغارها ان یرده فی الرق قال له شرطه شرح ان در اول بکسر همزه و شرطیه است و در دوم بفتح همزه و مصدریه است و مصدر مفعول یشترط است و این جمله قایم مقام جزای شرط است بنوعی از مسامحه اغار بغین با نقطه و الف منقلب از یا و رای بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاغارة بغیرت انداختن و مراد اینجا رشک انداختن بسبب کنیز و مانند اینست موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در احادیث باب صد و چهل و ششم که باب غیرة النساء است یعنی روایت است از اسحق بن عمار و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که آزاد میکند غلامش را و تزویج میکند با و دخترش را و شرط

میکند بر غلام اگر او رنسک فرماید دفتر را انرا که بر گرداند غلام را در بندگی امام گفت که برای آن مرد هست شرط
او مرا ذهبیت که این شرط صحیح است چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یقول لعبده اعتقک
علی ان اهوا زوجک ابنتی فان تزوجت علیها او تسریت فعلیک مائة دینار فاعتقه علی ذلک فتسری
او تزوج قال المولاه علیه شرطه شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که
میگوید غلام خود را که ازاد میکنم ترا بر شرط اینکه تزویج کنم بتو دختر مرا پس اگر جفت گیری بر سر او یا کنیز خاصه
گیری پس بر تو باشد صد دینار طلا پس ازاد کرد او را بر ان شرط پس غلام کنیز خاصه گرفت یا جفت کرد امام گفت
که برای مالک است او است بر او شرط مالک باب بیست و نهم اصل باب ثواب العتق وفضله
شرح این باب بیان ثواب آزاد کردن و شرف آنست در این باب چهار حدیث است اول اصل عن الحلبی
ومعویة بن عمار وحفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل یعتق المملوک قال ان
الله یعتق بکل عضو منه عضوا من النار قال ویستحب للرجل ان یتقرب عشیة عرفة ویوم عرفة
بالعتق والصدقة شرح روایت از عبید الله بن علی حلبی و معویة بن عمار و حفص بن بختری بفتح بای یکنقطه و سکون
خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه بالا و راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در مردی که آزاد میکند
غلام را گفت بدرستی که الله تعالی ازاد میکند بهر عضوی از اعضای غلام عضوی را از آتش دوزخ امام گفت
که و مستحبست برای مرد اینکه نزدیکی جوید بدرگاه الله تعالی در اخر روز عرفه که نهم ذی الحجه است و در سایر روز عرفه
بازاد کردن بنده و بتصدق دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله
من اعتق مسلما اعتق الله بکل عضو منه عضوا من النار شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم
اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد عن ابیه رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله من اعتق مومنا اعتق
الله بکل عضو منه عضوا من النار فان کانت انثی اعتق الله بکل عضوین منها عضوا منه من النار
لان المرأة نصف الرجل شرح اسم ابو البلاد یحیی بن سلیم است و او از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
یعنی روایت از ابراهیم بن ابو البلاد بکسر بای یکنقطه از پدرش نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از او است امام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که هر که ازاد کند غلامی مومن را ازاد میکند الله تعالی بهر عضوی از ان غلام عضوی را
از آتش دوزخ پس اگر باشد ماده ازاد میکند الله تعالی بهر دو عضو ازاو عضوی را از ازاد کننده از آتش دوزخ
زیرا که زن برابر نصف مرد است مخفی نماند که از این ظاهر میشود که اگر ازاد کننده نیز زن باشد بجای هر عضو عضوی
ازاو آزاد شود موافق انچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد امیر المومنین صلوات الله علیه چهارم اصل
عن بشیر النبال قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من اعتق نسمة صالحة لوجه الله عز وجل کفر الله عنه
بها مکان کل عضو منه عضوا من النار شرح نبال بفتح نون و تشدید بای یکنقطه است النسمة بفتح نون

وفتح سین

وفتح سین بی نقطه قدر مشترک میان زن و مرد و مراد اینجا مرد است بقرینه حدیث سابق و بقرینه ارجاع ضمیر مذکر
در منه بان با وجود ارجاع ضمیر مونث در بها بان نظیر ارجاع ضمیر مفرد و ضمیر جمع بمن در آیت سوره هود من کان
یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها کفر بلا فاء و راء بی نقطه الصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است
التکفیر نابود کردن و پوشانیدن و مراد اینجا دور کردنست عنه متعلق بکفر است و ضمیر راجع بمن موصوله است با
در بها برای سببیت است و ضمیر راجع بنسمه صالحه است باعتبار لفظ مکان منصوب است بنزع در منه برای تبعیض است
وضمیر راجع بنسمه است باعتبار معنی و ظرف صفت عضو است عضوا مفعول به کفر است من در من النار تبعیضیه است
و ظرف صفت عضو است و این مبنی بر تشبیه نار بتحصیل صاحب اعضاست که هر عضوش مجسم شده از گناهی که صادر شده از عضوی
مناسب آن از جمله اعضای شخص که گناه گار است پس این کلام راجع میشود باینکه اعتاق نسمه صالحه موجب تکفیر جمیع سیئات است
یعنی روایت است از بشیر که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که ازاد کند بنده مومن را برای الله
عز وجل دور میکند الله تعالی از او بسبب آن بنده بجای هر عضوی از جمله اعضای آن نسمه عضوی را از جمله اعضای
اتش دوزخ باب سی ام اصل باب عتق الصغیر والشیخ الکبیر واهل الزمانة شرح
الزمانة بفتح زای با نقطه آفت مستمر یعنی این باب بیان ازاد کردن بنده کوچک سال و پیر بزرگ سال و اهل
افتهاست در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابن محبوب قال کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام وسالته
عن الرجل یعتق غلاما صغیرا او شیخا کبیرا او من به زمانة ولا حیلة له فقال من اعتق مملوکا لا حیلة
له فان علیه ان یعوله حتی یستغنی عنه وکذلک کان امیر المومنین علیه السلام یفعل اذا اعتق الصغار ومن
لا حیلة له شرح الحیلة بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در اینجا تدبیر کسب معاش است یعنی روایت است از حسن بن محبوب
گفت که نوشتم سوی امام رضا علیه السلام و پرسیدم او را از مردی که ازاد میکند پسری کوچک سال را یا پیری بزرگ
سال را یا کسی را که با او است آفتی و نیست تدبیر کسب معاش برای او پس امام گفت که هر که ازاد کند بنده را
که نباشد تدبیر کسب معاش برای او پس بدرستی که واجب است برای آزاد کننده اینکه نفقه دهد او را تا اینکه بی نیاز
نشود ازاو و چنان بود که امیر المومنین علیه السلام که میکرد چنین ازاد میکرد کوچکان را و کسی را که نبود تدبیر کسب
معاشی برای او دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سالته عن الصبی یعتقه الرجل قال نعم قد
اعتق علی علیه السلام ولدانا کثیرة شرح الولدان بکسر واو و سکون لام جمع ولد بفتح واو و فتح لام پسران
روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از پسر که آیا ازاد میکند او را مرد
امام گفت که آری بیان این اینکه بتحقیق آزاد کرد علی علیه السلام پسران بسیار را سوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سالته عن النسمة فقال اعتق من اغنی نفسه شرح روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از بنده که ازاد کرده میشود پس امام گفت که آزاد کن کسی را که بی نیاز کند خود را

بتدبیر کسب معاش مراد صورتیست که ازاد کننده التزام نفقه او نکند باب هفتم اصل باب کتابت العتق شرح
این باب بیان مکتوب آزاد کردن است درین باب دو حدیث اولا اصل عن ابن سنان عن غلام اعتقه ابو عبد الله
علیه السلام هذا ما اعتق جعفر بن محمد اعتق غلامه السندی فلانا علی انه یشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان البعث حق وان الجنة حق وان النار حق وعلی انه یوالی
اولیاء الله ویتبرأ من اعداء الله ویحل حلال الله ویحرم حرام الله ویؤمن برسل الله ویقر بما جاء
من عند الله اعتقه لوجه الله لا یرید به جزاء ولا شکورا ولیس لاحد علیه سبیل الا بخیر شهد فلان
شرح با مصدریه است سند بکسر سین وسکون نون ودال بی نقطه بلادیست نزدیک هند ضمیر انه راجع بهر دو جار ومجرور
بفلان است الاولیاء جمع ولی بفتح واو وکسر لام وتشدید یاء کسی که اولی بتصرف در مردمان از خودشان ومراد
امامان عالمان بجمیع احکام الله تعالی است که معصومان ومنصوبان از جانب الله تعالی ورسول الله از اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه واله ومراد باعداء الله مدعیان امامت از پیش خود است مثل خلفاء ثلثه وامثال ایشان شکور بضم
شین مصدر باب نصر است الا برای استثناء متصل است با در بخیر برای سببیت است بخیر بفتح خاء با نقطه وسکون یاء دو نقطه
در پایین بهتر واینجا عبارتست از ازادی که بهتر از بندگی است وباعث وجوب حقوق میشود مثل حجة الاسلام
واداء زکوة وخمس وحضور جمعه جامعه شرایط ومانند آنها یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از غلامی که آزاد کرد اورا
امام جعفر صادق علیه السلام که این صورت اعتاق جعفر بن محمد است ازاد کرد غلام سندی خود فلان را بنا بر اینکه آن غلام
گواهی میدهد که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها اوست شریکی اورا واینکه محمد بنده او ورسول اوست واینکه
برانگیختن مردمان بعد از مردن حقیقت واینکه بهشت حق است واینکه آتش جهنم حق است وبنا بر اینکه آن غلام امام خود
میشمرد امامان الله تعالی را وبیزار میشود از دشمنان الله تعالی وحلال میشمرد حلال الله تعالی را وحرام میشمرد حرام
الله تعالی را ومیگرود برسولان الله تعالی با جمیع که تصدیق میکند باینکه هیچ زمانی خالی از شریعت رسولی
نبوده ونخواهد بود تا انقراض دنیا واقرار میکند بانچه آمد از نزد الله تعالی ازاد کرد اورا برای راه الله تعالی نمیخواهد
از غلام بسبب آنکه ازاد کردن یاداشتی را ونه شکر گذاردنی را ونیست برای کسی بران غلام راه گفتگوئی مگر بسبب بهتری
گواه شد برای ازاد کردن فلان دوم اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد قال قرات عتق ابی عبد الله فاذا هو
هذا ما اعتق جعفر بن محمد اعتق فلانا غلامه لوجه الله لا یرید منه جزاء ولا شکورا علی ان یقیم
الصلوة ویؤتی الزکوة ویحج البیت ویصوم شهر رمضان ویتوالی اولیاء الله ویتبرأ من اعداء
الله شهد فلان وفلان وفلان ثلثة شرح روایتست از ابراهیم بن ابی البلاد گفت که خواندم ازادنامه
امام جعفر صادق علیه السلام را پس ناگاه آن این بود که این صورت اعتاق جعفر بن محمد است ازاد کرد فلان غلام خود را
برای راه الله تعالی نمیخواهد ازان غلام یاداشتی را ونه شکر گذاردنی را بر شرط اینکه غلام برپای دارد نماز را

و دهد زکوة را

و دهد زکوة را وحج کند کعبه را وروزه دارد ماه رمضان را وامام خود شمرد امامان الله تعالی را وبیزار شود
از دشمنان الله تعالی گواه شدند برای ازاد کردن فلان وفلان وفلان سه کس باب ششم اصل باب عتق
ولد الزنا والذمی والمشرک والمستضعف شرح اگر کافر حربی جماع کند با کافره
حربیه بر خلاف آیین دین خودش فرزند او ولد الزنا خواهد بود وچون آن فرزند اسیر شود مملوک است واگر مسلمانی غلامی
وکنیزی داشته باشد وبا یکدیگر زنا کنند فرزند ایشان ولد الزنا ومملوک است مراد بذمی کسی است که دین ترسا یا دین
جهود یا دین گبر دارد وبسبب اخلال بشرایط ذمه اسیر ومملوک شده مشرک عبارتست از بت پرست خواه بت از سنگ وچوب
ومانند اینها وخواه امام ضلالت مثل خلفای ثلثه ومراد اینجا ناصبیست بقرینه مقابله آن با مستضعف ومعنی ناصب
مخالف شیعه امامیه است از روی تعاند از حجت وبرهان مثل محکمات قران وگذشت در کتاب الایمان والکفر در
حدیث اول باب فی قوله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف که باب صد وهفتاد وهشتم است که فنصب العداوة لله
ولرسوله والجحود بالنبی صلی الله علیه واله وما جاء به ومراد بمستضعف مخالف شیعه امامیه است با غفلت از
حجت وبرهان بدانکه وجه ذکر مشرک درین عنوان با وجه عدم ذکران در احادیث این باب نوعی از اشارتست باینکه
عتق ناصبی حکمی خفیه نیست در احادیث ائمه علیهم السلام بخلاف عتق ولد الزنا وذمی ومستضعف بنا بر اینکه
ناصبی بدتر از ایشانست موافق انچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث اخر باب الوضوء من سؤر الحائض
والجنب والیهودی والنصرانی والناصب که باب هفتم است وشیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله تعالی در تهذیب
در باب العتق واحکامه گفته که محمد بن احمد بن یحیی عن ابی عبد الله الرازی عن حسن بن علی بن ابی حمزه عن
سیف بن عمیره قال سالت ابا عبد الله علیه السلام ایجوز للمسلم ان یعتق مملوکا مشرکا قال لا ولا ینافی هذا
الخبر ما رواه محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن الحسن بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان علیا علیه الصلوة والسلام اعتق عبدا له نصرانیا فاسلم حین اعتقه لانه علیه السلام انما اعتقه
لعلمه بانه اذا اعتقه یسلم فاما من لا یعلم ذلک منه فلا یجوز له عتق الکافر حسب ما تضمنه الخبر الاول واین محل تامل است
وعتق فاسق می آید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب نوادر است ومی آید در حدیث نهم باب شانزدهم که لا یجوز لکم
ان تعتقوا الا عارفا وبیان میشود یعنی این باب بیان ازاد کردن ولد الزنا است واهل ذمت وناصب ومستضعف است
درین باب سه حدیث است اول اصل عن الحسن بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علیا صلوات الله علیه عتق
عبدا له نصرانیا فاسلم حین اعتقه شرح روایتست از حسن بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که
علی صلوات الله علیه ازاد کرد غلامی از خود را که ترسا بود پس مسلمان شد وقتی که ازاد کرد اورا دوم اصل
عن سعید بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بان یعتق ولد الزنا شرح روایتست از سعید بن یسار
بفتح یاء دو نقطه در پایین وتخفیف سین بی نقطه وراء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروائی

بایکه آزاد کرده شود ولد الزنا **متن چهارم** عن الحلبی قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرقبة تعتق من المستضعفین قال نعم **شرح** روایت است از عبیدالله بن علی حلبی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بنده آزاد کرده میشود از جمله مستضعفان گفت که آری **باب هم اعلم باب المملوک بین شرکاء**
یعتق احدهم نصیبه او یبیع **شرح** یعتق بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یبیع بتاء
دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الاتباع الزام و آن
دو مفعول دارد مفعول ضمیر مستتر راجع با حدهم است و مفعول دوم ضمیر محذوف است بتقدیر یتبعه و آن ضمیر راجع
مصدر یعتق است موافق آنچه می‌آید در حدیث سیوم این باب و بیان میشود **یعنی** این باب بیان غلامی است که میان
چند شریک است آزاد میکند بعضی ایشان حصه خود را یا لازم کرده میشود با و آزاد کردن حصه خود در این باب شش
حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن المملوک بین شرکاء فیعتق احدهم نصیبه
قال ان ذلک فساد علی اصحابه فلا یستطیعون بیعه ولا مواجرته قال یقوم قیمته فیجعل علی الذی
اعتقه عقوبة وانما جعل ذلک علیه لما افسده **شرح** فساد بفتح فا اسم مصدر باب افعال است فاد فلا
برای بیان است یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التقویم تعدیل چیزی قیمته با ضمیر است و در بعضی
نسخ بی ضمیر است و بر تقدیر اول مرفوع و نایب فاعل است و بر تقدیر دوم منصوب و تمییز و موهم است نسبت و حاصل
هر دو یکی است یجعل بصیغه مضارع غایبه مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بقیمته است و نایب فاعل است
علی الذی مفعول دوم است عقوبة اسم مصدر باب مفاعله است و معطوف منصوب و مفعول له است مشار الیه ذلک
قیمته است یا عقوبة است و تذکیر باعتبار مذکور است یا باعتبار مصدر است ما مصدریه است **یعنی** روایت است از حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مملوکی که میان شریکان است پس آزاد میکند یکی از ایشان حصه
خود را امام گفت که بدرستی که آن آزاد کردن تباه کردن است بر شریکان خود چه استطاعت ندارد فروختن او را
و نه بکرایه دادن او را مراد آنست که این قسم غلامی خریدار نمی‌باشند غالباً پس خریدار و بکرایه گیرنده
نمیدارد غالباً امام گفت که تعدیل کرده میشود بهای آن غلام پس گردانیده میشود بر آنکه آزاد کرد او را
برای عقوبت و جز این نیست که گردانیده شد آن بر او برای اینکه تباه کرد غلام را **ابدانکه** این منافات
ندارد با اینکه اگر غلام تباه نشود یا شریک راضی شود بقای حصه خود بر رقیت حصه شریک باقی ماند در ملک
او و مناسب این گذشت در کتاب النکاح در بعضی احادیث باب نکاح المرأة بعضها حر و بعضها رق که باب
صد و بیست و سیوم است **دوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن رجلین کان بینهما عبد
فاعتق احدهما نصیبه فقال ان کان مضاراً کلف ان یعتقه کله والا استسعی العبد فی النصف
الاخر **شرح** المضار بضاد با نقطه و تشدید را بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب مفاعله ضرر کننده و مراد اینجا

کسی است

۱

کسی است که باختیار آزاد کرده باشد و این اضرار است اگر کسی که غلام بدر او باشد و بهر زن شریکش نباشد روایت است از حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از دو مرد که بود مشترک میان ایشان غلامی پس آزاد کرد
یکی از آن دو حصه خود را پس امام گفت که اگر باشد ضرر رساننده تکلیف کرده میشود با اینکه آزاد
کند غلام را بهمگی غلام و اگر ضرر رساننده نباشد سعی فرموده میشود آن غلام در آن نصف دیگر **سوم**
اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال من کان شریکاً فی عبد او امة قلیل او کثیر فاعتق
حصته ولم یبعه فلیشتره من صاحبه فیعتقه کله وان لم یکن له سعة مال نظر قیمته یوم عتق
ثم یسعی العبد فی حساب ما بقی حتی یعتق **شرح** فلیلج ور وصف یا بدل عبد است و بنا بر اول مراد کم بها است
و بنا بر دوم مراد حصه کم است اعتق هر دو جا بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود لم یتبعه بتاء دو نقطه در بالا
و بای یک نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر بمن موصوله است و مفعول
اول است و نایب فاعل است و ضمیر بارز راجع بمصدر اعتق است و مفعول دوم است و اتباع مانند الزام دو
مفعول میدارد مثل واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة و این خبر است از صورتی که بر مثلاً شریک شود در پدر
یا در مادر پس اعتاق حصه او لازم شود او را و در نسخ کافی لم یبعه بی تاء دو نقطه در بالا است و آن از غلط
کاتبان مینماید مگر آنکه بسکون بای یک نقطه و ضم عین بی‌نقطه بصیغه معلوم معتل اللام واوی باب نصر باشد و ضمیر
مستتر راجع بمصدر اعتق باشد و ضمیر بارز راجع بمن موصوله با صاحب قاموس گفته که و بعاه بعوا قهره و
اصاب منه و احتمال سابق مناسبتر است بعنوان این باب و در تهذیب لم یسعه است و آن ظاهر است **یعنی**
روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که کسی که بود شریک در غلامی یا کنیزی کم بها یا بسیار بها پس آزاد
کرد حصه خود را بر حالی که ملزم نشده بود با آزاد کردن پس باید که بخرد باقی آن مملوک را از شریک خود پس آزاد
کند آن مملوک را بهمگی او و اگر نباشد آن آزاد کننده را فراخ دستی از مال تأمل کرده میشود قیمت مملوک
در روزی که آزاد کرد و بعد از آن سعی میکند آن غلام مثلاً در مبلغ بهای آنچه باقی ماند تا آنکه غلام آزاد شود
چهارم اصل و باسناده عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی عبد کان بین
رجلین فحرر احدهما نصیبه وهو صغیر وامسک الآخر نصفه کبر الذی حرر نصفه قال
یقوم قیمته یوم حرر الاول وامر المحرر ان یسعی فی نصفه الذی لم یحرر حتی یقضیه **شرح** حرر بها
جا حای بی‌نقطه و دو رای بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر هو راجع با حدهما است و ذکر تحریر صغیر
بنصف خود را مبنی بر نوعی از مجاز است مانند استعمال رجل در صغیر و مراد ملزم بودن صغیر بآزادی حصه او است
بسبب قرابت مثل اینکه آن غلام پدر آن صغیر باشد پس این منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث سیوم
باب یازدهم که باب امهات الاولاد است که بر از باب علم و حسن میتواند بود و ضمیر مستتر در آن و در امر راجع با میر المؤمنین

علیه السلام محرر بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است یعنی و روایت سند حدیث سابق از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که حکم کرد امیر المومنین صلوات الله علیه در غلامی که بود میان دو مرد پس آزاد کرد یکی از آن دو حصه
خود را در حالی که آن آزاد کننده کوچک است و نگاه داشت مرد دیگر نصف خود را تا آنکه بزرگ شد آنکه
آزاد کرد مر او را و امر کرد علیه السلام آن غلام آزاد کرده شده را بانکه سعی کند در نصف حصه که آزاد کرده
نشده تا آنکه اخر کند بهای آن نصف را پنجم اصل عن سماعة قال سالته عن المملوک بین شرکاء
فیعتق احدهم نصیبه فقال هذا فساد على اصحابه یقوم قیمة ویضمن الثمن الذی اعتقه لانه
افسده على اصحابه شرح یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بمملوک است و قیمة
منصوب و تمیز نسبت است یضمن بصیغه مضارع غایب معلوم از باب علم و مجهول از باب تفعیل میتواند بود و بر هر تقدیر الثمن
منصوب است یعنی روایت از سماعه بفتح سین که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت
که پرسیدم امام را از مملوکی که بوده باشد میان شریکان پس آزاد میکند یکی از ایشان حصه خود را پس امام گفت
این تباه کردن است بر شریکانش تعدیل کرده میشود باعتبار قیمت و ضامن میشود بها را آنکه آزاد کرد آن
مملوک را زیرا که او تباه کرد مملوک را بر شریکان خود موافق آنچه گذشت در حدیث اول این باب ششم
اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قوم ورثوا عبدا جمیعا
فاعتق بعضهم نصیبه منه کیف یصنع بالذی اعتق نصیبه هل یوخذ بما بقی قال نعم یوخذ بما بقی
منه بقیمته یوم اعتق شرح روایت از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از جمعی که بمیراث گرفتند غلامی را همگی پس آزاد کرد بعض ایشان حصه خود را از آن غلام چگونه کرده میشود بانکه
آزاد کرد حصه خود را آیا گرفتار کرده میشود بانچه باقیمانده امام گفت که آری گرفتار کرده میشود بانچه باقیمانده
از آن مملوک بقیمت آنچه باقیمانده در روزی که آزاد کرد باب دهم باب المدبر شرح این باب
بیان بنده ایست که تدبیر کرده شده است یعنی که مالکش وصیت کرده که بعد از وفات من آزاد باشد
و در این باب ده حدیث است اول اصل عن الوشاء قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الرجل یدبر
المملوک و هو حسن الحال ثم یحتاج هل یجوز له ان یبیعه قال نعم اذا احتاج الى ذلک شرح
روایت از حسن بن علی نقاش حامه گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که تدبیر میکند مملوک را
در حالی که او خوش حال است بعد از آن نیازمند میشود آیا جایز است که او را آنکه بفروشد مملوک را
امام گفت که آری چون محتاج شود سوی آن دوم اصل عن معویة بن عمار قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن المدبر فقال هو بمنزلة الوصیة یرجع فیما شاء منها شرح در امثال این رجع از فعل متعدی است
و فی زایده است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب و مراد جواز رجعت نیست بلکه مراد صحت رجعت است

چنانچه می آید

چنانچه می آید در شرح حدیث دهم این باب یعنی روایت از معویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از بنده تدبیر کرده شده امام گفت که تدبیر در مرتبه وصیت است بر میگرداند آنچه را که خواهد از جمله وصیت
سوم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن المدبر اهو من الثلث قال نعم وللموصی
ان یرجع فی وصیته اوصى فی صحته او مرض شرح روایت از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که پرسیدم امام را از بنده مدبر که آیا او از جمله ثلث مال است امام گفت که آری و صحیح است برای وصیت
کننده آنکه برگرداند وصیت خود را خواه وصیت کرده باشد در تندرستی یا بیماری چهارم اصل عن الحسن بن علی
الوشاء عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سالته عن رجل دبر جاریته وهی حبلى فقال ان کان علم
بحبل الجاریة فما فی بطنها بمنزلتها وان کان لم یعلم فما فی بطنها رق شرح حبل بفتح حاء و فتح باء
مصدر باب علم است رق بکسر راء بی نقطه و تشدید قاف است یعنی روایت از حسن بن علی الوشاء از امام رضا
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که تدبیر کرد کنیزش را در حالی که آن کنیز آبستن است پس امام گفت که اگر
باشد که دانا شده باشد بآبستنی کنیز پس آنچه در شکم کنیز است مثل اوست مدبر است و اگر باشد که ندانسته باشد
پس آنچه در شکم اوست بنده است پنجم اصل عن عثمان بن عیسى الکلابی عن ابی الحسن الاول علیه السلام
قال سالته عن امراة دبرت جاریة لها فولدت الجاریة جاریة نفیسة فلم تدر المراة المولودة
مدبرة ام غیر مدبرة فقال لی متى کان الحمل بالمدبرة اقبل ان دبرت او بعد ما دبرت
فقلت لست ادری ولکن اجبنی فیهما جمیعا فقال ان کانت المراة دبرت وبها حبل ولم تذکر
ما فی بطنها فالجاریة مدبرة والمولودة رق وان کان انما حدث الحمل بعد التدبیر فالولد مدبر
فی تدبیر امه شرح دبرت در اول و چهارم بصیغه معلوم است و در دوم و سوم بصیغه مجهول و معلوم میتواند
بود و لم تذکر یعنی لم تعلم است بقرینه حدیث سابق یعنی روایت از عثمان بن عیسى کلابی بکسر کاف و با
از امام موسى کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که تدبیر کرد کنیزی از خود را پس زایید آن کنیز دختری را
دختری زیبا را پس ندانست آن زن که آیا آن دختر مدبره است یا غیر مدبره است پس امام گفت مرا که کی بوده آبستنی
با کنیز مدبره آیا پیش از آنکه مدبره شد یا بعد از آنکه مدبره شد پس گفتم که نمیدانم و لیکن جواب ده مرا در هر
دو صورت بالکلیه پس امام گفت مرا که اگر باشد زن که تدبیر کرده باشد در حالی که با اوست آبستنی و یاد نکرده است
آنچه در شکم اوست پس کنیز مدبره است و دختر بنده است و اگر باشد که حادث نشده است آبستنی مگر بعد از
تدبیر پس فرزند مدبره است در ضمن تدبیر مادرش ششم اصل عن ابان بن تغلب قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن رجل دبر مملوکته ثم زوجها من رجل آخر فولدت منه اولادا ثم مات زوجها وترک اولاده
منها قال اولاده منها کهیئتها فاذا مات الذی دبرها فهم احرار قلت له ایجوز للذی دبر

والولد

امها ان یرد فی تدبیرها اذا احتاج قال نعم **شرح** ظاهر مرجل اخر موافق انچه می آید در فقره آینده که
من الزوج الحر آنست که آن شوهر آزاد باشد و این مدبر یکی از دو احتمال است **اول** اینکه مراد برجل اخر
مدبری دیگر باشد که تدبیر او را مردی دیگر کرده و حریت او باعتبار این باشد که بعد از ولادت اولاد
مولای او فوت شده باشد پس تدبیر اولاد بالمناصفه خواهد بود پس کلمتها باعتبار نصف خواهد بود
دوم اینکه در صورت آزادی شوهر اگر شرط کنند رقیت اولاد را صحیح باشد و بنابراین این حدیث تخصیص میکند
احادیثی را که گذشت در کتاب النکاح در باب الولد اذا کان احد ابویه مملوکا والاخر حرا که باب صد و سی و سیم است
و شیخ زین الدین در شرح شرایع در کتاب التدبیر و المکاتبه و الاستیلاد بعد از نقل این روایت بنا بر احتمال
دوم نهاده و گفته که و یمکن القدح فی الروایة من حیث اشتمالها علی کون ابیهم حرا و هو یوجب تبعیتهم له
فیها و حملها علی اشتراط الرقیه قد تقدم فی النکاح ما یدل علی ضعفه یرد برا بی نقطه و انند ید دال بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است و فی زائده است مثل آیت سوره هود و قال ارکبوا فیها **ترجمه** روایت
از ابان بن تغلب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که تدبیر کرد کنیز خود را بعد از آن تزویج کرد
او را با مردی دیگر پس زائید از او فرزندانی بعد از آن مرد شوهرش و واگذاشت فرزندانش را از آن کنیز
امام گفت که فرزندانش از آن کنیز مثل آن کنیزاند در تدبیر چون بمیرد کسی که تدبیر کرد مادر ایشان را پس
ایشان آزاداند گفتم امام را که آیا جایز است برای کسی که تدبیر کرد مادر ایشان را اینکه برگرداند تدبیر
خود را چون نیازمند شود امام گفت که آری **اصل** قلت ارایت ان ماتت امهم بعد ما مات
الزوج و بقی اولادها من الزوج الحر ایجوز لسیدها ان یبیع اولادها و یرجع علیهم فی التدبیر
قال لا انما کان له ان یرجع فی تدبیر امهم اذا احتاج و رضیت هی بذلک **شرح** ارایت بهمزه
استفهام و صیغه مخاطب بمعنی خبر ده است ما مصدریه است یبیع ببای یک نقطه و یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است واو در و یرجع برای عطف تفسیر است یرجع بصیغه مضارع غایب
معلوم باب ضرب ماخوذ است از رجع بمعنی برگردانیدن پس بمعنی برد است و فی زائده است چنانچه بیان شد
در شرح فقره سابقه شاید که جواز عدم بیع اولاد بمعنی عدم جواز بیع زیاده بر نصف باشد یا مبنی بر وجوب
استیفای در قیمت بنصف باقی باشد بنا بر احتمال اول از دو احتمال که گذشت در شرح فقره سابقه پس
حاجت نیست باینکه این حدیث تخصیص کند از عمومات داله بر صحت رجوع از تدبیر را و شیخ زین الدین در
شرح شرایع چون بنا بر احتمال دوم نهاده چاره نیافته بغیر اینکه یا تخصیص کند یا قدح در روایت کند و مذکور شد
در شرح فقره سابقه با وجوه اعتراف بصحت این حدیث و بیان حقیقت مراد با آن عمومات ظاهر میشود از آنچه
می آید در شرح حدیث دهم این باب واو در و رضیت برای عطف انفراد است پس بتقدیر و اذا رضیت است

و مراد تقسیم است

و مراد تقسیم است و حاصل این است که جواز برگردانیدن تدبیر یکی از دو شرط است **اول** اینکه مولی محتاج شود بقیمت پس
و انچه سایل پرسیده در صورت عدم احتیاج است **دوم** اینکه کنیز راضی شود ببرگردانیدن تدبیر موافق انچه
شیخ طوسی رحمه الله تعالی در استبصار در کتاب العتق در باب جواز بیع المدبر ذکر کرده که عن اسحق بن عمار قال
قلت لابی عبد الله علیه السلم ابراهیم علیه السلم الرجل یعتق مملوکه عن دبر ثم یحتاج الی ثمنه قال یبیعه قلت فان کان
عن ثمنه غنیا قال ان رضی المملوک و میتواند بود که اشتراط رضای کنیز در صورتی باشد که تدبیر بعنوان وجوب باشد
پس این تخصیص بدلول کلام سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب انتصار در کتاب التدبیر که گفته که و مما انفردت
الامامیه به ان قسموا بیع المدبر فقالوا ان کان ذلک التدبیر تطوعا و تبرعا جاز بیعه علی کل حال فی دین و غیر
دین کما یجوز له الرجوع فی وصیته و ان کان تدبیر عن وجوب لم یجز بیعه و معنی ذلک ان یکون قد نذر متی لا ان بری
من مرضه او قدم غایبه ان یدبر عبده ففعل ذلک واجبا لا تبرعا و ما وجدنا احدا من الفقها فصل هذا
التفصیل تا اخر مراد فقهای مخالفان است **ترجمه** گفتم که خبر ده مرا که اگر مرد مادر ایشان بعد از آن که مرد
شوهر و باقی ماندند فرزندان او از شوهر آزاد آیا جایز است برای مالک کنیز اینکه فروشد فرزندان
آن کنیز را و برگرداند بقصد ضرر بر ایشان تدبیر را امام گفت که نه بیان این اینکه جز این نیست که جایز بود
برای مالک اینکه برگرداند تدبیر مادر ایشان را چون نیازمند شود و کنیز راضی شود بان برگردانیدن **هفتم**
اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال المدبر مملوک و لمولاه ان یرجع فی تدبیره ان شاء
باعه و ان شاء وهبه و ان شاء امهره قال و ان ترکه سیده علی التدبیر و لم یحدث فیه حدثا
حتی یموت سیده فان المدبر حر اذا مات سیده و هو من الثلث انما هو بمنزلة رجل
اوصی بوصیته ثم بدا له بعد فغیرها قبل موته و ان هو ترکها و لم یغیرها حتی یموت اخذ بها
شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که تدبیر کرده شده مملوک است و صحیح است برای
مالکش اینکه برگرداند تدبیر خود را بیان این اینکه اگر خواهد بفروشد او را و اگر خواهد ببخشد او را و اگر
خواهد مهر زن کند او را امام گفت که و اگر واگذارد او را مالکش بر تدبیر و احداث نکند در او کاری تازه
تا اینکه بمیرد مالکش پس مدبر که آن تدبیر کرده شده آزاد است چون بمیرد مالکش و او از ثلث مال است جز این
نیست که آن مالک در مرتبه مردیست که وصیت کرد بوصیتی بعد از آن پشیمان شد بعد از آن وصیت را تغییر داد آن را
پیش از مردن خود و اگر او واگذارد وصیت را و تغییر ندهد آن را تا اینکه بمیرد عمل کرده میشود بان وصیت
هشتم **اصل** عن برید بن معویة العجلی قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن رجل دبر مملوکا له تاجرا موسرا
فاشتری المدبر جاریة بامر مولاه فولدت منه اولادا ثم ان المدبر مات قبل سیده قال
فقال اری ان جمیع ما ترک المدبر من مال او متاع فهو للذی دبره و اری ان ام ولده

للذی دبره واری ان ولدها مدبرون کهیئة ابیهم فاذا مات الذی دبر اباهم فهم احرار
روایت از برید بضم با و یکنقطه و فتح را و بی نقطه بن معویه عجلی بکسر عین و سکون جیم گفت که پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلم را از مردی که تدبیر کرد غلامی از خود را که تاجر مالدار بود پس خرید آن تدبیر کرده شده کنیزی را
بعز مال مالک خود پس کنیز زائید از آن غلام فرزندانرا بعد از آن بدر که آن تدبیر کرده شده مرد پیش از
مالکش راوی گفت که پس امام گفت که می بینم اینرا که جمیع آنچه و آنکه هست آنکه تدبیر کرده شده از مال یا
متاع پس آن برای کسیست که تدبیر کرد او را و می بینم اینرا که کنیز خاصه غلام برای کسیست که تدبیر کرد
او را و می بینم اینرا که فرزندان آن کنیز تدبیر کرده شده مانند مثل پدرشانند پس چون بمیرد کسی که تدبیر کرد
پدرشانرا پس ایشان آزاد اند نهم اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن رجل
دبر مملوکا له ثم احتاج الی ثمنه فقال هو مملوکه ان شاء باعه وان شاء اعتقه وان شاء
امسکه حتی یموت فاذا مات السید فهو حر من ثلثه شرح روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که تدبیر کرد غلامی از خود را بعد از آن نیازمند شد سوی بهای او پس
امام گفت که او غلام اوست اگر خواهد میفروشد او را و اگر خواهد آزاد میکند او را و اگر
خواهد نگاه میدارد او را تا آنکه میرد چون میرد مالک پس او آزاد است از ثلث مال مالک دهم اصل
عن یونس فی المدبر و المدبرة یباعان یبیعهما صاحبهما فی حیوته فاذا مات فقد عتقا لان
التدبیر عدة ولیس بشیء واجب فاذا مات کان المدبر من ثلثه الذی یترکه و فرجها حلال
لمولاها الذی دبرها وللمشتری اذا اشتراها حلالا بشراه قبل موته شرح جمله یباعان
فیه المدبر و المدبرة نیست بلکه اخبار از جواز بیع مدبر و مدبره است یا اخبار از ممضی بودن بیع مدبر
و مدبره است و بنا بر اول مراد جواز بیع منفعت مدبر و مدبره است با وجه عدم بطلان تدبیر چنانچه شیخ
طوسی در کتاب العتق در باب جواز بیع المدبر قایل بآن شده و در تهذیب نیز در باب التدبیر قایل بآن
شده پس فاذا مات فقد عتقا بر تقدیر تحقق بیع است و بنا بر دوم مراد بیع عین مدبر و مدبره است
و ممضی بودن آن دو قسم است اول آنکه در صورت احتیاج مالک شدن مدبر و مدبره بآن پس حرام
نخواهد بود چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم این باب دوم آنکه در صورت عدم احتیاج و عدم
رضا باشد و ممضی بودن منافات ندارد با حرام بودن در عقود و ایقاعات مثل ممضی بودن بیع
در وقت ندا برای نماز که مذکور است در آیه سوره جمعه و ذروا البیع و بر این محمول است عمومات
داله بر صحت رجوع از تدبیر مثل حدیث دوم این باب پس فاذا مات فقد عتقا بر تقدیر عدم تحقق
بیع خواهد بود و جمله یبیعهما استیناف بیانی یباعان است و در اینجا نیز آن دو احتمال هست عتقا بصیغه

ماضی معلوم

ماضی معلوم باب ضرب است لان تعلیلیست برای جواز بیع یا برای ممضی بودن بیع عدة بکسر عین بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه مصدر معتل الفا
واوی باب ضرب است و مراد آنست که تدبیر از جمله افراد عتق نیست بلکه تمهید مقدمه عتق است و این اشارتست بآنکه ابطال تدبیر بی حاجت
و بی ضرورت حرام است زیراکه وفا بوعده واجب است بامثال آیت سوره الصف یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا
عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بنا بر آنکه شامل خلف وعده نیز باشد و لیس بشیء واجب برای توضیح سابق است و مراد
آنست که اگر بر کسی واجب شود عتق رقبه برای کفاره که مذکور است در قران تدبیر مجزی نیست برای او یعنی روایت از
یونس بن عبد الرحمن که راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است در غلام تدبیر کرده و کنیز تدبیر کرده شده آنکه جایز است
که فروخته شود منفعت ایشان بیان این آنکه جایز است که فروشد منفعت ایشانرا مالک ایشان در زندگی خود پس چون میرد
پس بتحقیق آزاد شوند زیراکه تدبیر وعده است و نیست چیزی که واجب باشد در کفاره پس چون صاحب میرد میشود غلام تدبیر
کرده شده مثلا از جمله ثلث مال او که میگذارد آنرا و فرج کنیز تدبیر کرده شده حلال است برای صاحب او که تدبیر کرد
او را و برای خریدار چون بخرد او را حلال است بسبب خریدن او پیش از مردن مالک باب یازدهم اصل باب
المکاتب شرح مکاتب بفتح و کسر تا و دو نقطه در بالا میتواند بود و بنا بر اول اسم مفعول و مصدر میمی باب مفاعله میتواند بود مکاتبه
هم قلم شدن کسی و مراد اینجا تعلیق آزادی کسی بر دادن مالی است و تسمیه آن بمکاتبه باعتبار آنست که غالب در آن قسط
نوشته شدن میباشد و غالب در قسط آنست که دهنده و گیرنده مینویسند آنرا تا غلط نشود یعنی این بابیست در بیان آنکه
آزادی او معلق بر دادن مالی است در این باب غیره حدیثست اول اصل عن معویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قلت له انی کاتبت جاریة لایتام لنا واشترطت علیها ان هی عجزت فهی رد فی الرق وانا فی حل مما
اخذت منک قال فقال لک شرطک وسیقال لک ان علیا علیه السلم کان یقول یعتق من المکاتب
بقدر ما ادی من مکاتبته فقل انما کان ذلک من قول علی علیه السلم قبل الشرط فلما اشترط الناس کان لهم
علیهم شرطهم شرح وهب بفتح واو و سکون و فتح ها است رد بفتح را و تشدید دال مصدر بمعنی اسم مفعول است حل
بکسر حای بی نقطه و تشدید لام است منک بکسر کاف از قبیل تغلیب حال المحل بر حال الحال است عکس ضمایر غایبه سابقه
مکاتبته بتقدیر مالی مکاتبته یعنی روایت از معویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را
که بدرستی که من مکاتبت کردم کنیزی را از یتیمانی که ما راست و شرط کردم بر آن کنیز که اگر او ناتوان شود از ادای مال
پس او برگردانیده شده باشد در بندگی و من در حلیتم از آنچه گرفتم از تو را و گفت که پس امام گفت که برای تست شرط
تو و گفته میشود ترا که بدرستی که علی علیه السلم بود که میگفت که آزاد میشود از جمله مکاتب بقدر آنچه داد از جمله مال مکاتبه
خود پس بگو که جز این نیست که بود آن از جمله قول علی علیه السلم در صورتی که پیش از شرط باشد پس وقتی که شرط کردند مردمان شد برای
ایشان شرطهای ایشان اصل فقلت ما حد العجز فقال ان قضاتنا یقولون ان عجز المکاتب ان
ان یوخر النجم الی النجم حتی یحول علیه الحول قال قلت فماذا تقول انت قال لا ولا کرامة لیس له ان یوخر

تمام صح

بجماعی اجلدا اذا کان ذلك فی اشهار شرح القضاه بضم قاف وتخفیف ضاد بانقطه قاضیان و مراد اینجا قاضیان از جانب
حلا خلفاء ضلالت النجم بفتح نون وسکون جیم قسط وان حصه از مالیست که اوقات مقرر شده باشد برای دادن حصص
آن نحمله الکلا بنقطه لعینه مضارع غایب مجهول باب تفعیلست التحویل کلال شمردن چیزی الحول بفتح حا بی نقطه و سکون
واو قدرت بر تصرف وان مرفوع و باب فاعلست الکرامه بفتح کاف و تخفیف را بی نقطه رفعت و مقصود نفی
رفعت آن قاضیان ما ان مکاتبست یعنی پس گفتم که چیست مرتبه عجز پس امام گفت که بدرستی که قاضیان شهرها
میگویند که بدرستی که عجز مکاتب آنست که تاخیر کند قسطی را تا قسط دیگر تا آنکه محال شمرده شود بر مکاتب قدرت بر دادن
آن قسط غالبا را وی گفت که گفتم که پس چه میگوئی تو امام گفت که نه و نیست رفعت آن قاضیان را بیان
این آنکه نیست برای مکاتب اینکه تاخیر کند قسطی را از وقتش چون باشد آن عدم تاخیر داخل در شرط او دوم اصل
عن ابی بصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال المکاتب لا یجوز له عتق ولا هبة ولا نکاح ولا شهادة
ولا حج حتی یؤدی جمیع ما علیه اذا کان مولاه قد شرط ان عجز عن نجم من نجومه فهو رد فی الرق شرح
الشهادة بفتح شین بانقطه مصدر باب علم و حسن گواهی دادن و حاضر شدن و بنا بر اول مراد اقرار بر خود است
مانند نظیر آیت سوره توبه شاهدین علی انفسهم بالکفر و مراد شهادت در طلاق و مانند آنست زیرا که ظاهر عدم جواز
آن مذهب مخالفانست چنانچه می آید در کتاب الشهادات در بعضی احادیث باب شهادة الممالیک که باب دوازدهمست
و بنا بر دوم مراد زیارتست یعنی حاضر شدن در یکی از مشاهد مشرفه مثل مدینه و نجف و کربلا یعنی روایتست از ابو بصیر
از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت که مکاتب روا نیست برای او اینکه آزاد کردنی و نه بخشیدنی و نه نکاحی
و نه اقراری و نه حجی تا آنکه دهد جمیع آنچه را که بر اوست چون باشد مالك او که بتحقیق شرط کرده باشد بر او که اگر عاجز شود
از قسطی از قسطهای او پس او برگردیده باشد در بندگی سوم اصل عن برید العجلی قال سألته عن رجل کاتب
عبداله علی الف درهم ولم یشترط علیه حین کاتبه ان هو عجز عن مکاتبته فهو رد فی الرق وان المکاتب
ادی الی مولاه خمسمائة درهم ثم مات المکاتب و ترك مالا و ترك ابنا له مدرکا شرح روایتست
از برید عجلی که راوی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که مکاتبت کرد او را
که اگر او عاجز شود از مال مکاتبت او پس او برگردیده باشد در بندگی و بدرستی که آن مکاتب داد سوی مالکش پانصد
درهم را بعد از آن وفات یافت آن مکاتب و واگذاشت مالی را و واگذاشت پسری از خود را که بالغ است اصل
قال نصف ما ترك المکاتب من شیء فانه لمولاه الذی کاتبه والنصف الباقی لابن المکاتب لان المکاتب
مات و نصفه حر و نصفه عبد للذی کاتبه فابن المکاتب کهیئة ابیه نصفه حر و نصفه عبد
فان ادی الی الذی کاتب اباه ما بقی علی ابیه فهو حر لا سبیل لاحد من الناس علیه شرح امام گفت که
نصف آنچه گذاشت مکاتب هر چه باشد پس بدرستی که آن برای مالك اوست که مکاتبت کرد او را و نصف باقیمانده

برای پسر مکاتبست

برای پسر مکاتبست زیرا که مکاتب وفات یافت در حالی که نصف او آزاد است و نصف او مملوکست برای کسی که مکاتب کرد
او را پس پسر آن مکاتب مثل پدرش است نصف او آزاد است و نصف او مملوکست پس اگر داد سوی کسی که مکاتبت
کرد پدرش را آنچه را که باقیمانده بر پدرش پس او آزاد است نیست راه گفتگوی برای یکی از مردمان بر او چهارم اصل
عن الحسین بن خالد عن الصادق صلوات الله علیه قال سئل عن رجل کاتب امة له فقالت الامة ما ادیت
من مکاتبتی فانا به حرة علی حساب ذلك فقال لها نعم فادت بعض مکاتبتها و جامعها مولاها
بعد ذلك قال ان کان استکرهها علی ذلك ضرب من الحد بقدر ما ادت من مکاتبتها و دریء
عنه من الحد بقدر ما بقی له من مکاتبتها وان کانت تابعته کانت شریکته فی الحد ضربت مثل ما
یضرب شرح روایتست از حسین بن خالد از امام جعفر صادق صلوات الله علیه گفت که امام پرسیده شد از مردی
که مکاتبت کرد کنیزی از خود را پس گفت آن کنیز که آیا آنچه دادم از مال مکاتبت خود پس بسبب آن آزادم بر حساب آن
پس گفت کنیز را که آری پس کنیز داد بعض مال مکاتبت خود را و جماع کرد او را مالکش بعد از آن امام گفت که اگر باشد
که جبر کرده باشد کنیز را بر آن عمل زده میشود از جمله صد تازیانه بقدر آنچه کنیز داده از جمله مال مکاتبت خود و دور
و دفع کرده میشود از او از جمله صد تازیانه بقدر آنچه باقیمانده برای او از جمله مال مکاتبت کنیز و اگر باشد که کنیز موافقت
کرده باشد او را شریك او باشد در حد بیان اینکه کنیز زده شد از جمله صد مثل آنچه مالکش زده میشود پنجم اصل
عن ابان عمن اخبره عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن المکاتب قال یجوز علیه ما شرطت علیه شرح روایتست
از ابان از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مکاتب گفت که گذرانیده میشود بر او آنچه شرط
کردی بر او ششم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المکاتب اذا ادی شیئا اعتق بقدر ما
ادی الا ان یشترط موالیه ان عجز فهو مردود فلهم شرطهم شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که بدرستی که مکاتب چون چیزی داد چیزی را آزاد کرده شد بقدر آنچه داد مگر آنکه شرط کنند مالکان او
که اگر عاجز شود پس او برگردانیده شده است پس برای ایشانست شرط ایشان هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما
علیهما السلام قال سألت ~~ابا عبدالله علیه السلام~~ سألته عن قول الله عز وجل واتوهم من مال الله الذی اتاکم قال الذی
اضمرت ان تکاتبه علیه لا تقول اکاتبه بخمسة آلاف واترك له الفا ولکن انظر الی الذی اضمرت
علیه فاعطه وعن قوله فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا قال الخیر ان علمت ان عنده مالا شرح در سوره نور
چنینست والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا واتوهم من مال الله الذی اتاکم اضمرت
بصیغه مخاطبست نقول نیز بصیغه مخاطبست ضمیر اکاتبه و ضمیر له مکاتبست و جمله حکایت و حال محکی است و مقصود
سد باب حیلت و مکر است الخیر مرفوع و مبتداست و معنی عبارتست ان بکسر همزه است و ان علمت تا آخر خبر مبتداست
باعتبار مفهوم آن و مقصود آنست که تفسیر خیر در این آیت بصلاح و رشد و تفسیر آن بقدرت بر کسب باطل میکنند و مانند اینها

مرجوح است زیرا که انما ظلنون دنیا و معلوم نمیشود ما را و تفسیر ضرها موافق است با آیت سوره بقره کتب علیکم اذا حضر احدکم
الموت ان ترک خیرا الوصیة مراد بعلم بیبود مالک نزد بنده علم باین است که آن بنده کسب مالی کرد هر چند که آن مال مملوک
بنده نشده باشد و مملوک مالکش باشد زیرا که این علم موجب ظن است باینکه آن غلام قادر بر کسب مال خواهد شد بعد از
مکاتبت یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل
در سوره نور که و بدهید آن مکاتبان شما را از مال الله مالی که داده است شما را امام گفت که آن مالی است که در دل کرفتی بی حیلت
و مکر اینرا که مکاتبت کنی بنده را بنا بر آن بیان این است که نمیکویی که مکاتبت میکنیم او را بر پنج هزار درهم چهار هزار
درهم اصل و یکهزار درهم حیلت و وا میکذارم برای او هزار درهم حیلت را بقصد ثواب عمل باین آیت و لیکن
نظر کن سوی مالی که در دل کرفتی بنا بر آن پس بده آن مکاتب را از آن مال و پرسیدم امام را از قول او که پس مکاتبت
کنید آن بندگان را اگر دانید در ایشان خیر را امام گفت که بهتر در تفسیر این آیت آنست که اگر دانی اینرا که نزد مکاتب است
مالی یازدهم اصل عن معوبة بن وهب قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن مکاتبة ادت ثلثی مکاتبتها
و قد شرط علیها ان عجزت فهی رد فی الرق و نحن فی حل مما اخذنا منها و قد اجتمع علیها نجمان قال
ترد و یطیب لهم ما اخذوا و قال لیس لها ان یوخر النجم بعد حله شهرا واحدا الا باذنهم شرح
شرط بصیغه مجهول از باب نصر و ضرب است و مصدر معنی مفعول است کل بکسر حا و تشدید لام مصدر باب ضرب
کن دو رسیدن وقت وعده دین و اول مراد است در اول و دوم مراد است در دوم ترد بصیغه مضارع غایبه
مجهول از باب نصر است یطیب بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است شهر الظرف توخر است و این اشارت است باینکه
کاهی با اجتماع دو نجم نیز مردود میشود موافق آنچه کذشت در حدیث اول این باب یعنی روایت است از معویة بن وهب
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کنیز مکاتبه که داده دو ثلث مال مکاتبه خود را و بتحقیق شرط کرده شده
بود بر او که اگر عاجز شود پس او مردود باشد در بندگی و در کشت دست باشیم از آنچه کرفتیم از او و بتحقیق فراهم آمده بر او
دو قسط امام گفت که آن کنیز بر کردانیده میشود و پاکیزه میشود برای مالکان آنچه کرفتند و امام گفت که روا نیست
برای آن کنیز اینکه تاخیر کند قسط بعد از رسیدن وقت وعده آن یکماه بی رخصت مالکان نهم اصل عن الحلبی عن ابی
عبدالله علیه السلام فی المکاتب یودی بعض مکاتبته فقال ان الناس کانوا لا یشترطون و هم الیوم یشترطون
و المسلمون عند شروطهم فان کان شرط علیه ان عجز ان عجز رجع و ان لم یشترط علیه لم یرجع شرح
ان عجز جمله جزائیه است و در بعضی نسخ فان عجز است رجع بصیغه معلوم لازم و مجهول متعدی میتواند بود و بر این قیاس
لم یرجع یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در مکاتبی که میدهد بعضی مال مکاتبه خود را پس امام گفت که
بدرستیکه مردمان بودند که شرط نمیکردند و ایشان درین روزگار شرط میکنند و مسلمانان نزد شرطهای خودند یعنی کرم و محافظت
آنها میکنند مانند محافظت دیکر علم خود را اگر آن شرطها مخالف کتاب الله نباشند چنانچه کذشت در کتاب المعیشة

در حدیث اول باب الشرط و الخیار فی البیع که باب سی و دوم است پس اگر باشند که شرط کرده شده باشد بر مکاتب اگر عاجز شود
بر میکردد و اگر شرط کرده نشده باشد بر او بر نمیکردد بتقدیر عجز نیز اصل و فی قول الله عز و جل فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا
قال کاتبوهم ان علمتم لهم مالا قال و قال فی المکاتب یشترط علیه مولاه ان لا یتزوج الا باذن منه حتی یودی مکاتبته
قال ینبغی له ان لا یتزوج الا باذن منه ان له شرطه شرح و در تفسیر قول الله عز و جل در سوره نور که پس مکاتبت کنید
آن بندگان را اگر دانید در ایشان خیر را امام گفت که مکاتبت کنید ایشان را اگر دانید برای ایشان مالی را بیان این شد در شرح اوم
حدیث هفتم این باب و گفت که و امام گفت یعنی گفت در مکاتبی که شرط میکند بر او مالکش اینرا که جفت نگیرد مگر برخصت
از جانب مالک تا آنکه ادا کند مال مکاتبه خود را امام گفت که سزاوار است برای آن مکاتب اینکه جفت نگیرد مگر برخصت
از جانب مالک بدرستیکه برای مالک است شرط مخفی نماند که در بعضی افراد مکاتب احتیاج باین شرط نیست چنانچه کذشت
در حدیث دوم این باب دهم اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز و جل ان علمتم فیهم خیرا ان
علمتم لهم دینا و مالا شرح الدین بکسر دال یعنی فرمانبرداری در اوامر و نواهی یعنی روایت است از حلبی از امام
جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله عز و جل در سوره نور که اگر دانید در ایشان خیری را گفت که اگر دانید برای ایشان
دینی را و مالی را اشارت است باینکه مالدار بی دین در حکم بی مال است یازدهم اصل عن زرعة عن سماعة قال سألته
علیه السلام عن العبد یکاتبه مولاه و هو یعلم ان لیس له قلیل و لا کثیر قال یکاتبه و ان کان یسأل الناس
و لا یمنعه المکاتبة من اجل ان لیس له مال فان الله یرزق العباد بعضهم من بعض و المومن معان
و یقال و المحسن معان شرح ان در اول و سیوم بفتح همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و ضمیر شان مقدر است
و در دوم بکسر همزه شرطیه وصلیه است تقدیم نفی قلیل بر نفی کثیر خلاف مقتضای ظاهر است زیرا که نفی قلیل لازم
دارد نفی کثیر را و لهذا در کلام امام عدول از آن شده سوال از پس عبارت است از طلب مال مقدار به و مانند آن پس منافات
ندارد با آنچه کذشت در حدیث هفتم و نهم و دهم این باب و مناسب این مایه است در حدیث دهم باب شانزدهم لا ینبغی
مرفوع و مجزوم میتواند بود المکاتبه منصوب و مفعول دوم است المومن معان اشارت است بآیت سوره طلاق که و من
یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و یقال کلام زرعه است و مقصود آن است که در روایت راوی دیکر
از امام علیه السلام باین لفظ است و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت است از زرعه بضم زای و سکون را و بی نقطه از
سماعه بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را علیه السلام
از غلامی که مکاتبه میکند او را مالکش و مالکش میداند اینرا که شان اینست که نیست آن غلام را مالی کم و نه بسیار
امام گفت که مکاتبت میکند او را هر چند که آن غلام باشد که طلب کند از مردمان و باز نمیدارد آن غلام مکاتبت را بسبب اینکه
نشان اینست که نیست او را مالی چه بدرستیکه الله تعالی روزی میدهد بندگان را بعضی ایشان را از بعضی و مومن مدد کرده شده است
از جانب الله تعالی و گفته میشود که و نیکوکار مدد کرده شده است دوازدهم اصل عن معویة بن وهب عن ابی عبدالله

علیه السلام قال فی رجل کاتب علی نفسه وماله وله امة وقد شرط علیه ان لا یتزوج فاعتق الامة وتزوجها قال لا یصلح
له ان یحدث فی ماله الا الاکلة من الطعام ونکاحه فاسد مردود قیل فان سیده علم بنکاحه ولم یقل شیئا
قال اذا صمت حین یعلم ذلک فقد اقر قیل فان المکاتب عتق افتری ان یجدد النکاح او
یمضی علی النکاح الاول قال یمضی علی نکاحه شرح این حدیث گذشت در کتاب النکاح در حدیث ششم باب المملوک
یتزوج بغیر اذن مولاه که باب صد و نود و نهم است رجل عبارتست از غلام و مفعولش محذوفست بتقدیر کاتب سیده
و در بعضی نسخ کتاب النکاح رجل کاتب عبده است چنانچه گذشت بنا بر آن رجل عبارتست از صاحب غلام مکاتبه غلام مالک شدن او را
بر خودش و مالش عبارتست از اینکه در عقد مکاتبت قرار یافته باشد اینکه اگر در تصرف غلام است از غلام باشد
و غلام آزاد باشد بعد از آنکه مبلغ معین دهد شرط بصیغه مجهول است فاعتق بصیغه معلوم باب افعال است الاکلة بضم
همزه و سکون کاف بمقدار سیر شدن از طعام یعنی روایتست از معویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت
در غلامی که مکاتبت کرد مالکش او را بر خودش و مالش و او راست کنیزی و بتحقیق شرط کرده شد بر او اینکه جفت بگیرد پس
آزاد کرد آن کنیز را و جفت خود کرد او را امام گفت که خوب نمیشود برای آن غلام اینکه احداث کند در مال خود
چیزی را مگر قدر سیر شدن از خوراک و نکاح او تباه برگردانیده شده است گفته شد امام را که پس بدرستی که مالکش خبردار
شد بنکاح او و نگفت چیزی چگونه میشود امام گفت که چون ساکت شد وقتی که دانست از این بتحقیق راضی شده
گفته شد امام را که پس بدرستی که آن غلام مکاتب آزاد شده آیا پس می بینی اینکه تجدید کند آن نکاح را یا اینکه رود
بر آن نکاح سابق امام گفت که میرود بر نکاح خود اصل عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
رجل کان له اب مملوک وکانت لابیه امرأة مکاتبة قد ادت بعض ما علیها فقال لها ابن العبد هل
لک ان اعینک علی مکاتبتک حتی تؤدی ما علیک بشرط ان لا یکون لک الخیار علی ابی اذا انت ملکت
نفسک قالت نعم فاعطاها فی مکاتبتها علی ان لا یکون لها الخیار علیه بعد ما ملکت قال لا یکون لها
الخیار المسلمون عند شروطهم شرح یکون بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است خیار داشتن کنیز بعد از
آزاد شدن در فسخ نکاح زوج مملوک گذشت در کتاب النکاح در بعضی احادیث باب الامة تکون تحت المملوک فتعتق
تا آخر که باب صد و بیست و هفتم است یعنی روایتست از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از مردی که بود او را پدری مملوک و بود پدرش را زنی مکاتبه که بتحقیق داده بود بعضی آنچه را که بر او است پس گفت
آن زن را پسر آن غلام که آیا میخواهی که مدد کنم ترا بر مال مکاتبه تو تا داده شود آنچه بر تست بشرط اینکه نباشد برای تو
اختیار فسخ نکاح بر پدرم چون تو صاحب گشتی خودت را زن گفت که آری پس چیزی داد آن زن را در مکاتبه آن
زن بنا بر آنکه نباشد برای زن اختیار فسخ نکاح برای غلام بعد از آنکه صاحب کند خودش را امام گفت که نمیباشد برای
آن زن اختیار فسخ نکاح بجهت اینکه مسلمانان نزد شرطهای خودند چهاردهم عن ابی بصیر قال سألت ابا

جعفر علیه

جعفر علیه السلام عن رجل اعتق نصف جاریته ثم انه کاتبها علی النصف الآخر بعد ذلک قال فقال فلیشترط علیها
انها اذا عجزت عن نجومها فانها ترد فی الرق فی نصف رقبتها قال فان شاء کان له فی الخدمة یوم ولها
یوم وان لم یکاتبها قلت فلها ان تتزوج فی تلک الحال قال لا حتی تؤدی جمیع ما علیها فی نصف رقبتها
شرح اعتق بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است فلیشترط بسکون لام بصیغه امر غایب معلوم باب افتعال است و امر
اینجا برای اباحتست فا در فان شاء برای تفریعست زیرا که جواز اشتراط دلالت میکند بر جواز استرقاق نصف
باقیمانده فی مکاتبت و آن وصلیه است و بنا بر اینست که حکم صورت مکاتبت صریح نشده در سابق پس آن ظاهر
تر است از صورت عدم مکاتبت اصل روایتست از ابو بصیر که گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که آزاد
کرده باشد نصف کنیز را و بعد از آن بهمرسید که او مکاتبت کرد آن کنیز را بر نصف دیگر بعد از آن آزاد شدن نصف
راوی گوید که پس امام گفت که پس باید که شرط کند بر کنیز اینکه آن کنیز اگر ناتوان شود از نجومش پس بدرستی که او برگردانیده
شود در بندگی در نصف گردنش امام گفت که پس اگر آن مرد خواهد میباشد برای او در خدمت کنیز روزانه شبی و برای
کنیز روزانه شبی هر چند که مکاتبت نکرده باشد آن کنیز را و عجز آن کنیز ظاهر نشده باشد گفتم که پس آیا جایز است برای
آن کنیز اینکه شوهر گیرد در آن حال که بعضش آزاد و بعضش بنده است امام گفت که نه تا اینکه دهد همه آنچه را که بر او است
بر تقدیر مکاتبت در نصف گردن او پانزدهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل
کاتب مملوکه فقال بعد ما کاتبه هب لی بعضا فاعجل لک مکان مکاتبتی ایحل ذلک قال اذا کان
هبة فلا بأس وان قال حط عنی واعجل لک فلا یصلح شرح هب بفتح ها و سکون با یک نقطه بصیغه امر معتل
الفاء باب ضرب است که نقل بباب منع شده برای حرف حلقی با وجود آنکه حرف حلق لام الفعل است و این از نوادر است
فاعجل در اول بفاء است و در دوم بواو است و در بعضی نسخ در اول نیز بواو است و بر هر تقدیر منصوبست بتقدیر ان
و فا در اول بهتر است زیرا که فرق میان فا و واو اینست که فا برای سببیت است و دلالت میکند بر وقوع دو معامله
یکی هبه و دیگری تعجیل و واو برای جمعیت است پس دلالت میکند بر وقوع یک معامله پس هبه بر حقیقت خود نخواهد بود بلکه از
قبیل اسقاط بعض حق در مقابل تعجیل خواهد بود و آن نوعی از ربا میشود مکان بفتح میم منصوب بنظرفیت است و مقصود است
که مکاتبت را بر طرف کنم و بجای آن تعجیل کنم بنا بر اینکه مکاتبت در صورت دین مؤجل بوده است والا حاجت بظرفیت
بجهت نشستن طرفین نخواهد بود حط بضم حاء بی نقطه و تشدید طاء بی نقطه مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر است
یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که مکاتبت کرد مملوکش
پس غلام گفت بعد از آنکه مکاتبت کرد او را که بخشش کن برای من بعضی را پس تعجیل میکنم برای تو
بجای مکاتبتم آیا حلال میشود آن امام گفت که چون باشد بخشیدن بجهت نیکی پروائی و اگر غلام گوید که اسقاط
کن از من بعضی را تا تعجیل کنم برای تو چیزی نمیشود زیرا که این یک معامله است و ملحق برباست بزهکه میتواند بود

که این محمول بر کراهت است بقرینه آنچه گذشت در کتاب المعیشه در حدیث سوم و چهارم باب الصلح که باب صد و بیست و سوم است
شانزدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المومنین علیه السلام قال فی مکاتبة یطاها مولاها
فتحمل قال یرد علیها مهر مثلها و تسعی فی قیمتها فان عجزت فهی من امهات الاولاد **شرح** ثبوت مهر المثل
مبنی بر آنست که وطی مکاتبه جایز نیست و این منافات ندارد با اینکه در حدیث گذشته است زیرا که ظاهر فان عجزت تا آخر
آنست که این در مکاتبه مشروطه است پس منافات ندارد با حدیث چهارم این باب و تفصیل مکاتبه غیر مشروطه می آید
در کتاب الحدود در حدیث سوم باب الرجل یاتی الجاریة ولغیره فیها شرک و الرجل یاتی مکاتبته که باب یازدهم است
یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المومنین علیه السلام سخن گفت در کنیزی مکاتبه که جماع میکند
او را مالکش پس آبستن میشود گفت که مالک میدهد برای او مهر مثل او را و آن کنیز سعی میکند در دادن مال مکاتبه
خود پس اگر آن کنیز عاجز شود باطل او داخل کنیزان خاصه است مراد آنست که آن فرزند ولد آنست چنانچه گذشت
در کتاب النکاح در آخر ابواب **هفدهم اصل** عن العلاء بن الفضیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قوله
عز و جل فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا و آتوهم من مال الله الذی آتاکم تضع عنه من نجومه التی
لم تکن ترید ان تنقصه و لا ترید فوق ما فی نفسک فقلت کم فقال وضع ابو جعفر علیه السلام عن
مملوک الفا من ستة آلاف **شرح** در نسخ آنچه است وصفت نجومه است آن از غلط کاتبان مینماید زیرا که
ظاهر آنست که الذی تا آخر مفعول تضع است و تزید در اول برای بی نقطه از باب افعال است و در دوم بزای نقطه از باب
ضرب است تنقصه بنون و قاف و صاد بی نقطه از باب نصر یا باب افعال یا باب تفعیل است و ضمیر بارز راجع بالذی است
واو برای عطف بر تزید است بعطف تفسیر لا زائده برای تاکید نفی در لم تکن است تزید بتقدیر تزیده است و ضمیر
مقدر راجع بالذی است و فوق منصوب بظرفیت است و این برای سد باب مکر و حیلت است چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم
این باب **یعنی** روایت است از علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده ابن فضیل بضم فا و فتح ضاد
با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام سخن گفت در قول الله عز و جل در سوره نور که پس مکاتبت کنید آن بندگان را اگر
دانید در ایشان خیر را و دهید ایشان را از مال الله آنچه داد شما را امام گفت در تفسیر و آتوهم که وا میگذاری
از مکاتب جمله قسطهای او آنچه را که نبودی که اراده کنی در وقت عقد مکاتبت این را که کم کنی آن را و نه که زیاد کنی
آن را در بالای آنچه در دل تست که گنجایش دارد پس گفتم که چند است آنچه وا گذاشته میشود پس امام گفت که وا گذاشت
امام محمد باقر علیه السلام از غلامی مکاتب هزار درهم را از جمله شش هزار درهم که مال مکاتبه آن غلام بود **باب دوازدهم**
اصل باب ان المملوک اذا عمی او جذم او نکل به فهو حر شرح عمی بصیغه ماضی غایب
معلوم باب علم است جذم بجیم و ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول المجرد است نکل بنون و تشدید کاف ماضی غایب مجهول باب تفعیل است بر
نایب فاعل است و با برای سببیت است التنکیل منع کردن کسی را و مراد اینجا عذاب است که باعث منع دیگران شود مثل بریدن دست

الذی

کسی

کسی **یعنی** اما بیان این است که بنده چون کور شود یا صاحب جذام شود یا عذابی کرده شود که باعث عبرت دیگران شود
مثل بریدن دست کسی پس او آزاد است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کل عبد مثل به فهو حر **شرح** مثل بتشدید ثای سه نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است التمثیل
تنکیل **یعنی** روایت است از کسی که بنده گور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر غلامی که تنکیل کرده شود
با او پس او آزاد است **دوم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اذا عمی المملوک فلا رق علیه و العبد اذا جذم فلا رق علیه **شرح** روایت است از سکونی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون کور شود بنده پس نیست بندگی بر او و غلام چون
صاحب جذام شود پس نیست بندگی بر او **سوم اصل** عن اسمعیل الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا عمی المملوک
اعتقه صاحبه و لم یکن له ان یمسکه **شرح** روایت است از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که چون کور شود بنده آزاد میکند او را صاحبش و نیست برای صاحبش اینکه در بندگی نگاه دارد او را
چهارم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا عمی المملوک فقد عتق **شرح** عتق بصیغه
ماضی غایب معلوم باب ضرب است و باقی ظاهر است **باب سیزدهم باب المملوک یعتق و له مال شرح**
این باب بیان بنده ای است که آزاد کرده میشود در حالی که او را هست مال در این باب پنج حدیث است **اول اصل**
عن عمر بن یزید قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اراد ان یعتق مملوکا له و قد کان مولاه یاخذ
منه ضریبة فرضها علیه فی کل سنة و رضی بذلک المولی و رضی بذلک المملوک فاصاب المملوک
فی تجارته مالا سوی ما کان یعطی مولاه من الضریبة قال فقال اذا ادی الی سیده ما کان
فرض علیه فما اکتسب بعد الفریضة فهو للمملوک ثم قال ابو عبد الله علیه السلام الیس قد فرض الله عز و جل
علی العباد فرائض فاذا ادوها الیه لم یسالهم عما سواها **شرح** این حدیث می آید در کتاب المواریث
در حدیث اول باب ولاء السائبه که باب نهصد و سوم است و در شرح آن بیان میشود که عبد مادون است در تصرف
در فاضل ضریبه بسبب شرط مالک و وجوب وفا بشرط پس اگر آن عبد میرد و فرزندی آزاد نداشته باشد فاضل
ضریبه بر میگردد بسوی مالک عبد و این منافات ندارد با اینکه اگر آن عبد آزاد شود فاضل ضریبه ملک
او شود یا نشود و باید که در تصرف او باشد تا روز مردنش و اینجا میگویم که رجل عبارت است از مردی آزاد
یا عبارت است از مردی مملوک و بنا بر اول مولاه عبارت است از رجل و ضمیر مولاه و ضمیر منه راجع بمملوکا است
و لام در للمملوک برای ملکیت و برای انتفاع میتواند بود و بنا بر دوم مولاه عبارت است از مالک رجل است
و ضمیر مولاه و ضمیر منه راجع برجل است و لام در للمملوک برای انتفاع است الضریبه بفتح ضاد با نقطه و کسر را

بنقطه وسکون یای دو نقطه در پایین و یای یکنقطه مقرری فرض شما و رای بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایت است از عمر بن یزید گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که اراده کرده است اینکه ازاد کند غلامی را از خود را و تحقیق بود مالکش که میگرفت از ان غلام مقرری که
تعیین کرده بود از برای ان غلام در هر سالی و راضی شده بود با آن مالک و راضی شده بود با آن غلام پس غلام
دریافت در تجارت خود مالی را سوای آنچه بود که میداد بمالکش که مقرری است راوی گفت که پس امام
گفت که چون غلام داد بسوی مالکش آنچه را که بود که تعیین کرده بود برای ان غلام پس آنچه غلام کسب کرد بعد از
مقرری پس آن برای غلام است اگر آزاد نشود بعد از ان در بیان نظیر این گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا
نیست شان اینکه بتحقیق فرض کرد الله عز و جل بر بندگان فریضه چند را مثل نماز پنجوقت و روزه ماه رمضان
پس چون بندگان دهند آنها را بسوی او نمی رسد ایشان را از آنچه غیر آنها است فصل قلت له فللمملوک ان
یتصدق مما اکتسب و یعتق بعد الفریضة التی کان یودیها الی سیده قال نعم واجر ذلک له قلت
فان اعتق مملوکا مما اکتسب سوی الفریضة لمن یکون ولاء المعتق قال فقال یذهب
فیتوالی الی من احب فاذا ضمن جریرته و عقله کان مولاه و ورثه قلت الیس قال رسول الله
صلی الله علیه و آله الولاء لمن اعتق قال فقال هذا سائبة لا یکون ولاؤه لعبد مثله شرح الولاء
بفتح واو و تخفیف لام و الف ممدوده مصدر باب حسب پیوستگی که باعث میراث بردن شود التوالی
مصدر باب تفاعل پیوسته کردن خود بکسی که وارث تواند شد ضمن بضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمن موصوله است الجریره بفتح جیم و کسر رای بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در
پایین و رای بی‌نقطه گناهی که باعث تاوان در دنیا شود مثل زخم زدن بر کسی و ضمان جریره کسی عبارت است
از التزام تحمل نفقه او و از ارتکاب جریره بقدر وسع العقل بفتح عین بی‌نقطه و سکون قاف تاوان
جریره السائبه بسین بی‌نقطه و الف و کسر همزه و بای یکنقطه حیوان سر خود رها برای تانیث است ملکه برای
غلبه اسمیت بر وصفیت است یعنی گفتم امام را که آیا پس جایز است برای آن غلام بعض از انکه آزاد
شود اینکه بعضی تصدق کند از آنچه بهم رسانید و بنده آزاد کند بعد از مقرری که بود که میداد آنرا
سوی مالک خود امام گفت که آری و ثواب آن تصدق و بنده آزاد کردن برای آن غلام است گفتم که
پس اگر پیش از انکه آزاد شود آزاد کند بنده را از آنچه بهم رسانید سوای مقرری برای که بیاشد
ولاء آن آزاد کرده شده راوی گفت که پس امام گفت که آن غلام میرود و پس پیوسته میشود بسوی
کسی که خواهد پس چون آن کس ضامن شود گناه آن آزاد کرده شده را و تاوان گناه او را میشود صاحب ولاء

او

او وارث میشود او را گفتم امام را که آیا نیست اینکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ولا از آزاد کرده شده
برای کسی است که آزاد کرد راوی گفت که پس امام گفت که این آزاد کرده شده بسر خود است نیست ولای او برای
غلامی مثل او و مراد اینست که قول رسول الله در صورتیست که صاحب ولا ثابت باشد و آزاد کننده و غیر او از انواع
دانسته شده در ولا چنانچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب الامة تکون تحت المملوک فتعتق تا آخر که بابی
صد و هشتم است فصل قلت فان ضمن العبد الذی اعتقه جریرته و حدثه ایلزمه ذلک
ذلک و یکون مولاه و یرثه قال فقال لا یجوز ذلک و لا یرث عبد حرا شرح الحدث بفتح حای
بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و ثای سه نقطه کار ناشایسته و عطف آن از قبیل عطف تفسیری است یعنی گفتم که پس
اگر ضامن شود غلامی که آزاد کرد او را جریره او را و حدث او را آیا لازم میشود آن غلام را آن ضمان
و میباشد صاحب ولای او و وارث میشود او را راوی گفت که پس امام گفت که لازم نمیشود آن ضمان
و وارث نمیشود غلامی آزادی را دوم فصل عن زراره عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کاتب الرجل
مملوکه و اعتقه و هو یعلم ان له مالا و لم یکن استثنی السید المال حین اعتقه فهو للعبد شرح
روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون مکاتبه کرد مرد غلامش را و آزاد کرد او را
در حالی که آن مرد میداند اینکه آن مال را هست مالی و نبود که استثنا کرده باشد مالک آن مال را در وقتی که
آزاد کرد او را پس آن مال از غلام است سیوم فصل عن زراره عن احدهما علیهما السلام فی رجل اعتق عبدا له
و له مال لمن مال العبد قال ان کان علم ان له مالا تبعه ماله و الا فهو للمعتق شرح روایت است از زراره
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که آزاد کرد غلامی از خود را و آن غلام را هست مالی برای
کیست مال آن غلام امام گفت که اگر باشد که دانسته باشد اینکه غلام را هست مالی تابع غلام میشود مال غلام و اگر
ندانسته باشد پس آن مال از آزاد کننده است چهارم فصل عن زراره قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن رجل اعتق
عبدا له و للعبد مال لمن المال فقال ان کان یعلم ان له مالا تبعه ماله و الا فهو له شرح روایت است از زراره
گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که آزاد کرد غلامی را از خود را و غلام را هست مالی که برای کیست آن مال پس امام گفت که
اگر باشد که میدانسته باشد اینکه غلام را هست مالی تابع میشود غلام را مالش و اگر ندانسته باشد پس آن مال از آزاد کننده است پنجم فصل
عن ابی جریر قال سالت ابا الحسن علیه السلام عن رجل قال لمملوکه انت حر و لی مالک قال لا یبدا بالحریة قبل
المال یقول لی مالک و انت حر برضا المملوک فان ذلک احب الی شرح ابو جریر قمی اسم او زکریا بن
ادریس است و او از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است یعنی روایت است از جریر بفتح جیم و کسر رای
بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام را
از مردی که گفت غلامش را که تو آزادی و از من است مال تو امام گفت که ابتدا نمیکند بآزادی پیش از مال

ازم

میکوید که از من است مال تو و نو ازادی بخشنود آن غلام چه بدرستی که آن محبوب تر است سوم مراد اینست که آن نهی تنزیهی با امر ترغیبی است

باب چهاردهم اصل باب عتق السکران و المجنون و المکره شرح

این باب با ازاد کردن مست و دیوانه و مجبور است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن عتق المکره فقال لیس عتقه بعتق **شرح** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که از ازاد کردن مجبور گفت که نیست ازاد کردن او ازاد کردن صحیح **دوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن المراة المعتوهة الذاهبة العقل ایجوز بیعها و صدقتها قال لا و عن طلاق السکران و عتقه قال لا یجوز **شرح** مضمون اول گذشت در کتاب الطلاق در حدیث چهارم باب طلاق المعتوه تا آخر که باب پنجاه و دوم است و حدیث سوم باب طلاق السکران باب پنجاه و سوم است المعتوه بعین بی نقطه و تا ء دو نقطه در بالا و ها بصیغه اسم مفعول مجرد سفیه و مجنون و ذکر الذاهبة العقل برای بیان اینست که مراد اینجا معنی دوم است **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زن بیخرد که خرد از او رفته که آیا کنیز میشود فروختن او و تصدق او امام گفت که نه و پرسیدم از طلاق مست و ازاد کردن او گفت که کنیز نمیشود **سوم اصل** عن عمر بن اذینة عن زراره و قال محمد بن مسلم و برید ابن معویة و فضیل و اسمعیل الازرق و معمر بن یحیی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام ان المدله لیس عتقه عتقا **شرح** المدله بدال بی نقطه و ها بصیغه اسم مفعول باب تفعیل بیخرد **یعنی** روایت است از عمر بن اذینه بضم همزه و فتح دال با نقطه و سکون یا ء دو نقطه در پایین و نون از زراره یا عم گفت که و لذ محمد بن مسلم و برید بضم با ء یکنقطه بن معاویه و فضیل و اسمعیل ازرق بفتح همزه و سکون زای با نقطه و فتح رای با نقطه و معمر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و تخفیف میم دوم معتوه و را ء بی نقطه ابن یحیی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که مجنون انیست ازاد کردن او ازاد کردن صحیح **چهارم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یجوز عتق السکران **شرح** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کنیز نمیشود ازاد کردن مست

باب یازدهم اصل باب امهات الاولاد شرح

این باب بیان کنیزانیست که مادران فرزندانند در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن ام الولد قال امة تباع و تورث و توهب و حدها حد الامة **شرح** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کنیزی که مادر فرزند است که آیا مخفی آن ازاد میشود یا هنوز کنیز است امام گفت که هنوز کنیز است بهان این الکه کاهی فروخته میشود بتفصیلی که می آید در صدر پنجم این باب و کاهی بمیراث گرفته میشود و کاهی بخشیده میشود بنابر تفصیلی که می آید در صدر ششم این باب یا در صورتی که بفرزندش بخشیده شود در مقابل بخششهای دیگر بفرزندان دیگر و مرتبه او مرتبه کنیز است **دوم اصل** عن عمر بن یزید عن ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن ام الولد تباع فی الدین قال نعم فی ثمن رقبتها **یعنی** روایت است از عمر بن یزید از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کنیز مادر فرزند که آیا فروخته میشود برای ادای دین بفتح دال امام گفت که آری برای بهای کردن آن کنیز لمشارکت با آنکه برای دینی دیگر فروخته نمیشود با وجود فرزندش چنانچه می آید

در صدر پنجم

در صدر پنجم این باب **سوم اصل** عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه ایما رجل ترک سریة لها ولد او فی بطنها ولد او لا ولد لها فان اعتقها ربها عتقت و ان لم یعتقها حتی توفی فقد سبق فیها کتاب الله و کتاب الله احق فان کان لها ولد و ترک مالا جعلت فی نصیب ولدها **شرح** ای مرفوع و مبتدء است و ما زائده و مان مضاف و مضاف الیه است السریة بضم سین بی نقطه و تشدید رای بی نقطه مکسوره و تشدید یا ء دو نقطه در پایین کنیز خاصه فان اعتقها تا آخر خبر مبتدء است عتقت بصیغه معلوم باب ضرب است کتاب الله عبارتست از آیات مواریث و مراد اینست که آن کنیز داخل میراث میشود **یعنی** روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که هر کدام مرد که واگذاشته است کنیزی خاصه را که او راست فرزندی یا در شکم اوست فرزندی یا نیست فرزندی او را پس اگر ازاد کرده باشد او را مالکش ازاد شده و اگر ازاد نکرده باشد او را تا آنکه وفات یافته باشد پس تحقیق پیشی گرفته در آن کنیز کتاب الله و کتاب الله سزاوارتر است به پیروی پس اگر باشد آن کنیز را فرزندی و مالکش واگذاشته باشد مالی دیگر را که وفا کند بحصص وارثان دیگر گردانیده میشود آن کنیز در حصه فرزندش و با آن اعتبار ازاد میشود **اصل** قال قضی امیر المومنین صلوات الله علیه فی رجل ترک جاریة و قد ولدت منه ابنة و هی صغیرة غیر انها تبین الکلام فاعتقت امها فخاصم فیها موالی الجاریة فاجاز عتقها للام **شرح** تبین بتا ء یکنقطه و با ء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعل بحذف یکی از دو تا یا باب تفعیل یا باب افعال است البیان و التبیین و التبیین و الابانة فهمیده و فهمانیدن و هر دو اینجا مناسب است **یعنی** امام گفت که حکم کرد امیر المومنین صلوات الله علیه در مردی که واگذاشته کنیزی را و بتحقیق زاییده بود آن کنیز از آن مرد دختری را و آن دختر کوچک است لیکن افاده میکند که میفهمد سخن را پس ازاد کرد آن دختر مادرش را پس نزاع کردند در آن کنیز وارثان پدران دختر پس تجویز کرد ازاد کردن آن دختر را برای مادر مراد اینست که اگر قیمت کنیز زیاد باشد از قدر حصه آن دختر و آن دختر را مالی باشد که وفا بزاید کند لازم است سعی کنیز برای ازادی چنانچه گذشت در صدر چهارم باب المملوک بین شرکا یعتق احدهم نصیبه او یبیع که باب نهم است **چهارم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اشتری جاریة یطاها فولدت له ولدا فمات ولدها قال ان شاؤا باعوها فی الدین الذی یکون علی مولاها من ثمنها و ان کان لها ولد قومت علی ولدها من نصیبه **شرح** مفهوم فی الدین تا آخر اینست که اگر دین نباشد یا در غیر بهای کنیز باشد نمیفروشند کنیز را و این محمول بر کراهت است یا محمول بر تعلیم تقیه است زیرا که مذهب مخالفان آن کنیز ازاد است و حرام است فروختن آن کنیز **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خرید کنیزی را که جماع کند او را پس زایید برای آن مرد فرزندی را پس مرد فرزند کنیز پیش از مردن آن مرد امام گفت که اگر خواهند وارثان آن مرد میفروشند آن کنیز را در دینی که میباشد بر مالک کنیز از بهای آن کنیز و اگر باشد برای آن کنیز فرزندی بها کرده میشود بر فرزندش از حصه آن فرزند و ازاد میشود **پنجم اصل** عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام او قال لابی ابراهیم علیه السلام اسالک قال سل قلت لم باع امیر المومنین

ولد
ابواب الدين وجوهر

عليه السلام امهات الاولاد قال في فكاك رقابهن قلت وكيف ذاك قال ايما رجل اشترى جارية فاولدها
ثم لم يؤد ثمنها ولم يدع من المال ما يؤدي عنه اخذ ولدها منها وبيعت فادي ثمنها قلت فيبعن
فيما سوى ذلك من دين قال لا شرح اسالك بتقدير اريد بران اسكلك اسالكست يا بتقدير استفهام است
الفكاك بفتح وكسر فاو تخفيف كاف انچه بان چيزي از كرو بدر ايد و مراد اينجا بهاي چيزي است زيرا كه بان منتقل
ميشود بيع از كسي سوي ديگري ثم براي تعجب است يا براي تراخي زمان است يودي بصيغه مجهول و معلوم باب تفعيل
ميتواند بود و بر هر تقدير ضمير مستتر راجع بماء است و ضمير عنه راجع برجل است و بنا بر دوم از قبيل اسناد مجازيست
در نسخ ولدها منها در ضمير مونث است و ظاهر است كه اول ضمير مذكر باشد و آن ضمير عايد بمبتدا باشد و
ميتواند بود كه دوم ضمير مذكر باشند و او در وبيعت براي عطف انشا است زيرا كه اگر براي عطف انفراد باشد
معطوف نيز محتاج بعايد بمبتدا خواهد بود ادي بصيغه ماضي مجهول باب تفعيل است يعني روايت است از عمر بن يزيد
گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را يا گفت كه امام موسي كاظم عليه السلام را كه ميخواهم كه سوال كنم ترا امام
گفت كه سوال كن گفتم كه چرا فروخت امير المومنين عليه السلام كنيزان امادران فرزندان را امام گفت كه براي
بهاي گردنهاي ايشان گفتم كه و چگونه است اين امام گفت كه هر كدام مردي كه خريد كنيزي را پس زاييد آن كنيز را
با وجود انكه نداده بود بهاي او را و نگذاشت از جمله مال انچه را كه داده شود از جانب آن مرد گرفته شد فرزند آن مرد
از ان كنيز و فروخته شد ان كنيز پس داده شد بهاي آن كنيز گفتم كه آيا پس فروخته ميشوند آن كنيزان براي انچه
غير آن باشد از ديني امام گفت كه نه ششم اصل عن يونس في ام ولد ليس لها ولد مات ولدها
ومات عنها صاحبها ولم يعتقها هل يحل لاحد تزويجها قال لا وهي امة لا يحل لاحد تزويجها الا
بعتق من الورثة فان كان لها ولد وليس على الميت دين فهي للولد واذا ملكها الولد فقد عتقت
بملك ولدها لها وان كانت بين شركاء فقد عتقت من نصيب ولدها وتستسعى في بقية ثمنها
شرح يونس بن عبد الرحمن راوي امام موسي كاظم و امام رضا عليهما السلام است و معتمد عليه است ضمير مستتر در قال
راجع بيونس و راجع بامام ميتواند بود دين بفتح دال عبارتست از فكاك رقبه كنيز چنانچه بيان شد در حديث سابق
و عبارتست از اعم از ان و ديني كه مستوعب تركه باشد بنا بر اينكه در صورت ديني مستوعب مال ميت منتقل بورثه
نشود زيرا كه چنانچه مي آيد در كتاب المواريث در ذيل حديث اول باب اقرار بعض الورثه بدين يعني روايت
از يونس در كنيز مادر فرزند كه نيست او را فرزندي و فات يافته فرزندش و وفات يافته از سر او مالكش
بر حالي كه ازاد نكرده او را آيا حلال ميشود براي كسي تزويج آن كنيز گفت كه نه بيان اين انكه او كنيز است
حلال نميشود براي كسي تزويج او مگر باز آزاد كردني از جانب وارثان پس اگر باشد آن كنيز را فرزندي بر حالي كه نيست
بر ميت ديني كه مانع ازادي او ميشود نشود پس او از ان فرزند است و حين مالك شد او را آن فرزند پس بتحقيق

آزاد شد

آزاد شد بسبب مالك شدن فرزند او را و اگر آن كنيز باشد ميان شريكان مراد صورتيست كه حصه فرزند او
و فا نكند بهاي او پس بتحقيق آن كنيز آزاد ميشود از حصه فرزند او و سعي فرموده ميشود در باقي مانده بهاي او باب
شانزدهم اصل باب نوادر شرح اين باب احاديث متفرقه است در اين باب پانزده حديث است اول اصل عن هشام
ابن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل ابو عبد الله عليه السلام وانا حاضر عن رجل باع من رجل جارية بكرا
الى سنة فلما قبضها المشتري اعتقها من الغد وتزوجها وجعل مهرها عتقها ثم مات بعد ذلك
بشهر فقال ابو عبد الله عليه السلام ان كان للذي اشتراها الى سنة مال او عقدة تحيط بقضاء ما
عليه من الدين في رقبتها فان عتقه ونكاحه جائزان شرح العقده بضم عين بي نقطه و سكون قاف و دال
بي نقطه زمين زراعت و مانند آن كه ساكن بيابد پس مراد بمال مالي است كه متحرك باشد مثل درهم و دينار و حيوان و جامه
يعني روايت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلام بر حالي كه من حاضر بودم از
مردي كه فروخت بمردي كنيزي بكر را بنسيه تا يكسال پس وقتي كه قبض كرد آن كنيز را خريدار ازاد كرد او را در فرداي
آن روز و جفت خود كرد او را و گردانيد مهر او را ازاد كردن او و بعد از ان وفات يافت بعد از جفت كردن
بيكماه پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه اگر باشد براي كسي كه خريد او بنسيه تا يكسال مالي متحرك يا مالي ساكن كه وفا كند باخر
كردن انچه بر اوست از دين بسبب گردن آن كنيز پس بدرستي كه ازاد كردن او و نكاح او صحيح است اصل قال وان
لم يكن للذي اشتراها فاعتقها وتزوجها مال ولا عقدة يوم مات تحيط بقضاء ما عليه من الدين برقبتها
فان عتقه ونكاحه باطل لانه اعتق ما لا يملك وارى انها رق لمولاها الاول قيل له فان كانت علقت
من الذي اعتقها وتزوجها ما حال الذي في بطنها فقال الذي في بطنها مع امه كهيئتها شرح يوم منصوب و مفعول فيه
بتحيط است و ذكر يوم مات با وجود انكه مقتضاي ظاهر اين بود كه گويد يوم اشتري يا گويد كه يوم اعتقها و تزوجها براي
اشارت بانست كه مال يا عقده در يوم موت قايم مقام مال يا عقده در يوم اشترا ميشود و تلافي ميكند و قرينه بر انچه
گفتيم انست كه لانه اعتق ما لا يملك اشارتست بايه سوره نسا يا ايها الذين آمنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل
الا ان تكون تجارة عن تراض منكم و بيانش در كتاب المعيشه در حديث دوم باب سي و هشتم كه باب قضاء الدين است علقت بصيغه
ماضي غايبه معلوم باب علم است يعني امام گفت كه و اگر نباشد براي انكه خريد آن كنيز را پس ازاد كرد او را و جفت خود كرد
او را مالي متحرك و نه مالي ساكن در روزي كه وفات يافت كه وفا كند باخر كردن انچه بر اوست از دين بسبب گردن آن كنيز
پس بدرستي كه هر يك از آزاد كردن او و نكاح او فاسد است زيرا كه او ازاد كرد انچه را كه مالك نميشود او را و مي بينم كه آن كنيز
بنده است براي مالك اول او و گفته شد امام را كه پس اگر باشد كه آبستن شده باشد از انكه ازاد كرد او را و جفت خود كرد
او را چيست حال فرزندي كه در شكم اوست پس امام گفت كه فرزندي كه در شكم اوست با مادرش است مانند مادر است
در بنده بودن براي مالك اول دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام في المملوك يعطي الرجل مالا

بكذا

منه اعلى المعتق لها
المتزوج بها ما حال ما في
بطنها فقال الذي في بطنها
من الحمل حاله حالها هو
كهيئتها للحمل

لیشتریه فیعتقه قال لا یصلح له ذلک **شرح** ضمیر له راجع بمملوک و راجع برجل میتواند بود **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از
امام محمد باقر علیه السلم در غلام که میدهد مردی مالی برای اینکه بخرد آن غلام را پس ازاد کند او را گفت که خوب نمیشود
برای آن غلام این عمل **بدانکه** این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب المملوک یعتق وله مال که باب سیزدهم است
که غلام مالک فاضل ضریبه میشود و اعتاق ازان میکنند زیراکه میتواند بود که این مخصوص صورتی باشد که مالکش جاهل باشد
بتوکیل بقرینه فیعتقه زیراکه اعتاق در غیر ان صورت لغو است و ایضا میتواند بود که خود را بفاضل ضریبه بتواند
خرید اگرچه غیر خود را تواند خرید و ایضا میتواند بود که این مخصوص صورتی باشد که آن مال غیر فاضل ضریبه باشد **سوم**
اصل عن ابرهیم الکرخی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان هشام بن ادیم سالنی ان اسالک عن رجل جعل ادمی
لعبده العتق ان حدث بسیده حدث الموت فمات السید وعلیه تحریر رقبة واجبة فی کفارة
ایجزی عن المیت عتق العبد الذی کان السید جعل له العتق بعد موته فی تحریر الرقبة التی کانت
علی المیت فقال لا **شرح** ادیم بضم همزه و فتح دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و میم است و در بعضی
نسخ بجای میم نون است و او از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلم است ~~راکه پدر بشر که هشام بن ادیم طلب کرد از من اینرا~~
روایتست از ابراهیم بن کرخی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که پدر بشر که هشام بن ادیم طلب کرد از من
اینرا که برسم ترا از مردی که گردانید برای غلام خود آزادی را اگر حادث شود بمالکش حادث مرگ پس وفات یافت
آن مالک و بر اوست ازاد کردن بنده که واجبست در کفارت آیا کافی میشود از ان وفات یافته ازاد کردن غلامی
که بود مالک که گردانید برای او آزادی را بعد از مردن خود در آزاد کردن بنده که بود بر ان مرده پس امام گفت که نه
چهارم اصل عن بکر بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلم قال ساله رجل وانا حاضر فقال یکون لی الغلام فیشرب
الخمر و یدخل فی هذه الامور المکروهة فاریده عتقه اعتقه احب الیک ام ابیعه واتصدق بثمنه فقال
ان العتق فی بعض الزمان افضل وفی بعض الزمان الصدقة افضل فاذا کان الناس حسنة حالهم فالعتق
افضل واذا کانوا شدیدة حالهم فالصدقة افضل ومع هذا احب الی اذا کان بهذه الحال عتقه
و و نظیرش بتقدیر ان صدقته است پس منصوب و مرفوع میتواند بود **یعنی** روایتست از بکر بن محمد از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که پرسید امام را مردی بحالی که من حاضر بودم با بیرونش که گفت که میباشد مرا غلامی پس میآشامد خمر را و داخل میشود
در این اعمال قبیحه مثل قمار پس اراده میکنم ازاد کردن او را آیا اینکه ازاد کنم او را محبوبتر است سوی تو یا اینکه
فروشم او را و تصدق کنم بهای او پس امام گفت که بدرستی که آزاد کردن در بعضی زمان فاضلتر است و در بعضی زمان
تصدق فاضلتر است با بیرونش که چون باشند مردمان خوشحال باعتبار مال دنیا پس ازاد کردن فاضلتر است و چون باشند
بدحال پس تصدق فاضلتر است و فروختن این غلام محبوبتر است سوی من چون باشد باینحال فسق هر چند که مردمان خوشحال
باشند **پنجم اصل** عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول کان علی بن ابی طالب صلوات الله

علیه یقول

علیه یقول الناس کلهم احرار الا من اقر علی نفسه بالعبودیة وهو مدرک من عبد او امة ومن شهد علیه بالرق
صغیرا کان او کبیرا **شرح** روایتست از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود علی بن
ابی طالب صلوات الله علیه که میگفت که جمیع مردمان ازاد اند در ظاهر مگر کسی که اقرار کرد بر خود نفسش به بندگی بحالی
که او بالغ باشد از غلام یا کنیز و کسی که گواهی داده شد براو ببندگی خواه کوچک باشد یا بزرگ **بدانکه** مثل این آمده در کتاب
القضایا والاحکام در حدیث اول باب بحیهم که باب اخر منه است و منافاتی نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب
المعیشة در حدیث سیزدهم باب شراء الرقیق که باب نود و سوم است که چون شخصی در تصرف مالکانه دیگری باشد دعوی حریت
او مسموع نیست مگر ببینه زیراکه مراد بالناس کلهم ما عدای شخصی است که معلوم نباشد که در تصرف مالکانه دیگری است بقرینه ومن شهد علیه
بالرق بنابر اینکه تصرف مالکانه مستند شهادتست و الا ابواب شهادات مسدود میشود پس اگر تصرف مالکانه معلوم باشد احتیاج
بشهادات نیست **ششم اصل** عن بعض اصحابنا قال دخل ابن ابی سعید المکاری علی ابی الحسن الرضا علیه السلم فقال
له ابلغ الله من قدرک ان تدعی ما ادعی ابوک فقال له مالک اطفأ الله نورک وادخل الفقر بیتک
اما علمت ان الله تبارک وتعالی اوحی الی عمران علیه السلم انی واهب لک ذکرا فوهب له مریم ووهب
لمریم عیسی علیه السلم فعیسی من مریم ومریم من عیسی ومریم وعیسی شیء واحد وانا من ابی وابی منی وانا وابی
شیء واحد **شرح** حسین بن ابی سعید از رؤسای واقفیه است مکاری بضم میم و تخفیف کاف و تخفیف یای است همزه
برای استفهام انکاریست ابلغ بصیغه ماضی باب معلوم باب تفعیل است من زائده است باعتبار اینکه استفهام انکاری
در حکم نفی است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول دوم ابلغ است تدعی بتشدید دال بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال است اوحی الی عمران اشارتست بآیت سوره آل عمران واذ قالت امراة
عمران و بیانش در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و پنجم که باب ان الله اذا قال فی الرجل شیئا فلم یکن فیه وکان
فی ولده او ولد ولده فانه هو الذی قال فیه است **یعنی** روایتست از بعض یاران ما گفت که داخل شد پسر ابو سعید مکاری
بر امام رضا علیه السلم پس گفت امام را که آیا رسانید الله قدر ترا باینکه دعوی کنی امامتی را که دعوی کرد پدر تو پس
امام گفت او را که چیست ترا خاموش کناد الله نور ترا و داخل کناد فقر را در خانه تو آیا ندانستی اینرا که
الله تبارک و تعالی وحی کرد سوی عمران پدر مریم که بدرستی که من بخشیده ام ترا پسری پس بخشید او را مریم و بخشید
مریم را عیسی علیه السلم پس عیسی از مریم است و مریم از عیسی است و مریم و عیسی یک چیز اند و من از پدر خودم و پدر من از
من است و من و پدرم یک چیزیم مراد اینست که هر کدام جاری مجرای دیگریست پس مستبعد نیست دعوی من **اصل** فقال له
ابن ابی سعید واسالک عن مسئلة فقال لا اخالک تقبل منی ولست من غنمی ولکن هاتها فقال رجل
قال عند موته کل مملوک لی قدیم فهو حر لوجه الله قال نعم ان الله عز وجل یقول فی کتابه حتی عاد کالعرجون
القدیم فما کان من ممالیکه اتی له ستة اشهر فهو قدیم حر قال فخرج من عنده وافتقر حتی مات

ولم یکن عنده مبیت لیلة لعنه الله **شرح** اضلاک بکسر وفتح همزه وضاد با نقطه و ضم لام وضمیر مخاطب
بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل العین واوی باب علم است غنم بفتح غین با نقطه وفتح نون عبارت است از پیروان
با تهابکسر تا و دو نقطه مد در بالا مرکب است از اسم فعل بمعنی بیار و ضمیر راجع بگله قدیم مجرور باء مرفوع است
المبیت بفتح میم وکسر بای یکنقطه وسکون یای دو نقطه در پایین و تا دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب است
بروز آوردن ومراد اینجا قوت است واز ابلبت بکسر با و سکون یا ذیر مبنا منه صاحب قاموس گفته که البلبتة
بالکسر القوت کالبیت لعنه الله جمله انشائیه و ضرب میتواند بود **یعنی** پس امر کرد امام را بسر ابو سعید که وایا
وسوال کنم ترا از مسئله پس امام گفت که گمان میبرم ترا مکر دور از من و بیستی از جمله بیرون کن ولیکن بیار آنرا پس
گفت که مردی گفت نزد مردن خود که هر مملوکی از من که کهنه باشد پس او آزاد است برای الله تعالی چگونه میشود
امام گفت که آری میدانم بدرستی که الله عز وجل میگوید در کتاب خود در سوره یس که تا آنکه برگشت مانند چوب خوشه خرما
که کهنه است پس هر چه باشد از مملوکان او که آمده باشد برای او شش ماه پس او کهنه است آزاد است راوی گفت پس ابن
ابی سعید بیرون رفت از نزد امام و تنگدست شد تا آنکه مرد و نبود نزد او نفقه یک شب لعنت کناد او را الله تعالی
هفتم عن عبد الله بن الفضل الهاشمی عن ابیه رفعه قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل نکح ولیدة
رجل اعتق ربها اول ولد تلده فولدت توأما فقال اعتق کلاهما **شرح** فضل بن عیسی هاشمی از کلیهما
راویان امام جعفر صادق علیه السلام است رجل اول عبارت است از غلام الولیدة بفتح واو و کسر لام کنیز ربها عبارت است
از رجل دوم **یعنی** روایت است از عبد الله بن فضل هاشمی از پدرش نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از او است
امام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در مردی که جفت خود کرد کنیز مردی را که آزاد کرد صاحب کنیز اول فرزند را
که زاید او را پس بزاید توام را یا پسر و پس گفت که آزاد کرده شد هر دو آنها بنابر اینکه هر کدام اول است باعتباری
و دوم است باعتباری دیگر زیرا که موخر در خروج از شکم مادر مقدم است در انعقاد نطفه در شکم چنانچه گذشت
در حدیث آخر کتاب العقیقة **هشتم** عن علی بن مهزیار قال کتبت الیه اساله عن المملوک یحضره الموت
فیعتقه مولاه فی تلک الساعة فیخرج من الدنیا حرا اهل للمولی فی ذلک اجر او یترکه فیکون له اجره
اذا مات وهو مملوک فکتب یترک العبد مملوکا فی حال موته فهو اجر لمولاه وهذا عتق
فی هذه الساعة لم یکن نافعا له **شرح** روایت است از علی بن مهزیار که راوی امام رضا و امام محمد تقی و امام
علی نقی علیهم السلام است گفت که نوشتم بسوی امام میپرسیدم او را از غلام که حاضر میشود او را مرگ پس آزاد میکند او را
صاحبش درین ساعت پس بیرون میرود از دنیا آزاد آیا برای صاحبش است دران ثوابی یا وا میگذارد غلام را پس میباشد برای صاحب
عوض او چون میمیرد بر حالی که او غلام است پس امام نوشت که وا میگذارد آن غلام را مملوکی در وقت مرگش پس
بودن آن باعث عوض است برای صاحبش و این آزاد کردنی است درین ساعت که نبود نفع رساننده برای غلام

یا رای صاحب

یا رای صاحب **نهم صل** عن ناجیة قال رایت رجلا عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له جعلت فداک انی اعتقت خادما
لی وهوذا اطلب شراء خادم منذ سنین فما اقدر علیها فقال ما فعلت الخادم قال حیة قال ردها فی
مملوکیتها ما اغنی الله عن عتق احدکم تعتقون الیوم یکون علینا غدا لا یجوز لکم ان تعتقوا الا عارفا
شرح ناجیة بنون و الف و کسر جیم و تخفیف یای دو نقطه در پایین است خادم بمعنی کنیز است هو ضمیر منفصل مبتدا است
ذا خبر مبتدا است و در حکم جمله است زیرا که اشارت است بجمله که مذکور است بعد از آن شراء بکسر شین با نقطه و تخفیف راء
بی نقطه و الف مقصوره یا ممدوده است ما در دوم استفهامیه است فعلت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است الخادم
مرفوع و فاعل است رد بضم راء و تشدید دال بصیغه امر باب نصر است ما اغنی صیغه تعجب است الله منصوب است و متعلق
بالغنی است تعتقون بصیغه مضارع جمع مخاطب معلوم باب افعال بتقدیر ان مصدریه است بل بهمان اعمال جایز است
و مصدر مبتدا است الیوم منصوب بظرفیت است یکون خبر مبتدا است و ضمیر مستتر راجع بمصدر تعتقون است و مقصود آنست
که اعتاق کنیز در وقت تسلط خلفای ضلالت گاهی لو باعث میشود که یکی از ایشان تصاحب او شود و پس کیند و فرزند با صاحب
بهم رساند و با مادر شمنی کنند لا یجوز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا متکلم مع الغیر باب تفعیل با خر دات
از جواز یعنی گذرای مطلق عارف بمعنی علامت است که از شیعه امامیه باشد **حاصل** آنست که غلام و کنیز که امامی
نشده باشند بی اذن امام در وقت تسلط ظالمان حال طلق امام مفترض الطاعة باشد و ایشان اذن داده اند برای
شیعه امامیه در بعض تصرفات مطلقا مثل اعتاق غلامی که از شیعه امامیه باشد و رخصت داده اند در بعض تصرفات
بشرط اینکه موقوف باشد یعنی که اگر ایشان خواهند رد توانند کرد و ماکن فیه از قسم دوم است و بنابر این تقریر
منافات ندارد این حدیث با آنچه گذشت در حدیث اول و دوم و سوم باب سیم و آنچه می آید در کتاب الوصایا در حدیث
پنجم و دهم باب من اوصی بعتق تا آخر که باب بدو ازدهم است **یعنی** روایت است از ناجیه گفت که دیدم مردی را نزد امام
جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام را که قربانت شوم بدرستی که من آزاد کردم کنیزی از خود را و ایشان است که طلب
میکنم خریدن کنیزی را از چند سال پس قادر نمیشوم بر کنیز پس امام گفت که چه شد آن کنیز گفت که زنده است امام
گفت که برگردان آن کنیز را در مملوکیت او چه بی نیاز است الله از آزاد کردن یکی از شما اعتاق شما امروز میشود
ضرر بر ما فردا گذرای مطلق نمیشود برای شما اینکه اعتاق کنید مگر غلامی را که شناسا مذهب حق باشد **دهم صل**
عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن موسی علیه السلام قال سالته عن رجل علیه عتق رقبة واراد ان یعتق نسمة
ایهما افضل ان یعتق شیخا کبیرا او شابا اجرد قال اعتق من اغنی نفسه الشیخ الکبیر الضعیف افضل
من الشاب الاجرد **شرح** الرقبة بفتح راء بی نقطه و فتح قاف و بای یکنقطه بنده و گردن نسمة بفتح نون و فتح
سین بی نقطه بنده و آدمی ضمیر ایهما راجع بما بعد است الاجرد بفتح همزه و سکون جیم و فتح راء بی نقطه و دال بی نقطه
ساده اعتق بصیغه امر و صیغه ماضی باب افعال میتواند بود **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم

علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که بر او ست آزاد کردن بنده و اراده کرد که ازاد کند بنده را کدام آن دو فاضلتراست
اینکه ازاد کند پیر بزرگسال را یا جوانی ساده را امام گفت که ازاد کن کسی را که بی نیاز کرد خود کسش را خواه پیر و خواه
جوان و بر تقدیر مساواة در اغنا و نفس آزاد کردن پیر ناتوان فاضلتر است از ازاد کردن جوان ساده یازدهم
حدیث عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان امیر المومنین صلوات الله علیه قال لا یجوز فی العتاق
الاعمی و المقعد و یجوز الاشل و الاعرج شرح اسم ابو البختری وهب بن وهب است العتاق بفتح عین
بی نقط مصدر باب ضرب ازادی و مراد اینجا ازاد کردن است نظیر انچه گذشت در شرح کتاب العتق ظاهر انچه گذشت
در احادیث باب ان المملوک اذا عمی او جذم او نکل به فهو حر اینست که مجزی نبودن عتق اعمی در کفاره
باعتبار این باشد که او ازاد است و بنابران ذکر اعمی و مقعد بعنوان مثال خواهد بود المقعد بضم میم و سکون قاف
و فتح عین بی نقط و دال بی نقطه زمین گیر یعنی روایت است از ابو البختری از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستیکه
امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که گذرانیده نمیشود در ازاد کردن کور و زمین گیر و گذرانیده میشود چلاق و لنگ
دوازدهم حدیث عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال من کان مومنا فقد عتق بعد سبع سنین
اعتقه صاحبه ام لم یعتقه و لا یحل خدمته و لا یحل خدمة من کان مومنا بعد سبع سنین شرح
مراد بمومن اینجا مجتنب از کبیره است از جمله شیعه امامیه یعنی روایت است از بعضی اولاد اصحاب ازامام جعفر صادق علیه السلم
گفت هر بنده که بود مومن پس بتحقیق ازاد شد بعد از هفت سال خواه ازاد کرده باشد او را مالکش یا ازاد نکرده
باشد او را و حلال نمیشود خدمت بنده که بود مومن بعد از هفت سال بدانکه مشهور است که این محمول بر کراهت است
والله اعلم سیزدهم حدیث عن معویة بن میسره عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الرجل یبیع عبده بنقصان
من ثمنه لیعتق فقال له العبد فیما بینهما لک علی کذا و کذا یاخذ منه قال یاخذ منه عفوا و یسلم
اباه فی عفوه فان ابی فلیدعه شرح لیعتق بکسر لام و صیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر
راجع بعبد است و مراد اینست که خرید ار برای ازاد کردن میخرد فیما بینهما عبارتست از اینکه در پنهانی و بی اطلاع
خریدار این گفتگو شده العفو بفتح عین بی نقطه و سکون فا بخشش است غیر لازم ضمیر ایاه راجع بکذا و کذا است فلیدعه
بسکون لام و فتح یا و فتح دال و سکون عین است یعنی روایت است از معویة بن میسره بفتح میم و سکون یای
دو نقطه در پایین و فتح و ضم و کسر سین بی نقطه و را بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را
از مردی که میفروشد غلامش را بنقصان از بهای غلام برای اینکه ازاد کرده شود پس گفت آنمرد را غلام
در پنهان میان انمرد و غلام است که تراست بر من چیزی و چیزی درهم مثلا آیا آنمرد میگیرد آنرا بعد از ازادی
امام گفت که میگیرد آنرا از غلام بر جائی که بخشش غیر لازم است و طلب میکند از غلام ازاد بخشش غیر لازم
غلام پس اگر غلام امتناع کند پس باید که واگذارد غلام را چهاردهم حدیث عن یونس قال فی رجل کان له

عدة مالیک

عدة ممالیک فقال ایکم علمنی ایة من کتاب الله عز و جل فهو حر فعلمه واحد منهم ثم مات المولی و لم یدر ایهم
الذی علمه انه یستخرج بالقرعة قال و لا یجوز ان یستخرجه احد الا الامام لان له علی القرعة کلام دعاء
لا یعلمه غیره شرح روایت است از یونس بن عبد الرحمن که راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است گفت در مردی که
بود او را چند غلام پس گفت که هر کدام شما که تعلیم کرد مرا ایتی از کتاب الله عز و جل پس او ازاد است پس تعلیم کرد او را
یکی از ان غلامان بعد از ان وفات یافت صاحب و ندانستند که کدام ایشان است انکه تعلیم کرد او را که بدرستیکه آن
غلام بیرون آورده میشود بقرعه یونس گفت که و گذرانیده نمیشود اینکه بیرون آورد آن غلام را کسی مگر امام زیرا که امام
راست بر قرعه سخن دعائی که نمیدانند انرا غیر امام میتواند بود که این شرط در صورت حضور امام است موافق ظاهر
انچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث دوم باب المرأة یقع علیها غیر واحد فی طهر که باب صد و سی و چهارم است و انچه
می آید در کتاب المواریث در بعضی احادیث باب بیست و یکم که باب اخر منه است و در ان جا بیان میشود کلام دعای
نیز والله اعلم پانزدهم حدیث عن ابی مخلد السراج قال قال ابو عبد الله علیه السلم لاسمعیل حقیبة و الحارث
النضری اطلبوا لی جاریة من هذا الذی یسمی کدبانویه یکون مع ام فروة فدلونا علی جاریة رجل من السراجین
قد ولدت له ابنا و مات ولدها فاخبروه بخبرها فامرهم فاشتروها و کان اسمها رسالة فحول اسمها
و سماها سلمی و زوجها سالما مولاه فهی ام حسین بن سالم شرح مخلد بفتح میم و سکون خاء بانقطه و فتح لام و دال
بی نقطه است یا بضم میم و فتح خا و تشدید لام مفتوحه است سراج بفتح سین بی نقطه و تشدید را بی نقطه و جیم است
در اول کتاب روضه اسمعیل بن مخلد مذکور است حقیبة بفتح حاء بی نقطه و کسر قاف و سکون یای دو نقطه در پایین و بای
یک نقطه لقب اسمعیل است و در صحاح معنی خرجین کوچک است که با سوار است پنهان برای هر چه ضرور است نضری
بفتح نون و سکون ضاد بی نقطه است مشار الیه از هذا صنف است کدبانویه بفتح کاف و سکون دال بی نقطه و بای
یک نقطه و الف و ضم نون و سکون واو و جیم معرب کدبانو است بمعنی زن میانه سال ام فروه بفتح فا و سکون را و
بی نقطه زوجه امام علیه السلم بوده فدلونا بضم لام مشدده کلام ابی مخلد است که همراه آن دو کس بوده و ضمیر جمع
راجع بمردمان است ضمیر جمع در فاخبروه راجع برفقاست فاشتروها بفتح را است رسالة بکسر را است
سلمی بفتح سین بی نقطه و سکون لام و الف است یعنی روایت است از ابو مخلد زین ساز گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم
به اسمعیل حقیبه را و حارث نضری را که طلب کنید برای من کنیزی را از این قسم که نامیده میشود کدبانویه باشد با ام فروه
پس راهنمائی کردند ما را بر کنیز مردی از زین سازان که بتحقیق زائیده بود برای انمرد پسری را و مرده بود پسر کنیز
پس دادند خبر دادند امام را بقصه ان کنیز پس امر کرد ایشان را پس خریدند آن کنیز را و بود نام کنیز رساله پس گردانید
نام او را و نامید او را سلمی و تزویج کرد او را بسالم غلام خود پس آن کنیز مادر حسین بن سالم است باب هفدهم حدیث
باب الولاء لمن اعتق شرح مثل عنوان این باب و بعضی احادیث این باب می آید در اواخر کتاب المواریث الولاء
بفتح واو و الف ممدوده مصدر باب حسب است بمعنی ربطی که باعث میراث بردن شود اعتق بصیغه معلوم باب افعال است

لا یعلمه غیره

الطلبا

الکو السراج

شرح اين باب بيان اينست كه ولاء بنده ازاد شده براى كسى است كه ازاد كرده در اين باب پنج حديث است اول اصل عن الحلبى
ومحمد بن مسلم عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال النبى صلى الله عليه وآله انما الولاء لمن اعتق اين ظاهر است
از شرح عنوان اين باب دوم اصل عن اسمعيل بن الفضل قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل اذا اعتق
أله ان يضع نفسه حيث شاء ويتولى من احب فقال اذا اعتق فهو مولى للذى اعتقه واذا اعتق
فجعل سائبة فله ان يضع نفسه حيث شاء ويتولى من شاء شرح اعتق سه جا بصيغه مجهول باب افعال است
مراد با عتق اينجا اعتاق تطوع است از كسى كه مملوك نباشد فا براى تعقيب است جعل بصيغه مجهول باب منع است
واين اشارتست بقسمى از سائبه وان آنست كه ازاد كننده او برى كند خود را از ضمان جريره او چنانكه مى آيد در
كتاب المواريث در حديث ششم باب الولاء لمن ولاء له سائبه وقسمى از سائبه مذكور شد در حديث اول باب المملوك
يعتق وله مال كه باب سيزدهم است واقسام آن مى آيد در كتاب المواريث در احاديث باب ولاء السائبه وباب بعد از ان
كه اخر ابواب است يعنى روايتست از اسمعيل بن فضل بفتح فا وسكون ضاد با نقطه گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق
عليه السلام را از غلام چند آزاد شود آيا براى اوست اينكه گذارد خويشتن را در هر جا كه خواهد و ولى وارث خود كند
هر كرا كه دوست دارد پس امام گفت كه هر گاه غلام چنين ازاد كرده شود بازاد كردن اكتفا شود پس او مولاى آنكس براى
كسى كه ازاد كرد او را و چنين ازاد كرده شود پس گردانيده شود سائبه پس براى غلام است اينكه گذارد خود را هر جا كه
خواهد و ولى وارث خود كند هر كرا كه خواهد سوم اصل عن زرارة عن ابى جعفر عليه السلام فى حديث
بريرة ان النبى صلى الله عليه وآله قال لعائشة اعتقى فان الولاء لمن اعتق شرح بريره بضم باى يكنقطه وفتح راى
بينقطه وسكون ياى دو نقطه در پايين وراى بينقطه است وحكايت او گذشت در كتاب النكاح در احاديث
باب الامة تكون تحت المملوك فتعتق تا اخر كه باب صد وبيست وهفتم است يعنى روايتست از زراره از امام محمد باقر
عليه السلام در حكايت بريره اينكه پيغمبر صلى الله عليه وآله گفت عايشه را كه ازاد كن بريره را پس بدرستى كه ولاء از كسى است
كه ازاد كرد چهارم اصل عن عيص بن القاسم عن ابى عبد الله عليه السلام قال قالت عائشة لرسول الله صلى الله عليه وآله
الولاء لمن اعتق شرح روايتست از عيص بكسر عين بينقطه وسكون ياى دو نقطه در پايين وصاد بينقطه ابن قاسم
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت عايشه رسول الله صلى الله عليه وآله را كه بدرستى كه فروشندگان بريره شرط
كردند براى خودشان ولاء بريره را پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه ولاء براى كسى است كه ازاد كرد پنجم
اصل عن ابى الصباح الكنانى عن ابى عبد الله عليه السلام فى امرأة اعتقت رجلا لمن ولاؤه ولمن ميراثه
قال للذى اعتقه الا ان يكون له وارث غيرها شرح روايتست از ابو الصباح كنانى بكسر كاف و دو نون
از امام جعفر صادق عليه السلام در زنى كه ازاد كرد مردى را براى كيست ولاء او وبراى كيست ميراث او گفت كه
براى كسى است كه آزاد كرد او را مگر آنكه باشد براى غلام وارثى غير آن مثل پسر و برادر باب بعد هم صد
باب شرح اين باب بعنوان كه مناسب باب سابق است در اين باب پنج حديث است اول اصل عن الحسن
بن مسلم

كرده

زن ص

ابن مسلم قال حدثتنى عمتى قالت انى جالسة بفناء الكعبة اذ اقبل ابو عبد الله عليه السلام فلما رآنى مال الى فسلم
على ثم قال لى ما يجلسك هاهنا فقلت انتظر مولى لنا قالت فقال لى اعتقتموه قلت لا ولكن اعتقنا
اباه فقال ليس ذلك مولاكم هذا اخوكم وابن عمكم انما المولى الذى جرت عليه النعمة فاذا جرت على ابيه
وجده فهو ابن عمك واخوك شرح الفنا بكسر فا وتخفيف نون والف ممدوده فضاى پيش در خانه يجلسك با
بينقطه وباى يكنقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است ودر بعض نسخ بجيم ولام از باب افعال است المولى بفتح ميم
وفتح لام كسى كه نعمت ازاد كردن بر او جارى شده باشد يعنى روايتست از حسن بن مسلم گفت كه خبر داد مرا عمه من گفت
كه بدرستى كه من نشسته بودم در پيش در كعبه كه رو آورد امام جعفر صادق عليه السلام پس وقتى كه ديد مرا متوجه شد بسوى من پس
سلام كرد بر من بعد از ان گفت مرا كه چه چيز وا ميدارد ترا اينجا پس گفتم كه انتظار ميكشم مولائى از مارا عمه گفت
كه پس امام گفت مرا كه پس امام گفت مرا كه آيا ازاد كرديد او را گفتم كه نه وليكن ازاد كرديم پدرش را پس امام گفت
كه نيست اين مرد مولاى شما اين مانند برادر شماست ومانند پسر عموى شماست جز اين نيست كه مولى كسى است كه جارى شد
بر او نعمت ازاد كردن پس چون نعمت ازاد كردن جارى شود بر پدرش يا جدش پس او مانند پسر عمو ومانند برادر تست
دوم اصل عن عبد الله بن جندب يرفعه الى ابى جعفر الاول عليه السلام قال قال انما المولى الجليب العتيق وابنه
عربى وابن ابنه من انفسهم شرح الجليب بفتح جيم وكسر لام وسكون ياى دو نقطه در پايين وباى يكنقطه فعيل بمعنى مفعول
كشيده شده از جائى بجائى واينجا عبارتست از مملوك مراد بعربى كسى است كه اصيل باشد يعنى كه ازاد كردن بر او جارى
نشده باشد ضمير انفسهم راجع بازاد كنندگان حديث ومراد آنست كه مانند خويشان ايشانست يعنى روايتست از عبد الله
ابن جندب بضم جيم وسكون نون وفتح دال بينقطه وباى يكنقطه بالا ميبرد حديث را بسوى امام محمد باقر عليه السلام گفت كه امام گفت
كه جز اين نيست كه مولى مملوكى است كه ازاد شده باشد وپسر او اصيل است وپسر پسر او مانند كسى است كه از جمله خويشان ايشانست
سوم اصل عن بكر بن محمد الازدى قال دخلت على ابى عبد الله عليه السلام ومعى على بن عبد العزيز فقال لى
من هذا فقلت مولى لنا فقال اعتقتموه او اباه فقلت بل اباه فقال ليس هذا مولاك هذا اخوك
وابن عمك وانما المولى الذى جرت عليه النعمة فاذا جرت على ابيه فهو اخوك وابن عمك شرح
روايتست از بكر بفتح باى يكنقطه وسكون كاف ابن محمد ازدى بفتح همزه وسكون زاى با نقطه ودال بينقطه گفت كه داخل
شدم بر امام جعفر صادق عليه السلام وبا من بود على بن عبد العزيز پس امام گفت مرا كيست اين مرد پس گفتم كه مولاى ماست از ما
پس امام گفت كه آيا ازاد كرديد او را يا پدرش را پس گفتم كه بلكه پدرش را پس امام گفت كه نيست اين مرد مولاى تو
اين مانند برادر تو وپسر عموى تست وجز اين نيست كه مولى كسى است كه جارى شد بر او نعمت ازاد كردن پس چون نعمت
ازاد كردن جارى شود بر پدرش پس او مانند برادر تو وپسر عموى تست چهارم اصل بكر بن محمد عن كثيرة قالت
قالت مر بى ابو عبد الله عليه السلام وانا فى المسجد الحرام انتظر مولى لنا فقال يا ام عثمان ما يقعدك هاهنا

يجلسك

بكرة جوبرن

قلت انتظر مولىنا فقال اعتقتموه قلت لا فقال اعتقتم اباه قلت لا اعتقنا جده فقال ليس هذا
مولاكم بل هذا اخوكم **شرح** كبيره بفتح كاف و كسر باء بيكنقطه است و در بعض نسخ بضم جيم و فتح واو است و در بعضی
نسخ بضم باء بيكنقطه و فتح كاف است **يعنی** روايت كرد بكر بن محمد ازديه گفت كه گذشت بما امام جعفر صادق عليه السلم و من
در مسجد حرام انتظار ميكشيدم مولای خود را پس امام گفت كه ای ام عثمان چه چيز وا ميدارد ترا اينجا گفتم كه انتظار
ميكشم مولای را از مارا پس امام گفت كه آيا آزاد كرديد او را گفتيم كه نه پس امام گفت كه آيا آزاد كرديد پدرش را
گفتيم كه نه آزاد كرديم جدش را پس امام گفت كه نيست اين مرد مولای شما بلكه اين مرد مانند برادر شماست
پنجم اصل عن الحسين بن علوان عن ابی عبد الله عليه السلم قال صحبة عشرين سنة قرابة **شرح** الصحبة بضم صاد
بنقطه و سكون حاء بی نقطه و باء يكنقطه مصدر باب علم معاشرت القرابة بفتح قاف و تخفيف راء بی نقطه
خويش و نزديكی **يعنی** روايت است از حسين بن علوان بضم عين بی نقطه و سكون لام از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت كه معاشرت بيست سال مانند خويشی و نزديكی است **باب نوزدهم در احوال الاباق** **شرح**
اباق بكسر همزه و تخفيف باء يكنقطه مصدر باب علم و ضرب است **يعنی** اين باب در گريختن بنده است و در اين باب
ده حديث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر عليه السلم قال ثلثة لا يقبل الله لهم صلوة احدهم العبد الابق
حتى يرجع الى مواليه **شرح** روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلم گفت كه سه كس قبول نميكند الله تعالى
برای ايشان نماز را اگر يكی از ايشان غلام گريخته است تا آنكه برگردد بسوی مالكش مالكانش و هر سه گذشت در
كتاب النكاح در حديث پنجم باب حق الزوج على المراة كه باب سيصد و چهل و ششم است **دوم اصل** عن زيد الشحام
عن ابی عبد الله عليه السلم انه سأله رجل يخوف اباق مملوكه او يكون المملوك قد ابق ايقيده
او يجعل فی رقبته راية فقال انما هو بمنزلة بعير تخاف شراده فاذا خفت ذلك فاستوثق منه
ولكن اشبعه و اكسه قلت وكم نشبعه قال اما نحن فنرزق عيالنا مدين من تمر **شرح** ضمير انه
راجع بزيد است رجل مرفوع و مبتدا است يقيده از باب تفعيل است الراية بفتح راء بی نقطه و الف منقلب
از ياء و دو ياء دو نقطه در پايين غل آهنين كه بر گردن غلام گريزپا ميگذارند تخاف بخاء با نقطه و الف مقلب
از واو بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب علم است شراده بكسر شين و فتح شين با نقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه
مصدر باب نصر است اشبعه بصيغه امر باب افعال است اكسه بضم سين بی نقطه بصيغه امر معتل اللام واوی باب نصر است
الشبع بكسر شين با نقطه و سكون و فتح باء يكنقطه مقداری از خوردنی كه كافی باشد در سير كردن المد بضم ميم و تشديد
دال بی نقطه اكثر دو دست گشيده متصل بيكديگر را ابر گند و آن چهار يك صاع است **يعنی** روايت است از زيد
فروش از امام جعفر صادق عليه السلم اينكه او پرسيد امام را كه مردی ميترسد از گريختن مملوكش يا ميباشد
مملوك او كه بتحقيق گريخته بوده آيا بند ميكند او را يا ميگذارد در گردن مملوك غل آهنين را
پس چنين ترسی از آن پس خاطر جمع كن از او و ليكن سير كن او را و جامه بپوشان او را گفتم كه و چه مقدار است
مقدار سيری

مقدار سيری او امام گفت كه اما پس روزيانه ميدهيم عيال مارا دو مد از خرما **سوم اصل** عن ابی هاشم الجعفری
قال سألت ابا الحسن عليه السلم عن رجل قد ابق منه مملوكه يجوز ان يعتقه فی كفارة اليمين و الظهار قال لا بأس به
ما لم يعرف منه موتا قال ابو هاشم رضی الله عنه و كان سألنی نصر بن عامر القمی ان اسأله عن ذلك
شرح روايت است از ابو هاشم كه از اولاد جعفر طيار است گفت كه پرسيدم امام علی نقی عليه السلم از مردی كه بتحقيق گريخت
از او مملوك او آيا جايز است اينكه آزاد كند او را در كفاره قسم يا كفاره ظهار مثلا امام گفت كه نيست
پروايی با آن چند آنكه نشناخته باشد از آن مملوك مردنی را گفت ابو هاشم رضی الله عنه كه و بود كه طلب كرده
بود از من نصر بفتح نون و سكون صاد بی نقطه ابن عامر قمی كه پرسم امام را از آن **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر عليه السلم قال سألته عن جارية مدبرة ابقت من سيدها سنين كثيرة ثم جاءت بعد ما مات
سيدها باولاد و متاع كثير و شهد لها شاهدان ان سيدها قد كان دبرها فی حيوته من قبل
ان تأبق قال فقال ابو جعفر عليه السلم ارى انها و جميع ما معها للورثة قلت لا تعتق من ثلث سيدها
قال لا انها ابقت عاصية لله و لسيدها فابطل الاباق التدبير **شرح** روايت است از محمد بن مسلم از
امام محمد باقر عليه السلم گفت كه پرسيدم امام را از كنيزی مدبره كه گريخت از مالكش چند سال بعد از آن آمد
بعد از آنكه متوفی شد مالكش با فرزندانی و متاعی بسيار و گواهی دادند برای آن كنيز دو گواه باينكه
مالكش بتحقيق بود كه تدبير كرده بود او را در زندگی خود پيش از آنكه كنيز گريزد راوی گفت كه پس گفت امام
محمد باقر عليه السلم كه می بينم كه آن كنيز و جميع آنچه با اوست برای وارثان مالك است گفتم كه آيا آزاد نميشود از ثلث
مال مالكش امام گفت كه نه بدرستی كه آن كنيز گريخت بر حالی كه عصيان كننده بود الله تعالی را و مالكش را پس تباه
كرد گريختن تدبير را **پنجم اصل** عن غياث بن ابرهيم عن ابی عبد الله عليه السلم ان امير المومنين صلی الله
عليه قال فی جعل الابق المسلم يرد على المسلم و قال عليه السلم فی رجل اخذ ابقا فابق منه قال ليس
عليه شیء **شرح** الجعل بضم جيم و سكون عين بی نقطه مزدی كه قرار داده شود برای عملی الابق بهمزه و الف و كسر باء
يكنقطه بنده گريخته و آن مجرور و مضاف اليه است المسلم هر دو جا بصيغه اسم فاعل باب افعال است و اول مرفوع
و مبتدا است و عبارتست از مالك بنده گريخته و دوم عبارتست از آورنده بنده گريخته و اين جمله مقول
قال است يرد براء بی نقطه و تشديد دال بی نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر است و خبر مبتدا است و ضمير
مستتر راجع بالمسلم است اول است و مفعولش محذوف است بتقدير يرده و ضمير محذوف راجع بجعل است **يعنی** روايت است
از غياث بكسر غين با نقطه و ياء دو نقطه در پايين و ثاء سه نقطه ابن ابراهيم از امام جعفر صادق عليه السلم اينكه امير المومنين
صلی الله عليه گفت در مزد قرار يافته برای گريخته كه مسلمان بر ميگرداند از او بر مسلمان باينمعنی كه ميدهد آن مزد را
و گفت امير المومنين عليه السلم در مردی كه گرفت گريخته را پس گريخت از او نيز گفت كه نيست بر آن مرد چيزی بتفصيلی كه

می آید در حدیث هشتم این باب **ششم اصل** عن بعض اصحابنا رفعه عن ابی عبد الله علیه السلم قال المملوک اذا هرب
ولم یخرج من مصره لم یکن ابقا **شرح** روایت از بعض یاران ما نسبت داده حدیث را بامام روایت کرد از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که مملوک چون رو پنهان کرد و بیرون رفت از شهر خود نشد گریخته که حکمش مذکور شد
در حدیث اول این باب شاید که مراد صورتی باشد که اثر نشد معلوم باشد و عذری داشته باشد والله اعلم **هفتم**
اصل عن الحسن بن صالح قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل اصاب عبدا ابقا فاخذه فافلت منه
العبد قال لیس علیه شی فلت فاصاب جاریة وقد سرقت من جاد له فاخذها لیاتیه بها
فنفقت قال لیس علیه شی **شرح** افلت بفا و تا ر دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است
نفقت بنون و فا و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است **یعنی** روایت است از حسن بن صالح گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که برخورد غلامی گریخته را پس گرفت او را و رها شد از او آن غلام
امام گفت که نیست بر او چیزی تفصیلا که می آید در حدیث آینده گفتم که پس برخورد کنیز را که بتحقیق دزدیده
شده بود از همسایه که او راست پس گرفت آن کنیز را تا آورد نزد همسایه او را پس آن کنیز تلف شد امام گفت
که نیست بر آن مرد چیزی **هشتم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المومنین صلوات الله
علیه خوصم الیه فی رجل اخذ عبدا ابقا فکان معه ثم هرب قال الحلف بالله الذی لا اله الا
هو ما سلبه ثیابه ولا شیا مما کان علیه ولا باعه ولا داهن فی ارساله فاذا حلف بری من الضمان
شرح خوصم بصیغه ماضی غایب مجهول باب المفاعلة است الیه نایب فاعل است یحلف بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است و ضمیر مستتر راجع برجل است ثیابه منصوب مفعول دوم است **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه خصومت کرده شد سوی او در مردی که گرفت غلامی گریخته را پس
آن غلام بود با آن مرد بعد از آن گریخت از او گفت که آن مرد قسم میخورد بالله که نیست مستحق عبادتی مگر
او که نربوده از آن غلام جامهای او را و نه چیزی را از آنچه بود بر غلام از مثل انگشتر و نفروخت غلام را و نکرد
سهل انگاری در رها کردن غلام پس چون قسم خورد بری میشود از ضمان **نهم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه
ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن جعل الابق والضالة قال لا باس به **شرح** الضالة بضاد با نقطه و تشدید
لام راه گم کرده **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را
از مزدی که قرار یافته برای آوردن بنده گریخته و راه گم کرده گفت که نیست زیانی پروائی با آن مزد **دهم اصل**
عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال المسلم فی الاباق عهدة **شرح** العهدة بضم عین بی نقطه و سکون
ها و دال بی نقطه تاوان درک **یعنی** روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که نیست در گریختن
غلام خریده شده تاوان درکی بر فروشنده زیرا که گریز گاهی حادث میشود در غلام نزد مالک دوم بجان این

در کتاب المعیشة

در کتاب المعیشة در حدیث هفدهم باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب تا آخر که باب نود و پنجم است
اصل تم کتاب العتق بتوفیق الله تعالی ویتلوه کتاب الصید ان شاء الله تعالی والحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلم علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین **شرح** این از ملحقات بعض کاتبان است **یعنی** بانجام
رسید کتاب العتق بتوفیق الله تعالی ولاحق میشود از آن کتاب الصید ان شاء الله تعالی و سپاس الله راست
که صاحب کل اختیار است کسی هر چیز است و درود و تحیت بر بهترین مخلوقین او باد که محمد و آل او بهمگی

قد فرغ الفقیر المحتاج الی عفو ربه خلیل بن الغازی
القزوینی عفا الله تعالی عنه وعن والدیه وعن اسرته
من املاء شرح کتاب العتق یوم الاحد
السابع والعشرین من رجب سنة
سبع وسبعین والف هجریه
حامدا مصلیا
مسلما

بلغ قبالا
صورت حظ مسیح عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی افضل المرسلین محمد وعترته الطاهرین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفی عنهما بالنبی والوصی مامور شد از الله تعالی بشرح کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی رضی الله تعالی و باتمام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن وکتاب العشره وکتاب الطهاره وکتاب الحیض وکتاب الجنایز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشه وکتاب النکاح وکتاب العقیقه وکتاب الطلاق وکتاب العتق والتدبیر والمکاتبه شروع نمود در شرح کتاب دیگر از جمله سی وسه یا سی وچهار کتاب که جزو کافی است بتاریخ سه شنبه بیست و نهم رجب المرجب سال هزار و هفتاد و هفت هجری

كتاب ٤

وعلی الله التوکل اصل کتاب الصید الصید بفتح صاد بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه شکار و شکار کردن و بنا بر دوم مصدر باب ضرب یضرب و علم است این کتاب در بیان احکام متعلقه بشکار است در بیست و هفت باب است اول باب صید الکلب والفهد دوم باب صید البزاة والصقور وغیر ذلک سیوم باب صید کلب المجوس و اهل الذمه چهارم باب الصید بالسلاح پنجم باب المعراض ششم باب ما یقتل الحجر والبندق هفتم باب الصید بالحباله هشتم باب الرجل یرمی الصید فیصیبه فیقع فی ماء او یتدهده من جبل نهم باب الرجل یرمی الصید فیخطئ ویصیب غیره دهم باب صید اللیل یازدهم باب صید السمک دوازدهم باب الحوت منه سیزدهم باب الجراد چهاردهم باب صید الطیور الاهلیه پانزدهم باب الخطاف شانزدهم باب الهدهد والصرد هفدهم باب القنبره باب اول الاصل باب صید الکلب والفهد شرح فهد بفتح فا و سکون ها و دال بی نقطه است یعنی این باب در بیان شکار سگ و شکار یوز است در این باب سی حدیث است

اول الاصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی کتاب علی صلوات الله علیه فی قول الله عز وجل وما علمتم من الجوارح مکلبین قال هی الکلاب شرح کتاب علی عبارتست از جامعه که بیان آن شد در کتاب الحجة در بعض احادیث باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة تا آخر که باب چهلم است در سوره مائده چنین است یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه واتقوا الله ان الله سریع الحساب ما در ما علمتم شرطیه و موصوله متضمنه معنی شرط میتواند بود و بنا بر اول مبتدا است و فکلوا خبر مبتدا است و بنا بر دوم معطوف است بر الطیبات بتقدیر و صید ما علمتم من برای تبعیض است الجوارح جمع جارحه حیوانات کسب کننده معاش برای صاحب آنها و این احتراز است از حیوانانی که خرج انها بیشتر از دخل انهاست یا برای طلب لهو است موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث نهم و یازدهم باب صلوة الملاحین

والمکارین

والمکارین واصحاب الصید تا آخر که باب شصت و دوم است مکلبین حال از فاعل علمتم است التکلیب بمعنی عادت کیره کردن سگ شکار را و این احتراز است از تعلیم سگی که قابل تعلیم نیست مثل اکثر کلاب کردیه که مذکور میشود در حدیث یازدهم این باب و این از قبیل ذکر ملزوم و اراده لازم است چنانکه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب سیوم والتفات فرار است از غیر سگ و از تعلیم سگ برای معرکه گیری و رقاصی سگ و مانند آن که انها تعلیم الهی نیست پس جمله تعلمونهن استیناف بیانی مکلبین است ضمیر نهن راجع بجوارح است یا راجع بما علمتم است و تانیث باعتبار آنکه داخل جوارح است پس ارجاع ضمیر جمع مونث در تعلمونهن و در امسکن نیز جایز است یعنی روایت است حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که در کتاب علی صلوات الله علیه در قول الله عز وجل در سوره مائده که و آنچه تعلیم کردید از جمله حیوانات کسب کننده در حالی که ماهران در تعلیم سگ بر شکار کننده باشید گفت که الجوارح سگانند

دوم الاصل علی بن ... محمد بن مسلم وغیر واحد عنهما علیهما السلام جمیعا انهما قالا فی الکلب یرسله الرجل ویسمی قالا ان اخذ فادرک ذکاته فذکه وان ادرکته وقد قتله واکل منه فکل ما بقی ولا ترون ما یرون فی الکلب شرح ذکاة بفتح ذال با نقطه و تخفیف کاف و الف منقلب از واو و تاء تانیث و گاهی بجای آن همزه باشد اسم مصدر باب تفعیل است التذکیه پاکیزه کردن حیوان برای خوردن آن خواه بذبح باشد وخواه بغیر آن لا ترون بفتح تا دو نقطه در بالا و فتح رای بی نقطه و ضم واو و تشدید نون مفتوحه نهی جمع مذکر مخاطب معلوم مهموز العین و معتل اللام باب منع موکد بنون تاکید ثقیله است ما یرون بفتح یای دو نقطه در پایین و فتح رای بی نقطه و سکون واو و تخفیف نون مفتوحه جمع مذکر غایب معلوم باب منع است و ضمیر جمع راجع بمخالفان است که میگویند که چون سگ از شکار خورد آن شکار حرام میشود بیضاوی از مخالفان در تفسیر فکلوا مما امسکن علیکم گفته که و هو ما لم یاکل منه لقوله علیه السلام لعدی ابن حاتم وان اکل منه فلا تاکل انما امسک علی نفسه والیه ذهب اکثر الفقهاء وقال بعضهم لا یشترط ذلک فی سباع الطیر لان تادیبها الی هذا الحد متعذر وقال آخرون لا یشترط مطلقا و بیان بطلان خیال مخالفان می آید در شرح حدیث ششم این باب و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله تعالی در کتاب نهایه گفته و اذا سمی صاحبه عند ارساله فقتله و اکل منه الکلب فان کان معتاد الاکل ما یصیده لم یجز اکل ما بقی وان لم یکن معتادا وکان ذلک نادرا منه جاز اکله و ظاهر میشود که این مبنی بر دعوی این است که عادت بخوردن منافات دارد با معلم بودن والله اعلم یعنی روایت است از محمد بن مسلم و چند کسی دیگر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بهمه اینکه آن دو امام سخن گفتند در سگی که سر میدهد آن را مرد و بسم الله میگوید گفتند که اگر سگ گرفت شکار را پس اگر دریافتی تذکیه آن شکار را پس تذکیه کن آن را و اگر دریافتی شکار را در حالی که بتحقیق سگ کشته آن را و خورده از آن پس بخور از آنچه را که باقی مانده از شکار و اعتقاد مکنید آنچه را که مخالفان اعتقاد میکنند در سگ

سوم الاصل عن سالم الاشل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الکلب یمسک علی صیده وقد اکل منه قال لا باس

بما اکلن و هو الک حلال شرح علی تشدید یا مفتوحه است صیده منصوبست واو در وقد حالیه است ما در بما مصدریه است روایت از سلم اشل بفتح همزه و فتح شین بانقطه و تشدید لام کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سکی که نکاه میدارد بر من شکار کسی را بر حالی که بتحقیق خورده از آن امام کفت که نیست پروائی بسبب خوردن سک و آن شکار برای تو حلال است چهارم اصل عن ابی عبیدة الحذاء قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل شرح یسرح کلبه المعلم ویسمی اذا سرحه فقال یاکل مما امسک علیه فاذا ادرکه قبل قتله ذکاه وان وجد معه کلبا غیر معلم فلا یاکل منه فقلت فالفهد قال اذا ادرکت ذکاته فکل قلت الیس الفهد بمنزلة الکلب فقال لا باس لیس شیء مکلب الا الکلب شرح یسرح بسین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع یا باب تفعیل است مکلب بصیغه اسم مفعول باب تفعیل مرفوع و صفت شیء است الکلب منصوب و مستثنی مفرغ است و مراد اینست که لفظ مکلبین در آیه سوره مائده مرفوعا دلالت بر این میکند که فهد کلب مانند کلب نیست ترجمه روایتی از ابو عبیده بضم عین بی‌نقطه و فتح با حذاء بحاء بی‌نقطه کفشکر کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که سر میدهد سک خود را که تعلیم کرده شده و بسم الله میکوید چون سر میدهد آنرا پس امام کفت که میخورد از جمله آنچه سک نکاه داشت براو پس چون دریافت آنرا پیش از کشتن آن ذبح میکند آنرا و اکر یافت با آن شکار سکی غیر تعلیم کرده شده را پس باید که نخورد از آن اکر کشته باشد کفتم که پس یوز چکونه است امام کفت که چون دریافتی ذبح شکار آنرا پس بخور کفتم که آیا نیست یوز در مرتبه سک پس امام کفت مرا که نیست چیزی که سک تعلیم کرده شده است مکر سک پنجم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام انه قال ما قتلت من الجوارح مکلبین و ذکر اسم الله عز وجل علیه فکلوا من صیدهن و ما قتلت الکلاب التی لم تعلموها من قبل ان تذکوه فلا تطعموه شرح ما شرطیه و موصوله مستوی است قتلت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است که من الجوارح قایم مقام فاعل قتلت است و مراد این باب که کذشته باشد اکثر مفهوم است اکثر مقول در سوره مائده از سوره مائده که من الجوارح مکلبین و آن کلاب معلم است فلا تطعموه بصیغه نهی باب افعال است ترجمه روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او کفت که آنچه کشت آنرا آنچه تعلیم کردید آنرا از جمله جانوران کسب کنندکان معاش بر حالی که شما کیرنده کنندکان سک شکار را باشید و یاد کرد نام الله عز وجل بر آن پس بخورید از شکار آن سکان و آنچه کشتند آنرا سکانی که تعلیم نکردید ایشان را پیش از اینکه دریابید آنرا پس مخورید آنرا ششم اصل حدثنی حکم بن حکیم الصیرفی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی الکلب یصید الصید فیقتله قال لا باس بأکله قال قلت فانهم یقولون انه اذا قتله واکل منه فانما امسک علی نفسه فلا تأکله فقال کل او لیس قد جامعوکم علی ان قتله ذکاته قال قلت بلی

ویاکل منه ظ

بصیر

بصیر بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الصید منصوب و مفعول به است در تهذیب و استبصار بعد از فیقتله و یحتمل ازفان لفظ و یاکل است باید و بنا بر آن ظاهر اینست که ضمیر یاکله راجع بصید است و مصدر مضاف بمفعول باشد نه اینکه ضمیر راجع بکلب است و مصدر مضاف بفاعل باشد او لیس بهمزه استفهام انکاری و فتح واو عاطفه است و معطوف علیه آن محذوف است و مراد اینست که ادله بر بطلان مذهب مخالفان اینجا بسیار است مثل آنچه بیان میشود در شرح حدیث هشتم این باب و این یکی از جمله آنهاست ضمیر قتله و ضمیر ذکاته راجع بکلب است و مصدر مضاف بفاعل است یا راجع بصید است و مصدر مضاف بمفعول است حکایت کرد مرا حکم بفتح حا و فتح کاف ابن حکیم بضم حا و فتح کاف یا بفتح حا و کسر کاف صراف کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میکوئی در سکی که میکیرد شکار را پس میکشد آنرا و میخورد از آن امام کفت که نیست پروائی بسبب خوردن آن شکار راوی کفت که کفتم که بدرستی که مخالفان میکویند که بدرستی که سک چون کرفت شکار را پس امام کفت که بخور آیا نیست اینکه بتحقیق مخالفان موافقت کردند با شما بر اینکه کشتن آن سک شکار را تذکیه آن سک است شکار را راوی کفت که کفتم که بلی موافقت کردند اصل قال ما یقولون فی شاة ذبحها رجل اذکاها قال قلت نعم قال فان السبع جاء بعد ما ذکاها فاکل بعضها ایوکل البقیة فاذا اجابوک الی هذا فقل لهم کیف تقولون اذا ذکی ذلک فاکل منه لم تأکلوا و اذا ذکی هذا و اکل اکلتم شرح ما در اول استفهامیه است و در دوم مصدریه یقولون در اول بصیغه غیبت است و در دوم بصیغه خطاب است اذکاها بهمزه استفهام و صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است مشار الیه ذلک کلب است مشار الیه هذا رجل است و ضمیر مستتر در اکل در دوم راجع بسبع است ترجمه امام کفت که پس مخالفان چه میکویند در کوسفندی که ذبح کرد آنرا مردی آیا تذکیه کرده آن کوسفند را راوی کفت که کفتم که بلی امام کفت که پس بدرستی که درنده آمد بعد از آنکه آن مرد تذکیه کرد آن کوسفند را پس خورد بعض آن کوسفند را آیا خورده میشود باقیمانده آن کوسفند پس چون مخالفان جواب کویند ترا سوی اینکه خورده میشود پس بکو ایشان را که چکونه میکویید که چون تذکیه کند ایمرد و درنده خورد میخورید حاصل اینکه خوردن لاحق ابطال تذکیه سابق نمیکند هفتم اصل عن یونس بن یعقوب قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل ارسل کلبه فادرکه وقد قتل قال کل وان اکل شرح روایتست از یونس بن یعقوب کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بشکار سر داد سک خود را پس دریافت سک را بر حالی که بتحقیق کشته بود شکار را امام کفت که بخور هر چند که سک از آن خورده باشد هشتم اصل عن جمیل بن دراج قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یرسل الکلب علی الصید فیاخذه ولا یکون معه سکین یذکیه بها ایدعه حتی یقتله و یاکل منه قال لا باس قال الله عز وجل فکلوا

نوکل

مما امسکن علیکم و لا ینبغی ان یأکل مما قتل الفهد یأکل در اول مرفوع است بعطف بر یدعه روایت
از جمیل بن دراج بضم دال بی‌نقطه و تشدید راء بی‌نقطه و جیم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که سر میدهد سگ را بر شکار پس سگ میگیرد آنرا و نمییابد باآن مرد کاردی که تذکیه کند شکار را
باآن آیا میگذارد سگ را تا آنکه کشد شکار را و میخورد از آن شکار امام گفت که نیست پروائی بآن این آنکه
گفته الله عز و جل در سوره مائده که پس بخورید از آنچه آن سگان نگاه داشتند بر شما و سزاوار نمیشود اینکه
خورد از آنچه کشته یوز بدانکه این اشارتست باینکه امساک بمعنی نگاه داشتن است و تقریب آن بعلی تضمن معنی رداست
لظیر آیت سوره احزاب امسک علیک زوجک پس افاده میکند که سگ شکاری شکار را برای خود نگاه
میگیرد و بخوردن سگ شکاری بعض شکار را یأکل بد شکار را از قبیل رد کشته جه سگ و این دلالت
میکند بر اینکه هر شکار که سگ شکاری از آن کشته باشد حلال است هر چند که بعضی از آنرا خورده باشد و بیرون رفتن
که کارد حاضر باشد و ادراک ذکاة شکار توان کرد از قاعده کلیه بدلیلی علیحده منافات ندارد با حجت
بودن آن قاعده در باقیمانده نهم اصل عن ابی بکر الحضرمی قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن
صید البزاة و الصقورة و الکلب و الفهد فقال لا تأکل صید شیء من هذه الا ما ذکیتموه
الا الکلب المکلب قلت فان قتله قال کل لان الله عز و جل یقول و ما علمتم من الجوارح مکلبین
فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه شرح البزاة بضم باء یکنقطه و تخفیف زای بانقطه
و الف و تاء تأنیث جمع بازی بوزن فاعل بازها الصقورة بضم صاد بی‌نقطه و ضم قاف و سکون واو
و راء بی‌نقطه جمع صقر بفتح صاد و سکون قاف چرغها ما موصوله است و منصوبست محلا بدل لیست صید یا باستثنا
از صید الکلب در دوم مجرور است بدلیت هذه یا منصوبست باستثنا داز هذه المکلب بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل سگ شکار آموخته نیز روایت از ابوبکر حضرمی بفتح حاء بی‌نقطه و سکون ضاد بانقطه و فتح راء بی‌نقطه
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شکار بازها و چرغها و سگ و یوز پس امام گفت که مخور
شکار چیزی از اینها مگر آنچه تذکیه کردید آنرا مگر سگ شکار آموخته گفتم که پس اگر
سگ شکار آموخته کشت شکار را چگونه میشود امام گفت که بخور چه بدرستیکه الله عز و جل میگوید در سوره
مائده که و آنچه تعلیم کردید از جمله جانوران کسب‌کننده در حالی که تعلیم کنندگان باشید شکار را بآن جوال و
که پس بخورید از آنچه امساک کرده‌اند بر شما و ذکر کنید نام الله تعالی را بر آن دهم اصل عن سعید بن المسیب
قال سمعت سلمان یقول کل مما امسک الکلب و ان اکل ثلثیه نیز روایت از سعید بن مسیب
بسین بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و مفتوحه و باء یکنقطه گفت که شنیدم از سلمان که گفت
که بخور از آنچه امساک کرد سگ شکار هر چند که خورده باشد دو ثلث آنرا یازدهم اصل عن السکونی

عن ابی عبدالله علیه السلام

وکل الکلب

عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکلاب الکردیة اذا علمت فهی بمنزلة السلوقیة شرح کرد بضم کاف و سکون راء بی‌نقطه
و دال بی‌نقطه جمعی معروفند که گوسفند بسیار میدارند و سگان ایشان پاسبان گله گوسفند میباشند و قابل تعلیم شکار نمیباشند
غالبا مطرزی در مغرب گفته الکلب الکردی منسوب الی الکرد و هم جیل من الناس لم لخصوصیة فی الصوصیة و کلابهم
موصوفة بطول الشعر و کثرته و لیس فیهن امارات کلاب الصیادین بل هی من کوادنها و لم اعرف فی هجر بالاخبار او
الاختبار انها لیست من کلاب الصید و سمع فی الاسود انه شیطان اشتق ای لا یفطن و ظن ان صیدها لا یحل
فخصها بالذکر حتی جاء الکلب الکردی و الاسود سواء فی الاصطیاد بها سلوقی بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف لام
مضمومه و سکون واو و قاف موضعیست از یمن و سگ تازی که شکاری میباشد در اصل از آنجاست یعنی روایت از
سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که سگان پاسبان گله مثلا چون شکار آموخته شود آنها در مرتبه
شکارهای تازیست دوازدهم اصل عن سالم الاشل قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن صید الکلب المعلم
فیأکل من صیده فقال کل منه شرح روایتست از سالم اشل گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سگ
شکار آموخته که بتحقیق آن سگ خورد از شکار پس امام گفت که بخور از آن شکار سیزدهم اصل
عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال سألنا ابا عبدالله علیه السلام عن رجل انما ارسل کلبه فاخذ صیدا
فاکل منه اکل من فضله فقال کل مما اکل الکلب اذا سمیت علیه فان کنت ناسیا فکل منه ایضا
و کل فضله شرح اکل در اول و سوم بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و در دوم بهمزه و الف بصیغه
مضارع متکلم معلوم باب نصر بتقدیر استفهام است روایت از عبدالرحمن بن ابی عبدالله گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بشکار سر داد سگش را پس گرفت شکار را پس سگ خورد از آن شکار که آیا
میخورم از زیاد مانده آن سگ پس امام گفت که بخور از آنچه خورد سگ چون بسم الله گفتی بر آن پس اگر باشی فراموش
کار بسم الله پس بخور از آن نیز و بخور زیاد مانده سگ را چهاردهم اصل عن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام
انه قال فی صید الکلب ان ارسله الرجل و سمی فلیأکل کل ما امسک علیه و ان قتل و ان اکل فکل ما
بقی و ان کان غیر معلم فعلمه فی ساعته ثم یرسله فیأکل منه فانه معلم فاما خلاف الکلب
مما یصید الفهد و الصقر و اشباه ذلک فلا یأکل من صیده الا ما ادرکت ذکاته لان الله عز و جل
یقول مکلبین فما کان خلاف الکلب فلیس صیده مما یؤکل الا ان تدرک ذکاته شرح و ان در اول
وصلیه است و در دوم و سوم شرطیه است فکل ما بقی بضم کاف و تشدید لام مفتوحه بتقدیر فلیأکل کل ما بقی است یا بفتح
کاف و سکون لام است الفهد مرفوع و عطف بیان یا بدل الخلاف است فلا یأکل بصیغه مضارع غایب است و ضمیر مستتر
بالرجل است یا بصیغه نهی مخاطب است ادرکت بصیغه ماضی غایبه مجهول است تدرک بصیغه مضارع غایبه مجهول است
روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در شکار سگ که اگر سر داد سگ را مرد و بسم الله
گفت پس باید که خورد هر چه را که سگ نگاه داشته بر او هر چند که سگ کشته باشد آنرا و اگر سگ خورده باشد باید

ما قتل

که خورد هرچه را که باقیمانده و اگر سگ نشده باشد غیر شکاری هوخته می آموزاند از انها وقت بعد از ان شکار میدهد
از ان پس میخورد از ان شکار چه بدرستی که آن سگ شکار را آموخته است پس اما غیر سگ از جمله آنچه صید میکند کبوتر است
و چرغ است و مانندهای آن است پس منخورد از شکار آن مگر آنچه دریافته شده باشد ذبح آن زیرا که الله عز وجل میگوید
در سوره مایده که در حالی که سگ را شکار آموزندگان باشید پس هرچه باشد غیر سگ پس نیست شکاران از جمله آنچه
خورده میشود مگر آنکه دریافته شود ذبح آن **پانزدهم اصل** عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئل عن صید البازی
والکلب اذا صاد وقد قتل صیده واکل منه آکل فضلهما ام لا فقال علیه السلام اما ما قتلت الطیر
فلا تاکله الا ان تذکیه واما ما قتله الکلب وقد ذکرت اسم الله عز وجل فکل وان اکل منه **شرح** آکل
بهمزه والف بتقدیر استفهام است الا برای استثنای منقطع است مگر آنکه قتلت از قبیل مجاز متابعه است
یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از شکار باز و چرغ چون شکار
کرد و بتحقیق کشت شکارش را آیا بخورد از ان کسی آیا بخورم زیادی مانده آن دو را یا نه پس گفت امام علیه السلام که اما
آنچه کشتند از امر غان پس مخور آن را مگر آنکه ذبح کنی آن را و اما آنچه کشت آن را سگ و بتحقیق مذکور کردی اسم
الله عز وجل را پس بخور هر چند که سگ خورده باشد از ان **شانزدهم اصل** عن القاسم بن سلیمان قال سألت
ابا عبدالله علیه السلام عن کلب افلت ولم یرسله صاحبه فصاد فادرکه صاحبه وقد قتله ایأکل منه
فقال لا وقال علیه السلام اذا صاد وقد سمی فلیأکل وان صاد ولم یسم فلا یأکل وهذا مما علمتم من
الجوارح مکلبین **شرح** افلت بفا و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است ضمیر مستتر
در صاد راجع بسگ و راجع بصاحب سگ میتواند بود و بنا بر اول ظاهر آیت که اگر سگ خود بخود رها شود و بعد از ان
صاحبش بسم الله گوید مانند رها کردن صاحب باشد ضمیر مستتر در سمی راجع بصاحب سگ است و اودر وهذا اشاره بمضمون آیه
مقصود آیه است که با وجود آنکه این داخل ما علمتم نیست جایز نیست خوردن شکارش **یعنی** روایت از قاسم بن سلیمان
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سگی که خود بخود رها شده و سر نداد آن را صاحبش پس آن سگ شکار کرد
پس دریافت آن را صاحبش در حالی که بتحقیق کشته بود شکار را آیا صاحبش میخورد از ان شکار پس امام گفت که نه
و گفت امام علیه السلام که چون سگ شکار کند در حالی که بتحقیق صاحبش بسم الله گفته باشد پس باید که صاحبش بخورد
و اگر سگ شکار کند و صاحبش بسم الله نگفته باشد پس باید که نخورد در حالی که این سگ از جمله جانوری است که تعلیم کردید
از جمله جانوران کسب معاش کننده در حالی که شما شکار آموزندگان سگید **هفدهم اصل** عن جمیل بن
دراج قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ارسل الکلب واسمی علیه فیصید ولیس معی ما اذکیه
به فقال دعه حتی یقتله وکل **یعنی** روایت است از جمیل بن دراج گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که شکار میدهم سگ را و بسم الله میگویم بر آن پس شکار میکند و نیست با من چیزی که تذکیه کنم شکار را با آن

پس امام

پس امام گفت که بگذار سگ را تا آنکه بکشد شکار را و بخور **بیان** این شیء در صدر حدیث تتمه این باب **هجدهم اصل** عن زرارة
عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا ارسل الرجل کلبه ونسی ان یسمی فهو بمنزلة من ذبح ونسی ان یسمی وکذلک
اذا رمی بالسهم ونسی ان یسمی **شرح** روایت از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون سر داد مرد
سگش را و فراموش کرد گفتن بسم الله را پس او مانند کسی است که ذبح کرد گوسفند را مثلا و فراموش کرد
گفتن بسم الله را و همچنان است چون انداخت تیر را و فراموش کرد گفتن بسم الله را مراد آنست که خوردن آن دو
شکار حلال است مانند خوردن آن گوسفند **نوزدهم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته
عن قوم ارسلوا کلابهم وهی معلمة کلها وقد سموا علیها فلما ان مضت الکلاب دخل فیها کلب غریب
لم یعرفوا له صاحبا فاشترکن جمیعا فی الصید فقال لا تأکل منه لانک لا تدری اخذه معلم ام لا
شرح کلها مرفوع و تاکید هی است ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال **یعنی** روایت از ابو بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردانی که سر دادند بشکار سگان خود را و آنها شکار
آموخته اند همگی آنها و بتحقیق بسم الله گفتند بر ان سگان پس چون رفتند آن سگان داخل شد در آنها سگی
بیگانه که نشناختند صاحبی برای آن سگ صاحبی را پس شریک شدند آن سگان همگی در کشتن آن شکار پس امام گفت که مخور
از ان شکار زیرا که تو نمیدانی که گرفت آن شکار را سگی شکار آموخته یا نه **بیستم اصل** عن السکونی عن
ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الکلب الاسود البهیم لا یؤکل صیده لان رسول
الله صلی الله علیه وآله امر بقتله **شرح** مناسب این می آید در کتاب الدواجن در حدیث هفتم باب الکلاب
که باب دوازدهم است البهیم بفتح بای یک نقطه و کسر ها و سکون یای دو نقطه در پایین یک رنگ **یعنی** روایت است
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که سگ سیاه یک رنگ خورده
نمیشود شکاران زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله امر کرد بکشتن آن **باب دوم اصل باب صید البزاة
والصقور وغیر ذلک** **شرح** بیان بزاة و صقور گذشت در شرح حدیث نهم باب سابق **یعنی** این باب بیان شکار
بازها و چرغها و غیر آنها از مرغان است در این باب ده حدیث است **اول** عن الحلبی قال قال ابو عبدالله
علیه السلام کان ابی علیه السلام یفتی وکان یتقی ونحن نخاف فی صید البزاة والصقور فاما الان فانا
لا نخاف لا یحل صیدها الا ان تدرک ذکاته فانه فی کتاب علی علیه السلام ان الله عز وجل قال وما علمتم
من الجوارح مکلبین فی الکلاب **شرح** در وحن حالیه است صید متعلق بیتقی است الان منصوب ظرف است
از زمان ضعف دولت بنی امیه بسبب محاربه میان ایشان و بنی العباس چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب و متوانه
بود که عبارت از ابتدای زمان دولت بنی العباس باشد ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است
و مستثنای مفرغ است تدرک بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب افعال است فی الکلاب متعلق بقال است

قتله

یقتله

نائیم امام [illegible]

لا یعرفون

واوم

یعنی روایتست از حسن کوفی که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که پدرم علیه السلم که فتوی میداد در مسائل حلال و حرام
و بود که تقیه میکرد در حالی که ما میترسیدیم ما میترسیدیم در شکار بازها و چرغها پس ما درین زمان نمیترسیم پس بدرستی که
ما نمیترسیم حالا نمیشود شکار بازها و چرغها در وقتی مگر وقتی که دریافته شود تذکیه آن بجهه بدرستی که بیان
آیت که در کتاب علی علیه السلم است اینکه گفت الله عز و جل در سورهٔ مائده وما علمتم من الجوارح مکلبین
را در سگان دوم اصل عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا ارسلت بازا او صقرا
او عقابا فلا تاکل حتی تدرکه فتذکیه وان قتل فلا تاکل شرح بازا با سقاط لام اکل
عقاب بضم عین بنقطه و تخفیف قاف و ثبت قتل بصیغه معلوم است و ذکر وان قتل و لا تاکل برای
رفع توهم اینست که کشتن باز منزله در صورتی که کارد حاضر نباشد حکم کشتن کلب داشته باشد که بیان شد
در حدیث ششم باب سابق یعنی روایتست از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که چون شکار سر دادی باز را یا چرغ را یا عقاب را پس مخور مگر اینکه دریابی آنرا پس تذکیه
کنی آنرا و اگر کشته پس مخور سوم اصل عن عبد الله بن سلیمان قال سالت ابا عبد الله
علیه السلم عن رجل ارسل کلبه وصقره فقال اما الصقر فلا تاکل من صیده حتی تدرک
ذکاته واما الکلب فکل منه اذا ذکرت اسم الله علیه اکل الکلب منه او لم یاکل شرح
روایتست از عبد الله بن سلیمان که گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که
شکار سر داد سگ خود را و چرغش را پس امام گفت که اما چرغ پس مخور از شکارش مگر اینکه دریابی تذکیه
آنرا و اما سگ پس بخور از شکارش چون مذکور کردی نام الله بر آن خواه خورده باشد سگ از آن
یا نخورده باشد چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم انه کره صید البازی الا ما ادرک
ذکاته شرح کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیلست متعلق کره الکفر یا ارباب علم است
ادرک بصیغه مجهول غایبست و در بعضی نسخ بصیغه غایبست یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد
باقر علیه السلم اینکه او تقبیح کرد خوردن شکار باز را مگر اینکه آنچه دریافته شد تذکیه آن پنجم اصل
عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل ارسل بازه او کلبه فاخذ
صیدا واکل منه آکل من فضلهما فقال لا ما قتل البازی فلا تاکل منه الا ان تذبحه شرح
روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که شکار سر داد
باز خود را یا سگ خود را پس گرفت شکار را و خورد از آن آیا بخورم از زیاده مانده آنها پس امام گفت
که آنچه کشته باز پس مخور از آن مگر اینکه ذبح کنی آنرا یا مثل این استثنا گذشت در شرح حدیث یازدهم
باب سابق ششم اصل عن ابی العباس عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن صید البازی

والصقر

والصقر قال لا تاکل ما قتل البازی والصقر ولا تاکل ما قتل سباع الطیر شرح اسم ابو العباس
فضل بن عبد الملک است السباع بکسر سین جمع سبع بفتح سین وضم و فتح و سکون با درندگان طیر جمع طایرست
یعنی روایتست از ابی العباس از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از شکار باز و چرغ گفت که مخور
آنچه را که کشت باز و چرغ و مخور آنچه را که کشتند درندگان مرغان هفتم اصل عن ابی عبیدة الحذاء
قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول فی البازی والصقر والعقاب فقال ان ادرکت ذکاته
فکل منه وان لم تدرک ذکاته فلا تاکل شرح روایتست از ابو عبیده حذا که گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را که چه میگوئی در شکار باز و چرغ و عقاب پس امام گفت که اگر دریافتی تذکیه شکار را پس
بخور از آن و اگر در نیافتی تذکیه آن شکار را پس مخور هشتم اصل عن ابان بن تغلب قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول کان ابی علیه السلم یفتی فی زمن بنی امیة ان ما قتل البازی والصقر
فهو حلال وکان یتقیهم وانا لا اتقیهم وهو حرام ما قتل شرح ما موصوله و تاکید
هو هست برای مبالغه در دفع توهم اینکه هر شکار آن حرامست که قتل در دوم بصیغه معلوم و مجهول
میتواند بود یعنی روایتست از ابان بفتح همزه و تخفیف با یکنقطه ابن تغلب بفتح تای دو نقطه در بالا
و سکون غین بانقطه و کسر لام و بای یکنقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود
پدرم علیه السلم که فتوی میداد در زمان بنی امیه اینکه آنچه کشت آنرا باز و چرغ پس آن حلالست
و بود که تقیه میکرد از بنی امیه و من تقیه نمیکنم از ایشان و آن حرامست آنچه کشت نهم
اصل عن عبد الله بن سنان قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن صید البازی اذا صاد
وقتل واکل منه اکل من فضله ام لا فقال اما ما اکلت الطیر فلا تاکل الا ان تذکیه
شرح اما بتخفیف و تشدید هم میتواند بود اکلت مبنی برای ایست که گاهی اکل بعضی بی قتل میباشد
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شکار باز چون
شکار کرد و کشت و خورد از آن که آیا میخورم از زیاده مانده آن یا نه پس امام گفت که آگاه باش
آنچه خوردند بعضی از مرغان پس مخور مگر اینکه تذکیه کنی آنرا دهم اصل عن لیث المرادی قال
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الصقور والبزاة وعن صیدها فقال کل ما یقتلن
اذا ادرکت ذکوته وضیر الذکاة اذا کانت العین تطرف والرجل ترکض والذنب
تتحرک وقال علیه السلم لیست الصقور والبزاة فی القرآن شرح اذا در اول شرطیه است
و در دوم بمعنی وقت است و طرف خبر مبتدا است تطرف بطای بی نقطه و رای بی نقطه و فا بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب ضرب است الطرف بفتح طا و سکون را حرکت دو پلک چشم در وقت برهم زدن

آنها و این مبنی بر آنست که باز مانند چشم در حیوان علامت موئنث است ترکش برای بی‌نقطه و ضاد با نقطه
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است الرکض بفتح را و سکون کاف حرکت پا برای رفتن لیست با آخر
مبنی بر آنست که جوارح در سوره مایده بمعنی کواسب است و جرح بازها و چرغها زیاد بر دخل آنها نیست غالبا
چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب سابق تا مبنی بر آنست که حلال بودن شکار آنها در قرآن نیست
بنا بر لفظ مکلبین که بیانش در حدیث چهارم باب سابق شد روایت است از لیث بفتح لام و سکون یاء دو نقطه
در پایین و ثاء سه نقطه مرادی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از چرغها و بازها و از
شکار آنها پس گفت که بخور آنچه را که آنها کشته‌اند چون دریافتی تذکیه آنرا و بهتر تذکیه در وقتی است
که باشد چشم که بیکدیگر رسیده باشد دو پلکش و یا که بجنبیده باشد برای رفتن مردم که بجنبیده باشد و گفت
امام علیه السلام که نیست چرغها و بازها در قرآن در سوره مایده **یازدهم اصل** عن الفضل بن عبد الملک
قال لا تاکل ما قتلت سباع الطیر **شرح** فضل بن عبد الملک راوی امام جعفر صادق علیه السلام است و کتاب
وارد باقی ظاهر است از شرح حدیث بیشتر این باب

باب سوم اصل باب صید کلب المجوس و اهل الذمه

شرح این باب بیان شکار سگ گبر است و ذمیان و مراد یهود و نصاری است در این
باب سه حدیث است **اول اصل** عن سلیمان بن خالد قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن کلب المجوسی
یاخذه الرجل المسلم فیسمی حین یرسله اناکل مما امسک علیه قال نعم لانه مکلب و قد ذکر
اسم الله علیه **شرح** یاخذه بهمزه و خاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است و مراد یاخذ اینجا بفرمان در آوردن است و از آن ماخوذ است مستاخذ بصیغه
اسم فاعل باب استفعال و موتخذ بصیغه اسم فاعل باب افتعال بمعنی فرمانبردار صاحب قاموس گفته که
المستاخذ المطاطئ راسه من وجع و المستکین ای خضع کالموتخذ ضمیر لانه راجع بالرجل المسلم است
مکلب بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است و در این اشارت است بتفسیر آیت سوره مایده و ما علمتم من الجوارح
مکلبین باینکه مخاطب در ما علمتم مسلمانانند پس تعلیم غیر مسلمان اعتبار ندارد و از این ظاهر میشود
که منافات نیست میان حدیث و حدیث آینده ذکر بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است ضمیر علیه راجع بما
امسک است **یعنی** روایت است از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سگ گبر که تعلیم
میکند آنرا مرد مسلمان پس بسم الله میگوید در وقتی که بشکار سر میدهد آنرا آیا میخورد از آنچه نگاه داشته
برا او امام گفت که آری زیرا که آن مرد تعلیم کننده سگ است و بتحقیق ذکر کرده نام الله را بر آن
دوم اصل عن عبد الرحمن بن سیابه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی استعیر کلب المجوسی
فاصید به فقال علیه السلام لا تاکل من صیده الا ان یکون علمه مسلم فتعلمه **شرح** علمه

بصیغه ماضی غایب

بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر راجع بکلب است علمه مسلم اشارت است باینکه مخاطبین در آیت سوره مایده
که و ما علمتم من الجوارح مسلمانانند پس صید کلبی که مسلمان تعلیم نکرده باشد حرام است فتعلمه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع بکلب است و ضمیر بارز راجع بمصدر صیده است و این اشارت است بتفسیر مکلبین که بمعنی
ماهران در تعلیم کلب است و این لازم دارد این را که الکلب متعلم شده باشد پس از قبیل ذکر ملزوم و اراده لازم است
مخفی نماند که در کتاب استبصار این لفظ نیست **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن سیابه بکسر سین بی نقطه و تخفیف
یاء دو نقطه در پایین و الف و باء یک نقطه گفت که گفتم بامام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من بعاریت
میگیرم سگ گبر را پس شکار میکنم با آن پس گفت امام علیه السلام که مخور از شکار آن سگ اگر کشته باشد مگر آنکه باشد
که یاد داده باشد آن سگ را مسلمانی پس آن سگ یاد گرفته باشد شکار کردن را **سوم اصل** عن
السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کلب المجوسی لا تاکل صیده الا ان یاخذه المسلم فیعلمه و یرسله
و کذلک البازی و کلاب اهل الذمه و بزاتهم حلال للمسلمین ان یاکلوا صیدها **شرح** اخذ اینجا
بمعنی فرا گرفتن است یا بمعنی تعلیم است و بنا بر اول فا در فیعلمه برای تعقیب است و بنا بر دوم برای بیان است
و یرسله اشارت است باینکه اگر مسلمان تعلیم کرده باشد و غیر مسلمان ارسال کرده باشد صیدش حلال نمیشود در اسلام
زیرا که غیر مسلمان در وقت ارسال بسم الله نمیگوید کاف در کذلک برای تمثیل نیست بلکه برای تشبیه است
و مراد آنست که صید باز مجوسی حلال نیست هر چند که ادراک ذبح آن نشود مگر آنکه مسلمان آن باز را ماکر
نشود کلاب مرفوع و مبتدا است حلال تا آخر خبر مبتدا است و مراد بیان فرق است میان مجوسی و میان یهودی
و نصرانی باینکه صید کلب و باز یهودی و نصرانی حلال است برای مسلمان اینکه اگر رعایت کنند آداب آنرا کدام را
بخلاف صید کلب و باز مجوسی هر چند که مسلمان رعایت کند آداب آنرا مثل اینکه ادراک کند ذبح شکار باز
مجوسی را و بسم الله گوید **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سگ گبر مخور شکار آنرا
مگر آنکه فرا گیرد آنرا مسلمان پس تعلیم کند آنرا و بشکار سر دهد آنرا و مانند آنست باز مجوسی و سگان یهود
و نصاری و بازهای ایشان حلال است برای مسلمانان اینکه بخورند شکار آنها را بشروط مقرره مخفی نماند که حرام
بودن صید نصاری العرب می آید در کتاب الذبایح در حدیث چهارم اخر ابواب

باب چهارم اصل باب الصید بالسلاح

شرح السلاح بکسر سین بی نقطه و تخفیف لام و حاء بی نقطه یراق منزل جنگ مثل شمشیر و تیر و نیزه
یعنی این باب بیان شکار کردن به یراق است در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر
علیه السلام قال کل من الصید ما قتل السیف والسهم والرمح وسئل علیه السلام عن صید صید فتوزعه
القوم قبل ان یموت فقال لا باس به **شرح** صید در اول بفتح صاد و سکون یا و با تنوین است
صید در دوم بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است فتوزعه برای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است

التوزیع پاره پاره کردن چیزی برای حصه بردن ازان لغ روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بخور از شکار آنچه را که کشته شمشیر و تیر و نیزه و پرسیدم امام علیه السلم از شکاری که شکار کرده شد و بشمشیر مثلا پس پاره پاره کردند از جماعت بیش از آنکه بمیرد پس امام گفت که نیست پروائی بآن دوم فصل عن
محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال من جرح صیدا بسلاح وذکر علیه اسم الله عز وجل ثم بقی لیلة
او لیلتین لم یاکل منه سبع وقد علم ان سلاحه هو الذی قتله فلیاکل منه ان شاء شرح روایتست
از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که زخم زد شکاری را بیراقی و مذکور کرد اسم الله عز وجل را
بر او بعد از آن باقی ماند یک شبانه روز یا دو شبانه روز نخورد از آن درنده و بتحقیق دانست که یراق او کشت
آنچه کشته آنرا پس باید که خورد از آن اگر خواهد اشارتست باینکه اگر درنده خورده باشد نمی باید خورد
چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب و وجه آن اینست که استصحاب مقتضی بقای حیوتست تا ورود اکل سبع بس ظاهر
اینست که اکل سبع شریک شده باشد در کشتن و مثل آنکه باشد که کلب معلم و کلب مجهول الحال شریک شوند در
کشتن که گذشت در حدیث نوزدهم باب اول از کتاب اشارتست بآنچه میشود در شرح حدیث یازدهم این باب
فصل وقال فی ایل اصطاده رجل فتقطعه الناس والرجل تتبعه افتراه نهبة فقال
علیه السلم لیس بنهبة ولیس به باس شرح الایل بکسر همزه وضم همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه
و بفتح همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره بزکوهی که نر باشد اصطاده بصاد بی نقطه و طاء بی نقطه
منقلب از تاء دو الف و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست فتقطعه بقاف و طاء بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعلست التقطع پاره پاره کردن برای حصه برداشتن مثل فتقطعوا امرهم
تتبعه بدو تاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعلست التتبع بازیافت
کردن جمیع اجزای چیزی از نزد هر کس که باشد افتراه بهمزه استفهام و فتح فاء است النهبة بضم نون و سکون
ها و باء یک نقطه غارت شده که حرام میباشد چنانچه گذشت در کتاب المعیشة در بعض احادیث باب القمار والنهبة
که باب چهلم است لغ و امام گفت در بز کوهی که شکار کرد آنرا مردی پس پاره پاره کردند از مردمان
برای خود و آن مرد باز یافت کرد آنرا آیا پس میبینی آنرا غارت شده پس گفت امام علیه السلم که نیست غارت
شده و نیست بآن پروائی مراد اینست که برای آن مردمان غارت شده و حرام نبود و حیای او استغفار حق خود
کرده برای او حلال است سوم فصل عن حریز قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الرمیة یجدها صاحبها
فی الغد ایاکل منه فقال ان علم ان رمیته هی التی قتلته فلیاکل من ذلک ان کان قد سمی شرح
رمیه در اول بفتح راء بی نقطه و کسر میم و تشدید یاء دو نقطه در پایین بمعنی شکار تیر خورده است و آن فعیله
بمعنی مفعوله است و تا برای غلبه اسمیت است پس جایز نیست ارجاع ضمیر مذکر در منه و در قتلته بآن و در

نسخه
وذلک اذا کان

دوم بفتح راء و سکون

دوم بفتح راء و سکون میم مصدر باب ضربست و تا برای وحدتست لغ روایتست از حریز بفتح حاء بی نقطه و کسر راء
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و زاء با نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم از شکار تیر خورده
که می یابد آنرا صاحبش در فردا آیا میخورد از آن پس امام گفت که اگر داند اینرا که تیر انداختن او است آنچه
کشته آن شکار را پس باید که خورد از آن اگر باشد که بتحقیق بسم الله گفته باشد چهارم فصل عن سماعة قال
سالته عن رجل رمی حمار وحش او ظبیا فاصابه ثم کان فی طلبه فاصابه من الغد وسهمه فیه فقال
ان علم انه اصابه وان سهمه هو الذی قتله فلیاکل منه والا فلا یاکل منه شرح روایتست از سماعه
که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را از مردی که تیر انداخت خر کوه را
خر کوهی را یا آهوئی را پس زد آنرا بعد از آن آمد و بود در طلب آن پس دریافت آنرا در فردا در حالی که تیر
او در آن است آنچه کشته آنرا پس باید که خورد از آن خواه تیر در آن باشد و خواه نباشد و اگر نداند پس باید که نخورد
از آن پنجم فصل عن عیسی القمی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ارمی سهمی ولا ادری اسمیت ام لم
اسم فقال کل لا باس قال قلت ارمی ویغیب عنی واجد سهمی فیه فقال کل ما لم یوکل منه وان کان
قد اکل منه فلا تاکل منه شرح روایتست از عیسی قمی بضم قاف و تشدید میم گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را که می اندازم تیرم را و نمیدانم که آیا بسم الله گفتم یا نگفتم پس امام گفت که بخور نیست پروائی مراد اینست
که بر تقدیر فراموشی نیز حلال است راوی گفت که گفتم که تیر می اندازم و شکار غایب میشود از من و می یابم
تیرم را در آن پس امام گفت که بخور چند آنکه خورده نشده باشد از آن و اگر باشد که بتحقیق خورده شده
باشد از آن پس مخور از آن بنا بر اینکه شاید که درنده شریک در کشتن آن شده باشد موافق آنچه گذشت
در شرح حدیث دوم این باب ششم فصل عن الحلبی قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الصید
یضربه الرجل بالسیف او یطعنه بالرمح او یرمیه بسهم فیقتله وقد سمی حین فعل ذلک
فقال کل لا باس به شرح یطعنه بطاء بی نقطه و عین بی نقطه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع
و نصر است الطعن بفتح طاء و سکون عین زدن بنیزه لغ روایتست از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از شکار که میزند آنرا مرد بشمشیر یا طعن میکند او را بنیزه یا می اندازد او را بتیری
پس میکشد او را و بتحقیق بسم الله گفت وقتی که کرد آنرا پس امام گفت که بخور نیست پروائی بآن هفتم فصل
عن سلیمان بن خالد سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرمیة یجدها صاحبها ایاکلها قال ان کان یعلم
ان رمیته هی التی قتلته فلیاکل شرح ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب هشتم فصل عن محمد بن قیس
عن ابی جعفر علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه فی صید وجد فیه سهم وهو میت لا یدری
من قتله قال لا تطعمه شرح لا تطعمه بصیغه نهی حاضر باب علم است لغ روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه در شکاری که یافته شد در آن تیره و آن مرده است معلوم نشود

نمی‌شود که کشتهٔ آنرا گفت که بخور آنرا ۱م حدیث عن محمد الحلبی قال سالته علیه السلم عن الرجل یرمی
الصید فیصرعه فیبتدره القوم فیقطعونه فقال کله شرح محمد بن علی حلبی راوی امام محمد باقر علیه السلم است
فیصرعه بصاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه از باب منع است فیبتدره بباء یکنقطه و دال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الابتدار شتاب کرفتن و ضمیر منصوب راجع بصید است فیقطعونه
از باب تفعیل است یعنی روایت است از محمد حلبی که گفت که پرسیدم امام علیه السلم را از مرد که تیر می‌اندازد شکار را
پس می‌افکند آنرا پس شتاب میکیرند آنرا جماعتی پس پاره پاره میکنند آنرا پس امام گفت که بخور آنرا دوم
حدیث عن زراره عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا رمیت فوجدته ولیس به اثر غیر السهم وتری
انه لم یقتله غیر سهمک فکل غاب عنک ام لم یغب عنک شرح تری بفتح همزه تا رسه نقطه معلوم است
لم یغب بکسر غین با نقطه است یعنی روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون تیر انداختی پس
یافتی شکار را بر حالی که نیست در آن نشانی غیر تیر و می‌بینی اینرا که نشان نیست که نکشته آنرا غیر تیر تو پس بخور
خواه غایب شده باشد از تو یا غایب نشده باشد از تو سیم حدیث عن سماعه بن مهران سالت ابا عبدالله
علیه السلم عن الرجل یرمی الصید وهو علی الجبل فیخرقه السهم حتی یخرج من الجانب الاخر قال
کله قال فان وقع فی ماء او تدهده من الجبل فمات فلا تاکله شرح فیخرقه بخاء با نقطه و راء
بی‌نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است یخرج مرفوع است تدهده بر دو دال بی‌نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعلل است یعنی روایت است از سماعه بن مهران بکسر میم گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از مرد که تیر می‌اندازد شکار را بر حالی که آن مرد بر کوه است پس می‌شکافد شکار را تیر تا آنکه
بیرون میرود از پهلوی دیگر امام گفت که بخور آنرا امام گفت که پس اگر افتاد در آبی یا غلطید از کوه
پس مرد پس مخور آنرا زیرا که رسیده باینکه شکار محلل و غیر محلل در قتل صید باعث حرام بودن صید است چنانچه
گذشت در حدیث نوزدهم باب اول و این منافات ندارد با اینکه محلل اگر منفرد می‌بود در قتل چنانچه
ظاهر میشود از آنچه می‌آید در کتاب الذبایح در حدیث چهارم باب صفة الذبح والنحر که باب سیوم است دوازدهم
حدیث عن رجل رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلم لا یرمی الصید بشیء هو اکبر منه شرح روایت است از مردی
نسبت داد حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که انداخته نشود شکار بسلاحی که آن بزرگتر از شکار
باشد مثل زدن گنجشک بنیزه

باب هجدهم باب المعراض

المعراض بکسر میم و سکون عین بی‌نقطه و راء
بی‌نقطه و الف و ضاد بی‌نقطه تیر بی‌پر یعنی این باب بیان تیر بی‌پر است اول حدیث عن زراره و اسمعیل
الجعفی انهما سالا ابا جعفر علیه السلم عما قتل المعراض قال لا باس اذا کان هو مرماتک او صنعته
لذلک شرح ذکر هو برای حصر است و مراد این است که غیر آن تیری نه نشسته باشد المرماة بکسر میم و سکون راء بی‌نقطه
والف و تاء تانیث آلت تیر زدن صنعته بفتح صاد بی‌نقطه و سکون نون مرفوع و مبتدا است یا بصیغه ماضی مخاطب

باب منع است

باب منع است و بر هر تقدیر اشاره است باینکه تیر بی‌پر دو قسم است اول آنچه دو طرفش باریکتر از میانش است
والبته آن بی‌پر بیکانست و ساخت آن برای کار فرمودن بپهلوی آنست دوم آنچه سر آن کنده نشده یا هنوز
بر نکرده اند و شکار بقسم اول حلال است هر چند که تیر پیکان دار حاضر نباشد یعنی روایت است از زراره و اسمعیل
جعفی بضم جیم و سکون عین بی‌نقطه و فا اینکه ایشان پرسیدند امام محمد باقر علیه السلم را از شکاری که کشته آنرا
تیر بی‌پر امام گفت که نیست پروایی هر گاه تیر بی‌پر همان تیر تو باشد یا ساخته آنرا برای کار فرمودن دوم حدیث
عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم انه سئل عما صرع المعراض من الصید فقال ان لم یکن له نبل
غیر المعراض و ذکر اسم الله عز و جل علیه فلیاکل ما قتل قلت وان کان له نبل غیره قال لا
شرح مراد بمعراض اینجا تیر بی‌پر است که قابل پر است بقرینه حدیث سابق النبل بفتح نون و سکون
با و جوهری گفته که النبل السهام العربیة و هی مونثة لا واحد لها من لفظها و قد جمعوها علی نبال و انبال
و مراد اینجا بعربیه قابل پر است یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام پرسیده شد از آنچه
می‌افکند آنرا تیر بی‌پر قابل پر از جمله شکار پس امام گفت که اگر نباشد او را تیری غیر تیر بی‌پر و بسم الله
گوید بر آن پس باید که بخورد آنچه را که کشت گفتم که و اگر باشد او را تیری غیر آن چگونه میشود امام گفت که
نمیخورد سوم حدیث عن ابی عبیده عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا رمیت بالمعراض فخرق فکل و
ان لم یخرق واعترض فلا تاکل شرح مراد بمعراض اینجا تیر بی‌پر قابل پر است یعنی روایت است از ابو عبیده
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون تیر انداختی بتیر بی‌پر قابل پر پس شکافت پس بخور و اگر نشکافت
و بپهلو بشکار رسید پس مخور چهارم حدیث عن الحلبی قال سالت ابا عبدالله علیه السلم عن الصید یرمیه
الرجل بسهم فیصیبه معترضا فیقتله وقد کان سمی حین رمی ولم یصبه الحدیدة فقال ان کان السهم
الذی اصابه هو الذی قتله فاذا راه فلیاکل شرح مراد بسهم اینجا تیر با پر و پیکان است یعنی
روایت از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شکاری که می‌اندازد آنرا مرد بتیری که پر و پیکان
دارد پس بر میخورد شکار را بپهلو پس میکشد شکار را و تحقیق بود که بسم الله گفت وقتی که انداخت و بر نخورد
شکار را پیکان پس امام گفت که اگر باشد تیری که برخورد شکار را همان چیزی که کشت شکار را پس چون
ببیند شکار را پس باید که بخورد پنجم حدیث عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم قال سالته عن الصید
یصیبه السهم معترضا ولم یصبه بحدیده وقد سمی حین رمی قال یاکله اذا اصابه وهو
یراه و عن صید المعراض فقال ان لم یکن له نبل غیره و کان قد سمی حین رمی فلیاکل منه
وان کان له نبل غیره فلا شرح بحدیده بضمیر راجع بسهم و بتاء وحدت میتواند بود و هو یراه برای
احتراز است از صورتی که جاهل باشد که قاتل شکار منحصر است در تیر او پس مضمون این حدیث ظاهر است از

از شرح حدیث سابق و حدیث دوم این باب باب ششم اصل باب ما یقتل الحجر والبندق شرح
البندق بضم بای یک نقطه و سکون نون و ضم دال بی نقطه و تخفیف قاف گلوله که از گل میسوده غالبا و معرب فندق
یعنی این باب بیان شکاریست که میکشد از اسنگ و گلوله در این باب هفت حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی
عبدالله علیه السلام انه سئل عما قتل الحجر والبندق ایوکل قال لا شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او پرسیده شد از شکاری که کشته است از اسنگ فلاخن مثلا و گلوله کمان گروهه آیا خورده میشود امام گفت نه
دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سالته عما قتل الحجر والبندق ایوکل منه قال لا
شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم اصل عن سلیمان بن خالد قال سالت اباعبدالله علیه السلام
عما قتل الحجر والبندق ایوکل منه قال لا شرح این نیز ظاهر است چهارم اصل عن حریز عن ابی عبدالله
علیه السلام انه سئل عما قتل الحجر والبندق ایوکل منه قال لا شرح این نیز ظاهر است پنجم اصل عن
محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سالته عن قتل البندق والحجر ایوکل منه فقال لا شرح مضمون
این نیز ظاهر است ششم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبدالله علیه السلام انه کره الجلاهق
شرح کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل و باب علم میتواند بود الجلاهق بضم جیم و تخفیف لام و الف و کسر
ها و تخفیف قاف کمان گروهه یعنی روایت است از غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین و ثای
سه نقطه ابن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش شمرد کمان گروهه را هفتم اصل عن عبدالله
ابن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یرمی بالبندق والحجر فیقتل ایوکل منه قال لا روایت است
از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که می اندازد گلوله را و سنگ را پس شکار را میکشد آیا
پس میخورد از آن امام گفت که نه باب هفتم اصل باب الصید بالحبالة شرح
الحبالة بکسر حای بی نقطه و تخفیف بای یک نقطه و الف و تخفیف لام دام غیر ماهی یعنی این باب بیان شکار کردن با دام است
در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیر المومنین
صلوات الله علیه واله ما اخذت الحبالة من صید فقطعت منه یدا او رجلا فذروه فانه
میت وکلوا ما ادرکتم حیا وذکرتم اسم الله عز وجل علیه شرح المیت بفتح میم و سکون و تشدید
یای دو نقطه در پایین مکسوره مرده و اینجا کنایت است از مردار زیرا که مرده بدام مردار است یعنی
روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که آنچه گرفت
آن دام از شکارها پس برید از آن شکار دستی را یا پایی را پس بگذارید آن مقطوع را چه بدرستی که آن
مرده و مردار است و بخورید آنچه را که دریافتید زنده و مذکور کردید اسم الله عز وجل را بر آن در وقت ذبح
مر او را فهمانده است چنانچه بیان میشود در حدیث آینده دوم اصل عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله

عن ابی عبدالله

عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما اخذت الحبالة فقطعت منه شیئا فهو میت فما ادرکت من سائر جسده حیا
فذکه ثم کل منه شرح روایت است از عبدالرحمن بن ابو عبدالله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آنچه گرفت
آن دام پس برید از آن جزئی را پس آن مقطوع مرده و مردار است و آنچه دریافتی از باقی مانده بدن شکار
زنده پس ذبح کن از برای الله از آن بخور از آن سوم اصل عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله عن ابی عبدالله
علیه السلام قال ما اخذت الحبالة فقطعت منه شیئا فهو میت وما ادرکت من سائر جسده حیا فذکه
ثم کل منه شرح این موافق سابق است چهارم اصل عن عبدالله بن سلیمان عن ابی عبدالله علیه السلام قال
الحبائل فما نقطع منه شیء او مات فهو میتة یعنی ضمیر فهو راجع بهر یک از شیء و ضمیر مستتر در مات است
المیتة بفتح میم و سکون یای دو نقطه در پایین و تای دو نقطه در بالا مردار و بکسر میم نوعی است از آن یعنی روایت است
از عبدالله بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آنچه گرفت آن دامها پس بریده شد از آن جزئی
یا مرد پس هر یک از آن مقطوع و مرده مردار است پنجم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ما
اخذت الحبالة الحبائل فقطعت منه شیئا فهو میت وما ادرکت من سائر جسده حیا فذکه ثم کل
منه شرح این موافق حدیث سوم این باب است باب هشتم اصل باب الرجل یرمی الصید فیصیبه
فیقع فی ماء او یتدهده من جبل شرح یتدهده بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعلل
و یتدهده بیانیه در شرح حدیث یازدهم باب الصید بالسلاح که باب چهارم است یعنی این باب بیان مردی است که
تیر می اندازد شکار را پس میخورد آن شکار را پس آن شکار می افتد در آبی یا میغلطد از کوهی در این باب
دو حدیث است اول اصل عن خالد بن الحجاج عن ابی الحسن علیه السلام قال لا تاکل من الصید اذا وقع
فی الماء فمات شرح روایت است از خالد بن حجاج بفتح حای بی نقطه و تشدید جیم از امام موسی کاظم علیه السلام
گفت که مخور از شکار چون افتاد در آب پس مرد دوم اصل عن سماعة عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل
عن رجل رمی صیدا وهو علی جبل او حائط فیخزق فیه السهم فیموت فقال کل منه وان
وقع فی الماء من رمیتک ومات فلا تاکل منه شرح ظاهر است که بعد از فی الماء از قلم کاتب
افتاده او یتدهده من الجبل او الحائط افتاده باشد بقرینه عنوان این باب و بقرینه آنچه گذشت در حدیث یازدهم
باب الصید بالسلاح که باب چهارم است یعنی روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد
از مردی که تیر انداخت شکار را بر حالی که آن بر کوهی یا دیواری بود پس رخنه میکند در آن تیر پس میمیرد پس امام
گفت که بخور از آن بلکه اگر افتد در آب از تیر اندازی تو و میرد پس مخور از آن باب نهم
اصل باب الرجل یرمی الصید فیخطئه ویصیب غیره شرح هر یک از یخطئه و یصیب
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالرجل و مبهم مفهوم از کلام میتواند بود یعنی این باب

الحبائل

باید دانست که تیر می اندازد شکار را و خطا میکند و میزند شکاری دیگر را در این باب یک حدیث است اصل عن عباد
ابن صهیب قال سالت اباعبد الله علیه السلام عن رجل سمی و رمی صیدا فاخطاه واصاب آخر فقال یکل منه
یاکل منه شرح روایت است از عباد بفتح عین بی‌نقطه و تشدید بای یکنقطه و دال بی‌نقطه ابن صهیب بضم صاد بی‌نقطه
و فتح ها و سکون یای دو نقطه در پایین و بای یکنقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بسم الله گفت
و تیر انداخت شکاری را پس خطا کرد از او و زد شکاری دیگر را پس امام گفت که میخورد از آن شکار باب دهم اصل
باب صید اللیل شرح این باب بیان شکار در شب است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن احمد بن محمد بن
ابی نصر قال سالت الرضا علیه السلام عن طروق الطیر باللیل فی وکرها فقال لا باس بذلک شرح الطروق
بضم طای بی‌نقطه و ضم رای بی‌نقطه و سکون واو و قاف مصدر باب نصر آمدن در شب است و مراد اینجا شکار کردن است
و مصدر مضاف بمفعول است الوکر بفتح واو و سکون کاف و رای بی‌نقطه آشیان ترجمه روایت است از احمد بن محمد
ابن ابی نصر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از شکار کردن مرغان در شب در آشیانهای آنها پس امام گفت که
نیست پروائی با آن فائده مراد ما بین طلوع فجر و طلوع شمس است که جز لیل است حقیقة و وقت خواب مرغان
نیست یا مراد نفی حرمت است که منافات با کراهت ندارد موافق آنچه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب نهایه
گفته که یکره صید الوحش والطیر باللیل و لیس بمحظور و یکره اخذ الفراخ من اعشاشهن پس منافات نیست میان
این حدیث و دو حدیث آینده دوم اصل عن محمد بن عبد الرحمن عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لا تاتوا الفراخ فی اعشاشها و لا الطیر فی منامه فقال له رجل و ما منامه یا رسول الله
فقال اللیل منامه لا تطرقه فی منامه حتی یصبح و لا تاتوا الفرخ فی عشه حتی یریش و یطیر فاذا طار
فاوتر له قوسک وانصب له فخک شرح الفراخ بکسر فا و تخفیف رای بی‌نقطه و الف و خای با نقطه جمع
فرخ بفتح فا و سکون را جوجه کان الاعشاش بفتح همزه و سکون عین بی‌نقطه و دو شین با نقطه جمع عش بضم و فتح
عین و تشدید شین آشیانها المنام بفتح میم وقت خواب الاصباح مصدر باب افعال رسیدن بصبح و آن
وقت طلوع فجر است که جز لیل است حقیقة و داخل صبح است چنانچه بیان شد در کتاب النکاح در شرح حدیث
پنجم باب اللواط که باب صد و شصت و ششم است یریش براء بی‌نقطه و یای دو نقطه در پایین و شین با نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم از باب ضرب است یطیر نیز بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است انصب بهمزه وصل و صاد
بی‌نقطه و بای یکنقطه بصیغه امر از باب ضرب است الفخ بفتح فا و تشدید خای با نقطه چوب دامی که در خاک پنهان
میکنند برای صید گنجشک و مانند آن ترجمه روایت است از محمد بن عبد الرحمن از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میائید نزد جوجه کان در آشیانهای آنها و میائید نزد
مرغ در وقت مقرر برای خواب آن پس گفت او را مردی که و چیست وقت خواب آن ای رسول الله

الطایر
الفراخ فی اعشاشها

پس گفت که شب وقت خواب است

پس گفت که شب وقت خواب آنست شکار مکن آن را در وقت خواب آن تا آنکه بصبح رسد و میائید نزد جوجه کان
در آشیانهای آنها تا آنکه پر بهم رسانند و پرواز کنند چون مرغ پرید پس چله کمان برای آن کمان خود را
و وادار برای آن چوب دام خود را سوم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال نهی رسول الله صلی الله
علیه و آله عن اتیان الطیر باللیل و قال علیه السلام ان اللیل امان لها شرح مراد بلیل عمده لیل است
و آن از مغرب است تا طلوع فجر بقرینه حدیث سابق پس این حدیث منافات ندارد با حدیث اول این باب ترجمه
روایت است از مسمع بکسر میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح میم دوم و عین بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او گفت
که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از آمدن نزد مرغان در شب پیش از فجر و گفت امام علیه السلام که بدرستی که
آن جزء شب باعث امان است برای مرغان باب یازدهم اصل باب صید السمک
صید مصدر باب ضرب است سمک بفتح سین و فتح میم است ترجمه این باب بیان شکار کردن ماهی است و در این باب نه
حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن صید الحیتان و ان لم یسم علیه
فقال لا باس به شرح حیتان بکسر حای بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و تای دو نقطه در بالا جمع حوت
بضم حا و سکون واو است و ان وصلیه است لم یسم بصیغه مضارع غایب مجهول معتل اللام باب تفعیل است علیه
نایب فاعل است ضمیر علیه و ضمیر به راجع بصید است ترجمه روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از شکار کردن ماهیان هر چند که بسم الله گفته نشده باشد بر آن پس امام گفت که نیست پروائی با آن
دوم اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن صید الحیتان وان لم یسم علیه
فقال لا باس به ان کان حیا ان تاخذه شرح ضمیر مستتر در کان و بارز در تاخذه راجع بکل واحد
از مفردات حیتان است و این اشارت است بآنکه اگر بعضی زنده و بعضی مرده باشند پیش از افتادن در
دام و مجموع بیکبار شکار شود و مشتبه شود اجتناب از مجموع میباید کرد یا میباید فروخت بمستحل میته
بتفصیلی که می‌آید در کتاب الاطعمه در شرح حدیث اول باب اختلاط المیته بالذکی که باب دوازدهم است
یا بقرعه امتیاز میباید داد و اگر مشتبه نشود هر کدام حکمی علیحده دارد و حکم مرده بعد از افتادن
در دام می‌آید در حدیث نهم و دهم و یازدهم این باب ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است
و مصدر نایب ظرف زمان است تاخذ بصیغه مخاطب و غایب میتواند بود و باقی موافق سابق است
سوم اصل عن عبد الرحمن بن سیابه قال سالت اباعبد الله علیه السلام عن السمک یصاد ثم یجعل فی
شیء ثم یعاد الی الماء فیموت فیه فقال لا تاکله شرح روایت است از عبد الرحمن بن سیابه گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ماهی که شکار کرده میشود و بعد از آن گذاشته میشود در چیزی بعد از آن
برگردانیده میشود سوی آب پس میمیرد در آب پس امام گفت که مخور آن را چهارم اصل عن ابی ایوب

انه سال اباعبدالله علیه السلم عن رجل اصطاد سمکة فربطها بخیط وارسلها فی الماء فماتت أیؤکل
قال لا شرح روایت است از ابوایوب اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که شکار کرد
یکماهی را پس بست از ابریشته و سر داد آنرا در آب پس مرد که آیا خورده میشود امام گفت که نه ترجمه
حدیث عن ابی بصیر قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن صید المجوس للسمک حین یضربون بالشبک ولا
یسمّون وکذلک الیهودی فقال لا باس انما صید الحیتان اخذها شرح مجوس جمع مجوسی است
شبک بضم شین با نقطه وضم با یک نقطه مخفف جمع شبکه بفتح شین وفتح با است یهود مفرد یهودی است
ترجمه روایت است از ابوبصیر که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شکار کردن گبران ماهیرا
در وقتی که میزنند بدام و بسم الله نمیگویند و همچنین است مرد جهود پس امام گفت که نیست پروائی
جز این نیست که شکار ماهیان گرفتن آنهاست یا معنی که گفتن بسم الله لازم نیست و تفصیل این می آید در
حدیث ششم این باب ششم حدیث عن سلیمان بن خالد قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن الحیتان
التی یصیدها المجوسی فقال ان علیا علیه السلم کان یقول الحیتان والجراد ذکی الجراد بفتح
جیم و را بی نقطه والف و دال بی نقطه اسم جنس است ذکی بضم یعنی بفتح دال با نقطه وکسر کاف وتشدید یا
خبر الجراد است و دلالت میکند بر خبر الحیتان که مقدر است یا خبر هر دو است باعتبار اینکه یا تانیث
جمع غیر حقیقی است مثل ان رحمة الله قریب و میتواند بود که ذکی بضم ذال وتشدید کاف والف منقلب
از واو جمع ذاکی بمعنی پاکیزه باشد و مراد آنست که احتیاج بذبح پس گفتن بسم الله لازم نیست ترجمه روایت
از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از ماهیهائی که شکار میکنند آنها را گبر پس امام
گفت که بدرستی که علی علیه السلم بود که میگفت که ماهیان و ملخ پاکیزه است حدیث ۷ عن سلمة ابی
حفص عن ابی عبدالله علیه السلم ان علیا صلوات الله علیه واله کان یقول فی صید السمکة
اذا ادرکها الرجل وهی تضطرب وتضرب بیدیها وتحرک ذنبها وتطرف بعینها
فهو ذکاتها شرح واو در اول حالیه است و در یا تحرک بمعنی اوست بیدیها با یای حرف جر
وفتح یا دو نقطه در پایین وفتح دال بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین مصغر یدست و در بعضی
نسخ بیدیها بی یا بعد از دال است و بر هر تقدیر عبارتست از دو شنگ که در پشت ماهی است
و مانند دو بال مرغ است و بحرکت آنها در آب حرکت میکند تطرف از باب ضرب است شرح
حدیث دهم باب نهم ضمیر فهو راجع بمصدر ادرکها است و در بعض نسخ فهی است و تانیث
باعتبار خبر است ترجمه روایت از سلمه بفتح سین بی نقطه وفتح لام که کنیه او ابوحفص
بفتح حاء بی نقطه و سکون فا و صاد بی نقطه است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه علی صلوات الله

وآنه بو

وآله بود که میگفت در شکار کردن یکماهی که چون دریافت آنرا مرد در حالی که آن اضطراب میکند یا میزند دو شنگ
خود را یا میجنبد دستش یا میجنباند دمش را پس آن تذکیه آن ماهی است هشتم حدیث عن عبدالله قال سالت
اباعبدالله علیه السلم عن صید المجوس قال لا باس اذا اعطوکها احیاء والسمک ایضا والا
فلا تجز شهادتهم الا ان تشهد انت شرح صید اینجا بمعنی شکار رها است و افراد بنا بر اینست
که در اصل مصدر است پس ارجاع ضمیر مونث با آن و ذکر احیاء بصیغه جمع جایز است و در بعضی نسخ بصیغه
مذکر است و حیا بصیغه مفرد است و جواز گرفتن صید زنده مجوس مبنی بر اینست که ممکن است که ا...
ایشان بدست یا بدام گرفته باشند پس منافات ندارد با آنچه گذشت در احادیث باب سوم که باب
صید کلب المجوس واهل الذمه است والسمک منصوب بعطف بر ضمیر منصوب در اعطوکها است الا
اول مرکب از ان شرطیه ولا نافیه است و در دوم برای استثنای منقطع است و این کلام متعلق بسمک است
لا تجز بکسر جیم و سکون زای با نقطه بصیغه نهی معتل العین از افعال است تشهد بمعنی تشهده حیا است
وضمیر راجع بسمک است ترجمه روایت از عیسی بن عبدالله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از
شکارهای گبران مثل آهو و بزکوهی امام گفت که نیست پروائی چون دهند شما را آنها را در حالی که آنها
زنده باشند و ماهی را نیز و اگر ماهی زنده نباشد پس گذر مکن گواهی گبرانرا در اینکه زنده شکار کرده‌اند
مگر آنکه ببینی ماهیرا هنوز زنده در وقت شکار کردن ایشان بنا بر آنکه ایشان ماهی مرده در آب را حلال
میشمرند ۹ نهم حدیث عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلم انه سئل عن صید المجوس للحیتان حین
یضربون علیها بالشباک ویسمون بالشرک فقال لا باس بصیدهم انما صید الحیتان اخذه شرح
شباک بضم شین با نقطه و تشدید با یک نقطه است شرک بکسر شین با نقطه و سکون را بی نقطه و فتح
شین و فتح را میتواند بود و بنا بر اول ضمیر یسمون راجع بمجوس است و مراد بشرک شریک الله تعالی است
در پرستش مثل آتش نزد گبران یا مراد اشتراک است و حاصل هر دو یکی است و بنا بر دوم ضمیر راجع باهل
لغه است و مراد آنست که شباک را شریک نیز مینامند اخذه بکسر همزه و سکون خا با نقطه
و دال با نقطه و تا تانیث مصدر برای نوع است و مراد آنست که در وقت گرفتن و بیرون آوردن
زنده باشد یا بفتح همزه و ضمیر غایب راجع بمعنی حیتان نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم این باب ترجمه
روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام پرسیده شد از شکار کردن گبران ماهیها را هنگامی که
میزنند بر آنها بدام و نام میبرند شریک الله تعالی پس امام گفت که نیست پروائی بشکار ایشان جز این
نیست که شکار کردن ماهیها نوعی از گرفتن است حدیث قال وسالته عن الحظیرة من القصب تجعل
فی الماء یدخل فیها الحیتان فیموت بعضها فیها فقال لا باس بها ان ملک الحظیرة

عیسی بن ام

بسم الله الرحمن الرحيم

انما جعلت ليصاد بها **شرح** الحظيرة بفتح حاء بی‌نقطه و کسر ظاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه
حصاری از نی یا چوب که مانع بیرون رفتن شود ظاهر ان تلک الحظیرة تا آخر و ظاهر آنچه می آید در حدیث آینده که
فیمتن آنست که حرام مردهٔ پیش از وقوع در دام باشد موافق آنچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب و مرده بعد از
وقوع در دام حرام نیست هر چند که تمیز توان کرد لکن شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله تعالی در کتاب نهایه حمل کرده
بر صورت عدم امکان تمیز گفته که و اذا نصب الانسان شبکة فی الماء یوما او لیلة او ما زاد علی ذلک ثم قلعها
وقد اجتمع فیها سمک کثیر جاز له اکل جمیعه و ان کان یغلب علی ظنه ان بعضه مات فی الماء لانه لا طریق الی تمییزه من غیره
فان کان له طریق الی تمییز ما مات فی الماء مما لم یمت فیه لم یجز له اکل ما مات فیه و کذلک الصیاد فی الحظائر یجتمع
فیه جاز اکل جمیعه مع فقد الطریق الی تمییز المیت من الحی **یعنی** راوی گفت که پرسیدم امام را از حظیره
پس امام گفت که نیست پروائی باکی بعضی هر چیز که آن حظیره جز این نیست که گردانیده شده برای اینکه
شکار کرده شود با آن **دهم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم فی الرجل ینصب شبکة فی الماء
ثم یرجع الی بیته و یترکها منصوبة و یاتیها بعد ذلک و قد وقع فیها سمک فیمتن قال ما عملت
یده فلا باس باکل ما وقع فیها **شرح** ینصب بغین و صاد بی‌نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضربت فیمتن بفتح یاء بضم و فتح و کسر میم و سکون تاء دو نقطه در بالا و فتح نون بصیغه مضارع جمع مونث
غایب معلوم معتل العین باب نصر و علم و ضربت و ضمیر راجع بسمک است باعتبار اینکه جمع سمکه است و ما
موصوله و خبر مبتدای محذوف است تقدیر هی که راجع بشبکه است فادر فلا نفی جنس است یا مانند طیبات
و فا جزائیه است **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که وا میگذارد دامی را
در آب بعد از آن برمیگردد بسوی خانه خود و وا میگذارد آن دام را وا داشته شده و می آید نزد آن دام
بعد از آن در حالی که افتاده اند در آن ماهیان پس میمیرند امام گفت که آن دام چیزیست که کرد آن را دستش
پس نیست پروائی بخوردن آنچه افتاد در آن خواه مرده باشند بسبب آن دام و خواه زنده **یازدهم اصل**
عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلم قال سالته عن سمکة وثبت من نهر فوقعت علی الجد
من النهر فماتت هل یصلح اکلها فقال ان اخذتها قبل ان تموت ثم ماتت فکلها و ان ماتت
من قبل ان تاخذها فلا تاکلها **شرح** وثبت بثاء سه نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب ضربت الجد بفتح جیم و کسر جیم و تشدید دال بی‌نقطه کنار نهر **یعنی** روایت از علی بن جعفر از برادرش
امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ماهی که جست از نهری پس افتاد بر کنار از نهر پس مرد
آیا خوب میشود خوردن آن پس امام گفت که اگر گرفتی آن را پیش از اینکه میرد بعد از آن مرد پس بخور آن را و اگر
مرد پیش از اینکه بگیری آن را پس مخور آن را **دوازدهم اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم ان علیا

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه سئل عن سمکة مشقوق بطنها فوجد فیها سمکة فقال کلها جمیعا **شرح** روایت از سکونی از
امام جعفر صادق علیه السلم اینکه علی صلوات الله علیه پرسیده شد از ماهی که شکافته شده شکمش پس یافته شد در آن ماهی
پس گفت که بخورید هر دو را با هم **سیزدهم اصل** عن عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول
لا باس بالسمک الذی یصیده المجوسی **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث پنجم و هشتم این باب **چهاردهم اصل**
عن ابان عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت رجل اصطاد سمکة فوجد فی جوفها سمکة فقال یوکلان
جمیعا مضمون این موافق حدیث دوازدهم این باب است **پانزدهم اصل** عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبدالله
علیه السلم قال سمعت ابی علیه السلم یقول اذا ضرب صاحب الشبکة بالشبکة فما اصاب فیها من حی و میت
فهو حلال ما خلا ما لیس له قشر و لا یوکل الطافی من السمک **شرح** القشر بکسر قاف و سکون شین با نقطه
و راء بی‌نقطه پوست و اینجا عبارت است از پوستی که خوردن آن متعارف نیست مثل فلوس ماهی الطافی بطاء بی‌نقطه
و الف و فاء و تخفیف یاء بر روی آب افتاده و مراد اینجا ماهی مرده در آب پیش از وقوع در دام است **یعنی** روایت است
از مسعده بفتح میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح عین بی‌نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و قاف از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از پدرم علیه السلم میگفت که چون زد صاحب دام بدام پس آنچه دریافت آن را دام
از ماهی زنده یا مرده پس آن حلال است سوای آنچه نیست آن را فلوس و خورده نمیشود مرده بر روی
آب افتاده از جمله ماهی **شانزدهم اصل** عن ایوب بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت له جعلت فداک
ما تقول فی حیة ابتلعت سمکة ثم طرحتها و هی حیة تضطرب افاکلها فقال علیه السلم ان کانت فلوسها
قد تسلخت فلا تاکلها و ان کانت لم تنسلخ فکلها **شرح** تسلخت بسین بی‌نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی غایبه
معلوم باب تفعلت التسلخ کنده شدن پوست از چیزی **یعنی** روایت از ایوب بن اعین بفتح یاء دو نقطه
در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که قربانت شوم چه میگویی در ماری که فرو برد ماهی را
بعد از آن انداخت آن را و آن ماهی زنده است اضطراب میکند آیا پس بخورم آن ماهی را چون شکار کنم پس گفت
امام علیه السلم که اگر باشند پولکهای آن ماهی که تحقیق کنده شده باشند پس مخور آن را و اگر باشند که کنده نشده باشند
پس بخور آن را **هفدهم اصل** عن سماعة بن مهران قال قال ابو عبدالله علیه السلم نهی امیر المومنین صلوات الله
علیه ان یصید الرجل یوم الجمعة قبل الصلوة و کان علیه السلم یمر بالسماکین یوم الجمعة فینهاهم ان
یتصیدوا من السمک یوم الجمعة قبل الصلوة **شرح** روایت از سماعة بن مهران گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که نهی کرد امیر المومنین صلوات الله علیه از اینکه شکار کند مرد در روز جمعه پیش از نماز جمعه و بود امیر
المومنین علیه السلم که گذر میکرد بماهی فروشان در روز جمعه پس نهی میکرد ایشان را از اینکه شکار کنند از ماهی در روز جمعه
پیش از نماز **هجدهم اصل** عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلم و ذکر الطافی و ما یکرهه الناس منه فقال انما الطافی

من السمك المكروه وهو ما تغير دالجيد شرح واو عاطفه است و معطوف علیه آن کلام است که اینجا منقول
نشده ذکر بصیغه معلوم و مجهول باب نصر میتواند بود یکره بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الناس عبارت
از مخالفان المکروه مرفوع و صفت الطافی است و مراد المکروه عند الناس است پس منافات ندارد با آنکه
ماهی طافی حرام است موافق آنچه گذشت در حدیث یازدهم این باب یعنی روایت از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر
صادق علیه السلم آنکه امام مذکور کرد ماهی بر روی آب افتاده را و آنچه را که ناخوش میشمرند آنرا مخالفان از جمله آن
ماهی پس امام گفت که جز این نیست که برو آب افتاده از جمله ماهی که ناخوش شمرده شده مخالفان است آن چیزیست
که کردید توی آن باب دوازدهم اصل باب احرمه شرح این بابی دیگر است از شکار کردن ماهی درین باب سیزده
حدیث اول اصل عن محمد بن مسلم قال اقرانی ابو جعفر علیه السلم شیا من کتاب علی صلوات الله علیه
فاذا فیه انهاكم عن الجري والزمير والمارماهي والطافي والطحال قال قلت یرحمك الله انا
نوتی بالسمك لیس له قشر من السمك و ما لیس له قشر فلا تاكله شرح اقرانی بقاف و راء بی نقطه
و همزه و نون و قایه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاقرا خوانا نیدن و مراد اینست که بمن نمود چیزی
از کتاب را برای اینکه بخوانم و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب الان زه
والسفط علی ابی الحسن الرضا علیه السلم که باب بیست و یکم است که و هو ینظر فی الجفر و لم ینظر فیه الا نبی او وصی
زیرا که نظر در جفر عبارتست از نظر در جمیع آنچه در جفر است کتاب علی عبارتست از جامعه که مذکور شد در
کتاب الحجه در حدیث اول باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفه والجفر والجامعه و مصحف فاطمه علیها السلام است الجري بکسر جیم
و تشدید راء بی نقطه مکسوره و تشدید و گاهی بجای یاء دوم تاء سه نقطه میباشد چنانچه ظاهر میشود در
در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب دوم بروزن فعلی مثل ذمی یا طهوروزن کمل فعتل از آن وزن مبالغه
مثل فسیق نوعی از ماهی که بی فلوس است صاحب قاموس از مخالفان گفته که الجري بالکسر سمك طویل املس
لا تاکله الیهود و لیس علیه فصوص و ابن اثیر از مخالفان در نهایه گفته و فی حدیث ابن عباس انه سئل عن اکل
الجري فقال انما هو شیء حرمه الیهود الجري بالکسر و تشدید نوع من السمك یشبه الحیه و یسمی بالفارسیه مارماهی
الزمیر بکسر زاء بی نقطه و تشدید میم مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه نوعی از علیکی از ماهی
که فلوس ندارد المارماهی بالف و راء بی نقطه مفتوحه یا مکسوره نوعی از ماهی که فلوس ندارد و آن معرب
ساکن الراء است الطحال بکسر طاء بی نقطه و تخفیف حاء بی نقطه سپرز نوتی بهمزه و تاء دو نقطه در بالا
والف بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب است باء برای تعدیه است مفعول دوم یعنی روایتست
از محمد بن مسلم گفت که خوانانید مرا امام محمد باقر علیه السلم چیزی از کتاب علی صلوات الله علیه پس ناگاه در آن
بود که نهی میکنم شما را از خوردن جری و زمیر و مارماهی و ماهی مرده بر روی آب افتاده و سپرز راوی گفت

که کفتم

که گفتم که رحمت کناد ترا الله تعالی بدرستی که ما دعوه داده میشویم ماهی که نیست آنرا فلوس پس امام گفت که بخور آنچه را
که از است فلوس از جمله ماهی و آنچه نیست آنرا فلوس پس مخور آنرا و تفصیل که می آید در حدیث آینده دوم
اصل عن حماد بن عثمان قال قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداك الحیتان ما یوکل منها فقال
ما کان له قشر قلت جعلت فداك ما تقول فی الکنعت فقال لا باس باکله قال قلت له فانه لیس
له قشر فقال لی بلی ولکنها سمکة سیئة الخلق تحتك بکل شیء واذا نظرت فی اصل اذنها وجدت
لها قشرا شرح ما در اول و سوم استفهامیه است و در دوم موصوله است الکنعت بفتح کاف و سکون نون و
فتح عین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و گاهی بجای آن دال بی نقطه میباشد نوعی از ماهی که طول و عرض آن نزدیک
بیکدیگر است و شاید که تاء یا دال زایده باشد برای الحاق بجعفر صاحب قاموس انها را در باب تاء و باب دال
کرده و در باب عین گفته لم الکنع کمنع کنوعا انقبض وانضم لی برای ابطال نفی است پس مراد اینست که نوبلک
دارد فی الجمله و آن کافیست پس قاعده کلیه منتقض نیست تحتك بحاء بی نقطه و تشدید کاف بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب افتعال است یعنی روایتست از حماد بن عثمان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قربانت
شوم ماهیها کدام میشود خورده میشود از آنها پس امام گفت که آنچه باشد از آن پولکی گفتم که قربانت شوم
چه میگوئی در کنعت پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن راوی گفت که گفتم امام را که پس بدرستی که
نشان اینست که نیست از آن پولکی پس امام گفت مرا که بلکه هست و لیکن آن ماهی بد خوئیست میلیاد بهر چیز
و چون نگاه کنی سوی بیخ گوشش می یابی برای آن پولکی سوم اصل عمن ذکره عنهما علیهما السلم ان
امیر المومنین صلوات الله علیه کان یکره الجریث وقال لا تاکلوا من السمك الا شیئا له فلوس
وکره المارماهی شرح یکره بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب علم است الجریث بکسر جیم
و تشدید راء بی نقطه مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه نوعی از ماهی بی فلوس و آنرا
جری نیز میگویند چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب کره از باب تفعیل یا باب علم است یعنی روایتست
از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام آنکه امیر المومنین صلوات الله علیه بود که
ناخوش میکرد جریث را گفت که مخورید از جمله ماهی مگر ماهیی را که باشد از آن پولکهائی و ناخوش کرد
مارماهی را چهارم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تاکل الجریث ولا المارماهی
ولا طافیا ولا الطحال لانه بیت الدم ومضغة الشیطان شرح مضغه بضم میم بی نقطه و غین با نقطه
و ضمیر غایب بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع و نصر است یا بضم میم و سکون صاد و تاء تانیث است
بمعنی خاییده شده و بنابر اول الشیطان مرفوع است و بنابر دوم مجرور است و حاصل هر دو یکی است و دوم موافق
تر است با آنچه ابن بابویه روایت کرده در فقیه در باب الصید والذبایح که لقمة الشیطان و مراد اینست که

هر که از امخا یه شیطان صنعت است یعنی روایت از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مخور جریث را و نه
مارماهی را و نه بر روی آب افتاده را و نه سیر زرا زیرا که سیر ز خانه خوک است و خایه آن از شیطان است ششم
اصل عن عمر بن حنظلة قال حملت الی ربیثا یابسة فی صرة فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلم فسألته
عنها فقال کلها وقال لها قشر شرح ربیثا بکسر راء بی نقطه و تشدید بای یک نقطه مکسوره و سکون
یای دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه و الف ممدوده و مقصوره در اصل مصدر باب نصر است بمعنی باز داشتن
از کاری و استعمال میشود بمعنی اسم فاعل و مراد اینجا ماهیهای خورد است که اغلب به یکدیگر میشود مانند گوشت کوفته
باعتبار اینکه صید انها و بعمل آوردن آنها اوقات بسیار میخواهد پس باز میدارد مردم را از کارهای ضروری
یابسة مرفوع و صفت است و در بعض نسخ حملت الی ربیثا است و بنابران حملت بصیغه معلوم متکلم است
و یابسة منصوب و حال است صرة بضم صاد بی نقطه و تشدید راء بی نقطه است یعنی روایت از عمر بن حنظله
گفت که آورده شد بسوی من ماهیهای خورد خشک در کیسه پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم
پس پرسیدم او را از انها پس گفت که بخور آنها را و گفت که انها راست فلوس هفتم اصل عن عبد الله
ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله بالکوفة
یرکب بغلة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم یمر بسوق الحیتان فیقول علیه السلم لا تاکلوا و لا تبیعوا
ما لم یکن له قشر من السمک شرح روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم که بود امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله که در کوفه سوار میشد دلدل استر رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از ان میگذشت
ببازار ماهی فروشان پس میگفت علیه السلم که مخورید و مفروشید آنچه را که نبوده از از جمله ماهی فلوس هشتم
اصل عن حنان بن سدیر قال سأل العلاء بن کامل ابا عبد الله علیه السلم و انا حاضر عن الجری فقال
وجدنا فی کتاب علی علیه السلم اشیاء محرمة من السمک فلا تقربنه ثم قال ابو عبد الله علیه السلم
ما لم یکن له قشر من السمک فلا تقربنه شرح لا تقربنه هر دو جا بصیغه نهی مخاطب معلوم باب علم موکد
بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است یعنی روایت از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی نقطه
و تخفیف دال بی نقطه مکسوره گفت که پرسید علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده ابن کامل
امام جعفر صادق علیه السلم را در حالی که من حاضر بودم از جری پس امام گفت که یافتیم در کتاب علی علیه السلم چیزهائی
حرام کرده شده را از جمله ماهی پس نزدیک مشو البته جری را بعد از ان گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آنچه نبود
آنرا فلوس از جمله ماهی پس نزدیک مشو البته آنرا نهم اصل حنان بن سدیر قال اهدی الفیض بن
المختار لابی عبد الله علیه السلم ربیثاء فادخلها الیه و انا عنده فنظر الیها و قال هذه لها قشر
فاکل منها و نحن نراه شرح روایت کرد حنان بن سدیر گفت که هدیه فیض بفتح فاء و سکون یاء دو نقطه

دریایین

در پایین و ضاد با نقطه ابن مختار برای امام جعفر صادق علیه السلم ربیثا را پس داخل کرد انرا بسوی امام در حالی
که من نزد او بودم پس نگاه کرد بسوی آن و گفت که این از انست که فلوس است پس خورد از ان و ما میدیدیم آن خوردن را
دهم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
کان یرکب بغلة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم یمر بسوق الحیتان فیقول الا لا تاکلوا و لا تبیعوا
ما لم یکن له قشر شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب یازدهم اصل عن سلیمان بن جعفر
قال حدثنی اسحق صاحب الحیتان قال خرجنا بسمک نتلقی به ابا الحسن الرضا علیه السلم و قد خرجنا من
المدینة و قد قدم هو من سفر له فقال ویحک یا فلان لعل معک سمکا فقلت نعم یا سیدی
جعلت فداک فقال انزلوا ثم قال لعله زهو قال قلت نعم فاریته فقال ارکبوا لا حاجة لنا
فیه و الزهو سمک لیس له قشر شرح صاحب الحیتان عبارتست از ماهی فروش نتلقی بقاف بصیغه مضارع
متکلم مع الغیر معلوم باب افتعال جمله حالیه است مثل آیت سوره ن فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون
فرق اینست که اینجا حال مقدرست و در آیت حال محققه است ضمیر به راجع بمصدر خرجنا است یا راجع
بسمک است قدم از باب علم است ویح بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه منادی مضاف است
بمعنی تعجب فلان کنایت از علم انسانی است انزلوا بصیغه امر باب علم است زهو بفتح زای با نقطه و سکون هاء است
و الزهو تا آخر کلام سلیمانست یعنی روایت از سلیمان بن جعفر گفت که خبر داد مرا اسحق یار ماهیها گفت
که بیرون رفتیم با ماهی بر حالی که قصد ما این بود که بر خوریم با آن امام رضا علیه السلم را و بتحقیق بیرون
رفته بودیم از مدینه و بتحقیق آمده بود امام از سفری که او را بود پس امام گفت که ای تعجب نوای فلان
شاید که با تو باشد ماهی پس گفتم که آری ای مهتر من قربانت شوم پس امام گفت که فرود آیید بعد از ان
امام گفت که شاید که آن ماهی زهو باشد اسحق گفت که گفتم که آری پس نمودم با امام آن ماهی را پس امام گفت
که سوار شوید نیست حاجت ما را در ان ماهی و زهو ماهی است که نیست از ان فلوسی دوازدهم اصل عن
علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال لا یحل اکل الجری و لا اکل السلحفاة و لا السرطان
قال و سألته عن اللحم الذی یکون فی اصداف البحر و الفرات ایوکل فقال ذاک لحم الضفادع
لا یحل اکله شرح السلحفاة بضم و کسر سین بی نقطه و فتح لام و سکون حاء بی نقطه و واو و الف و تاء
تانیث لاک پشت السرطان بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و طاء بی نقطه خرچنگ واو در و الفرات
برای عطف انسحابی است مراد بحر جائیست که در انجا آب دریای شور و آب دریای شیرین که از نهر فرات و دجله
و مثل اینها هست مخلوط بیکدیگر میشود الضفادع بفتح ضاد با نقطه و فاء و الف و کسر دال بی نقطه و عین
بی نقطه جمع ضفدع بفتح ضاد و سکون فاء و فتح و ضم و کسر دال و کسر ضاد و کسر دال بزغ که در آب میباشند

وصید میکنند ترجمه روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که حلال نمیشود
خوردن ماهی جری و خوردن لاک پشت و نه خرچنگ راوی گفت که و پرسیدم امام را از گوشتی که
میباشد در صدفهای دریای شور و دریای شیرین که آیا خورده میشود پس امام گفت که این گوشت
پر غماست حلال نمیشود خوردن آن دوازدهم اصل عن الکلبی النسابه قال سالت اباعبدالله علیه السلم
عن الجری فقال ان الله عز و جل مسخ طایفة من بنی اسرائیل فما اخذ منهم البحر فهو الجری
والزمیر والمار ماهی وما سوی ذلک وما اخذ منهم البر فالقردة والخنازیر والوبر والورل
وما سوی ذلک شرح این گذشت با اندک تغییری در کتاب الحجه در حدیث ششم باب تا یفصل به بین
دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است القردة بکسر قاف و فتح را بینقطه و دال بینقطه
جمع قرد بکسر قاف و سکون را کسان الوبر بفتح واو و سکون با یکنقطه و را بینقطه جانوری مانند
گربه الورل بفتح واو و فتح را بینقطه و تخفیف لام گربا سه و آن جانوریست مانند سوسمار ترجمه
روایتست از کلبی نسابه بفتح نون و تشدید سین بینقطه و الف و با یکنقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از جری پس امام گفت که بدرستی که الله عز و جل مسخ کرد جمعی را از بنی اسرائیل پس آنچه گرفت از جمله ایشان دریا را
پس آن جری و زمیر و مار ماهی و غیر آنست و آنچه گرفت از جمله ایشان صحرا را پس کپیان و خوکان و وبر
و گربا سه و غیر آنست سیزدهم اصل عن یونس قال کتبت الی الرضا علیه السلم السمک لا یکون له
قشر ایوکل فقال ان من السمک ما یکون له زعارة فیحتک بکل شئ فیذهب قشوره
ولکن اذا اختلف طرفاه یعنی ذنبه وراسه فکل شرح الزعارة بفتح زای بانقطه و عین
بینقطه و تخفیف و تشدید را بینقطه مصدر باب علم بدخوئی یحتک بحای بینقطه و تشدید کاف بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افتعالست یعنی ذنبه وراسه کلام یونس بن عبد الرحمن است ترجمه روایتست از یونس
گفت که نوشتم بسوی امام رضا علیه السلم که ماهی گاهی میباشد از او فلوسی آیا خورده میشود پس امام گفت که بدرستی
که از جمله ماهی چیزیست که میباشد از او بدخوئی پس میساود به هر چیز پس میرود فلوس آن ولیکن چون مختلف
شد در باریکی و کندگی دو طرف آن میخواهد دمش را و سرش را پس بخور آنرا باب سیزدهم اصل این باب
الجراد شرح جراد بفتح جیم و تخفیف را بینقطه و دال بینقطه است ترجمه این باب بیان ملخ است در این باب
سه حدیث اول اصل عن مسعدة بن صدقة قال سئل ابوعبدالله علیه السلم عن اکل الجراد فقال لا باس
باکله ثم قال علیه السلم انه نثرة من حوت فی البحر ثم قال ان علیا علیه السلم قال ان السمک والجراد اذا
خرج من الماء فهو ذکی والارض للجراد مصیدة وللسمک قد تکون ایضا شرح النثرة بفتح
نون و سکون ثاء سه نقطه و را بینقطه عطسه و مراد اینست که اصل ملخ از بینی ماهی در آمده بسبب عطسه آن ماهی

والورل ص

واو

واو در والجراد نظیر واو در کل رجل و ضیعته است فرق اینست که ضیعته احتمال نصب و رفع دارد اول
بنا بر اینکه بمعنی واو بمعنی مع است باشد و خبر مبتدا باشد و دوم بنا بر اینکه واو عاطفه باشد و خبر مبتدا
مقدر باشد بعد از و ضیعته بتقدیر مقرونان بخلاف الجراد که بنا بر هر تقدیر منصوبست و مراد اینست که سمک
مانند جراد است در اینکه گفتن بسم الله شرط نیست در حلال بودن صیدان جمله اذا خرج تا اخر استیناف
بیانی سابق است و ضمیر مستتر در خرج و ضمیر هو راجع بسمک است و براین تقریر منافاتی نیست میان این
حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث ششم باب فصل ما بین صید البر والبحر تا اخر که باب صد و دوازدهم
جمله والارض تا اخر برای بیان ما به الامتیاز میان سمک و جراد است بعد از بیان ما به الاشتراک و حاصل
فرق اینست که صید جراد مخصوص ارضست و صید سمک مخصوص ارض نیست المصیدة بفتح میم و کسر صاد بینقطه
بصیغه اسم مکان باب ضرب برای کثرت شکارگاه ترجمه روایتست از مسعدة بن صدقه گفت که پرسیده شد امام جعفر
صادق علیه السلم از خوردن ملخ پس گفت که نیست باکی بخوردن آن بعد از آن گفت امام علیه السلم که بدرستی که ملخ
عطسه ایست از ماهی در دریا بعد از آن گفت که بدرستی که علی علیه السلم گفت که بدرستی که ماهی مانند ملخ است در اینکه
بسم الله گفتن در حلال بودن صید آن شرط نیست بیان اینکه ماهی چون زنده بیرون آید از آب پس آن
پاکیزه است و زمین برای ملخ شکارگاه است و برای ماهی گاهی میباشد نیز در صورتی که ماهی بجستن در
کنار نهر افتد چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب یازدهم که باب صید السمک است و بعضی میگویند که نوعی
از ماهی در زمین تعیش میکند و از اسقنقور مینامند والله اعلم سوم اصل عن عمرو بن هرون
الثقفی عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه واله الجراد ذکی فکله فاما
ما هلک فی البحر فلا تاکله شرح فاما ما هلک تا اخر اشارتست باینکه طوایف ملخ از صحرائی سوی صحرائی
دیگر پرواز میکنند و فرود می آیند و صید آنها در فرود آمدن گاه ایشانست در دریا میکنند و جایز است و
گاهی از صحرا پرواز میکنند و در دریا فرود می آیند و میمیرند و باید که کسی قیاس نکند فرود آمدن گاه دریا را
بر فرود آمدن گاه صحرا ترجمه روایتست از عمرو بن هرون ثقفی بفتح ثاء سه نقطه و فتح قاف و فاء و تشدید
یا را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که ملخ پاکیزه است پس بخور آنرا
پس اما آنچه مرده در دریا پس مخور آنرا سوم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن الجراد
نصیبه میتا فی الصحراء او فی الماء ایوکل فقال لا تاکله قال وسالته علیه السلم عن الدبا من الجراد
ایوکل قال لا حتی یستقل فی الطیران شرح الدبا بفتح دال بینقطه و تخفیف با یکنقطه و الف
مقصوره منقلبه از یا بچه ملخ یستقل بقاف و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعالست
ترجمه روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ملخ که بر بخوریم

ازآن مرده در صحرا یا در آب که آیا خورده میشود پس امام گفت که مخور آنرا راوی گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از ملخ
بچه از جمله ملخ که آیا خورده میشود امام گفت که نه تا آنکه بلند شود بسبب پریدن باب چهاردهم اصل این باب
صید الطیر الاهلیة شرح این باب بیان شکار کردن مرغان انسی کرده است خواه دو بال آن بفرمان
آن باشد مثل کبوتر و باز و چرغ و مانند اینها و خواه نباشد مثل مرغ خانگی در این باب شش حدیث است
اول اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن رجل یصید الطیر
یساوی دراهم کثیرة و هو مستوی الجناحین و یعرف صاحبه او یجیئه فیطلبه من لا یتهمه
قال لا یحل له امساکه یرده علیه فقلت له فان هو صاد ما هو مالک لجناحه
لا یعرف له طالبا قال هو له شرح روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از مردی که شکار میکند مرغ را که می ارزد به درهمهای بسیار و آن درست
دو بال است و می شناسد صاحب آن مرغ را یا می آید نزد او پس میطلبد آن مرغ را کسی که او متهمت دروغ
نمیدارد آن کس را امام گفت که حلال نمیشود برای آن مرد نگاهداشتن آن مرغ بر میگرداند آن مرغ را برو
پس گفتم امام را که پس اگر آن مرد شکار کرد مرغی را که آن بفرمان خود دارد دو بال خود را بر حالی که
نمیشناسد برای آن مرغ طلبکاری را چگونه میشود امام گفت که آن مرغ برای آن مرد است دوم اصل
عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ملک الطایر جناحه فهو لمن اخذه شرح روایت است از
کسی که روایت کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون بفرمان خود کرد مرغ بالش را
پس آن مرغ برای کسی است که گرفت آن را بتفصیلی که مذکور شد در حدیث سابق سوم اصل عن محمد بن
الفضیل قال سالت ابا الحسن علیه السلام عن صید الحمام تساوی نصف درهم او درهما فقال
اذا عرفت صاحبه فرده علیه وان لم تعرف صاحبه وکان مستوی الجناحین یطیر بهما
فهو لک شرح روایت است از محمد بن فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را از شکار کردن کبوتر که می ارزد مضاعف درهم یا یکدرهم پس امام گفت که چون شناختی
صاحبش را پس برگردان آن را براو و اگر نشناختی صاحبش را و بود آن کبوتر درست دو بال میپرید با آنها
پس آن از تست چهارم اصل عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت
فداک الطایر یقع علی الدار فیوخذ احلال هو ام حرام لمن اخذه فقال یا اسمعیل عاف ام غیر
عاف قال قلت وما العافی قال المستوی جناحاه المالک جناحیه یذهب حیث شاء قال هو
لمن اخذه حلال شرح عاف بعین بی نقطه و کسر فا و تنوین بصیغه اسم فاعل معتل العین اللام واوی باب
نصر است بمعنی دراز مو و مستعمل شده اینجا بمعنی دراز پر و مراد آنست که پر و بالش بریده نیست و چنین در معنیهای

دیگر مستعمل میشود

دیگر مستعمل میشود راوی سوال کرده از مراد با آن یعنی روایت است از اسمعیل بن جابر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفتم
امام را که قربانت شوم مرغ فرود می آید بر سرا پس گرفته میشود آیا حلال است آن یا حرام است برای کسی که گرفت
آن را پس امام گفت که ای اسمعیل آیا آن عافی است یا غیر عافی است راوی گفت که گفتم که چیست معنی عافی
امام گفت که مرغی که درست باشد دو بالش بفرمان خود دارد دو بال خود را میرود هر جا که خواسته باشد امام گفت
عافی برای کسی که گرفت آن را حلال است بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول و سوم این باب پنجم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام ان الطایر اذا ملک جناحیه فهو صید وهو حلال
لمن اخذه شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام که بدرستی که
مرغ چون بفرمان خود کرد دو بال خود را پس آن شکار است آن حلال است برای کسی که گرفت آن را ششم اصل
و باسناده ان امیر المومنین علیه السلام صلوات الله علیه قال فی رجل ابصر طایرا فتبعه حتی سقط علی
شجرة فجاء رجل فاخذه فقال امیر المومنین صلوات الله علیه للعین ما رات وللید ما اخذت
شرح ما هر دو جا مصدریه است یا موصوله است و بر هر تقدیر مراد آنست که مرغ از مردم است یعنی و روایت است
بسند حدیث سابق اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه سخن گفت در مردی که دید مرغی پس از پی رفت
آن را تا آنکه فرود آمد بر درختی پس آمد مردی پس گرفت او را پس گفت امیر المومنین صلوات الله علیه
که برای چشم است دیدنش و برای دست است گرفتنش باب پانزدهم اصل الخطاف یعنی شرح
الخطاف بضم خا با نقطه و تشدید طا بی نقطه و الف و فا فرستوک و آن مرغی است سیاه سینه سفید
شکم که پایین گردنش سرخ است یعنی این باب بیان شکار کردن فرستوک است در این باب سه حدیث است اول
اصل عن داود الرقی قال بینا نحن قعود عند ابی عبد الله علیه السلام اذ مر رجل بیده خطاف مذبوح
فوثب الیه ابو عبد الله علیه السلام حتی اخذه من یده ثم دحا به الی الارض فقال علیه السلام اعالمکم امرکم
بهذا ام فقیهکم اخبرنی ابی عن جدی ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن قتل الستة منها الخطاف و قال
فقال ان دورانه فی السماء اسفا لما فعل باهل بیت محمد صلی الله علیه و آله وتسبیحه قراءة الحمد لله رب العالمین
الا ترونه یقول ولا الضالین شرح بینا مضاف است بجمله و الف آن از اشباع فتحه نون است اذ بکسر همزه
وسکون ذال با نقطه است برای مفاجاه است دحا بدال بی نقطه و حا بی نقطه و الف منقلب از واو بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصر است الدحو بفتح دال و سکون حا بسیار دور انداختن و از آن ماخوذ است دحو الارض
بمعنی گستردن آن زیرا که مشتمل است بر بسیار دور انداختن اطراف آن از یکدیگر یا در به برای تعدیه است ارض
اینجا عبارت است از زمین بی عمارت که در دور شهر میباشد و گاهی در داخل شهر نیز میباشد امر اینجا بمعنی حیث است
باعتبار شمار براینکه اگر خواهی بکن ام منقطعه است بمعنی بل و همزه استفهام مثل مالی لا اری الهدهد ام کان

الغائبین فرق میان عالم و فقیه اینست که عالم اعم مطلق است از فقیه زیرا که فقیه اعلم العلماء یا بمعنی
عالم باحکام شرعیه است ... عبارتست از نخله و نمله و صنفدع و صرد و هدهد و خطاف چنانچه در استبصار در باب
الصید در باب کراهیة لحم الخطاف و در کتاب حفید ابن بابویه در ضمن نقل این حدیث مفصل شده انفا
بفتح همزه و فتح سین بی‌نقطه و فا مفعول له دور است لما بکسر لام و تخفیف میم است و ظرف جزا است
عمل بصیغه ماضی مجهول باب منع است تسبیح عبارتست از خواندن تسبیح و اشارتست بآیه سوره بنی اسرائیل و ان
من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم نعم روایتست از داود رقی بفتح راء بی‌نقطه و تشدید قاف گفت
که میان آنکه ما نشسته بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام ناگاه گذشت مردی که در دست او بود فرستوک
مذبوح پس برجست بسوی آن نزد امام جعفر صادق علیه السلام تا آنکه گرفت آنرا از دست او بعد از آن دور
انداخت آنرا بسوی فضا پس گفت امام علیه السلام که آیا عالم شما امر کرد شما را باین عمل بلکه آیا فقیه شما
امر کرد خبر داد مرا پدرم از جدم آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرد از کشتن شش جانور از جمله
آنهاست فرستوک و امام گفت که بدرستیکه دور زدن فرستوک در بالای سر از روی آزردگی برای ظلمی است
که کرده شده بخانواده محمد صلی الله علیه و علیهم و تسبیحش خواندن سوره الحمد لله رب العالمین است آیا نمی‌بینید
که میگوید که و لا الضالین مراد اینست که آخر خواندن تسبیحش باین کلمه دوم اصل عن محمد بن جعفر
عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله استوصوا بالصنینات خیرا یعنی الخطاف فانهن
آنس طیر الناس بالناس شرح استوصوا بضم صاد بی‌نقطه بصیغه امر است یا بفتح صاد بی‌نقطه بصیغه
ماضی و اخبار از انبیای گذشته است صنینات بضم صاد بانقطه و فتح نون اول و سکون یاء دو نقطه
در پایین و نون جمع صنینه است و آن مصغر صنّه بفتح ضاد و فتح نون اول بمعنی جانور دلیر است صاحب قاموس
گفته که الضنن محرکه الشجاع استعمال ضنینات در خطاف باعتبار اینست که کوچک است و شبها خود را در سقف
خانهای که آدمیان در آنجا تردد میکنند بنا میکنند و ممکن است مبتوی اند بوده که بفتح ضاد بانقطه و کسر نون و سکون
یاء دو نقطه در پایین و همزه جمع ضنینه باشد بمعنی جانور لاغر اندام یعنی الخطاف کلام امام جعفر صادق علیه السلام است
انس بهمزه و الف و فتح نون است طیر الناس مرکب اضافی است و مراد مرغانی است که در آبادانی آشیان میسازند
مثل گنجشک و کلاغ نعم روایت از محمد بن جعفر از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که سفارش کنید بدیگران حق بصلاح خیر را میخواهم فرستوک را مراد اینست که نهی کنید از شکار کردن آن چه بدرستیکه
آنها انس گیرنده ترند مرغان بمردمان بمردمانند اصل ثم قال و تدرون ما تقول الصنینة اذا مرت حرکت
و ترنمت تقول بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین حتی قرأ ام الکتاب فاذا کان
آخر ترنمها قالت و لا الضالین مد بها رسول الله صلی الله علیه و آله و لا الضالین شرح مرت بمیم

و تشدید راء بی‌نقطه

و تشدید راء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است و مراد اینست که در اثنای پریدن خوانندگی میکند
و در بعض نسخ بجای میم حاء بی‌نقطه است و مراد اینست که نازک کاری میکند در خوانندگی صاحب قاموس
گفته که و هو احسن منه ای ارق منه رقة حسن ترنمت براء بی‌نقطه و نون بصیغه ماضی غایب معلوم باب
تفعل است الترنم خوشخوانی و در بعض نسخ بجای نون غین با نقطه است مراد اینست که ختم آلود میشود
بر مغضوب علیهم و ضالین که منکران حق ائمه معصومین اند و لا الضالین دوم مشتمل است بر مبالغه در مد بسبب یا و الف
نعم بعد از آن گفت که آیا و میدانید که چه میگوید در وقتی که چون گذر کند و خوشخوانی کند میگوید این مضمون را
که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله خواند سوره فاتحه را پس چون میشود
آخر خوشخوانی آن میگوید که و لا الضالین مد داد بآن کلمه رسول الله صلی الله علیه و آله که و لا الضالین
ششم اصل عن جمیل بن دراج قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قتل الخطاف او ایذائهن فی الحرم
فقال علیه السلام لا تقتلهن فانی کنت مع علی بن ابی طالب الحسین صلی الله علیه و آله فرآنی و انا اوذیهن
فقال لی یا بنی لا تقتلهن و لا تؤذهن فانهن لا یؤذین شیئا شرح او برای شک راوی است لا تقتلن
بصیغه نهی مخاطب معلوم باب نصر موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است یا بصیغه نفی یا نهی جمع مونث غایب مجهول است
و حاصل همه یکی است و بر هر تقدیر ترک جواب بنابر احتمال دوم از قبیل اقتصار است بنابر ظهور مراد
لا یؤذین بکسر و فتح ذال بانقطه میتواند بود و بنابر اول شیئا مفعول به و مراد اینست که ضرر نمیرسانند بحاصل
از باغات و زراعات و مانند آنها و بنابر دوم شیئا قایم مقام مفعول مطلق است مثل ان الظن لا یغنی من
الحق شیئا نفی بمعنی نهی است نعم روایتست از جمیل بن دراج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از کشتن فرستوک ها و از آزار کردن آنها در حرم پس گفت امام علیه السلام که مکشید البته چه بدرستیکه من بودم با علی
ابن الحسین صلی الله علیه و آله پس دید مرا در حالی که من آزار میکردم آنها را پس گفت مرا که ای پسرکم مکش
آنها را و آزار مکن آنها را چه بدرستیکه آنها آزار نمیکنند چیزی را باب سیزدهم اصل باب الهدهد
و الصرد شرح الهدهد بضم ها و سکون دال بی‌نقطه اول تاج بسرک که از مرغ سلیمان نیز بینا میند
الصرد بضم صاد بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و رکاک و آن مرغی است کوچک اندام بزرگ سر که شکار
گنجشک میکند و آنرا نیز گنجشکی نیز مینامند نعم ابن بابویه شکار کردن تاج بسرک و رکاک است در این باب
سه حدیث اول اصل عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال فی کل جناح هدهد
مکتوب بالسریانیة آل محمد خیر البریة شرح سریانیه بضم سین بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین
و الف و نون و تشدید یاء دو نقطه در تحتیه پایین لغت بنی اسرائیل است چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب
الحجه در حدیث دوم باب سی و چهارم که باب ان الائمه علیهم السلام عندهم جمیع الکتب التی نزلت من عند الله عز و جل و انهم

بعیر فوینها علی اختلاف النسخ است و در کتاب الصیام در حدیث پنجم اخر ابواب شرح روایت از سلیمان
ابن جعفر که از اولاد جعفر طیار است از امام رضا علیه السلم کفته که در هر بال تاج ببری نوشته شده است
بلغت سریانیه که خانواده محمد بهتر مخلوقاتند دوم اصل عن علی بن جعفر قال سالت اخی موسی علیه السلم عن الهدهد
فی قتله و ذبحه فقال لا یوذی و لا ینبغی قتل الطیر هو شرح روایت از علی بن جعفر کفت که پرسیدم
برادرم امام موسی کاظم علیه السلم از تاج ببری در کشتن آن و بریدن حلق آن پس امام کفت که آن آزار کرده
نمیشود و حلق بریده نمیشود چه خوب مرغی است آن سیم اصل عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن الرضا
علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن قتل الهدهد و الصرد و الصوام و النحلة
شرح الصوام بفتح صاد بی‌نقطه و تشدید واو قسمی از صرد که شکار در شب میکند و روز در آشیانه میباشد
و ذکر آن علیحده برای اهتمام است مثل فاکهة و رمان صاحب قاموس کفته که الصرد بضم الصاد
و فتح راء طایر ضخم الراس یصطاد العصافیر او هو اول طایر صام لله تعالی و شارح لمعه کفته که الصوام
بضم الصاد و تشدید الواو و قال فی التحریر انه طایر اغبر اللون طویل الرقبة اکثر ما یبیت فی النخل النحلة بفتح
نون و سکون حاء بی‌نقطه است شرح روایت از سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلم کفته که نهی کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله از کشتن تاج ببری و ورکاک و مرغ نغایت روزه دار و زنبور عسل ابیات اصل
القنبره شرح القنبره بضم قاف و سکون نون و ضم بای یکنقطه و راء بی‌نقطه چکاوک و ابن اثیر بضم قاف
و تشدید بای یکنقطه مفتوحه و راء بی‌نقطه و ابو المليح نیز امیکویند و آن مرغیست برنگ گنجشک و بزرگتر
از گنجشک و کاکل دارد و خوانندگی میکند در سحرها در وقت طلوع فجر شرح ابوهای بیابان شکار کرده چکاوک است
در این باب چهار حدیث اول اصل عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن الرضا عن ابیه عن جده علیهم السلم
قال لا تاکلوا القنبرة و لا تسبوها و لا تعطوها الصبیان یلعبون بها فانها کثیرة التسبیح
لله تعالی و تسبیحها لعن الله مبغضی آل محمد علیهم السلم شرح روایت از سلیمان جعفری از امام
رضا از پدرش علیهم السلم کفت که مخورید چکاوک را و دشنام مدهید آنرا و باطفال بر حالی که بازی کنند با او
حذر بهتر که آن بسیار تسبیح است برای الله تعالی و تسبیح آن اینست که لعنت کناد الله تعالی دشمنان خانه
واده علیهم السلم را دوم اصل و باسناده قال کان علی بن الحسین علیه السلم یقول ما ازرع الزرع
لطلب الفضل فیه و ما ازرعه الا لیناله المعتر و ذو الحاجة و لتنال القنبرة منه خاصة من
الطیر شرح ازرع برای با نقطه و راء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است
الزرع بتشدید الزرع اینجا منصوب و مفعول به ازرع است و مراد از آن مفعول مطلق است
و مراد معنی مصدر مسببی المعتر بعین بی‌نقطه و تشدید راء بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال نیازمند و کسی

بقصد

وکسر که بقصد عطا آمده باشد و تفسیر آن کذشت در کتاب الزکوة در حدیث سیوم باب الحصاد و الجداد که باب چهل
و پنجم است و در کتاب الحج در حدیث دوم باب الاکل من الهدی تا اخر که باب صد و هشتاد و ششم است
شرح و کسبند حدیث سابق کفت امام جعفر صادق علیه السلم که بود علی بن الحسین علیهما السلم میکفت که نمیکارم کاشته ها را
برای طلب زیادتی در آن و نمیکارم آنرا مکر برای اینکه دریابد آنرا فقیر و نیازمند و دریابد
چکاوک از آن بر حالی که امتیاز داشته باشد از جمله مرغان سیم اصل عن سلیمان الجعفری قال سمعت
ابا الحسن الرضا علیه السلم یقول لا تقتلوا القنبرة و لا تاکلوا لحمها فانها کثیرة التسبیح و تقول فی
اخر تسبیحها لعن الله مبغضی آل محمد علیهم السلم شرح روایت از سلیمان جعفری کفت که شنیدم از امام رضا
علیه السلم میکفت که مکشید چکاوک را و مخورید کوشت آنرا چه بدرستی که آن بسیار تسبیح است و میکوید آخر
تسبیح که لعنت کناد الله دشمنان آل محمد علیهم السلم را چهارم اصل عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن ابی
الحسن الرضا علیه السلم قال قال علی بن الحسین صلوات الله علیه القنزعة التی علی راس القنبرة من مسحة
سلیمان بن داود و ذلک ان الذکر اراد ان یسفد انثاه فامتنعت علیه فقال لها لا تمتنعی ما
ارید الا ان یخرج الله عز و جل منی نسمة تذکر به فاجابته الی ما طلب شرح القنزعة بضم قاف و سکون
نون و ضم و فتح زای با نقطه و عین بی‌نقطه و بفتح قاف و فتح زای و بکسر قاف و کسر زای کاکل یسفد بسین بی‌نقطه و فا
و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و علم است النسمة بفتح نون و فتح سین بی‌نقطه کوینده سخن مثل ان
تذکر بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بنسمه است باء در به برای تعدیه است و ضمیر راجع بعز
و جل است و مراد اینست که ذکر الله کند با الهام او شرح روایت از سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السلم کفت که کفت
علی بن الحسین صلوات الله علیه که کاکلی که بر سر چکاوک است بسبب دست مالیدن سلیمان بن داود است و آن اینست
که نر خواست که جماع کند ماده خود را پس ماده ابا کرد بر او پس کفت ماده را که ابا مکن نمیخواهم مکر اینرا که بیرون
آورد الله عز و جل از من کوینده را که یاد الله عز و جل کند با الهام او پس ماده قبول کرد سخن نر را میل سوی آنچه
طلب کرد اصل فلما ارادت ان تبیض قال لها این تریدین ان تبیضی فقالت له لا ادری انحیه عن
الطریق قال لها انی خائف ان یمر بک مار الطریق و لکنی اری لک ان تبیضی قرب الطریق
فمن رآک قربه توهم انک تعرضین للقط الحب من الطریق فاجابته الی ذلک و باضت و حضنت
حتی اشرفت علی النقاب شرح تبیض ببای یکنقطه و یای دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب ضرب است لا ادری بسکون دال بی‌نقطه و کسر راء با نقطه و یای نسبت انحیه بنون و حاء بی‌نقطه
و یای دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است بتقدیر استفهام است و مراد این است که آیا
کردانم آنرا از راه و کدام از آن در کنار راه که خارج از راه و متصل براه است ~~تعرضین بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه~~

قرب بضم قاف و سکون را مصدر بمعنی اسم فاعل است و منصوبست بظرفیت و مراد آنست که در جایی بگذار که میان آنکه
و میان راه فاصله باشد بقدری که راهگذر مطلع بران نشود تعرضین بعین بینقطه و را بینقطه و ضاد بانقطه
بانقطه بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب تفعل بحذف یکی از تاست اللقط بفتح لام و سکون قاف و طا بینقطه مصدر باب
نصر برچیدن چیزی از زمین حفنت بحا بینقطه و ضاد با نقطه و نون بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصرست الحضن بکسر حا
و سکون ضاد پرستاری مرغ تخم را برای جوجه کردن النقاف بفتح نون و قاف و بای یکنقطه مصدر باب نصر سوراخ
کردن پس وقتی که ماده بیچه نهادن خواست تخم کردن نر گفت او را که کجا میخواهی که تخم گذاری پس ماده گفت
او را که نمیدانم اما کردانم گذاشتن تخم را از راه نر گفت او را که بدرستی که من ترسانم از اینکه گذر کنند بتو راهگذر
ولیکن می بینم برای تو اینرا که تخم گذاری در نزدیکی راه پس که دیدنرا در نزدیکی راه خیال کرد اینرا که تو می آیی
برای برچیدن دانه از راه پس ماده قبول کرد سخن نر را میل سوی آنکه آن تخم گذاشتن در نزدیکی راه و تخم
گذاشت و پرستاری کرد تا آنکه مشرف شد بر سوراخ کردن تخم برای بیرون آوردن جوجه اصل فبینا هما کذلک
اذ طلع سلیمان بن داود علیهما السلام فی جنوده و الطیر تظله فقالت له هذا سلیمان قد طلع علینا
فی جنوده و لا آمن ان یحطمنا و یحطم بیضنا فقال لها ان سلیمان علیه السلام رجل رحیم بنا فهل
عندک شی هبأته لفراخک اذا انقبن قالت نعم جرادة خبأتها منک انتظر بها افراخی
اذا انقبن فهل عندک شی انت تنتی قال نعم عندی تمرة خبأتها منک لفراخی شرح فی مجمع است
و او در و الطیر حالیه است یحطم بحا بینقطه تظله از باب افعال است ان بصیغه متکلم باب علم است یحطم بحا بینقطه
و طا بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست نقبن بنون و قاف و بای یکنقطه بصیغه ماضی جمع مونث غایبه
معلوم یا مجهول باب نصرست النقب سوراخ کردن و اول ضمیر نیست که جوزکان بعلاقت پشت منقار
خود تخمها را سوراخ میکنند و دوم ضمیر نیست که ما دران تخمها را سوراخ میکنند پس از قبیل اسناد مجازیست
خبأتها بخا با نقطه و بای یکنقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب منع است شرح پس میان اینکه نر و ماده چنان
بودند که نمایان شد سلیمان بن داود علیهما السلام با لشکرهای خود در حالی که مرغان سایه کرده بودند او را پس ماده
گفت نر را که این سلیمان است بتحقیق نمایان شد بر ما با لشکرهای خود و ایمن نیستم از اینکه شکند ما را و شکند تخمهای ما را
پس گفت او را که بدرستی که سلیمان هر اینه مردیست مهربان با ضعیفان پس آیا نزد تست چیزی که آماده کرده بودی
با نشی انرا برای جوزکان خود چون سوراخ کنند ماده گفت که آری ملخی است که پنهان کردم انرا از تو در حالی
که انتظار میکشیدم با آن جوزکان خود را چون سوراخ کنند پس آیا نزد تو که نوئی چیزیست نر گفت که آری نزد
من است خرمائی که پنهان کردم انرا از تو برای جوزکان خود اصل قالت فخذ انت تمرتک و اخذ انا جرادتی
و نعرض لسلیمان علیه السلام فنهدیهما له فاخذ رجل جیبا لهدیة فاخذ التمرة فی منقاره و اخذت هی

الجرادة

بسم الله الرحمن الرحیم

الجرادة فی رجلیها ثم تعرضا لسلیمان علیه السلام فلما رآهما و هو علی عرشه بسط یدیه لهما فاخبراه فقبل
هدیتهما و جنب جنده عنهما و عن بیضهما و مسح علی راسهما و دعا لهما بالبرکة فحدثت القنزعة علی
راسهما من مسح سلیمان علیه السلام شرح نعرض بعین بینقطه و را بینقطه و ضاد بانقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر
معلوم باب ضربست نهدیهما از باب افعال است تعرضا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است جنب بجیم و نون و بای
یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی ماده گفت که پس بگیر تو خرمای خود را و میگیرم من ملخ خود را
و ظاهر میشویم برای سلیمان علیه السلام پس هدیه میکنیم آن دو را برای او چه بدرستی که او مردیست دوست میدارد
هدیه را پس نر گرفت خرما را در منقارش و گرفت ماده ملخ را در دو پایش بعد از آن آمدند برای سلیمان علیه السلام
پس وقتی که سلیمان بدید آن دو را در حالی که او بر تخت خود بود پهن کرد دو دست خود را برای آن دو پس آمدند
پس نشستند بر دست راست و نشست ماده بر دست چپ و پرسید ایشانرا از حال ایشان و از تخمهای ایشان
و دست مالید بر سر ایشان و گفت برای ایشان که خدا برکت دهد پس بهم رسید کاکل بر سر ایشان بسبب دست مالیدن سلیمان علیه السلام

فرغ الفقیر المحتاج ضلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما
و عن اسرائهما من املاء شرح کتاب الصبر من الصافی
شرح الکافی فی یوم الخمیس آخر شعبان المعظم سنة
سبع و سبعین و الف هجریة حامدا
مصلیا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام
زما بر محمد و آلش تمام

فاقبلا فوقع الذکر علی الیمین
و وقعت الانثی علی
الیسار و سالهما
عن حالهما م

٢٢
ظاهر آنست که شرح حدیث بلفظ
حدیث است و آن الفاظ این است
که فاضله فقلت له تها
و جنب جنده عنهما
در نسخه ما نیست
الهاد ۱۵۱

بلغ قبالا
صورت خط منتخ عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد و آله اجمعين وبعد چنین گوید فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی
عفا الله عنهما ما مورشد بصافی شرح کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی رضی الله تعالی عنه
بزبان فارسی و بانجام رسید شرح بیست و یک کتاب از جمله سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزو کافی است
شروع نمود بعون الله تعالی بتاریخ روز جمعه غره شهر رمضان سال هزار و هشتاد و هفت هجری در
شرح کتاب بیست و دوم اصل کتاب الذبایح شرح ذبایح بفتح ذال و بای یک نقطه و الف و کسر همزه
و حاء بی نقطه جمع ذبیحه بفتح ذال و کسر باء و آن فعیله بمعنی مفعوله است ماخوذ است از ذبح بفتح ذال و سکون
باء که مصدر باب منع است بمعنی گلو بریدن و گاهی مستعمل میشود بعنوان مجاز در قدر مشترک میان گلو بریدن و نحر
بمعنی فرو بردن کارد و مانند آن در گو بالای سینه مثل آنچه می آید در حدیث هفتم باب سوم و آنچه می آید در
عنوان باب پنجم و گاهی مستعمل میشود در اعم از آن نیز یعنی این کتاب احادیث متعلقه بمذبوحها است و درین
کتاب پانزده باب است اول باب تذکی به الذبیحه دوم باب اخر منه فی حال الاضطرار سوم
باب صفة الذبح والنحر چهارم باب الرجل یرید ان یذبح فیسبقه السکین فیقطع الرأس پنجم باب البعیر
والثور یمتنعان من الذبح والنحر ششم باب الذبیحه تذبح من غیر مذبحها هفتم باب ادراک الذکاة
هشتم باب من ذبح لغیر القبلة او ترک التسمیة والجنب یذبح نهم باب الاجنة التی تخرج من بطون
الذبائح دهم باب النطیحه والمتردیه وما اکل السبع تدرک ذکاتها یازدهم باب الدم یقع
فی القدر دوازدهم باب الاوقات التی یکره فیها الذبح سیزدهم باب اخر چهاردهم
باب ذبیحة الصبی والمرأة والاعمی پانزدهم باب فی ذبائح اهل الکتاب باب اول اصل باب ما
تذکی به الذبیحه شرح تذکی بتاء بانقطه بصیغه مضارع غایبه یا غایبه مجهول معتل اللام واوی
باب تفعیل است التذکیه پاکیزه کردن بمعنی حلال کردن حیوان در وقت کشتن آن یا در بریدن رای آن است
یعنی این باب در چیزیست که پاکیزه کرده میشود بآن ذبیحه درین باب چهار حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال
سألت ابا جعفر علیه السلام عن الذبیحة باللیطة وبالمروة فقال لا ذکاة الا بحدیدة شرح اللیطه
بکسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه پوست نی که تیز میباشد المروه بفتح میم و سکون راء
بی نقطه سنگ تیز مثل سنگ آتش زنه ذکاة بفتح ذال با نقطه و تخفیف کاف و الف و تاء تانیث اسم مصدر
باب تفعیل است الحدیده بحاء بی نقطه و کسر دال بی نقطه اول و تاء وحدت التی که از آهن ساخته شده باشد
برای بریدن یا سوراخ کردن خواه آهن نرکه فولاد است و خواه آهن ماده یعنی روایت است از محمد بن مسلم

گفت که پرسیدم

بسم الله الرحمن الرحیم

گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از ذبح کرده شده بپوست نی تیز و سنگ تیز پس امام گفت که نیست
پاکیزه کردن ذبیحه مگر بآهن دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الذبیحة بالعود
والحجر والقصبة فقال قال علی صلوات الله علیه لا یصلح الذبح الا بالحدیدة شرح روایت است از
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از ذبح کرده شده بچوب و سنگ و نی پس امام گفت
که گفت علی صلوات الله علیه که خوب نمیشود ذبح مگر بآهن سوم اصل عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال لا یوکل ما لم یذبح بحدیدة شرح روایت است از ابو بکر حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه
و فتح راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که خورده نمیشود آنچه ذبح کرده نشد بآهن چهارم
اصل عن سماعة بن مهران قال سألته علیه السلام عن الذکاة فقال لا یذکی الا بحدیدة نهی عن ذلک امیر
المومنین صلوات الله علیه شرح روایت است از سماعه بفتح سین و تخفیف میم ابن مهران بکسر میم و سکون
هاء که راوی امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از پاکیزه
کردن ذبیحه پس امام گفت که پاکیزه کرده نمیشود مگر بآهن نهی کرد از ذبح بغیر آهن امیر المومنین صلوات الله علیه
باب دوم اصل باب اخر منه فی حال الاضطرار شرح این باب دیگر است از آنچه تذکیه بآن میشود در حال اضطرار
درین باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلام فی الذبیحة بغیر حدیدة قال اذا
اضطررت الیها فان لم تجد حدیدة فاذبحها بالحجر شرح اضطررت بضم طاء و کسر راء اول صیغه
مخاطب مجهول باب افتعال است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام در ذبیحه بغیر آهن گفت
که چون ناچار شوی سوی ذبح آن ذبیحه پس اگر نیابی آهن را پس ذبح کن آن را بسنگ مثلا دوم اصل عن عبد الرحمن
ابن الحجاج قال سألت ابا ابرهیم علیه السلام عن المروة والقصبة والعود ایذبح بهن اذا لم یجدوا سکینا
قال اذا فری الاوداج فلا بأس بذلک شرح فری بفاء و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم باب
ضرب یا باب تفعیل است الاوداج بفتح همزه و سکون واو و دال بی نقطه و الف و جیم جمع ودج بفتح واو و فتح
دال رگهای گردن و استعمال اوداج اینجا باعتبار تغلیب است زیرا که عبارت است از چهار عضو که در گردن است
اول راه نفس و آن قصبه شش است که منتهی میشود در جانب سر بحنجره و آن دور تر از قفا است نسبت بسه عضو
دیگر دوم و سوم دو رگ که در دو پهلوی عضو اول است چهارم مری بفتح میم و کسر راء بی نقطه و تشدید یاء و همزه
و آن راه طعام و آب است و متصل بعضو اول است و بقفا نزدیکتر است از سه عضو دیگر یعنی روایت است از عبد الرحمن
ابن حجاج بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم اول گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از سنگ و نی و چوب که آیا
ذبح کرده میشود بآنها چون نیابند کارد را امام گفت که چون بریده شود آن رگهای چهارگانه نیست پروایی
بآن سوم اصل عن زید الشحام قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل لم یکن بحضرته سکین ایذبح

بقصبة فقال اذبح بالقصبة وبالحجر وبالعظم وبالعود اذا لم تصب الحديدة اذا قطع الحلقوم
وخرج الدم فلا بأس شرح لم تصب بصاد بی‌نقطه و بای یکنقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم من الاصابة یا از باب افعال
قطع بصیغه مجهول و معلوم باب منع میتواند بود الحلقوم بضم حاء بی‌نقطه و سکون لام و ضم قاف گلو و آن مجموع مرکب
از راه نفس و راه طعام و آبست و بریدن آن بجا بریدن دو رگ درد و پهلوی راه نفست نیباشد پس منافات
نیست میان این حدیث و حدیث سابق و بعضی حلقوم را بمعنی راه نفس گرفته‌اند و دفع منافات بحمل این حدیث
بر وقت ضرورت کرده‌اند والله اعلم یعنی روایتست از زید بن فروشی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از مردی که نبود در جای حضور او کاردی آیا ذبح میکند بنی پس امام گفت که ذبح کن بنی و سنگ
و باستخوان و بچوب چون نیافتی آهن را چون بریده شد گلو و بیرون آمد خون پس نیست پروائی باب سوم
اصل باب صفة الذبح والنحر شرح الذبح بفتح ذال با نقطه و سکون بای یکنقطه و حاء بی‌نقطه مصدر باب منع بریدن
رگ برای کشتن النحر بفتح نون و سکون حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب منع طعنه فرو بردن در بالای سینه
حیوان یعنی این بابیست در بیان چگونگی ذبح گاو و گوسفند و مرغ و مانند اینها و نحر شتر هست درین باب
هشت حدیث اول اصل عن معوية بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلم النحر في اللبة والذبح
في الحلق شرح اللبة بفتح لام و تشدید بای یکنقطه گو بالای سینه الحلق بفتح حاء بی‌نقطه و سکون لام و قاف گلو
یعنی روایتست از معویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که طعنه زدن برای تذکیه در گو بالای سینه است
و بریدن رگ برای تذکیه در گلوست دوم اصل عن صفوان قال سالت ابا الحسن علیه السلم عن ذبح البقر في
المنحر فقال للبقر الذبح وما نحر فليس بذكي شرح ذبح در کلام سایل بمعنی کشتنست و در کلام امام بمعنی
قطع اوداج است و درین جواب اشارتست بانکه ذبح بقره که مذکورست در سوره بقره در ان الله
يأمركم ان تذبحوا بقرة و در فذبحوها وما كادوا يفعلون بمعنی کشتن نیست بلکه بمعنی قطع اوداج است مطرزی در مغرب
گفته که والذبح قطع الاوداج وذلك للبقر والغنم ونحوهما المنحر بفتح میم و سکون نون و فتح حاء گو بالای سینه است
و معنی اینکه در ان نحر میشود و مراد اینجا معنی او لکن نحر بصیغه مجهول باب منع است الذکی بفتح ذال با نقطه و تشدید یاء
فعیل بمعنی فاعل پاکیزه یعنی روایتست از صفوان گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از پاکیزه نگاه داشتن گاو در گو سینه
پس امام گفت که برای گاو قطع اوداج است و هر گاو که نحر کرده شد پس نیست پاکیزه سوم اصل عن يونس بن يعقوب
قال قلت لابي الحسن الاول علیه السلم ان اهل مكة لا يذبحون البقر وانما يجاؤن في اللبة فما ترى في لحمها
قال فقال علیه السلم فذبحوها وما كادوا يفعلون لا تأكل الا ما ذبح شرح بقر جمع بقره است و
ضمیر راجع بمثل این جمع تانیث و تذکیر جایزست نظیر نخل خاوية و نخل منقعر یجاؤن بفتح جیم و ضم همزه بصیغه
مضارع جمع مذکر غایب بمعنی القاء و از باب منع است و در بعضی نسخ بجای آن ینحرون بنون و حاء بی‌نقطه و راء

ینحرون

بی‌نقطه است

بی‌نقطه است و حاصل هر دو یکیست خواندن این آیت درین مقام برای اشعار بدو چیزست اول تفسیر ما کادوا یفعلون
بانکه کار یهود نحر بقر بوده و هرگز ذبح آن نمیکرده‌اند و در ان واقعه مضطر بذبح شدند دوم تنبیه اهل مکه بیهود
در امتناع از ذبح بقر و التزام نحر آن یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را
که بدرستی که اهل مکه ذبح نمیکنند گاو را و انکار جز این نیست که کارد میزنند در گو بالای سینه پس چه میبینی در خوردن
گوشت آنها راوی گفت که پس گفت امام علیه السلم از سوره بقره که پس ذبح کردند آن گاو را و نزدیک نبودند
که کنند امام گفت که مخور از آنها مگر آنچه را که مذبوح شده چهارم اصل عن حمران بن اعين عن ابي عبد الله علیه السلم
قال سألته عن الذبح فقال اذا ذبحت فارسل ولا تكتف ولا تقلب السكين لتدخلها من تحت
الحلقوم وتقطعه الى فوق والارسال للطير خاصة فان تردى في جب او وهدة من الارض فلا تأكله
ولا تطعمه فانك لا تدري التردي قتله او الذبح شرح لا تكتف بتاء دو نقطه در بالا و فا بصیغه نهی حاضر
معلوم باب ضربست الكتف بفتح کاف و سکون تاء دو بال مرغ را بیکدیگر پیوسته کردن در پشت آن لا تقلب
بقاف و بای یکنقطه بصیغه نهی حاضر معلوم باب ضربست لتدخلها بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست
تانیث ضمیر منصوب باعتبار تانیث و تذکیر سکین است تحت و فوق اینجا عبارتست از تحت و فوق در وقت خوابانیدن
برای ذبح و ان عکس تحت و فوق در وقت استادن گاو و گوسفند است فوق مبنی بر ضم و مجرور منون میتواند
بود تردی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعلست جب بضم جیم و تشدید بای یکنقطه است واهدة بفتح واو و سکون
ها و دال بی‌نقطه است لا تطعمه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب افعالست یعنی روایتست از حمران بضم حاء بی‌نقطه و سکون
میم ابن اعین بفتح همزه و سکون عین بی‌نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از چگونگی ذبح پس امام گفت که چون ذبح کردی مرغ را پس سر ده و دو بالش را در پشت بهم پیوسته
مکن و برمگردان کارد را برای اینکه فرو بری آنرا در پایین گلو و بری گلو را تا بالا و سر دادن برای مرغ است
و بس پس اگر مذبوح افتاد در چاهی یا گوی از زمین پس مخور آنرا و مخوران آنرا چه بدرستی که تو نمیدانی که آیا
افتادن کشت آنرا یا ذبح مناسب این گذشت در کتاب الصید در حدیث نوزدهم باب اول و حدیث
یازدهم باب چهارم پنجم اصل وان كان شيء من الغنم فامسك صوفه او شعره ولا تمسكن يدا ولا رجلا
واما البقر فاعقلها واطلق الذنب واما البعير فشد اخفافه الى آباطه واطلق رجليه
وان افلتك شيء من الطير وانت تريد ذبحه او ندّ عليك فارمه بسهمك فاذا هو سقط
فذكه بمنزلة الصيد شرح فامسك بصیغه امر باب افعالست لا تمسكن بصیغه نهی مخاطب معلوم باب افعال
موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است البقر منصوب و مرفوع میتواند بود فاعقلها بصیغه امر باب ضربست

اطلقی بصیغه امر باب افعال است شند بضم شین با نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه بصیغه امر باب نصر است
الاخفاف بفتح همزه و سکون خاء با نقطه و دو فاء جمع خف بضم خاء و تشدید فاء دو سر پای شتر و استعمال
جمع در تثنیه جایز است خصوصا اینجا که مراد حوالی دو سر دست است الاباط بهمزه و الف و باء یک نقطه
و الف و طاء بی نقطه جمع ابط بکسر همزه و سکون و کسر باء دو بیخ بغل و مراد دو دست شتر بیکدیگر بستن در آن
موضع که باشد از جمله سر دو دست تا بیخ دو بغل و اگر مراد بستن سر دست به بیخ بغل میبود خفاف و اباط
بلفظ جمع مناسب نمیبود اطلق بقاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است نذ بنون و تشدید
دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است علیک نایب فاعل است و علی برای اضرار است الند بفتح نون
و تشدید دال گریختن شتر و مانند آن بمنزلة الصید اشارت است باینکه اگر وقت تیر انداختن بسم الله گوید
و در اگر بیرون آن نکند حلال است یعنی و اگر باشد چیزی از گوسفند پس نگاه دار شیم آن را اگر میشی باشد
یا موی آن را اگر بز باشد و نگاه مدار البته دستی را و نه پائی را و اما گاو پس ببند دست و پای آن را و رها
کن اگر دم آن را و اما شتر پس ببند حوالی دو سر دست آن را تا حوالی دو بیخ بغل آن و رها کن آن را و اگر
رها نشود چیزی که از تو چیزی از مرغان در حالی که تو میخواهی ذبح آن را یا گریخته شود بر تو شتر و مانند آن
پس بیفتد از بجای آن تیر خود را پس چون آن افتاد پس تذکیه کن آن را اگر ادراک تذکیه‌اش کردی باشد شکار
پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال سالته عن الذبیحة فقال علیه السلم استقبل بذبیحتک
القبلة و لا تنخعها حتی تموت و لا تاکل من ذبیحة ما لم تذبح من مذبحها شرح استقبل بصیغه
امر است باء در بذبیحتک برای تعدیه و بمعنی مع میتواند بود القبلة منصوب است لا تنخعها بنون و خاء با نقطه و عین بی نقطه
بصیغه نهی مخاطب معلوم باب منع است النخع بفتح نون و سکون خاء بریدن مغز حرام که در مهره گردن است و آن را
نخاع بضم و فتح و کسر نون مینامند و مراد نهی از تجاوز از حد ذبح است یا نیز و نش که بعد از بریدن گلو مغز حرام
نیز بریده شود ذبیحة با تنوین است یا مصدریة است و مقصد زمان یا ظرف زمان است لم تذبح بصیغه مضارع غایبه مجهول
باب منع است من بمعنی فی است مذبح بفتح میم و فتح باء بصیغه اسم مکان باب منع است یعنی روایت است از محمد
ابن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ذبیحه پس گفت امام علیه السلم که برابر کن ذبیحه خود را با قبله
و مبر مغز حرام گردن او را تا آنکه بمیرد و مخور از ذبیحه در وقتی که ذبح کرده نشده باشد در جای ذبح آن مراد جای
بریدن او وداج اربعه است ششم اصل عن محمد الحلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلم لا تنخع الذبیحة حتی تموت
فاذا ماتت فانخعها شرح روایت است از محمد حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که مبر مغز حرام گردن
ذبیحه را تا آنکه بمیرد پس چون بمیرد او مرد پس ببر مغز حرام آن را هفتم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله

علیه السلم

علیه السلم ان امیر المومنین صلوات الله علیه قال لا تذبح الشاة عند الشاة و لا الجزور عند الجزور و هو
ینظر الیه شرح الجزور بفتح جیم و ظاء ضم زای با نقطه و سکون واو و راء بی نقطه شتری که آماده برای کشتن
باشد و لا الجزور از قبیل مجاز مشاکله است مثل علفته تبنا و ماء باردا زیرا که در جزور دوم مجاز است حقیقة
بلکه نحر است یا مراد به ذبح قدر مشترک میان گلو بریدن و نحر است موافق نحر به باب النحر در شرح عنوان کتاب یعنی
روایت از غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه ابن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلم
اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که ذبح مکن گوسفند را نزد گوسفند و نه شتر را نزد شتر در حالی که
آن نگاه کند بسوی آنکه کشته میشود هشتم اصل محمد بن یحیی رفعه قال قال ابو الحسن الرضا علیه السلم اذا
ذبحت الشاة و سلخت او سلخ شیء منها قبل ان تموت لم یحل اکله شرح ذبحت بصیغه ماضی غایب
مجهول باب منع و نصر است و ضمیر اکله راجع بشیء منها است و مراد این است که در هر دو صورت هیچ چیز آن
حلال نمیشود یعنی روایت کرد محمد بن یحیی بالا برد سند حدیث را که گفت امام رضا علیه السلم که چون ذبح کرده شود
گوسفند و پوست کنده شود یا پوست کنده شود چیزی از آن پیش از آنکه بمیرد حلال نشود خوردن چیزی
از آن باب چهارم اصل باب الرجل یرید ان یذبح فیسبقه السکین فیقطع الراس
شرح فیسبقه بسین بی نقطه و باء یک نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و نصر است السکین
مرفوع است فیقطع بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بسکین و راجع برجل میتواند بود
و حاصل هر دو یکیست یعنی این باب بیان مردیست که میخواهد ذبح کند و تجاوز از حد آن نکند پس پیشی میگیرد او را
کارد پس جدا میکند سر را در این باب سه حدیث است اول اصل عن الفضیل بن یسار قال سالت ابا جعفر
علیه السلم عن رجل ذبح فسبقه السکین فقطع راسه فقال هو ذکاة وحیة لا باس باکله شرح ضمیر
هو راجع بذبح یا راجع بمرجع ضمیر راسه است و آن مذبوح است و بنا بر اول ذکاة که اسم مصدر باب تفعیل است
بمعنی خود است و بنا بر دوم مستعمل در معنی مفعول است وحیة بفتح واو و کسر حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه
در پایین فعیله بمعنی فاعله باب ضرب است الواحی شتابان ضمیر باکله راجع بمذبوح است یا راجع برجل است
و بنا بر اول مصدر مضاف بمفعول است و بنا بر دوم مضاف بفاعل است یعنی روایت از فضیل بضم فاء و فتح
ضاد با نقطه ابن یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را
از مردی که ذبح کرد پس پیشی گرفت او را کارد پس جدا کرد سر مذبوح را پس امام گفت که آن ذبح پاکیزه کردنی
شتابان است نیست پروائی بخوردن آنکه مذبوح دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلم
عن مسلم ذبح شاة و سمی فسبقته السکین لحدتها فاله فابان الراس فقال ان خرج الدم فکل

الراسی

شرح ان خرج الدم یعنی ان خرج الدم [امر] است معتدلا است بقرینه آنکه می آید در حدیث دوم باب بعد و این
اشارتست باینکه گاهی بریدن مجموع کردن بتندی کارد بسبب این می باشد که آن نباة نزدیک بمردن شده
و در آخرش مضطرب میشود و بساکه بعد از ذبح نداند که آیا در وقت ذبح حیوة داشته یا نه پس بهای علامتی
میباید ع روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مسلمانی که ذبح کرد گوسفندرا
و ذکر کرد اسم الله را در وقت ذبح پس پیشی گرفت او را کارد بسبب تندی آن پس جدا کرد سر را پس امام
گفت که اگر بیرون آید خون معتدل پس بخور سوم اصل عن مسعدة بن صدقة قال سمعت اباعبدالله
علیه السلام وقد سئل عن الرجل یذبح فتسرع السکین فتبین الراس فقال الذکاة الوحیة لا باس
باکله اذا لم یتعمد ذلک شرح تسرع و تبین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعالست السکین مرفوعست
والراس منصوبست الذکاة خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو ع روایتست از مسعده بفتح میم و سکون
سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی نقطه و دال بی نقطه و قاف گفت که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام در حالیکه بتحقیق پرسیده شده بود از مردی که ذبح میکند پس شتابان میشود کارد پس جدا
میکند سر مذبوح را پس امام گفت که آن پاکیزه کردنی شتابانست نیست پروائی بخوردن آن مذبوح چون
دانسته نکرده باشد آن عمل را باب پنجم اصل باب البعیر والثور یمتنعان من الذبح شرح
مراد بنحر قدر مشترک میان گلو بریدن و نحر است موافق آنچه بیان شد در شرح عنوان کتاب یاد کرد ذبح بعنوان
و آن در گاو است زیرا که در بعیر نحر میباشد ع این بابیست در شتر و گاو نر است که سرباز میزنند از ذبح در این
باب پنج حدیثست اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا امتنع علیک بعیر و انت
ترید ان تنحره فانطلق منک فان خشیت ان یسبقک فضربته بسیف او طعنته برمح
بعد ان تسمی فکل الا ان تدرکه و لم یمت بعد فذکه شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون سرباز زند بر تو شتری در حالی که تو میخواهی که نحر کنی او را پس رها شود از تو پس اگر ترسی که پیشی
گیرد ترا و ناپیدا شود پس زنی او را بشمشیر یا طعن کنی او را بنیزه بعد از آنکه ذکر اسم الله کنی پس بخور مگر آنکه دریابی
آنرا بر حالی که نمرده هنوز پس تذکیه کن آنرا آنچه دوم اصل عن عیص بن القاسم عن ابی عبدالله علیه السلام
قال ان ثورا بالکوفة ثار فبادر الناس الیه باسیافهم فضربوه فانتهی الی امیر المومنین صلی الله علیه فاخبروه
واله فسألوه فقال ذکاة وحیة و لحمه حلال شرح ثار بثاء سه نقطه والف و راء بی نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصرست الثوران بفتح ثا و فتح واو از جا در آمدن بسرکشی فانتهی بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افتعالست و ضمیر مستتر راجع بخبر آن ثور است ذکاة خبر مبتدای محذوفست ع روایتست از عیص بکسر عین بی نقطه

و سکون یاء دو نقطه

و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه گاو نری در کوفه
سرکشی کرد پس دویدند مردمان بسوی او با شمشیرهای خود پس زدند او را پس خبر رسید بسوی امیر المومنین صلی الله علیه و اله
پس پرسیدند او را پس گفت که آن پاکیزه کردنی شتابانست و گوشت آن گاو حلال است سوم اصل عن محمد
الحلبی قال قال ابو عبدالله علیه السلام فی ثور تعاصی فابتدره قوم باسیافهم و سموا فاتوا علیا صلوات
الله علیه فقال هذه ذکاة وحیة و لحمه حلال شرح تعاصی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعلست
برای مبالغه عصیان سموا بفتح میم مشدده است و مضمون این موافق سابق است چهارم اصل عن الفضل
ابن عبدالملک و عبدالرحمن بن ابی عبدالله عن ابی عبدالله علیه السلام ان قوما اتوا النبی صلی الله علیه و اله
فقالوا ان بقرة لنا غلبتنا و استصعبت علینا فضربناها بالسیف فامرهم باکلها شرح روایتست
از فضل بن عبدالملک و عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه جمعی آمدند نزد نبی صلی الله علیه و اله
پس گفتند که بدرستیکه گاوی از ما عاجز کرد ما را و سرکشی کرد بر ما پس زدیم او را بشمشیر پس امر کرد ایشان را بخوردن
آن پنجم اصل عن اسمعیل الجعفی قال قلت لابی عبدالله علیه السلام بعیر تردی فی بئر کیف ینحر قال یدخل
الحربة فیطعنه بها و یسمی و یاکل شرح تردی براء بی نقطه و دال بی نقطه و الف منقلبه از یاء بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعلست ینحر بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است یدخل بصیغه مخاطب معلوم باب افعال است مضارع هم
تطعنه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است تسمی و تاکل بصیغه مخاطب معلوم است ع روایتست از اسمعیل
جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که شتری افتاد در چاهی چگونه نحر کرده
میشود امام گفت که داخل چاه میکنی حربه را مثل نیزه پس طعن میکنی آنرا با آن حربه و اسم الله میگوئی در وقت
طعن و میخوری باب ششم اصل باب الذبیحة تذبح من غیر مذبحها شرح ای باب بیان
ذبیحه است که ذبح کرده میشود در غیر جای مقرر برای ذبح آن در این باب یک حدیثست اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله
علیه السلام فی رجل ضرب بسیفه جزورا او شاة فی غیر مذبحها و قد سمی حین ضرب فقال لا یصلح اکل
ذبیحة لا تذبح من مذبحها یعنی اذا تعمد لذلک و لم یکن حاله حال اضطرار فاما اذا اضطر
الیها و استصعب علیه ما یرید ان یذبح فلا باس بذلک شرح مذبح ماخوذست از ذبح که قدر
مشترک میان گلو بریدن و نحرست موافق آنچه مذکور شد در شرح عنوان باب سابق بعض تا آخر کلام راوی است
ع روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که زد بشمشیر خود شتر را یا گوسفند را در غیر جای ذبح آن
و بجا آورد بسم الله گفتن در وقتی که زد پس امام گفت که خوب نیست خوردن ذبیحه که ذبح کرده نشود در جای ذبح آن
میخواهم که چنین قصد کرده باشد برای آن عمل و نباشد حال او حال بیچارگی پس اما چنین مضطر شود بسوی آن حال

وهرگز نشود براو انچه میخواهد که ذبح کند نیست پروائی باین عمل **باب هفتم اصل باب ادراک الذکاة** شرح
این باب بیان دریافتن تذکیه حیوان است درین باب شش حدیث است اول اصل عن عبدالله بن سلیمان عن ابی عبدالله
علیه السلام قال فی کتاب علی صلوات الله علیه قال اذا طرفت العین او رکضت الرجل او تحرک الذنب
وادرکته فذکه شرح روایت است از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در کتاب علی صلوات الله
علیه گفت که هرگاه حرکت کند پلک چشم یا حرکت کند پا یا حرکت کند دم و دریابی اگر این پس تذکیه کن آنرا دوم
اصل عن الحسن بن مسلم قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ جاءه محمد بن عبدالسلام فقال له جعلت فداک
یقول لک جدی ان رجلا ضرب بقرة بفأس فسقطت ثم ذبحها فلم یرسل معه بالجواب ودعا
سعیدة مولاة ام فروة فقال لها ان محمدا اتانی برسالة منک فکرهت ان ارسل الیک
بالجواب معه ان کان الرجل الذی ذبح البقرة حین ذبح خرج الدم معتدلا فکلوا واطعموا
وان کان خرج خروجا متثاقلا فلا تقربوه شرح صحابت باید که عبارت باشد از عبدالرحمن بن نعیم
رازی ام فروه مادر امام جعفر صادق علیه السلام آ[ست] و زوجه او نیز ام فروه نام داشته و دختر او نیز آن نام
داشته فقال لها بعنوان پیغام داد نیست پس منک بفتح کاف است و مراد آنست که گفت سعیده را که بگو
صد مهد را که جنین و جنین الرجل مرحوم و اسم کان است الذی صفت الرجل است حین ظرف خبر مبتدا است خرج است
و مقدم شده بر عامل و مضاف [illegible] خرج نخست با نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل خبر کان است
التخریج چیزی را خارج شمردن [illegible] و تقبیح الدم منصوب و مفعول به خرج است معتدلا صفت مفعول مطلق
محذوف است بتقدیر خروجا معتدلا بقرینه اینکه خروجا در شق دوم مذکور است ضمیر مستتر در کان در دوم راجع
بالرجل است خرج اینجا نیز از باب تفعیل است فلا تقربوه از باب علم است شرح روایت از حسن بن مسلم گفت که
بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام که آمد نزد او محمد بن عبدالسلام پس گفت امام را که قربانت شوم میگوید ترا جدم
که بدرستیکه مردی زد گاوی را بتبری پس گاو افتاد بعد از آن ذبح کرد آن گاو را پس امام نفرستاد با محمد جواب
مسئله را و خواند سعیده کنیزه ام فروه پس پیغام رسان کرد او را که بدرستیکه محمد آورد نزد من پیغامی را از
تو پس ناخوش داشتم اینرا که فرستم سوی تو جواب را با او اگر باشد مردی که ذبح کرد آن گاو را در وقتیکه ذبح
کرد با نیز و کسی که خارج شمرد خون را اخراجی متعارف در ذبح پس بخورید و بخورانید و اگر باشد با نیز وکس
که خارج شمرد خون را خروجی سنگین پس نزدیک مشوید آن گاو را سوم اصل عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله
عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی کتاب علی صلوات الله علیه واله اذا طرفت العین او رکضت الرجل او
تحرک الذنب فکل منه فقد ادرکت ذکاته شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب [illegible]

عن ابان

عن ابان بن تغلب عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا شککت فی حیوة شاة ورأیتها تطرف عینها او
تحرک اذنیها او تمصع بذنبها فاذبحها فانها لک حلال شرح تطرف بصیغه مضارع غایبه
معلوم باب ضرب است عینها منصوب است تحرک از باب تفعیل است تمصع بصاد بی نقطه و عین بی نقطه از باب منع است
شرح روایت از ابان بفتح همزه و تخفیف بای یک نقطه ابن تغلب بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام
و بای یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شک کردی در زندگی گوسفندی و دیدی آنرا که برهم میزند
چشمش را یا حرکت میدهد دو گوشش را یا میزند دمش پس ذبح کن آنرا چه بدرستیکه آن ترا حلال است چهارم اصل
عن محمد الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الذبیحة فقال اذا تحرک الذنب او الطرف او
الاذن فهو ذکی شرح طرف بفتح طاء و سکون راء است شرح روایت از محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از ذبیحه پس گفت که چون حرکت کرد دم یا چشم یا گوش پس آن پاکیزه است مراد آنست که میته نیست پس
قابل ذبح است پنجم اصل عن رفاعة عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی الشاة اذا طرفت عینها او حرکت ذنبها
فهی ذکیة شرح روایت از رفاعه بکسر را بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در گوسفند که چون
برهم زد چشمش را یا حرکت داد دمش را پس آن پاکیزه و قابل ذبح است **باب هشتم باب من ذبح لغیر القبلة
او ترک التسمیة والجنب** مع شرح این باب بیان کسی است که ذبح کرد سوی غیر قبله
و ترک کرد ذکر اسم الله را و بیان جنب که ذبح کند درین باب شش حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سألت
اباجعفر علیه السلام عن رجل ذبح ذبیحة فجهل ان یوجهها الی القبلة قال کل منها فقلت له فانه لم یوجهها
قال فلا تأکل منها ولا تأکل من ذبیحة لم یذکر اسم الله علیها وقال علیه السلام اذا اردت ان تذبح
فاستقبل بذبیحتک القبلة شرح جهل بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و مراد خطا کردن در جانب
قبله است و شاید که شامل نسیان نیز باشد و شاید که جهل بمسئله را نیز شامل باشد بنابر ظاهر آنچه می آید در بعض
احادیث آخر ابواب مثل الذبیحة بالاسم و مثل هو الاسم و مثل انما هو الاسم زیرا که ظاهر است که یهود
و نصاری توجیه ذبیحه بسوی کعبه نمیکنند پس اگر جهل بمسئله مانع باشد پس حصر نافع حلال بودن ذبیحه ایشان در ترک
تسمیه خوب نمی‌نماید لم یوجهها بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و مراد تعمد است با وجود علم بمسئله
شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که ذبح کرد ذبیحه را پس خطا کرد در آنکه
برابر کند او را سوی قبله امام گفت که بخور از آن پس گفتم امام را که بدرستیکه او عمدا برابر نکرد او را سوی قبله امام گفت
که پس مخور از آن و مخور از ذبیحه در وقتیکه مذکور نشد اسم الله عز و جل بر آن در وقت ذبح و گفت امام علیه السلام که چون
خواستی که ذبح کنی پس برابر کن ذبیحه خود را با قبله دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت اباجعفر علیه السلام عن
الرجل یذبح ولا یسمی قال ان کان ناسیا فلا بأس اذا کان مسلما وکان یحسن ان یذبح ولا ینخع ولا یقطع

الرقبة ما يذبح شرح روایت از محمد بن مسلم کفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که ذبح میکند و ذکر
اسم الله نمیکند امام کفت که اکر باشد فراموش کار پس نیست پروائی چنین باشد مسلمان و باشد که نیکو داند
ذبح کردن را و نبرد مغز حرام را و نبرد کردن را بعد از آنکه ذبح کند ببرید ه اوداج اربعه و پیش از مردن ذبیحه
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل عن الذبیحة تذبح لغیر القبلة قال لا باس اذا لم تتعمد و
عن الرجل یذبح فینسی ان یسمی اتوکل ذبیحته فقال نعم اذا کان لا یتهم وکان یحسن الذبح قبل
ذلک ولا ینخع ولا یکسر الرقبة حتی تبرد الذبیحة سوم اصل روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی
کفت که امام پرسیده شد از ذبیحه که ذبح کرده میشود سوی غیر قبله امام کفت که نیست پروائی چنین دانسته نکرده
باشد و پرسیده شد از مردی که ذبح میکند پس فراموش میکند که ذکر اسم الله کند آیا خورده میشود ذبیحه او پس امام
کفت که آری چنین باشد که تهمت کرده نشده باشد بدروغ در دعوای فراموشی و باشد که نیکو بجای آورده
باشد ذبح را پیش از آن واقعه و نبرد مغز حرام را و نشکند مهره کردن را تا آنکه سرد شود ذبیحه چهارم اصل
عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن ذبیحة ذبحت لغیر القبلة فقال کل ولا باس بذلک
ما لم یتعمده قال وسالته علیه السلم عن رجل ذبح ولم یسم فقال ان کان ناسیا فلیسم حین یذکر ویقول
بسم الله علی اوله وعلی اخره شرح ذبحت بصیغه ماضی غایبه مجهول یا متکلم معلوم باب منع است و بنابر دوم تقدیر
ذبحتها است ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است لم یتعمد بصیغه مضارع غایب یا مخاطب معلوم باب
تفعل است و بنابر اول ضمیر مستتر راجع بذابح است که مفهوم است از سابق یعنی روایت است از محمد بن مسلم کفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از ذبیحه که ذبح کرده شد سوی غیر قبله پس امام کفت که بخور و نیست پروائی بآن
در وقتی که دانسته نکرده باشد آن عمل را راوی کفت که و پرسیدم امام علیه السلم از مردی که ذبح کرد و ذکر اسم الله
نکرد پس امام کفت که اکر باشد فراموش کار پس باید که ذکر اسم الله کند در وقتی که بیاد آورد و میکوید که مدد
میجویم بنام الله بر اول ذبح و آخر ذبح پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال سالته علیه السلم عن رجل ذبح فسبح او
کبر او هلل او حمد الله عز وجل قال هذا کله من اسماء الله عز وجل ولا باس به شرح سبح و کبر و هلل
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است حمد از باب علم است الله منصوب بهر یک از چهار فعل است متنازع
التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص و قبیح و مراد اینجا کفتن بسم السبوح و مانند آنست و مراد بتکبیر کفتن بسم الاکبر
و مانند آنست و مراد بتهلیل کفتن بسم الاحد و مانند آنست و مراد بتحمید کفتن بسم المحمود و مانند آنست یعنی روایت
از محمد بن مسلم کفت که پرسیدم امام علیه السلم را از مردی که ذبح کرد پس تسبیح کرد یا تکبیر کرد یا تهلیل کرد یا حمد کرد
الله عز وجل را امام کفت که این همکی از نامهای الله عز وجل است و نیست پروائی بآن ششم اصل عن

ابن ابی عمیر

عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا باس ان یذبح الرجل وهو جنب شرح
روایت از محمد بن ابی عمیر از بعضی یاران او از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که نیست پروائی بآنکه ذبح کند
مرد در حالی که او جنب باشد باب الاجنة التی تخرج من بطون الذبایح
الاجنه بفتح همزه و کسر جیم و تشدید نون جمع جنین بفتح جیم و کسر نون بچکان که در شکم مادر باشد تخرج بصیغه
مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یعنی این باب بچکانیست که بیرون آورده میشوند از شکمهای
ذبایح در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سالت احدهما علیهما السلم عن قول الله عز وجل
احلت لکم بهیمة الانعام فقال الجنین فی بطن امه اذا اشعر واوبر فذکاته ذکاة امه فذلک
الذی عنی الله عز وجل شرح در اول سوره مائده چنین است یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود احلت
لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید وانتم حرم ان الله یحکم ما یرید در این آیه چند احتمال است
از آنجمله که موافق است با این حدیث و آنچه کذشت در کتاب العقل در حدیث چهاردهم باب اول کرولح و ضده
نبذ المیثاق آنست که عقود ایفای بعقود حج باشد با معرفت آنکه اصل وضع حج برای وصول مستطیعان مردمانست
بامام عالم بجمیع احکام الهی و تفقه در دین است چنانچه کذشت در کتاب الحج در احادیث باب اول و در احادیث
باب لقاء الامام که باب دویست و چهاردهم است و جمله احلت استیناف بیانی سابق است باعتبار قید غیر
محلی الصید وانتم حرم و بهیمه یعنی پنهان در شکم و مانند آن باشد پس جنین اکر مو مثلا نرسته باشد داخل
بهیمه نیست پس حلال نیست و انعام جمع نعم بفتح نون و فتح و سکون عین یعنی شتر و کاو و کوسفند باشد
و ما یتلی علیکم عبارت است از آنچه بعد از این آیه در سوره مائده است مانند قوله تعالی حرمت علیکم المیتة
والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع
الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام و غیر محلی الصید حال ضمیر لکم باشد پس احلت جمله
تا اخر افاده تاکید عدم جواز صید در حال احرام کنند بیان آنکه اکر محرم صید نکند در تنکی نمی افتد زیرا که
حلال است برای او بهیمه انعام و آن بسیار است پس حلال او صید بسیار قبیح است اشعر بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افعال است الاشعار مو بهم رسانیدن و آن در نر و کاو است اوبر او ربا ریکنقطه و را بنقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الایبار پشم بهم رسانیدن و آن در میش و شتر است ذکاة مرفوع
و خبر مبتدا است و مراد آنست که اکر مرده بیرون آید حلال است و اکر منصوب بنزع خافض میبود تقدیر
کذکاة مراد ضد آن میبود یعنی روایت از محمد بن مسلم کفت که پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلم را از قول الله عز وجل در سوره مایده که حلال کرده شد برای شما بهیمه کاو و کوسفند و شتر پس
امام کفت که جنین در شکم مادر پس چنین مو دار شد و پشم دار شد پس تذکیه آن تذکیه مادر آنست پس آن بچه

علی م

خواست الله عز و جل بلفظ بهیمة الانعام دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ذبحت الذبیحة فوجدت
فی بطنها ولدا تاما فکل وان لم یکن تاما فلا تاکل شرح تام آنست که موی او برآمده باشد یعنی مو دار باشد بقرینه حدیث
سابق نفع روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون ذبح کردی ذبیحه را پس یافتی در شکمش بچه مرده را
که تمام الخلقه باشد پس بخور و اگر نباشد تمام الخلقه پس مخور چهارم اصل عن یعقوب بن شعیب قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الحوار تذکی امه اوکل بذکاتها فقال اذا کان تاما ونبت علیه الشعر فکل
الحوار بضم و کسر حاء بی نقطه و تخفیف واو و الف و راء بی نقطه بچه شتر مراد بشعر اینجا پشم است شرح روایت
از یعقوب بن شعیب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بچه در شکم شتر که تذکیه کرده میشود مادرش
آیا خورده میشود بتذکیه مادرش پس امام گفت که چون باشد تمام و روئیده باشد بر آن مو پس بخور پنجم اصل عن سماعة
قال سألته عن الشاة تذبح فیجد فی بطنها ولدا وقد اشعر فقال علیه السلام ذکاته ذکاة امه
نفع روایت از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را
از گوسفند که ذبح میکنیم او را و در شکمش بچه است و تحقیق مو دار شده پس گفت امام علیه السلام که تذکیه آن
تذکیه مادر آنست ششم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الجنین اذا اشعر فکل
والا فلا تاکل یعنی اذا لم یشعر شرح یعنی اذا لم یشعر کلام راوی است برای تفسیر آن یا ذا زیرا که شق اول
اذا ارد و شق دوم مستبعد است نفع روایت از مسعدة بن صدقة روایت از مسعدة بن صدقه از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه او گفت در بچه در شکم که چنین مو دار شده پس بخور و اگر نشد پس مخور میخواهد که چنین مو دار نشده

باب نهم اصل الباب النطیحة والمتردیة وما اکل السبع تدرک ذکاته [...]

النطیحة بفتح نون و کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه فعیلة بمعنی مفعوله باب منع گوسفندی که شرف
بر مردن بسبب شاخ خوردن باشد المتردیة براء بی نقطه و دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل باب تفعل در چاه
و مانند آن افتاده اکل بصیغه ماضی معلوم باب نصر بتقدیر اکله است نفع این باب بیان گوسفند شاخ خورده و افتاده
در چاه و آنچه خورد درنده که دریافته شود تذکیه آنهاست در این باب دو حدیث است اول اصل عن الوشاء
قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول النطیحة والمتردیة وما اکل السبع اذا ادرکت ذکاته فکل
شرح وشاء بفتح واو و تشدید شین با نقطه و الف ممدوده اسمش حسن بن علی است ادرکت بصیغه مخاطب معلوم
و غایبه مجهول میتواند بود تذکیر ضمیر ذکاته باعتبار تغلیب ما اکل السبع است نفع روایت از وشاء که گفت که
شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که شاخ خورده و افتاده در چاه و آنچه خورده درنده چون دریافتی
تذکیه آن پس بخور دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تاکل من فریسة السبع ولا الموقوذة
ولا المتردیة الا ان تدرکه حیا فتذکیه شرح فریسه بر وزن کریمه اسم است بمعنی بعض باعتبار اکثر بعض ما اکل السبع

میماند

میماند بعد از رفتن بعضی دیگر الفریسة بفتح فاء و کسر راء و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه فعیلة بمعنی مفعوله گوسفندی که
از گرگ و مانند آن گرفته باشند الموقوذة بواو و قاف و ذال با نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر گوسفند سخت زده
شده بچوب یا به بیماری تذکیر ضمیر تذکره باعتبار ارجاع بمن است نفع روایت از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که مخور بعض گوسفند گرفتار درنده را و نه سخت زده شده را و نه افتاده در چاه را
مگر آنکه دریابی آنرا زنده پس تذکیه کنی آنرا

باب یازدهم اصل باب الدم یقع فی القدر شرح

قدر بکسر قاف و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه است نفع این باب بیان خون است که می افتد در دیگ در این باب
یک حدیث است اصل عن سعید الاعرج قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قدر فیها جزور وقع فیها قدر
اوقیة من دم ایوکل فقال علیه السلام نعم لان النار تاکل الدم شرح الاوقیة بضم همزه و سکون
واو و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین بمعنی چهل درهم باعث سوال نجس بودن هر خونی نیست زیرا که
بعض خونها پاک است مثل خون ماهی چه نفس سائله ندارد و مثل خونی که در بدن ذبیحه محبوس ماند بعد از ذبح
و بیرون آمدن خون مقرر آن بلکه باعث سوال حرام بودن خوردن هر خونی است بنا بر عموم حرمت علیکم المیتة
والدم و بعضی میگویند که خون باقیمانده در گوشت ذبیحه حلال نیز هست و مثل این سوال و جواب می آید در
کتاب الاشربه در باب المسکر یقطر منه فی الطعام که باب سی و نهم است نفع روایت از سعید لنگ گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از دیگی که در آن است گوشت شتری افتاد در آن مقدار چهل درهم از
خون آیا خورده میشود آن گوشت پس گفت امام علیه السلام که آری زیرا که آتش میخورد خون را مراد آنست که غلیان
آب دیگ باعث انقلاب خون بآب یا باعث صعود اجزای خون در بخار یا باعث استهلاک اجزای خون در
آب مانند استهلاک اجزای ارضیه که در اکثر آبهاست میشود

باب دوازدهم اصل باب الاوقات التی یکره فیها الذبح [...]

این باب بیان اوقاتیست که مکروه است در آنها ذبح در این باب سه حدیث است اول اصل
عن محمد الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یکره الذبح واراقة الدماء
یوم الجمعة قبل الصلوة الا عن ضرورة شرح روایت از محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود
رسول الله صلی الله علیه وآله که ناخوش میداشت ذبح را و ریختن خونها را بنحر شتر یا بفصد یا بحجامت یا مانند
آنها در روز جمعه پیش از نماز مگر از روی ضرورتی دوم اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یأمر غلمانه ان لا یذبحوا حتی یطلع الفجر فی نوادر الجمعة
شرح نوادر الجمعة عبارتست از اجتماعهای عظیم که گاهی اتفاق می افتد مثل عروسیها و عزاها و آماده کردن ما یحتاج
آنها زمانی بسیار میخواهد نفع روایت از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امام زین العابدین
صلوات الله علیه که امر میکرد غلامان خود را باینکه ذبح نکنند در شب تا آنکه طلوع کند فجر در نوادرهای

احتجاج مردمان سوم اصل عن ابان بن تغلب قال سمعت علی بن الحسین علیه السلم و هو یقول لغلمانه لا تذبحوا
حتی یطلع الفجر فان الله جعل اللیل سکنا لکل شی قال قلت جعلت فداک فان خفنا فقال علیه السلم ان
خفت الموت فاذبح شرح جعل اللیل سکنا در سورهٔ انعام است السکن با عتبار رحمة و رحمت یعنی
روایت است از ابان بن تغلب که گفت که شنیدم از امام زین العابدین علیه السلم بر حالی که او میگفت غلامانش را که ذبح
مکنید تا آنکه طلوع کند فجر صبح بدرستی که الله گردانیده شب را باعث راحت برای هر جانوری را و گفت که گفتم که پس
اگر برسیدیم از ضرری چه کنیم پس گفت امام علیه السلم که اگر برسیدی از مردن ذبیحه پیش از طلوع فجر پس ذبح بکن
اگر گوئی که ظاهر این حدیث اینست که مابین طلوع فجر و طلوع شمس داخل نهار باشند حقیقة و این منافات دارد
با آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است و در کتاب النکاح در شرح
حدیث پنجم باب اللواط که باب صد و شصت و دوم است گوئیم که ظاهر این نیست بلکه عکس است و الا فائده نبود
بذکر حتی یطلع الفجر نمیبود و سکن بودن لیل لازم ندارد این را اگر اعتبار هر جزو آن باشند و متعارف و مشهور است
که در وقت طلوع مردمان و حیوانات در اول شب سکونت میکنند باب سیزدهم اصل باب الحرص
این باب دیگر است در این باب دو حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن ذبیحة المرجی
والحروری فقال کل و قر و استقر حتی یکون ما یکون شرح المرجی براء بی نقطه و جیم و یاء تاخیر کننده و مراد اینجا
حشوی است و او کسی است که امیر المومنین صلوات الله علیه را امام چهارم میشمرد و خلافت بنی امیه و بنی العباس را قبول
دارد الحروری بفتح راء و حاء بی نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و کسر راء بی نقطه و تشدید یاء منسوب بحرورا بالف ممدوده
و مقصوره و آن دهی است از کوفه که اول اجتماع طایفه از خوارج بر امیر المومنین آنجا بوده و مراد اینجا کسی است که مذهب
آن خوارج دارد و تبرا از علی بن ابی طالب میکند موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در باب حدیث دوم باب ما امر
النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین تا آخر که باب صد و دوم است قر بکسر قاف و فتح قاف و تشدید راء بی نقطه مفتوحه
یا مکسوره بصیغه امر باب ضرب و علم است الاستقرار طلب قرار گرفتن از دیگری و بغایت قرار گرفتن ما یکون
عبارت است از ظهور قایم آل محمد صلی الله علیهم یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را
از ذبیحه حشوی و خارجی پس امام گفت که بخور و قرار گیر و طلب قرار کن از همه بنای خود تا آنکه شود آنچه میشود مراد
حال تقیه و وقت ضرورت است چنانچه شیخ طوسی در استبصار در کتاب الصید و الذبایح در باب ذبایح من نصب العداوة
لآل محمد علیهم السلم بیان کرده پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب ذبایح اهل الکتاب که باب پانزدهم است
دوم اصل عن الفضیل و زراره و محمد بن مسلم انهم سالوا ابا جعفر علیه السلم عن شراء اللحم من الاسواق
و ما یدری ما یصنع القصابون قال علیه السلم کل اذا کان فی اسواق المسلمین و لا تسال عنه
روایت است از فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه و زراره و محمد بن مسلم اینکه ایشان پرسیدند امام محمد باقر علیه السلم را

از خریدن

بسم الله الرحمن الرحیم

١٥٩

از خریدن گوشت از اهل بازارها بر حالی که دانسته نمیشود که چه میکنند قصابان که مذهب تجویز اکل ذبیحه یهود و نصاری
دارند گفت امام علیه السلم که بخور چون باشد آن گوشت در بازارهای مسلمانان و مپرس از آن گوشت باب
چهاردهم اصل باب ذبیحة الصبی والمراة والاعمی شرح این باب بیان ذبیحه نابالغ و زن و کور است
در این باب هشت حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن ذبیحة الصبی فقال
اذا تحرک و کان له خمسة اشبار و اطاق الشفرة و عن ذبیحة المراة اذا کن نساء لیس معهن رجل
قال تذبح اعقلهن و لتذکر اسم الله عز و جل علیها شرح تحرک بکاف و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
تفعل است التحرک زیرکی در چابکی و مراد اینجا خوب دانستن آداب ذبح است و مناسب این صاحب قاموس
گفته و تحرک الغلام تخفیف الذکی و کاه تحرک بمعنی نزدیک شدن ببلوغ مستعمل میشود چنانچه بیان شد در
کتاب النکاح در شرح حدیث چهاردهم باب نوادر که صد و دوم است شفره بضم شین بانقطه و سکون
فا و راء بی نقطه است اطاقت شفره عبارت است از قوت بر ذبح بمعنی چابکی در بریدن اوداج اربعه و این احتراز است
از صورتی که بسبب سستی و مالیدن کارد بعض اوداج اربعه بریده شده باشد و ذبیحه مرده باشد پیش از
بریدن تمام اوداج یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از ذبیحه پسر نابالغ پس امام
گفت که حلال است چون زیرک و چابک باشد و باشد او را پنج وجب قد و قوت داشته باشد کارد را که کار
فرماید و پرسیدم از ذبیحه زن چون حاضر آن باشند زنانی که نیست با ایشان مردی امام گفت که ذبح میکند خردمندتر
ایشان و باید که ذکر کند اسم الله را بر آن دوم اصل عن مسعدة بن صدقة قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن
ذبیحة الغلام قال اذا قوی علی الذبح و کان یحسن ان یذبح و ذکر اسم الله علیها فکل قال و سئل عن
ذبیحة المراة فقال اذا کانت مسلمة فذکرت اسم الله علیها فکل شرح قوت بر ذبح بمعنی چابکی در ذبح است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یحسن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی روایت است از مسعده
ابن صدقه گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از ذبیحه پسر نابالغ گفت که چون توانا شد بر ذبح و بوده
خوب میداند آداب ذبح را و ذکر کرد اسم الله را بر آن پس بخور را و گفت که امام پرسیده شد از ذبیحه زن پس گفت
که حلال است چون باشد مسلمان پس ذکر اسم الله کند بر آن سوم اصل عن سلیمان بن خالد قال
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن ذبیحة الغلام والمراة هل تو کل فقال اذا کانت المراة مسلمة و ذکرت
اسم الله جل و عز علی ذبیحتها حلت ذبیحتها و کذلک الغلام اذا قوی علی الذبیحة و ذکر اسم الله جل و عز علیها
و ذلک اذا خیف فوت الذبیحة و لم یوجد من یذبح غیرهما شرح روایت است از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از ذبیحه پسر و زن که آیا خورده میشود ذبیحه گفت که چون باشد زن مسلمان و ذکر کند اسم الله
جل و عز را بر ذبیحه خود حلال میشود ذبیحه او و چنان است پسر چون توانا شود بر ذبیحه و ذکر کند اسم الله جل و عز را

بران و آن در وقتی است که ترسیده شود از تلف شدن ذبیحه و یافت نشود کسی که ذبح کند غیر زن و پسر
چهارم اصل عن احمد بن محمد عن بعض اصحابه قال سأل المرزبان الرضا علیه السلام عن ذبیحة الصبی قبل
ان یبلغ و ذبیحة المرأة فقال لا بأس بذبیحة الصبی والخصی والمرأة اذا اضطروا الیه شرح مرزبان
بفتح میم و سکون راء بی‌نقطه و ضم زای بنقطه و تخفیف بای یک نقطه است و آن در اصل معرب مرزبان بسکون زای با نقطه است
بمعنی سرکار زراعت اضطروا بضم همزه ساقطه و ضم طاء است یعنی روایت است از احمد بن محمد از بعضی یاران خویش
گفت که پرسید مرزبان امام رضا علیه السلام را از ذبیحه پسر پیش از آنکه بالغ شود و ذبیحه زن پس امام گفت که
نیست پروائی بذبیحه پسر و خواجه سرا و زن چون صاحبان ذبیحه ناچار شوند سوی آن پنجم اصل عن غیر واحد
رووه عنهما جمیعا علیهما السلام ان ذبیحة المرأة اذا اجادت الذبح و سمت فلا بأس باکله و کذلک الصبی
و کذلک الاعمی اذا سدد شرح روایت است از جمعی که روایت کردند حدیث را از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام هر یکی اینکه ذبیحه زن چون خوب کند ذبح را و ذکر کند اسم الله را نیست پروائی بخوردن آن و چنان است
پسر و چنان است کور چون راست کرده شود بجانب قبله ششم اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد قال سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن ذبیحة الخصی فقال لا بأس شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار مناسبت
میان خصی و مرأة است و باقی ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب هفتم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کانت لعلی بن الحسین صلوات الله علیه جاریة تذبح له اذا اراد شرح روایت است از حلبی از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود برای علی بن الحسین صلوات الله علیه کنیزی که ذبح میکرد برای او چون میخواست
هشتم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا بلغ الصبی خمسة اشبار
اکلت ذبیحته شرح اکلت بصیغه غایبه مجهول و متکلم معلوم میتواند بود یعنی روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون رسد پسر به پنج وجب قد خورده میشود ذبیحه او الله ممکن است جمع
میان این احادیث باینکه خوردن ذبیحه پسر و زن حلال است بی کراهت لیکن امر پسر و زن بذبح بی ضرورت
مکروه است مگر اینکه آن زن کنیز باشد باعتبار اینکه ذبح باعث سختی دل میشود چنانچه گذشت در کتاب المعیشة
در حدیث چهارم باب الصناعات که باب سی و سیوم است و آن در پسر و زن غیر کنیز ناخوش است یا باعتبار اینکه
در ذبح مشقت عظیم است و تکلیف آن به پسر و زن غیر کنیز ناخوش است بی ضرورت باب یازدهم اصل
باب ذبائح اهل الکتاب شرح این باب بیان ذبایح کفار بیان مثل یهود و نصاری است و در این باب
هفده حدیث است اول اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن ذبیحة الذمی فقال لا تأکله
ان سمی و ان لم یسم شرح روایت است از زید پسر یونس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از ذبیحه
اهل جزیه مثل یهود و نصاری پس گفت که مخور آن را اگر ذکر اسم الله کند و اگر نکند الله این مبنی بر این است که لفظ الله بمعنی مستحق

عبادت است

عبادت است که معهود است و معهود مختلف میشود باختلاف اعتقادات پس نزد اهل توحید متعلق است بخالق آسمانها و زمین
و نزد اهل شرک متعلق است بشریکی زیرا که آن مختلف فیه است و بعض اهل جهالت در توجه سوی مختلف فیه میشود از سعی
در توجه سوی متفق علیه پس لفظ الله مانند مشترک لفظی است میان اهل توحید و اهل اشراک و هر کدام از ان قصد
معنی دیگر میکنند پس یهود قصد عزیر یا او یا برادر عزیر میکنند و اول بنابر آیت که پسر جای پدر را میگیرد و در سوره
توبه چنین است و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله و نصاری قصد مسیح میکنند موافق
آیت سوره مائده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح پس ذبیحه ذمی داخل است در ما لم یذکر اسم الله علیه باعتقاد
اهل توحید اگر گوئی که این منافات دارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث بیستم باب العفو که باب
پنجاه و سیوم است که رسول الله صلی الله علیه و آله در خیبر از گوشت بریانی که یهودیه زهرآلود کرده بود خورد
گوئیم که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ بوده چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب
اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است که فان امر النبی صلی الله علیه و آله مثل القرآن ناسخ و منسوخ و ایضا شاید که
آن یهودیه منافقه بوده باشد و آخر رسوا شده باشد و ایضا شاید که ذبح و مباشرت آن را مسلمان کرده باشد
و یهودیه پنهان از مسلمانی زهرآلود کرده باشد دوم اصل عن الحسین بن المنذر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
انا قوم نختلف الی الجبل والطریق بعید بیننا و بین الجبل فراسخ فنشتری القطیع والاثنین والثلاثة
و یکون فی القطیع الف و خمسمائة شاة و الف و ستمائة و الف و سبعمائة شاة فتقع الشاة والاثنتان
والثلاثة فنسأل الرعاة الذین یجیئون بها عن ادیانهم فیقولون نصاری قال فقلت ای شیء قولک
فی ذبیحة الیهود والنصاری فقال یا حسین الذبیحة بالاسم و لا یؤمن علیها الا اهل التوحید
شرح منذر بکسر ذال با نقطه است انا بکسر همزه و تشدید نون است نختلف بصیغه متکلم الغیر یا غایبه معلوم باب
افتعال است جبل بفتح جیم و فتح بای یک نقطه بمعنی کوهستان است بیننا خبر مبتدأ است که مقدم شده فراسخ مرفوع
و مبتدأ است و این جمله استیناف بیان سابق است القطیع بفتح قاف و کسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و عین بی‌نقطه گله گوسفند و مانند آن فتقع بقاف و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل الفاء واوی باب
منع است الوقوع افتادن خواه از کوه و خواه در چاه و خواه بماند کی الرعاة بضم راء و تخفیف عین بی‌نقطه جمع راعی
شبانان بها در بها برای تعدیه است و ضمیر راجع بفاعل نقع یا فاعل تکون است نصاری بتقدیر نحن نصاری است الذبیحة بالاسم
اشارت است باینکه شرط عمده در استحلال ذبیحه ذکر اسم الله است زیرا که آن است که صحیح است در آیت سوره انعام ولا تأکلوا
مما لم یذکر اسم الله بخلاف غیر آن از شروط یؤمن بصیغه مضارع غایب متکلم مجهول است مع علم است یعنی روایت است از حسین
ابن منذر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما جمعیم که آمد و رفت میکنیم سوی کوهستان و راه دور است میان ما و
میان ما و میان کوهستان چندین فرسخ است پس میخریم یک گله و دو گله و سه گله را و میباشند در آن گله هزار و پانصد گوسفند

والثلث

ده هزار و ششصد و هزار و هفصد گوسفند پس مرا افتد یک گوسفند و یک گوسفند پس میپرسیم شبانان را که می آورند
آنها را از کیشهای ایشان پس میگویند که ما ترسایانیم حسین گفت که پس گفتم که چه چیز است قول تو در ذبیحه یهود و نصاری
پس امام گفت که ای حسین حلال بودن ذبیحه بسبب نام الله است و این شمرده میشود بر ذبیحه مگر اهل توحید بیان
این شد در شرح حدیث سابق بدانکه این صریح است در اینکه یهود و نصاری مشرکانند پس عطف در آیت لم یکن
الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین عطف انسحابست نه انفراد سوم اصل عن حنان قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام الحسین بن المنذر روی عنك انك قلت ان الذبیحة بالاسم و لا یومن علیها الا اهلها فقال
انهم قد احدثوا فیها شیئا لا اشتهیه قال حنان فسالت نصرانیا فقلت له ای شیء تقولون اذا ذبحتم
فقال نقول باسم المسیح شرح ضمیر اهلها راجع بکلمه توحید است و ان لا اله الا الله است یا راجع بذبیحه است
و حاصل هر دو یکی است و اول اظهر است با حدیث سابق ضمیر فیها راجع بکلمه اسم یا راجع بذبیحه است و بنا بر اول
مراد آنست که بسم الله میگویند و باسم المسیح را قصد میکنند چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب و بنا بر دوم مراد
آنست که لفظ باسم المسیح میگویند بجای لفظ اسم الله در وقت ذبح ذبیحه یعنی روایت است از حنان بفتح حاء بی نقطه و تشدید
نون گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه حسین بن منذر روایت کرد از تو اینکه تو گفتی که بدرستیکه ذبیحه
حلال میشود باسم الله و این شمرده نمیشود بر ذبیحه مگر اهل کلمه توحید پس امام گفت که بدرستیکه یهود و نصاری
احداث کردند در کلمه اسم الله چیزی را که نمیخواهم آنرا گفت حنان که پس پرسیدم ترسائی را با این قسم که گفتم او را که
چه چیز میگویید چون ذبح میکنید پس گفت که میگوییم که باسم المسیح چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام
قال سألته عن نصاری العرب اتوکل ذبائحهم فقال کان علی صلی الله علیه و آله ینهی عن ذبائحهم و صیدهم
و مناکحتهم شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از ترسایان
عرب که آیا خورده میشود ذبیحه ایشان پس گفت امام که بود علی صلی الله علیه و آله که نهی میکرد از ذبایح
ایشان و شکارهای ایشان و نکاح ایشان پنجم اصل عن سماعة عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن ذبیحة
الیهودی و النصرانی فقال علیه السلام لا تقربوها شرح روایت است از سماعه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از ذبیحه جهود و ترسا پس گفت امام علیه السلام که نزدیک مشوید آنرا ششم اصل عن الحسین بن عبد الله
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نکون فی الجبل فنبعث الرعاة فی الغنم فربما عطبت الشاة او
اصابها الشیء فیذبحونها فناکلها فقال علیه السلام هی الذبیحة و لا یومن علیها الا المسلم شرح عطبت بعین
بی نقطه و طاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی غائبه معلوم باب علم است یعنی روایت است از حسین بن عبد الله گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه ما میباشیم در کوهستان پس میفرستیم شبانان را در گله بجانب صحرا برای چرانیدن پس بسا
که هلاک گشت رمیده گوسفندی یا چرخورد آنرا چیزی مثل چوب یا سنگ پس ذبح میکنند آنرا پس میخوریم آنرا پس گفت امام

علیه السلام

علیه السلام که آن ذبیحه است و این شمرده نمیشود بر آن مگر مسلمانی هفتم اصل عن الحسین بن عبد الله قال کان اصحاب
المعلی بن خنیس و ابن ابی یعفور فی سفر فاکل احدهما ذبیحة الیهود و النصاری و ابی الآخر عن اکلها
فاجتمعا عند ابی عبد الله علیه السلام فاخبراه فقال ایکما الذی ابی قال انا قال احسنت شرح روایت
از حسین بن عبد الله گفت که رفیق یکدیگر شدند معلی بن خنیس بضم خاء با نقطه و فتح نون و عبد الله بن ابی یعفور در
سفری پس خورد یکی از ان دو ذبیحه یهود و نصاری را بظن اینکه ایشان در گفتن بسم الله قصد خالق سموات
و ارض میکنند و ابا کرد دیگری از خوردن آن بظن اینکه ایشان قصد غیر یا بدر عزیر یا مسیح میکنند پس فراهم
آمدند نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادند او را پس امام گفت کدام شما کسی است که ابا کرد آنکس گفت که من
امام گفت که نیکو کردی بدانکه این اختلاف از قبیل اختلاف در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل اختلاف حکم شرعی است
مثل اختلاف در ارش جنایات و قیم متلفات و قبله که عمل باجتهاد در آنها روا است و تحسین امام یکی را
دو احتمال دارد اول اینکه ظن دیگری خطا است دوم اینکه با وجود جواز عمل بظن در مثال این احوط و اولی اجتناب است
و الله اعلم هشتم اصل عن الحسین الاحمسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال له رجل اصلحك الله ان لنا
جارا قصابا فیجیء بیهودی فیذبح له حتی یشتری منه الیهود فقال لا تاکل من ذبیحته و لا تشتر منه
شرح احمسی بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح میم و سین بی نقطه و نسبت است یعنی روایت است از حسین احمسی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت امام را مردی که نگاه دارد ترا الله تعالی بدرستیکه ما راست همسایه که قصاب است می آورد
جهودی را پس ذبح میکند برای آن قصاب تا اینکه بخرند از او جهودان پس امام گفت که مخور از ذبیحه آن قصاب و مخر
از او نهم اصل عن الحسین الاحمسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال هو الاسم فلا تامن علیه الا مسلما شرح
روایت است از حسین احمسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که آن شرط عمده در حلال بودن ذبیحه اسم الله است
پس ایمن مشو بر آن مگر مسلمانی را دهم اصل عن قتیبة الاعشی قال سأل رجل ابا عبد الله علیه السلام و انا عنده
فقال له الغنم نرسل فیها الیهودی و النصرانی فتعرض فیها العارضة فیذبح اناکل ذبیحته فقال
ابو عبد الله علیه السلام لا تدخل ثمنها مالك و لا تاکلها فانما هو الاسم و لا یومن علیه الا مسلم فقال
له الرجل قال الله تعالی الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم
فقال له ابو عبد الله علیه السلام کان ابی صلوات الله علیه یقول انما هو الحبوب و اشباهها شرح
قتیبه بضم قاف و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است اعشی بفتح همزه و سکون
عین بی نقطه و شین با نقطه و الف است یعنی روایت است از قتیبه اعشی گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق
علیه السلام را در حالی که من نزد او بودم پس گفت امام را که گله گوسفند میفرستیم در آن جهود را و ترسا را پس
عارض میشود در آن گله عارضه پس ذبح میکنند آیا میخوریم ذبیحه او را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که داخل مکن بهای

ازادر مال خود و محور از انچه بدست اورکه جز این نیست که شرط عمده در حلال بودن ذبیحه اسم الله است واین شنیده نمیشود
بران مگر مسلمانی پس گفت امام را انرد که گفت الله تعالی در سوره مائده که درین روزگار حلال کرده شد
برای تو پاکیزها و خوراکی که داده شدند کتاب پیسا و حلال است برای شما پس گفت اورا امام جعفر صادق علیه السلم
که بود پدرم صلوات الله علیه که میگفت که جز این نیست که آن طعام حبوب و مانندهای حبوب است مثل خربزه وخیار
وکوسفند زنده بدانکه این آیت معرکه مفسرین است وظاهر این حدیث اینست که طعام اهل کتاب عبارتست از
خوراکی خوراکی از اشیا که حرام بودن آن معلوم نباشد از خارج پس مثل لحم خنزیر وانچه بدست خود ذبح کرده باشند
از کوسفند مثلا خارج است از طعام اگر گویی که بنابراین طعام غیر اهل کتاب نیز حلال است برای مسلمانان پس
فایده ذکر اهل کتاب چیست گوییم گوکه این آیت تتمه دارد وان اینست وطعامکم حل لهم ودرین دو احتمال است
احتمال اول اینکه واو اینجا حالیه باشد و بنابراین جواب این شبهه یکی از دو وجهست اول اینکه حلال بودن
طعام و مال غیر اهل کتاب بر مسلمان ظاهر است مطلق و حلال بودن طعام و مال اهل کتاب مشروط است باینکه
ایشان حلال بشروط جزیه میکنند کنند و مال مسلمان را غارت کنند و بر خود حلال شمرند دوم اینکه طعام
اهل کتاب دو قسمست یکی انکه اهل کتاب مثلا آنرا از مسلمان بر خود حلال نمیشمرند مثل ذبیحه دیگری انچه مثلا آنرا
از مسلمان بر خود حلال میشمرند مثل حبوب و اشباه حبوب پس جمله حالیه بران احترازیست از استحلال قسم اول
احتمال دوم اینکه واو اینجا عاطفه باشد و بنابراین جواب این شبهه اینست که این آیت برای بیان عدم اختلاف اصل
حکم توریة و انجیل و قران در شروط ذبیحه است تا معلوم شود که اجتناب یهود و نصاری از ذبیحه مسلمین بسبب اصلاح
بدعت یهود و نصاری در ذبیحه است پس معلوم شود که ذبیحه ایشان حلال نیست بر مسلمان چنانچه می آید در حدیث
شانزدهم این باب یازدهم اصل قال اسمعیل بن جابر قال ابو عبدالله علیه السلم لا تاکل من ذبایح
الیهود و النصاری و لا تاکل فی انیتهم شرح انیه بهمزه و الف و کسر نون و تخفیف یا دو نقطه در
پایین جمع اناء بکسر همزه و تخفیف نون والف ممدوده است وان ظرف آبست و فارسی آن آبخوره است مطلقه
در مغرب گفته که الاناء وعاء الماء والجمع القلیل انیة والکثیر الاوانی و نظیر سوار واسوره واسا ورو بنابرانکه
آب قلیل بملاقات نجاست نجس شود نجاست ظرف آب ایشان بسبب ملاقات ایشان برطوبت است وان مستلزم
نجاست آشامیدنی ظرف ایشان است بطریق اولی لیکن نهی از اکل از ان مستلزم نهی از شرب از ان نیست والله اعلم
یعنی گفت اسمعیل بن جابر که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که مخور از ذبایح جهودان و ترسایان و مخور در خورکان
ایشان اشارتست باینکه ایشان نجس کننده اند مثل ترسکان دوازدهم اصل عن قتیبة الاعشی
قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن ذبایح الیهود والنصاری فقال الذبیحة اسم ولا یومن علی
اسم الا مسلم شرح این ظاهر است از شرح حدیث دهم این باب سیزدهم اصل عن اسمعیل بن جابر قال

بارادة بالمسیح از بسم الله مثلا موافق آیت سوره مائده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ۲

قال ابو عبدالله علیه السلم

قال ابو عبدالله علیه السلم لا تاکل ذبایحهم ولا تاکل فی انیتهم یعنی اهل الکتاب شرح روایتست از اسمعیل بن جابر
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که مخور ذبایح ایشان را و مخور در ظروف آب ایشان میخواهد اهل کتاب را
مثل یهود و نصاری چهاردهم اصل عن معوية بن وهب قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن ذبایح اهل
الکتاب فقال لا باس اذا ذکروا اسم الله عز وجل ولکنی اعنی منهم من یکون علی امر موسی علیه السلم
و عیسی علیه السلم شرح ولکنی استدراکست برای نفی توهم عدم باس بذبایح این اهل کتاب که اصرار بر بدعت کرده اند
بتجویز عبادت عزیر یا پدر عزیر و عیسی و لفظ الله که میگویند یکی از انهاست اینجا اهتدرین مقصود اینست که کلام
شرطیه است و صدق شرطیه منافات ندارد با عدم تحقق شرط وخواد رازین زمان یعنی روایتست از معویة بن
وهب بفتح واو و سکون ها گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از ذبایح اهل کتاب پس امام گفت که نیست پرواکی
که چنین ذکر کنند نام الله عز وجل را ولیکن من میخواهم از جمله ایشان کسی را که باشند بر کار موسی علیه السلم و عیسی
علیه السلم در اعتقاد بشروط ذبح باینمعنی که بلفظ الله قصد غیر خالق اسمانها و زمین نکنند چنانچه بیان شد در
شرح حدیث اول و دوم این باب پانزدهم اصل عن حنان بن سدیر قال دخلنا علی ابی عبدالله علیه السلم
انا و ابی فقلنا له فدیناک ان لنا خلطاء من النصاری و انا ناتیهم فیذبحون لنا الدجاج
والفراخ والجداء افناکلها قال فقال لا تاکلوها ولا تقربوها فانهم یقولون علی ذبایحهم
ما لا احب لکم اکلها شرح فدیناک بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الفداء
بکسر فا والف مقصوره و ممدوده رهانیدن کسی مراد آن سر بهای کار برای او والتفدیه گفتن جعلت فداک
و بر هر تقدیر مراد اینجا قربان شویم تراست خلطاء بضم خا با نقطه و فتح لام و طا بی نقطه و الف ممدوده
جمع خلیط بمعنی شریکست الدجاج بفتح وضم و کسر دال بی نقطه و دو جیم جمع دجاجه مرغان خانگی خواه خروس
و خواه ماکیان الفراخ بکسر فا و تخفیف را بی نقطه و خا با نقطه جمع فرخ بفتح فا و سکون را جوزکان
الجداء بکسر جیم و تخفیف دال بی نقطه و الف ممدوده جمع جدی بفتح جیم و سکون دال بزغالکان یعنی روایتست
از حنان بن سدیر گفت که داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلم من و پدرم پس گفتیم او را که قربانت شویم ترا
بدرستی که ما را هست شریکانی از ترسایان و بدرستیکه ما می اییم نزد ایشان پس ذبح میکنند برای ما مرغان خانگیرا
و جوزکان را و بزغالکانرا آیا پس میخوریم آنها را راوی گفت که پس امام گفت که مخورید آنها را و نزدیک
نشوید آنها را بسبب نجاست آنها چه بدرستیکه ایشان میگویند بر ذبایح خود انچه را که دوست
نمیدارم برای شما خوردن آنها بسبب آن اصل قال فلما قدمنا الکوفة دعانا بعضهم فابیتنا ان
نذهب فقال ما لکم کنتم تاتونا ثم ترکتموه الیوم قال فقلنا ان عالما لنا علیه السلم نهانا و زعم انکم
تقولون علی ذبایحکم شیئا لا یحب لنا اکلها قال من هذا العالم هذا والله اعلم الناس

واعلم من خلق الله صدق والله انا لمنقولوا باسم المسیح علیه السلام شرح تا نونانند بدو تخفیف نون مثنوا ابعد
موا لمق دو قرارت در آیت سوره زمر انا مرونی یع را او گفت که پس وقتی که آمدیم بکوه خواند مارا یعنی
ترسایان پس اباکردیم از اینکه برویم پس گفت که چیست شما را بود بیر که می آمدید بضیافت ما پیدا ان
ترک کرده آنرا در امروز را او گفت که پس گفتیم که بدرستی که دانائی از ما علیه السلام نهی کرد ما را او دعوی کرد
این اکه شما میگویید بر ذبایح شما چیزی را که کسب آن دا دوست نمیدارد برای ما خوردن انها را گفت که کیست این
دانا این بخدا قسم که داناتر مردمان است و داناتر کسی است که آفریده خدا است گفت بخدا قسم بدرستی که ما هم اینه
اثنا نزدهم اصل میگوییم بر ذبایح خود که بسم المسیح علیه السلام بیان دو احتمال در این گذشت در شرح حدیث سوم این باب
عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن ذبیحة اهل الکتاب قال فقال والله
ما یأکلون ذبائحکم فکیف تاکلون ذبائحهم انما هو الاسم ولا یؤمن علیه الا مسلم
ما یاکلون اشارت است بانچه گذشت در شرح حدیث دهم این باب در آیت سوره مایده و طعام الذین اوتوا
الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم و حاصل انست که در اصل شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد صلی الله علیهم
وعلی اوصیائهم اختلافی نیست در شروط ذبیحه و در اینکه ذکر اسم الله بغیر ان مستحق عبادت که خالق اسمانها و
زمین است شرط ذبیحه است پس ذبیحه هر کدام بر دیگری حلال است اگر باقی باشند بر مقتضای شریعت خود در ذبح
لیکن یهود و نصاری احداث بدعت کرده اند در ذبیحه باین روش که اگر بسم الله گویند قصد معنی باسم عزیر
باسم ابی عزیر یا باسم المسیح میکنند و قصد خالق اسمانها و زمین را منافی حلال بودن ذبیحه میشمرند و لهذا
ذبیحه مسلمانان را حلال نمیشمرند و این دلیل قاطع است بر اینکه ذبیحه یهود و نصاری بعد از احداث بدعت
ایشان حرام است بر مسلمانان یع روایت است از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران خود گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از ذبیحه اهل الکتاب مثل یهود و نصاری راوی گفت که پس امام گفت که بخدا قسم که ایشان نمیخورند
ذبایح شما را پس چگونه میخورید ذبایح ایشان را جز این نیست که شرط عمده حلال بودن ذبیحه ذکر اسم الله است و این تمام
شمرده نمیشود بر آن مگر مسلمانی هفدهم اصل عن قتیبة الاعشی عن ابی عبدالله علیه السلام قال رایت عنده
رجلا یسأله فقال ان لی اخا یسلف له فی الغنم فی الجبال فیعطی السن مکان السن فقال الیس بطیبة
من نفس اصحابه قال بلی قال فلا بأس شرح مضمون این گذشت در کتاب المعیشة در حدیث چهاردهم باب
السلم فی الرقیق وغیره من الحیوان که باب نود و هم است یسلف بصیغه مضارع معلوم غایب معلوم باب افعال است
فیعطی بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است السن در اول منصوب است و در دوم مجرور است بطیبة
بحرف جر و کسر طای بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و بای یک نقطه منون است یع روایت است از قتیبه اعشی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که دیدم نزد امام مردی را که میپرسید امام را پس گفت که بدرستی که مرا هست برادری که سلم

میخرد

میخرد گوسفندان را در کوهستان پس داده میشود چیزی بجای چیزی با ینمغ که تشخص که گوسفندان را بسلم فروخته بصفتی
معین گوسفندان صفت را ندارد و بجای آن گوسفند بصفتی دیگر میدهد چگونه است میشود پس امام گفت که آیا نیست
بخشنودی از دل صاحب خویش گفت که بلی امام گفت که پس نیست پروائی اصل قال فانه یکون له فیها الوکیل فیکون
یهودیا فیقع فیها العارضة فیبیعها منه بوصرویاتیه بثمنها وربما لطخها فیاتیه بها مملوحة قال
فقال ان اتاه بثمنها فلا یخالطه بماله ولا یحرکه وان اتاه بها مملوحة فلا یأکلها فانما هو الاسم
ولیس یؤمن علی الاسم الا مسلم شرح گفت که پس بدرستی که بهم میرسد برای برادرم در گوسفند وکیلی پس میباشد
یهودی پس می افتد در گوسفند عارضه پس میفروشد آنرا ذبح کرده نشده و می آورد نزد او بهای آنرا
و بسا که نمک زده آنرا پس می آورد آنرا نزد او نمک زده چگونه میشود راوی گفت که پس امام گفت که اگر آورد نزد
او بهای آنرا پس باید که آمیخته نکند آنرا با مال خود و بجنباند آنرا بدست خود و اگر آورد گوسفند را نمک زده
پس باید که اجتناب کنند از خوردن آن که جز این نیست که شرط عمده در حلال بودن ذبیحه ذکر اسم الله است و نیست که
این شمرده شود بر آن مگر مسلمانی اصل فقال له بعض من فی البیت فاین قول الله عز وجل وطعام
الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم فقال ابی علیه السلام کان یقول ذلک الحبوب وما
اشبهها شرح پس گفت امام را بعضی از آنکه در آن خانه بود که پس کجاست قول الله عز وجل در سوره مایده که خوراک جمعی
که داده شدند کتاب حلال است برای شما و خوراک شما حلال است برای ایشان پس امام گفت که بدرستی که پدرم علیه السلام
بود که میگفت که آن طعام عبارت است از حبوب و الخبز مانند حبوب شده بیان تفصیلا در شرح حدیث دهم این باب

فرغ الحقیر الفقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله
عنهما وعن اسیر تمام املاء شرح کتاب الذبائح من
الکافی فی یوم الخمیس الرابع عشر من شهر
رمضان سنة سبع وسبعین
والف هجریة حامدا
مصلیا مسلما
هزاران درود و هزاران سلام   ز ما بر محمد و آلش تمام

بلغ قبالا
صورت خط مصنف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمته المبسوطة على بريته والصلوة على سيد خليقته محمد وعترته وبعد چنين گويد فقير حقير
خليل بن الغازي القزويني عفا الله تعالى عنه وعن اسرته كه مامور شد بصلاح شرح كافي ابي جعفر محمد بن يعقوب
ابن اسحق الرازي الكليني رضي الله تعالى عنهم بزبان فارسي و بانجام رسيد شرح بيست و دو كتاب از جمله سي
و سه يا سي و چهار كتاب كه جزء كافي است شروع نمود بعون الله تعالى در شرح كتاب بيست و سوم اصل

كتاب الاطعمة

اين كتاب احاديث متعلقه بخوردنيها است درين كتاب صد و سي و چهار باب است اول باب علل
التحريم دوم باب جامع في الدواب التي لا يؤكل لحمها سوم باب آخر منه وفيه ما يعرف به ما يؤكل من الطير
وما لا يؤكل چهارم باب ما يعرف به البيض پنجم باب لحم الجلال والجدي يرضع من لبن الخنزيرة ششم
باب لحوم الجلالات وبيضهن والشاة تشرب الخمر هفتم باب ما لا يؤكل من الشاة وغيرها هشتم
باب ما يقطع من اليات الضان وما يقطع من الصيد بنصفين نهم باب ما ينتفع به من الميتة وما لا ينتفع
به منها دهم باب انه لا يحل لحم البهيمة التي تنكح يازدهم باب في لحم الجلال عند اغتلامه
دوازدهم باب اختلاط الميتة بالذكي سيزدهم باب آخر منه چهاردهم باب الفارة
تموت في الطعام والشراب پانزدهم باب اختلاط الحلال بغيره في الشيء شانزدهم باب
طعام اهل الذمة ومواكلتهم وآنيتهم هفدهم باب ذكر الباغي والعادي هجدهم باب اكل
الطين نوزدهم باب الاكل والشرب في آنية الذهب والفضة بيستم باب كراهية الاكل على مائدة يشرب
عليها الخمر بيست و يكم باب كراهية كثرة الاكل بيست و دوم باب من نزل الى طعام لم يدع اليه بيست و سوم
باب الاكل متكئا بيست و چهارم باب الاكل باليسار بيست و پنجم باب الاكل ماشيا بيست و ششم
باب اجتماع الايدي على الطعام بيست و هفتم باب في الطعام بيست و هشتم باب اجابة دعوة المسلم
بيست و نهم باب العرض سي و يكم باب اكل الرجل في منزل اخيه بغير اذنه سي و دوم باب سي و سوم [سي ام باب الرجل يدخل في منزل اخيه]
باب آخر في التقدير وان الطعام لا حساب له سي و چهارم باب الولائم سي و پنجم باب الرجل اذا دخل
بلدة فهو ضيف على من بها من اخوانه سي و ششم باب ان الضيافة ثلاثة ايام سي و هفتم باب كراهية
استخدام الضيف سي و هشتم باب ان الضيف يلزمه سي و نهم باب حق الضيف واكرامه چهلم باب
الاكل مع الضيف چهل و يكم باب ان المؤمن لا يدخل الطعام چهل و دوم باب الغداء والعشاء
چهل و سوم باب فضل العشاء وكراهية تركه چهل و چهارم باب الوضوء قبل الطعام وبعده چهل
و پنجم باب صفة الوضوء قبل الطعام چهل و ششم باب التمندل ومسح الوجه بعد الطعام چهل و هفتم
باب التسمية والتحميد والدعاء على الطعام چهل و هشتم باب نوادر چهل و نهم باب اكل ما يسقط
من الخوان پنجاهم باب فضل الخبز پنجاه و يكم باب خبز الشعير پنجاه و دوم باب خبز الارز پنجاه

وسوم

وسوم باب الاسوقة وفضل سويق الحنطة پنجاه و چهارم باب سويق العدس پنجاه و پنجم باب فضل اللحم
پنجاه و ششم باب ان من لم ياكل اللحم اربعين يوما تغير خلقه پنجاه و هفتم باب فضل لحم الضان على
المعز پنجاه و هشتم باب لحم البقر وشحومها پنجاه و نهم باب لحم الجزور والبخت شصتم باب
لحوم الطير شصت و يكم باب لحوم الحمر الوحشية شصت و دوم باب لحوم الحمر الاهلية شصت
وسوم باب كراهية اكل اللحم الغريض بغير النار شصت و چهارم باب القديد شصت و پنجم
باب فضل الذراع على سائر الاعضاء شصت و ششم باب الطبيخ شصت و هفتم باب الثريد
شصت و هشتم باب الشواء والكباب والرؤوس شصت و نهم باب الهريسة هفتادم
باب المثلثة والاخبصة هفتاد و يكم باب الحلواء هفتاد و دوم باب الطعام الحار هفتاد
وسوم باب نهك العظام هفتاد و چهارم باب السمك هفتاد و پنجم باب بيض الدجاج
هفتاد و ششم باب فضل الملح هفتاد و هفتم باب الخل والزيت هفتاد و هشتم
باب الخل هفتاد و نهم باب المري هشتادم باب الزيت والزيتون هشتاد
و يكم باب العسل هشتاد و دوم باب السكر هشتاد و سوم باب السمن هشتاد و چهارم
باب الالبان هشتاد و پنجم باب البان البقر هشتاد و ششم باب الماست هشتاد و هفتم
باب البان الابل هشتاد و هشتم باب البان الاتن هشتاد و نهم باب الجبن نودم
باب الجبن والجوز نود و يكم ابواب الحبوب باب الارز نود و دوم باب الحمص نود و سوم
باب العدس نود و چهارم باب الباقلاء واللوبياء نود و پنجم باب الماش نود و ششم
باب الجاورس نود و هفتم باب التمر نود و هشتم باب الفواكه نود و نهم باب العنب
صدم باب الزبيب صد و يكم باب الرمان صد و دوم باب التفاح صد و سوم باب السفرجل
صد و چهارم باب التين صد و پنجم باب الكمثرى صد و ششم باب الاجاص صد و هفتم
باب الاترج صد و هشتم باب الموز صد و نهم باب الغبيراء صد و دهم باب البطيخ
صد و يازدهم باب البقول صد و دوازدهم باب ما جاء في الهندباء صد و سيزدهم باب
الباذروج صد و چهاردهم باب الكراث صد و پانزدهم باب الكرفس صد و شانزدهم
باب الكزبرة صد و هفدهم باب الفرفخ صد و هجدهم باب الخس صد و نوزدهم باب
السذاب صد و بيستم باب الجرجير صد و بيست و يكم باب السلق صد و بيست و دوم باب الكماة
صد و بيست و سوم باب القرع صد و بيست و چهارم باب الفجل صد و بيست و پنجم باب الجزر
صد و بيست و ششم باب الشلجم صد و بيست و هفتم باب القثاء صد و بيست و هشتم باب
الباذنجان صد و بيست و نهم باب البصل صد و سي ام باب الثوم صد و سي و يكم باب الكمأة الصعتر

بسم الله الرحمن الرحیم

صد و سی و دوم باب الخلال صد و سی و سوم باب من یتفضل بین الاسنان صد و سی و چهارم باب الاشنان والسعد باب اول اصل باب علل التحریم شرح این باب بیان سببهای حرام کردن خوراکهای حرام است در این باب یک حدیث است

اصل عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعا عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبد الله عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام و عدة من اصحابنا ایضا عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن اسلم عن عبد الرحمن ابن سالم عن مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی جعلت فداک لم حرم الله تبارک و تعالی الخمر والمیتة والدم ولحم الخنزیر شرح عده بکسر عین بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه در اول عبارت است از علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی و در دوم عبارت است از علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن ابی عبد الله ابن اذینه و احمد بن عبد الله بن ابیه و علی بن الحسن یعنی روایت کردند جماعتی از یاران ما از سهل بن زیاد و روایت کرد علی بن ابراهیم از پدر خویش با یک سهل و ابراهیم از عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت کردند جماعتی از یاران ما نیز از احمد بن محمد بن خالد از محمد بن اسلم از عبد الرحمن بن سالم از مفضل بضم میم و فتح فا و تشدید ضاد با نقطه مفتوح ابن عمر که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده مرا قربانت شوم که چرا حرام کرد الله تبارک و تعالی خمر را و حیوان مردار را و خون را و گوشت خوک را

اصل فقال ان الله سبحانه و تعالی لم یحرم ذلک علی عباده و احل لهم من سواه من رغبة منه فیما حرم علیهم ولا زهد فیما احل لهم ولکنه خلق الخلق و علم عز و جل ما یقوم به ابدانهم و ما یصلحهم فاحله لهم و اباحه تفضلا منه تبارک و تعالی علیهم لمصلحتهم و علم ما یضرهم فنهاهم عنه و حرمه علیهم ثم اباحه للمضطر و احله له فی الوقت الذی لا یقوم بدنه الا به فامره ان ینال منه بقدر البلغة لا غیر ذلک شرح و احل بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال عطف است بر مدخول لم منه و من رغبة برای سببیت است و در بعض نسخ زیت و در آن نسخ رغبة و زهدا منصوب است یقوم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یضر از باب نصر یا باب افعال است ثم اباحه تا آخر اشارت است به انقسام تکلیفات الله تعالی بندگان خویش را به دو قسم اول آنچه به عنوان عزیمت است و آن در غیر محل ضرورت تقیه و مانند آن است دوم آنچه به عنوان رخصت و اذن است و آن در محل ضرورت تقیه و مانند آن است البلغة بضم بای یک نقطه و سکون لام و غین با نقطه آنچه از محل هلاکت بگذراند یعنی پس امام گفت که بدرستی که الله سبحانه و تعالی نیست اینکه حرام کرده باشد آن را بر بندگان خویش و حلال کرده باشد برای ایشان غیر آن را بسبب خواهش از جانب او در آنچه حرام کرد بر ایشان و نه بسبب خواهش در آنچه حلال کرد برای ایشان ولیکن او آفرید این آفریدگان را و دانست عز و جل آنچه را که استوار باشد به آن بدنهای ایشان و آنچه را که اصلاح کند ایشان را پس حلال کرد آن را برای ایشان و مباح کرد آن را از روی تفضل از جانب او تبارک و تعالی بر ایشان با آن حلال برای مصلحت ایشان و دانست آنچه را که ضرر میکند

ایشان را

ایشان را پس نهی کرد ایشان را از آن و حرام کرد آن را بر ایشان بعد از آن مباح کرد آن را برای کسی که ناچار شده باشد و حلال کرد آن را برای او در وقتی که نایستد بدن او مگر به آن پس امر کرد آن ناچار را به اینکه دریابد از آن به قدر رساننده از آن بکنار از ورطه هلاکت نه به قدر زیاد از آن

اصل ثم قال اما المیتة فانه لا یدمنها احد الا ضعف بدنه و نحل جسمه و ذهبت قوته و انقطع نسله ولا یموت آکل المیتة الا فجأة شرح یدمنها بدال بی‌نقطه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الادمان پیوسته کردن و اینجا عبارت است از کردن کاری بی‌مضایقه و در غیر وقت ضرورت نیز موافق آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث نهم باب النوادر که باب دویست و دوازدهم است ضعف بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن و نصر است نحل بنون و حای بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع و علم و نصر و حسن است فجأة بضم فا و تخفیف جیم و الف و همزه بمعنی ناگهان آمدن است و بفتح فا و سکون جیم و همزه مصدر باب علم و منع بمعنی ناگهان آمدن است و بنابر اول منصوب بنیابت مفعول مطلق است بتقدیر موتا فجأة و بنابر دوم منصوب بنیابت ظرف زمان است بتقدیر وقت فجاة الموت و جوهری اول را مصدر باب علم گرفته است یعنی بعد از آن امام گفت که اما حیوان مردار پس بدرستی که شان این است که پیوسته نمیکند خوردن آن را کسی مگر آنکه سست شده بدن او و لاغر شده مقدار او و رفته قوت او و بریده شده نسل او و نمیمیرد خورنده حیوان مردار بی‌ضرورت نیز مگر مردن ناگهانی

اصل واما الدم فانه یورث آکله الماء الاصفر و یبخر الفم و ینتن الریح و یسیء الخلق و یورث الکلب القسوة فی القلب و قلة الرأفة والرحمة حتی لا یؤمن ان یقتل ولده و والدیه ولا یؤمن علی حمیمه ولا یؤمن علی من یصحبه شرح یورث بواو و رای بی‌نقطه و ثای سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است آکله بهمزه و الف و کسر کاف منصوب و مفعول اول یورث است الماء بفتح همزه و سکون کاف مرفوع و فاعل است یبخر بیای یک نقطه و خای با نقطه و رای بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الفم منصوب و مفعول است ینتن بنون و تای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الکلب بفتح کاف و فتح لام و بای یک نقطه مصدر باب علم تشنگی و قسم مساقی و حرص و سختی و خوردن بسیار با سیر نشدن و گزندگی و همه اینجا مناسبت القسوة بفتح قاف و سکون سین بی‌نقطه مصدر باب نصر سنگدلی الرافة بفتح رای بی‌نقطه و سکون همزه و فتح فا مصدر باب علم حسن و علم و نصر کمال مهربانی الرحمة بفتح رای بی‌نقطه و سکون حای و فتح حای بی‌نقطه مصدر باب علم مهربانی لا یؤمن هر سه جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم مرفوع آن بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر نایب فاعل است والدیه بصیغه تثنیه است و بصیغه مونث میتواند بود و نایب فاعل در لا یؤمن در دوم و سوم ضمیر مستتر راجع با کله است حمیم بفتح حای بی‌نقطه و کسر میم اول و تای تانیث عبارت است از زنی که محرم باشد مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله یصحبه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است مراد اینست که احتمال زنا با محارم و لواطه با ذکور را در آورده است یعنی واما خون پس بدرستی که آن میدهد

خورنده آنرا زرداب در شکم و گنده میکند دهن را و گنده میکند بوی سار بدن را و بر میکند خوی را و میدهد
تشنگی را و سختی در دل را و کمی کمال مهربانی و اصل مهربانی را تا آنکه مأمون نمیشود از اینکه او کند فرزندش را
و پدر و مادرش را و او مان نمیشود بر زنی که محرم او باشند و مأمون نمیشود بر کسی که همراه او شود اصل واما لحم
الخنزیر فان الله تبارک وتعالی مسخ قوما فی صور شتی شبه الخنزیر والقرده والدب وما کان من المسوخ
ثم نهی عن اکله للمثله لکی لا ینتفع الا الناس به ولا یستخف بعقوبته شرح المسخ بفتح میم و سکون
سین بی نقطه و خاء با نقطه مصدر باب منع است صورت کردن کسی را با نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا و الف
مضاف الیه یا صفت است و بر هر تقدیر که صورت جمع دارد صور بضم صاد و فتح واو بی تنوین یا با تنوین است
شتی بفتح شین با نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا و الف مضاف الیه یا صفت است و بر هر تقدیر جمع شتیت بفتح شین
و کسر تاء اول است بمعنی پراکنده شبه بکسر شین با نقطه و سکون باء یکنقطه و فتح شین با نقطه و فتح باء بمعنی مثل است
و آن مکسور و بدل یا عطف بیان شتی است و چنین شبه و مثل کسب تعریف باضافه نمیکند میتواند بود که صفت باشد
یا مرفوع است و آن خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی شبه قرد بکسر قاف و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه است
دب بضم دال بی نقطه و تشدید باء یکنقطه است و ما کان بتقدیر و سایر ما کان است المسوخ بضم میم و سین بی نقطه و سکون
واو و خاء با نقطه جمع مسیخ بکسر میم و سکون سین مسخ کرده شده ها ضمیر اکله راجع بشبه یا بما کان است و ها ی
هر دو یکی است المثله بضم میم و سکون ثاء سه نقطه مصدر باب نصر تعذیر که رسوا کنند است ولا یستخف بکاف با نقطه
و تشدید فاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال منصوب است یعنی و اما گوشت خوک پس بدرستی که الله ترک
مسخ کرد جمعیرا در پیکرهای حیوانات متفرقه مثل خوک و کپی و خرس و سایر آنچه شد از جمله مسخ کرده شده ها
بعد از آن نهی کرد از خوردن آن برای عذاب آن عذاب تا آنکه بهره مند نشوند مردمان با آن و سبکی کرده نشود
بعذاب الله تعالی اصل واما الخمر فانه حرمها لفعلها و فسادها وقال مدمن الخمر کعابد وثن
تورثه الارتعاش وتذهب بنوره وتهدم مروته وتحمله علی ان یجسر علی المحارم من سفک الدماء
ورکوب الزنا ولا یؤمن اذا سکر ان یثب علی حرمه وهو لا یعقل ذلک والخمر لا یزداد شاربها
الا کل سوء شرح فعل بکسر فاء و سکون عین بمعنی مفعول است و بفتح فاء مصدر باب منع است نظیر ذبح
و ذبح فساد بفتح فاء مصدر باب نصر و ضرب و حسن است یا اسم مصدر باب افعال است و بر هر تقدیر اضافه در فعلها
و فسادها مبنی بر تأثیر طبیعت نیست زیرا که برهان دال است بر بطلان آن بلکه مبنی بر اجرای عادت الله
تعالی است بتأثیر خودش در وقت شرب خمر است ضمیر فاء راجع بالله تعالی است و این اشارت است بتفسیر آیت سوره
حج فاجتنبوا الرجس من الاوثان بنا بر آنکه رجس عبارت است از خمر و میسر و از لام باشد و من برای تبعیض مجازی
باشد و افاده موافقت و مماثلت کند انا من علی و علی منی و اوثان عبارت است از اطلاق انصاب باشد

چنانچه بیان میشود

چنانچه بیان میشود در کتاب الاشربه در شرح حدیث دوم آخر ابواب مدمن بدال بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است
تورثه تا آخر خارج از مقول قول است و کلام امام است تهدم از باب ضرب است المروه بضم میم و ضم راء بی نقطه
و سکون واو و همزه مصدر باب حسن است انسانیت یجسر بجیم و سین و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است
سکر بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الحرم بضم حاء بی نقطه و ضم راء بی نقطه جمع حریم یا جمع حرام است و بر
هر تقدیر مراد مادر و خواهر و مانند اینهاست لا یزداد بزای با نقطه و دال منقلب از تاء افتعال و الف
و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الازدیاد بیشتر شدن شاربها مرفوع و فاعل است
الا برای استثنای مفرغ است کل منصوب و تمیز نسبت فعل به شاربهاست السوء بضم سین و سکون واو و همزه
آفت. واما شراب انگور پس بدرستی که الله تعالی حرام کرد آنرا برای اثر آن و تباهی آن و گفت در حدیث قدسی
که شراب خوار مانند عبادت کننده بت است شراب میدهد شاربش را رعشه در اعضا و میبرد نور او را و خراب میکند
آدمیگری او را برای اینکه جرات کند بر جاهائی که ریختن خونهاست و ارتکاب زناست و مأمون نمیشود چیکات
نشود از اینکه جهد بر محرمهای خود برجائی که او نمیداند آنرا و شراب زیاد نمیشود اینها منزه آن مگر باعتبار
هر عیب و آفت باب دوم اصل باب جامع فی الدواب التی لا یؤکل لحمها شرح از ابواب
این باب است جمع کننده فواید در بیان جانورانی که خورده نمیشود گوشت اینها درین باب سیزده حدیث است اول
اصل عن ابی حمزه عن ابی سعید الخدری انه سئل ما قولک فی هذا السمک الذی یزعم اخواننا
من اهل الکوفه انه حرام فقال ابو سعید سمعت رسول الله صلی الله علیه واله الکوفه جمجمه العرب و رمح
و رمح الله تبارک وتعالی وکنز الایمان فخذ عنهم شرح خدری بضم خاء با نقطه و سکون دال بی نقطه و راء
بی نقطه منسوب است بخدره و آن قبیله ایست از اهل مدینه من زائده است السمک جری است و آن جری است که بیان
شد در کتاب الصید در حدیث اول باب آخر منه که باب دوازدهم است یزعم از باب نصر است اخواننا عبارت است
از شیعه امامیه الجمجمه بضم جیم و سکون میم و ضم جیم دوم و تخفیف میم جایگاه جای مغز سر که دماغ در آنجاست
رمح الله عبارت است باعتبار اینست که اکثر علمای کوفه از شیعه امامیه اند و چون کوفه دار هجرت امیر المؤمنین علیه السلام است
پس برای این وجه ایشان میشناخت دل مخالفانرا فخذ عنهم کلام ابو سعید است ظاهر اینست که در شب اسرا جبرئیل
احوال کوفه را برسول الله صلی الله علیه واله گفته باشد و مناسب این که گذشت در کتاب الصلوه در حدیث اول
فضل المسجد الاعظم بالکوفه تا آخر که باب صد و دوم است یعنی روایت است از ابو حمزه از ابو سعید خدری
اینکه او پرسیده شد که چیست سخن تو درین ماهی که دعوی میکنند برادران ما از جمله اهل کوفه اینکه آن حرام است
پس گفت ابو سعید خدری که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه واله میگفت که کوفه جای خلاصه عرب است و نیزه الله
تبارک و تعالی است و گنج ایمان است پس فرا گیر از آن برادران اصل اخبرنی ان رسول الله صلی الله علیه واله مکث
بمکه یوما ولیله یطوی ثم خرج و خرجت معه فمررنا برفقه جلوس یتغدون فقالوا یا رسول الله

العداء فقال لهما افرجا لنبيكم فجلس عليه السلام بين رجلين وجلست وتناول رغيفا فصدع نصفين
ثم نظر الى ادمهم فقال ما ادمكم هذا فقالوا الجريث يا رسول الله فرمى بالكسرة من يديه وقام
اصل خبرک نجاد بانقطه و باء یکنقطه و راء بینقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است ان بفتح
و کسر همزه میتواند بود مکث بثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و حسی کاست بمکه یعنی مسجد مکه است و این
واقعه در عمرة القضاء یا در فتح مکه یا در حجة الوداع بوده یطوی بسکون طاء بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب یا باب علم جمله حالیه است و بنابر اول مراد اینست که دانسته گرسنه میبود تا حاجت منقضی و ضو نشود
و شغل عبادت در مسجد الحرام منقطع نشود و میتواند بود که بحرف جر و فتح طاء و فتح واو و الف ساقطه
بتنوین بصیغه مصدر باب علم باشد از رفقه بفتح یکسر و فتح وضم راء بینقطه و سکون فاء و قاف جمع یا اسم جمع رفیق
رفیق همراهان جلوس بضم جیم جمع جالس صفت رفقه است یتغدون بغین بانقطه و فتح دال بینقطه مشدده بصیغه
مضارع جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام باب تفعل صفت دیگر رفقه است الغداء بفتح غین بانقطه و تخفیف
دال بینقطه و الف ممدوده منصوب باغراء است بتقدیر احضر الغداء مثل الصلوة جامعة افرجا [illegible]
و راء بینقطه و جیم بصیغه امر باب افعال است صدع بصاد بینقطه و دال بینقطه و عین بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب منع است ینصفه بنون و صاد بینقطه و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر جمله حالیه است یا بجر فرج
و فتح نون و سکون صاد بصیغه مصدر باب نصر است النصف فراگرفتن نیمه چیزی و بنابر دوم با برای ملابسه
الادم بضم همزه و سکون دال بینقطه نان خورش الجریث بکسر جیم و تشدید راء بینقطه مکسوره و سکون
سین بینقطه و راء بینقطه پارچه جدا کرده شده از چیزی شکستن یعنی خبر میدهم ترا اینکه رسول الله صلی الله علیه و اله
درنگ کرد در مسجد الحرام در مکه یک روز و یک شب بر حالی که چیزی نخورد بعد از آن از مسجد بیرون آمد و بیرون
آمدم با او پس گذشتیم همراهانی که نشستگان بودند چاشت میخوردند پس گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که ای گروه
حاضر شو چاشت را پس گفت ایشان را که راه واکنید برای پیغمبر شما پس نشست علیه السلام میان دو مرد و نشستم
و برداشت گرده را پس شکست میگرفت نیمه از آن بعد از آن نگاه کرد سوی نان خورش ایشان پس گفت که چیست
این نان خورش شما پس گفتند که جریث است ای رسول الله پس انداخت پارچه نان را از دست خود و برخاست اصل
قال ابو سعید و تخلفت بعده لانظر ما رای الناس فاختلف الناس فیما بینهم فقالت طایفة
حرم رسول الله صلی الله علیه و اله الجریث وقالت طایفة لم یحرمه ولکن عافه ولو کان حرمه لنهانا عن
اکله قال فحفظت مقالتهم وتبعت رسول الله صلی الله علیه و اله جوادا حتی لحقته شرح تخلفت بخاء
بانقطه و فاء بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعل است ما در اول استفهامیه و خبر مقدم است رای بفتح راء و سکون همزه
مرفوع و مبتدا است و مضاف است ما در فیما موصوله است و عبارت است از فعل رسول الله یا عبارت است از پختن
خوردن عافه بعین بینقطه و الف منقلبه از یا و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب و علم است حفظت بصیغه

ولحقته

ولحقته بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است جوادا بفتح جیم و تخفیف واو و الف و دال بینقطه حال فاعل است بمعنی
تند در دویدن یعنی گفت ابو سعید که و واپس ماندم بعد از رفتن او و برای اینکه نگاه کنم که چیست دید آن مردمان
پس اختلاف کردند آن مردمان در آنچه واقع شد میان ایشان پس گفتند بعضی که حرام رسول الله صلی الله علیه و اله جریث را
و گفتند بعضی که حرام نکرد آن را و لیکن خوش نداشت آن را و اگر میبود که حرام کرده باشد آن را هر آینه نهی
میکرد ما را از خوردن آن ابو سعید گفت که پس بیاد نگاه داشتم سخن ایشان را و در پی رفتم رسول الله
صلی الله علیه و اله را دوان دوان تا آنکه رسیدم باو اصل ثم غشینا رفقة اخری یتغدون فقالوا یا رسول
الله الغداء فقال نعم افرجا لنبیکم فجلس بین رجلین وجلست معه فلما ان تناول کسرة نظر الی ادم
القوم فقال ما ادمکم هذه قالوا ضب یا رسول الله فرمی بالکسرة وقام شرح غشینا بغین بانقطه و شین بانقطه
و یاء دو نقطه در پایین بصیغه متکلم مع الغیر معلوم باب علم است ان بفتح همزه و سکون زائده است برای تاکید
اتصال جواب لما بدخول لما ضب بفتح ضاد بانقطه و تشدید باء یکنقطه است یعنی بعد از آن دریافتیم همراهانی دیگر را
که چاشت میخوردند پس گفتند که ای رسول الله حاضر شو چاشت را پس گفت که آری راه واکنید برای پیغمبر شما پس نشست
میان دو مرد و نشستم با او پس وقتی که برداشت پاره نان را نگاه کرد سوی نان خورش آن جماعت پس
گفت که چیست نان خورش شما گفتند که سوسمار است ای رسول الله پس انداخت آن پاره نان را و برخاست
اصل قال ابو سعید فتخلفت بعده فاذا الناس فرقتان فقالت فرقة حرمه رسول الله صلی الله علیه و اله
فمن هناك لم یاکله وقالت فرقة انما عافه ولو حرمه لنهانا عن اکله قال ثم تبعت رسول الله صلی الله علیه و اله
حتی لحقته شرح پس گفت ابو سعید که پس واپس ماندم بعد از رفتن او پس ناگاه آن مردمان دو فرقه بودند پس گفتند
فرقه که حرام کرد سوسمار را رسول الله صلی الله علیه و اله پس بسبب این مقام نخورد آن را و گفتند فرقه که خبر این
نیست که جز دوست نداشت آن را و اگر حرام میکرد آن را نهی میکرد ما را از خوردن آن گفت ابو سعید
که بعد از آن از پی رفتم رسول الله صلی الله علیه و اله را تا آنکه رسیدم باو اصل فمررنا باصل الصفا و بها
قدور تغلی فقالوا یا رسول الله لو عرجت کنا علینا حتی تدرك قدورنا فقال لهم وما فی قدورکم
فقالوا لحم لنا کنا نرکبها فقامت فذبحناها فدنا رسول الله صلی الله علیه و اله من القدور فاکفاها برجله
ثم انطلق جوادا شرح اصل الصفا عبارت از بقعه که در دامنه کوه صفا که جزء کوه ابو قبیس است واقع است بها تانیث
ضمیر بها باعتبار بقعه است تغلی یعنی بانقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است لو برای تمنی است عرجت یعنی بینقطه
و راء بینقطه و جیم بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است تفعیلات التعریج لنگ کردن و مراد اینجا ماندن بر چیزیست
جوهری گفته که التعریج علی الشیء الاقامة علیه یقال عرج فلان علی المنزل اذا حبس مطیته علیه و اقام تدرك بصیغه مضارع
غایبه یا مخاطب معلوم باب افعال است الادراك رسیدن چیزی بحد کمال و دریافتن قدورنا مرفوع یا منصوب است

جمع ح

حُمُر بضم حاء بی‌نقطه وضم وسکون میم و راء بی‌نقطه جمع حمار است اکفا بفاء و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است
یعنی پس گذشتیم به هامنه صفا و در آنجا بود دیگهائی که میجوشید پس طباخان گفتند که ای رسول الله کاش درنگ کنی بر ما
تا آنکه رسد دیگهای ما پس گفت بیاور از آن گوشت در دیگهای شما پس گفتند که خر الاهلی است از ما که بودیم که
سوار میشدیم آنها را پس مانده شدند پس ذبح کردیم آنها را پس نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه و اله نجنبید دیگها
پس سرنشیب کرد آنها را بپای خود بعد از آن روانه شد تنهر اصل وتخلفت بعده فقال بعضهم حرم
رسول الله صلی الله علیه و اله لحم الحمیر وقال بعضهم کلا انما افرغ قدورکم حتی لا تعودوا فتذبحوا
دوابکم شرح حمیر بفتح حاء بی‌نقطه وکسر میم وسکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه جمع حمار است کلا بفتح
کاف و تشدید لام است افرغ بفاء و راء بی‌نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است تعودوا بالعین
بی‌نقطه و واو و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعل بحذف یکی از تاء است العود
بفتح عین وسکون واو و التعود عادت کردن فاء در فتذبحوا برای سببیت است و فعل
منصوب است بتقدیر ان بعد از نفی دوابکم برای عموم است و مراد جمیع الاغان مخاطبان است یعنی و اپس ماندم
بعد از او پس گفتند بعضی ایشان که حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و اله گوشت این خرها را و گفتند بعضی از ایشان
که حاشا جز این نیست که ریخت دیگهای شما را تا آنکه عادت نکنید که بکشید جمیع الاغان خود را اصل
قال ابو سعید فبعث رسول الله صلی الله علیه و اله الی فلما جئته یا ابا سعید ادع لی بلالا
فلما جئته ببلال قال یا بلال اصعد ابا قبیس فناد علیه ان رسول الله صلی الله علیه و اله
حرم الجری والضب والحمیر الاهلیة شرح جری بکسر جیم و تشدید راء بی‌نقطه و تشدید یاء حرث ماهی است
یعنی گفت ابو سعید که پس فرستاد رسول الله صلی الله علیه و اله بسوی من پس وقتی که آمدم نزد او گفت ای ابو سعید
بخوان برای من بلال را پس وقتی که آوردم نزد او بلال را گفت ای بلال بالا رو کوه ابو قبیس را پس فریاد کن
بر بالای آن کوه که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و اله حرام کرد جری را و سوسمار را و خران خانگی را
اصل الا فاتقوا الله جل و عز ولا تاکلوا من السمک الا ما کان له قشر ومع القشر فلوس
فان الله تبارک وتعالی مسخ سبعمائة امة عصوا الاوصیاء بعد الرسل فاخذ اربعمائة منهم
برا وثلثمائة بحرا ثم تلا هذه الایة فجعلناهم احادیث ومزقناهم کل ممزق شرح
این تتمه کلام رسول الله صلی الله علیه و اله است و کلام یا کلام ابو سعید است بنا بر اول ثم تلا تا آخر کلام ابو سعید
و ضمیر مستتر راجع برسول است و بنا بر دوم کلام ابو هرون است و ضمیر مستتر راجع با بو سعید است الا
در اول بفتح همزه و تخفیف لام است و در دوم بکسر همزه و تشدید لام است در نسخ مع بفتح میم و فتح عین است
و میتواند بود که از سهو کاتبان باشد و بجای آن معنی بفتح میم و سکون عین و نون و الف باشد فان امة مبارکه

وتقها

وتعالی تا آخر برای بیان آنست که هر ممسوخ حرام است و از این لازم می‌آید که ضب نیز حرام باشد و ترک ذکر حکم
اینجا اشعار است بآنکه حرام بودن آنها مخصوص است بوقت کمال حاجت برکوب آنها مثلا چنانچه می‌آید
در حدیث دهم یا زدهم و سیزدهم این باب بدانکه در سوره سبا چنین است وجعلنا بینهم وبین القری
التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما امنین فقالوا ربنا باعد
بین اسفارنا وظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث ومزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لایات لکل صبار
شکور و از جمع میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث بیست و سوم باب
صد و یازدهم که باب فی نوبت است ظاهر میشود که آنچه گذشت تفسیر ظاهر است و آنچه در این حدیث است تفسیر
باطن است با نیز گذشت که القری التی بارکنا فیها عبارت است از اوصیاء عالمین بجمیع کتاب الله و احکام
عبارت م
رو الهی باشند و قری ظاهرة عبارت از محکمات کتاب الله باشد که در آنها نه از اجتهاد و پیروی ظن
و اختلاف از روی ظن صریح شده و قاریان در شبها و روزها بر آن میکنند در حالی که ایمن‌اند از تلبیس
ابلیس و مباعده میان اسفار عبارت است از تجویز اجتهاد و قیاس و افکار طویله دقیقه در طریق آنها
باشد که جمیع آنها مخالف محکمات کتاب الله است و باعث سرگردانی در بیابان ضلالت است و گردیدن
ایشان در احادیث عبارت از مسخ ایشان باشد و باقی ظاهر است یعنی آگاه باشید پس پرهیز کنید از عذاب
الله جل و عز و مخورید از ماهی مگر آنچه را که بود برای آن پوستی بر حالی که با آن بود فلوس پس بدرستی که الله تبارک
و تعالی تبدیل صورت کرد هفتصد گروه را که مخالفت کردند اوصیاء را بعد از رسولان با وجود قیام حجت
الهی بر ایشان موافق آیه سوره نساء رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل
پس گرفتند چهارصد گروه از ایشان صحرا را و سیصد گروه دریا را پس بعد از آن خواند این آیه را
از سوره سبا پس گردانیدیم ایشان را سرگذشتها میان مردمان و متفرق از یکدیگر کردیم ایشان را هر تفرق
کردنی یعنی اینکه هر کدام ایشان بحال خود در ماندند و بدکار ماندند اصلا دوم اصل عن داود
ابن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل ذی ناب من السباع ومخلب من الطیر حرام شرح
الناب بنون و الف و تخفیف باء یک نقطه دندانی که در پهلوی دهن سگ و مانند آن میباشد السباع
بکسر سین بی‌نقطه و تخفیف باء یک نقطه و الف و عین بی‌نقطه جمع سبع بفتح سین و ضم و فتح و سکون با درندگان
المخلب بکسر میم و سکون خاء با نقطه و فتح لام و تخفیف باء یک نقطه چنگال درنده یعنی روایت است از داود بن فرقد
بفتح فاء و سکون راء بی‌نقطه و فتح قاف و دال بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر صاحب دندان پهلو از
درندگان و صاحب چنگال از مرغان حرام است سوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول
الله صلی الله علیه و اله قال کل ذی ناب من السباع ومخلب من الطیر حرام وقال علیه السلام لا تاکل

من السباع نشانشرح این طاهرست از شرح سابق چهارم اصل عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن
علیه السلام یعنی موسی بن جعفر علیه السلام ایحل اکل لحم الفیل فقال لا قلت و لم قال لانه مثلة وقد
حرم الله عزوجل الامساخ و لحم ما مثل به فی صورها شرح المثلة بفتح و ضم و سکون و ضم ثاء
سه نقطه و تاء تانیث کسی که عذاب رسوا کننده بر او واقع شده و آن عذاب را مثله بضم میم و سکون
ثا مینامند چنانچه بیان شد در شرح حدیث باب بود الامساخ بفتح همزه و سکون میم و سین بی نقطه و الف و خاء
با نقطه جمع مسخ بکسر میم و سکون سین بمعنی ممسوخ مثل حمل بکسر حاء بی نقطه و سکون میم و احمال ما موصوله
و مضاف الیه است مثل بثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول از باب تفعیل است بنا بر آن فاعل است و ضمیر راجع
بما موصوله است و تمثیل بچیزی عبارتست از رسوا کردن آنچیز باعتبار تقبیح صورت آن چیز فی برای سببیت
و ظرف متعلق بمثل است صورها بضم صاد و فتح واو و ضمیر راجع بامساخ است و این اشارتست باینکه جمعی
از مردمان که معذب شدند بمسخ منقرض شدند و این حیوانات نیز بکی ایشانند در صورتها و باین اعتبار
تمثیل متعلق باین حیوانات نیز شده یعنی روایتست از حسین بن خالد که گفت گفتم ابو الحسن علیه السلام را
میخواهد موسی بن جعفر علیه السلام را که آیا حلال میشود خوردن گوشت فیل پس امام گفت که نه گفتم که و چرا امام گفت
که زیرا که آن رسوا است و بتحقیق حرام کرد الله عزوجل ممسوخانی را که و گوشت آنچه را که رسوائی کرده شد
با آن بسبب صورتهای ممسوخان خمس اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سالته عن اکل
الضب فقال ان الضب و الفارة و القردة و الخنازیر مسوخ شرح مسوخ بضم میم و ضم سین
بی نقطه و سکون واو و خاء با نقطه جمع مسخ بکسر میم و سکون سین بمعنی ممسوخ است مثل حمل بکسر حاء بی نقطه و حمول
یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که پرسیدم امام را از جهت خوردن سوسمار پس امام گفت
که بدرستیکه سوسمار و موش و کپیان و خوکان ممسوخانند و مراد آنست که حرام اند ششم اصل عن ابی سهل
القرشی قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن لحم الکلب فقال هو مسخ قلت هو حرام قال هو نجس
اعیدها علیه ثلاث مرات کل ذلک یقول هو نجس شرح مسخ بکسر میم و سکون سین بی نقطه و خاء
با نقطه است بمعنی ممسوخ کل منصوب و مضاف است یعنی روایتست از ابی سهل قرشی که گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از گوشت سگ پس امام گفت که سگ ممسوخ است گفتم که آیا آن حرام است امام گفت
که آن نجس است تکرار میکردم این کلمه را بر امام سه بار پس در هر بار میگفت که آن نجس است مراد آنست که
دو چیز در سگ باعث حرام بودن است [illegible] دیگری نجاست هفتم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن
ابی عبدالله علیه السلام انه کره اکل کل ذی حمة شرح کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا باب علم است
الحمة بضم حاء بی نقطه و تخفیف و تشدید میم و تاء تانیث که عوض لام الفعل محذوف است زهر مثل آنکه

درعقرب

در عقرب و مار و زنبور است ابن اثیر در نهایه گفته که الحمة بالتخفیف السم و قد تشدد و یطلق علی ابرة العقرب
للمجاورة لان السم منها یخرج و اصلها حموا و حمی بوزن صرد و الهاء فیها عوض عن الواو المحذوفة او الیاء
روایتست از غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه ابن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او حرام شمرد خوردن هر صاحب زهری را هشتم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سالته
عن الغراب الابقع و الاسود ایحل اکلهما فقال لا یحل اکل شیء من الغربان زاغ و لا غیره شرح غراب
بضم غین با نقطه و تخفیف را بی نقطه معروفست و آن چند قسم است الابقع بفتح همزه و سکون باء یک نقطه و فتح
قاف و عین بی نقطه مرغ دو رنگ غربان بکسر غین و سکون را است زاغ بزای با نقطه و الف و غین با نقطه کلاغی است
کوچک و آن سیاه میباشد و ابلق میباشد و صاحب قاموس گفته که الزاغ غراب صغیر الی البیاض و آن مجرور و بدل نیست
غیر مجرور بعطف بر زاغ است یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از کلاغ ابلق و کلاغ سیاه که آیا حلال میشود خوردن گوشت آنها پس امام گفت که حلال نمیشود خوردن چیزی
از کلاغان زاغ و نه غیر زاغ نهم اصل عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطاووس
لا یحل اکله و لا بیضه شرح طاووس بروزن فاعول مرغیست معروف که در هند میباشد و رنگهای زیبا میدارد
بیضه بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه و ضمیر غایب مجرورست بعطف بر ضمیر اکله
و این موافق مذهب کوفیین است مگر آنکه تکرار لا حکم اعاده جار داشته باشد یعنی روایتست از ابی سلیمان که
از اولاد جعفر طیار است از امام رضا علیه السلام گفت که طاووس حلال نمیشود خوردن آن و نه خوردن
تخمهای آن دهم اصل عن محمد بن مسلم و زرارة عن ابی جعفر علیه السلام انهما سالاه عن لحوم الحمیر الاهلیة
فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن اکلها یوم خیبر و انما نهی عن اکلها فی ذلک الوقت
لانها کانت حمولة الناس و انما الحرام ما حرم الله عزوجل فی القرآن شرح الحمولة بفتح
حاء بی نقطه و تخفیف میم مضمومه و سکون واو و تخفیف لام مرکوب خواه باربر دیگر بار باشد و خواه نباشند انما
الحرام تا آخر برای بیان آنست که حرام بودن لحم حمیر اهلیه مذکور نیست در مثبت در مصاحف از جمله قرآن
خواه محکم و خواه متشابه در وارد فقط از جمله قرآن که مذکور شد در حدیث آخر کتاب فضل القرآن پس این حدیث
منافات ندارد با حرام بودن مسوخات و غربان و طاووس و مانند آنها با وجود آنکه حرام بودن آنها مذکور
نیست صریحا در مثبت در مصاحف از جمله قرآن مثل آیت سوره مائده حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم
الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و المنخنقة و الموقوذة و المتردیة و النطیحة و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی
النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم و ایضا الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین
اوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل لهم و آیت سوره انعام قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه

الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه و انه لفسق و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم انکم لمشرکون و آیه سوره اعراف
و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث یعنی روایت است از محمد بن مسلم و زراره از امام محمد باقر علیه السلام اینکه
ایشان پرسیدند امام را از گوشتهای خران خانگی پس امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن
آنها در روزگار جنگ خیبر و جز این نیست که نهی کرد از خوردن آنها در آن وقت برای اینکه خران بودند
محل سواری لشکر و جز این نیست که حرام چیزیست که حرام کرده است الله عز و جل در قرآن یازدهم اصل عن ابی الجارود
عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان المسلمین کانوا اجهدوا فی خیبر فاسرع المسلمون فی
دوابهم فامرهم رسول الله صلی الله علیه و آله باکفاء القدور و لم یقل انها حرام و کان
ذلک ابقاء علی الدواب شرح اجهدوا بجیم و دال بی نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم یا مجهول
باب افعال است الاجهاد صاحب مشقت شدن ستور را در سفت انداختن و حاصل هر دو یکی است اسرع بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعال است دواب عبارتست از خران و لم یقل انها حرام منافات ندارد با آنچه
گذشت در حدیث اول این باب که ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرم الجری و الضب و الحمیر الاهلیة زیرا که آن در وقت
دیگر بوده و در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ میباشد چنانکه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب
اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است کان تامه یا ناقصه است و بنابر اول ابقاء مفعول له است و بنابر
دوم خبر کان است یعنی روایت است از ابی الجارود از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت
که بدرستیکه مسلمانان بودند که تنگ معاش شدند در خیبر پس شتاب کردند مسلمانان در کشتن الاغان خود پس امر کرد
ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله به سرنگون کردن دیگها که میجوشید و در آنها گوشت خران بود و نگفت که آنها
حرام است و بود آن برای باقی داشتن بر الاغان دوازدهم اصل عن ابان بن تغلب عمن اخبره عن ابی عبدالله
علیه السلام قال سالته عن لحوم الخیل فقال لا تاکل الا ان تصیبک ضرورة و لحوم الحمیر الاهلیة
فقال فی کتاب علی صلوات الله علیه انه منع اکلها شرح و لحوم مجرور است بعطف بر لحوم انه بفتح همزه و ضمیر
شان است منع بصیغه ماضی مجهول مجرد است اکلها بهمزه و الف و کسر کاف مرفوع و نایب فاعل است و میتواند که بود
که بفتح همزه و سکون کاف ... است و از قبیل اسناد مجازی باشد یعنی روایت است از ابان بفتح همزه و تخفیف بای
یک نقطه ابن تغلب بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و بای یک نقطه از کسی که خبر داد او را
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از گوشتهای اسبان پس امام گفت که مخور مگر آنکه برخورد
ترا ضرورتی و پرسیدم از گوشتهای خران خانگی پس امام گفت که در کتاب علی علیه السلام آنست که شان این است
که منع کرده شد خوردن آنها و خوردن آنها زشت است بقصه خیبر که مذکور شد سیزدهم اصل عن ابن مسکان

قال سالت اباعبدالله علیه السلام

قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن لحوم الحمیر فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن اکلها یوم خیبر
قال و سالته عن اکل الخیل و البغال فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عنها فلا تاکلوها الا ان تضطروا
الیها شرح تضطروا بضم تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب مجهول باب افتعال است
یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از گوشتهای
خران پس گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن آنها در روز خیبر راوی گفت که و پرسیدم امام را
از خوردن اسبان و استران پس امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از آنها پس مخورید آنها را مگر
آنکه ناچار شوید بسوی آنها نهار شت باسکه لحوم این دواب حلال و مکروه است موافق آنچه گذشت در کتاب
الطهارة در حدیث چهارم باب ابوال الدواب و ارواثها که باب سی و هفتم است که عن احدهما علیهما السلام
فی ابوال الدواب تصیب الثوب فکرهه فقلت الیس لحومها حلالا قال بلی و لکن لیس مما جعله الله للاکل
چهاردهم اصل عن محمد بن الحسن الاشعری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الفیل مسخ کان ملکا
زناء و الذئب مسخ کان اعرابیا دیوثا و الارنب مسخ کانت امراة تخون زوجها و لا تغتسل
من حیضها و الوطواط مسخ کان یسرق تمور الناس و القردة و الخنازیر قوم من بنی اسرائیل اعتدوا
فی السبت شرح مسخ بکسر میم و سکون سین اسم است بمعنی ممسوخ یا بصیغه ماضی مجهول باب منع است ملکا بفتح میم و کسر
لام است زناء بفتح زاء با نقطه و تشدید نون و الف ممدوده است الدیوث بفتح دال بی نقطه و تشدید
یاء دو نقطه در پایین و سکون واو و ثاء سه نقطه بمعنی ضایعه در زنان رشک الوطواط بفتح واو و سکون طاء
بی نقطه اول شب پره و قسمی از پرستوک که در کوهها میباشد یعنی روایت است از محمد بن حسن اشعری از ابو الحسن
امام رضا علیه السلام گفت که فیل مسخ کرده شده است بود پادشاهی بغایت زناکار و گرگ مسخ کرده شده است
بود زنی که خیانت میکرد شوهرش را و غسل نمیکرد از حیضش و شب پره مسخ کرده شده است بود که میدزدید
خرماهای مردمان را و کپیان و خوکان جمعی بودند از بنی اسرائیل که تجاوز کردند از مقرر الهی در ترک شکار ماهی
در روز شنبه چنانچه مذکور است در سوره بقره و نساء و اعراف و نحل اصل و الجریث و الضب فرقة
من بنی اسرائیل لم یؤمنوا حین نزلت المائدة علی عیسی بن مریم علیهما السلام فتاهوا فوقعت فرقة
فی البحر و فرقة فی البر و الفارة فهی الفویسقة و العقرب کان نماما و الدب و الوزغ و الزنبور
کان لحاما یسرق فی المیزان شرح جریث بکسر جیم و تشدید راء بی نقطه مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین
و ثاء سه نقطه قسمی از ماهی بی فلس است مائده بهمزه منقلبه از یا بمعنی سفره با طعام یا بمعنی طعام بر سفره است
و نزول مائده مذکور است در سوره مائده تاهوا بتاء دو نقطه در بالا و الف و هاء از باب ضرب است
فاره بفتح فاء و سکون همزه است الفویسقه بضم فاء و فتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر سین بی نقطه

الا ان تضطروا الیها

و تا ف مصغر فاسقه زنی که فساد کننده است این اشارتیست بآنکه مونث زنی مفسده بوده النمام بفتح نون
و تشدید میم اول النحن جبین **یعنی** و چغز و سوسمار جمعی بودند از بنی اسرائیل که نگرویدند در وقتی که فرود آمد
سفره بر عیسی بن مریم علیهما السلم پس بعد از آن مسخ گردانیده شدند پس واقع شدند فرقه از ایشان در دریا و
فرقه در صحرا و گوشتها پس ثابت است فاسقک و عقرب بوده سخن چین و هر یک از خرس و گربه و زنبور بود گوشت فروش
که دزدی میکرد در ترازو **یازدهم اصل** عن ابی یحیی الواسطی قال سئل الرضا علیه السلم عن الغراب الابقع
فقال انه لا یوکل و قال و من احل لک الاسود **شرح** روایتست از ابی یحیی واسطی گفت که پرسیده شد
امام رضا علیه السلم از کلاغ ابلق پس گفت که بدرستی که آن خورده نمیشود امام گفت که و که حلال کرد برای تو کلاغ
سیاه را مراد آنست که هر دو حرام است **شانزدهم اصل** عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال
الطاوس مسخ کان رجلا جمیلا و کانت امراة رجل مومن تحبه فوقع بها ثم راسلته بعد
فمسخهما الله عز و جل لها طاووس انثی و ذکرا و لا یوکل لحمه و لا بیضه **شرح** روایتست از سلیمان که از
اولاد جعفر طیارست از ابی الحسن امام رضا علیه السلم گفت که طاووس ممسوخست بود مردی خوشرو و بود زن
مردی مومن که دوست میداشت آن خوشرو را پس جماع کرد با آن زن بعد از آن آن زن به پیغام طلب میکرد او را
پس مسخ کرد او را آن را الله عز و جل دو طاووس ماده و نر و خورده نمیشود گوشت طاووس و نه تخمهای
آن **ابواب هفتم اصل باب آخر منه و فیه ما یعرف به ما یوکل من الطیر و ما لا یوکل شرح**
این باب دیگریست از مقصد باب سابق و در آنست آنچه شناخته میشود بآن آنچه خورده میشود از جمله مرغان و آنچه خورده
نمیشود در بیان باب شش حدیث است **اول اصل** عن سماعة بن مهران قال سالت ابا عبدالله علیه السلم عن الماکول من الطیر
و الوحش فقال حرم رسول الله صلی الله علیه و اله کل ذی مخلب من الطیر و کل ذی ناب من الوحش
فقلت ان الناس یقولون من السبع فقال لی یا سماعة السبع کله حرام و ان کان سبعا لا ناب له
و انما قال رسول الله صلی الله علیه و اله هذا تفصیلا و حرم الله عز و جل و رسوله صلی الله علیه و اله المسوخ
جمیعها **شرح** طیر بفتح طا و سکون یا جمع طایر است و وحش بفتح واو و سکون حا اسم جنس یا جمع وحشی است مخلب
بکسر میم و سکون خا با نقطه و فتح لام و با یک نقطه است ناخن و ناب بنون و الف و با یک نقطه عبارتست از نیش و آن
دندان پهلوی دهن سگ و مانند آنست الناس عبارتست از مخالفان که من السبع روایت کرده اند بجای من الوحش
تفصیلا بفا و صاد بی نقطه مفعول له است و مراد آنست که برای تمیز حلال از حرام است ذکر من السبع خوب نیست
مسوخ بضم میم جمع مسخ بکسر میم و سکون سین است **یعنی** روایتست از سماعه بفتح سین و تخفیف میم ابن مهران
بکسر میم و سکون ها گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آنچه خورده میشود از جمله مرغان و رمندگان
پس امام گفت که حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و اله هر صاحب چنگال را از جمله مرغان و هر صاحب نیش را از جمله

رمندگان پس

رمندگان پس گفتم که بدرستی که مردمان میگویند که از جمله درندگان پس امام گفت مرا که ای سماعه درنده همگی حرام است هر چند که باشد
درنده که نیش نباشد از او و جز این نیست که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله این سخن را برای تمیز و حرام کرد الله عز و جل
و رسول او صلی الله علیه و اله ممسوخها را بهمگی آنها **اصل** فکل الآن من طیر البر ما کان له حوصلة و من
طیر الماء ما کان له قانصة کقانصة الحمام لا معدة کمعدة الانسان و کل ما صف و هو ذو مخلب
فهو حرام و الصفیف کما یطیر البازی و الصقر و الحدأة و ما اشبه ذلک و کل ما دف
فهو حلال و الحوصلة و القانصة یمتحن بهما من الطیر ما لا یعرف طیرانه و کل طیر مجهول **شرح** هر
سه جا بتعیین است الحوصله بفتح حاء بی نقطه و سکون واو و فتح صاد بی نقطه و تخفیف و تشدید لام سنگدان مرغ
و آن محل هضم دانه است و بعد از چینه دان است در مرغان صحرائی صاحب قاموس گفته که و الحوصل و الحوصلاء
و الحوصله و تشدید لام من الطیر کالمعدة للانسان القانصه بقاف و الف و کسر نون و صاد بی نقطه چینه دان
و آن در مرغ صحرائی غیر سنگدان است و پیش از آنست و در مرغ آبی همانست پس هضم دانه مرغ آبی در چینه دان
چینه دانی میشود و حوصله علیحده ندارد کقانصة الحمام اشارتست بفرق میان مرغ صحرا و مرغ آب با آنکه
مرغ صحرا دو محل دانه دارد یکی حوصله و دیگری قانصه و مرغ آب یک محل دانه دارد و آن قانصه است المعده بفتح
میم و کسر و سکون عین بی نقطه و بکسر میم و سکون عین محل خوراک در بدن حیوان بفاصله محلی دیگر و بی آنکه مانند
کیسه باشد پس قانصه مانند معده است در اینکه اول خوراک در آن قرار میگیرد و ممتاز است از معده در اینکه
مانند کیسه است بخلاف معده زیرا که در پایین آن راه انحدار فضله است و باین معنی اشارت شده که لا
معدة کمعدة الانسان و صاحب قاموس گفته و المعدة ککلمة و بالکسر موضع الطعام قبل انحداره الی الامعاء
و هو لنا بمنزلة الکرش للاظلاف و الاخفاف الجمع معد ککتف و عنب صف بصاد بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر است الصفیف بفتح صاد و کسر فا اول مصدر باب نصر است داشتن مرغ دو بال خود را در وقت
حرکت در هوا الحداة بکسر حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و همزه موش گیر و آنرا گورکور نیز میگویند دف بدال
بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الدفیف بفتح دال و کسر فا اول جنبانیدن مرغ دو بال را
در وقت حرکت در هوا و کل ما دف فهو حلال اشارتست بآنکه هرچه دفیف دارد مخلب ندارد پس هرچه صفیف دارد
مخلب دارد پس ذکر و هو ذو مخلب برای توضیح است یمتحن بحاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب
افتعال است لا یعرف بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است طیرانه بفتح طاء بی نقطه و فتح یاء دو نقطه
در پایین است کل مرفوع و مضاف است مجهول مجرور است **یعنی** پس مجهول در این زمان از جمله مرغان صحرا آنچه را
که باشد آنرا سنگدانی و از جمله مرغ آب آنچه را که باشد آنرا چینه دانی مانند چینه دان کبوتران نه معده
مانند معده آدمی و هر چه صفیف کرد غالبا و آن صاحب چنگال است پس آن حرام است و صفیف چنانست که میبرد

بازوچرغ و موسیچه و انچه باننده اینهاست در اینکه غالباً بال بهم میزند و بال را و هرچه غالباً دفیف کرد مثل کبوتر و گنجشک پس آن حلال است و سنگدان و چینه دان آزموده میشود با نها از جمله مرغان انچه شناخته نمیشود در پریدن آن که آیا صفیف غالب است در آن یا دفیف و هر مرغی که مجهول الحال باشد دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الطیر ما یوکل منه فقال لا یوکل منه ما لم یکن له قانصة شرح روایت از عبد الله بن سنان بکسر سین بنقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرغ کدام خورده میشود از جمله آن پس امام گفت که خورده نمیشود از جمله آن انچه نباشد ازرا چینه دان و دانی بدانکه منافاتی نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که قانصه در مرغ صحرا نیز باعث تمیز حلال از حرام میتواند بود و ذکر حوصله در حدیث سابق برای فایده دیگر است و آن امتیاز مرغ حلال صحرا و مرغ حلال آب است چنانچه بیانش در شرح آن سوم اصل عن زراره انه قال والله ما رایت مثل ابی جعفر علیه السلام قط و ذلک انی سالته فقلت له اصلحک الله ما یوکل من الطیر فقال کل ما دف ولا تاکل ما صف قلت فالبیض فی الآجام فقال ما استوی طرفاه فلا تاکله و ما اختلف طرفاه فکل قلت فطیر الماء قال ما کانت له قانصة فکل و ما لم تکن له فلا قانصة فلا تاکل شرح روایت از زراره اینکه او گفت که بخدا قسم که ندیدم مثل امام محمد باقر علیه السلام را هرگز و آن برای آنست که من پرسیدم او را پس خوش که گفتم او را که نگاه دارد ترا الله تعالی کدام خورده میشود از جمله مرغان پس امام گفت که بخور انچه را که دفیف کرد غالباً و مخور انچه را که صفیف کرد غالباً گفتم که پس تخمها در نیستانها چگونه است در وقتی که معلوم نباشد که از مرغ دفیف کننده است یا نه پس امام گفت که تخمی که برابر باشند دو سرش در کندگی و باریکی پس مخور آنرا و انچه تفاوت کرد دو سرش پس بخور گفتم که پس مرغان آب چگونه است اعلم امام گفت که انچه باشد آنرا چینه دانی پس بخور و انچه نباشد ازرا چینه دانی پس مخور چهارم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من الطیر ما کانت له قانصة و لا مخلب له قال و سالته عن طیر الماء فقال مثل ذلک شرح و لا مخلب له برای توضیح است نظیر انچه گذشت در شرح حدیث اول این باب یعنی روایت از مسعده بن صدقه بفتح میم و سکون سین بی نقطه و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد و فتح دال از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بخور از جمله مرغان انچه را که باشد آنرا چینه دانی و نیست چنگالی ازرا او گفت که و پرسیدم امام را از مرغان آب پس امام گفت که مثل مرغ صحراست در اینکه اگر چینه دانی دارد حلال است و الا فلا پنجم اصل عن ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من الطیر ما کانت له قانصة او صیصیة او حوصلة شرح الصیصیة بکسر صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر صاد بی نقطه و تخفیف و تشدید یاء دو نقطه در پایین سیخ خروس و مانند آن که در ساق پای آن میباشد و آن در غیر مرغ صحرا قانصه

و فتح عین بنقطه

میباشد

میباشد پس مناط فرق میان حلال و حرام قانصه است و باقی علامت آنست یعنی روایت از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بخور از جمله مرغان انچه را که باشند ازرا چینه دانی یا سیخی یا سنگدانی ششم اصل عن عبد الله بن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اکون فی الآجام فیختلف علی الطیر فما آکل منه قال فقال کل ما دف ولا تاکل ما صف فقلت انی اوتی به مذبوحاً فقال کل ما کانت له قانصة شرح الآجام بهمزه و الف و لام و جیم جمع اجم بضم همزه و ضم جیم و تخفیف میم حصارها و اینجا عبارتست از دههای مختلف بیای با نقطه و فا نصب مضارع غایب معلوم باب افتعال است علی بتشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه است و تقدیر اختلاف بعلی بتضمین معنی ورود یا معنی اشتباه است ما استفهامیه و نافیه میتواند بود و ضمیر منه باعتبار آنست که طیر اینجا استعمال شده در جنس طائر اگرچه گاهی استعمال میشود در جمع طائر او اوتی بضم همزه و سکون واو و تاء دو نقطه در بالا و الف نصب مضارع متکلم مجهول باب ضربست و ضمیر مستتر نایب فاعل است با در به برای تعدیه است یعنی روایت از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من میباشم در دهها پس مختلف میشود بر من مرغ شکاری پس کدام را میخورم از آن پس امام گفت که بخور انچه را که دفیف کرد غالباً و مخور انچه را که صفیف کرد غالباً پس گفتم که بدرستی که من داده میشوم آن مرغ در حالی که ذبح شده است پس امام گفت که بخور انچه را که باشد ازرا چینه دانی باب چهارم اصل ما یعرف به البیض شرح بیض بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه اسم جمع یا جمع بیضه است یعنی این باب بیان خبر است که شناخته میشود با آن تخمهای مرغان که کدام حلال است و کدام حرام در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال اذا دخلت اجمة فوجدت بیضاً فلا تاکل منه الا ما اختلف طرفاه شرح الاجمة بفتح همزه و فتح جیم و تخفیف میم بیشه درختان انبوه و نیستان یعنی روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که چون داخل شدی بیشه را پس یافتی تخمها را پس مخور از آن مگر انکه مختلف باشند دو سرش در کندگی و باریکی دوم اصل عن زراره قال قلت لابی جعفر علیه السلام البیض فی الآجام فقال ما استوی طرفاه فلا تاکل و ما اختلف طرفاه فکل شرح البیض مرفوع و مبتداست و فی الآجام خبر مبتداست و مقصود آنست که نمیدانم که کدام حلال است و کدام حرام است آجام بفتح همزه و الف و بکسر همزه بی الف جمع اجمه بفتح همزه و فتح جیم و تخفیف میم و تاء تانیث است بتوسط جمع آن براجم بضم همزه و ضم جیم و براجم بفتح همزه و فتح جیم نظیر عنق و اعناق و جبل و جبال و میتواند بود که اجام بهمزه و الف جمع اجم بضم همزه و جیم و ضم جیم باشد بمعنی دههها موافق حدیث ششم باب سابق و مؤید این احتمال است حدیث آخر این باب یعنی روایت از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که تخمها در بیشهها یافت پس امام گفت که انچه برابر باشند دو سرش پس مخور و انچه مختلف باشند دو سرش پس بخور سوم اصل عن زراره عن ابی الخطاب قال سالته یعنی ابا عبد الله علیه السلام عن رجل

يدخل الاجمة فيجد بها بيضا مختلفا لا يدري بيض ما هو ابيض ما يكره من الطير او يستحب فقال عليه السلام
ان فيه علما لا يخفى انظر الى كل بيضة تعرف راسها من اسفلها فكل وما سوى ذلك فدعه شرح
بيض در اول مرفوع و مضاف است و خبر مبتدا است و مقدم بر مبتدا است ما استفهاميه و مضاف اليها است ما هو
مبتدا است بيض در دوم مرفوع و خبر مبتداي محذوف است بتقدير هو و استفهام نيز مقدر است العلم بفتح عين و فتح لام
نشاني كه باعث تميز شود يعني روايت است از زراره از ابو الخطاب بفتح خاء با نقطه و تشديد طاء بي نقطه كه
از مخالفان است گفت كه پرسيدم آورا ميخواهم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردي كه داخل ميشود در بيشه را پس مي يابد
در ان تخمها را كه انواع مختلف است نميداند كه تخمهاي چيست آن آيا آن تخمهاي چيزيست كه حرام است از جمله مرغان
يا حلال است پس گفت امام عليه السلام كه بدرستي كه در ان نشانيست كه پنهان نميشود نظر كن سوي هر تخمي كه ميشناسي سر انرا
از پايين آن تخم پس بخور و آنچه غير آن است پس واگذار آنرا چهارم اصل عن مسعدة بن صدقة قال سمعت
ابا عبد الله عليه السلام يقول كل من البيض ما لم يستو راساه وقال ما كان من بيض طير الماء مثل
بيض الدجاج و على خلقته احد راسيه مفرطح والا فلا تاكل شرح ما در دوم موصوله و مفعول
فعل محذوف است بتقدير كل الخلقة بكسر خاء با نقطه و سكون لام و قاف آفرينش يعني چگونگي آفريده شدن المفرطح
بفاء و طاء بي نقطه و حاء بي نقطه بصيغه اسم مفعول باب تفعيل پهن كرده شده و در بعضي نسخ مفرطح براء بي نقطه بصيغه
اسم مفعول باب فعلله است بهمان معني يعني روايت است از مسعده بن صدقه گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه بخور
از تخمهاي مرغان آنچه را كه برابر نباشد دو سر آن و امام گفت كه بخور آنچه را كه باشند از جمله تخمهاي مرغان آب مانند
تخمهاي ماكيان در مختلف بودن دو سر و در آفرينش تخمهاي ماكيان بيان اين انكه يكي از دو سرش پهن كرده شده باشد
و اگر نباشند چنان پس مخور پنجم اصل عن ابي ابي يعفور قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني اكون في الاجام
فيختلف علي البيض فما آكل منه فقال كل منه ما اختلف طرفاه شرح اين ظاهر است از شرح حديث دوم
اين باب باب پنجم اصل باب الحمل والجدي يرضعان من لبن الخنزيرة
شرح حمل بفتح حاء بي نقطه و فتح ميم است الجدي بفتح جيم و سكون دال بي نقطه بزغاله يرضعان بصيغه مجهول
باب افعال يا معلوم باب ضرب و علم است يعني اين باب بيان بره و بزغاله است كه شير داده ميشوند از شير ماده خوك ماده
در اين باب پنج حديث است اول اصل عن حنان بن سدير قال سئل ابو عبد الله عليه السلام وانا حاضر عنده عن جدي
رضع من خنزيرة حتى كبر و شب و اشتد عظمه ثم ان رجلا استفحله في غنمه فاخرج له نسل فقال
اما ما عرفت من نسله بعينه فلا تقربنه واما ما لم تعرفه فكله فهو بمنزلة الجبن ولا تسأل عنه شرح
رضع بصيغه ماضي غايب معلوم باب ضرب و علم است كبر بصيغه ماضي معلوم باب علم است شب كسر شين با نقطه
و تشديد باء يكنقطه بصيغه ماضي غايب معلوم باب ضرب است ان بكسر همزه است استفحله بفاء و حاء بي نقطه بصيغه ماضي غايب

مفرطح

باب استفعال

باب استفعال ماخوذ است از فحل بفتح فاء و سكون حاء بمعني گشن و آن حيوانيست نر كه براي تخم در گله رها ميشود اخرج بصيغه ماضي مجهول
باب افعال است ضمير له راجع برجل است ما راجع بجدي است اما بفتح همزه و تشديد ميم است فلا تقربنه بصيغه نهي مخاطب معلوم باب
باب علم بنون تاكيد ثقيله يا خفيفه است الجبن بضم جيم و ضم باء يكنقطه و تشديد نون و سكون و ضم باء و تخفيف نون
پنير و مي آيد در شرح حديث اول باب نهم كه ما لا ينتفع به از الميتة كه ما انتفع به منها است تحقيق وجه حلال بودن
بعضي پنيرهاي بازار و اينكه تفتيش آن در كار نيست موافق انچه مي آيد در باب الجبن كه باب سي و دوم است يعني
روايت است از حنان بن سدير بفتح حاء بي نقطه و تخفيف نون ابن سدير بفتح سين بي نقطه و كسر دال بي نقطه گفت كه پرسيده شد
امام جعفر صادق عليه السلام در حالي كه من حاضر بودم نزد او از بزغاله كه شير خورد از ماده خوكي تا انكه بزرگ شد و جوان شد و سخت
شد استخوانش بعد از ان بدرستي كه مردي گشن كرد انرا در گله گوسفند خود پس بيرون آورده شد نسل از براي او و اولادي
پس امام گفت كه اما انچه شناختي آنرا از اولاد آن بعينه در بازار مسلمانان پس نزديك مشو البته آنرا و اما انچه نشناختي
آنرا پس بخور از انچه بدرستي كه آن مانند پنير است و مپرس از ان دوم اصل عن بشر بن مسلمة عن ابي الحسن
عليه السلام في جدي رضع من خنزيرة ثم ضرب في الغنم قال هو بمنزلة الجبن فما عرفت انه ضربه فلا تاكله وما لم تعرفه فكل شرح ضرب بصيغه ماضي معلوم مجرد است الضرب جفتي نر بر ماده ضربه بفتح ضاد
و سكون راء مرفوع و مضاف بضمير غايب است و مراد حاصل ضرب است يعني روايت است از بشر بكسر باء يكنقطه و سكون
شين با نقطه و راء بي نقطه ابن مسلمه بفتح ميم و سكون سين بي نقطه و فتح لام از امام موسي كاظم عليه السلام در بزغاله كه شير خورد
از ماده خوكي بعد از ان جست بر ماده كاني در گله گوسفند امام گفت كه آن مانند پنير است پس انچه شناختي بانكه
آن حاصل جستن آن بزغاله است پس مخور از او انچه نشناختي از ان پس بخور از ان سوم اصل عن ابي حمزة رفعه قال
لا تاكل من لحم حمل رضع من لبن خنزيرة شرح ابو حمزه ثمالي از اصحاب امام زين العابدين و امام محمد باقر
و امام جعفر صادق و امام موسي كاظم عليهم السلام است الرفع بالا بردن كسي كلام را نسبت صريحه سوي امام معصوم يعني
روايت از ابو حمزه بالا برد حديث را گفت كه امام گفت كه مخور از گوشت بره كه شير خورده از شير ماده خوكي
چهارم اصل عن احمد بن محمد قال كتبت اليه عليه السلام جعلت فداك من كل سوء امراة ارضعت عناقا
حتى فطمت وكبرت وضربها الفحل ثم وضعت ايجوز ان يوكل لحمها ولبنها فكتب عليه السلام فعل
مكروه ولا باس به شرح احمد بن محمد بن عيسى از اصحاب امام رضا و امام محمد تقي و امام علي نقي عليهم السلام است
العناق بفتح عين بي نقطه و تخفيف نون و قاف بزغاله ماده فطمت بفاء و طاء بي نقطه بصيغه ماضي غايبه مجهول يا معلوم
باب ضرب است يعني روايت است از احمد بن محمد گفت كه نوشتم سوي امام عليه السلام كه شوم سرهاي تو از هر بلائي زني
شير داد بزغاله ماده را تا انكه بريده شد از شير و بزرگ شد و زد انرا گشني بعد از ان زاييد آيا روا ميشود
اينكه خورده شود گوشت آن و شير آن پس نوشت امام عليه السلام كه آن خوردن كاريست مكروه نيست پرواي [illegible]

مرانکه

بدانکه ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای بیان اینست که حکم حدی و ضرره سرایت میکند بعناق و مراد
بس قیاس نباید کرد **پنجم اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام ان امیر المومنین صلوات الله علیه و اله
سئل عن حمل غذی بلبن خنزیرة فقال قیدوه واعلفوه الکسب والنوی والشعیر والخبز
ان کان استغنی عن اللبن وان لم یکن استغنی عن اللبن فیلقی علی ضرع شاة سبعة ایام ثم یوکل
لحمه **شرح** غذی بعین با نقطه و ذال با نقطه و یاء مشدد از واو یا اصلیه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است
التغذیة خوراک دادن حیوانیرا و خوردن حیوان خوراکیرا و مراد اینجا معنی اول است بقرینه باء بلبن
مگر انکه باء برای تقویت باشد پس غذی بصیغه معلوم باب تفعیل و باب ضرب و نصر تواند بود قیدوه بقاف و دال
و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه امر باب تفعیلست التقیید بند کردن و مراد اینجا مانع شدن
از رفتن نزد حرکت اعلفوه بعین بی نقطه و فا بصیغه امر باب ضرب یا باب افعالست الکسب بضم کاف
و سکون سین بی نقطه و باء یک نقطه انچه باقی ماند از کنجد و مانند آن بعد از گرفتن روغن ازان النوی بفتح نون
و واو و الف استخوان خرما سبعة ایام ظرف هر یک از اعلفوه و فیلقی است شاید که فرق میان این جواب
و جوابی که گذشت در حدیث اول این باب باعتبار این باشد که در انجا شدت اعظم بود و اینجا نیست **یعنی**
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیده شد از بره که خوراک داده
شد بشیر ماده خوکی پس گفت که بند کنید او را و علف دهید او را از کسب و استخوان خرما و جو و نان مثلا اگر باشد
که بی نیاز شده باشد از شیر پس اگر نه خته میشود بر پستان گوسفندی در هفت روز شبانه روز بعد ازان خورده
میشود گوشت آن **باب ششم اصل باب لحوم الجلالات و بیضهن والشاة تشرب الخمر** **شرح** جلالات بفتح جیم و تشدید لام اول است بیض بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و ضاد با نقطه جمع بیضه است یا اسم جنس بیضه است و بنا بر اول غالب در ضمیر راجع بان تانیث است
و موید احتمال اول است دو چیز اول مقابله آن بالحوم که جمع است دوم ذکر حدیثی هم در تحت عنوان این باب
چنانچه بیان میشود تشرب بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم یا مجهول باب افعالست **یعنی** این باب بیان گوشتهای
حیوانات مردار خوار است و تخمهای انها و گوسفند که می آشامد خمر را که درین باب دو از ده حدیث است **اول** **اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا تاکلوا لحوم الجلالات وان اصابک من
عرقها فاغسله **شرح** روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مخورید گوشتهای مردار کره ص
خوارها را و اگر برخورد ترا بعض عرق انها پس بشو آنرا **سوم اصل** عن حفص بن البختری عن ابی عبدالله
علیه السلام قال لا تشرب من البان الابل الجلالة وان اصابک شیء من عرقها فاغسله **شرح** روایتست
از حفص بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و صاد بی نقطه ابن بختری بفتح باء یک نقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء

دو نقطه

دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و تشدید یاء از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میاشام از شیرهای شتران مردار خوار
و اگر برخورد ترا چیزی از عرق آنها پس بشو آنرا **سوم اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر
المومنین صلوات الله علیه الدجاجة الجلالة لا یوکل لحمها حتی تقید ثلاثة ایام والبطة الجلالة خمسة
ایام والبقرة الجلالة عشرین یوما والناقة اربعین یوما **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که مرغ خانگی مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن تا آنکه بسته شود
در سه روز شبانه روز و اردک مردار خوار را در پنج روز شبانه روز و گوسفند مردار خوار در ده روز شبانه روز و گاو مردار
خوار در بیست روز شبانه روز و شتر ماده مثلا در چهل روز شبانه روز **چهارم اصل** عن زید الشحام عن ابی عبدالله
علیه السلام فی شاة شربت خمرا حتی سکرت ثم ذبحت علی تلک الحال قال لا یوکل ما فی بطنها **شرح** روایتست
از زید بن فروشی از امام جعفر صادق علیه السلام در گوسفندی که آشامید خمر را تا آنکه مست شد بعد ازان ذبح کرده شد
بران حال گفت که خورده نمیشود انچه در شکم آنست مثل دل و جگر و شش دان و مانند اینها **پنجم اصل** عن بعض
اصحابنا عن ابی جعفر علیه السلام فی شاة شربت بولا ثم ذبحت قال فقال یغسل ما فی جوفها ثم لا باس
به و کذلک اذا اعتلفت العذرة ما لم تکن جلالة والجلالة هی التی یکون ذلک غذاؤها **شرح**
اعتلفت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افتعالست الغذاء بکسر غین با نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده انچه جزو
بدن شود از جمله خوراک با معنی که از تکرار خوردن آن گوشت روییده و استخوان سخت شود نظیر انچه گذشت در کتاب
النکاح در احادیث باب حد ما یحرم من الرضاع الذی یحرم که باب سی و هشتم است **یعنی** روایتست از بعض یاران ما از امام
محمد باقر علیه السلام در گوسفندی که آشامید بول را بعد ازان ذبح کرده شد او را گفت که پس امام گفت که شسته
میشود انچه در شکم آنست بعد ازان باکی نیست بروا کی ما آن و همچنانکه است حین گوسفند خوردنگاست آدمی را
چیزی که نباشد مردار خوار و مردار خوار آنست که باشد مردار غذای آن **ششم اصل** عن یعقوب بن
یزید رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلام الابل الجلالة اذا اردت نحرها تحبس البعیر اربعین
یوما والبقرة ثلثین یوما والشاة عشرة ایام **شرح** یعقوب بن یزید از راویان امام محمد تقی
و امام علی نقی علیهما السلام است ابل بکسر همزه و کسر باء یک نقطه و تخفیف لام در صحاح بمعنی گروه است و جمع آن اباآل
است لیکن چنین اکثر است در اب عرب گروه شتران است مخصوص شده نظیر مال که مستعمل میشود در شتران
و صاحب قاموس گفته و ابابیل فرق جمع بلا واحد و ابل درین حدیث مستعمل شده بمعنی اصلی و مراد گروه مرکب
از شتر و گاو و گوسفند است پس ذکر نحر با عنوان مناسب ثلثین یوما منافات ندارد با عشرین یوما که گذشت
در حدیث سوم این باب شاید که زیادتی محمول بر استحباب است **یعنی** روایتست از یعقوب بن یزید بالا برد حدیث را
که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گروه شتر و گاو و گوسفند مردار خوار چون خواهی که نحر کنی مثلا آنها را

والنتاة الجلالة عشرة ایام

بند میکنند شتر را در چهل روز آنروز و شب و گاو را در سی روز آنروز و شب و گوسفند را در ده روز آنروز و شب هفتم
اصل عن علی بن اسباط عمن روی فی الجلالات قال لا باس باکلهن اذا کن یخلطن شرح روی
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است و بنابر اول ضمیر مستتر راجع بمن موصوله است که عبارتست
از امام علیه السلام و بنابر دوم راجع بعلی است و عاید محذوفست بتقدیر عنه و بر هر تقدیر ضمیر قال راجع بمن است
یخلطن بخای با نقطه و طای بی نقطه بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم یا مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است
و بنابر اول مراد آنست که آمیخته کنند و غیر مردار نیز میخورده باشند و بنابر دوم مراد آنست که اگر مشتبه نشوند بغیر
مردار خوار احتراز از جمیع لازم نیست و تمیز بقرعه نیز لازم نیست یعنی روایتست از علی بن اسباط از امامی که راوی
کرد او را در مردار خوارها گفت که نیست پروائی بخوردن آنها چون باشند که آمیخته کنند بغیر مردار هشتم
اصل عن سعد بن سعد الاشعری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن اکل لحوم الدجاج
الدساکر وهم لا یمنعونها من شیء تمر علی العذرة مخلی عنها و عن اکل بیضهن فقال لا باس به
سعد بفتح سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه است اشعری بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح عین بی نقطه و رای بی نقطه
پدر قبیله ایست دجاج بفتح دال بی نقطه و تخفیف جیم اسم جنس یا جمع دجاجه است و ارجاع ضمیر مفرد مونث
و جمع مونث و مفرد مذکر مثل اعجاز نخل خاویه در سوره الحاقه و نخل منقعر در سوره القمر
الدساکر بفتح دال بی نقطه و تخفیف سین بی نقطه و کسر کاف و رای بی نقطه جمع دسکره بفتح دال و سکون سین و فتح
کاف روستاها ضمیر هم راجع بروستائیانست مخلی بخای با نقطه و الف مقطعه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است
عنها نایب فاعلست بیض بفتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه اسم جنس یا جمع بیضه است
یعنی روایتست از سعد بن سعد اشعری از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خوردن
گوشتهای مرغان خانگی دهها و اهل دهها منع نمیکنند آنها را از چیزی بنابر این اکثر آنها میگذرند
بر نجاست آدمی بر حالی که رها نمیکنند و پرسیدم از خوردن تخمهای آنها پس امام در جواب گفت که نیست
پروائی بآن اضافت نهم اصل عن السیاری عن احمد بن الفضل عن یونس عن الرضا علیه السلام
فی السمک الجلال انه سأله عنه فقال ینتظر به یوما و لیلة و قال السیاری ان هذا لا یکون
الا بالبصرة و قال فی الدجاج تحبس ثلاثة ایام و البطة سبعة ایام و الشاة اربعة عشر یوما
و البقرة ثلثین یوما و الابل اربعین یوما ثم تذبح شرح سیاری بفتح سین بی نقطه و تشدید یای دو نقطه
در پایین و رای بی نقطه و تشدید یای دوم احمد بن محمد بن سیار است جلال بفتح جیم و تشدید لام اول است
و وجه نبودن سمک جلال در بصره آنست که آن در کنار شط العرب است و اثر جزر و مد دریا در آنجا
ظاهر است در وقت مد نهرهای بصره پر آب میشود و در وقت جزر کم آب میشود و بسبب این

مردمان آنجا عذرات در آن نهرها میریزند تا در وقت برگشتن آب بیرون رود و ماهیان آن نهرها از آنها میخورند و البطة
و سه نقطه در زیرش مجرور و مرفوع میتواند بود جمع میان سبعه و اربعة عشر و میان خمسة که گذشت در حدیث سیوم این باب و عشرة
که گذشت در حدیث سیوم و ششم این باب بحمل سبعه و اربعة عشر بر استحباب میتواند بود یعنی روایتست از سیاری از احمد بن فضل
از یونس از امام رضا علیه السلام در ماهی مردار خوار اینکه یونس پرسید امام را از آن پس امام گفت که انتظار کشیده میشود
بآن ماهی یعنی در حوضی که بی مردار باشد یک روز و یک شب و گفت سیاری که بدرستیکه این ماهی مردار خوار نمیباشد
مگر در بصره و امام گفت در مرغان خانگی مردار خوار که بند کرده میشوند در سه روز آنروز و شب و اردک در هفت
روز آنروز و شب و گوسفند در چهارده روز آنروز و شب و گاو در سی روز آنروز و شب و شتران در چهل روز آنروز و شب بعد از آن
ذبح کرده میشوند مثلا دهم اصل عن ابی اسمعیل قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن بیض الغراب فقال
لا تاکله شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این مبنی بر آنست که لا تاکله بصیغه نفی مضارع مخاطب باب نصر است
ضمیر بارز راجع بغراب است زیرا که غالب در ضمیر راجع به بیض تانیث است چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این باب
پس افاده این میکند که هر حیوانی که گوشت آن خورده نشود تخمهای آن حرام است و از این معلوم میشود که تخمهای
جلالات حرام است یعنی روایتست از ابو اسمعیل گفت که پرسیدم ابو الحسن امام رضا علیه السلام را از تخمهای کلاغ
پس گفت که مخور کلاغ را پس چگونه جایز باشد خوردن تخمهای آن یازدهم اصل عن بسام الصیرفی عن ابی
جعفر علیه السلام فی الابل الجلالة قال لا تأکل لحمها و لا ترکب اربعین یوما شرح بسام بفتح بای یک نقطه
و تشدید سین بی نقطه است اربعین یوما ظرف هر یک از دو فعل است یعنی روایتست از بسام صراف از امام
محمد باقر علیه السلام در شتران مردار خوار گفت که خورده نمیشود گوشت آنها و سواری کرده نمیشود در چهل روز آنروز
دوازدهم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الناقة
الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی اربعین یوما و البقرة الجلالة لا یؤکل
لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی ثلثین یوما و الشاة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب
لبنها حتی تغذی عشرة ایام و البطة الجلالة لا یؤکل لحمها حتی تربط خمسة ایام و الدجاجة
ثلاثة ایام شرح تغذی همه جا بغین با نقطه و ذال و الف منقلب از واو بصیغه مضارع غایبه مجهول باب
نصر یا باب تفعیلست الغذو بفتح غین و سکون ذال و التغذیه پروردن و مراد اینجا باز داشتن از خوردن
مردار است جمع میان عشرة و خمسة و میان اربعة عشر و سبعه گذشت در شرح حدیث نهم این باب یعنی
روایتست از مسمع بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم دوم و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که شتر ماده مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود
شیر آن تا آنکه پروریده شود در چهل روز آنروز و شب و گاو ماده مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود

نیز آن تا آنکه بریده شود در شبانه روز و گوسفند مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن و است همده نمیشود شیر آن تا آنکه بریده شود در ده روز از شیر و اردک مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن تا آنکه بسته شود در پنج روز از شیر و مرغ خانگی در سه روز از شیر

باب هفتم اصل ما لا یوکل من الذبائح و غیرها

این باب بیان چیزهایست که خورده نمیشود از جمله گوسفند و غیر آن بدانکه اختلاف عدد در بعض احادیث این باب باعتبار اختلاف اقتضاء مقام است اهتمام را چنانکه بذکر آنچه تامل در آن بیشتر و ما لا یوکل اعم از حرام و مکروه است بغیر نیز حدیث آخر این باب و مجموع آنچه در احادیث این باب است شانزده چیز یا هفده چیز است بنابر احتمالی که مذکور میشود در شرح حدیث چهارم این باب در توضیح مع العروق و در کتب فقهیه ذات الاشاجع نیز مذکور است و آن پی و مانند آنست که در پنج ظلف گوسفند و گاو و شتر باشد در این باب شش حدیث است اول عن ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال حرم من الشاة سبعة اشیاء الدم والخصیتان والقضیب والمثانة والغدد والطحال والمرارة شرح حرم بصیغه ماضی مجهول از باب تفعیل یا معلوم باب حسب کذا است الغدد بضم غین با نقطه و فتح دال بی نقطه اول جمع غده بضم غین و تشدید دال گرهها خواه در میان مغز سر و خواه در غیر آن طحال بکسر طاء بی نقطه و حاء بی نقطه است المرارة بفتح میم و تخفیف راء بی نقطه زهره که در غیر شتر و شتر مرغ میباشد در پهلوی جگر یعنی روایت است از ابراهیم بن عبد الحمید از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که حرام کرده شده از جمله گوسفند هفت چیز خون و دو خایه و آلت و بول دان و گرهها و سپرز و زهره دوم اصل عن ابی یحیی الواسطی رفعه قال مر امیر المومنین علیه السلام بالقصابین فنهاهم عن بیع سبعة اشیاء من الشاة نهاهم عن بیع الدم والغدد وآذان الفؤاد والطحال والنخاع والخصی والقضیب فقال له بعض القصابین یا امیر المومنین ما الکبد والطحال الا سواء فقال له کذبت یا لکع ایتونی بتورین من ماء انبئک بخلاف ما بینهما شرح ابو یحیی واسطی راوی امام رضا علیه السلام است پس ضمیر مستتر در قال راجع با امام رضا علیه السلام است و راجع با بو یحیی نمیتواند بود آذان بهمزه و الف جمع اذن بضم همزه و سکون ذال است و مستعمل شده بمعنی ثنیه نخاع بضم و فتح و کسر نون و خاء با نقطه و عین بی نقطه الخصی بضم و کسر خاء با نقطه و سکون صاد بی نقطه و یاء خایه جمعیت بکسر خاء و فتح صاد و الف است کبد بفتح کاف و کسر و سکون باء یکنقطه و دال بی نقطه و بکسر کاف و سکون باء نیز آمده است سواء بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده منصوب و مستثنی مفرغ است کذبت بصیغه ماضی معلوم مخاطب معلوم از باب ضرب است لکع بضم لام و تخفیف کاف مفتوحه و عین بی نقطه است التور بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون واو و راء بی نقطه ظرف آب که سر آن فراخ باشد انبئک بنون و بای یکنقطه و همزه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال یا باب تفعیل مرفوع است ما زائده است میان مضاف و مضاف الیه پس بینهما مجرور است نظیر شقاق بینهما

یعنی

یعنی روایت است از ابو یحیی واسطی نسبت با امام داده حدیث را امام گفت که گذشت امیر المومنین علیه السلام بقصابان پس نهی کرد ایشان را از فروختن هفت چیز از جمله گوسفند نهی کرد ایشان را از فروختن خون و گرهها و گوشهای دل و سپرز و حرام مغز و خایه و آلت پس گفت او را بعض قصابان که ای امیر المومنین نیست جگر و سپرز مگر برابر ~~پس گفت او را بعض قصابان که ای امیر المومنین نیست جگر و سپرز مگر برابر پس گفت او را بعض قصابان~~ که دروغ گفتی ای احمق بیارید نزد من دو ظرف آب را از آب خبر دار میکنم ترا بمخالفت میان آن دو اصل فاتی بکبد وطحال و تورین من ماء فقال علیه السلام شقوا الطحال من وسطه وشقوا الکبد من وسطه ثم امر علیه السلام فمرسا فی الماء جمیعا فابیضت الکبد ولم ینقص شیء منها ولم یبیض الطحال وخرج ما فیه کله وصار دما کله وبقی جلد وعروق فقال له هذا خلاف ما بینهما هذا لحم وهذا دم شرح فاتی بصیغه ماضی مجهول از باب ضرب است و نایب فاعلش ضمیر مستتر است یا نایب فاعلش بکبد است شقوا هر دو جا بضم شین با نقطه و تشدید قاف مضمومه بصیغه امر باب نصر است مرسا براء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی تثنیه غایب مجهول باب نصر است المرس در آب آغشته کردن دارو و مانند آن است ابیضت بباء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعلال است تانیث و تذکیر در کبد جایز است یعنی پس آورده شد نزد او جگری و سپرزی و دو ظرف از آب پس گفت علیه السلام که بشکافید سپرز را در میانش و بشکافید جگر را در میانش بعد از آن امر کرد علیه السلام پس هر دو مالیده شد در آب همگی پس مایل بسفیدی شد جگر و کم نشد چیزی از آن و مایل بسفیدی نشد سپرز و بیرون رفت آنچه در آن بود همگی آن و گردید خون همگی آن و باقی ماند پوستی و رگها پس گفت آن قصاب را که این مخالفت میان آن دو است بیان این آنکه این گوشت است و این خون است سوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یوکل من الشاة عشرة اشیاء الفرث والدم والطحال والنخاع والعلباء والغدد والقضیب والانثیان والحیاء والمرارة شرح فرث بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و ثاء سه نقطه است العلباء بکسر عین بی نقطه و سکون لام و باء یکنقطه و الف ممدوده پی زرد که از کله رو بیده تا نزدیک دنبه و بتدریج باریک شده و آن در میان مغز حرام و پوست گردن است و اوایل آن دو شاخ است در پهلوی یکدیگر الحیاء بفتح حاء بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده و مقصوره فرج شتر و گاو و گوسفند و درندگان و جوهری حیا را ممدود گفته و تفسیر برحم ناقه کرده یعنی روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خورده نمیشود از گوسفند ده چیز سرگین و خون و سپرز و حرام مغز و پی زرد و گرهها و آلت و دو خایه و فرج و زهره چهارم اصل عن اسمعیل بن مرار عنهم علیهم السلام قال لا یوکل مما یکون من الابل والبقر

من الميم والغم وغير ذلك مما لحمه حلال الفرج بما فيه ظاهره وباطنه والقضيب والبيضتان والمشيمة وهي موضع الولد والطحال لانه دم والغدد مع العروق والمخ الذي يكون في الصلب والمرارة والحدق والخرزة التي تكون في الدماغ والدم شرح اسمعیل بن مرار بفتح میم وتشدید راء بی‌نقطه اول راوی یونس بن عبد الرحمن است واو راوی امام موسی کاظم وامام رضا علیهما السلام است ضمیر قال راجع باسمعیل است یا راجع بامام است وحاصل هر دو یکی است من در مما در موضع اول تبعیضیه است و در جزء اکثر ابتدائیه است سکون تامه است بمعنی حصول من در مما در دوم تبعیضیه است یا بیانیه است الفرج مرفوع ونایب فاعل یوکل است با در بما بمعنی مع است ظاهره مجرور وبدل است مشیمه بفتح میم وکسر شین بانقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین است مع العروق اشارت است بفرق میان حرام بودن طحال وحرام بودن غدد با یکدیگر وعروق طحال حرام نیست زیرا که آن خون نیست وباین اشارت شده نیز بقول امام علیه السلام که لانه دم وعروق غدد حرام است مانند سایر غدد ومیتواند بود که مراد رگهای گوشت باشد وتغییر سیاق برای اشارت بکراهت آنها باشد موافق ظاهر آنچه آید در حدیث اول باب السلق که باب هفدهم ویکم است صاحب لمعه گفته که یکره الکلا واذنا القلب والعروق مخ بضم میم وتشدید خاء بانقطه عبارت است از مغز صلب بضم صاد بی‌نقطه وسکون لام وباء یک نقطه عبارت است از استخوان مهره پشت ومخ صلب عبارت است از مغزی سفید که آنرا مغز حرام مینامند الحدق بفتح حاء بی‌نقطه وفتح دال بی‌نقطه وتخفیف قاف جمع حدقه سیاهیهای چشمها الخرزه بفتح خاء بانقطه وفتح راء بی‌نقطه وزای بانقطه مهره ومراد که کوچک است دماغ بکسر دال بی‌نقطه وتخفیف میم وغین بانقطه است یعنی روایت است از اسمعیل بن مرار از ائمه علیهم السلام گفت که خورده نمیشود از جمله آنچه بهم میرسد از شتران وگاوان وگوسفندان وغیر آنها از جمله آنچه گوشت آن حلال است فرج با آنچه در آن است خواه بیرون وخواه درون وآلت مردی ودو خایه وزهدان وآن جای فرزند است وسپرز زیرا که آن خون است وگوکرهها با رگها ومغزی که میباشد در مهره پشت وزهره وسیاهیهای چشمها ومهره که میباشد در مغز سر وخون پنجم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام اذا اشتری احدکم لحما فلیخرج منه الغدد فانه یحرک عرق الجذام شرح ضمیر فانه راجع بلحم است وظاهر این است که پیش از طبخ اخراج غدد باید کرد تا دغدغه خوردن بر طرف شود یعنی روایت است از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که امیر المومنین علیه السلام گفت که چون خرید یکی از شما گوشتی را پس باید که بیرون کند از آن گرهها را زیرا که آن گوشت میجنباند رگ جذام را ششم اصل عن بعض اصحابنا انه کره الکلیتین وقال انما هما مجمع البول شرح بعض اصحابنا میتواند بود که عبارت از بعض اصحاب سفرا باشد وضمیر انه راجع بصاحب الزمان علیه الصلوه [illegible] باشد الکلیه بضم کاف

مجمع

وسکون لام

وسکون لام ویاء دو نقطه در پایین گرده وآن گوشتی سرخ است که در دو طرف پشت است یعنی روایت است از بعض یاران ما از امام که او مکروه میدانست دو گرده را وگفت که جز این نیست که آنها موضع جمع شدن بول است باب هفتم اصل باب ما یقطع من الیات الضان وما یقطع من الصید بضعفین شرح ما در دو جا موصوله است یقطع در هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول از باب منع است من در اول ابتدائیه یا بیانیه است ودر دوم تبعیضیه است الیات بفتح همزه وسکون لام ویاء دو نقطه در پایین جمع الیه بفتح همزه وسکون لام بمعنی دنبه است الضان بفتح ضاد بانقطه وسکون وفتح همزه جمع ضائن میش است خواه نر وخواه ماده یعنی این باب بیان حدیث است که بریده میشود از دنبهای گوسفندان وآنچه بریده میشود از جمله شکار بدو نیم در این باب هفت حدیث است اول اصل عن الکاهلی قال سال رجل اباعبدالله علیه السلام وانا عنده عن قطع الیات الغنم فقال لا باس بقطعها اذا کنت تصلح بها مالک ثم قال ان فی کتاب علی علیه السلام ان ما قطع منها میت لا ینتفع به شرح بها بمعنی بقطعها است مالک مرکب است از مال وضمیر ما مرکب است از اسم موصول وحرف جر وضمیر وبر هر تقدیر عبارت است از گوسفندانی که بسببی از اسباب بریدن دنبهای آنها باعث صلاح حال آنها میشود من در منها ابتدائیه وبیانیه میتواند بود وبنا بر اول ضمیر راجع بالیات وراجع بغنم میتواند بود وبنا بر دوم راجع بالیات است یعنی روایت است از کاهلی گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را در حالی که من بودم نزد او وبودم از بریدن دنبهای گوسفندان پس امام گفت که نیست پروائی ببریدن آنها چون باشی که اصلاح کنی ببریدن آنها مال خود را بعد از آن امام گفت که بدرستی که در کتاب علی علیه السلام است آنکه آنچه بریده شد از آنها مردار است بیان این آنکه بهره برده نمیشود بآن دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الیات الضان تقطع وهی احیاء انها میتة شرح میتة بفتح میم وتشدید وتخفیف یاء دو نقطه در پایین مکسوره وتاء دو نقطه در بالا وتاء تانیث است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او گفت در دنبهای میشها که بریده میشود در حالی که آن میشها زنده باشند که بدرستی که آن دنبها مردار است سوم اصل عن الحسین بن علی قال سالت ابا الحسن علیه السلام فقلت جعلت فداک ان اهل الجبل تثقل عندهم الیات الغنم فیقطعونها فقال حرام هی فقلت جعلت فداک فنصطبح بها فقال اما علمت انه یصیب الید والثوب وهو حرام شرح جبل بفتح جیم وفتح باء یک نقطه عبارت است از کوهستان مثل کردستان ومثل عراق عجم تثقل بتاء دو نقطه وقاف بصیغه مضارع غایب یا غایبه معلوم از باب کرم است فنصطبح بصاد بی‌نقطه وطاء منقلبه از تاء افتعال وباء یک نقطه وحاء بی‌نقطه بصیغه متکلم معلوم یا غایب مجهول از باب افتعال بتقدیر استفهام است ضمیر انه وضمیر هو راجع است باصطباح وواو حالیه است مراد این است که آن اصطباح منفک نمیشود از نجاست دست وجامه در وقت آن غالبا پس حرام است

روایت از حسن بن علی که گفت که پرسیدم امام علی نقی علیه السلم را یا امام رضا علیه السلم را با نیزه‌وشی که گفتم که قربانت شوم
بدرستی که اهل کوهستان شکلی میشود نزد ایشان دنبه‌های گوسفندان پس میبرند آنها را پس امام گفت که حرام و نجس است
آنها پس گفتم که قربانت شوم که آیا پس چراغ روشن بکنیم با آنها پس امام گفت که آیا ندانستی که آن چراغ روشن کردن
در میابد دست را و جامه را بر حالی که آن حرام است چهارم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله
علیه السلم فی رجل ضرب غزالا بسیفه حتی ابانه اناکله قال نعم یاکل مما یلی الراس و یدع الذنب
شرح روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که زد آهو بره را با شمشیرش تا آنکه
جدا کرد از آن آیا بخورد از امام گفت که آری میخورد از آنچه از جانب سر است و وا میگذارد دم را
تفصیل این می آید در حدیث آینده پنجم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له
ربما رمیت بالمعراض فاقتل فقال اذا قطعه جدلین فارم فادم باصغرهما و کل الاکبر وان
اعتدلا فکلهما شرح المعراض بکسر میم و سکون عین بی نقطه و راء بی نقطه و الف و ضاد با نقطه الة تعریض وضا دص
یعنی بریدن پوست سر ذکر کودک صاحب قاموس گفته که و المعرض کمحدث خاتن الصبی پس مراد بمعراض
اینجا تیغ تند است که مانند تیغ حجام است و مراد بر می بمعراض تند زدن بآن است اقتل بقاف و با بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بمعراض است الاقبال رو آوردن و مراد اینجا
بیرون آمدن از جانبی جانبی دیگر است الجدل بفتح جیم و سکون دال بی نقطه عضو علیحده و مراد اینجا قطعه است
از بدن که جدا شده باشد کلهما بسکون لام و تشدید لام مفتوحه میتواند بود و بنابر اول بصیغه امر است
و بنابر دوم مفعول است یعنی روایت از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که بسا که
تند زدم شکار را بتیغ تند پس بیرون آمد از جانبی دیگر پس امام گفت که چنین برید شکار را دو حصه جدا گانه پس
ببینید از کوچکتر آن دو را و بخورید بزرگتر را و اگر برابر یکدیگر شدند پس بخورید هر دو را ششم اصل عن بعض اصحابنا
رفعه فی الظبی و حمار الوحش یعترضان بالسیف فیقدان فقال لا باس باکلهما ما لم یتحرک
احد النصفین فان تحرک احدهما فلا تاکل الاخر لانه میتة شرح یعترضان بعین بی نقطه و راء
بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع تثنیه غایبه مجهول باب افتعال است الاعتراض زدن شمشیر بر پهلوی جانور
برای بریدن جانب عرض آن یقدان بقاف و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع تثنیه غایب مجهول باب نصر است
القد بفتح قاف و تشدید دال بریدن بیکبارگی یعنی روایت است از بعضی یاران ما نسبت با امام داده حدیث را در
آهو و خر گور که بر پهلو زده میشوند بشمشیر پس بیکبارگی بریده میشوند پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن
دو حصه چندانکه حرکت نکرده باشد یکی از دو نیم پس اگر حرکت کرد یکی از آن دو نیم پس مخور دیگری را زیرا که
آن مردار است هفتم اصل عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یضرب الصید

فیقده

فیقده نصفین قال یاکلهما جمیعا و ان ضربه فابان منه عضوا لم یاکل منه ما ابان و اکل سایره
روایت از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که میزند شکار را پس بیکبارگی میبرد آنرا دو نیم امام
گفت که میخورد آن دو را با هم یکی و اگر زد شکار را پس جدا کرد از آن عضوی را مثل پا و دست نمیخورد از جمله آن
شکار آنچه را که جدا کرد آنرا و میخورد باقی آنرا باب تفسیر اصل باب ما لا ینتفع به من المیتة
و ما ینتفع به منها شرح ینتفع هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است منه هر دو جا بعینه اینست یعنی این باب
بیان چیزیست که بهره برده نمیشود با آن از جمله جانور مردار و چیزی که بهره برده میشود با آن از جمله جانور مردار در این
باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی حمزة الثمالی قال کنت جالسا فی مسجد الرسول صلی الله علیه و اله اذ
اقبل رجل فسلم فقال من انت یا عبد الله قلت رجل من اهل الکوفة فقلت ما حاجتک فقال
لی اتعرف ابا جعفر محمد بن علی علیه السلم فقلت نعم فما حاجتک الیه قال هیات له اربعین مسئلة اساله
عنها فما کان من حق اخذته و ما کان من باطل ترکته شرح روایت از ابو حمزه ثمالی بضم ثاء سه نقطه و تخفیف میم
گفت که بودم نشسته در مسجد مدینه در مسجد رسول صلی الله علیه و اله وقتی که آمد مردی پس سلام کرد پس گفت که چه کسی تو
ای بنده خدا گفتم که مردی ام از اهل کوفه پس گفتم که چیست حاجت تو پس گفت مرا که آیا میشناسی ابو جعفر محمد بن علی را
علیه السلم پس گفتم که آری پس چیست حاجت تو بسوی او گفت که آماده کردم برای او چهل مسئله را که سوال کنم او را
از آنها پس هر چه باشد از حقی فرا گیرم آنرا و هر چه باشد از باطلی وا گذارم آنرا اصل قال ابو حمزة فقلت له
هل تعرف ما بین الحق و الباطل قال نعم فقلت له فما حاجتک الیه اذا کنت تعرف ما بین الحق و الباطل
فقال لی یا اهل الکوفة انتم ما تطاقون اذا رایت ابا جعفر فاخبرنی فما انقطع کلامی حتی اقبل ابو جعفر
علیه السلم و حوله اهل خراسان و غیرهم یسالونه عن مناسک الحج فمضی حتی جلس مجلسه و جلس
الرجل قریبا منه شرح تطاقون بطاء بی نقطه و الف منقلبه از واو و قاف بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب
مجهول باب افعال است الاطاقه توانا شدن مراد اینست که کسی طاقت دفع گفتگوی شما ندارد و شما غالب
میشوید بر دیگران بسخنوری یعنی گفت ابو حمزه که پس گفتم او را که آیا میشناسی فرق میان حق و باطل را گفت آری
پس گفتم او را که پس چیست حاجت تو بسوی ابو جعفر چون باشی که بشناسی فرق میان حق و باطل را پس گفت مرا
که ای اهل کوفه شما جمعید که کسی توانائی بر شما ندارد چون دیدی ابو جعفر را پس خبر دار کن مرا پس بریده نشد سخن
ام تا آنکه رو آورد ابو جعفر علیه السلم بر حالی که در دور او بودند اهل خراسان و غیر ایشان میپرسیدند او را
از آداب و افعال حج پس ابو جعفر رفت تا آنکه نشست در جای مقرر او و نشست امرد نزدیک بسبب او
قال ابو حمزة فجلست حیث اسمع الکلام و حوله عالم من الناس فلما قضی حوائجهم و انصرفوا
التفت الی الرجل فقال له من انت قال انا قتادة بن دعامة البصری فقال له ابو جعفر علیه السلم انت

فقیه اهل البصرة قال نعم شرح عالم بفتح لام است یعنی جماعت بسیار حوائجهم بهمزهٔ مکسوره منقلب از یاء منقلبه
از واو است برای کراهت اجتماع سه حرف علّه قتاده بفتح قاف و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف و دال
بی‌نقطه است دعامه بکسر دال بی‌نقطه و تخفیف عین بی‌نقطه است بصری بکسر باء یک نقطه منسوب است ببصره بفتح باء
متن گفت ابو حمزه که پس نشستم در جایی که بشنوم سخن را و در دور ابو جعفر علیه السلام بودند جماعت بسیار از مردمان پس
وقتی که فارغ کرد حاجتهای ایشان را و برگشتند رو کرد بسوی آن مرد پس گفت او را که چه کسی تو گفت که من قتاده بن
دعامه بصری ام پس گفت او را ابو جعفر علیه السلام که آیا تویی مفتی اهل بصره گفت که آری متن فقال له ابو جعفر علیه السلام بصری ام
ویحک یا قتادة ان الله عز و جل خلق خلقا من خلقه فجعلهم حججا علی خلقه فهم اوتاد فی ارضه قوام بامره نجباء
فی علمه اصطفاهم قبل خلقه اظلة عن یمین عرشه قال فسکت قتادة طویلا ثم قال اصلحک الله والله
لقد جلست بین یدی الفقهاء و قدام ابن عباس فما اضطرب قلبی قدام واحد منهم ما اضطرب قدامک
شرح ویحک بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی‌نقطه و ضمیر مخاطب منادی است مضاف است بحذف حرف ندا
و ویح بمعنی تعجب است و اضافه آن بمخاطب باعتبار تعلق آن بحال مخاطب است زیرا که چنین فتوی میدهد از روی
ظن و بی آنکه حجة الله تعلیم او کرده باشد سزاوار تعجب بسیار است اوتاد اشارت است بآیت
سورهٔ عمّ الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا و مراد اینست که چنانچه کوهها میخهای زمین است باین معنی که مانع حرکت زمین است
بسبب احاطه هوا و آب بر دور کوهها همچنان ایمه مانع‌اند از اختلال احوال اهل زمین و اگر یکی از ایشان در
روی زمین نباشد هیچ یک از مردمان باقی نمیماند چنانچه برهم زدن قوام بکسر قاف و تشدید واو است امر اینجا بمعنی
امارت ... و خلافت الهی است نجبا بضم نون و فتح جیم و باء یک نقطه و الف ممدوده غیر منصرف است الاظلة
بفتح همزه و کسر ظاء بانقطه و تشدید لام جمع ظلال بکسر ظاء و تخفیف لام که جمع ظل است سایه‌ها و مراد اینجا
نمونه‌هاست چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب فیه نتف و جوامع من الروایة فی الولایة که باب
صد و نهم است و در حدیث ششم مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته که باب ... است و معنی عرش گذشت
در کتاب التوحید در باب العرش و الکرسی که باب بیست و یکم است و یمین عرش عبارت است از اهل سعادت قدام بضم
قاف و تشدید دال بی‌نقطه است ما در ما اضطرب مصدریه است و مصدر مفعول مطلق برای نوع است متن پس گفت
او را ابو جعفر علیه السلام که ای تعجب تو ای قتاده بدرستی که الله عز و جل و عز آفرید آفریدگانی را از جمله آفریدگان خود
پس گردانید ایشان را حجتها و برهانها بر سایر آفریدگان خود پس ایشان میخها اند در زمین او ایستادگی کنندگان اند
بخلافت او برگزیدگان اند در علم او برگزید ایشان را پیش از آفریدگان خود در حالی که نمونه‌ها بودند در جانب
راست عرش او ابو حمزه گفت که پس خاموش شد قتاده در زمانی دراز بعد از آن گفت که نگاه دارد ترا الله تعالی
بخدا قسم که هر آینه بتحقیق نشستم در پیش مفتیان و پیش عبد الله بن عباس پس مضطرب نشد دل من بپیش هیچ یک از ایشان

مسند ص

مانند اضطرابی که در پیش تو دارد

مانند اضطرابی که در پیش تو دارد متن فقال له ابو جعفر علیه السلام ویحک اتدری این انت انت بین یدی بیوت
اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة فانت ثم و نحن اولئک فقال له قتادة صدقت والله
جعلنی الله فداک والله ما هی بیوت حجارة و لا طین شرح انت بین یدی بیوت تا آخر اشارت بآیت
سورهٔ نور که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام و الرد الیه است ثم بفتح ثاء سه نقطه
و تشدید میم مفتوحه بمعنی آنجا است و ظرف خبر مبتدا است متن پس گفت او را ابو جعفر علیه السلام که ای تعجب کننده آیا میدانی
که در کجایی تو در این وقت تو در پیش خانه‌های نور علم اهل بیتی که اذن داده الله تعالی که آنها بلند مرتبه کرده شود و
بیاد آورده شود بسبب آنها نام او که رب العالمین است تسبیح کنند برای او بسبب آنها در اوایل روزها و اواخر
روزها مردانی که غافل نمیکنند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد الله تعالی و بر پای داشتن نماز و دادن زکوة
پس تو در آنجایی و ماییم آن خانه‌ها پس گفت او را قتاده که راست گفتی بخدا قسم گرداناد مرا الله تعالی سربهای تو
بخدا قسم که نیست آنها خانه‌های سنگی و نه گلی متن قال قتادة اخبرنی عن الجبن قال فتبسم ابو جعفر علیه السلام
ثم قال رجعت مسائلک الی هذا قال ضلت علی فقال لا بأس به فقال ربما جعلت فیه انفحة
المیت قال لیس بها بأس ان الانفحة لیست لها عروق و لا فیها دم و لا لها عظم انما تخرج من بین
فرث و دم شرح جبن بضم جیم و ضم باء یک نقطه و تشدید نون و بسکون باء و تخفیف نون است رجعت بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب ضرب است مسائلک عبارت از جمیل مسئله است و این مبنی بر این است که امام محمد باقر علیه السلام دانسته
که این سؤال در این وقت بخاطر قتاده رسیده و داخل جهل شده بوده ضلت بضاد بانقطه و تشدید لام بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بجهل شده است ضمیر به راجع بجبن است ضمیر انه برای شأن است
جعلت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب منع است الانفحة بکسر همزه و سکون نون و فتح و کسر فاء و تشدید حاء بی‌نقطه
پنیر مایه و آن اجسامی منجمده متفرقه است که در شیردان بره و بزغاله پیدا میشود پیش از آنکه علف خورد و مطرزی در
مغرب گفته که الانفحة الجدی بکسر الهمزة و فتح الفاء و تخفیف الحاء و تشدیدها و قد یقال منفحة و هو شیء یستخرج من بطن الجدی
الاصفر یعصر فی صوفة مبتلة فی اللبن فیغلظ کالجبن و لا یکون الا لکل ذی کرش و یقال هی کرشه الا انه
ما دام رضیعا سمی ذلک الشیء انفحة فاذا فطم و رعی فی العشب قیل استکرش ای صارت انفحته کرشا
و گفته الکرش لذی الخف و الظلف و کل مجتر کالمعدة للانسان و این ناخوش است زیرا که شیردان غیر
شکنبه است و شکنبه مانند معده است و شیردان بجای قانصه مرغ صحرائی پیدا میشود پیش از حوصله چنانچه
بیان شد در شرح حدیث اول باب سیوم کتاب الاطعمه و فیه ما یعرف به ما اخرجت متن قول امام علیه السلام
ان الانفحة تا آخر اینست که پنیر مایه غیر شیردان است و آن منجمد است مانند پوست بیرون تخم مرغ و حجره بدن

و بز غاله

بره و بزغاله نیست و از شیر مادر بهم سید لیس اگر ظاهر آن نجس شده باشد بملاقات مایع که در شیر دان بره مرده باشد تطهیر ان ممکن است پس اگر شاهد شهادت دهد در خصوص پنیری که پنیر مایه آن از میته است و بی تطهیر در پنیر داخل شده و آن پنیر پنیر شده اجتناب از ان پنیر میباید کرد و الا فلا یعنی گفت قتاده

که خبرده مرا از ان پنیر ابو حمزه گفت که پس لب خنده کرد امام محمد باقر علیه السلم از کمال اضطراب دل قتاده و گفت که برگشت سوالهای تو سوی این سوال قتاده گفت که نا بینا شده ام ان سوالها از من پس امام گفت

که نیست پروائی بخوردن پنیر پس قتاده گفت که بدرستی که شاید که بسا که داخل کرده شده در ان پنیر مایه

بره و بزغاله مردار امام گفت که نیست باکی با آن پنیر مایه مردار پروائی بیان این انکه بدرستی که پنیر مایه نیست

از اجزائی که حیات در ان حلول کرده است از اجزای استخوانی جز این نیست که بیرون می آید از میان سرگین و خونی که

در شکم مادر بره و بزغاله است مراد این است که آن شیر است و شیر از میان سرگین و خون بیرون می آید موافق

آیت سوره نحل و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا

للشاربین اصل ثم قال و ان الانفحة بمنزلة دجاجة میتة خرجت منها بیضة فهل تاکل تلک

البیضة فال قتادة لا و لا امر باکلها فقال ابو جعفر علیه السلم و لم فقال لانها من المیتة قال له

فان حضنت تلک البیضة فخرجت منها دجاجة اتاکلها قال نعم قال فما حرم علیک البیضة

و حلل لک الدجاجة ثم قال علیه السلم فکذلک الانفحة فاشتر الجبن من اسواق المسلمین

من ایدی المصلین و لا تسأل عنه الا ان یاتیک من یخبرک عنه شرح ثم هر دو جا برای ترجی

در زمان است و مراد این است که این کلام بعد از فکر و عجز قتاده و اعتراف او بصدق کلام امام صادر شده

از امام بمنزله دجاجه مبنی بر تشبیه الفحه ببیضه و تشبیه بره و بزغاله مرده بدجاجه مرده است نظیر و ما

الناس الا کالدیار و اهلها حضنت بصاد بی نقطه بعد از حای بی نقطه و ضاد با نقطه و نون بصیغه ماضی غایبه

مجهول از باب نصر است الحضن بکسر حاء و سکون ضاد بر بالا پروردن مرغ تخم را برای جوجه بیرون آوردن

ما در فما برای استفهام انکاری است و مراد این است که هر دلیلی که دلالت میکند بر حلال بودن دجاجه دلالت

میکند بر حلال بودن بیضه نیز مثل مرفوع و بدل کذلک است که خبر مبتداست الا برای استثنای متصل و منقطع

میتواند بود و بنا بر اول من موصوله عبارت است از خبر دهنده بی ثبوت شرعی و بنا بر دوم عبارت است

از دو گواه که مذکور میشود در حدیث دوم باب شناز دهم که باب الجبن است یعنی بعد از ان امام گفت

که و بدرستی که پنیر مایه مانند تخم مرغ خانگی مرده ایست که بیرون آمد از ان تخم پس آیا میخوری آن تخم را

پس گفت قتاده که نمیخورم و امر نمیکنم دیگری را بخوردن ان پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلم که و چرا پس

قتاده گفت که زیرا که ان تخم از مردار است امام گفت او را که پس اگر پرورده شد آن تخم پس بیرون

آید از ان مرغ

اید از ان مرغ خانگی ایا میخوری آن مرغ را قتاده گفت که آری امام گفت که پس چه چیز حرام کرد بر تو تخم را و حلال

کرد برای تو مرغ را بعد از ان گفت امام علیه السلم که پس چنان است پنیر مایه مانند آن تخم است پس بخر پنیر را از بازارهای

مسلمانان از دستهای نمازگذاران و میپرس از ان مگر انکه آید نزد تو کسی که خبردار گرداند ترا از ان یا که هیچ که چون

ثابت نشود نزد تو که آن پنیر مسلمان ساخته یا از پنیر مایه میته بی تطهیر ان حاصل شده اجتناب کن از ان چنانچه

بیان شد در شرح فقره سابقه دوم اصل عن یونس عنهم علیهم السلم قالوا خمسة اشیاء ذکیة مما فیها منافع

للخلق الانفحة و البیضة و الصوف و الشعر و الوبر و لا باس باکل الجبن کله ما عمله مسلم او غیره

شرح یونس بن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است من در مما در اول برای تبعیض است

و ما مصدریه است و داخل ظرف شده برای اینکه دران رائحه فعل است کله بضم کاف و سکون لام و ضمیر راجع

بجبن است من در مما در دوم برای تبعیض است و ما عبارت است از پنیر بازار که مجهول الحال و مشکوک فیه است مراد

بمسلم عمل کننده بحکم اسلام است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب الجبن که باب شانزدهم است او برای تعمیم است

مثل ارسلناه الی مائة الف او یزیدون لیس مراد این است که بعضی اقسام پنیر بازار معمول مسلم است و بعضی آن معمول کافر است

و چون مشتبه است خوردن کل واحد انها جایز است چند انکه معلوم نشده موافق انچه گذشت در اخر حدیث باب سابق

و می اید در حدیث اول باب الجبن که باب شانزدهم است یعنی روایت است از یونس از ائمه معصومین علیهم السلم گفتند که پنج

چیز از جانور حلال مردار شده پاکیزه است برای اینکه در انها است منفعتهای مردمان پنیر مایه و تخم و پشم و موی که

در بز و مانند آنست و پشم شتر و نیست پروائی بخوردن پنیر بخور آنرا از جمله پنیر بازار که ساخته آنرا عمل کننده

بحکم اسلام یا غیر او و تو نمیدانی اصل و انما یکره ان یوکل سوی الانفحة مما فی انیة المجوس و اهل الکتاب

لانهم لا یتوقون المیتة و الدم و لحم الخنزیر شرح ظاهر این است که این کلام یونس باشد و منشور غفلت از انچه گفتیم در شرح

او غیره و میتواند بود که و لا باس نیز تا اخر کلام یونس باشد و مراد یونس با و غیره تعمیم باشد و بر هر تقدیر خیال یونس این است

که مجوس و اهل کتاب نجاست اصلیه ندارند بلکه نجاست ایشان عارضیه است بسبب ملاقات خمر و مانند آن و سکر

که این خیال ناشی شده باشد از امر ایشان باغتسال در بعضی مواضع ضرورت مثل انچه گذشت در کتاب الجنایز

در حدیث دوازدهم باب الرجل یغسل المرأة تا اخر که باب بیست و نهم است و از انچه می آید در بعضی احادیث

باب سیزدهم که باب طعام اهل الذمة و مواکلتهم و انیتهم است یکره بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است

سوی بفتح سین بی نقطه و کسر واو و تشدید یاء است بمعنی ساقطة و اصلاح کرده شده مطرزی در مغرب گفته که و اعلام

سوی مستوی الخلق لا داء به و لا عیب و آن مرفوع و مضاف است و سوی الانفحة عبارت است از پنیر و دلمه و مانند

آن من در مما بیانیه است و ما موصوله است الانیة بهمزه و الف و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع

اناء بکسر همزه و الف ممدوده ظرفهای آب و مراد اینجا ظرفهای است که استعمال انها بر طوبات میشود مثل ظرف

الشیء لاینوقون بواو و تشدید قاف مفتوحه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم معتل الفاء و معتل اللام باب تفعل است
التوقی نگاه داشتن خود از چیزی یعنی و جز این نیست که نا خوش داشته میشود آنکه خورده شود ساخته شیر مایه که چیزیست
که در ظرفهای آب گبران و یهود و نصاری است برای اینکه ایشان نگاه نمیدارند خود را از مردار و خمر و شراب انگور
سوم اصل عن ابن بکیر عن الحسین بن زرارة قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و ابی یساله عن اللبن من
المیتة والبیضة من المیتة و انفحة المیتة فقال کل هذا ذکی قال فقلت له فشعر الخنزیر یعمل حبلا
و یستقی به من البئر التی یشرب منها او یتوضا منها قال لا باس به و زاد فیه علی بن عقبة و علی بن
الحسن بن رباط قال والشعر والصوف کله ذکی و فی روایة صفوان عن الحسین بن زرارة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الشعر والصوف والوبر والریش و کل نابت لا یکون میتا شرح الذکی بفتح ذال با نقطه
و کسر کاف و تشدید یاء ضد نجس العین و ضد میته و هر دو اینجا مناسب است مدا آنکه ذکی بر دو قسم است اول آنکه اصلا
متنجس نشده به سبب عارض مثل شیر و تخم و شیر مایه و مانند آنها که از بدن میته بیرون آید دوم آنکه متنجس شده باشد و متنجس بر دو
قسم است اول آنکه قابل تطهیر نیست مثل شیر دیگری آنکه قابل تطهیر است مثل تخم و شیر مایه چنانچه گذشت در شرح حدیث
اول این باب پس مثال این حدیث منافات ندارد با احادیث دال بر حرام بودن و نجاست شیر میته چنانچه جمعی
توهم کرده اند و مذکور است در شرح شرایع شیخ زین الدین ره که سوال و جواب در مثال این حدیث بسبب گفتگوی
مخالفان است که قیاس کرده اند حرام و میته بودن تخم و شیر مایه را بر حرام و میته بودن گوشت و مقصود از امثال این
حدیث نیست که اصحاب ایشان فاسد است چه جای فرع ایشان که بیان کرد در حدیث اول این باب لا باس به مبنی بر آنست که آب قلیل
بملاقات نجاست نجس نشود مگر به تغیر یا مبنی بر آنست که آب ملاقات نکند با شعر خنزیر و بعضی میگویند که مالاتحله الحیوة
از نجس العین نجس نیست والله اعلم و مثل این گذشت در کتاب الطهاره در شرح حدیث دهم باب البئر و ما یقع فیها
که باب چهارم است علی بن عقبه بضم عین و سکون قاف و باء یک نقطه راوی امام جعفر صادق علیه السلام است رباط بکسر راء بی نقطه
و تخفیف باء یک نقطه و الف و طاء بی نقطه است یعنی روایت است از عبد الله بن بکیر از حسین بن زراره گفت که بودم نزد
امام جعفر صادق علیه السلام و پدرم میپرسید او را از شیری که از مردار باشد و تخم که از مردار بیرون آید و شیر مایه مردار پس امام
گفت که همگی این غیر نجس العین یا غیر میته است حسین گفت که پس گفتم امام را اگر بسبب موی خوک ساخته میشود ریسمانی
و آب کشیده میشود بآن از چاهی که آشامیده میشود از آن چاه یا وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت که نیست
پروائی بآن اصلا و زیاد کرد در این حدیث علی بن عقبه و علی بن الحسن بن رباط این را که امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
و موی و پشم همگی آن غیر نجس العین یا غیر میته است و در روایت صفوان بن یحیی از حسین بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام
هست که امام گفت که موی و پشم گوسفند و پشم شتر و پر مرغ و هر روییده نمیباشد مردار هر چند بر کنار جانور مردار
باشد چهارم اصل قال وسالته عن البیضة تخرج من بطن الدجاجة المیتة قال لا تاکلها شرح تخرج بصیغه

مضارع

مضارع غایبه مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یعنی حسین گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از تخم
که بیرون آورده میشود از شکم مرغ خانگی مردار امام گفت که مخور آنرا تفصیل این می آید در حدیث پنجم
این باب چهارم اصل عن حریز قال قال ابو عبد الله علیه السلام لزرارة و محمد بن مسلم اللبن واللباء والبیضة
والشعر والصوف والقرن والناب والحافر و کل شیء یفصل من الشاة والدابة فهو ذکی و ان
اخذته منها بعد ان تموت فاغسله و صل فیه شرح اللبا بکسر لام و تخفیف باء یک نقطه مفتوحه
و همزه آغوز و آنرا فله نیز میگویند و آن شیریست که در اوایل زاییدن در پستان ماده میباشد الناب بنون
والف و تخفیف باء یک نقطه دندان نیش که در پهلوی دهن شتر و مانند آن میباشد ذکر و کل از قبیل تعمیم بعد از
تخصیص است یفصل بفاء و صاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و علم است الفصل بفتح فاء و سکون
و فتح صاد و بهم رسیدن بهره از چیزی مثل پشم و پشکل و مانند آنها از گوسفند زنده ذکر دابه اینجا از
قبیل تعمیم بعد التخصیص است و شامل گاو و شتر و آهو و مانند آنهاست فاغسله بصیغه امر باب ضرب است
و مراد شستن پشم و مانند آنست باعتبار اینکه چربی میته با آن میباشد غالب چنانچه بیان میشود در شرح حدیث
ششم این باب یعنی روایت است از حریز بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و زاء با نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام زراره و محمد بن مسلم را که شیر و آغوز و تخم و موی و پشم و شاخ
و دندان نیش و سم و هر چیزی که بهره برده میشود از گوسفند زنده باشد یا جنبنده زنده باشد مثلا
پس آن پاکیزه است و اگر فرا گرفتی آنرا از جنبنده بعد از مردار شدن آن پس بشوی قابل شستن را مثل کرفتم
پشم و نماز گزار در لباسی که از آن باشد پنجم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام فی بیضة
خرجت من است دجاجة میتة فقال ان کانت البیضة اکتست الجلد الغلیظ فلا باس
بها شرح الاست بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا سوراخ دنبال جانور اکتست
بسین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معتل اللام باب افتعال است الجلد الغلیظ عبارتست از پوستی که مانع شود از
ملاقات ما بعد که در درون تخم است با میته یعنی روایت است از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام در
تخمی که بیرون آمده از دبر مرغ خانگی که مردار است پس امام گفت که اگر باشد آن تخم که پوشیده باشد پوست کلفت را
پس نیست پروائی بخوردن آن ششم اصل عن الفتح بن یزید الجرجانی عن ابی الحسن علیه السلام قال کتبت الیه
اساله علیه السلام عن جلود المیتة التی یوکل لحمها ان ذکی فکتب لا ینتفع من المیتة باهاب و لا عصب
و کل ما کان من السخال من الصوف و ان جز والشعر والوبر والانفحة والقرن و لا یتعدی
الی غیرها ان شاء الله شرح جرجان بضم جیم و سکون راء بی نقطه و جیم معرب گرگان است و آن استراباد است دوم ۳
ذکی بذال با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل یا باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بلحم است و تذکیه عبارتست

از قدر منزک میان ذبح و نحر و در بعض نسخ ذکیاست بجای آنکه ذکی و آنکه حال جلودست بنا بر آنکه در فعیل
بمعنی مفعول تانیث و تذکیر مساویست و تذکیه عبارتست از دباغ بنا بر روایت مخالفان که ایما اهاب
دبغ فقد طهر و میتواند بود که حال لحمها باشد زیرا که ان بمعنی لو امتناعیه نیست اما حال امتناعیه
نمیباشد لا ینتفع بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افتعالست من در اول برای تبعیض است اهاب بکسر همزه و تخفیف
ها والف و بای یکنقطه بمعنی پوست است عصب بفتح عین بی نقطه و صاد بی نقطه و بای یکنقطه بمعنی پی است و ذکر
عصب با وجود آنکه در سوال مذکور نیست برای اشارتست بلفظ حدیثی که مخالفان نیز روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
علیه و آله که لا تنتفعوا باهاب و لا عصب و تخصیص ذکر اهاب و عصب در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله برای
اینست که در میان مردمان انتفاع با آن دو متعارف بوده در آن زمان و از باقی اجتناب میکرده اند کل بضم کاف
و تشدید لام مرفوع و مبتداست و مضافست و خبر مبتدا محذوفست چنانچه بیان میشود ما موصوله است
من در دوم نیز تبعیضیه است سخال بکسر سین بی نقطه و تخفیف خاء بانقطه والف جمع یا اسم جنس سخل بفتح
سین و تخفیف خاست نظیر نخل که جمع یا اسم جنس نخله است چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم باب ششم و عبارتست
از بچه ها بمعنی چیزهایی که ریخته میشود از روی ظرفی مثل پشمها و موها که ریخته میشود از روی قطع اهاب
خواه بریدن باشد و خواه برکندن من در سوم بیانیه است و برای بیان کل ما موصوله است واو در وان در بعض نسخ
نیست و میباید زیرا که ان وصلیه است و جز بکسر جیم و تشدید زای بانقطه بصیغه ماضی غایب مجهول از باب نصر است جز بفتح
جیم و تشدید زای بریدن بمقراض و مانند آن و ذکر وان جز اشارتست بانکه اگر صوف برکنده شود یا کندن
ریخته شده باشد همین حکم دارد چنانچه ظاهر شد حدیث چهارم این باب است و آن بطریق اولی است چنانچه بیان شد
والشعر والوبر مجرورست بعطف بر الصوف و وصل وان جز در اینها نیز منظورست و الانفحه والقرن
منصوب و مرفوع هر میتواند بود نظیر ضیعته در کل رجل وضیعته بنا بر اول واو در والانفحه بمعنی مع است
و خبر مبتدای مقدرست پیش از واو و وان مقرونست و بنا بر دوم واو در والانفحه نیز عاطفه است و خبر مبتدا
مقدرست بعد از والقرن و آن مقرونانست و حاصل هر دو یکیست و مراد اینست که صوف و شعر و وبر مانند انفحه
و قرنست در اینکه اگر موضع تنجیس آنها بسبب اتصال آنها بمیته شسته شود پاک میشود و انتفاع با آنها جایزست و بیان
وجوب شستن انفحه گذشت در شرح حدیث اول این باب و لا تعده بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب
تفعلست و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بحکم انفحه و قرنست و آن جواز انتفاع بعد از پاک شدن بشستن است
ضمیر غیرها راجع بصوف و شعر و وبرست و مراد اینست که قطع اهاب و پی ستانی میته حکم انفحه و قرن ندارد زیرا که
اول داخل ما احله الحیوه نیست تا بشستن پاک شود و دوم قابل تطهیر نیست اگر گویی که وجه نجاست صوف
میته مثلا در صورت دباغت یا کندن ظاهرست و وجه نجاست آن در صورت بریدن بمقراض و مانند آن ظاهر نیست

پس جزء اخیر نجس است

پس جزء اخیر نجس است گوییم که ان وصلیه در این حدیث برای اشعار باین تفاوتست و دلالت نمیکند بر اینکه در صورت
بریدن البته نجس است بلکه دلالت بر این میکند که در معرض نجاستست پس چون نجس شود بسبب اسبابی مثل اینکه دست
کسی که صوف را میبرد چرب شود بملاقات قطع اهاب و چربی از دست او سرایت بصوف بریده کند تطهیر
آن میتوان کرد پس انتفاع بان باطل نمیشود مثل شاخ یعنی روایتست از فتح بن یزید جرجانی از امام رضا علیه السلام
گفت که نوشتم سوی امام میپرسیدم او را علیه السلام از پوستهای مرداری که خورده میشود گوشت آن اگر پاکیزه
کرده شود بذبح پس نوشت که بهره برده نمیشود از مردار بپوست وی و هر چه باشد از جمله چیزها که پشم
گوسفندست اگرچه بریده شود و موست و پشم شترست در حکم پنیر مایه و شاخست در اینکه قابل تطهیر و
انتفاعست و این حکم تجاوز نمیکند سوی غیر صوف و شعر و وبر آن را هوهم اول عن علی بن المغیره
قال قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک المیته ینتفع منها بشیء فقال لا قلت بلغنا ان رسول
الله صلی الله علیه و آله مر بشاة میتة فقال ما کان علی اهل هذه الشاة اذ لم ینتفعوا بلحمها ان ینتفعوا
باهابها شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه
و ما لا تکره که باب ششم است الی در بعض نسخ کافی نیست و هر دو در کتب رجال مذکورند فقال مبنیست بر اینکه صوف
و شعر و وبر و انفحه و قرن داخل میته نیست در حقیقت اگرچه گاهی از آن شمرده میشود و آن بنوعی از مجازست زیرا که
حیوة در آنها حلول نکرده پس آیه حرمت علیکم المیته شامل آنها نیست ما استفهامیه و نافیه میتواند بود و بر تقدیر
اول برای انکارست و بنا بر اول ان بتقدیر فی ان است و بنا بر دوم مصدریه است اول ظرفست که مقدم شده
یعنی روایتست از علی بن ابی المغیره گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم آیا مردار بهره برده میشود
از آن بچیزی گفت نه گفتم که رسیده بما اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت بگوسفندی مرده پس گفت که چه چیز
بود ضرر بر اهل این گوسفند چون بهره مند نشدند بگوشت آن در اینکه بهره مند شوند بپوست آن اصل فقال
تلک شاة کانت لسودة بنت زمعة زوج النبی صلی الله علیه و کانت شاة مهزولة لا ینتفع بلحمها فترکوها
حتی ماتت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما کان علی اهلها اذا لم ینتفعوا بلحمها ان ینتفعوا
باهابها ای تذکی شرح سودة بفتح سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه مذکور شد در کتاب النکاح در حدیث
پنجم باب ما احل للنبی صلی الله علیه و آله من النساء که باب پنجاه و پنجم است زمعه بفتح زای با نقطه و سکون میم و عین بی نقطه است
زوج مجرورست و ان استعمال در مرد و زن میشود یعنی پس امام گفت که آن گوسفندی بود از سوده بنت زمعه
جفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بود گوسفند لاغر که بهره برده نمیشد بگوشت آن پس واگذاشتند آن را تا آنکه مرد
پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چه ضرر بود بر اهل آن چون بهره مند نشدند بگوشت آن در اینکه بهره مند شوند
بپوست آن مراد اینست که تذکیه کرده شود برای پوست آن باب دهم صل باب انه لا یحل لحم البهیمة

منه

التی تنکح شرح این باب بیان کلام آیت که حلال نمی‌شود گوشت ستوری که جماع کرده شود از آدمی در این باب
یک حدیث است اصل عن مسمع عن ابی عبدالله علیه السلام ان امیر المومنین صلوات الله علیه سئل عن البهیمة
التی تنکح فقال حرام لحمها ولبنها شرح روایت است از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المومنین صلوات الله
علیه پرسیده شد از ستوری که جماع کرده میشود پس گفت که حرام است گوشت آن و شیرش باب یازدهم اصل
باب تحریم لحم الفحل عند اغتلامه شرح الاغتلام بغین با نقطه مصدر باب افتعال از جا در آمدن جانور نر
بسبب تندی شهوت جستن بر ماده شرح این باب بیان گوشت جانور نر در تندی شهوت آن در این باب یک حدیث
اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن اکل لحم الفحل وقت اغتلامه
شرح روایت است از سکونی بفتح سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از خوردن
گوشت جانور نر در وقت تندی شهوت آن باب دوازدهم اصل باب اختلاط المیتة بالذکی شرح
این باب بیان آمیخته شدن گوشت مردار با گوشت پاکیزه کرده شده در این باب دو حدیث است اول اصل
عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن رجل کانت له غنم وبقر وکان یدرک الذکی منها فیعزله
ویعزل المیتة ثم ان المیتة والذکی اختلطا فکیف یصنع فقال یبیعه ممن یستحل المیتة ویاکل
ثمنه فانه لا باس به شرح یدرک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یعزل هر دو جا بعین بی نقطه
وزای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است اختلاط میته وذکی با یکدیگر ممکن است با اینکه کسی
دیگر از روی جهالت حلق میته را نیز بریده باشد یا بی حلق بریدن گوشت از ایشان بیرون آورده باشد ضمیر بارز
در یبیعه راجع بذکی و راجع بمجموع میتواند بود و بنابر اول مراد این است که از جمله شنبه بقدر ذکی میفروشند و از فروختن
باقی اجتناب میکنند و بنابر دوم این حدیث تخصیص میکند آنچه را که گذشت در کتاب المعیشة در حدیث دوم
باب السحت که باب چهل و دوم است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی
که بود او را گوسفندانی و گاوانی و بود که می یافت پاکیزه شده از آنها را جدا میکرد آنها را و از او جدا
میکرد مردار را بعد از آن بدرستی که مردار و پاکیزه کرده شده آمیخته شدند پس چگونه میکنند پس امام
گفت که میفروشند از کسی که حلال میشمرد مردار را و میخورد بهای آن را چه بدرستی که شان این است که نیست پروائی
با آن خوردن بها دوم اصل عن الحلبی قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول اذا اختلط الذکی والمیتة
باعه ممن یستحل المیتة ویاکل ثمنه شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب سیزدهم اصل باب آخر
منه شرح این باب دیگر است از جمله اختلاط میته بذکی در این باب یک حدیث است اصل عن شعیب عن ابی
عبدالله علیه السلام فی رجل دخل قریة فاصاب بها لحما لم یدر اذکی هو ام میت قال یطرحه علی النار
فکلما انقبض فهو ذکی وکلما انبسط فهو میت شرح روایت است از شعیب از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی

که داخل شد

داخل شد دهی را پس برخورد در آن گوشت گوسفندی را که نمیداند که آیا پاکیزه کرده شده است آن یا مردار است
امام گفت که می‌اندازد آن را بر آتش پس هر چه در هم کشیده شد پس آن پاکیزه کرده شده است و هر چه در هم
کشیده نشد پس آن مردار است باب چهاردهم اصل باب الفارة تموت فی الطعام والشراب
شرح این باب بیان موشی است که میمیرد در خوردنی و آشامیدنی در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا وقعت الفارة فی السمن فماتت فیه فان کان جامدا
فالقها وما یلیها وکل ما بقی وان کان ذائبا فلا تاکله واستصبح به والزیت مثل ذلک شرح
روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون افتاد موشی در روغن گوسفند و گاو پس مرد در آن پس اگر
روغن ها بسته باشد پس بینداز موش را و آنچه را که پیوسته با آن است و بخور آنچه را که باقی ماند و اگر باشد روان
پس مخور آن را و چراغ روشن کن با آن و روغن زیتون مثل آنست در دو صورت ظاهر این است که فرق است میان
روغن متنجس و روغن میته که گذشت در حدیث سیوم باب ما یقطع من الیات الضان تا آخر که باب پنجم است
دوم اصل عن معویة بن وهب عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له جرذ مات فی سمن او زیت
او عسل فقال علیه السلام اما السمن والعسل فیوخذ الجرذ وما حوله والزیت یستصبح به شرح الجرذ بضم
جیم و تخفیف رای بی نقطه مفتوحه و ذال با نقطه کلاکموش و آن نوعی از موش است که بزرگ است و در صحراها می باشد
یعنی روایت است از معویة بن وهب بفتح واو و سکون ها از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که کلاکموش
مرد در روغن گوسفند یا گاو و یا در روغن زیتون یا در عسل پس گفت امام علیه السلام که اما روغن گوسفند یا گاو
و عسل پس گرفته میشود آن کلاکموش و آنچه پیوسته با آن است و روغن زیتون چراغ روشن کرده شود با آن
این مبنی بر غالب است که زیت روان میباشد و آنها بسته میباشد سوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله
علیه السلام قال ان امیر المومنین صلوات الله علیه سئل عن قدر طبخت فاذا فی القدر فارة قال یهراق
مرقها ویغسل اللحم ویوکل شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که
امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیده شد از دیگی که پخته شد پس ناگاه در آن دیگ موشی است گفت که ریخته
میشود شوربای آن و شسته میشود گوشت و خورده میشود چهارم اصل عن سعید الاعرج قال سالت
اباعبدالله علیه السلام عن الفارة والکلب یقع فی السمن والزیت ثم یخرج منه حیا فقال لا باس
باکله شرح والکلب در نسخ کافی هست و در تهذیب نیست و بنابر وجود بفتح کاف و کسر لام و بای یک نقطه
اینجا عبارت است از گربه باعتبار اینکه در اصل بمعنی درنده است و گربه درنده موش است و سکون لام آن نیز
جایز است مثل کتف و کتف اگرچه بنابر آن اکثر استعمال آن در سگ است صاحب قاموس گفته که الکلب
کل سبع عقور و غلب علی هذا النابح یا باعتبار اینکه ماخوذ است از کلبه بضم کاف و سکون لام بمعنی موی

یصطبح

دو پهلوی مثل گربه و مانند آن و بر هر تقدیر الف لام الکلب برای عهد خارجی است روایتست از سعید [illegible]
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از موش و درنده موش که می افتد در روغن گوسفند یا گاو
و در روغن زیتون بعد از آن بیرون می آید از آن زنده پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن روغن
این منافات ندارد با کراهت موافق ظاهر آنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیوم باب الکلب
یصیب الثوب تا آخر که باب سی ام است باب یازدهم اصل باب اختلاط الحلال بغیره فی الشیء
شرح این باب بیان آمیخته شدن حلال بغیر حلال در چیزیست در این باب دو حدیث است اول اصل
عن عمار بن موسی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئل عن الجری یکون فی السفود مع السمک فقال
یوکل ما کان فوق الجری و یرمی ما سال علیه الجری شرح الجری بکسر جیم و تشدید راء بی نقطه و تشدید
یاء نوعی از ماهی بی فلوس است سفود بفتح سین بی نقطه و تشدید فاء و سکون واو و دال بی نقطه است یعنی روایتست
از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از جری که میباشد در سیخ کباب با ماهی حلال
پس امام گفت که خورده میشود آنچه بود در بالای جری و انداخته میشود آنچه روان شد بر آن روغن جری اصل
قال و سئل علیه السلام عن الطحال فی سفود مع اللحم و تحته خبز و هو الجوذاب ایوکل ما تحته
قال نعم یوکل اللحم و الجوذاب و یرمی بالطحال لان الطحال فی حجاب لا یسیل منه فان کان الطحال
مثقوبا او مشقوقا فلا تاکل مما یسیل علیه الطحال شرح ضمیر هو راجع بخبز است جوذاب بضم جیم
و سکون واو و ذال با نقطه و الف و باء یکنقطه طعامی است که در پایین کباب یا پایین بریان گذاشته شود
برای اینکه آن چربی بتلف نشود خواه آن طعام نان باشد و خواه غیر نان باشد ماخوذ است از جذب
بفتح جیم و سکون ذال با نقطه که مصدر باب ضرب است بمعنی کشیدن باعتبار اینکه آن طعام چربی را جذب
میکشد و بعضی را اعتقاد آنست که مخصوص نان است و آن ظاهر شیخ شهید در دروس است و صاحب جواهر
اللغه گفته که الجوذاب قسم من الحلو یعلق علیه شیء من الحیوانات فی حالة الشوی و فارسیها زیر بریان پس مراد
اینجا نیست که آن جز روغن کباب بر الجوذاب میکشد فی حجاب یعنی در آنست که سیخ بند طحال را سوراخ کرده
و خودش را سوراخ نکرده ضمیر مستتر در لا یسیل راجع بطحال است و ضمیر منه راجع بحجاب است مثقوبا بثاء
سه نقطه و قاف و باء یکنقطه است مشقوقا بشین با نقطه و دو قاف است یعنی عمار گفت که پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلام از سپرز که در سیخ است با گوشت و در پایین آنست نانی و آن نان کشنده چربی بخود است
که آیا خورده میشود آنچه در پایین سپرز است امام گفت که آری خورده میشود گوشت و آن نان و انداخته میشود
سپرز زیرا که سپرز در غلافیست که روان نمیشود از آن غلاف پس اگر باشد سپرز سوراخ کرده شده
بسیخ مثلا یا شکافته شده بکارد مثلا پس مخور از آنچه روان میشود بر آن سپرز دوم اصل عنه عن یونس عنهم علیهم

السلم

السلام قال سئل عن حنطة مجموعة ذاب علیها الخنزیر قال ان قدروا علی غسلها اکلت و ان لم تقدروا
علی غسلها لم توکل و قیل تنبذ حتی تنبت شرح یونس بن عبدالرحمن راوی امام موسی کاظم و امام
رضا علیهما السلام است ضمیر قال راجع بیونس است قیل کلام یونس است و اشارتست باینکه در روایت دیگر از ائمه
علیهم السلام این تتمه نیز هست تنبذ بنون و باء یکنقطه و ذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر
یا باب تفعیل است تنبت بنون و باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر منقول است
روایتست از یونس از ائمه معصومین علیهم السلام گفت که امام پرسیده شد از گندمی فراهم آورده شده در یکجا
که گداخته بر سر آن پیه خوک امام گفت که اگر صاحبانش توانا شوند بر شستن آن خورده میشود
و اگر توانا نشوند بر شستن آن خورده نمیشود و گفته شده که کاشته میشود تا روید و حاصل آن خورده شود باب
شانزدهم اصل باب طعام اهل الذمة و مواکلتهم و آنیتهم شرح الانیه بهمزه و الف و کسر
نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع اناء بکسر همزه و الف ممدوده جاهای آب مثل کوزه و مراد اینجا
ظرفهائیست که استعمال آنها با رطوبت میباشد مثل ظرف آش یعنی این باب بیان خوردنی یهود و نصاری
و همکاسگی ایشان و ظرفهای با رطوبت ایشانست در این باب ده حدیث است اول اصل عن سماعة عن ابی عبدالله
علیه السلام قال سالته عن طعام اهل الکتاب و ما یحل منه قال الحبوب شرح روایتست از سماعه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خوردنی یهود و نصاری و آنچه حلال میشود از جمله
آن برای مسلمان امام گفت که دانه هاست مثل گندم و نخود و مانند آنها موافق این می آید در حدیث
پنجم این باب دوم اصل عن سماعة قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن طعام اهل الکتاب و ما یحل
منه قال الحبوب شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عن عیص بن القاسم قال سالت
اباعبدالله علیه السلام عن مواکلة الیهودی و النصرانی و المجوسی فقال ان کان من طعامک و
توضا فلا باس به شرح ضمیر مستتر در کان راجع باستطعام که مفهوم است از مواکله زیرا که مقصود است
طعامک عبارتست از آنچه حلال است برای مسلمان و نجس نشده بسبب ملاقات امثال مشرک مثل حبوب و مثل
تخم مرغ و در بعضی نسخ بجای واو در و توضا است و آن بیانیه است توضا بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب تفعل بحذف یک تا است التوضو پاکیزه بودن و مراد اینجا اجتناب از مایع متنجس بملاقات
مشرک است مثل افشره و آش که گاهی با طعامهای دیگر در یک سفره میباشد یعنی روایتست از عیص بکسر عین
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
همکاسگی جهود و ترسا و گبر پس امام گفت که اگر باشد از جمله طعامی که حلال است برای تو و اجتناب کند
از متنجس پس نیست پروائی بآن چهارم اصل عن عبدالله بن یحیی الکاهلی قال سالت اباعبدالله

علیه السلام عن قوم مسلمین یاکلون وحضرهم رجل مجوسی ایدعونه الی طعامهم فقال اما انا فلا اواکل
اواکل المجوسی واکره ان احرم علیکم شیئا تصنعونه فی بلادکم شرح روایت است از عبدالله بن یحیی
کاهلی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جمعی مسلمانان که طعام میخورند و حاضر شد نزد ایشان
مردی گبر آیا میخوانند او را بسوی طعام ایشان پس امام گفت که اما من پس همکاسگی نمیکنم گبر را و کراهت
دارم که حرام کنم بر شما چیزی را که میکنید آنرا در شهرهای شما مراد این است که آن جایز نیست بعضی که مذکور
شد در شرح حدیث سابق اما مکروه است و من اجتناب از آن میکنم پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر
علیه السلام عن آنیة اهل الذمة والمجوس فقال لا تاکلوا فی آنیتهم ولا من طعامهم الذی یطبخون ولا فی آنیتهم
التی یشربون فیها الخمر شرح ولا فی آنیتهم عطف ولا تشربوا فی آنیتهم است نظیر علفته تبنا وماء باردا بقرینه
ذکر لا تاکلوا فی آنیتهم بینی از این و ذکر شرب بعنوان مثال میتواند بود پس شاید که اکل لحم خنزیر نیز همین حکم داشته
باشد و بر هر تقدیر درین کلام اشارت است بانکه تنها میدن آب در آنیه ایشان که در آنها شرب خمر کرده اند مثلا جایز است
و این بنابر آنست که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از ظرفهای بارطوبت یهود و نصاری و گبران پس گفت که طعام مخورید در ظرفهای بارطوبت ایشان
و نیز از طعام ایشان که میپزند خواه در ظرفهای ایشان و خواه در غیر آنها و آب میاشامید در ظرفهای بارطوبت
ایشان که می آشامند در آنها خمر را ششم اصل عن ابی الجارود قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل
وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم فقال علیه السلام الحبوب والبقول شرح روایت است
از ابوالجارود گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره مائده که و خوردنی جمعی که داده شده اند
کتاب حلال است برای شما و خوردنی شما حلال است برای ایشان پس گفت علیه السلام که مراد دانها و ترههاست بیان امام م
این شد در کتاب الذبائح در شرح حدیث دهم باب یازدهم که باب ذبائح اهل الکتاب است هفتم اصل عن علی بن جعفر
عن اخیه ابی الحسن موسی علیه السلام قال سألته عن مواکلة المجوسی فی قصعة واحدة وارقد معه علی فراش
واحد واصافحه قال لا شرح وارقد را بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب نصر بتقدیر وان ارقد است بقرینه عطف بر مواکله پس منصوب یا مرفوع میتواند بود و بر این قیاس است
اصافحه یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش ابی الحسن امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از همکاسگی گبر در یک کاسه و از اینکه خواب کنم با او در یک خوابگاه و از اینکه مصافحه کنم او را امام گفت
که نه روایت هشتم اصل عن هرون بن خارجة قال قلت لابی عبدالله علیه السلام انی اخالط المجوس
فآکل من طعامهم فقال لا شرح روایت است از هرون بن خارجه خا بانقطه و کسر را و بی نقطه جیم
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من شریکم در تجارت مجوس که از ایشان آیا میخورم از طعام

ایشان

ایشان پس امام گفت که نه نهم اصل عن اسمعیل بن جابر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ما تقول فی
طعام اهل الکتاب فقال لا تاکله ثم سکت هنیئة ثم قال لا تاکله ثم سکت هنیئة ثم قال
لا تاکله ولا تترکه تقول انه حرام ولکن تترکه تتنزه عنه ان فی آنیتهم الخمر ولحم الخنزیر شرح مراد بطعام ولکن م
اینجا حبوب و بقول است که مذکور شد در حدیث پنجم این باب یا مقید است باینکه در ظروف اهل کتاب باشد لا در جهای
جانانیه است و میتواند بود که در سه جای اول تا کله به است بخلاف چهارم بقرینه ولکن تترکه هنیئة بفتح ها
و فتح نون و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه و گاهی بجای همزه ها میاید اندک زمانی تقول در دوم بصیغه
مخاطب مجهول مرفوع است و حال ضمیر مستتر در لا تترکه است و غالبا مدخول لکن است انه بکسر همزه است وجمله مفعول
تقول است یعنی روایت است از اسمعیل بن جابر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگویی در خوردنی اهل
کتاب پس امام گفت که مخوری آنرا بعد از آن خاموش شد در اندک زمانی بعد از آن گفت که مخوری آنرا
بعد از آن خاموش شد در اندک زمانی بعد از آن گفت که مخوری آنرا و ترک میکنی آنرا بر حالی که میگویی
که بدرستی که آن حرام است ولیکن ترک میکنی آنرا از روی پاکیزگی از آن نالایق بدرستی که در ظرفهای آن ایشان
شراب انگور و گوشت خوک میباشد دهم اصل عن زکریا بن ابرهیم قال کنت نصرانیا فاسلمت
فقلت لابی عبدالله علیه السلام ان اهل بیتی علی دین النصرانیة فاکون معهم فی بیت واحد
واکل فی آنیتهم فقال لی علیه السلام ایاکلون لحم الخنزیر قلت لا قال لا باس شرح مضمون این
گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب البر بالوالدین که باب نیکویی است و هم آنجا مراد
باکل اینجا خوردن حبوب و بقول است که مذکور شد در حدیث پنجم این باب و مراد بانیتهم ظرفهای ایشان است
که ایشان بملاقات آنها کرده اند با رطوبت اما خشک شده و در کتاب الایمان والکفر قلت لا
والا میوه ها است و بیان شد ترک ذکر خمر مبنی بر آنست که چون ظرف خمر خشک شود نجس نمیکند حبوب
و بقول را بخلاف ظرف لحم زیرا که چربی آن سرایت میکند یعنی روایت است از زکریا بن ابراهیم گفت
که بودم ترسا پس مسلمان شدم پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که خانواده من بر دین
ترسائی اند پس میباشم با ایشان در یک خانه و میخورم از ظرفهای ایشان پس گفت مرا امام علیه السلام
که آیا میخورند گوشت خوک را گفتم که بدرستی نمیخورند آنرا و نه غیر آنرا از گوشتها امام گفت که نیست
پروائی باب هفدهم حصل باب ذکر الباغی والعادی شرح این باب بیان باغی و عادی است که
مذکور است در آیت سوره بقره درین باب یک حدیث است اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عمن ذکره
عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله تبارک وتعالی فمن اضطر غیر باغ ولا عاد قال الباغی
الذی یخرج علی الامام والعادی الذی یقطع الطریق لا تحل له المیتة شرح در سوره بقره

خبیث است انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم
علیه ان الله غفور رحیم تفسیر باغ و عادی اینجا از قبیل تفسیر مبهمات است بقرینه آنکه گذشت در کتاب الصلوة
در حدیث ششم باب الصلوة صلوة الملاحین تا آخر که باب هشتادم است روایت است از احمد بن محمد
ابن ابی نصر از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی در سوره
بقره که پس هر که بیچاره شد بر حالی که غیر باغی و نه عادی باشد امام گفت که باغی کسی است که خروج میکند
بر امام حق و عادی کسی است که راهزنی میکند حلال نمی‌کند برای یکی از ایشان میته مثلا باب هجدهم اصل آن
اکل الطین شرح این باب بیان خوردن گل است در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی یحیی الواسطی
عن رجل قال قال ابو عبدالله علیه السلام الطین حرام کله کلحم الخنزیر ومن اکله ثم مات فیه لم اصل علیه
الا طین القبر فان فیه شفاء من کل داء ومن اکله لشهوة لم یکن له فیه شفاء شرح روایت است
از ابو یحیی واسطی از مردی که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گل حرام است جمیع آن مانند گوشت خوک
و هر که خورد آنرا بعد از آن و در آن بمیرد که توبه نکرد یا بمیرد که آن بشود در شکم اوست نماز نمیکنم
بر او مگر گل قبر امام حسین علیه السلام چه بدرستیکه در آنست شفا از هر دردی و هر که خورد آنرا از روی خواهش نفس بی قصد
شفا نشد برای او در آن شفائی پس آن نیز بر او حرام است مثل سایر گلها دوم اصل عن طلحة بن زید
عن ابی عبدالله علیه السلام قال اکل الطین یورث النفاق شرح روایت است از طلحه بن زید بفتح زای با نقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوردن گل باعث میشود نفاق را سوم اصل
عن طلحة بن زید عن ابی عبدالله علیه السلام ان علیا علیه السلام قال من انهمک فی اکل الطین فقد شرک
فی دم نفسه شرح انهمک بصیغه ماضی غایب معلوم باب انفعال است شرک از باب علم است یعنی روایت است
از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه علی علیه السلام گفت که هر که بی پروا شد در خوردن گل پس بتحقیق
شریک شد با گل در خون خودش چهارم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله
عز وجل خلق آدم علیه السلام من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته شرح روایت است از هشام بن سالم
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل آفرید آدم علیه السلام را از گل پس حرام کرد خوردن گل را بر نسل او
پنجم اصل عن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام قال قیل لامیر المومنین صلوات الله علیه فی رجل یاکل الطین
فنهاه فقال لا تاکله فان اکلته ومت کنت قد اعنت علی نفسک شرح قداح بفتح قاف و تشدید دال
بی نقطه و حاء بی نقطه بمعنی تراشنده کاسه چوبین است یا بمعنی تراشنده تیر است یا بمعنی میل زننده در چشم برای
آب گرفتن است و اسمش عبدالله بن میمون است جمله یاکل الطین نایب فاعل قیل است مت بضم میم و کسر میم
و تشدید تا دو نقطه بر بالای مفتوحه بصیغه ماضی مخاطب معلوم مثل العلی بنصر و علم و ضرب است یعنی

روایت

روایت است از قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفته شد امیر المومنین صلوات الله علیه را در مردی که میخورد گل را
پس نهی کرد او را از آن پس گفت که مخور پس اگر خوری آنرا و میری میباشی که بتحقیق مدد کرده باشی کشنده خود را
بر کشتن خودت ششم اصل عن اسمعیل بن محمد عن جده زیاد بن ابی زیاد عن ابی جعفر علیه السلام قال ان
التمنی عمل الوسوسة واکثر مصاید الشیطان اکل الطین وهو یورث السقم فی الجسد ویهیج
الداء ومن اکل طینا فضعف عن قوته التی کانت قبل ان یاکله وضعف عن العمل الذی کان یعمله
قبل ان یاکله حوسب علی ما بین قوته وضعفه وعذب علیه شرح اکثر در نسخ بثای سه نقطه است
و میتواند بود که بباء یک نقطه باشد و اول مبنی بر آنست که بیشتر مردمان در شام میدان اسب گل الود صحرای ورزش
مساهله میکنند با وجود خوردن گل در طفولیت و دوم مبنی بر آنست که خوردن گل باعث نفاق است و منافقان
در درک اسفلند و معذب میشوند و با بر المصاید بفتح میم و صاد بی نقطه و کسر یاء دو نقطه در پایین جمع مصید بکسر میم
و سکون صاد بی نقطه و فتح یاء و مصیده بفتح میم و کسر صاد و سکون یا آلتهای شکار کردن مثل دامها و در بعضی نسخ
کاف است بجای صاد و آن جمع مکیده بفتح میم و کسر کاف و سکون یا است بمعنی مکرها السقم بفتح سین بی نقطه و فتح قاف
و بضم سین و سکون قاف ضد صحت یهیج بیاء دو نقطه در پایین و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل
یا باب ضرب است یعنی روایت است از اسمعیل بن محمد از جدش زیاد بکسر جیم زای با نقطه ابن ابی زیاد از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که بدرستیکه آرزو کار وسوسه شیطان است و بیشتر دامهای شیطان خوردن گل است و آن باعث میشود مرض در بدن را و برمیانگیزد
درد را و هر که خورد گلی را پس سست شود از قوت او که بود پیش از آنکه خورد آنرا و سست شود از عبادت
که بود که میکرد از آن پیش از آنکه خورد گل را حساب کرده میشود در روز قیامت بر تفاوت میان قوت او و سستی او و عذاب
کرده میشود بر آن تفاوت هفتم اصل عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له ما یروی الناس
فی اکل الطین وکراهیته فقال انما ذاک المبلول وذاک المدر شرح ما موصوله و مبتدا است و عبارت است
از صفتی که در حرام بودن طین است یروی بصیغه مضارع غایب معلوم مثل العلم و او مثل اللام یا لی باب ضرب است
فی اکل خبر مبتدا است کراهیته بفتح کاف و بکسر ها و تخفیف یاء دو نقطه در پایین مجرور است و ضمیر راجع باکل الطین است
ذاک در دو جا مبتدا است و مشار الیه آن طین است المدر بفتح میم و فتح دال بی نقطه و راء بی نقطه کلوخ
و مراد اینجا خاک خشک است و جنس طین در اصل بمعنی گل است راوی خیال کرده بود که خشک حرام است و امام علیه السلام
در جواب تعمیم کرده یعنی روایت است از معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوحه و راء بی نقطه ابن خلاد بفتح خاء
با نقطه و تشدید لام و دال بی نقطه از امام رضا علیه السلام گفت که گفتم امام را که آنچه روایت میکنند مردمان در خوردن
گل و ناخوشی شمردن آنست پس امام گفت که غیر از این نیست که آن طین تر کرده شده است و آن طین خاک خشک است
مقصود آنست که مراد بطین در آنکه روایت قدر مشترک میان تر و خشک است و مخصوص تر نیست هشتم اصل

عن السكوني عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اكل الطين فمات فقد اعان على نفسه شرح
روايت است از سكوني بفتح سين از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه هر كه خورد گل را پس مرد
پس بتحقيق مدد كرده كشنده خود را بر كشتن خودش نهم اصل عن سعد بن سعد قال سألت ابا الحسن عليه السلام
عن الطين فقال اكل الطين حرام مثل الميتة والدم ولحم الخنزير الا طين الحائر فان فيه شفاء من
كل داء وامنا من كل خوف شرح الحائر بي نقطه والف وكسر همزه و راء بي نقطه موضع قبر امام حسين عليه السلام
از هر جانب هفتاد ذراع و اشرف آن از هر جانب بيست و پنج ذراع است چنانكه گذشت در كتاب الحج در شرح
حديث پنجم و ششم اخر ابواب يعني روايت است از سعد بن سعد گفت كه پرسيدم امام رضا عليه السلام را از گل پس گفت
كه خوردن گل حرام است مانند مردار و خون و گوشت خوك مگر گل موضع قبر امام حسين عليه السلام چه بدرستي كه در آنست
شفائي از هر دردي و ايمني از هر ترسي باب نوزدهم اصل باب الاكل والشرب في آنية الذهب
والفضة شرح اين باب بيان خوردن و آشاميدن در ظرفهاي زر و سيم است درين باب هفت حديث است اول اصل عن داود
ابن سرحان عن ابي عبدالله عليه السلام قال لا تأكل في آنية الذهب والفضة شرح روايت است از داود بن سرحان
بكسر سين بي نقطه و سكون راء بي نقطه و حاء بي نقطه از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه مخور در ظرفهاي زر و سيم
دوم اصل عن محمد بن اسمعيل بن بزيع قال سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام عن آنية الذهب والفضة
فكرههما فقلت قد روى بعض اصحابنا انه كان لابي الحسن عليه السلام مرآة ملبسة فضة فقال لا
والحمد لله انما كانت لها حلقة من فضة وهي عندي ثم قال ان العباس حين عذر عمل له قضيب
ملبس من فضة من نحو ما يعمل للصبيان تكون فضته نحوا من عشرة دراهم فامر به ابو الحسن
عليه السلام فكسر شرح كرههما از باب تفعيل يا باب علم است مرآة بكسر ميم و سكون راء بي نقطه و همزه و الف مرفوع است
ملبسة بصيغه اسم مفعول باب افعال است فضة منصوب و مفعول دوم ملبسة است عباس پسر امام موسى كاظم عليه السلام است
و معارضه او با امام رضا گذشت در كتاب الحجة در حديث يازدهم باب الاشارة والنص على ابي الحسن الرضا عليه السلام
كرباسي خفتا دو يكم است عذر بعين بي نقطه و ذال با نقطه و راء بي نقطه بصيغه ماضي غائب مجهول باب ضرب است عمل
بصيغه مجهول باب علم است القضيب بفتح قاف و كسر ضاد بي نقطه با نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و باء يك نقطه
چوب دستي درهم مسكوك است از نقره كه بوزن چهل و هشت دانه جو ميانه است يعني روايت است از محمد بن
اسمعيل بن بزيع بفتح باء يك نقطه و كسر زاي با نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و عين بي نقطه گفت كه پرسيدم
ابو الحسن امام رضا عليه السلام را از ظرفهاي زر و سيم پس ناخوش شمرد آنها را پس گفتم كه بتحقيق روايت كرد
بعضي ياران ما اينرا كه نزد آنحضرت كه بود براي امام موسى كاظم عليه السلام آئينه كه پوشانيده شده بود بسيم پس امام
گفت كه نه والحمد لله جز اين نيست كه بود آن آئينه را حلقه از سيم و آن آئينه نزد من است بعد از آن امام
گفت كه

گفت كه بدرستي كه عباس در وقتي كه ختنه كرده شد ساخته شد براي او چوب دستي كه پوشانيده شده بود از سيم از جمله
مانند آنچه ساخته ميشود براي كودكان ميباشد سيم آن نزديك بوزن ده درهم پس امر كرد بآن چوب دستي امام موسى
كاظم عليه السلام پس شكسته شد سوم اصل عن الحلبي عن ابي عبدالله عليه السلام قال لا تأكل في آنية من فضة ولا
في آنية مفضضة شرح مفضضة بصيغه اسم مفعول باب تفعيل است بمعني بسيم گرفته شده خواه با بند و خواه
بغير آن يعني روايت است از حلبي از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه مخور در ظرفهائي كه از سيم است و نه در ظرفهائي
كه بسيم گرفته شده است چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام انه نهى عن آنية الذهب والفضة
شرح نهى بصيغه معلوم و مجهول ميتواند بود و بنا بر دوم ضمير انه براي شان است و بهر تقدير منهي عنه ساختن و استعمال
هر دو ميتواند بود يعني روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام اينكه او نهي كرد از ظرفهاي زر و سيم پنجم اصل
عن بريد عن ابي عبدالله عليه السلام انه كره الشرب في الفضة وفي القدح المفضض وكذلك ان يدهن
في مدهن مفضض والمشط كذلك شرح قدح بفتح قاف و فتح دال بي نقطه و حاء بي نقطه است يدهن بتشديد
دال بي نقطه كه در اصل منقلب از تاء است بصيغه مضارع غائب مجهول باب افتعال است و ظرف نائب فاعل است المدهن
بضم ميم و سكون دال و ضم هاء جاي روغن است مشط بفتح و ضم و كسر ميم و سكون شين با نقطه و تخفيف طاء بي نقطه و بفتح
ميم و كسر شين و تخفيف طاء و بضم ميم و ضم شين و تخفيف و تشديد طاء است يعني روايت است از بريد بضم باء يك نقطه
و فتح راء بي نقطه از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او ناخوش شمرد آشاميدن را در ظرف سيم و در كاسه چوبين كه بسيم
گرفته شده و همچنان است اينكه روغن بر جايي ماليده شود در روغن داني كه بسيم گرفته شده باشد و شانه همچنان است
ششم اصل عن عمرو بن ابي المقدام قال رايت ابا عبدالله عليه السلام قد اتي بقدح من ماء فيه ضبة من فضة
فرأيته ينزعها باسنانه شرح اتي بصيغه مجهول باب ضرب است با براي تعديه است الضبة بفتح ضاد با نقطه و تشديد
باء يك نقطه آهن جامه كه بر روي در و مانند آن گرفته ميشود ينزعها بنون و زاي با نقطه و عين بي نقطه از باب ضرب است
يعني روايت است از عمرو بن ابي المقدام بكسر ميم و سكون قاف گفت كه ديدم امام جعفر صادق عليه السلام را كه بتحقيق آورده شد
نزد او كاسه چوبين از آبي كه در آن بود آهن جامه از سيم پس ديدم او را كه ميكند آن آهن جامه را بدندانهاي خود
هفتم اصل عن موسى بن بكر عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال آنية الذهب والفضة متاع الذين لا يوقنون
شرح روايت است از موسى بن بكر از ابو الحسن امام موسى كاظم عليه السلام گفت كه ظرفهاي زر و سيم بهره جمعي است كه
يقين بوجه فنايت ندارند باب بيستم اصل باب كراهية الاكل على مائدة يشرب عليها
الخمر شرح اين باب بيان ناخوش شمردن خوردن است سر سفره كه آشاميده ميشود بر آن شراب انگور مثلا
درين باب دو حديث است اول اصل عن هرون بن الجهم قال كنا مع ابي عبدالله عليه السلام بالحيرة حين قدم
على ابي جعفر المنصور فختن بعض القواد ابنا له وصنع طعاما ودعا الناس وكان ابو عبدالله عليه السلام

فمن دعی فبینا هو علی المائدة یاکل ومعه عدة علی المائدة فاستسقی رجل منهم ماء فاتی بقدح
فیه شراب لهم شرح حیرة بکسر حاء بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه شهریست نزدیک کوفه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و تعدیه او بعلی بتضمین معنی ورودست القواد بضم قاف و تشدید واو و دال
بی‌نقطه جمع قائد سرداران لشکر که لشکر کشند بعنا بالف اشباع فتحه مضاف است بجمله فا درفاستسقی از زیادتی
کاتبان مینماید یعنی روایتست از هرون بن جهم بفتح جیم و سکون ها گفت که بودیم با امام جعفر صادق علیه السلام در حیره در
وقتی که آمد و وارد شد بر منصور دوانیقی ابن جنته که در بعض لشکر کشان بسر برا کرد او را لهو و ساخت طعامی را
و خواند مردمان را و لهو امام جعفر صادق علیه السلام در جمعی که خوانده شده بودند پس همان وقتیکه امام بر سر سفره
طعام میخورد و با او بودند جمعی بر سر سفره طلبات مانند کرد مردی از ایشان آبی را پس آورده شد نزد او
قدحی که دران بود شرابی مست کننده که انگور است اصل فلما ان صار القدح فی ید الرجل قام ابو عبد الله
علیه السلام عن المائدة فسئل عن قیامه فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ملعون من جلس علی مائدة
یشرب علیها الخمر وفی روایة اخری ملعون ملعون من جلس طائعا علی مائدة یشرب علیها الخمر
شرح ان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال جواب لما بدخول لما یعنی پس همان دم که دید آن
قدح در دست آن مرد برخاست امام جعفر صادق علیه السلام از سر سفره پس پرسیده شد از وجه برخاستن او پس گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ملعونست کسی که نشست بر سر سفره که آشامیده میشود بر سر آن سفره شراب
انگور مثلا و در روایتی دیگر غیر روایت هرون بن جهم است که ملعونست ملعونست کسی که نشست برضا بر سر سفره
که آشامیده میشود بر سر آن شراب انگور مثلا دوم اصل عن جراح المدائنی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله من کان یومن بالله والیوم الاخر فلا یاکل علی مائدة یشرب علیها الخمر شرح
مداین بفتح میم و دال بی‌نقطه و کسر همزه شهریست نزدیک کوفه و بغداد فلا یاکل بصیغه نهی و نفی میتواند بود
روایتست از جراح بفتح جیم و تشدید راء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که باشد که گرود بالله تعالی و در روز آخر که روز حسابست پس باید که طعام
نخورد بر سر سفره که آشامیده میشود بر سر آن شراب انگور مثلا باب سی و یکم اصل باب کراهة کثرة
الاکل شرح این بابیست در بیان ناخوش شمردن بسیار خوردن است درین باب یازده حدیث است اول اصل
عن عمرو بن شمر رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی کلام له سیکون سمنة یاکل المومن فی
معی واحد و یاکل الکافر فی سبعة امعاء شرح عمرو بن شمر از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
السمنة بضم سین بی‌نقطه و سکون میم و نون آنچه باعث فربهی شود مثل بسیار خوردن ابن اثیر در نهایه گفته
که فیه یکون فی آخر الزمان قوم یتسمنون ای یتکبرون بما لیس فیهم و یدعون ما لیس لهم من الشرف وقیل اراد جمعهم

سنة

الاموال

الاموال وقیل یحبون التوسع فی الماکل والمشرب وهی اسباب السمن ومنه الحدیث الاخر ویظهر فیهم السمن وفیه ویل
للسمنات یوم القیمة من فترة فی العظام ای اللاتی یستعملن السمنة وهو دواء یتسمن به النساء و در بعضی نسخ
بی میم است و بنابران بفتح سین و تخفیف نون و بضم سین و تشدید نون میتواند بود و بنابر اول مراد مال
تحصیلست و بنابر دوم مراد طریقه رسم زنانست مثل طریقه معویة المعی بکسر میم و تخفیف عین بی‌نقطه و الف
مقصوره منقلبه از یا و بفتح میم و سکون عین و یاء روده الامعاء بفتح همزه والف ممدوده رودها تا یکی
مراد این باشد که آنچه در معده مومن قرار میگیرد در یک روده میگنجد و آنچه در معده کافر قرار میگیرد نمیگنجد مگر در هفت
روده و کثرت اکل معویه مشهور است و ابن اثیر در نهایه گفته فیه المومن یاکل فی معی واحد والکافر یاکل فی سبعة
امعاء هذا مثل ضربه للمومن و زهده فی الدنیا والکافر و حرصه علیها ولیس معناه کثرة الاکل دون الاتساع فی الدنیا
ولهذا قیل الرطب الرغیب لانه یحمل صاحبه علی اقتحام النار وقیل هو تخصیص للمومن و تجافی ما یجره الشبع من القسوة
وطاعة الشهوة و وصف الکافر بکثرة الاکل اغلاظ علی المومن و تاکید لما رسم له وقیل هو خاص فی رجل
بعینه کان یاکل کثیرا فاسلم فقل اکله یعنی روایتست از عمرو بن شمر نسبت میداد حدیث را بسوی امام که روایت
از او است امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در سخنی از و که زود باشد میشود بعد ازین سبب برای فربهی
بیان این آنکه میخورد مومن در یک روده و میخورد کافر در هفت روده دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کثرة الاکل مکروه شرح این ظاهر است سوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله بئس العون علی الدین قلب نخیب و بطن رغیب و نعظ شدید
شرح العون بفتح عین بی‌نقطه و سکون واو مددکار و چون متعدی بعلی شود مراد مددکار دشمن است بجری که
دشمن فنای او میخواهد النخیب بفتح نون و کسر خاء بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه
طمعکار یعنی آنکه چون چیز خوب را در نزد دیگری ببیند خواهد که انتزاع کند از او و ابن اثیر در نهایه گفته
که وفی حدیث ابی الدرداء بئس العون علی الدین قلب نخیب و بطن رغیب النخیب الجبان الذی لا فواد له وقیل الفاسد
الفعل الرغیب بفتح راء بی‌نقطه و کسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه فراخ و مراد اینجا
عادت کرده بسیار خوردن است النعظ بفتح نون و سکون عین بی‌نقطه و ظاء با نقطه ذکر برخاسته یعنی روایتست
از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بد مددکار دشمن است شیطان را بر دین
اسلام دلی طمعکار و شکمی فراخ و برخاسته سخت چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
لی یا ابا محمد ان البطن لیطغی من اکله واقرب ما یکون العبد من الله جل و عز اذا خف بطنه
وابغض ما یکون العبد الی الله جل و عز اذا امتلا بطنه شرح لیطغی بفتح لام و طاء بی‌نقطه
و غین با نقطه و الف از باب منع است اقرب مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول مبتدا است و بنابر دوم

معطوف بر البطن است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است یکون از افعال ناقصه است من صدا و قربست
و من تفضیلیه است زیرا که افعل التفضیل اینجا مضاف نیست اذا اسم است بمعنی وقت و خبر مبتدا است نظیر الله
فوق ایدیهم یا معطوف بر خبر ان است و بر هر تقدیر مضاف بجمله است البغض جهت مستعمل با الی شود بمعنی مبغوضتر است
یعنی روایت است از ابو بصیر که کنیتش ابو بکر او ابو محمد است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت مرا که ای ابو محمد
بدرستی که شکم هر اینه سرکشی میکند از خوردنش و نزدیکتر بودن بنده نسبت بالله جل و عز در وقتی است که سبک باشد
شکمش و مبغوضتر بودن بنده سوی الله جل و عز در وقتی است که پر باشد شکمش پنجم اصل عن السکونی
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال ابوذر رحمة الله علیه قال رسول الله صلی الله علیه و اله اطولکم جشاء فی
الدنیا اطولکم جوعا فی الاخرة او قال یوم القیمة شرح جشا بضم جیم و تخفیف شین با نقطه و الف ممدوده
منصوب و تمیز است آواز شکم سکونی است و یوم مجرور و منصوب میتواند بود یعنی روایت است از سکونی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت ابوذر رحمة الله علیه که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که درازتر شما باعتبار
آروغ در دنیا درازتر شماست باعتبار گرسنگی در آخرت یا امام گفت که در روز قیامت ششم اصل
و باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله اذا تجشأتم فلا ترفعوا جشاءکم
الی السماء شرح و سبق ضبطش سابق روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله
که چون آروغ بر دارید احدی آروغ را سوی آسمان مراد آنست که آن قسم از بیحیایی است هفتم اصل عن عبدالله
ابن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال الاکل علی الشبع یورث البرص شرح روایت است از عبدالله بن سنان
یکبیستی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوردن بر سر سیری باعث میشود برص را هشتم اصل عن ابن سنان
عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال کل داء من التخمة ما خلا الحمی فانها ترد ورودا شرح التخمه بضم تا و
دو نقطه در بالا منقلبه از واو و فتح و سکون خا با نقطه امتلاء معده از طعام یعنی روایت است از ابن سنان
از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر دردی از امتلاء است سوای تب چه بدرستی که
آن گاهی وارد میشود وارد شدنی بی آنکه از معده باشد مثل هوا و غیر آن نهم اصل عن صالح النیلی عن ابی عبدالله
علیه السلام قال ان الله عز و جل یبغض کثرة الاکل و قال ابو عبدالله علیه السلام لیس لابن ادم بد من اکلة
یقیم بها صلبه فاذا اکل احدکم طعاما فلیجعل ثلث بطنه للطعام و ثلث بطنه للشراب
و ثلثه للنفس و لا تسمنوا تسمن الخنازیر للذبح شرح نیل بکسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین
دهی است از کوفه و شهری میان بغداد و واسط یبغض از باب افعال است لا تسمنوا بصیغه نهی از باب
تفعل است لام در للذبح لام عاقبت است مثل لدوا للموت ذبح بفتح ذال با نقطه است یعنی روایت است
از صالح نیلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل دشمن میدارد بسیاری خوردن را و گفت

امام جعفر صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام که نیست برای فرزند آدم چاره از نوعی از خوردن که راست دارد بآن مهره پشت خود را پس چون
خورد یکی از شما خوراکی را پس باید که گرداند ثلث شکم خود را برای خوراک و ثلث شکم خود را برای آب و ثلث
از آن را برای نفس کشیدن و فربه مشوید فربه شدن خوکان برای کشتن دهم اصل عن ابی عبیدة عن ابی جعفر
علیه السلام قال اذا شبع البطن طغی یعنی روایت است از ابو عبیده بفتح عین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون
سیر شود شکم سرکشی میکند یازدهم اصل عن ابی الجارود قال قال ابو جعفر علیه السلام ما من شیء ابغض الی
الله عز و جل من بطن مملو شرح ما مشابه بلیس است من زائده است برای تاکید عموم نفی ابغض منصوب و خبر
ما است یعنی روایت است از ابو الجارود بجیم و ضم را بی نقطه و دال بی نقطه گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام
که نیست هیچ چیزی مبغوضتر بسوی الله جل و عز از شکمی که پر کرده شده باشد از طعام باب بیست و دوم
اصل باب من مشی الی طعام لم یدع الیه شرح بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است لم یدع
بصیغه مضارع غایب مجهول معتل اللام باب نصر صفت طعام است یعنی این باب کسی است که رفت بسوی طعامی که
خوانده نشده بسوی آن در این باب دو حدیث است اول اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا دعی احدکم
الی طعام فلا یستتبعن ولده فانه ان فعل اکل حراما و دخل غاصبا شرح دعی بصیغه ماضی مجهول باب نصر است
فلا یستتبعن بتا دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه نهی مضارع غایب معلوم باب استفعال مؤکد
بنون ثقیله یا خفیفه است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خوانده شود یکی از شما
سوی طعامی پس باید که همراه خود نبرد البته پسرش را چه جای دیگری چه بدرستی که اگر او اگر کند میخورد حرام را
و داخل میشود در آن خانه بغصب چه جای پسرش دوم اصل عن الحسین بن احمد المنقری عن خاله قال
سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول من اکل طعاما لم یدع الیه فانما اکل قطعة من النار شرح منقر
بکسر میم و سکون نون و فتح قاف و را بی نقطه پدر طایفه است از بنی تمیم قطعه بکسر قاف و سکون طا بی نقطه است
یعنی روایت است از حسین بن احمد منقری از خالوی او گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که خورد
طعامی را که خوانده نشده سوی آن پس جز این نیست که خورده پاره از آتش جهنم را باب بیست و سوم اصل
باب الاکل متکیا شرح الاکل بهمزه و الف و کسر کاف بصیغه اسم فاعل باب نصر خورنده متکیا بضم میم و تشدید
تا دو نقطه در بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است و کسر کاف و همزه بصیغه اسم فاعل معتل الفاء واوی
و مهموز اللام باب افتعال حال از فاعل الاکل است چنین معنی اکل است الاتکاء تکیه کردن برای خسته نشدن
از طول درنگ و میتواند بود که الاکل بفتح همزه و سکون کاف مصدر باشد و متکئا بفتح کاف مصدر میمی و یا ظرف
زمان باشد یعنی این باب کسی است که طعام خورد در حالی که تکیه کننده است در این باب ده حدیث است اول اصل
عن زید الشحام عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما اکل رسول الله صلی الله علیه و اله متکئا منذ بعثه الله

شرح شبع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است

عزوجل الی ان قبضه وکان یاکل اکلة العبد ویجلس جلسة العبد قلت ولم ذلک قال تواضعا لله عزوجل

شرح متکئا بیان شد در شرح عنوان این باب و ابن اثیر در نهایه گفته که فیه لا اکل متکئا المتکی فی العربیة کل من استوی قاعدا علی وطاء متمکنا والعارف لا یعرف المتکی الا من مال فی قعوده معتمدا علی احد شقیه والتاء فیه بدل من الواو واصله من الوکاء وهو ما یشد به الکیس وغیره کانه اوکا مقعدته وشدها بالقعود علی الوطاء الذی تحته ومعنی الحدیث اذا اکلت لم اقعد متمکنا فعل من یرید الاستکثار منه ولکن اکل بلغة فیکون قعودی له مستوفزا ومن حمل الاتکاء علی المیل الی احد الشقین تاوله علی مذهب الطب فانه لا ینحدر فی مجاری الطعام سهلا ولا یسیغه هنیئا وربما تاذی به و صاحب قاموس گفته که و قوله صلی الله علیه واله وسلم اما انا فلا اکل متکئا ای جالسا جلوس المتمکن المتربع ونحوه من الهیئات المستدعیة لکثرة الاکل بل کان جلوسه للاکل مستوفزا مقعیا غیر متربع ولا متمکن ولیس المراد المیل علی شق کما یظنه عوام الطلبة منذ بضم میم وسکون نون و ذال بانقطه مبنی بر ضم است و اسم است و ظرف زمان است بمعنی ابتداء وقت و منصوب است محلا و مضاف است بجمله بعثه بباء یکنقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است و این اشارت است باینکه بعضی از رسالت کاهی میبوده و شاید که در شریعت عیسی علیه السلام ازان واقع شنده باشد الا بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است قبضه بقاف و باء یکنقطه و ضاد بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است اکلة بکسر همزه و سکون کاف مصدر برای نوع است و منصوب و مفعول مطلق است و مضاف است و براین قیاس است جلسة تواضعا مفعول له است و فعلش مقدر است تقدیر کان یاکل تا آخر یعنی روایت است از زید بیع فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نخورد رسول الله صلی الله علیه واله برحالی که تکیه کننده باشد در ابتدای وقتی که رسول کرد او را الله عزوجل تا وقتی که گرفت او را از دنیا و بود که میخورد در روش خوردن بنده و می نشست بروش نشستن بنده گفتم که وجه است آن امام گفت که بسبب فروتنی برای الله عزوجل دوم اصل عن الحسن الصیقل قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول مرت امراة بذیة برسول الله صلی الله علیه واله وهو یاکل وهو جالس علی الحضیض فقالت یا محمد انک لتاکل اکل العبد وتجلس جلوسه فقال لها رسول الله صلی الله علیه واله انی عبد وای عبد اعبد منی قالت فناولنی لقمة من طعامک فناولها فقالت لا والله الا الذی فی فیک فاخرج رسول الله صلی الله علیه واله اللقمة من فیه فناولها فاکلتها قال ابو عبدالله علیه السلام فما اصابها بذاء حتی فارقت الدنیا شرح صیقل بفتح صاد بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح قاف است البذیة بفتح باء یکنقطه و کسر ذال بانقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین که دو نقطه منقلب از واو است زنی که در سخن بیحیا باشد ماخوذ است از بذاء بفتح با و تخفیف ذال بانقطه و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر بمعنی درشت گفتن الحضیض بفتح حاء بینقطه و کسر

ضاد بانقطه

ضاد بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد بانقطه دیگر پایین و مراد اینجا زمین است که بر بالای مسندی نبود چنانچه اکابر دنیا می نشینند یا مراد زمین است که در صدر خانه نبود فاء در فناولنی برای تفریع است زیرا که اکابر دنیا بدست خود لقمه بهر کس نمیدهند لا بتقدیر لا ارید است بدانکه ظاهر فاخرج تا آخر این است که حرام نباشد بر کسی خوردن آنچه آلوده باب دهن دیگری است چه جای آب دهن خودش که در بیرون دهن باشد اگر چه میتواند بود که آب دهن رسول الله صلی الله علیه واله مستثنی باشد والله اعلم یعنی روایت است از حسن جلا دهنده گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گذشت زنی درشت سخن به رسول الله صلی الله علیه واله بر حالی که او چیزی میخورد و او نشسته بود بر پایین پس گفت که ای محمد بدرستی که تو هر اینه میخوری خوردن بنده و می نشینی نشستن بنده و اظهار میکرد این که او بنده است چهارم اصل عن سماعة قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یاکل متکئا فقال لا ولا منبطحا شرح یاکل منقبل استفهام است المنبطح بباء یکنقطه و طاء بینقطه و حاء بینقطه بصیغه اسم فاعل باب انفعال بر رو افتاده یعنی روایت است از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آیا میخورد در حالی که تکیه کننده باشد پس گفت که نه و نه در حالی که بر رو افتاده باشد پنجم اصل عن الفضیل بن یسار قال کان عباد البصری عند ابی عبدالله علیه السلام یاکل فوضع ابو عبدالله علیه السلام یده علی الارض فقال له عباد اصلحک الله اما تعلم ان رسول الله صلی الله علیه واله نهی عن هذا فرفع یده فاکل ثم اعادها ایضا فقال له ایضا فرفعها ثم اکل فاعادها فقال له عباد ایضا فقال ابو عبدالله علیه السلام ما نهی رسول الله صلی الله علیه واله عن هذا قط شرح عباد بفتح عین بینقطه و تشدید باء یکنقطه ابن صهیب از محدثان است بصری بکسر باء یکنقطه است یعنی روایت است از فضیل بضم فاء و فتح ضاد بانقطه ابن یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بینقطه گفت که بود عباد بصری نزد امام جعفر صادق علیه السلام چیزی میخورد پس گذاشت امام جعفر صادق علیه السلام دست خود را بر زمین پس گفت او را عباد که نگاهدارد ترا الله تعالی آیا نمیدانی اینکه رسول الله صلی الله علیه واله نهی کرد ازین پس امام برداشت دست خود را پس خورد بعد ازان برگردانید دست خود را نیز پس عباد گفت او را نیز پس امام برداشت دست خود را بعد ازان خورد پس امام برگردانید دست خود را پس گفت او را عباد نیز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که به خدا قسم که نهی نکرد رسول الله صلی الله علیه واله ازین هرگز مراد این است که گذاشتن دست بر زمین نوعی از فروتنی است و اکثر منهی عنه است تکیه و روش متکبران است و ازین ظاهر میشود که برداشتن دست برای این بوده که مهمان آزرده نشود در بار اول و دوم ششم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه واله یاکل اکل العبد ویجلس جلسة العبد وکان علیه السلام یاکل علی الحضیض وینام علی الحضیض شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب هفتم اصل عن ابی خدیجة قال سال بشیر الدهان اباعبدالله علیه السلام وانا حاضر فقال

هل کان رسول الله صلی الله علیه واله یاکل متکئا علی یمینه ولا علی یساره ولکن کان یجلس جلسة العبد قلت ولم
ذاک قال تواضعا لله عزوجل شرح یسار بفتح یای یکنقطه وکسر سین بی نقطه است دهان بفتح دال بی نقطه
و تشدید ها است یمین و یسار بمعنی دو پهلو است پس این حدیث منافات ندارد با حدیث پنجم این باب
یعنی روایت است از ابو خدیجه گفت که پرسید بشیر روغن فروش امام جعفر صادق علیه السلم را در حالی که من حاضر
بودم با بشیر روغن فروش که گفت که آیا بود رسول الله صلی الله علیه واله که بخورد در حالی که تکیه کننده باشد بر پهلوی
راست خود و بر پهلوی چپ خود پس امام گفت که نبود رسول الله صلی الله علیه واله که بخورد در حالی که تکیه کننده
باشد بر یکی از دو پهلوی راست خود و نه بر پهلوی چپ خود و لیکن بود که می نشست مانند نشستن بنده گفتم که و چرا است
آن امام گفت که بسبب فروتنی برای الله عزوجل هشتم اصل عن معلی بن خنیس قال قال ابو عبد الله علیه السلم
ما اکل نبی الله صلی الله علیه واله وهو متکئ منذ بعثه الله عزوجل وکان یکره ان یتشبه بالملوک
ونحن لا نستطیع ان نفعل شرح معلی بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید لام و الف است خنیس بضم خای
با نقطه و فتح نون و سکون یای دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است یتشبه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب تفعل است
الاستطاعه وسعت در قدرت ان بفتح همزه و سکون نون است نفعل بفا و عین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم
مع الغیر معلوم باب منع است و مقصود اینست که ما مثل او سلوک نمیتوانیم کرد بسبب تقیه زیرا که خلفای ضلالت
آن سلوک را حمل بر سالوسی و اراده خروج بر ایشان بسبب تشبه برسول الله صلی الله علیه واله میکنند یعنی
روایت است از معلی بن خنیس گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نخورد رسول الله صلی الله علیه واله در حالی که او تکیه
کننده باشد از ابتدای زمانی که رسول کرد او را الله عزوجل و بود که ناخوش میداشت اینرا که مانند شود به پادشاهان
و نبادر نشستن و برخاستن و ما استطاعت نداریم اینرا که کنیم آن سلوک را مراد اینست که ما گاهی تکیه میکنیم
بسبب تقیه نهم اصل عن الحلبی بن ابی شعبة قال اخبرنی ابن ابی ایوب ان اباعبد الله علیه السلم کان
متربعا قال ورایت اباعبد الله علیه السلم یاکل متکئا قال و قال ما اکل رسول الله صلی الله علیه واله
وهو متکئ قط شرح حلبی اسم عبید الله بن علی بن ابی شعبه بضم شین بی نقطه و سکون عین بی نقطه و بای یکنقطه است
پس ابو شعبه جد حلبی است ضمیر قال در اول و دوم و سوم راجع بحلبی است و در چهارم راجع بامام جعفر صادق
علیه السلم است المتربع برای بی نقطه و بای یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل چهار زانو نشسته یعنی
دور کننده دو زانو خود را از یکدیگر در وقت نشستن بقدری که در میان آنها نهاد دو زانوی دیگر گنجد برای
اینکه سرین او بر زمین باشد پس گویا که چهار زانو دارد و آنها را پیش کرده یعنی روایت است از حلبی بن ابی شعبه
گفت که خبر داد مرا ابن ابو ایوب اینکه امام جعفر صادق علیه السلم بود که چیزی میخورد در حالی که چهار زانو
نشسته بود حلبی گفت که و دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را چند بار که چیزی میخورد در حالی که تکیه کننده بود

حلبی گفت که

حلبی گفت که و امام گفت که و چیزی نخورد رسول الله صلی الله علیه واله در حالی که او تکیه کننده باشد هرگز مراد اینست
که تکیه کردن بسبب تقیه است چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق دهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قال امیر المؤمنین صلی الله علیه واله اذا جلس احدکم علی الطعام فلیجلس جلسة العبد ولا یضعن
احدکم احدی رجلیه علی الاخری ویتربع فانها جلسة یبغضها الله عزوجل ویبغض صاحبها
شرح لا یضعن بضاد بانقطه مفتوحه و عین بی نقطه مفتوحه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی مضارع
غایب معلوم معتل الفاء واوی باب منع است و یتربع برای بی نقطه و بای یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب تفعل منصوب است بتقدیر ان نظیر لا تاکل السمک و تشرب اللبن و مراد اینست که جمع میان
تربع و وضع یکپا بر بالای دیگری نهایت منهی عنه است و این احتراز است از تربع بی وضع یکپا بر دیگری
و از وضع یکپا بر دیگری بی تربع چنانچه گاهی در وقت نشستن دو زانو میباشد مثل آنچه گذشت در کتاب الصلوة
در حدیث هفتم باب افتتاح الصلوة تا آخر که باب بیست و سیم است که ثم قعد علی فخذه الایسر و قد وضع ظاهر
قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و در بعضی نسخ و لا یتربع بحرف نفی است و آن از غلط کاتبان است یعنی
هر دو جا از باب اضافات است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین
صلی الله علیه واله که چون بنشیند یکی از شما بر سر طعام پس باید که بنشیند نشستن بنده و باید که نگذارد البته
یکی از شما یکی از دو پای خود را بر بالای دیگری و چهار زانو ننشیند چه بدرستی که آن نوعی است از نشستن که دشمن
میدارد آنرا الله عزوجل و دشمن میدارد فاعل آنرا باب بیست و چهارم اصل باب الاکل بالیسار
شرح اکل بفتح همزه و سکون کاف یا بهمزه و الف و کسر کاف است الیسار بفتح یای دو نقطه در پایین و تخفیف
سین بی نقطه دست چپ و ترک علامت تانیث برای اینست که در اصل مصدر باب ضرب است بمعنی سهولت
و کسر یا جایز است بموافقت شمال یعنی این باب بیان خوردن بدست چپ است در این باب سه حدیث است اول
اصل عن جراح المدائنی عن ابی عبد الله علیه السلم انه کره للرجل ان یاکل و یشرب بشماله او یتناول
بها شرح کره از باب علم است شمال بکسر شین بی نقطه و تخفیف میم بمعنی جانب چپ است و ارجاع ضمیر مونث
بآن باعتبار اینست که مراد اینجا دست چپ است یعنی روایت است از جراح بفتح جیم و تشدید رای بی نقطه و حای بی نقطه
مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او ناخوش میشمرد برای مرد مثلا اینرا که خورد یا بیاشامد بدست چپ
خود یا فرا گیرد خوردنی را با آن تا امید نیز ابست چپ اگرچه بعد از آن در دست راست گذارد دوم اصل
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تاکل بالیسار و انت تستطیع شرح روایت است از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مخور بدست چپ در حالی که تو استطاعت خوردن بدست راست داشته
باشی سوم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرجل یاکل بشماله و یشرب
بشماله فقال لا تاکل بالیسری و انت تستطیع و لا تتناول بها شیئا شرح روایت است از سماعه از

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که میخورد بدست چپ چیزی یا می‌آشامد بدست چپ خود
پس امام گفت که نخورد بدست چپ در حالی که تو استطاعت داشته باشی و نکرد با کسی چیزی را از خوردنی و آشامیدنی
باب بیست و پنجم اصل باب الاکل ماشیا شرح اکل بهمزه و الف و کسر کاف بیست شرح این باب بیان کسی است
که خورد در حالی که رونده است درین باب دو حدیث است اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
خرج رسول الله صلی الله علیه و آله قبل الغداة و معه کسرة قد غمسها فی اللبن و هو یاکل و یمشی و بلال
یقیم الصلوة فصلی بالناس صلی الله علیه و آله و سلم شرح الکسره بکسر کاف و سکون سین بی نقطه و رای
بی نقطه پاره ای از نان خشک غمسها بغین با نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است بلال بکسر بای
یک نقطه موذن بوده یقیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاقامة گفتن قد قامت الصلوة
یا گفتن فقراتی که قد قامت الصلوة از جمله آنهاست الصلوة منصوب و مفعول به است و مراد بقیام
صلوة اعتدال و استقامت است و آن ضد اختلال بعضی شروط صحت یا شروط کمال آنست فا در فصلی برای تعقیب
بی تراخی است بدانکه ظاهر این است که اگر موذن فارغ نشده باشد از اذان و تا بنماز هنوز نیامده باشد
بسبب مانع موذن اقامت را نمیگوید و بعد از حضور بنماز اعاده اقامت لازم نیست یعنی روایت است
از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از خانه بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از نماز
صبح و با او بود پاره نانی که بتحقیق فرو برده بود آن را در شیر و او میخورد و میرفت در حالی که بلال
اقامت میکرد صلوة را پس نماز صبح گزارد با مردمان صلی الله علیه و آله و سلم دوم اصل عن عبد الرحمن العرزمی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام لا باس بان یاکل الرجل و هو یمشی کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یفعل ذلک شرح عرزم بفتح عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و فتح زای با نقطه و
تخفیف میم پدر طایفه از اهل کوفه است یعنی روایت است از عبد الرحمن عرزمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت امیر المومنین علیه السلام که نیست پروائی با اینکه خورد مرد در حالی که او میرود و بیان این آنکه بود
رسول الله صلی الله علیه و آله که میکرد آن را مانند میکند کان باب بیست و ششم اصل باب اجتماع الایدی
علی الطعام شرح این باب بیان فراهم آمدن دستها بر طعام است درین باب دو حدیث است اول اصل عن غیاث
ابن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله طعام الواحد یکفی الاثنین و طعام
الاثنین یکفی الثلاثة و طعام الثلاثة یکفی الاربعة شرح روایت است از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طعام مقرر برای یک کس کفایت میکند دو کس را و طعام
دو کس کفایت میکند سه کس را و طعام سه کس کفایت میکند چهار کس را مراد اینست که طعام مقرر برای یک کس کفایت
چهار کس اکتفا میتوانند کرد بسبب برکتی که در اجتماع ایدی بر طعام است و سه کس بهتر از چهار کس اکتفا میتوانند کرد
و دو کس بهتر از سه کس اکتفا میتوانند کرد دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله

رسول الله صلی الله علیه و آله الطعام اذا جمع اربع خصال فقد تم اذا کان من حلال و کثرت الایدی
و سمی فی اوله و حمد الله عز و جل فی آخره شرح جمع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است ضمیر برای طعام است
و مراد بحلال کسب موافق شرع است کثرت بثای سه نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب حسن بتقدیر
کثرت علیه است و مراد اینست که برای جمعی ساخته شده باشد و احتراز است از طعامی که برای خوردن یک کس مثلا
ساخته شده باشد سمی بصیغه مجهول باب تفعیل است و ظرف نایب فاعل است حمد بصیغه مجهول باب علم است یعنی روایت است
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طعام چون جمع کرد چهار خصلت را
پس بتحقیق کامل شد چنین باشد که کسب حلال و بسیار شود بر آن دستها و بسم الله گفته شود در اول آن و حمد کرده
شود الله عز و جل در آخر آن باب بیست و هفتم اصل باب حرمة الطعام شرح الحرمه بضم حای بی نقطه و سکون
و ضم و فتح رای بی نقطه عزیز بودن نزد الله تعالی یعنی این باب بیان عزت طعام است درین باب یک حدیث است
اصل عن ابن فضال عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما عذب الله عز و جل قوما قط و هم
یاکلون ان الله عز و جل اکرم من ان یرزقهم شیئا ثم یعذبهم علیه حتی یفرغوا منه شرح ان بکسر همزه
و فتح همزه میتواند بود و بنا بر اول استیناف بیانی سابق است و بنا بر دوم بتقدیر لام است و محل هر دو یکی است
علیه جار مفعول له یعذبهم است و ضمیر راجع بشی است حتی برای انتهاست و ظرف متعلق است بفعل محذوف
که معلوم است از سابق بتقدیر آخر و این جمله استیناف بیانی سابق است یفرغوا بفا و رای بی نقطه و غین
با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر و منع و علم است ضمیر منه راجع بمصدر یاکلون است یعنی روایت است
از ابن فضال بفتح فا و تشدید ضاد با نقطه از بعضی یاران خود از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عذاب نکرد
الله عز و جل جماعتی را هرگز در حالی که ایشان چیزی میخورده باشند بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل کریمتر است از اینکه
روزی کند ایشان را چیزی بعد از آن عذاب کند ایشان را در حالی که بر سر آن چیز باشند بیان این آنکه تاخیر میکند
تا آنکه فارغ میشوند از خوردن باب بیست و هشتم اصل باب اجابة دعوة المسلم
شرح این باب بیان قبول خواندن مسلمان کسی را بسوی طعام خود است درین باب سه حدیث است اول اصل
عن ابراهیم الکرخی قال قال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو ان مومنا دعانی الی
طعام ذراع شاة لاجبته و کان ذلک من الدین و لو ان مشرکا او منافقا دعانی الی طعام
جزور ما اجبته و کان ذلک من الدین ابی الله عز و جل لی زبد المشرکین و المنافقین و طعامهم
شرح نظیر این گذشت در کتاب المعیشه در حدیث دوم باب الهدیه که باب پنجاهم است کرخ بفتح کاف و سکون
رای بی نقطه و خای با نقطه محله در بغداد است طعام با تنوین و بی تنوین میتواند بود و بنا بر اول ذراع مرفوع
و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و جمله صفت طعام است و بنا بر دوم ذراع مجرور و مضاف الیه است
با اضافه بیانیه الذراع بکسر ذال با نقطه و رای بی نقطه و عین بی نقطه آنچه بالای زانوی گوسفند و گاو است

وازاسر دست میپا مند لحم و بفتح جیم و ضم زای با نقطه و را بی نقطه شتری که برای کشتن اماده باشد و بهتر بود یا
آن باعتبار اینست که انتفاع یاران نیز از ان میسر است الزبد بضم زای با نقطه و سکون بای یکنقطه و دال بی نقطه
عطا بمعنی مال که بخشیده شود یعنی روایت است از ابراهیم کرخی که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول
الله صلی الله علیه واله که اگر میبود اینکه مومنی خواند مرا بسوی طعامی که آن سر دست گوسفندی باشد هر اینه قبول
میکردم خواندن او را و میبود آن قبول کردن از جمله اعمال کیش اسلام که مشترکست میان من و امت من و اگر
میبود اینکه مشرکی صریح یا منافقی خواند مرا بسوی طعامی که آن شتری باشد قبول نمیکردم خواندن او را و میبود
آن قبول نکردن از جمله اعمال کیش اسلام بیان این انکه ابا کرد الله عز و جل برای من عطای مشرکان صریح و منافقان
و طعام ایشان را دوم اصل عن اسحق بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من حق المسلم علی المسلم
ان یجیبه اذا دعاه شرح روایت از اسحق بن یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستی که از جمله حق مسلمان بر مسلمان اینست که قبول کند خواندن او را چون خواند او را بسوی طعام خود سیم
اصل عن المعلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من الحقوق الواجبات للمومن ان یجاب دعوته
شرح روایت از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که از جمله حقهای ثابته برای مومن
بر دیگران اینست که قبول کرده شود خواندن او و دیگران بسوی طعام خود چهارم اصل عن جابر عن ابی جعفر
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله اوصی الشاهد من امتی والغایب ان یجیب دعوة المسلم ولو
علی خمسة امیال فان ذلک من الدین شرح امیال جمع میل بکسر میم و سکون یای دو نقطه در پایین است و آن
سه هزار و پانصد زراع است و ثلث فرسخ است پس پنج میل یکفرسخ و دو ثلث فرسخ است موافق انچه گذشت
در کتاب الصلوة در شرح حدیث سوم باب حد المسیر الذی یقصر فیه الصلوة که باب ششم ... است یعنی روایت المسیر ص
از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که سفارش میکنم حاضر را از جمله امت من
و غایب را باینکه قبول کند خواندن مسلمان را هر چند که خانه ان مسلمان بر سر مسافت پنج میل باشد چه بدرستی که آن قبول
کردن از جمله اعمال کیش اسلام است پنجم اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من حق المسلم الواجب
علی اخیه اجابة دعوته شرح روایت از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که از جمله
حق مسلمان که ثابت است بر برادر مسلمان او قبول کردن خواندن اوست بسوی طعام خود ششم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجب فی الولیمة والختان ولا تجب فی خفض الجواری شرح اجب بجیم و بای
یکنقطه بصیغه امر معتل العین باب افعال است ولیمه بفتح واو و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین است ختان بکسر خاء
با نقطه و تخفیف تای دو نقطه در بالا اسم مصدر باب نصر و ضرب است و ذکر این دو بعنوان مثال است لا تجب
بجیم و بای یکنقطه بصیغه نهی معتل العین باب افعال است خفض بفتح خاء با نقطه و سکون فا و ضاد با نقطه مصدر باب نصر
و ضرب است یعنی روایت از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که قبول دعوت کن در طعام عروسی و در طعام ختنه
کردن پسران

کردن دختران که بیاید در کتاب العقیقه در احادیث باب خفض الجواری که باب بیست و چهارم است باب بیست و ٢٧م
اصل باب العرض شرح العرض بفتح عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب اظهار آماده بودن طعام
مثلا بر کسی برای اینکه اگر خواهد تناول نماید یعنی این باب بیان اظهار آماده بودن طعام است در این باب دو حدیث است
اول اصل عن داود بن عبد الله بن محمد الجعفری عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه واله کان فی بعض مغازیه
فمر به رکب و هو یصلی فوقفوا علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسالوهم عن رسول الله صلی الله علیه واله ودعوا
واثنوا وقالوا لولا انا عجال لانتظرنا رسول الله صلی الله علیه واله فاقروه منا السلام ومضوا اول اصل
شرح المغازی بفتح میم و غین با نقطه و الف و کسر زای با نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین جمع مغزی بفتح میم و سکون غین
و زای و الف منقلبه از واو مقاصد و مراد اینجا مواضعی است که برای مصلحتی بانجاها باید رفت خواه بضیافت خواه
بسفر و خواه بغیر انها الرکب بفتح رای بی نقطه و سکون کاف و بای یکنقطه جمع راکب شتر سواران وقفوا بقاف و فا بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب است سالوا بیای دو نقطه در پایین و بهمزه میتواند بود دعوا بفتح دال بی نقطه و فتح عین
بی نقطه از باب نصر است اثنوا بفتح همزه و سکون ثای سه نقطه و فتح نون از باب افعال است انا بفتح همزه و تشدید
نون است عجال بکسر عین بی نقطه و تخفیف جیم و بضم عین و تشدید جیم میتواند بود فاقروا بصیغه امر باب افعال است
یعنی روایت از داود بن عبد الله بن محمد که از اولاد جعفر طیار است از پدرش اینکه رسول الله صلی الله علیه واله در بعضی مقاصد بودم
بیرون رفت پس گذشتند باو شتر سوارانی در حالی که او نماز میگزارد پس ایستادند نزد یاران رسول الله صلی الله علیه واله و پرسیدند
یاران را از احوال رسول الله صلی الله علیه واله و دعای سلامتی گفتند و ستایش کردند و گفتند که اگر نمیبود
اینکه ما شتابکارانیم هر اینه انتظار میکشیدیم رسول الله صلی الله علیه واله را تا فارغ شود از نماز پس برسانید
او را از جانب ما سلام و رفتند اصل فانفتل رسول الله صلی الله علیه واله مغضبا ثم قال لهم یقف علیکم
الرکب ثم یسالونکم عنی و یبلغونی السلام ولا تعرضون علیهم الغداء لیعز علی قوم فیهم خلیلی
جعفر ان یجوزوه حتی یتغدوا عنده شرح انفتل بقاف و بای یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب انفعال است
مغضبا بغین با نقطه و بای یکنقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال حال است یقف بقاف و فا بصیغه مضارع غایب معلوم
معتل الفاء واوی باب ضرب بتقدیر استفهام توبیخی است یبلغونی بصیغه مضارع معلوم باب افعال یا تفعیل است و تشدید
و تخفیف نون جایز است مثل دو قرائت در تامرونی در سوره زمر غداء بفتح غین با نقطه و تخفیف دال بی نقطه
و الف ممدوده است لیعز بفتح لام و فتح یای دو نقطه در پایین و فتح و کسر عین و فتح عین بی نقطه و تشدید زای با نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و علم مرفوع است و عزت چنین متعدی بعلی نشود بمعنی سخت آمدن و ثقل
نمودن است فیهم خبر مقدم است و ضمیر راجع بقوم است خلیلی مبتدا است جعفر عطف بیان مبتدا است و این جمله
صفت قوم است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل لیعز است یجوزوه بجیم و زای با نقطه بصیغه

مضارع معلوم باب نصر است و ضمیر جمع بر کبت آید و ضمیر مفرد راجع بجعفر است حتی برای استثنای است
یتغدوا بغین با نقطه و تشدید دال مغفوه منصوب مضارع معلوم معتل اللام باب تفعل است و ضمیر راجع بر کبت است
ضمیر عنده راجع بجعفر است و ظاهر این کلام آنست که جعفر طیار رحمه الله با جمعی دیگر از یاران رسول الله
درجایی دیگر نزول کرده بوده اند و رکب بعد از گذشتن از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله سلم بیاران جعفر
میرسیده اند و یارانی که با جعفر بوده اند خالصتر بوده اند از یارانی که با رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند
بوده اند **یعنی** پس رو آورد رسول الله صلی الله علیه و آله خشمناک بعد از آن گفت یاران را که آیا گمان میکنید بر شما
شترسواران بعد از آن میرسند شما را از احوال و میرسانند مرا سلام و شما عرض نمیکنید بر ایشان چاشت را
هر آینه دشوار میشود بر قومی که درست آنها دوست دروغ من جعفر اینکه آن شترسواران گذرند از هم
مگر آنکه چاشت خورند نزد جعفر **دوم اصل** عن عدة رفعوه الی ابی عبدالله علیه السلم قال اذا دخل علیک
اخوک فاعرض علیه الطعام فان لم یاکل فاعرض علیه الماء فان لم یشرب فاعرض علیه الوضوء **شرح**
الوضوء بفتح واو و ضم صاد با نقطه و سکون واو و همزه با غشنا یا کنزی مثل اشنان و مسواک و خلال و الی
که با آن شسته میشود دست یار و یا پا برای دفع چرک یا گرد **یعنی** روایت از جمعی که بالا برده اند حدیث را
بسوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون داخل شد بر تو برادر مؤمن تو پس عرض کن بر او طعام را پس اگر نخورد پس
عرض کن بر او آب را پس اگر نیاشامد پس عرض کن بر او با غشنا یا کنزی را **باب سیوم اصل باب انس الرجل**
فی منزل اخیه شرح الانس بضم همزه و سکون نون و سین بی نقطه و بفتح همزه و فتح نون مصدر باب علم و ضرب است
آرام گرفتن بچیزی و اینجا عبارتست از خشنود شدن با نچه حاضر باشد از خوردنی **یعنی** این بابیست در آرام گرفتن
مرد است در خانه برادر مؤمنش با نچه حاضر است از خوردنی درین باب شش حدیث است **اول اصل** عن السکونی
عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من تکرمة الرجل لاخیه ان یقبل تحفته
وان یتحفه بما عنده ولا یتکلف له شیئا و قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی لا احب المتکلفین
شرح التکرمة بفتح تای دو نقطه در بالا و سکون کاف و کسر رای بی نقطه مصدر باب تفعیل گرامی داشتن ان یقبل بفتح
همزه و سکون نون است یقبل بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است التحفة بضم تای دو نقطه در بالا و سکون
و فتح حای بی نقطه و فا چیزی آورد بقصد لطف کسی در آن خواه ضیافت و خواه هدیه یتحفه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعالست التکلف مثل آوردن التکلف مصدر باب تفعل اما سلیمان چیزی بدشواری
در سوره ص چنین است قل ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین **یعنی** روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله تکریم مرد برای برادر مؤمن او است
اینکه قبول کند پیشکش او را و اینکه پیش آورد نزد او آنچه حاضر است نزد او و بدشواری بهم نرساند

برای او چیز

برای او چیز را و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه من دوست نمیدارم اهل تکلف در پیش آوردن را
دوم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبدالله علیه السلم قال المؤمن لا یحتشم اخیه و ما ادری ایهما
اعجب الذی یکلف اخاه اذا دخل ان یتکلف له او المتکلف لاخیه **شرح** الاحتشام
بحای بی نقطه و شین با نقطه مصدر باب افتعال است شرم داشتن از کسی ما ادری مضمر جمله است یعنی برای
بیان آنست که هر کدام بسیار عجیب است چنانچه گویا که متناهی است تا نتوان دانست که کدام زیادتر در عجیب است
الذی بهمزه استفهام و الف منقلب از همزه است مثل الآن و قد عصیت یا بتقدیر استفهام است **یعنی** روایتست
از جمیل بفتح جیم ابن دراج بفتح دال بی نقطه و تشدید رای بی نقطه و الف و جیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که مؤمن شرم نمیدارد از برادر مؤمن خود و نمیدانم که کدام دو کس عجیبتر است یا آنکه تکلف میکند برادر
برادر مؤمنش را چنین داخل خانه او شود با بنکه تکلف کند برای او یا تکلف کننده برای برادر مؤمنش
سوم اصل عن صفوان بن یحیی قال جاءنی عبدالله بن سنان فقال هل عندک شیء قلت نعم فبعثت
ابنی فاعطیته درهما یشتری به لحما و بیضا فقال این ارسلت ابنک فاخبرته فقال رده رده
عندک زیت قلت نعم قال هاته فانی سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول هلک امرؤ احتقر لاخیه ما
حضره وهلک امرؤ احتقر من اخیه ما قدم الیه **شرح** رده بضم رای بی نقطه و تشدید دال بی نقطه
مفتوحه بصیغه امر باب نصر است عندک بتقدیر استفهام است هاته بالف و کسر تای دو نقطه در بالا مکسوره است امر
بضم و فتح رای بی نقطه است قدم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است **یعنی** روایتست از صفوان بن یحیی
گفت که آمد نزد من عبدالله بن سنان پس گفت که آیا نزد تست چیزی از خوردنی گفتم که آری پس فرستادم
پسرم را پس دادم او را درهمی تا بخرد با آن گوشتی را و تخم مرغی را برای نان خورش پس گفت مرا که بکجا
فرستادی پسرت را پس خبر دادم او را پس گفت که طلب برگردان او را برگردان او را آیا نزد تست روغن
زیتونی برای نان خورش گفتم که آری گفت که بیار آنرا چه بدرستیکه من شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که تباه شد مردی که خوار شمرد برای برادر مؤمنش آنچه را که حاضر بود نزد او از خوردنی
و تباه شد مردی که خوار شمرد از برادر مؤمن خود آنچه را که پیش او آورد سوی او **چهارم اصل**
عن مرازم بن حکیم عمن رفعه الیه قال ان حارثا الاعور اتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال
یا امیر المؤمنین احب ان تکرمنی بان تاکل عندی فقال له امیر المؤمنین صلوات الله
علیه علی ان لا تتکلف لی شیئا ودخل فاتاه الحارث بکسرة فجعل امیر المؤمنین صلوات الله
یاکل فقال له الحارث ان معی دراهم واظهرها فاذا هی فی کمه فان اذنت لی اشتریت لک شیئا
غیرها فقال له امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله هذه مما فی بیتک **شرح** مرازم بضم میم و رای بی نقطه

والف و کسر زای با نقطه راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است حکیم بفتح حای بی نقطه و کسر کاف
ضمیر الیه راجع بمن موصوله است که عبارتست از امامی که روایت از او میکند و ضمیر مستتر در رفع
راجع بمرازم است حارث بحای بی نقطه و الف و کسر رای بی نقطه و ثای سه نقطه است اعور بفتح همزه
و سکون عین بی نقطه و فتح رای بی نقطه است احب بحای بی نقطه و تشدید بای یک نقطه بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب افعال است تکرمنی بصیغه مضارع مخاطب باب افعال یا باب تفعیل است علی در علی ان بنایه است
و متعلق بفعل محذوفست و مفعول به خود نیز محذوفست بتقدیر اکل عندک علی شرط ان و در
کتب رجال در ترجمه حارث بجای این فقره چنین است که بشرط ان لا تدخر لی شیئا مما فی بیتک
ولا تکلف لی شیئا مما وراء بابک و از ان ترجمه آن ظاهر میشود که مشار الیه هذه در اینجا است و این
معنی بهتر است که چون کسی دعوت کند دیگری را نباید که اندک تکلف کند چنانچه گذشت در حدیث پنجم این باب
يعني روایت از مرازم بن حکیم از امامی که مرازم نسبت داد حدیث را بسوی او امام گفت که بدرستیکه حارث اعور
آمد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت که ای امیر المؤمنین دوست میدارم که عزیز کنی مرا باینکه
چیزی خوری در خانه من پس گفت او را امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چیزی میخورم در خانه تو بنا بر شرط
اینکه زحمت نکشی برای من چیزی را که در خانه نداشته باشی و قرض کنی و داخل شد پس آورد او را حارث
چند پاره نان را پس شروع کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه بخوردن پس گفت او را حارث که بدرستیکه
با من است درهمهایی و حارث ظاهر کرد درهمها را پس ناگاه آنها در آستین حارث بود پس اگر
رخصت دهی مرا میخرم برای تو چیزی را غیر پارچهای نان پس گفت او را امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله
که این درهمها از جمله چیزیست که در خانه است و قرض نکنی مرا آن نیست که رخصت دادم سیم اصل
عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال یهلک المرء المسلم ان یستقل ما عنده للضیف
شرح یهلک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب ضرب از متعدیست المرء منصوب و مفعول است
ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل یهلک است یستقل بقاف و تشدید لام بصیغه مضارع
غایب معلوم باب استفعالست يعني روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
نابود میکند مرد مسلمان را اینکه کم شمرد آنچه را که نزد اوست برای میهمان مقصود نهی از قرض کردن
برای میهمانی است و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که اگر ضیف
استقلال کند ما حضر را هالک است بطریق اولی چهارم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا اتاک اخوک فاته بما عندک و اذا دعوته فتکلف له شرح فاته بسکون همزه و کسر تا و
دو نقطه در بالا بصیغه امر مهموز الفاء و معتل اللام باب ضربست با در بما برای تعدیه مفعول دوم است

بسم الله الرحمن الرحيم

يعني روایت از هشام بکسر ها و تخفیف شین با نقطه ابن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون آمد نزد
تو برادر مؤمن تو پس بیاور نزد او آنچه را که حاضر است نزد تو و چون خوانی او را پس تکلف کن برای او بقدری که باعث
قرض نشود چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم این باب باب سی و نهم [illegible] الرجل
[illegible] بغیر اذنه شرح این باب باب چیزی خوردن مرد در خانه برادر مؤمنش بی رخصت او است
در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمد الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن هذه الآیة لیس علیکم جناح
ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم الی آخر الآیة قلت ما یعنی بقوله او صدیقکم قال هو والله الرجل
یدخل بیت صدیقه فیاکل بغیر اذنه شرح راوی این آیت را نقل بالمعنی کرده یا این قرائتی غیر مشهور است
و در سوره نور چنین است لیس علی الاعمی حرج و لا علی المریض حرج و لا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم
او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم
او بیوت خالاتکم او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا و بیوتکم شامل بیوت
فرزندان نیز هست موافق آنچه گذشت در کتاب المعیشة در بعض احادیث باب الرجل یاخذ من مال ولده و الولد یاخذ
من مال ابیه که باب چهل و هفتم است و در کتاب النکاح در حدیث سوم باب الرجل یرید ان یزوج ابنته و یرید ابوه
ان یزوجها رجلا آخر که باب پنجاه و هشتم است که انت و مالک لابیک يعني روایت از محمد حلبی گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از این آیت سوره نور که نیست بر شما حرجی در اینکه چیزی خورید از خانهای شما یا خانهای
پدران شما تا آخر آیت گفتم که چه میخواهد بقول او که او صدیقکم امام گفت که آن بخدا قسم که مردیست که داخل میشود
در خانه دوست خود پس چیزی میخورد بی رخصت او دوم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول
الله عز و جل او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم قال هولاء الذین سمی الله عز و جل فی هذه الآیة تاکل
بغیر اذنهم من التمر و المادوم و کذلک تطعم المراة من منزل زوجها بغیر اذنه فاما ما خلا
ذلک من الطعام فلا شرح هولاء مبتداست الذین صفت مبتداست سمی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل
اسم مرفوع و فاعل است تاکل بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است و جمله خبر مبتداست من در من التمر بیانیه است
بمعنی بعض و مراد قلیلی است مثل یک خرما و دو خرما المادوم بفتح میم و سکون همزه و ضم دال بی نقطه لقمه نان باعتبار
اینکه مخلوط بنان خورش میشود تطعم بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است و الطعام زن مادوم را به رخصت
شوهرش گذشت در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب الرجل یاخذ من مال امراته تا آخر که باب چهل و هشتم است فاما ما خلا
ذلک من الطعام فلا محمول بر وقت عدم احتیاج است پس منافات ندارد با اینکه پدر اگر محتاج باشد از خانه پسر
بقدر قوت تواند خورد موافق آنچه گذشت در کتاب المعیشة در احادیث باب الرجل یاخذ من مال ولده تا آخر که باب
چهل و هفتم است يعني روایت از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره نور که یا خانهایی که در تصرف شما

شده باشید کلیدهای آنها را مثل خانه یتیم که کلیدش در دست ولی او میباشد و خانه موکل که کلیدش در دست وکیل میباشد
یا دوست شما امام گفت که این جماعتی که نام برد الله عز و جل درین آیت میخوری بی رخصت ایشان قلیل خرما را و لقمه نان را
و چیزهای طعام میکنند سایر آنها زن از خانه شوهرش بی رخصت او پس اما آنچه غیر آن باشند از جمله خوردنی پس نمیخوری

سوم اصل عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلم قال للمرأة ان تاكل وان تتصدق وللصديق
ان ياكل من منزل اخيه ويتصدق شرح روایت از جمیل بن دراج بضم دال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که جایز است برای زن اینکه خورد و اینکه تصدق کند و برای دوست اینکه خورد در خانه برادر مومنش و تصدق
کند مفصلا که گذشت در حدیث سابق پس این دو حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب النکاح
در حدیث اول از باب حق الزوج على المرأة که باب صد و چهل و ششم است ولا تصدق من بيته الا باذنه چهارم

اصل عن زرارة قال سالت احدهما عليهما السلم عن هذه الآية ليس عليكم جناح ان تاكلوا من بيوتكم او
بيوت آبائكم او بيوت امهاتكم الآية قال ليس عليك جناح فيما اطعمت او اكلت مما ملكت مفاتحه
ما لم تفسده شرح این نیز نقل آیت بالمعنی یا قراءتی غیر مشهور است چنانکه گذشت در شرح حدیث اول این
یعنی روایت از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از این آیت سوره نور
که نیست بر شما حرجی در اینکه چیزی خورید از خانهای شما یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما تا آخر آیت
امام گفت که نیست بر تو حرجی در آنچه اطعام کردی یا خوردی از خانهایی که صاحب شدی کلیدهای آنها را
چندانکه افساد نکرده باشی آنرا به اسراف و مانند آن پنجم اصل عن ابن ابي عمير عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلم
في قول الله عز وجل او ما ملكتم مفاتحه قال الرجل يكون له وكيل يقوم في ماله فياكل بغير اذنه شرح روایت از
محمد بن ابی عمیر از کسی که مذکور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره نور که یا خانهایی که
صاحب شده اید کلیدهای آنها را امام در بیان مثال این گفت که مرد میباشد او را وکیلی که استادگی میکند در مال او
پس میخورد بی رخصت او باب سی و دوم اصل این باب شرح این باب بیست عنوان که مناسب باب بیت نهاد است در یک
شش حدیث اول اصل عن هشام بن سالم قال دخلنا مع ابن ابي يعفور على ابي عبد الله عليه السلم
ونحن جماعة فدعا بالغداء فتغدينا وتغدى معنا وكنت احدث القوم سنا فجعلت اقصر
وانا آكل فقال لي كل اما عرفت انه يعرف مودة الرجل لاخيه باكله من طعامه شرح احدث
افعل التفضيل و منصوب است اقصر بقاف و صاد بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب ضرب
یا افعال یا تفعیل است القصر بفتح قاف و سکون صاد و الاقصار و التقصیر دست کوتاه کردن از کاری
یعنی روایت از هشام بن سالم گفت که داخل شدیم با عبد الله بن ابی یعفور بر امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که ما جماعتی
بودیم پس امام طلب کرد چاشت را پس چاشت خوردیم و امام چاشت خورد با ما و بودم تازه تران مردمان باعتبار

سلی

١٥٦

باعتبار سال پس شروع کردم در دست کوتاه میکردم کاهی در حالی که من چیزی میخوردم پس امام گفت مرا که بخور آیا نشناختی
اینرا که شان آن نهست که شناخته میشود دوستی مرد برای برادر مومن او بخوردن او از طعام آن برادر دوم اصل
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال اكلنا مع ابي عبد الله عليه السلم فاتينا بقصعة من ارز فجعلنا عليها
نعذر فقال عليه السلم ما صنعتم شيئا ان اشدكم حبا لنا احسنكم اكلا عندنا قال عبد الرحمن فرفعت
كسفيحة المائدة فاكلت فقال نعم الآن شرح فاتينا بضم همزه و کسر تای دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پایین است
با رای تعدیه بمفعول دوم است ارز بضم همزه و فتح همزه و ضم رای بی نقطه و تشدید زای بانقطه است و گاهی بفتح همزه
و ضم راء و تخفیف زای و بهمزه و الف و ضم راء و تخفیف زای میباشد نعذر بعین بی نقطه و ذال بانقطه و رای
بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب افعال یا باب تفعیل است الاعذار و التعذیر کوتاهی کردن در کاری
رفعت برای بی نقطه و فاء و عین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب منع است کاف برای تشبیه است صنجة المائدة بفتح
صاد بی نقطه و سکون نون و جیم و تاء وحدت عبارت است از قاشق سفره و مراد آنست که بدست خود برداشتم
از آن طعام بقدری که مانند قدری باشد که بقاشق سفره برداشته میشود برای بخش کردن طعام و این مبنی بر تشبیه
قاشق سفره است بیکی از دو صنج که از مس مانند آن ساخته میشود و بر یکدیگر زده میشود و آنرا سنج بکسر سین بی نقطه
و سکون و جیم نیز بنامند و این موافق بعض نسخ کافی است و شاید که این لفظ در اصل عجمی باشند و گاهی صحن
بفتح صاد بی نقطه و نون نیز بنامند صاحب قاموس در صاد و نون و جیم گفته که الصنج شيء يتخذ من صفر يضرب
احدهما بالآخر و در سین و نون و جیم گفته که وسليمان بن معبد والحافظان ابو علي الحسين بن محمد بن ابي بكر ومحمد بن عمر
السنجيون بالكسر محدثون و در صاد و حاء و نون گفته که والصحن حوف الحافر والعس العظيم ووسط الدار وطستيان صغيرتان
تضرب احدهما على الاخرى نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است الآن منصوب ظرف زمان است یعنی روایت
از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حای بی نقطه و تشدید جیم اول گفت که چیزی خوردیم با امام جعفر صادق علیه السلم پس آوردند
نزد ما کاسه از طعام برنج پس شروع کردیم کوتاهی میکردیم در خوردن پس گفت امام علیه السلم که نساختید کاری
بهتر که سختتر شما باعتبار دوستی برای ما نیکوتر شماست باعتبار چیزی خوردن در خانه ما گفت عبد الرحمن که پس بتکه
که پس بتکه برداشتم مانند قاشق سفره پس خوردم پس امام گفت که خوب است الحال سیم اصل انه انشا يحدثنا ان رسول الله
صلى الله عليه وآله اهدى اليه قصعة ارز من ناحية الانصار فدعا سلمان والمقداد وابا ذر رحمهم الله
فجعلوا يعذرون في الاكل فقال ما صنعتم شيئا اشدكم حبا لنا احسنكم اكلا عندنا فجعلوا ياكلون
اكلا جيدا ثم قال ابو عبد الله عليه السلم رحمهم الله ورضي الله عنهم وصلى عليهم شرح انشا بنون و شین بانقطه و همزه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یحدثنا از باب تفعیل است ان بفتح همزه و تشدید نون میتواند بود و بنا بر دوم
مفسره است و رسول مرفوع است اهدی بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است یعنی بعد از آن امام ابتدا کرد در حکایت

طستیان

دسکم

مکیفت ما را که رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه کرده شد سوی او کاسه از طعام برنج از جانب انصار پس خواند سلمان را و مقداد را
و ابوذر را رحمهم الله پس شروع کردند کوتاهی میکردند در خوردن پس گفت که نه خشنید کاری بهتر شما باعتبار دوستی
برای ما نیکوترین شما است باعتبار خوردن در خانه ما پس شروع کردند مجموعا خوردنی نیکو بعد از آن گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که رحمت کناد ایشان را الله تعالی و راضی باد الله تعالی از ایشان و درود کناد بر ایشان سوم اصل
عن عیسی بن ابی منصور قال اکلت عند ابی عبد الله علیه السلام فجعل یلقی بین یدی السویق ثم قال
یا عیسی انه یقال اعتبر حب الرجل باکله من طعام اخیه شرح یلقی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
بدون تشدید یا مفتوحه دوم است السویق بکسر و ضم شین بانقطه و الف ممدوده گوشت بریان اعتبر بصیغه امر
باب افتعال است باکله بباء حرف جر و فتح همزه و سکون کاف است یعنی روایت است از عیسی بن ابو منصور گفت که چیزی
خوردم در خانه امام جعفر صادق علیه السلام پس شروع کرد می انداخت پیش من بریان را بعد از آن گفت که ای عیسی بدرستی که چنین گفته شده
است که گفته میشود که آزموده کن دوستی مرد را بخوردن او از طعام برادر مومن او چهارم اصل عن عبد الله بن سلیمان
الصیرفی قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقدم الینا طعاما فیه شواء و اشیاء بعده ثم جاء بقصعة
فیها ارز فاکلت معه فقال کل قلت قد اکلت قال کل فانه یعتبر حب الرجل لاخیه بانبساطه فی
طعامه ثم حاز لی حوزا باصبعه من القصعة فقال لی لتاکلن ذا بعد ما قد اکلت فاکلته شرح قدم
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است اشیاء منصوب و غیر منصرف است یعتبر بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است حاز
بحاء بی نقطه و الف و زاء بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحوز بفتح حاء و سکون واو جدا کردن حصه
لتاکلن بفتح لام اول و دوم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر موکد بنون ثقیله یا خفیفه است یعنی
روایت است از عبد الله بن سلیمان صراف گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پیش آورد سوی ما طعامی را
که در آن بود بریان و چیزهای دیگر را بعد از آن طعام بعد از آن آورد کاسه را که در آن بود طعام برنج پس خوردم
با او پس گفت که بخور گفتم که بتحقیق خوردم گفت که بخور چه بدرستی که نشان این است که آزموده کرده میشود دوستی مرد برای
برادر مومن او بشکفته بودن او در طعام آن برادر بعد از آن حصه جدا کرد برای من جدا کردنی بانگشت خود از آن
کاسه پس گفت مرا که هر اینه میخوری البته این را بعد از آنکه بتحقیق خوردی پس خوردم آن را پنجم اصل حدثنی
عنبسة بن مصعب قال اتینا ابا عبد الله علیه السلام و هو یرید الخروج الی مکة فامر بسفرة فوضعت بین ایدینا
فقال کلوا فاکلنا فقال اتممتم اتممتم انه کان یقال اعتبر حب القوم باکلهم قال فاکلنا و قد
ذهب الحشمة شرح اتممتم بهمزه و الف و تاء دو نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی جمع مذکر مخاطب معلوم
باب مفاعله است المواتاة همراهی کردن با کسی صاحب قاموس گفته که المواتاة المجاح الحشمة بکسر حاء بی نقطه و سکون شین
بانقطه است یعنی حکایت کرد مرا عنبسه بفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح باء یکنقطه و سین بی نقطه ابن مصعب

بضم میم

بضم میم و سکون صاد بی نقطه و فتح عین بی نقطه و باء یکنقطه گفت که آمدیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه در حالی که او اراده داشت
رفتن بسوی مکه را پس امر کرد بسفره پس گذاشته شد در پیش ما پس گفت که بخورید پس خوردیم پس گفت بدی کردید
بدی کردید بدرستی که نشان این است که بود که گفته میشد که آزموده کن دوستی جماعت را بخوردن ایشان راوی گفت که پس
خوردیم در حالی که بتحقیق رفته بود شرم کردن ششم اصل عن ابی الربیع قال دعا ابو عبد الله علیه السلام بطعام فاتی
بهریسة و قال ادنوا فکلوا قال فاقبل القوم یقصرون فقال علیه السلام کلوا فانما تستبین مودة الرجل
لاخیه فی اکله قال فاقبلنا نغص انفسنا کما تغص الابل شرح فاتی بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است
و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بامام و ظرف میتواند بود و بهر تقدیر با برای تعدیه مفعول دوم است ادنوا بدال بی نقطه
و ضم نون بصیغه امر معتل اللام باب نصر است اقبل بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یقصرون بیانش در شرح
صدر اول این باب گذشت تستبین بباء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب استفعال است قبلنا
بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب افعال است نغص بغین با نقطه و تشدید صاد بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر
معلوم باب افعال است الاغصاص گلوگیر کردن از بزرگی لقمه و اغصاص النفس اینجا عبارت است از کلان گرفتن لقمه بزرگ در دهن
مانند نواله شتر انفسنا منصوب است نغص در دوم بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب افعال است الابل مرفوع
و نایب فاعل است یعنی روایت است از ابو الربیع بفتح راء بی نقطه و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین
بی نقطه گفت که طلب کرد امام جعفر صادق علیه السلام طعامی را پس آورده شد هریسه و گفت که نزدیک شوید پس بخورید
راوی گفت که پس رو آوردند جماعت کوتاهی میکردند در خوردن پس گفت امام علیه السلام که بخورید چه بدرستی که این نیست
که ظاهر میشود دوستی مرد برای برادر مومن او در خوردن او را او گفت که پس رو آوردیم نواله میدادیم خود ما را
چنانکه نواله داده میشوند شتران باب سی و سوم اصل باب آخر فی التقدیر و ان الطعام لا حساب له
شرح التقدیر بتاء و قاف و دال بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل قرار دادن اندازه لایق حال در فراخی و تنگی ان
بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه است الحساب بکسر حاء بی نقطه مصدر باب مفاعله باز داشتن کسی را برای وا رسیدن باندازه
و چگونگی کار او و با در به برای سببیت است و ضمیر راجع بطعام است یعنی این بابی دیگر است مناسب باب سابق در بیان
اندازه قرار دادن و در بیان اینکه طعام ضیافت و مانند آن نیست حساب روز قیامت بسبب آن درین باب شش حدیث است
اول اصل عن بعض اصحابنا قال کان ابو عبد الله علیه السلام ربما اطعمنا الفرانی و الاخبصة ثم یطعم الخبز
و الزیت فقیل له لو دبرت امرک حتی تعدل فقال انما نتدبر بامر الله عز و جل اذا وسع علینا وسعنا
و اذا قتر قترنا شرح فرانی بفتح فاء و تخفیف راء بی نقطه و الف و کسر نون و تشدید یاء جمع فرنی بضم فاء و سکون
راء و کسر نون و تشدید یاء است و آن طعامی است از برنج کوفته و شیر و شکر و گاهی نان کماج را نیز فرنی مینامند منسوب است
بفرن و آن خانه ایست که فرش آن سنگ است و در یک گوشه آن آتش میسوزد و در آنجا نان پخته میشود الاخبصه بفتح همزه
و سکون خاء بانقطه و کسر باء یکنقطه و صاد بی نقطه جمع خبیص بفتح فا و کسر باء و آن طعامی است از خرما و روغن ...

یا غایبه م

نیز م

برای تراخی در زمان است و مراد بعد از زمان اطعام فراخی و خبیصه است مثل اینکه چند روز گذشته باشد از طعم
از باب افعال است لو برای تمنی است دبرت بدال بی‌نقطه و بای یک نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم
با تاء یا تفعیل است التدبیر قرار دادن چیزی بعاقبت اندیشی تدبر بصیغه مضارع مخاطب معلوم یا غایب مجهول
باب تفعیل است و در بعضی نسخ بصیغه معلوم باب افتعال است التدبر مصدر باب تفعل فهمیدن حقیقت حال
مثلا آیه سوره مؤمنین افلم یدبروا القول با مراد الله است یا اینکه الله تعالی امساک را برای محمد و اوصیای
او علیهم السلام نه پسندیده در آیه سوره حشر در حدیث اول باب آینده پس فا در فاذا برای تفریع است وسع از باب
تفعیل است وسعنا نیز از باب تفعیل است فرق بقاف و تاء دو نقطه در بالا و راء بی‌نقطه نیز از باب تفعیل است
روایت است از بعضی یاران ما گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلام که بسا میخورانید ما را فرنیها و خبیصها بعد از آن
میخورانید ما را نان و روغن زیتون پس گفته شد او را که کاش تدبیر کار خود را تا آنکه برابر کنی پس امام گفت
که جز این نیست که مفیدهاییم حقیقت کار خود را بوسیله کار الله عز و جل پس چون فراخ کرد بر ما معاش را فراخ میکنیم و چون
تنگ گرفت تنگ میکنیم دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة اشیاء لا یحاسب علیهن علیها
المؤمن طعام یاکله و ثوب یلبسه و زوجة صالحة تعاونه و یحصن بها فرجه شرح تخصیص ذکر ثلثه اشیا
دلالت بالمفهوم میکند بر اینکه در غیر این سه چیز از نعمتها حساب است هر چند که مباح باشد و این منافات ندارد
با حدیث آینده و آنچه می‌آید در کتاب الاشربه در حدیث سوم باب اول زیرا که حساب اینجا غیر سوال در آن دو حدیث است
بنا بر اینکه مراد بحساب اینجا موازنه میان نعمتهای الله تعالی بر مومن و میان اعمال صالحه مومن است تا ظاهر
شود بر مومن قدر تفضل الله تعالی بر او و در ثواب حسنات او و در این موازنه سه چیز مذکور در این حدیث داخل
نمیشود و باقی داخل میشود و سوال در آن دو حدیث بمعنی سرزنش عتاب است و اما بر عصیان و اتمام حجت
بر او و در نسخ علیهن است و ظاهر علیها است اگرچه گاهی مذکر از غیر ذوی العقول حکم مونث میدارد طعام مرفوع است
یلبسه از باب علم است یحصن از باب افعال یا باب تفعیل یا باب [illegible] است و بنا بر اخر وجه مرفوع است ترجمه روایت است
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه چیز حساب کرده نمیشود بر آنها مومن در روز قیامت طعامی که میخورد
آن را و جامه که میپوشد آن را و زنی صالحه که مدد کند او را و نگاهدارد بوسیله او فرج خود را از زنا لایق مناسب
این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث نوزدهم باب فضل فقراء المسلمین که باب صد و هفتم است
سوم اصل عن ابی حمزة قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام جماعة فدعا بطعام ما لنا عهد بمثله لذاذة
وطیبا و اتینا بتمر ننظر فیه الی وجوهنا من صفائه و حسنه فقال رجل لتسئلن عن هذا النعیم
الذی نعمتم به عند ابن رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز و جل اکرم
و اجل من ان یطعمکم طعاما فیسوغکموه ثم یسألکم عنه و لکن یسألکم عما انعم علیکم بمحمد صلی الله علیه
و آله و بآل محمد علیهم السلام شرح جماعة مرفوع و بدل ضمیر کناست موافق مذهب اخفش در جواز ابدال اسم ظاهر

از ضمیر

از ضمیر در بدل کل و موافق مذهب ابو علی و شیخ رضی در جواز ابدال نکره غیر موصوفه از معرفه اگرچه فایده جدید رساند
و جمعی در این مقام مخالفت کرده اند و بنا بر آن منصوب و خبر دوم کنا است اللذاذة بفتح لام و تخفیف دو ذال با نقطه
مصدر باب نصر موافق خواهش بودن چیزی برای کسی و آن منصوب و تمیز است طیبا بکسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است اتینا بصیغه مجهول باب ضرب است با در بتمر برای تعدیه بمفعول دوم است
ننظر بنون و ظاء با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب نصر است نون در اول برای تاکید است
و در دوم تقیله است لتسئلن اشارت است بایه سوره تکاثر ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و نعیم مثل
نعمت بکسر نون و سکون عین بمعنی یا بخت خوش است نعمتم بنون و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر مخاطب معلوم باب نصر
و علم یا مجهول باب تفعیل است النعمه بفتح نون و سکون عین خوشی و التنعیم خوشی دادن فیسوغکموه بسین بی‌نقطه و غین
با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل منصوب است التسویغ حلال کردن و گوارا کردن و بنا بر اول فا
برای بیان است و بنا بر دوم برای تعقیب است یسئلکم در اول منصوب است و در دوم مرفوع است با در عما مصدریه است
ترجمه روایت است از ابو حمزه گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام جماعتی پس طلب کرد طعامی را که ندیده بودیم مثل آن را
باعتبار لذت و پاکیزگی و آورده شد نزد ما خرمایی که نگاه میکردیم در آن سوی روهای ما از صفا آن و لطافت
آن پس گفت مردی که هر آینه پرسیده میشوید البته در روز قیامت از این نعمت که خوشی کرده شد بآن نزد پسر رسول الله
صلی الله علیه و آله پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که الله عز و جل کریمتر و بزرگتر است از اینکه خوراند شما را
طعامی با نیکویی که حلال کند برای شما آن طعام را بعد از آن پرسد شما را از آن طعام و لیکن میپرسد مخاطبان را
از انعام او بر مخاطبان بمحمد صلی الله علیه و آله و بآل محمد علیهم السلام مراد این است که مخاطبان در الهیکم التکاثر حتی زرتم
المقابر جمعیند که غافل شدند از شناخت حق محمد و اوصیای او بسبب خواهش تکاثر در اموال و اتباع تا آنکه
رفتند بزیارت عوام جاهلان برای یاری دادن ایشان تا تابع شوند مثل جمعی که در کعبه عهد بستند و صحیفه نوشتند
بر اینکه اگر محمد بمیرد یا کشته شود اوصیا او و اهل بیت او را تمکین نکنند و کردند آنچه کردند چنانچه گذشت در
کتاب الحجه در حدیث بیست و هشتم باب النوادر که باب دویست و دوازدهم است و آن عوام و جاهلان مرده اند
و مانند گورستان نهاده اند چهارم اصل عن شهاب بن عبد ربه قال قال ابو عبد الله علیه السلام لیس فی الطعام
سرف شرح السرف بفتح سین بی‌نقطه و هم و فتح راء بی‌نقطه و فاء اسم مصدر باب افعال است خرج کردن زیاد بر قدر
لایق ترجمه روایت است از شهاب بن عبد ربه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست در طعام اسراف
بدانکه درین دو احتمال است اول اینکه برای بیان این باشد که حاضر ساختن طعام زیاد بر قدر حاجت مهمان و مانند
آن اسراف نیست زیرا که مستحقان آن بهم میرسد غالبا و دادن طعام حلال بمجهول الحال داخل اسراف نیست اگر هم صاحب طعام
وسعت داشته باشد دوم اینکه برای نهی از اسراف در طعام و امر بتقدیر در آن باشد و موید احتمال اول است آنچه گذشت
در کتاب الحجه در حدیث اول باب [illegible] علیهم السلام که باب نود و دوم است که و کان اذا وضع الطعام لاصحابه اکثر

والطاب و ایضا موید آنست آنچه می آید در حدیث اول باب آینده والله اعلم پنجم اصل عن ابی خالد الکابلی
قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فدعا بالغداء فاکلت معه طعاما ما اکلت طعاما قط انظف
منه ولا اطیب فلما فرغنا من الطعام قال یا با خالد کیف رایت طعامک او قال طعامنا قلت
جعلت فداک ما رایت اطیب منه ولا انظف قط ولکنی ذکرت الایة فی کتاب الله عز و جل ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم فقال ابو جعفر علیه السلام لا انما یسئلکم عما انتم علیه من الحق شرح کابل بالف و ضم بای یک نقطه
و تخفیف لام شهریست میان قندهار و مولتان طعامک او قال در بعض نسخ نیست یعنی روایتست از ابو خالد کابلی گفت
که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام پس طلب کرد چاشت را پس خوردم با او طعامی که نخورده بودم طعامی را هرگز
پاکیزه تر از آن و نه لطیف تر پس وقتی که فارغ شدیم از طعام گفت که ای ابو خالد چگونه دیدی طعامت را
یا گفت که طعام ما را گفتم که قربانت شوم ندیدم لطیف تر از آن و نه پاکیزه تر از آن هرگز ولیکن بیاد آوردم
آن آیت را در کتاب الله عز و جل در سوره تکاثر که بعد از آن هر اینه پرسیده میشوید در آن روز از نعمت پس گفت
امام محمد باقر علیه السلام که نه چنین است که تو خیال کردی جز این نیست که می پرسد مخاطبان در آن آیت را از آنچه
شما بر آنید از حق محمد و آل محمد بیان این شد در شرح حدیث سوم این باب ششم اصل عن شهاب بن
عبد ربه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اعمل طعاما وتنوق فیه وادع علیه اصحابک شرح تنوق
بنون و قاف بصیغه امر باب تفعل است التنوق مبالغه در خوبی چیزی یعنی روایتست از شهاب بن عبد ربه
که صاحب یار بسیار بوده گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بساز طعامی و مبالغه کن در خوبی آن و بخوان
بر سر آن یاران خود را باب سی و چهارم اصل باب الولائم شرح الولائم بفتح واو و کسر همزه
جمع ولیمه بفتح واو و کسر لام طعامهای عروسی و طعامهای ضیافت یعنی این باب بیان طعامهای عروسیست در بیان
باب ششم حدیث اول اصل عن بعض اصحابنا قالا لما ولد ابو الحسن موسی صلوات الله علیه و لیمه علی بعض
ولده فاطعم اهل المدینه ثلثه ایام الفالوذجات فی الجفان فی المساجد والازقه فعابه بذلک
بعض اهل المدینه فبلغه علیه السلام ذلک شرح اولم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست و لیمه منصوب
و مفعول به است و از قبیل مجاز مشارفه است مثل من قتل قتیلا ولده بضم واو و سکون لام است فالوذج
بضم فا والف و ضم لام و سکون واو و فتح دال با نقطه و جیم معرب پالوده است و جمع باعتبار انواع است
والطعام انها ای الطعام طعامهای دیگر که از گوشت و برنج و مانند آنها است مهیا شد و حلوای مرکب از
روغن و عسل و آرد گندم را نیز فالوذج میگویند الجفان بکسر فا و جیم و تخفیف فا والف و نون جمع جفنه بفتح
جیم و سکون فا کاسها الازقه بفتح همزه و کسر زای با نقطه و تشدید قاف جمع زقاق بضم زای و دو قاف کوچها
عابه بعین بی نقطه والف و بای یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است مشار الیه ذلک اول مصدر الطعام است

و در دوم

و در دوم مصدر عابست یعنی روایتست از بعض یاران گفت که طعام عروسی کرد ابو الحسن موسی کاظم صلوات الله علیه
طعام عروسی را بنابر بعض پسران او که داماد میشد پس خورانید جمیع اهل مدینه را در سه روز انواع پالوده در کاسه‌ها
در مسجدها و کوچها پس سرزنش کرد او را با آن بعض اهل مدینه ~~را در سه روز انواع پالوده در کاسه‌ها در مسجدها~~
پس رسید باو علیه السلام خبر آن سرزنش کردن اصل قال ما اتی الله عز و جل نبیا من انبیائه شیئا الا وقد اتی محمدا
صلی الله علیه و آله مثله و زاده ما لم یؤتهم قال لسلیمان علیه السلام هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر
حساب وقال لمحمد صلی الله علیه و آله وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا شرح آتی بمد
همزه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست یعنی پس امام گفت که نداد الله عز و جل پیغمبری را از پیغمبران
او چیزی از نیکوی مگر بر جائی که تحقیق داد محمد را صلی الله علیه و آله مثل آن و زیاد داد محمد را صلی الله علیه و آله
آنچه نداد ایشان را گفت برای سلیمان علیه السلام در سوره ص که این بخششها است پس بده یا نگاهدار
بی بازخواست و گفت برای محمد صلی الله علیه و آله که آنچه داد شما را رسول الله صلی الله علیه و آله پس فرا گیرید آن را و آنچه
نهی کرد شما را از آن پس خود را نگاهدارید مراد آنست که ذکر نهی در مقابل ایتاء موافق مقتضای ظاهر مقام نیست
زیرا که مقابل ایتاء امساکست نه نهی مقابل امر است پس عدول از مقتضای ظاهر مقام نیست برای نکته لطیفه و آن
آنست که نسبت امساک بمحمد نمیدهد اصلا و اوصیای او مثل او نیند در عدم امساک و تفسیری دیگر برای این دو آیت
که منافی این تفسیر نیست بیان شد در کتاب الحجه در حدیث سیم باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم
الائمه علیهم السلام که باب بیستم است و در بعض احادیث باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله والی الائمه
علیهم السلام از ابواب الدین که باب پنجاه و دوم است دوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال
لا تجب الدعوة الا فی اربع العرس والخرس والایاب والاعذار شرح تانیث اربع باعتبار خصلت
و ما فی معناهاست العرس بضم عین بی نقطه و سکون و ضم رای بی نقطه و سین بی نقطه نکاح و آن مرفوع و خبر مبتدای محذوف
بتقدیر هی یا مجرور و بدل التفصیل اربع است واو هر سه جا برای استحبابست الخرس بضم خای با نقطه و سکون
رای بی نقطه و سین بی نقطه طعام ولادتست که عقیقه است و مراد اینجا ولادتست الایاب بکسر همزه و یای دو نقطه
در پایین منقلبه از واو و بای یک نقطه مصدر مهموز الفاء معتل العین باب نصر استقرار و رجوع از سفر و بنابر
اول مراد در خانه نو نشستن است ابن اثیر در نهایه گفته که جا و امی کل اوب ای من کل ناب و مستقر و بنابر
بر دوم مراد دعوت ضیافت زایرانست الاعذار بعین بی نقطه و ذال با نقطه و رای بی نقطه مصدر باب افعال
ختنه کردن پسر یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت که واجب نمیشود پرسش
خواندن مردمان سوی خانه خود و طعام خود مگر در چهار خصلت آنها نکاح و ولادت و در خانه نشستن و ختنه کردن
پسر است سوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الولیمة فی اربع

العرس والخرس وهو المولود یعق عنه ویطعم والاعذار وهو ختان الغلام والایاب وهو الرجل
یدعو اخوانه اذا عاد من غیبته وفی روایة اخری او توکیر وهو بناء الدار وغیره یعنی مراد
بولیمه اینجا اعم از طعام عروسی است فی اربع یعنی واجبة فی اربع است و هو تتمه آن هر چهار جا کلام راوی است پس
میتواند بود که حاصل این دو روایت و حدیث سابق یکی باشد المولود بمعنی حال المولود است الرجل بمعنی حال
الرجل است توکیر بواو و راء بی‌نقطه مصدر باب تفعیل است ظاهرا و توکیر در روایت دیگر اینست که دران
روایت همه جا بجای واو او باء و الف لام نیست و غیره بمعنی و نحوه است و ضمیر راجع ببناء است و مراد انتقال
بخانه ساخته بجز بنا آن یا استیجار آن یا مانند اینهاست یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که طعام ضیافت واجبست در چهار خصلت اینها نکاح و خرس و آن حال
مولود است که عقیقه کرده میشود از جانب او و خورانیده میشود و اعذار و آن ختنه کردن پسر است و ایاب
و آن حال مرد است که میخواند برادران مؤمن خود را چون برگشت از سفرش و در روایتی دیگر که غیر روایت سکونی است
از امام جعفر صادق علیه السلام او توکیر است بجای والایاب و آن ساختن سرای و مانند اینست چهارم اصل
عن ابی ابرهیم علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن طعام ولیمة یخص بها الاغنیاء ویترک
الفقراء شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از طعام ضیافتی
که مخصوص کرده میشوند بدعوت آن مالداران و ترک کرده میشوند فقیران با آنکه حصه از آن برای ایشان
فرستاده نمیشود با وجود آنکه طلبیده نشده اند پنجم اصل عن معویة بن عمار قال قال رجل لابی عبد الله علیه السلام
انا لنجد لطعام العرس رائحة لیست بریح غیره فقال له ما من عرس یکون ینحر فیه جزور
او یذبح فیه بقرة او شاة الا بعث الله تبارک وتعالی ملکا معه قیراط من مسک الجنة
حتی یدیفه فی طعامهم فتلک الرائحة التی تشم لذلک شرح قیراط بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه
در پایین ربع سدس دینار طلاست در مکه و توابع آن مسک بکسر میم و سکون سین بی‌نقطه است یدیفه
بدال بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل از برای مبالغه است
الدیف بفتح دال و سکون یاء حل کردن چیزی بآب و مانند آن ابن اثیر در نهایه در باب الدال مع الواو گفته
که یقال دفت الدواء دوفا اذا بللته بماء وخلطته فهو مدوف ومدووف وقیل منه داف یدیف بالیاء والواو
فیه اکثر و در باب الدال مع الیاء گفته که و یدیفون فیه من الفطیعا ای یخلطون والواو اکثر من الیاء
و بر هر تقدیر مضموم یا مرفوع میتواند بود تشم بشین بانقطه و تشدید میم بصیغه مضارع مخاطب معلوم
باب نصر و علم است لذلک خبر مبتداست یعنی روایتست از معویة بن عمار گفت که گفت مردی امام جعفر
صادق علیه السلام را که بدرستیکه ما می‌یابیم برای طعام عروسی بویی که نیست بوی دیگران پس امام گفت او را
که نیست هیچ

که نیست هیچ عروسی که میشود که نحر کرده شود در آن شتری یا ذبح کرده شود در آن گاوی یا گوسفندی مگر آنکه فرستاده
تبارک و تعالی فرشته را که با اوست قیراطی از مشک بهشت برای اینکه حل کند آنرا در طعام ایشان پس آن
بوی که میبویی بسبب آن است میتواند بود که این کنایت باشد از توفیق اهتمام اهل عروسی در تحصیل طعام
پاکیزه و لطیف و خالی از عیب والله اعلم ششم اصل عن جعفر القلانسی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له انا نتخذ الطعام ونستجیده ونتنوق فیه ولا نجد له ریح طعام العرس فقال ذلک
لان طعام العرس فیه تهب رائحة من الجنة لانه طعام اتخذ للحلال شرح نستجیده بجیم و یاء دو نقطه
در پایین منقلبه از واو و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب استفعال است نتنوق بنون
و واو و قاف بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب تفعل است تهب بتاء و تشدید باء یک نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب
نصر است الهبوب بضم ها مانند شدن اتخذ بضم همزه وصل و تشدید تاء دو نقطه در بالای مضمومه که او ت منقلب
از همزه است و کسر خاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است الحلال بفتح حاء بی‌نقطه و تخفیف
لام مصدر باب نصر و ضرب که گشودن و ضد حرام و بر هر تقدیر عبارتست از نکاح باعتبار اینکه باعث خوشحالی و وسعت
رزق و وجود اولاد و نجات از وساوس شیطان و المهای غرابت و مانند اینهاست و مقابله حرام در آن است
یعنی روایتست از جعفر کلاه فروش از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستیکه ما میسازیم طعام را
و مبالغه در خوبی آن میکنیم و تکلف میکنیم در آن و نمی‌یابیم بر آن آن بوی طعام عروسی را پس امام گفت که آن برای
اینست که طعام عروسی در آن تند وزیده میشود بوی از بهشت زیرا که آن طعامیست که ساخته شده برای گشادن
باب سی و پنجم اصلها باب ان الرجل اذا دخل بلدة فهو ضیف علی من بها من اخوانه
شرح این بابیست در آنکه مرد چون داخل شود شهری را پس او مهمان است بر جمعی که در آن شهر اند از برادران مؤمن
او و در این باب دو حدیثست اول اصل عن الفضیل بن یسار عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله اذا دخل رجل فی بلدة فهو ضیف علی من بها من اخوانه واهل دینه حتی
یرحل عنهم شرح یرحل براء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است یعنی روایتست از
فضیل بن یسار از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون داخل شد مردی در شهری
پس او مهمانست بر هر که در آن است از برادران او و اهل دینش تا آنکه بیرون رود از شهر ایشان دوم اصل
عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا دخل الرجل بلدة فهو
ضیف علی من بها من اهل دینه حتی یرحل عنهم شرح این ظاهر است از شرح سابق باب سی و ششم
اصلها باب ان الضیافة ثلثة ایام شرح این بابیست در آنکه مهمانی در سه روز است
در این باب دو حدیثست اول اصل عن سلیمان بن حفص البصری عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله

صلی الله علیه وآله الضیف یلطف لیلتین فاذا کانت لیلة الثالثة فهو من اهل البیت یاکل مما ادرک
شرح یلطف بطا بی‌نقطه و فا بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است الالطاف نیکو داشتن کسی را بخوراندن
تحفه و مانند آن کانت بتاء تانیث است و در بعضی نسخ بی تاء است و بنابر اول لیله مرفوع و فاعل است
و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع بضیف است ولیله منصوب است و بر هر تقدیر از افعال تامه است اضافه لیله بالثالثه
باعتبار اینست که مراد بالثالثة الضیافة الثالثة است و این اشارتست باینکه ضیافت زیاده بر سه شبانه
روز نمیباشد ادرک بدال بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بضیف
یا بما است الادراک دریافتن و آماده شدن یعنی روایتست از سلیمان بن حفص بفتح حاء بی‌نقطه و سکون
فا و صاد بی‌نقطه بصری بکسر باء یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که میهمان تحفه داده میشود در دو شبانه روز و چون تمام شد شبانه روز ضیافت سوم پس او از جمله اهل خانه است
میخورد آنچه را که دریافت مانند سایر اهل خانه دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الضیافة اول یوم و الثانی و الثالث و ما بعد ذلک
فانها صدقة یتصدق بها علیه قال ثم قال لا ینزل احدکم علی اخیه حتی یؤثمه قیل یا
رسول الله کیف یؤثمه قال حتی لا یکون عنده ما ینفق علیه شرح اول و دوم نظیر منصوب است
یتصدق بتشدید صاد بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل است و در بعضی نسخ بتا
و تخفیف صاد است لا ینزل بصیغه نهی باب ضرب است یؤثمه بهمزه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال منصوب است و ضمیر منصوب راجع باخیه است ضمیر مستتر و ضمیر عنده راجع باحدکم است
و مراد اینست که چندان ماند که صاحب خانه تقصیر کند میزبان را در ملازمت میهمان و خودش گناهکار شود
حتی بمعنی تقیم حتی است لا یکون منصوب است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ضیافت در اول روز است و در دوم و در سوم است و آنچه
بعد از اینست پس بدرستی که آن صدقه است که تصدق کرده میشود بآن بر میهمان مراد اینست که مهمانی دار
از کرفتن صدقه باید که بر گردد امام گفت که بعد از آن رسول الله گفت که باید که فرود نیاید یکی از شما بر
برادر مومن خود تا آنکه گناهکار کند او را پس گفته شد که ای رسول الله چگونه گناهکار میکند او را گفت
که درنگ کند تا آنکه نباشد نزد میزبان آنچه خرج کند برای او باب سی و هفتم اصل باب کراهیة
استخدام الضیف شرح کراهیة بفتح کاف و تخفیف رای بی‌نقطه و کسر ها و تخفیف یای دو نقطه در
پایین مصدر باب علم است اضافه در هر دو جا اضافه مصدر بمفعول است یعنی این باب بیان ناخوش داشتن
خدمت فرمودن میهمانست در این باب حدیث اول اصل عن ابن ابی یعفور قال رأیت عند ابی عبد الله

علیه السلام

علیه السلام ضیفا فقام یوما فی بعض الحوایج فنهاه عن ذلک و قام بنفسه الی تلک الحاجة و قال نهی رسول الله
صلی الله علیه و آله عن ان یستخدم الضیف شرح روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که دیدم نزد امام جعفر
صادق علیه السلام میهمانی پس میهمان برخاست در روزی از جمله سه روز برای بعضی حاجتها مثل آوردن کوزه آب
یا سفره نان پس امام منع کرد او را از آن حرکت و برخاست بجهت رفتن خود بسوی آن حاجت و گفت که نهی کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله از اینکه خدمت فرموده شود میهمان ظاهر اینست که تغافل کردن از خدمت میهمان حکم خدمت
فرمودن دارد تا دوم اصل عن عبید بن ابی عبد الله البغدادی عمن اخبره قال نزل بابی الحسن
الرضا علیه السلام ضیف و کان جالسا عنده یحدثه فی بعض اللیل فتغیر السراج فمد الرجل یده
لیصلحه فزبره ابو الحسن علیه السلام ثم بادره بنفسه و اصلحه ثم قال انا قوم لا نستخدم اضیافنا شرح
زبره بزای بانقطه و بای یکنقطه و رای بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است ضمیر منصوب در بادره
راجع بسراج است یعنی ~~زبره بزای بانقطه~~ روایتست از عبید بضم عین بی‌نقطه و فتح بای یکنقطه ابن ابی عبد الله
بغدادی از کسی که خبر داد او را گفت که فرود آمد بامام رضا علیه السلام میهمانی و بود نشسته نزد امام همراه
میکرد با او در بعض شب پس دیگرگون شد چراغ پس دراز کرد آن مرد دست خود را برای اینکه روشن کند چراغ را
پس منع کرد او را امام رضا علیه السلام بعد از آن شتاب در یافت چراغ را بخودی خود و روشن کرد آنرا بعد از آن
گفت او را که بدرستی که ما جمعی ایم که خدمت نمیفرمائیم میهمانان خود را سوم اصل عن میسرة قال قال لی ابو جعفر علیه السلام
ان من التضعیف ترک المکافاة و من الجفاء استخدام الضیف فاذا نزل بکم الضیف فاعینوه
و اذا ارتحل فلا تعینوه فانه من النذالة و زودوه و طیبوا زاده فانه من السخاء شرح التضعیف
بضاد بانقطه و عین بی‌نقطه و فا مصدر باب تفعیل است گردانیدن کسی را که دشمن کردن یا ملک شتام و مانند
الجفاء بفتح جیم بی‌نقطه و فا و الف ممدوده مصدر معتل اللام باب منع است ~~النذالة~~ ناسزاکاری مثل ترک ضیافت
رحل برای بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است النذالة بفتح نون و تخفیف ذال بانقطه
مصدر باب حسن بسیار خسیس بودن زودوه بزای بانقطه و دال بی‌نقطه بصیغه امر باب تفعیل است طیبوا امر
از باب تفعیل است یعنی روایتست از میسره بفتح میم و فتح سین گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی که
از جمله ضعیف کردن دشمنست ترک انتقام و از جمله جفا کاری ترک احسانست خدمت فرمودن میهمان پس چون
فرود آید بشما میهمان پس مدد کنید او را در بار فرود گرفتن و چون بار کند پس مدد مکنید او را زیرا که آن
از لئیم بودنست توشه دهید او را و پاکیزه کنید توشه او را چه بدرستی که آن از کرم است باب
سی و هشتم اصل باب اداء الضیف ما لی و زوق معه این بیان آنست که میهمانی می آید بر جائی که زن
با او است در این باب حدیث است اول اصل عن سلیمان بن حفص البصری عن ابی عبد الله علیه السلام قال

قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الضیف اذا جاء فنزل بالقوم جاء برزقه معه من السماء فاذا اکل غفر الله لهم
بنزوله علیهم شرح روایت است از سلیمان بن حفص بصری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که بدرستی که مهمان چون آید پس فرود آید بجماعت می آورد روزی خود را با خود از آسمان با تغییر که برای
برکت مید هر چیز خورد با آن جماعت می آمرزد الله تعالی برای ایشان گناهان را بسبب فرود آمدن او بر ایشان
اول اصل عن موسی بن بکر عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال انما تنزل المعونة علی القوم علی قدر مؤنتهم
وان الضیف لینزل بالقوم فینزل برزقه معه فی حجره شرح معونه بفتح میم و ضم عین بی نقطه و سکون
واو و نون است مؤنه بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون است الحجر بکسر حاء بی نقطه و سکون جیم و راء بی نقطه
کنار و این کنایت است از بی غیبت نزول برکت یعنی روایت است از موسی بن بکر بفتح بای یک نقطه و سکون کاف از امام
موسی کاظم علیه السلام گفت که خرج این است که فرود می آید از جانب الله تعالی بر خانه گروه بقدر خرج لازم و بدرستی که
مهمان هر اینه فرود می آید بجماعت پس فرود می آید و می آورد روزی خود را با خود در کنار خود سوم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما من ضیف حل بقوم الا ورزقه فی حجره
شرح حل بحاء بی نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است یعنی روایت است از سکونی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نیست هیچ مهمانی که فرود آید بجماعتی مگر با
که روزی او در کنار او است چهارم اصل عن محمد بن قیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر اصحابنا
قوما فقلت والله ما اتغدی ولا اتعشی الا ومعی منهم اثنان او ثلثة واقل واکثر فقال
علیه السلام فضلهم علیک اکثر من فضلک علیهم قلت جعلت فداک کیف ذا وانا اطعمهم
طعامی وانفق علیهم من مالی ویخدمهم خادمی فقال اذا دخلوا علیک دخلوا من الله عز وجل با
لرزق الکثیر واذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لک شرح مضمون این حدیث بکمی گذشت در کتاب الایمان والکفر
در حدیث دوم باب اطعام المؤمن که باب هشتاد و دوم است و بیان شد که خروجهم از باب نصر و ضرب است
من الله حال رزق است که مقدم شده بر آن و آن متعلق است در بالمغفرة نیز با در بالرزق برای
سببیت مجاز و برای ملابست و برای تعدیه میتواند بود و در بالمغفرة برای سببیت مجاز است یعنی
روایت است از محمد بن قیس بفتح قاف و سکون یای دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت که مذکور کردند یاران ما جمعی از فقرای مومنان پس گفتم که بخدا قسم که چاشت و شام نمیخورم
مگر در حالی که با من است از آن فقراء دو کس یا سه کس یا کمتر و بیشتر پس گفت امام علیه السلام که احسان ایشان بر تو
بیشتر است از احسان تو بر ایشان گفتم که قربانت شوم چگونه است این و حال آنکه من میخورانم ایشان را خوردنی
خود و خرج میکنم بر ایشان از مال خود و خدمت میکند ایشان را خدمتکار من پس امام گفت که چون داخل

شوند

شوند بر تو داخل میشوند از جانب الله تعالی بعد از روزی بسیار که زیاد در آن برای تو میمانند و چنین بیرون روند بیرون میروند
بعد از آمرزش گناهان برای تو باب سی و هشتم از ابواب حق الضیف واکرامه شرح این باب بیان
حق مهمان و گرامی داشتن مهمان است در این باب سه حدیث است اول اصل عن اسحق بن عبد العزیز و جمیل و
زراره عن ابی عبد الله علیه السلام قال مما علم رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمة علیها السلام ان قال یا فاطمة من
کان یومن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه شرح ما در مما مصدریه است و ظرف خبر مبتدا است ان
بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مبتدا است یعنی روایت است از اسحق بن عبد العزیز و جمیل بفتح جیم و زراره
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله تعلیم رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را است اینکه گفت او را که ای
فاطمه هر که بوده که میگرویده بالله تعالی و روز بازپسین پس باید که گرامی دارد مهمانش را دوم اصل عن زرارة عن
ابی جعفر علیه السلام قال مما علم رسول الله صلی الله علیه وآله علیا علیه السلام من کان یومن بالله والیوم الآخر فلیکرم
ضیفه شرح ما در مما اینجا موصوله است و ظرف خبر مبتدا است و عاید موصول مقدر است بتقدیر ایاه و جمله من
کان یومن مبتدا است باعتبار مضمونش پس در حکم مفرد است نظیر اسالک بلا اله الا الله یعنی روایت است از زراره
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که از جمله چیزیست که تعلیم کرد رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را آن اینکه
هر که بوده که میگرویده بالله تعالی و روز بازپسین پس باید که گرامی دارد مهمانش را سوم اصل عن سلیمان بن
حفص عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان من حق الضیف ان یکرم وان
یعد له الخلال شرح یکرم و یعد بتشدید دال بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است خلال بکسر خاء
بی نقطه و تخفیف لام معروف است یعنی روایت است از سلیمان بن حفص از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که از جمله حق مهمان است اینکه گرامی داشته شود و اینکه آماده
باب ... الضیف
کرده شود برای او خلال شرح این باب بیان چیزی خوردن با مهمانان است در این باب چهار حدیث است اول
اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اکل مع القوم
اول من یضع یده مع القوم و آخر من یرفعها لان یاکل القوم شرح اول و آخر منصوب
و خبر کان است و جمله شرط واسطه میان اجزاء جمله خبر شده یعنی روایت است از عبد الله بن میمون
قداح بفتح قاف و تشدید دال از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله چون چیزی
میخورد با مهمانان اول کسی که میگذاشت دست خود را بر طعام با مهمانان و آخر کسی که بر میداشت آن
از طعام برای اینکه چیزی خورند مهمانان دوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اکل مع قوم طعاما کان اول من یضع یده و آخر من یرفعها لیاکل
القوم این ظاهر است از شرح سابق و فرق این است که اینجا جمله مرکبه از شرط و جزاء خبر کان است اول است

بخلاف بی سوم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول ان الزایر اذا زار المزور
فاکل معه القی عنه الحشمة واذا لم یاکل معه ینقبض قلیلا شرح القی بصیغه مجهول باب افعالست حشمه بکسر حاء بی نقطه
و سکون شین با نقطه است ینقبض بقاف و باء یک نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعال یا باب تفعل است
و ضمیر مستتر راجع بزایر است قلیلا صفت مفعول مطلق محذوف است یعنی روایتست از جمیل بن دراج از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت که شنیدم از امام میگفت بدرستیکه زایر چون زیارت کرد زیارت کرده شده را پس چیزی خورد با زایر
انداخته میشود از زایر شرم و هراس و چون نخورد با زایر آن زایر گرفته و دست کوتاه میشود اندکی چهارم اصل
عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه واله کان اذا اتاه الضیف اکل معه و لم یرفع یده
من الخوان حتی یرفع المضیف شرح الخوان بکسر خاء با نقطه معرب خوان انچه طعام بران گذاشته و خورده میشود مثل
سفره یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه واله بود که چون
می آمد نزد او میهمان میخورد با او و نمیداشت دست خود را از خوان تا وقتی که بردارد میهمان باب چهل و نهم

اصل باب ان لابن الادم اجوف لا بد له من الطعام شرح این بابیست در آنکه بدرستیکه فرزند
ادم در میان او تهی است چاره نیست او را از خوردنی در بیان آن هفت حدیثست اول اصل عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام
قال سأله الابرش الکلبی عن قول الله عز وجل یوم تبدل الارض غیر الارض قال تبدل خبزة نقیة یاکل
الناس منها حتی یفرغ من الحساب قال الابرش الکلبی ان الناس یومئذ لفی شغل عن الاکل فقال
ابو جعفر علیه السلام هم فی النار لا یشتغلون عن اکل الضریع وشرب الحمیم وهم فی عذاب فکیف
یشتغلون عنه فی الحساب شرح ابرش بفتح همزه و سکون باء یک نقطه و فتح راء بی نقطه و شین با نقطه است
کلب بفتح کاف و سکون لام و باء یک نقطه پدر قبیله است النقیة بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در
پایین سفید از جمله خوردنی و آرد میده که بلغات سفید میباشد یفرغ بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب
نصر و منع و علم است و بنا بر اول الحساب نایب فاعل است و بنا بر دوم ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است الشغل
بفتح و ضم شین و سکون غین با نقطه مصدر باب منع باز داشتن از کاری و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و
عبارتست از حساب یشتغلون هر دو جا بصیغه معلوم باب افتعالست الضریع مذکور است در آنست سوره غاشیه
که لیس لهم طعام الا من ضریع و ظاهر لا یشتغلون عن اکل الضریع اینست که ضریع و زقوم که مذکور است در سوره
صافات و دخان و واقعه و غسلین که مذکور است در سوره حاقه عبارت از یک چیز باشند باعتبار اینکه چنین
کسی آنرا در دهن گذارد بزاری و تضرع میکند از بدمزگی و فرو بردن و خورنده خود است از تکال آزار
مانند شیطان که گفت که لاحتنکن ذریته الا قلیلا چنانچه در سوره بنی اسرائیل است و تا چند بار دادن
را آن شغنه شود آتش بر طرف میشود حمیم مذکور است در سوره انعام و یونس و ص و محمد و رحمن و صافات

و واقعه

و واقعه و حاقه و نبا و آن عبارتست از حمیم روان بغایت گرم مثل مس گداخته تنوین برای عذاب برای تعظیم است و در بعضی نسخ
بالغلام است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که پرسید امام را ابرش کلبی از قول الله عز وجل در
سوره ابراهیم که در روزی که منقلب میشود بنانی سفید که میخورند مردمان از آن تا فراغ از حساب گفت ابرش کلبی
که بدرستیکه مردمان در آن روز هر آینه صاحب باز دارنده از خوردنند پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که ایشان
در آتش جهنم باز نمی ایستند از خوردن ضریع و آشامیدن حمیم و حال آنکه ایشان در عذابی عظیمند پس چگونه باز
می ایستند از خورده در حساب دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق ابن ادم
اجوف شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستیکه الله عز وجل آفرید فرزند آدم را درون تهی
سوم اصل عن الولید بن صبیح عن ابی عبدالله علیه السلام قال انما بنی الجسد علی الخبز شرح خبز بضم خاء با نقطه و سکون باء
یک نقطه و زای با نقطه و یا بفتح خاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است و بنا بر اول ذکر نان بعنوان اکل است
یا بعنوان اکتفا بعمده است در اکثر بلاد و بنا بر دوم مراد طعام است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث پنجم این باب
روایتست از ولید بفتح واو و کسر لام ابن صبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر باء یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که جز این نیست که بنیاد کرده شده بدن آدمی بر نان مثلا چهارم اصل عن زراره قال سالت ابا جعفر علیه السلام
عن قول الله عز وجل یوم تبدل الارض غیر الارض قال تبدل خبزة نقیة یاکل منها الناس حتی یفرغوا
من الحساب فقال له قائل انهم لفی شغل یومئذ عن الاکل والشرب فقال ان الله عز وجل خلق ابن ادم
اجوف لا بد له من الطعام والشراب اهم اشد شغلا یومئذ ام من فی النار فقد استغاثوا
والله عز وجل یقول وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب شرح روایتست از
زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از قول الله عز وجل در سوره ابراهیم در روزی که منقلب میشود زمین
بغیر زمین امام گفت که منقلب میشود بنانی سفید که میخورند از آن مردمان تا آنکه فارغ میشوند از حساب پس گفت
او را گوینده که بدرستیکه ایشان هر آینه در باز دارنده اند در آن روز از خوردن و آشامیدن پس امام گفت که
بدرستیکه الله عز وجل آفرید فرزند آدم را درون تهی و نیست چاره او را از خوردنی و آشامیدنی آیا ایشان سخت تر
باعتبار باز دارنده در آن روز یا در آتش جهنم بتحقیق طلب باران کردند از تشنگی و الله عز وجل میگوید در سوره
کهف که اگر طلب باران کنند باران داده میشوند بآبی مانند مس گداخته بریان میکنند روها را بد آشامیدنیست
این گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیزدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد و هفتم است
پنجم اصل عن ابیه عن ابن ابی عمیر عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز وجل حکایة عن موسی علیه السلام رب
انی لما انزلت الی من خیر فقیر فقال سال الطعام شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از کسی که مذکور کرده است از
امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در حکایت از موسی علیه السلام در سوره قصص که ای صاحب کل اختیار بدرستیکه

من برای الخبز فرو فرستادی سوی از خیری ... نیاز مندم بسی امام گفت که طلب کردی خوردنی را اشارتست باینکه
خیر اینجا بمعنی افعل التفضیل مستعمل شده و طعام بهترین اموال است که حاصل شده از باران و آن از جانب آسمان
فرو آمده سوی هر کسی بقدر نصیب او از روزی و این مبنی برآنست که اگر طعام نباشد انتفاع باموال دیگر
بر طرف میشود و عکس نیست سیم اصل عن ابی البختری رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم
بارک لنا فی الخبز ولا تفرق بیننا وبینه فلولا الخبز ما صمنا ولا صلینا ولا ادینا فرائض ربنا
عزوجل شرح ابو البختری بفتح بای یکنقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و تخفیف رای بی نقطه
و تشدید یاء حروف وهب بن وهب راوی امام جعفر صادق علیه السلام است خبز بضم خاء با نقطه و سکون بای
یکنقطه و زای با نقطه است و اگر بفتح خاء و سکون بای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه میبود بمعنی طعام میبود
چنانچه گذشت در شرح سابق یعنی روایتست از ابو البختری نسبت داده حدیث را با امام امام گفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه وآله که خداوندا برکت ده ما را برای ما در نان و تفرقه میفکن میان ما و میان نان چه اگر نمیبود
نان روزه نمیداشتیم و نماز نمیگزاردیم و بجا نمی آوردیم فرایض صاحب کل اختیار ما را عزوجل این مبنی بر حال عجم
غالب بلاد است هفتم اصل عن الولید بن صبیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما بنی الجسد علی الخبز شرح
این موافق حدیث سوم این باب است باب چهل و دوم اصل باب الغداء والعشاء
غداء بفتح غین با نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده است عشاء بفتح عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده
شرح این باب بیان چاشت و شام است در این باب دو حدیث است اول اصل عن المیثمی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان یعقوب علیه السلام کان له مناد ینادی کل غداة من منزله علی فرسخ الا من اراد الغداء فلیأت
الی منزل یعقوب علیه السلام واذا امسی ینادی الا من اراد العشاء فلیأت الی منزل یعقوب علیه السلام
شرح المیثمی بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه محمد بن الحسن است موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث نهم باب پنجاه و دوم که باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه وآله تا آخر است یا احمد بن الحسن است موافق
آنچه می آید در حدیث هشتم باب التسمیة والتحمید والدعاء علی الطعام که باب چهل و هفتم است علی فرسخ متعلق
بینادی است و مراد اینست که آواز او چنان بلند بود که بر سر یک فرسخ از هر جوانب منزل یعقوب واقع میشد
الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح و تنبیه است یعنی روایتست از میثمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بدرستی که یعقوب علیه السلام بود او را فریاد کننده که فریاد میکرد در اول روزی از منزل او بر یک فرسخ که آگاه
باشید هر که اراده کرد چاشت را پس باید که آید سوی منزل یعقوب علیه السلام و چون باخر روز رسید فریاد میکرد
که آگاه باشید هر که اراده کرد شام را پس باید که آید سوی منزل یعقوب علیه السلام مضمون این گذشت و [illegible]
این گذشت در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب حق الجوار که باب بیست و چهارم است دوم اصل عن ابن

اخی شهاب

اخی شهاب بن عبد ربه قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام ما القی من الاوجاع والتخم فقال لی تغد وتعش
ولا تأکل بینهما شیئا فان فیه فساد البدن اما سمعت الله عزوجل یقول لهم رزقهم فیها بکرة وعشیا
شرح ابن اخی شهاب بن عبد ربه اسمش اسمعیل بن عبد الخالق است ما موصوله و مفعول شکوت است القی
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است التخم بضم تاء دو نقطه در بالا منقلبه از واو و فتح خاء با نقطه و تخفیف
میم جمع تخمه بضم تاء و فتح خاء [illegible] دردهای ناگوارائی طعام تغد بتشدید دال بی نقطه مفتوحه تعش بتشدید
شین مفتوحه بصیغه امر باب تفعل است عشی مستعمل میشود بمعنی آخر روز که پیش از غروب آفتابست و مستعمل میشود
بمعنی اعم از آن و بنابر اول منافات نیست میان این و آنچه می آید در حدیث اول باب آینده زیرا که این در
بهشتست و آنچه می آید در دنیاست یعنی روایتست از برادر شهاب بن عبد ربه گفت که شکایت
کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام آنچه را که بر میخورم از کوفتها و دردهای ناگوارائی طعام پس گفت مرا که
چاشته بخور و شامه بخور و مخور در میان آن دو چیزی را چه بدرستی که در آنست فساد بدن آیا نشنیدی از الله
عزوجل که میگوید در سوره مریم که برای اهل جنات عدن هست روزی ایشان در ایشان در اول روز و آخر روز

باب چهل و سوم اصل باب فضل العشاء و کراهیة ترکه شرح

این باب بیان فضیلت شام و ناخوش داشتن ترک آنست در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام عشاء الانبیاء بعد العتمة فلا تدعوه فان ترک
العشاء خراب للبدن شرح العتمة بفتح عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا غایب شدن شفق
از جانب مغرب که منتهای وقت فضیلت نماز مغربست و نماز خفتن را نیز عتمه مینامند و مناسب این اراده
میشود در شرح حدیث هفتم این باب ظاهر فاء در فلا تدعوه اینست که خطاب با محمد بن مسلم و امثال او از پیران باشد
و ضمیر منصوب راجع بعشاء بعد از عتمه باشد موافق حدیث سوم و چهارم و ششم و نهم این باب و در بعضی نسخ
بجای ضمیر منصوب العشاء است و شاید که الف و لام آن برای عهد خارجی باشد یعنی حاصل هر دو یکی باشد یعنی
روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که شام پیغمبران در
وقت ضرورتست بعد از غایب شدن شفق مغربیست و امگذارید شما پیران شام بعد از غروب شفق را پس بدرستی که
واگذاشتن شام بعد از غروب شفق باعث ویرانی بدن است برای پیران دوم اصل عن هشام بن الحکم
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اصل خراب البدن ترک العشاء شرح روایتست از هشام بن الحکم از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که مایه ویرانی بدن ترک شامست سوم اصل عن جمیل بن صالح عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ترک العشاء مهرمة وینبغی للرجل اذا اسن ان لا یبیت الا وجوفه من
الطعام ممتلی شرح المهرمة بفتح میم و سکون هاء و فتح راء بی نقطه بصیغه اسم مکان برای کثرت محل پیر شدن است

با نقطه

روید پس بسین بی نقطه و تشدید نون بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یعنی روایت است از جمیل بن صالح از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که ترک شام باعث زود پیر شدن است و سزاوار است برای مرد چون بسال رسید اینکه
شب را نگذراند مگر در حالی که در درون او از طعام چیزی باشد یا بمعنی که شایبه گرسنگی با او نباشد و بین منافات نیست
با آنچه گذشت در احادیث باب کراهیة کثرة الاکل که بار است و نیکو است زیرا که مراد در اینها تجاوز از حد است
چهارم اصل عن سعید بن جناح عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال اذا اکتهل الرجل فلا یدع ان یاکل
باللیل شیئا فانه اهدی للنوم و اطیب للنکهة شرح اهدی بدال بی نقطه و الف منقلبه از همزه افعل
التفضیل است بمعنی آرمیده تر لام در هر دو جا برای تعدیه است و نسبت آرمیدگی بخواب از قبیل اسناد مجازی است
مثل جد جده یعنی عبارت است از زود آمدن و استقرار خواب النکهة بفتح نون و سکون کاف بوی دهن و نسبت
خوشبو شدن ببوی دهن از قبیل اسناد مجازیست یعنی روایت است از سعید بن جناح بفتح جیم و تخفیف نون
و حاء بی نقطه از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که چون بدو موسپید شد مرد پس باید که وانگذارد اینرا که خورد
در شب چیزی را چه بدرستیکه آن خوردن کشنده تر است خواب را و خوشبو کننده تر است بوی دهن را
اصل عن سلیمان بن جعفر الجعفری قال کان ابو الحسن علیه السلام لا یدع العشاء و لو بکعکة و کان یقول
انه قوة للجسم قال و لا اعلمه الا قال و صالح للجماع شرح الکعکة بفتح کاف و سکون عین بی نقطه و تاء دو نقطه
یکپاره خشک یا نان خشک شده که قرص آن کوچک باشد غالبا و آن معرب کاک است یعنی روایت است از سلیمان
ابن جعفر که از اولاد جعفر طیار است گفت که بود امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام که وانمیگذاشت شام را
هر چند که یک نان کاک باشد و بود که میگفت امام علیه السلام که بدرستیکه شام باعث قوت است برای بدن راوی
گفت که و نمیدانم امام را مگر اینکه او گفت این را که و خوبست برای جماع ششم اصل عن الولید بن صبیح
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا خیر لمن دخل فی السن ان یبیت خفیفا بل یبیت ممتلئا
خیر له شرح بل برای اضراب است از منفی پس برای تاکید نفی است یبیت بتقدیر ان یبیت است پس منصوب و مرفوع
میتواند بود یعنی روایت است از ولید بن صبیح گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست بهتر برای کسی که
سالدار شد اینکه شب را گذراند سبک معده بلکه اینکه شب را گذراند پر معده بهتر است برای او هفتم اصل عن زیاد
ابن ابی الحلال قال تعشیت مع ابی عبد الله علیه السلام فقال العشاء بعد العشاء الآخرة عشاء النبیین
شرح عشا در اول و سوم بفتح عین است و عبارت است از شام و در دوم بکسر عین است و عبارت است از غروب آفتاب و آن دو
قسمست اول آنچه بعد غروب اثر آفتاب باشد که شفق است دوم آنکه با غروب اثر آفتاب نیز باشد و قید
الآخرة احتراز است از قسم اول و ثانیه باعتبار آنست که مضاف محذوفست بتقدیر صلوة العشاء و ممکن است
که جمعی که در مساجد نماز جماعت میگزارند نماز خفتن را بعد از غروب شفق بفاصله میگزارند پس فرصت شام

خوردن در میان نماز شام و نماز خفتن ندارند پس این منافات ندارد با اینکه برای منفرد یا جمعی که در خانه خود نماز جماعت
گذارند بهتر این باشد که نماز خفتن را تاخیر کنند و شام را پیش از آن خورند موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح
حدیث دوم باب الخشوع فی الصلوة و کراهیة العبث که بابش نزدهم است که بعد از نماز خفتن نشستن و گفتگو کردن خوب نیست
یعنی روایت است از زیاد بکسر زای نقطه ابن ابو الحلال بفتح حاء بی نقطه و تخفیف لام گفت که شام خوردم با امام جعفر صادق
علیه السلام پس گفت که شام بعد از نماز عشا دوم شام پیغمبرانست هشتم اصل عن جمیل بن دراج قال سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول من ترک العشاء لیلة السبت و لیلة الاحد متوالیتین ذهبت عنه قوة فلم ترجع
الیه اربعین یوما شرح روایت است از جمیل بن دراج گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که ترک
کرد شام را در شب شنبه و شب یکشنبه پی در پی رفت از او قوتی و پس برنگشت بسوی او در چهل روزانه شب
نهم اصل عن ذریح عن ابی عبد الله علیه السلام قال الشیخ لا یدع العشاء و لو بلقمة شرح روایت است از ذریح بفتح
ذال با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پیر نمیگذارد
شام را هر چند که یک لقمه باشد دهم اصل عن علی بن ابی علی اللهبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما یقول اطباؤکم فی
عشاء اللیل قلت انهم ینهونا عنه قال لکنی آمرکم به شرح لهبی بکسر لام و سکون ها و باء یک نقطه طایفه ایست از دو
لهبه بفتح لام و فتح ها و باء یک نقطه قبیله ایست ینهونا بفتح ها و تخفیف نون بحذف نون اعراب برای التقاء ساکنین است
یعنی روایت است از علی بن ابی علی لهبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چه میگویند طبیبان شما در شام شب
گفتم که بدرستیکه ایشان نهی میکنند ما را از آن مراد امام آنست که میگویند که شام را در عصر میباید خورد امام گفت که
لیکن من امر میکنم شما را بآن یازدهم اصل عن رجل ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال طعام اللیل انفع من طعام
النهار شرح روایت است از مردی که مذکور کرد [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که شام شب نافعتر است از
روز دوازدهم اصل عن بعض الاهوازیین عن الرضا علیه السلام قال قال ان فی الجسد عرقا یقال له العشاء
فاذا ترک الرجل العشاء لم یزل یدعو علیه ذلک العرق الی ان یصبح یقول اجاعک الله کما اجعتنی
و اظماک کما اظماتنی فلا یدعن احدکم العشاء و لو بلقمة من خبز او شربة من ماء شرح اهواز بفتح همزه
و سکون ها و زای با نقطه موضعی است پیوسته بیکدیگر میان بصره و اصفهان عرق بکسر عین و سکون راء و قاف است
یعنی روایت است از بعضی اهوازیان از امام رضا علیه السلام گفت که امام گفت که بدرستیکه در بدن است رگی که گفته میشود او را
شام باعتبار اینکه احتیاج آن بشام بیشتر است از احتیاج سایر اجزای بدن پس چون ترک کرد مرد شام را پیوسته
نفرین میکند بر او آن رگ تا اینکه بصباح رسد بیان این اینکه میگوید بزبان حال که گرسنه کناد ترا الله تعالی چنانچه گرسنه
کناد ترا الله تعالی چنانچه گرسنه کردی مرا و تشنه کناد ترا چنانچه تشنه کردی مرا پس باید که وانگذارد یکی از شما شام را
هر چند که یک تکه از نانی یا جرعه از آبی باشد باب [illegible] اصل باب الوضوء قبل الطعام و بعده [illegible]

هر چند که بیک یکی از نانی یا جز آن الی باشد الوضو بضم و فتح واو و ضم ضاد شستن دست و مانند آن و آبی که
باک شسته میشود یعنی این بابیست در بیان شستن دست و مانند آنست پیش از خوردن طعام و بعد از آن در این باب
پنج حدیث است اول اصل عن ابی القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال من غسل یده قبل الطعام و بعده عاش
فی سعة و عوفی من بلوی فی جسده شرح السعة بفتح و کسر سین و تخفیف عین مصدر معتل الفاء واوی
باب علم فراخی عوفی بصیغه ماضی غایب مجهول باب مفاعله است المعافاة رها کردن از آفت بلوی بفتح بای یکنقطه
و سکون لام و الف مقصوره یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بشست
دست خود را پیش از خوردن طعام و بعد از آن زندگانی کرد در فراخی و رها کرده شد از آفت در بدنش
دوم اصل عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلم قال یا ابا حمزة الوضوء قبل الطعام و بعده یذهبان
الفقر قلت بابی انت و امی یذهبان بالفقر فقال نعم یذهبان به شرح روایتست از ابو حمزه ثمالی
از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امام گفت که ای ابو حمزه دست شستن پیش از طعام و بعد از آن میبرند تنگدستی را
گفتم که پدر و مادرم فدای تو باد آیا میبرند تنگدستی را پس امام گفت که آری میبرند آنرا سوم اصل
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل الیدین قبل الطعام
و بعده زیادة فی العمر و اماطة للغمر عن الثیاب و یجلو البصر شرح اماطه بطای بینقطه
مصدر معتل العین باب افعالست الغمر بفتح غین با نقطه و فتح میم و رای بینقطه چرکی یعنی روایتست از ابو بصیر از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که شستن دو دست پیش از خوردن طعام
و بعد از آن علت زیادتی در عمر است و دور کردن چرکی را از جامها و روشن میکند چشم را چهارم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال من سره ان یکثر خیر بیته فلیتوضأ عند حضور طعامه یعنی روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خوشحال کند او را اینکه بسیار شود برکت خانه او پس باید که
دست بشوید نزد حاضر شدن طعام او پنجم اصل عن ابی عوف البجلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول الوضوء قبل الطعام و بعده یزیدان فی الرزق و روی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اوله
ینفی الفقر و آخره ینفی الهم یعنی روایتست از ابو عوف بفتح عین بینقطه و سکون واو و فا بجلی بفتح بای
یکنقطه و فتح جیم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که دست شستن پیش از خوردن طعام و بعد از آن
زیاد میکنند تنگدستی را و آخرش بر طرف میکند غم را باب صاحب البیت یبدأ بالوضوء فی الطعام
شرح یعنی این بابیست در بیان حکم کی دست شستن برای طعام است در این باب سه حدیث است
اول اصل عن محمد بن عجلان عن ابی عبد الله علیه السلم قال الوضوء قبل الطعام یبدأ صاحب البیت لئلا
یحتشم احد فاذا فرغ من الطعام بدأ بمن علی یمین البیت حرا کان او عبدا قال فی حدیث

اخر یغسل اولاد البیت یده ثم یبدأ بمن علی یمینه و اذا رفع الطعام بدأ بمن علی یسار صاحب المنزل
و یکون آخر من یغسل یده صاحب المنزل لانه اولی بالصبر علی الغمر شرح الوضوء بضم واو منصوب محلا
مفعول به است و مقدم شده است بر عاملش قبل منصوب و حالی الوضوء است یبدأ با بای یکنقطه و دال بینقطه
و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است صاحب مرفوع و فاعل است فرغ بفا و رای بینقطه و غین با نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول باب نصر و منع و علم است و بر تقدیر دوم من الطعام نایب فاعلست و بر هر تقدیر
فراغ صاحب خانه بعد از فراغ دیگرانست بدأ بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است فاعل ضمیر مستتر راجع بصاحبست
و از قبیل اسناد مجازیست زیرا که بامر اوست و در بعضی نسخ بدی بصیغه مجهول است یمین البیت عبارتست
از جانب راست کسی که از در خانه بدرون آید برای آوردن آب وضو و در بعضی نسخ یمین الباب است بهمین معنی
پس آن یسار صاحب بیت خواهد بود بنا بر این که او در صدر مجلس نشسته باشد پس حاصل هر دو روایت یکی است
آخر منصوب یا مرفوع است صاحب مرفوع منصوب است یعنی روایتست از محمد بن عجلان بفتح عین بینقطه و سکون جیم
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که دست شستن را پیش از طعام ابتدا میکند صاحب خانه برای اینکه شرم نکند
کسی پس چون فارغ شود از طعام ابتدا میکند بکسی که بر جانب راست خانه است خواه آزاد باشد و خواه بنده
راوی گفت که در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم است که میشوید در اول صاحب خانه دست خود را بعد از آن
ابتدا میکند بکسی که بر دست راست اوست و چون برداشته شود طعام ابتدا میکند بکسی که بر جانب چپ
صاحب منزل است و میباشد آخر کسی که میشوید دست خود را صاحب منزل زیرا که او سزاوار تر است بشکیبائی
بر آلودگی دست دوم اصل عن عمرو بن ثابت عن ابی عبد الله علیه السلم قال اغسلوا ایدیکم
فی اناء واحد تحسن اخلاقکم شرح انا بمعنی ظرفیست که آب دست شستن در آن ریخته میشود تحسن بصیغه
مضارع غایبه تکلم یا غایب معلوم مجرد است یا بصیغه غایب معلوم باب تفعیل است و بهر تقدیر مجزوم است و بنا بر
اول اخلاقکم مرفوع و فاعل است و بنا بر آخر فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر اغسلوا است و اخلاقکم منصوب است
یعنی روایتست از عمرو بن ثابت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بشوئید دستهای خود را در یک ظرف تا نیکو شود
خویهای شما بیان این می آید در شرح حدیث آینده سوم اصل عن الفضل بن یونس قال لما تغدی عندی
ابو الحسن علیه السلم و جیء بالطست بدئ به علیه السلم و کان فی صدر المجلس فقال علیه السلم ابدأ بمن علی یمینک
فلما ان توضأ واحد اراد الغلام ان یرفع الطست فقال له ابو الحسن علیه السلم دعها و اغسلوا ایدیکم فیها
شرح حکایت آنکه امام موسی کاظم علیه السلم بخانه فضل بن یونس و چاشت خوردن در آنجا مشهور بوده و در اکثر نسخ
در کتب رجال الطست بفتح طای بینقطه و سکون سین بینقطه و تای دو نقطه در باب الاعرب طشت بشین با نقطه صاحب
قاموس گفته که الطست الطس ابدل من احدی السینین تاء و حکی بالشین المعجمة یعنی عبارتست از یلین بیت

و بیان شد در شرح حدیث اول این باب ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال جواب لما برفع طشت عبارت است
از بیرون بردن برای خالی کردن و بر گردانیدن و این عمل در شستن پیش از طعام متعارف نیست بلکه در شستن
بعد از طعام متعارف نیست بلکه در شستن بعد از طعام متعارف است برای اینکه دستها آلوده میباشد و شستن
دست و ریختن آن آب در آب آلوده نزد مردم معیوب است تانیث ضمیر دعها و فیها باعتبار ارجاع بماده است
یعنی روایت است از فضل بن یونس گفت که در وقتی که چاشت خورد در خانه امام موسی کاظم علیه السلم و آورده شد
ظرف مس ابتدا کرده شد بامام علیه السلم و بود در صدر مجلس گفت امام علیه السلم غلام را که ابتدا کن بکسی
که بر دست راست تست در وقت در اول آوردن نویسی مرا بر بجانم که دست بشست یک کس را ده کرد غلام
ایزا که بردار طشت را برای ریختن پس گفت او را امام موسی کاظم علیه السلم که واگذار در آن یک آب را و بنویید
دستهای شما را در آن باب حل و ششم اصل باب التمندل و مسح الوجه بعد الوضوء
تمندل بمیم زایده و نون و دال بی نقطه مصدر ملحق بباب تفعلل است یعنی این باب در دست خشک کردن بدستمال
و دست مالیدن بر رو بعد از دست شستن است درین باب پنج حدیث است اول اصل عن رجل قال قال ابو
عبد الله علیه السلم اذا غسلت یدك للطعام فلا تمسح یدك بالمندیل فانه لا یزال البركة فی الطعام
ما دامت النداوة فی الید شرح المندیل بکسر و فتح میم زایده و سکون نون و کسر دال بی نقطه و یای دو نقطه
در پایین دستمال است نداوه بفتح نون تری است یعنی روایت است از مردی که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون
شستی دست خود را برای اینکه طعام خوری پس ممال دست خود را بدستمال زیرا که شان این است که همیشه هست
برکت در طعام است مادامی که تری در دست باشد دوم اصل عن مرازم قال رایت ابا الحسن علیه السلم اذا توضا
قبل الطعام لم یمس المندیل و اذا توضا بعد الطعام مس المندیل شرح مرازم بضم میم و را بی نقطه
و الف و کسر زای با نقطه است لم یمس بفتح میم و تشدید سین مفتوحه است یعنی روایت است از مرازم گفت که دیدم
امام موسی کاظم علیه السلم را که چون دست میشست پیش از طعام دست نمیمالید بدستمال را و چون دست میشست
بعد از طعام دست میمالید بدستمال را سوم اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلم انه کره ان یمسح
الرجل یده بالمندیل و فیها شیء من الطعام تعظیما للطعام حتی یمصها او یکون الی جنبه صبی
یمصها شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب علم است و فیها شیء من الطعام منع رسیت که دو نوع دستمال متعارف
بوده یکی برای برطرف کردن چربی از دست پیش از شستن با آب دیگری برای خشک کردن بعد از شستن با آب است
یمصها بتشدید صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم و نصر در اول منصوب و در دوم مرفوع است المص
بفتح میم مکیدن یعنی روایت است از زید شحام از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام ناخوش داشت اینرا که پاک
کند مرد دست خود را بدستمال در حالی که در دست باشد چیزی از خوردنی برای تعظیم خوردنی که مبادا که

ضایع شود

ضایع شود تا اینکه بمکد دست خود را یا باشد در پهلوی او کودکی که بمکد دست او را چهارم اصل عن عقبه یرفعه
الی ابی عبد الله علیه السلم قال مسح الوجه بعد الوضوء یذهب بالکلف و یزید فی الرزق شرح در بعض
نسخ عن ابراهیم بن عقبه است الکلف بفتح کاف و فتح لام تیرگی متفرق در رو یعنی روایت است از عقبه بضم عین
بی نقطه و سکون قاف و بای یک نقطه نسبت میداد حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که دست
مالیدن بر رو بعد از دست شستن میبرد لکه تیره رو را و زیاد میکند در روزی پنجم اصل عن المفضل قال
دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم فشکوت الیه الرمد فقال لی و ترید الطرف ثم قال لی اذا غسلت یدك
بعد الطعام فامسح حاجبیك و قل ثلث مرات الحمد لله المحسن المجمل المنعم المفضل قال ففعلت
ذلك فما رمدت عینی بعد ذلك والحمد لله رب العالمین شرح الرمد بفتح رای بی نقطه و فتح میم و دال بی نقطه
مصدر باب علم بدرد آمدن چشم او ترید بهمزه استفهام و واو عاطفه بر مقدر است و مراد این است که آیا درمان
میخواهی و چنین درمانی میخواهی الطریف بفتح طای بی نقطه و کسر رای بی نقطه و فا تازه خوش آینده بحسن و به
نظر رس بصیغه اسم فاعل باب افعال است یعنی روایت است از مفضل بضم میم و فتح فا و تشدید ضاد با نقطه مفتوحه
گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس شکایت کردم بسوی او که بدرد آمدن چشم را پس گفت مرا
که آیا و میخواهی درمان تازه عجیب را بعد از آن گفت مرا که چون شستی دست خود را بعد از خوردن پس دست بمال
دو ابروی خود را و بگو سه بار که سپاس الله راست که نیکوکار است زیبا کننده کار است نعمت دهنده است
عطا دهنده ابتدای است راوی گفت که پس کردم آنرا پس بدرد نیامد چشم من بعد از آن و سپاس الله راست
که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است باب حل و هفتم اصل باب التسمیة والتحمید والدعاء
علی الطعام شرح این باب در بیان بسم الله گفتن و الحمد لله گفتن و دعا بر سر طعام است درین باب بیست و پنج
حدیث است اول اصل علی السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا وضعت
المائدة حفتها اربعة آلاف ملك فاذا قال العبد بسم الله قالت الملائكة بارك الله علیكم
فی طعامكم ثم یقولون للشیطان اخرج یا فاسق لا سلطان لك علیهم فاذا فرغوا فقالوا الحمد
لله قالت الملائكة قوم انعم الله علیهم فادوا شكر ربهم واذا لم یسموا قالت الملائكة للشیطان
ادن یا فاسق فكل معهم فاذا رفعت المائدة ولم یذكروا اسم الله علیها قالت الملائكة قوم انعم
الله علیهم فنسوا ربهم جل و عز شرح مائده عبارت است از خوان طعام خواه دستار خوان باشد و خواه از
چوب باشد و خواه غیر آنها باشد حفتها بحای بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحف بفتح حای
فرو گرفتن چیزی را از جانبهای آن لام العبد برای عهد ذهنی است و اشارت است باینکه گفتن یکی کافی است از گفتن
دیگران چنانچه می آید در حدیث نهم این باب اربعة جمله خبریه و دعائیه میتواند بود قوم خبر مبتدای محذوف است

بتقدیر هو لاء ادوا بتشدید دال بینقطه مفتوحه است لم یسموا بتشدید میم مضمومه از باب تفعیل یعنی فعل ماضی
عبارتست از بی برکت شدن طعام فنسوا بفتح نون و ضم سین بینقطه از معتل اللام باب علم است
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون گذاشته شود خوان
طعام فرو میگیرند او را چهار هزار فرشته پس چون گوید بنده که بسم الله میگویند فرشتگان که برکت کرد الله بر شما
در طعام شما بعد از آن میگویند شیطان را که بیرون روای سرکش نیست زوری ترا بر ایشان پس چون فارغ شوند پس گویند
که الحمد لله میگویند فرشتگان که اینها جمعیند که انعام کرد الله بر ایشان پس بجا آوردند شکر صاحب کل اختیار
شانرا و چون بسم الله نگویند میگویند فرشتگان شیطان را که نزدیک شو ای سرکش پس بخور با ایشان پس چون
برداشته شود خوان او مذکور نکنند نام الله را بران میگویند فرشتگان که اینها جمعیند که انعام کرد الله بر ایشان
پس فراموش کردند صاحب کل اختیارشانرا از جل و عز **دوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
وضع الخوان فقل بسم الله و اذا اکلت فقل بسم الله علی اوله و آخره و اذا رفع فقل الحمد لله **شرح** یا در بسم
الله برای استعانت است بتقدیر بستعین باسم الله و ظرف علی اوله در علی اوله منصوب و حال کسر است چون مفعول
بواسطه حرف جر است **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون گذاشته شود
خوان طعام پس بگو که بسم الله و چون خوری پس بگو بسم الله علی اوله و آخره و چون خوان برداشته شود پس بگو
که بسم الله علی اوله و آخره و چون خوان برداشته شود پس بگو که الحمد لله **سوم اصل** عن ابی حمزة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان ابی صلوات الله علیه اتاه اخوه عبد الله بن علی بشاذه لعمرو بن عبید و واصل
و بشیر الرحال فاذن لهم فلما جلسوا قال انه ما من شیء الا وله حد ینتهی الیه فجیء بالخوان فوضع فقالوا
فیما بینهم قد والله استمکنا منه **شرح** لیستاذن بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال مرفوع
و جمله حالیه است و ضمیر مستتر راجع بعبد الله است بشیر بضم باء یکنقطه و فتح شین بانقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و راء بینقطه مصغر بشر بکسر باء و سکون شین است و او و دو و بعقبی از رؤسای معتزله اند الرحال بفتح راء
بینقطه و تشدید حاء بینقطه بالای دو زبرای نشر اذن بصیغه معلوم یا مجهول از باب علم است الحد بفتح حاء بینقطه
و تشدید دال بینقطه تمیز چیزی از چیزی و مراد اینجا قرارداد شرعی برای چیزیست باعتبار آنکه نیک از
بد متمیز میشود از بدان بسبب آن قرارداد ینتهی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است
و ضمیر مستتر راجع بشیء است الانتهاء رسیدن ضمیر الیه راجع بحد است و مقصود آنست که هر یک از نماز و روزه
و امثال آنها نیک و بد دارد و قراردادهای شرعیه برای تمیز نیک و بد آنها هست و آن قراردادها بسیار
دور و مشکل نیست که آن افعال با آن قراردادها نرسد پس شما غافل میشوید و خود را گرفتار عذاب جهنم میکنید
بسبب بطلان نماز و روزه و سایر اعمال شما فقالوا فیما بینهم عبارتست از نگاه بیکدیگر و قد والله یا جمله قسم واسطه

شده

شده میان قد و مدخولش استمکنا بتشدید نون بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب استفعال است الاستمکان
بیمانع شدن از چیزی بمعنی قدرت یافتن بر غالب شدن بران چیز ضمیر منه راجع بامام علیه السلام است خیال ایشان
این بوده که طعام خوردن قراردادی نمیتواند داشت چون از عادات مشهوره است **یعنی** روایتست از ابو حمزه
سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بدرستی که پدرم صلوات الله علیه آمد نزد او برادرش عبد الله بن
علی رخصت مطلبید برای عمرو بن عبید و واصل بن عطا و بشیر بالان دوز پس پدرم رخصت داد برای ایشان
پس در وقتی که نشستند پدرم گفت که نیست هیچ چیزی مگر بحالی که از است قراردادی که میرسد بسوی آن قرار
داد با سانی پس آورده شد خوان طعام پس گذاشته شد پس معتزله گفتند در آنچه میان خودشان بود از رمز و کنایه
که بتحقیق که بخدا قسم که راه اعتراض و غالب شدن براو یافتیم **اصل** فقالوا له یا جعفر هذا الخوان من
النبی فقال نعم قالوا فما حده قال حده اذا وضع قیل بسم الله و اذا رفع قیل الحمد لله و یاکل کل انسان
مما بین یدیه و لا یتناول من قدام الآخر شیئا **شرح** یاکل بتقدیر ان یاکل است پس منصوب و مرفوع میتواند بود
و آن معطوفست بر مضمون جمله سابقه که در حکم مفرد است و خبر مبتدا است و بر این قیاس است لا یتناول **یعنی**
پس معتزله گفتند او را که ای ابو جعفر آیا این خوان از جمله نبی است پس امام گفت که آری گفتند که پس چیست
قرارداد بهم آن پدرم گفت که قرارداد آن مثل اینست که چون گذاشته شود گفته شود که بسم الله و چون برداشته
شود گفته شود که الحمد لله و خورد هر شخصی از آنچه در پیش اوست و برندارد از پیش دیگر چیزیرا **چهارم اصل**
عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وضع الغداء والعشاء فقل بسم الله فان الشیطان
لعنه الله یقول لاصحابه اخرجوا فلیس ههنا عشاء ولا مبیت و اذا نسی ان یسمی قال لاصحابه
تعالوا فان لکم ههنا عشاء و مبیتا **شرح** و اذا بکسر همزه و ذال با نقطه و الف است و در بعضی
نسخ و ان است نسی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بشیطان است و مفعول اول محذوفست
بتقدیر نساک ان مصدریه است و مصدر مفعول دوم است یسمی بصیغه مخاطب معلوم باب تفعیل است و میتواند بود که نسی بصیغه
مجهول باب علم باشد و مصدر نایب فاعل باشد و یسمی بصیغه غایب مجهول باشد و ضمیر مستتر راجع باسم الله باشد تعالوا بصیغه
امر معتل اللام باب تفاعل است **یعنی** روایتست از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون گذاشته شود
چاشت و شام پس بگو که بسم الله چه بدرستی که شیطان لعنه الله میگوید یارانش را که بیرون روید چه نیست اینجا چاشت اینجا شام و نه
بروز آوردنی برای شما و چون از یاد برد انسان که بسم الله گوئی میگوید یارانش را که بیائید چه بدرستی که برای شماست
اینجا شام و شب بروز آوردنی **پنجم اصل** عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال امیر
المومنین صلوات الله علیه من اکل طعاما فلیذکر اسم الله عز و جل علیه فان نسی فذکر اسم الله من بعد
تقیا الشیطان لعنه الله ما کان اکل و استقبل الرجل الطعام **شرح** بعد بفتح با و سکون عین و ضم دال است

تقبیا بقاف و یاء دو نقطه در پایین و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است تقبل بقاف و باء یک نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعل است و در بعضی نسخ بقاف و تشدید لام است و آن مناسب نمینماید یعنی
روایت است از غیاث ابن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که هر که
خواهد که بخورد طعامی را پس باید که مذکور کند اسم الله عز و جل را بر آن پس اگر فراموش کند پس مذکور کند اسم الله را
بعد از آن میگرید شیطان لعنه الله آنچه را اگر بوده که خورده بود و از سر میگیرد از خوردن طعام را با آنچه
گرانچه در سابق خورد و محسوب نمیشود محسوب میشود باعتبار برکت و نفع ششم اصل وبهذا الاسناد قال قال
من ذکر اسم الله عز و جل علی الطعام لم یسال عن نعیم ذلک ابدا شرح اسناد بکسر همزه است عن نعیم ذلک
اشاره است بآیت سوره تکاثر ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و بیانش در حدیث سوم و پنجم باب آخر فی
التقدیر وان الطعام لا حساب له که باب سی و سوم است یعنی و باین سند سابق امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که امیر المومنین علیه السلام گفت که هر که مذکور کند اسم الله عز و جل را بر طعام پرسیده نمیشود از رحمت آن
طعام هرگز هفتم اصل عن کلیب الاسدی عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الرجل المسلم اذا اراد
ان یطعم طعاما فاهوی بیده فقال بسم الله والحمد لله رب العالمین غفر الله عز و جل له قبل ان تصل
اللقمة الی فیه کلیب بضم کاف و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است یطعم
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است اهوی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاهوا دراز
شدن با در بیده برای تعدیه است روایت است از کلیب اسدی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که
مرد مسلمان چون خواهد که خورد طعامی را پس دراز کند دست خود را برای برداشتن لقمه پس گوید که بسم الله والحمد لله
رب العالمین می آمرزد الله عز و جل گناهان را برای او پیش از آنکه رسد لقمه سوی دهن او
عن احمد بن الحسن المیثمی رفعه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا وضعت المائدة بین یدیه
قال سبحانک اللهم ما احسن ما تبتلینا سبحانک ما اکثر ما تعطینا سبحانک ما احسن ما تعافینا
اللهم اوسع علینا و علی فقراء المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات المیثمی بیان شد
در شرح حدیث اول باب الغداء والعشاء که باب چهل و دوم است سبحانک منصوب مفعول مطلق فعل محذوف است
ما احسن در دو جا و نظیرش صیغه تعجب است ما در دوم و دو نظیرش مصدریه است تبتلینا بباء یک نقطه و کسر لام
و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال است فرق میان مومن و مسلم اینجا آنست
که مومن کبیره حلال نمیکند و مسلم اعم است از آن و از کسی که کبیره کند بی اصرار روایت است از احمد بن حسن
میثمی نسبت داد حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که چون گذاشته میشد
خوان در پیش او میگفت که ای تنزیه لایق تو خداوندا چه نیکوست نعمت دادن تو ما را ای تنزیه لایق

تو چه بسیار است

چه بسیار است بخشش تو ما را ای تنزیه لایق تو چه نیکوست رهانیدن تو ما را از آفت و مرض خداوندا فراخ کن
بر ما و بر تنگدستان مردان مومن و زنان مومن و مردان مسلمان و زنان مسلمان نهم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج
قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول اذا حضرت المائدة و سمی رجل منهم اجزا عنهم اجمعین شرح
روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون حاضر شود خوان طعام
و بسم الله گوید یکی از آن جماعت بجای جماعت حاضران کافی میشود از ایشان همگی دهم اصل عن السکونی عن ابی
عبدالله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا طعم عند اهل بیت قال طعم عندکم الصائمون
واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة الاخیار شرح طعم هر دو جا بصیغه ماضی غایب معلوم باب
علم است و دوم از جمله دعاییه است و شاید که فرق میان طعم و اکل این باشد که اکل بعد از امتداد زمان گرسنگی
باشد مثل خوردن روزه داران و دوم اعم باشد یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بود رسول الله صلی الله علیه و آله که چون چیزی میخورد نزد خانواده میگفت ایشان را که خوردند نزد شما روزه
داران و خوردند طعام شما را نیکوکاران و درود کنند شما را فرشتگان بهتران یازدهم اصل عن رجل عن ابی
عبدالله علیه السلام قال اذا اکلت الطعام فقل بسم الله فی اوله و آخره فان العبد اذا سمی قبل ان یاکل
لم یاکل معه الشیطان و اذا لم یسم اکل معه الشیطان فاذا سمی بعد ما یاکل و اکل الشیطان بعد
تقیا الشیطان ما اکل شرح فی متعلق بقل است و مراد آنست که اگر در اول فراموش کرده باشی در آخر بگو
بعد منصوب و مضاف است ما مصدریه است یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خوری
طعام را پس بگو بسم الله را در اولش و در آخرش چه بدرستی که بنده چون بسم الله گوید پیش از آنکه خورد نمیخورد
با او شیطان و چون بسم الله نگوید میخورد با او شیطان پس چون بسم الله گوید بعد از آنکه خورد و خورده باشد
شیطان با او قی میکند شیطان آنچه را که خورده دوازدهم اصل عن ابی یحیی الصنعانی عن ابی عبدالله علیه السلام
قال کان علی بن الحسین علیهما السلام اذا وضع الطعام بین یدیه قال اللهم هذا من منک و فضلک
وعطائک فبارک لنا فیه و سوغناه وارزقنا خلفا اذا اکلناه و رب محتاج الیه رزقت فاحسنت
اللهم واجعلنا من الشاکرین فاذا رفع الخوان قال الحمد لله الذی حملنا فی البر والبحر و رزقنا
من الطیبات و فضلنا علی کثیر ممن خلق تفضیلا شرح صنعانی بفتح صاد بی نقطه و سکون نون
و عین بی نقطه والف و نون منقلبه از همزه منسوب بشهریست از یمن و بهمزه منسوب بمحلیست نزد دروازه
دمشق منک بفتح میم و تشدید نون است فضلک بفتح فا و سکون ضاد با نقطه است سوغنا بسین بی نقطه
و غین با نقطه بصیغه امر باب تفعیل است خلفا بفتح خاء با نقطه و فتح لام و فاء است ضمیر اکلناه راجع بهذا
است رب بضم راء و تشدید باء یک نقطه مفتوحه اسم است نزد کوفیین و بلکه برای تکثیر است و مبتداست

ومضاف الیه نایب فاعل است رزقت بصیغه مخاطب معلوم باب نصر تقدیر رزقته است واکر در محلی منصوب باشد
احتیاج بتقدیر نیست حملنا تا اخر اشارتست بایت سوره بنی اسرائیل یعنی روایتست از ابو یحیی صنعانی از امام
جعفر صادق علیه السلم کفت یکی بعض اولاد علی بن الحسین علیهما السلم که چون کذاشته میشد طعام در پیش او میکفت که خداوندا
این از کرم تو و تفضل تو و احسان تست پس برکت ده برای ما دران وکوارا کن ما را آن و روزی ده ما را
عوض چون خوریم از آن و بسی محتاج الیه روزی ما پس نیکوئی کردی خداوندا و نیکو دار ما را از شکر کزاران
نعمت پس چون بر داشته میشد طعام میکفت که سپاس الله راست که سوار کرد ما را در صحرا و دریا
و روزی کرد ما را از پاکیزها و ترجیح داد ما را بر بسیاری از انکه افریده ترجیحی سیزدهم اصل
عن جراح المدائنی قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذکر اسم الله عز وجل علی الطعام فاذا فرغت
فقل الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم شرح روایتست از جراح بفتح جیم و تشدید را بی نقطه و حاء بی نقطه
مدائنی که کفت که امام جعفر صادق علیه السلم که مذکور کن نام الله عز وجل را بر طعام پس چون فارغ شوی پس بکو که
سپاس الله راست انکه طعام میدهد و طعام داده نمیشود چهاردهم اصل عن عبد الرحمن العرزمی عن
ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه من ذکر اسم الله عز وجل عند طعام او شراب
فی اوله وحمد الله فی اخره لم یسئل عن نعیم ذلک الطعام ابدا شرح روایتست از عبد الرحمن بفتح عین بی نقطه
و سکون را بی نقطه و فتح زای بنقطه از امام جعفر صادق علیه السلم که کفت که کفت امیر المومنین صلوات الله علیه که هر که
مذکور کرد اسم الله عز وجل را نزد خوردنی یا اشامیدنی در اول آن و حمد کرد الله را در اخرش پرسیده
نمیشود از راحت آن خوردنی مثلا هرکز موافق الجه بیان در شرح حدیث ششم این باب پانزدهم
اصل عن رجل عن ابی جعفر علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله اذا رفعت المائدة قال اللهم
اکثرت واطبت وبارکت فاشبعت وارویت الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم شرح روایتست از
مردی از امام محمد باقر علیه السلم کفت که بود رسول الله صلی الله علیه و اله که چون بر داشته میشد خوان طعام میکفت
که خداوندا بسیار دادی و پاکیزه کردی و برکت دادی پس سیر کردی و سیراب کردی سپاس الله راست
انکه طعام میدهد و طعام داده نمیشود شانزدهم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان
ابی علیه السلم یقول الحمد لله الذی اشبعنا فی جائعین وارونا فی ظامئین وآوانا فی ضاحین وحملنا
فی راجلین وامننا فی خائفین واخدمنا فی عانین شرح ظامئین بظاء با نقطه و کسر میم و همزه است
عانین تا بعین بی نقطه والف و کسر نون و سکون یا و دو نقطه در پایین در صحاح عانین بمد و یا بوده یکی افتاده
یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم که میکفت که سپاس الله راست انکه سیر کرد ما را
ما در میان کرسنکانی و جا داد ما را در میان بی سامانانی و سوار کرد ما را در میان پیادکانی و ایمن کرد

در میان کرسنکان
و سیراب کرد ما را م

مارا

ما را در میان ترسناکانی و خدمتکار داد ما را در میان رنج برانی هفدهم اصل عن عبید بن زرارة قال
اکلت مع ابی عبد الله علیه السلم طعاما فما احصی کم مرة قال الحمد لله الذی اشتهیه شرح حصر کیا بی نقطه و صاد بی نقطه
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست الاحصاء دانستن شمار چیزی کم استفهامیه است مره منصوب و تمیز است
اشتهیه بصیغه مضارع معلوم باب افتعالست و ضمیر غایب راجع بطعام است یعنی روایتست از عبید بن زرارة که کفت
که خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم طعامی را پس نمیدانم شمار انرا که چند بار کفت که سپاس الله راست انکه کردانید
مرا با نیرو کسی که اشتها دارم طعام را یا نمیخ کرافتی و مرضی ندارم هجدهم اصل عن داود بن فرقد عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه وآله ضمنت لمن یسمی علی طعام الا یشتکی منه
فقال له ابن الکواء یا امیر المومنین لقد اکلت البارحة طعاما فسمیت علیه واذانی فقال لعلک
اکلت الوانا فسمیت علی بعضها ولم تسم علی بعض یا لکع شرح ضمنت بصیغه بضاد با نقطه
و نون بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است عبد الله بن الکواء بفتح کاف و تشدید واو و الف ممدوده از خارجیان
نهروان است البارحه بباء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و حاء بی نقطه شب کذشته لکع بضم لام و فتح کاف و تخفیف
عین بی نقطه است یعنی احمق یعنی روایتست از داود بن فرقد بفتح فا و سکون را بی نقطه و فتح قاف و دال
بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم که کفت که کفت امیر المومنین صلوات الله علیه که ضامن شدم برای کسی که ذکر اسم الله کوید
بر طعامش اینکه آزار نکشد از آن پس کفت او را پسر کوا که ای امیر المومنین بدرستیکه بتحقیق خوردم دوش
طعامی پس بسم الله کفتم بر آن و آزار کرد مرا پس امیر المومنین صلوات الله علیه کفت که شاید که تو خورده
باشی چند رنگ را پس بسم الله کفته باشی بر بعضی انها و بسم الله نکفته باشی بر بعضی ای کودن این حکم مبنی
بر علم بواقع است یا بعنوان مناسبت چنانچه ظاهر میشود از حدیث اینده و حدیث بعد از آن نوزدهم
اصل عن مسمع قال شکوت ما القی من اذی الطعام الی ابی عبد الله علیه السلم اذا اکلته فقال لم تسم
انی لاسمی وانه لیضرنی فقال اذا قطعت التسمیة بالکلام ثم عدت الی الطعام تسمی قلت لا قال
فمن ههنا یضرک اما لو انک اذا عدت الی الطعام سمیت ما ضرک شرح مسمع بکسر میم
و سکون سین بی نقطه و فتح میم دوم و عین بی نقطه است القی بقاف والف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
علم است من بیانیه است الاذی بفتح همزه و ذال با نقطه والف اسم مصدر باب افعال آزار کردن و آن مضاف
بفاعل است الی متعلق بشکوت است اذا در اول مفعول فیه است و معمول اذی است و مراد اذیت که زود از ان معلوم
مخفی نماند که تا خیر معمول اذی از معمول شکوت رکیکست یضرنی از باب نصر است تسمی بصیغه مخاطب تقدیرش اما
اما بفتح همزه و تخفیف میم است یعنی روایتست از مسمع که کفت که شکایت کردم انچه را که میکشم از آزار
کردن طعام سوی امام جعفر صادق علیه السلم در وقتی که خوردم از ان پس امام کفت که بسم الله نکفتی کفتم که بدرستی که

من همانه بسم الله میکویم بدترکه آن همانه ازار میکند مرا پس کفت مرا که چون بردی اسم الله کفتی بهم یابی بعدازان برکشتی سوی خوردن طعام آیا بسم الله میکویی کفتم که نه کفت که پس ازاینجا ازار میکند ترا کاه باش اکر مسود اینکه چون برکردی سوی خوردن طعام بسم الله کوئی ازار نمیکیرد ترا **بیستم اصل** عن داود بن فرقد قال قلت لابی عبدالله علیه السلم کیف اسمی علی الطعام قال فقال اذا اختلفت الآنیة فسم علی کل اناء قلت فان نسیت ان اسمی قال تقول بسم الله علی اوله واخره **شرح** انیة جمع اناء است **یعنی** روایت است از داود بن فرقد کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چکونه اسم میکویم بر طعام راوی کفت که پس امام کفت که چون منعقد شود ظرفهای طعام بر سر سفره پس بسم الله بکو بر هر ظرفی که شروع در خوردن از ان میکنی کفتم که پس اکر فراموشی کرده باشم اینکه بسم الله کویم چه میکویم امام کفت که میکوئی که بسم الله علی اوله واخره
بیست و یکم اصل عن یونس بن ظبیان قال کنت مع ابی عبدالله علیه السلم بحضره وقت العشاء فذهبت لاقوم فقال اجلس یا اباعبدالله فجلست حتی وضع الخوان فسمی حین وضع فلما فرغ قال الحمد لله هذا منك ومن محمد صلی الله علیه واله **شرح** ذهبت بصیغه متکلم است اقوم مرفوع است من نهرد وجا بفتح میم وتشدید نون یا بکسر میم وسکون نون نوشت ومکان من محمد صلی الله علیه واله باعتبار آنست که او بهترین مخلوقات است واکر او نمی بود مخلوقی دیکر نیز نمی بود یا باعتبار آنست که وجود این امت طفیلی اوست یا باعتبار آنست که او پدر ایمه علیهم السلم است **یعنی** روایت است از یونس بن ظبیان کفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلم چون حاضر شد وقت شام پس رفتم که برخیزم پس امام کفت که بنشین ای ابوعبدالله پس نشستم تا انکه کذاشته شد خوان طعام پس امام علیه السلم بسم الله کفت وقتی که کذاشته شد پس وقتی که امام فارغ شد کفت که سپاس الله راست این نعمت است ونعمت محمد صلی الله علیه واله است **بیست و دوم اصل** عن ابن بکیر قال کنا عند ابی عبدالله علیه السلم فاطعمنا ثم دفعنا ایدینا فقلنا الحمد لله فقال ابوعبدالله علیه السلم هذا منك ومن محمد صلی الله علیه واله اللهم لك الحمد صلی الله علی محمد وعلی اهل بیته **شرح** فارفقال است یعنی دست برداشتن صاحب خانه از طعام بعد از دست برداشتن دیکران است **یعنی** روایت است از عبدالله بن بکیر کفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس طعام داد مارا بعد از ان برداشتیم دستهای مارا از طعام پس کفتیم که الحمد لله پس کفت امام جعفر صادق علیه السلم که این نعمت است ونعمت محمد صلی الله علیه واله است پس سپاس درود کناد الله بر محمد وبر خانه وادهٔ او **بیست و سوم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذکروا الله عز وجل علی الطعام ولا تلغطوا فانه نعمة من نعم الله ورزق من رزقه یجب علیکم فیه شکره وذکره وحمده **شرح** لا تلغطوا بسکون لام وفتح غین بانقطه وطاء بی نقطه بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب معلوم باب منع یا باب افعال است اللغط بفتح لام وسکون غین والالغاط سخن بی فایده کفتن والسخن الغلط بفتح لام وفتح غین میکویند

غین میکویند **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ذکر کنید الله عز وجل را بر طعام وسخن غیر ضروری مکویید چه بدرستی که طعام نعمتی است از نعمتهای الله وروزی است از روزیهای او واجب است بر شما در ان شکر او وذکر او وحمد او **بیست و چهارم اصل** عن رجل قال اکل ابوعبدالله علیه السلم بلحم فبرد ثم اکلناه من بعد فقال الحمد لله الذی جعلنی اشتهیه ثم قال النعمة فی العافیة افضل من النعمة علی القدرة **شرح** ام بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است برد بباء یکنقطه وراء بی نقطه ودال بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر یا باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بلحم است البرد بفتح باء یکنقطه وسکون راء ریزه ریزه کردن بکارد ومانند آن وخشک کردن التبرید تضعیف کردن وخشک کردن است بصیغه مجهول باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بامام است باء در به برای تعدیه بمفعول دوم است وضمیر راجع بلحم است من بکسر میم وسکون نون بمعنی است بعد مبنی بر ضم است واشاره است باینکه خادم دیر آورد آنرا القدره توانائی ومراد اینجا فراخدستی ومال داریست یا مراد حکومت وشوکت است **یعنی** روایت است از مردی کفت که امر کرد امام جعفر صادق علیه السلم بکوشتی پس ریزه ریزه کرده شد مانند براده بعد از ان داده شد آن کوشت در بعد از ان پس امام که سپاس الله راست آنکه کردانید مرا با نیروئی که اشتها دارم آن کوشت را با همه که افتی ومرض ندارم بعد از ان امام کفت که نعمت در تندرستی بهتر وکوارا تر است از نعمت بر مالداری **بیست و پنجم اصل** عن مسمع عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ما من رجل یجمع عیاله ویضع مائدة ویسمی ویسمون فی اول الطعام ویحمدون الله عز وجل فی اخره فترفع المائدة حتی یغفر لهم **شرح** روایت است از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه واله که نیست هیچ مردی که جمع کند عیال خود را وکذارد خوان طعام را وبسم الله کوید وعیال نیز بسم الله کویند در اول طعام وحمد کنند الله عز وجل را در آخرش پس برداشته نشود خوان مکر اینکه می آمرزد کناهان را برای ایشان **باب صد وهشتم از اصل باب نوادر** **شرح** این باب بیان مضمونهای نادر است در بیست ویک حدیث **اول اصل** عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم لا تاکلوا من راس الثرید وکلوا من جوانبه فان البرکة فی راسه **شرح** الثرید بفتح ثاء سه نقطه وکسر راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین ودال بی نقطه نان ریزه کرده شده وفراهم آورده شده در ظرفی برای ریختن آب کوشت ومانند آن بر سرش وآن طعامی است متعارف وتجم بفتح تاء دو نقطه در بالا میکویند **یعنی** روایت است از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت امیر المؤمنین علیه السلم که مخورید اول بار از سر ترید وبخورید اول بار از اطراف آن چه بدرستی که برکت در سر است **دوم اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه سئل عن سفرة وجدت فی الطریق مطروحة کثیر لحمها وخبزها وبیضها وجبنها وفیها سکین فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقوم ما فیها ویوکل لانه یفسد

ولیس له بقاء فان جاء طالبها غرم له الثمن قیل یا امیر المومنین لا یدری سفرة مسلم ام سفرة مجوسی
فقال هم فی سعة حتی یعلموا شرح مطروحه منصوب و حال از ما یری و جایز است که مفعول دوم و صفت باشد
و بنابر اول فی الطریق مفعول دوم است و بنابر دوم ظرف لغو و متعلق بمطروحه است کثیر مرفوع و با تنوین
و خبر مقدم بر مبتدا است یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعیل است ما فیها عبارتست از غیر کارد و مانند
آن یفسد بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر و ضرب و حسن است غرم بالغین بانقطه و را بی نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب علم است لا یدری بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است سفرة تقدیر استفهام است
هم فی سعة مبنی بر قاعده ایست که مذکور میشود در حدیث ... و الباب الحبس که باب هشتاد و نهم است یعنی روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیده شد از سفره که یافته شده
بر راه بر حالی که انداخته شده است بسیار است گوشت و نان آن و تخمهای آن و پنیر آن و در آن است کارد
پس گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که بها کرده میشود آنچه در آنست و خورده میشود زیرا که آن تباه میشود و نیست آنرا
بقائی پس اگر آید جوینده آن تاوان کنند برای او آن بها را گفته شد که ای امیر المومنین معلوم نمیشود که آیا
آن سفره مسلمانی است یا سفره گبریست پس گفت که ایشان در فراخی و رخصت اند تا آنکه دانند که از گبر است
مراد آنست که اگر دانند اجتناب از گوشت و پنیر و متنجس بآنها میکنند سوم اصل عن ابن القداح عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله اذا اکل احدکم فلیاکل مما یلیه شرح روایتست از عبد الله بن
میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفته که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که چون خورد یکی از شما پس باید که خورد
از آنچه در پیش اوست چهارم اصل عن عمرو بن جمیع عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله یلطع
القصعة و یقول من لطع قصعة فکانما تصدق بمثلها شرح یلطع بطاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم و منه است اللطع بفتح لام و سکون طا لیسیدن خواه بانگشت و خواه بزبان یعنی روایتست
از عمرو بن جمیع بفتح جیم و کسر میم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و اله که همیشه میلیسید
کاسه را و میگفت که هر که بلیسید کاسه را پس چنانست که تصدق کرده باشد بطعامی که در مثل آن کاسه گنجد
پنجم اصل علی بن محمد رفعه قال کان امیر المومنین صلی الله علیه و اله یستاک عرضا و یاکل هرتا و قال الهرت
ان یاکل باصابعه اجمع شرح یستاک بسین بی نقطه و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افتعال است عرضا بفتح عین بی نقطه و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب است بمعنی رفتن در پهنای
چیزی و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و حال از فاعل یستاک است و مراد اینست که مسواک را در راه عرض دندان میمالید
نه در طول آن الهرت بفتح ها و فتح را بی نقطه و تا دو نقطه در بالا فراخ بودن دهن بودن و مصدر اینجا نیز
بمعنی اسم فاعل است و مراد اینست که در وقت چیزی خوردن لقمه بزرگ بر میداشت برای اینکه زمان خوردنش کوتاه تر

باشند

باشند پس در وقت کندن چیزی در دهن دهن را فراخ میکرد پس تفسیر آن بخوردن بجمیع انگشتان از قبیل تفسیر بلازم است بجهت آنکه
که کوچک بر داشتن لقمه شعار متکبر است و تطویل زمان خوردن شعار بیکار است و میتواند بود که این نوع خوردن
در خانه برادر مومن میشده باشد برای شاد کردن او موافق آنچه گذشت در بعضی احادیث باب سی و دوم یعنی روایتست از
علی بن محمد بالا برد حدیث را بسوی کسانی که روایت از او است امام گفت که بود امیر المومنین صلی الله علیه و اله که مسواک میکرد
بپهنا رونده و چیزی میخورد دهن فراخ و امام گفت که هرت کنایه است از آنکه چیزی خورد با انگشتان خود همگی ششم
اصل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلم انه کان یجلس جلسة العبد و یضع یده علی الارض و یاکل
بثلث اصابع و ان رسول الله صلی الله علیه و اله کان یاکل هکذا لیس کما یفعل الجبارون احدهم یاکل باصبعیه
شرح جلسة بکسر جیم است اصبع بکسر و همزه ضم و فتح همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح و کسر و ضم با یک نقطه مونث و مذکر
مستعمل میشود یعنی روایتست از ابو خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام بود که می نشست بر سر سفره
نوع نشستن بنده و میگذاشت دست خود را بر زمین و چیزی میخورد به سه انگشت و اینکه رسول الله صلی الله علیه و اله
بود که چیزی میخورد چنین نیست چنانچه میکنند متکبران بیا اینکه یکی از ایشان چیزی میخورد بدو انگشت خود مراد خوردن نان
و امثال آنست که بانگشتان نمی چسپد بتثلیث اصابع در این حدیث منافات ندارد با صابعه اجمع در حدیث سابق
زیرا که آن در چیزهائیست که در دیگ پخته میشود و بانگشتان می چسپد هفتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله اذا اکل احدکم طعاما فمص اصابعه التی اکل بها قال الله عز و جل بارک الله
فیك شرح بارک الله جمله خبریه و انشائیه میتواند بود یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و اله که چون خورد یکی از شما طعامی را پس بمکید انگشتان خود را که چیزی خورد بآنها گفت الله عز و جل
که برکت کرد الله در تو هشتم اصل عن یاسر الخادم قال اکل الغلمان یوما فاکهة و لم یستقصوا اکلها و رموا ولم يستقصوا
بها فقال لهم ابو الحسن علیه السلم سبحان الله ان کنتم استغنیتم فان اناسا لم یستغنوا اطعموه
من یحتاج الیه شرح ~~لم یستقصوا بسکون قاف و صاد بی نقطه مضمومه بصیغه مضارع معتل اللام باب استفعال است~~
~~اکلها و رموا بها فقال لهم ابو الحسن علیه السلم سبحان الله ان کنتم استغنیتم فان اناسا لم یستغنوا~~
~~اطعموه من یحتاج الیه~~ شرح لم یستقصوا بسکون قاف و صاد بی نقطه مضمومه بصیغه مضارع معتل اللام باب استفعال است
اکلها منصوب است رموا بفتح میم است لم یستغنوا بضم نون است یعنی روایتست از یاسر بیا و دو نقطه در پایین
و کسر سین بی نقطه و را بی نقطه خادم امام رضا علیه السلم گفت که خوردند غلامان روزی میوه را و تمام نکردند خوردن
آنرا و انداختند بقیه آنرا پس گفت ایشان را امام رضا علیه السلم از روی تعجب که سبحان الله اگر باشید که مستغنی باشید پس
بدرستیکه مردمان مستغنی نیستند بخورانید آنرا بکسی که حاجت دارد بسوی آن از فقرا نهم اصل عن سماعة بن مهران قال
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الصلوة تحضر و قد وضع الطعام قال ان کان فی اول الوقت تبدا بالطعام

وان کان قد مضی من الوقت شیء ونخاف ان یفوتك فتعید الصلوة فابدأ بالصلوة شرح روایت است از سماعه بن
مهران بکسر میم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز که حاضر میشود بر حالی که بتحقیق گذاشته شده طعام امام
گفت که اگر باشند در اول وقت ابتدا میکنی بخوردن طعام و اگر باشند که بتحقیق گذشته باشد از وقت چیزی
و میترسی که فوت شود از تو پس اعاده کنی نماز را پس ابتدا کن بنماز دهم ل عن یاسر الخادم ونادر جمیعا
قالا قال لنا ابو الحسن علیه السلم ان قمت علی رؤسکم وانتم تاکلون فلا تقوموا حتی تفرغوا ولربما
دعا بعضنا فیقال له هم یاکلون فیقول دعهم حتی یفرغوا شرح روایت است از یاسر خادم دعوهم
و نادر بکسر نون و کسر دال بی نقطه و را بی نقطه همگی گفتند که گفت ما را امام رضا علیه السلم که اگر ایستاده باشم بر
سرهای شما بر حالی که شما چیزی میخورید پس برمخیزید تا آنکه فارغ شوید و بسی که خواند بعض ما خادمان را پس گفته میشد
او را که خادمان چیزی میخورند پس میگفت که بگذارید ایشان را تا آنکه فارغ شوند یازدهم ل وروی عن یاسر الخادم
قال کان ابو الحسن علیه السلم اذا اکل احدنا لا یستخدمه حتی یفرغ من طعامه شرح وروایت کرده شده از یاسر
خادم گفت که بود امام رضا علیه السلم که چون چیزی میخورد یکی از ما خدمت نمیفرمود او را تا آنکه فارغ شود از خوردنش
دوازدهم ل وروی نادر الخادم قال کان ابو الحسن علیه السلم یضع جوزینجه علی الاخری ویناولنی شرح عمص
نادر جوزینجه برای وحدت است الجوزینج بفتح جیم وسکون واو وکسر زای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین و نون
و جیم و گاهی بجای جیم دوم قاف مینویسند معرب گوزینه نان گردکانی و آن نانی است که مغز گردکان کوفته یا ناکوفته
داخل آرد آن کرده اند برای آنکه با پنیر خورده شود پس ظاهر این است که در میان آن دو پنیر بوده یعنی وروایت
کرده نادر خادم گفت که بود امام رضا علیه السلم که میگذاشت یک گوزینه را بر دیگری و میداد مرا که بخورم مراد این است که
در وقتی که خود چیزی میخورد انتظار نمیفرمود مرا تا فارغ شدن او از خوردن شاید که این تخصیص برای این باشد که آب
آوردن برای دست شستن بعد از برداشتن سفره خدمت نادر بوده باشد سیزدهم عن سلیمان الجعفری قال قال ابو کان
الحسن علیه السلم ربما اتی بالمائدة فاراد بعض القوم ان یغسل یده فیقول من کانت یده نظیفة فلا باس
ان یاکل من غیر ان یغسل یده شرح ظاهر این است که بجای قال در دوم کان باید و ما موافق ظاهر نسخه معنی میکنیم
اتی بشاد دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامام است با در بالمائدة برای تعدیه
مفعول دوم است یعنی روایت است از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است گفت که بود امام رضا علیه السلم که بسی که آورده
میشد نزد او خوان طعام پس اراده میکرد بعض حاضران که بشوید دست خود را پس امام گفت که هر که باشد دست او
پاکیزه بوضوی نماز مثلا پس نیست پروائی با آنکه چیزی خورد بی آنکه بشوید دست خود را چهاردهم ل عن بزیع
ابن عمر بن بزیع قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم وهو یاکل خلا وزیتا فی قصعة سوداء مکتوب فی
وسطها بصفرة قل هو الله احد فقال لی ادن یا بزیع فدنوت فاکلت معه ثم حسا من الماء

ثلث حسیات

ثلاث حسیات حین لم یبق من الخبز شیء ثم ناولنیها فحسوت البقیة شرح بزیع هر دو جا بفتح با و کسر زای با نقطه
وکسر زای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وعین بی نقطه است ادن بضم همزه وسکون دال بی نقطه وضم نون است
حسا بحای بی نقطه وسین بی نقطه والف منقلبه از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحسو بفتح حا و سکون سین بمعنی
بسر کشیدن شوربا حسیات بفتح حاء وفتح سین و یای دو نقطه در پایین است یعنی روایت است از بزیع بن عمر بن
بزیع گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم و او میخورد سرکه و روغن زیتون را در کاسه سیاه که نوشته شده بود
در میانش بزردی قل هو الله احد پس گفت مرا که نزدیک شو ای بزیع پس نزدیک شدم پس خوردم با او و بعد از آن
بسر کشید سه از آن شوربا سه بسر کشیدن وقتی که نماند از نان چیزی بعد از آن داد بمن کاسه را پس بسر کشیدم باقیمانده را
پانزدهم ل عن معمر بن خلاد قال سمعت الرضا علیه السلم یقول من اکل فی منزله طعاما فسقط منه شیء
فلیتناوله ومن اکل فی منزله طعاما فسقط منه شیء فلیتناوله ومن اکل فی الصحراء او خارجا فلیترکه
للطائر والسبع شرح روایت است از معمر بضم میم وفتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوحه و را بی نقطه ابن خلاد بفتح خاء
با نقطه و تشدید میم مفتوحه و را بی نقطه ابن خلاد بفتح خای با نقطه و تشدید لام گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلم
میگفت که هر که خورد در منزلش طعامی پس افتد از آن چیزی پس باید که بردارد آن را و هر که خورد در صحرا یا در کوچه
پس باید که واگذارد آن افتاده را برای مرغ یا درنده مثل سگ شانزدهم ل عن حماد بن عثمان قال اولم
اسمعیل فقال له ابو عبد الله علیه السلم علیك بالمساکین فاشبعهم فان الله عز وجل یقول وما یبدئ الباطل
وما یعید شرح اولم بصیغه غایب معلوم باب افعال است علیك اسم فعل است بمعنی ادرک با در بالمساکین برای
تقویت تعدیه بمفعول به است اشبعهم بصیغه امر باب افعال است اشبعهم بصیغه امر باب افعال است نافیه است یا برای
استفهام انکاری است الابداء فایده رسانیدن در اول کار مثل فایده رسانیدن در دنیا الباطل خواهش نفس که
مذکور است در سوره نازعات که و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی مثل خواهش
همصحبتی اغنیاء و مثل خواهش پیروی ظن الاعاده فایده رسانیدن در آخر کار مثل فایده رسانیدن در روز
قیامت یعنی روایت است از حماد بفتح حای بی نقطه و تشدید میم ابن عثمان گفت که طعام عروسی داد اسمعیل پسر امام جعفر صادق
علیه السلم پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که خوب دریاب مسکینان را پس سیر کن ایشان را چه بدرستی که الله عز وجل میگوید
در سوره سبا که و فایده در اول کار نمیرساند خواهش نفس و فایده در آخر کار نمیرساند هفدهم ل عن محمد بن الفضیل
رفعه عنهم علیهم السلم قالوا کان النبی صلی الله علیه واله اذا اکل لقم من بین عینیه واذا شرب سقی من علی یمینه
شرح محمد بن فضیل بضم فا وفتح ضاد با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین راوی امام جعفر صادق وامام موسی کاظم وامام رضا
علیهم السلم است ضمیر عنهم و قالوا راجع بآن سه امام است و ظرف متعلق بمحذوف است تقدیر روی است اکل از باب نصر است لقم
بقاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التلقیم لقمه دادن کسی را و لقمه در دهن گذاشتن کسی را من هر دو جا

بفتح میم و موصوله است من بین عینیه عبارتست از کسی که در برابر او نشسته و تکیه دادن باو برای تلافی و رستگی
اوست از ترب از باب علم است یعنی از باب ضرب است **یعنی** روایتست از محمد بن فضیل نسبت داد حدیث را بجابر ابن آنکه
روایت کرد از امام علیه السلام گفتند که بود نبی صلی الله علیه واله که چون چیزی میخورد لقمه میداد کسی را که برابر او نشسته بود
و چیزی می‌نشانید کسی را که برجانب راست او بود **هجدهم اصل** عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب
ابن سالم رفعه قال قال امیر المومنین صلی الله علیه واله قال رسول الله صلی الله علیه واله لا تؤووا مندیل الغمر
فی البیت فانه مربض للشیطان **شرح** یعقوب بن سالم راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است لا تؤووا
بسکون همزه وضم واو اول بصیغه نهی مهموز الفاء و معتل العین واوی و معتل اللام یائی جمع مذکر مخاطب معلوم
باب افعال است الایواء جا دادن مندیل بکسر و فتح میم زایده است الغمر بفتح غین با نقطه و فتح میم و را بی نقطه چرکی
دست از خوردن گوشت و مانند آن مندیل الغمر عبارتست از آنچه بعد از خوردن طعام و بعد از دست شستن
هر دست مالیده میشود برای برطرف کردن از دست چنانچه گذشت در شرح حدیث سوم باب چهل و نهم
که باب التمندل ناخر است و آن غالبا کهنه رکوها و مانند آنها میباشد که بیرون انداخته میشود با اسم
از دستمال بهتر از دست شستن و دستمال بعد از آن چون بسیار چرکین شده باشد المربض بفتح میم و سکون را
بی نقطه و کسر با یک نقطه و ضاد با نقطه بصیغه اسم مکان باب ضرب جای آرامگاه گوسفند **یعنی** روایتست از علی بن اسباط
از عموی او یعقوب بن سالم نسبت داد حدیث را با مامی که روایت از اوست امام گفت که گفت امیر المومنین علیهم السلام
صلی الله علیه واله که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که جا مدهید دستمال چرکینی را در خانه زیرا که آن خوابگاه است
برای شیطان مراد آنست که آن محل بد بو و بسیار چرکین میباشد و ملائکه از آنها دوری میکنند و شیطان آنها را
دوست میدارد **نوزدهم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله اطرفوا
اهالیکم فی کل جمعة بشیء من الفاکهة واللحم حتی یفرحوا بالجمعة **شرح** اطرفوا بصیغه امر طا بی نقطه و را
بی نقطه و فا بصیغه امر باب افعال است ماخوذ است از طرفه بضم طا و سکون را بمعنی تازه الاطراف دادن چیزی
تازه کسی را **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که تازه
دهید عیالان خود را در هر روز جمعه بچیزی از میوه و گوشت مثلا تا شاد شوند با آمدن روز جمعه **بیستم اصل**
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه واله من بنی مسکنا فلیذبح کبشا سمینا ولیطعم
لحمه المساکین ثم لیقل اللهم ادحر عنی مردة الجن والانس والشیاطین وبارک لی فی بنائی الا اعطی
ما سال **شرح** فلیذبح بسکون لام امر غایب و صیغه مضارع غایب معلوم باب منع است ولیطعم بسکون لام امر
غایب معلوم باب افعال است ثم لیقل بسکون لام امر غایب و صیغه مضارع غایب معلوم معتل العین واوی باب نصر است
ادحر بدال بی نقطه و حا بی نقطه و را بی نقطه بصیغه امر باب منع است المردة بفتح میم و فتح را بی نقطه

ودال بی نقطه

و دال بی نقطه جمع مارد بمعنی نافرمان در معنی لغت صحیح الکلی و الشیاطین بفتح نون از قبیل ذکر عام بعد از خاص است
و شیاطین شامل شیاطین جن و انس است بنائی بباء حرف جر و ضم نون و تشدید زای با نقطه و الف و یا ضمیر متکلم است النزال
جمع نازل فرود آینده گاه و مراد اینجا مهمانان است الا بکسر همزه و تشدید لام برای استثنا از محذوف است بتقدیر ما فعل و انجمله
استیناف بیانی است اعطی بصیغه ماضی غایب مجهول از باب افعال است **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت پیغمبر صلی الله علیه واله که هر که بنا کرد منزلی پس باید که ذبح کند قوچی فربه را و باید که خوراند گوشت
آن را مسکینان بعد از آن باید که گوید که خداوندا دفع کن از من نافرمانان جنیان و انسیان را و گمراه کنندگان را
و برکت ده برای من بسبب مهمانان من بنای این آنکه نکرد آنچه را که مذکور شد مگر آنکه داده شد هر چه طلب کرد
بیست و یکم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا علیه السلام قال اذا اکلت فاستلق علی قفاک
وضع رجلک الیمنی علی الیسری **شرح** استلق بسکون لام و کسر قاف بصیغه امر معتل اللام باب استفعال است
الاستلقاء افتادن بر پشت ضع بفتح ضاد با نقطه و سکون عین بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء واوی باب منع است **یعنی**
روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت که چون خوردی چیزی را پس بخواب بر پشت تو
و بگذار پای راست را بر پای چپ **باب چهل و نهم اصل باب اکل ما یسقط من الخوان** **شرح** خوان بضم
و کسر خای با نقطه و سکون واو معرب خوانست خواه دستارخوان باشد و خواه خوان چوبین باشد و خواه غیر آنها باشند
و در بعضی نسخ بجای آن الفتات بضم فا و دو تای دو نقطه در بالاست بمعنی ریزه که ریخته شود از چیزی و بنابر
اول من ابتدائیه است و بنابر دوم تبعیضیه است **یعنی** این باب بیان خوردن چیزیست که می‌افتد از خوان طعام در وقت
چیزی خوردن و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین
صلوات الله علیه کلوا ما یسقط من الخوان فانه شفاء من کل داء باذن الله عز وجل لمن اراد ان
یستشفی به **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که
بخورید آنچه را که می‌افتد از خوان چه بدرستی که آن باعث شفاست از هر دردی باذن الله عز وجل برای کسی که
اراده کرده باشد اینکه طلب شفا کند از الله تعالی بوسیله خوردن آن و تفصیل که گذشت در حدیث یازدهم باب سابق
دوم اصل عن داود بن کثیر قال تعشیت مع ابی عبد الله علیه السلام عتمة فلما فرغ من عشائه حمد الله عز وجل
وقال هذا عشائی وعشاء آبائی فلما رفع الخوان تقمم ما سقط منه ثم القاه فی فیه **شرح**
العتمة بفتح عین بی نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا زمانی که بعد از غروب شفق مغرب است عشاء بفتح عین و الف
ممدوده است عشائی و عشاء آبائی اشارتست باینکه انبیاء و اوصیا در این وقت شام میخورده اند موافق
آنچه گذشت در حدیث اول و هفتم باب فضل العشاء و کراهة ترکه که باب چهل و سوم است تقمم بقاف بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفعل است التقمم تمام برچیدن آنچه جاروب کرده شده است **یعنی** روایتست از داود بن کثیر بفتح کاف

بفتح ضاد و

الفتات

وکن تا رسه نفعلی گفت که شام خوردم با امام جعفر صادق علیه السلام در خفتنی پس وقتی که فارغ شد از شام خود حمد کرد
الله تعالی عزوجل را و گفت این شام من و شام پدران من است پس وقتی که برداشته شد خوان خوب برچید انچه را که
افتاده بود از ان بعد ازان انداخت انرا در دهن خود سیوم اصل عن ابراهیم بن عبد الحمید عن عبد الله
ابن صالح الخثعمی قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام وجع الخاصرة فقال علیک بما یسقط من الخوان
فکله ففعلت ذلک فذهب عنی قال ابرهیم فلقد کنت وجدت ذلک فی الجانب الایمن والایسر فاخذت
ذلک فانتفعت به شرح الخاصرة بالخاء با نقطه و اگر صاد بی نقطه و را بی نقطه تهی گاه یعنی روایت است از ابراهیم
ابن عبد الحمید از عبد الله بن صالح خثعمی بفتح خاء با نقطه و سکون ثاء سه نقطه و فتح عین بی نقطه و تخفیف میم
گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام درد تهیگاه را پس امام گفت که خوب در باب انچه را که
می افتد از خوان طعام پس بخور انرا پس عمل کردم انرا که فرمود پس رفت از من گفت ابراهیم که بتحقیق بودم که
دریافته انرا درد تهیگاه را در جانب راست و جانب چپ پس گرفتم انرا پس فایده یافتم ازان چهارم اصل
عن الحسن بن معویة بن وهب عن ابیه قال اکلنا عند ابی عبد الله علیه السلام فلما رفع الخوان لقط
ما وقع منه فاکله ثم قال لنا انه ینفی الفقر ویکثر الولد شرح لقط بقاف و طاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است یعنی روایت است از حسن بن معویه بن وهب بفتح واو و سکون هاء از پدرش گفت که چیزی خوردیم نزد امام
جعفر صادق علیه السلام پس وقتی که برداشته شد خان برچید انچه را که افتاده بود از خان پس خورد انرا بعد ازان گفت مارا
که بدرستیکه آن برطرف میکند تنگدستی را و بر طرف بسیار میکند فرزند را پنجم اصل عن عمرو بن جمیع قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله من وجد کسرة فاکلها کانت له حسنة ومن وجدها فی قذر فغسلها ثم رفعها
کانت له سبعون حسنة شرح عمرو بن جمیع بفتح جیم و کسر میم راوی امام جعفر صادق علیه السلام است کسره بکسر کاف
و سکون سین بی نقطه پاره است حسنه در اول مرفوع است و در دوم منصوب است القذر بفتح قاف و سکون ذال و کسر و ضم و فتح
ذال با نقطه و را بی نقطه نجس فغسلها بغین با نقطه و فا و لام بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الرفع
بفتح را و سکون فا بالا بردن و تعظیم و بر هر تقدیر عبارت است از خوردن و میتواند بود که بلغین با نقطه از باب تفعیل
باشد و ماخوذ باشد از رفع بفتح را و سکون فا بمعنی طعام نرم و بنا بر این تقدیر ثم رفعها عبارتست از نرم
کردن در خانه یعنی روایت است از عمرو بن جمیع گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که یافت پاره نان را
پس خورد انرا باشد برای او حسنه و هر که یافت انرا در نجسی پس شست انرا بعد ازان بالا برد انرا سوی دهن خود شد
برای او هفتاد حسنه ششم اصل عن عمرو بن جمیع عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله برای ه
علی عائشة فرای کسرة کاد ان یطأها فاخذها واکلها ثم قال یا حمیراء اکرمی جوار نعم الله علیک
فانها لم تنفر من قوم فکادت تعود الیهم شرح حمیراء بضم حاء بی نقطه و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین

ورای منقطه

و را بی نقطه و الف ممدوده مصغر حمراء بفتح حا و سکون میم است و آن مونث احمر است و مرغ جنگ کننده با سلاح
چنانچه عائشه در جنگ جمل کرد اکرمی بصیغه امر باب افعال است جوار بکسر جیم مصدر باب مفاعله است لم تنفر
بنون و فا و را بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب است فکادت عطف بر منفی است یعنی روایت است
از عمرو بن جمیع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر عائشه پس دید پاره نانی را
که نزدیک بود که پا بر ان گذارد انرا پس برداشت انرا و خورد انرا بعد ازان گفت که ای حمیراء قدر بدان همسایگی
نعمت الله را بر تو چه بدرستیکه انها نیست اینکه گریخته باشند از جمعی پس نزدیک شده باشد که برگردد سوی ایشان
هفتم اصل عن ابرهیم بن مهزم عن ابی الحسن علیه السلام قال شکا رجل الی ابی عبد الله علیه السلام ما یلقی من وجع
الخاصرة فقال ما یمنعک من اکل ما یقع من الخوان شرح روایت است از ابراهیم بن مهزم بکسر میم و سکون
ها و فتح زای با نقطه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی سوی امام جعفر صادق علیه السلام انچه را که بر میخورد
از درد تهیگاه پس امام گفت که چه مانع میشود ترا از خوردن انچه می افتد از خوان هشتم اصل عن معمر بن خلاد
قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول من اکل فی منزله طعاما فسقط منه شیء فلیتناوله ومن اکل
فی الصحراء او خارجا فلیترکه للطیر والسبع شرح این موافق حدیث پانزدهم باب سابق است نهم اصل
عن عبد الله الارجانی قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام وهو یاکل فرایته یتتبع مثل السمسم من الطعام
من ما سقط من الخوان فقلت جعلت فداک تتبع هذا فقال یا عبد الله هذا رزقک فلا تدعه
اما ان فیه شفاء من کل داء شرح ارجان بفتح همزه و تشدید راء بی نقطه مفتوحه و جیم و نون معرب
ارگان است و آن اسم دو موضع است یکی در حوالی شیراز و یکی در حوالی یزد یتتبع بتاء دو نقطه در بالا
و باء یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است سمسم بکسر دو سین بی نقطه و سکون میم اول است
و ما موصوله و بدل الطعام است تتبع بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل است بحذف یکی تا و تقدیر استفهام
استبعادی است یعنی روایت است از عبد الله ارجانی گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که او چیزی
میخورد پس دیدم او را که بر میچید مثل کنجد را از جمله انچه طعام انچه افتاده بود از خوان پس گفتم که قربانت
شوم ایا بر میچینی مثل این را پس گفت که ای عبد الله این روزی تست یا بمعنی که دیگری ازان منتفع نمیشود اگر نچینی
پس وا مگذار انرا اگاه باش بدرستیکه در انست شفا از هر دردی باب نهم و صد باب فضل الخبز
شرح الخبز بضم خاء با نقطه و سکون باء یک نقطه و زاء با نقطه قدر مشترک میان نان گندم و جو و برنج و کاورس
و مانند آنها یعنی این باب بیان فضیلت نان است در این باب چهارده حدیث است اول اصل عن عمرو بن شمر قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول انی لالحس اصابعی من الادم حتی اخاف ان یری خادمی فیری ان
ذلک من التجشع ولیس ذلک کذلک ان قوما افرغت علیهم النعمة وهم اهل الثرثار فعمدوا الی

الی ما فی الحنطة فجعلوه خبزا هجاء وجعلوا ینجون به صبیانهم حتی اجتمع من ذلک جبل عظیم
شرح للحس بفتح لام تاکید وفتح همزه وسکون لام وضم را وفتح حاء بی نقطه وفتح سین بی نقطه ونون تاکید ثقیله
یا خفیفه از باب علم است الادم بضم همزه وضم دال بی نقطه جمع ادام بکسر همزه مثل کتاب وکتب نان خورشها
وبضم همزه وسکون دال نان خورش فری بالضم با را ونقطه در پایین وراء بی نقطه والف بصیغه مضارع غایب مجهول
مهموز العین ومعتل اللام باب افعال است بمعنی نیلن ومیتواند بود که بفتح یا از باب منع باشد بهمین معنی التجمع
بجیم وشین با نقطه وعین بی نقطه مصدر باب تفعل کالحرم افرغت نقا وراء بی نقطه وغین با نقطه بصیغه ماضی غایبه
مجهول باب افعال است نعمه بکسر نون نعمت ترثار بفتح تاء سه نقطه وسکون راء بی نقطه اول اسم نهریست که آب آن
بسیار است واسم موضعی است وسیع میان سنجار وتکریت عمدوا بعین بی نقطه ودال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است مخ بضم میم وتشدید خاء با نقطه سخا الخاء بکسر باء وتخفیف جیم والف ممدوده لفظی که مرکب
از دو حرف نباشد ومشکلا نیز میگویند ومراد اینجا نان بسیار کوچک است که بشکل سنگ استنجا است ینجون
بنون وجیم بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معتل اللام واوی باب تفعیل است التنجیه پاک کردن دبر کسی از غایط
یعنی روایت است از عمرو بن شمر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستیکه من هر اینه میلیسم
البته انگشتان خود را از نان خورشها تا انکه میترسم از اینکه ببیند مرا خدمتکار من پس گمان کند که آن از کمال حرص است
و نیست آن چنان بیان این انکه بدرستیکه قومی ریخته شد بر ایشان نعمت وایشان اهل نهر ترثار بودند پس
قصد کردند بسوی مغز گندم پس گردانیدند از ان نان بسیار کوچک وشروع کردند پاک میکردند بان نان
کودکان خود را تا انکه فراهم آمد از ان نان کوهی بزرگ اصل قال فمر بهم رجل صالح واذا امرأة
وهی تفعل لذا ذلک بصبی لها فقال لهم ویحکم اتقوا الله عز وجل ولا تغیروا ما بکم من نعمة
فقالت له کانک تخوفنا بالجوع اما ما دام ترثارنا یجری فانا لا نخاف الجوع قال فاسف الله
عز وجل فاضعف لهم الترثار وحبس عنهم قطر السماء ونبات الارض قال فاحتاجوا الی
ذلک الجبل وانه کان یقسم بینهم بالمیزان شرح ویحکم بفتح واو وسکون یاء دو نقطه در پایین وفتح حاء بی نقطه
منصوب منادی مضاف است بحذف حرف ندا وویح معنی تعجب است ومراد انست که میباید که مردمان تعجب
کنند از حال شما لا تغیروا اشارت است بمضمون آیت سوره انفال ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی
قوم حتی یغیروا ما بانفسهم وقریب بان در سوره رعد است واز این ظاهر میشود که ما بانفسهم عبارت از
همان نعمت است ومراد انست که نعمت ارزانی ومانند آن برطرف نمیشود از میان قومی مگر انکه ایشان باعث
برطرف شدن آن شوند باعمال قبیحه با در بالجوع برای تقویت تعدیه بمفعول دوم است اما بفتح همزه وتشدید میم است
اسف بهمزه وسین بی نقطه وفا بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است یقسم بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب

تفعیل است

تفعیل است یعنی امام گفت که پس گذشت بایشان مردی صالح وناگاه در میان ایشان زنی بود واو میکرد انرا
بکودکی که از او بود پس امر کرد ایشان را که ای تعجب شما پرهیز کنید از غضب الله عز وجل وتغییر مدهید آنچه را
که با شماست از نعمت پس آن گفته زن گفت او را که گویا که تو میترسانی ما را از گرسنگی بسیار اما چندانکه
نهر ترثار ما روان میشود پس بدرستیکه ما نمیترسیم از گرسنگی امام گفت که پس غضب کرد الله عز وجل پس ضعیف
کرد برای ایشان نهر ترثار را وباز داشت از ایشان باران ابر را وگیاه زمین را امام گفت که پس نیازمند
شدند بسوی ان کوه وبدرستیکه آن کوه بود که بخش کرده میشد میان ایشان بترازو ومراد انست که پیمانها
گماشتند از اندیشه اینکه مبادا جمعی بی اندازه برند ودیگران از گرسنگی میرند دوم اصل عن مسعدة بن
صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه واله اکرموا الخبز فانه قد عمل فیه ما بین
العرش الی الارض والارض وما فیها کثیر من خلقه ثم قال لمن حوله الا اخبرکم قالوا بلی
یا رسول الله فداک الآباء والامهات شرح عمل بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل یا معلوم باب سمع است
علم است ما بین العرش الی الارض عبارتست از انچه در میان سطح محدب آسمان بلندتر وسطح محدب زمین است
واین نوعی از مجاز است زیرا که الله تعالی مکانی نیست تا در فوق انها بر تخت پادشاهی باشد باعتبار حقیقت
ضمیر فیها راجع بارض است من در اول بیانیه است وبرای ربط ما فیها است یا برای سابق بر آن نیز هست
من در دوم تبعیضیه است الا بهمزه استفهام ولا نافیه است یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه واله که گرامی دارید نان را چه بدرستیکه تحقیق کار فرموده شده در ان
باز و آنچه میان تخت پادشاهی الله تعالی است تا زمین وکار فرموده شده در ان زمین وانچه در
زمین است که بسیار است از جمله مخلوقات الله تعالی بعد از ان گفت جمعی را که در دور او بودند که ایا خبر دارم
شما را گفتند بلی خبردار کن ای رسول الله سرهای تو باد پدران ومادران اصل فقال انه کان نبی فیمن
کان قبلکم یقال له دانیال وانه اعطی صاحب معبر رغیفا لکی یعبر به فرمی صاحب المعبر بالرغیف
وقال ما اصنع بالخبز هذا الخبز عندنا قد یداس بالارجل فلما رای ذلک منه دانیال رفع یده
الی السماء ثم قال اللهم اکرم الخبز فقد رایت یا رب ما صنع هذا العبد وما قال شرح دانیال بکسر
نون غیر منصرف است المعبر بکسر میم وسکون عین بی نقطه وفتح با یک نقطه وراء بی نقطه کشتی ومانند آن که آلت
عبور از نهر است یعبر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است با در به برای تعدیه است با در بالرغیف
برای تقویت تعدیه است یداس بدال بی نقطه والف وسین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است یعنی
پس گفت که بدرستیکه شان اینست که بود پیغمبری در جمعی که بودند پیش از شما گفته میشد او را دانیال وبدرستیکه او
داد صاحب کشتی را گرده برای اینکه گذراند او را پس دور انداخت صاحب کشتی آن گرده را وگفت که چکنم

باناں این نان نزد ما کاهی لکدزده میشود بیا ها ببین و قتیکه دید آنرا از او دانیال برداشت دست خود را سوی
اسمان بعد از ان گفت که خداوندا اگر مگین نان را چه بتحقیق دیدی ای صاحب کل اختیار من الخ را که گرد این
بنده و الخ را که گفت اصل قال فاوحی الله عز و جل الی القطر ان احتبس واوحی الی الارض ان کونی
طبقا کالفخار قال فلم یمطروا حتی انه بلغ من امرهم ان بعضهم اکل بعضا فلما بلغ منهم ما
اراد الله عز و جل من ذلک قالت امراة لاخری ولهما ولدان یا فلانة تعالی حتی ناکل انا
وانت الیوم ولدی واذا کان غدا اکلنا ولدک قالت لها نعم فاکلتاه شرح الایحاء
شنوا بانیدن سخن است سوی کسی ایجا د سوی قطر وارض بنوعی از مجاز است مثل واوحی ربک الی النحل و مراد جاری
کردن قضا و قدر خود در انها بزودی است ان در اول و دوم بفتح همزه و سکون نون مفسره است
احتبس بحاء بی نقطه و باء یکنقطه و سین بی نقطه بصیغه امر باب افتعال است الطبق بفتح طاء بی نقطه و فتح باء
یکنقطه و قاف پیوسته بمعنی الخ اجزای آن پیوسته بیکدیگر باشد و فرجه در میان انها نباشد پس چیزی
از ان نفوذ نمیکند و گیاه در ان نمیروید الفخار بفتح فا و تشدید خاء با نقطه و الف و راء بی نقطه سفال مثل
سبو و کوزه که گیاه از انها نفوذ نمیکند لم یمطروا بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است انه بکسر و فتح همزه میتواند
بود بلغ بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است من در من امرهم بکسر میم اسم است بمعنی بعض و فاعل بلغ است
ان بفتح همزه و تشدید نون مفعول بلغ است من در منهم حرف جر است و ابتدائیه است ما موصوله و فاعل بلغ است
من در من ذلک حرف جر است و تبعیضیه یا بیانیه است و مشار الیه ذلک اکرام خبر است و مراد آنست که قحط
رسید بجایی که هر نوع بلائی بر سر ایشان آورد و هیچ تدبیر را فرو گذاشت نکرد پس بگو گویا که از ایشان گذشته چنانچه
میگویند که بلغ من زید الداهیه و میگویند که قتل زید القوم عن اخرهم تعالی بفتح تاء دو نقطه در بالا و عین
بی نقطه و الف و فتح لام و سکون یا بصیغه امر مخاطبه معتل اللام باب تفاعل است التفاتی بکسر لام آمدن ناکل بصیغه
مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب نصر منصوب است ضمیر مستتر در کان راجع بجوع است غدا منصوب بظرفیت است
و ظرف خبر کان است نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم مثل بدح است بالفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است
یعنی گفت که پس شنوا بانیدن کرد الله عز و جل سوی باران که بند شو و شنوا بانیدن کرد سوی زمین که باش پیوسته مانند
سفال گفت که پس باران داده نشدند تا آنکه بدرستیکه شان این است که رسید بعضی کار ایشان با اینکه بعضی ایشان خورد
بعضی دیگر که رسید و گذشت از ایشان الخ اراده کرد آنرا الله عز و جل از جمله آن تنگی گفت زنی زنی دیگر را
بر حالی که آن ایشان را بود دو پسر که ای فلانه بیا تا خوریم من و تو در امروز پسرم را و چنین شود که تنگی
در فردا خوریم پسر تو را آن زن دیگر گفت او را که خوب است پس خوردند آن دو زن پسر زن اول را اصل
فلما ان جاعتا من بعد ما اودت الاخری علی اکل ولدها فامتنعت علیها فقالت لها

بینی

بینی وبینک نبی الله فاختصمتا الی دانیال فقال لهما وقد بلغ الامر الی ما اری قالتا له نعم
یا نبی الله واشد شرح ان بفتح همزه و سکون نون زایده برای تاکید بتصال جواب لما بمدخول لما است من بمعنی
شدیدی است بعد مبنی بر ضم است راودت براء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب مفاعله است المراوده
گفتگو در پنهان الاخری مفعول است و قد بتقدیر استفهام استبعادی است نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم است
اشد مجرور بفتحه است یعنی پس در همان وقت که گرسنه شدند در زمان بعد از ان خوردن گفتگو کردن زن اول
زن دیگر را بر سر خوردن پسر زن دیگر ابا و امتناع کرد بر زن اول پس زن اول گفت او را که حاکم میان من و
میان تو پیغمبر خداست پس داوری بردند سوی دانیال پس گفت آن دو زن را که آیا و رسید کار سوی الخ می بینم در شما
گفتند او را که آری ای پیغمبر خدا و سخت تر از ان اصل قال فرفع یده الی السماء فقال اللهم عد علینا
بفضل رحمتک ولا تعاقب الاطفال ومن فیه خیر بذنب صاحب المعبد واضرابه لنعمتک قال
فامر الله عز و جل السماء ان امطری علی الارض وامر الارض ان انبتی لخلقی ما قد فاتهم من
خیرانی فانی قد رحمتهم بالطفل الصغیر شرح عد بضم عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه بصیغه امر معتل العین
باب نصر است العود بفتح عین و سکون واو برگشتن با در بفضل برای تعدیه است فضل رحمتک عبارتست از زیاد
بر انچه بغیر میداده بقدر الخ در تنگی باز گرفته من موصوله است خبر دو جا بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین است اضرابه بفتح همزه مجرور است لام در لنعمتک برای سببیت است و ظرف متعلق بذنب است مراد آنست
که بنعمت تو باعث عصیان ایشان شد ان هر دو جا مفسره است امطری از باب نصر است انبتی از باب افعال است
یعنی گفت که پس دانیال برداشت دست خود را سوی اسمان پس گفت که خداوندا برگردان بما فضل رحمت را
و عقاب مکن کودکان را و کسی را که در او هست خوبی بگناه صاحب ستم و امثال او بسبب نعمت تو گفت که پس
امر کرد الله عز و جل ابر را که بباران بر زمین وامر کرد زمین که برویان برای مخلوقات من الخ را که بتحقیق
فوت شده از ایشان از جمله برکت تو چه بدرستیکه من بتحقیق رحم کردم ایشان را بسبب کودک کوچک سوم اصل
عن ابان بن تغلب قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا یوضع الرغیف تحت القصعة شرح روایت است از ابان
ابن تغلب بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون غین بی نقطه با نقطه و کسر لام و باء یکنقطه مفتوحه گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که گذاشته نمیشود گرده مثلا در پایین کاسه طعام چهارم اصل عن علی بن اسباط عن
بعض اصحابنا قال قال ابو عبد الله علیه السلام اکرموا الخبز قیل وما اکرامه قال اذا وضع لا ینتظر به
غیره شرح روایت است از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و باء یکنقطه و طاء بی نقطه از بعضی یاران او
یاران ما گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گرامی دارید نان را گفته شد که چیست گرامی داشتن آن
گفت که مثل اینکه چون گذاشته شود انتظار کشیده نشود بان غیر آن مراد آنست که شروع در خوردن آن بباید کرد

بیش از که اشتن نانخورشی نهم فصل عن بعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله اکرموا الخبز
فقیل یا رسول الله وما اکرامه قال اذا وضع لم ینتظر به غیره و قال رسول الله صلی الله علیه واله
ومن کرامته ان لا یوطا ولا یقطع شرح الکرامه بفتح کاف و تخفیف را منقوط عزیز بودن یوطا بواو
وطا بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است یقطع بصیغه مضارع غایب مجهول از باب فتح است
یعنی روایت است از بعض یاران ما نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از او است امام گفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه و اله که گرامی دارید نان را پس گفته شد که ای رسول الله و چیست گرامی داشتن آن گفت که مثل
اینکه چون گذاشته شود انتظار کشیده نشود با آن غیر آن و گفت رسول الله صلی الله علیه واله که و از جمله گرامی بودن
نان است که پا بر سرش گذاشته نشود و بریده نشود بکارد مثلا و تفصیلش که می آید در حدیث دهم این باب است
دهم فصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ایاکم ان تشمموا الخبز کما
تشمم السباع فان الخبز مبارک ارسل الله عز وجل له السماء مدرارا وله انبت الله المرعی
وبه صلیتم وبه صمتم وبه حججتم بیت ربکم شرح ان تشمموا بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معلوم
باب علم و نصر است و بو کردن نان کنایه است از نخوردن نان بتوهم ضرر بدی در نان و توهم ضرر شم کنایت
بر توهم شوم بودن مبارک بفتح را اسم مفعول بمعنی بی ضرر است و اینجا بمعنی باران است مدرارا اشارت است
بآیت سوره هود و سوره نوح که یرسل السماء علیکم مدرارا مدرارا بمعنی کثیر الخیر والبرکة است ماخوذ است
از در تشدید بفتح دال و تشدید را که مصدر باب ضرب است بمعنی نفع رسانیدن تقدیم ظرف در له انبت اشارت است
باینکه اصل خیر و برکت نان است و باقی طفیل نان است مرعی بفتح میم و فتح عین عبارت است از گیاه گندم
و جو و مانند اینها که نان میشود باعتبار اینکه چراگاه حیوانات میشود بعد از ظهور سنبل و بعد از چیدن سنبل
وگاه میشود عبارت است از گیاه مطلق باعتبار اینکه همه طفیل نان است تقدیم ظرف در به نیز باعتبار عمده بودن است
یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که دور کنید از خود این را
که بو کنید نان را چنانچه بو میکنند درندگان مثل گرگ و شیر و میخورند چه بدرستیکه نان با ضررست بجهت اینکه
آنکه فرستاد الله عز وجل برای آن باران را در حالی که بنهایت نفع رساننده است و برای آن رویانید الله تعالی چراگاه را
بوسیله نان نماز گزاردید و بوسیله نان روزه داشتید و بوسیله نان حج کردید خانه صاحب کل اختیار شما را یازدهم
فصل و بهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه واله اذا اتیتم بالخبز واللحم فابدؤا بالخبز فسدوا
به خلال الجوع ثم کلوا اللحم شرح اتیتم بضم همزه و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین است
با در بالخبز در اول برای تعدیه مفعول دوم است فابدؤا بصیغه امر باب فتح است سدوا بضم سین بی نقطه مضموم
و تشدید دال بی نقطه مضمومه است الخلال بکسر خا با نقطه و تخفیف لام جمع خلل بفتح خا و فتح لام رخنها و باین سند

امام گفت

امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هرگاه داده شوید نان و گوشت پس ابتدا کنید بنان پس بسته کنید
رخنهای گرسنگی را بعد از آن بخورید گوشت را این خبر دلیل است که تقدیم خوردن نان و ... و ته بندی با آن نافع است
برای بدن و موافق است بتعظیم نان و دفع است گرسنگی را دوازدهم فصل عن یعقوب بن یقطین قال قال ابو
الحسن الرضا علیه السلم قال رسول الله صلی الله علیه واله صغروا رغفانکم فان مع کل رغیف برکة شرح صغروا
بصیغه امر باب تفعیل است الرغفان بضم را بی نقطه و سکون غین با نقطه و فا و الف و نون جمع رغیف بفتح را و کسر
غین گردها یعنی روایت است از یعقوب بن یقطین که گفت که گفت ابو الحسن امام رضا علیه السلم که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که کوچک کنید گردهای نان را چه بدرستی که با هر گرده است برکتی سیزدهم فصل وقال یعقوب بن یقطین
رایت ابا الحسن علیه السلم یعنی الرضا علیه السلم یکسر الرغیف الی فوق شرح یکسر بسین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب است فوقا با تنوین است و مراد اینست که موضع شکستن در جانب بالا میشود یعنی دو
طرف که در دو دست است در جانب پایین میشود و این قسم شکستن بهتر از عکس است باعتبار اینکه ریزه نان در این کمتر
بر زمین می افتد یعنی و گفت یعقوب بن یقطین که دیدم ابو الحسن علیه السلم را میخواهد امام رضا علیه السلم را که میشکست
گرده را سوی بالا چهاردهم فصل عن السیاری عن ابی علی بن راشد رفعه عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان امیر المؤمنین
علیه السلم اذا لم یکن له ادم قطع الخبز بالسکین بالسکین السیاری رفعه الی ابی عبدالله علیه السلم قال ادنی الادام
قطع الخبز بالسکین شرح سیاری بفتح سین بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین و الف و را بی نقطه احمد بن
محمد بن سیار راوی امام حسن عسکری علیه السلم است ابو علی بن راشد وکیل امام علی نقی علیه السلم بوده ادم بضم همزه
و سکون دال و ضم دال بی نقطه میتواند بود و بنابر اول مفرد است بمعنی ادام بکسر همزه و بنابر دوم جمع ادام است
روایت است از سیاری از ابو علی بن راشد نسبت داد حدیث را بروایت از امام جعفر صادق علیه السلم امام
گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلم که چون نمیبود او را نانخورشی میبرید نان را بکارد سیاری نسبت داد حدیث را
سوی امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که کمتر نانخورشها بریدن نان است بکارد مخفی نماند که این حدیث که مجمل
بود و حدیث میشود تخصیص میکند حدیث پنجم و حدیث سیزدهم و چهاردهم این باب را بصورتی که نانخورشی باشد
پانزدهم فصل عن الفضل بن یونس قال تغدی عندی ابو الحسن علیه السلم فجیء بقصعة و تحتها خبز
فقال اکرموا الخبز ان لا یکون تحتها و قال للغلام ان یخرج الرغیف من تحت القصعة
شرح روایت است از فضل بن یونس گفت که چاشت خورد نزد من امام موسی کاظم علیه السلم پس آورده شد کاسه
در حالی که در پایین آن بود نانی پس امام گفت که گرامی دارید نان را باینکه نباشد در پایین کاسه و گفت مرا
که امر کنم غلام را باینکه بیرون کند گرده را از پایین کاسه شانزدهم فصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم
انه کره ان یوضع الرغیف تحت القصعة شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام

ناخوش دانست اینرا که کندشته نشود کرده در باین کاسه سیزدهم اصل عن ادریس بن یوسف عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تقطعوا الخبز بالسکین ولکن اکسروه بالید
ولیکسر لکم خالفوا العجم شرح ولیکسر لکم امر غایب و صیغه مضارع غایب مجهول از باب
ضرب است و ضمیر مستتر نایب فاعل است و راجع بخبز است و مراد اینست که سفارش کنید که کرده کوچک کنند تا
احتیاج بشکستن نشود یا احتیاج بشکستن کم شود خالفوا بخاء با نقطه و کسر لام و فا بصیغه امر باب
مفاعله است عجم در آن زمان کبران بوده اند و دار الملک ایشان مداین بوده و بزرگان ایشان کرده را کار د
میبریده اند و نکتهای بزرگ میپخته اند و نا چار بر سر نان ظرفها میگذاشته اند یعنی روایتست از ادریس
ابن یوسف از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که مبرید نان را بکارد ولیکن
بشکنید انرا بدست و باید که شکسته شود برای شما یعنی اراده خوردن شما مخالفت کنید کبرانرا درین روشها
چهاردهم اصل عن یونس عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال لا تقطعوا الخبز بالسکین ولکن اکسروه بالید
خالفوا العجم شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب پنجاه و یکم اصل باب فضل الشعیر سیم
این باب یازده حدیث است درین باب حدیث اصل عن یونس عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال فضل
خبز الشعیر علی البر کفضلنا علی الناس وما من نبی الا وقد دعا لاکل الشعیر وبارک علیه
وما دخل جوفا الا واخرج کل داء فیه وهو قوت الانبیاء وطعام الابرار ابی الله تعالی
ان یجعل قوت انبیائه الا الشعیر شرح بر بضم با یکنقطه و تشدید را بینقطه است لاکل بکسر لام
و همزه و الف و کسر کاف است القوت بضم قاف و سکون واو و تاء دو نقطه در بالا خوراکیکه از قدر
ضروری بیشتر نباشد چنانکه عادت پیغمبران بوده بطعام ایشم از قوت است یعنی روایتست از یونس از ابو الحسن
امام رضا علیه السلام کفت که رجحان نان جو بر نان کندم مانند رجحان ماست بر سایر مردمان و نبود هیچ پیغمبری
مکر در حالیکه استغفار کرد برای خورنده نان جو و طلب برکت کرد برای او خورنده نان جو و طلب برای او
و نان جو داخل نشد در و نی را مکر در حالیکه بیرون کرد هر دردیرا که در آنست و نان جو خوراک پیغمبران است
و خوراک نیکوکارانست ابا کرد الله تعالی از اینکه کرداند خوراک کم پیغمبران خود را مکر نان جو شاید که
این باعتبار وقتی باشد که میهمان نباشد و میهمان نداشته باشند والله اعلم باب پنجاه و دوم اصل باب
خبز الارز شرح این باب پنج حدیث است درین باب حدیثست اول اصل عن یونس عن ابی الحسن
الرضا علیه السلام انه قال ما دخل جوف المسلول شی انفع له من خبز الارز شرح المسلول بفتح میم
و سکون سین بینقطه آفت زده شده بسل بکسر سین و تشدید لام و آن جراحتیست در شش یعنی روایتست
از یونس بن عبد الرحمن از ابو الحسن امام رضا علیه السلام اینکه امام کفت که داخل نشد در درون صاحب سل را

چیزی که نافع تر باشد

چیزی که نافع تر باشد برای او از نان برنج دوم اصل عن بعض اصحابنا قال قال ابو عبد الله علیه السلام اطعموا المبطون
خبز الارز فما دخل جوف المسلول شی انفع منه اما انه یدبغ المعدة ویسل الداء سلا شرح
اطعموا بصیغه امر باب افعال است المبطون بفتح میم و سکون با یکنقطه و ضم طاء بینقطه آفت زده شده ببطن
بفتح با و فتح طاء و آن درد درون است خواه بسل و خواه باسهال و خواه بغیر اینها فادر نما برای بیان آنست
باعتبار اینکه علاج سل مشکلتر است یدبغ بدال بینقطه و با یکنقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر و ضرب و منع است معده بکسر میم و سکون عین و فتح میم و کسر عین یاست یسل بسین بینقطه و تشدید لام
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است السل بفتح سین بیرون کشیدن چیزی بهمواری یعنی روایتست از بعض
یاران ما کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که بخورانید صاحب درد درون را نان برنج آگاه باشید بدرستیکه
نان برنج دباغت میکند معده را و بیرون میکشد درد را بیرون کشیدنی سوم اصل عن یحیی بن ابی
رافع وغیره یرفعونه الی ابی عبد الله علیه السلام قال لیس یبقی فی الجوف من غدوة الی اللیل الا خبز
الارز شرح یبقی بیا یکنقطه و قاف و الف منقلبه از یاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است غدوه
بضم غین با نقطه و سکون دال بینقطه است خبر مرفوع و فاعل یبقی است یعنی روایتست از یحیی بن ابی رافع و غیر
او که نسبت میدادند حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام کفت که نیست که باقی ماند در درون از
اول روز تا شب مکر نان برنج مراد اینست که قوت آن بیشتر باقی میماند از قوت غیر آن باب پنجاه و سوم
باب الاسوقه و فضل سویق الحنطه است شرح الاسوقه بفتح همزه و سکون سین بینقطه و کسر واو
و قاف جمع سویق بفتح سین و کسر واو و آن کوفته یا آسیا کرده شده حبوب برشته کرده شده است
در نسخ الحنطه است و ظاهر اینجا می آید در حدیث چهارم این باب که الشعیر باید و میتواند بود که مبنی
بر این باشد که اصل جو از کندم است چنانچه کذشت در کتاب المعیشه در حدیث اول باب المفاوضه
فی الطعام که باب سی و نهم است یعنی این باب یازده حدیث است اول اصل عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال نعم القوت
السویق ان کنت جایعا امسک وان کنت شبعانا هضم طعامک شرح امسک
بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است شبعان بفتح شین با نقطه و سکون با یکنقطه و عین بینقطه
هضم بضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است
از ابو الحسن امام رضا علیه السلام امام کفت که خوب خوراکیست سویق بیان این آنکه اکر باشی کرسنه
نگاه میدارد از شر کرسنگی و اکر باشی سیر هضم میکند خوراک ترا دوم اصل عن عبد الله بن جندب
عن بعض اصحابه قال ذکر عند ابی عبد الله علیه السلام السویق فقال انما عمل بالوحی شرح روایتست از عبد الله بن

له السویق بیمهم

جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال از بعض یاران کفت که مذکور شد نزد امام جعفر صادق علیه السلام سویق پس امام
کفت که خراین نعمت که ساخته شد بوی مراد آنست که ابتدای آن بامر الله تعالی شده پس مبارک است سوم اصل
عن بکر بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال السویق ینبت اللحم ویشد العظم شرح ینبت بیا و نون و باء
یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یشد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی روایت است از بکر بفتح با و سکون کاف ابن محمد از امام جعفر صادق علیه السلام
کفت که سویق میرویاند کوشت را و سخت میکند استخوان را چهارم اصل عن خالد بن نجیح عن ابی عبد الله علیه السلام
قال السویق طعام المرسلین او قال النبیین شرح روایت است از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه
در پایین و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که سویق خوراک رسولان است یا کفت که پیغمبران پنجم اصل
عن جندب بن عبد الله عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال سمعته یقول انما نزل السویق بالوحی من السماء
شرح روایت است از جندب بن عبد الله از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام کفت که شنیدم از امام میکفت که خراین نیست
که فرود آورده شده است سویق بوحی از آسمان ششم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال السویق
الجاف یذهب بالبیاض شرح الجاف بجیم و تشدید فا خشک و این خبر است از سویق اینجا تعبیر چیزی که
رطوبت نداشته باشد یا چیزی مطلق بیاض عبارت است از قدر مشترک میان برص و بهق سفید و فرق میان این
دو آنست که برص فرورفته و براقست و چون سوزنی در آن فرو برند نه خون ظاهر میشود و نه خونابه بخلاف
بهق سفید یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که خوردن سویق خشک میبرد لکه سفیدی را
هفتم اصل عن عبد الله بن مسکان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول شرب السویق بالزیت ینبت اللحم
ویشد العظم ویرق البشرة ویزید فی الباءة شرح یرق براء بی نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال است الباءة بباء یکنقطه و الف و همزه و تاء تانیث جماع یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان
بضم میم و سکون سین بی نقطه کفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که آشامیدن سویق با روغن زیتون
میرویاند کوشت را و سخت میکند استخوان را و نازک میکند پوست را و زیاد میکند در قوت جماع هشتم اصل
عن قتیبة الاعشی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلث راحات سویق جاف علی الریق تنشف المرة والبلغم
حتی لا تکاد تدع شیئا شرح قتیبه بضم قاف و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه
الاعشی بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و شین با نقطه و الف شکسته راحات براء بی نقطه و حاء بی نقطه جمع راحه است بمعنی
کف دست و مراد اینجا مقداریست که کف دست را پر کند و آن مضاف الیه و مضاف است سویق با تنوین است
ریق بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف است تنشف بنون و شین با نقطه و فا بصیغه مضارع غایبه
معلوم باب تفعیل برای مبالغه یا باب نصر و علم است التنشیف بغایت کشیدن رطوبت بجود المرة بکسر میم و تشدید

راء بی نقطه

راء بی نقطه خلط صفرا یعنی روایت است از قتیبه اعشی از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که سه کف سویق خشک بر ناشتا
مقاومت بجود میکند صفرا و بلغم را تا آنکه نزدیک نمیشود که کذارد چیزی از آنها در معده نهم اصل عن النضر
ابن قرواش قال قال ابو الحسن الماضی علیه السلام السویق اذا غسلته سبع غسلات و قلبته من اناء
الی اناء اخر فهو یذهب بالحمی و ینزل القوة فی الساقین والقدمین شرح نضر بفتح نون و سکون ضاد با نقطه
و راء بی نقطه است قرواش بکسر قاف و سکون راء بی نقطه و واو و الف و شین با نقطه است شاید که مراد بسویق
اینجا سویق جو باشد موافق آنچه می آید در شرح حدیث چهاردهم این باب غسلته بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب
ضرب است غسلات بفتح غین با نقطه و فتح سین است قلبته بقاف و باء یکنقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب
یا باب تفعیل است مراد آنست که بعد از هر غسله قلب واقع شود پس قلب نیز هفت بار خواهد بود ینزل از باب افعال است
مراد آنکه شستن سویق برای آنست که اکر خاشاک و ریک و مانند اینها داخل آن شده باشد در وقت کوفتن
یا آسیا کردن یا مانند اینها جدا شود و طریق شستن سویق هفت بار دو قسم است قسم اول آنکه آنرا در کیسه متخلخل
کنند و سر کیسه را محکم ببندند و آن کیسه را در ظرفی که آب داشته باشد کذارند و دست مالند و چون آب فی الجمله غلیظ
شود آن آب را در ظرفی دیکر بریزند و در ظرف اول که کیسه در آنست آبی تازه ریزند و دست مالند تا آن آب نیز فی الجمله
غلیظ شود و آب را نیز در ظرف دوم ریزند و همچنین کنند تا هفت بار پس در کیسه غیر خاشاک و ریک و مانند اینها چیزی
نماند قسم دوم آنکه سویق را در ظرفی که آب داشته باشد ریزند و بر هم زنند و بعد از آن آهستکی جنبانند
تا لای آن کم نشیند و بالای آن اکر خوب صاف شده در ظرفی دیکر ریزند و در ظرف اول آبی تازه ریزند و همان عمل
در ته هم
کنند تا هفت بار چنانچه شیوران و مانند اینها شستشو میکنند و درین قسم از خاشاک پاک نمیشود یعنی
روایت است از نضر بن قرواش کفت که کفت امام موسی کاظم علیه السلام که سویق چون شستی آنرا هفت مرتبه شستن و
هر بار کردانی آنرا از ظرفی سوی ظرفی دیکر پس آن سویق که دو غایت است و درین قسم از خاشاک پاک نمیشود
زایل میکند تب را و فرو می آورد قوت را در دو ساق و پا دهم اصل عن حماد بن عثمان و محمد بن سوقة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال السویق یهضم الرؤس شرح الرؤس بضم راء بی نقطه و همزه و سکون واو و سین
بی نقطه جمع رأس بفتح راء و سکون همزه کله های کوسفند و کاو و شتر ذکر رؤس باعتبار آنست که سویق کله را زودتر
از غیر کله هضم میکند یا باعتبار آنست که هضم کله مشکل است پس هر کاه سویق هضم کله کند هضم غیر کله بطریق
اولی میکند یعنی روایت است از حماد بن عثمان و محمد بن سوقه بضم سین بی نقطه و سکون واو و قاف از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت که سویق هضم میکند کله را یازدهم اصل عن یحیی بن مساور عن ابی عبد الله علیه السلام قال السویق
یجرد المرة والبلغم من المعدة جردا و یدفع سبعین نوعا من انواع البلاء شرح یجرد بجیم و راء بی نقطه و
دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الجرد بفتح جیم و سکون راء زایل کردن چیزی از ظاهر چیزی دیکر

یعنی روایت از یحیی بن مساور بضم میم وسین بی‌نقطه وکسر واو وراء بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که سویق زایل میکند خلط صفرا را و بلغم را از معده زایل کردنی عظیم و دفع میکند هفتاد نوع از جمله
انواع بلا را دوازدهم اصل عن خیثمة قال قال ابو عبد الله علیه السلام من شرب السویق اربعین صباحا
امتلا کتفاه قوة شرح استعمال شرب در سویق خشک باعتبار آنست که خوردن دوا را شرب میگویند
خواه خشک باشد وخواه تر قوت شانه کنایت است از قوت بازو چون از شانه بیرون آمده یعنی روایت
از خیثمه بفتح خاء بانقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وفتح ثاء سه نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که هر که خورد سویق را در چهل صباح پر شد دو شانه او از قوت سیزدهم اصل عن السیاری عن عبید الله
ابن ابی عبد الله قال کتب ابو الحسن علیه السلام من خراسان الی المدینة لا تسقوا ابا جعفر الثانی السویق
بالسکر فانه ردیء للرجال وفسره السیاری عن عبید الله انه یکره للرجال لانه یقطع النکاح من
شدة برده مع السکر شرح لا تسقوا بسکون سین بی‌نقطه وضم قاف بصیغه نهی معتل اللام باب
ضرب است السکر بفتح سین بی‌نقطه وتخفیف کاف مفتوحه شکر که شکر است برودت این سویق یعنی برای آنست
که آنچه میخورد در سویق جو بوده اگرچه آن با شکر داده است یعنی روایت است از سیاری از عبید الله بضم
عین بی‌نقطه وفتح باء یکنقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین ابو عبد الله گفت که نوشت امام رضا علیه السلام از
خراسان سوی مدینه که میاشامانید ابو جعفر دوم امام محمد تقی علیه السلام را سویق با شکر چه بدرستی که آن بد است
برای مردان وتفسیر کرد آنرا سیاری از جانب عبید الله که آن مکروه است برای مردان برای اینکه میبرد
قوت جماع را بسبب سختی خنکی آن با شکر چهاردهم اصل عن سیف التمار قال مرض بعض رفقائنا بمکة
وبرسم فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاعلمته فقال لی اسقه سویق الشعیر فانه یعافی ان شاء الله تعالی
وهو غذاء فی جوف المریض قال فما سقیناه السویق الا یومین او قال مرتین حتی عوفی صاحبنا
شرح برسم بباء یکنقطه وراء بی‌نقطه وسین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب فعلله ماخوذ است از برسام بکسر باء وسکون
راء وآن ورمی است که عارض میشود حجابی را که میان جگر ومعده است و باعث هذیان میشود اسقه بصیغه امر
باب ضرب است واین اشارت است باینکه آن سویق را در آب باید داد موافق آنچه گذشت در حدیث نهم این
باب یعافی بعین بی‌نقطه وفا بصیغه مضارع غایب مجهول باب مفاعله است وضمیر مستتر در آن وضمیر فانه راجع
ببعض است یا بصیغه معلوم است و دو ضمیر راجع به سویق است ونوعی از مجاز است یعنی روایت است از سیف
خرمافروش گفت که بیمار شد بعض رفیقان ما در مکه و واقف زده شد برسام پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام
پس خبردار کردم او را پس گفت مرا که بیاشامان او را سویق جو چه بدرستی که او رهانیده از مرض میشود اگر خواسته باشد
خدا تعالی وآن غذای عظیم نافع است در درون بیمار راوی گفت که پس نیاشامانیدیم او را سویق مگر در

دورو

دو روز یا گفت که دو بار مگر آنکه رهانیده از مرض شد یار ما باب پنجاه وچهارم اصل باب سویق
العدس شرح عدس بفتح عین بی‌نقطه وفتح دال بی‌نقطه وسین بی‌نقطه معنی نخود مستعمل میشود چنانچه
می‌آید در حدیث دوم وسوم باب الحمص که باب نود ودوم است و بمعنی مرجمک مستعمل میشود چنانچه می‌آید در باب العدس
که باب بعد از آنست وظاهر ذکر حدیث سوم در تحت عنوان این باب است که مراد اینجا نخود باشد زیرا که سویق
مطلق منصرف بسویق نخود میشود چنین سویق مرجمک بسیار نامتعارف است مگر آنکه در آن زمان در مرو سویق
مرجمک متعارف تر بوده باشد و الف ولام السویق در حدیث سوم برای عهد خارجی باشد والله اعلم یعنی این باب
بیان عدس است در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن موسی رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال السویق
العدس یقطع العطش ویقوی المعدة وفیه شفاء من سبعین داء ویطفی الصفراء وینظف
الجوف وکان اذا سافر علیه السلام لا یفارقه وکان یقول علیه السلام اذا هاج الدم باحد من حشمه قال له اشرب
من سویق العدس فانه یسکن من هیجان الدم ویطفی الحرارة شرح العطش بفتح عین بی‌نقطه وفتح
وفتح طاء بی‌نقطه وشین بانقطه مرضی که باعث تشنگی و آشامیدن آب بسیار میشود و از اعطاش بضم عین یقطع منامیند یطفی
بطاء بی‌نقطه وفا و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاطفاء فرونشانیدن زبانه آتش ینظف بنون
وظاء بانقطه وفا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر مستتر در لا یفارقه راجع بسویق وضمیر بارز راجع
بامام است یا عکس است الحشم بفتح حاء بی‌نقطه وفتح شین بانقطه تابعان لفظ قال له در کلام راوی در نسخ ماست و تا آخر نقل
مینماید یسکن از باب تفعیل است و اسم است بمعنی بعض و مفعول یسکن است یعنی روایت است از محمد بن موسی سند این حدیث را
سوی امام بیان این آنکه روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت که سویق عدس میبرد مرض تشنگی را و قوت
میدهد معده را و در آنست شفا از هفتاد درد و فرو مینشاند خلط صفرا را و پاک میکند درون را و بود
که چنین سفر میکرد امام علیه السلام جدا نمیشد از او و بود که میگفت امام علیه السلام چون زیادتی میکرد خون در یکی از
تابعان او که بیاشام از سویق عدس چه بدرستی که آن ساکن میکند بعض زیادتی خون را و فرو مینشاند گرمی را
دوم اصل عن علی بن مهزیار قال ان جاریة لنا اصابها الحیض وکان لا ینقطع عنها حتی اشرفت علی
الموت فامر ابو جعفر علیه السلام ان تسقی سویق العدس فسقیت فانقطع عنها وعوفیت شرح
تسقی بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است سویق منصوب مفعول دوم است یعنی روایت است از علی بن مهزیار
بفتح میم وسکون ها وکسر زای بانقطه وتخفیف یاء دو نقطه در پایین وراء بی‌نقطه گفت که بدرستی که کنیزی از ما
برخورد او را آمدن حیض وبود که بریده نمیشد از او تا آنکه نزدیک مردن شد پس امر کرد امام محمد تقی علیه السلام
باینکه آشامانیده شود سویق عدس پس آشامانیده شد پس بریده شد حیض از او و رها کرده شد از آفت
سوم اصل عن رجل من اهل مرو قال بعث الینا الرضا علیه السلام وهو عندنا یطلب السویق فبعثنا

الیه بسویق ملتوت فردّه وبعث الی ان السویق اذا شرب علی الریق وهو جاف اطفا
الحرارة وسکن المرة واذا لت لم یفعل ذلک شرح مرو بفتح میم و سکون را و بنقطه و واو نیست
در منتهای خراسان در راه بلخ و آن دار الملک مامون بوده و امام رضا علیه السلام مدتی در آنجا بوده الملتوت
بدو تاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب نصر است تر کرده شده بعسل و مانند آن الی بحرف و ضمیر
متکلم است ان بفتح همزه و کسر همزه میتواند بود یعنی روایت است از مردی از اهل مرو گفت که پیغام فرستاد
سوی ما امام رضا علیه السلام بر حالی که او نزد ما در مرو بود میطلبید بست را پس فرستادم سوی او بستی
تر کرده شده پس واپس فرستاد آن را و پیغام فرستاد سوی ما که بست چون خورده شود بر ناشتا بر حالی که آن
خشک باشد فرو مینشاند گرمی را و ساکن میکند صفرا را و چون تر کرده شود نمیکند این را باب پنجاه و پنجم اصل
باب فضل اللحم شرح این باب بیان رجحان گوشت است در این باب شش حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان قال
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن سید الادام فی الدنیا و فی الآخرة فقال اللحم اما سمعت قول الله عز و جل ولحم
طیر مما یشتهون شرح ادام بکسر همزه نانخورش لحم مجرور و معطوف بر اکواب است که سابق این آیه است اشتهای
با این آیه مذکور است که مردمان برای بشنیدن کسانی باشند و ما یشتهون عبارت از لحم مطلق است یعنی روایت است از
عبد الله بن سنان گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بهترین نانخورشی در دنیا و در آخرت پس گفت
که گوشت است آیا نشنیدی قول الله عز و جل را در سوره واقعه که وطواف میکنند بر اهل جنت بسرابی با گوشت مرغان
از جمله آنچه میخواهند یعنی بهتر گوشت مرغ می آید در حدیث اول باب شصتم که باب لحوم الطیر است دوم
اصل عن عیسی بن عبد الله العلوی عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله علیه و اله اللحم سید الطعام فی الدنیا
والآخرة شرح روایت است از عیسی بن عبد الله علوی از پدرش از جدش از علی صلوات الله علیه که گفت رسول الله
صلی الله علیه و اله که گوشت بهتر خوردنی است در دنیا و آخرت سوم اصل عن علی بن الریان رفعه
الی ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله سید ادام الجنة اللحم شرح روایت است از علی بن ریان بفتح
را و بنقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین نسبت داد حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و اله که بهتر نانخورش اهل جنت گوشت است چهارم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی جعفر علیه السلام قال
سید الطعام اللحم شرح این ظاهر است پنجم اصل عن عبد الاعلی مولی آل سام قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
انا نروی عندنا عن رسول الله صلی الله علیه و اله انه قال ان الله تبارک و تعالی یبغض البیت اللحم فقال علیه السلام
کذبوا انما قال رسول الله صلی الله علیه و اله البیت الذی یغتابون فیه الناس و یاکلون لحومهم وقد کان ابی
لحما ولقد مات یوم مات وفی کم ام ولده ثلثون درهما للحم شرح نروی بصیغه متکلم مع الغیر مجهول باب
تفعیل است التروّیه کسی را راوی کردن و مراد اینجا نقل کلام برای کسی است تا روایت کند برای دیگران یبغض بیا

بکنقط

بکنقطه و غین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است اللحم بفتح لام و کسر حاء بی نقطه جای خوردن
گوشت بسیار و خورنده گوشت بسیار کذبوا از باب ضرب است و راست گفتن و دروغ گفتن باعتبار لفظ منافات ندارد با
دروغ گفتن در آن باعتبار قصد معنی چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده موافق آنچه در اوایل نهج البلاغه است
که ومن کلام له فی الخوارج لما سمع قولهم لا حکم الا لله کلمة حق یراد بها باطل و یاکلون لحومهم اشارت است بآیت
سوره حجرات و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا اللحم بفتح لام و کسر حاء معنی خورنده گوشت
بسیار است و این دلالت بر این میکند که خانه او جای خوردن گوشت بسیار بوده یعنی روایت است از عبد الاعلی ملازم
آل سام بسین بی نقطه و تخفیف میم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما روایت کرده میشویم در شهر ما
از رسول الله صلی الله علیه و اله اینکه او گفته که بدرستی که الله تبارک و تعالی دشمن میدارد خانه را که جای خوردن گوشت
بسیار باشد پس گفت امام علیه السلام که مخالفان در این روایت دروغ گفتند خبر این نیست که گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله خانه را که غیبت میکنند در آن مردمان را و میخورند گوشتهای ایشان را و بتحقیق بود پدرم خورنده
گوشت بسیار و هر آینه بتحقیق مرد در روزی که مرد بر حالی که در آستین کنیز خاصه او بود سی درهم برای خریدن
گوشت ششم اصل عن مسمع ابی سیار عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا قال له ان من قبلنا یروون
ان الله عز و جل یبغض البیت اللحم فقال صدقوا ولیس حیث ذهبوا ان الله عز و جل یبغض البیت الذی
تؤکل فیه لحوم الناس شرح روایت است از مسمع ابو سیار بفتح سین بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه مردی گفت او را که بدرستی که جمعی نزد ما روایت میکنند اینکه الله جل و عز دشمن میدارد
خانه را که جای خوردن گوشت بسیار است پس امام گفت که راست گفتند در روایت لفظ و نیست آن لفظ آنجا که ایشان
هفتم
رفتند بیان این آنکه بدرستی که الله جل و عز دشمن میدارد خانه را که خورده میشود در آن گوشتهای مردمان
اصل عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله لحما یحب اللحم شرح
لحم هر دو جا بکسر حاء است و میتواند بود که در دوم بسکون حاء باشد یعنی روایت است از حسین بن ابو العلاء بفتح عین بی نقطه
و تخفیف لام و الف ممدوده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و اله خورنده گوشت بسیار
دوست میداشت خورنده گوشت بسیار را هشتم اصل عن الحسن بن هارون عن ابی عبد الله علیه السلام قال ترک
ابو جعفر علیه السلام ثلثین درهما للحم یوم توفی وکان رجلا لحما شرح این ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب
نهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله انا معاشر قریش قوم
لحمون شرح معاشر منصوب باختصاص است و مضاف است و عبارت است از بنی هاشم از جمله قریش یا عبارت است
از قبایل قریش مطلق یعنی روایت است از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و اله که ما گروههای قریش جمعی خورندگان گوشت بسیاریم باب پنجاه و ششم اصل باب اللبن

لم یاکل اللحم اربعین یوما تغیر خلقه شرح این باب در بیان آنست که هر که نخورد گوشت را در چهل روز از شب بدگون میشود
خوی او مثل اینکه خیالات فاسده در دماغ او جا میکند و انها را معرفت نام میکنند مانند صاحب بسام درین
باب سه حدیث است اول اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اللحم ینبت اللحم ومن ترک اللحم
اربعین یوما ساء خلقه ومن ساء خلقه فاذنوا فی اذنه شرح فاذنوا بهمزه و ذال با نقطه و نون بصیغه
امر باب تفعیل است الذین گفتن اذان که زینست برنهادتین و این اشارتست باینکه ترک گوشت در چهل روز
چنانچه شعار بعض اهل ضلالت است باعث خیالاتست که منافات دارد بانها دتین یعنی روایت است از هشام بن سالم
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوردن گوشت میرویاند گوشت بدن را باینمعنی که باعث استقامت مزاج میشود
و هر که ترک کرد خوردن گوشت را در چهل روز از شب بد شد خوی او و هر که بد شد خوی او پس اذان گویید در گوش او
دوم اصل عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ان الناس یقولون ان من لم یاکل اللحم
ثلثة ایام ساء خلقه فقال کذبوا ولکن من لم یاکل اللحم اربعین یوما تغیر خلقه و بدنه و ذلک لانتقال
النطفة مقدار اربعین یوما شرح انتقال نطفه در رحم مادر گذشت در کتاب العقیقه در بعض احادیث
باب ششم که باب بدو خلق الانسان وتقلبه فی بطن امه است شاید که تعلیل بانتقال نطفه اشارت باشد بتغییر
آیه سوره اعراف واعدنا موسی اربعین لیلة واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة یعنی روایت است
از حسین بن خالد گفت که گفتم ابو الحسن امام رضا علیه السلام را که بدرستی که مردمان میگویند که بدرستی که هر که نخورد گوشت را
در سه روز از شب بد میشود خوی او پس امام گفت که دروغ گفتند ولیکن هر که نخورد گوشت را در چهل روز از شب
دگرگون میشود خوی او و بدن او و آن برای دگرگون شدن نطفه است در مقدار چهل روز از شب سوم اصل
عن ابی اسامة زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اتی علیه اربعون یوما
ولم یاکل اللحم فلیستقرض علی الله عز وجل ولیاکله شرح روایت است از ابو اسامه زید پیه فروش از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که وارد شد بر او چهل روز از شب و نخورد گوشت را بسبب
تنگدستی پس باید که قرض گیرد بر الله عز وجل و باید که خورد گوشت را امر آنست که در آن وقت معذورست
در قرض گرفتن والله عز وجل ضامن ادای آنست باب پنجاه و هفتم اصل باب فضل لحم الضان
علی المعز شرح الضان بفتح ضاد با نقطه و سکون و فتح همزه جمع ضائن بر وزن فاعل میشها المعز بفتح
میم و سکون و فتح عین بی نقطه و زای با نقطه جمع ماعز بر وزن فاعل بزها یعنی این باب در بیان رجحان
گوشت میشهاست بر گوشت بزهاست درین باب سه حدیث است اول اصل علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن بعض اصحابه اظنه محمد بن اسمعیل قال ذکرنا اللحمان عند ابی الحسن الرضا علیه السلام فقلت ما لحم باطیب
من لحم الماعز قال فنظر الی ابو الحسن علیه السلام وقال لو خلق الله عز وجل مضغة هی اطیب من الضان

لفدی بها

من الضان لفدی بها اسمعیل صلی الله علیه وآله شرح اظنه محمد بن اسمعیل کلام مصنف است اللحمان بضم لام
و سکون جمع است المضغه بضم میم و سکون ضاد با نقطه و عین بی نقطه پاره گوشت باعتبار اینکه خائیده میشود ظاهر
روایت مختلفست در اینکه ذبیح اسحق است یا اسمعیل و راجح بیان خواهد شد در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایت
کرد علی بن محمد از سهل بن زیاد از بعض یاران خود گمان دارم او را که محمد بن اسمعیل باشد گفت که مذکور کردیم گوشتها را
نزد ابو الحسن امام رضا علیه السلام پس گفتم که نیست گوشتی پاکیزه تر از گوشت بزها راوی گفت که پس نگاه کرد بسوی من امام
رضا علیه السلام و گفت که اگر می آفرید الله عز وجل پاره گوشتی را که آن پاکیزه تر باشد از گوشت میشها هر اینه
سربها میکرد بان اسمعیل را صلی الله علیه وآله دوم اصل عن سعد بن سعد قال قلت لابی الحسن علیه السلام ان
اهل بیتی لا یاکلون لحم الضان فقال ولم قلت انهم یقولون انه یهیج بهم المرة السوداء و
الصداع والاوجاع فقال لی یا سعد فقلت لبیک قال لو علم الله عز وجل شیئا اکرم من الضان
لفدی به اسمعیل علیه السلام شرح السوداء در بعض نسخ نیست و بنا بر آن مراد بالمرة شاید که صفرا باشد
یعنی روایت است از سعد بن سعد گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستی که خانواده من نمیخورند گوشت
میشها را پس امام گفت که وچرا گفتم که بدرستی که ایشان میگویند که بدرستی که آن گوشت بر می انگیزاند در ایشان
خلط سودا را و درد سر را و دردها را پس امام گفت مرا که ای سعد پس گفتم که لبیک امام گفت که اگر میدانست
الله عز وجل چیزی را گرامی تر از میش هر اینه سربها میکرد بان اسمعیل علیه السلام سوم اصل عن سعد بن
سعد قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ان اهل بیتی یاکلون لحم الماعز ولا یاکلون لحم الضان قال
ولم قلت یقولون انه لحم یهیج المرار فقال علیه السلام لو علم الله عز وجل خیرا من الضان لفدی به اسحق
هکذا جاء فی الحدیث شرح اسحق منصوب و مفعول فدی است و این اشارتست باینکه سوره صافات
که وفدیناه بذبح عظیم بنا بر اینکه آن قوچ بوده و هکذا جاء فی الحدیث کلام مصنف است والف لام برای
عهد خارجی است و عبارتست از حدیث صحیح که مذکور شد در خطبه مصنف بقول او که بالآثار الصحیحة عن
الصادقین علیهم السلام تا آخر و مراد اینست که ذبیح بودن اسحق وارد شده در روایت صحیحه که مقدس سفرای
ناحیه مقدسه پس ذکر حدیث اول و دوم درین باب برای تمهید بیان عدم صحت آنهاست خصوصا حدیث دوم
زیرا که آن و این حدیث نقل بموافقه تخصیص است و میتوان بود که بعض احادیث که موهم ذبیح بودن اسمعیل
مؤول باشد باینکه اسمعیل در حدیث اول و دوم این باب مرفوع و فاعل باشد و اشارت باین باشد که اسمعیل
هرگز بز را قربان نکرده در منی یا مبنی بر سهو راوی باشد مثل اینکه در حدیث اول این باب یا ابن اسمعیل
بابرو راوی اسقاط یا ابن کرده باشد و تصلیه از جانب کاتبان باشد و مصنف ذکر ثلثه محمد بن اسمعیل
برای اشعار باین کرده باشد و بیان این مبحث شد در کتاب الحج در شرح ذیل حدیث چهارم باب حج ابراهیم

واسمعیل و بناهما البیت و من ولی البیت بعدهما علیهم السلم که باب هفتم است یعنی روایت است از سعد بن سعد که گفت
که گفتم ابو الحسن امام رضا علیه السلم را که بدرستی که آن گوشتی که بریان میکنیم اندر خلطهای فاسد را بس گفت امام علیه السلم
که اگر میدانست الله عز و جل بهتر را از آن هر آینه امر میکرد بآن اسحق را چنین آمد در حدیث صحیح باب پنجاه
و هشتم اصل باب لحم البقر و شحومها شرح بقر بفتح با و فتح قاف جمع اسم جنس بقره است شحوم جمع شحم بمعنی چربیه است
و مخصوص پیه نیست یعنی این باب بیان گوشت گاوها و چربیهای گاوها است در این باب هفت حدیث است اول
اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال ان بنی اسرائیل شکوا الی موسی علیه السلم ما یلقون من البیاض
فشکا ذلک الی الله عز و جل فاوحی الله عز و جل الیه مرهم باکل لحم البقر بالسلق شرح شکوا بتخفیف کاف
مفتوح است ما مفعول موصوله و مفعول شکوا است یلقون بفتح قاف بصیغه مضارع معلوم معتل اللام باب علم است
بیاض عبارت است از قدر مشترک میان برص و بهق سفید مشار الیه ذلک ما موصوله است مر بضم میم و سکون
را بی نقطه است السلق بکسر سین بی نقطه و سکون لام و قاف چغندر خواه بیخ آن و خواه برگ و این منافات
ندارد با آنچه می آید در حدیث چهارم باب السلق که باب صد و بیست و یکم است در نهی از خوردن بیخ چغندر بسبب آنکه
باعث سودا است زیرا که سودا ضد بیاض است و علاج آفت بضد بیشتر است پس این حدیث تخصیص
آن حدیث است یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که بنی اسرائیل شکایت
بردند سوی موسی علیه السلم آنچه را که بهم میخوردند از لکه سفیدی پس موسی شکایت برد از آن سوی الله عز و جل
پس شناسا کرد الله عز و جل سوی موسی که امر کن ایشان را بخوردن گوشت گاو با چغندر بیان
این میشود در شرح حدیث سوم این باب دوم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال مرق لحم البقر یذهب بالبیاض شرح روایت است از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید
با دو نقطه و حا بی نقطه کنانی بکسر کاف و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شوربای گوشت
گاو میبرد لکه سفیدی را سوم اصل عن اسمعیل بن ابی زیاد عن ابی عبد الله علیه السلم قال البان البقر
دواء و سمونها شفاء و لحومها داء شرح فرق میان دوا و شفا این است که مبالغه در شفا
بیشتر است از دوا زیرا که گاهی دوا گاهی باعث شفا میشود و گاهی نمیشود خواه باعث استعداد شفا
میشود و خواه نشود بسبب مانعی یعنی روایت است از اسمعیل بن ابی زیاد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
شیرهای گاوها درمان است و روغنهای گاوها شفا است و گوشتهای گاوها دردی است با آنمعنی که آنها باعث
سودا است و دیر هضم است پس منافات ندارد با آنکه دوای بیاض است یا با آنمعنی که آنچه دوای بیاض است
شوربای گوشت گاو است که مذکور شد در حدیث سابق و می آید در حدیث هفتم این باب نه خود گوشت
چهارم اصل عن موسی بن بکر قال سمعت ابا عبد الله الحسن علیه السلم ینبت اللحم و من ادخل جوفه لقمة

شحم

شحم اخرجت مثلها من الداء شرح ادخل بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است حرف مضموم است لقمه مفعول
و مضاف است مراد بشحم اینجا چربیه است که چنین که گداخته شود روغن میشود و این مطلق محمول است بر تقیید
چنانچه بیان میشود در حدیث ششم این باب اخرجت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعال بتقدیر اخرجت من جوفه
مثلها منصوب است یعنی روایت است از موسی بن بکر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که گوشت
میرویاند گوشت را و هر که داخل کرد در شکم خود لقمه از چربیه را بیرون میکند از شکم او مثل آن لقمه را از جمله
درد پنجم اصل عن محمد بن سوقه عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اکل لقمة شحم اخرجت مثلها من
الداء شرح این ظاهر است از شرح سابق ششم اصل عن احمد بن ابی عبد الله عن بعض اصحابه
بلغ به زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک الشحمة التی تخرج مثلها من الداء
ای شحمة هی قال شحمة البقر و ما سألنی یا زرارة عنها احد قبلک شرح با در به برای تعدیه است
و ضمیر راجع بحدیث است زراره منصوب و مفعول دوم است یعنی روایت است از احمد بن ابی عبد الله از بعضی یاران
رسانید حدیث را بزراره گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قربانت شوم آن چربیه که میکند مثل خود را
از جمله درد کدام چربیه است آن گفت که آن چربیه گاو است و نپرسید مرا ای زراره از آن کسی پیش از تو هفتم اصل
عن یحیی بن مساور عن ابی ابرهیم علیه السلم قال السویق و مرق لحم البقر یذهبان بالوضح شرح الوضح بفتح واو
و فتح ضاد بانقطه و حاء بینقطه لکه سفیدی یعنی روایت است از یحیی بن مساور بکسر واو از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که سویق
و شوربای گاوها میبرند لکه سفیدی را باب پنجاه و نهم اصل باب لحم الجزور و البخت شرح
الجزور بفتح جیم و ضم زای بنقطه و بجیم و سکون واو و را بینقطه شتری که آماده کشتن شده در نحر و البخت بعد اوست
و ظاهر است که بجای آن من البخت من تبعیضیه باید زیرا که در این باب حدیث جزور علیحده نیست البخت بضم بای یکنقطه
و سکون خاء بانقطه و تاء دو نقطه در بالا جمع بختی شتران دو کوهان و بختی معرب بهدی و بقاف و دال بینقطه است
یعنی این باب بیان گوشت شتر از جمله شتران دو کوهان است در این باب دو حدیث است اول اصل عن داود الرقی قال
کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اسأله عن لحوم البخت و البانها فقال لا بأس شرح روایت است از داود رقی بفتح
را بینقطه و تشدید قاف گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم یا امام رضا علیه السلم می پرسیدم او را از
گوشتهای شتران دو کوهان و شیرهای آنها گفت که نیست پروائی دوم اصل عن داود الرقی قال قلت
لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک ان رجلا من اصحاب ابی الخطاب نهانی عن اکل البخت و عن اکل لحوم الحمام
المسرولة فقال ابو عبد الله علیه السلم لا بأس برکوب البخت و شرب البانها و اکل لحوم الحمام المسرولة
شرح ابو الخطاب محمد بن مقلاص ملعون و غالی بوده و دعوی الوهیت برای امام جعفر صادق علیه السلم میکرده
و خود را پیغمبر او میشمرده و مع هذا مخالفتها با او میکرده و عوام را تابع خود میکرده در انها الحمام بفتح حاء بینقطه

[illegible]

و تخفیف میم حمام جمع حمامه کبوتران المسروله بضم میم و فتح سین بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و فتح واو و تخفیف لام
برپا در نسخ برکوبست و ظاهر آنست که آن از تبدیل کاتبان یا بعض راویان باشد و بجای آن ملحوم با میم و بتار
آنچه در نسخ هست میتوان گفت که اکتفا اکتفا بذکر ارسال رکوب و شرب البان در نجبت با وجود آنکه اول در سؤال
مذکور نیست اصلا و دوم مذکور نیست ظاهرا اشارتست بانکه حلال بودن البان کاملم هست نزد اصحاب ایر الخطاب
مانند حلال بودن رکوب و هرچه البانش حلال باشد گوشتش حلال باشد حلال است البته یا اشارتست بممنوع
بودن قربان کردن آنها در منی چنانکه گذشت در کتاب الحج در حدیث هفدهم باب صد و هشتاد و یکم که باب ما یجب
من الهدی و ما یجوز منه و مالا یجوز است در تفسیر آیت سوره الانعام و من الابل اثنین یا اشارتست
بمکروه بودن اکل لحم نجبت مطلقا نظیر آنچه بیان میشود در شرح حدیث باب البان الاتن که باب سیصد و شصتم است
و ما موافق ظاهر شرح میکنیم لغت روایت از داود رقی که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی
قربانت شوم بدرستیکه مردی از یاران ابوالخطاب نهی کرد مرا از خوردن شتران و گوسفندان و از خوردن گوشتهای
کبوتران برپا باب سیصد و سی و هشتم اصل باب لحوم الطیر شرح این باب بیان گوشتهای مرغانست و درین
باب شش حدیث است اول اصل عن عمرو بن غنمان رفعه قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه الاوز
جاموس الطیر و الدجاج خنزیر الطیر و الدراج حبشی الطیر و این انت من فرخین ناهضین ربتهما
امراة من ربیعة بفضل قوتها شرح الاوز بکسر همزه و فتح واو و تشدید زای با نقطه قدر مشترک میان
غاز و اردک و از او ز باسقاط همزه نیز میگویند جاموس بجیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین بی‌نقطه معرب
گاومیش است و نسبت آن دو باعتبار موافقت در طعم است یا باعتبار آنست که گاومیش نیز بسیار در آب و الای
میرود و نسبت میان دراج دجاج و خنزیر باعتبار موافقت در طعم است پس منافات با حلال بودن دجاج
و حرام بودن خنزیر ندارد یا باعتبار نجاست خوار کیست الدراج بضم دال بی‌نقطه و تشدید رای بی‌نقطه و الف و جیم
تذرو یا قرقی مانند تذرو الحبش بضم حای بی‌نقطه و ضم بای یکنقطه و سین بی‌نقطه جمع حبیس بفتح حا و کسر با و سکون یا و
دو نقطه در پایین میناست برواری و مانند میناست که بسته میشوند برای اینکه گوشت ایشان لذیذتر و پاکیزه‌تر
تر شود و این اشارتست بانکه گوشت دراج لذیذتر است و پاکیزه‌تر است از گوشت مرغان دیگر و این است
تا آخر بمنزله استثنا است از و الدجاج خنزیر الطیر بیان اینکه بعض دجاج اطیب از دراج است
و این اشارتست بقصه مرغان بریان که برای رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه آورده بودند و آن چون بسیار نفیس
بوده گفته که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی و امیر المومنین علیه السلام حاضر شده و آن دو مرغ خانگی
پرورده بوده که زنی از ربیعه بهدیه آورده بوده فرخین بفتح فا و سکون را بی‌نقطه و فتح خا با نقطه است
ناهضین بنون و الف و کسر ها و فتح ضاد با نقطه است ربتهما برای بی‌نقطه و تشدید بای یکنقطه بصیغه ماضی

غایبه

غایبه معلوم باب تفعیل است ربیعة بفتح رای بی‌نقطه و کسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه اسم
پدر چند طایفه است از الجمله در بنی تمیم است لغت روایت از عمرو بن غنمان نسبت داده حدیث را با مامی که روایت کرده
از او است امام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله که مرغ آبی گاومیش مرغانست و مرغ خانگی
خوک مرغانست و تذرو میناست برواری مرغانست و کجائی تو از دو جوجه نوخاسته که پرورده آنها را از
جوجگی زنی از طایفه ربیعه با قیمانده خوراک خود دوم اصل عن السیاری رفعه قال انه ذکر اللحمان بین یدی
عمر فقال عمر ان اطیب اللحمان لحم الدجاج فقال امیر المومنین صلوات الله علیه کلا ان ذلک خنازیر
الطیر و ان اطیب اللحمان لحم فرخ قد نهض او کاد ینهض شرح روایت سیاری نسبت داده حدیث را
با مامی که روایت از او است امام گفت که مذکور شد گوشتها نزد پسر خطاب پس گفت پسر
خطاب که بدرستیکه پاکیزه‌ترین گوشتها گوشت مرغ خانگی است پس گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که چنان نیست که
بدرستیکه آنها مرغان خانگی خوکان مرغانند و بدرستیکه پاکیزه‌ترین گوشتها گوشت جوجه مرغ خانگی است که بتحقیق
نوخاسته شده باشد یا نزدیک باشد که نوخاسته شود سوم اصل السیاری عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سره ان یقل غیظه فلیاکل لحم الدراج شرح روایت کرد سیاری از
کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که خوشحال کند او را
اینکه کم شود خشم او پس باید که خورد گوشت تذرو را مراد آنست که آن باعث خوشخوئی میشود چهارم اصل
عن محمد بن حکیم عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اطعموا المحموم لحم القباج فانه یقوی الساقین و یطرد
الحمی طردا شرح قباج بکسر قاف و تخفیف بای یکنقطه و الف و جیم جمع قبج بفتح قاف و سکون با معرب کبک است
یطرد از باب نصر است خورانیدن گوشت کبک بمحموم شاید که مقید باشد بزمان طول حمی و تجویز خوردن حیوان
و شاید که در اوایل نیز خوردن اندکی از آن نافع باشد لغت روایت از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلام
گفت که بخورانید تب دار را گوشت کبکان چه بدرستیکه آن قوی میکند دو ساق را و دفع میکند تب را نوعی
از دفع پنجم اصل عن علی بن مهزیار قال تغدیت مع ابی جعفر علیه السلام فاتی بقطاة فقال انه مبارک
و کان ابی علیه السلام یعجبه و کان یقول اطعموه صاحب الیرقان یشوی له فانه ینفعه شرح اتی بصیغه
مجهول یا معلوم باب ضرب است القطاة بفتح قاف و تخفیف طای بی‌نقطه و الف و تاء وحدت مرغ سنگخوار
تذکیر ضمیر انه باعتبار طایر است از جمله مبارک بودن آن آنست که هزاران از آن یک گله میشوند و ضرر در زراعت
نمیکنند یعجبه بعین بی‌نقطه و جیم و بای یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع
بطاست و ضمیر بارز راجع بابی است یا بابی است یا عکس است الاعجاب خوش آمدن کسی را و خوش نماینده شمردن
چیزی را ضمیر مستتر در کان راجع بابی است الیرقان بفتح یای دو نقطه در پایین و فتح رای بی‌نقطه و قاف مرضی که

باعث زردی ظاهر بدن میشود و گاهی باعث سیاهی آن جمله میشود یشوی بشین بی نقطه با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول
باب ضر جمله حالیه است یعنی روایتست از علی بن مهزیار که گفت که چاشته خوردم با امام محمد تقی علیه السلم پس آورده
شد سنگخواره پس امام گفت که بدرستیکه آن برکت داده شده است و بود که پدرم امام رضا علیه السلم که خوش می آمد
او را و بود که میگفت که بخورید آنرا ای صاحب یرقان بر حالی که بریان کرده شود برای او چه بدرستیکه آن فایده
میرساند او را ششم اصل عن نشیط بن صالح قال سمعت ابا الحسن الاول علیه السلم یقول لا ادی باکل الحباری
باسا وانه جید للبواسیر ووجع الظهر وهو مما یعین علی کثرة الجماع شرح نشیط بفتح نون و کسر
شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه است الحباری بضم حاء بی نقطه و الف مقصوره نشوات
بضم شین با نقطه و تخفیف واو و تاء دو نقطه در بالا و آنرا هبره بضم ها و فتح باء یک نقطه نیز میگویند و الف
آن برای تانیث نیست زیرا که در مذکر و مونث یکسانست لیکن غیر منصرفست بسبب تشبیه بالف تانیث
نظیر اسقاط تنوین موصوف بسبب تشبیه بمضاف مثل جاد زید بن عمرو یعنی روایتست از نشیط بن صالح
گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که نمی بینم بخوردن نشوات پروائی و بدرستیکه آن خوبست
برای بواسیر و درد پشت و آن از جمله چیزیست که مددکاری بر بسیاری جماع باب صد و بیست و یکم
اصل باب لحوم الحمر الوحشیه شرح حمر بضم حاء بی نقطه و ضم و سکون میم جمع حمارست یعنی این بابیست در بیان گوشتهای
خرگورانست در این باب یک حدیث اصل عن نضر بن محمد قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اساله عن
لحوم حمر الوحش فکتب علیه السلم یجوز اکله لوحشته و ترکه عندی افضل شرح حمر مضافست بسوی الوحش
بفتح واو و سکون حاء بی نقطه و شین با نقطه حیوان صحرا اضافه حمر بوحش از قبیل اضافه خاص بعام بوجهی و عام
بخاص بوجهی دیگر است مثل خاتم فضه تذکیر ضمیر اکله ولوحشته و ترکه باعتبار ارجاع بمفرد حمرست که خرخست
اشارتست بانچه گذشت در حدیث اول و دهم و یازدهم و سیزدهم باب جامع فی الدواب التی لا یوکل لحمها
که باب دوم است که نهی از خوردن حمار اهلی باعتبار آنست که حاجت بآن میشود در سواری و بارکردن و باینکه آن
مانع در حمار وحشی نیست زیرا که رام نمیشود عندی در بعضی نسخ نیست و بر هر تقدیر وجه آن رشتست باینکه صید
حمار وحشی بغایت مشکل است و اکثر صید آن از اکابر است مثل خلفای بنی عباس و امثال ایشان اجلال الشروط جواز صید
میکرده اند در شهری که امام آنجا حاضر بوده پس بسیار آن حرام بوده و در این صورت اجتناب از مشتبه بهتر است
یعنی روایتست از نضر بفتح نون و سکون ضاد با نقطه ابن محمد گفت که نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلم میپرسیدم
او را از گوشتهای خران از جمله حیوان صحرا پس نوشت امام علیه السلم که جایز است خوردن خر صحرائی برای رمندگی
آن و ترک آن نزد من بهتر است باب صد و بیست و دوم اصل باب لحوم الجوامیس شرح
این بابیست در بیان گوشتهای گاومیشهاست در این باب دو حدیث اول اصل عن عبد الله بن جندب قال سمعت
ابا الحسن علیه السلم یقول لا باس باکل لحوم الجوامیس وشرب البانها واکل سمونها شرح روایت

از عبد الله بن جندب

از عبد الله بن جندب که گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که نیست پروائی بخوردن گوشتهای گاومیشها
و آشامیدن شیرهای آنها و خوردن روغنهای آنها دوم اصل عن عبد الله بن جندب قال سالت ابا الحسن
علیه السلم عن لحوم الجوامیس والبانها فقال لا باس بهما شرح این ظاهر است از شرح سابق باب
صد و بیست و سوم اصل باب کراهیة اکل اللحم الغریض یعنی النی شرح الغریض بفتح غین با نقطه و کسر راء بی نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین گوشت خام و مراد اینجا گوشتیست که پخته نشده اصلا نه بآفتاب و نه بآتش و نه بمانند
آنها یعنی النی برای تفسیر لفظ حدیث اول این بابست و دفع توهم آنست که مراد تازه پخته نشده باشد یعنی این بابیست در بیان ناخوشی
شمردن خوردن گوشت تازه است میخواهد گوشت خام را در این باب دو حدیث اول اصل عن زراره عن
ابی جعفر علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه واله نهی عن ان یوکل اللحم غریضا و قال انما تاکله السباع
ولکن حتی تغیره الشمس او النار شرح ولکن کلوه یعنی برای استدراک و دفع توهم آنست که
مراد بغریض ناتمام پخته باشد و ذکر شمس و نار بعنوان تمثیلست زیرا که تغیر آن بآب گرم که از زمین میجوشد
ممکن است و ایضا بنمک ممکن است چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینده یعنی روایتست از زراره از امام
محمد باقر علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه خورده شود گوشت بر حالیکه خام باشد و گفت که
جز این نیست که میخورند آنرا درندگان و لیکن صبر باید کرد تا اینکه دگرگون کند آنرا و الجمله آفتاب یا آتش مثلا
دوم اصل عن هشام بن سالم قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن اکل اللحم النی فقال هذا طعام
السباع شرح روایتست از هشام بن سالم که گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از خوردن گوشت
خام پس گفت که این خوراک درندگانست باب صد و بیست و چهارم اصل باب القدید شرح القدید بفتح قاف
و کسر دال بی نقطه اول و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه فعیل بمعنی مفعول بریده بدرازی و اینجا عبارتست
از گوشت خشک شده و آنرا قاق مینامند یعنی این بابیست در بیان گوشت قاق است در این باب یک حدیث
اول اصل عن عطیة اخی ابی العرام قال قلت لابی جعفر علیه السلم ان اصحاب المغیرة ینهون عن اکل
القدید الذی لم تمسه النار فقال لا باس باکله شرح عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه و تشدید
یاء دو نقطه در پایین است ابی العرام بفتح و فتح عین بی نقطه و تخفیف راء بی نقطه و الف و تخفیف میم است
و در بعضی نسخ ابی المغرا بفتح میم و سکون غین با نقطه و راء بی نقطه و الف مقصوره یا ممدوده است و او حمید بن مثنی است
و او از موالی کتب رجال است مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه ابن سعید
از داعیان محمد بن عبد الله بن حسن بوده که مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث هفدهم باب ما یفصل به بین دعوی
المحق و المبطل فی امر الامامة که بابش هشتادم است و دروغ بر امام محمد باقر علیه السلم می بسته یعنی روایتست از عطیه
برادر ابو العرام که گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستیکه یاران مغیره نهی میکنند از خوردن گوشت

فاقی کردر نیافته باشد از آتش پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن بابان وجه این شد در حدیث اول باب سابق
دوم اصل عنه رفعه عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ان اللحم یقدد ویلقی علیه الملح ویجفف فی الظل
فقال لا باس باکله لان الملح قد غیّره شرح یقدد بفا و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعیلست
التقدید پاره پاره کردن بدرازی یذر بذال با نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول
باب نصرست یجفف بجیم و دو فا بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعیلست یعنی روایتست از عطیه بنت
دار حدیثرا روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که بدرستی که گوشت ورق ورق
کرده میشود پاشیده میشود بران نمک و خشک کرده میشود در سایه پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن
زیرا که نمک بتحقیق دیگرگون کرد آنرا مراد آنست که آن نیز نوعی از پختن است پس مانند پختن با آفتاب
یا آتش است که مذکور شد در حدیث اول باب سابق سوم اصل عن محمد بن عیسی عن ابی الحسن الثالث
صلوات الله علیه قال کان یقول ما اکلت طعاما ابقی ولا اهیج للداء من اللحم الیابس یعنی
القدید شرح ابقی ببا یک نقطه و قاف و الف بصیغه افعل التفضیل است بمعنی دیرهضم تراهیج
بها و رونقطه در پایین و جیم بصیغه افعل التفضیلست بمعنی برانگیزنده تر لام در للداء برای تعدیه است
یعنی القدید کلام راویست یعنی روایتست از محمد بن عیسی از امام علی نقی صلوات الله علیه راوی گفت
که امام بود که میگفت که نخوردم خوراکی را دیرهضم تر و نه برانگیزنده تر درد را از گوشت
خشک میخواهد قاق را چهارم اصل عنه عن ابی الحسن علیه السلم انه کان یقول القدید لحم سوء
لانه یسترخی فی المعدة ویهیج کل داء ولا ینفع من شیء بل یضره شرح لحم مضافست سوء
بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه مصدر باب نصرست بمعنی آزار کردن و در بعضی نسخ بجای آن سوء است
و بنا بران لحم موصوفست و مراد آنست که نفع نمیرساند یسترخی برا بی نقطه و خا با نقطه و یا بصیغه
مضارع غایب معلوم باب استفعالست الاسترخاء فرو افتاده شدن و مراد اینجا ماندگی است یعنی
دیرهضم شدن یهیج از باب تفعیلست تهیج عبارت از نا ملایم طبع است پس تعدیه نفع بمن برای تضمین
معنی ابعاد است یضره از باب نصر یا باب افعالست و ضرر رسانیدن فقره با ملایم را عبارتست از تقویت
آن نا ملایم یعنی روایتست از محمد بن عیسی از امام علی نقی علیه السلم اینکه او بود که میگفت که قاق گوشت آزار
کردنست زیرا که مانده میشود در معده و برانگیخته میکند هر دردی را که ساکن شده باشد و فایده نمیرساند
و دور نمیکند از نا ملایمی بلکه ضرر میرساند آنرا پنجم اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن بعض اصحابه
رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم شیئان صالحان لم یدخلا جوفا فاسدا قط الا اصلحاه وشیئان
فاسدان لم یدخلا جوفا صالحا قط الا افسداه فالصالحان الرمان والماء الفاتر والفاسدان

الجبن والقدید شرح شیئان مبتداست فا برای بیانست صالحان خبر مبتداست جمله لم یدخلا استینافست
جایز سابق است یا صالحان صفت مبتداست و جمله خبر مبتداست الفاتر بفا و کسر تا دو نقطه در بالا و رای
بی نقطه آب معتدل در گرمی و سردی بدانکه نفع و ضرر چیزها مختلف میشود با اختلاف مواضع و طبایع
و اوقات بلکه مثلا میتواند بود که مقصود درین حدیث بیان افساد جمع میان جبن و قدید باشد
قدید
و این منافات ندارد با اینکه جبن اگر با قدید خورده شود نافع باشد در اکثر طبایع چنانچه بیان میشود در
شرح حدیث دوم و سوم باب الجبن که باب شانزدهم است و در شرح بعضی احادیث باب نوزدهم که باب الجبن
والجوز است و بنا بر این تنافی نیست میان احادیث وارده در مدح چیزی و میان احادیث وارده در ذم
همان چیز یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از بعضی یاران خود که سند داد حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلم که دو چیز نیکاند بیان اینکه داخل نشدند در درونی نابکاری را هرگز مگر اینکه نیکو کردند آنرا و دو چیز
نابکارانند بیان اینکه داخل نشدند در درونی نیکی را هرگز مگر اینکه نابکار کردند آنرا بیان اینکه نیکان
انار و آب معتدلند و نابکاران پنیر و گوشت قاقند ششم اصل قال وروی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قلت ثلث یهدمن البدن وربما قتلن اکل القدید الغاب ودخول الحمام علی البطنة
ونکاح العجایز وزاد فیه ابو اسحق النهاوندی وغشیان النساء علی الامتلاء شرح ضمیر قال
در اول راجع با احمد بن محمد بن خالد است یهدمن بدال بی نقطه بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب نصر
یا باب تفعیل برای مبالغه است اکل مرفوع و بدل تفصیل ثلث است یا خبر مبتدای محذوفست تقدیر این
الغاب بغین با نقطه و الف و تشدید بای یک نقطه گوشت بدبو البطنه بکسر بای یک نقطه و سکون طای بی نقطه و نون
پری معده از طعام نهاوند بفتح و کسر و ضم نون و فتح را و سکون نون و دال بی نقطه شهریست نزدیک همدان
غشیان بفتح غین با نقطه و شین با نقطه است یعنی احمد گفت که روایت کرده شد از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که سه خصلت شکست میدهند بدن را و بسا که میکشند خوردن قاق بدبو و داخل شدن حمام بر پری معده
و جماع پیرزنان و زیاد کرده در ان حدیث ابو اسحق نهاوندی این را که و جماع زنان بر پری معده این
مبنی بر آنست که اربع بجای ثلث روایت کرده شده نیز هفتم اصل عنه عن بعض اصحابنا اصحابه
رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم ثلث لا یوکلن وهن یسمّن وثلث یوکلن ویهزلن واثنان
ینفعان من کل شیء ولا یضران من شیء واثنان یضران من کل شیء ولا ینفعان من شیء فاما اللواتی
لا یوکلن ویسمّن استشعار الکتان والطیب والنورة واما اللواتی یوکلن ویهزلن فاللحم الیابس
والجبن والطلع وفی حدیث اخر الجوز والکسب شرح تانیث ثلث و تذکیر اثنان اشارتست
باینست که در ثلث عبارت خصلت منظورست بخلاف اثنان یسمن بفتح سین بی نقطه و کسر میم فربه میکرده

وتون مشدده وتشدید نون مفتوحه است یعنی برای با نقطه الصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم یا باب
تفعیل یا باب ضرب است یعنی در اول و دوم و سوم و چهارم باعتبار تفهیم معنی ابعاد است چنانچه بیان شد
در شرح حدیث چهارم این باب پس یعنی در اول عبارتست چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب پس یعنی در
اول عبارتست از ناملایم طبع و در دوم عبارتست از ملایم طبع و بر این قیاس است باقی الاستشعار
بشین با نقطه و عین بی‌نقطه و رای بی‌نقطه مصدر باب افتعال است پیراهن خود کردن چیزی را و الطیب بکسر طا و سکون
یاء دو نقطه در پایین مرفوع است الطلع بفتح طاء بی‌نقطه و سکون لام و عین بی‌نقطه شکوفه درخت خرما و فی
حدیث اخر الجوز و الکسب کلام احمد بن محمد بن خالد است و مراد اینست که آن جا کالجبن و الطلع است در روایت بعض
دیگر از جمله یاران از امام جعفر صادق علیه السلم الکسب بضم کاف و سکون سین بی‌نقطه و با یکنقطه فشرده معنی آنچه
بروغن ازو گرفته باشند از جمله بادام و گردکان و مانند آنها یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از بعض
یاران خود نسبت داده حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که شش خصلت خورده میشوند و آنها فربه میکنند
بدن را و شش خصلت خورده میشوند و لاغر میکنند بدن را و دو چیز نفع میکنند از هر ناملایمی و ضرر نمیرسانند
از هیچ ملایمی و دو چیز ضرر میرسانند از هر ملایمی و نفع نمیکنند از هیچ ناملایمی پس اما آنها که خورده میشوند
و فربه میکنند پس پیراهن خود کردن کتانست و خوشبوئی است و نوره است و اما آنها که خورده میشوند و لاغر
میکنند پس گوشت خشک است و پنیر است و شکوفه درخت خرماست و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق
علیه السلم گردکان و فشرده است بجای پنیر و شکوفه اصل واللذان ینفعان من کل شیء ولا یضران
من شیء فالماء الفاتر والرمان واللذان یضران من کل شیء ولا ینفعان من شیء فاللحم الیابس والجبن
قلت جعلت فداك ثم قلت یهزلن و قلت ههنا یضران فقال اما علمت ان الهزال من المضرة
شرح ثم بفتح ثاء سه نقطه و تشدید میم مفتوحه برای اشارت بمکان بعید است الهزال بضم ها و تخفیف زای
با نقطه مصدر مجهول باب نصر لاغری حاصل اعتراض اینست که از جمع میان این دو کلام لازم می آید که هر کدام از
لحم یابس و جبن یعنی گوشت یابس و پنیر لاغر کننده باشد و ایضا ضرر کننده هر چیز را و مفهوم این دو کلام متنافی است
و حاصل جواب اینست که تنافی این دو مفهوم در صورتیست که در صورت حکم بتهزیل ضمیمه ندانسته باشد بالاغر کننده از
جمله ضرر نباشد و در مانحن فیه ضمیمه دارد و آن طلع است یا هر کدام از جوز و کسب است و معلوم است که لاغری
از جمله مضراتست یعنی و آن دو چیز که نفع میرسانند از هر ناملایمی و ضرر نمیرسانند از هیچ ملایمی پس آب معتدل
و انار اند و آن دو چیز که ضرر میرسانند از هر ملایمی و نفع نمیرسانند از هیچ ناملایمی پس گوشت خشک و پنیر اند
گفتم که قربانت شوم در اینجا گفتی که لاغر میکنند و گفتی در اینجا که ضرر میرسانند هر چیز را پس امام گفت که آیا ندانستی
که لاغری از جمله ضررست باب شصت و پنجم اصل باب فضل الذراع علی سایر الاعضاء شرح

الذراع بکسر ذال با نقطه و تخفیف رای بی‌نقطه و الف و عین بی‌نقطه سر دست که در حیوانات بجای بازو است
یعنی این باب بیان رجحان سر دست است بر باقی عضوها در بیان سه حدیث اول الاصل عن علی بن الریان
دفعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلم کان رسول الله صلی الله علیه و اله یحب الذراع اکثر من حبه لاعضاء
الشاة فقال علیه السلم ان ادم علیه السلم قرب قربانا علی الانبیاء من ذریته فسمی لکل نبی من ذریته
عضوا عضوا و سمی لرسول الله صلی الله علیه و اله الذراع فمن ثم کان علیه السلم یحبها و یشتهیها و یفضلها
شرح اکثر منصوب و صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر حبا یعنی روایتست از علی بن ریان بفتح رای بی‌نقطه و تشدید
یاء دو نقطه در پایین نسبت داده حدیث را گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چرا بود رسول الله صلی الله علیه و اله
که دوست میداشت سر دست را دوست داشتنی بیشتر از دوست داشتن او عضوهای دیگر گوسفند را
پس گفت امام علیه السلم که بدرستی که آدم علیه السلم قربان کرد قربانی برای پیغمبران صاحب شریعت علیحده از جمله اولاد او
پس نام برد برای هر پیغمبری از اولاد او عضوی عضوی را و نام برد برای رسول الله صلی الله علیه و اله سر دست را
پس از اینجاست که بود علیه السلم که دوست میداشت آنرا و میل میکرد آنرا و ترجیح میداد آنرا مراد اینست که پسر
دوست میدارد آنچه را که پدر برای او اختیار کند خصوصا چنین پیغمبری و چنان پدری دوم اصل عن زراره
عن ابی جعفر علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله یعجبه الذراع شرح روایتست از زراره از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و اله که خوش می آمد او را سر دست سوم اصل عن ابن القداح
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمت الیهودیة النبی صلی الله علیه و اله فی ذراع و کان النبی صلی الله علیه و اله
یحب الذراع والکتف و یکره الورک لقربها من المبال شرح حکایت این یهودیه گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث نهم باب العفو که باب پنجاه و سوم است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون
قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که زهر دادن یهودیه در خیبر نبی را صلی الله علیه و اله در سر دست و بود نبی
صلی الله علیه و اله که دوست میداشت سر دست را و شانه را و ناخوش میداشت ران را برای نزدیکی آن بمنبت
بجل بول باب شصت و ششم اصل باب الطبیخ شرح الطبیخ بفتح طاء بی‌نقطه و کسر با
یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و خاء با نقطه پخته شده در دیگ و مانند آن ماخوذ است از طبخ بفتح طاء
و سکون باء مصدر باب نصر و منع بمعنی پختن یعنی این باب بیان پخته شده در دیگ و مانند آنست در این باب
هشت حدیث است اول اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال اللحم باللبن مرق الانبیاء
علیهم السلم شرح با در باللبن برای مصاحبت است و مراد آبی است که گوشت در آن پخته شده باشد
و شیر داخل آن شده باشد یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گوشت پخته شده
با شیر شوربای پیغمبران علیهم السلم است دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین

صلوات الله علیه اذا ضعف المسلم فلیاکل اللحم باللبن شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که چون سست شود بدن مسلمان پس باید که خورد گوشت پخته را با شیر
سوم اصل عن زیاد بن ابی الحلال قال تعشیت مع ابی عبد الله علیه السلم بلحم بلبن فقال هذا مرق الانبیاء
علیهم السلم شرح روایتست از زیاد بن ابی الحلال بفتح حاء بی نقطه و تخفیف لام گفت که شام خوردم با
امام جعفر صادق علیه السلم بگوشتی با شیری پس امام گفت که این شوربای پیغمبرانست علیهم السلم چهارم اصل عن عبد الله
ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال شکا نبی من الانبیاء الی الله عز و جل الضعف فقیل له اطبخ اللحم باللبن
فانهما یشدان الجسم فقلت هی المضیرة فقال لا ولکن اللحم باللبن الحلیب شرح ضمیر هی راجع
باللحم باللبنست و تانیث باعتبار خبرست المضیره بفتح میم و کسر ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه گوشت پخته شده در دوغ یا ماستست که ترش شده باشد نسبت بشیر الحلیب بفتح حاء بی نقطه و کسر لام
و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه شیر تازه یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت که شکایت کرد پیغمبری از پیغمبران سوی الله تعالی عز و جل سستی بدن را پس گفته شد او را که بپز گوشت را
با شیر چه بدرستی که آن دو قوت میدهند بدن را پس گفتم که آن آش دوغ یا ماستست پس امام گفت که نه ولیکن
گوشتست با شیر تازه پنجم اصل عن یونس بن یعقوب قال ان احب الطعام کان الی رسول الله
صلی الله علیه و آله النارباج شرح نارباج بنون و الف و کسر و فتح راء بی نقطه و باء یک نقطه و الف و جیم   المنارباجة
معرب نار با بسکون راء بی جیم است و آن گوشت پخته با آب انارست یعنی روایتست از یونس بن یعقوب
که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است گفت که بدرستی که محبوبتر طعام بسوی
رسول الله صلی الله علیه و آله نارباج بود ششم اصل عن یونس بن یعقوب قال ارسلت الی ابی عبد الله علیه السلام
بقدرین فیهما نارباج فاکل منهما ثم قال احبسوا باقیهما علی فانی بهما تبرکین او ثلثا ثم ان الغلام صب
فیهما ماء فاتاه بها فقال له ویحك افسدتهما علی شرح و ارسلت بصیغه ماضی غایبه مجهول یا متکلم
معلوم باب افعالست با در بقدرین زایده برای تقویت تعدیتست القدیره بضم قاف و فتح دال بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و تاء وحدت یک دیگ کوچک احبسوا بصیغه امر باب ضربست علی هر دو جا
تشدید یاء مد مفتوحه است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که فرستاده شد بسوی امام جعفر صادق علیه السلم
دیگی کوچک که در آن بود نارباج پس خورد از آن بعد از آن گفت که نگاه دارید باقیرا از برای من پس دیده شد آن
دو بار یا سه بار بعد از آن غلام ریخت در آن دیگ آب را پس داد او را آن پس امام گفت که ای تعجب تو
تباه کردی اثرا بر من هفتم اصل عن ابی بصیر قال کان ابو عبد الله علیه السلم یعجبه الزبیبیه شرح الزبیبیه
بفتح زاء با نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر باء یک نقطه دوم و تشدید یاء دو نقطه

در پایین

در پایین و تاء تانیث مویزبا و آن گوشت پخته در آب مویزست یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که بود امام جعفر
صادق علیه السلم که خوش می آمد او را مویزبا هشتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین
صلی الله علیه و آله الالوان یعظمن البدن و یحدرن الالیتین شرح الالوان بفتح همزه و سکون لام جمع لون
بفتح لام و سکون واو انواع طبخ و میتواند بود که مراد تریده باشد که بیان میشود در شرح حدیث اول باب آینده
یعظمن بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب تفعیل است یحدرن بحاء بی نقطه و دال بی نقطه مکسوره و راء بی نقطه بصیغه مضارع
جمع مونث غایبه معلوم باب نصر و ضربست الحدر بفتح حاء و سکون دال از بالا بپایین آوردن و مراد اینجا لاغر کردنست
الالیه بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین و تاء تانیث سرین یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت که گفت امیر المومنین صلی الله علیه و آله که خوردن انواع طبخ در سر یکسفره بزرگ میکند شکم را و لاغر
میکند دو سرینها را باب هفتصد و هفتم اصل باب الثرید شرح ثرید بفتح ثاء سه نقطه معرب ترید بفتح
تاء دو نقطه در بالا است و مراد ترید گوشتست یعنی این باب ترید گوشتست در بیان ده حدیث اول
اصل عن المفضل بن عمر قال اکلت عند ابی عبد الله علیه السلم فاتی بلون فقال کل هذا من هذا فاما انا
فانه احب الی من الثرید و لو ددت ان الاسفاناجات حرمت شرح فا در فاتی برای بیان و تفصیلست
اتی بصیغه مجهول باب ضربست با در بلون برای تعدیه است و نایب فاعل ظرفست یا نایب فاعل ضمیر مستتر راجع با امام
و لون عبارتست از نوعی از طبخ که غیر ترید بوده و بیشتر آورده شده بوده و بعد از آن ترید آورده میشده و
امام علیه السلم از آن میخورده و انتظار ترید میکشیده وددت بر و دال بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است
اسفاناجات بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و فاء و الف و نون و الف دوم و جیم جمع اسفاناجست بمعنی بسفاره
و آن طبخی است که پیش از طبخ دیگر آورده میشود بر سر سفره برای اینکه اول آنرا بخورند و تا بنا طبخی دیگر خورند
ماخوذست از سفنجه بفتح سین و سکون فاء و فتح نون و جیم که مصدر باب فعللست بمعنی تعجیل در دادن چیزی
صاحب قاموس گفته که سفنج له سفنجة تعجل له نقده و اسفاناجات را بیشارجات بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و شین با نقطه و الف و فتح راء بی نقطه و جیم و فیشارجات بکسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح
و کسر شین با نقطه و فاء و الف و فتح راء بی نقطه و جیم نیز میگویند و انها معرب پیش ره است ابن اثیر در نهایه گفته
که و فی حدیث علی علیه السلم البیشارجات تعظم البطن قیل اراد به ما یقدم الی الضیف قبل الطعام و هی
معربة و یقال لها الفیشفارجات بفاءین مخفی نماند که در محاسن برقی این حدیث مفضل بن عمر مذکورست
و در آن فیشفارجات بدو فاء است خرمت بخاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب ضربست
الخرم بفتح خاء و سکون راء ترک صاحب قاموس گفته الخارم البارد و التارک یعنی روایتست از مفضل بن
عمر گفت که چیزی خوردم نزد امام جعفر صادق علیه السلم با بیرونی که پیشی آورده شد نوعی از طبخ پس امام گفت که بخور

رزاین پس امامی نیست چیزی محبوبتر سوی من از ترید و هر آینه دوست میدارم اینرا که بسیار تازه کرده شود
در عادت دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه وآله اول من لون ابرهیم
علیه السلم واول من هشم الثرید هاشم شرح لون بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التلوین حاضر
کردن چند نوع از طبیخ نزد مهمانان برای اینکه هر کس آنچه را که دوست دارد از آن خورد هشم بشین با نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است الهشم بفتح ها و سکون شین شکستن نان برای ترید و مانند آن یعنی روایت است
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که اول کسی که چند رنگ طبیخ حاضر کرد برای
مهمانان ابراهیم علیه السلم بود و اول کسی که شکست نان ترید را هاشم بود سوم اصل عن جعفر بن محمد الاشعری
عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه اللهم بارک لی لامتی فی الثرد والثرید
قال ابو جعفر علیه السلم الثرد ما صغر والثرید ما کبر شرح الثرد بفتح ثاء سه نقطه و سکون را بی نقطه
و دال بی نقطه مصدر باب نصر پاره پاره کردن و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول استعمال شده برای مبالغه پس
دلالت میکند بر اینکه پاره های آن کوچکتر است یعنی روایت است از جعفر بن محمد اشعری از عبد الله بن میمون
قداح از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت نبی صلی الله علیه وآله که خدایا برکت ده برای امت من در ثرد و در ثرید
گفت جعفر که ثرد و ثرید نیست مگر ریزه نان و ثرید ترید است که درشت باشد چهارم اصل عن السکونی عن ابی
عبد الله علیه السلم قال الثرید طعام العرب شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که ترید
خوراک عربست بنا بر اینکه اول کسی که ساخته از ایشان هاشم است و او از عربست پنجم اصل عن سلمة بن محرز
قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم علیک بالثرید فانی لم اجد شیئا اوفق منه شرح سلمه بفتح سین بی نقطه
و فتح لام است محرز بضم میم و سکون حاء بی نقطه و کسر را بی نقطه و زای با نقطه است علیک اسم فعل است بمعنی — با نقطه است
ادرک و با بد برای تقویت تعدیه است یعنی روایت است از سلمه بن محرز که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که دریاب
ترید گوشت را چه بدرستی که من نیافتم چیزی را موافق تر از آن برای بدن ششم اصل عن ابی اسامة زید الشحام
قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم وهو یاکل سکباجا بلحم البقر شرح السکباج بکسر سین بی نقطه و سکون کاف — سیلی هم
و با یک نقطه والف و جیم ترید گوشت که با سرکه است و آن معرب سرکه باست یعنی روایت است از ابو اسامه
زید پیه فروش که گفت که داخل شدم بر مهتر من امام جعفر صادق علیه السلم و او میخورد سرکه با آبی با گوشت گاو را
هفتم اصل عن اسمعیل بن جابر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم فدعا بالمائدة فاتی بثرید و لحم فدعا بزیت
فصبه علی اللحم فاکلت معه و رواه زرارة شرح روایت است از اسمعیل بن جابر که گفت که بودم نزد امام جعفر صادق
علیه السلم پس طلبید خوان طعام را پس آورده شد ترید و گوشت پس طلبید روغن زیتون را پس ریخت آن را بر سر
گوشت پس خوردم با او و روایت کرد این را زراره هشتم اصل عن بعض اصحابه رفعه قال قال النبی

صلی الله علیه وآله

صلی الله علیه وآله الثرید برکة شرح شاید که عن بعض اصحابه کلام مصنف رحمه الله باشد و ضمیر راجع بامام غایب علیه و علی آبائه الصلوات
الرحمن باشد و اصحابه عبارت از سفرا باشد و میتواند بود که ضمیر اصحابه راجع بامام جعفر صادق علیه السلم باشد [illegible]
در بقا برکت بودن ترید گوشت باعتبار آنست که باعث قوت بسیار برای بدن میشود و خرج بسیار ندارد یعنی
روایت است از بعض یاران نسبت داده حدیث را امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که ترید گوشت برکت است نهم اصل
عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلی الله علیه وآله لا تاکلوا من راس الثرید
وکلوا من جوانبه فان البرکة فی راسه شرح این گذشت در حدیث اول از باب نوادر که باب چهل و نهم است دهم
اصل عن الشعیری عن ابی عبد الله علیه السلم قال اطفئوا نائرة الضغائن باللحم والثرید شرح شعیری بفتح شین با نقطه
و کسر عین بی نقطه سکونیست و اسمش اسمعیل بن ابی زیاد است اطفئوا بطاء بی نقطه و فاء و همزه بصیغه امر باب افعالست
النائرة بنون والف و کسر همزه آتش بمعنی آنچه مانند آتش است مثل عداوت و جنگ الضغائن بفتح ضاد با نقطه
و غین با نقطه والف و کسر همزه جمع ضغینه بفتح ضاد و کسر غین و سکون یا دو نقطه در پایین و نون کینها یعنی
روایت است از شعیری از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که فرو نشانید آتشهای کینها را بخوردن گوشت و ترید گوشت
باب منصب و هشتم اصل باب الشواء والکباب والرؤس شرح شواء بکسر و ضم شین
با نقطه والف ممدوده است کباب بفتح کاف و دو بای یک نقطه معروفست رؤس بضم را و ضم همزه و سکون
واو است یعنی این باب بیان گوشت بریان و گوشت کباب و کله است در این باب پنج حدیث است اول
اصل عن الاصبغ بن نباتة قال دخلت علی امیر المومنین علیه السلم و بین یدیه شواء فقال لی ادن فکل فقلت
یا امیر المومنین هذا لی ضار فقال لی ادن اعلمک کلمات لا یضرک معهن شیء مما تخاف قل بسم الله
خیر الاسماء ملء الارض والسماء الرحمن الرحیم الذی لا یضر مع اسمه شیء ولا داء فتغد معنا
شرح شاید که امیر المومنین علیه السلم آن بریان را برای دیگران آورده باشند و خود نخورده باشند موافق آنچه
می آید در حدیث سیوم باب الخل والزیت که باب شصت و دوم است یا خوردن امیر المومنین علیه السلم گوشت بریان را
پیش از سقط شدن عثمان باشد پس منافات ندارد با آنچه منقول است در خوراک او بعد از آن اعلمک بصیغه
مضارع متکلم معلوم باب تفعیل مرفوع و مجزوم میتواند بود یعنی از باب نصر و باب افعال میتواند بود خیر مجرور و صفت
اسم است ملء بکسر میم و سکون لام و همزه مجرور و صفت دیگر اسم است و مضاف است الرحمن مرفوع و خبر
مبتدای محذوف است بتقدیر هو و ضمیر راجع باسم است تغد بغین با نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه بصیغه امر
معتل اللام باب تفعل است یعنی روایت است از اصبغ بن نباته بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه و بفتح با یک نقطه و غین
با نقطه ابن نباته بضم نون و تخفیف بای یک نقطه والف و تای دو نقطه در بالا که گفت که داخل شدم بر امیر المومنین
علیه السلم و در پیش او بود گوشت بریانی پس گفت مرا که نزدیک بیا پس بخور پس گفتم که ای امیر المومنین این

این مرا ضرر کننده است پس گفت مرا که نزدیک بیا تعلیم میکنم ترا چند کلمه که ضرر نمیکند ترا با آنها چیزی از جمله آنچه
میترسی بگو که مدد میجویم بنام خدا که بهتر نامهاست پری زمین و آسمان است با نامی که هیچ مخلوقی مسخر او نیست
بآن نام که رب العالمین است و منت رحمن و رحیمی که ضرر نمیکند با نام او چیزی و نه دردی چاشته بخور با با دوم
فصل عن موسی بن بکر قال اشتکیت بالمدینة شکاة ضعفت معها فاتیت ابا الحسن الاول علیه السلام فقال
لی ما لی اراک ضعیفا قلت نعم فقال لی کل الکباب فاکلته فبرات شرح اشتکیت بشین با نقطه و یای دو نقطه
در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افتعال است شکاة بکسر شین با نقطه و تخفیف کاف و الف و تای تانیث منصوب بمفعول
مطلق است ضعفت بصیغه متکلم باب حسن و نفر سمع برات بای یک نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب
علم است یعنی روایت است از موسی بن بکر گفت که بیمار شدم در مدینه بیماری که بی قوت شدم با آن با بیمی که نقاهت
آن در آزار شدید پس آمدم نزد امام موسی کاظم علیه السلام پس گفت مرا که می بینم بی قوت گفتم که آری پس گفت مرا که بخور
گوشت کباب را پس خوردم از آن پس صحیح شدم سوم فصل عن موسی بن بکر قال قال لی ابو الحسن الاول علیه السلام
ما لی اراک مصفرا قلت وعک اصابنی فقال لی کل اللحم فاکلته ثم رآنی بعد جمعة و انا علی حالی مصفرا
فقال لی الم امرک باکل اللحم قلت ما اکلت غیره منذ امرتنی فقال و کیف تاکله قلت طبیخا فقال لا کله
کبابا فاکلته ثم ارسل الی فدعانی بعد جمعة فاذا الدم قد عاد فی وجهی فقال لی الآن نعم شرح ما لی اراک
از ما استفهامیه لام حرف جر و ضمیر متکلم بمعنی جر استعمال شده مصفر بضم میم و سکون صاد بی نقطه و فتح فا و تشدید
رای بی نقطه اسم فاعل باب افعلال است الوعک بفتح واو و سکون عین بی نقطه تب سخت الم امرک بهمزه استفهام انکاری
و لم نافیه و همزه و الف و ضم میم و کسر رای بی نقطه است لا ناهیه است و مدخولش محذوف است تقدیر لا تاکله
طبیخا کله بضم کاف و سکون لام جمله علیحده است نظیر احتمالی در کلام سم یوم القیمة الان منصوب است نعم بکسر نون
و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یعنی روایت است از موسی بن بکر گفت که گفت مرا امام موسی کاظم که چیست مرا که
می بینم ترا زرد گفتم که تبی سخت بر خورد مرا پس امام گفت مرا که بخور گوشت را پس خوردم آنرا بعد از آن دید مرا
بعد از یک هفته و من بر حال خود بودم زرد پس گفت مرا که آیا امر نکردم ترا بخوردن گوشت گفتم که نخوردم غیر گوشت را
از وقتی که امر کردی مرا پس امام گفت که و چگونه خوردی که میخوری آنرا گفتم که پخته در دیگ پس امام گفت که نه
بخور آنرا کباب پس خوردم کباب را بعد از آن امام کس فرستاد سوی من پس خواند مرا بعد از یک هفته پس ناگاه خون
بچهره برگشته بود در روی من پس امام گفت مرا که در این وقت خوب است چهارم فصل عن حسین بن حنظلة
عن احدهما علیهما السلام قال اکل الکباب یذهب بالحمی شرح الحمی بضم حای بی نقطه و تشدید میم و الف منقلبه
از یا لام الفعل یا زائده تب و بضم حا و سکون میم و یای دو نقطه در پایین اسم است از تب و تخفیف میم و الف
پرهیز و هر سه اینجا محتمل است و بنا بر اول معنا کلام مجاز است و مراد نقاهت است که اثر تب است او بمعنی پرهیز
در آن بیاید شد بیجا اصل این حدیث و حدیث سابق یکی است یعنی روایت است از حسین بن حنظله بفتح حای

بی نقطه

بی نقطه و سکون نون و فتح ظای با نقطه از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که خوردن گوشت کباب میبرد تب را
پنجم فصل عن درست عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکرنا الرؤس من الشاء فقال الراس موضع الذکاة
و اقرب من المرعی و ابعد من الاذی شرح رؤس بضم رای بی نقطه و ضم همزه و سکون واو و سین بی نقطه جمع
رأس بفتح را و سکون همزه است الشاء بشین با نقطه و الف منقلبه از واو و همزه منقلبه از ها جمع شاة بتای تانیث
گوسفندان و اصل مفرد شین شاهه بها و تای تانیث بوده ها محذوف شده و تای تانیث قائم مقام آن شده
مرعی بفتح میم و سکون را و عین بی نقطه و الف است الاذی بفتح همزه و تخفیف ذال با نقطه و الف آخر مثل
سرگین و بول یعنی روایت است از درست بضم دال بی نقطه و ضم رای بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تای دو نقطه
در بالا از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که مذکور کردیم کلها را از جمله گوسفندان پس امام گفت که کله
جای تذکیه و ذبح است و نزدیکتر است بنسبت بگیاه چراگاه و دورتر است از سرگین باب هریسه و نهم اصل
باب الهریسة شرح هریسه ماخوذ است از هرس بفتح ها و سکون را که مصدر باب نصر است بمعنی کوفتن
و مراد طبیخی است بغایت نرم که مرکب است از گوشت و دانه خواه گندم و خواه جو و خواه عدس و خواه غیر اینها چنانچه
ظاهر میشود در حدیث سوم این باب و در حدیث اول باب الجاورس که باب نود و ششم است اول فصل
عن صالح بن رزین عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه علیکم بالهریسة فانها
تنشط للعبادة اربعین یوما و هی من المائدة التی انزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله شرح تنشط
بنون و شین با نقطه و طای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است و هی من المائدة تا آخر اشارت است
بآنچه می آید در حدیث چهارم این باب یعنی روایت است از صالح بن رزین بفتح رای بی نقطه و کسر زای با نقطه
و سکون یای دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که دریابید هریسه را
چه بدرستی که آن نشاط میدهد برای عبادت در چهل روز و آن از خوانی است که فرود آورده شد بر
رسول الله صلی الله علیه و آله دوم فصل عن درست بن منصور عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان نبیا من الانبیاء شکا الی الله عز و جل الضعف و قلة الجماع فامره باکل الهریسة
شرح روایت است از درست بن ابی منصور از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی
که پیغمبری از پیغمبران شکایت کرد سوی الله عز و جل سستی بدن را و کمی قوت جماع را پس امر کرد او را بخوردن
هریسه سوم فصل و فی حدیث آخر رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه شکا الی
ربه عز و جل وجع الظهر فامره باکل الحب باللحم یعنی الهریسة شرح و در حدیث دیگر که درست بن ابی
منصور نسبت داد آنرا بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت
کرد سوی صاحب کل اختیار خود عز و جل درد پشت را پس امر کرد او را بخوردن دانه با گوشت میخواهد هریسه را

یعنی ابواب جمعی باب هریسه
در باب چهار صد و ششم

چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی اهدی الی رسول الله صلی الله علیه وآله
هریسة من هریسة الجنة غرست فی ریاض الجنة وفرکها الحور العین فاکلها رسول الله صلی الله علیه وآله فزاد
فی قوته بضع اربعین رجلا وذلک شیء اراد الله عز وجل ان یسر به نبیه صلی الله علیه وآله شرح اهدی
بدال بی‌نقطه والف منقلبه از یا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاهداء هدیه کردن واین کلام اشارتست
بآنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث چهل ویکم باب نوادر که باب صد ونود وهشت است غرست بغین بانقطه ورا بی‌نقطه
وسین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است الریاض بکسر را جمع روضه بفتح را سبزه زارها که با آب است
فرکها بفا ورا بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الفرک جدا کردن پوست از دانه فزاد بزای بانقطه
والف منقلبه از یا ودال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است وفعل لازم است وبضع مرفوع وفاعل است
یا متعدیست وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است وبضع منصوب ومفعول به است ودر بعضی نسخ فزادت است وبنابر
ضمیر مستتر راجع بهریسه است واز قبیل اسناد مجازیست البضع بفتح بای یکنقطه وسکون ضاد بانقطه وعین بی‌نقطه
مصدر باب نفع جماع کردن است یسر بسین بی‌نقطه وتشدید را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله تبارک وتعالی هدیه کرد سوی رسول الله صلی الله علیه وآله
هریسه را از جمله هریسهای بهشت که کاشته شده بود دانه آن در سبزه زارهای بهشت وپوست کنده بودند دانه
آنرا حور عین پس خورد آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله پس زیاد شد در قوت او قدر جماع چهل مرد وآن چیزی
بود که اراده کرد الله عز وجل که خوشحال کند بآن پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله چون دلگیر شده بود در سخن
تیمی وعدوی که مذکور شد در کتاب النکاح در حدیث چهل ویکم باب صد ونود وهشت که باب نوادر است باب هفتادم

اصل باب المثلثة والاحساء شرح

المثلثة بمیم وثاء سه نقطه ... بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است
یعنی آنکه سه حصه برابر شده باشد ومراد بآن سه کانه است که بیان میشود در حدیث اول این باب الاحساء
بفتح همزه وسکون حاء بی‌نقطه وسین بی‌نقطه والف ممدوده جمع حسو بفتح حا وضم سین وتشدید واو
مثل اعداء وعدو وآنها که مخفف است جمع حساست بمعنی طبیخهائی که بقاشق آشامیده میشود یعنی این باب بیان سه کانه
کرده شده وآنهاست درین باب سه حدیث اول اصل عن یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد عن ابیه عن الولید
ابن صبیح قال قال ابو عبدالله علیه السلام ای شیء یطعم عیالک فی الشتاء قلت اللحم فاذا لم یکن اللحم فالزیت
والسمن قال فما یمنعک عن هذا الکلا الکرکور فانه اهون شیء فی الجسد یعنی المثلثة قال واخبرنی بعض
اصحابنا ان المثلثة یؤخذ قفیز ارز وقفیز حمص وقفیز باقلاء او غیره من
الحبوب ثم ترض جمیعا وتطبخ شرح ای بفتح همزه وتشدید یاء منصوب ومضاف است تطعم بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب افعال است الشتاء بکسر شین بانقطه وتاء دو نقطه در بالا والف ممدوده است اللحم در اول

منصوب است

منصوب است ودر دوم مرفوع است فالزیت والسمن منصوب است الکرکور بضم کاف وسکون رای بی‌نقطه وضم کاف
دوم وسکون واو ورای بی‌نقطه دوم فراهم آورده شده از چیزهای مختلف ماخوذ است از کرکره بفتح دو کاف
که مصدر فعلله است بمعنی فراهم آوردن یعنی المثلثة کلام ولید است قال اینجا کلام ابراهیم است وضمیر مستتر راجع
بابی البلاد است المثلثة در دوم بتقدیر صنعة المثلثة است یؤخذ بتقدیر ان یؤخذ است پس منصوب یا مرفوع میشود
بنحو قفیز پیمانه ایست وآن مرفوع ومضاف است حمص بکسر حاء بی‌نقطه وتشدید میم مکسوره ومفتوحه وصاد بی‌نقطه است
باقلاء بباء یکنقطه والف وکسر قاف وتخفیف لام والف ممدوده ومقصوره وتشدید لام والف مقصوره است
غیره مجرور است وضمیر راجع بباقلاست وتذکیر باعتبار قفیز است ترض برای بی‌نقطه وتشدید ضاد بانقطه بصیغه مضارع
غایبه مجهول باب نصر منصوب یا مرفوع است یعنی روایتست از یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد بکسر بای یکنقطه از
پدرش از ولید بن صبیح بفتح صاد بی‌نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کدام نانخورش را میخورانی بعیال تو
در زمستان گفتم که گوشت را پس اگر نباشد گوشت پس روغن زیتون را وروغن گوسفند وگاو را پس امام گفت
که چه چیز مانع میشود ترا ازین مجموعه صد بدرستی که آن آسانتر وگواراتر چیزیست در بدن امام میخواهد سه کانه را ابو
البلاد گفت که وخبر داد مرا بعض یاران ما که ساختن سه کانه اینست که بگیرند یک پیمانه برنج ویک
پیمانه نخود ویک پیمانه باقلا یا غیر آن از حبوب دانها مثل ماش بعد از آن کوفته شود همگی وپخته میشود
دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان التلبین یجلو القلب الحزین
کما یجلو الاصابع العرق من الجبین شرح تلبین بفتح تاء دو نقطه در بالا وسکون لام وکسر بای یکنقطه
وسکون یاء دو نقطه در پایین تلبینه است که بیان میشود در حدیث آینده ویجلو هر دو جا بجیم بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است الجلاء بکسر جیم والف ممدوده صاف کردن چیزی از کدورت وبردن کدورت
از چیزی واول مرادست در اول ودوم مرادست در دوم وتشبیه باعتبار سهولت است یعنی روایتست از
بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که آش شیر صاف میکند دل اندوهگین را چنانچه
میبرد انگشتان عرق را از پیشانی سیوم اصل وروی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال النبی صلی الله
علیه وآله لو اغنی عن الموت شیء لاغنت التلبینة قیل یا رسول الله وما التلبینة قال
الحسو باللبن وکررها ثلثا شرح اغنی بغین بانقطه ونون والف منقلبه از یا بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افعال است الاغناء بیدار کردن کسی را ماخوذ است از غنی بکسر غین ونون والف مقصوره
که مصدر باب علم است بمعنی بیدار بودن صاحب قاموس گفته که وکرضی اقام وعاش پس تعدیه آن
بعن باعتبار تضمین معنی تبعید است الحسو بفتح حاء بی‌نقطه وتخفیف سین بی‌نقطه مضمومه وتشدید واو
فعول بمعنی مفعول آش که بیان شد در شرح عنوان این باب یعنی وروایت کرده شد از امام جعفر

صادق علیه السلم گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که اگر باید ار و دور میکرد کسی را از مرگ چیزی هر آینه باید ار
و دور میکرد تلبینه گفته شد که ای رسول الله چیست تلبینه که آش با شیر آش با شیر تکرار کردن کلمه را
سه بار برای آنکه در این باب غیر تلبینه آشی مذکور نیست پس میتواند بود که ذکر مصنف در عنوان این باب
احسا را بلفظ جمع را اشارت ~~باشد~~ برای اشارت بوجه تکرار سه بار در این حدیث باشد و آن این است
که آش بر سه قسم است اول شیر حلیب دوم آش ماست سوم آش کشک و دوغ باب هفتاد و یکم شیرحا
اصل باب الحلواء شرح الحلواء بفتح حای بی‌نقطه و سکون لام و الف ممدوده معروف است
یعنی این باب بیان حلواست در این باب چهار حدیث است اول اصل عن احمد بن هرون بن موفق المدینی
عن ابیه قال بعث الی الماضی علیه السلم یوما فاکلت عنده واکثر من الحلواء فقلت ما اکثر
هذه الحلواء فقال علیه السلم انا وشیعتنا خلقنا من الحلاوة فنحن نحب الحلواء شرح
موفق بضم میم وفتح واو و تشدید فاء مفتوحه و قاف است مدینی بفتح میم وکسر دال بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و نون مکسوره منسوب بغیر مدینه نبی صلی الله علیه وآله مثل بغداد که مدینه منصور و اینچنین است صاحب
قاموس گفته که و المدینة الامة وبلا لام اسماء ستة عشر بلدا و گفته که و النسبة الی مدینة النبی صلی الله علیه وآله
مدنی و الی مدینة المنصور و اصفهان و غیرهما مدینی اکثر بثاء سه نقطه و رای بی‌نقطه در اول بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بامام علیه السلم است و در دوم داخل صیغه تعجب است
پس هذه الحلواء منصوب است و شیعتنا منصوب است بعطف بر ضمیر متکلم مع الغیر یعنی روایت است از احمد بن هرون
ابن موفق مدینی از پدرش که گفت که کسی فرستاد سوی من امام موسی کاظم علیه السلم در روزی پس چیزی خوردم نزد
او و امام بسیار خورد از حلوا پس گفتم که چه بسیار است این حلوا که خوردی پس گفت امام علیه السلم که بدرستیکه ما
و شیعه ما آفریده شده‌ایم از شیرینی پس ما دوست میداریم حلوا را دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر
علیه السلم قال من لم یرد منا الحلواء اراد الشراب شرح من در منا برای تبعیض و برای ابتدا میتواند
بود و بنا بر اول ظرف مستقر و حال از ضمیر مستتر در لم یرد است و بنا بر دوم ظرف لغو و متعلق بلم یرد است
روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم که گفت که هر که دوست نداشت از جمله ما شیعیان یا سلسلم
حلوا را دوست داشت شراب مست کننده را غالبا سوم اصل عن عبد الاعلی قال اکلت مع ابی
عبد الله علیه السلم یوما فاتی بدجاجة محشوة خبیصا ففککناها واکلناها شرح الخبیص
بفتح خای نقطه دار و کسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و صاد بی‌نقطه حلوائی که از خرما و روغن است
فککناها بکاف بفا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر باب نصر است یعنی روایت است از عبد الاعلی که گفت که چیزی
خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم در روزی پس آورده شد مرغی خانگی که پر کرده شده بود از خرما

و روغن

و روغن پس من و امام گشودیم آنرا و خوردیم آنرا چهارم اصل عن یونس بن یعقوب عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کنا بالمدینة فارسل الینا اصنعوا لنا فالوذج واقلوا فارسلنا الیه فی قصعة صغیرة شرح
بیان فالوذج گذشت در شرح حدیث اول از باب الولائم که باب سی و چهارم است اقلوا بکسر قاف و تشدید لام مضمومه
بصیغه امر باب افعال است یعنی روایت است از یونس بن یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که بودیم ما اهل کوفه
در مدینه پس امام پیغام فرستاد سوی ما که بسازید برای ما پالوده را و اندک کنید پس فرستادیم سوی امام در
کاسه کوچکی باب هفتاد و دوم اصل باب الطعام الحار شرح مراد بحار آنست
که گرمی آن دست و دهان را گزد یعنی این باب بیان طعام گرم است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اقروا الحار حتی یبرد فان رسول الله صلی الله علیه وآله
قرب الیه طعام حار فقال اقروه حتی یبرد ما کان الله عز وجل لیطعمنا نارا والبرکة فی البارد شرح
اقروا بفتح و تشدید رای بی‌نقطه بصیغه امر باب افعال است یبرد بیای یکنقطه و رای بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر و حسن است قرب بقاف و رای بی‌نقطه و بای یکنقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است لام مکسوره
در لیطعمنا زایده برای تاکید نفی است یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه که بحال خود گذارید طعام بسیار گرم را تا سرد شود فی الجمله چه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله
نزدیک کرده شد سوی طعامی بسیار گرم پس گفت که بحال خود گذارید آنرا تا سرد شود فی الجمله چه آنکه نبود الله عز وجل
برای اینکه خوراند ما را آتش و برکت در سرد است دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتی النبی
صلی الله علیه وآله بطعام حار جدا فقال ما کان الله عز وجل لیطعمنا النار اقروه حتی یبرد و یمکن فانه
طعام محروق البرکة وللشیطان فیه نصیب شرح جدا بکسر جیم و تشدید دال بی‌نقطه صفت مفعول مطلق فعل
محذوف است بتقدیر حرارة جدا و آن جد نهایت است و مراد بکمال است چنانچه گویا که مرتبه کمتر از آن نهایت و
حرارت نیست یمکن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الامکان قادر کردن یعنی روایت است از سکونی از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستیکه نبی صلی الله علیه وآله داده شد طعامی گرم بکمال پس گفت که نبود الله عز وجل
برای اینکه خوراند ما را آتش بحال خود گذارید آنرا تا اندک سرد شود و قادر کند خورنده را بر خوردن آن چه بدرستیکه
که آن طعامی است که برطرف کرده شده برکت است و برای شیطان در آن حصه‌ای است سوم اصل عن محمد بن
حکیم عن ابی عبد الله علیه السلم قال الطعام الحار غیر ذی برکة شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم
اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتی النبی صلی الله علیه وآله بطعام حار فقال ان
الله عز وجل لم یطعمنا النار نحوه حتی یبرد فترک حتی برد شرح نحوه بنون و تشدید حاء بی‌نقطه مضمومه
بصیغه امر مثل اللام باب تفعیل است یعنی روایت است از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم

کفته که داود شنیدم صلی الله علیه وآله طعامی بسیار کرم پس کفت که بدرستی که الله عز وجل نخورانید ما را آتش در جای
کذارید انرا تا سرد شود اندکی پس واکذاشته شد تا سرد شد اندکی پنجم اصل عن سلیمان بن خالد
قال حضرت عشاء ابی عبدالله علیه السلام فی الصیف واتی بخوان علیه خبز واتی بقصعة ثرید ولحم
فقال هلم الی هذا الطعام فدنوت فوضع یده فیه ورفعها وهو یقول علیه السلام استجیر بالله من
النار اعوذ بالله من النار اعوذ بالله من النار اعوذ بالله من النار هذا ما لا نصبر علیه فکیف
النار وهذا ما لا نقوی علیه فکیف النار هذا ما لا نطیقه فکیف النار قال وکان علیه السلام یکرر
ذلک حتی امکن الطعام فاکل واکلت معه شرح عشاء بفتح عین و الف ممدوده هلم بفتح ها و ضم لام
و تشدید میم مفتوحه اسم فعل است بمعنی بیا امکن بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یعنی روایتست از سلیمان
ابن خالد که کفت که حاضر شدم شام امام جعفر صادق علیه السلام را در تابستان و اورده شد خوانی که بران بود
نان و اورده شد کاسه ترید و کوشت پس کفت که بیا بسوی این طعام پس نزدیک شدم پس کذاشت دست
خودرا دران و برداشت دست را و میکفت علیه السلام که پناه میجویم بالله از آتش پناه میکیرم بالله
از آتش پناه میکیرم بالله از آتش این چیزیست که صبر نمیکنیم پس چکونه است آتش این چیزیست که توانائی
نداریم بران چکونه است آتش این چیزیست که تاب نداریم چکونه است آتش و بود امام علیه السلام که تکرار میکرد
آن قسم سخن را تا انکه توانا کرد طعام مارا بر خوردنش پس خورد و خوردم با او باب هشتاد و سیوم اصل
باب نهک العظام شرح النهک بفتح نون و سکون ها مصدر باب منع کرفتن جمیع انچه متبوع
کرفت از چیزی یعنی این باب در بیان مبالغه در کرفتن کوشت از استخوانهاست درین باب یک حدیث است
اصل عن محمد بن الهیثم عن ابیه قال صنع لنا ابو حمزة طعاما ونحن جماعة فلما حضر رای رجلا
ینهک عظما فصاح به وقال لا تفعل فانی سمعت علی بن الحسین صلوات الله علیه یقول لا تنهکوا العظام
فان فیها للجن نصیبا وان فعلتم ذهب من البیت ما هو خیر من ذلک شرح حضر بفتح
و سکون را میتواند بود و بنابر اول ضمیر مستتر است و راجع بطعام است یا راجع بابو حمزه است و ضمیر بارز
مفعول است و بنابر دوم ضمیر بارز فاعل است و مفعول مقدر است و آن الطعام است روایتست از محمد بن
هیثم بفتح ها و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح ثای سه نقطه و تخفیف میم از پدرش که کفت که ساخت
برای ما ابو حمزه طعامی را و ما جماعتی بودیم پس وقتی که طعام حاضر شد نزد ما دید مردی را که بسیار پاک میکرد استخوانی را
پس فریاد زد باو و کفت که مکن چنین بدرستی که من شنیدم از امام زین العابدین صلوات الله علیه میکفت
که بسیار پاک مکنید استخوانها را چه بدرستی که در انها برای جنیان نصیبی است و اگر بکنید میرود
از خانه انچه بهتر است از ان شاید که این منع بر تنبیه غلامان و نوکران بجنیان باشد و مراد این باشد که

جنیان ص

که اگر چنین

که اگر چنین نشود استیفای حظ خود نمیکنند و از خانه شما چیزی میدزدند والله اعلم باب هشتاد و چهارم
اصل باب السمک شرح سمک بفتح سین و فتح میم اسم جنس ماهی است یعنی این باب در بیان ماهی است
درین باب ده حدیث است اول اصل عن مولی لابی عبدالله علیه السلام قال دعا بتمر فاکله ثم قال ما بی شهوة ولکنی
اکلت سمکا ثم قال من بات وفی جوفه سمک لم یتبعه بتمرات او عسل لم یزل عرق الفالج یضرب
علیه حتی یصبح شرح روایتست از چاکری برای امام جعفر صادق علیه السلام که کفت که امام طلبید خرما را پس خورد
انرا بعد از ان کفت که رغبت بان ندارم ولیکن خوردم ماهی را بعد از ان امام کفت که هر که شب
بکذراند بر حالی که در درون او ماهی است که تابع نکرده آن ماهی را بچند خرما یا عسل پیوسته رک فالج میزند
براو تا انکه بصباح رسد مراد اینست که ماهی بی مصلح باعث حرکت و قوت رک فالج میشود دوم
اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اکل السمک قال
اللهم بارک لنا فیه وابدلنا به خیرا منه شرح می آید در حدیث اول باب الالبان که باب هفتاد
وچهارم است اینکه در غیر لبن این قسم دعا میکرده است شاید که ذکر خصوص سمک درین حدیث باعتبار
مرجوح بودن ان باشد یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که بود رسول الله
صلی الله علیه وآله که چون میخورد ماهی را میکفت که خداوندا برکت ده مارا دران و عوض ده مارا
بجای آن بهتر از ان سیوم اصل عن معتب قال قال ابو الحسن علیه السلام یوما یا معتب اطلب لی حیتانا
ناطریة فانی ارید ان احتجم فطلبتها ثم اتیته بها فقال لی یا معتب سکبج لنا شطرها واشو لنا
شطرها فتغدی منها وتغدینی ابو الحسن علیه السلام شرح معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و کسر و تشدید تای
دو نقطه در بالا و بای یک نقطه است حیتان بکسر حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و تای دو نقطه در بالا
جمع حوت است سکبج بسین بی نقطه و بای یک نقطه و جیم بصیغه امر باب تفعیل است ماخوذ است از سکباج که بیانش در شرح حدیث
ششم باب شصت و هفتم که باب الثرید است یعنی روایتست از معتب کفت که کفت امام موسی کاظم علیه السلام در
روزی که ای معتب طلب کن برای من ماهیهای تازه را چه بدرستی که میخواهم که حجامت کنم پس طلب کردم انها را بعد از ان
آوردم نزد او انها را پس کفت مرا که ای معتب سکباکن برای ما نصف انها را و بریان کن برای ما نصف
انها را پس چاشت خورد از انها و چاشت خورد امام موسی کاظم علیه السلام چهارم اصل عن ابراهیم بن
عبد الحمید قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول علیکم بالسمک فانک ان اکلته بغیر خبز اجزاک وان
اکلته بالخبز امرأک شرح اجزاک بجیم و زای بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است
و امرأک برای بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الامراء کوارا شدن و این اشارتست
بانکه خوردن نان بی نان خورش باعث سده میشود کاهی یعنی روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید کفت که شنیدم

از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که دریا ببرد را چه بترس که اگر خوری از آن بی نانی کافی میشود و کامیسر میکند
ترا و اگر خوری از آن با نانی گوارا میشود ترا پنجم اصل عن مسعدة بن صدقة بن الیسع عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا تدمنوا اکل السمک فانه یذیب الجسد شرح لا تدمنوا بدال
بی نقطه و نون بصیغه نهی باب افعال است یذیب بذال با نقطه و دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء
یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی روایت است از مسعده بفتح میم و سکون سین بی نقطه
و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه و قاف ابن الیسع بفتح یاء دو نقطه در
پایین و فتح سین بی نقطه و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که
عادت مکنید خوردن ماهی را چه بترسید که آن میگدازد و لاغر میکند بدن را ششم اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکل الحیتان یذیب الجسم شرح این ظاهر است از شرح سابق هفتم اصل
عن موسی بن بکر عن ابی الحسن علیه السلام قال السمک الطری یذیب الجسد شرح روایت است از موسی بن بکر
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که ماهی تازه میگدازد بدن را هشتم اصل عن عثمان بن عیسی رفعه
قال السمک الطری یذیب شحم العین شرح روایت است از عثمان بن عیسی که راوی که امام موسی کاظم علیه السلام است
یا امام رضا علیه السلام نیز نسبت داده است اما کم روایت از او است امام گفت که ماهی تازه میگدازد پیه چشم را
نهم اصل عن موسی بن بکر عن ابی الحسن علیه السلام قال السمک الطری یذیب شحم العینین شرح این ظاهر است
از شرح سابق دهم اصل محمد بن یحیی قال کتب بعض اصحابنا الی ابی محمد علیه السلام یشکو الیه دما و صفراء
فقال اذا احتجمت هاجت الصفراء و اذا اخرت الحجامة اضر بی الدم فما تری فی ذلک
فکتب علیه السلام احتجم و کل علی اثر الحجامة سمکا طریا کبابا قال فاعدت الیه المسئلة بعینها فکتب علیه السلام
احتجم و کل علی اثر الحجامة سمکا طریا کبابا بماء و ملح قال فاستعملت ذلک فکنت فی عافیة و
صار ذلک غذائی شرح حجامه بکسر حاء بی نقطه است اثر بکسر همزه و سکون ثاء سه نقطه و بفتح همزه و فتح ثاء و راء
بی نقطه است غذائی بکسر غین با نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده است بمعنی خورش یا بفتح غین با نقطه و دال
بی نقطه و الف ممدوده است بمعنی چاشت یعنی روایت کرد محمد بن یحیی گفت که نوشت بعض یاران ما بسوی امام حسن
عسکری علیه السلام شکایت میکرد بسوی او خونی و صفرائی را با بیرون شدن که گفت که چون حجامت کنم غلبه میکند صفرا
و چون تاخیر کنم حجامت را ضرر میرساند بمن خون پس چه می بینی در این پس نوشت امام علیه السلام که حجامت کن
غلبه میکند صفرا و چون تاخیر کنم کن و بخور بر پی حجامت ماهی تازه کباب کرده گفت که پس برگردانیدم بر امام
همان مسئله را مراد این است که نوشتم که تا حال عمل بآن کردم و فایده ندیدم پس چه میبینی پس نوشت امام علیه السلام که
حجامت کن و بخور بر پی حجامت ماهی تازه را که کباب شده باشد با آب و نمک گفت که پس عمل آوردم
آنرا

از این پس شدم در عافیت از ضرر و گردید خورش من باب هفتاد و پنجم اصل باب بیض الدجاج شرح
بیض بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه اسم جنس یا جمع بیضه است دجاج بفتح دال بی نقطه
و تخفیف و جیم اسم جنس یا جمع دجاجه است یعنی این باب بیان تخم مرغ خانگی است در بیان یک حدیث است
اول اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن جعفر بن محمد بن حکیم عن یونس عن مرازم قال ذکر ابو عبد الله علیه السلام
البیض فقال اما انه خفیف یذهب بقرم اللحم قال و رواه محمد بن اسمعیل بن بزیع عن جعفر بن محمد بن حکیم
عن مرازم و زاد فیه و لیست له غائلة اللحم شرح الخفیف بفتح خاء با نقطه و دو فاء سبک و مراد اینجا
همان است باعتبار خریدن و پختن و خوردن نسبت بگوشت غائلة القرم بفتح قاف و فتح راء بی نقطه اشتیاق
گوشت ضمیر قال اینجا راجع باحمد بن محمد بن خالد است و ضمیر له زاد راجع بمحمد بن اسمعیل بن بزیع است الغائلة
بغین با نقطه و الف و کسر همزه آزار یعنی روایت است از احمد بن محمد بن خالد از جعفر بن محمد بن حکیم بفتح حاء و کسر
کاف از یونس از مرازم بضم میم و راء بی نقطه و کسر زای با نقطه گفت که مذکور کرد امام جعفر صادق علیه السلام
تخم مرغ خانگی را پس گفت که آگاه باش بدرستی که آن آسان است میبرد اشتیاق گوشت را احمد گفت که و روایت
کرد از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح باء یک نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه
از جعفر بن محمد بن حکیم از مرازم و زیاد کرد در آن اینکه نیست در آن تخم ضرر گوشت که در بعض بدنها میباشد
دوم اصل عن عمر بن ابی حسنة الجمال قال شکوت الی ابی الحسن علیه السلام قلة الولد فقال لی استغفر
الله و کل البیض بالبصل شرح استغفر الله اشارت باین آیات سوره نوح فقلت استغفروا ربکم انه کان
غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و آیه سوره هود و یا قوم استغفروا ربکم تا آخر
یعنی روایت است از عمر بن ابی حسنه بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه و نون شتربان گفت که شکایت کردم بسوی
امام موسی کاظم علیه السلام کمی فرزند را پس گفت مرا که استغفار کن الله را و بخور تخم مرغ خانگی را با پیاز سوم
اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکا نبی من الانبیاء علیهم السلام الی الله عز و جل
قلة النسل فقال کل اللحم بالبیض شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت
کرد از پیغمبران علیهم السلام بسوی الله عز و جل کمی اولاد را پس گفت که بخور گوشت را با تخم مرغ خانگی چهارم
اصل عن موسی بن بکر قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول کثرة اکل البیض تزید فی الولد شرح روایت است
از موسی بن بکر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که بسیاری خوردن تخم مرغ خانگی زیاد
میکند در فرزند پنجم اصل عن محمد بن عیسی عن ابیه عن جده قیس بن عبد العزیز عن ابی عبد الله علیه السلام
قال مح البیض خفیف و البیاض ثقیل شرح مح بضم میم و تشدید خاء با نقطه است خفیف اینجا بمعنی زود
هضم است و آن در عربی زرده مشهور است یعنی روایت از محمد بن عیسی از پدرش از جدش قیس بفتح قاف و سکون

یا و دو نقطه در پایین بن عبد العزیز از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زردی تخم مرغ خانگی سبک است و سفیدی
~~یا و دو نقطه در پایین بن عبد العزیز~~ آن سنگین است **ششم اصل** عن ابن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام ان الدجاجة تکون فی المنزل ولیس معها دیک تعتلف من الکناسة وغیرها وتبیض
من غیر ان یرکبها الدیک فما تقول فی اکله فقال لی ان البیض اذا کان مما یؤکل لحمه فلا باس به
وباکله وهو حلال **شرح** دیک بکسر دال بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین است کناسه بضم کاف
و تخفیف نون و الف و سین بی نقطه است یرکبها از باب علم است مما یؤکل لحمه احتراز است از مرغ نجاست
خوار فلا باس به و باکله اشارت است باینکه انتفاع بتخم دو قسم است یکی شکر صاف کردن و مانند آن
و دیگری خوردن آن **یعنی** روایت است از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
بدرستی که مرغ خانگی میباشد در منزل و نیست با آن خروس در آن میخورد از خاک روبه و غیر آن و تخم میکند بی آنکه
بالا رود او را خروس پس چه میگوئی در خوردن آن تخم پس امام گفت مرا که بدرستی که تخم چون باشد از مرغی
که خورده میشود گوشت آن نیست روائی با آن تخم و خوردن آن تخم و آن حلال است **دهم اصل**
عن داود بن فرقد قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الشاة والبقرة ربما درت اللبن من غیر ان یضربها
الفحل والدجاجة ربما باضت من غیر ان یرکبها الدیک قال فقال علیه السلام کل هذا حلال طیب
لک کل شیء یؤکل لحمه فجمیع ماکان منه من لبن او بیض او انفحة فکل هذا حلال طیب وربما یکون
هذا من ضربة الفحل و یبطی وکل هذا حلال **شرح** درت بدال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب نصر و ضرب است و ضمیر مستتر راجع بهر یک از شاة و بقره است اللبن منصوب و مفعول
درت است والدجاجة مجرور و معطوف بر الشاة است دیکه بکسر دال بی نقطه و فتح یا و دو نقطه در پایین
جمع دیک است کل بضم کاف و تشدید لام مرفوع و مبتدا است و جمله کل شیء استینافیه بیانی سابق است
جمله فجمیع ماکان منه مرکب است از مبتدا و خبر و این جمله خبر کل شیء است پس جمیع مرفوع و مبتدا است و مضاف است
بموصول کان ماخوذ است از کون بمعنی ساختن و ضمیر مستتر راجع بکل شیء است و از قبیل اسناد مجازی است زیرا که
الله تعالی است سازنده حقیقی آن و عاید موصول محذوف است و آن ضمیر منصوب است بتقدیر کانه صاحب
قاموس گفته و کنت الغزل غزلته منه خبر جمیع است و من برای تبعیض مجازی است و مراد تابع بودن است
مثل ما علا انت منی و انا منک و ضمیر راجع بلحمه است و مراد این است که هر چه ساخته حیوانی است که گوشت
آن حلال است تابع گوشت آن حیوان است در حلال بودن خواه بوسیله جستن نر بر ماده و خواه بوسیله آن
نباشد من در من لبن برای بیان موصول است الانفحه بیان شد در شرح حدیث اول باب مالا ینتفع به
من المیتة و ما ینتفع به منها که باب نهم است و ذکر انفحه اینجا برای این است که معلوم است که تولد آن در بدن

بره و بزغاله بسبب جستن نر بر بره و بزغاله است فا در فکل برای تفریع است مشار الیه هذا در دوم و در سوم
و در چهارم عین مشار الیه در اول است پس الانفحه داخل مشار الیه است **بدانکه** اینجا دو احتمال دیگر است
اول اینکه فجمیع منصوب بفعل محذوف باشد بتقدیر فادرک جمیع یا بتقدیر فکل جمیع و این جمله خبر مبتدا باشد
و کان از افعال ناقصه باشد و منه خبر کان باشد **دوم** اینکه فجمیع مرفوع و مبتدا باشد و کان از افعال ناقصه
باشد و منه خبر کان باشد و فکل هذا تکرار و تاکید فجمیع ماکان باشد و حلال خبر فجمیع باشد و بنا بر احتمال
آخر الانفحه داخل مشار الیه هذا در دوم است جمله و ربما یکون تا آخر برای بیان آن است که گاهی اشتباه در تقدم
میباشد من بکسر میم برای سببیت است ضربه بفتح ضاد با نقطه و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه و تاء وحدت
مجرور و مضاف است یبطی بیاء یک نقطه و طاء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب اول معطوف
بر یکمن است و ذکر و کل هذا حلال برای تاکید تصریح باین است که اگر با ضرب فحل واقع شده باشد نیز حلال است
یعنی روایت است از داود بن فرقد بفتح فا و سکون راء بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از گوسفند ماده و گاو ماده که بسا که داد شیر را بی آنکه زند او را گشن و از ماکیان
که بسا که تخم کرد بی آنکه بالا رود او را خروس راوی گفت که پس امام علیه السلام گفت که همه این شیر و تخم
حلال پاکیزه است برای تو و بیان این آنکه هر حیوانی که خورده میشود گوشت آن پس جمیع آنچه ساخت از آن
تابع گوشت است خواه شیر باشد یا تخم باشد یا پنیر مایه باشد پس همه این شیر و تخم حلال پاکیزه است و بسا که میباشد
این شیر و تخم بوسیله زدن گشن و دیر کی آید و هر دو قسم این شیر و تخم حلال است **باب هفتاد و ششم**
اصل باب فضل الملح شرح این باب در بیان رجحان نمک است در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن زرارة عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه واله لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی افتتح بالملح فی طعامک واختم
بالملح فان من افتتح طعامه بالملح وختم بالملح دفع الله عنه سبعین نوعا من انواع البلاء ایسرها
الجذام **شرح** روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین
علیه السلام را که ای علی آغاز کن بنمک در خوراک تو و انجام کن بنمک چه بدرستی که هر که آغاز کند خوراک خود را
بنمک و انجام کند بنمک دفع میکند الله از او هفتاد نوع را از انواع بلا که آسانتر آنها خوره است **دوم**
اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لعلی صلوات الله علیه
افتتح طعامک بالملح واختم بالملح فانه من افتتح طعامه بالملح وختم بالملح عوفی من اثنین و
سبعین نوعا من انواع البلاء منه الجذام والجنون والبرص **شرح** روایت است از هشام بن سالم از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه علی را که ابتدا کن خوراک تو را بنمک و ختم کن بنمک را که
کرده شد کن بنمک چه بدرستی که نشان این است که هر که ابتدا کرد خوراک خود را بنمک و ختم کرد بنمک را کرده شد از هفتاد

و دو قسم از اقسام بلا از انجمله است خوره و دیوانکی و لکه پیسی منافات نیست میان این و سابق زیرا که بعض اقسام
سابق منقسم است بدو قسم یا سه قسم سوم اصل عن سعد الاسکاف عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فی الملح
شفاء من سبعین داء او قال من سبعین نوعا من انواع الاوجاع ثم قال علیه السلام لو یعلم الناس ما فی الملح
ما تداووا الا به شرح اسکاف بکسر همزه و سکون سین بی‌نقطه و فا، اسم است تداووا بفتح واو و ضم واو اول است
تداوی بمعنی دوا قسم است اول ابتدا و ختم بنمک در خوراک پیش از ورود بلا برای دفع بلا دوم استعمال نمک بعد از ورود
بلا مثل آنچه می‌آید در حدیث ششم و نهم و دهم این باب یعنی روایت است از سعد کفشکر از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که بدرستی که در نمک است شفائی از هفتاد درد یا گفت از هفتاد قسم از اقسام دردها بعد از آن گفت
امام علیه السلام که اگر میدانستند مردمان آنچه را که در نمک است علاج نمیکردند مگر بنمک چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ابدؤوا بالملح فی اول طعامکم فلو یعلم الناس
ما فی الملح لاختاروه علی الدریاق المجرب شرح الدریاق بکسر و فتح دال بی‌نقطه و سکون را
بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین و الف و قاف و گاهی بجای دال تا دو نقطه در بالای مکسوره میباشد
معرب تریاک بکسر تا دو نقطه در بالا و کاف هر دو آلی که استعمال آن باعث صحت همان وقت میشود و نوعی
از دوا که از تریاق فاروقی نیز میگویند یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ابتدا کنید بنمک در اول خوراک شما پس اگر میدانستند مردمان آنچه را که در نمک است
هر آینه رجحان میدادند آنرا بر تریاک تجربه کرده شده مراد آنست که گذشت در شرح حدیث سابق
پنجم اصل عن الجعفری عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال لا یخصب خوان لا ملح علیها و اصح للبدن
ان یبدأ بالملح فی اول الطعام شرح لا یخصب بخا با نقطه و صاد بی‌نقطه و با یکنقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب علم و نصر و افعال با خود است از خصب بکسر خا و سکون صاد بمعنی برکت در معاش اصح بصیغه
افعل التفضیل مرفوع و مبتدا است لام در للبدن برای تعدیه است ان یبدأ بفتح همزه و سکون نون
بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع خبر مبتدا است یعنی روایت است از سلیمان بن جعفر که از اولاد
جعفر طیار است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که صاحب برکت نمیشود خوانی که نیست نمک بر آن و صحیح
کننده‌تر بدن را آنست که ابتدا کرده شود بنمک در اول خوراک یا بنمک که اکتفا باخر نشود ششم اصل
عن فروة عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحی الله عز و جل الی موسی بن عمران علیه السلام ان مر قومک یفتتحوا
بالملح و یختتموا به و الا فلا یلوموا الا انفسهم شرح روایت است از فروه بفتح فا و سکون را بی‌نقطه از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که وحی کرد الله عز و جل سوی موسی بن عمران علیه السلام که امر کن امت خود را که ابتدا کنند بنمک
و ختم کنند بنمک در خوراک و اگر نکنند پس باید که سرزنش نکنند در وقت گرفتار شدن ببلا مگر خود شما را

هفتم اصل عن ابرهیم بن ابی محمود قال قال لنا الرضا علیه السلام ای الادام اجری فقال بعضنا اللحم
و قال بعضنا الزیت و قال بعضنا اللبن فقال علیه السلام هو علیه السلام لا بل الملح و لقد خرجنا الی نزهة
لنا و نسی الغلمان الملح فذبحوا لنا شاة من اسمن ما یکون فما انتفعنا بشیء حتی انصرفنا شرح
ای بفتح همزه و تشدید یا مرفوع و مبتدا است و مضاف است ادام بکسر همزه است اجری بحا بی‌نقطه و را
بی‌نقطه و الف بصیغه افعل التفضیل خبر مبتدا است النزهة بفتح نون و کسر زای با نقطه بستانی که خوش آینده
و سیرگاه است یعنی روایت است از ابراهیم بن ابی محمود گفت که گفت ما را امام رضا علیه السلام که کدام نان خورش
سزاوارتر بمعنی سرور است پس گفت بعضی ما که گوشت و گفت بعضی ما که روغن ما روغن زیتون و گفت
بعضی ما که شیر پس گفت خود آن حضرت علیه السلام که نه بلکه نمک و هر آینه بیرون رفتیم سوی سیرگاهی که ما راست و
فراموش کردند غلامان نمک را پس ذبح کردند برای ما گوسفندی را از جمله فربه‌تر آنچه میباشد پس بهره نبردیم
بچیزی از آن تا آنکه برگشتیم هشتم اصل عن یعقوب بن یزید رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام من
ذر علی اول لقمة من طعامه الملح ذهب عنه بنمش الوجه شرح یعقوب بن یزید راوی امام رضا
و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است ذر بذال با نقطه و تشدید را بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است النمش بفتح نون و فتح میم و شین با نقطه لکهای کوچک مثل نقطه یعنی روایت است از یعقوب
ابن یزید نسبت داد حدیث را سوی امامی که روایت از او است امام گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که هر که پاشید بر اول لقمه از خوراک خود نمک را بر دارد آن نمک از او لکهای رو حتی نقطها را نهم اصل
عن محمد بن مسلم قال ان العقرب لسعت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لعنک الله فما تبالین مؤمنا
اذیت ام کافرا ثم دعا بالملح فدلکه فهدأت ثم قال ابو جعفر علیه السلام لو یعلم الناس ما فی الملح
ما بغوا فیه معه درباقا شرح نزدیک بهمین این گذشت در کتاب ابحج در حدیث دوم باب ما یجوز
للمحرم قتله احرکه باب نود و هشتم است لسعت بسین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب
منع است و در بعضی نسخ بدال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه است لعنک بکسر کاف است مؤمنا بتقدیر استفهام تسویه است
اذیت بهمزه و الف و ذال با نقطه و کسر یا از باب افعال است هدأت بتشدید دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه
مجهول باب نصر است الهد بفتح ها شکستن و ضمیر مستتر راجع بلسعه است بغوا بتای یکنقطه و فتح عین بی‌نقطه
بصیغه ماضی جمع مذکر غایب متکلم مع الغیر مثل اللام باب است یعنی روایت است از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که بدرستی که عقرب گزید رسول الله صلی الله علیه و آله را پس گفت که دور
کناد ترا الله چه پروا نداری که آیا مؤمن را گزیدی یا کافر را بعد از آن طلب کرد نمک را پس مالید آنرا
پس تسکین شد آن گزیدن بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر میدانستند مردمان آنچه را که در نمک است

لدغت

بالنقطه

طلب میکردند با وجود آنکه تریاکی را دهم اصل عن یعقوب بن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لدغت رسول الله صلی الله علیه واله العقرب فنفضها وقال لعنک الله فما یسلم منک
مومن ولا کافر ثم دعا بالملح فوضعه علی موضع اللدغة ثم عصره بابهامه حتی اذاب
ثم قال لو یعلم الناس ما فی الملح ما احتاجوا معه الی الدریاق شرح روایت است از یعقوب بن
شعیب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گزید رسول الله صلی الله علیه واله را عقرب پس فشاند عقرب را
و گفت که دور کناد ترا الله چه بی ضرر نمیشود از تو مومنی و نه کافری بعد ازان طلب کرد نمک را پس گذاشت
آنرا بر جای گزیدن بعد ازان فشرد نمک را بانگشت خود تا آنکه گداخته شد بعد ازان گفت که اگر میدانستند
مردمان آنچه را که در نمک است نیازمند نمیشدند با وجود آن بسوی تریاکی باب هفتاد و هفتم اصل
باب الخل والزیت شرح این باب بیان سرکه و روغن زیتون است درین باب نه حدیث است اول اصل
عن خالد بن نجیح قال کنت افطر مع ابی عبد الله و مع ابی الحسن الاول علیهما السلام فی شهر رمضان
فکان اول ما یوتی به قصعة من ثرید خل وزیت فکان ما یتناول منها ثلث لقم ثم یوتی بالجفنة
شرح الجفنة بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ یعنی روایت است از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم و سکون
یا دو نقطه در پایین و حا بی نقطه گفت که بودم که افطار میکردم با امام جعفر صادق علیه السلام و با امام موسی
کاظم علیهما السلام در ماه رمضان پس بود اول آنچه آورده میشد کاسه از ترید سرکه و روغن زیتون پس
بود آنچه میخوردند ازان کاسه سه لقمه بعد ازان آورده میشد کاسه بزرگ طعام سفری دوم اصل
عن سلامة القلانسی قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فلما تکلمت قال لی ما لی اسمع کلامک
قد ضعف قلت قد سقط فمی قال فکانه شق علیه ذلک ثم قال فای شیء تاکل قلت اکل
ما کان فی البیت فقال علیک بالثرید فان فیه برکة فان لم یکن لحم فالخل والزیت شرح
ضعف کلام عبارتست از شکستگی سخن بسبب بی دندانی موافق آنچه می آید در حدیث پنجم باب هشتاد و سوم
که باب السمن است یا عبارتست از سستی آواز بسبب کم خوراکی یا بسبب نرم نشدن طعام در دهان الفم بفتح
و ضم و کسر فا و تخفیف و تشدید میم دهان و مراد اینجا دندانهای دهان است یعنی روایت است از سلامه بفتح سین
بی نقطه و تخفیف لام کلاه فروش گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس وقتی که سخن گفتم گفت
مرا که چرا میشنوم سخن ترا که بتحقیق سست شده گفتم که بتحقیق افتاد دندانهای من راوی گفت که پس
گویا که شان اینست که مشکل آمد بر او این سخن بعد ازان گفت که پس کدام چیز را میخوری گفتم که میخورم آن سستی ۹
آنچه را که در خانه باشد پس گفت که در باب ترید را چه بدرستی که در آنست برکتی با منفعت کر بی دندانی
آنرا خوب میتواند خورد و قوت میدهد پس اگر نباشد گوشتی برای ترید پس سرکه و روغن زیتون

قایم مقام

قایم مقام گوشت میشود در ترید سوم اصل عن زید بن الحسن قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان امیر
المومنین صلوات الله علیه اشبه الناس طعمة برسول الله صلی الله علیه واله کان یاکل الخبز و
الخل والزیت ویطعم الناس الخبز واللحم شرح الطعمة بکسر طا بی نقطه و سکون عین بی نقطه مصدر
نوعی باب علم روش خوردن است یعنی روایت است از زید بن حسن گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که بود امیر المومنین صلوات الله علیه مانندترین مردمان باعتبار روش خوردن برسول الله صلی الله علیه واله بیان اینکه
بود که میخورد نان و سرکه و روغن زیتون را و میخورانید مردمان را نان و گوشت چهارم اصل
عن عجلان قال تعشیت مع ابی عبد الله علیه السلام بعد عتمة وکان یتعشی بعد عتمة فاتی بخل
وزیت ولحم بارد فجعل ینتف اللحم فیطعمنیه ویاکل هو الخل والزیت ویدع اللحم
فقال ان هذا طعامنا وطعام الانبیاء شرح ینتف بنون و تا دو نقطه در بالا و فا بصیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است النتف بفتح نون و سکون تا و النتیف کندن چیزی
از چیزی دیگر روایت است از عجلان بفتح عین و سکون جیم گفت که شام خوردم با امام جعفر صادق
علیه السلام بعد از خفتن و عادت او این بود که شام میخورد بعد از خفتن پس آورده شد سرکه و روغن
زیتون و گوشت سرد پس شروع کرد میکند گوشت را پس میخورانید بمن ازان و میخورد خودش سرکه و روغن
زیتون را و وا میگذاشت گوشت را پس گفت که بدرستی که این سرکه و روغن زیتون خوراک ماست
و خوراک پیغمبران است پنجم اصل عن عبد الاعلی قال اکلت مع ابی عبد الله علیه السلام فقال یا جاریة
ائتینا بطعامنا المعروف فاتی بقصعة فیها خل وزیت فاکلنا شرح ائتینا بکسر همزه و سکون
یای دو نقطه در پایین منقلبه از همزه و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پایین دوم و ضمیر متکلم
مع الغیر بصیغه امر مخاطبه مهموز الفاء و معتل اللام باب ضرب است با در بطعام برای تعدیه مفعول دوم است یعنی
روایت است از عبد الاعلی گفت که چیزی خوردم با امام جعفر صادق علیه السلام پس با نیزکش که گفت که ای کنیز بیار نزد ما
خوراک ما را که معروف است پس آورده شد کاسه که در آن بود سرکه و روغن زیتون پس خوردیم ششم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان احب الاصباغ الی رسول الله صلی الله علیه واله الخل والزیت
وقال هو طعام الانبیاء شرح الاصباغ بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه و با و غین با نقطه جمع صبغ
بکسر صاد و سکون با نان خورش ها ضمیر هو راجع است بقدر مشترک میان خل و زیت و تقدیم خل مشعر است بترجیح آن
موافق آنچه می آید در حدیث ششم باب آینده یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود
محبوبترین نان خورشها بسوی رسول الله صلی الله علیه واله سرکه و روغن زیتون و امام گفت که آن خوراک پیغمبرانست
هفتم اصل وبهذا الاسناد قال قال امیر المومنین علیه السلام ما افقر اهل بیت یاتدمون بالخل

والزیت وذلک اسم ادم الانبیاء شرح ما اقفر جمله دعائیه و خبریه میتواند بود یا ند مون بهمزه بصیغه مضارع
معلوم باب افعال موید احتمال اول است ادم بضم همزه وسکون دال بمعنی ادام بکسر همزه است یعنی بهاین
سند حدیث سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گفت امیر المومنین علیه السلم که تنگدست نشوند
خانه واده که نانخورش میکنند به سرکه و روغن زیتون و آن نانخورش پیغمبران است هشتم اصل عن محمد بن
علی الحلبی قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن الطعام فقال علیک بالخل والزیت فانه مری وان علیا
علیه السلم کان یکثر اکله وانی اکثر اکله وانه مری شرح افراد ضمیر فانه باعتبار ارجاع بهر یک است
که قسمی از نانخورش است مری بفتح میم وکسر را بی نقطه وسکون یا وهمزه است یکثر واکثر بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است یعنی روایت است از محمد بن علی حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از خورش
پس گفت که در باب سرکه و روغن زیتون را چه بدرستی که آن گوارا است و بدرستی که علی علیه السلم بود که بسیار
میکرد خوردن آن را و بدرستی که من بسیار میکنم خوردن آنرا و بدرستی که آن گوارا است نهم اصل عن علی بن اسباط
عن عمه یعقوب بن سالم قال سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول کان امیر المومنین علیه السلم یاکل الخل
والزیت ویجعل نفقته تحت طنفسته شرح ضمیر نفقته راجع بمجموع خل و زیت است و مراد
بنفقه آن دراهم است که برای خریدن آن مقرر شده باشد طنفسه بفتح طا بی نقطه وسکون نون و فتح
و کسر فا و سین بی نقطه و بکسر طا و کسر فا و بفتح طا و فا و بضم طا و ضم فا نوعی از فرش است یعنی روایت است از علی
ابن اسباط بفتح همزه از عمش یعقوب بن سالم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود امیر
المومنین علیه السلم که میخورد سرکه و روغن زیتون را و میکرد نفقت خرجی آنرا در پایین فرشی خود که بران نشسته بود
تا حاضر باشند باب هفتاد و هشتم اصل [illegible] این باب با سرکه است درین باب دوازده
حدیث است اول اصل عن عبدالله بن سن[illegible]علیه السلم قال دخل رسول الله صلی الله علیه واله الی ام
سلمة فقربت الیه کسرا فقال هل [illegible] قالت لا یا رسول الله ما عندی الا الخل فقال
صلی الله علیه واله نعم الادام الخل [illegible] الخل شرح قربت از باب تفعیلست الکسر
بکسر کاف وفتح سین بی نقطه و را بی نقطه [illegible]ف و سکون سین پارهای نان ما اقفر بقاف و فا
و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال خبریه است ومیتواند بود که دعائیه باشد الاقفار خالی از
برکت بودن وابن اثیر در نهایه گفته که وفیه ما اقفر بیت فیه خل ای ما خلا من الادام ولا عدم اهله الادم
والقفار الطعام بلا ادم واقفر الرجل اذا اکل الخبز وحده من القفر وهی الارض الخالیة التی لا ماء بها
یعنی روایت است از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه واله
سوی ام سلمه پس نزدیک کرد بسوی او چند پاره نان را پس گفت که آیا نزد تست نانخورش پس ام سلمه گفت که نه

ای رسول الله نیست نزد من مگر سرکه پس گفت رسول الله صلی الله علیه واله که خوب نانخورش است سرکه با برکت نیست خانه
که در آنست سرکه دوم اصل عن سلیمان بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلم قال الخل یشد العقل شرح
یشد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الشد بفتح شین تقویت یعنی روایت
از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرکه قوت میدهد خردمندی را سوم اصل عن علی بن ابی حمزه عن
ابی عبدالله علیه السلم قال سمعته یقول ما افقر بیت فیه خل وقد قال رسول الله صلی الله علیه واله ذلک شرح
مضمون این حدیث ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن محمد بن علی الهمدانی ان رجلا کان عند الرضا
علیه السلم بخراسان فقدمت الیه مایدة علیها خل وملح فافتتح علیه السلم بالخل فقال الرجل جعلت فداک
انما امرتمونا ان نفتتح بالملح قال هذا مثل هذا یعنی الخل وان الخل یشد الذهن ویزید فی العقل
شرح همدانی بکسر سکون میم و دال بی نقطه یا بفتح میم و دال با نقطه است قدمت بصیغه مجهول باب تفعیلست
ضمیر الیه راجع بامام و راجع بآن مرد میتواند بود و حاصل هر دو یکی است یعنی محل کلام راوی است برای تفسیر هذا در اول
و مقصود اینست که امام تشبیه کرد سرکه را بنمک برای تنبیه براینکه بهتر در ابتدا نمک است مگر آنکه اطلاق مقصود
ابطال سخنی اهل ظاهر از جمله اطبا و مدعیان ناباعلمان است که میگویند که ابتدا بسرکه مضعف فهم و خرد میدهد است
پس در اینوقت ابتدا بسرکه بهتر است نظر اینکه مشهور است که تمندل بعد از نماز و ضوء نماز مکروه است بلکه مقصود
ابطال سخن مخالفان است که میگویند که آب وضو نجس است و بر این قیاس است اختتام بنمک و اختتام بسرکه پس منافات نیست
میان بعض احادیث این باب که در مدح افتتاح یا اختتام بسرکه است و میان بعض احادیث باب الملح که باب هفتاد
وششم است یعنی روایت از محمد بن علی همدانی اینکه مردی بود نزد امام رضا علیه السلم در خراسان پس پیش
آورده شد سوی او خوانی که بران بود سرکه و نمکی پس ابتدا کرد امام علیه السلم بسرکه پس گفت آن مرد که قربانت
شوم شما امر کرده بودید ما را باینکه ابتدا کنیم بنمک امام گفت که این مثل اینست میخواهد سرکه را که مثل
نمک است و بدرستی که سرکه قوت میدهد فهم او را و زیاد میکند در خردمندی پنجم اصل عن اسمعیل بن جابر عن
ابی عبدالله علیه السلم قال انا لنبدا بالخل عندنا کما تبدؤن بالملح عندکم وان الخل لیشد العقل شرح
روایت است از اسمعیل بن جابر که از اهل کوفه است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که ما ابتدا میکنیم بسرکه
در شهر ما همچنانچه شما ابتدا میکنید بنمک در شهر شما و بدرستی که سرکه هر اینه قوت میدهد خردمندی را ششم
اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان احب الاصباغ الی رسول الله صلی الله علیه واله الخل
شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب هفتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال
قال امیر المومنین علیه السلم نعم الادام الخل یکسر المرة ویطفی الصفراء ویحیی القلب شرح
یکسر بسین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است المره بکسر میم و تشدید را بی نقطه

تندی دهن و مراد اینجا تیزی از صدا است و از اجزاء بره مینامند و آن منافی عقل و فهم است لطفی بطاء بی‌نقطه
و فا و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که گفت امیر المومنین علیه السلم که خوب نانخورش است سرکه میشکند جزیره را و فرو مینشاند تندی خلط
صفرا را و زنده میکند دل را لفظ انت که واسطه است میان جزیره و بلا است هشتم اصل عن حنان عن ابیه
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ذکر عنده خل الخمر فقال علیه السلم انه لیقتل دواب البطن و یشد الفم شرح
خل الخمر عبارتست از آب انگور که شراب خمر شده باشد و بعد از ان بعلاجی سرکه شده باشد یا عبارتست از سرکه انگور
مطلقا و اضافه باعتبار آنست که لفظ خمر حقیقتست در مسکری که از انگور باشد و در غیر آن حقیقت نیست
چنانچه بیان میشود در کتاب الاشربه در شرح عنوان باب اصل تحریم الخمر که باب سیزدهم است دواب البطن
عبارتست از کرمهای معده و هم عبارتست از دندانها موافق آنچه گذشت در حدیث دهم باب سابق یعنی
روایتست از حنان بفتح حاء بی‌نقطه و تخفیف نون از پدرش سدیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مذکور شد
نزد امام سرکه خمر پس گفت علیه السلم که بدرستی که آن هر آینه میکشد حیوانات شکم را و قوت میدهد دندانها را
نهم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال خل الخمر یشد اللثة و یقتل دواب البطن و یشد
العقل شرح اللثة بکسر لام و تخفیف ثاء سه نقطه و تاء تانیث که بجای لام الفعل محذوف است واو یا یاء دو نقطه
در پایین است بیخ دندانها یعنی روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرکه خمر قوت میدهد
بیخ دندانها را و میکشد حیوانات شکم را و قوت میدهد خردمندی را دهم اصل عن محمد و احمد ابنی عمر بن
موسی عن ابیهما رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال الاصطباغ بالخل یقطع شهوة الزنا شرح روایتست
از محمد و احمد پسران عمر بن موسی از پدر ایشان نسبت داد حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که نانخورش کردن بسرکه میبرد اشتیاق زنا را یازدهم اصل عن سفیان بن السمط عن ابی عبد الله علیه السلم
انه قال علیک بخل الخمر فاغمس فیه فانه لا یبقی فی جوفک دابة الا قتلها شرح اغمس یعنی با نقطه
و سین بی‌نقطه بصیغه امر باب ضرب است و مفعولش محذوف است تقدیر الخبز الغمس بفتح غین و سکون میم فرو بردن
جمیع چیزی در آب و مانند آن لا یبقی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب علم است و بنا بر اول
ضمیر فانه راجع بخل الخمر است و دابة منصوبست و بنا بر دوم ضمیر برای اشارتست و دابه مرفوع است
یعنی روایتست از سفیان بضم سین بی‌نقطه و سکون فا ابن سمط بکسر سین بی‌نقطه و سکون میم و طاء بی‌نقطه
از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که در باب سرکه خمر را پس تمام فرو بر نان را در ان چه بدرستی که آن نمیگذارد
در درون تو حیوانی را مگر آنکه میکشد آن را دوازدهم اصل عن سلیمان الدیلمی عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان
بنی اسرائیل کانوا یستفتحون بالخل و یختمون به و نحن نستفتح بالملح و نختم بالخل شرح روایتست

ازسلیمان

از سلیمان دیلمی بفتح دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح لام و تخفیف میم از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که بدرستی که بنی اسرائیل بودند که ابتدا میکردند بسرکه و ختم میکردند بسرکه برای ابطال سخن عوام در ترتیب ابتدا
و ختم و ما ابتدا میکنیم بنمک که بهتر است و ختم میکنیم بسرکه برای اهتمام با بطال سخن عوام در ختم بیان
امتثال این شد در شرح حدیث چهارم این باب باب شانزدهم اصل باب المری شرح المری
بضم میم و تشدید و تخفیف راء بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین آب کامه و آن ترش است مانند سرکه
و ماده آن خمیر است و آن غیر کامه است که مانند ماست است اگر چه ماده آن نیز خمیر است و عرب اول را
مری کامخ بفتح میم و خاء با نقطه مینامند چنانچه می‌آید در کتاب الاشربه در حدیث اول باب الانا والی یکون فیها
الخمر تا آخر که باب سی و سوم است و دوم را کامخ مینامند جوهری گفته المری الذی یوتدم به کانه منسوب
الی المرارة والعامة یخففه وانشدنی ابو الغوث وام مثوای لباخیه وعندها المری والکامخ یعنی
این باب بیان الکامه است درین باب یک حدیث است اصل عن محمد بن احمد بن ابی محمود عن ابیه رفعه عن ابی
عبد الله علیه السلم قال ان یوسف علیه السلم لما کان فی السجن شکا الی ربه عز و جل اکل الخبز وحده و سال
اداما یأتدم به وقد کان کثر عنده قطع الخبز الیابس فامره ان یاخذ الخبز و یجعله فی خابیة
و یصب علیه الماء والملح فصار مریا فجعل یأتدم به علیه السلم شرح الخابیه بخاء با نقطه و الف و کسر باء
یکنقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه خم یعنی روایتست از محمد بن ابی محمود از پدرش نسبت داد
حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که یوسف علیه السلم در وقتی که بود در زندان
شکایت کرد بسوی صاحب کمال اختیارش عز و جل خوردن نان تنها را و طلب کرد نان خورشی را که نانخورش کند بان
و تحقیق بود که بسیار شده بود نزد او پارهای نان خشک پس صاحب کمال اختیارش امر کرد او را باینکه فرا گیرد
آن نان را و گرداند آن را در خم و بریزد در آن آب و نمک را پس گردید آب کامه پس شروع کرد نانخورش
میکرد بان یوسف علیه السلم باب هفدهم اصل باب الزیت والزیتون شرح
این باب بیان روغن زیتون و زیتون است درین باب هفت حدیث است اول عن ابن القداح عن ابی عبد الله
علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کلوا الزیت وادهنوا بالزیت فانه من شجرة مبارکة
شرح ادهنوا بتشدید دال بی‌نقطه که دهنش منقلب از تاء افتعال است و کسر ها و ضم نون بصیغه امر باب
افتعال است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که بخورید روغن زیتون را و چرب کنید خود را بروغن زیتون چه بدرستی که آن از درختیست مبارک چنانچه
مذکور است در سوره نور دوم اصل عن ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن علیه السلم قال کان مما اوصی
به آدم علیه السلم الی هبة الله ابنه ان کل الزیتون فانه من شجرة مبارکة شرح ان بفتح همزه و سکون نون
مفسره است زیرا که ایصاء متضمن معنی قول است یعنی روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلم

کفت که بود از جمله آنچه سفارش کرد بآن آدم علیه السلم سوی وصی خود هبة الله پسر او اینکه بخورد زیتون را چه درختی که
آن از درختی مبارکست سوم اصل عن اسحق بن عمار او غیره قال قلت لابی عبدالله علیه السلم انهم یقولون
ان الزیتون یهیج الریاح فقال ان الزیتون یطرد الریاح شرح یهیج بها دو نقطه در پایین و جیم
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب یا باب ضرب است یطرد بطا بینقطه و را بینقطه و دال بینقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است حاصل جواب اینست که خروج بادها بعد از خوردن زیتون علامت احداث
زیتون بادها نیست بلکه علامت اخراج زیتون بادهاست یعنی روایتست از اسحق بن عمار یا غیر او
کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مردمان میکویند که بدرستیکه زیتون بر می انکیزد بادها را پس
امام کفت که بدرستیکه زیتون رفع میکند بادها را چهارم اصل عن ابی داود النخعی عن ابی عبدالله علیه السلم
قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه ادهنوا بالزیت وائتدموا به فانه دهنة الاخیار
وادام المصطفین مسحت بالقدس مرتین بورکت مقبلة وبورکت مدبرة لا یضر معها
داء شرح وائتدموا بسکون همزه فاء الفعل و حذف همزه وصل بصیغه امر باب افتعال است و کتابتش
بصورت یاء میان صورت همزه و تاء افتعال است الدهنة بضم دال بینقطه و سکون ها و نون طایفه
از جمله روغن ادام بکسر همزه است مصطفین مصطفیین بفتح فا و فتح نونست مسحت بسین بینقطه و حاء بینقطه
بصیغه ماضی غایبه مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بدهنة است و این جمله استیناف بیانیه سابق است
المسح بفتح میم و سکون سین مالیدن چیزی را بروغن و مانند آن القدس بضم قاف و سکون و ضم دال بینقطه
و سین بینقطه پاکیزکی جمله بورکت تا آخر استیناف است برای بیان مرتین مقبلة بقاف و باء یکنقطه بصیغه
اسم فاعل باب افعال منصوب و حال ضمیر بورکت است و براین قیاس مدبرة که بدال بینقطه و باء یکنقطه و راء بینقطه است
و کنایه از اقبال زیت عبارتست از مالیده شدن یا خورده شدن بصنف اول از جمله آنچه مالیده میشود یا خورده
میشود از جمله زیت یا عبارتست از مالیده شدن یا خورده شده که ما ماندن زیت در ظاهر بدن یا در
معده در صنف اول زمان ماندن زیت پس ادبار زیت باعتبار صنف دوم است جمله لا یضر معها داء استیناف است
برای بیان استیناف سابق و مقصود اینست که هر چند آنکه جزئی از اجزای زیت در بدن باشد ضرر درد مندفع است
هر چند که آن جزء اقل قلیل باشد و میتواند بود که مرتین باعتبار این باشد که زیتون از شجره مبارکه است موافق
آیت سوره نور و زیت خلاصه و صافی زیتون است و بنا بر این اقبال زیت عبارتست از بودن زیت از زیتون
و ادبار زیت عبارتست از خروج زیت از زیتون و میتواند بود که مرتین باعتبار این باشد که مدح زیتون
مذکور است در قرآن دو بار یکی در سوره نور و دیگری در سوره تین یعنی روایتست از ابو داود نخعی بفتح نون
و فتح خاء با نقطه و عین بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت امیر المومنین صلوات الله علیه که چرب
کنید خود را بروغن زیتون و نانخورش بکنید با آن چه بدرستی که آن روغن نیکانست و نانخورش کزیدکانست

بیان این که

بیان اینکه برکت داده شده در حالی که رو آورنده است و برکت داده شده در حالی که رو کرداننده است
بیان اینکه ضرر نمیرساند دردی از دردها با وجود روغن زیتون در بدن دردی با جمیع که دردی عارض نمیشود غالبا پنجم
اصل عن ابرهیم بن محمد الزارع البصری عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ذکرنا عنده الزیتون
فقال الرجل یجلب الریاح فقال لا بل یطرد الریاح شرح ضمیر قال راجع بابراهیم است پس رجل بدل ضمیر است
یجلب بجیم و با یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است یعنی روایتست از ابراهیم بن محمد
زارع بصری بکسر با یکنقطه از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم ابراهیم کفت که مذکور کردیم نزد امام زیتون را
پس کفت آن مرد که میکشد بادها را پس امام کفت که نه بلکه دفع میکند بادها را ششم اصل عن عبد المومن
الانصاری عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله الزیت دهن الابرار وادام الاخیار بورک
فیه مقبلا و بورک فیه مدبرا انغمس فی القدس مرتین شرح الابرار بفتح همزه و سکون باء یکنقطه و دو
راء بینقطه جمع بر بفتح با و تشدید راء راستکویان و فرمانبرداران یعنی روایتست از عبد المومن انصاری از امام محمد
علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه واله که روغن زیتون روغن راستکویانست و نانخورش نیکانست
برکت داده شده در آن در حالی که رو آورنده است و برکت داده شده در آن در حالی که رو کرداننده است فرو رفته
در پاکیزکی دو بار بیان این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب هفتم اصل عن عبدالله بن جعفر رفعه
قال قال ابو عبدالله علیه السلم الزیتون یزید فی الماء شرح روایتست از عبدالله بن جعفر نسبت داده حدیث را کفت
که کفت امام جعفر صادق علیه السلم که زیتون زیاد میکند در آب منی باب بیست و دویم اصل ابواب العسل
شرح این باب بیان عسل است در بیان پنج حدیث اول اصل عن محمد بن سوقه عن ابی عبدالله علیه السلم قال ما
استشفی الناس بمثل العسل شرح روایتست از محمد بن سوقه بضم سین بینقطه و سکون واو و قاف از امام جعفر
صادق علیه السلم کفت که طلب شفا نکردند مردمان بچیزی که مثل عسل باشد باعتبار اینکه شفا در آن مذکور است در
قرآن در سوره نحل بخلاف شفا در غیر آن یا باعتبار تجربه کثرت نفع آن دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله
علیه السلم قال قال امیر المومنین علی علیه السلم لعق العسل شفاء من کل داء قال الله عز وجل یخرج من
بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس وهو مع قراءة القرآن ومضغ اللبان یذیب
البلغم شرح اللعق بفتح لام و سکون عین بینقطه و قاف مصدر باب علم لیسیدن اللبان بضم لام و تخفیف باء
یکنقطه کندر که بیانش در کتاب العقیقه در شرح ششم باب ما یستحب ان تطعم الحبلی والنفساء که باب دوازدهم است یعنی
روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت امیر المومنین علی علیه السلم که لیسیدن عسل باعث شفا است
از هر دردی کفت الله عز وجل در سوره نحل که بیرون می آرد از درون زنبور عسل آشامیدنی که مختلف است رنکهای آن در آن شفاء
عظیم برای مردمان و عسل با خواندن قرآن و خاییدن کندر میکدازد بلغم را سوم اصل عن هشام بن سالم

عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه واله یعجبه العسل شرح روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه واله که خوش می‌آمد او را عسل چهارم اصل عن سکین عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان النبی صلی الله علیه واله یاکل العسل و یقول ایات من القران ومضغ اللبان یذیب البلغم شرح روایتست از سکین بضم سین بی‌نقطه و تخفیف کاف مفتوحه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود نبی صلی الله علیه واله که میخورد عسل را و میگفت که خواندن چند آیت از قران و خاییدن کندر میگداز بلغم را پنجم اصل عن موسی بن بکر عن ابی الحسن علیه السلم قال ما استشفی مریض بمثل العسل شرح روایتست از موسی بن بکر از امام موسی کاظم گفت که طلب شفا نکرد بیماری بچیزی که مثل عسل باشد بیان این شد در شرح حدیث اول این باب باب ستاد و دوم اصل باب السکر شرح سکر بضم سین بی‌نقطه و تشدید کاف مفتوحه و را بی‌نقطه معرب شکرست این باب بیان شکرست در بیان یازده حدیثست اول اصل عن موسی بن بکر قال کان ابو الحسن الاول علیه السلم کثیرا ما یاکل السکر عند النوم شرح کثیرا منصوب و ظرف زمانست ما زایده برای ابهام یعنی روایتست از موسی بن بکر گفت که بود امام موسی کاظم علیه السلم که در بسیاری از اوقات میخورد شکر را در نزد خوابیدن دوم اصل عن عبد العزیز العبدی قال قال ابو عبدالله علیه السلم لئن کان الجبن یضر من کل شی ولا ینفع فان السکر ینفع من کل شی ولا یضر من کل شی شرح لئن بفتح لام و کسر همزه و سکون نون برای تحقیق و قوع شرطست که غریبست و استدراک آن بجزا ایشانست و بیان مثل این شد در کتاب الحجه در حدیث پنجم باب اول در کتب و در کتاب الحج در حدیث دوم باب حج ابراهیم اجرکه باب هفتم است و در حدیث اول باب فضل المقام بالمدینه تا آخر کر باب دویست و نوزدهم است نفر از باب نفر و باب افعال میتواند بود و در مثال این بیان شد در شرح حدیث چهارم و هفتم باب القلاید که باب هشتست و چهارم آن اصل آنست که طبیعتها اختلاف عظیم دارد در خوردن پنیر چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم و سوم باب الجبن که باب نود و دوست و در بعض طبیعتها که پنیر مضرست در ان مطلقا مثل طبیعت امام جعفر صادق علیه السلم شکر نافعست مطلقا و انتفاع ان طبیعت بشکر بیشترست از انتفاع طبیعتهای که پنیر ملایم انهاست بشکر یعنی روایتست از عبد العزیز عبدی بفتح عین بی‌نقطه و سکون بای یکنقطه و دال بی‌نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر اینه اگر چه پنیر ضرر میکند در طبعی مثلا از هر ملایمی و نفع نمیرساند از هیچ ناملایمی پس بدرستی که شکر نفع میرساند در طبعی مثلا از هر ناملایمی و نفع نمیرساند از هر ناملایمی و ضرر نمیرساند از هیچ ملایمی سوم اصل عن بعض اصحابنا رفعه قال شکا رجل الی ابی عبدالله علیه السلم فقال انی رجل شاک فقال این هو عن المبارک فقلت جعلت فداک

وما المبارک

وما المبارک قال السکر قلت ای السکر جعلت فداک قال سلیمانیکم هذا شرح در بعض نسخ ان رجلا بجای انی رجل و بنا بر ضمیر غایب در ان هو بر تقدیر اولست و بنا بر نسخه ثانیه خطاب با بعض اصحابنا است شاک بتخفیف کاف مکسوره و تنوین بصیغه اسم فاعل معتل اللام از باب نصرست یعنی کسی که بیماری بسیار میکشد ای بفتح همزه و تشدید یای مرفوع و مضاف است سلیمانی بضم سین و فتح لام عبارتست از قند که بشکل مخروطی در قالب ریخته میشود و وجه تسمیه بیان میشود در حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از بعض یاران ما نسبت داد حدیث را گفت که شکایت کرد مردی سوی امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که بدرستی که من مردیم که بسیار بیمار میشوم پس امام گفت مرا که کجاست او که دور افتاده از خوراک مبارک پس گفتم که قربانت شوم و چیست خوراک مبارک گفت که شکرست گفتم که کدام شکرست قربانت شوم امام گفت که سلیمانی شماست که حاضرست درین شهرها درین مجلس چهارم اصل عن محمد بن سهل عن الرضا علیه السلم او قال عن بعض اصحابنا عن الرضا علیه السلم قال السکر الطبرزد یاکل البلغم اکلا شرح الطبرزد بفتح طای بی‌نقطه و فتح بای یکنقطه و سکون رای بی‌نقطه و فتح زای با نقطه و دال بی‌نقطه نبات و آن شکریست که جوشانیده میشود در روغنی که بسیار صلب و نظیف شود بعد از سر د شدن و قسمی از ان در شیشه ریخته میشود و جوهری و صاحب قاموس انرا در باب ذال با نقطه ذکر کرده اند و گفته اند که بجای ذال گاهی لام و گاهی نون نیز میباشد و همه معربست و صاحب کنز اللغه در دال بی‌نقطه گفته که الطبرزد شکر و قند سفید یعنی روایتست از محمد بن سهل از امام رضا علیه السلم یا محمد گفت که روایتست از بعض یاران ما از امام رضا علیه السلم گفت که شکری که نباتست میخورد بلغم را خوردنی عظیم پنجم اصل عن بعض اصحابنا قال شکوت الی ابی عبدالله علیه السلم الوجع فقال لی اذا اویت الی فراشک فکل سکرتین قال ففعلت ذلک فبرات فخبرت بعض المتطببین وکان افره اهل بلاده فقال من این عرف ابو عبدالله علیه السلم هذا من مخزون علمنا اما انه صاحب کتب فینبغی ان یکون اصابه فی بعض کتبه شرح اویت بهمزه و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعیلست فراش بکسر فا و راست سکرتین عبارتست از دو قرص نبات که بقدری معین بیاشد چنانچه ظاهر میشود در حدیث یازدهم این باب برات ببای یکنقطه و رای بی‌نقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب نصر و منع است خبرت از باب تفعیلست المتطبب بطای بی‌نقطه و دو بای یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل ماهر در علم طب افره بفا و رای بی‌نقطه و ها بصیغه افعل التفضیلست اما بفتح همزه و تخفیف میم است یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلم درد اعضا را پس گفت مرا که چون جا گرفتی سوی خوابگاه تو پس بخور دو قرص نبات را او گفت که پس کردم آن را پس به از آزار شدم پس خبر دادم بعض ماهران طب را او بود حاذقترین اهل بلاد خود پس گفت که کجا شناخت امام جعفر صادق علیه السلم این را این از جمله محفوظ علم ماست آگاه باش بدرستی که او صاحب کتابهاست پس سزاوار است

کرباشد که دریافته باشد اورا در بعض کتابهای خود ششم فصل عن معتب قال ما تعشی ابو عبد الله
علیه السلم قال لی اذا دخلت الخزانة فاطلب لی سکرتین فقلت جعلت فداك لیس ثم شیء
فقال ادخل ویحك قال فدخلت فوجدت سکرتین فاتیته بهما شرح الخزانه بکسر خاء
با نقطه و تخفیف زای با نقطه و نون پیشینه را ببین طلب کن برای من دو قرص نبات را برای خوردن در خوابگاه
پس گفتم که قربانت شوم نیست در آنجا چیزی که میخواهی پس گفت داخل شو ای تعجب تو معتب گفت که پس داخل
شدم پس یافتم دو قرص نبات را پس دادم باو آنها را هفتم فصل عن ابن ابی عمیر رفعه عن ابی عبد الله
علیه السلم قال شکا الیه رجل الوباء فقال له واین انت عن الطیب المبارك قال قلت وما الطیب
المبارك فقال سلیمانیکم هذا قال فقال ابو عبد الله علیه السلم ان اول من اتخذ السکر سلیمان بن
داود علیه السلم شرح الوباء بفتح واو و فتح بای یکنقطه و الف و همزه مرضی که بسیار شود در مردمان و مراد
اینجا مرض در بسیار از اوقاتست برای کسی که حکیم قال اینجا نیز راجع با بن ابی عمیر است اتخذ بتشدید تای دو نقطه
در بالا که اولش منقلب از همزه است و خای با نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است
الف لام السکر برای عهد خارجیست و اشارتست بقندی که بیان آن درشرح حدیث سوم این باب یعنی روایتست
از محمد بن ابی بکر عمیر نسبت داد حدیث را در روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم ابن ابی عمیر گفت که شکایت
کرد سوی امام مردی کثرت بیمار شدن را پس امام گفت او را که وکجائی تو که دور افتادی از پاکیزه مبارک
پاکیزه مبارک ابن ابی عمیر گفت که گفتم که چیست پاکیزه مبارک پس امام گفت که شکر سلیمانی شماست
که حاضر و مشهور است ابن ابی عمیر گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که اول کسی که ساخت
قند را سلیمان بن داود علیه السلم است هشتم فصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لو ان رجلا
عنده الف درهم لیس عنده غیرها ثم اشتری بها سکرا لم یکن مسرفا شرح روایتست از مردی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر میبود مردی اینکه نزد او باشد هزار درهم برحالی که نباشد نزد او
غیر آنها بعد از آن خرد با آنها شکر را نمیبود اسراف کننده مراد اینست که چنین شکر مبارکست غیر آنکه نیز برای او
بهم میرسد غالبا و اگر بهم نرسد و محتاج بفروختن شود نفع میکند غالبا و آنچه خورده برای او میماند نهم
فصل عن یحیی بن بشیر النبال قال قال ابو عبد الله علیه السلم لابی یا بشیر بای شیء تداوون مرضاکم فقال
بهذه الادویة المرار فقال له اذا مرض احدکم فخذ السکر الابیض فدقه وصب علیه الماء البارد
واسقه ایاه ان الذی جعل الشفاء فی المرارة قادر ان یجعله فی الحلاوة شرح نبال بفتح نون و تشدید
بای یکنقطه است تداوون بدال بینقطه و دو واو بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب بمعنی العلاج و بمعنی العلاج باب
مفاعله است المرار بکسر میم و دو رای بینقطه جمع مر بضم میم و تشدید رای تلخها مثل سنا و صبر و حنظل لا تقدیر

لا تفعلات

لا تفعلات مرض از باب علم است السکر الابیض عبارت از قند سفید است یا عبارت از قند است فدقه
بدال بینقطه و تشدید قاف بصیغه امر باب نصر است اسقه بصیغه امر معتل اللام باب ضرب یا باب افعال است
المرار بفتح میم تلخی یعنی روایتست از یحیی بن بشیر بفتح بای یکنقطه و کسر شین با نقطه نبرگر که از اهل کوفه است
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم بپدرم که ای بشیر بکدام چیز معالجه میکنید بیماران شما را پس پدرم گفت
باین دواهای تلخ که مشهور است پس امام گفت او را که یکی چون بیمار شود یکی از شما پس بگیر قند سفید را پس
بکوب آنرا و بریز بر آن آب سرد را و بیاشامان او را آن آب بدرستی که کسی که گردانید شفا را در تلخی قادر است
اینکه گرداند شفا را در شیرینی دهم فصل عن ابیه عن الرضا علیه السلم قال السکر الطبرزد یاکل البلغم
اکلا شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب یازدهم عن بعض اصحابنا قال حم بعض اهلنا
فوصف له المتطببون الغافث فسقیناه فلم ینتفع به فشکوت ذلك الی ابی عبد الله علیه السلم
فقال ما جعل الله من المر شفاء خذ سکره و نصفا فصیرها فی اناء وصب علیها الماء حتی یغمرها
وضع علیها حدیدة ونجمها من اول اللیل فاذا اصبحت فامرسها بیدك واسقه شرح
قریب بمضمون این حدیث مذکور است در کتاب الروضه اندکی پیش از حدیث نوح صلی الله علیه یوم القیمة
حم در نسخ بحاء بینقطه و تشدید میم بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر یا ضرب است معنی اینکه آفت زده شد
بتب و اگر بجیم باشد معنی این خواهد بود که آفت زده شد بجام بفتح جیم و آن بی حرکت شدن اعضا است
بسبب تعب سخت بعد از عادت براحت غافث بغین با نقطه و الف و کسر فا و ثای سه نقطه یا تای دو نقطه در بالا
گیاهی است بسیار تلخ و بعضی اطبا او را در استسقا نافع شمرده اند و در صحاح و قاموس و امثال آنها مذکور نیست و صاحب
کنز اللغه در تای دو نقطه گفته که داروئی است گرم و خشک و در تای دو نقطه در بالا گفته که داروئی است و او را
غافث هم گویند بثای سه نقطه بود و در اختیارات بدیعی چنین است که در اختیارات بدیعی چنین است که غافث گیاهی است
لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود و درازی یک وجب بود و کوتاهتر و گل و شاخ و ورق
وی هم تلخ بود و تلخ تر از صبر صاحب منهاج آورده که غافث حشیش است که ورق آن بورق شهدانج میماند و
مایل بسیاهی است الف لام المر اگر برای جنس است مراد اینست که در آن مرض مخصوص که بعضی اهل داشته هیچ چیز
تلخ باعث شفا نمیشود و اگر برای عهد خارجیست اشارتست بغافث چنین تلخ است و بهر تقدیر منافات ندارد
با اینکه در کاسنی مثلا شفا باشد موافق ظاهر آنچه گذشت در حدیث نهم این باب طاهر سکره و نصفا اینست
که نبات را بقدر معینی قرص قرص میکرده باشند و هر کدام از آنها را سکره میگفته باشند نظیر آنچه در این زمان
میسازند و آنرا آب نبات مینامند یغمرها بغین با نقطه و رای بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است
و ضمیر مستتر راجع بماء است و ضمیر بارز راجع بسکره است ضع بفتح ضاد با نقطه و سکون عین بینقطه بصیغه امر معتل الفاء

فی نسخة

حشیش است

باب منه است حدیده بضم حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه دوم و تاء
وحدت تصغیر حد بفتح حا و تشدید دال است که بمعنی حاجز میان دو چیز است و اینجا عبارتست از چوبکی
باریک و مانند آن که بر بالای ظرفی که در آن آب است مانند آن است که انداخته میشود برای رفع کراهت مکشوف
بالکلیه بودن سر ظرف آب نظیر اینکه کسی در صحرا نماز کند چوبی در پیش خود نصب میکند برای دفع کراهت
گذر کرده در پیش چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در احادیث باب ما یستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه که باب
چهاردهم است ابن اثیر در نهایه گفته که فیه خمروا الاناء واوکوا السقاء والتخمیر التغطیة ومنه الحدیث
انه اتی باناء من لبن فقال هلا خمرته ولو بعود تعرضه علیه تنجیمها بنون و جیم بصیغه امر باب تفعیل است
التنجیم گذاشتن چیزی در برابر ستارگان است یعنی که در پایین سقف بنا نباشد امر سیها برای بی نقطه و سین بی نقطه
بصیغه امر باب نصر است و ضمیر از راجع بسکره است المرس بفتح میم و سکون را در آب آغشته کردن دارو
یعنی روایت است از بعض یاران ما گفت که اگر نزد عجمی یا حجام شد بعض منسوبان ما پس بیان کردند برای او
ناهواران در طب خاصیت را پس آنرا مانندیم او را پس فایده نکرد آن پس شکایت کردم من آنرا بسوی امام
جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت که بگیر دایند الله تعالی در چیزی از جمله تلخ شفا یافتن را برای این مرض
بگیر یک قرص نبات و نصف قرص پس بگردان آنرا در ظرفی و بریز بر سر آن قرص آب را تا انکه بپوشد آب
قرص را و بگذار بر سر آن حاجزی را و در برابر آسمان گذار آن قرص را از اول شب پس چون صبح رسیدی
پس آغشته در آب کن آن قرص را بدست خود و بیاشامان آن بیمار را اصل واذا کانت اللیلة الثانیة
فصیر سکرتین ونصفا ونجمها کما فعلت واسقه واذا کانت اللیلة الثالثة فخذ ثلاث سکرات
ونصفا ونجمهن مثل ذلک قال ففعلت فشفی الله عزوجل مریضنا شرح و چون شود شب دوم پس بگردان
در ظرفی دو قرص را و نصف قرص را و در برابر آسمان گذار آنرا چنانچه کردی در شب اول و بیاشامان آن بیمار را
و چون شود شب سوم پس بگیر سه قرص و نصف قرص را و در برابر آسمان گذار آنها را مثل آنچه مذکور شد راوی
گفت که پس کردم پس شفا داد الله عزوجل بیمار ما را باب بیست و سوم اصل
باب السمن شرح السمن بفتح سین بی نقطه و سکون میم روغنی که از شیر گاو و گوسفند و مانند آنها گرفته میشود
یعنی این بابی است در روغن گوسفند و گاو و مانند آنهاست در این باب شش حدیث است اول اصل عن السکونی
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سمون البقر شفاء شرح ایضاح است
از آنچه گذشت در حدیث سوم باب لحم البقر ونحومها که باب پنجاه و ششم است دوم اصل عن السکونی عن
ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه السمن دواء وهو فی الصیف خیر منه فی
الشتاء وما دخل جوفا مثله شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه که سمن دوا است و آن در تابستان بهتر است از آن در زمستان و داخل نشد شکمی را مثل سمن در شروع
و عموم نفع آن از جمله نان خورشها سوم اصل عن المطلب بن زیاد عن ابی عبدالله علیه السلام قال نعم الادام
السمن شرح روایت است از مطلب بضم میم و تشدید طاء بی نقطه مفتوحه و کسر لام ابن زیاد بکسر زای با نقطه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب نان خورشی است سمن چهارم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه السلام
قال اذا بلغ الرجل خمسین سنة فلا یبیتن وفی جوفه شیء من السمن شرح روایت است از حماد بن عثمان
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون رسید مرد به پنجاه سال پس شب نگذراند البته بحالی که در شکم او چیزی
از سمن باشد مراد این است که سمن برای جوانان بهتر است از آن برای پیران چنانچه می‌آید در حدیث آینده و برای
پیران نیز سمن در چاشت بهتر است از آن در شام پنجم اصل عن حماد بن عثمان قال کنت عند ابی عبدالله
علیه السلام فکلمه شیخ من اهل العراق فقال له مالی اری کلامک متغیرا فقال له سقطت مقادیم فمی
فنقص کلامی فقال له ابوعبدالله علیه السلام وانا ایضا قد سقط بعض اسنانی حتی انه لیوسوس لی
الشیطان فیقول اذا ذهبت البقیة فبای شیء تاکل فاقول لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال علیک
بالثرید فانه صالح واجتنب السمن فانه لا یلائم الشیخ شرح ظاهر لا یلائم الشیخ با ملاحظه حدیث سابق
که پنجاه سال گذشته است یعنی روایت است از حماد بن عثمان گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس
سخن گفت با او پیری از اهل عراق که کوفه و بصره و توابع آنهاست پس امام گفت او را که چه شده می‌بینم سخن ترا
دگرگون پس پیر گفت امام را که افتاد دندانهای پیش دهن من پس ناقص شد سخن من پس گفت او را امام جعفر
صادق علیه السلام که و من نیز بتحقیق افتاد بعض دندانهای من تا آنکه هر آینه وسوسه میکند برای من شیطان
پس میگوید که چون رود باقمانده پس بکدام چیز میخوری پس میگویم که نیست بجز عزم از کاری و نه قوت
عزم بر کاری مگر بوسیله آنچه الله تعالی بعد از آن امام گفت که در باب ترید گوشت را چه بدرستی که آن
موافق است و اجتناب کن از سمن چه بدرستی که آن موافق نیست پیر را ششم اصل عن ابی حفص الابار
عن ابی عبدالله علیه السلام قال السمن ما دخل جوفا مثله وانی لاکرهه للشیخ شرح الابار بفتح
همزه و تشدید باء یک نقطه و راء بی نقطه سوزنگر شیخ بفتح شین با نقطه و فتح و سکون یاء دو نقطه در پایین میتواند
بود و بنا بر اول مصدر باب ضرب است بمعنی پیری یعنی روایت است از ابو حفص سوزنگر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که سمن داخل نشد شکمی را مثل آن به اعتبار و بدرستی که من ناخوش میدارم آنرا برای پیر باب بیست
و چهارم اصل باب الالبان شرح این بابی است در شیرها است در این باب نه حدیث است اول
اصل عن عبدالله بن سلیمان عن ابی جعفر علیه السلام قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وآله یاکل طعاما
ولا یشرب شرابا الا قال اللهم بارک لنا فیه وابدلنا به خیرا منه الا اللبن فانه کان یقول

اللهم بارك لنا فيه وزدنا منه شرح ابدلنا بباء یکنقطه ودال بینقطه بصیغه امر باب افعال است بادر به برای
بدل است پس به معنی فی موضعست مثل آیت سوره سبا وبدلناهم بجنتیهم جنتین یعنی روایت است از عبدالله
ابن سلیمان از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نبود رسول الله صلی الله علیه وآله که خورد طعام خوراکی را ونه اینکه بیاشامد
آشامیدنی را مگر اینکه میگفت که خداوندا برکت ده برای ما دران وعوض ده ما را بجای آن بهتر ازان مگر شیر چه بدرستی
که او بود که میگفت که خداوندا برکت ده برای ما دران وزیاد ده ما را ازان دوم اصل عن محمد بن قیس
عن ابی جعفر علیه السلام قال لبن الشاة السوداء خیر من لبن حمراوین ولبن البقرة الحمراء خیر
من لبن سوداوین شرح حمراوین بواو منقلبه از همزه تثنیه حمراء است که عبارتست از گوسفند سرخ
باعتبار اینکه در وقت بزرگی سرخ میمانند یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شیر
گوسفند سیاه بهترست باعتبار برکت از شیر دو گاو سیاه سوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبدالله
علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا شرب اللبن قال اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه شرح این
ظاهرست از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رجل انی اکلت
لبنا فضرنی قال فقال ابو عبدالله علیه السلام لا والله ما یضر لبن قط ولکنک اکلته مع غیره
فضرک الذی اکلته فظننت ان ذلک من اللبن شرح روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام را مردی که بدرستی که من خوردم شیر را پس ضرر کرد مرا راوی
گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نه بخدا قسم که ضرر نمیکند شیری هرگز ولیکن تو خوردی آنرا با غیر
آن پس ضرر کرد ترا آنچه خوردی اثر پس گمان کردی که آن ضرر از شیر است پنجم اصل عن السکونی
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لیس احد یغص بشرب اللبن لان
الله عز وجل یقول لبنا خالصا سائغا للشاربین شرح یغص بغین با نقطه وتشدید صاد بینقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الغصص بفتح غین وفتح صاد اول گلوگیر شدن الخالص خالی از شایبه
ضرر کننده السائغ روان در گلو بسهولت یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله که نیست کسی که بنوشد که گلوگیر شود با آشامیدن شیر زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره نحل
شیری بیغش روان بسهولت برای آشامندگان ششم اصل عن خالد بن نجیح عن ابی عبدالله علیه السلام قال
اللبن طعام المرسلین شرح روایت است از خالد بن نجیح بفتح نون وکسر جیم وحاء بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که شیر خوراک رسولان الله تعالی است هفتم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام الاصبهانی قال کنت عند ابی
عبدالله علیه السلام فقال له رجل وانا اسمع جعلت فداک انی اجد الضعف فی بدنی فقال له علیک
باللبن فانه ینبت اللحم ویشد العظم شرح روایت است از ابوالحسن اصبهانی بکسر همزه وسکون صاد بینقطه

وفتح بای یکنقطه

وفتح بای یکنقطه که بجای آن فا میباشد و نیز گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را مردی بر جالی
که من میبینم که قربانت شوم که من مییابم سستی را در بدن خود پس امام گفت او را که دریاب شیر را چه بدرستی که آن
میرویاند گوشت را ومحکم میکند استخوان را هشتم اصل عمن ذکره عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال من تغیر علیه
ماء الظهر فانه ینفع له اللبن الحلیب والعسل شرح ماء الظهر عبارتست از منی وتغیر آن عبارتست
از منی نقصانی که باعث ضرر شود مثل حالت بسبب عدم بهره دادن زوجه وتقدیر تغیر بعلی تضمین معنی ضرر است
یعنی روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که هر که دگرگون شد بر او آب
پشت پس بدرستی که شان اینست که نفع میرساند برای او شیر تازه دوشیده وعسل نهم اصل عن ابی العجیس
قال اکلنا مع ابی عبدالله علیه السلام فاتانا بلحم جزور فظننت انه من بدنته فاکلنا ثم اتینا بعس من لبن
فشرب منه ثم قال لی اشرب یا ابا محمد فذقته فقلت جعلت فداک لبن فقال انها الفطرة
ثم اتینا بتمر فاکلنا شرح فاتانا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بامام است فا در
فظننت برای تفریع است باعتبار اینکه بدست خود آوردن قرینه است من در اول برای تبعیض است بدنته
بفتح بای یکنقطه وفتح دال بینقطه وفتح نون وتاء دو نقطه در بالا وضمیر راجع بامام است اتینا دو جا بصیغه ماضی
مجهول باب ضرب است العس بضم عین بینقطه وتشدید سین بینقطه کاسه چوبین بزرگ اشرب از باب علم است
ذقته بضم ذال با نقطه وسکون قاف بصیغه ماضی متکلم معلوم معتل العین باب نصر است لبن خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر هذا ومراد اینست که شیر خالص است وشیرینی ندارد واین حسن طلب شیرینی است ضمیر انها راجع بلبن
خالص است وتانیث باعتبار خبر است الفطرة بکسر فا وسکون طا بینقطه وراء بینقطه آنچه آدمی بران مخلوق
میشود واین اشارتست باینکه آدمی در اول ولادت شیر خالص میخورد پس آن موافق ترست برای بدن
وآوردن خرما بسبب حسن طلب است یعنی روایت است از ابو بصیر که کنیت دیگر ابو محمد است گفت که چیزی خوردیم
در منی با امام جعفر صادق علیه السلام با نیروئی که بدست خود آورد گوشت شتر را پس گمان کردم که آن گوشت از جمله
شتر قربانی خود ایشانست پس خوردیم بعد ازان آورده شد نزد ما کاسه چوبینی بزرگ از شیری پس امام
آشامید ازان بعد ازان مرا گفت که بیاشام ای ابو محمد پس چشیدم آنرا پس گفتم که قربانت شوم این شیر تنهاست
پس امام گفت که بدرستی که آن خوراک اول است بعد ازان آورده شد نزد ما خرما پس خوردیم باب هشتاد ودوم اصل
باب البان البقر شرح اینباب بیان میکند شیرهای گاو است درین باب سه حدیث است اول اصل عن السکونی
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المومنین صلی الله علیه وآله البان البقر دواء شرح این ظاهرست
از آنچه گذشت در حدیث سوم باب لحم البقر وشحومها که باب پنجاه وهشتم است دوم اصل عن یحیی بن ابراهیم
ابن ابی البلاد عن ابیه عن جده قال شکوت الی ابی جعفر علیه السلام ذربا وجدته فقال لی ما یمنعک

من شرب البان البقر قال لی اشربتها قط فقلت له نعم مرارا فقال کیف وجدتها فقلت وجدتها
تدبغ المعدة وتکسو الکلیتین الشحم وتشهی الطعام فقال لی لو کانت ایامی لخرجت انا وانت
الی ینبع حتی نشربه شرح الدبغ بفتح دال بانقطه و فتح رای بی نقطه و بای یکنقطه مصدر باب علم
صلاحیت ضعف معده و بیماری و درد دراز و جدته بجیم و دال بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم معنی الفاد
باب ضرب است تدبغ بدال بی نقطه و بای یکنقطه و غین بانقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب
و منع است تکسو بسین بی نقطه و واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است کلیه بضم کاف و سکون لام و
یای دو نقطه در پایین است تشهی از باب تفعیل است ینبع بفتح یای دو نقطه در پایین و سکون نون و ضم
بای یکنقطه و عین بی نقطه دهی است بسیار آب و علف از توابع مدینه یعنی روایت است از یحیی بن ابراهیم بن
ابی البلاد از پدرش از جدش گفت که شکایت کردم بسوی امام محمد باقر علیه السلام ضعف معده را که
یافتم آنرا در خود پس امام گفت مرا که چه مانع میشود ترا از آشامیدن شیرهای گاو و امام
گفت مرا که آیا آشامیدی آنها را هرگز پس گفتم او را که آری چند بار پس گفت که چگونه یافتی
یافتی آنها را پس گفتم که یافتم آنها را که دباغت میکند معده را و میپوشاند دو گرده را پیه و خواهش
اشتهای طعام میشود پس گفت مرا که اگر میبود روزگار بیشتر گاو هر آینه بیرون میرفتم من و تو بسوی
سوی ینبع تا آشامیم آنرا سوم اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله علیکم بالبان البقر فانها تخلط من کل الشجر شرح ضمیر فانها راجع بالبان است
تخلط بخای بانقطه و طای بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضرب است الخلط بفتح خا و سکون لام آمیخته
کردن کل بضم کاف و تشدید لام است الشجر بفتح و ضم شین بانقطه و سکون جای بی نقطه و رای بی نقطه و بفتح
سین و فتح حای خشنش مخلوط شدن شیر گاو با خشنش عبارت است از تقویت آن خشنش را و خفقان خشنش از مرض
سل که علاج پذیر نیست غالبا و در اکثر نسخ من است بجای مع و الشجر بفتح شین بانقطه و فتح جیم است
و آن مناسب این مقام نیست یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که دریابید شیرهای گاو را از جهت آنکه آن شیرها آمیخته
کرده میشود با جمیع شجرها باب هشتاد و ششم اصل باب الماست شرح
ماست بکسر سین معرب ماست بسکون سین است یعنی این باب ماست است درین باب یک حدیث است اصل محمد بن
یحیی رفعه الی ابی الحسن علیه السلام قال من اراد اکل الماست ولا یضره فلیصب علیه الهاضوم
قلت له وما الهاضوم قال النانخواه شرح ولا یضره مرفوع و منصوب میتواند
بود و بنابر اول واو حالیه است یا عاطفه است تقدیر ان مصدریه و اهمالش و بنابر دوم عاطفه است

تقدیر ان مصدریه

تقدیر ان مصدریه و اعمالش و بر این دو تقدیر اکل معطوف علیه است فلیصب بکسر لام و صاد بی نقطه و تشدید بای یکنقطه
بصیغه امر غایب معلوم باب نصر است الهاضوم بضم ضاد بانقطه بصیغه مبالغه اسم فاعل باب ضرب بغایت هضم کننده
و اینجا عبارت است از زنیان که آنرا نانخواه میگویند بنون و الف و فتح نون دوم و خای بانقطه و الف و های
مینامند و کتابت صورت واو میان خا و الف رسم الخط است و آن معرب است روایت کرد محمد بن یحیی نسبت داد
حدیث را بسوی امام علی نقی علیه السلام گفت که هر که اراده کرد خوردن ماست را بر حالی که ضرر نکند او را پس باید که
ریزد بر آن بغایت هضم کننده را گفتم او را که چیست بغایت هضم کننده گفت که زنیان باب هشتاد و
هفتم اصل باب البان الابل شرح این باب بیان شیرهای شتر است درین باب دو حدیث است اول
اصل عن الجعفری قال سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام یقول ابوال الابل خیر من البانها و یجعل
الله عز و جل الشفاء فی البانها شرح جعفری سلیمان بن جعفر است که از اولاد جعفر طیار است بهتر بودن ابوال
ابل از البان ابل بوجهی منافات ندارد با بهتر بودن البان ابل از ابوال ابل بوجهی دیگر چنانچه ظاهر میشود
از حدیث آینده و ایضا منافات ندارد با حرام بودن بول مطلق زیرا که حلال بودن ابوال ابل بعنوان خصوصیت
در وقت اضطرار است برای دفع مرض استسقا و حرام بودن بول مطلق بعنوان عمومیت است نظیر آیت
سوره مائده حرمت علیکم المیتة تا قول او که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم
و رفع منافات میان این و آنچه می آید در کتاب الاشربه در بعض احادیث باب من اضطر الی الخمر للدواء
تا آخر که باب بیست و سوم است میشود در شرح آن ان شاء الله تعالی یعنی روایت است از جعفری گفت که شنیدم
از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که بولهای شتران بهتر است گاهی از شیرهای شتران و گاهی میگرداند
الله عز و جل شفا را در شیرهای شتران دوم اصل عن موسی بن عبدالله بن الحسن قال سمعت اشیاخنا
یقولون البان اللقاح شفاء من کل داء و عاهة و لصاحب البطن ابوالها شرح موسی بن عبدالله
ابن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام راوی امام جعفر صادق علیه السلام است و احوال او گذشت در کتاب الحجة
در حدیث ... باب فیما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است اللقاح بکسر لام و
تخفیف قاف و الف و حای بی نقطه جمع لقوح بفتح لام و ضم قاف شتران و شتران شیرده البطن بضم بای
یکنقطه و سکون طای بی نقطه و نون مصدر باب حسن شکم بزرگ بودن بسبب استسقا یا سوء القنیه که مقدمه
استسقا است الربو و در بعض نسخ الربو بضم رای بی نقطه و ضم بای یکنقطه و تشدید واو مصدر باب نصر است بمعنی
بر آمدن شکم و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت است از موسی بن عبدالله بن الحسن گفت که شنیدم از بزرگان ما میگفتند که
شیرهای شتران باعث شفاست از هر دردی و آفتی و برای صاحب بزرگی شکم بولهای شتران است یا بایمعنی که علاج
آن منحصر است در بولهای شتران یا بایمعنی که در علاج آن بولهای شتران بهتر است از شیرهای آنها و از این ظاهر میشود

بو لهای آنها بهتر است از شیرهای انها باعتباری و عکس است باعتباری دیگر باب هشتاد و یکم اصل
باب البان الاتن شرح الاتن بضم همزه و ضم و سکون تاء دو نقطه در بالا و تخفیف نون الاتن بهمزه
والف و ضم تاء جمع اتان بفتح همزه و تخفیف تاء خران ماده یعنی این باب بیان شیرهای خران است درین باب
چهار حدیث است اول اصل عن العیص بن القاسم عن ابی عبدالله علیه السلام قال تغدیت معه فقال لی اتدری
ما هذا قلت لا قال هذا شیراز الاتن اتخذناه لمریض لنا فان احببت ان تاکل فکل شرح
الشیراز بکسر شین بنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و الف و زای بنقطه ماست سوزمه
فکل اشارت است باینکه مکروه بودن گوشت خر برای حاجت برکوب و بار کردن است پس شیر خر مکروه نیست
یعنی روایت است از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چاشت خوردم با امام پس گفت مرا که آیا میدانی که چیست این گفتم که نه گفت
که این ماست سوزمه خران ماده است ساختیم از برای بیماری از ما پس اگر دوست داری که بخوری از ان
پس بخور دوم اصل عن یحیی بن عبدالله قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فاتینا بسکرجات
فاشار بیده نحو واحدة منهن وقال هذا شیراز الاتن اتخذناه لعلیل عندنا فمن شاء فلیاکل
ومن شاء فلیدع شرح السکرجه بضم یا فتح سین بی نقطه و سکون کاف و فتح راء بی نقطه و تخفیف جیم
معرب سکوره بضم همزه و سکون سین و ضم کاف و سکون واو و فتح راء پیاله ماست خوری یعنی روایت
از یحیی بن عبدالله گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آورده شد نزد ما پیالهای ماست خوری
پس اشاره کرد بدست خود بجانب یکی از انها و گفت که این ماست سوزمه خران ماده است ساختیم از برای
بیماری که نزد ماست پس هر که خواهد پس باید که خورد و هر که خواهد پس باید که واگذارد سوم اصل عن
العیص بن القاسم قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن شرب البان البقر الاتن فقال اشربها
شرح روایت است از عیص بن قاسم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آشامیدن شیرهای خران ماده
پس گفت که بیاشام انها را مراد نفی کراهت است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب چهارم اصل
عن ابی مریم الانصاری عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن شرب البان الاتن فقال لی لا باس
بها شرح این ظاهر است از شرح سابق باب هشتاد و دوهم اصل باب الجبن
جبن بضم جیم و ضم باء یکنقطه و تشدید و تخفیف نون و سکون باء و تخفیف نون است یعنی این باب بیان پنیر است درین
باب سه حدیث است اول اصل عن عبدالله بن سلیمان بن یحیی قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن الجبن فقال
لی قد سالتنی عن طعام یعجبنی ثم اعطی الغلام درهما فقال یا غلام ابتع لنا جبنا و دعا بالغداء
فتغدینا معه واتی بالجبن فاکل واکلنا فلما فرغنا من الغداء قلت له ما تقول فی الجبن

منه ص

فقال لی اولم

فقال لی اولم ترنی اکلته قلت بلی ولکنی احب ان اسمعه منک فقال ساخبرک عن الجبن وغیره کل ما کان فیه
حلال وحرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه شرح روایت است از عبدالله بن سلیمان بن یحیی گفت
که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از پنیر پس گفت مرا که بتحقیق پرسیدی مرا از خوراکی که خوش می آید مرا
بعد از ان داد غلام را درهمی پس گفت که ای غلام بخر برای ما پنیر و طلب کرد چاشت را پس چاشت خوردیم
با او و آورده شد پنیر پس خورد و خوردیم پس وقتی که فارغ شدیم از چاشت گفتم امام را که چه میگوئی در پنیر
پس امام گفت مرا که آیا ندیدی مرا که خوردم انرا گفتم که بلی دیدم لیکن من دوست میدارم آنرا که بشنوم
حکم انرا از تو پس امام گفت که زود خبر دار میکنم ترا از پنیر و غیر آن هر چیز که باشند دران قسم حلال و قسم حرام
پس آن برای تو حلال است تا وقتی که بشناسی حرام را بخصوصه پس واگذاری آنرا مقصود سائل از مبالغه در سوال
دانستن وجه حلال بودن پنیر است چون مخالفان مضایقه در حلال بودن آن میکنند باعتبار اینکه بعضی آن پنیر مایه
میته که بی آب شدن ساخته میشود و حاصل جواب امام اینست که اگر آن باین سبب حرام شود لازم می آید که جمیع چیزهای
بازار حرام باشد زیرا که مثل این سبب در جمیع انها جاریست و این خلاف اجماع مسلمانانست دوم اصل
عن عبدالله بن سلیمان بن یحیی عن ابی عبدالله علیه السلام فی الجبن قال کل شیء لک حلال حتی یجیئک شاهدان
یشهدان عندک ان فیه میتة شرح عبارت از جبن است ظاهر شاهدان اینست که اصل عدالت باشد و حکم
خلاف شیء ظاهر شود فیه میتة یعنی فیه نجاسة میتة است زیرا که پنیر مایه میته از قبیل میته نیست بلکه متنجس بمیته است
و بشستن پاک میشود چند منجمد است و اگر شسته نشده باشد پنیر را نجس میکند چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب
اگر گوئی که حصر بمفهوم اخص منافات دارد با انچه گذشت در حدیث دوم باب نهم زیرا که معمول غیر مسلمان است
که نجاست میته دانسته باشد گوئیم که دفع منافات بیکی از سه وجه است اول اینکه مراد المسلم در حدیث دوم باب نهم عمل کننده
بحکم اسلام است و معمول که در حقیقت مفروغ عنه و خارج از مبحث است دوم اینکه ذکر میته اینجا بعنوان مثال باشد
سوم اینکه ذکر میته اینجا از قبیل مماشاة با مخالفان است زیرا که ایشان وجه حرمت هر پنیر بازار را منحصر در نجاست میته
میشمرند یعنی روایت است از عبدالله بن سلیمان بن یحیی از امام جعفر صادق علیه السلام در پنیر گفت که هر پنیر بازار برای تو حلال است
تا انکه آیند نزد تو دو گواه که گواهی دهند نزد تو که دران پنیر نجاست میته است سوم اصل عن محمد بن الفضل
النیسابوری عن بعض رجاله عن ابی عبدالله علیه السلام قال سأله رجل عن الجبن فقال داء لا دواء فیه فلما کان
بالعشی دخل الرجل علی ابی عبدالله علیه السلام فنظر الی الجبن علی الخوان فقال جعلت فداک سألتک بالغداة
عن الجبن فقلت لی انه الداء الذی لا دواء فیه والساعة اراه علی الخوان قال فقال له هو ضار
بالغداة نافع بالعشی ویزید فی ماء الظهر وروی ان مضغة الجبن فی قشره شرح نیسابور بفتح نون و سکون یاء
دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و الف و ضم باء یکنقطه و سکون واو و راء بی نقطه معرب نیشابور بکسر نون و شین

بانقطاع است مرادکه عشی بفتح عین بی‌نقطه و کسر شین بانقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین بمعنی آخر روز است و آنکه
بیش از غروب آفتاب است و غیر وقت چاشت و وقت شام است ابنیا و او میانست چنانکه گذشت در حدیث
اول و هفتم و نهم باب فضل العشاء تا آخر که باب چهل و سوم است و در حدیث دوم باب اکل ما سقط من الخوان
که باب چهل و نهم است پس قول امام که دال الا دواء فیه منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب
که لقد سالتنی عن طعام یعجبنی تا آخر زیرا که اختلاف طبایع در خوردن پنیر مرتبه ایست که بعضی مردمان در
سر سفره که پنیر در آن باشد چیزی نمیتوانند خورد بلکه بر سر آن سفره نمیتوانند نشست و اگر بغفلت چیزی
از پنیر بدهن ایشان رود بیمار میشوند و بعضی دیگر محظوظ و منتفع میشوند از پنیر و در حدیث اول امام
محمد باقر علیه السلام خبر از حال خود داده و در این حدیث امام جعفر صادق علیه السلام خبر از حال خود داده و نظیر این
می‌آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث دوم باب دهن الخیری که باب پنجاه و نهم است و چون عشی
وقت شام خوردن ائمه علیهم السلام نیست بلکه وقت شام ایشان بعد از خفتن است پس عشی وقت سفره آوردن
وارد و صادر است و اکثر مردمان محظوظ و بهره‌مند از پنیر پس امام دران وقت خبر از حال اکثر مردمان
داده و از حال خود ساکت شده و قبول بعض روایات که معارض نیست و در کافی مذکور نیست محل اشکال است
مثل روایت برقی در کتاب محاسن که سال رجل ابا عبدالله علیه السلام عن الجبن فقال ان اکله یعجبنی ثم دعا به فاکله
و روی تا آخر کلام بعضی راویان است در این روایت و بشارتست باینکه انتفاع اکثر مردمان به پنیر در غیر
پوست پنیر است و ضرری برای ایشان در غیر پوست پنیر نیست اصلا و پوست پنیر در پنیر خیکی عبارتست
از آنچه متصل بخیک است و رنگ و مزه آن تغیر یافته و در غیر آن عبارتست از ظاهر آن که اکثر زرد و خشک
شده و مزه آن تغیر یافته متن روایت است از محمد بن فضل نیشابوری از بعضی شیوخ او از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسید امام را مردی از پنیر در وقت چاشت امام گفت که دردیست که نیست درمانی
در آن پس فکر کرد در آخر روز داخل شد آن مرد بر امام جعفر صادق علیه السلام پس نگاه کرد بسوی پنیر بر سر خوان
پس آن مرد گفت که قربانت شوم پرسیدم ترا در وقت چاشت پرسیدم ترا در وقت چاشت از پنیر پس گفتی
مرا که آن دردیست که نیست درمانی در آن و در این ساعت می‌بینم اثر آن بر سر خوان راوی گفت که پس امام گفت
او را که پنیر ضرر کننده است در وقت چاشت باعتبار طبیعت من و نفع رساننده است در وقت عصر
و زیاد میکند در آب پشت که آب منی است باعتبار طبیعت اکثر مردمان و روایت کرده شده آنکه ضرر
پنیر در پوست آنست باب نود و دوم اصل باب الجبن والجوز شرح این باب در بیان پنیر
و گردکان است در این باب سه حدیث است اول اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المومنین
صلوات الله علیه اکل الجوز فی شدة الحر یهیج الحر فی الجوف و یهیج القروح علی الجسد واکله فی

الشتاء یعنی

الشتاء یعنی الکلیتین و یدفع البرد شرح یهیج بیا دو نقطه در پایین و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب از متعدی یا باب تفعیل است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر
المومنین صلوات الله علیه که خوردن گردکان در تابستان بر می‌انگیزد گرمی را در اندرون و بر می‌انگیزد دملها را
بر ظاهر بدن و خوردن گردکان در زمستان گرم میکند دو گرده را و دفع میکند ضرر سرما را حدیث دوم اصل
عن عبد العزیز العبدی قال قال ابو عبدالله علیه السلام الجبن والجوز اذا اجتمعا فی کل واحد منهما شفاء
وان افترقا کان فی کل واحد منهما داء شرح روایت است از عبد العزیز عبدی بفتح عین بی‌نقطه و سکون
با یکنقطه و دال بی‌نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پنیر و گردکان چون جمع شوند در هر یک از آنها
شفا است و اگر جدا کنند از یکدیگر شوند میباشند در هر یک از آنها دردی مراد آنست که در بعضی طبیعتها
و در بعضی اوقات هر کدام باشند دردیست اگر جدا باشند و باجتماع دفع آن میشود نظیر آنچه گذشت
در شرح حدیث سوم باب سابق یا مراد آنست که گردکان دفع ضرر پوست پنیر که مذکور شد در ذیل حدیث
سوم باب سابق میکند و پوست پنیر نیز دفع ضرر گردکان میکند در وقتی که گردکان کهنه باشد پس
منافات ندارد با مدح گردکان در زمستان که در حدیث سابق است و مدح پنیر که در حدیث اول باب
سابق است حدیث سوم اصل عن عبید بن زرارة عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الجوز والجبن اذا
اجتمعا کانا دواء و اذا افترقا کانا داء شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب
نود و سیم اصل ابواب الحبوب باب الارز شرح اینها که گذشتی بابهاست بابهای بیان
دانه‌هاست این باب بیان برنج است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن یونس بن یعقوب قال
قال ابو عبدالله علیه السلام ما اتینا من ناحیتکم شیء احب الی من الارز والبنفسج انی اشتکیت وجعی
ذلک الشدید فالهمت اکل الارز فامرت به فغسل و جفف ثم قلی و طحن و جعل لی منه
سفوف بزیت و طبیخ احساه فاذهب الله عزوجل عنی بذلک الوجع شرح یونس بن یعقوب از اهل
کوفه است ناحیتکم عبارت از عراق عرب است ارز بالضم و صفت است بنفسج بفتح با یکنقطه
و فتح نون و سکون فا و فتح سین بی‌نقطه و جیم معرب بنفشه است و اینجا عبارتست از روغن بنفشه موافق
آنچه می‌آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث اول باب دهن البنفسج که باب پنجاه و هشتم است وجعی
مفعول مطلق اشتکیت است ذلک صفت وجعی است الشدید منصوب و صفت ذلک است شاید که آن وجع
درد درون باشد مثل سل موافق آنچه گذشت در احادیث باب پنجاه و دوم که باب خبز الکراث
الهمت بصیغه ماضی متکلم مجهول باب افعال است الالهام زدن حق تعالی چیزی را در دل کسی بتجدید و مانند
آن در وقت حاجت و آن غیر وحی مخصوص بانبیاست غسل بصیغه مجهول باب ضرب است جفف بصیغه مجهول باب
تفعیل است قلی بقاف بصیغه مجهول باب ضرب است طحن بطاء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مجهول باب منع است

السفوف بفتح سین بی‌نقطه وضم فاء اول بصیغه فعول بمعنی مفعول باب علم دوائی که مثل آرد باشد وخشک خورده شود ومراد اینجا اسم از خشک است بقرینه ذکر بزیت وطبخ مرفوع وعطف بر سفوف است وواو برای تقسیم است الحساه بحاء بی‌نقطه وسین بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل صفت طبیخ است با در بدلک برای تقویت تعدیه است **یعنی** روایت است از یونس بن یعقوب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که می آید نزد ما از جانب شما چیزی که محبوبتر باشد سوی من از برنج وبنفشه وبدرستی که من درد مند شدم درد مندی سخت که از سختیش بعون الله پس ملهم شدم بخوردن برنج پس امر کردم خادمان را به برنج پس شسته شد وخشک کرده شد بعد از آن برشته کرده شد وآسیا کرده شد وگردانیده شد برای من سفوفی آمیخته بروغن زیتون وطعامی پخته که اشتهام از ابقاشق مثلا پس برطرف کرد الله عز وجل از من با آن کلیه آن درد را **دوم اصل** عن زراره قال رایت دایة ابی الحسن موسی علیه السلام تلقمه الارز وتضربه علیه فغمنی ما رایته فدخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقال لی احسبك غمك ما رایت من دایة ابی الحسن موسی علیه السلام قلت له نعم جعلت فداك فقال لی نعم الطعام الارز یوسع الامعاء ویقطع البواسیر وانا لنغبط اهل العراق باکلهم الارز والبسر فانهما یوسعان الامعاء ویقطعان البواسیر **شرح** دایه بفتح دال بی‌نقطه وسکون همزه ویاء دو نقطه در پایین بمعنی دایه بالفارسیه وآن زنیست که نگاهداری میکند کودک را وغیر مادر آن کودک است ماخوذ است از دای بفتح دال وسکون همزه که مصدر باب منع است بمعنی بازی دادن چنین دایه کودک را بازی ببازیچه مشغول میکند تا گریه نکند زمخشری در اساس گفته که وهی دایة ای حاضنة دون امه تلقمه از باب افعال است لنغبط بنون بانقطه وباء یکنقطه وطاء بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب وعلم است الغبطه بکسر غین وسکون باء صاحب نعمت بهتر شمردن کسی را البسر بضم باء یکنقطه وسکون سین بی‌نقطه وراء بی‌نقطه خرمائی که هنوز رطب نشده ومراد اینجا نوعی از بسر است که بهتر است از آن در وقتی که رطب شود وآن نوع بسر در غیر عراق نمی‌باشد ومثال نحویان که هذا البسر اطیب منه رطبا در آن نوع وارد است ومیتواند بود که مراد خرمای خشک باشد وآن خرمائی است که خشک میشود در درخت پیش از آنکه رطب شود آنرا قسب میگویند **یعنی** روایت از زراره گفت که دیدم دایه ابوالحسن موسی علیه السلام را که میخورانید او را طعام برنج ومیزد او را بر سر آن چنین مضایقه در خوردن میکرد پس غمناک کرد مرا آنچه دیدم آنرا از دایه پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت مرا که پندارم ترا که غمناک کرد ترا آنچه دیدی از دایه ابوالحسن موسی علیه السلام ارزص
گفتم او را که قربانت شوم پس امام گفت مرا که خوب خوراکیست برنج فراخ میکند رودها را ومیبرد بواسیر را وبدرستی که ما هر آینه صاحب نعمت میشمریم اهل عراق را بخوردن ایشان برنج را وبسر را چه بدرستی که آن دو فراخ میکنند رودها را ومیبرند بواسیر را **سوم اصل** عن محمد بن الفیض قال کنت

عند ابی عبدالله

عند ابی عبدالله علیه السلام فجاءه رجل فقال له ان ابنتی قد ذبلت وبها البطن فقال ما یمنعك من الارز بالشحم خذ حجارا اربعا او خمسا فاطرحها تحت النار واجعل الارز فی القدر واطبخه حتی یدرك وخذ شحما کلیا طریا فاذا بلغ الارز فاطرح الشحم فی قصعة مع الحجار وکب علیها قصعة اخری ثم حرکها تحریکا جیدا واضبطها کی لا یخرج بخاره فاذا ذاب الشحم فاجعله فی الارز ثم تحساه **شرح** ذبلت بذال بانقطه وباء یکنقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر وحسن است البطن بفتح باء یکنقطه وفتح طاء بی‌نقطه مرض شکم مثل اسهال الحجار بکسر حاء بی‌نقطه وتخفیف جیم والف وراء بی‌نقطه جمع حجاره سنگها واین جمع حجر بفتح حاء وفتح جیم میشود اربعة او خمسة میشود بجای اربعا او خمسا اطرحها بطاء بی‌نقطه وراء بی‌نقطه وحاء بی‌نقطه بصیغه امر باب منع یا باب افعال است بجنب بباء حرف جر وفتح جیم وسکون نون وباء یکنقطه است ودر بعض نسخ تحت بفتح تاء دو نقطه در بالا وسکون حاء بی‌نقطه وتاء دوم است وبنا بر اول مراد پهلوی آتش افروخته است وبنا بر دوم مراد اخگر است وتفصیلش آنست که چنان کن که اخگر محیط بآنها شود اطبخه بصیغه امر باب نصر ومنع است یدرک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوب است وضمیر مستتر راجع بارز است الادراک رسیدن بکمال کلی بضم کاف وفتح لام والف منقلبه از یاء وساقط بتنوین جمع کلیه بضم کاف وکسر آن وسکون لام ویاء دو نقطه در پایین است طریا بفتح طاء بی‌نقطه وکسر راء بی‌نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین صفت شحم است کب بضم کاف وتشدید باء یکنقطه مفتوحه ومکسوره ومضمومه بصیغه امر باب نصر است الکب بفتح کاف سرنگون کردن جیدا جید بفتح جیم وتشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره ودال بی‌نقطه بمعنی متوسط میان افراط وتفریط است در شدت وضعف اضبطها بضاد بانقطه وباء یکنقطه وطاء بی‌نقطه بصیغه امر باب نصر است تحساه بفتح حاء بی‌نقطه وتشدید سین بی‌نقطه والف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تاست وضمیر مستتر راجع بابنه است التحسی آشامیدن آش بقاشق ومانند آن **یعنی** روایت از محمد بن فیض بفتح فاء وسکون یاء دو نقطه در پایین وضاد بانقطه گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آمد نزد او مردی پس گفت او را که بدرستی که دختر من کاهیده وبا اوست اسهال پس امام گفت که چه چیز مانع میشود ترا از برنج با پیه فراگیر سنگها چهار سنگ را یا پنج سنگ را پس بینداز آنها را در پهلوی آتش وبگردان برنج را در دیگی وبپز آن برنج را تا آنکه برسد وفراگیر پیه چند گرده را که تازه باشد پس چون برسید آن برنج پس بینداز آن پیه را در کاسه با آن سنگها وسرنشیب کن بر سر آن کاسه کاسه دیگر را بعد از آن بجنبان کاسه پایین را جنبانیدنی خوب ونگاهدار کاسه بالا را تا آنکه بیرون نرود بخار پیه پس چون بگدازد آن پیه پس بگردان آنرا در آن برنج پخته بعد از آن دختر میآشامد آن آش برنج را **چهارم اصل** عن احمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عیسی عمن خبره عن ابی عبدالله علیه السلام قال نعم الطعام الارز وانا لنذخره لمرضانا

شرح نذخر بکسر دال بانقطه و فتح خاء بانقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب منع است
الذخر بضم ذال و سکون خاء نگاه داشتن چیزی برای وقت حاجت و اگر بتشدید دال بی‌نقطه یا بانقطه و کسر خاء
از باب افتعال باشد بمعنی نگاه داشتن آن برای خود است مثل آیت سوره آل عمران و ما تدخرون که بتشدید
دال بی‌نقطه است یعنی روایت است از احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن عیسی از کسی که خبر داد او را از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب خوراکی است برنج و بدرستی که ما هر آینه ذخیره میکنیم آنرا برای بیماران
ما پنجم اصل عنه عن یحیی بن عیسی عمن خبره عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم الطعام الارز و انا
لنداوی به مرضانا شرح ضمیر عنه راجع باحمد است و این ظاهر است از شرح حدیث سابق ششم اصل
عنه عن عثمان بن عیسی عن خالد بن نجیح قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام وجع بطنی فقال لی خذ
الارز فاغسله ثم جففه فی الظل ثم رضه و خذ منه فی کل غداة ملأ راحتک و زاد فیه اسحق
الجریری تقلیه قلیلا وزن اوقیة و بشربه شرح ضمیر عنه راجع باحمد است رضه بضم راء بی‌نقطه
و تشدید ضاد بانقطه مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است الرض بفتح راء کوفتن الملاء بکسر میم
و سکون لام و همزه و رسم الخط آن اینست که بصورت الف نباشد قدری پری چیزی الراحة بفتح راء بی‌نقطه
والف و حاء بی‌نقطه کف دست و زاد تا آخر کلام احمد است و مقصود اینست که این حدیث را اسحق
جریری نیز روایت کرد از خالد بن نجیح و زیاد کرد بعد از فی الظل و پیش از ثم اینرا که تقلیه قلیلا وزن اوقیة
و در آخر حدیث اینرا که و اشربه تقلیه بقاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
ضرب است قلیلا صفت مفعول مطلق محذوف است اوقیة بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین هفت مثقال شرعی یا چهل درهم شرعی است استعمال شرب دواها چند
که خشک باشند متعارف است یعنی روایت است از احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن عیسی از خالد بن نجیح بفتح
نون و کسر جیم گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام درد شکم خود را پس گفت مرا که فراگیر
برنج را پس بشو آنرا بعد از آن خشک کن آنرا در سایه بعد از آن بکوب آنرا و بگیر از آن در هر اول
روزی قدر پری کف دست تو و زیاد کرد در آن حدیث اسحق جریری بفتح جیم و کسر دو راء بی‌نقطه
اینرا که برشته کن میکنی آنرا اندکی بوزن یک اوقیه و اینرا که و بیاشام آنرا هفتم اصل عن حمران
قال کان بابی عبد الله علیه السلام وجع البطن فامر ان یطبخ له الارز و یجعل علیه السماق فاکله
فبرأ شرح سماق بضم سین بی‌نقطه و تشدید میم و الف و قاف دانه ایست ترش طعم که از آن طعم زیند و آن
معروف است روایت است از حمران بضم حاء بی‌نقطه و سکون میم کوفی که بود با امام جعفر صادق علیه السلام درد
شکم پس امر کرد باینکه پخته شود برای او برنج و گردانیده شود بر آن سماق پس خورد آنرا پس بی آزار شد

باب

باب نود و دوم اصل باب الحمص شرح این باب حمص بکسر حاء بی‌نقطه و تشدید میم مکسوره و مفتوحه و صاد بی‌نقطه است
یعنی این باب با نخود است در بیان چهار حدیث اول اصل عن نادر الخادم قال کان ابو الحسن علیه السلام یاکل
الحمص المطبوخ قبل الطعام و بعده شرح روایت است از نادر خادم گفت که بود امام رضا علیه السلام
که میخورد نخود پخته را پیش از طعام و بعد از طعام اشارت است باینکه بعضی تقدیم و تاخیر آنرا منع میکنند صاحب
قاموس گفته که نافع ملین مدر یزید فی المنی و الشهوة و الدم مقو للبدن و الذکر بشرط ان لا یوکل قبل
الطعام و لا بعده بل فی وسطه و شاید که فرق باشد میان پخته و میان برشته دوم اصل عن معویة بن عمار قلت
لابی عبد الله علیه السلام ان الناس یروون ان النبی صلی الله علیه و اله قال ان العدس بارک علیه سبعون نبیا
فقال هو الذی تسمونه عندکم الحمص و نحن نسمیه العدس شرح روایت است از معویة بن عمار کوفی گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که مردمان روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و اله گفت که بدرستی که عدس
برکت کرده بر آن هفتاد پیغمبر پس امام گفت که آن همانست که نام میبرید آنرا در نزد شما که عراقی‌اید و ما
اهل حجاز نام میبریم آنرا عدس سائل خیال کرده که مراد بعدس مرجمک است و جواب اینست که مراد نخود است
سوم اصل عن رفاعة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله تبارک و تعالی لما عافی ایوب
علیه السلام نظر الی بنی اسرائیل قد ازدرعت فرفع طرفه الی السماء و قال الهی و سیدی عبدک
ایوب المبتلی عافیته و لم یزدرع شیئا و هذا لبنی اسرائیل زرع فاوحی الله عز و جل الیه یا ایوب
خذ من سبحتک کفا فابذره و کانت سبحته فیها ملح فاخذ ایوب علیه السلام کفا منها فبذره
فخرج هذا العدس و انتم تسمونه الحمص و نحن نسمیه العدس شرح رفاعة بکسر راء بی‌نقطه و فاء و عین
بی‌نقطه ابن موسی از اهل کوفه است ضمیر مستتر در نظر راجع بایوب است ازدرعت بزای بانقطه و دال بی‌نقطه منقلبه
از تاء افتعال و راء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غائبه معلوم باب افتعال است الازدراع زراعت کردن
برای خود الطرف بفتح طاء بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و فاء چشم عبدک منصوب و مرفوع میتواند بود ایوب عطف
بیان عبدک است المبتلی بصیغه اسم مفعول باب افتعال است هذا مبتدأ است و مشار الیه آن بنی اسرائیل است جمله لبنی اسرائیل زرع
خبر مبتدأ است السبحة بضم سین بی‌نقطه و سکون باء یک نقطه و حاء بی‌نقطه آلتی برای حفظ عدد تسبیح و مانند آن آماده
میباشد کفا بفتح کاف و تشدید فاء است یا بضم کاف و تشدید فاء است و دوم جمع اول است و اول مستعمل میشود
بمعنی آنچه در یک دست گنجد و دوم در آنچه در یک مشت گنجد فابذره بباء یک نقطه و ذال بانقطه و راء بی‌نقطه بصیغه امر
باب نصر است ملح بضم میم و سکون لام و حاء بی‌نقطه جمع ملحة بکسر میم و سکون لام اینجا عبارت است از پارهای سنگ کی بشکل
نخود بوده و ظاهر ذکر این اینست که اینها را تخم نخود کرده باشد یا سنگهای آنها دیگر را یعنی روایت است از رفاعه گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی در وقتی که عافیت داد ایوب را علیه السلام

قال

نگاه کرد سوی سایر بنی اسرائیل که بتحقیق زراعت کرده بودند برای جو پس برداشت چشم خود را سوی آسمان و گفت ای معبود
من و حبیب اختیار من بنده تو ایوب گرفتار بلا عافیت دادی اورا و زراعت نکرده برای جو چیزی برادر اینکه برای
بنی اسرائیل هست زراعتی پس وحی کرد الله عز و جل سوی او که ای ایوب فرا گیر از جمله سنگهای تسبیح تو قدر کفی را پس
زراعت کن از او و بود سنگهای تسبیح او بابرکت که در آنها بود سنگها پس فرا گرفت ایوب علیه السلام قدر کفی را از آنها
پس زراعت کرد آنرا پس بیرون آمد این عدس و شما اهل عراق نام میبرید آنرا حمص و ما اهل حجاز نام میبریم آنرا عدس
مراد خود داشت چهارم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا صلوات الله علیه قال الحمص جید لوجع
الظهر و کان یدعو به قبل الطعام و بعده شرح روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا صلوات
الله علیه گفت که نخود خوب است برای درد پشت و بود امام که طلب میکرد نخود را پیش از طعام و بعد از طعام باب
نود و سوم اصل باب العدس شرح این باب مر حکمت است در بیان چهار حدیث اول اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام اکل العدس یرق القلب و یسرع الدمعة شرح یرق براء بی‌نقط
و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یسرع بسین بی‌نقط و راء بی‌نقط و عین بی‌نقط از باب افعال و متعدی است
دمعه بفتح دال و سکون میم است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام
که خوردن عدس نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک چشم را در وقت عبادت الله تعالی دوم
اصل عن فرات بن احنف ان بعض بنی اسرائیل شکا الی الله عز و جل قسوة القلب و قلة الدمعة
فاوحی الله عز و جل الیه ان کل العدس فاکل العدس فرق قلبه و جرت دمعته شرح ان در اول بفتح
همزه و تشدید نون مفتوحه است و در دوم بسکون نون است و مفسره است قسوه بفتح قاف و سکون سین بی‌نقط است
و قلة الدمعة از قبیل عطف تفسیر است روایت است از فرات بضم فاء و تخفیف راء بی‌نقط و الف و تاء دو نقطه از بالا
ابن احنف بفتح همزه و سکون حاء بی‌نقط و فتح نون و فاء که راوی امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهم السلام است که بعض بنی اسرائیل شکایت کرد سوی الله عز و جل سختی ... دل را و کمی قطره اشک را پس وحی
کرد الله عز و جل سوی او که بخور عدس پس خورد عدس را پس نازک شد دل او و روان شد قطره اشک چشم او
سوم اصل عن عبد الرحمن بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکا رجل الی النبی صلی الله علیه و آله قساوة
القلب فقال له علیک بالعدس فانه یرق القلب و یسرع الدمعة شرح روایت است از عبد الرحمن بن زید
بفتح زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله سختی دل را پس
گفت او را که دریاب مر عدس را چه بدرستی که آن نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک را چهارم
اصل عن محمد بن الفیض قال اکلت عند ابی عبد الله علیه السلام مرقة بعدس فقلت جعلت فداک
ان هؤلاء یقولون ان العدس قدس علیه ثمانون نبیا قال کذبوا لا و الله و لا عشرون نبیا و روی

انه

مکیده

کثرت

انه یرق القلب و یسرع الدمعة شرح روایت است از محمد بن فیض گفت که خوردم نزد امام جعفر صادق علیه السلام شوربای
عدس با نان گفتم که فدایت شوم بدرستی که این مردمان مخالف میگویند که بدرستی که مر عدس را طلب برکت
کردند بر آن هشتاد پیغمبر امام گفت که دروغ گفتند نه بخدا قسم و نه بیست پیغمبر و روایت کرده شده
از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه مر عدس نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک را باب نود و چهارم
اصل باب الباقلی و اللوبیا شرح باقلا بکسر قاف و تخفیف لام و الف ممدوده و تخفیف و تشدید لام اگر
مقصور معرب باقله بسکون قاف و تخفیف لام و الف مقصوره است لوبیا بضم لام و سکون واو و کسر باء یک نقطه
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده است یعنی این باب در بیان باقلا و لوبیا و حکمت است در بیان چهار
حدیث اول اصل عن محمد بن عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکل الباقلی یمخ الساقین و یزید فی
الدماغ و یولد الدم الطری شرح یمخ بمیم و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است دماغ
بکسر دال است یولد از باب تفعیل است طری بفتح طاء بی‌نقط و کسر راء بی‌نقط و تشدید یاء است یعنی روایت است از محمد بن
عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوردن باقلا پر مغز میکند دو استخوان ساق را و زیاد میکند در مغز
سر و باعث بهم رسیدن خون تازه و صاف میشود دوم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا صلوات
الله علیه قال اکل الباقلی یمخ الساقین و یولد الدم الطری شرح این ظاهر است از شرح سابق
سوم اصل عن صالح بن عقبة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کلوا الباقلی بقشره فانه یدبغ المعدة
شرح روایت است از صالح بن عقبه بضم عین بی‌نقط و سکون قاف و باء یک نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که بخورید باقلا را با پوستش چه بدرستی که پوستش یا مرکب از پوست و مغز دباغت میکند معده را
چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال اللوبیاء تطرد الریاح المستبطنة شرح
تطرد بطاء بی‌نقطه و راء بی‌نقط و دال بی‌نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است مستبطنه بباء یک نقطه
و طاء بی‌نقط و نون بصیغه اسم فاعل باب استفعال است یعنی روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که لوبیا چشمک دفع میکند بادها را که جا گرفته در تجویفهای اعضا باب نود و پنجم
اصل باب الماش شرح این باب در بیان ماش است در بیان یک حدیث است اصل عن بعض اصحابنا قال شکا رجل
الی ابی الحسن علیه السلام البهق فامره ان یطبخ الماش و یتحساه و یجعله فی طعامه شرح بهق بفتح باء یک نقطه
و فتح ها و قاف یکی است در ظاهر بدن و آن دو قسم است سفید و سیاه و سفید کش براق نمیباشد و فرو رفته
نیز نمیباشد صاحب قاموس گفته که البهق محرکة بیاض رقیق فی ظاهر البشرة لسوء مزاج العضو الی البرودة
و غلبة البلغم علی الدم و الاسود یعتری الجلد الی السواد لمخالطة المرة السوداء و الدم یعنی روایت است از
بعض یاران ما گفت که شکایت کرد مردی سوی امام موسی کاظم علیه السلام بهق را پس امر کرد او را باینکه بپزد

ماش را و آشنام آش آنرا و کردانه ماش را در طعام نحو باب بیست و ششم اصل باب الجاورس
شرح این باب بیان گاورس است در این باب دو حدیث اول اصل عن ایوب بن نوح قال حدثنی من اکل
مع ابی الحسن الاول علیه السلام هریسة بالجاورس فقال اما انه طعام لیس فیه ثقل ولا له غائلة و
انه لیعجبنی فامرت ان یتخذ لی وهو باللبن انفع واللین فی المعدة شرح ضمیر مستتر در فقال
راجع بامام است و معطوف بفاء رضله کاه حالی از عاید بیان است یعنی روایت است از ایوب بن نوح گفت که حکایت
کرد مرا کسی که خورد با امام موسی کاظم علیه السلام هریسه را با گاورس پس امام گفت که آگاه باش بدرستی که آن
خوراکیست که نیست در آن سنگینی و نیست آنرا فسادی و بدرستی که آن خوش آید مرا پس امر کردم باینکه ساخته
شود برای من و طعام گاورس با شیر نافعتر است و نرم است در معده دوم اصل عن عبد الرحمن بن کثیر
قال مرضت بالمدینة فانطلق بطنی فوصف لی ابو عبد الله علیه السلام وامرنی ان اخذ سویق الجاورس
واشربه بماء الکمون ففعلت فامسک بطنی وعوفیت شرح الکمون بفتح کاف و تشدید میم مضمومه
زیره یعنی روایت است از عبد الرحمن بن کثیر گفت که بیمار شدم در مدینه پس روان شد شکم من پس بیان
دوا کرد برای من امام جعفر صادق علیه السلام و امر کرد مرا باینکه بسازم پست گاورس را و بیاشامم آنرا با آب
زیره پس کردم پس بند کرد شکم مرا و عافیت داده شدم باب بیست و هفتم اصل باب التمر شرح
این باب در خرما است و در این باب نوزده حدیث و توضیح برای حدیث دوازدهم در ذیل است
اول اصل عن میسر بن عبد العزیز عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام او ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل
فلینظر ایها ازکی طعاما فلیأتکم برزق منه قال ازکی طعاما التمر شرح ازکی طعاما التمر
یعنی ازکی الطعام التمر است و این نوع تعبیر برای محافظت لفظ قران متعارف است یعنی روایت است
از میسر بفتح میم و فتح یاء دو نقطه در پایین و تشدید سین بینقطه مفتوحه بن عبد العزیز از پدرش از امام
محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره کهف که پس باید که نگاه کند که کدام
اهل شهر پاکیزه تر است باعتبار خوراک پس باید که آورد نزد شما روزی را از آن امام گفت که پاکیزه تر
انواع خوراک خرما است باعتبار اینکه دورتر غذاها است از آلوده شدن بنجس چون پخته و ساخته
آدمیان نیست و قرینه در این آیت بر اینکه مراد بازکی پاکیزه تر باعتبار نوع است نیست که امتیاز
میان افراد یک نوع بمحض نظر و بی چشیدن میسر نیست غالباً خصوصاً برای کسی که گریزان باشد و حال
خود را پنهان کند دوم اصل عن عنبسة بن بجاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما قدم الی رسول
الله صلی الله علیه واله طعام فیه تمر الا بدا بالتمر شرح قدم بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است
یعنی روایت است از عنبسه بفتح عین بینقطه و سکون نون و فتح باء یکنقطه و سین بینقطه ابن بجاد بکسر باء

یکنقطه

یکنقطه و جیم و الف و دال بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پیش آورده نشد سوی رسول الله صلی الله علیه و اله
خوراکی که در آن خرما باشد مگر اینکه ابتدا کرد در خوردن بخرما سوم اصل عن حنان بن سدیر عن ابیه قال
کان علی بن الحسین صلوات الله علیه لیعجبه ان یری الرجل تمریا لحب رسول الله صلی الله علیه واله
التمر شرح روایت است از حنان بن سدیر از پدرش گفت که بود امام زین العابدین صلوات الله علیه
که دوست میداشت که ببیند مرد را راغب در خرما بسبب دوست داشتن رسول الله صلی الله علیه واله خرما را
چهارم اصل عن عقبة بن بشیر عن ابی جعفر علیه السلام قال دخلنا علیه فاستدعی بتمر فاکلنا ثم ازددنا
منه ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله انی لاحب الرجل او قال یعجبنی الرجل اذا کان تمریا
شرح ازددنا بزای با نقطه و دال بینقطه منقلبه از تاء افتعال و دو دال بینقطه دوم بصیغه ماضی متکلم
مع الغیر معلوم معتل العین باب افتعال است الازدیاد تناول زیاد از قدر متعارف یعنی روایت است از عقبة
ابن بشیر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که داخل شدیم بر امام پس طلب کرد خرما را پس خوردیم بعد از آن زیاد
خوردیم از آن بعد از آن امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که بدرستی که من دوست میدارم
مرد را یا امام در این حکایت گفت که خوش می آید مرا مرد حینی که باشد راغب در خرما پنجم اصل عن
ابن ابی عمیر عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال خیر تمورکم البرنی یذهب بالداء ولا داء فیه
ویذهب بالاعیاء ولا ضرر له ویشبع ویذهب بالبلغم ومع کل تمرة حسنة وفی روایة
اخری یهنئ ویمرئ ویذهب بالاعیاء ویشبع شرح برنی بفتح باء یکنقطه و سکون راء بینقطه و نون
و تشدید یاء نوعی از خرما است صاحب قاموس گفته که البرنی تمر معروف اصله برنیک ای الحمل الجید اعیاء
بکسر همزه و سکون عین بینقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده مصدر باب افعال است یشبع هر دو جا
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و فی روایة اخری کلام ابن ابی عمیر است یهنئ بنون و همزه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یمرئ براء بینقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است یعنی روایت است از محمد بن ابی عمیر از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بهتر
خرماهای شما اهل بغداد برنی است میبرد درد را و نیست دردی در آن و میبرد ماندگی را و نیست ضرری
آنرا و سیر میکند و میبرد بلغم را و با هر یک خرمای آن حسنه ایست و در روایت دیگر غیر روایت آن مرد نیست که
خوش خوراک است و گوارا و عاقبت بخیر میباشد و میبرد ماندگی را و سیر میکند ششم اصل عن سلیمان
ابن جعفر الجعفری قال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلام وبین یدیه تمر برنی وهو مجد فی اکله یاکله
بشهوة فقال لی یا سلیمان ادن فکل فدنوت منه واکلت معه وانا اقول له جعلت فداک
انی اراک تاکل هذا التمر بشهوة فقال نعم انی لاحبه شرح مجد بجیم و تشدید دال بینقطه بصیغه

اسم فاعل از باب افعال است اداد بکسر دال بی‌نقطه و ضم نون بصیغه امر معتل اللام باب نصر است ضمیر منه راجع بتمر
و رجع بامام متبوا اند بعود یعنی روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیار است گفت که داخل شدم
بر ابو الحسن امام رضا علیه السلم در حالی که در پیش او طبقی بود خرمای برنی و او صاحب جد بود در خوردن آن
میخورد از ابکال رغبت پس گفت مرا که ای سلیمان نزدیک بیا پس بخور گفتم نزدیک شدم نسبت با آن و خوردم
با او در حالی که میگفتم او را که قربانت شوم مدبر می بینم ترا که میخوری این خرما را با کمال رغبت پس امام
گفت که آری بدرستی که من هر اینه دوست میدارم آنرا اصل قال قلت ولم ذاك قال لان رسول
الله صلی الله علیه و آله کان تمریا و کان الحسن علیه السلم تمریا و کان ابو عبد الله الحسین تمریا و کان زین العابدین
علیه السلم تمریا و کان ابو جعفر علیه السلم تمریا و کان ابو عبد الله علیه السلم تمریا و کان ابی علیه السلم تمریا فانا
تمری و شیعتنا یحبون التمر لانهم خلقوا من طینتنا و اعداؤنا یا سلیمان یحبون المسکر
لانهم خلقوا من مارج من نار شرح مسکر عبارتست از خمر که تلخ است یا اعم از آن است لانهم
خلقوا من مارج من نار اشارتست بآیه سوره الرحمن که و خلق الجان من مارج من نار و درین
ایمائست باینکه جان بصیغه اسم فاعل باب نصر است و ماخوذ است از جن بفتح جیم بمعنی پوشانیدن و عبارتست
از اعدای ائمه هدی علیهم السلم باعتبار اینکه حق را میپوشانند و مارج بصیغه اسم فاعل باب نصر بمعنی
خلط کننده است و مسکر و آتش اشتراک کنند در اینکه خلط میکنند اما مسکر باعتبار اینکه باعث عدم تمیز
میان معقول و نامعقول میشود و اما آتش باعتبار اینکه هر چیز را که میسوزاند برنگ خاکستر میکند و امتیاز را
بر طرف میکند غالبا یعنی سلیمان گوید که گفتم که وجه چیست این دوستی را گفت زیرا که رسول الله
صلی الله علیه و آله بود راغب خرما و بود علی علیه السلم راغب خرما و بود امام حسن علیه السلم راغب خرما و بود ابو عبد الله الحسین
علیه السلم راغب خرما و بود امام زین العابدین علیه السلم راغب خرما و بود ابو جعفر علیه السلم راغب خرما و بود امام جعفر صادق
علیه السلم راغب خرما و بود پدرم علیه السلم راغب خرما یعنی راغب خرما ام و شیعه ما دوست میدارند خرما را زیرا که ایشان آ
فریده شده اند از سرشت ما و دشمنان ما ای سلیمان دوست میدارند مست کننده را زیرا که ایشان آفریده
شده اند از خلط از جمله آتش هفتم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال التمر البرنی یشبع و یهنی و
و یمری و هو الدواء و لا داء له یذهب بالعیاء و مع کل تمرة حسنة شرح العیاء بفتح عین بی‌نقطه
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده دردی که علاج پذیر نباشد غالبا یعنی روایتست از زراره
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خرمای برنی سیر میکند و خوش خوراک میباشد و گوارا میباشد و آن
درمانست نیست دردی از او میبرد دردی در مان او با هر یک خرمای آن حسنه است هشتم اصل
عن علاء بن رزین قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم یا علاء هل تدری ما اول شجرة نبتت علی وجه الارض

قلت الله ورسوله

الله و رسوله و ابن رسوله اعلم قال انها العجوة فما خلص منه فهو العجوة و ما کان غیر ذلک فانما هو
من الاشباه شرح عجوة بفتح عین بی‌نقطه و سکون جیم نوعیست از درخت خرما و خرمای آن درخت
یعنی روایتست از علاء بفتح عین و تخفیف لام و الف ممدوده ابن رزین بفتح راء بی‌نقطه و کسر زای با نقطه
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ای علاء آیا میدانی که چیست اول درختی که روئید از روی
زمین گفتم که الله و رسولش و پسر رسولش داناترند گفت که بدرستی که آن درخت عجوه است پس آنچه خالص است از
عیب باشد پس آن عجوه است و آنچه باشد غیر خالص پس جز این نیست که آن از جمله مانندهای عجوه است و عجوه ...
قریب باین گذشت در کتاب الحجه در حدیث ششم باب انه لیس شیء من الحق فی ایدی الناس الا ... که باب صدم است
و این منافات ندارد با اینکه اصل انها از عجوه باشد موافق آنچه می آید در حدیث دوازدهم این باب نظیر
اینکه اصل جو از گندم است چنانکه گذشت در کتاب المعیشه در حدیث اول باب المعارضة فی الطعام که باب شصتم است
نهم اصل عن الفضیل عن ابی جعفر علیه السلم قال انزل الله عز و جل العجوة و العتیق من السماء قلت و ما
العتیق قال الفحل شرح العتیق بفتح عین بی‌نقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین
و قاف برگزیده از هر جنس که باشد سماء بمعنی مرتفع است و اینجا عبارتست از بهشت آدم باعتبار اینکه اگر
چه بر روی زمین بوده چنانکه گذشت در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب سی و سوم که باب بی عنوان آدم از
از باب الاطفال است لیکن مرتفع بوده بدلالت امثال آیه سوره بقره و قلنا اهبطوا الفحل بفتح فاء و سکون حاء بی‌نقطه
نر از هر جنس که باشد و مراد اینجا درخت خرمائیست که نر است و در نگارش مناسب درخت عجوه است که ماده است
صاحب قاموس گفته و العتیق فحل من النخل لا تنقض نخلته یعنی روایتست از فضیل بضم فاء و فتح ضاد با نقطه از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که فرو فرستاد الله عز و جل درخت عجوه را و درخت برگزیده را از بالا گفتم که و چیست
برگزیده گفت درخت نر که برای عجوه میباید دهم اصل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلم
قال العجوة ام التمر و هی التی انزلها الله عز و جل لادم علیه السلم من الجنة شرح ام بمعنی اصل است
یعنی روایتست از ابو خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عجوه مادر و اصل خرماست و آن
همانست که فرو فرستاد آنرا الله عز و جل برای آدم علیه السلم از بهشت یازدهم اصل عن ابی خدیجة عن ابی
عبد الله علیه السلم قال العجوة ام التمر و هی التی انزلها الله عز و جل من الجنة لادم و هو قول الله عز و جل
ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها قال یعنی العجوة شرح نزول این آیه در قصه یهود
بنی النضیر است که عهد رسول الله صلی الله علیه و آله شکستند و آن حضرت اخراج کرد از اوطان ایشان
بعد از غالب شدن بجهاد و قطع بعض اشجار ایشان در این آیه چند حکم است از آنجمله که مناسب
این حدیث است اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله برید بعض درختان خرمای ایشان را که غیر عجوه بوده و ...

فرود
عجوه
بعضی را که عجوه بوده سبب اینکه هر یک از سلسلها دران عجوه نیز بوده تا عجوه که از بهشت الله تعالی فرستاده
بس من برای بیان ما است لینه عبارتست از نخله و واو برای تعظیم است و علی بیانیه است و برای تعلیل است و اصولها
عبارتست از سلسله ما دران عجوه که در دیار بنی النضیر بوده یعنی روایتست از ابو خدیجه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که عجوه مادر خرماست وان همانست که فرو فرستاد انرا الله عز و جل از بهشت برای آدم وان مضمون قول الله تعالی
در سوره حشر که الخ بریدید که نخله است یا واگذاشتید از ابر پا بر جا بسبب ملاحظه مادران امام گفت که میخواهد
مبتر و کر بنا بر اصولش عجوه را دوازدهم ا‍ عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال کانت نخلة
مریم علیها السلم العجوة ونزلت فی کانون ونزل مع ادم علیه السلم العتیق والعجوة ومنها تفرق انواع
النخل شرح نخله مریم است اشارتست بحکایتی که مذکورست در سوره مریم که فاجاءها المخاض الی جذع النخلة تا اخر ضمیر
مستتر در نزلت راجع بمریم است و کانون از جمله ماههای رومی است و در زمستان است و در ان فصل رطب آوردن
درخت خرما خارق عادت است جوهری گفته که کانون الاول وکانون الاخر شهران فی قلب الشتاء بلغة اهل
الروم عتیق بیانش در حدیث نهم این باب ضمیر منها راجع بعجوه است و اشارتست باینکه فرزند خواه نر
باشند و خواه ماده از ماده بیرون می آید و بعضی انها موافق خصلت پدر و مادر اول میباشد یعنی عجوه و عتیق میشوند
و بعضی ضد آن خصلت میدارند پس دران انواع مختلف میباشد در خوبی و بدی نظیر انچه مشاهدست در فرزندان
ادم و حوا یعنی روایتست از معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوحه ابن خلاد بفتح خا با نقطه و تشدید
لام از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که بود نخله مریم علیها السلم عجوه که مریم فرود امد نزد ان نخله در ماه کانون
و فرود آمد با آدم علیه السلم عتیق و عجوه و از عجوه پراکنده شد انواع درختان خرما توضیح ا‍ عن ابی خدیجة قال.
اخذنا من المدینة نوی العجوة فغرسه صاحب لنا فی بستان فخرج منه السکر والهیرون والشهریز
والصرفان وکل ضرب من التمر شرح النوی بفتح نون و تخفیف واو والف جمع یا اسم جنس نواه است استخوانهای
خرما و تذکیر و تانیث در ضمیر راجع بنا بر این جمع جایز است سکر بضم سین بی نقطه و تشدید کاف مفتوحه و راء بی نقطه
نوعی است از خرما هیرون بفتح ها و سکون یا و دو نقطه در پایین و ضم راء بی نقطه و سکون واو نوعی دیگر است
شهریز بضم و کسر شین با نقطه و بی نقطه و سکون ها و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و زای با نقطه نوعی
دیگر است صرفان بفتح صاد بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فا نوعی دیگر است و آن عجوه است بلغت اهل مدینه چنانچه
می آید در حدیث چهاردهم این باب و ابن اثیر در نهایه گفته که هو ضرب من اجود التمر واوزنه و صاحب قاموس
گفته که تمر رزین صلب المضاغ یعدها ذووا العیالات والاجراء والعبید لجزائتها او هو الصیحانی و من
امثالهم صرفانة ربعیة تصرم بالصیف وتوکل بالشتاء یعنی روایتست از ابو خدیجه گفت که گرفتیم از مدینه
استخوانهای مدینه را عجوه را پس کاشت انها را رفیقی که ما را بود در باغی از باغهای کوفه پس بیرون امد

شرح ص

ازان سکر

ازان سکر و هیرون و شهریز و صرفان و هر نوعی از خرما سیزدهم ا‍ عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الصرفان سید تمورکم شرح هشام بن الحکم در کوفه متولد شده و در بغداد میبوده و سوی کرخ بتجارت
میکرده یعنی روایتست از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که صرفان بهترین خرماهای شماست
چهاردهم ا‍ عن بعض اصحابنا قال لما قدم ابو عبد الله علیه السلم الحیرة رکب دابته ومضی الی الخورنق
ونزل فاستظل بظل دابته ومعه غلام له اسود وثم رجل من اهل الکوفة قد اشتری نخلا فقال للغلام
من هذا فقال له هذا جعفر بن محمد علیه السلم فجاء بطبق ضخم فوضعه بین یدیه علیه السلم شرح قدم بصیغه
ماضی غیر مجهول معلوم باب علم است حیره بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه شهریست نزدیک
کوفه رکب از باب ضرب علم است خورنق بفتح خاء با نقطه و تخفیف واو مفتوحه و سکون راء بی نقطه و فتح نون
و قاف نهریست نزدیک کوفه و قصریست مشهور در توابع کوفه و شاید که رفتن بانجانب برای غسل و زیارت
امیر المومنین علیه السلم باشد یعنی روایتست از بعضی یاران ما گفت که در وقتی که آمد امام جعفر صادق علیه السلم بحیره سوار
شد ستور خود را و رفت سوی خورنق و فرود آمد پس به نشین شد بسایه ستورش و با او بود غلامی از او که سیاه
بود و در انجا بود مردی از اهل کوفه که بتحقیق خریده بود خرماهای درختانرا پس گفت آنمرد بغلام که
کیست این پس غلام گفت او را که این جعفر بن محمد است علیه السلم پس آمد و آورد طبقی بزرگ را از اقسام خرما پس
گذاشت آن طبق را در پیش امام علیه السلم اصل فقال للرجل ما هذا فقال هذا البرنی فقال فیه شفاء
ونظر الی السابری فقال ما هذا فقال السابری فقال علیه السلم هذا عندنا البیض وقال للمشان ما
هذا فقال الرجل المشان فقال علیه السلم هذا عندنا ام جردان ونظر الی الصرفان فقال ما هذا
فقال الرجل الصرفان فقال هو عندنا العجوة وفیه شفاء شرح مشار الیه هذا المجموع خرماست
که در طبقی است برنی بیانش شد در شرح حدیث پنجم این باب و این جواب مبنی بر اینست که اکثر آن برنی بوده و بنا بر حکم
معدوم است سابری بسین بی نقطه و الف و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و تشدید یا با نقطه است مشان
بضم و کسر میم و تخفیف شین با نقطه نوعی است از خرما و از اموشان نیز مینامند ام جردان بضم همزه و تشدید میم
و کسر جیم و سکون راء بی نقطه و دال با نقطه است وان در اصل بمعنی مادر نوعی از موشانست بنا بر اینکه جردان
جمع جرذ بضم جیم و فتح راء است وآن قسمی از موشست یعنی پس امام گفت آنمرد را که چیست نام این پس گفت که این
برنی است پس امام گفت که در انست شفائی پس نگاه کرد سوی سابری پس گفت که چیست نام این پس آنمرد گفت که
سابری است پس گفت امام علیه السلم که نام این در مدینه بیض است و امام گفت برای مشان که چیست نام این پس گفت
آنمرد که مشان است پس گفت امام علیه السلم که نام این در مدینه ام جرذان است و نظر کرد سوی صرفان پس گفت که چیست
نام این پس گفت آنمرد که صرفان است پس امام گفت که نام این در مدینه عجوه است و در انست شفائی پانزدهم ا‍

یکنقطه و راء بی نقطه و تشدید
یا نوعی از خرماست کبیره
و لطیف بیض بکسر با
یکنقطه و سکون ص

پانزدهم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکرت التمور عنده فقال الواحد عندکم اطیب
من الواحد عندنا و الجمیع عندنا اطیب من الجمیع عندکم شرح شاید که مراد بواحد یعنی اینکه بیان شده
در شرح حدیث دوم باب الارز که باب نود و یکم است و میتواند بود که مراد بواحد مثان باشد موافق آنکه می آید
در حدیث پنجم باب العنب که باب نود و نهم است مراد بجمیع مجموع من حیث المجموع است یا مراد سایر انواع است یعنی
روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مذکور کردم خرماهای عراق را نزد امام پس امام گفت
که یکنوع خرما نزد شما اهل عراق پاکیزه تر است از آن یکنوع نزد ما و جمیع خرماها نزد ما پاکیزه تر است از جمیع
خرماها نزد شما شانزدهم اصل عن ابی سلیمان الحمار قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فجاء نا مصیر
بمصیرة و بطعام بعد هاشم اتی بقناع من رطب علیه الوان فجعل علیه السلام یاخذ بیده الواحدة
بعد الواحدة فیقول ای شیء تسمون هذه فنقول کذا و کذا حتی اخذ واحدة فقال ما تسمون هذه
فقلنا المثان فقال نحن نسمیها ام جرذان ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتی بشیء منها فاکل منها و دعا
لها فلیس شیء من نخل احمل منها شرح ابو سلیمان داود بن سلیمان کوفیست حمار بفتح حا بی نقطه و تشدید
میم و را بی نقطه است المصیرة بفتح میم و کسر ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه دوغبا
بمعنی آش دوغ اتی بصیغه مجهول و معلوم باب ضرب میتواند بود القناع بکسر قاف و تخفیف نون و عین بی نقطه طبق
بافته از شاخهای خرما ای بفتح همزه و تشدید یا مفعول دوم تسمون است که مقدم شده المثان منصوبست
اتی در دوم بصیغه مجهول باب ضرب است احمل بحا بی نقطه بصیغه افعل التفضیلست یعنی روایتست از ابو سلیمان
حمار گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آورد نزد ما دوغبا را و طعامی را بعد از دوغبا بعد از آن
آورده شد طبقی از رطب که بر آن بود چند نوع پس شروع کرد امام علیه السلام میگرفت بدست خود یکی بعد از یکی میگفت
که چه چیز نام میبرید این را در عراق پس میگفتیم که چنین و چنین تا آنکه گرفت یکی را پس گفت که چه نام میبرید این را پس گفتیم
که مثان پس امام گفت که ما نام میبریم این را ام جرذان بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده شد نزد او چیزی
از آن پس خورد از آن و دعای برکت کرد برای آن پس نیست چیزی از درختان خرما که بار آورتر از درخت آن
هفدهم اصل عن عمار الساباطی قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فاتی برطب فجعل یاکل منه و یشرب الماء
و یناولنی الاناء فاکره ان اردّه فاشرب حتی فعل ذلک مرارا قال فقلت له انی کنت صاحب بلغم
فشکوت الی اهرن طبیب الحجاج فقال لی الک بستان قلت نعم قال فیه نخل قلت نعم فقال
لی عد علی ما فیه فعددت حتی بلغت الهیرون شرح اهرن بفتح همزه و سکون ها و فتح را بی نقطه و
تخفیف نون مفتوحه است طبیب مجوسیست نخل جمع نخله است عد بضم عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه
مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است هیرون بیانش در شرح حدیث سیزدهم این باب یعنی روایتست

از عمار ساباطی

از عمار ساباطی گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام پس آورده شد رطبی پس امام شروع کرد میخورد از آن و می آشامید
آب را و میداد بمن ظرف آب را پس من ناخوش میداشتم اینکه رد کنم آن را پس می آشامیدم تا آنکه امام کرد این را
چند بار عمار گفت که پس گفتم امام را که بدرستیکه من بودم صاحب بلغم پس شکایت کردم سوی اهرن که طبیب
حجاج بود پس گفت مرا که آیا ترا هست باغی گفتم که آری گفت که آیا در آنست درختان خرمائی گفتم که
آری پس اهرن گفت مرا که بشمار بر من آنچه را که در آن بستان است پس شمردم تا آنکه رسیدم بهیرون اصل
فقال لی کل منه سبع تمرات حین ترید ان تنام و لا تشرب الماء ففعلت فکنت ارید ان
ابصق و لا اقدر علی ذلک فشکوت الیه ذلک فقال لی اشرب الماء قلیلا و امسک حتی
یعتدل طبعک ففعلت فقال ابو عبد الله علیه السلام اما انا فلو لا الماء ما بالیت ان لا اذوقه
شرح ابصق بباء بی نقطه و صاد بی نقطه و قاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است البصق
بفتح با و سکون صاد خیو افکندن امسک بسین بی نقطه بصیغه امر باب افعال است الامساک خودداری از کاری
و مراد اینجا خودداری از آشامیدن آب زیاد بر قدر ضرورتست خواه در آن وقت و خواه در غیر آن
وقت زیرا که قوله بلغم از آن است الا بفتح همزه و تشدید لام مرکب است از ان ناصبه و لا نافیه یعنی
پس اهرن گفت مرا که بخور از هیرون هفت دانه خرما را در وقتی که میخواهی که خواب کنی و میاشام آب را
بر سر آنها پس کردم پس بودم که میخواستم که آب دهن اندازم پس توانا نمیشدم بر آن بسبب کمال تشنگی و خشکی دهن
پس شکایت کردم سوی اهرن از آن پس اهرن گفت مرا که بیاشام آب را اندکی و خود دار از آن از آشامیدن
آب بیضرورت تا آنکه معتدل شود مزاج تو پس کردم پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اما من پس اگر
نمیبود لذت آشامیدن آب پروا نمیداشتم از اینکه نچشم خرما را مراد اینست که طبع من بلغمی نیست و خرما را
برای این میخورم که میل آب بهم رسانم هجدهم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال من
اکل فی کل یوم سبع تمرات عجوة علی الریق من تمر العالیة لم یضره سم و لا سحر و لا شیطان
شرح تمرات مضاف الیه و مضاف است ریق بکسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف آب دهن است
عالیه بعین بی نقطه و کسر لام و تخفیف یا دو نقطه در پایین عبارتست از دههائی که در جانب مشرق
رودخانهای مدینه است از جمله دههای حوالی مدینه که نزدیکتر دههای مدینه است و ابن اثیر در نهایه
گفته که العالیه و العوالی اماکن باعلی ارض المدینه و النسبة الیها علوی علی غیر قیاس و ادناها من المدینة
علی اربعة امیال و ابعدها من جهة نجد ثمانیة لم یضره از باب نصر یا باب افعال است السم بفتح سین بی نقطه
و تشدید میم زهر السحر بکسر سین بی نقطه و سکون حا بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب منع چشم بندی یعنی
و انمودن خلاف واقع بکاری عجیب برای تصدیق بینندگان با اینکه موافق واقع نیست و مانند معجزه

طبقتك

ابنیاست و آن قسمی از دروغ است و کفر نیست یعنی روایت است از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت که هر که خورد در هر روزی هفت دانه خرمای عجوه در حالی که بر ناشتا باشد از خرمای
حوالی مدینه ضرر نمیکند او را زهری و نه سحری و نه شیطانی مراد نیست که صاحب وظائف و فهم
مستقیم میشود غالبا و آن وسیله احتراز از استعمال زهر و رسیدن از سحر و بازی خوردن از شیطان است
غالبا نوزدهم اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اکل سبع تمرات
عجوة عند منامه قتلن الدیدان من بطنه شرح الدیدان بکسر دال بی‌نقطه اول و سکون
یاء دو نقطه در پایین جمع دوده بضم دال اول و سکون واو و کرمها یعنی روایت است از عبدالله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که خورد هفت دانه خرمای عجوه را نزد خوابیدنش میکشند آنها کرمها را
از شکم او باب بیست و ششم باب الفواکه شرح این باب باب میوه‌هاست در این باب چهار
حدیث اول اصل عن احمد بن یحیی الطحان عمن حدثه عن ابی عبدالله علیه السلام قال خمس من
فواکه الجنة فی الدنیا الرمان الاملیسی والتفاح الشیسقان والسفرجل والعنب
الرازقی والرطب المشان شرح من فواکه صفت خمس است فی الدنیا خبر مبتدا است الاملیسی
بکسر همزه و سکون میم و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح و ضم سین بی‌نقطه و تشدید یاء انار بیدانه
شیسقان بکسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح و ضم سین بی‌نقطه و تخفیف قاف و الف
و نون لاک است و شیخ طوسی در امالی گفته تو کر والتفاح الشیسقانی یعنی الشامی الرازقی براء بی‌نقطه و الف
و کسر زای با نقطه و تخفیف قاف و تشدید یاء انگور بیدانه مثل کشمش مشان گذشت در شرح حدیث
یازدهم باب سابق یعنی روایت است از احمد بن یحیی آسیابان از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت که پنج‌اند از جمله فواکه بهشت در دنیاست انار بیدانه و سیب شامی و به و انگور بیدانه
و رطب مشان دوم اصل عن سلیمان بن مفضل قال سمعت ابا الجارود یحدث
عن ابی جعفر علیه السلام قال اربعة نزلت من الجنة العنب الرازقی والرطب المشان والرمان الاملیسی
والتفاح الشیسقان شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم اصل عن ابن القداح عن
ابی عبدالله علیه السلام انه کان یکره تقشیر الثمرة شرح التقشیر بقاف و شین با نقطه و راء بی‌نقطه مصدر
باب تفعیل کندن پوست ثمره عبارت است از سر درخت یعنی میوه درخت مثل سیب و انگور و امرود
و کراهت تقشیر سر درخت منافات ندارد با عدم کراهت کندن غلاف گردکان و بادام و مانند
پس بعد از آن مقشر بنا بر کرد و ایضا منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث اول و سوم باب المکور که
باب صد و هشتم است زیرا که خورانیدن مثل خوردن خوب نیست و ایضا منافات ندارد با عدم کندن پوست

هندوانه

هندوانه و خربزه و امثال اینها که داخل سر درخت نیست یعنی روایت است از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه امام بود که ناخوش میداشت پوست کندن سر درخت را چهارم اصل عن فرات بن احنف قال
قال ابو عبدالله علیه السلام ان لکل ثمرة سما فاذا اتیتم بها فمسوها بالماء او اغمسوها فی الماء یعنی اغسلوها
شرح مسوها بفتح میم و تشدید سین بی‌نقطه مضمومه بصیغه امر باب علم است با در بالماء برای تعدیه بمفعول دوم است
اغمسوها بغین با نقطه و سین بی‌نقطه بصیغه امر باب ضرب است یعنی اغسلوها برای تفسیر قدر مشترک میان دو شق است
زیرا که هر کدام شستن است اگرچه اول ضعیفتر است نسبت به دوم یعنی روایت است از فرات بن احنف که گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که به درستی که با هر سر درختی زهری هست پس چون داده شدید آن را پس رسانید از آب یا فرو برید
آن را در آب اما میخواهم اینرا که بشوئید از این قسم که تا شستن باب بیست و نهم باب العنب شرح
عنب بکسر عین و فتح نون است یعنی این باب باب انگور است در این باب شش حدیث است اول اصل عن معروف
ابن خربوذ عمن رای امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله یاکل الخبز بالعنب شرح روایت است از معروف بن خربوذ
بفتح خاء با نقطه و تشدید راء بی‌نقطه مفتوحه و ضم باء یک نقطه و سکون واو و ذال با نقطه از کسی که
دید امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله را که میخورد نان را با انگور دوم اصل عن موسی بن العلاء عن ابی عبدالله
علیه السلام قال لما حسر الماء عن عظام الموتی فرای ذلک نوح علیه السلام جزع جزعا شدیدا و اغتم لذلک
فاوحی الله عز و جل الیه هذا عملک انت بنفسک انت دعوت علیهم فقال یا رب انی استغفرک
و اتوب الیک فاوحی الله عز و جل الیه ان کل العنب الاسود لیذهب غمک شرح حسر بحاء بی‌نقطه و سین
بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر و ضرب است الحسر بفتح حاء و سکون سین برطرف کردن حجاب از روی
چیزی جزع بجیم و زای با نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الجزع بفتح جیم و فتح زاء بیتابی کردن
عملک یعنی اثر عملک است و این کلام از قبیل خوشنود کردن است زیرا که جزع و اغتمام نوح بسبب رقت جنسیت است
نظیر قول یونس که انی کنت من الظالمین و بیانش در کتاب العقیقه در شرح حدیث هم باب الدعاء و طلب
الولد که باب چهارم است پس میتواند بود که استغفار و توبه نوح بسبب پشیمانی از نفرین نباشد بلکه بسبب پشیمانی
از بیتابی نظیر ان ابنی من اهلی که بمجاز است مجاز است که انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم چنانچه
مذکور است در سوره هود بدانکه از جمله سفاهتها و تحریفهای یهود نسبتیست که در توریة داخل کرده‌اند
اینکه الله تعالی نیز پشیمان شد از طوفان و شرط کرد که دیگر طوفان نکند چنانچه سموئل مغربی در کتاب تحقیق
الاکاذیب للملل الثلث نقل کرده یعنی روایت است از موسی بن علاء بفتح عین بی‌نقطه و تخفیف لام و الف
ممدوده از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که در وقتی که برطرف کرده شد آب طوفان از استخوانهای
مردگان کفار پس دید آن را نوح علیه السلام بیتابی کرد بیتابی سخت و غمناک شد برای آن پس وحی کرد الله عز و جل
سوی نوح که این اثر کار تست با خودت تو نفرین کردی بر ایشان که رب لا تذر علی الارض من الکافرین

پس نوح گفت که ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من استغفار میکنم ترا و بازگشت میکنم سوی تو پس وحی کرد
الله عز و جل سوی نوح که بخور انگور سیاه را تا برطرف شود غم تو **سوم اصل** عن هشام بن سالم قال
کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یعجبه العنب وکان یوما صائما فلما افطر کان اول ما جاء
العنب اتته ام ولد له بعنقود عنب فوضعته بین یدیه فجاءه سائل فدفعه الیه فدست
ام ولده الی السائل فاشترته منه ثم اتته به فوضعته بین یدیه فجاء سائل اخر فاعطاه
ایاه ففعلت ام الولد کذلک ثم اتته به فوضعته بین یدیه فجاء سائل اخر فاعطاه ففعلت
ام الولد مثل ذلک فلما کان فی المرة الرابعة اکله علیه السلام **شرح** افطر یعنی اراد الافطار است
در نسخ کان اما او است و ظاهر آنست که واو از قلم کاتبان افتاده باشد و حالیه باشد بتقدیر قد پس جمله ماجر
اتته جواب لما باشد و بنابراین ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر افطر است و اول منصوب و ظرف زمان است
بتقدیر فی اول و ظرف منصوبست محلا و خبر کان است و ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است و نایب
ظرف زمان است العنب مرفوع و فاعل جاء است عنقود بضم عین بینقطه و سکون نون و ضم قاف و سکون واو
و دال بینقطه مضاف است دست بدال بینقطه و تشدید سین بینقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است
الدس پنهان کردن و تعدیه ان بالی بتضمین معنی دفع نمی است **یعنی** روایتست از هشام بن سالم گفت که بود علی
ابن الحسین صلوات الله علیه که خوش می آمد او را انگور و بود در روزی روزه پس وقتی که اراده افطار کرد در حالی که بحقیق
بود در اول زمان آمدن انگور آورد نزد او کنیز خاصه از او خوشه انگور را پس گذاشت آن را در پیش او
پس آمد نزد او سائلی پس داد آن خوشه انگور را سوی سائل پس پنهان کرد و بها داد کنیز خاصه او سوی
آن سائل پس خرید خوشه انگور را از آن سائل بعد از آن آورد نزد امام آن خوشه انگور را پس گذاشت آن را
پیش او پس آمد سائلی دیگر پس داد آن سائل را آن خوشه پس کرد آن کنیز خاصه همچنان بعد از آن آورد نزد او
آن خوشه را پس گذاشت آن را در پیش پس آمد سائل دیگر پس داد آن را پس کرد آن کنیز خاصه مثل آن را
پس در وقتی که شد در بار چهارم که گذشت خورد آن را امام علیه السلام **چهارم اصل** عن بکر بن محمد بن صالح
رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال شکا نبی من الانبیاء الی الله عز و جل الغم فامره الله عز و جل باکل
العنب **یعنی** روایتست از بکر بن محمد بن صالح که بنده داد حدیث را و روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه امام گفت که شکایت کرد پیغمبری از پیغمبران سوی الله عز و جل غم را پس امر کرد او را الله عز و جل بخوردن
انگور **پنجم اصل** عن ابی الحسن الرسان قال کنت ارعی جمالا لی فی طریق الخورنق فبصرت بقوم
قادمین فقلت الی بعض من معهم فقلت من هولاء فقال جعفر بن محمد علیهما السلام و عبد الله بن الحسن
قدم بهما علی المنصور قال فسألت عنهم من بعد فقیل لی انهم نزلوا بالحیرة فبکرت لاسلم

علیهم

علیهم **شرح** رسان بفتح را بینقطه و تشدید سین بینقطه است جمال اکبر جمع و تخفیف میم است خورنق بیانست
در نسخ حدیث یازدهم باب نود و هفتم که باب الثمرات است گذشت از باب حسن است ملت بکسر میم است احوال
عبد الله بن الحسن و پسرش محمد مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب ما یفصل به بین دعوی المحق
و المبطل فی امر الامامة که باب هشتاد دوم است قدم بصیغه ماضی غایب مجهول باب علم است با در بهما برای
تعدیه است و ظرف نایب فاعل است و تعدیه قدوم بعلی بتضمین معنی وفود و ورود است بعد منی بر ضم است حیره
بیانست در شرح حدیث یازدهم باب نود و هفتم است بکرت از باب تفعیل است **یعنی** روایتست از ابو الحسن
رسان فروش گفت که بودم که میچرانیدم شتران بزرگ مرا البته در راه خورنق پس دیدم قومی را که آینده گاه
بودند پس میل کردم سوی بعضی آنکه با ایشان بود پس گفتم که کیانند ایشان پس گفت که جعفر بن محمد علیهما السلام است
و عبد الله بن الحسن که آورده شدند بر منصور دوانیقی راوی گفت که پس پرسیدم از ایشان بعد از آن پس گفته شد
مرا که بدرستی که ایشان فرود آمدند در شهر حیره پس در اول روز رفتم برای اینکه سلام کنم بر ایشان **ششم اصل**
فدخلت فاذا قدامهم سلال فیها رطب فدا هدیت الیهم من الکوفة فکشفت قدامهم فمد یده جعفر
ابن محمد علیه السلام فاکل وقال لی کل ثم قال لعبد الله بن الحسن یا ابا محمد نری ما احسن هذا الرطب ثم التفت
الی جعفر بن محمد علیهما السلام فقال لی یا اهل الکوفة فضلتم علی الناس فی المطعم بثلثة سمککم هذا البنانی
و عنبکم هذا الرازقی و رطبکم هذا المشان **شرح** قدامهم هر دو جا بضم قاف و تشدید دال بینقطه منصوب
بظرفیت است و ظرف در اول خبر مبتدا است که مقدم شده السلال بکسر سین بینقطه جمع سله بفتح سین و تشدید لام
ظرفها که در انها تحفه مثل حبها و مثل طبقها اهدیت بدال بینقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایبه
مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بسلال است کشفت بصیغه مجهول باب ضرب است ما در ما تری استفهامیه است
و برای تعجب است ما احسن صیغه تعجب است الرطب منصوب است فضلتم بصیغه مجهول باب تفعیل است مطعم بفتح میم و فتح
عین بمعنی طعام است سمککم مجرور و بدل تفصیل ثلثة است عطف بیان سمککم است ظاهر ذکر بلد است در سه جا
آنست که در آن سلال این سه جنس بوده است بنانی بفتح با یکنقطه و تخفیف نون اول و دوم و تشدید یای نوعی
از ماهی است و آن منسوبست ببنان که مفرد است و گاهی منسوب میشود بجمع بنان و آن بنی بضم با و تشدید نون است
صاحب قاموس گفته و ذکر و البنی کغنی ضرب من السمک و در گیلان نوعی از ماهی است که بهتر انواع ماهیهای آنجاست
و آن را سان ماهی بکسر تاء دو نقطه در بالا و تخفیف یاء دو نقطه در پایین مینامند **یعنی** پس داخل شدم پس ناگاه در پیش
ایشان بود چند سله در آنها بود رطبی که بتحقیق هدیه کرده شده بود سوی ایشان از کوفه پس سر گشوده شد در پیش ایشان
پس دراز کرد دست خود را جعفر بن محمد علیه السلام پس خورد و گفت مرا که بخور بعد از آن گفت عبد الله بن حسن را که
ای ابو محمد چه بسیار نیک خوبست این رطب بعد از آن رو کرد بسوی جعفر بن محمد علیهما السلام پس گفت مرا که ای اهل کوفه ترجیح

داده شده بر بسیار مردمان در خوراک سه چیز ماهی شما این ماهی و انگور شما این رازقی و رطب شما این برنی
ششم اصل دخل ابو عکاشة بن محصن الاسدی علی ابی جعفر علیه السلام فقدم الیه عنبا وقال له حبة
حبة یاکل الشیخ الکبیر والصبی الصغیر وثلثة واربعة یاکل من یظن انه لا یشبع واکل حبتین
حبتین فانه مستحب شرح مضمون این کذشت در کتاب الحجة در حدیث اول مولد ابی الحسن موسی علیه السلام
در نسخ اینجا ابو بواو است وظاهر است که بن منون باید موافق کتاب الحجة عکاشه بضم عین بی نقطه و تشدید کاف
و تخفیف کاف و الف و شین با نقطه از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله است محصن بکسر میم و سکون حاء بی نقطه و فتح صاد
بی نقطه و نون است موافق آنچه ابن اثیر در جامع الاصول گفته اسدی بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و دال
بی نقطه است قدم بصیغه معلوم تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بامام است حبة هر دو جا منصوب است لا یشبع
از باب علم است اکل بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است و در بعض نسخ بجای آن
کلمه است یعنی داخل شد ابو عکاشه بن محصن اسدی بر امام محمد باقر علیه السلام پس پیش آورد سوی او انگور را
و گفت او را که یکدانه یکدانه میخورد پیر کهن سال و کودک کوچک و سه دانه و چهار دانه میخورد کسی که بپندارد
که سیر نمیشود و من میخورم دو دانه دو دانه پس بدرستیکه آن مستحب است باب صدم اصل باب الزبیب شرح این باب بیان
مویز است درین باب چهار حدیث است اول اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام
من اصطبح باحدی وعشرین زبیبة حمراء لم یمرض الا مرض الموت انشاء الله شرح اصطبح بصاد
بی نقطه و طاء منقلبه از تاء افتعال و باء یکنقطه و حاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است لم یمرض
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الا برای استثنای مفرغ است مرض منصوب و مفعول مطلق است
یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام که هر که ناشتا کند در اول
روز به بیست و یک مویز سرخ مثل مویز کشمش بیمار نمیشود مگر بیماری مردن اگر خواهد الله تعالی مراد آنست که دفع
امراض میکند غالبا مدالله عدد زبیب بحساب ابجد بیست و یک است دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه احدی وعشرین زبیبة حمراء فی کل یوم علی الریق
تدفع جمیع الامراض الا مرض الموت شرح الریق بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و قاف ناشتا و مضمونش این موافق اول است سوم اصل حدثنی رجل من اهل مصر عن ابی عبدالله
علیه السلام قال الزبیب یشد العصب ویذهب بالنصب ویطیب النفس شرح یشد بشین با نقطه و تشدید دال
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است النصب بفتح نون و فتح صاد بی نقطه و باء یکنقطه مصدر باب علم
ماندگی یطیب از باب تفعیل یا باب افعال یا باب ضرب است نفس بفتح نون و فتح فاء است یعنی خبر داد مرا مردی از اهل
مصر از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که مویز محکم میکند پی را و میبرد ماندگی را و خوشبو میکند نفس را

چهارم اصل عن فلان المصری عن ابی عبدالله علیه السلام قال الزبیب الطایفی یشد العصب ویذهب
بالنصب ویطیب النفس شرح فلان بضم فاء عبارت است از کسی که نامش مجهول است طایفی بطاء بی نقطه و الف
و کسر همزه و فاء موضعی است در شرقی مکه که در آن دهها بسیار و انگورهای خوب میشود مثل رازقی که مانند کشمش
و خلی که سفید و کشیده است مانند زیندانی قزوین و مکعب بضم میم و فتح کاف و سکون عین بی نقطه و فتح باء یکنقطه
و راء بی نقطه که سفید و مدور است و دانههای آن اختلاف بسیار دارد در بزرگی و کوچکی در یکخوشه و آن لطیفتر
انواع انگور آنجاست و مانگر که سفید کشیده است و بزرگتر از خلی است و سوادی که سیاه است و شکل بیاضی است
یعنی روایت است از فلان مصری از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که مویز طایفی محکم میکند پی را و میبرد
ماندگی را و خوشبو میکند نفس را باب صد و یکم اصل باب الرمان شرح این باب بیان
انار است درین باب نه حدیث است اول اصل عن ابرهیم بن عبدالحمید قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام
یقول علیکم بالرمان فانه لم یاکله جایع الا اجزاه ولا شبعان الا امراه شرح علیکم اسم فعل است
بمعنی ادرکوا باء در بالرمان برای تقویت تعدیه است اجزاه بجیم و زاء با نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعال است و ضمیر مستتر راجع برمان است و ضمیر بارز راجع بجایع است شبعان بفتح شین با نقطه و سکون باء یکنقطه و عین بی نقطه
با تنوین است امراه براء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع برمان است
و ضمیر بارز راجع بشبعان است یعنی روایت است از ابراهیم بن عبدالحمید گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که دریابید انار را چه بدرستی که شان آنست که نخورد آنرا گرسنه مگر آنکه کفایت کرد او را و نه سیری
مگر آنکه گوارا ساخت او را با وجود آنکه خوردن بعد از سیر شدن مظنه ضررست دوم اصل عن مسعدة بن زیاد
عن ابی عبدالله علیه السلام قال الفاکهة مائة وعشرون لونا سیدها الرمان شرح روایت است از مسعده بفتح
میم و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه ابن زیاد بکسر زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که میوه صد و بیست قسم است مهتر آنها انار است سوم اصل عن عمر بن ابان الکلبی قال سمعت
ابا جعفر و ابا عبدالله علیهما السلام یقولان ما علی وجه الارض ثمرة کانت احب الی رسول الله صلی الله علیه وآله من
الرمان وکان والله اذا اکلها احب ان لا یشرکه فیها احد شرح ضمیر مونث در اکلها و فیها راجع برمانه
بتاء وحدت است که در ضمن رمان است لا یشرکه از باب علم است و این منع است بانکه یکدانه از هر اناری
از بهشت است چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب و بانکه اگر دیگری اراده شرکت با او میکرد در هر دانه
انار دیگر را مخصوص او میکرده باشد غالبا موافق حدیث نهم این باب یعنی روایت است از عمر بن ابان کلبی
گفت که شنیدم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام میگفتند که نیست که روی زمین میوه که بوده باشد
محبوبتر سوی رسول الله صلی الله علیه وآله از انار و بخدا قسم که چون میخورد انار را دوست میداشت که شریک

نشود او را دران یک اناری کسی چهارم اصل عن ابرهیم بن عبدالحمید عن ابی الحسن علیه السلام قال لما اوصی آدم
علیه السلام هبة الله ان قال له علیک بالرمان فانک ان اکلته وانت جائع اجزاک وان اکلته وانت
شبعان امراک شرح من در لما معصیه است و ظرف خبر مقدم بر مبتدا است هبة الله پسر بی واسطه آدم و وصی او
بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب ان الائمه علیهم السلام ورثوا علم النبی تا آخر که باب سی و دوم است
ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مبتدا است یعنی روایت است از ابراهیم بن عبدالحمید از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که از جمله آنچه سفارش کرد بان آدم علیه السلام وصی خود هبة الله را اینست که گفت او را که دریاب
انار را چه بدرستی که تو اگر خوری آنرا بر حالی که تو گرسنه باشی کفایت میکند ترا و اگر خوری آنرا بر حالی که تو سیر
باشی گوارا میکند ترا پنجم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما من شیء اشارک
فیه ابغض الی من الرمان وما من رمانة الا وفیها حبة من الجنة فاذا اکلها الکافر بعث
الله عز وجل الیه ملکا فانتزعها منه شرح اشارک بصیغه مضارع متکلم مجهول باب مفاعله بتقدیر ان
اشارک است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و بدل اشتمال شیء است ابغض منصوب است من الرمان بتقدیر من ان
اشارک فی الرمان است و مقصود اینست که مشارکت در رمان ابغض است از مشارکت در غیر رمان و این سوء از تجارت است
لتطیر اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا بقرینه حدیث آینده یعنی روایت است از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیست هیچ چیزی اینکه شریک شود مرا کسی در ان مبغوض تر سوی من از شریک شدن کسی مرا در انار و نیست
هیچ یک انار مگر بر حالی که در اوست دانه از بهشت پس چون اراده خوردن ان کند کافر میفرستد الله عز وجل سوی
آن کافر فرشته را پس میرباید آن دانه را از او ششم اصل عن مفضل قال سمعت اباعبدالله علیه السلام
یقول ما من طعام اکله الا وانا اشتهی ان اشارک فیه او قال یشرکنی الا ما فیه انسان الا
الرمان فانه لیس من رمانة الا وفیها حبة من الجنة شرح اکله بهمزه و الف است و اشارک
بفتح راست یشرکنی منصوب است الرمان منصوب است یعنی روایت است از مفضل بضم میم و فتح فاء و تشدید
ضاد با نقطه مفتوحه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست هیچ خوراکی که میخورم
آنرا مگر بر حالی که من میل دارم اینرا اگر شریک ~~شود مرا دران~~ کرده شکم دران یا گفت که شریک شود مرا دران
انسانی مگر انار چه بدرستی که شان اینست که نیست هیچ اناری مگر بر حالی که در اوست دانه از انار بهشت
هفتم اصل عن سماعة عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان امیرالمومنین صلوات الله علیه اذا اکل
الرمان بسط تحته مندیلا فسئل عن ذلک فقال ان فیه حبات من الجنة فقیل له ان الیهود
والنصاری ومن سواهم یاکلونه فقال اذا کان ذلک بعث الله عز وجل الیه ملکا
فانتزعها منه لکیلا یاکلها شرح روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر
المومنین صلوات الله علیه

المومنین صلوات الله علیه که چون میخورد انار را میگسترانید در زیر آن دستمالی را پس پرسیده شد از سبب آن پس گفت
که بدرستی که در میان انار هست دانه‌های از بهشت بعد از آن گفته شد او را که بدرستی که جهودان و ترسایان
و کسی که غیر ایشان باشند از جمله مخالفان شیعه امامیه میخورند انار را پس امیرالمومنین صلوات الله علیه گفت چون باشد
آن خوردن مخالف انار را میفرستد الله عز وجل سوی آن انار فرشته را پس میرباید آن دانه از آن انار برای
اینکه مخالف نخورد آن دانه را هشتم اصل عن منصور بن حازم عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اکل حبة
من رمان امرضت شیطان الوسوسة اربعین یوما شرح اگر من میان حبه و رمان است بانکه
حبه با وجود آنکه نکره است و در سیاق نفی نیست برای عموم است مثل الجر جرما و عدد میتواند بود که حبه بمعنی باشد
و اضافه افاده عموم کند امرضت برای بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعال است ضمیر
مستتر راجع بحبه ما گویند اکس است پس عاید علیحده برای مبتدا لازم است شیطان منصوب و مضاف است
روایت است از منصور بن حازم بحاء بی نقطه و کسر زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که
خورد یک دانه را از اناری بیمار کرد آن دانه خورده او شیطانی را که کار او وسوسه در دلها است
در چهل روز از شب نهم اصل عن یزید بن عبدالملک النوفلی قال دخلت علی ابی عبدالله
علیه السلام وفی یده رمانة فقال یا معتب اعطه رمانة فانی لم اشرک فی شیء ابغض الی من ان
اشرک فی رمانة ثم احتجم وامرنی ان احتجم فاحتجمت ثم دعا برمانة اخری ثم قال یا یزید
ایما مومن اکل رمانة حتی یستوفیها اذهب الله عز وجل عن انارة قلبه اربعین صباحا
شرح معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالای مکسوره و با یک نقطه غلام
امام جعفر صادق علیه السلام بوده اشرک بصیغه متکلم معلوم و مجهول باب افعال میتواند بود بابان لم اشرک فی شیء ابغض
تا آخر گذشت در شرح حدیث پنجم این باب ایما مرکب است از ای بفتح همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین
که مرفوع و مبتدا است و مضاف است و ما که زائده است میان مضاف و مضاف الیه الانارة بکسر
همزه و نون و الف و راء بی نقطه مصدر باب افعال روشن کردن و اینجا عبارت از تقویت الله تعالی
ایمان است یعنی روایت است از یزید بن عبدالملک نوفلی بفتح نون و فتح فاء گفت که داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلام بر حالی که در دست او بود اناری پس گفت خادم خود را که ای معتب بده او را اناری
چه بدرستی که من شریک نکردم کسی را در چیزی که مبغوض تر باشد سوی من از اینکه شریک کنم کسی را در یک انار
بعد از آن امام حجامت کرد و امر کرد مرا که حجامت کنم پس حجامت کردم بعد از آن طلب کرد اناری دیگر را
بعد از آن گفت که ای یزید هر مومنی که خورد یک انار را تا آنکه تمام کند از میبرد الله عز وجل شیطان را از
روشن کردن دل او در چهل صباح اصل ومن اکل اثنتین اذهب الله عز وجل الشیطان

عن انارة قلبه مائة يوم ومن اكل ثلثا حتى يستوفيها اذهب الله عز وجل الشيطان عن انارة قلبه ومن
لم يذنب ومن لم يذنب دخل الجنة شرح بعد از اثنتين در نسخ حتى يستوفيها نيست و مراد است لم يذنب
از باب افعال است يعني هر كه خورد دو انار را بالتمام مى‌برد الله عز وجل شيطان از روشن كردن دل او
در صد روز و انار سيوم هر كه خورد سه انار را تا آنكه تمام كند آنها را مى‌برد الله عز وجل شيطان را از روشن كردن دل او
در يكسال قسمى كه گناه نميكند و هر كه گناه نكند داخل ميشود بهشت را بى انتظار دهم فصل عن عبد الله بن سنان
قال سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول عليكم بالرمان الحلو فكلوه فانه ليست من حبة تقع فى معدة
مومن الا ابادت داء واطفات شيطان الوسوسة عنه شرح ابادت بباء بى نقطه و الف
منقلبه از ياء و دال بى نقطه بصيغه ماضى غايب معلوم باب افعال است اطفات بطاء بى نقطه و فاء و همزه نيز از
باب افعال است يعني روايت است از عبد الله بن سنان كه گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت كه
در يابيد انار شيرين را پس بخوريد از آن چه بدرستى كه نيست هيچ دانه از آن كه قرار گيرد در معده مومن مگر
آنكه مى‌برد درد او را و فرو مينشاند شعله شيطان و وسوسه از آن مومن يازدهم فصل عن هشام بن سالم عن ابى
عبد الله عليه السلم قال سمعته يقول من اكل رمانة على الريق انارت قلبه اربعين يوما شرح روايت
از هشام بن سالم از امام جعفر صادق عليه السلم راوى گفت كه شنيدم از امام ميگفت كه هر كه خورد يك انار را
بر ناشتا روشن ميكند آن انار دل او را در چهل روز از آن دوازدهم فصل عن صالح بن عقبة قال
سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول كلوا الرمان بشحمه فانه يدبغ المعدة ويزيد فى الذهن شرح
شحمه بفتح شين بى نقطه و سكون حاء بى نقطه و ضمير راجع برمان عبارتست از پرده نازك كه فاصله است در ميان كوزهاى
انار صاحب قاموس در معانى شحم گفته ومن الرمان الرقيق الذى بين ظهرانى الحب يعني روايت است از صالح
ابن عقبه گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت كه بخوريد انار را با پردهاى نازك آن چه بدرستى كه
آن پرده با مركب از انار روى آورده دباغت ميكند معده را و زياد ميكند در فهم سيزدهم فصل عن ابى القداح
عن ابى عبد الله عليه السلم قال كلوا الرمان المز بشحمه فانه دباغ للمعدة شرح المز بفتح ميم بضم ميم و
تشديد زاى با نقطه متوسط ميان ترش و شيرين دباغ بكسر دال بى نقطه و تخفيف باى است يا بفتح دال و تشديد با اسم
و بنا بر اول ضمير فانه راجع بمصدر كلوا است و بنا بر دوم راجع بشحمه است يا راجع بمجموع است يعني روايت است از
عبد الله بن ميمون قداح از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه بخوريد انار ترش شيرين را با پرده نازك آن چه بدرستى كه
آن دباغت است براى معده چهاردهم فصل عن الوليد بن صبيح عن ابى عبد الله عليه السلم قال ذكر الرمان
الحلو فقال المز اصلح فى البطن شرح روايت است از وليد بفتح واو و كسر لام ابن صبيح بفتح صاد بى نقطه
و كسر باء بى نقطه از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه مذكور شد انار شيرين نزد آن امام پس امام گفت كه انار ترش

المعدة

شيرين بهتر است

شيرين بهتر است در شكم شايد كه باعتبار بعضى از اجزا باشد پانزدهم فصل عن يزيد بن عبد الملك قال سمعت ابا
عبد الله عليه السلم يقول من اكل رمانة انارت قلبه ومن انار الله قلبه بعد الشيطان عنه قلت
اى الرمان جعلت فداك فقال سورانيكم هذا شرح سورانى بضم سين بى نقطه و سكون واو و راى بى نقطه
و الف و نون منسوبست بسورا بالف ممدوده و مقصوره و آن موضعى است از توابع بغداد صاحب قاموس گفته
كسرى و سورى كطوبى موضع بالعراق وهو بلد السريانيين و موضع من اعمال بغداد و قد يمد يعني روايتست از يزيد بن عبد
الملك گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت كه هر كه خورد انارى را روشن ميكند دل او را باذن
الله تعالى و هر كه روشن كند الله تعالى دل او را دور ميشود شيطان از او گفتم كه كدام انار قربانت شوم
پس امام گفت كه انار سورانى شما كه حاضر است مراد آنست كه هر انارى كه حاضر باشد مثل اين انار شانزدهم
فصل عن زياد بن مروان القندى قال سمعت ابا الحسن الاول عليه السلم يقول من اكل رمانة يوم الجمعة
على الريق نورت قلبه اربعين صباحا فان اكل رمانتين فثمانين يوما فان اكل ثلثا فمائة
وعشرين يوما وطردت عنه وسوسة الشيطان ومن طردت عنه وسوسة الشيطان لم يعص الله
عز وجل ومن لم يعص الله ادخله الله الجنة شرح نورت بنون و راء بى نقطه بصيغه ماضى غايب معلوم باب
تفعيل است فثمانين يوما و نظيرش منافات ندارد با آنچه گذشت در حديث نهم اين باب زيرا كه آنچه
گذشت بعد از انار است و اين بيش از انار است طردت بطاء بى نقطه و راء بى نقطه و دال بى نقطه در
اول بصيغه معلوم يا مجهول باب نصر و در دوم بصيغه مجهول است يعني روايت است از زياد بن مروان قندى بفتح
قاف و سكون نون و دال بى نقطه گفت كه شنيدم از امام موسى كاظم عليه السلم ميگفت كه هر كه خورد انارى را در روز
جمعه بر ناشتا روشن ميكند آن انار دل او را در چهل روز پس اگر خورد دو انار را پس هشتاد روز پس
اگر خورد سه انار را پس در صد و بيست روز و دور ميكند از او وسوسه شيطان را و هر كه دور كرده شود از او
وسوسه شيطان عصيان نميكند الله عز وجل را و هر كه عصيان نكند الله تعالى را داخل ميكند او را الله تعالى
در بهشت هفدهم فصل عن عمر بن ابرهيم عن الخراسانى قال اكل الرضا الرمان الحلو يزيد فى
ماء الرجل و يحسن الولد شرح عمر بضم عين و فتح ميم بى واو است در بعض نسخ و بفتح عين و سكون ميم
و صورت واو است در بعضى ديگر است يعنى كه خراسانى عبارتست از امام رضا عليه السلم باشد يعني روايتست از عمر بن
ابرهيم از ساكن خراسانى گفت كه خوردن انار شيرين زياد ميكند در آب منى مرد و نيكو ميكند فرزند را
هجدهم فصل عن زياد عن ابى الحسن صلوات الله عليه قال دخان شجر الرمان ينفى الهوام شرح
الهوام بفتح ها و تخفيف واو و تشديد ميم جمع هامه بتشديد ميم جانوران كوچك كه از زمين بر ميآيند
و انها را حشرات الارض ميناميدند و تشديد واو و تخفيف ميم شير يعني روايتست از زياد از امام موسى كاظم

عمرو

صلوات الله علیه گفت که دود درخت انار دفع میکند حشرات الارض را باب ... اصل باب
التفاح شرح این باب بیان سیب است دربین باب دوازده حدیث است اول اصل عن اسمعیل بن جابر قال
سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول التفاح یجلو المعدة شرح روایت است از اسمعیل بن جابر گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که سیب جلا میدهد معده را از کدورتها دوم اصل عن الجعفری
قال سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام یقول التفاح ینفع من خصال عدة من السم والسحر واللمم یعرض
من اهل الارض والبلغم الغالب ولیس شیء اسرع منه منفعة شرح یعرض بفتح یا ... صفت لمم است
خصال با تنوین است عدة بکسر عین و تشدید دال صفت خصالست بیان سحر شد در شرح حدیث ... هم
باب النمر که باب نوزدهم است اللمم بفتح لام و فتح میم اول الودگی بگناه که بسبب وسوسه شیاطین
انس یا شیاطین جن بهم رسد یعنی روایت است از سلیمان بن جعفر جعفری گفت که شنیدم از ابو الحسن امام موسی
کاظم علیه السلم میگفت که سیب نفع میرساند و دور میکند از خصلتهای چند از زهر و سحر و الودگی
بگناهی که عارض شود از جانب شیاطین انس و بلغم غالب و نیست چیزی شتابنده تر از سیب
باعتبار منفعت سوم اصل عن درست بن ابی منصور قال بعثنی المفضل بن عمر الی ابی عبدالله
بلطف فدخلت علیه فی یوم صائف وقدامه طبق فیه تفاح اخضر فوالله ان صبرت
ان قلت له جعلت فداک اتاکل من هذا والناس یکرهونه فقال علیه السلام لی کانه لم یزل یعرفنی
وعکت فی لیلتی هذه فبعثت فاتیت به فاکلته وهو یقلع الحمی ویسکن الحرارة فقدمت
فاصبت اهلی محمومین فاطعمتهم فاقلعت الحمی عنهم شرح اللطف بفتح لام و فتح طاء بی نقطه
و فا جمع لطف بفتح لام و فتح طاء بی نقطه الصائف بصاد بی نقطه و الف و کسر همزه و فا زمان گرم ان صبرت
بکسر همزه و سکون نون مرکبست از حرف شرط و صیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب بمعنی لم اصبر است و جواب قسم است
مثل والله لو فعلت کذا بمعنی والله لم افعل کذا اذ بکسر همزه و سکون ذال ظرف زمانست و مفاوت
بجمله و در بعض نسخ ان مصدریه است و بنابران مصدر نایب ظرف زمانست و حاصل هر دو یکی است کانه
قایم مقام مفعول مطلق است و ضمیر راجع با مام است یعرفنی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر
مستتر راجع با مام است و مقصود آنست که چنان مهربانانه سخن گفت که گویا که او همیشه مرا میشناخته با وجود آنکه
روز اول آشنائی بود وعکت بعین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم مجهول ثلاثی مجرد است اتیت بصیغه ماضی
متکلم مجهول باب ضرب است باء در به برای تعدیه بمفعول دوم است لیکن از باب تفعیلات قدمت از باب علم است
اقلعت بقاف و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعال است الاقلاع بازداشتن خود از چیزی الحمی مرفوع است
تقدیرا و فاعل است یعنی روایتست از درست بضم دال بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تاء

دو نقطه دربالا

دو نقطه در بالا ابی منصور گفت که فرستاد مرا مفضل بن عمر سوی امام جعفر صادق علیه السلام با تحفه چند پس داخل شدم
بر امام در روزی گرم و در پیش او بود طبقی که در آن بود سیب سبز بمعنی تا رسیدم پس بخدا قسم
اگر صبر کرده باشم در وقتی که گفتم او را اگر قربانت شوم آیا میخوری از این و حال آنکه مردمان ناخوش
میدارند آنرا پس گفت امام علیه السلم مرا مانند آنکه او پیوسته میشناخته مرا که تب کردم در این شب من
پس کس فرستادم برای آوردن سیب سبز پس داده شدم سیب سبز پس خوردم آنرا و آن برطرف بالکلیه میکند
تب را و فرو مینشاند حرارت را پس آمدم پس دریافتم عیال خود را تب داران پس خورانیدم ایشان را
سیب سبز پس برطرف بالکلیه شد تب از ایشان چهارم اصل عن زیاد القندی قال دخلت المدینة ومعی
اخی سیف فاصاب الناس رعاف فکان الرجل اذا رعف یومین مات فرجعت الی المنزل فاذا
سیف یرعف رعافا شدیدا فدخلت علی ابی الحسن علیه السلام فقال یا زیاد اطعم سیفا التفاح
فاطعمته ایاه فبرا شرح الرعاف بضم را بی نقطه و تخفیف عین بی نقطه مصدر معلوم و مجهول باب نصر
و منع و علم و معلوم با جنس آمدن خون از بینی یعنی روایت است از زیاد قندی گفت که داخل شدم مدینه را
و با من بود برادرم سیف پس رخ نمود مردمان را رعافی پس بود مرد که چون رعاف میشد در دو روز میمرد
پس برگشتم بسوی جائی که فرود آمده بودم در بیرون شهر پس ناگاه سیف رعاف میکرد رعافی سخت پس داخل
شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم پس امام گفت که ای زیاد بخوران سیف را سیب پس خورانیدم سیف را سیب پس صحت
یافت پنجم اصل عن زیاد بن مروان قال اصاب الناس وباء بمکة فکتبت الی ابی الحسن علیه السلام فکتب الی کل
التفاح شرح الوباء بفتح واو و تخفیف باء یکنقطه و همزه و گاهی بی همزه الف نیز باشد طاعون و مرضی که شایع
باشد یعنی روایت است از زیاد بن مروان گفت که رسید بمردمان طاعونی در مکه پس نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم
پس نوشت بسوی من که بخور سیب را ششم اصل عن ابن بکیر قال رعفت سنة بالمدینة فسال اصحابنا ابا عبدالله
علیه السلم عن شیء یمسک الرعاف فقال لهم اسقوه سویق التفاح فسقونی فانقطع عنی الرعاف
شرح یمسک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است اسقوه بضم قاف بصیغه امر معلوم باب ضرب است
و استعمال سقی در خورانیدن دوا از جهت آنکه خشک شده مقارفست سقونی بفتح قاف است یعنی روایت است
از عبدالله بن بکیر گفت که رعاف کردم در سالی در مدینه پس پرسیدند یاران ما امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزی که بند
کند رعاف پس گفت ایشان را که بخورانید او را سویق سیب پس خورانیدند مرا پس بریده شد از من رعاف هفتم
اصل عن بعض اصحابنا رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام قال ما اعرف للسموم دواء انفع من سویق
شرح السموم بضم سین بی نقطه و ضم میم اول جمع سم بفتح و کسر و ضم سین است و تشدید میم زهرها و بفتح
سین باد گرم یعنی روایت است از بعض یاران ما که نسبت داده حدیث را بامام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که

میشناسم برای دفع ضرر سموم دوایی را سود مندتر از سیب هشتم حدیث عن احمد بن محمد بن یزید قال کان
لسع ۵
اذا لسع احدا انسانا من اهل الدار حیة او عقرب قال اسقوه التفاح شرح در نسخ بزید بیا دو نقطه
در پایین و کسر زای بانقطه است و ظاهر آنست که بجای آن زیدی با و فتح زای بانقطه باشد و احمد زیدی از راویان
امام رضا علیه السلام است لسع بسین بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است ترجمه روایت است از احمد بن
محمد بن زید که گفت که بود امام که چون میگزید کسی را از اهل سرا ماری یا عقربی میگفت که بخورانید او را سیب
نهم حدیث عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر له الحمی فقال علیه السلام انا اهل بیت لا
نتداوی الا بافاضة الماء البارد یصب علینا و اکل التفاح شرح اهل منصوب باختصاص و عطف
بیان و مرفوع بر خبریت میتواند بود و تنوین بیت برای تعظیم است لا نتداوی بدال بی نقطه و فتح واو
بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب تفاعل است یصب بصاد بی نقطه و تشدید بای یک نقطه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب نصر جمله حالیه است یا صفت بیت است بنا بر اینکه الف لام اهل البیت برای عهد ذهنی است
پس در حکم نکره است گذشت در شرح حدیث هفدهم باب التمر که باب نود و هفتم است که طبع امام بلغمی
نبوده پس این منافات ندارد با اینکه بر خود ریختن آب سرد در تب بلغمی ضرر کند ترجمه روایت است از مفضل بن
عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مذکور شد برای امام تب پس گفت علیه السلام که بدرستیکه ما اهل بیتی علاج
نمیکنیم مگر بریختن آب سرد بر جای که ریخته شود بر ما و بخوردن سیب دهم حدیث عن یونس عمن ذکره عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لو یعلم الناس ما فی التفاح ما داووا مرضاهم الا به شرح روایت است از یونس
ابن عبد الرحمن از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر میدانستند مردمان
آنچه را که در سیب است علاج نمیکردند بیماران خود را مگر با آن بدانکه منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت
در حدیث سوم باب فضل الملح که باب هفتاد و هشتم است زیرا که بعد از ورود در مرض است و آنچه گذشت قبل از
ورود در مرض است چنانچه بیان شد در شرح آن یازدهم حدیث قال و روی بعضهم عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اطعموا محمومیکم التفاح فما شیء انفع من التفاح شرح یونس گفت که و روایت کرد بعضی راویان حدیث
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بخورانید تب داران شما را سیب چه نیست چیزی سود مندتر از سیب دوازدهم
حدیث عن مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال کلوا
التفاح فانه یدبغ المعدة شرح بدال بی نقطه و بای یک نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر و ضرب و منع است و در بعض نسخ بجای آن نضوح بنون و ضم ضاد بانقطه و سکون واو و حاء بی نقطه است
و آن نوعی از خوشبو است ترجمه روایت است از مسمع بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم دوم و عین بی نقطه ابی عبد الملک
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بخورید سیب را چه بدرستیکه آن دباغت

میکند معده را

میکند معده را باب صد و سوم اصل باب السفرجل شرح سفرجل بفتح سین بی نقطه و فتح فاء و سکون راء بی نقطه
و فتح جیم و تخفیف لام است یعنی این باب بیان به است در بیان منفعت حدیث است اول حدیث عن القاسم بن
یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اکل السفرجل
قوة للقلب الضعیف و یطیب المعدة و یذکی الفؤاد و یشجع الجبان شرح یطیب از باب تفعیل یا باب
افعال یا باب ضرب است یذکی بذال بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب تفعیل یا باب افعال است فؤاد
بضم فاء و همزه است یشجع از باب تفعیل است جبان بفتح جیم و تخفیف بای یک نقطه است ترجمه روایت است از قاسم
ابن یحیی از جدش حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که خوردن به
قوت است برای دل ضعیف و خوشبو میکند معده را و تند فهم میکند دل را و دلیر میکند بد دل را دوم حدیث
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان جعفر بن ابی طالب عند النبی صلی الله علیه و آله فاهدی الی النبی
صلی الله علیه و آله سفرجل فقطع منه النبی صلی الله علیه و آله قطعة و ناولها جعفرا فابی ان یاکلها فقال
خذها و کلها فانها تذکی القلب و تشجع الجبان و فی روایة اخری کل فانه یصفی اللون و یحسن
الولد شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود جعفر بن ابی طالب نزد نبی صلی الله علیه
و آله پس هدیه کرده شد سوی نبی صلی الله علیه و آله بهی پس پاره کرد از آن نبی صلی الله علیه و آله پاره را و داد آن را
بجعفر پس ابا کرد از اینکه خورد آن را پس گفت که بگیر آن را و بخور آن را چه بدرستیکه آن تند فهم میکند دل را و دلیر
میکند بد دل را و در روایتی دیگر که غیر روایت سکونی است این است که بخور آن را چه بدرستیکه به صاف میکند رنگ رو را
و خوش شکل میکند فرزند را سوم حدیث عن معلی بن محمد رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اکل سفرجلة
علی الریق طاب ماؤه و حسن ولده شرح روایت است از معلی بن محمد بالا برد سند حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که هر که خورد بهی را بر ناشتا پاکیزه میشود آب منی او و نیکو میشود فرزند او اگر جماع کند چهارم
حدیث عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن عمه حمزة بن بزیع عن ابی ابراهیم صلوات الله علیه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله لجعفر یا جعفر کل السفرجل فانه یقوی القلب و یشجع الجبان شرح
روایت است از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح بای یک نقطه و کسر زای بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه
از عمش حمزه بن بزیع از امام موسی کاظم صلوات الله علیه گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جعفر طیار را
که ای جعفر بخور به را چه بدرستیکه آن قوت میدهد دل را و دلیر میکند بد دل را پنجم حدیث عن جمیل بن دراج
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اکل سفرجلة انطق الله عز و جل الحکمة علی لسانه اربعین صباحا
شرح انطاق حکمت بر زبان کسی عبارتست از اجرای حق صحیح مثل محکمات قرآن بر زبان او چنانچه گویا
که سخن او نیز سخن میگوید نظیر آیت سوره مؤمنین ولدینا کتاب ینطق بالحق و آیت سوره جاثیه هذا کتابنا

علیه

نطق علیکم بالحق یعنی روایتست از جمیل بفتح جیم وکسر میم ابن دراج بضم دال بی‌نقطه وتشدید رای بی‌نقطه
والف وجیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هرکه خورد بهی را گویا میکند الله عز وجل سخن حق را بر زبان
او در چهل روز اصل سیم عن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلم قال ما بعث الله عز وجل نبیا الا ومعه رائحة
السفرجل شرح روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نفرستاد
الله عز وجل پیغمبری را مگر حالی که با او بود بوی به چهارم اصل عن سفیان بن عیینة قال سمعت جعفر بن
محمد علیهما السلم یقول السفرجل یذهب بهم الحزین کما تذهب الید بعرق الجبین شرح روایتست
از سفیان بن عیینه بضم عین بی‌نقطه وفتح یای دو نقطه در پایین اول وسکون یای دوم ونون گفت که شنیدم
از جعفر بن محمد علیهما السلم میگفت که به میبرد غم اندوهناک را چنانچه میبرد دست عرق پیشانی را باب
صد وچهارم اصل باب التین شرح تین بکسر تای دو نقطه در بالا وسکون یای دو نقطه در پایین است
یعنی این باب بیان انجیر است در این باب یک حدیث است اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا
علیه السلم قال التین یذهب بالبخر ویشد الفم والعظم وینبت الشعر ویذهب بالداء ولا یحتاج
معه الی دواء وقال علیه السلم التین اشبه شیء بنبات الجنة شرح البخر بفتح بای یکنقطه وفتح خای با نقطه
ورای بی‌نقطه مصدر باب علم گنده دهن شدن یا عبارت از دندانها است موافق انچه گذشت در حدیث
دوم باب الخل والزیت که باب هفتاد وهفتم است یحتاج بصیغه مجهول است یعنی روایتست از احمد بن
محمد بن ابی نصر از ابوالحسن امام رضا علیه السلم گفت که انجیر میبرد گنده دهن را ومحکم میکند دندانها را واستخوان را
ومیرویاند موی را ومیبرد درد را وحاجت نمیشود با آن سوی دوائی وگفت امام علیه السلم که انجیر مانندتر
چیزیست برونیده بهشت باب صد وسی وپنجم اصل باب الکمثری شرح کمثری بضم کاف
وتشدید میم مفتوحه وسکون ثای سه نقطه ورای بی‌نقطه والف است یعنی این باب بیان امرود است در این باب
دو حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال کلوا الکمثری فانه یجلو القلب
ویسکن اوجاع الجوف باذن الله تعالی شرح روایتست از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که بخورید امرود را چه بدرستی که آن جلا میدهد دل را وتسکین میکند دردهای درون را باذن الله تعالی
دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلم قال الکمثری یدبغ المعدة ویقویها هو
والسفرجل سواء وهو علی الشبع انفع منه علی الریق ومن اصابه طخاء فلیاکله یعنی
علی الطعام شرح شبع بکسر شین با نقطه وفتح بای یکنقطه ونیز بفتح شین وسکون وفتح باء مصدر باب علم است
الطخاء بفتح طای بی‌نقطه وتخفیف خای با نقطه والف وهمزه منقلبه از یاء سوزش دل ومراد اینجا سوزشی است
که از دقائق طعام بهم رسیده باشد وظاهر اینست که مراد بقول راوی که یعنی علی الطعام زیرا که علی بنائیه است ومراد آنست

که بسبب طعامها شنده

که بسبب طعامها باشند یعنی روایتست از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امرود دباغت میکند معده را
وقوت میدهد معده را آن وبه مثل یکدیگرست وآن بر سر سیری سودمندترست از آن بر ناشتا وهر که برخورد
او را سوزش دلی پس باید که بخورد امرود را میخواهد سوزشی را که بسبب طعام بهم رسیده باشد باب صد وسی وششم
اصل باب الاجاص شرح اجاص بکسر همزه وتشدید جیم والف وصاد بی‌نقطه است این باب
بیان آلوست در این باب یک حدیث است اصل عن زیاد القندی قال دخلت علی ابی الحسن الاول علیه السلم
وبین یدیه تور ماء فیه اجاص اسود فی ابانه فقال انه هاجت بی حرارة وان الاجاص
الطری یطفی الحرارة ویسکن الصفراء وان الیابس منه یسکن الدم ویسل الداء الدوی
شرح التور بفتح تای دو نقطه در بالا وسکون واو ورای بی‌نقطه جام الجوری ما مجرور ومضاف الیه است
الابان بکسر همزه وتشدید بای یکنقطه والف ونون هنگام رسیدن یا چیدن طری بفتح طای بی‌نقطه وکسر رای بی‌نقطه
وتشدید یاء است یطفی بطای بی‌نقطه وتشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افعال است
یسل بسین بی‌نقطه وتشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افعال السل بفتح
سین والاسلال بیرون کشیدن بهمواری الدوی بفتح دال بی‌نقطه وکسر واو ویاء وهمزه دردناک وصف
داء بدوی برای مبالغه است نظیر جد جده یعنی روایتست از زیاد قندی گفت که داخل شدم بر امام
موسی کاظم علیه السلم ودر پیش او بود جام آبی که در آن بود آلوی سیاه در هنگامش پس امام گفت که بدرستی
که شان اینست که انگیخته شد بمن حرارتی وبدرستی که خشک از جمله آلو تسکین میکند خون را وبیرون میکند
درد را که دردناک است باب صد وسی وهفتم اصل باب الاترج شرح اترج بضم همزه وسکون تای دو نقطه در بالا
وضم رای بی‌نقطه وتشدید جیم است یعنی این باب بیان ترنج است در این باب شش حدیث است اول اصل
عن ابی بصیر قال کان عندی ضیف فتشهی اترجا بعسل فاطعمته واکلت معه ثم مضیت
الی ابی عبدالله علیه السلم واذا المائدة بین یدیه فقال لی ادن فکل فقلت انی اکلت قبل ان
اتیک اترجا بعسل وانا اجد ثقله لانی اکثرت منه فقال یا غلام انطلق الی الجاریة
فقل لها ابعثی الینا بجرف رغیف یابس من الذی نجففه فی التنور فاتی به فقال لی کل
من هذا الخبز الیابس فانه یهضم الاترج فاکلته ثم قمت فکانی لم آکل شیئا شرح تشهی بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفعل است نجففه بصیغه متکلم مع الغیر باب تفعیل است تنور بفتح تای دو نقطه در بالا
وتشدید نون مضمومه است یعنی روایتست از ابوبصیر گفت که بود نزد من مهمانی پس میل کرد ترنج را با عسل پس خورانیدم
او را وخوردم با او وبعد از آن رفتم سوی امام جعفر صادق علیه السلم وناگاه سفره در پیش او بود پس گفت مرا که
نزدیک شو پس بخور گفتم که بدرستی که من خوردم پیش از آنکه آیم نزد تو ترنج را با عسل ومن مییابم ثقل آن از برای آنکه من
بسیار خوردم از آن پس امام گفت که ای غلام روانه شو سوی کنیز پس بگو او را که بفرستد سوی ما کنار

کرده خشک را از جمله آنچه خشک میکنیم آنرا در تنور مراد نان دو آتشه است پس غلام آورد آنرا پس امام
گفت مرا که بخور از این نان خشک چه بدرستی که آن هضم میکند ترنج را پس خوردم آنرا بعد از آن
برخاستم پس گویا که من نخورده بودم چیزی را **دوم اصل** عن عبدالله بن ابرهیم الجعفری عن ابی
عبدالله علیه السلم قال بای شیء یامرکم اطباؤکم فی الاترج فقلت یامروننا ان ناکله قبل الطعام
فقال علیه السلم فانی امرکم ان تأکلوه بعد الطعام **شرح** روایتست از عبدالله بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیار است
از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که بکدام چیز امر میکنند شمارا طبیبان شما در ترنج پس گفتم که امر میکنند
مارا بانکه خوریم آنرا پیش از طعام پس گفت امام علیه السلم که بدرستی که من امر میکنم شمارا بخوردن آن بعد از
طعام **سوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال کلوا الاترج بعد الطعام فان ال محمد علیهم السلم
یفعلون ذلک **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بخورید ترنج را بعد از
طعام چه بدرستی که ال محمد علیهم السلم میکنند آنرا **چهارم اصل** عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن
الرضا علیه السلم قال الخبز الیابس یهضم الاترج **شرح** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از
ابوالحسن امام رضا علیه السلم گفت که نان خشک هضم میکند ترنج را شاید که مراد نان دو آتشه است
باشد چنانچه گذشت در صدر این باب **پنجم اصل** عن ابرهیم بن عمر الیمانی قال قلت
لابی عبدالله علیه السلم انهم یزعمون ان الاترج علی الریق اجود ما یکون فقال ابو عبدالله علیه السلم
ان کان قبل الطعام خیر فهو بعد الطعام خیر وخیر **شرح** الاترج بتقدیر کون الاترج است
بقرینه اینکه ما مصدریه است و یکون از افعال تامه است و ضمیر مستتر راجع باترج است خیر در اول بصیغه
ماضی غایب مجهول باب ضرب است والاوظهر آنست که خیرا منصوب باید زیرا که ضمیر مستتر در کان راجع باترج است
و مقصود آنست که خوردن ترنج پیش از طعام در اکثر طبیعتها خوب نیست و اگر در طبیعتی خوب است پس خوردن
آن بعد از طعام در آن طبیعت نیز خوبتر است **یعنی** روایتست از ابراهیم بن عمر یمنی که گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که طبیبان دعوی علم میکنند که بودن ترنج که پیش از طعام گزیده‌ترست
در طبیعتی پس ترنج بعد از طعام خوبتر و خوبتر است در آن طبیعت **ششم اصل** عن سلیمان بن جعفر
الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه واله کان یعجبه النظر الی الاترج
الاخضر والتفاح الاحمر **شرح** روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیار است از ابوالحسن امام رضا
علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه واله بود که خوش می‌آمد او را نگاه سوی ترنج سبز و سیب سرخ **باب
صد و ششم اصل باب الموز شرح** موز بفتح میم و سکون واو و زای با نقطه میوه ایست معروف که
شبیه است بخیار در شکل و شبیه است بشنبو در طعم **یعنی** این باب باب موز است و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن یحیی بن موسی الصنعانی قال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلم بمنی وابو جعفر الثانی

علیه السلم

واجود

علیه السلم علی فخذه وهو یقشر له موزا ویطعمه **شرح** صنعانی بفتح صاد بی نقطه و سکون نون و عین منقوطه
والف و نون منسوبست بصنعاء بالف ممدوده و آن شهریست در یمن یقشر بصیغه غایب معلوم باب نصر
و ضرب یا باب تفعیل است **یعنی** روایتست از یحیی بن موسی صنعانی گفت که داخل شدم بر ابوالحسن امام رضا علیه السلم در منی
و امام محمد تقی علیه السلم بر ران او بود و او پوست میکند برای او موز را و میخورانید او را **دوم اصل**
عن ابی اسامه قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلم فقرب الی موزا فاکلته **شرح** روایتست از ابو اسامه
بضم همزه و سین بی نقطه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس نزدیک آورد سوی من موز را پس خوردم
آنرا **سوم اصل** عن یحیی الصنعانی قال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلم وهو بمکة وهو یقشر
موزا و یطعمه ابا جعفر علیه السلم فقلت جعلت فداک هذا المولود المبارک قال نعم یا یحیی هذا المولود
الذی لم یولد فی الاسلام مثله مولود اعظم برکة علی شیعتنا منه **شرح** منه منصوب و علی مولودا
که مرفوع و نایب فاعل است بنابر اینکه مثل کسب تعریف باضافه میکند و جایز است تقدیم حال بر صاحب حال
که نکره باشد مثل علی رمیت علی الغصن طایرا و مقصود آنست که از ابتدای اسلام تا امروز امامی برای شیعه
امامیه که مثل ابوجعفر باشد در سن ابتدای امامت متولد نشده و این منافات ندارد با اینکه سن
صاحب الزمان صلوات الله علیه در ابتدا امامت کمتر از سن ابوجعفر علیه السلم باشد چنانچه مفهوم میشود
از آنچه گذشت در کتاب الحجه در کلام مصنف در مولد ابی الحسن الرضا علیه السلم و در کلام مصنف در مولد
ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیهما السلم که سن ابوجعفر در ابتدای امامت هفت سال و کسری بوده و در کلام مصنف
در مولد الصاحب علیه السلم که سن صاحب الزمان در ابتدا امامت پنج سال بوده نفی اعظم عبارتست از نفی
مثل نیز در متعارف مانند لیس فی البلد افضل من زید یعنی زید افضل اهل البلد **یعنی** روایتست از یحیی صنعانی
گفت که داخل شدم بر ابوالحسن امام رضا علیه السلم و او در مکه بود و او پوست میکند موز را و میخورانید
آنرا بامام محمد تقی علیه السلم پس گفتم او را که آیا اینست آن مولود مبارک که وعده میکردی امام گفت که آری
ای یحیی اینست مولودی که زاده نشده در اسلام مردی که مثل او باشد در سن مولودی که بزرگتر باشد باعتبار
برکت بر شیعه ما از او **باب صد و هفتم اصل باب الغبیراء شرح** غبیرا بضم غین با نقطه و فتح بای یک نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و الف ممدوده است **یعنی** این باب باب غبیراست و در این باب یک حدیث است
اصل عن ابن بکیر انه سمع اباعبدالله علیه السلم یقول فی الغبیراء ان لحمه ینبت اللحم وحبه ینبت الجلد
وعظمه ینبت العظم ومع ذلک فانه یسخن الکلیتین ویدبغ المعدة وهو امان من البواسیر
والتقطیر ویقوی الساقین ویقمع عرق الجذام **شرح** لحمه عبارتست از سفیدی مانند آرد که
در میان پوست و استخوان است و تذکیر ضمیر باعتبار آنست که تانیث غبیرا محض لفظیست نظیر ان رحمة الله

قریب من المحسنین چنانچه جوهری گفته و شیخ رضی در شرح کافیه در بحث حال در قریب گفته که از قبیل تشبیه فعیل
بمعنی فاعل بفعیل بمعنی مفعول است و بعضی میگویند که حذف تاء در قریب برای فرق میان قریب بمعنی
نزدیک در مسافت و قریب بمعنی خویش است کلیتین بضم کاف و سکون لام است یدبغ از باب نصر و ضرب و منع آمده
التقطیر بقاف و طاء بی نقطه و راء بی نقطه آمدن بول بی اختیار یقمع بقاف و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب منع است یعنی روایت است از عبد الله بن بکیر که او شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت در سبزی چیزی که گوشت
آن میرویاند گوشت را و پوست آن میرویاند پوست را و استخوان آن میرویاند استخوان را و با آن منافع بسیار است
که آن گرم میکند دو گرده را و دباغت میکند معده را و آن امان است از بواسیر و سلس البول و قوی میکند
دو ساق را و مغلوب میکند رگ خوره را باب صد و دهم اصل باب البطیخ شرح
بطیخ بکسر باء یک نقطه و تشدید طاء بی نقطه مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و خاء با نقطه است یعنی این باب
بیان خربزه است و درین باب پنج حدیث است اول اصل عن یاسر الخادم عن الرضا علیه السلم قال البطیخ علی الریق
یورث الفالج نعوذ بالله منه شرح الفالج بفاء و الف و کسر لام و جیم بی حس و حرکت شدن بعضی اعضا
و اکثر آن در نصف بدن میباشد یعنی روایت است از یاسر خادم از امام رضا علیه السلم گفت که خوردن خربزه بر ناشتا
باعث فالج میشود پناه میبریم بالله از فالج دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یاکل الرطب بالخربز شرح خربز بکسر خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و کسر باء
یک نقطه و زای با نقطه است یعنی روایت است از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله
صلی الله علیه و آله که میخورد رطب را با خربزه سوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول
الله صلی الله علیه و آله یاکل البطیخ بالتمر شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن ابن القداح
عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعجبه الرطب بالخربز شرح روایت است از عبد الله
ابن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود نبی صلی الله علیه و آله و سلم که خوش می آمد او را رطب با خربزه
پنجم اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال اکل النبی صلی الله علیه و آله البطیخ
بالسکر و اکل علیه السلم البطیخ بالرطب شرح روایت است از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلم گفت
که خورد نبی صلی الله علیه و آله خربزه را با شکر و خورد علیه السلم خربزه را با رطب باب صد و یازدهم اصل باب
البقول شرح بقول بضم باء یک نقطه و ضم قاف جمع بقل بفتح باء و سکون قاف است یعنی این باب بیان
ترههاست و درین باب دو حدیث است اول اصل عن موفق المدینی عن ابیه عن جده قال بعث الی
الماضی علیه السلم یوما فاجلسنی للغداء فلما جاؤا بالمائدة لم یکن علیها بقل فامسک یده ثم قال
للغلام اما علمت انی لا اکل علی مائدة لیس علیها فیها خضرة فاتنی بالخضر قال فذهب الغلام

بجاء

فجاء بالبقل فالقاه علی المائدة فمد علیه السلم یده حینئذ و اکل شرح الخضر بضم خاء با نقطه و سکون و فتح ضاد با نقطه
جمع خضره بضم خاء و سکون ضاد سبزیها مثل کاسنی و نعناع و کندنا و مانند آنهاست میان این حدیث و حدیثی که گذشت در
حدیث چهارم از باب پنجاهم که باب فضل الخبز است منافاتی نیست زیرا که میتواند بود که آنچه گذشت در صورتی باشد که قصد
تادیب آن جماعه باشد و اینجا میتواند بود که درین نوبه خبز با سبزی باشد بعد از تناول اندکی از خبز باشند
یعنی روایت است از موفق مدینی از پدرش از جدش گفت که فرستاد سوی من ابو الحسن اول امام موسی کاظم
در روزی پس نشانید مرا برای چاشت پس در وقتی که خادمان آوردند سفره را نبود بر سر آن تره پس باز داشت
دست خود را بعد از آن گفت غلام را که آیا ندانستی این را که من چیزی نمیخورم بر سر سفره که نیست در آن سبزی پس
بیاور نزد من سبزیها را او گفت که پس رفت غلام پس آورد تره را پس انداخت آن را بر سر سفره پس دراز کرد
دست خود را امام علیه السلم درین هنگام و چیزی خورد دوم اصل عن حنان قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلم
علی المائدة فمال علی البقل و امتنعت انا منه لعلة کانت بی فالتفت الی و قال یا حنان اما علمت
ان امیر المومنین صلی الله علیه لم یوت بطبق الا و علیه بقل قلت و لم جعلت فداک قال لان قلوب
المومنین خضرة و هی تحن الی اشکالها شرح ~~روایت از حنان بفتح حاء بی نقطه و تشدید نون بصیغه~~ خضرة
بفتح خاء با نقطه و کسر ضاد با نقطه است تحن بحاء بی نقطه و تشدید نون بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است
یعنی روایت است از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلم بر سر سفره پس میل کرد
بر تره و باز داشتم من خود را از آن برای آزاری که بود با من پس التفات کرد سوی من و گفت که ای حنان آیا ندانستی
اینرا که امیر المومنین صلی الله علیه آورده نشد نزد او طبقی مگر در حالی که بر سر آن بود تره گفتم که و چرا چنین بود
قربانت شوم گفت که برای اینکه دلهای مومنان سبز است و ایشان رغبت میکنند سوی هم صفتهای خود
باب صد و دوازدهم اصل باب ما جاء فی الهندباء شرح الهندباء بکسر ها و سکون نون و فتح
و کسر دال بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه و الف مقصوره و ممدوده کاسنی یعنی این باب بیان چیزیست که آمده در کاسنی از
جانب امامی هدی علیهم السلم و درین باب ده حدیث است اول اصل عن المثنی بن الولید عن ابی عبد الله علیه السلم قال
من بات و فی جوفه سبع ورقات من الهندباء امن من القولنج لیلته تلک انشاء الله شرح
القولنج بضم قاف و سکون واو و فتح لام و سکون نون و جیم و بفتح و ضم قاف و کسر لام دردی در روده که با آن
عسر خروج غائط و ریاح میباشد یعنی روایت است از مثنی بضم میم و فتح ثاء سه نقطه و تشدید نون و الف ابن ولید بفتح
واو و کسر لام از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که شب گذراند در حالی که در درون او باشد هفت برگ از کاسنی
ایمن میشود از قولنج در آن شب او انشاء الله دوم اصل عن خالد بن محمد عن جده سفیان بن السمط عن
ابی عبد الله علیه السلم قال من احب ان یکثر ماله و ولده فلیکثر اکل الهندباء شرح یکثر از باب حسن است

در شرح ماله اینجا و در حدیث آینده بلام است و اگر بجای آن همزه میبود موافق حدیث ششم این باب میبود فلیکثر
بسکون لام بصیغه امر غایب باب افعال است یعنی روایت است از خالد بن محمد از جدش سفیان بن سمط بکسر سین بی‌نقطه
و سکون میم و طاء بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که دوست دارد که بسیار شود مالش و فرزندش
پس باید که بسیار کند خوردن کاسنی را سوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال من احب ان یکثر
ماله و ولده فلیدمن اکل الهندباء شرح فلیدمن بسکون لام و دال بی‌نقطه بصیغه امر باب افعال است
یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که دوست دارد که بسیار شود مالش و فرزندش
پس باید که عادت کند خوردن کاسنی را چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم البقلة
الهندباء و لیس من ورقة الا و علیها قطرة من الجنة فکلوها و لا تنفضوها عند اکلها
قال و کان ابی علیه السلام ینهانا ان ننفضه اذا اکلناه شرح من زائده است برای تاکید عموم و ورقه بتقدیر
ورقة منها است لا تنفضوها بنون و فاء و ضاد با نقطه بصیغه نهی باب نصر است النفض بفتح نون و سکون فاء
فشاندن چیزی برای برطرف شدن آنچه بر روی آنست و مراد اینجا افشاندن هندبا است که شسته شده
برای برطرف کردن گرد روی آن و چیزی از آن آب بر روی آن مانده و نهی از افشاندن بنابر آنست که آب
روی آن قائم مقام قطره بهشت شده و باعث آنست که تلخی کاسنی کمتر باشد در اذا اکلناه ان ننفضه بصیغه مضارع
متکلم مع الغیر باب نصر است و تذکیر ضمیر راجع بهندبا جایز است چنانچه گذشت در شرح حدیث باب صد و نهم که باب
الغبیرا است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب سبزه ایست کاسنی و نیست هیچ
برگی از آن مگر بر جائی که بر آن برگ است قطره از بهشت پس بخورید آن برگ را و میفشانید آن را نزد خوردن و گفت
امام گفت که و بود پدرم علیه السلام که نهی میکرد ما را از اینکه افشانیم کاسنی را چون میخوردیم از آن پنجم
اصل عن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال الهندباء سید البقول شرح شاید که مراد ببقول در اینجا و در
حدیث هفتم این باب سبزیهای باشد که تا خورش کردن آنها متعارف نباشد پس منافات ندارد با آنچه می‌آید
در بعض احادیث باب الکراث که باب صد و چهاردهم است و ایضا رجحان چیزی بر جمیع غیر آن باعتباری منافات
ندارد با رجحان چیزی دیگر بر جمیع غیر آن باعتباری دیگر پس این منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث اول باب
الفرفخ که باب صد و هفدهم است یعنی روایت است از زیاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کاسنی بهتر سبزیهاست
ششم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال علیک بالهندباء فانه یزید فی الماء و یحسن الولد
و هو حار لین یزید فی الولد الذکورة شرح یحسن از باب تفعیل یا باب افعال است و ولد در اول
بفتح واو و فتح لام است یا در اول و دوم بضم واو و سکون لام است لین بفتح لام و تشدید یاء دو نقطه
در پایین مکسوره و بتسکین یاء بمعنی نرم است و مراد اینجا معتدل الحرارت است موافق حدیث آینده

یا مراد نرم کننده شکم است یا مراد صلاح رطب و حد یابس است الذکورة بضم دال و ضم کاف جمع ذکر منصوب و مفعول است
یا تمیز و صفت ولد است یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در باب کاسنی را چه
بدرستی که آن زیاد میکند در آب منی و نیکو میکند فرزند را و آن گرم و نرم است می‌افزاید در فرزندان نرینگان را
هفتم اصل عن محمد بن الفیض قال تغدیت مع ابی عبد الله علیه السلام و علی الخوان بقل و معنا شیخ فجعل
یتنکب الهندباء فقال ابو عبد الله علیه السلام اما انکم تزعمون ان الهندباء باردة و لیست
کذلک و لکنها معتدلة و فضلها علی البقول کفضلنا علی الناس شرح روایت است از محمد بن فیض گفت
که چاشت خوردم با امام جعفر صادق علیه السلام و بر خوان بود تره و با ما بود پیری پس شروع کرد اجتناب میکرد از
خوردن کاسنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باشید بدرستی که شما گمان میکنید که کاسنی سرد است و نیست
چنان و لیکن آن میانه است و رجحان آن بر سایر تره‌ها مانند رجحان ما بر سایر مردمان است هشتم اصل عن ابی
بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام کلوا الهندباء فما من صباح الا و ینزل
علیها قطرة من الجنة فاذا اکلتموها فلا تنفضوها قال و قال ابو عبد الله علیه السلام کان ابی علیه السلام
ینهانا ان ننفضها اذا اکلناها شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام که بخورید کاسنی را چه نیست هیچ اول روز مگر بر حالی که فرود می‌آید بر کاسنی قطره از بهشت
پس چون بخورید آن را پس میفشانید آن را ابو بصیر گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بود پدرم علیه السلام که
نهی میکرد ما را از اینکه افشانیم کاسنی را چون خوریم آن را بیان این سند در شرح حدیث چهارم این باب
۹ اصل عن محمد بن اسمعیل قال سمعت الرضا علیه السلام یقول اکل الهندباء شفاء من کل داء ما
من داء فی جوف ابن ادم الا قمعه الهندباء قال و دعا به یوما لبعض الحشم و کان یاخذه الحمی
و الصداع فامر ان یدق و یصیره علی قرطاس و یصب علیه دهن البنفسج و وضعه علی راسه
ثم قال انه یذهب بالحمی و ینفع من الصداع و یذهب به شرح ضمیر مستتر در دعا و در امر و در وضعه
راجع بامام است تا سوم راجع ببعض است الحشم بفتح حاء بی‌نقطه و فتح شین با نقطه و تخفیف میم خواص ملازمان
یدق بدال بی‌نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است و ضمیر مستتر راجع ببعض است یصیره از باب
تفعیل است یصب بصاد بی‌نقطه و تشدید باء یک نقطه از باب نصر است یعنی روایت است از محمد بن اسمعیل گفت که شنیدم
از امام رضا علیه السلام میگفت که خوردن کاسنی باعث شفا است از هر درد بیان اینکه نیست هیچ دردی در
درون فرزند آدم مگر آنکه مغلوب میکند آن را کاسنی راوی گفت که و امام طلبید کاسنی را در روزی برای بعض
خواص خود و بود که میگرفت او را تب و درد سر پس امر کرد باینکه کوفته کنند آن را و گردانند آن را بر کاغذی
و ریزند بر آن روغن بنفشه را و گذاشت آن را بر سر او و بعد از آن امام گفت که بدرستی که کاسنی میبرد تب را و فایده

می‌رساند و دور میکند از درد سر و میبرد آنرا دوم فصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلم
قال بقلة رسول الله صلی الله علیه و آله الهندباء و بقلة امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله الباذروج و
بقلة فاطمة علیها السلام الفرفخ شرح باذروج بباء یکنقطه و الف و فتح ذال با نقطه و ضم راء بی‌نقطه و سکون
واو و جیم در اختیارات بدیعی گفته که نوعی از ریحان کوهی است در دامن کوهها باشد و صاحب کتاب محاسن ادب
تفسیر آن کباد رنجبویه کوهی است در دامن کرده الفرفخ بفتح فاء و سکون راء بی‌نقطه و فتح فاء دوم و خاء
با نقطه خرفه یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که تره رسول الله صلی الله علیه و آله
که بسیار میخورده کاسنی است و تره امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که بسیار میخورده باذروج است و تره فاطمه علیها السلام
که بسیار میخورده خرفه است مراد آنست که هر کدام اینها مذاق و مزاج یکی موافق بوده باب صد و سیزدهم
فصل باب الباذروج شرح این باب بیان باذروج است که بیان شد در شرح حدیث آخر
باب پیش درین باب چهار حدیث است اول فصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله کان یعجب رسول الله صلی الله علیه و آله من البقول الحوک شرح الحوک بفتح حاء بی‌نقطه
و سکون واو باذروج و گاهی خرفه را نیز حوک میگویند یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که خوش می‌آمد رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله تره‌ها باذروج دوم
فصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله یعجبه الباذروج
شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم فصل عن ایوب بن نوح قال حدثنی من حضر مع ابی
الحسن الاول علیه السلم المائدة فدعا بالباذروج و قال انی احب ان استفتح به الطعام فانه یفتح
السدد و یشهی الطعام و یذهب بالسل و ما ابالی اذا انا افتتحت به ما اکلت بعده من
الطعام فانی لا اخاف داء و لا غائلة شرح یفتح بفاء و تاء دو نقطه در بالا و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب منع است السدد بضم سین بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه اول جمع سده بضم سین و تشدید
دال بستگیها در رودها و مانند آنها یشهی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الطعام منصوب
و مفعول به است یعنی روایتست از ایوب بن نوح گفت که خبر داد مرا کسی که حاضر شد با امام موسی کاظم
علیه السلم سفره چاشت را پس امام طلب کرد باذروج را و گفت که بدرستی که من دوست میدارم که
ابتدا کنم بباذروج خوراک را چه بدرستی که آن میگشاید بستگیها را و اشتهای طعام می‌آورد و میبرد سل را
و پروا نمیکنم چون من ابتدا کرده باشم بباذروج آنچه را که خورده باشم بعد از ان از جمله خوراک چه بدرستی
که من نمیترسم از دردی و نه مفسده در ان هنگام فصل قال فلما فرغنا من الغداء دعا به
ایضا فرأیته یتتبع ورقه علی المائدة و یاکله و یناولنی منه و هو یقول اختم طعامک

به

به فانه یمری ما قبل کما یشهی ما بعد و یذهب بالثقل و یطیب الجشاء و النکهة شرح یتتبع بتاء
دو نقطه در بالا و باء یکنقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است اختم بخاء با نقطه و تاء دو نقطه
در بالا بصیغه امر باب ضرب است یمری براء بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است قبل و بعد
مبنی بر ضم است یطیب از باب تفعیل است الجشاء بضم جیم و تخفیف شین نقطه‌دار و الف و همزه باد گلو النکهة بفتح نون — باد گلوم
و سکون کاف نفس دهن یعنی راوی گفت که پس در وقتی که فارغ شدیم از چاشت امام طلب کرد باذروج را نیز
و دیدم امام را که پیروی میکرد باذروج را بر سر سفره و میخورد آنرا و میداد بمن از ان و میگفت که ختم کن — واوم
خوراک خود را با آن چه بدرستی که آن گوارا میکند آنچه را که پیش از ان خورده شده چنانچه اشتها می‌آورد آنچه را که
بعد از ان خورده میشود و میبرد سنگینی معده را و خوشبو میکند باد گلو را و نفس دهن را چهارم فصل
عن اشکیب بن عبدة الهمدانی باسناده عن ابی عبدالله علیه السلم انه قال الحوک بقلة الانبیاء
اما ان فیه ثمان خصال یمری و یفتح السدد و یطیب الجشاء و النکهة و یشهی الطعام و یسل
الداء و هو امان من الجذام اذا استقر فی جوف الانسان قمع الداء کله شرح روایتست
از اشکیب بکسر همزه و سکون شین با نقطه و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه ابن عبده
بفتح عین بی‌نقطه و سکون و فتح باء یکنقطه همدانی بفتح ها و سکون میم و دال بی‌نقطه سندی که او روایت از
امام جعفر صادق علیه السلم کرده و گفت که باذروج تره پیغمبرانست آگاه باش بدرستی که در آن هشت خصلت است
اول گوارا میکند طعام را دوم میگشاید بستگیها را سوم خوشبو میکند باد گلو را چهارم خوشبو میکند
نفس را پنجم اشتهای طعام می‌آورد ششم بیرون میکند درد را هفتم امان است از
خوره هشتم چون قرار گیرد در درون آدمی مغلوب میکند درد را بالکلیه باب صد و چهاردهم فصل
باب الکراث شرح کراث بضم کاف و تشدید راء بی‌نقطه و الف و ثاء سه نقطه است یعنی این باب بیان
گندنا است درین باب هشت حدیث است اول فصل عن موسی بن بکر قال اشتکی غلام لابی الحسن علیه السلم
فسأل عنه فقیل به طحال فقال اطعموه الکراث ثلثة ایام فاطعمناه فقعد الدم ثم برأ
شرح الطحال بفتح طاء بی‌نقطه و تخفیف حاء بی‌نقطه مصدر باب علم و ورم طحال بکسر طاء یعنی سپرز قعد
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است ضمیر مستتر راجع بطحال است الدم منصوب و مفعول قعدت بمعنی
اخرج نظیر قول شاعر و کوشتئان ابکی بکیت و تفکرا و مقصود آنست که بجای غایط از او خون بیرون آمد
برأ بباء یکنقطه و راء بی‌نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و منع است یعنی روایتست از موسی بن
بکر گفت که دردمند شد غلامی از امام موسی کاظم علیه السلم پس امام پرسید از او پس گفته شد که با او هست ورم
سپرز پس امام گفت که بخورانید او را گندنا در سه روز پس خورانیدیم او را پس نشست خون بعد از آن

صحیح شد دوم اصل عنه قال حدثنی من رای ابا الحسن علیه السلم یاکل الکراث من المنارة ویغسله بالماء ویاکله شرح المنارة بفتح میم و تخفیف نون و الف منقلبه از واو و تخفیف را بی نقطه کردوی زمین زراعت و آن قطعه ایست از زمین که جدا کرده شده بمرز برای کاشتن چیزی علیحده مثلا یعنی روایتست از موسی بن بکر گفت که خبر داد مرا کسی که دید امام موسی کاظم علیه السلم را که میخورد گندنا را از کردوی گندنا و می شست آنرا باب و میخورد آنرا سوم اصل عن یونس بن یعقوب قال رایت ابا الحسن علیه السلم یقطع الکراث باصوله فیغسله بالماء و یاکله شرح ~~المنارة بفتح میم و تخفیف نون بی نقطه والف منقلبه از واو~~ روایتست از یونس بن یعقوب گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را که میبرید گندنا را با بیخهای آن پس میشست آنرا باب و میخورد آنرا چهارم اصل عن فرات بن احنف قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الکراث فقال کله فان فیه اربع خصال یطیب النکهة و یطرد الریاح و یقطع البواسیر و هو امان من الجذام لمن ادمن علیه شرح روایتست از فرات بن احنف گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از گندنا پس گفت که بخور آنرا چه بدرستی که در آنست چهار خصلت خوشبو میکند نفس دهن را یا بیخ کر کند دهن را میبرد و دفع میکند بادها را و میبرد بواسیر را و آن امانیست از خوره برای کسی که مداومت کرد بر آن پنجم اصل عن احمد بن ابی عبد الله عن محمد بن عیسی او غیره عن عبد الرحمن عن حماد بن زکریا عن ابی عبد الله علیه السلم قال ذکرت البقول عند رسول الله صلی الله علیه و آله فقال کلوا الکراث فان مثله فی البقول کمثل الخبز فی سایر الطعام او قال الادام الشک من محمد بن یعقوب شرح المثل بفتح میم و فتح ثاء سه نقطه حال و صفت عجیبه او قال الادام معنیش آنست که یا بجای البقول گفت که الادام پس الادام مجرورست و این تا آخر کلام مصنف است که شک را آنحضرت بخود داده یعنی روایتست از احمد بن ابی عبد الله برقی از محمد بن عیسی اشعری یا غیر او و از عبد الرحمن از حماد بن زکریا از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مذکور شد ترها نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت که بخورید گندنا را چه بدرستی که حال آن در میان ترها مانند حال نانست در سایر خوراک یا بجای البقول گفت که الادام بکسر همزه معنی نانخورش شک از محمد بن یعقوب است ششم اصل عنه عن داود بن ابی داود عن رجل رای ابو الحسن علیه السلم بخراسان یاکل الکراث من البستان کما هو فقیل له ان فیه السماد فقال علیه السلم لا یعلق به منه شیء و هو جید للبواسیر شرح کما هو اینجا بمعنی همچنانست که کاف بمعنی علی است ما موصوله است هو مبتداست و راجع بکراث است و خبرش محذوفست بتقدیر علیه و ضمیر علیه راجع بما موصوله است این مقام در مغنی اللبیب در بیان آنکه کاف گاهی

برای استعلا بیان شد گفته که قیل فی کن کما انت المعنی علی ما انت علیه السماد بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم و الف و دال بی نقطه زور زمین خاکستر و سرگین لا یعلق بعین قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است ضمیر هو در دوم راجع بکندنا ست یا راجع بکندنای ناشسته است یعنی روایتست از احمد بن ابی عبد الله از داود ابن ابی داود از مردی که دید امام رضا علیه السلم را در خراسان که میخورد گندنا را از بستان چنانکه هست پس گفته شد او را که بدرستی که در آنست زور پس گفت امام علیه السلم که نمی چسبد بگندنا از جمله زور چیزی و گندنا خوبست برای بواسیر هفتم اصل عنه عن بعض اصحابنا عن حنان بن سدیر قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلم علی المائدة فملت علی الهندباء فقال لی یا حنان لم لا تاکل الکراث قلت لما جاء عنکم من الروایة فی الهندباء فقال و ما الذی جاء عنا قلت انه یقطر علیه من الجنة فی کل یوم قطرة قال فقال علی الکراث اذن سبع قطرات قلت فکیف اکله قال اقطع اصوله واقذف برؤوسه شرح ملت بکسر میم و سکون لام است بتقدیر میل بعلی بتضمین معنی اکب است و مراد اینست که کاسنی را بسیار میخوردم و غیر از آن از سبزیها نمیخوردم من بیانیه است انه بفتح همزه و ضمیر شان ضمیر مبتدای محذوفست بتقدیر هو انه یقطر بقاف و طاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا مجهول باب تفعیل یا باب نصر است قطرة مرفوعست اذن بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و سکون نون بمعنی درین هنگام است سبع مرفوعست اکله اکله بمد همزه و الف و ضم کاف بصیغه متکلم است یا بفتح همزه و سکون کاف بصیغه مصدر است اقطع بصیغه مطهر امر باب منع است و قطع اصول بمعنی بریدن بعض چیزیست که سفیدست و در خاک پنهانست پس مراد آنست که قطع مکن آقذف بصیغه امر باب ضرب است یعنی روایتست از اصحاب ما از ابی عبد الله از بعض یاران او از حنان بن سدیر گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلم بر سر سفره پس میل کردم در رو شیب شدم در خوردن برکاسنی پس امام گفت مرا که ای حنان چرا نمیخوری گندنا را گفتم برای آنچه آمد از جانب شما از روایت در کاسنی پس گفت که چیست آنچه آمد از جانب ما گفتم که آن اینست که از نشان اینست که میچکد بر کاسنی از بهشت در هر روزی قطره راوی گفت که پس امام گفت که بر گندنا درین هنگام که بقول او میگویی میچکد هفت قطره گفتم که پس چگونه میخورم گندنا را امام گفت که ببر بیخهای آنرا و بینداز سرهای آنرا مراد آنست که بیخ آنها را که سفید است نیز بخور و سر از آنرا بخور هشتم اصل عنه عن بعض اصحابه رفعه قال کان امیر المومنین صلی الله علیه و آله یاکل الکراث بالملح الجریش شرح الجریش بفتح میم و کسر را بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه نیم کوب یعنی روایتست از احمد بن ابی عبد الله از بعض یاران او و نسبت داده خبر را با مامی که گفت که بود امیر المومنین صلی الله علیه که گندنا میخورد گندنا را با نمک نیم کوب باب چهارم یازدهم اصل باب الکرفس شرح کرفس بفتح کاف و فتح را بی نقطه و سکون فاء و سین بی نقطه

علاج

یعنی

نوعی است از سبزی که معروف است و در فارسی کرسب بسکون سین بی‌نقطه و کرفش بسکون فا و شین بانقطه کاهی
میگویند یعنی این باب در بیان کرسب است در این باب دو حدیث است اول اصل عن حماد بن زکریا عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علیکم بالکرفس فانه طعام الیاس والیسع ویوشع بن
نون شرح روایت است از حماد بن زکریا از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم که دریابید کرسب را چه بدرستی که آن خوراک سه پیغمبر است اول الیاس بکسر همزه و سکون لام و یا دو
نقطه در پایین و الف و سین بی‌نقطه و دوم الیسع بفتح یا دو نقطه در پایین و فتح سین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه
و سوم یوشع بضم یا دو نقطه در پایین و سکون واو و فتح شین بانقطه و عین بی‌نقطه ابن نون بضم نون
اول و سکون واو دوم اصل عن نادر الخادم قال ذکر ابو الحسن علیه السلام الکرفس فقال انتم تشتهونه
ولیس من دابة الا وهی تحتک به شرح و این عبارتیست از هوام که مذکور شد در حدیث هجدهم
باب الرمان که باب صد و یکم است یا اعم از آنست تحتک بحای بی‌نقطه و نون بصیغه مضارع غایب مجهول
باب افتعال است الاحتکاک برگردانیدن یعنی روایت است از نادر خادم گفت که مذکور کرد امام رضا علیه السلام
کرسب را پس گفت که شما آدمیان میخواهید آنرا و نیست هیچ جنبنده از حشرات الارض مگر برجالی
که آنرا برگردانیده میشود بسبب کرسب مراد آنست که آنها میگزند بسبب آن پس این فایده نیز
دارد برای شما باب صد و شانزدهم اصل باب الکزبرة شرح
کزبره بکسر کاف و سکون زای بانقطه و ضم و فتح بای یکنقطه و را بی‌نقطه است یعنی این باب در بیان کشنیز است در این
باب یک حدیث است اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال اکل التفاح والکزبرة
یورث النسیان شرح روایت است از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم صلوات الله علیه گفت که
خوردن سیب و کشنیز می‌آورد فراموشی را شاید که مراد سیب ترش باشد یا مراد خوردن آن دو با یکدیگر باشد باب
صد و هفدهم اصل باب الفرفخ شرح فرفخ بفتح فا دو فا و سکون را بی‌نقطه و خا بانقطه است یعنی
این باب در بیان خرفه است در این باب دو حدیث است اول اصل عن فرات بن احنف قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول لیس علی وجه الارض بقلة اشرف ولا انفع من الفرفخ وهو بقلة فاطمة علیها
السلام ثم قال لعن الله بنی امیة هم سموها بقلة الحمقاء بغضا لنا وعداوة لفاطمة صلی الله علیها
شرح روایت است از فرات بن احنف گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست بر روی زمین
سبزی شریفتر و نه سودمندتر از خرفه و آن سبزی فاطمه علیها السلام است بعد از آن امام گفت که لعنت
کناد الله تعالی بنی امیه را ایشان نام نهادند خرفه را سبزی زنان بی عقل بسبب ستیزه برای ما و دشمنی برای
فاطمه صلی الله علیها مراد آنست که یکی از ان البقلة الحمقاء است که مرکب توصیفی است چنانچه مذکور شد در حدیث

آینده و بنی امیه

آینده و بنی امیه اسقاط اللام اول کردند تا مرکب اضافی شود دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام
قال وطئ رسول الله صلی الله علیه واله الرمضاء فاحرقته فوطئ علی الرجلة وهی البقلة الحمقاء فسکن عنه
حر الرمضاء فدعا لها وکان یحبها علیه السلام ویقول من بقلة ما ابرکها شرح وطئ بطا بی‌نقطه
و سکون میم و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الرمضاء بفتح را بی‌نقطه و سکون میم و ضاد بانقطه
و الف ممدوده ریگ بسیار گرم آفتاب خورده است الرجلة بکسر را بی‌نقطه و سکون جیم خرفه و واجب توصیف
البقلة بالحمقاء در مشهور آنست که با وجود کثرت منافع آن در هر سر راه بی کاشتن میروید پس گویا که قدر خود
نمیداند من برای تبعیض است و ظرف خبر مبتدای محذوف است تقدیره هی بقلة بفتح با یکنقطه و سکون
قاف و ضمیر راجع برسول الله از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است نظیر یا ویلکه که گذشت در کتاب
الصلوة در حدیث دوم باب اول یا بنابر تانیث بقلة است تنوین است و بتقدیر بقلة است و در بعضی نسخ بقلها بی
تای تانیث و با ضمیر مونث راجع بفاطمه علیها السلام است ما ابرکها صیغه تعجب است یعنی روایت است از بعض یاران ما
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پا نهاد رسول الله صلی الله علیه واله بر ریگ بسیار گرم را پس سوزانید
او را پس پا نهاد بر خرفه و آن تره ایست که مخرد است پس ساکن شد از او گرمی ریگ گرم پس دعا کرد برای
خرفه و بود که دوست میداشت خرفه را علیه السلام و میگفت که آن از جمله سبزی اوست چه صاحب برکت
و نفع است باب صد و هجدهم اصل باب الخس شرح خس بفتح خا بانقطه و تشدید سین بی‌نقطه است
این باب در بیان کاهو است در این باب یک حدیث است اصل عن ابی حفص الابار عن ابی عبد الله علیه السلام
قال علیکم بالخس فانه یصفی الدم شرح حفص بفتح حا بی‌نقطه و سکون فا و صاد بی‌نقطه است
ابار بفتح همزه و تشدید با یکنقطه و الف و را بی‌نقطه است یصفی از باب تفعیل است یعنی روایت است
از ابو حفص سوزنگر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دریابید کاهو را چه بدرستی که آن صاف میکند
خون را باب صد و نوزدهم اصل باب السذاب شرح سذاب بفتح سین بی‌نقطه و ذال بانقطه و با
یکنقطه تره ایست معروف و فارسی آن سداب است بدال بی‌نقطه است یعنی این باب در بیان سداب است در این باب
دو حدیث است اول اصل عن رجل عن ابی الحسن علیه السلام قال السذاب یزید فی العقل شرح
روایت است از مردی از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام گفت که سذاب می‌افزاید در عقل دوم اصل
عن محمد بن موسی عن علی بن الحسن المدائنی عن محمد بن عمرو بن ابرهیم عن ابی جعفر او ابی الحسن علیهما السلام
الوهم من محمد بن موسی قال ذکر السذاب فقال اما ان فیه منافع زیادة فی العقل و
توفیر فی الدماغ غیر انه ینتن ماء الظهر وروی انه جید لوجع الاذن شرح ذکر بصیغه
ماضی مجهول یا معلوم باب نصر است السذاب مرفوع یا منصوب است زیادة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است

المصفاب

بتقدیر بی و باغ بکسر دال است غیر منصوب و مضاف است و برای استثنا منقطع است انه در اول بفتح همزه است
سنبتن بنون و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است مراد بما را الطراب مس است و
و روی ما رخ کلام علی بن الحسین است و مراد اینست که در روایت غیر محمد بن عمرو بن ابراهیم پیش از غیر انه تا آخر این
منفعت نیز مذکور است پس اخبار را جمع بسم خبر شده پس ظاهر اینست که انه در دوم بکسر همزه است و بنا بر روایت
اولی اخبار را جمع باثنین شده باعتبار اینکه هر کدام از اثنین متضمن منافع بسیار است یا ذکر اثنین بعنوان
مثال است یعنی روایت است از محمد بن موسی از علی بن حسن همدانی بسکون میم و دال بی نقطه یا بفتح میم و ذال
با نقطه از محمد بن عمرو بن ابراهیم از امام محمد باقر یا امام موسی کاظم علیهما السلام است آنکه از محمد بن موسی است
راوی لغت که مذکور شد سداب پس امام گفت که آگاه باش هر چیز که در آنست منافع آنها افزودن در
عقل است و بسیار کردن در دماغ آن یک انقدر است که کنده میکند آب شب را و روایت کرده شد که بدرستی
که سداب خوب است برای درد گوش باب صد و سیم اصل باب الجرجیر شرح
جرجیر بکسر جیم و سکون را بی نقطه و کسر جیم دوم و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه دوم است
یعنی این باب است در ترهٔ تیزک است در بیان چهار حدیث اول اصل عن حماد بن زکریا عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال ما تملأ رجل من الجرجیر بعد ان یصلی العشاء الآخرة فبات تلک اللیلة الا و نفسه
تنازعه الی الجذام شرح تملأ بهمزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است عشا بکسر عین و الف
ممدوده است اللیلة منصوب است تنازعه بنون و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه
معلوم باب مفاعله است بتقدیر نزع بالی بتضمین معنی میل است یعنی روایت است از حماد بن زکریا از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست اینکه پر شده باشد مردی از ترهٔ تیزک بعد از آنکه گزارد نماز خفتن را
پس بسر کند رانیده باشد در آن شب مگر حالی که طبع او منازعه میکند او را و میل میکند سوی جذام
دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اکل الجرجیر باللیل ضرب علیه عرق الجذام
من انفه و بات ینزف الدم شرح با در باللیل بمعنی فی است ضرب بصیغه ماضی غایب معلوم
مجرد است عرق مرفوع و فاعل است من برای ابتدا است یا برای تبعیض است و بنا بر اول مراد اینست که نزاع
در ضرب میکند از بینی او و بعد از آن در سایر اعضا میکند و بنا بر دوم مراد اینست که آن عرق از جمله
بینی اوست ضمیر مستتر در بات راجع بمن موصوله است ینزف بیای حرف مضارع و ضم نون و سکون زای با نقطه
و فا است و با برای مصاحبت است النزف اسم المصدر باب ضرب خشک شدن آب چاه و ما ینفذان
الدم مجرور و مضاف الیه است و این اشارت است باینکه خوره بسبب کثرت سودا و انتشار آن در
اعضا و فساد مزاج اعضا بسبب سودا میباشد و سودا سرد و خشک است و خون گرم و تر است پس
اگر خون خشک شود

تفعل م

اگر خون خشک شود غالب میشود و باعث خوره میشود یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که هر که خورد ترهٔ تیزک را در شب میزند رگ خوره از بینی او و شب میکند راند با خشک شدن خون
بینی او سوم اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن البقل الهندباء و الباذروج
و الجرجیر فقال الهندباء و الباذروج لنا و الجرجیر لبنی امیة شرح باذروج ریحان است در
شرح حدیث دهم باب ما جاء فی الهندباء که باب صد و دهم است یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از ترهٔ کاسنی و باذروج و ترهٔ تیزک پس گفت که کاسنی و باذروج
از ماست و ترهٔ تیزک از بنی امیه است چهارم اصل عن موفق مولی ابی الحسن علیه السلام قال کان مولای
ابو الحسن علیه السلام اذا امر بشراء البقل یأمر بالاکثار منه و من الجرجیر فیشتری له و کان یقول
علیه السلام ما احمق بعض الناس یقولون انه ینبت فی وادی جهنم و الله عز و جل یقول وقودها
الناس و الحجارة فکیف ینبت البقل شرح الشراء بکسر شین با نقطه و تخفیف را بی نقطه و الف
ممدوده و مقصوره مصدر باب ضرب خریدن و فروختن و مراد اینجا معنی اول است و من الجرجیر بجای
و الجرجیر است و ذکر من برای محافظت جواز عطف بر ضمیر مجرور است و مقصود اینست که امر میکرد بخریدن
هر نوع از سبزی حتی جرجیر و شاید که خریدن جرجیر برای این باشد که جمعی از مخالفان در مجلس او حاضر
میشده باشند و ایشان رغبت میکرده باشند در آن یا برای این باشد که باطل کند قول بعض الناس را که
از احرام میشمرند بخیال فاسد فیشتری بصیغه غایب مجهول و صیغه متکلم مع الغیر معلوم میتواند بود ما احمق
صیغه تعجب است زیرا که صیغه تعجب بنا کرده نمیشود از عیوب و الوان و سایر امور خلقیه که صفت آنها در مذکر
افعل است و در مونث فعلاء بالف ممدوده است پس ما نافیه است و احمق بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
تفعیل است التحمیق احمق شمردن کسی را و بعض منصوب و مفعول به است و ضمیر یقولون راجع به بعض الناس است
باعتبار معنی و جمله حالیه است و مقصود اینست که قول باینکه جرجیر در وادی جهنم میروید رد و وجه است
اول اینکه مراد این باشد که آن محبوب بنی امیه است و ایشان از اهل مواضع خود ملکی ندارند پس گویا که در
وادی جهنم میروید موافق آیت سورهٔ توبه و عنکبوت و ان جهنم لمحیطة بالکافرین دوم اینکه مراد
حقیقت باشد و وجه اول علامت حمق نیست با وجود اینکه مضمون این آیت حجت است در این آیت چند احتمال است
از الجمله اینکه مراد این باشد که آتش جهنم وقود ندارد اصلا بلکه بخلاف آتشهای دنیا بلکه سبب افروختگی
آن عقوبت پرستیهای مردمان است مثل از آنکه مردمان و بتها داخل آن شوند بقرینه اعدت
للکافرین زیرا که آن بیش از دخول کافران در آن آتش است یعنی روایت است از موفق بتشدید فا مفتوح
غلام امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بود صاحب امام موسی کاظم علیه السلام که چون امر میکرد بخریدن تره
امر میکرد به بسیار خریدن از آن و از ترهٔ تیزک پس خریده میشد برای او و بود که میگفت علیه السلام که صاحب حماقت

نمیشنوم بعض مردمان را برجاکی که میکویند که بدترکه تره تیزک میروید در دره در جهنم با وجود انکه الله عز وجل
در وصف آتش جهنم میکوید در سوره بقره و سوره تحریم که افروزینه آن مردمان و سنکها ست
پس چکونه میروید تره مراد آنست که پس قول آن بعض باعتبار خلقیت باب صد و بیست و یکم اصل
باب السلق شرح سلق بکسر سین بی نقطه و سکون لام و قاف است یعنی این باب بیان چغندر است در این باب
پنج حدیث است اول اصل عن الحسن بن علی بن ابی عثمان رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل
رفع عن الیهود الجذام باکلهم السلق وقلعهم العروق شرح رفع براء بی نقطه است و در بعض نسخ
بدال بی نقطه است مراد بعروق رکهاست که در کوشت میباشد و یهود انها را حرام میشمرند و ظاهر این حدیث
آنست که مکروه باشد موافق انچه مذکور شد در شرح حدیث چهارم باب ما لا یوکل من الشاة و غیرها که باب
هفتم است و میتواند بود که مراد در کهای جذام باشد ~~باتمیمکه انهارا نخورده اند~~ موافق انچه می اید در
حدیث پنجم این باب یا مراد بیخهای چغندر باشد با تمیمه که انهارا نخورده اند یعنی روایتست از حسن بن علی بن
ابی عثمان بالا بردن سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم امام کفت که بدرستی که الله عز وجل برداشت از جهودان
خوره را بخوردن ایشان چغندر را و کندن ایشان رکها را دوم اصل عن صفوان بن یحیی عن ابی الحسن علیه السلم
قال نعم البقلة السلق شرح روایتست از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلم کفت که خوب تره ایست
چغندر سوم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم ان بنی اسرائیل شکوا الی موسی علیه السلم
ما یلقون من البیاض فشکا ذلک الی الله سبحانه و تعالی فاوحی الله عز وجل الیه مرهم یاکلوا
لحم البقر بالسلق شرح مضمون این کذشت در حدیث اول باب لحم البقر و شحومها که باب پنجاه و دوم است
چهارم اصل عن محمد بن عیسی عن ابی الحسن الرضا علیه السلم انه قال اطعموا مرضاکم السلق یعنی ورقه
فان فیه شفاء و لا داء معه و لا غائلة له و یهدی نوم المریض و اجتنبوا اصله فانه یهیج
السوداء شرح یهدی بدال بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الاهداء
آرمیده کردن و ساکن کردن یعنی روایتست از محمد بن عیسی از ابو الحسن امام رضا علیه السلم انکه او کفت
که بخورانید بیماران شما را چغندر میخواهم برک چغندر را چه بدرستی که در آنست شفایی و نیست دردی
با آن و نیست مفسده از او و آرمیده میکند خواب بیمار را و اجتناب کنید از بیخ چغندر چه بدرستی که
آن بر می انکیزاند سودا را پنجم اصل عن بعض الحضینیین عن ابی الحسن علیه السلم ان السلق یقمع
عرق الجذام و ما دخل جوف المبرسم مثل ورق السلق شرح حضینی بفتح حای بی نقطه و کسر ضاد
با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون و صاحب خلاصه بضم حاء بی نقطه و صاد بی نقطه کفته ابن
منذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال با نقطه و راء بی نقطه ابو ساسان بدو سین بی نقطه انصاری از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و صاحب قاموس تابعی کفته و صاحب رایت امیر المومنین علیه السلم بوده

شاید که

شاید که راوی بعض اولاد او باشد المبرسم بصیغه اسم مفعول باب فعلله آفت زده شده به برسام که بیان شد در
شرح حدیث چهاردهم باب الاسوقه و فضل سویق الحنطة که باب پنجاه و سوم است یعنی روایتست از بعض
اولاد حضینی از امام رضا علیه السلم یا امام موسی کاظم علیه السلم انکه چغندر میبرد رک خوره را و داخل نشد
شکم صاحب برسام را مثل برک چغندر در منفعت باب صد و بیست و دوم اصل باب الکماة شرح
الکماة بفتح کاف و سکون میم و همزه و تاء تانیث دنبلان و آن چیزیست که بشکل بیخ بلغم میباشد
و کیاه ندارد و در زمستان و در فصل البهاری بار ان بهم میرسد در زیر زمین و روی زمین را بلند میکند و از ان
جای ان معلوم میشود و طعم کباب آن مانند طعم کباب کوشت است صاحب قاموس کفته که الکموّ بالفتح
الجمع الکموّ و کماة او هی اسم للجمع او هی للواحد و الکموّ للجمع او هی تکون واحدة و جمعا یعنی این باب بیان
دنبلان است در این باب دو حدیث است اول اصل عن امامة بنت ابی العاص بن الربیع و امها زینب
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قالت اتانی امیر المومنین علی علیه السلم فی شهر رمضان فاتی بعشاء
و تمر و کماة فاکل علیه السلم و کان یحب الکماة شرح امامه بضم همزه و تخفیف میم زوجه امیر المومنین
صلوات الله علیه بوده و کذشت در کتاب النکاح در شرح حدیث ششم باب نوادر که باب صد و نود و سوم است
و امها مرفوع و مبتداست زینب مرفوع و خبر مبتداست بنت صفت زینب است و این جمله معترضه است
ضمیر مستتر در قالت راجع بامامه است اتی بصیغه مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بامیر المومنین
علیه السلم است عشاء بفتح شام است و تمر از قبیل عطف خاص بر عام است یعنی روایتست از امامه دختر ابی
العاص بن الربیع و مادرش زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است امامه کفت که آمد نزد من امیر المومنین
علی علیه السلم در ماه رمضان پس داده شد شام و خرما و دنبلان پس خورد علیه السلم و بود که دوست میداشت
دنبلان را دوم اصل عن عبد الرحمن بن زید عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الکماة من المن و المن من الجنة و ماؤها شفاء للعین شرح المن بفتح میم و تشدید نون خوراکی
خداداد و آن خوراکیست که بی آزار کاشتن و آب دادن حاصل شود مثل ترنجبین و شیرخشت و کزنکبین و من اشارتست
باین آیه سوره بقره و انزلنا علیکم المن و السلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم یعنی روایتست از عبد الرحمن بن
زید از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که دنبلان از جمله خوراک خداداد است
و خوراک خداداد از بهشت است و آب دنبلان باعث شفای چشم است باب صد و بیست و سوم
اصل باب القرع شرح قرع بفتح قاف و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه است اول اصل عن السکونی عن
ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المومنین صلوات الله علیه سئل عن القرع یذبح فقال القرع لیس یذکی
فکلوه و لا تذبحوه و لا یستهوینکم الشیطان لعنه الله شرح لا یذکی بذال با نقطه و الف مقلوبه از یاء

منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعلست لا یستهوینکم الشیطان بسکون ها و کسر واو و فتح یای
دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله مفتوحه یا خفیفه ساکنه بصیغه نهی غایب معلوم باب استفعالست الاستهوا
وا داشتن کسی را بر هوی بمعنی خود رائی و پیروی خواهش نفس که مذکورست در آیت سوره نازعات و نهی
النفس عن الهوی یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیده
شد از کدو که آیا ذبح کرده میشود چون سر و گردن دارد پس گفت که کدو نیست که تذکیه کرده شود پس بخورید آنرا
و ذبح مکنید آنرا و باید که بر هوا و هوس و اندازد البته شمار شیطان لعنه الله دوم اصل وباسناده عن
ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه وآله یعجبه الدباء فی القدور وهو القرع شرح دبا
بضم دال بی نقطه و تشدید بای یک نقطه که عین الفعل و لام الفعلست و الف ممدوده است ضمیر هو راجع بدباست
و تذکیر باعتبار خبرست یا باعتبار معنی است چنانچه گذشت در شرح حدیث باب الغبیرا یعنی و بسند حدیث سابق
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نبی صلی الله علیه وآله که خوش می آمد او را دبا در دیگها و دبا
کدوست سوم اصل عن عبد الله بن میمون القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه وآله
یعجبه الدباء و یلتقطه من الصحفة شرح یلتقط بتا و قاف و طای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افتعالست الصحفة بفتح صاد بی نقطه و سکون حای بی نقطه و فا کاسه پهنی که قدری در ان گنجد که پنج کس را سیر
کند و بزرگتر از ان را جفنه میگویند یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود
نبی صلی الله علیه وآله که خوش می آمد او را کدو و بر میچید آنرا از کاسه چهارم اصل عن الحسین بن حنظلة عن
احدهما علیهما السلام قال الدباء یزید فی الدماغ شرح روایتست از حسین بن حنظله بفتح حای بی نقطه و سکون نون و ظای
بانقطه از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که کدو می افزاید در دماغ پنجم اصل عن موسی بن بکر قال
سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الدباء یزید فی العقل شرح این ظاهرست از شرح سابق ششم اصل
عن السیاری رفعه قال کان النبی صلی الله علیه وآله یعجبه الدباء وکان یامر نساءه اذا طبخن قدرا
یکثرن فیها من الدباء وهو القرع شرح سیاری بفتح سین بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین و را
احمد بن محمد بن سیارست یامر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست و مامور به اینجا محذوفست و دران دو
احتمالست اول اینکه معین نباشد پس یامر جاری مجرای غیر متعدی بحرف جر باشد و مراد این باشد که اختیار تعیین
طعام دیگ را بزنان وا میگذاشت بلکه هر روز بر روز تعیین میکرد مقادیر اجزای طعام را دوم اینکه اکثار
از دبا باشد که دلالت میکند جمله جزائیه و ان یکثرن فیها من الدباست یکثرن بصیغه مضارع جمع مونث
غایبه معلوم باب افعالست ضمیر فیها راجع بقدرست چون مونث سماعیست و بعضی میگویند که تذکیر آن نیز
جایزست یعنی روایتست از سیاری بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایتست از او است امام گفت که بود نبی

صلی الله علیه وآله

صلی الله علیه وآله که خوش می آمد او را دبا و بود که امر میکرد زنان خود را باین اینکه چون میپختند دیگی را بسیار میکردند
دران دیگ را دبا و ان کدوست هفتم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال کان
فیما اوصی به رسول الله صلی الله علیه وآله علیا علیه السلام ان قال یا علی علیک بالدباء فکله فانه یزید فی الدماغ
والعقل شرح روایتست از بعض یاران ما از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بود در آنچه سفارش کرد
بآن رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را اینکه او گفت او را که ای علی دریاب کدو را پس بخور از آنچه بدرستی که
آن می افزاید در دماغ و عقل باب صد و بیست و چهارم اصل باب الفجل شرح فجل بضم فا و سکون و ضم
جیم شرح این باب بترب است در این باب سه حدیثست اول اصل عن حنان قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام علی
المائدة فناولنی فجلة فقال یا حنان کل الفجل فان فیه ثلث خصال ورقه یطرد الریاح ولبه یسهل البول
واصوله تقطع البلغم شرح ورقه بفتح واو و فتح رای بی نقطه و قاف و ضمیر غایبست یطرد از باب نصرست لبه
بضم لام و تشدید بای یک نقطه و ضمیر غایبست اللب مغز بادام و گردکان و مانند آن و مراد اینجا مغز بیخ تربست که
بمدور آن برده است از جمله بیخ ترب مانند اینکه سفیدی تخم مرغ بر دور زردی انست و آن در بیخ ترب که بزرگ
و مدور باشد ظاهرتر میشود اصوله عبارتست از مرکب از مغز و پوست بیخ ترب و در بعض نسخ اصله بلفظ مفردست
یعنی روایتست از حنان گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام بر سر سفره پس داد مرا یک ترب پس گفت که ای حنان
بخور ترب را چه بدرستی که در انست سه خصلت اول اینکه برگ آن دفع میکند بادها را از بدن و دوم اینکه مغز
بیخ آن آسان میکند خروج بول را و سوم اینکه بیخهای آن میبرد بلغم را دوم اصل وفی روایة اخری ورقه
یمری شرح یمری بمیم و رای بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یعنی و در روایتی دیگر
از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که برگ ترب گوارا میکند طعام را سوم اصل عن درست عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الفجل یقطع البلغم ولبه یهضم وورقه یحدر البول حدرا شرح یهضم از باب نصرست یحدر بحای بی نقطه
و دال بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضربست الحدر بفتح حا و سکون دال فرود آمدن
از بالا بپایین یعنی روایتست از درست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ترب میبرد بلغم را و مغز آن
هضم میکند طعام را و برگ آن فرود می آورد بول را نوعی از فرود آوردن باب صد و بیست و پنجم باب
الجزر شرح جزر بفتح جیم و فتح زای با نقطه و رای بی نقطه هویج است یعنی این بابست در بیان گزر و در این باب سه
حدیثست اول اصل عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکل الجزر یسخن الکلیتین ویقیم الذکر
شرح روایتست از داود بن فرقد بفتح فا و سکون رای بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بیخ گزر گرم میکند دو گرده را و بر پا میکند آلت مرد را دوم اصل عن بعض اصحابنا قال قال
ابو عبد الله علیه السلام الجزر امان من القولنج والبواسیر ویعین علی الجماع شرح روایتست از بعض یاران ما

گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گزر باعث ایمنی است از قولنج و بواسیر و مدد میکند مرد را بر جماع
سوم اصل عن داود بن فرقد قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول اکل الجزر یسخن الکلیتین ویقیم الذکر
قال فقلت له جعلت فداك كيف اكله وليس لي اسنان قال فقال لي مر الجارية بسلقه وكله شرح
اکله بهمزه والف وضم کاف است بسلقه بباء حرف جر و فتح سین بینقطه و سکون لام و قاف است بالصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نصر است یعنی روایت است از داود بن فرقد که گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم
میگفت که خوردن گزر گرم میکند دو گرده را و برپا میکند آلت مردی را راوی گفت که پس گفتم امام را که
قربانت شوم چگونه بخورم از او و حال آنکه نیست مرا دندانها پس راوی گفت که پس امام گفت مرا که امر کن کنیز را
بپختن آن و بخور آنرا باب چهل و بیست و نهم اصل باب الشلجم شرح شلجم بفتح شین با نقطه و بینقطه و سکون لام
و فتح جیم و تخفیف میم است یعنی این باب شلغم است در این باب چهار حدیث اول اصل عن علی بن المسیب قال قال
العبد الصالح علیه السلم علیك باللفت فكله يعني الشلجم فانه ليس من احد الا وله عرق من الجذام واللفت
يذيبه شرح مسیب بضم میم و فتح سین بینقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه و مکسوره و باء یکنقطه است
لفت بکسر لام و سکون فاء و تاء دو نقطه در بالا است یعنی روایت است از علی بن مسیب گفت که گفت امام موسی کاظم
علیه السلم که در یاب لفت را پس بخور آنرا میخواهد شلغم را چه بدرستی که نشان آنست که نیست هیچیک مگر رگی که او راست
رگی از خوره و لفت میگدازد آن رگ را دوم اصل عن عبد العزیز بن المهتدی رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم
قال ما من احد الا وفيه عرق من الجذام فاذيبوه بالشلجم شرح روایت از عبد العزیز بن مهتدی بکسر دال
بینقطه بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم که امام گفت که نیست هیچیک مگر رگی که در او هست
رگی از خوره پس بگدازید آن را بخوردن شلغم سوم اصل عن علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن او ابی عبد الله
علیهما السلم قال ما من احد الا وبه عرق من جذام فاذيبوه بالشلجم شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم
اصل عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلم قال عليكم بالشلجم فكلوه وادمنوا اكله واكتموه الا عن اهله
فما من احد الا وبه عرق من الجذام فاذيبوه باكله شرح ادمنوا بدال بینقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه
امر باب افعال است اکتموه بتاء دو نقطه در بالا بصیغه امر باب نصر است و ضمیر منصوب راجع بمصدر ادمنوا است
و امر بکتمان برای آنست که مردم نااهل از او احمال میکنند جهت طبع خود شلغم که نهاده است یا حمل میکنند
بر علاج واقعه بعد از وقوع یعنی روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
در یابید شلغم را پس بخورید آنرا و پیوسته کنید خوردن آن را و پنهان کنید آنرا از هر کس مگر از اهل آن چه نیست
هیچیک مگر رگی که با او است رگی از خوره پس بگدازید آنرا بخوردن شلغم باب صد و بیست و هفتم
اصل باب القثاء شرح قثاء بکسر قاف و تشدید ثاء سه نقطه والف و همزه لام الفعل است یعنی این باب

بیان خیار است

بیان خیار است در این باب دو حدیث است اول اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله
علیه واله یاکل القثاء بالملح شرح روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله
صلی الله علیه واله که میخورد خیار را با نمک دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلم
اذا اكلتم القثاء فكلوه من اسفله فانه اعظم لبركته شرح اسفل عبارتست از آنکه بعد از ابرخشك تلخ است
لام در لبرکته برای تعدیه است روایت است از عبد الله بن سنان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون
خورید خیار را پس بخورید آنرا از پایین آن چه بدرستی که آن قسم خوردن بزرگ کننده تر است برکت خیار را باب
صد و بیست و هشتم اصل باب الباذنجان شرح باذنجان بباء یکنقطه والف و فتح دال با نقطه و سکون
نون معرب بادنجان بکسر دال بینقطه است یعنی این باب بادنجان است در این باب سه حدیث است اول اصل عن جعفر
بن یحیی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلم قال کلوا الباذنجان فانه یذهب الداء ولا داء له شرح روایت است
از جعفر بن یحیی از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بخورید بادنجان را چه بدرستی که آن میبرد درد را و نیست
دردی برای آن دوم اصل عن بعض اصحابنا قال قال ابو الحسن الثالث علیه السلم لبعض قهارمته
استكثروا لنا من الباذنجان فانه حار في وقت الحرارة وبارد في وقت البرودة معتدل في الاوقات
كلها جيد على كل حال شرح القهارمه بفتح قاف و تخفیف هاء والف و کسر راء بینقطه و تخفیف میم جمع
قهرمان بفتح قاف و تخفیف هاء والف و سکون هاء و فتح راء سرکاران خواه وکیل خرج باشند و خواه موکل بر زراعت
و مانند آن باشند ابن اثیر در نهایه گفته که هو الخازن والوكيل الحافظ لما تحت يده والقائم بامور الرجل
بلغة الفرس وقت الحرارة عبارتست از وقت مطلوب بودن حرارت و آن وقت غالب شدن برودت و بلغم است
در بدن و بر این قیاس وقت البروده معتدل یعنی جامع مشتمل بر اجزای حاره و اجزای بارده بالسویه است بر وجهی
که هیچکدام مغلوب دیگری نشده و اطبا آنرا مرکب القوی مینامند یعنی روایت است از بعض یاران ما گفت که
گفت امام علی نقی علیه السلم بعض سرکاران خود را که بسیار کنید برای ما از بادنجان چه بدرستی که آن گرم است
در وقتی که گرمی مطلوب باشد و سرد است در وقتی که سردی مطلوب باشد معتدل است در جمیع اوقات خوب است بر حالی
سوم اصل عن عبد الرحمن الهاشمي قال قال لبعض مواليه اقل لنا من البصل واكثر لنا من الباذنجان
فقال له مستفهما الباذنجان قال نعم الباذنجان جامع الطعم منفي الداء صالح للطبيعة
منصف في احواله صالح للشيخ والشاب معتدل في حرارته وبرودته حار في مكان البرودة بارد في
مكان الحرارة شرح عبد الرحمن بن کثیر هاشمی تصریح کرده است که این روایت از امام جعفر صادق علیه السلم یا امام موسی کاظم
علیه السلم کرده است اقل بکسر قاف و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب افعال است اکثر نیز بصیغه امر باب افعال است
مستفهما بکسر ها حال است الباذنجان در دوم بتقدیر استفهام است یا بهمزه والف است و بر هر تقدیر مکسور است

نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است الباذنجان در سموم مرفوع است جامع الطعم یا بنفع است
که طعم ان جمع کرده شیرینی و تلخی را و باین اعتبار نوعی از دوا شده مانند جلاب و سکنجبین ولیک مکروه دارد آنکه بیت منفی
بتشدید یاء و بصیغه اسم مفعول باب ضرب است منصف بصیغه اسم فاعل باب افعال یعنی معتدل کننده است مکان البرودة
عبارتست از بدی که برودت بران غالب شده و برابر این قیاس است مکان الحرارة روایتست از عبد الرحمن
هاشمی گفت که امام گفت بعض ملازمان خود را که کم کن برای ما از پیاز و بسیار کن از بادنجان پس امام گفتند
که آری بیان این آنکه بادنجان جمع کننده مزه است برطرف کرده شده در دست موافق است برای مزاج
آدمی معتدل کننده است در حالات خود موافق است برای پیر و جوان میانه است در گرمیش و سردیش گرم است
در جای برودت سرد است در جای حرارت باب صد و بیست و نهم اصل باب البصل شرح
بصل بفتح بای یکنقطه و فتح صاد بینقطه و تخفیف لام است یعنی این باب پیاز است در این باب پنج حدیث
اول اصل عن احمد بن عبد الله بن محمد الجعفی قال ذکر ابو عبد الله علیه السلام البصل فقال یطیب النکهة ویذهب
بالبلغم ویزید فی الجماع شرح جعفی بضم جیم و سکون عین بینقطه و فا و تشدید یا بدر طایفه است از یمن و لفظ
منسوب و منسوب الیه در ان یکی است یعنی روایتست از عبد الله بن محمد جعفی گفت که مذکور کرد امام جعفر صادق
علیه السلام پیاز را پس گفت که خوشبو میکند نفس دهن را یعنی که کند دهن را برطرف میکند و میبرد بلغم را
و می افزاید در قوت جماع دوم اصل عن جابر قال قال ابو عبد الله علیه السلام البصل یذهب بالنصب و یشد
العصب ویزید فی الخطاء ویزید فی الماء ویذهب بالحمی شرح النصب بفتح نون و فتح صاد بینقطه و بای یکنقطه
رنج سفر و مانند آن الخطا بفتح حاء بینقطه و طاء بانقطه و الف منقلبه از واو بهره مندی از روزی و مانند آن
یعنی روایتست از جابر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پیاز میبرد رنج را و محکم میکند پی را و می افزاید
در بهره مندی و می افزاید در آب منی و میبرد تب را سوم اصل عن الحسن بن علی الکسلان عن مثنی بیاع
الزطی و کان خاله قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کلوا البصل فان فیه ثلث خصال یطیب
النکهة و یشد اللثة ویزید فی الماء والجماع شرح زطی بضم زای بانقطه و تشدید طاء بینقطه منسوبست
بزط و ان معرب جت بفتح جیم و تخفیف تای دو نقطه در بالا معرب روستائی و صحرانشین هند که غلامان و کنیزان
هندی از ایشان بیشتر است اللثة بکسر لام و تخفیف ثای سه نقطه و تای دو نقطه عوض لام الفعل محذوف و است
و آن یاء دو نقطه در پایین است گوشت بیخ دندانها یعنی روایتست از حسن بن علی کسلان بفتح کاف و سکون
سین بینقطه از مثنی بضم میم و فتح ثای سه نقطه و تشدید نون بینقطه مفتوحه فروشنده غلام و کنیز هندی
و بود خالو حسن گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بخورید پیاز را چه بدرستی که در آنست سه خصلت
خوشبو میکند نفس دهن را و محکم میکند گوشت بیخ دندان را و می افزاید در آب منی و قوت جماع

چهارم اصل

چهارم اصل عن درست عن ابی عبد الله علیه السلام قال البصل یطیب الفم ویشد الظهر ویرق البشرة
شرح روایتست از درست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پیاز خوشبو میکند دهن را و محکم میکند پشت را و نازک
و نرم میکند پوست بدن را پنجم اصل عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله اذا دخلتم بلدا فکلوا من بصلها یطرد عنکم وباها شرح یطرد بطای بینقطه و رای بینقطه
و دال بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب نصر مجزوم است الوبا بفتح واو و فتح بای یکنقطه و همزه و بالف
و همزه نام ناسازگاری هوای موضعی یعنی روایتست از عبد الرحمن بن زید بن اسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون در سفر داخل شوید منزلها را پس بخورید از پیاز آنجاها تا دفع کند از شما ناسازگاری
هواهای آنجاها را باب صد و سی ام اصل باب الثوم شرح ثوم بضم ثای سه نقطه و سکون واو است
یعنی این باب سیر است در این باب سه حدیث اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن اکل الثوم
فقال انما نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عنه لریحه فقال من اکل هذه البقلة الخبیثة فلا یقرب مسجدنا
فاما من اکله ولم یأت المسجد فلا بأس شرح لا یقرب بصیغه نهی باب علم است ظاهر مسجدنا آنست که نهی مخصوص
قرب مسجد رسول الله باشد چون رسول الله بسیار متاذی میشده از خوردن آن و از بوی آن چون مخالف مزاج شریف
بوده و تعظیم او در حیات و ممات یکیست لیکن الف لام المسجد اینجا و در حدیث آینده برای عهد خارجی خواهد
بود و حدیث سوم این باب موید آنست و مستفاد میشود که مخصوص نباشد و الله اعلم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خوردن سیر پس امام گفت که جز این نیست که نهی کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله از آن برای بوی آن با بیرون شدن که گفت که هر که خورد این تره ناخوش را پس باید که نزدیک
نشود مسجد ما را پس اما کسی که خورد آن را و نیاید بآن مسجد پس نیست پروائی مراد آنست که استعمال خبیثه اینجا موافق نیست
با استعمال خبائث در آیت سوره اعراف یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث بلکه مراد ناخوش باعتبار مزاج
قائل ان کلام است دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن اکل الثوم والبصل والکراث
فقال لا بأس باکله نیا و فی القدور ولا بأس بان یتداوی بالثوم ولکن اذا اکل ذلک احدکم فلا یخرج
الی المسجد شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از خوردن سیر و پیاز
و گندنا پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن در حالی که خام باشد و در حالی که در دیگها باشند و نیست
پروائی باینکه دوا کرده شود بخوردن سیر ولیکن چون خورد یکی از شما سیر را پس باید که از خانه بیرون
نرود سوی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله سوم اصل عن الحسن الزیات قال لما ان قضیت نسکی
مررت بالمدینة فسألت عن ابی جعفر علیه السلام فقالوا هو بینبع فاتیت ینبع فقال لی یا حسن
اتیتنی الی ههنا فقلت نعم جعلت فداک کرهت ان اخرج ولا اراک فقال انی اکلت

من هذه البقلة یعنی الثوم فاردت ان اتنحی عن مسجد رسول الله صلی الله علیه واله شرح ان بفتح همزه وسکون
نون زائده است تنحی بضم نون وضم سین است اتنحی بنون وحاء بی‌نقطه والف منقلبه از یاء منقلبه از واو
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل است یعنی روایت است از حسن روغن زیتون فروش گفت که در قوم که
اخر کردم افعال عمره یا حج خود را گذشتم بمدینه پس رسیدم مردمان را از امام محمد باقر علیه السلم پس گفتند که او در
ینبع است پس آمدم بینبع پس گفت مرا که ای حسن آمدی نزد من تا اینجا گفتم که آری قربانت شوم خواستم که
بیرون روم سوی کوفه و ندیدم ترا پس امام گفت که بدرستی که من خوردم این تره را میخواهم پس را این خواستم که دور کنم
از مسجد رسول الله صلی الله علیه واله و ظاهر این است که دور شدن از مسجد ینبع مطلوب بنا شد باب صد و سی یکم
اصل باب الصعتر شرح صعتر بفتح صاد بی‌نقطه وگاهی بجای آن سین بی‌نقطه می‌آیند وسکون عین بی‌نقطه وفتح تاء
دو نقطه در بالا وتخفیف راء بی‌نقطه است و فارسی آن آویشن است یعنی این باب بیان سعتر است درین باب ده
حدیث است اول اصل عن زیاد القندی عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال کان دواء امیر المومنین صلوات
الله علیه واله الصعتر وکان یقول انه یصیر للمعدة خملا کخمل القطیفة شرح یصیر بصاد بی‌نقطه وباء
دو نقطه در پایین وراء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بصعتر است
ومراد آنست که باعث خمل میشود و آن علامت قوت معده است الخمل بفتح خاء بانقطه وسکون میم پرز جامه
ومانند آن و آن جامه را مخمل بضم میم اول وفتح میم دوم بنا مینند یعنی روایت است از زیاد قندی از امام موسی
کاظم علیه السلم گفت که بود درمان امیر المومنین صلوات الله علیه واله سعتر و بود که میگفت که بدرستی که سعتر
میگرداند برای معده پرزی مانند پرز قطیفه دوم اصل عن بعض الواسطیین عن ابی الحسن علیه السلم انه
شکا الیه الرطوبة فامره ان یستف الصعتر علی الریق شرح یستف بسین بی‌نقطه وتشدید فاء بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افتعال است الاستفاف خوردن درمان خشک کوفته وآن درمان را سفوف بفتح سین مینامند
یعنی روایت است از بعض اهل واسط از امام موسی کاظم علیه السلم اینکه آنمرد شکایت کرد سوی امام رطوبت
معده را پس امام امر کرد او را باینکه سفوف کند سعتر را بر ناشتا باب صد و سی و دوم اصل باب
الخلال شرح الخلال بکسر خاء بانقطه وتخفیف لام چوبی که میان دندانها را پاک کنند یعنی این باب بیان چوب
میان دندان پاک کننده کو است درین باب دوازده حدیث است اول اصل عن هشام بن سالم قال
قال ابو عبد الله علیه السلم قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم نزل علی جبرئیل علیه السلم بالخلال یعنی روایت است
از هشام بن سالم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم که فرود آورد بر من
جبرئیل علیه السلم خلال را یا بعضی که امر کرد مرا باستعمال خلال کردن دوم اصل عن ابی جمیلة قال قال لی
ابو عبد الله علیه السلم نزل جبرئیل علی رسول الله صلی الله علیه واله بالسواک والخلال والحجامة

شرح

شرح السواک بکسر سین بی‌نقطه وتخفیف واو ومسواک حجامه بکسر حاء بی‌نقطه وجیم است یعنی روایت است از ابو جمیله
گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که فرود آورد جبرئیل علیه السلم بر رسول الله صلی الله علیه واله
مسواک را وخلال را و حجامت را استحباب حجامت اطفال بعد از چهار ماهگی در هر ماهی یکبار گذشت در کتاب
العقیقه در حدیث هفتم اخر ابواب شاید که مخصوص سن طفولیت نباشند چنانچه ظاهر است از حدیث نهم
باب الرماد که باب صد و یکم است سوم اصل عن وهب بن عبد ربه قال رایت ابا عبد الله علیه السلم یتخلل
فنظرت الیه فقال ان رسول الله صلی الله علیه واله کان یتخلل وهو یطیب الفم یعنی روایت است از
وهب بفتح واو وسکون وفتح هاء وباء یکنقطه ابن عبد ربه گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که خلال میکرد
پس نگاه کردم سوی او از روی تعجب پس امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله بود که خلال میکرد
و آن خوشبو میکند دهن را چهارم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال نزل النبی صلی الله علیه واله
جعفر بن ابی طالب خلالا فقال له یا جعفر تخلل فانه مصلحة للفم او قال للثة ومجلبة للرزق
ضمیر انه راجع بمصدر تخلل است مصلحه بفتح میم وسکون صاد بی‌نقطه وفتح لام بصیغه اسم مکان برای کثرت است
مثل مأسده یا بکسر میم بصیغه اسم الت برای مبالغه در صعوبت مثل مفضال بمعنی کثیر الفضل ومنکاه
بمعنی کثیر النکاح چنانچه گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث پنجم باب ان الائمه علیهم السلم نور الله عز وجل
که باب بیست دوم است و بر هر تقدیر ماخوذ است از صلح که اسم اصلاح است نظیر فساد در آیت سوره بقره
که ان الله لا یحب الفساد که اسم افساد است و دلالت هر دو یکی است و برین قیاس است مجلبه بفتح جیم وسکون
جیم وفتح لام وباء یکنقطه او از نشر رحل است وضمیر قال راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است لثه بکسر
لام وتخفیف تاء سه نقطه بالا گذشت در شرح حدیث سوم باب صد و بیست و نهم روایت است از مردی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که داد نبی صلی الله علیه واله جعفر بن ابی طالب را خلالی پس گفت او را که ای جعفر
خلال کن چه بدرستی که خلال کردن جای اصلاح بسیار است برای دهن یا گفت که برای گوشت بیخ دندانها
وجای کشیدن بسیار است برای روزی پنجم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی
صلی الله علیه واله تخللوا فانه مصلحة للثة والنواجذ شرح النواجذ بفتح نون وتخفیف واو والف م وکسر جیم
جمع و ذال بانقطه ناجذ بکسر جیم دندانها روایت است از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت نبی صلی الله علیه واله که خلال کنید زیرا که خلال کردن جای اصلاح بسیار است برای گوشت
بیخ دندانها و برای دندانها ششم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی
الله علیه واله تخللوا فانه ینقی الفم ومصلحة للثة شرح ینقی بنون وقاف بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعیل است التنقیه پاکیزه کردن باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق هفتم اصل

عن يعقوب بن شعيب عمن اخبره ان ابا الحسن عليه السلم اتى بالخلال من الاخلة المهياة وهو فى منزل
الفضل بن يونس فاخذ منه شظية ورمى بالباقى شرح اخلة بفتح همزه وكسر خاء بانقطه وتشديد لام
جمع خلال است المهياة بياء دو نقطه در پايين و همزه بصيغه اسم مفعول باب تفعيل آراسته شده بصبور يا
وآماده كرده شده براى ميهمانان الحاق تاء تانيث براى افاده معنى جمعى است عكس نخل ونخله حكايت
خوردن امام موسى كاظم عليه السلم در خانه فضل بن يونس در حديث سيوم باب صفة الوضوء فى الطعام گذشت
حمل و مرجح است الشظية بفتح شين بانقطه وكسر ظاء بانقطه وتشديد ياء دو نقطه در پايين پاره كوچك
كه جدا كرده شود از چوبى بزرگتر يعنى روايتست از شعيب بن يعقوب از كسى كه خبر داد او را كه امام
موسى كاظم عليه السلم داده شد خلالى از خلالهائى كه صورت داده شده نيكو در حالى كه امام در
خانه فضل بن يونس بود پس گرفت از آن خلال پاره را و انداخت باقى آن خلال را هشتم
حديث عن ابرهيم بن عبد الحميد عن ابى الحسن عليه السلم قال لا تخللوا بعود الريحان ولا بقضيب الرمان
فانهما يهيجان عرق الجذام شرح العود بضم عين وسكون واو و دال بى نقطه چوب الريحان بفتح راء
بى نقطه چوب الريحان بفتح راء بى نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين و حاء بى نقطه گياه خوشبو صاحب
قاموس گفته الريحان نبت معروف طيب الرايحه او كل نبت كذلك او اطرافه او ورقه عود الريحان
عبارتست از ساقى از ساق ريحان خشك شده القضيب بفتح قاف وكسر ضاد بانقطه وسكون ياء دو
نقطه در پايين و باء بى نقطه چوب باريكى از درخت باشد مثل شاخ درخت يهيجان از باب تفعيل يا باب
افعال است يعنى روايتست از ابراهيم بن عبد الحميد از امام موسى كاظم عليه السلم گفت كه خلال مكنيد
بچوب ريحان ونه بچوب باريك درخت انار چه بدرستى كه آنها بر مى انگيزانند رگ خوره را نهم حديث عمن ذكره
عمن ذكره عن ابى عبد الله عليه السلم قال من تخلل بالقصب لم تقض له حاجة ستة ايام شرح
قصب بفتح قاف و فتح صاد بى نقطه و باء يك نقطه است لم تقض بصيغه مضارع غايبه مجهول معتل اللام
باب ضرب است يعنى روايتست از كسى كه مذكور كرد حديث را از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه هر كه خلال
كند بنى روا كرده نميشود براى او حاجتى در شش روز دهم حديث عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلم
قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله ان يتخلل بالقصب والريحان شرح يتخلل بصيغه مضارع غايب
مجهول از باب تفعل است و باقى ظاهر است از شرح سابق يازدهم حديث عن عبد الله بن سنان عن ابى عبد الله
عليه السلم قال كان النبى صلى الله عليه وآله يتخلل بكل ما اصاب ما خلا الخوص والقصب شرح
الخوص بضم خاء بانقطه وسكون واو و صاد بى نقطه برگ درخت خرما و آن منصوبست يعنى روايتست از عبد الله
ابن سنان از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه بود نبى صلى الله عليه وآله كه خلال ميكرد بهر چه برخورد سواى برگ

درخت خرما

درخت خرما و نى منافات نيست ميان اين و حديث هشتم اين باب زيرا كه احتمال خوره در نبى صلى الله عليه وآله نبوده
دوازدهم حديث عن بعض من رواه عن ابى عبد الله عليه السلم قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن التخلل با
الرمان والآس والقصب وقال انهن يحركن عرق الاكلة شرح الآس بهمزه و الف وتخفيف سين بى نقطه
درخت مورد الاكلة بهمزه و الف وكسر كاف وتخفيف لام خوره يعنى روايتست از بعضى از آنكه روايت كرد
حديث را از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه نهى كرد رسول الله صلى الله عليه وآله مر دمان را از خلال كردن بچوب
انار و درخت مورد و نى و گفت كه بدرستى كه آنها بر مى انگيزانند رگ خوره را باب صد و سى و سوم
باب فى ما يخرج بين الاسنان شرح اين باب بيان بيرون انداختن طعاميست كه داخل ميشود
ميان دندانها در اين باب چهار حديث است اول حديث عن اسحق بن جرير قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن
اللحم الذى يكون فى الاسنان فقال اما ما كان فى مقدم الفم فكله واما ما كان فى الاضراس
فاطرحه شرح الاسنان بفتح همزه وسكون سين بى نقطه و نون جمع سن بكسر سين و تشديد نون دندانها
مقدم الفم عبارتست از جائى كه خارج است از دندانها در جانب درون پوست رو و دو لب و براى
بيرون آوردن چيزى از آنجا احتياج بخلال نيست بلكه زبان يا انگشت كافى است الاضراس بفتح همزه و سكون
ضاد بانقطه و راء بى نقطه و سين جمع ضرس بكسر ضاد و سكون راء دندانهاى كاواك يا نيمه كه پيوسته بيكديگر
نيست و مراد بفى الاضراس بين الاضراس است اطرحه بصيغه امر باب منع است يعنى روايتست از اسحق بن
جرير بفتح جيم وكسر راء بى نقطه اول و سكون ياء دو نقطه در پايين گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از
گوشتى كه ميباشد در دندانها پس امام گفت كه اما آنچه باشد در پيش دهن كه بيرون از دندانهاست پس
بخور آنرا و اما آنچه باشد در ميان دندانهاى كاواك پس بينداز آنرا دوم حديث عن ابن سنان عن ابى
عبد الله عليه السلم قال ما يكون على اللثة فكله وازدرده وما يكون بين الاسنان فارم به شرح اللثة
بكسر لام وتخفيف ثاء سه نقطه است ازدرده بزاى بانقطه و دال بى نقطه منقلبه از تاء افتعال و راء بى نقطه و دال
بى نقطه بصيغه امر باب افتعال است الازدراد فرو بردن چيزى در گلو بى خاييدن آن اللثة گوشتى يعنى روايتست
از ابن سنان از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه آنچه ميباشد بر روى گوشت بيخ دندانها پس بخور آنرا و بلع
كن آنرا و آنچه ميباشد در ميان دندانها پس بينداز آنرا سوم حديث عن الفضل بن يونس قال تغدى عندى ابو الحسن
عليه السلم فلما ان فرغ من الطعام اتى بالخلال فقلت جعلت فداك ما حد هذا الخلال فقال يا فضل
كلما بقى من فيك فما ادرت عليه لسانك فكله وما استكن فاخرجه بالخلال وانت فيه بالخيار
وان شئت طرحته وان شئت اكلته شرح ادرت بدال بى نقطه و راء بى نقطه بصيغه ماضى مخاطب معلوم
معتل العين واوى باب افعال است فكله اشارتست بانكه انداختن آن اولى از اسراف است استكن بتشديد نون مفتوحه

بصیغه ماضی غایب معلوم مضاعف باب استفعال است الاستکنان در پرده شدن و مراد اینجا ماندن در میان دندانهاست
ظاهر فاخرجه بالخلال آنست که اگر اخراج آن بزبان کنند حکم قسم دوم دارد تا آنکه شخص میان دو چیز منافات
ندارد و با استحباب یکی و کراهت دیگری یعنی روایتست از فضل بن یونس گفت که چاشت خورد نزد امام
موسی کاظم علیه السلم پس همان وقت که فارغ شد از طعام داده شد خلال پس گفتم که قربانت شوم حیثیت قرار
داد آن خلال پس گفت که ای فضل هر آنچه ماند در دهن تو پس آنچه گردانیدی بر آن زبان ترا با جمیع که بیرون
آوردی از زبان چون در بیرون دندانها بود پس بخور آنرا و آنچه در میان دندانها فرو رفت پس بیرون
آور از خلال و تو در آن باختیاری اگر خواهی می اندازی آنرا و اگر خواهی بخوری آنرا چهارم اصل
عن احمد بن محمد رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال قال لا یزدردن احدکم ما یتخلل به فانه یکون
منه الدبیلة شرح با در به بمعنی لام تعلیل است یا برای آلت است و بنابر اول مراد بما یتخلل به طعامی است
که بخلال بیرون می آید و بنابر دوم مراد خلال است الدبیلة بضم دال بی نقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین انثی در دوم جوهری گفته که والدبیلة الداهیة وهی مصغرة للتکبیر و صاحب قاموس گفته که و کجهینة
الداهیة وداء فی الجوف کالدبة بالضم والفتح و ابن اثیر در نهایه گفته که الدبیلة هی خراج و دمل کبیر یظهر
فی الجوف فیقتل صاحبها غالبا وهی تصغیر دبلة وکل شیء اجتمع فقد دبل و مطرزی در مغرب گفته که والدبیلة
داء فی البطن من فساد یجتمع فیه و نووی در شرح کتاب مسلم در باب صفات المنافقین گفته که واما الدبیلة فبدال
مهملة ثم باء موحدة مفتوحة وقد فسرها فی الحدیث بسراج من نار من در منه برای سببیت است یعنی روایتست از احمد
ابن محمد بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آن امام گفت که باید که فرو نبرد یکی از شما
آنچه را که خلال میکند برای آنکه چه بدرستی که بیابانند بسبب آن آفت درونی باب صد و سی و چهارم
اصل باب الاشنان والسعد شرح اشنان بضم همزه و سکون شین با نقطه و دو نون بیخ
گیاهی است و با آن جامها شویند برای برطرف کردن چرک سعد بضم سین بی نقطه و سکون عین و دال بی نقطه
بیخ گیاهیست و خوشبوست و معروفست و صاحب اختیارات گفته و سعد را بترکی تلاقی خوانند یعنی
این باب آن اشنان و سعد است در این باب پنج حدیث و حکایتی است اول اصل عن احمد بن یزید عن ابی الحسن
الاول علیه السلم قال اکل الاشنان یبخر الفم شرح یبخر بیای یک نقطه و خای با نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال است یعنی روایتست از احمد بن یزید بفتح یای دو نقطه در پایین از امام موسی کاظم علیه السلم
گفت که خوردن اشنان بدبو میکند دهن را دوم اصل عن سعد بن سعد قال قلت لابی الحسن علیه السلم انا
ناکل الاشنان فقال کان ابو الحسن علیه السلم اذا توضأ ضم شفتیه وفیه خصال تکره انه یورث السل
ویذهب بماء الظهر ویوهی الرکبتین فقلت فالطین فقال اکل الطین حرام مثل المیتة والدم

ولحم

ولحم الخنزیر الا طین قبر الحسین علیه السلم فان فیه شفاء من کل داء ولکن لا تکثر منه وفیه امان
من کل خوف شرح توضأوا بجامع اشستن روی با اشنان است ضمیر فیه راجع بمصدر ناکل است یا راجع با اشنان است
ضمیر شفتیه راجع با ابو الحسن است یوهی بواو و یای بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و در بعضی نسخ نون است
بجای یا و معنی هر دو یکی است مضمون فقلت فالطین تا آخر گذشت در حدیث اول و نهم باب اکل الطین که باب
نحد هم است فالطین مرفوع است بعد و کیف الطین یا منصوب است بتقدیر افنا کل الطین لا تکثر بصیغه نهی
مخاطب معلوم یا نفی غایب مجهول باب افعال است یعنی روایتست از سعد بن سعد گفت که گفتم امام رضا
علیه السلم را که بدرستی که ما میخوریم اشنان را پس گفت که بود امام موسی کاظم علیه السلم که چون روی شستی با اشنان
بهم پیوسته میکرد دو لب خود را و در خوردن اشنان چند خصلت است که ناخوش داشته میشود بدرستی که آن باعث
سل میشود و میبرد آب پشت را و سست میکند دو زانو را پس گفتم که چگونه است گل پس گفت که خوردن گل
حرام است مثل خوردن مردار و خون و گوشت خوک مگر گل قبر امام حسین علیه السلم بدرستی که در آنست شفائی
از هر دردی ولیکن بسیار مخور از آن و در آنست ایمنی از هر ترسی سوم اصل عن رجل عن ابی الحسن الاول
علیه السلم قال من استنجی بالسعد بعد الغائط وغسل به فمه بعد الطعام لم تصبه علة فی فمه
ولم یخف شیئا من ارياح البواسیر شرح استنجا بسعد بمعنی داخل کردن سعد در آب استنجا است بر روشی
که آب مضاف نشود و میتواند بود که سعد بجای احجار باشد لم تصبه تا آخر لف و نشر بعکس ترتیب لف است
یعنی روایتست از مردی از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که هر که استنجا کند بسعد بعد از غائط و بشوید
بسعد دهن خود را بعد از طعام بر نمیخورد او را علتی در دهنش و نمیترسد چیزی را از جمله بادهای گواسیر
چهارم اصل عن الفضل بن عثمان عن ابی عزیز المرادی قال و هو خال ابی قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول اتخذوا فی اسنانکم السعد فانه یطیب الفم ویزید فی الجماع شرح روایتست از
فضل بن عثمان از ابی عزیز مرادی و فضل گفت که او خالوی پدر منست ابی عزیز گفت که شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت که فرا گیرید در دندانهای تان سعد کوفته را چه بدرستی که آن خوشبو میکند دهن را
و می افزاید در قوت جماع حکایت اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد قال حدثنی العباس بن موسی
فامر فوجی فمی فتزعزعت اسنانی فلم اقدر ان امضغ الطعام فرایت ابی فی المنام ومعه شیخ النوم
لا اعرفه فقال ابی رحمك الله سلم علیه فقلت یا ابه من هذا فقال هذا ابو شیبة الخراسانی قال
فسلمت علیه فقال لی ما لی اراك هكذا قال فقلت ان الفاسق العباس بن موسی امر لی فوجی
فمی فتزعزعت اسنانی فقال لی شدها بالسعد فاصبحت فتمضمضت بالسعد فسکنت اسنانی
شرح عباس بن موسی شاید که برادرزاده منصور دوانقی باشد و برادر عیسی بن موسی باشد که گذشت در کتاب الحجة

در حدیث هفدهم باب شانزدهم که باب الفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة و دیگری مذکور شد
در شرح حدیث دوم باب الاکل والشرب فی آنیة الذهب والفضة که باب نوزدهم است فاکره هر دو جا بصیغه معلوم است
فوجی بجیم و همزه بصیغه ماضی غایب مجهول از باب منع است الوجی بفتح واو و سکون جیم زدن مشت و مانند آن
التزعزع بدو زای با نقطه و دو عین بی نقطه مصدر باب تفعلل حرکت کردن المضغ بضاد با نقطه و غین با نقطه
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر و منع است رحمک الله کاف ضمیر مخاطب است و در بعضی نسخ بجای کاف
ضمیر غایب است و بنا بر اول جزو کلام پدر است و بنا بر دوم جزو کلام پسر است و در بعضی نسخ این جزو نیست
ابو شبیبه بفتح شین با نقطه و کسر باء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است و در کتب رجال ابو شبیبه فزاری از
اصحاب امام محمد باقر علیه السلم مذکور است بی بباء حرف جر و ضمیر متکلم است یعنی روایت است از ابراهیم بن ابی
البلاد که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلم است گفت که گرفت مرا عباس
ابن موسی پس امر کرد پس مشت زده شد دهن من از آن حرکت کرد دندانهای من پس توانا نشدم از آنکه
بخایم طعام را پس دیدم پدرم را در خواب و با او بود پیری که نشناختم او را پس گفت پدرم که حرکت کناد
ترا الله سلام کن بر او پس گفتم که ای پدرم کیست این پس پدرم گفت که این ابو شبیبه خراسانی است
ابراهیم گفت که پس سلام کردم بر او پس گفت مرا که چرا می بینم ترا چنین شکسته حال ابراهیم گفت که گفتم
که بدرستی که فاسق عباس بن موسی امر کرد بمن تا مشت زده شد دهن من پس حرکت کرد دندانهای من پس آن
پیر گفت مرا که محکم کن آنها را بسعد پس بصبح رسیدم پس مضمضه کردم بسعد پس ساکن و محکم شد دندانهای من
پنجم اصل عن ابی ولاد قال رایت ابا الحسن الاول علیه السلم فی الحجر وهو قاعد و معه عدة من اهل بیته
فسمعته یقول ضربت علی اسنانی فاخذت السعد فدلکت به اسنانی فنفعنی ذلک وسکنت
عنی شرح حجر بکسر حاء بی نقطه و سکون جیم معروف است در جانب میزاب کعبه ضربت بصیغه ماضی غایبه مجهول
مجرد است و ضمیر مستتر در آن و در سکنت راجع بمرض یا بگیه یا داهیه یا مانند اینهاست که بقرینه مقام معلوم
بوده یعنی روایت است از ابو ولاد بفتح واو و تشدید لام والف و دال بی نقطه گفت که دیدم امام موسی
کاظم علیه السلم را در حجر و او نشسته بود و با او بودند جماعتی از اهل بیت او پس شنیدم از او میگفت که
زده شد زکام بر دندانهای من پس گرفتم سعد را پس مالیدم با آن دندانهای خود را پس نفع کرد مرا آن
و فرو نشست از من اصل تم کتاب الاطعمة ویتلوه انشاء الله کتاب الاشربة شرح این از
الحاقات کاتبان مینماید یعنی باتمام رسید کتاب الاطعمه و لاحق آن میشود انشاء الله کتاب الاشربة ع
الشارح الفقیر الی عفو ربه الغنی خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما و عن اسلافهما فی یوم الاحد الثالث
من شهر محرم الحرام سنة ثمان وسبعین والالف الهجریة علی هاجرها السلام

٢٧٩ در بیست ورق ابتدای منتخب عنه این عبارت مسطور است

اسفریه مقابله شده

ز

دوجین مقابله شده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد واوصيائه اجمعين وبعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله تعالى عنهما مامور شد بصافي شرح كافي ابي جعفر محمد بن اسحق الرازي رضي الله تعالى عنهم بزبان فارسی وبانجام رسید شرح بیست وسه کتاب از جمله سی وسه کتاب کافی شروع نمود بتاریخ سه شنبه ششم شهر محرم الحرام سال هزار وهفتاد وهشت هجری بتوفیق الله تعالی در شرح کتاب بیست وچهارم اصل کتاب الاشربه
شرح الاشربه بفتح همزه وسکون شین بی نقطه وکسر راء بی نقطه وباء یک نقطه جمع شراب است یعنی این کتاب مشتمل بر ابواب احادیث متعلقه بانواع آشامیدنیهاست درین کتاب سی وهفت باب است اول باب فضل الماء دوم باب آخر منه سیوم باب كثرة شرب الماء چهارم باب شرب الماء من قيام والشرب بنفس واحد في نفس واحد پنجم باب القول على شرب الماء ششم باب الاواني هفتم باب فضل ماء زمزم وماء الميزاب هشتم باب ماء السماء نهم باب فضل ماء الفرات دهم باب المياه المنهي عنها یازدهم باب النوادر دوازدهم ابواب الانبذة باب ما يتخذ منه الخمر سیزدهم باب اصل تحريم الخمر چهاردهم باب ان الخمر لم تزل محرمة پانزدهم باب شارب الخمر شانزدهم باب آخر منه هفدهم باب ان الخمر رأس كل اثم وشر هجدهم باب مدمن الخمر نوزدهم باب آخر منه بیستم باب تحريم الخمر في الكتاب بیست ویکم باب ان رسول الله صلى الله عليه وآله حرم كل مسكر قليله وكثيره بیست ودوم باب ان الخمر انما حرمت لفعلها فما فعل فعل الخمر فهو خمر بیست وسوم باب من اضطر الى الخمر للدواء او للعطش او للتقية بیست وچهارم باب النبيذ بیست وپنجم باب الظروف بیست وششم باب العصير بیست وهفتم باب العصير الذي قد مسته النار بیست وهشتم باب الطلاء بیست ونهم باب المسكر يقطر منه في الطعام سی ام باب الفقاع سی ویکم باب صفة الشراب الحلال سی ودوم باب في الاشربة ايضا سی وسوم باب الاواني يكون فيها الخمر ثم يجعل فيها الخل او يشرب بها سی وچهارم باب الخمر تجعل خلا سی وپنجم باب نوادر سی وششم باب الغناء سی وهفتم باب النرد والشطرنج باب اول اصل باب فضل الماء شرح این باب بیان رجحان آبست درین باب شش حدیث است اول اصل عن عيسى بن عبد الله ابن محمد بن عمر بن علي عن ابيه عن جده قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه الماء سيد

الشراب

الشراب في الدنيا والآخرة شرح روایتست از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش که گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آب مهتر آشامیدنیست در دنیا وآخرت دوم اصل عن عبيد بن زرارة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول وذكر رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم انك تعلم انه احب الينا من الآباء والامهات والماء البارد شرح وذكر بصيغه ماضی غایب معلوم باب نصر جمله حالیه است بتقدیر وقد ذكر وضمير مستتر راجع بامام است اللهم تا آخر مفعول يقول است یعنی روایتست از عبید بن زراره که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در حالی که بتحقیق یاد کرد رسول الله صلی الله علیه وآله را که خداوندا بدرستی که تو میدانی که او محبوبتر است سوی ما از پدران ومادران وآب خنک ترجیح آب خنک بر غیر آب خنک باعتبار لذت منافات ندارد با ترجیح آب فاتر در نفع چنانچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث پنجم وهفتم باب القديد که باب شصت وچهارم است سیوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابي عبد الله عليه السلام قال اول ما يسأل الله جل ذكره العبد ان يقول له اولم ارولك من عذب الفرات شرح اول مرفوع ومبتدا است ما مصدریه است ومصدر مضاف الیه است سوال الله تعالی دو قسم است اول آنچه در مقام بیان انعام خودش است بر کافر برای اتمام حجت بر او مثل آیت سوره بلد الم نجعل له عينين ولسانا وشفتين وآیت سوره تکاثر ثم لتسألن يومئذ عن النعيم دوم آنچه در مقام حساب وموازنه میان اعمال صالحه وقبیحه است برای جزای عمل پس این حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث سیوم باب آخر في التقدير وان الطعام لا حساب به که باب سی وسیوم است که الله تعالی سوال نمیکند بندگان را از آنچه مباح کرده زیرا که سوال در این حدیث از قسم اول است ودر حق کافر است ودر آنچه گذشت از قسم دوم است ودر حق مومن است ان يقول خبر مبتدا است ودر بعضی نسخ ان ناصبه نیست ويقول مرفوع است پس اول منصوب است ونایب ظرف زمان است اولم اروك همزه استفهام انکاری وواو عاطفه بر مقدر است وآن نعمتهای سابقه بر شرب است مثل چشم وگوش وطعام پس اول معنی اول در شرب است العذب بفتح عین بی نقطه وسکون ذال با نقطه وباء یک نقطه خوش مزه خواه از طعام وخواه از شراب الفرات بضم فاء وتخفیف راء بی نقطه والف وتاء دو نقطه در بالا آب خوشگوار یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بی نقطه وتشدید جیم اول از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که اول سوال الله جل ذکره بنده را اینست که میگوید او را که آیا این نبود که سیراب کردم ترا از خوشمزه آب خوشگوار چهارم اصل عن علي بن الريان بن الصلت رفعه قال قال ابو عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيد شراب الجنة الماء شرح روایتست از علی بن ریان بفتح راء بی نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین ابن صلت بفتح صاد بی نقطه وسکون لام وتاء دو نقطه در بالا نسبت داده حدیث را گفت که امام گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که مهتر آشامیدنی بهشت آبست

ودر بعض نسخ در اینجا حدیثی دیگر موافق حدیث اول این باب هست **پنجم اصل** عن ابن فضال عمن اخبره
عن ابی عبدالله علیه السلم انه قال من تلذذ بالماء فی الدنیا لذذه الله عز وجل من اشربة الجنة **یعنی**
روایتست از حسن بن علی بن فضال بفتح فا و تشدید ضاد بانقطه از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه
او گفت که هرکه لذت برد از آب در دنیا بانمعنی که قدر آن شناخت و شکر گذاری صاحب لذت میکند او را
الله عز وجل از آشامیدنیهای بهشت **ششم اصل** عن الحسین بن علوان قال سأل رجل اباعبدالله
علیه السلم عن طعم الماء فقال سل تفقها ولا تسئل تعنتا طعم الماء طعم الحیاة **شرح**
تفقها مفعول له است یا حالست و بنابر دوم مصدر بمعنی اسم فاعلست التعنت بعین بی نقطه و نون و تاء دو نقطه
در بالا مصدر باب تفعل طلب لغزش کسی در جواب **یعنی** روایتست از حسین بن علوان بضم عین بی نقطه و سکون لام
گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم را از مزه آب پس امام گفت که سوال کن برای طلب دانش خود و سوال
مکن برای طلب لغزش مسئول مزه آب مانند مزه زندگیست مراد اینست که بی نظیرست مانند لذت زندگی **باب دوم اصل**
باب الجرمنه شرح این بابی دیگرست از تتمه باب سابق بانمعنی که متعلق بآبست در این باب چهار حدیثست اول
اصل عن ابن القداح عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله مصوا الماء مصا ولا تعبوه
عبا فانه یوجد منه الکباد **شرح** مصوا بضم و فتح میم و تشدید صاد بی نقطه مضمومه بصیغه امر باب نصر و
علم است المص بفتح میم مکیدن و آن آشامیدن آبست مانند آنکست باهستگی لا تعبوه بضم عین بی نقطه و تشدید باء
یک نقطه مضمومه بصیغه نهی باب نصرست العب بفتح عین بشتاب آشامیدن الکباد بضم کاف و تخفیف باء یک نقطه و دال
بی نقطه درد جگر و شاید که شامل تشنگی جگر نیز باشد صاحب قاموس در باب عین بی نقطه و فصل نون گفته که و الکرع
النقع ای اقطع للعطش بضرب فی ترک العجلة **یعنی** روایتست از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه واله که بمکید آب را مکیدنی و بشتاب بسیار میاشامید آنرا شتابی در آشامیدن چه بدرستی که شان اینست
که گاهی بهم میرسد از آن درد جگر **دوم اصل** عن ابن ابی طیفور المتطبب قال دخلت علی ابی الحسن
الماضی علیه السلم فنهیته عن شرب الماء فقال علیه السلم وما بأس بالماء وهو یدیر الطعام فی المعدة ویسکن
الغضب ویزید فی اللب ویطفی المرارة **شرح** المتطبب بطاء بی نقطه و دو باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل
ماهر در علم طب بعض اطبا نهی از آب میکنند در غیر بیمار را نیز برای حفظ صحت و بجای آب گلاب و عرق بید مشک
و مانند آنها میفرمایند ما اسم استفهام است یا حرف نفی است و بنابر اول برای استفهام انکاری است و مبتدا است
و باس با تنوین خبر مبتداست عکس این است و بالماء صفت باس است و بنابر دوم باس اسم ما مشابه بلیس است و بالماء خبر
آنست و بر هر تقدیر جمله و هو حالیه است یدیر بدال بی نقطه و یاء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعیل است معده بکسر میم و سکون عین و بفتح میم و کسر عین است یسکن از باب تفعیل است لب

بضم لام

المرار

شرب ٢

لب بضم لام و تشدید باء یک نقطه است یطفی بطاء بی نقطه و فاء و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
المراره بفتح میم و تخفیف دو راء بی نقطه مصدر باب نصر و علم تلخی و مراد اینجا خلط صفراء است که بغایت تلخ است
و چون در معده ریخته شود دهن تلخ میشود **یعنی** روایتست از ابن ابی طیفور متطبب گفت که داخل شدم بر امام موسی کاظم
علیه السلم پس نهی کردم او را از آشامیدن آب پس گفت امام علیه السلم که چیست ضرری که بسبب آبست و حال آنکه آب
عاقبت بخیر میکند طعام را در معده و فرو مینشاند خشم را و می افزاید در عقل و خاموش میکند آتش صفرا را **سیوم اصل**
عن ابی داود المسترق عمن حدثه قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلم فدعا بتمر فاکل واقبل یشرب علیه
الماء فقلت له جعلت فداك لو امسکت عن الماء فقال انما اکل التمر لاستطیب علیه الماء **شرح**
المسترق براء بی نقطه و تشدید قاف بصیغه اسم فاعل باب استفعال صاحب خلق خوب حاذق گویا که غلام بسیار میخرد و در
رجال در ترجمه سلیمان بن سفیان المسترق چنین است که انما سمی المسترق لانه کان راویة لشعر السید وکان یحفظ الناس لانشاد
ویاستیرق ای یرق علی قلوبهم وکان یسمی المنشد ایضا باب علم است لو برای تمنی است امسکت بصیغه ماضی معلوم باب افعال
اکل بهمزه و الف و ضم کاف است لاستطیب بکسر لام و طاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بصیغه مضارع
متکلم معلوم باب استفعال است **یعنی** روایتست از ابو داود خوشخوار کسی که خبر داد او را گفت که بودم نزد امام
جعفر صادق علیه السلم پس طلب کرد خرمائی را پس خورد و شروع کرد می آشامید بر سر آن آب را پس گفتم او را که قربانت شوم
کاش نگاهداری خود را از آب مراد شما اینست که آب از پی شیرینی ضرر دارد پس امام گفت که خرما اینست که بعد از میل
آب میخورم خرما را برای اینکه خوش لذت یابم بر سر آن آب را نزدیک باین مضمون گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث هفدهم
باب التمر که باب نود و هفتم است **چهارم اصل** عن یاسر قال قال ابوالحسن علیه السلم عجبا لمن اکل مثل ذا واشار
بیده وکم یشرب علیه الماء کیف لا ینشق معدته **شرح** عجبا منادیست بحذف حرف ندا و بعضی میگویند که
مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر عجبت عجبا و اشار بیده کلام راوی است که در میان کلام امام درآمده
و مراد اینست که دو دست خود را بهن کرد برای تعیین مشار الیه ذا و بیان اینکه مراد بمثل ذا مقداری از طعامست
که دو دست حاوی آن تواند شد بهن را بکند بقرینه آنچه می آید در حدیث سوم باب آینده **یعنی**
روایتست از یاسر بیاء دو نقطه در پایین و الف و کسر سین بی نقطه و راء بی نقطه گفت که گفت امام رضا علیه السلم که جای
تعجب برای کسی که خورد مثل این او و امام اشارت کرد بدست خود و بنا شامید بر سر آن آب را که چگونه شکافته
نشود معده او و مراد اینست که آشامیدن آب بعد از طعام بسیار ضرورست **باب سیوم اصل باب**
کثرة شرب الماء شرح این باب در بسیاری آشامیدن آبست در این باب چهار حدیثست **اول اصل** عن هشام
ابن الحکم قال قال ابوالحسن علیه السلم ان شرب الماء البارد اکثر تلذذ **شرح** اکثر بثاء سه نقطه و راء بی نقطه
بصیغه افعل التفضیل مرفوع و خبر انست و مضافست تلذذ بدو ذال بانقطه بصیغه مصدر باب تفعل مجرورست

مخاطب ٢

بسم الله الرحمن الرحیم

یعنی روایتست از هشام بن الحکم کفت که کفت امام موسی کاظم علیه السلم که بهتر که اشامیدن آب خنک بیشتر لذت بردی است
مراد اینست که کثرت شرب ما بد و مکروه نیست دوم اصل عن احمد بن عمر الحلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلم
وهو یوصی رجلا فقال له اقلل من شرب الماء فانه یمدّ کلّ داءٍ واجتنب الدّواء ما احتمل بدنک
الدّاء شرح واو در وهو حالیه است اقلل بفتح همزه وکسر قاف وتشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب افعال است
شرب منصوب ومفعول به است یمد بتشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الامداد کشانیدن
زمان چیزی وتقویت چیزی ودرین اشارتست باینکه کثرت شرب ما برای صاحب داء مکروه است چون باعث طول
مدت داء میشود بخلاف صحیح پس این منافات ندارد با حدیث سابق زیرا که آن در صحیح است اجتنب بجیم ونون
وبا دو یک نقطه بصیغه امر باب افتعال است ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است احتمل بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افتعال است بدنک مفعول و فاعل است الداء منصوب ومفعول به است یعنی روایتست از احمد بن عمر
حلبی کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که او سفارشی میکرد مردی را که بیمار بود پس امام کفت او را که
کم کن اشامیدن آب را چه بدرستی که آب زیاد میکند صحت میکشاند زمان هر دردی را و پرهیز کن از درمان چندانکه
تاب دارد بدن تو درد را مراد اینست که ترک علاج در وقت ضرورت بهتر است سیوم اصل عن یاسر الخادم
عن الرضا صلوات الله علیه قال لا باس بکثرة شرب الماء علی الطّعام ولا تکثر منه علی غیره وقال
لو رایت ان رجلا اکل مثل ذا وجمع یدیه کلتیهما لم یضمّهما ولم یفرقهما ثمّ لم یشرب علیه الماء
کان تنشق معدته شرح لا تکثر بصیغه نهی مخاطب معلوم یا نفی غایب مجهول باب افعال است غیره عبارتست
از آنچه غذای بدن نمیشود مثل اکثر میوه ها یا عبارتست از ناشتا و مانند آن مثل آنکه لو اینجا دو احتمال دارد
اول اینکه برای تمنی باشد دوم اینکه شرطیه باشد و بر هر تقدیر کان از افعال ناقصه است و ضمیر مستتر اسمش
و راجع برجل است تنشق بصیغه مضارع غایبه معلوم باب انفعال است معدته فاعل است و این جمله خبر کان است
و بنا بر احتمال اول جمله کان تنشق معدته استیناف بیانی سابق است و جواب سوال مقدریست و بنا بر احتمال دوم
جمله جزائیه است و مراد اینست که او عادت کرده بود باینکه معده او شکافته شود و با وجود آن زنده ماند و این
نوع کلام در تمام تعجب متعارفست پس بر هر تقدیر مضمون این موافق مضمون حدیث چهارم باب سابق است
یعنی روایتست از یاسر خادم از امام رضا صلوات الله علیه کفت که نیست پروائی به بسیاری اشامیدن آب بر سر
غذای بدن و بسیار مکن از آشامیدن آب بر غیر غذای بدن و امام کفت که کاشکی میدیدی اینرا که مردی خورده
باشد مثل اینرا و امام فراهم آورد دو دست خود را بهم آنها را نکرد آنها را و جدا از یکدیگر نکرد آنها را بلکه
نیاشامیده باشد بر سر آن آب را بیان اینکه میبود که شکافته شود معده او چهارم اصل عن بعض
اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تکثر من شرب الماء فانّه مادّة لکلّ داءٍ شرح روایتست از بعض یاران

از امام جعفر صادق علیه السلام

(حاشیه: اقلل — برقدر — ارایت لو ان)

از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که بسیار مکن از آشامیدن آب چه بدرستی که آن ماده کاریست برای هر دردی بیان این
شد در شرح حدیث دوم این باب باب چهارم اصل باب شرب الماء من قیام والشرب فی نفس واحد
شرح این باب بیان اشامیدن آب در وقت ایستادن و اشامیدن در یک نفس است درین باب نه حدیث اول اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال شرب الماء من قیام بالنّهار اقوی واصحّ للبدن شرح سکونی بفتح
سین بی نقطه اسمعیل بن ابی زیاد است لام در للبدن برای تعدیه است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت که اشامیدن آب در وقت ایستادن در روز قوی کننده ترست و صحیح کننده ترست بدن را دوم اصل عن محمد
ابن احمد بن ابی محمود رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال شرب الماء من قیام بالنّهار یمرئ الطعام وشرب الماء
من قیام باللیل یورث الماء الاصفر شرح روایتست از محمد بن احمد بن ابی محمود بالا برد سند حدیث را
تا امام جعفر صادق علیه السلم امام کفت که اشامیدن آب در وقت ایستادن در روز کوارا میکند طعام را و اشامیدن
آب در وقت ایستادن در شب باعث میشود زرداب را سیوم اصل عن ابی هاشم بن یحیی المدائنی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قام امیر المومنین صلوات الله علیه الی اداوة فشرب منها وهو قائم
شرح الاداوه بکسر همزه و تخفیف دال بی نقطه و الف و واو ظرف آبی که برای وضو و مانند آن آماده شده است
و از آن مطهره بکسر میم و فتح میم و فتح ها میکویند یعنی روایتست از ابو هاشم بن یحیی مداینی از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت که برخواست امیر المومنین صلوات الله علیه سوی مطهره پس آشامید از آن بر حالی که او ایستاده بود در روز
چهارم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم اذ دخل علیه عبد الملک
القمیّ فقال له اصلحک الله اشرب الماء وانا قائم فقال له ان شئت قال فاشرب بنفس واحد حتّی
اروی قال ان شئت قال افاسجد ویدی فی ثوبی قال ان شئت ثمّ قال ابو عبد الله علیه السلم انّی
والله ما من هذا وشبهه اخاف علیکم شرح اشرب بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم بتقدیر استفهام است
یا همزه و الف است مثل آیت سوره یونس الآن وقد عصیت قبل ان شئت بتقدیر فاشرب قائما ان شئت است
اروی برای بی نقطه و واو و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است مضمون افاسجد تا آخر کذشت در کتاب
الصلوة در حدیث سوم باب الرجل یصلی وهو متلثم تا آخر که باب ششم است و دوم است من هذا متعلق باخاف
باخاف است و تقدیم ظرف برای حصر اضافی است و خطاب در علیکم با اهل قم است و اشارتست بامثال
جلا فتهای که بعض جاهلان اهل قم با دعبل خزاعی در غصب جامه امام رضا علیه السلم کردند بقصد تبرک یعنی روایتست
از عبد الرحمن بن حجاج کفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم در وقتی که داخل شد براو عبد الملک قمی کفت
امام را که نکاهدارا د ترا الله تعالی آیا اشامم آب را بر حالی که من ایستاده ام پس امام کفت او را که اکر خواهی عبد الملک
کفت که پس آیا آشامم سجده کنم در نماز بر حالی که دست من در جامه من پنهان باشد امام کفت که اکر خواهی بعد از آن

(حاشیه: بنفس — المدنی)

گفت امام علیه السلام که بشنو که من بخدا قسم که نه ازاین و مانند این میترسیم برشما ای اهل قم پنجم اصل
عن عمرو بن ابی المقدام قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام انا و ابی فاتی بقدح من خزف فیه ماء فشرب
وهو قائم ثم ناوله ابی فشرب منه وهو قائم ثم ناولنیه فشربت منه و انا قائم یعنی روایتست از عمرو
بفتح عین ابن ابی المقدام بکسر میم و سکون قاف و دال بی نقطه گفت که بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام من و پدرم پس
امام داده شد قدحی از سفال که در آن آب بود پس امام آشامید برحالی که او ایستاده بود بعد ازان داد آنرا
بپدرم پس آشامید ازان برحالی که او ایستاده بود بعد ازان داد بمن آنرا پس آشامیدم ازان برحالی که من ایستاده بودم
ششم اصل عن حاتم بن اسمعیل المدینی عن ابی عبدالله علیه السلام ان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه واله کان یشرب الماء وهو قائم ثم شرب من فضل وضوئه قائما ثم التفت
الی الحسین علیه السلام فقال یا بنی انی رایت جدک رسول الله صلی الله علیه واله صنع هکذا شرح
روایتست از حاتم بحاء بی نقطه و الف و فتح تاء دو نقطه در بالا ابن اسمعیل مدینی بفتح میم و کسر دال و سکون یاء دو نقطه
در پایین و نون از امام جعفر صادق علیه السلام انکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه واله بود که می آشامید آبرا برحالی که او ایستاده
بود بعد ازان در روزی آشامید از باقیمانده وضوء خود برحالی که ایستاده بود بعد ازان رو آورد بسوی امام حسین
علیه السلام پس گفت که ای پسرکم بدرستی که من دیدم جد تو رسول الله صلی الله علیه واله را که کرد چنین با آنچه که ایستاده از
تتمه آب وضوی خود آشامید برای برکت قوت هفتم اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال ثلثة
انفاس فی الشرب افضل من نفس واحد یعنی روایتست از عبید الله بن علی حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که سه نفس در آشامیدن آب فاضلترست از یک نفس هشتم اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبدالله
علیه السلام قال ثلثة انفاس افضل من نفس واحد شرح مضمون این موافق سابقست نهم اصل عن
شیخ من اهل المدینة قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یشرب الماء فلا یقطع نفسه حتی یروی قال فقال
علیه السلام وهل اللذة الا ذاک قلت فانهم یقولون انه شرب الهیم قال فقال کذبوا انما شرب الهیم
ما لم یذکر اسم الله عز وجل علیه شرح الهیم بکسر ها و سکون یاء دو نقطه در پایین شتران تشنه شرب الهیم اشارتست
بآیت سوره واقعه یعنی روایتست از پیری از اهل مدینه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد که می آشامد
آبرا پس نمیبرد نفس خود را تا آنکه سیراب شود راوی گفت که پس گفت امام علیه السلام که آیا لذت هست مگر این
مراد نیست که این لذتیست و جایزست اگرچه مکروه باشد باعتباری دیگر چنانچه مذکور شد در حدیث اول باب دوم
گفتم که پس بدرستی که مخالفان میگویند که بدرستی که آن مانند آشامیدن شتران تشنه است که مذموم است در سوره واقعه راوی
گفت که پس امام گفت که دروغ گفتند خبر این نیست که مانند آشامیدن شتران تشنه آشامیدنیست که مذکور نشود اسم
الله عز وجل بران باب [illegible] اصل باب القول عند شرب الماء شرح این باب

سخن نزد آشامیدن

سخن نزد آشامیدن آبست درین باب چهار حدیثست اول اصل عن عبدالله بن سنان قال سمعت اباعبدالله علیه السلام
یقول ان الرجل لیشرب الشربة من الماء فیدخله الله عز وجل بها الجنة قلت وکیف ذاک یا ابن
رسول الله قال ان الرجل یشرب الماء فیقطع ثم ینحی الاناء وهو یشتهیه فیحمد الله عز وجل ثم یعود
فیه فیشرب ثم ینحیه وهو یشتهیه فیحمد الله عز وجل ثم یعود فیشرب فیوجب الله عز وجل له بذلک الجنة
شرح سنان بکسر سین بی نقطه و تخفیف نونست لیشرب بفتح لام از باب علمست الشربه بضم شین با نقطه
و سکون راء بی نقطه مقداری از آب که یکبار کسی سیراب کند ینحی بنون و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیلست یحمد از باب علمست ضمیر فیه راجع با ناءست یا راجع با ماءست و حاصل هر دو یکیست ترک ذکر حمد بنابر
ظهورست مثل ذکر تسمیه در سه جا و مضمون این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث شانزدهم
باب الشکر که باب چهل و هشتم است و دران تسمیه در اول و حمد در سوم نیز مذکور نبود یعنی روایتست از عبدالله بن
سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که مرد هر آینه می آشامد شربتی از آب پس داخل میکند
او را الله عز وجل بسبب آن شربت در بهشت گفتم که و چگونه است این ای پسر رسول الله گفت که بدرستی که مرد
می آشامد آبرا پس میبرد آنرا بعد ازان از لب جدا میکند ظرف آبرا برحالی که او میخواهد آبرا پس حمد میکند الله عز وجل را
بعد ازان برمیگردد در ظرف آب پس می آشامد بعد ازان از لب جدا میکند آبرا برحالی که او میخواهد آبرا پس حمد
میکند الله عز وجل را بعد ازان برمیگردد پس می آشامد پس واجب میکند الله عز وجل برای او بسبب آن عمل بهشت را
دوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه واله اذا شرب الماء
قال الحمد لله الذی سقانا عذبا زلالا ولم یسقنا ملحا اجاجا ولم یواخذنا بذنوبنا شرح
الزلال بضم زای با نقطه و تخفیف دو لام آب صاف الاجاج بضم همزه و تخفیف دو جیم آب غشته تیره لم یسقنا
تا آخر اشارتست باینکه قدرت داشت و نکرد یا باینکه ما مستحق آن بودیم باعمال خود و او عفو کرد و جهت عار
دانستن اوصیا انبیا و اوصیا بآن گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم باب بیست و ششم که باب المشیة
والارادة است یعنی روایتست از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله
صلی الله علیه واله که چون می آشامید آبرا میگفت که حمد الله راست آنکه آشامانید مارا آب خوش مزه صاف
ونیاشامانید مارا آب شور تیره و گرفت و گیر نکرد مارا بگناهان ما سیوم اصل عن بنت عمر بن یزید عن
ابیها عمر عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا شرب احدکم الماء فقال بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله ثم شرب
فقال بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله ثم شرب فقال بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله سبح ذلک الماء
له مادام فی بطنه الی ان یخرج شرح روایتست از دختر عمر بن یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین از
پدرش عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون آشامید یکی از شما آبرا باینروش که گوید بسم الله بعد ازان

بَرَدَ آنرا پس گوید که الحمد لله بعد از آن آشامید پس روشن که گوید که بسم الله بعد از آن بُرَدَ آنرا پس گوید که الحمد لله
تسبیح میکند آن آب برای او چند انکه در شکم اوست تا انکه بیرون آید چهارم اصل علی بن محمد رفعه
قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا اردت ان تشرب الماء باللیل فحرّک الاناء وقل یا ماء ماء زمزم
وماء فرات یُقرئانک السّلام شرح حرّک بصیغه امر باب تفعیل است یقرئانک بقاف و رای بی‌نقطه
و همزه بصیغه مضارع غایب تثنیه معلوم باب افعال است یعنی روایت کرد علی بن محمد بالا بر دسنده حدیث را که
گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون اراده کنی که آشامی آبرا در شب پس بجنبان ظرف آبرا و بگو که ای آب
آب زمزم و آب رود فرات میخوانانند ترا سلام باب بیست اصل باب الاوانی شرح
اوانی بفتح همزه و تخفیف واو و الف و کسر نون و تخفیف یای دو نقطه در پایین جمع آنیه بهمزه و الف منقلب
از همزه و کسر نون و یای است نظیر ضوارب و ضاربه و آنیه جمع اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف و همزه
منقلب از یای است مثل اکسیه و کساء پس اوانی جمع الجمع است و اناء در اصل بمعنی ظرف الجوری است
و گاهی استعمال میشود در ظرف آب و در ظرف مطلقا مطرزی در مغرب گفته که الاناء وعاء الماء و الجمع القلیل
آنیه و الکثیر الاوانی یعنی این باب بیان ظرفهای آبخوری است و درین باب نه حدیث است اول اصل عن
طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله یشرب فی الاقداح الشامیّة
یُجاءُ بها من الشام و تُهدی الیه صلی الله علیه و اله شرح الاقداح بفتح همزه و سکون قاف و دال
بی‌نقطه و الف و حای بی‌نقطه جمع قدح بفتح قاف و فتح دال ظرفهای الجوری که سر آنها فراخ باشد و دو کس را
سیراب کند بیان رجحان اقداح شامیه می‌آید در شرح حدیث ششم این باب یجاء بجیم و الف و همزه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع برسول الله و نایب فاعل است با در بها برای تعدیه بمفعول
دوم است تهدی بدال بی‌نقطه و الف منقلب از یای بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر راجع
باقداح است یعنی روایتست از طلحة بن زید از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله
که آب می‌آشامید در قدحهای شامیه آورده میشد نزد او آنها از شام و هدیه کرده میشود سوی او صلی الله علیه و آله
دوم اصل عن عمرو بن ابی المقدام قال رایت ابا جعفر علیه السلم و هو یشرب فی قدح من خزف
شرح الخزف بفتح خاء بانقطه و فتح زای بانقطه و فا ظرفی که از گل ساخته شده باشد و با آتش بسیار پخته شده باشد
یعنی روایتست از عمرو بن ابی المقدام گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم را که او آب می‌آشامید در قدحی از خزف
سوم اصل عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا ینبغی الشرب فی آنیة الذهب و الفضة
شرح روایتست از سماعه بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف میم ابن مهران بکسر میم و سکون ها و رای بی‌نقطه از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که سزاوار نیست آشامیدن در ظرفهای الجوری کا زر و نه سیم چهارم اصل عن یونس بن یعقوب

عن اخیه

عن اخیه یوسف قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلم فی الحجر فاستسقی ماء فاتی بقدح من صُفر فقال رجل
انّ عبّاد بن کثیر یکره الشرب فی الصُّفر فقال لا بأس و قال علیه السلم للرجل الا سألته اذهب
هو ام فضّة شرح حجر بکسر حای بی‌نقطه و سکون جیم است الصفر بضم صاد بی‌نقطه و سکون فا و رای بی‌نقطه
روی که مرکب است از مس و غیر مس و آن غیر اگر قلعی است و آن مرکب جام است و اگر روح توتیاست آن مرکب
برنج است و اگر سرب است آن مرکب مفرغ است جوهری گفته الصفر بالضم الذی یعمل منه الاوانی و ظاهر آنست
که جام باشد و صاحب قاموس گفته که و الصفر بالضم من النحاس ظاهر این اعم از سه قسم است عباد بفتح عین بی‌نقطه و تشدید
بای یک نقطه و الف و دال بی‌نقطه ابن کثیر بفتح کاف و کسر ثای سه نقطه بصری از مخالفان است یکره بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم یا باب تفعیل است الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است یعنی روایتست از یونس بن
یعقوب از برادرش یوسف گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلم در حجر پس طلب آشامیدن کرد آبرا پس داده
قدحی از روی پس گفت مردی که بدرستی که عباد بن کثیر ناخوش میدارد آشامیدن را در روی پس امام گفت
که نیست پروائی و گفت امام علیه السلم آن مرد را که چرا نپرسیدی عباد را که آیا زر است روی یا سیم است
پنجم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه
لا تشربوا الماء من ثلمة الاناء و لا من عروته فان الشیطان یقعد علی العروة و الثلمة شرح
الثلمة بضم ثای سه نقطه و سکون لام رخنه که در لب قدح و مانند آن میباشد از شکستگی عروه بضم عین بی‌نقطه
و سکون رای بی‌نقطه است قعود شیطان بران دو جا شاید که عبارت از ناپاکی آنها باشد غالبا یعنی روایتست
از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که میاشامید آبرا از رخنه
ظرف الجوری و نه از دسته آن چه بدرستی که شیطان می‌نشیند بر دسته و رخنه ششم اصل عن سالم بن
مکرم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال لعمرو بن عبید و بشیر الرحّال و واصل فی حدیث و لا تشرب
من اذن الکوز و لا من کسره ان کان فیه فانه مشرب الشیطان شرح سخن امام با این سه کس که رؤسای
معتزله اند گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث سیوم باب التسمیة و التحمید و الدعاء علی الطعام که باب چهل و هفتم است
یعنی روایتست از سالم بن مکرم بضم میم و سکون کاف و فتح رای بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت بعمرو
بن عبید و بشیر رحال و واصل را در حدیثی که و آشامیده نمیشود از گوشی کوزه که دسته آنست و نه از شکست کوزه
اگر باشد در آن چه بدرستی که آن جای آبخوردن شیطان است هفتم اصل عن ابن القداح عن ابی
عبد الله علیه السلم قال مرّ النبی صلی الله علیه و اله بقوم یشربون الماء بافواههم فی غزوة تبوک
فقال النبی صلی الله علیه و اله اشربوا بایدیکم فانها من خیر آنیتکم یعنی روایتست از عبد الله بن میمون
قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گذشت نبی صلی الله علیه و اله بجماعتی که می‌آشامیدند آبرا از نهر بدهنهای خودشان

الشیاطین

در جنگ تبوک پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که بیاشامید بدستهای شما چه بدرستی که آنها از جمله بهتر ظرفهای آبخوری
شماست هشتم اصل عن طلحة بن زيد عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان النبي صلى الله عليه وآله
يعجبه ان يشرب في القدح الشامي وكان يقول عليه السلام هو انظف آنيتكم شرح روایتست
از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذشت ~~به صلی الله علیه و آله~~ یعجبه بعین بی‌نقطه و جیم و بای یک نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست ان یشرب بصیغه معلوم باب علم قالست انظف بنون و ظای با نقطه
و فا بصیغه فعل التفضیلست یعنی پاکیزه‌تر و شاید که وجه آن این باشد که چرک بهم نمیرساند اصلا مانند کاسه چینی
چون که سنگ پخته است و شیشه که بر روی آن گشته میشود بسیار محکم است یعنی روایتست از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود نبی صلی الله علیه و آله که خوش می آمد او را اینکه آشامد در قدح شامی و بود که میگفت علیه السلام که قدح شامی
پاکیزه‌تر ظرفهای آبخوری شماست نهم اصل عن علي بن اسباط عن ابي الحسن الرضا صلوات الله عليه
قال سمعته يقول وذكر مصر فقال قال النبي صلى الله عليه وآله لا تاكلوا في فخارها ولا تغسلوا رؤسكم
بطينها فانه يذهب بالغيرة ويورث الدياثة شرح و ذکر بصیغه معلوم یا مجهول باب نصر جمله حالیه است
بتقدیر قد الفخار بفتح فا و تشدید خای با نقطه و الف و رای بی‌نقطه گل پخته ضمیر فانه راجع بطین مصر است خواه فخار
باشد و خواه گل سرشوئی باشد الغیره بفتح غین با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه مصدر باب علم
رشک کردن بمعنی محافظت زن خود و مانند آن از سوای الدیاثه بکسر دال بی‌نقطه و تخفیف یای دو نقطه در
پایین و الف و تای سه نقطه مصدر باب ضرب ضد غیرت یعنی روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین
بی‌نقطه و بای یک نقطه و الف و طای بی‌نقطه از ابو الحسن امام رضا صلوات الله علیه گفت شنیدم از امام میگفت حالی که
بتحقیق یاد کرد مصر را پس گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که چیزی مخورید در ظرف گل پخته مصر و مشوئید سرهای خود را
بگل مصر چه بدرستی که آن میبرد غیرت را و می آورد ضد غیرت را باب هفتم اصل باب فضل ماء زمزم و ماء
التراب شرح این باب بیان رجحان آب چاه زمزم و آب ناودان کعبه است در بیان شش حدیث
اول اصل عن علي بن عقبة عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال كانت زمزم اشد بياضا من اللبن
واحلى من الشهد وكانت سائحة فبغت على المياه فاغارها الله عز وجل واجرى عليها عينا العسل
من صبر شرح اغار بغین با نقطه و الف منقلبه از واو و رای بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست
صبر بفتح صاد بی‌نقطه و کسر و سکون بای یک نقطه دارو تلخ است یعنی روایتست از علی بن عقبه از کسی که مذکور
کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود زمزم سفیدتر از شیر و حلوتر و شیرین‌تر از عسل و بود روان بر روی زمین
پس زیاده روی کرد بر سایر آبها پس آب چاه کرد آنرا الله عز و جل برنگ آبهای چاههای دیگر و روان کرد بران
چشمه را از صبر بدانکه آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول و دوم باب حج ابراهیم تا آخر که باب بدانکه

هفتم است

هفتم است که آب زمزم روان نشد بر روی زمین بسبب ریختن هاجر خاک را بر دور آن ظاهر میشود اینکه امثال
این نوعی از مجازست و مراد اینست که فضل زمزم بمرتبه ایست که اگر نه این می‌بود که مرجع خلایق روی زمین است
و مردمان آب آنرا میبرند باطراف روی زمین بقصد تبرک و استشفا پس ترجیح میدادند آنرا بر سایر آبهای
روی زمین سفیدتر میبود از شیر و شیرین‌تر میبود از عسل و روان میبود و اگر چنین میبود ابتلاء و اختیار در تکلیف
حج کم میشد مثل اینکه کعبه از زمرد سبز و یاقوت سرخ میبود چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم
باب ابتلاء الخلق و اختبارهم بالکعبه که باب دوم است دوم اصل وباسناده قال ذكرت زمزم
عند ابي عبد الله عليه السلام فقال اجرى عليها عين من تحت الحجر فاذا غلب ماء العين عذب ماء
زمزم شرح حجر بفتح حا و فتح جیم است غلب بصیغه معلوم باب ضرب است عذب بصیغه معلوم باب حسن است
یعنی و بسند حدیث سابق راوی گفت که مذکور شد زمزم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت که روان
کرده شده بر زمزم چشمه از پایین حجر اسود پس چون غالب شود آب آن چشمه بر آب چشمه صبر خوشمزه میشود
آب زمزم سوم اصل عن ابن القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه
ماء زمزم خير ماء على وجه الارض وشر ماء برهوت الذي بحضرموت ترده هام الكفار
بالليل شرح برهوت گذشت در کتاب الجنائز در حدیث سوم و چهارم و پنجم باب ارواح الکفار
که باب نود و دوم است صاحب قاموس گفته که برهوت و یحرک و بالضم براو واد الهام بالف و تخفیف میم
جمع هامه سران و مرغانی سیاه و مراد اینجا پیشوایان است یا مراد ارواح است حضرموت بفتح حای
بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه و رای بی‌نقطه و فتح و ضم میم و سکون واو و تای دو نقطه در بالا اسم شهریست
در یمن یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که آب زمزم بهتر آبیست که بر روی زمین است و بدتر آبی بر روی زمین آب برهوت است
که در حضرموت است وارد میشوند آنرا پیشوایان کفار در شب چهارم اصل عن اسمعيل بن جابر
قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ماء زمزم شفاء من كل داء واظنه قال كائنا ما كان
شرح روایتست از اسمعیل بن جابر بجیم و کسر بای یک نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که آب زمزم
شفاست از هر دردی و گمان دارم که امام را که گفت بر حالی که آن درد باشد آنچه باشد مقصود تاکید تعمیم
درد است پنجم اصل عن ابن القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه
قال رسول الله صلى الله عليه وآله ماء زمزم دواء مما شرب له شرح روایتست از عبد الله بن میمون قداح از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آب زمزم درمانست
از هر دردی که آشامیده شد برای آن ششم اصل عن صادم قال اشتكى رجل من اخواننا بمكة حتى

سقط للموت فلقيت اباعبدالله عليه السلم فی الطریق فقال یا صادم ما فعل فلان قلت ترکته بالموت
جعلت فداك فقال اما لو کنت مکانك لسقیته من ماء المیزاب فطلبنا عند کل احد
فلم نجده فبینا نحن کذلك اذا ارتفعت سحابة ثم ارعدت وابرقت وامطرت فجئت
الی بعض من فی المسجد فاعطیته درهما واخذت قدحه واخذت من ماء المیزاب
فاتیته به وسقیته منه فلم ابرح من عنده حتی شرب سویقا وصلح وبرا **شرح**
روایتست از صادم بصاد بینقطه والف وکسر را بینقطه گفت که بیمار شد مردی از برادران مومن ما در مکه
تا آنکه افتاد برای مردن پس برخوردم امام جعفر صادق علیه السلم را در راه پس گفت که ای صادم چه کرد فلان گفتم که
واگذاشتم او را در مردن قربانت شوم پس گفت که آگاه باش اگر میبودم بجای تو هر آینه می آشامانیدم او را از آب
ناودان کعبه پس طلب کردیم نزد هر کسی که میسر شد پس نیافتیم آب ناودان را پس در میان آنکه ما چنان بودیم ناگاه بلند شد
ابری بعد از آن غرید و برق نمود و باران پس آمدم سوی بعض آنکه در مسجد الحرام بود پس دادم او را درهمی و گرفتم
قدح او را و گرفتم از آب ناودان پس آوردم نزد بیمار آن آب را و آشامانیدم او را از آن آب و نرفته بودم از
نزد او تا آنکه خورد پستی را و خوب شد و صحیح شد **باب هشتم اصل باب ماء السماء شرح** این باب
بیان آب ابرست درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال سمعت اباجعفر علیه السلم یقول قال
رسول الله صلی الله علیه واله فی قوله تعالی وانزلنا من السماء ماء مبارکا قال لیس من ماء فی الارض الا
وقد خالطه ماء السماء **شرح** در نسخ انزلنا از باب افعال است و در سوره ق نزلنا از باب تفعیل است
یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله در قول الله
تعالی در سوره ق که و فرود آوردیم از ابر آبی برکت داده شده را گفت که نیست هیچ آبی در زمین مگر آنکه
بتحقیق آمیخته شده از آب ابر مراد اینست که از جمله برکت آب ابر اینست که چون اندکی از آن داخل آبهای
چشمه و کاریز و چاه و مانند اینها شود آن آبها بسیار فراوان میشود چنانچه مجربست که چون باران میبارد
آن آبها زیاد میشود و چون نمیبارد کم میشود با وجود آنکه از آب باران با آن آبها بسیار کم میرسد و این بصریح
قدرت الله تعالی است موافق آیت سوره زمر الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض
تا آخر **دوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه
اشربوا ماء السماء فانه یطهر البدن ویدفع الاسقام قال الله عز وجل وینزل علیکم من
السماء ماء لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان ولیربط علی قلوبکم ویثبت به الاقدام
شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که بیاشامید
آب ابر را چه بدرستیکه آن پاک میکند بدن را و دفع میکند بیماریها را بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره

نزّلنا

انفال

انفال که و فرود می آورد بر شما از ابر آبی را برای اینکه پاک کند شما را با آن و برطرف کند از شما اثر از وسوسه شیطان را
و برای اینکه استوار کند دلهای شما را و ثابت کند بوسیله آن قدمهای شما را بر زوال استقام **سوم اصل**
عن علی بن اسباط عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلم قال البرد لا یوکل لان الله عز وجل یقول یصیب به من
یشاء **شرح** لا یوکل اشارتست باینکه آشامیدن آب تگرگ مکروه نیست زیرا که آن از مترتب بر انجماد آبست
در سوره نور چنین است و ینزل علیکم من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه عمن یشاء
یعنی روایتست از علی بن اسباط از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که تگرگ خورده نمیشود زیرا که الله عز
و جل میگوید در سوره نور که آزار میکند الله تعالی بتگرگ کسی را که خواهد آزارش **باب نهم اصل باب فضل
ماء الفرات شرح** این باب بیان رجحان آب رود فراتست درین باب شش حدیث است **اول اصل**
عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلم قال ما اخال احدا یحنک بماء الفرات الا احبنا اهل البیت
وقال علیه السلم ما سقی اهل الکوفة ماء الفرات الا لامر ما وقال یصب فیه میزابان من الجنة
شرح اخال بکسر همزه و خاء بانقطه و الف منقلبه از یا و تخفیف لام بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است
و فتح همزه آن جایز است در بعض لغات و این از نوادر است یحنک بحاء بینقطه و نون بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعل است و تحنک مطاوع تحنیک است که مصدر باب تفعیل است بمعنی مالیدن چیزی بکام دهن
طفل استحباب تحنیک مولود بآب فرات گذشت در کتاب العقیقه در حدیث سوم و چهارم باب ما یفعل بالمولود
تا آخر که باب سیزدهم است اهل منصوبست باختصاص یا العطف بیان ما نافیه است سقی بسین بینقطه و قاف
بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است اهل مرفوع و نایب فاعل است یا منصوب و مفعول دوم است ما برای
ابهام و تعظیم است و مراد بامر ما اینست که شیعه امامیه تحنیک کنند اطفال خود را در وقت ولادت بآب فرات
تا توفیق محبت محمد و آل محمد علیهم السلم است یابند یصب بصاد بینقطه و تشدید با یکنقطه بصیغه مضارع غایب
مجهول باب نصر است بیان خروج آب فرات از جنت و تعیین آن از جنت گذشت در کتاب الجنایز در حدیث
اول باب بود و سیوم که باب بی عنوان و بیش از باب الاطفال است **یعنی** روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را
از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که گمان نمیبرم کسی را که کام او در وقت ولادت مالیده شده با آب
رود فرات مگر آنکه دوست داشته ما اهل بیت را در سن تمیز و گفت امام علیه السلم که آشامیده نشدند
اهل کوفه آب رود فرات مگر برای کاری عظیم و امام گفت که ریخته میشود در رود فرات دو ناودان
از بهشت **دوم اصل** عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلم قال تدفق فی الفرات
کل یوم دفقات من الجنة **شرح** تدفق بدال بینقطه و فاء و قاف بصیغه مضارع غایبه یا غایب
مجهول باب نصر و ضرب است الدفق بفتح دال و سکون فا ریختن آب تند کل منصوبست دفقات

بکسر دال بی‌نقطه و فتح و کسر فا و تشدید قاف مرفوع و نایب فاعل است الدفق روان گشتن یعنی روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که بتندی ریخته میشود در رود فرات در هر روزی آبهای تند رو از بهشت سوم اصل عن الحسین بن سعید رفعه قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه نهرکم هذا یعنی ماء الفرات یصب فیه میزابان من میازیب الجنة فقال قال و فقال قال ابو عبد الله علیه السلام لو کان بیننا و بینه امیال لاتیناه نستشفی به شرح حسین بن سعید را و را امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است امیال جمع قلیل میل است و سه میل یک فرسخ است یعنی روایت است از حسین بن سعید نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از او است امام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه در کوفه که این نهر شما یعنی آب فرات را ریخته میشود دران دو ناودان از ناودانهای بهشت امام گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر میبود میان ما و میان نهر فرات چند میل هر اینه می‌آمدیم نزد آن بر حالی که طلب شفا کنیم بآن چهارم اصل عن علی بن الحسین رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام کم بینکم و بین الفرات فاخبرته فقال لو کنت عنده لاحببت ان اتیه طرفی النهار شرح روایت از علی بن حسین بن عبد ربه بالا برد سند حدیث را با شخصی از اهل عراق گفت که امام جعفر صادق علیه السلام که چند میل است میان شما و میان فرات پس خبر دادم او را پس امام گفت که اگر میبودم نزدیک فرات هر اینه دوست میداشتم اینکه آیم نزد آن در دو طرف روز پنجم اصل عن غیر واحد رفعوه الی امیر المومنین صلوات الله علیه قال اما ان اهل الکوفة لو حنکوا اولادهم بماء الفرات لکانوا شیعة لنا شرح روایت از چند کس بالا بردند حدیث را تا امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که آگاه باشید بدرستی که اهل کوفه اگر میمالیدند کام اولاد خود را بآب فرات هر اینه جمیع آن اولاد میشدند پیروان ما ششم اصل عن حکیم ابن جبیر قال سمعت سیدنا علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول ان ملکا یهبط من السماء فی کل لیلة معه ثلثة مثاقیل مسکا من مسک الجنة فیطرحها فی الفرات و ما من نهر فی شرق الارض و لا غربها اعظم برکة منه یعنی روایت از حکیم بفتح کاف و جا و کسر کاف و حکیم ابن جبیر بضم جیم و فتح بای یک نقطه گفت که شنیدم از مهتر ما علی بن الحسین صلوات الله علیهما میگفت که بدرستی که فرشته فرود می‌آید از آسمان در هر شب با او است سه مثقال از مشک بهشت پس می‌اندازد آنها را در نهر فرات و نیست هیچ نهری در مشرق زمین نسبت بکعبه و نه در مغرب زمین بزرگتر باعتبار برکت از نهر فرات باب دهم

اصل باب المیاه المنهی عنها این باب در بیان آبهائیست که نهی از آنها وارد شده از ائمه معصومین علیهم السلام و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الاستشفاء بالحمات و هی العیون الحارة التی تکون فی الجبال التی توجد

فیها

شرح ۴

... مبارکه

فیها الحیة الکبریت فانها من فیح جهنم شرح الاستشفا طلب صحت بچیزی بسبب برکت آن چیز پس نهی از استشفای بحمه منافات ندارد با جواز صحت طلب با آن باعتبار درمان مرض بضد مثل اینکه اگر کسی بغایت تشنه باشد و دفع تشنگی خود بحمه و مانند آن کند استشفا نکرده حمات بفتح حای بی‌نقطه و تشدید میم جمع حمه است و هی العیون تا آخر کلام مسعده است و در تفسیر اهل لغت برای حمه ذکر جبال و رایحه کبریت نیست جوهری گفته که والحمة العین الحارة یستشفی بها الاعلاء و المرضی و فی الحدیث العالم کالحمة و میتواند بود که کلام امام باشد و ذکر جبال بعنوان بیان غالب افراد باشد و دعوی اینکه بعض آنها بوی زاج دارد دور نیست ندارد تا بت نیست الفیح بفتح فا و سکون یای دو نقطه در پایین و حای بی‌نقطه جوشیدن دیگ و مانند آن از کمال گرمی و در بعض نسخ بجای یا واو است و همان معنی است نزد صاحب قاموس بخلاف جوهری مطرزی در مغرب گفته که فیح جهنم شده حرها و بنا بر این برای سببیت است و بنا بر سابق میتواند بود که مصدر بمعنی اسم فاعل باشد و من برای تبعیض باشد یعنی روایت است از مسعده بفتح میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و قاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از طلب شفا بحمات و آنها چشمها گرم است که پیدا شود در کوهها که یافته میشود از آنها بوی کبریت چه بدرستی که آنها از جوشش جهنم است

دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان نوحا علیه السلام لما کان فی ایام الطوفان دعا المیاه کلها فاجابته الا ماء الکبریت و الماء المر فلعنهما شرح روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که نوح علیه السلام در وقتی که بود در روزگار طوفان خواند آبها را همگی آنها پس اطاعت کردند او را مگر آبی که از آن بوی کبریت می‌آید و آب تلخ پس لعنت کرد آن دو آب را امثال این نوع از مجاز است و مراد این است که این دو آب بی‌برکت است پس استشفا بآنها خوب نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق سیوم اصل محمد بن یحیی عن حمدان بن سلیمان النیسابوری عن محمد بن یحیی بن زکریا و عدة من اصحابنا عن احمد بن ابی عبد الله علی بن محمد جمیعا عن محمد بن سنان عن ابی الجارود عن سعید عقیصا التیمی قال مررت بالحسن و الحسین صلوات الله علیهما و هما فی الفرات مستنقعان فی ازارین فقلت لهما یا بنی رسول الله صلی الله علیهما افسدتما الازارین فقالا لی یا با سعید فساد الازارین احب الینا من فساد الدین ان للماء اهلا و سکانا کسکان الارض شرح و عده مرفوع است و عطف است بر محمد بن یحیی جمیعا عبارتست از محمد بن یحیی بن زکریا و ابی عبد الله که کنیت محمد بن خالد برقی است عقیصا بفتح عین بی‌نقطه و کسر قاف و سکون یای دو نقطه در پایین و صاد بی‌نقطه و الف مقصوره اسم یا لقب ابو سعید است تیمی بفتح تای دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پایین و کسر میم است المستنقع بنون و قاف و عین بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب استفعال در آب نشسته الفساد تباه شدن و تباه کردن

بفتح فا م

وبنابراول مصدر باب نصر است وبنابر دوم اسم مصدر باب افعال است ودر بعض نسخ فسادنا للازارین است
بجای فساد الازارین یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از احمد الکابن سلیمان نیشابوری از محمد بن یحیی بن زکریا وروایت
کردند جمعی از یاران ما از احمد بن ابی عبدالله از پدرش بهمگی از محمد بن سنان از ابی الجارود از ابوسعید عقیصا
تیمی گفت که گذشتم با امام حسن وامام حسین صلوات الله علیهما بر حالی که ایشان در نهر فرات شستشو میکردند در دو لنگ
پس گفتم ایشانرا که ای دو پسر رسول الله در دو لنگ دلهای الله بر شما تباه گردید دو لنگ یا آلودگی کل نهر پس گفتند مرا که ای
ابوسعید تباه شدن دو لنگ محبوبتر است سوی ما از تباه شدن کیش یعنی ترک عمل بحکمی از احکام شریعت بدرستیکه
برای آب اهل وساکنانی هستند مانند ساکنان زمین که خانها و مانند آنهاست مراد هست که آب را
متصرفانی ومجاورانی هستند غالب اینست که نظر ایشان بکار بو شیده افتد چنانچه تو دانستی که ما از راز داریم
وهر کدام ما نیز با دیگریست اصل ثم قالا این تریدُ فقلت الی هذا الماء فقالا وما هذا الماءُ
فقلت اُریدُ دواءَهُ اَشرِبُ منه لعلّه یرجوان یخفّ له الجسدُ ویُسهّل البطنَ ها فقالا ما
نحسبُ انّ الله عزّ وجلّ جعل فی شیءٍ قد لعنه شفاءً قلتُ ولم ذاکَ فقالا لانّ الله تبارکَ وتعالی
لمّا آسفهُ قومُ نوحٍ فتحَ السماءَ بماءٍ منهمرٍ واوحی الی الارضِ فاستصعبَ علیه عیونٌ منها فلعنها
وجعلها مِلحًا اُجاجًا شرح هذا الماء اشارتست باب دریای تلخ که میان آن و کوفه یک فرسخ بوده وآن دریا
درین سالها خشک شده ونجف اشرف در کنار آن دریا بوده ما در ما هذا الماء استفهامیه است ومراد آنست
که بچکار می آید این آب الدواء بکسر دال بی نقطه وتخفیف واو والف وهمزه منقلب از یاء مصدر باب مفاعله
علاج ومصدر اینجا مضاف بمفعول است ومراد آنست که میخواهم که آن آب مرا معالجه کند ببرکت خود واین استشفا
باین آبست و دواء بفتح دال بمعنی چیزیست که معالجه بآن میشود اشرب بصیغه متکلم باب علم استیناف بیانی سابق است
ودر بعض نسخ من هذا الماء المر است بجای منه یخفّ بخاء با نقطه وتشدید فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
ذکر لام در له بجای با استعاره است باینکه آن آب صاحب برکت است ومحض آنست منبت الجسد مرفوع وفاعل است
یسهّل بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب افعال است وبنابر اول ضمیر مستتر راجع بهذا الماء است
والبطن منصوب است وبنابر دوم البطن مرفوع ونایب فاعل است ما نحسب بفتح وکسر سین میتواند بود آسفه بهمزه
والف از باب افعال است وبیان حقیقت اسف الله تعالی گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب النوادر
که باب بیست وسیوم است فتح السماء بماء منهمر اشارتست بآیت سورة القمر فاستصعب بصاد بی نقطه وعین بی نقطه
وبا یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال است ودر بعض نسخ فاستعصت بعین بی نقطه وصاد بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام باب استفعال است وحاصل هر دو یکی است ومبنی بر نوعی از مجاز است وبر هر تقدیر
فا از زیادتی کاتبان میباید یعنی بعد از آن گفتند که سوی کجا اراده داری گفتم که سوی این آب دریا پس گفتم

که سوی این آب دریا گفتند

من هذا الماء المر

فاستعصت

گفتند که چیست این آب دریا پس گفتم که میخواهم معالجه از بیان این آنکه می آشامم از آن برای کوفتی که مرا هست
امید وارم که سبک شود برای آن آب بدن ونرم کند شکم را پس گفتند که گمان نداریم که الله عز وجل گردانیده
باشد در چیزی که بتحقیق لعن کرده باشد آنرا شفائی گفتم که وجه چیست این ملعون بودن پس گفتند برای اینکه الله
تبارک وتعالی در وقتی که غضبناک گردانیدند او را قوم نوح گشود ابر را بآبی ریزان ووحی کرد بسوی زمین برای جوشیدن
آب سرکشی کرد بر او چند چشمه از جمله زمین پس لعنت کرد آنها را و گردانید آنها را شور تلخ اصل
وفی روایة حمدان بن سلیمان انّهما قالا علیهما السلام یا ابا سعیدٍ تأتی ماءً ینکر ولایتنا فی کلّ یومٍ ثلاثَ
مرّاتٍ یکون طیّبًا انّ الله عزّ وجلّ عرض ولایتنا علیه فجعله الله عزّ وجلّ مرًّا وملحًا اجاجًا شرح
یوم عبارتست از روز وشب وثلاث مرات عبارت از آنچه در وقت صبح است واز آنچه در وقت نماز
ظهر وعصر است وآنچه در وقت نماز شام وخفتن است وانکار آب دریا امامت اهل البیت را در آن سه وقت
عبارتست از اینکه مسافران دریا جمع میان ظهر وعصر وجمع میان شام وخفتن میکنند ومع هذا نمازها را
ناقص میکنند پس جمع که بضرورت شرعیه مسافرت دریا میکنند احکام ما را اطاعت نمیکنند موافق
آنچه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث چهارم باب رکوب البحر للتجارة که باب صد وسی ویکم است
یکون طیبا احدیه حالیه مقدره است ودر بعض نسخ نیست یعنی ودر روایت حمدان بن سلیمان این زیادتی
هست که ایشان گفتند علیهما السلام که ای ابوسعید میروی نزد آبی که منکر میشود امامت ما را در هر روز ونیز
شب سه بار بر حالی که باشد معالج تو بدرستیکه الله عز وجل وانمود کرد امامت ما را بر آبها پس آنچه قبول کرد
امامت ما را خوش مزه وپاکیزه شد وآنچه منکر شد امامت ما را وآن آبهای دریاست گردانید الله عز وجل
تلخ وشور تلخ چهارم اصل عمّن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان ابی علیه السلام یکره ان یتداوی
بالماءِ المرّ وبماءِ الکبریتِ وکان یقول انّ نوحًا علیه السلام لمّا کان الطوفانُ دعا المیاهَ فاجابته
کلّها الّا الماءَ المرَّ وماءَ الکبریتِ فدعا علیهما ولعنهما شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم
این باب باب یازدهم اصل باب النوادر شرح این باب بیان مضمونهای تازه است ودر این باب شش
حدیث است اول اصل عن العزرمی عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال لم تفجّرت العیون من تحت
الکعبة شرح عزرمی بفتح عین بی نقطه وسکون راء بی نقطه وفتح زای با نقطه وتخفیف میم بن عبدالرحمن
ابن محمد است یعنی روایتست از عزرمی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که روان شد چشمها از زیر
کعبه در وقت طوفان نوح یا مطلقا دوم اصل عن ابی حمزة الثمالی قال کنت عند حوض زمزم
فاتانی رجلٌ فقال لی لا تشرب من هذا الماء یا ابا حمزة فانّ هذا یشترک فیه الجنّ والانس
وهذا لا یشترک فیه الّا الانس قال فتعجّبتُ من قوله وقلتُ من ایّ علمٍ هذا قال ثمّ قلت لابی جعفر علیه السلام

ما کان من قول الرجل لی فقال علیه السلم لی ان ذلک رجل من الجن اراد ارشادک شرح حوض زمزم عبارتست
از حوضی که در بیرون چاه زمزم ساخته شده برای اینکه مردمان با سانی از انجا آب از انجا بردارند و چاه
زمزم را نیز بعنوان تغلیب حوض مینامند موافق انچه مذکورست در کتاب الروضه اندکی بیش از حدیث آدم
علیه السلم مع الشجره که انا ابن ذی الحوضین عبد المطلب و هاشم المطعم فی العام السغبات و الیه هذا در سوم
آب دلو چاه زمزم است و مراد اینست که اشامیدن از آب دلو که بکرست بهترست از اشامیدن از آب ریخته
در حوض که در دست میبرند در ان کسی که نمیشناسی او را و تجویز میکنی که ناصبی باشد بخلاف آب دلو که باختیار تست
و شریک میکنی در ان مجهول الحال باشند و مراد بانس ادمیان شناخته بایمان باشند علم بصیغه معلوم مجردست
هذا در چهارم مفعول و فاعل میتواند بود یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی بضم ثاء سه نقطه و تخفیف میم
گفت که بودم نزد حوض زمزم پس آمد نزد من مردی پس گفت مرا که میا شامم از این آب ای ابو حمزه ها
چه بد میشر که این آب شریک میشوند در ان جنیان و انسیان و این آبی که تازه بیرون آید از چاه شریک نمیشوند
در ان مگر انسیان ابو حمزه گفت که پس تعجب کردم از سخن او و با خود گفتم که از کجا دانست این را ابو حمزه گوید
که بعد از ان گفتم امام محمد باقر علیه السلم را انچه بود از سخن آن مرد مرا پس گفت امام علیه السلم که او بدرستیکه مردی
از جن بود اراده کرد راهنمائی ترا صحیح سوم ک عن یعقوب بن یزید رفعه قال قال امیر
المومنین صلی الله علیه و آله ماء نیل مصر یمیت القلوب شرح یمیت در نسخ بیاء دو نقطه القلب
در پایین و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و اگر بتاء سه نقطه از باب ضرب باشد
مناسبتر مینماید با صحیح پنجم این باب المیث بفتح میم و سکون یا نرم کردن یعنی روایتست از یعقوب بن یزید
نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از اوست امام گفت که گفت امیر المومنین صلی الله علیه و آله که آب
نیل مصر میمیراند دلها را مقصود مذمت اهل مصرست نظیر انچه گذشت در حدیث نهم باب ششم که باب
الاوانیست صحیح چهارم ل عن سلیمان بن جعفر قال قال ابو عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل و انزلنا
من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون فقال یعنی ماء
العقیق شرح روایتست از سلیمان بن جعفر گفت که سخن گفت امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل
در سوره مومنین که و فرود آمد آوردیم از ابر آبرا بتقدیری پس ساکن کردیم انرا در زمین و بدرستیکه ما
بر بردن کردنی آنرا هر اینه قادر انیم پس امام گفت که میخواهد آب عقیق را صحیح ل
عن عبد الله بن ابرهیم المداینی عن ابی الحسن علیه السلم قال نهران مومنان و نهران کافران
فاما المومنان فالفرات و نیل مصر و اما الکافران فدجلة و نهر بلخ شرح اطلاق مومن
و کافر بر نهر از قبیل تشبیه است مثل زید اسد فرات و نیل مصر کم ازارند یا مبالغه که مردمان در ان دو نهر

کم غرق میشوند

۲۹۰

کم غرق میشوند پس مانند دو مرد خوش خوی اند و خوش خوئی علامت ایمانست و دجله بغداد و نهر بلخ بسیار ازارند
پس مانند دو مرد بد خوی اند و بد خوئی علامت کفرست یعنی روایتست از عبد الله بن ابراهیم مداینی از امام رضا
علیه السلم گفت که دو نهر مومنند و دو نهر کافرند پس اما دو نهر مومن پس فرات و نیل مصرست و اما دو نهر
کافر دجله و نهر بلخ است صحیح ششم ل عن داود الرقی قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم اذا
استسقی الماء فلما شربه رایته قد استعبر و اغرورقت عیناه بدموعه ثم قال لی یا داود لعن
الله قاتل الحسین صلوات الله علیه و ما من عبد شرب الماء فذکر الحسین صلوات الله علیه و اهل بیته
و لعن قاتله الا کتب الله عز و جل له مائة الف حسنة و حط عنه مائة الف سیئة و رفع له مائة
الف درجة و کانما اعتق مائة الف نسمة و حشره الله عز و جل ثلج الفواد شرح رقه بفتح راء
بی نقطه و تشدید قاف اسم چند موضع است صاحب قاموس گفته و الرقة کل ارض الی جنب واد ینبسط الماء
علیها ایام المد ثم ینضب و الجمع رقاق و بلد علی الفرات واسطة دیار ربیعة و اخری غربی بغداد و قریة
اسفل منها بفرسخ و بلد بقوهستان و موضعان اخران اغرورقت بکسر همزه و سکون غین نقطه دار مکسوره
بالتقاء ساکنین است استعبر بعین بی نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال
و ضمیر مستتر راجع بامامست اغرورقت بغین با نقطه و دو راء بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب
افعیعال است عیناه فاعل است قاتل اسم جنس است و شامل کثیر نیز هست شرب از باب علم است و اهل
منصوبست بعطف بر الحسین و عبارتست از حاضران کربلا از جمله اهل بیت او حط بحاء بی نقطه
و تشدید طاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرست الثلج بفتح ثاء سه نقطه و کسر لام و جیم بصیغه
صفت مشبهه باب علم خنک و خنکی دل عبارتست از اطمینان و کمال خوشحالی بسبب انتقام از دشمنان
و ظالمان یعنی روایتست از داود رقی که گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم وقتی که طلب کرد آبرا
پس در وقتی که اشامید انرا دیدم او را که بتحقیق آب چشم گرد و پر آب شد دو چشم او باشکهای او بعد از ان
گفت مرا که ای داود لعنت کناد الله کشنده امام حسین صلوات الله علیه را و نیست هیچ بنده که بیاشامد
آبرا پس یاد کرد امام حسین صلوات الله علیه را و خانواده او را و لعنت کرد کشنده او را مگر انکه نوشت
الله عز و جل برای او صد هزار حسنه را و برطرف کرد از او صد هزار سیئه را و بلند کرد برای او صد هزار
درجه را و چنان است که ازاد کرده باشد صد هزار بنده را و حشر میکند او را الله عز و جل
در روز قیامت بر حالی که خنک دلست باب دوازدهم اصل ابواب الانبذة باب ما یحل منه الخمر شرح
انبذه بفتح همزه و سکون نون و کسر باء یک نقطه و ذال با نقطه جمع نبیذ بفتح نون و کسر باء یک نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین است و ان فعیل بمعنی مفعول است بمعنی افکنده شده در آب و مانند آن در دیگ

برای اینکه تغییری دران بهم رسد خواه مست کننده شود وآن نبیذ حرام است وخواه مست کننده نشود وان نبیذ حلال است پس خمر انگور نبیذ نیست و ذکر آن درین باب الواب اطفال است بنابر اینکه خمر انگور بی افکندن چیزی دران مست کننده میشود بخلاف غیر آن چنانچه گذشت در کتاب النکاح در باب صد و نود و دوم در کلام یونس یتخذ بتشدید تاء دو نقطه در بالا که اولش منقلب از همزه است و خاء با نقطه مضارع غایب مجهول که باب افتعال است خمر نیز اینجا عبارتست از مست کننده که آشامیده میشود **یعنی** این چهارده باب بابهای در بیان نبیذهای آنست این باب بیان چیزیست که ساخته میشود ازان خمر در این باب سه حدیثست

اول اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله الخمر من خمسة العصیر من الکرم والنقیع من الزبیب والبتع من العسل والمزر من الشعیر والنبیذ من التمر **شرح** مراد بخمر اینجا قدر مشترک میان خمر اصلی و خمر الحاقی است و بیان انها میشود در شرح عنوان باب آینده الکرم بفتح کاف و سکون راء بی نقطه انگور نقیع بفتح نون و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه است تبع بکسر باء یک نقطه و سکون و فتح تاء دو نقطه در بالا و عین بی نقطه آبست مزر بکسر میم و سکون زای با نقطه و راء بی نقطه است ذکر شعیر اینجا العنوان مثال است پس گندم و ذرت و جاورسی و مانند اینها داخل این قسم است **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که خمر پنج نوع و از پنج چیز است اول عصیر از انگور است و دوم نقیع از مویز است و سوم تبع از عسل است و چهارم مزر از جو و مانند آنست و پنجم نبیذ از خرما است

دوم اصل عن الحسن الحضرمی عمن اخبره عن علی بن الحسین صلوات الله علیه قال الخمر من خمسة اشیاء من التمر والزبیب والحنطة والشعیر والعسل **شرح** مراد بخمر اینجا خمر الحاقی است که بیان میشود در شرح عنوان باب آینده و جایز است اینکه هر کدام از حنطه و شعیر قسمی علیحده شمرده شود و اینکه مجموع انها یک قسم شمرده شود پس این حدیث منافات ندارد با حدیث سابق **یعنی** روایتست از حسن حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه و تخفیف میم از کسی که خبر داد او را از علی بن الحسین صلوات الله علیه گفت که خمر الحاقی از پنج چیز است از خرما است و از مویز است و از گندم است و از جو و مانند آنست و از عسل است

سوم اصل عن علی بن اسحاق الهاشمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله الخمر من خمسة العصیر من الکرم والنقیع من الزبیب والبتع من العسل والمزر من الشعیر والنبیذ من التمر **شرح** این موافق حدیث اول این باب است

باب سیزدهم اصل باب اصل تحریم الخمر **شرح** این باب بیان ابتدای حرام کردن خمر است مقصود بیان اینست که ابتدای تحریم خمر تحریم خمر عنب است و بعد ازان تحریم خمر تمر ملحق بآن شده و بعد ازان تحریم سایر انواع خمر ملحق بآنها شده **بدانکه**

لفظ

لفظ خمر در لغت عرب حقیقت است در خمر اصلی وان شیره انگور مست کننده است و مجاز مشهور است در خمر الحاقی مثل آنچه از خرما یا مویز یا جو یا مانند آنها باشد و موید اینست آنچه گذشت در کتاب النکاح در باب صد و نود و دوم در کلام یونس و آنچه می آید در حدیث سوم باب نود و هشتم که باب سی و پنجم است که اذا غیل الخمر تغلو علی کل دنب کما یغلو شجرها علی کل الشجر و مطرزی در معرب در تفسیر خمر گفته که هی التی من ماء العنب اذا غلی واشتد و قذف بالزبد ای رماه وازاله فانکشف عنه وسکن و بعضی میگویند که لفظ خمر در لغت عرب حقیقت است در اعم از خمر انگور صاحب قاموس گفته که الخمر ما اسکر من عصیر العنب او عام کالخمرة وقد یذکر والعموم اصح لانها حرمت وما بالمدینة خمر عنب وما کان شرابهم الا البسر والتمر و بطلان این استدلال ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث باب بیست و دوم که باب ان الخمر انما حرمت لفعلها فما فعل فعل الخمر فهو حرام است درین باب چهار حدیثست

اول اصل عن ابی الربیع الشامی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن اصل الخمر کیف کان بدء حلالها وحرامها ومتی اتخذ الخمر فقال ان ادم علیه السلام لما اهبط من الجنة اشتهی من ثمارها فانزل الله عز وجل علیه قضیبین من عنب فغرسهما فلما ان اورقا واثمرا وبلغا جاء ابلیس لعنه الله فحاط علیهما حائطا فقال ادم علیه السلام ما حالک یا ملعون فقال ابلیس انهما لی فقال له کذبت **شرح** اصل الخمر عبارتست از اول چیزی که خمر ازان بهم رسید البدو بفتح باء یک نقطه و سکون دال بی نقطه و واو و بضم باء و ضم دال و تشدید واو و بقلب واو دوم بهمزه مصدر معتل اللام باب نصر پیدا شدن ضمیر حلالها وحرامها راجع باصل است و تانیث باعتبار مضاف الیه است و اضافه در حلالها وحرامها از قبیل اضافه فرع سوی اصل است اتخذ بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است اهبط بباء یک نقطه وطاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است و در بعض نسخ هبط بباء یک نقطه وطاء بی نقطه بصیغه معلوم باب نصر است و بیان جنت آدم گذشت در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب نود و سیوم که باب الاغون و بیش از باب الاطفال است القضیب بفتح ضاد با نقطه قاف و کسر ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه شاخ باریک بریده شده از درخت من برای سببیت است جاط بجیم والف منقلب از واو وطاء با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحوط خرامیدن در رفتار و در نسخ بجای بی نقطه و کسر همزه وطاء بی نقطه حائط موکد تا آن الحوط با سایی کردن کذبت بصیغه مخاطب معلوم باب ضرب است **یعنی** روایتست از ابی الربیع شامی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اصل خمر که چگونه بود پیدا شدن حلال آن و حرام آن و در چه وقت ساخته شد خمر پس امام گفت که بدرستی که آدم علیه السلام در وقتی که فرود آورده شد از بهشت میل کرد از میوه های بهشت پس فرود آورد الله عز وجل برای آدم دو شاخ را برای آنگوری پس کاشت آنها را پس در همان وقت که برگ آوردند و میوه آوردند و رسیدند بکمال میوه آمد ابلیس لعنه الله پس خرامید

و طاء بی نقطه است و آن تصحیف مینماید مگر آنکه حائط بجای بی نقطه م

برد و رآنها ر حالی که پاسبانی بود پس گفت ادم علیه السلم که چیست حال تو ای ملعون پس گفت ابلیس که بدرستی که آنها
از من است پس آدم گفت او را که دروغ گفتی **اصل** فرضیا بینهما بروح القدس فلما انتهینا الیه
قص علیه ادم قصته فاخذ روح القدس ضغثا من نار و رمی به علیهما والعنب فی اغصانهما
حتی ظن ادم علیه السلم انه لم یبق منهما شیء وظن ابلیس لعنه الله مثل ذلک قال فدخلت النار حیث
دخلت وقد ذهب منهما ثلثاهما وبقی الثلث فقال الروح اما ما ذهب منهما فحظ ابلیس
لعنه الله وما بقی فلک یا ادم **شرح** روح القدس بضم قاف و ضم دال مذکورست در دو
آیت سوره بقره و در آیت سوره مایده و در آیت سوره نحل الضغث بکسر ضاد با نقطه و سکون غین با نقطه
و ثاء سه نقطه دسته از گیاه خشک و تر من نار بیانیه است که آتش در مجموع آن افروخته بود الاغصان بفتح همزه
و سکون غین با نقطه و صاد بی نقطه جمع غصن بضم غین و سکون صاد شاخهائی که از اطراف تنه درخت
بیرون آمده لم یبق بفتح قاف است مثل منصوبست **یعنی** پس راضی شدند در میان خودشان بجبرئیل که محاکمه کند
پس در وقتی که رسیدند سوی جبرئیل خواندند بر او آدم سرگذشت خود را پس گرفت جبرئیل دسته را از آتش و انداخت
آنرا بران دو تاک بر حالی که انگور بود در شاخهای آن دو تاک بود تا آنکه گمان کرد آدم علیه السلم اینرا که شان
اینست که باقی نماند از ان دو تاک چیزی و گمان کرد ابلیس لعنه الله مثل آنرا امام گفت که پس داخل شد آتش در جائی
که داخل شد بتحقیق رفت از ان دو تاک دو ثلث آنها و باقیماند یک ثلث پس گفت جبرئیل که اما آنچه رفت از ان
دو تاک پس نصیب ابلیس است لعنه الله و آنچه باقیماند پس از تست ای ادم مراد اینست که آتش داخل شد در
دانهای انگور آن دو تاک و برطرف کرد دو ثلث آب آن دانها را پس احتمال خمر اصلی شدن از آن دانها برطرف
شد زیرا که خمر مویز الحاقی است و چند آنکه از ان دو ثلث چیزی باقی بوده باشد و منقلب بسرکه و مانند نشده باشد
احتمال شرکت ابلیس در ان هست **دوم اصل** عن ابرهیم عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان الله عز و جل لما
اهبط ادم علیه السلم امره بالحرث والزرع وطرح الیه غرسا من غروس الجنة فاعطاه النخل
والاعناب والزیتون والرمان فغرسها لتکون لعقبه و ذریته فاکل هو من ثمارها **شرح**
الحرث بفتح حاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه و ثاء سه نقطه کاشتن درخت الزرع بفتح زای با نقطه
و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه فشاندن تخم در زمین و تفسیر آنها گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث سوم
باب شصتم که باب ان الامامة عهد من الله تا آخر است و در کتاب المعیشه در شرح باب صد و پنجاه و ششم که باب
ضمان ما افسد البهائم من الحرث والزرع است الغرس بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه درخت
کاشته شده و کاشتن درخت و بنابر دوم مصدر باب ضرب است من غروس الجنة اشارتست باینکه
آن یک درخت مشتمل بوده بر انواع درختان میوه باعتبار شاخهای بسیار آن پس فا در فاعطاه برای تفریع است

جمع

جمع در نخل و اعناب و افراد در زیتون و رمان موافق آیت سوره انعام اشارتست باینکه در ان یک درخت
چند شاخ برای خرما بوده و چند شاخ برای انگور بوده و یکشاخ برای زیتون بوده و یکشاخ برای
انار بوده ضمیر منصوب در فغرسها راجع بنخل و اعناب و زیتون و رمان است و این اشارتست باینکه شاخهای
آن درخت را از یکدیگر جدا کرد و هر کدام را نهالی کرد برای اینکه درخت هر میوه علیحده باشد لتکون اشارتست
باینکه مردمان در بلاد روی زمین متفرق اند و بعض میوه ها در بعض بلادها حاصل نمیشود و ایضا بعض میوه ها موافق
ذایقه و مزاج بعض مردمان نمیباشد پس تفریق کاشتن آن شاخها بهتر است برای مصلحت نسل و اولاد آدم
یعنی روایتست از ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که الله عز و جل در وقتی که فرود آورد از بهشت
آدم را امر کرد او را بکاشتن درخت و فشاندن تخم و انداخت بسوی او درختی را از درختهای بهشت پس داد او را
درختان خرما و درختان انگور و درخت زیتون و درخت انار پس آدم کاشت آنها را علیحده تا باشند برای
نسل او و اولاد او و پس خورد او از میوه های آن درختان **اصل** فقال له ابلیس لعنه الله یا
ادم ما هذا الغرس الذی لم اکن اعرفه فی الارض وقد کنت فیها قبلک ائذن لی اکل
منها فابی ادم علیه السلم ان یدعه فجاء ابلیس عند اخر عمر ادم وقال لحواء انه قد اجهدنی
الجوع والعطش فقالت له حواء فما الذی ترید قال اریدان تذیقینی من هذه الثمار
فقالت له حواء علیها السلم ان ادم علیه السلم عهد الی ان لا اطعمک شیئا من هذا الغرس لانه
من الجنة ولا ینبغی لک ان تاکل منها شیئا فقال لها فاعصریه فی کفی شامنه فابت
علیه **شرح** ائذن بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین منقلبه از همزه و فتح ذال با نقطه بصیغه امر
باب علم است اکل بضم همزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر مجزوم است **یعنی** گفت او را
ابلیس لعنه الله که ای ادم چیست این کاشتنی که بوده ام نبوده ام که بشناسم آنرا در زمین و بتحقیق بوده ام در زمین
پیش از تو رخصت ده مرا که خورم از ان درختان پس ابا کرد آدم علیه السلم از اینکه رخصت دهد او را
پس آمد ابلیس نزد آخر عمر آدم که پیر شده بود و گفت حوا را که بدرستی که شان اینست که بتحقیق بی تاب کرده مرا
گرسنگی و تشنگی پس گفت او را حوا که پس چیست آنچه میخواهی گفت که میخواهم اینرا که بچشانی مرا از این میوه ها
پس گفت او را حوا علیها السلم که بدرستی که آدم علیه السلم سفارش کرد بسوی من اینرا که نخورانم ترا چیزی
از این کاشته زیرا که آن از بهشت است و سزاوار نیست ترا اینکه خوری از بهشت چیزی پس ابلیس گفت حوا را
که پس بفشر در دست من چیزی از ان پس حوا ابا کرد بر او **اصل** فقال ذرینی امصه ولا اکله
فاخذت عنقودا من عنب فاعطته فمصه ولم یاکل منه لما کانت حواء قد اکدت
علیه فلما ذهب یعضه جذبته حواء من فیه فاوحی الله تبارک و تعالی الی ادم علیه السلم

ان العنب فلا مقنه علاوی وعدوک ابلیس لعنه الله وقد حرمت علیک من عصیره الخمر ما
خالطه نفس ابلیس فحرمت الخمر لان عدو الله ابلیس مکر بحواء حتی مصّ العنبة ولو اکلها لحرمت
الکرمة من اولها الی اخرها وجمیع ثمرها وما یخرج منها **شرح** امقنه بفتح وضم میم وتشدید
صاد بی‌نقطه مفتوحه از باب علم و نصر است و مجزوم است تقدیرا و لا اکل مجزوم و منصوب میتواند بود
عنقود بضم عین بی‌نقطه و سکون نون و ضم قاف و دال بی‌نقطه است ما در لما مصدریه است الکدت بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است ذهاب بعض عنقودها عبارتست از انکه دو ثلث آب انگور را مکید
بحیله اینکه این داخل شربست و داخل اکل نیست پس آدم سفارشش منع ازین نکرده **بدانکه** بدانکه
امثال این مکر و حیلت اولا از ابلیس سر زده و بعد از ان اهل ربا و مانعان زکوة و خمس لذا و بمیر یاد
گرفته اند نظیر انچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیستم باب بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است
که اول من قاس ابلیس و اهل ان مکرها غافلند از آیت سوره بقره که الذین یاکلون الربا و بیان شده
در کتاب المعیشة در شرح حدیث سوم باب الصرف الربا که باب پنجاه و یکم است و غافلند از امثال آیت
سوره نحل که افامن الذین مکروا السیئات تا آخران بفتح و کسر همزه و تشدید نون مفتوحه و بفتح همزه
و سکون نون میتواند بود و بنا بر سوم مصدریه است و العنب مرفوع است و بنا بر باقی العنب منصوب است
حرمت در اول بصیغه معلوم معلوم باب تفعیل است من تبعیضیه است عصیره بضمیر غایب راجع بعنب است
الخمر منصوب و مفعول حرمت است ما مصدریه است و مصدر مفعول له است ضمیر خالطه راجع بخمر است و تذکیر
آن جایز است المخالطة آمیخته شدن النفس بفتح نون و فتح فا و سین بی‌نقطه جرعه یعنی انچه آشامیده شده باشد
و مراد بنفس ابلیس دو ثلث عصیر است که ابلیس آنها را آشامیده شده تا بوده فحرمت تا آخر کلام
امام است و تتمه وحی نیست حرمت در دوم و سوم بصیغه غایبه مجهول باب تفعیل است تا در العنبة برای
وحدت است باعتبار اینکه یکحبه بوده اکلها بهمزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر منصوب
راجع بالعنبه است کرمه بفتح کاف و سکون را بی‌نقطه و تا تانیث عبارتست از تاک انگور یا عبارت
از انگور و بنا بر اول مراد حرام بودن غرس آن و انتفاع بآن است **بدانکه** درین فقره تصریح است
باینکه تحریم خمر در شریعت آدم علیه السلم نیز بوده و موافق این می آید در احادیث باب آینده و توهم منافات
میشود میان این و انچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفدهم که باب بی عنوان است
که در شریعت آدم حرامی غیر شرک نبوده و بیهقی در صدر شرایع باقیه و دفع توهم منافات بانیست
که بعض افعال متلازم شرک بینا غالبا یا کلیا و بعض مردمان غافل میشوند از ان مثل تفرق و اختلاف
از روی ظن و موافق اینست انچه می آید در حدیث نهم باب یازدهم و در حدیث چهارم باب هفدهم و بعض

احادیث

احادیث باب هفدهم و باین باطل میشود قول المخالفان که میگویند که خمر در بعض شرایع سابقه حرام نبوده **یعنی** پس ابلیس گفت
که بگذار مرا که بمکم انگور را و بخورم آنرا پس حوا از تاک گرفت خوشه را از انگوری پس داد ابلیس را مکید پس مکید آنرا
و نخورد از ان برای اینکه بود حوا که بتحقیق تاکید کرده ابلیس در ترک خوردن بسبب سفارش آدم پس در وقتی
که رفت بعض انگور کشید خوشه را حوا از دهن ابلیس پس وحی کرد الله تبارک و تعالی سوی آدم علیه السلام که انگور
بتحقیق مکید آنرا دشمن و دشمن تو ابلیس لعنه الله و بتحقیق حرام کردم بر تو از جمله فشرده انگور خمر را برای اینکه
آمیخته شد خمر را جرعه ابلیس پس حرام کرده شد خمر برای اینکه دشمن الله ابلیس حیلت و مکر کرد با حوا تا انکه مکید انگور را
و اگر میخورد آن خوشه را هر اینه حرام کرده میشد تاک انگور از اولش تا آخرش و جمیع میوه آن تاک و انچه بیرون
آید از ان تاک **اصل** ثم انه قال لحواء علیهما السلام لو امصصتنی شیا من التمر کما امصصتنی من العنب
فاعطته تمرة فمصها وکانت العنبة والتمرة اشد رائحة وازکی من المسک الاذفر واحلی
من العسل فلما مصهما عدو الله ابلیس لعنه الله ذهبت رائحتهما وانتقصت حلاوتهما **شرح**
بو برای تمیز است الاذکی بذال بانقطه بصیغه فعل التفضیل خالصتر در بوی خوشی الاذفر بذال بانقطه و فا و را
بی‌نقطه بصیغه صفت مشبهه بغایت خوشبو **یعنی** بعد از ان بدرستی که ابلیس گفت حوا را علیهما السلم که کاشکی بمکانی
مرا چیزی از خرما چنانچه مکانیدی مرا از انگور پس داد باو یک خرما را پس مکید انرا و بود آن انگور و آن خرما تندتر
باعتبار بو و خالصتر از مشک و بغایت خوشبو و شیرین تر از عسل پس در وقتی که مکید آنها را دشمن الله ابلیس لعنه الله
رفت بوی آنها و کم شد شیرینی آنها **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم ثم ان ابلیس لعنه الله ذهب بعد الملعون
وفاة ادم علیه السلم فبال فی اصل الکرمة والنخلة فجری الماء فی عودهما ببول عدو الله فمن ثم
یختمر العنب والتمر فحرم الله عز و جل علی ذریة ادم علیه السلم کل مسکر لان الماء جری ببول عدو الله
فی النخل والعنب وصار کل مختمر خمرا لان الماء اختمر فی النخلة والکرمة من رائحة بول عدو الله
ابلیس لعنه الله **شرح** عود بضم عین بی‌نقطه و سکون واو و دال بی‌نقطه در دو معنی مستعمل میشود اول چوب
مطلقا خواه صلابت داشته باشد مثل درخت امرود و درخت شفتالو و خواه رخاوت داشته باشد مثل
درخت انگور و درخت خرما دوم انچه صلابت دارد از جمله رستنیها مثل درخت زیتون و درخت انار
پس درخت خرما و درخت انگور که تجویف بسیار دارد عود نیست و آن تجویفها برای جریان آب است و لهذا
چون تاک تازه بریده را در آتش گذارند آب از ان بیرون می آید فجری الماء فیهما فی عودهما اشارتست
باینکه پیش از بول صلب بوده و بسبب بول ابلیس صلابت یکبار آنها بر طرف شد و مجرای آب در آنها
بسیار بهم رسید پس مانند شد بساق گندم و جو و مانند آنها که تجویف بسیار دارد برای جریان آب در آنها
یا در بول برای سببیت است الاختمار تخمر با نقطه و را بی‌نقطه مصدر باب افتعال خمر شدن و در تجویف

و این

چیزی داخل شدن و مراد از معنی اول است در فمن ثم تخمّر العنب والتمر اشارتست باینکه اگر جریان آب در تجویفهای درخت آنها نمیبود آنها خمر نمیشد مثل اینکه امرود و شفتالو و مانند آنها خمر نمیشود فحرم الله عز و جل تا اخر برای بیان نهیست که تحریم مسکرات دیگر حادث شده بعد از تحریم خمر عنب و خمر تمر بسبب اینکه آنها مانند خمر عنب و خمر تمر است در اسکار و خمر عنب و خمر تمر حرام است بسبب بول ابلیس و این کلام از قبیل استدلال ببرهان یا بقیاس فقهی نیست بلکه برای بیان سرّ حکمت تحریم است و برای دفع استبعاد است و صار کل مختمر خمر اشارتست بقاعدهٔ کلیه در انچه خمر از ان ساخته میشود و ان اینست که هر حاصلی که از نباتات حاصل شود و نبات آن ابکیر باشد بسبب خاوت مثل درخت انگور و درخت خرما و بوته گندم و بوته جو و بوته ذرت و امثال انها خمر میشود و هر حاصلی از نباتات که نبات ان ابکیر نباشد بسبب صلابت مثل درخت سیب و به و انار و زیتون پس خمر نمیشود پس مختمر بضم میم اول و فتح میم دوم بصیغه اسم مکان باب افتعال است و ماخوذ است از اختمار بمعنی دوم و مضاف محذوفست بتقدیر حاصل مختمر زیرا که انچه خمر میشود حاصل درخت خرما و انگور و حاصل بوته گندم و جو است و انچه مختمر است درخت و بوته است اختمر در دوم ماخوذ از اختمار بمعنی دوم است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بعد از ان بدرستی که ابلیس لعنه الله رفت بعد از وفات آدم علیه السلام پس بول کرد در بیخ تاک انگور و بیخ درخت خرما پس جاری شد آب در چوب آنها بمعنی که رخاوت بهم رسانیده و ابکیر شد بسبب بول دشمن الله پس از انجاست که خمر میشود انگور و خرما بمعنی که اگر درخت انها ابکیر نمیبود انها خمر نمیشد پس از ان حرام کرد الله عز و جل بر اولاد آدم علیه السلام هر مست کننده را برای اینکه آب جاری شد بسبب بول دشمن الله در درخت خرما و درخت انگور و گردید هر حاصل درخت ابکیر خمر برای اینکه آب قرار گرفت در تجویف درخت خرما و تاک انگور بسبب بوی بول دشمن الله ابلیس لعنه الله **حاصل** اینست که درخت خرما و تاک انگور بسبب بوی بول ابلیس مانند درختان پوچ و پوسیده شد و آن باعث این شد که آن دو درخت ابکیر شد و آن باعث این شد که حاصل انها خمر میشده باشد بخلاف حاصل درختان صلب که خمر شدن چیزی از ان اگر ممکن شد بغایة الغایة نادر است و النادر کالمعدوم **سوم اصل**

عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال لما هبط نوح علیه السلام من السفینة غرس غرسا و کان فیما غرس الحبلة ثم رجع الی اهله فجاء ابلیس لعنه الله فقلعها ثم ان نوحا علیه السلام عاد الی غرسه فوجده علی حاله و وجد الحبلة قد قلعت و وجد ابلیس لعنه الله عندها فاتاه جبرئیل علیه السلام فاخبره ان ابلیس لعنه الله قلعها **شرح** غرس از باب ضرب است غرسا مصدر بمعنی اسم مفعول است و مراد انواع مغروس است و افراد باعتبار اینست که در اصل مصدر است الحبلة بضم حای بی‌نقطه و سکون بای یکنقطه و بفتح حا و فتح با نام تاک انگور و ان مرفوع است قلعها از باب منع یا از باب تفعیل است **یعنی** روایت است از زراره از

امام محمد

امام محمد باقر علیه السلام گفت که در وقتی که فرود آمد نوح علیه السلام از کشتی کاشت انواع کاشته را و بود در میان انچه کاشت نوح علیه السلام تاک انگور بعد از ان برگشت بسوی منزل و اهل خود پس آمد ابلیس لعنه الله پس از بیخ کند انرا بعد از ان بدرستی که نوح علیه السلام برگشت سوی انواع درخت کاشته خود پس یافت آنرا بر حال خود و یافت تاک را که بتحقیق کنده شده بود و یافت ابلیس لعنه الله را نزد ان پس آمد نزد او جبرئیل علیه السلام پس خبر داد او را باینکه ابلیس لعنه الله کنده آنرا **اصل** فقال نوح علیه السلام لابلیس لعنه الله ما دعاک الی قلعها فوالله ما غرست غرسا احب الیّ منها فوالله لا ادعها حتی اغرسها فقال ابلیس لعنه الله و انا والله لا ادعها حتی اقلعها فقال له اجعل لی منها نصیبا فجعل له الثلث فابی ان یرضی فجعل له النصف فابی ان یرضی و ابی نوح علیه السلام ان یزیده **شرح** احب منصوب و صفت غرسا است یا مرفوع و مبتدا و خبری محذوفست بتقدیر هو و جمله صفت غرسا است **یعنی** پس گفت نوح علیه السلام ابلیس را لعنه الله که چه چیز خواند ترا سوی کندن آن پس بخدا قسم که نکاشتم کاشته را که محبوبتر باشد سوی من از ان پس بخدا قسم که وا نمیگذارم آنرا تا انکه کنده کنم آنرا پس ابلیس گفت نوح را که بگردان برای من از ان نصیبی پس نوح گردانید برای ابلیس ثلث نصف را پس ابلیس ابا کرد از اینکه راضی شود و ابا کرد نوح علیه السلام از اینکه افزون از نصف دهد او را **اصل** فقال جبرئیل علیه السلام یا رسول الله احسن فان منک الاحسان فعلم نوح علیه السلام انه قد جعل له علیها سلطانا فجعل نوح له الثلثین فقال ابو جعفر علیه السلام فاذا اخذت عصیرا فاطبخه حتی یذهب الثلثان نصیب الشیطان فکل و اشرب **شرح** پس گفت جبرئیل نوح علیه السلام را که ای رسول الله نیکوئی کن چه بدرستی که از جانب تست نیکوئی کردن پس دانست نوح علیه السلام اینرا که جبرئیل بتحقیق گردانید برای ابلیس بر تاک تسلطی را پس نوح گردانید برای ابلیس دو ثلث را پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که پس چون گرفتی فشرده انگور را پس بختی آنرا تا انکه برود دو ثلث که حصه شیطان است پس بخور در نانخورش و بیاشام در شربت **چهارم اصل** عن سعید بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابلیس لعنه الله نازع نوحا علیه السلام فی الکرم فاتاه جبرئیل علیه السلام فقال له ان له حقا فاعطه فاعطاه الثلث فلم یرض ابلیس لعنه الله ثم اعطاه النصف فلم یرض فطرح جبرئیل علیه السلام نارا فاحرقت الثلثین و بقی الثلث فقال ما احرقت النار فهو نصیبه و ما بقی فهو لک یا نوح حلال **شرح** روایت است از سعید بن یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که ابلیس لعنه الله نزاع کرد نوح علیه السلام را در تاک انگور پس آمد نزد نوح جبرئیل علیه السلام پس گفت نوح را که بدرستی که برای ابلیس است حقی در تاک پس بده او را پس داد او را ثلث پس راضی نشد ابلیس لعنه الله بعد از ان داد ابلیس را نصف پس ابلیس راضی نشد پس انداخت جبرئیل علیه السلام آتشی را پس آتش سوزانید دو ثلث را و باقی ماند یک ثلث پس

جبرئیل گفت که هر چه سوزانید این آتش پس آن حصه ابلیس است و آنچه باقیماند پس آن برای تو ای نوح حلال است

بدانکه اختلاف تقریر یکواقعه در این حدیث و حدیث سابع نظیر اختلاف تقریرات یکواقعه در حکایت موسی و فرعون در سورهای قرآنیه است. و حاصل همه یکی است باب چهارم اصل باب ان الخمر لم تزل محرمة شرح این باب بیان اینست که خمر در هر شریعتی از شش شریعت که شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد صلی الله علیه و آله است حرام کرده شده بوده در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابرهیم بن عمر الیمانی عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال ما بعث الله عز و جل نبیا قط الا و فی علم الله عز و جل انه اذا اکمل له دینه کان فیه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراما ان الذین انما یحول الی جهة ثم اخری و لو کان ذلک جملة قطع بهم دون الدین

شرح اکمل بصیغه معلوم و مجهول بود اکمال دین نبی عبارتست از بیان جمیع احکام شریعت آن نبی دینه بتقدیر بیان دینه است جمله ان الدین تا آخر استیناف بیانی سابق است و الدین بتقدیر بیان الدین است یحول بحاء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و مفعولش محذوفست بتقدیر یحول الناس الجهة بکسر جیم جانب و مراد اینجا حکمی از احکام شریعت است و تحویل بسوی جهتی عبارتست از اخراج از جهل سوی علم بحکمی مشار الیه ذلک تحول الیه است جمله بضم جیم و سکون میم منصوبست و عبارتست از جمیع احکام شریعت قطع بقاف و طاء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است بهم نایب فاعل است صاحب قاموس گفته که قطع بزید کعنی فهو مقطوع به عجز عن سفره بای سبب کان او حیل بینه و بین ما یؤمله یعنی روایتست از ابراهیم بن عمر یمانی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که نفرستاد الله عز و جل صاحب شریعتی را هرگز مگر در حالی که در علم الله عز و جل بود اینکه او چون کامل کند برای آن صاحب بیان شریعت او را باشد در آن تحریم خمر و همیشه خمر حرام بوده بدرستی که بیان شریعت جز این نیست که میگردانند مردمانرا سوی جانبی بعد از آن سوی جانبی دیگر و اگر میبود آنچه میگردانند مردمان را سوی آن مجموعی عاجز میشدند آن مردمان تا رسیده از شریعت حاصل اینست که حدوث هر شریعتی در وقت جاهلیت جهلا و عدم معرفت مردمان باحکام شریعتی از شرایع بوده پس اگر تدریج در تعلیم آداب شریعت جاری نمیشد عاجز میشدند دوم اصل عن زراره عن ابی جعفر علیه السلم قال ما بعث الله عز و جل نبیا قط الا و فی علم الله سارک و تعالی انه اذا اکمل له دینه کان فیه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراما انما الدین یحول من خصلة الی اخری و لو کان ذلک جملة قطع بهم دون الدین شرح مضمون اینموافق سابق است سوم اصل عن زراره قال قال ابو عبد الله علیه السلم ما بعث الله عز و جل نبیا قط الا و فی علم الله عز و جل انه اذا اکمل دینه کان فیه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراما و انما ینقلون من خصلة الی خصلة و لو

حمل ذلک علیهم حملة لقطع بهم دون الدین شرح الخصلة بفتح خاء با نقطه و سکون صاد بی‌نقطه ادب و فضیلت حمل بحاء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است یا از باب تفعیل برای مبالغه است مضمون این موافق سابق است اصل قال و قال ابو جعفر علیه السلم لیس احد ارفق من الله عز و جل فمن رفقه تبارک و تعالی انه نقلهم من خصلة الی خصلة و لو حمل علیهم جملة لهلکوا شرح زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که نیست هیچکس هموارتر از الله عز و جل پس از جمله همواری او تبارک و تعالی اینست که او در وقت تعلیم ادب نقل کرد مردمان را از ادبی سوی ادبی دیگر و اگر بار میکرد بر ایشان مجموع را هر اینه عاجز بالکلیه میشدند باب پانزدهم اصل باب شارب الخمر شرح این باب بیان شاربنده خمر است در این باب نوزده حدیث است اول اصل عن ابی الربیع الشامی قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الخمر فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل بعثنی رحمة للعالمین و لامحق المعازف و المزامیر و امور الجاهلیة و الاوثان و قال اقسم ربی لا یشرب عبد لی فی الدنیا خمرا الا اسقیته مثل ما شرب منها من الحمیم یوم القیمة معذبا بعد او مغفورا له و لا یسقیها عبد لی صبیا صغیرا او مملوکا الا اسقیته مثل ما سقاه من الحمیم یوم القیمة معذبا بعد او مغفورا له

شرح رحمة للعالمین اشارتست بآیت سوره انبیا که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و لامحق بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع بکسر لام و فتح لام میتواند بود و بنابر اول منصوبست و اشارتست باینکه رحمة مفعول له است و بنابر دوم مرفوع است و اشارتست باینکه رحمة حال ضمیر منصوبست موافق آیت سوره توبه و رحمة للذین امنوا منکم المعازف بفتح میم و عین بی‌نقطه و الف و کسر زای با نقطه و فاء جمع معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زای سازهائی که آواز آنها بعمل دست است مثل طنبور و عود و دایره و نقاره ها خود است از عزف بفتح عین و سکون زای [illegible] بمعنی آواز شیاطین المزامیر بفتح میم و زای با نقطه و الف و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه جمع مزمار بکسر میم سازهائی که سازهائی که آواز آنها بدمیدن است مثل مزمار و سرنا و نای و نی انبان و موسیقار امور الجاهلیة بمعنی سایر امور الجاهلیة است مثل شرب خمر و قمار و مانند آنها از لهوها که کار اهل جهالت است و نهی از آنها در هر شریعتی شده اقسم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است برای تحقق وقوع است من الحمیم حال مثل ما است یا متعلق باسقیته است موافق آنچه می‌آید در حدیث ششم این باب و الحمیم مذکور است در بسیاری از سور و آن عبارتست از آب بغایت گرم که قتال مس که خته است معذبا حال مقدره ضمیر منصوب در اسقیته است بعد مبنی بر ضم است ضمیر اسقیها نا شایسته است بقرینه آنچه بعد می‌آید در حدیث هفتم این باب ذکر مملوک بعنوان مثال است یعنی روایتست از ابو الربیع شامی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از خمر پس امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله عز و جل

و مراد مملوک است

فرستاد مرا برای رحمت عالمیانرا و برای اینکه برطرف کنم سازهای دستی را و سازهای دمیدنرا و سایر کارهای
لهو اهل جاهلیت را و بتانرا و کفت که قسم خورده صاحب کل اختیار من که نمی آشامد بنده از بندهای من در دنیا خمر را مگر
انکه آشامانم انشا ماینده اورا مثل انچه آشامیده از خمر برحالی که از جمله حمیم باشد در روز قیامت برحالی
که معذب باشد بعد از ان یا مغفور له باشد در کناهای دیگر و نمی آشاماند خمر را بنده از من بپسری نادانرا
یا مملوکرا مگر انکه آشامانم اورا مثل انچه آشاماینده انرا برحالی که از حمیم باشد در روز قیامت برحالی
که معذب باشد بعد از ان یا مغفور له باشد **دوم اصل** عن ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله من شرب الخمر بعد ما حرمها الله عز و جل علی لسانی فلیس
باهل ان یزوج اذا خطب ولا یشفع اذا شفع ولا یصدق اذا حدث ولا
یؤتمن علی امانة فمن ائتمنه بعد علمه فیه فلیس للذی ائتمنه علی الله عز و جل ضمان ولا له اجر
ولا خلف **شرح** مضمون بعضی این کذشت در کتاب المعیشة در حدیث سیوم باب صد و پنجاه و پنجم
که باب اخر منه و حفظ المال و کراهة الاضاعة است یا مصدریه است حرمها الله عز و جل علی لسانی اشارتست
بانچه کذشت در احادیث باب سابع که احکام شریعت بتدریج نازل میشده اهل با تنوین و بی تنوین
میتواند بود و بنابر اول ان بتقدیر لان است و بر هر تقدیر یزوج بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است
لا یشفع بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و آن و نظایرش مرفوع و منصوب میتواند بود
و بنابر اول لا نافیه است و نفی بمعنی نهی است و بنابر دوم زایده برای تکرار نفی سابق است و یشفع
عطف بر یزوج است التشفیع قبول شفاعت کسی شفع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است یصدق
بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است حدث بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یؤتمن بهمزه بصیغه
مضارع غایب مجهول باب افتعال است خلف بفتح خاء بانقطه و سکون لام و فتح لام است **یعنی** روایتست از ابو الربیع
شامی از امام جعفر صادق علیه السلم که کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه واله که هر که آشامید خمر را بعد از انکه حرام
کرد انرا الله عز و جل در قران که بر زبان من جاری شده پس نیست اهل برای اینکه زن داده شود چون
زن خواهد و قبول کرده نمیشود شفاعت او چون شفاعت کند برای کسی و راست کو شمرده نمیشود چون سخن کوید
و امین شمرده نمیشود بر امانتی پس هر کسی که امین شمرد اورا بر امانتی بعد از دانستن شرب خمر در او پس نیست
برای کسی که امین شمرد اورا بر الله عز و جل ضمان اینکه تلف نشود و نه اورا مزدی چون تلف شود و نه
عوضی **سوم اصل** عن الحسین بن سدیر عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلم قال یاتی شارب الخمر
یوم القیمة مسودا وجهه مدلعا لسانه یسیل لعابه علی صدره وحق علی الله عز و جل ان یسقیه
من بئر خبال قال قلت و ما بئر خبال قال بئر یسیل فیه صدید الزناة **شرح** مسودا وجهه

تشدید

مسودا بتشدید دال بی نقطه بلفظ بصیغه اسم فاعل باب افعلال است یا بتشدید واو مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است
و بر هر تقدیر وجهه مرفوع است مدلعا بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است الادلاع بیرون آمدن
زبان لسانه منصوب است خبال بفتح خاء با نقطه و تخفیف باء یکنقطه و الف و تخفیف لام مذکور شد در کتاب الایمان
والکفر در حدیث پنجم باب الغیبة و البهت که باب صد و چهل و ششم است الصدید بفتح صاد بی نقطه و کسر دال بی نقطه اول
چرک دمل و مانند آن الزناة بضم زای با نقطه و تخفیف نون و الف و تاء تانیث جمع زانی و زانیه زنا کننده کان
و مراد اینجا بصدید الزناة چرک فرج زنا کنندکان است و آن تفسیر خبال است **یعنی** روایتست از حسین بن سدیر
بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه از پدرش از امام محمد باقر علیه السلم کفت که می آید آشامنده خمر در روز قیامت
برحالی که سیاه است روی او و بیرون انداخته است زبان خود را روان میشود لعاب دهن او بر سینه او و حق است
بر الله عز و جل باینکه آشاماند اورا از چاه خبال سدیر کفت که کفتم و چیست چاه خبال امام کفت که چاهی است
که روان میشود در ان چرک زنا کنندکان **چهارم اصل** عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله شارب الخمر لا یعاد اذا مرض ولا یشهد له جنازة ولا تزکوه
اذا شهد ولا تزوجوه اذا خطب ولا تأتمنوه علی امانة **شرح** یعاد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه
مضارع غایب مجهول باب نصر است مرض از باب علم است تشهد بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب علم است
الجنازة بفتح جیم و تخفیف نون و زای با نقطه جسد آدمی میت و بکسر جیم تابوتی که میت در انست و بعضی عکس
کفته اند **یعنی** روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران اش از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه واله
که آشامنده خمر زیارت کرده نمیشود چون بیمار شود و مشهود نمیشود برای او جنازه مراد اینست که اکر او میرد
یا کسی از او میرد باید که مؤمن حاضر نشود جنازه اورا بقصد تعظیم او و راستکو مشمرید اورا چون کواهی دهد و زن
مدهید اورا چون زن خواهد و امین مشمرید اورا بر امانتی **پنجم اصل** عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله
علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله شارب الخمر ان مرض فلا تعودوه وان مات فلا تحضروه
وان شهد فلا تزکوه وان خطب فلا تزوجوه وان سالکم امانة فلا تأتمنوه **شرح**
این ظاهر است از شرح سابق **ششم اصل** عن عجلان ابی صالح قال قلت لابی عبد الله علیه السلم
المولود یولد فنسقیه من الخمر فقال لا من سقی مولودا خمرا او مسکرا سقاه الله عز و جل من الحمیم
وان غفر له **شرح** روایتست از عجلان بفتح عین بی نقطه و سکون جیم ابو صالح کفت که کفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را که کودک زاده میشود پس آیا میتوانیم که بیاشامانیم اورا خمر پس امام کفت که نه بیان این انکه هر که آشاماند
تازه زاده را خمری یا امام کفت که مست کننده آشاماینده اورا الله عز و جل از حمیم هر چند که آمرزد
برای او کناهان دیکر را **هفتم اصل** عن عجلان ابی صالح قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول

قادم

قال الله عز وجل من شرب مسكرا او سقاه صبيا لا يعقل سقيته من ماء الحميم معذبا او مغفورا له
ومن ترك المسكر ابتغاء مرضاتي ادخلته الجنة وسقيته من الرحيق المختوم وفعلت
به من الكرامة ما افعل باوليائي **شرح** رحیق مختوم مذکور است در سوره مطففین **یعنی** روایت
از عجلان ابو صالح که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت الله عز و جل که هر که اشامید مست کننده
یا اشامانید آنرا بکودکی که جنک و بدرا تمیز ندارد اشامانیدم او را از آب حمیم بر حالی که معذب باشد یا مغفور له
باشد در گناهان دیگر و هر که واگذاشت اشامیدن مسکر را برای طلب خشنودی من داخل کردم او را در بهشت
و اشامانیدم او را از خمر خاصه بهشت که سر بمهر است و کردم با او از گرامی بودن آنچه را که میکنیم با
نزدیکان خود **هشتم اصل** عن ابن فضال عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال شارب الخمر
یاتی یوم القیمة مسودا وجهه مائلا شفته مدلعا لسانه ینادی العطش العطش **شرح**
شفته بفتح وکسر شین بانقطه وفتح فاء وتاء دو نقطه در بالا منقلبه از هاء لام الفعل وضمیر غایب مرفوع است
و در بعض نسخ شدقه بکسر شین بانقطه ~~وتشدید قاف وضم است بمعنی کنج لب~~ او در بعضی دیگر شقه بشین
بانقطه وتشدید قاف وضم است بمعنی نصف روی او والعطش بفتح عین بی نقطه وفتح طاء بی نقطه مصدر
باب علم مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر حالی یا بتقدیر انا یا مبتدای خبر محذوفست بتقدیر جهد لی
و مانند آن و بر تقدیر دوم مقصود مبالغه است و میتواند بود که منصوب و مفعول مطلق فعل محذوف باشد
بتقدیر عطشت یا مفعول به فعل محذوف باشد بتقدیر عالجوا **یعنی** روایتست از ابن فضال از بعضی از اصحاب از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که اشامنده خمر می آید در روز قیامت بر حالی که سیاه است روی او کج است
لب او بیرون انداخته است زبان خود را فریاد میزند که العطش العطش **نهم اصل** عن حماد بن بشیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من شرب الخمر بعد ان حرمها الله تعالی
علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب ولا یصدق اذا حدث ولا یشفع اذا
شفع ولا یؤتمن علی امانة فمن ائتمنه علی امانة فاکلها او ضیعها فلیس للذی ائتمنه علی
الله عز وجل ان یاجره ولا یخلف علیه **شرح** ان یاجره بهمزه وجیم وراء بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر وضرب است الاجر بفتح همزه وسکون جیم مزد دادن لا یخلف بخاء بانقطه و فاء بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعال منصوب مرفوع ~~منصوب و مرفوع~~ میتواند بود الاخلاف برگردانیدن عوض آنچه
رفته برکسی باقی ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب **اصل** وقال ابو عبد الله علیه السلام انی اردت ان
استبضع بضاعة من الیمن الی الیمن فاتیت ابا جعفر علیه السلام فقلت له ارید ان استبضع
فلانا فقال لی اما علمت انه یشرب الخمر فقلت قد بلغنی من المومنین انهم یقولون

ذلک

شدقه
وسکون دال بانقطه
وقاف وضمیر است

ذلک فقال لی صدقهم فان الله عز وجل یقول یؤمن بالله ویؤمن للمومنین **شرح** ظاهر است
که در اینجا از کاتبان کافی سهوی شده باشد زیرا که مانند این قصه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث اول باب صد و پنجاه
و پنجم که باب اخر منه فی حفظ المال وکراهة الاضاعة است و در آنجا صاحب بضاعه اسمعیل بن ابی عبد الله بود و ناصح
امام جعفر صادق علیه السلام بود و ممکن نیست که امام جعفر صادق علیه السلام بعد از نهی عمل بر رای عمار که در تتمه حدیث مذکور میشود کرده باشد
پس ظاهر اینست که وقال اسمعیل بن ابی عبد الله باشد بجای وقال ابو عبد الله و ایضا فاتیت ابی جعفر باشد بجای فاتیت
ابا جعفر مگر آنکه ابو عبد الله کنیت اسمعیل نیز باشد نظیر اینکه ابو الحسن کنیت امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است
و اسمعیل این سخن را با امام محمد باقر علیه السلام نیز گفته باشد و عمل بنصیحت نکرده باشد و ما موافق ظاهر شرح میکنیم والله اعلم استبضع
بباء یک نقطه وضاد بانقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب استفعال است الاستبضاع جدا کردن مالی
برای اینکه سرمایه تجارتی شود و سرمایه دادن کسی را و او را اراده است در اول و بعد از آن بالی بتضمین ارسال بعنوان
مضاربه است و دوم مراد است و در دوم البضاعة بکسر باء یک نقطه سرمایه تجارت قال بلغنی ضمیر مستتر راجع بمصدر
یشرب است انهم بکسر همزه استیناف بیانی است مشار الیه ذلک مصدر یشرب است **یعنی** و گفت اسمعیل پسر امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من اراده کردم که جدا کنم و فرستم سرمایه را بسوی یمن پس آمدم نزد پدرم امام جعفر
صادق علیه السلام پس گفتم او را بدرستی که من میخواهم که سرمایه دهم فلان کس پس گفت مرا که آیا ندانستی اینرا که او می اشامد خمر را پس
گفتم که بتحقیق رسیده مرا که آن مؤمنان بدرستی که ایشان میگویند آنرا پس امام گفت مرا که تصدیق کن مومنان را
چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره توبه که رسول الله میگرود بالله و باور میکند برای مومنان سخن ایشانرا
اصل ثم قال انک ان استبضعته فهلکت او ضاعت فلیس لک علی الله عز وجل ان
یاجرک ولا یخلف علیک فاستبضعته فضیعها فدعوت الله عز وجل ان یاجرنی
فقال ابی ای بنی مه لیس لک علی الله ان یاجرک ولا یخلف علیک قال قلت له ولم
شرح او از شک راوی است یا مبنی بر اینست که هلاک بمعنی بر طرف شدن بسبب گم کردن و مانند آنست موافق
فاکلها او ضیعها که در صدر این حدیث است یخلف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوب و مرفوع
میتواند بود ای بفتح همزه وسکون یاء حرف نداست مه بفتح میم وسکون ها اسم فعل است بمعنی اسکت **یعنی**
بعد از آن پدرم گفت که بدرستی که تو اگر سرمایه دادی او را پس هلاک شد یا ضایع شد نیست ترا بر الله عز و جل
اینکه مزد دهد ترا و نه اینکه عوض آورد بر تو پس سرمایه دادم او را پس ضایع کرد آنرا پس خواندم الله عز
وجل را که مزد دهد مرا پس پدرم گفت که ای پسرک من ساکت باش نیست ترا بر الله اینکه مزد دهد ترا و نه اینکه
عوض آورد بر تو اسمعیل گفت که گفتم او را که و چرا **اصل** فقال لی لان الله عز وجل یقول ولا تؤتوا
السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما فهل تعرف سفیها اسفه من شارب الخمر قال ثم قال علیه السلام
لا یزال العبد فی فسحة من الله عز وجل حتی یشرب الخمر فاذا شربها خرق الله عز وجل عنه سرباله وکان

ولیه واخوه ابلیس لعنه الله وسمعه وبصره ویده ورجله یسوقه الی کل شر ویصرفه عن کل خیر
شرح الفسح بضم فا وسکون سین بی‌نقطه وحاء بی‌نقطه وسعت واینجا عبارتست از عدم احاطه خطیئه
که مذکورست در آیت سوره بقره بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته السربال بکسر سین بی‌نقطه وسکون را و
بی‌نقطه پیراهن که پرده آدمیت ابلیس منصوبست وسمعه ونظایرش مرفوع بعطف بر ولیه‌ست یعنی
پس پدرم گفت مرا که برای اینکه الله عز وجل میگوید در سوره نساء که مدهید سفیهان را مالهای شما که گردانیده الله آنها را
برای شما باعث برپا بودنی پس آیا میشناسی کمخردی را که کمخردتر باشد از آشامنده خمر اسمعیل گفت که بعد از آن
گفت پدرم علیه السلم که پیوسته بنده در فراخیست از جانب الله عز وجل تا آنکه آشامد خمر را پس چون آشامید
آنرا پاره کرد الله عز وجل از او پرده او را و شد کارساز او و برادر او ابلیس لعنه الله و گوش او و چشم او و دست
او و پای او و میراند او را سوی هر بدی و روگردان میکند او را از هر نیکی موافق آنچه می‌آید در احادیث باب ان
الخمر راس کل اثم و شر دهم اصل عن زید بن علی عن ابائه علیهم السلم اجمعین قال لعن رسول الله
صلی الله علیه واله الخمر وعاصرها ومعتصرها وبایعها ومشتریها وساقیها واکل ثمنها وشاربها
وحاملها والمحمول الیه شرح روایتست از زید بن علی از پدرانش علیهم السلم اجمعین یا بجمیع که روایت کرد
از امام زین العابدین از امام حسین از امیر المومنین گفت که لعنت کرد رسول الله صلی الله علیه واله خمر را و فشرنده
خمر را و آشاماننده خمر را و خورنده بهای خمر را و آشامنده خمر را و آورنده خمر را بمجلس و مانند آن و کسی را که
خمر آورده میشود سوی او از اهل مجلس هر چند که نیاشامد یازدهم اصل عن خضر الصیرفی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من شرب النبیذ علی انه حلال خلد فی النار ومن شربه علی انه حرام
عذب فی النار شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب مشعرست باینکه نبیذ اینجا عبارتست از خمر که
پنج قسم دارد چنانچه گذشت در بعض احادیث باب ما یتخذ منه الخمر و گاهی نبیذ مستعمل میشود در خمر خرما
چنانچه گذشت در بعض احادیث باب مذکور و گاهی مستعمل میشود در غیر این دو معنی چنانچه می‌آید در باب النبیذ شرب
نبیذ بر نهج اینکه حلال است عبارتست از شرب آن بی مضایقه و انقباض نفس و این حدیث ابطال قول معتزله
وزیدیه میکند که مرتکب کبیره بی اصرار نیز مخلد است در نارست یعنی روایتست از خضر بکسر خاء میکند که
بانقطه و سکون ضاد بانقطه و راء بی‌نقطه صراف از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که آشامد خمر را بر نهج اینکه
آن حلال است معذب شده در آتش جهنم اگر توبه نکند دوازدهم اصل عن زراره وغیره عن ابی عبد الله علیه السلم
قال شارب الخمر المسکر لا عصمة بیننا وبینه شرح مسکر بصیغه اسم فاعل از باب افعال اعم است از
خمر زیرا که هر خمر مسکرست و بعض مسکر خمر نیست مثل عرق سیب و بنگ و مانند آنها العصمه بکسر عین بی‌نقطه
وسکون صاد بی‌نقطه مصدر باب ضرب نگاه داشتن کسی را از ضرر یعنی روایتست از زراره وغیر او از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آشامنده مست کننده نیست نگاهداری میان ما و میان او و مراد نیست

که میان ما و او جنگ صریح است

میان ما و او جنگ صریح است سیزدهم اصل عن یزید بن ابی زیاد عن ابی جعفر علیه السلم قال من شرب المسکر
ومات وفی جوفه منه شیء لم یتب منه بعث من قبره مخبلا مائلا شدقه سائلا لعابه یدعو
بالویل والثبور شرح واو در وفی جوفه حالیه است و اشارتست بحصول شبانه روز بعد از شرب موافق آنچه
می‌آید در حدیث دوازدهم باب آنیة الخمر المخبل بخاء بانقطه و باء یکنقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال صاحب خبل بفتح خاء
وسکون و فتح با بمعنی فساد اعضا برعشه و فالج و مانند آنها الشدق بکسر شین بانقطه و سکون دال بی‌نقطه
و قاف کنج لب است الویل بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین مرگ یا گمان الثبور بضم ثاء سه نقطه
و ضم باء یکنقطه و سکون واو و راء بی‌نقطه بالنصیب بعد از هر خوبی دعا بویل و ثبور بمعنی نفرین بر خود است
بگفتن یا ویلی و یا ثبوری و آن از کمال دلتنگی و آزار است یعنی روایتست از یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین
ابن ابی زیاد بکسر زاء بانقطه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که آشامد مست کننده را و مرد بر حالی
که در درون او باشد از آن چیزی توبه نکرده باشد از آن برانگیخته میشود از قبرش بر حالی که صاحب رعشه است
کج است کنج لبش و روانست لعاب دهن او و ندا میکند که ای مرگ یا گمان و وای بی نصیبی چهاردهم اصل
عن عمر بن ابان قال قال ابو عبد الله علیه السلم من شرب مسکرا کان حقا علی الله عز وجل ان یسقیه من
طینة خبال قلت وما طینة خبال فقال صدید فروج البغایا شرح البغایا بفتح باء یکنقطه
و غین بانقطه و الف و یاء دو نقطه در پایین و الف مقصوره جمع بغیان و بغیا نه زنان و مردان زناکار
یعنی روایتست از عمر بن ابان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که آشامد مست کننده را لازم بر الله
عز وجل اینکه آشاماند او را از گل چاه خبال گفتم و چیست گل چاه خبال پس گفت که چرک فرجهای
زناکاران که در جهنم میرود سوی آن چاه این مضمون گذشت در حدیث سیم این باب پانزدهم اصل
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لا اصلی علی غریق خمر
شرح غریق خمر عبارتست از گرفتاری ببلای خمر بمعنی مصر بر شرب خمر بی توبه یعنی روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که نماز نمیگزارم بر فرورفته
در خمر چون مرده باشد شانزدهم اصل عن یونس بن ظبیان قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا یونس ابلغ
عطیة عنی انه من شرب جرعة من خمر لعنه الله عز وجل وملائکته ورسله والمومنون وان شربها
حتی یسکر منها نزع روح الایمان من جسده ورکبت فیه روح سخیفة خبیثة ملعونة فیترک
الصلوة فاذا ترک الصلوة عیرته الملائکة وقال الله عز وجل عبدی کفرت وعیرتک
الملائکة سوءة لک عبدی شرح ابلغ بصیغه امر باب افعال است عطیة بفتح عین بی‌نقطه و کسر طاء
بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مردی بوده که شرب خمر میکرده مومنون عبارتست از ائمه هدی

موافق انچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم و پنجم و دوم باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله و الائمة علیهم السلم
که باب بیست و نهم است و در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم که باب صد و بیست و دوم است
یا مراد اعم از ایشان است لیکن بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است نزع بصیغه ماضی غایب مجهول
باب ضرب است روح الایمان گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب ذکر فیه الارواح التی فی الائمة علیهم السلم که باب پنجاه
و پنجم است و در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب الکبایر که باب صد و دوازدهم است رکبت بصیغه
ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است عیّرته بعین بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه
معلوم باب تفعیل است سوءة بفتح سین و سکون واو و همزه منصوب و منادای شبه مضاف است بحذف
حرف ندا **یعنی** روایت است از یونس بن ظبیان بفتح ظاء بانقطه و سکون باء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین
که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ای یونس برسان عطیه را از من جانب من اینکه شان این است که هر که
اشامید جرعه از خمر لعنت کردا و را الله عز و جل و ملائکه او و رسولان او و امامان پس اگر اشامید خمر را
تا آنکه مست شود از خمر کنده شد جان ایمان از بدن او و جا داده شد در بدن او جانی که نجس است
لعنت کرده شده پس ترک میکند نماز فریضه را پس چون ترک کرد نماز را سرزنش کردند او را ملائکه و گفتند
الله عز و جل او را که ای بنده من کافر شدی و سرزنش کردند تو را ملائکه ای زشتی برای تو ای بنده من
ثم قال ابو عبد الله علیه السلم سَوْءَةٌ سَوْءَةٌ کما تکون السوءة والله لتوبیخ الجلیل جل
اسمه ساعة واحدة اشد من عذاب الفعام قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلم ملعونین
اینما ثقفوا اخذوا و قتّلوا تقتیلا ثم قال یا یونس ملعون ملعون من ترک امر الله
عز و جل ان هو اخذ برّا دمّرته و ان اخذ فاجرا غرّقته بغضب الجلیل **اصل** سوءة   نغضب لغضب الجلیل عز اسمه
هر دو جا بفتح سین بی‌نقطه و سکون واو و همزه مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذه سوءة و مشار الیه
هذه سوءة در قول الله عز و جل تعالی است ظرف در کما صفت سوءة دوم است و ما مقدریه است تکون بصیغه
مضارع غایبه یا غایب معلوم باب نصر از افعال تامه است السوءة مرفوع و فاعل است و مقصود این است که این
سوءة مشتمل است بر جمیع افراد سوءه که بیابند و این در مقام مبالغه متعارف است نظیر جد الرجل یعنی
اینکه رجال دیگر نسبت با او مانند هیچ‌اند یا مانند عذاب الفعام نظیر آیه سوره توبه است که و رضوان
من الله اکبر ملعونین منصوب است بدشنام و مفعول فعل محذوف است بتقدیر ذم یا ابعد یا مانند آنها و
عبارت است از شاربان خمر و اقتباس است از آیت سوره احزاب ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است
اخذ بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است برا بالفتح باء یکنقطه و تشدید راء بی‌نقطه مفعول اخذ است
دمرته بدال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است التدمیر گفتن کسی را که هالک شوی

غرقته

غرقته بعین با نقطه و راء بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است بغضب الجلیل بباء دو حرف و فتح غین
با نقطه و فتح ضاد با نقطه و باء یکنقطه است و در بعضی نسخ بجای آن نغضب لغضب الجلیل عز اسمه است و بنا بر آن
نغضب بصیغه متکلم مع الغیر معلوم باب علم است و این جمله استیناف بیانی سابق است **یعنی** بعد از آن گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که این زشتی است چنانچه بیابند زشتی بخدا قسم که هر آینه سرزنش رب جلیل اسمه در یکساعت سخت‌تر است
از عذاب هزار سال راوی گفت که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ملعونانند که هر جا که یافته شوند
گرفته میشوند و طلب قتل کرده میشود برای ایشان نوعی از طلب قتل بعد از آن گفت که ای یونس ملعون است ملعون است
کسی که ترک کرد فرمان الله عز و جل را بیان این آنکه اگر او پیش گرفت راه صحرا را نفرین هلاک میکنیم او را و اگر پیش گرفت
راه دریا را نفرین غرق شدن میکنیم او را بسبب غضب رب جلیل بر او **هفدهم اصل** عن حبل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ان اهل الری فی الدنیا من المسکر یموتون عطاشا و یحشرون عطاشا و یدخلون النار
عطاشا **شرح** الری بکسر و فتح راء بی‌نقطه و تشدید یا مصدر معتل العین و اوی معتل اللام یایی باب علم سیراب شدن
و بکسر را اسم مصدر است عطاش بکسر عین بی‌نقطه جمع عطشان است **یعنی** روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که
بدرستی که اهل سیراب شدن در دنیا از مست کننده میمیرند در حالی که تشنه‌اند و محشور میشوند در حالی که تشنه‌اند و داخل میشوند
آتش جهنم را در حالی که تشنه‌اند **هجدهم اصل** عن الحسن بن علی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلم مثله و زاد
فیه و لو ان رجلا کحل عینه بمیل من خمر کان حقیقا علی الله ان یکحله بمیل من نار **شرح** کحل
بکاف بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و منع است **یعنی** روایت است از حسن بن علی و شاء از پدرش از
امام جعفر صادق علیه السلم مثل حدیث سابق و زیاد کرد در آن که و اگر میبود اینکه مردی سرمه کند چشم خود را بمیلی
از خمر میبود سزاوار لازم بر الله تعالی اینکه سرمه کند او را بمیلی از آتش جهنم **نوزدهم اصل** علی ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ینال شفاعتی من استخف بصلوته و لا یرد علی
الحوض لا والله لا ینال شفاعتی من شرب المسکر و لا یرد علی الحوض لا والله **شرح** الاستخفاف سبکی کردن
بچیزی و آن ضد اهتمام بچیزی است و مراد اینجا ترک محافظت بر اوقات مقرره و حدود و شروط آن است
علی بتشدید یاء مفتوحه است و الحوض منصوب است و ظرف مکان است بقرینه آنچه می‌آید در حدیث هفتم باب آینده
که لا یرد علینا الحوض و حوض عبارت است از حوض کوثر که معروف است **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در نمی‌یابد شفاعت من کسی را که سبکی کرد بنماز خود و وارد نمیشود بر من در حوض
کوثر نه بخدا قسم در نمی‌یابد شفاعت من کسی را که آشامید مست کننده را و وارد نمیشود بر من در حوض کوثر نه بخدا قسم
باب شانزدهم اصل باب نبیذ است **شرح** این باب دیگر است که نسبت دارد بباب سابق و در این باب دوازده حدیث است
اول اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلم قال من شرب مسکرا انحبست

صلوته اربعین یوما وان مات فی الاربعین مات میتة جاهلیة فان تاب تاب الله علیه
شرح الخبث بخاء بی‌نقطه و بای یکنقطه و سین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب انفعال است میتة بکسر میم و سکون یاء
دو نقطه در پایین منصوب و با تنوین است و مفعول مطلق برای نوع است جاهلیه منصوبست و صفه میته است و میتواند
بود که میته مضاف بجاهلیه باشد یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که
آشامیدست کننده را باید دید و نماز او در چهل روز انه شب با بیخ که صعود بمحل قبول نمیکند و اگر مرد در ان چهل شبانه
روز انه شب مرد نوعی از مردن که در اهل زمان جهالتست که اکثر ایشان عمل بقول رسولان نکردند پس اگر بازگشت
کند بازگشت میکند الله تعالی بر او برحمت و قبول نماز دوم اصل عن داود بن الحصین عن ابی عبد الله
علیه السلم قال من شرب مسکرا لم تقبل منه صلوته اربعین یوما فان مات فی الاربعین مات
میتة جاهلیة وان تاب تاب الله علیه شرح حصین بفتح حاء بی‌نقطه و کسر صاد بی‌نقطه است
و مضمون این ظاهرست از شرح حدیث سابق سوم اصل عن سعد الاسکاف عن ابی جعفر
علیه السلم قال من شرب مسکرا لم تقبل منه صلوته اربعین یوما وان عاد سقاه الله
من طینة خبال قلت وما طینة خبال فقال علیه السلم ما یخرج من فروج الزناة شرح
روایتست از سعد اسکاف بکسر همزه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که آشامید مست کننده را قبول
کرده نشد از او نماز او در چهل روزانه شب و اگر تکرار کرد آشامیدن را و را الله تعالی از طینت خبال
گفتم که چیست طینت خبال پس گفت امام علیه السلم که آنچیزیست که بیرون می‌آید از فرجهای زناکاران خبال مذکور شد
در حدیث سوم و چهاردهم باب سابق چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال
من شرب من الخمر شربة لم تقبل له صلوة اربعین یوما شرح شربة بضم شین و سکون راء بی‌نقطه است
باقی ظاهرست از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی
عبد الله علیه السلم قال من شرب الخمر لم یقبل الله له صلوة اربعین یوما شرح این ظاهرست
ششم اصل عن الفضیل بن یسار عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الله عز وجل عند فطر کل لیلة من شهر
رمضان عتقاء یعتقهم من النار الا من افطر علی مسکر و من شرب مسکرا لم تحتسب صلوته
اربعین صباحا فان مات فیها مات میتة جاهلیه شرح مضمون صدر این حدیث گذشت
در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب فضل شهر رمضان که باب دوم است فطر بکسر فا و سکون طاء اسم مصدر
باب افعالست الا بمعنی غیرست از نیرا که عتقاء عموم ندارد و لم تحتسب بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب
افتعالست یعنی روایتست از فضیل بضم فاء و فتح ضاد با نقطه ابن یسار اسم بفتح یاء دو نقطه در پایین
و تخفیف سین بی‌نقطه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که الله عز و جل راست نزد افطار هر شب از ماه رمضان آزادی

لهم

کہ

که از او میکند ایشان را از آتش جهنم غیر کسی اند که افطار کرد بر مست کننده و هر که آشامید مست کننده را حساب کرده نشد
برای او نماز او در چهل روزانه شب پس اگر مرد در آنها مرد نوعی از مردن که جاهلیتست هفتم اصل
عن ابی بصیر عن ابی الحسن علیه السلم قال لما احتضر ابی علیه السلم قال لی یا بنی انه لا ینال شفاعتنا من
استخف بالصلوة ولا یرد علینا الحوض من ادمن هذه الاشربة فقلت یا ابه وای الاشربة
فقال کل مسکر شرح احتضر بحاء بی‌نقطه و ضاد با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است
الاحتضار حاضر شدن مرگ کسی را و مراد اینجا وقت وصیتست و این سخن در وقت وصیت بتقریب
اینست که امام در آنوقت تشریک کرد برای تقیه در وصیت بعض فاسقان را که استخفاف بصلوة و شرب خمر
از ایشان صادر میشده موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سیزدهم و چهاردهم باب الاشارة والنص
علی ابی الحسن موسی علیه السلم که باب هفتادم است شفاعتنا مرفوع و منصوب میتواند بود الحوض منصوب و مفعول فیه است
ابه بفتح همزه و فتح باء یکنقطه و سکون هاء است ای مرفوع و منصوب میتواند بود و همچنین است کل یعنی روایتست
از ابو بصیر از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که در وقتی که نزدیک مرگ شد پدرم گفت که ای پسرکم بدرستی که شان اینست که
در نمی‌یابد شفاعت ما کسی را که سبکی کرد بنماز و وارد نمیشود بر ما در حوض کوثر کسی که عادت کرد باین شرابها را
پس گفتم که ای پدرم و کدام شرابهاست اینها پس گفت که هر مست کننده است هشتم اصل عن عثمان
ابن مهران عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من شرب مسکرا لم تقبل منه صلوة
اربعین یوما شرح این ظاهرست از شرح احادیث این باب نهم اصل عن عمرو بن شمال
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من شرب شربة خمر لم یقبل الله منه صلوته سبعا ومن
سکر لم تقبل منه صلوته اربعین صباحا شرح روایتست از عمرو بن شمر گفت که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که آشامید جرعه از خمر را قبول نکرد الله تعالی از او نماز پس را در هفت
شبانه روز و هر که مست شد قبول کرده نشد از او نمازی در چهل روزانه شب بدانکه ممکن است که دفع
منافات میان این حدیث و امثال حدیث چهارم این باب بحمل این حدیث بر غیر مدمن خمر و حمل امثال حدیث
چهارم بر مدمن خمر دهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من شرب خمرا حتی یسکر لم یقبل الله عز وجل منه صلوة اربعین صباحا شرح این ظاهرست
از شرح حدیث سابق یازدهم اصل عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلم قال من شرب
شربة من خمر لم یقبل الله منه صلوة اربعین یوما شرح روایتست از سلیمان بن خالد از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که هر که آشامید جرعه از خمر را قبول نکرد الله از او نماز پس را در چهل روزانه شب
دوازدهم اصل عن الحسین بن خالد قال قلت لابی عبد الله علیه السلم انا روینا عن النبی صلی الله علیه و آله

کیلة

انه قال من شرب الخمر لم تحتسب له صلوة اربعین صباحا قال فقال قد صدقوا قلت وکیف لا تحتسب صلوته اربعین صباحا لا اقل من ذلک ولا اکثر شرح روینا بصیغه مجهول باب تفعیل است تحتسب بصیغه مجهول باب افتعال است یعنی روایت است از حسین بن خالد گفت که گفتم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را که بدرستی که راوی کرده شده ایم از نبی صلی الله علیه وآله اینکه او گفت که هر که آشامید خمر را حساب کرده نمیشود برای او نمازی در چهل روز نه شب را وی گفت که پس امام گفت که راست گفته اند گفتم که و چگونه حساب کرده نمیشود نماز او در چهل روز نه شب نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن اصل فقال ان الله عز وجل قدر خلق الانسان فصیره نطفة اربعین یوما ثم نقلها فصیرها علقة اربعین یوما ثم نقلها فصیرها مضغة اربعین یوما فهو اذا شرب الخمر بقیت فی مشاشه اربعین یوما علی قدر انتقال خلقته قال ثم قال علیه السلم وکذلک جمیع غذائه اکله وشربه یبقی فی مشاشه اربعین یوما شرح بایان مثل این شد در کتاب الاطعمه در حدیث دوم باب ان من لم یاکل اللحم اربعین یوما تغیر خلقه که باب پنجاه و ششم است و انتقال نطفه و مضغه و علقه گذشت در کتاب العقیقه در بعضی احادیث باب بد و خلق الانسان و تقلبه فی بطن امه که باب ششم است قدر از باب تفعیل است یا از باب ضرب است فا در فصیره برای بیان و تفصیل است المشاش بضم میم و تخفیف شین با نقطه اول طبیعت و اصل الغذاء بکسر غین با نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده آنچه جزو بدن نشود از خوردنیها و آشامیدنیها و مقصود اینست که هر چه جزو بدن شود اثر آن باقی میماند در مدت بقای صورت نوعیه نطفه و صورت نوعیه علقه و صورت نوعیه مضغه پس چهل روز نه شب میقات مقرر رب است موافق آیه سوره اعراف فتم میقات ربه اربعین لیلة یعنی پس امام گفت که بدرستی که الله عز وجل باندازه قرار داده آفریدن آدمی را با بیرون کردن ... آدمی را نطفه در چهل روز نه شب بعد از آن نقل کرد آن نطفه را با بیرون کردن آنرا خون بسته در چهل روز نه شب بعد از آن نقل کرد خون بسته را با بیرون کردن آنرا پاره گوشت نرم در چهل روز نه شب پس آدمی چون آشامید خمر را ماند در طبیعت او در چهل روز نه شب بر مقدار انتقال آفرینش او را وی گفت که بعد از آن گفت امام علیه السلم که و همچنان جمیع آنچه جزو بدن آدمی میشود خواه خوردنی او باشد و خواه آشامیدنی او باشد جزو او باقی میماند در طبیعت او در چهل روز نه شب مراد بقای اثر آنست باب هفدهم باب الخمر راس کل اثم و شر شرح این باب بیان اینست که خمر سر هر گناهی و فسادی است در این باب نه حدیث است اول اصل عن اسمعیل بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلم قال ساله رجل فقال له اصلحک الله شرب الخمر شر ام ترک الصلوة فقال شرب الخمر ثم قال او تدری لم ذاک قال لا قال لانه یصیر فی حال لا یعرف معها ربه شرح واو در او تدری برای عطف بر مقدر است و آن

چیزیست

چیزیست که معلوم شده بجواب امام پس بتقدیر اتدری ان شرب الخمر شر من ترک الصلوة و تدری لم ذاک است عدم معرفت رب کنایه است از ارتکاب هر معصیت حتی شرک و کفر پس آن بالاتر از هر معصیتیست موافق آنچه می آید در حدیث سوم باب نوادر که باب سی و پنجم است یعنی روایت است از اسمعیل بن یسار بفتح یا دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه و در بعضی نسخ بیار با یک نقطه و سین و تشدید شین با نقطه است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسید امام را مردی با بیرون کسی که گفت او را که نگاهدارد ترا الله آیا آشامیدن خمر بدتر است بعد از آن امام گفت که آیا و میدانی که چرا است این آنمرد گفت که نه امام گفت که برای اینست که او میگردد در حالی که نمیشناسد با آن صاحب کل اختیار خود را دوم اصل عن الحلبی و زرارة و محمد بن مسلم و حمران بن اعین عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم قالا ان الخمر راس کل اثم شرح روایت است از عبید الله بن علی حلبی و زرارة و محمد بن مسلم و حمران بضم حا بی نقطه ابن اعین بفتح همزه و سکون عین و فتح یاء دو نقطه در پایین از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم گفتند که خمر سر هر گناهی است سوم اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله قال الشرب مفتاح کل شر و من مدمن الخمر کعابد وثن وان الخمر راس کل اثم وشارها مکذب بکتاب الله لو صدق کتاب الله حرم حرامه شرح روایت است از ابو اسامه زید بن یونس از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آشامیدن خمر کلید هر فسادیست و عادت کننده خمر مانند بت پرستنده است و بدرستی که خمر سر هر گناهی است و آشامنده آن دروغ میشمرد کتاب الله را اگر راست میشمرد کتاب الله تعالی را حرام میشمرد حرام آنرا اشارتست باینکه تصدیق که جزو ایمان است محض علم بصدق آن نیست بلکه گرویدن و گردن نهادن است و آن منافات دارد با ادمان خمر پنجم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال ان الله عز وجل جعل للشر اقفالا وجعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب شرح این گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سوم باب الکذب که باب صد و سی و نهم است یعنی روایت است از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام گفت که بدرستی که الله عز وجل گردانید برای فساد قفلها و گردانید کلیدهای آن قفلها را شراب مست کننده ششم اصل عن ابی جعفر بصیر عن احدهما علیهما السلم قال ان الله عز وجل جعل للمعصیة بیتا ثم جعل للبیت بابا ثم جعل للباب غلقا ثم جعل للغلق مفتاحا فمفتاح المعصیة الخمر شرح الغلق بفتح غین با نقطه و فتح لام و قاف بستان در یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که بدرستی که الله عز وجل گردانید برای نافرمان برداری خانه بعد از آن گردانید برای آن خانه دری بعد از آن گردانید بعد برای آن در بستانی بعد از آن گردانید برای آن بستان کلیدی پس کلید نافرمانبرداری خمر است هفتم اصل عن ابرهیم ابن ابی البلاد عن ابیه عن احدهما علیهما السلم قال ما عصی الله عز وجل بشیء اشد من شرب المسکر ان احدهم لیدع الصلوة الفریضة ویثب علی امه واخته وابنته وهو لا یعقل شرح اسم ابی البلاد یحیی

ان الخمر راس کل اثم
شرح این ظاهر است از شرح
سابق چهارم اصل عن
ابی اسامة عن ابی عبد الله علیه السلم

عن زرارة

یکنقطه یحیی بن سلیم یا یحیی بن سلیمان است اسند مجرور بفتحه و مرفوع میتواند بود و بنابر اول صفت شیء است و بنابر دوم
خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو وجمله صفت شیء است یثب بثاء سه نقطه مکسور و تخفیف با یکنقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم معتل الفاء واوی از باب ضرب است الوثوب جستن از بر ماده و مانند آن **یعنی** روایتست از ابراهیم
ابن ابی البلاد از پدرش از امام محمد باقر علیه السلم یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که عصیان کرده نشد الله عز و جل بچیزی
که سخت تر باشد از آشامیدن مست کننده بدرستیکه یکی از ایشان شارباب مسکر هر اینه ترک میکند نماز فریضه را
و میجهد بر مادرش و خواهرش و دخترش بر حالی که او عقل ندارد **هشتم اصل** عن محمد بن الحسین رفعه قال
قیل لامیر المومنین صلوات الله علیه انک تزعم ان شرب الخمر اشد من الزنا والسرقة فقال
علیه السلم نعم ان صاحب الزنا لایعدوه الی غیره وان شارب الخمر اذا شرب الخمر زنی وسرق
وقتل النفس التی حرم الله عز و جل وترک الصلوة **شرح** روایتست از محمد بن حسین نسبت داد
حدیث را با امامی که روایت از اوست امام گفت که گفته شد امیر المومنین صلوات الله علیه را که آیا بدرستیکه زناکار
شاید که او تجاوز نکند سوی غیر زنا و بدرستیکه آشامنده خمر چون آشامد خمر را زنا می کند و دزدی میکند و میکشد
جان داری را که حرام کرده حد است تعالی از الله عز و جل و ترک میکند نماز را **نهم اصل** عن بعض اصحابنا
رفعه عن ابی عبدالله علیه السلم قال شرب الخمر مفتاح کل شر **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث
پنجم این باب **باب هجدهم باب مدمن الخمر شرح** الادمان مصدر باب افعال است
کردن چیزی را و مراد اینجا اصرار بر چیزیست بمعنی بیمضایقه بودن در ارتکاب آن هر چند که در یکبار باشد
یعنی این بابیست در مستمر کننده شرب خمر است درین باب ده حدیث **اول اصل** عن عجلان
ابی صالح قال قال ابو عبدالله علیه السلم من شرب المسکر حتی یفنی عمره کان کمن عبد الاوثان
ومن ترک مسکرا مخافة من الله عز و جل ادخله الله الجنة وسقاه من الرحیق المختوم **شرح**
کمن عبد الاوثان اشارتست بایت سوره حج فاجتنبوا الرجس من الاوثان چنانچه بیان میشود در شرح
حدیث دوم آخر ابواب **یعنی** روایتست از عجلان ابو صالح گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که آشامید
مست کننده را تا آنکه باخر رسید عمر او شد مانند کسی که پرستید بتان را و هر که ترک میکند گردست کننده را بسبب
ترس از الله عز و جل داخل کرد او را الله عز و جل در بهشت و آشامانید او را از خمر خالص بهشت سر بمهر که مذکور است
در سوره تطفیف **دوم اصل** عن زید الشحام عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله
مدمن الخمر یلقی الله عز و جل کعابد وثن **شرح** روایتست از زید بیع فروش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
گفت رسول الله صلی الله علیه واله که مستمر کننده خمر بر میخورد الله عز و جل را مانند پرستنده بت **سوم اصل** عن محمد بن مسلم عن
احدهما علیهما السلم قال قال مدمن الخمر یلقی الله حین یلقاه کعابد وثن **شرح** این نیز ظاهر است **پنجم اصل**

عن ابی عبدالله علیه السلم

٣٠٢

عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله مدمن الخمر یلقی الله عز و جل یوم یلقاه
کافرا **شرح** روایتست از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که مستمر کننده
خمر بر میخورد الله عز و جل را در روزی که بر میخورد او را اگر روز مرگست بر حالی که منکر ربوبیت الله تعالی است
ششم اصل عن عبدالرحمن بن الحجاج عن ابی عبدالله علیه السلم قال مدمن الخمر یلقی الله تبارک و تعالی یوم یلقاه
کعابد وثن **شرح** این ظاهر است **هفتم اصل** عن الحلبی وزرارة ومحمد بن مسلم وحمران بن اعین عن ابی
جعفر وابی عبدالله علیهما السلم انهما قالا مدمن الخمر کعابد وثن **شرح** این نیز ظاهر است **هشتم اصل** عن ابی بصیر
عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله مدمن الخمر کعابد وثن اذا هو مات وهو مدمن
علیه یلقی الله عز و جل حین یلقاه کعابد وثن **شرح** اذا هو مات تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلم است برای
تفسیر کلام رسول الله صلی الله علیه واله تعدیه مدمن بعلی بتضمین معنی اصرار است ضمیر علیه راجع بخمر است و تذکیر آن
جایز است و مقصود اینست که اگر مصر بر خمر توبه صحیح کند مانند عابد وثن نیست و بیان شرط صحت توبه گذشت
در کتاب العقل در شرح حدیث سیوم باب شانزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه است **یعنی** روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که مستمر کننده خمر مانند مانند پرستنده
بتی است چون او مرد بر حالی که او مصر باشد بر خمر بر میخورد الله عز و جل را در وقتی که بر میخورد او را مانند پرستنده بتی
نهم اصل عن محمد بن زادویه قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اسأله عن شارب الخمر قال فکتب علیه السلم شارب
الخمر کافر **شرح** زادویه بزای بنقطه والف و دال بی نقطه که حرکت آن بالتقاء ساکنین است و کسر یای یکنقطه و سکون
های در اصل اسم عجمی است در بعض نسخ المسکر است بجای الخمر هر دو جا **یعنی** روایتست از محمد بن زادویه گفت که
نوشتم سوی امام رضا علیه السلم میپرسیدم او را از شارب خمر راوی گفت که پس نوشت امام علیه السلم که شارب
خمر کافر است **دهم اصل** عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلم قال مدمن الخمر کعابد وثن **شرح** این ظاهر است
باب نوزدهم اصل باب آخر منه شرح این بابی دیگر است که نسبت دارد بباب سابق درین باب سه حدیث
اول اصل عن جارود قال سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول حدثنی ابی عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه واله
قال مدمن الخمر کعابد وثن قال قلت له وما المدمن قال الذی اذا وجدها شربها **شرح** روایتست از
جارود بجیم والف و ضم رای بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
که خبر داد مرا پدرم از پدرش آنکه رسول الله صلی الله علیه واله گفت که مستمر کننده خمر مانند پرستنده بت است جارود
گفت امام را که چیست معنی مستمر کننده گفت که کسی که چون یابد خمر را آشامد آنرا مراد بیمضایقه است
دوم اصل حدثنی ابو بصیر وابن ابی یعفور قالا سمعنا اباعبدالله علیه السلم یقول لیس مدمن الخمر الذی
یشربها کل یوم ولکنه الموطن نفسه اذا وجدها انه اذا وجدها شربها **شرح** موطن بواو و طاء

المسکر

بنیقطه بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل است التوطین قرار دادن یعنی خبر دادند مرا ابوبصیر و عبد الله بن ابی یعفور گفتند
که شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست مستمر کننده خمر کسی که آشامد آنرا در هر روزی ولیکن او قرار دهنده است
دل خود را که چون یابد خمر را آشامد آنرا مراد مبالغه است **سوم اصل** عن نعیم البصری عن ابی عبد الله
علیه السلم قال مدمن المسکر الذی اذا وجده شربه **شرح** روایت است از نعیم بضم نون و فتح عین بی نقطه
یا بفتح نون و کسر عین بصری بکسر بای یکنقطه و صاد بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مستمر کننده مست کننده کسی است
که چون یابد آنرا آشامد آنرا **باب بیست و یکم اصل باب تحریم الخمر فی الکتاب شرح** این باب بیان حرام کردن
خمر در قرآن است درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن علی بن یقطین قال سال المهدی ابا الحسن علیه السلم
عن الخمر هل هی محرمة فی کتاب الله عز و جل فان الناس انما یعرفون النهی عنها و لا یعرفون التحریم
لها فقال له ابو الحسن علیه السلم بل هی محرمة فی کتاب الله عز و جل یا امیر المومنین فقال فی ای موضع هی
محرمة فی کتاب الله جل اسمه یا ابا الحسن **شرح** روایت است از علی بن یقطین گفت که پرسید مهدی که
از خلفای بنی عباس است و پسر منصور دوانیقی است امام موسی کاظم علیه السلم را از خمر که آیا آن حرام کرده شده است
در کتاب الله عز و جل نهی از آن که احتمال نهی تنزیه دارد و نمیشناسند حرام کردن را برای آن پس گفت او را امام موسی کاظم علیه السلم
که بلکه خمر حرام کرده شده است در کتاب الله عز و جل ای فلان پس گفت که در کدام جا خمر حرام کرده شده است در کتاب الله
جل اسمه ای ابو الحسن **اصل** فقال قول الله عز و جل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن
والاثم والبغی بغیر الحق فاما قوله ما ظهر منها یعنی الزنا المعلن و نصب الرایات التی کانت
ترفعها الفواجر للفواحش فی الجاهلیة و اما قوله عز و جل و ما بطن یعنی ما نکح من الآباء فان
الناس کانوا قبل ان یبعث النبی صلی الله علیه و آله اذا کان للرجل زوجة و مات عنها تزوجها
ابنه من بعده اذا لم تکن امه فحرم الله عز و جل ذلک **شرح** ربعیه در نسخ هر دو جا بصیغه مضارع
بی فاست و ظاهر فتح نفا و بصیغه مینماید لیکن یعنی بتقدیر فیقال فیه بغیر است نظیر فاما الذین اسودت وجوههم
اکفرتم که بتقدیر فیقال لهم اکفرتم است و مثل این گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب سی و هفتم که باب فیما
احل الله عز و جل من النساء است معلن یعنی بنقطه بصیغه اسم مفعول از باب افعال است نکح بصیغه ماضی غایب مجهول از باب ضرب
و منع است و ضمیر مستتر راجع بما است و ما نکح بتقدیر نکح ما نکح است من در من الآباء ابتدائیه است و مستعمل شده بمعنی
خلف مثل اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و بیان شد در کتاب الصلوة در ذیل شرح احادیث باب وجوب الجمعة و عدد
کم تجب که باب شصت و هشتم است **بدانکه** عکس آنچه در این حدیث است گذشت در کتاب النکاح در حدیث چهل و هفتم
باب نوادر که باب صد و نود و دوم است و بیان دفع منافات شد با نیز و نحن که ظاهر بودن چیزی باعتباری منافات ندارد
با باطن بودن آن باعتبار دیگر **یعنی** پس امام گفت که آن قول الله جل و عز است در سوره اعراف که بگو که جز این

میست که حرام

نیست که حرام کرد صاحب کل اختیار من بغایت رسواها را آنچه را که ظاهر شد از جمله آنها و آنچه که باطن شد و اثم را
و کشتن بغیر حق را پس ما حول او که ما ظهر منها پس گفته میشود در آن که خواسته زنای آشکار کرده شده را
و وا داشتن علمهائی را که بود که بلند میکردند آنها را زنان زناکار برای زناها در زمان جاهلیت و اما قول
او عز و جل که و ما بطن پس گفته میشود که در آن که خواسته باو نکاح آنچه را که نکاح کرده شد بعد از پدران زیرا که
مردمان بودند پیش از آنکه مبعوث شود نبی صلی الله علیه و آله که چون میبود برای مرد زنی و میمرد از سر آن زن
جفت خود میکرد آن زن را پسر آن مرد بعد از آن مرد چون نمیبود مادرش پس حرام کرد الله عز و جل آن نکاح
اصل و اما الاثم فانها الخمرة بعینها و قد قال الله عز و جل فی موضع اخر یسئلونک عن الخمر و المیسر
قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس فاما الاثم فی کتاب الله فهی الخمر و المیسر و اثمهما اکبر کما قال الله تعالی
قال فقال المهدی یا علی بن یقطین هذه والله فتوی هاشمیة قال فقلت له صدقت والله یا امیر
المومنین الحمد لله الذی لم یخرج هذا العلم منکم اهل البیت قال فوالله ما صبر المهدی ان
قال لی صدقت یا رافضی **شرح** حصر در فانها الخمرة باعتبار مراد درین آیت است زیرا که بقرینه مراد چیزی
خواهد بود که سر جمیع آثام باشد و آن خمر است چنانچه گذشت در باب ان الخمر راس کل اثم و شر که باب هفتم است
و قول با اینکه از قبیل تعمیم بعد از تخصیص باشد بغایت رکیک است زیرا که بعد از آن والبغی بغیر الحق نیز مذکور است
بعینها احتراز است از سایر آثام یا احتراز است از سایر اشربه مسکره و احتمال دوم موافق است الخمر می آید
در حدیث دوم و پنجم باب آینده و گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله
والائمه علیهم السلم که باب پنجاه و دوم است تفسیر میسر می آید در بعض احادیث باب النرد و الشطرنج که آخر ابواب است
فا در فاما برای تفریع است کتاب الله عبارت است از سوره بقره باعتبار اینکه اول سوره مدنیه است و سوره مدنیه
از جمله کتاب است باعتبار تغلیظ در آنها بخلاف سوره مکیه که اکثر آنها بیان آداب و حکمت است چنانچه گذشت
در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب عنوان که باب هفدهم است فتوی بضم و فتح فا و غیر منصرف است
بالف تانیث **یعنی** و اما اثم در آیت سوره اعراف پس مستتر که آن خمر است بخصوصها و تحقیق
گفت الله عز و جل در جای دیگر که سوره بقره است که میپرسند ترا از می و بساط قمار بگو که در آنها است
گناهی بزرگ و منفعتهائی برای مردمان پس اما اثم در سوره بقره پس آن می و بساط قمار است و گناه آنها بزرگتر است
از نفع آنها چنانچه گفت الله تعالی در تتمه آیت سوره بقره علی بن یقطین گفت که پس گفت مهدی که ای علی بن یقطین
این بخدا قسم که فتوائی است که مخصوص بنی هاشم است علی بن یقطین گفت که پس گفتم او را که راست گفتی بخدا قسم
ای فلان حمد الله را که بیرون نکرد این علم را از شما خانواده علی بن یقطین گفت که پس بخدا قسم که صبر نکرد مهدی
تا آنکه گفت مرا که راست گفتی ای رافضی مراد اینست که دانست که من چه قصد کردم و تصریح بآن کرد **دوم اصل** بعض

بتحریم الخمر

اصحابنا مرسلا قال ان اول ما نزل فی تحریم الخمر قول الله عز و جل یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما
اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما فلما نزلت هذه الایة احس القوم بتحریمها
و تحریم المیسر و علموا ان الاثم مما ینبغی اجتنابه و لا یحمل الله عز و جل علیهم من کل
طریق لانه قال و منافع للناس شرح بعض مرفوع و مبتدأست و عبارتست از یکی از سفرای
صاحب الزمان علیه و علی آبائه صلوات الرحمن مرسلا بصیغه اسم مفعول باب افعال حال ضمیر مستتر در قال است
که راجع بمبتدأست و مقصود اینست که او این سخن را العنوان بپیغام از ناحیه مقدسه گفت احس بجای بی نقطه و سین
بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست القوم عبارتست از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله لا یحمل
بجای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الحمل بفتح حا و سکون میم بر تند رو او ردن
بر دشمن در جنگ و مراد اینجا سخت گیریست یعنی بعضی یاران ما بر جائی که رسول بود گفت که بدرستی
که اول آنچه نازل شد در تحریم می قول الله عز و جل بود در سوره بقره که می پرسند ترا از می و بساط قمار بگو که
در آنهاست گناهی بزرگ و منفعتهائی برای مردمان و گناه آنها بزرگترست از نفع آنها پس وقتی که نازل
شد این آیت ادراک کردند اصحاب تحریم کرده می و حرام کردن بساط قمار و دانستند اینرا که گناه از جمله چیزیست
که سزاوار منیو و اجتناب آنست و حمله نمی آورد الله عز و جل بر ایشان و ران از هر راهی زیرا که او گفت که و منافعی
برای مردمان اصل ثم انزل الله عز و جل آیة اخری انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون فکانت هذه الایة اشد من الاولی و اغلظ
فی التحریم ثم ثلث بآیة اخری و کانت اغلظ من الایة الاولی و الثانیة و اشد فقال عز و جل
انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله
و عن الصلوة فهل انتم منتهون فامر عز و جل باجتنابها و فسر عللها التی لها و من اجلها حرمها
شرح تفسیر آیت انما الخمر و المیسر تا آخر گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث پنجم باب الرجل یصلی فی الثوب و هو
غیر طاهر تا آخر که باب شصت و یکم است و در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب القمار و النهبة که باب چهلم است ثم
ثلث تا آخر دلالت میکند بر اینکه آیت ثالثه متصل بآیت ثانیه نیست بلکه در سوره دیگر است که نزول آن متراخی است
از نزول سوره که آیت ثانیه در آنست و جامعان این مصحف غلط کرده اند در وصل آیت ثالثه بآیت ثانیه و این از جمله
مکنون علم ائمه معصومین علیهم السلام است که بخواص شیعه خود رسانیده اند لها ظرف مستقر و خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر هی لها و این جمله صله موصول است و واو در و من برای عطف جمله بر جمله است یا لها ظرف لغو و متعلق بحرم است
و واو برای عطف مفرد بر مفردست بعطف تفسیری یعنی بعد از آن نازل کرد الله عز و جل آیتی دیگر را در سوره مایده
که جز این نیست که می و بساط قمار و بتان و تیرهای فال گیری نزد بتان نجس است بسبب اینکه عمل شیطان پس اجتناب کنید

ازان شاید که

ازان شاید که شما بمطلب خود رسید پس شد این آیت سختتر از آیت اولی و غلیظتر در حرام کردن بعد از آن سه کرد
تحریم را بآیتی دیگر و سوم غلیظتر از آیت اولی و ثانیه و سختتر پس گفت عز و جل در آیتی که در مصاحف مشهوره در سوره
مایده متصل آیت ثانیه است که جز این نیست که میخواهد شیطان اینرا که واقع سازد میان شما عداوت و بغض را در
می و بساط قمار و باز دارد شما را از یاد الله و از نماز پس آیا شما قبول میکنید نهی مرا پس امر کرد عز و جل باجتناب می و بیان
کرد علتهای می را که آنها برای می هست و بسبب آنها حرام کرد می را اصل ثم بین الله عز و جل تحریمها و کشفه
فی الایة الرابعة مع ما دل علیه فی هذه الای المذکورة المتقدمة بقوله عز و جل قل انما حرم ربی الفواحش
ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق و قال عز و جل فی الایة الاولی یسئلونک عن الخمر و
المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس ثم قال فی الایة الرابعة قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر
منها و ما بطن و الاثم فخبر عز و جل ان الاثم فی الخمر و غیرها و انه حرام شرح ثم بین تا آخر دلالت
میکند بر اینکه آیت رابعه در سوره مکیه نیست بلکه در سوره مدنیه است که نزول آن متراخی است از نزول سوره که
آیت سوره ثالثه در آن بوده و جامعان این مصحف خطا کرده اند در داخل آیت رابعه در سوره اعراف که آنرا
مکیه شمرده اند و این نیز از جمله مکنون علم ائمه معصومین علیهم السلام است که بخواص شیعه خود رسانیده اند ما در ما دل مصدریه است
دل بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است ضمیر علیه راجع بتحریمها است و محتمل
بود که ما موصوله باشد و ضمیر علیه راجع بما باشد الای بهمزه و الف و یاء دو نقطه در بالا جمع آیه است تکرار ذکر
آیت اولی و آیت رابعه با یکدیگر برای اظهار کمال تفاوت در تحریم در آیت اولی و تحریم در آیت رابعه است
فا در فخبر برای بیان و تفصیل است خبر بخاء با نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است
برای مبالغه الاثم مبتدا کلی الاثم است فی الخمر مرفوع است محلا و خبر انست واو در و غیرها عاطفه است و غیر
منصوبست بعطف بر اسم ان است یا مرفوع و مبتدا است و بر هر تقدیر واو در و انه مع معمول است و انه بفتح همزه
و تشدید نون مفتوحه و ضمیر راجع بغیر است و در محل آن نصب و رفع جایز است مثل مدخول واو در کل ازل
و ضیعة که بیان شده در کتاب الاطعمه در شرح حدیث ششم باب ما لا ینتفع به من المیتة تا آخر که باب نهم است
یعنی بعد از آن بیان کرد الله عز و جل تحریم می را و هویدا کرد تحریم می را در آیت چهارم با وجود آنکه راهنمائی
کرده بود در این آیات ثلاث مذکوره سابقه بقول الله عز و جل که بگو که جز این نیست که حرام کرد صاحب کل اختیار من
بغایت رسواها را آنچه را که ظاهر شد از جمله آنها و آنچه را که باطن شد و گناه را و گشتن کسی بغیر حق را
و گفت عز و جل در آیت اولی که در سوره بقره است که می پرسند ترا از می و بساط قمار بگو که در آنهاست
در آنهاست گناهی بزرگ و منفعتهای برای مردمان بعد از آن گفت در آیت چهارم که بگو که جز این نیست
که حرام کرد صاحب کل اختیار من بغایت رسواها را آنچه را که ظاهر شد از جمله آنها و آنچه را که باطن شد و گناه

وکشتن کسی بغیر حق را پس خبر دار کرد الله عز و جل اینکه همگی گناه درمی هست و غیر می با همین است که حرام است و مراد
اینست که درین آیت رابعه کمال مبالغه در تحریم هست چنانچه گویا که غیر می گناهی ندارد **دوم اصل** و ذلک
ان الله عز و جل اذا اراد ان یفترض فریضة انزلها شیئا بعد شیء حتی یوطن الناس انفسهم علیها
ویسکنوا الی امر الله عز و جل ونهیه فیها وکان ذلک من الله عز و جل وعز علی وجه التدبیر
فیهم اصوب واقرب لهم الی الاخذ بها واقل لنفارهم منها **شرح** و آن برای اینست که
الله عز و جل چون اراده کند انرا که فرض لازم کند فریضه را نازل میکند انرا چیزی بعد از چیزی تا آنکه قرار
دهند مردمان دلهای خود را بران فریضه و ساکن و مطمئن شوند سوی الله عز و جل و نهی او دران فریضه و میباشد
ان تدریج از الله جل و عز بروجه تدبیر در مردمان درست تر و نزدیک کننده تر ایشان را سوی عمل بان فریضه
و کم کننده تر نفرت ایشان را ازان فریضه **بدانکه** از جمله آیات داله بر تحریم خمر آیت سوره حج است
که فاجتنبوا الرجس من الاوثان چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم اخر الوباب و شاید که امام علیه السلام
ترک استدلال بان آیت کرده باشد برای تقیه زیرا که تحریم آن آیت بسیار غلیظ است و حکام بنی العباس
از شنیدن آن غضبناک میشده اند **باب بیست و یکم اصل باب ان رسول الله صلی الله علیه**
واله حرم کل مسکر قلیله و کثیره شرح این باب بیان این است که رسول الله صلی الله علیه و آله حرام کرد
بوحی الهی هر مست کننده را کمش را و بسیارش را و درین باب هفده حدیث است **اول اصل** عن کلیب الصیداوی
قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول خطب رسول الله صلی الله علیه واله فقال فی خطبته کل مسکر حرام
شرح صیداء بفتح صاد بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و الف ممدوده نهریست
در جبل عامل در کنار دریای شام و در نسبت همزه آن منقلب بواو میشود **یعنی** روایت است از کلیب بضم
کاف و تخفیف لام مفتوحه صیداوی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
پس گفت در خطبه خود که هر مست کننده حرام است **دوم اصل** عن ابی الربیع قال قال ابوعبدالله علیه السلام
ان الله عز و جل حرم الخمر بعینها فقلیلها و کثیرها حرام کما حرم المیتة والدم ولحم الخنزیر و حرم
رسول الله صلی الله علیه واله الشراب من کل مسکر وما حرمه رسول الله صلی الله علیه واله فقد حرمه الله
عز و جل **شرح** قریب باین مضمون گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب پنجاه و دوم که باب التفویض الی رسول الله
صلی الله علیه و آله والی الائمة علیهم السلام فی امر الدین است تحریم خمر بعینها احتراز است از تحریم باعم منها مثل اینکه
بجای انما الخمر والمیسر گوید که انما المسکر والمیسر و ظاهر این حدیث و حدیث پنجم این باب اینست که لفظ خمر در لغت
عرب حقیقت باشد در شیره انگور مست کننده و مجاز مشهور باشد در اعم ازان چنانچه گذشت در شرح عنوان
باب اصل تحریم الخمر که باب بیست و دوم است حرم در کما حرم بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم باب تفعیل است

یعنی روایت

یعنی روایت است از ابی الربیع شامی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که الله عز و جل حرام کرد شراب انگور را بخصوص
آن و بسیار آن حرام است چنانچه حرام کرده شده مردار و خون و گوشت خوک و حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
آشامیدنی را از هر مست کننده و آنچه حرام کرد انرا رسول الله صلی الله علیه و آله پس بتحقیق حرام کرد انرا الله عز و جل
مراد اینست که تحریم رسول الله صلی الله علیه و آله از روی ظن و خود رائی نیست بلکه از روی وحی در قران است
و عقول رعیت از استنباط آن از روی علم عاجز هست اگرچه از ظن باک باعتبار ظاهر قران عاجز نیست
موافق انچه بیان میشود در شرح حدیث یازدهم باب من اضطر الی الخمر للدواء تا اخر که باب بیست و سوم است
سوم اصل عن عطا بن یسار عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله کل مسکر حرام
و کل مسکر خمر **شرح** روایت است از عطاء بفتح عین بی نقطه و طاء بی نقطه و الف ممدوده ابن یسار بفتح
یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست
کننده حرام است و هر مست کننده مانند خمر است **چهارم اصل** عن معویة بن وهب قال قلت لابی عبدالله
ان رجلا من بنی عمی و هو رجل من صلحاء موالیك امرنی ان اسالك عن النبیذ فاصفه لك
فقال علیه السلام انا اصفه لك قال رسول الله صلی الله علیه واله کل مسکر حرام قال قلت فقلیل الحرام
فما اسکر کثیره فقلیله حرام قال قلت فقلیل الحرام یحله کثیر الماء فرد بکفه مرتین لا لا
شرح فاصفه مرفوع و منصوب میتوان خواند و مقصود بیان اینست که اراده آشامیدن او و غیر او تقدری است که
مست کننده و مع هذا آب بسیار داخل آن میکنند فما اسکر تفریعیه است و در بعض نسخ بواو است و بر
هر تقدیر تتمه کلام رسول الله نیست بلکه کلام امام است و بیان تفریع مفصل میشود در شرح حدیث یازدهم
این باب **یعنی** روایت است از معویه بن وهب بفتح واو و سکون ها و فتح ها گفت که گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که بدرستی که مردی از پسران عموی من و او مردیست از صالحان از دوستان تو امر کرد مرا
باینکه سوال کنم ترا از شراب خرما پس بیان کنم انرا برای تو گفت پس گفت امام علیه السلام که من بیان میکنم انرا
برای تو گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرام است پس هر چه مست کرد بسیارش پس کمش حرام است
راوی گفت که گفتم که ایا پس کم حرام حلال میکند انرا بسیار آب پس رد کرد بدست خود دو بار که نه نه مراد اینست
که بزبان نگفت بلکه باشارت دست فهمانید که نه نه **پنجم اصل** عن الفضیل بن یسار عن ابی جعفر
علیه السلام قال سالته عن النبیذ فقال حرم الله عز و جل الخمر بعینها و حرم رسول الله صلی الله علیه واله
من الاشربة کل مسکر **شرح** روایت است از فضیل بن یسار از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را
از شراب خرما پس امام گفت که حرام کرد الله جل و عز شراب انگور را بخصوص آن و حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
از جمله آشامیدنیها هر مست کننده را **ششم اصل** عن کلیب الاسدی قال سالت اباعبدالله علیه السلام

عن النبیذ فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله خطب الناس فقال فی خطبته ایها الناس الا ان کل مسکر
حرام الا وما اسکر کثیره فقلیله حرام **شرح** الا وما اسکر تا آخر تتمه کلام رسول الله است یا کلام امام
بقرینه موافق آنچه می آید در حدیث یازدهم این باب **یعنی** روایت است از کلیب اسدی که گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از شراب خرما پس گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله خطبه گفت مردمان را پس گفت
در خطبه خود که ای مردمان آگاه باشید بدرستی که هر مست کننده حرام است آگاه باشید و هر چه مست کرد بسیارش
پس کمش حرام است **هفتم اصل** عن صفوان الجمال قال کنت مبتلی بالنبیذ معجبا به فقلت
لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک اصف لک النبیذ قال فقال لی بل انا اصفه لک قال رسول
الله صلی الله علیه وآله کل مسکر حرام وما اسکر کثیره فقلیله حرام فقلت له هذا نبیذ السقایة
بفناء الکعبة فقال لی لیس هکذا کانت السقایة انما السقایة زمزم **شرح** مبتلی بباء
یکنقطه والف ساقطه بالتقاء ساکنین بسبب تنوین بصیغه اسم مفعول باب افتعال است معجبا بعین بی نقطه
وجیم وباء یکنقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال است وما اسکر تتمه کلام رسول الله است یا کلام امام است
هذا مبتدا است و اشارت است بآنچه نزدیک باشد نبیذ خبر مبتدا است و مضاف است و مثل این کلام متعارف است
در مقام اظهار کمال نزدیکی چیزی چنانچه گویا که بهر نزدیک که اشاره کنی همان است السقایة بکسر و ضم سین
آنجاه که برای آشامیدن مردمان مهیا شده باشد و این اشارت است بآیه سوره توبه اجعلتم سقایة الحاج
وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله باعتبار دلالت بر اینکه تولیت سقایه حاج که در نزد کعبه است ممدوح
فی الجمله است و مشهور است که آن سقایه نبیذ داشته و مردمان در موسم حج از آن می آشامیده اند پس
دلالت میکند بر اینکه نبیذ حلال باشد و حاصل جواب امام اینست که نبیذ سقایه بمعنی دیگر است و غیر شراب خرمای
مست کننده است الفنا بکسر فا و نون و الف ممدوده پیشگاه خانه بمعنی فضای بیرون در خانه و اشارت است
باینکه سقایه در پهلوی چاه زمزم بوده و زمزم در پیشگاه در کعبه است اسم لیس ضمیر شان مستتر
در آنست هکذا خبر کانت است که مقدم شده و اشارت است بنبیذ مسکر زمزم مرفوع و خبر مبتدا است
و مراد اینست که آب زمزم چون اندک شوری دارد در مزه آنرا تغییر میدادند بانداختن شیرینی در آن
تا مردمان رغبت در آشامیدن آن کنند و آن مسکر نبوده **یعنی** روایت است از صفوان شتردار که گفت
که بودم گرفتار بشراب خرما فریفته بآن پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قربانت شوم بیان کنم برای تو
شراب خرما را مراد از بیان اینست که اندکی می آشامم برای ترطیب دماغ و بجد نمیرسانم صفوان گفت که
پس امام گفت مرا که بلکه من بیان میکنم شراب خرما را برای تو گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر مست کننده حرام است
و هر چه مست کرد بسیارش پس کمش حرام است پس گفتم او را که این نبیذ سقایه الحاج است و در پیشگاه

کعبه پس حلال چگونه

کعبه پس چگونه حرام باشد پس امام گفت مرا که نسبت شان اینکه چنین بوده باشد سقایه حاج حرام اینست که سقایه چاه
چاه زمزم است که آبش محتاج بتغییر مزه است **اصل** افتدری اول من غیرها قلت لا قال
العباس بن عبد المطلب کانت له حبلة افتدری ما الحبلة قال لا قلت لا قال الکرم
فکان ینقع الزبیب غدوة ویشربونه بالعشی وینقعه بالعشی ویشربونه غدوة یرید به ان یکسر
غلظ الماء من الناس وان هولاء قد تعدوا فلا تشربه ولا تقربه **شرح** یکسر بسین بی نقطه و رای
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است مشار الیه هولاء فقهای مخالفان است تعدوا بفتح دال
بی نقطه مشدده است **یعنی** آیا پس میدانی اول کسی را که تغییر داد زمزم را در مزه بانداختن شیرینی در آن
گفتم که نه گفت که او عباس بن عبد المطلب است بود برای او حبله بفتح حاء بی نقطه و ضم وفتح بای یکنقطه آیا
پس میدانی که چیست معنی حبله گفتم که نه امام گفت که آن تاک انگور است پس بود که در آب زمزم میریخت
مویز را در اول روز و مردمان می آشامیدند آنرا در آخر روز یا بمعنی که تا آخر روز اثر شیرینی آن باقی میبود
و از اول روز تا آخر روز از آن می آشامیدند و میریخت مویز را در آخر روز و مردمان می آشامیدند آنرا در
اول فردا میخواست بآن عمل اینکه بشکند سنگینی مزه آب را از مردمان حج گزار و بدرستی که این مفتیان مخالف
شیعه امامیه بتحقیق تجاوز کردند سوی نبیذ مست کننده باعتبار اشتراک لفظی پس میاشام آنرا و نزدیک منشو
البته آنرا **هشتم اصل** عن سماعة قال سألته عن التمر والزبیب یطبخان للنبیذ فقال لا وقال
کل مسکر حرام وقال قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل ما اسکر کثیره فقلیله حرام وقال علیه السلم
لا یصلح فی النبیذ الخمیرة وهی العکرة **شرح** یطبخان بطاء بی نقطه و باء یکنقطه و خاء با نقطه
بصیغه مضارع تثنیه غایب مجهول باب نصر و منع بتقدیر استفهام است مراد بنبیذ اینجا نبیذ حلال است
مثل نبیذ سقایه که گذشت در حدیث سابع و نهی از طبخ برای اینست که برای طبخ برای این میباشد
که زود مسکر شود چنانچه می آید در حدیث هفتم باب بیست و چهارم که باب النبیذ است و باین تقریب
امام علیه السلم تحریم مسکر کرده و کلام رسول الله را در اینجا نقل کرده و بعد از آن مانند طبخ را نیز منع کرده نقل
کلام رسول الله اینجا بعینه است یا از قبیل نقل بالمعنی است موافق آنچه می آید در حدیث یازدهم این باب لا یصلح
بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب منع و کرم است الصلاح بفتح صاد ضد فساد الخمیره بفتح خاء با نقطه
و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه مایه که داخل چیزی میکنند از جنس آن چیز برای آنکه زود
رسیده شود و فطیر نماند مثل آنچه در عجین داخل میکنند و از آن خمیر مایه مینامند العکرة بفتح عین بی نقطه
و تخفیف کاف مفتوحه و راء بی نقطه دُرد نبیذ بمعنی آنچه از صاف کردن نبیذ باقی میماند از جرم خرما و مویز
و مانند آنها و بی تاء تانیث گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب با فیصل به بین دعوی المحق و المبطل المحق م

در امر الامامة که باب شصتادم است و می آید در حدیث یازدهم این باب و حدیث دوم باب النبیذ که باب بیست و چهارم است
وهی العکره از قبیل تفسیر مطلق بمقید است باعتبار اینکه تحقق مطلق در اینمقام در ضمن این مقید است و منع از
ادخال خمیره در نبیذ برای اینست که آن باعث اینست که زود مست کننده شود یعنی روایتست از سماعه که راوی
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از خرما و مویز که آیا پخته میشوند برای نبیذ حلال علیه السلام
گفت که نه و گفت که هر مست کننده حرام است و گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر چه مست کرد بسیارش پس
کمش حرام است و گفت امام علیه السلام که خوب نمیشود در نبیذ حلال خمیر مایه و آنکه در نبیذ صاف کرده شده است

نهم اصل عن الفضیل بن یسار قال ابتدانی ابو عبد الله علیه السلام یوما من غیر ان اساله فقال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر حرام قال قلت له اصلحک الله کله حرام فقال نعم الجرعة منه
حرام شرح روایتست از فضیل بن یسار گفت که ابتدا بسخن کرد با من امام جعفر صادق علیه السلام در روزی بی آنکه من
سوال کنم او را با بیرون شی کم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرام است گفت وی گفت که
گفتم که نگاه دارد ترا الله همه آن حرام است خواه بسیار و خواه کم پس امام گفت که آری یک جرعه از آن
نیز حرام است

دهم اصل عن ابی الصباح الکنانی قال قال ابو عبد الله علیه السلام حرّم الله الخمر قلیلها
وکثیرها کما حرّم المیتة والدم ولحم الخنزیر وحرم النبی صلی الله علیه و آله فقد حرمه الله
وقال ما اسکر کثیره فقلیله حرام شرح خمره تا به تا نیست و بی تا حقیقت است در آب انگور است
المسکره منصوبست یعنی روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه کنانی بکسر کاف
و دو نون گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که حرام کرد الله مست کننده از جمله آب انگور را کمش را و بسیارش را
چنانچه حرام کرد مردار را و خون را و گوشت خوک را و حرام کرد نبی صلی الله علیه و آله از جمله آشامیدنیها مست کننده
و آنچه حرام کرد نبی صلی الله علیه و آله پس بتحقیق حرام کرده آنرا الله عز وجل و امام گفت که هر چه مست کند بسیارش
پس کمش نیز حرام است

یازدهم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال استاذنت لبعض اصحابنا
علی ابی عبد الله علیه السلام فساله عن النبیذ فقال حلال فقال اصلحک الله انما سالتک عن النبیذ الذی
یُجعل فیه العکر فیغلی حتی یسکر فقال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر
حرام شرح یجعل بصیغه مضارع غایب مجهول است مع الغیر معلوم باب منع است یغلی بغین با نقطه و یاء
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست یسکر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال مرفوع و منصوب میتواند بود
یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که طلب رخصت کردم برای بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام
پس پرسید امام را از نبیذ پس امام گفت که حلال است پس گفت که نگاه دارد ترا الله جز این نیست که پرسیدم
ترا از نبیذی که داخل کرده میشود در آن درد نبیذ دیگر پس میجوشد تا آنکه مست کننده میشود پس گفت

امام جعفر صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرام است

اصل فقال الرجل اصلحک الله فان
من عندنا بالعراق یقولون ان رسول الله صلی الله علیه و اله انما عنی بذلک القدح الذی یسکر فقال ابو عبد الله
علیه السلام ان ما اسکر کثیره فقلیله حرام فقال له الرجل فاکسره بالماء فقال ابو عبد الله علیه السلام
لا وما للماء یُحلل الحرام اتق الله عز وجل ولا تشربه شرح من بفتح میم و سکون نون موصوله است و عبارت
از فقهای مخالفان که در بصره و کوفه میبوده اند القدح منصوبست و مراد پیاله آخر است که باعث مستی میشود
از آنچه می آید در حدیث ششم باب نوادر که باب سی و پنجم است ان ما اسکر کثیره فقلیله حرام معلوم میشود که ان
ما اسکر کثیره فقد اسکر قلیله فقلیله حرام و این اشارتست برد غلط فقهای مخالفان و تفصیل آن اینست
که مسکر اسم فاعل است و آن در قدر مشترک میان ماضی و حال حقیقت است و در مستقبل مجاز است پس اگر یسکر بقصد
استقبال در تفسیر آن معقول نیست بلکه مسکر بصیغه ماضی میباید و نسبت اسکار بچیزی در زمان ماضی اگر بمعنی
اینست که شخص آنچیز در زمان ماضی اسکار کرده پس لازم می آید که کثیر مسکر نیز حرام نباشد و اگر بمعنی اینست که همقدر
آن در زمان ماضی اسکار کرده پس ثابت میشود که قلیل مسکر نیز حرام باشد زیرا که اسکار مجموع مرکب از پنج جرعه
مثلا متحقق نمیشود مگر باینکه جرعه اخیره اسکار کرده باشد یا باینکه کل واحد اسکار کرده باشد نظیر
اینکه اگر ده کس بیکدفعه کسی را چوب زده باشند و کشته باشند کل واحد ایشان قاتل است بنا بر اینکه هر کدام
اگر چوب نمیزد دیگران قاتل نمیشدند و بر هر تقدیر هم قدر یکجرعه نیز در زمان ماضی اسکار کرده یعنی
پس گفت آنمرد که نگاه دارد ترا الله تعالی پس بدرستیکه جمعی که نزد ما اند در عراق که بصره و کوفه است میگویند
که بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که خواسته مقدار قدحی را که مست میکند اگر آشامیده شود
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستیکه آنچه مست کند در زمان ماضی بسیارش پس مست کرده در زمان
ماضی کمش پس کمش حرام است پس گفت امام را آنمرد که آیا پس میشکنم حرام بودن را بداخل کردن
آب در آن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نه چیست آب را که حلال کند حرام را پرهیز کن از عذاب الله
عز وجل و میاشام نبیذ مسکر را نه بسیارش را و نه کمش را

دوازدهم اصل عن حنان قال سمعت رجلا
یقول لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی النبیذ فان ابا مریم یشربه ویزعم انک امرته بشربه
فقال معاذ الله عز وجل ان اکون امرته بشرب مسکر والله انه لشیء ما اتقیت فیه سلطانا ولا غیره
قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقلیله حرام شرح یزعم بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است معاذ بفتح میم و عین بی نقطه و ذال با نقطه مصدر میمی باب نصر است بمعنی پناه گرفتن
و منصوبست بنابر تحذیر مضاف است بحذف حرف ندا یا مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر اعوذ
صحبتا معه گفته کم و معاذ الله ای اعوذ بالله معاذا و کذا معاذة الله ان بتقدیر من کلمه ان است امر بهمزه
والف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر مرفوع است نفی تقیه امام در شرب مسکر می آید در بعض احادیث

باب بیست وسیوم که باب من اضطر الی الخمر للدواء او للعطش او للتقیه است وگذشت در کتاب الطهاره حدیث دوم
باب بیستم که باب مسح الخفست فاء در فما اسکر برای تفریع است واشارتست بدقیقه که مذکور شد در شرح
حدیث سابق یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بی نقطه وتخفیف نون گفت که شنیدم از مردی که میگفت
امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگوئی در نبیذ مسکر چه بدرستی که ابو مریم می آشامد آنرا و دعوی میکند اینرا که تو امر
کردی باشامیدن نبیذ مسکر پس امام گفت که ای با صمه پناه گرفتن بالله عز وجل از اینکه باشم که امر کنم باشامیدن
مسکری بخدا قسم که بدرستی که شرب مسکر اینچنین چیزیست که تقیه نکردم در ان هیچ پادشاهی را و نیز غیر او را
گفت رسول الله صلی الله علیه واله که هر مست کننده حرام است پس آنچه مست گرداند در زمان ماندن بسیار شی پس کمش حرام است
سیزدهم اصل عن عمرو بن مروان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان هولاء ربما حضرت معهم العشاء
فیجیئون بالنبیذ بعد ذلک فان انا لم اشربه خفت ان یقولوا فلانی فکیف اصنع فقال
اکسره بالماء قلت فاذا انا کسرته بالماء اشربه قال لا شرح عشاء بفتح عین والف ممدوده است
وفلانی عبارت است از رفضی یا جعفری اکسره بصیغه امر باب ضرب است یعنی روایتست از عمرو بن مروان گفت
که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که این مخالفان بسا که حاضر شدم با ایشان شام را پس می آورند نبیذ
مسکر را بعد از ان پس اگر من نیاشامم آنرا میترسم که گویند که رفضی است پس چگونه کنم پس امام گفت که بشکن
اسکار آنرا باب گفتم که پس چون من بشکنم اسکار آنرا با آب در خانه خود آیا بیاشامم آنرا امام گفت که نه
چهاردهم اصل عن محمد بن عبدة النیشابوری قال قلت لابی عبد الله علیه السلام القدح من النبیذ
والقدح من الخمر سواء فقال نعم سواء قلت فالحد فیهما سواء فقال سواء شرح روایتست
از محمد بن عبده بفتح عین بی نقطه وسکون وفتح باء یک نقطه ودال بی نقطه نیشابوری گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا قدح از نبیذ مسکر وقدح از آب انگور مسکر برابر است در گناه پس امام گفت
که آری برابر است گفتم که پس حد در آنها برابر است پس امام گفت که برابر است مراد هشتاد
تازیانه است پانزدهم اصل عن عمر بن حنظلة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی قدح ماتوی
من المسکر یغلب علیه الماء حتی تذهب عادیته ویذهب سکره فقال لا والله ولا قطرة قطرت یصب
منه فی حب الا اهریق ذلک الحب شرح العادیه بعین بی نقطه والف وکسر دال بی نقطه وتخفیف
یاء دو نقطه در پایین ستمکاری السکر بضم وفتح سین وسکون کاف وبضم سین وضم کاف وبفتح سین
وفتح کاف مستی لا در اول بتقدیر لا یجوز شربه است واین در معنی تکرار لای دوم است که بر جمله اسمیه داخل شده
پس حاجت بتکرار دیگر نیست قطرة مرفوع ومبتدا است قطرت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر
یا مجهول باب نصر یا باب نصر تفعیل خبر مبتدا است القطر بفتح قاف وسکون طاء چکیدن وچکانیدن
والتقطیر چکانیدن حب بضم حاء وتشدید باء یک نقطه است اهریق بضم همزه وسکون هاء وکسر راء

بی نقطه

بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وقاف بصیغه ماضی غایب مجهول از باب افعالست یعنی اهراق ودیگری
اریق الاهراق والاراقه ریختن یعنی روایتست از عمر بن حنظله گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگوئی
در قدحی از مسکر که غالب شود بر آن آب تا آنکه رود ستمکاری آن و رود مستی آن پس امام گفت که نه بخدا قسم ونه
قطره چکیده از ان در آب خمی مگر آنکه ریخته شد آب آن خم شانزدهم اصل عن حنان بن سدیر عن یزید
ابن خلیفه وهو رجل من بنی الحارث بن کعب قال سمعته یقول اتیت المدینه وزیاد بن عبد الله
الحارثی علیها فاستاذنت علی ابی عبد الله علیه السلام فدخلت علیه وسلمت علیه وتمکنت من مجلسی
قال فقلت لابی عبد الله علیه السلام انی رجل من بنی الحارث بن کعب وقد هدانی الله عز وجل الی
محبتکم ومودتکم اهل البیت شرح روایتست از حنان بن سدیر از یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین
ابن خلیفه بفتح خاء بی نقطه با نقطه وفاء او مردیست از بنی الحارث بن کعب که در کوفه میبوده اند حنان گفت که شنیدم
از یزید میگفت که آمدم بمدینه وزیاد بن عبد الله حارثی که از قبیله منسوب الی بود در مدینه پس طلب رخصت کردم
بر امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شدم براو وسلام کردم براو وقرار گرفتم در جای خود یزید گفت که پس گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من مردیم از بنی الحارث بن کعب وبتحقیق راه نمود مرا الله عز وجل سوی دوستی شما ودوستی
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه واله ۱۷ اصل قال فقال لی وکیف اهتدیت الی مودتنا اهل البیت فوالله
ان محبتنا فی بنی الحارث بن کعب لقلیل قال فقلت له جعلت فداک ان لی غلاما خراسانیا
وهو یعمل القصارة وله همشهریجیین اربعة وهم یتداعون کل جمعة لتقع الدعوة علی رجل
منهم فیصیب غلامی کل خمس جمع جمعة شرح القصارة بکسر قاف وتخفیف صاد بی نقطه وراء بی نقطه گازری
همشهریجیین بفتح هاء وسکون میم وفتح شین با نقطه وسکون هاء وکسر راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وجیم
که در بعضی لغات بجای یاء دوم نسبت میباشد جمع همشهریج است که در اصل لفظ عجمی است ونصب آن
باعتبار اینست که حال اربعه است که مرفوع وفاعل ظرفست یتداعون بدال بی نقطه وفتح عین بی نقطه بصیغه
مضارع جمع مذکر غایب معتل اللام باب تفاعل است التداعی نوبت قرار دادن جمعی دعوت وضیافت یکدیگر را
در میان خود جمعه در دوم مرفوع ومنصوب میتواند بود یعنی یزید گفت که پس امام گفت مرا که وچگونه راه
یافتی سوی شوق با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه واله پس بخدا قسم که بدرستی که دوستی ما در بنی الحارث بن کعب هر اینه کم است
یزید گفت که پس گفتم امام را که قربانت شوم بدرستی که مراست غلامی خراسانی واو گازری واو راست برخالی
همشهریان چهار رفیق وایشان نوبت ضیافت یکدیگر میکنند در هر روز جمعه برای اینکه واقع شود ضیافت
بر هر یکها بر فردی از ایشان پس بر میخورد غلام مرا در هر پنج روز جمعه یک روز جمعه اصل فیجعل لهم النبیذ
واللحم ثم اذا فرغوا من الطعام واللحم جاء باجانة فملاها نبیذا ثم جاء بمطهرة فاذا

ناولنا اناء منهم قال له لا تشرب حتی تصلی علی محمد وآل محمد فاهتدیت الی مودتکم بهذا الغلام
شرح الاجانه بکسر همزه وتشدید جیم والف ونون سونه وآن ظرفیست سفراخ نلبند مانند لکن و از سفال است
ودران جامه شسته میشود المطهره بکسر میم وفتح میم وسکون طاء بی نقطه وفتح هاء وراء بی نقطه ظرف الخبوری مثل قدح
یعنی پس حاضر میکند برای مهمانان نبیذ را و گوشت را بعد از آن چون فارغ میشوند از خوراک و گوشت می آورد
سونه را پس برمی کند آنرا از نبیذ بعد از آن می آورد قدحی را پس چون ده مشخص از ایشان را میگوید اورا
که مها شام تا آنکه گوئی اللهم صل علی محمد وآل محمد پس راه یافتم بسوی شیعه شما بوسیله این غلام بدانکه
چون توفیق الهی شامل حال کسی بشود از اهتمام غلام بگفتن اللهم صل علی محمد وآل محمد ~~پس را ...~~ منتقل میشود
بکمال اهتمام الله تعالی با آن باعتبار اینکه نماز معراج مومن است و چند آنکه موثر در نماز است در عروج آن
تا وقتی که بمنتهای مطلب رسد سلام گوید و منصرف شود و معلوم است که منتهای فرایض نماز پیش از سلام منصرف
گفتن اللهم صل علی محمد وآل محمد است پس از این معلوم میشود که آل محمد افضل خلایقند بعد از محمد زیرا که اگر
دیگری مثل ایشان میبود در کمال قرب درگاه الهی شریک ایشان می شد در صلوة فریضه والسلام علی من اتبع الهدی
اصل قال فقال لی استوص به خیرا واقراه منی السلام وقل له یقول لک جعفر بن محمد انظر شرابک
هذا الذی تشربه فان کان یسکر کثیره فلا تقربن قلیله فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال کل مسکر
حرام وقال ما اسکر کثیره فقلیله حرام قال فجئت الی الکوفة واقرات الغلام السلام من
جعفر بن محمد علیهما السلام شرح استوص بواو وصاد بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء ومعتل اللام باب استفعال است
الاستیصاء قبول سفارش کسی وعمل کردن بمقتضای آن سفارش مقصود اینست که قبول کن سفارش مرا بآن غلام
خیرا اقراه بقاف وراء بی نقطه وهمزه بصیغه امر باب منع است لا تقربن بنون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی
حاضر باب علم است ضمیر مستتر در قال در سوم راجع رسول الله یا راجع بامام است ودر بعض نسخ لفظ قال نیست
وبنا بر آن وما اسکر کثیره تا آخر کلام رسول است اقرات در نسخ از باب افعال است وآن بمعنی قرات از باب منع
باید یعنی یزید گفت که پس امام گفت مرا که قبول سفارش من کن با آن غلام خیر را وبخوان او را از جانب من سلام
وبگو او را که میگوید ترا جعفر بن محمد که نظر کن نبیذ ترا اینکه می آشامی آنرا پس اگر باشد که مست کند بسیارش
پس نزدیک مشو البته کمش را نیز چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که هر مست کننده حرام است و گفت که
هر چه مست کرد بسیارش پس کمش حرام است بیان این شد در شرح حدیث یازدهم این باب یزید گفت که پس
آمدم بسوی کوفه وخواندم غلام را سلام از جانب جعفر بن محمد علیهما السلام اصل قال فبکی ثم قال لی اهتم
بی جعفر بن محمد حتی یقرئنی السلام قال قلت نعم وقد قال لی قل له انظر شرابک هذا الذی تشربه فان
کان یسکر کثیره فلا تقربن قلیله فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال کل مسکر حرام وما اسکر کثیره فقلیله

حرام

بدانکه

حرام وقد اوصانی بک فاذهب فانت حر لوجه الله تعالی قال فقال الغلام والله انه لشراب ما یدخل
جوفی ما بقیت فی الدنیا شرح اهتم بتقدیر استفهام است یقرئنی از باب افعال است ومرفوع ومنصوب
میتواند بود ومراد در شرابک شراب مسکر است جمله ما یدخل استینافی بیانی سابق است و میتواند بود که مراد از شراب
آشامیدنی باشد وجمله ما یدخل صفت شراب باشد یعنی یزید گفت که پس غلام گریه کرد بعد از آن گفت مرا که آیا
اهتمام کرد بمن جعفر بن محمد تا آنکه میخواند مرا سلام یزید گفت که گفتم که آری وبتحقیق گفت مرا که بگو غلام را که نظر کن
نبیذ ترا اینکه می آشامی از آن پس اگر باشد که مست کند بسیارش پس نزدیک مشو البته کمش را نیز چه بدرستی که رسول الله
صلی الله علیه وآله گفت که هر مست کننده حرام است وآنچه مست کرد کمش حرام است وبتحقیق امام سفارش کرد مرا بتو
پس برو پس تو آزادی برای رضای الله تعالی یزید گفت که پس گفت غلام که بخدا قسم که بدرستی که آن نبیذ هر آینه مست
کننده است بیان این آنکه داخل نمیشود درون مرا چند آنکه باقی باشم در دنیا هفدهم اصل عن کلیب بن معویة
قال کان ابو بصیر واصحابه یشربون النبیذ یکسرونه بالماء فحدثت به ابا عبد الله علیه السلام فقال لی وکیف
صار الماء یحلل المسکر مرهم لا یشربوا منه قلیلا ولا کثیرا شرح روایت از کلیب بضم کاف وفتح
لام ابن معویه گفت که بود ابو بصیر ویارانش که می آشامیدند نبیذ مسکر را میشکستند اسکار را از آن با آب پس
خبر دادم امام جعفر صادق علیه السلام را پس امام گفت مرا که وچگونه گردید آب با آمیزش که حلال کند مست کننده را امر
کن ایشان را که نیاشامند از نبیذ مسکر کم را ونه بسیار را اصل قلت انهم یذکرون ان الرضا من آل
محمد یحله لهم فقال وکیف کان یحلون آل محمد المسکر وهم لا یشربون منه قلیلا ولا کثیرا شرح
این فقره در بعض نسخ کافی نیست و در کشی نیز هست میشاید رضا اینجا بمعنی امام است که مومنان بامامت راضی اند یحلون
آل محمد از قبیل اکلونی البراغیث است وحاجت ببیان باقی نیست اصل ففعلت فامسکوا عن شربه
فاجتمعنا عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له ابو بصیر ان ذا جاءنا عنک بکذا وکذا فقال صدق یا ابا محمد
ان الماء لا یحلل المسکر فلا تشربوا منه قلیلا ولا کثیرا شرح پس کردم آنرا که امام فرمود پس نگاه داشتند خود را
از آشامیدن نبیذ پس فراهم شدیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام را ابو بصیر که بدرستی که این آورد نزد ما
از جانب تو چنین وچنین پس امام گفت که راست گفت ای ابو محمد بدرستی که آب حلال نمیکند مست کننده را پس میاشامید
از آن کم را ونه بسیار را باب بیست ودوم اصل باب ان الخمر انما حرمت لفعلها فما فعل فعل الخمر فهو خمر شرح
این باب بیان اینست که شیره انگور مست کننده جز این نیست که حرام کرده شده برای آن کار آن که مست کردن است
پس هر چه کرد کار شیره انگور مست کننده را پس آن در حکم شیره انگور مست کننده است در حرام بودن در این
باب چهار حدیث است اولا اصل عن یعقوب بن یقطین عن اخیه علی بن یقطین عن ابی ابراهیم علیه السلام
قال ان الله عز وجل لم یحرم الخمر لاسمها ولکن حرمها لعاقبتها فما فعل فعل الخمر فهو خمر شرح اسم

بسیار نیکو است

بکسر همزه و سکون سین بی‌نقطه ماخوذ است از سمو بکسر سین و سکون میم یعنی علامتی که با آن ممتاز شود چیزی از سایر
اجناس مثل خبز و ماء و مراد به تحریم برای اسم چیزی اینست که تحریم آن چیز شود بی تعلیل بصفتی که مشترک باشد
میان آن چیز و غیر آن چیز پس تحریم میته و دم و لحم خنزیر در قرآن تحریم لاسمهاست بخلاف تحریم خمر در قرآن که
لصفتهاست چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایتست از یعقوب بن یقطین از
برادرش علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بدرستیکه الله عز و جل حرام نکرد در قرآن شیره انگور را
مست کننده را برای خصوصیت جنس آن ولیکن حرام کرد در قرآن آنرا برای صفت آنکه مستی گر است
پس هر چیز که در اثر شیره انگور مست کننده را پس آن در حکم شیره انگور مست کننده است در حرام بودن حاصل اینست که
لفظ خمر حقیقتست در شیره انگور مست کننده و مجاز مشهور است در نبیذ مست کننده مثلا باعتبار اینکه شیره
انگور بی انضمام غیر جوش میزند و کف بر می آورد و مست کننده میشود بخلاف غیر شیره انگور چنانچه گذشت در
شرح عنوان باب دوازدهم لیکن آن غیر در حکم شیره انگور است چون مست کننده شود دوم اصل علی بن الحسن
ابن علی بن یقطین عن اخیه الحسین بن علی بن یقطین عن ابیه علی بن یقطین عن ابی الحسن الماضی علیه السلام
قال ان الله تبارک و تعالی لم یحرم الخمر لاسمها و لکن حرمها لعاقبتها فما کان عاقبته عاقبة الخمر
فهو خمر شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم اصل عن بعض اصحابنا قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام لم حرم الله الخمر فقال حرمها لفعلها و فسادها شرح روایتست از بعض یاران ما گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چرا حرام کرد الله شیره انگور مست کننده را پس امام گفت که حرام کرد شیره انگور
مست کننده را بسبب اثرش و فسادش بدانکه این اشارتست بآیت سوره مائده که انما یرید الشیطان ان یوقع
بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و گذشت در حدیث دوم باب بیستم چهارم اصل عن ابی الجارود
قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن النبیذ اخمر هو فقال ما زاد علی الترک جودة فهو خمر شرح زاد
بزای بی‌نقطه و الف و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بما است الزیادة افزوده
کردن و افزون شدن و مراد اینجا معنی اول است علی بنابه است جودة بفتح و ضم جیم و سکون واو و دال بی‌نقطه
منصوب و مفعول به زاد است و آن مصدر باب نصر است و ضد فساد است و مراد اینست که هر چه ترکش سبب
ضد فساد شود یا بمعنی که فعلش سبب فساد نشود مانند خمر است در حرام بودن و میتواند بود که مراد زیاده اینجا
معنی دوم باشد و مراد ترک نگاه داشتن باشد و جودة تمیز باشد و مراد این باشد که هر مست کننده که کهنگی
آن باعث بهتری آن شود خمر حقیقی است مثل شراب انگور و هر چه چنان نیست خمر حقیقی نیست مثل نبیذ
اگر چه در حکم خمر باشد در حرام بودن لیکن این احتمال مناسب عنوان این باب نیست یعنی روایتست از ابو الجارود
گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از نبیذ مست کننده که آیا مانند شیره انگور مست کننده است آن در حرام بودن

بلی امام گفت

پس امام گفت که آنچه افزون گردد باعتبار ترکش نیکوئی و استقامت حالش پس آن مانند شیره انگور مست کننده است
در حرام بودن خواه نبیذ باشد و خواه غیر نبیذ باشد خواه مشروب باشد و خواه ماکول باشد باب بیست و سوم
اصل باب من اضطر الی الخمر للدواء او العطش او للتقیة شرح اضطر بضم طاء بی‌نقطه منقلبه از تاء افتعال
و تشدید راء بی‌نقطه مفتوحه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است الدواء بکسر دال بی‌نقطه و الف ممدوده
مصدر باب مفاعله معالجه کوفت العطش بفتح عین بی‌نقطه و فتح طاء بی‌نقطه مصدر باب علم است بدانکه حدیث
مناسب عطش درین باب مذکور نیست و در تهذیب در اواخر کتاب الصید و الذبائح چنین است که و عن الرجل اصابه
عطش حتی خاف علی نفسه فاصاب خمرا قال یشرب منه قوته پس میتواند بود که اینجا لفظ او العطش از کاتبان زیاد
شده باشد یا اسقاط حدیث شده باشد یعنی این بابیست در بیان کسی که ناچار شد سوی مست کننده برای معالجه
کوفت یا تشنگی یا برای نگاه داشتن خود از ضرر مخالفان و درین باب دوازده حدیث است اول اصل
عن ابی بصیر قال دخلت ام خالد العبدیة علی ابی عبد الله علیه السلام و انا عنده فقالت جعلت فداک
انه یعتریني قراقر فی بطني و قد وصف لی اطباء العراق النبیذ بالسَّوِیق و قد وقفتُ و عَرَفتُ
کَراهَتَكَ له فاحببتُ ان اسألَكَ عن ذلك فقال لها و ما یمنعک من شربه شرح یعتریني
بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معتل اللام واوی باب افتعال است
الاعتراء فرو گرفتن چیزی را القراقر بفتح قاف و راء بی‌نقطه و الف و کسر قاف دوم و راء دوم جمع قرقره بفتح
دو قاف و سکون راء اول بادهائی که در شکم محبوس میشود و باعث درد بسیاری میشود وقفت بقاف و فاء بصیغه
متکلم معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از ابو بصیر که کنیت دیگرش ابو محمد است گفت که داخل شد ام خالد
عبدیه بفتح عین بی‌نقطه و سکون باء یکنقطه و دال بی‌نقطه بر امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که من نزد او بودم پس گفت
که قربانت شوم بدرستیکه شأن اینست که فرو میگیرد مرا نفخها در شکم من و بتحقیق بیان کردند برای من طبیبان عراق
نبیذ مست کننده را با پست و بتحقیق اطلاع بهم رسانیدم و شناختم ناخوش شمردن تو نبیذ مست کننده را پس
دوست داشتم که سؤال کنم ترا از آن پس امام گفت آن زن را که و چه چیز باز میدارد ترا از آشامیدن نبیذ مست کننده
اصل قالت قد قلدتک دیني فالقی الله عز و جل حین القاه فاُخبِرُهُ ان جعفر بن محمد امرني و
نَهاني فقال یا ابا محمد الا تسمع الی هذه المراة و هذه المسائل لا و الله لا آذن لک فی قطرة منه
فانما تندمین اذا بلغت نفسُکِ ههنا و اومی بیده الی حنجرته یقولها ثلثا افهمت قالت نعم ثم قال
ابو عبد الله علیه السلام ما یبلُّ المیلُ ینجّسُ حُبّاً من ماءٍ یقولها ثلثا شرح قلدتک بقاف و دال بی‌نقطه بصیغه
ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است التقلید کسی را صاحب قلاده کردن و مراد اینجا بگردن کسی انداختن نیک و بد
چیزیست الا تسمع استفهام تعجب است زیرا که زنی که غریب باشد و مسایل دین خود را در امر و نهی بکل حواله با امام مفترض

الطاعه کند با وجود آنکه اکثر مردان و مردمان روی زمین نمیکنند بسیار عجیب است تعدیه تسمع بالی بتضمین معنی
اصغاء است هذه المسایل عبارتست از مسایل دین زن که تقلید کرده با آنها امام را باعتبار تست از سوال
و جواب که در اینجا مذکور شد اذن بهمزه و الف و فتح ذال با نقطه از باب علم است تندمین بنون و دال بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم است اوحی بواو و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و کتابت
همزه آن بصورت یا بنا بر جواز قلب همزه آن بالف است یقولها ثلثا کلام راوی است و ضمیر راجع بجمله
لا والله تا آخر است افهمت تتمه کلام امام است یبل بیاء یکنقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است و ضمیر مستتر راجع بماء است یحبس بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است حب بضم حاء بی نقطه و تشدید
باء یکنقطه است اگر گویی که ظاهر این است که آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود بی تغییر گوییم که این
ظاهر مبنی بر اینست که مراد بحب کمتر از کر باشد و این ملایم نیست با آنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث هشتم
باب دوم که باب الماء الذی لا ینجسه شیء است که الکر من الماء نحو حبی هذا و اشار الی حب من تلک الحباب التی تکون
بالمدینة پس میتواند بود که تنجیس است بمعنی ایجاب اجتناب از آشامیدن آن آب باشد والله اعلم گویم از زن گفت نسخه ص
که بتحقیق بگردن تو انداختم مسایل دین خود را پس بدرستیکه من میخورم الله عز و جل را در وقتی که بر میخورم او را پس اخبار میکنم او را
اینکه جعفر بن محمد امر کرد مرا بآنچه کردم و نهی کرد مرا از آنچه نکردم پس امام گفت که ای ابو محمد آیا گوش نمی اندازی
سوی این زن و این مسایل نه بخدا قسم که رخصت نمیدهم برای تو در قطره از نبیذ مست کننده چه جز این نیست
که پشیمان میشوی چون رسید جان تو اینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود در حالی که میگفت آن
جمله سه بار آیا فهمیدی آن زن گفت که آری بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آنچه ترکند میل چشم را نجس
میکند حمی از ابی را بر حالی که میگفت این کلمه را که یابل ما یبل تا آخر است سه بار دوم اصل عن عمر بن
اذینة قال کتبت الی ابی عبدالله علیه السلام اساله عن الرجل ینعت له الدواء من ریح البواسیر فیشربه بقدر
اسکرجة من نبیذ صلب لیس یرید به اللذة و انما یرید به الدواء فقال لا و لا جرعة و قال
ان الله عز و جل لم یجعل فی شیء مما حرم شفاء و لا دواء شرح ینعت بنون و عین بی نقطه و تاء دو نقطه
در بالا بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است دواء در اول بفتح و ضم و کسر دال بمعنی درمان است مرد در اول برای سببیت است
و در دوم برای تبعیض ضمیر منصوب در یشربه راجع بدواء است ظرف در بقدر منصوب است محلا و حال دواء است
یا حال ضمیر منصوب است الاسکرجة بضم همزه و سکون سین بی نقطه و ضم کاف و سکون راء بی نقطه و جیم معرب اسکوره
پیاله ماست خوری صلب بضم صاد بی نقطه و سکون لام و باء یکنقطه بمعنی شدید است یا بمعنی خالص است
و بهر تقدیر عبارتست از مست کننده باعتبار اینکه غالب میشود بر عقل بعد از صاف کردن آن آشامیده میشود
دواء در دوم بکسر دال است لا تقدیر الا یشربه لا یشربه بقدر اسکرجة است جرعة منصوب است دواء در سوم

بکسر دال است

بکسر دال است فرق میان شفاء و دواء اینست که اول باعتبار برکت و شرافت است و دوم اعم است روایت است
از عمر بن اذینه بضم همزه و فتح ذال با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون گفت که نوشتم سوی
امام جعفر صادق علیه السلام که بپرسیدم او را از مردی که بیان کرده میشود برای او درمان بسبب بادهای بواسیر پس می آشامد
آن درمان را بر حالی که بقدر پیاله است از نبیذ مست کننده و نیست اینکه اراده کند با آن لذت را و جز این نیست
که او اراده میکند با آن معالجه پس امام گفت که نمی آشامد آن را و نه یک جرعه را و امام گفت که بدرستیکه الله عز و جل قرار
نداده در چیزی از جمله آنچه حرام کرده شفایی را و نه معالجه را مراد اینکه نفی کرد اینکه الله تعالی شفا و دوا را
در حرام بمعنی اینست که هرگز الله تعالی مضطر نمیکند مریض را بسوی آن و معالجه را منحصر در آن نمیکند پس منافات
ندارد با اینکه گاهی باعث صحت از مرض شود هر چند که استعمال آن نامشروع است باشد موافق آنچه در حدیث
آینده است که و لیس یوافقنی الا شرب النبیذ سوم اصل عن علی بن اسباط قال اخبرنی ابی قال کنت عند ابی
عبدالله علیه السلام فقال له رجل ان بی جعلت فداک ارواح البواسیر و لیس یوافقنی الا شرب النبیذ
قال فقال مالک و لما حرم الله عز و جل و رسوله صلی الله علیه و آله یقول له ذلک ثلثا علیک بهذا المریس
الذی تمرسه باللیل و تشربه بالغداة و تمرسه بالغداة و تشربه بالعشی فقال له هذا ینفخ
البطن قال له فادلک علی ما هو انفع لک من هذا علیک بالدعاء فانه شفاء من کل داء قال
فقلت له فقلیله و کثیره حرام فقال نعم قلیله و کثیره حرام شرح مریس بفتح میم و کسر راء بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه فعیل بمعنی مفعول از باب نصر است المرس بفتح میم و سکون راء خیسانیدن خرما
و مانند آن در آب یعنی روایت است از علی بن اسباط گفت که خبر داد مرا پدرم گفت که بودم نزد امام جعفر
صادق علیه السلام پس گفت او را مردی که بدرستیکه بامن است قربانت شوم بادهای بواسیر و نیست اینکه موافق باشد
مرا چیزی مگر آشامیدن نبیذ مست کننده راوی گفت که پس امام گفت که چکار است ترا و آنچه را که حرام کرد
الله عز و جل و رسول او صلی الله علیه و آله که میگفت امام برای او آنرا سه بار در باب این خرمای خیسانیده شده
که می خیسانی آنرا در شب و می آشامی آنرا در اول روز و میخیسانی آنرا در اول روز و می آشامی آنرا در آخر روز
پس آن مرد گفت امام را که این باد دار میکند شکم را امام گفت او را که پس راهنمائی کنم ترا بر آنچه آن نافع است
برای تو از این در باب دعا را چه بدرستیکه آن باعث شفا است از هر دردی راوی گفت که پس گفتم امام را که پس
آیا کم نبیذ و بسیار نبیذ حرام است پس امام گفت که آری کمش و بسیارش حرام است چهارم اصل
عن الحلبی قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن دواء عجن بالخمر فقال لا والله ما احب ان انظر الیه فکیف
اتداوی به انه بمنزلة شحم الخنزیر او لحم الخنزیر و ان اناسا لیتداوون به شرح دواء بفتح دال است
عجن بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر و ضرب است او از شکر راوی است میتواند بود که کلام امام باشد یتداوون

بفتح واو اول وسکون واو دوم است ضمیر به راجع بدوای معجون بخمر است یا راجع بنشج یا بلجم است یعنی روایتست
از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از دوائی که ترکرده شود بخمر پس امام گفت که نه بخدا قسم که
دوست نمیدارم که نگاه کنم بسوی آن پس چگونه درمان میطلبم با آن بدرستیکه آن مانند پیه خوک است یا گفت که مانند گوشت
خوک است و بدرستیکه مردمانی از مخالفان ما هر اینه طلب درمان میکنند با آن **هشتم اصل** عن ابی الحرقال دخلت
علی ابی عبدالله علیه السلم ایام قدم العراق فقال لی ادخل علی اسمعیل بن جعفر فانه شاک فانظر ما وجعه
وصف لی شامن وجعه الذی یجد فاخبرنی به فوصفت له دواء فیه نبیذ فقال اسمعیل
ان النبیذ حرام وانا اهل بیت لا نستشفی بالحرام **شرح** حر بضم حاء بی نقطه و تشدید راء بی نقطه پدر
ادیم بضم همزه و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است ایام مضاف است بجمله قدم بصیغه ماضی
غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بامام است در نسخ لی در دوم لهم بضمیر متکلم است پس لام برای ایلا
والا ظاهر لهم بضمیر غایب است پس شیا عبارت از درمان است و من تعلیلیه است یجد بکسر و ضم جیم و دال
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واو باب ضرب و نصر است و این نظیر ندارد اهل منصوب
باختصاص و مرفوع بخبریت میتواند بود لا نستشفی بصیغه متکلم مع الغیر و غایب معلوم باب استفعال میتواند بود
یعنی روایتست از ابی الحر گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم در روزهایی که آمد بعراق پس
گفت مرا که داخل شو بر پسرم اسمعیل بن جعفر چه بدرستیکه او بیمار است پس نظر کن که چیست کوفت او
و بیان کن برای خاطر من درمانیرا برای کوفت او که میباید در خود راوی گفت که پس برخواستم از نزد امام پس
داخل شدم بر اسمعیل پس سوال کردم او را از کوفت او که می یابد در خود پس خبر داد مرا بآن پس بیان کردم
برای او درمانی را که در آن بود نبیذ مست کننده پس گفت اسمعیل که بدرستیکه نبیذ مست کننده حرام است
و بدرستیکه ما خانواده طلب شفا نمیکنیم بحرام **نهم اصل** عن معوته بن عمار قال سال رجل ابا عبدالله
علیه السلم عن دواء عجن بالخمر یکتحل منها فقال ابو عبدالله علیه السلم ما جعل الله فی حرام شفاء **شرح**
عجن بصیغه ماضی مجهول غایب باب نصر و ضرب است یکتحل بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است تقدیر یکتحل منهم ا
ضمیر منها راجع بخمر است **یعنی** روایتست از معوته بن عمار گفت که پرسید مردی از امام جعفر صادق علیه السلم را
از درمانی که ترکرده شده بمی که آیا سرمه سرمه کشیده میشود از آن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نگردانیده الله تعالی
در حرامی شفائی را **هفتم اصل** عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلم قال من اکتحل بمیل من مسکر کحله الله
بمیل من نار **شرح** کحل از باب ضرب و نصر و منع است **یعنی** روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که هر که سرمه کشید بمیلی از مست کننده سرمه کشید او را الله تعالی بمیلی از آتش جهنم **هشتم اصل** عن قائد
ابن طلحه انه سال ابا عبدالله علیه السلم عن النبیذ یجعل فی الدواء قال لا ینبغی لاحد ان یستشفی

بالحرام

بالحرام **شرح** روایتست از قاید بقاف و در بعض نسخ بفاء است و الف و همزه و دال بی نقطه ابن طلحه اینکه او پرسید
امام جعفر صادق علیه السلم را از نبیذ مست کننده که آیا داخل کرده میشود در درمان امام گفت که سزاوار نمیشود برای
کسی اینکه طلب شفا کند بحرام **نهم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن الکحل یعجن
بالنبیذ ایصلح ذلک فقال لا **شرح** روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از سرمه که ترکرده میشود بنبیذ مست کننده آیا خوب میشود آن امام گفت که نه **دهم اصل** عن الحلبی قال سئل
ابو عبدالله علیه السلم عن دواء البیع عجن بخمر فقال ما احب ان انظر الیه ولا اشمه فکیف اتداوی به
شرح اشمه بشین بی نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر و علم منصوب است **یعنی** روایتست از حلبی
گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از درمانی که ترکرده شود بمی پس امام گفت که دوست نمیدارم
که نگاه کنم بسوی آن و نه اینکه بو کنم پس چگونه طلب درمان کنم با آن **یازدهم اصل** عن سعید بن یسار قال
قال ابو عبدالله علیه السلم لیس فی شرب النبیذ تقیة **شرح** روایتست از سعید بن یسار گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلم که نیست در آشامیدن نبیذ مست کننده تقیه **اگر گویی** که این منافات دارد با آنچه گذشت
در حدیث سیزدهم باب بیست و یکم **گوییم** که ممکن است که مقصود اینجا بیان این باشد که حجت حرام بودن
خمر مسکر متفق علیه است میان موافق و مخالف زیرا که آن نوعی از قیاس منصوص العله است باعتبار اینکه حرمت
خمر معلل شده در قرآن با یقاع عداوت و بغضاء و عمل شیطان و قیاس منصوص العله حجت است نزد مخالفان
مطلقا و حجت است نزد شیعه امامیه بشرط اینکه نبی یا یکی از اوصیای او علیهم السلم نص کرده باشند بر عدم مانع و معارض
برای قیاس منصوص العله و عدم جواز تقیه در مقام احتجاج بنا بر اینکه موافق طبع مخالفان است و مخالفان
صاحب آنرا از خود میشمرند و دوست میدارند از منافات ندارد با وجوب تقیه در مقام جبر و الزام بی کلام
در احتجاج والله اعلم **دوازدهم اصل** عن زراره قال قلت امسح علی الخفین تقیة فقال ثلث لا اتقی
فیهن احدا شرب المسکر ومسح الخفین ومتعة الحج **شرح** مثل این گذشت در کتاب الطهارت در حدیث
دوم باب بیستم که باب مسح الخف است و در ذیل آن این چنین گفت قال زراره ولم یقل الواجب علیکم ان لا تتقوا
فیهن احدا و بیان شد و گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب التقیه که باب نود و هفتم است
که والتقیة فی کل شیء الا فی النبیذ والمسح علی الخفین و بیان شد امسح بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع بتقدیر
استفهام است تقیة منصوب و مفعول له است **یعنی** روایتست از زراره که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم است گفت که در مجلس امام گفتم که آیا مسح کنم بر دو موزه برای تقیه پس امام گفت که سه خصلت تقیه
نمیکنم در آنها کسی را آنها آشامیدن مست کننده و مسح دو موزه و تمتع در حج است مراد بیان عدم اضطرار
امام سوای تقیه در آنهاست بقرینه آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب بیست و یکم با ایراد بیان وضوح حجت

اکرکو

زرارع ۴

بفتح واو اول و سکون واو دوم است ضمیر به راجع بدواء معجون بخمر است یا راجع بمعجم بالخمر است شرح روایت است
از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از درمانی که تر کرده شود بخمر پس امام گفت نه دوست نمیدارم که نگاه کنم بسوی آن پس چگونه درمان میطلبم با آن بدرستی که آن مانند پیه خوک است یا گوشت
خوک است و بدرستی که مردمانی از مخالفان ما هر آینه طلب درمان میکنند با آن هشتم حدیث عن عمر بن اذینه قال دخلت
علی ابی عبد الله علیه السلم ایام قدم العراق فقال لی ادخل علی اسمعیل بن جعفر فانه شاک فانظر ما وجعه
وصف لی شاءا من وجعه الذی یجد فاخبرنی به فوصفت له دواء فیه نبیذ فقال اسمعیل
ان النبیذ حرام وانا اهل بیت لا نستشفی بالحرام شرح حر بضم حاء بی نقطه و تشدید راء بی نقطه ...
ادم بضم همزه و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است ایام مضاف است ...
غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بامام است در نسخ لی در دوم بضم بضمیر متکلم است ...
و الا ظاهر بضمیر غایب است پس شیا عبارت از درمان است و من تعلیلیه است یجد بکسر جیم ...
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واو و از باب ضرب و نصرت است و این نظیر ...
باختصاص مرفوع بخبریت میتواند بود لا نستشفی بصیغه متکلم مع الغیر و غایب معلوم
یعنی روایت است از ابن اذینه که گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم در روزهایی که آمد بعراق پس
گفت مرا که داخل شو بر پسرم اسمعیل بن جعفر چه بدرستی که او بیمار است پس نظر کن که علت چیست
و بیان کن برای خاطر من درمانیرا برای کوفت او که میباید در خود راوی گفت که پس ...
داخل شدم بر اسمعیل پس سوال کردم او را از کوفت او که می یابد در خود پس ...
برای او درمانی را که در آن بود نبیذ مست کننده پس گفت اسمعیل که بدرستی که نبیذ مست ...
و بدرستی که ما خانواده طلب شفا نمیکنیم بحرام نهم حدیث عن معویه بن عمار قال سال رجل ابا عبد الله
علیه السلم عن دواء عجن بالخمر یکتحل منها فقال ابو عبد الله علیه السلم ما جعل الله فی حرام شفاء
عجن بصیغه ماضی مجهول از باب نصر و ضرب است یکتحل بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افتعال ...
ضمیر منها راجع بخمر است یعنی روایت است از معویه بن عمار گفت که پرسید مردی از امام جعفر صادق علیه السلم
از درمانی که تر کرده شده بمی که آیا سرمه کشیده میشود از آن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم ...
در حرام شفائی را دهم حدیث عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اکتحل بمیل من ...
بمیل من نار شرح کحل از باب ضرب و نصر و منع است یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که هر که سرمه کشد بمیلی از مست کننده سرمه کشد او را الله تعالی بمیلی از آتش جهنم حدیث یازدهم
ان طلحه انه سال ابا عبد الله علیه السلم عن النبیذ یجعل فی الدواء قال لا ینبغی لاحد ان یستشفی

بالحرام شرح روایت است از فاید ابن طلحه و در بعض نسخ تفاوت است در الف و همزه و دال بی نقطه ابن طلحه اینکه او پرسید
از امام جعفر صادق علیه السلم را از نبیذ مست کننده که آیا داخل کرده میشود در درمان امام گفت که سزاوار نیست برای
کسی اینکه شفا طلب کند بحرام دوازدهم حدیث عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن الکحل یعجن
بالنبیذ ایصلح ذلک فقال لا شرح روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم
او را از سرمه که تر کرده میشود بنبیذ مست کننده و آیا خوب میشود آن امام گفت نه سیزدهم حدیث عن الحلبی قال سال
ابو عبد الله علیه السلم عن دواء الجبن یعجن بخمر فقال ما احب ان انظر الیه ولا اشمه فکیف اتداوی به
شرح انظر بنون انقطه و نشیم بصیغه مضارع متکلم معلوم از باب نصر و علم منصوب است یعنی روایت است از حلبی
گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از درمانی که تر کرده شود بمی پس امام گفت که دوست نمیدارم
که نگاه کنم بسوی آن و نه اینکه بو کنم پس چگونه طلب درمان کنم با آن چهاردهم حدیث عن سعید بن یسار قال
قال ابو عبد الله علیه السلم لیس فی شرب النبیذ تقیه شرح روایت است از سعید بن یسار که گفت که امام جعفر
صادق علیه السلم که نیست در آشامیدن نبیذ مست کننده تقیه اگر گوئی که این منافات دارد با آنچه گذشت
... علیه السلم که ممکن است که مقصود اینجا بیان این باشد که حرمت حرام بودن
... متفق علیه است میان موافق و مخالف زیرا که آن نوع از قیاس منصوص العله است باعتبار اینکه حرمت
خمر معلل شده در قرآن بایقاع عداوت و بغضاء و عمل شیطان و قیاس منصوص العله حجت است نزد محققان
... حجت است نزد شیعه امامیه بشرط اینکه نبی یا یکی از اوصیای او علیهم السلم نقل کرده باشند برعدم مانع و معارض
... منصوص العله و عدم جواز تقیه در مقام احتجاج بنابر اینکه موافق طبع مخالفان است ...
... از خود میشمرند و دوست میدارند از منافات ندارد با دعوی تقیه در مقام جبر و الزام ...
... پانزدهم حدیث عن زراره قال قلت امسح علی الخفین تقیه فقال لا اتقی
... فی ثلث شرب المسکر و مسح الخفین و متعه الحج شرح مثل این گذشت در کتاب الطهارت در
... باب مسح الخف است در ذیل آن ابو حنیفه قال زراره ولم یقل الواجب علیکم ان لا تتقوا
... میان شد و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب التقیه که باب نوزدهم است
... فی النبیذ و المسح علی الخفین و بیان شد این بصیغه مضارع متکلم معلوم از باب منع ...
... مقصود و مفعول له است یعنی روایت است از زراره که ...
... گفت که در مجلس امام گفتم که آیا مسح کنم بر روی موزه برای تقیه ...
... کسی را آنها اشامیدن مست کننده و مسح دو موزه و متعه حج است ...
... بقرینه آنچه گذشت در حدیث ... باب ... و صریح ...

هر کدام از این سه مسئله هست موافق انچه فی آیه بیان شد در حدیث سابع باب بیست وچهارم اصل باب
النبیذ شرح این باب بیان نبیذ حلال ونبیذ حرام است در این باب هفت حدیث است اول اصل
عن حنان بن سدیر قال سمعت رجلا یقول لابی عبدالله علیه السلم ما تقول فی النبیذ فان ابا مریم
یشربه ویزعم انک امرته بشربه فقال صدق ابو مریم سالنی عن النبیذ فاخبرته انه حلال
ولم یسالنی عن المسکر قال ثم قال علیه السلم ان المسکر ما اتقیت فیه احدا سلطانا ولا غیره قال
رسول الله صلی الله علیه واله کل مسکر حرام وما اسکر کثیره فقلیله حرام شرح قریب باین گذشت در
حدیث دوازدهم باب بیست ویکم ما اسکر کثیره فقلیله حرام تتمه کلام رسول الله است وبیان شد در شرح حدیث
یازدهم باب بیست ویکم یعنی روایت است از حنان بن سدیر گفت که شنیدم از مردی میگفت امام جعفر صادق
علیه السلم را که چه میگویی در نبیذ چه بدرستی که ابو مریم می اشامد انرا ودعوی میکند انرا نیز اکه تو امر کردی
او را باشامیدن آن اگر خواهد پس امام گفت که راست گفت ابو مریم پرسید مرا از نبیذ پس خبر دادم او را بانکه
آن حلال است ونپرسید مرا از نبیذ مست کننده راوی گفت که بعد از ان گفت امام علیه السلم که بدرستی که نبیذ مست
کننده تقیه نکردم دران کسی را با دشاهی را ونه غیر او را گفت رسول الله صلی الله علیه واله که هر مست کننده حرام است
وهر چه مست کردن بسیارش پس کمش حرام است اصل فقال الرجل جعلت فداک هذا النبیذ الذی اذنت
لابی مریم فی شربه ای شیء هو فقال اما ابی علیه السلم فانه یامر الخادم فیجیء بقدح ویجعل فیه زبیبا و
یغسله غسلا نقیا ثم یجعله فی اناء ثم یصب علیه ثلثه مثله او اربعه ماء ثم یجعله باللیل و
یشربه بالنهار ویجعله بالغداة ویشربه بالعشی وکان یامر الخادم بغسل الاناء فی کل ثلثه ایام کیلا یغتلم
فان کنتم تریدون النبیذ فهذا النبیذ شرح اذنت از باب علم است اما بفتح همزه وتشدید میم است
واین اشارتست بانکه نبیذ حلال از غیر مویز نیز میباشد مثل خرما وانجیر خشک النقی بفتح نون وکسر قاف
وتشدید یاء دو نقطه در پایین پاکیزه واین از قبیل اسناد مجازیست ثلثه منصوب ومضاف است مثله بضم میم
وضم ثاء سه نقطه وضمیر غایب راجع بزبیب مجرور ومضاف الیه است وآن جمع مثل بمعنی مقدار است اربعه منصوب
وبا تنوین است وبتقدیر اربعه مثله است ماء منصوب وتمیز است یغتلم بغین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افتعال منصوب است یعنی پس گفت انمرد که قربانت شوم این نبیذی که رخصت دادی ابو مریم را در اشامیدن ان
چه چیز است آن پس امام گفت که اما پدرم علیه السلم پس بدرستی که او بود که میفرمود خدمتکار را پس می آورد قدحی را
ومیکرد دران قدح قدری از مویز را وی میشست آن مویز را شستنی پاکیزه بعد از ان میکرد آن مویز را در ظرفی
بزرگ بعد از ان میریخت بر سر آن مویز سه مقدار آن مویز یا چهار مقدار آب بعد از ان میکرد انرا در شب ومی اشامید
آنرا در روز ومیکرد آنرا در اول روز ومی اشامید انرا در اخر روز وبود که میفرمود خدمتکار را بشستن

آن ظرف

آن ظرف بزرگ در هر سه روز انه شب برای اینکه مست نشود پس اگر باشید که خواهید نبیذ حلال را پس اینست نبیذ حلال اند
پس اینست نبیذ دوم اصل حدثنی ایوب بن راشد قال سمعت ابا البلاد یسال اباعبدالله علیه السلم
عن النبیذ فقال لا باس به فقال انه یوضع فیه العکر فقال ابو عبدالله علیه السلم بئس الشراب ولکن
انبذوه غدوة واشربوه بالعشی قال قلت جعلت فداک هذا یفسد بطوننا قال فقال ابو عبدالله علیه السلم
فقال
افسد لبطنک ان تشرب ما لا یحل لک شرح عکر بفتح عین بی نقطه وفتح کاف بیان شد در شرح حدیث
هشتم باب ان رسول الله صلی الله علیه واله حرم کل مسکر تا اخر که باب بیست ویکم است انبذوه بصیغه امر باب نصر یا باب
افعال است وضمیر منصوب راجع بنبیذ است افسد بصیغه افعل التفضیل مرفوع وخبر مقدم بر مبتدا است یا مبتدا است
لام در لبطنک برای تعدیه است یعنی خبر داد مرا ایوب بن راشد گفت که شنیدم از ابو البلاد میپرسید امام جعفر
صادق علیه السلم را از نبیذ پس امام گفت که نیست پروائی بان پس ابو البلاد گفت که بدرستی که شان اینست که گذاشته میشود
در نبیذ دردی نبیذ دیگر برای اینکه مست کننده شود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بد اشامیدنیست آن ولیکن سازید
نبیذ را در اول روز وبیاشامید انرا در آخر روز ایوب گفت که گفتم که قربانت شوم این قسم نبیذ فاسد میکند شکمهای
ما را ایوب گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که فاسد کننده تر است شکم ترا اینکه آشامی چیزی را که حلال نیست برای
تو سوم اصل عن الکلبی النسابه قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن النبیذ فقال حلال قلت انا ننبذه
فنطرح فیه العکر وما سوی ذلک فقال علیه السلم شه شه تلک الخمرة المنتنة قال قلت جعلت فداک
فای نبیذ تعنی فقال ان اهل المدینة شکوا الی النبی صلی الله علیه واله تغیر الماء وفساد طبایعهم فامرهم
علیه السلم ان ینبذوا شرح این حدیث باضمیمه گذشت با اندک تفاوتی در کتاب الحجه در ها حدیث ششم باب هشتادم
که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامه است وبیان شد واو در وما سوی ذلک برای تقسیم است ومراد اینست
که گاهی عکر را باعث غلیان نبیذ میکنیم وگاهی غیر عکر را باعث میکنیم مثل دانه که از بصره می آورند چنانچه بیان میشود
در شرح حدیث پنجم این باب یعنی روایت است از کلبی نسابه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نبیذ پس گفت که حلال است
گفتم که بدرستی که ما میسازیم نبیذ را پس می اندازیم دران دردی نبیذ دیگر را وغیر آنرا تا مست کننده شود پس گفت امام علیه السلم
که بر و بر وکه آن خمر گندیده است کلبی گفت که گفتم که قربانت شوم پس کدام نبیذ را میخواهی پس امام گفت که بدرستی که اهل مدینه
شکایت بردند سوی نبی صلی الله علیه واله از بد مزگی آب وفساد مزاجهای ایشان پس امر کرد ایشان را نبی صلی الله علیه واله
بانکه نبیذ سازند اصل فکان الرجل منهم یامر خادمه ان ینبذ له فیعمد الی کف من تمر فیقذفه
فیمد فیه
فی الشن فمنه شربه ومنه طهوره فقلت وکم کان عدد التمر الذی کان فی الکف فقال ما حمل
الکف قلت واحدة او اثنتین فقال علیه السلم ربما کانت واحدة وربما کانت اثنتین فقلت
وکم کان یسع الشن ماء فقال ما بین الاربعین الی الثمانین الی ما فوق ذلک قال فقلت بای الارطال

فقال لا ارطال بمکیال العراق پس بود مر از ایشان که امر میکرد خدمتکار خود را باینکه نبیذ سازد برای او
پس آن خدمتکار قصد میکرد بسوی دری از خرمائی پس می انداخت آنرا در خیک پس از آن خیک بود آشامیدن او و از آن
بود طهارت او پس گفتم که و چند بود عدد آن خرمائی که بود در دست پس امام گفت عددی که بر میدارد از دست
گفتم که آیا بود یکدست یا دو دست پس گفت امام علیه السلام که بسا بود که بود یکدست و بسا که بود دو دست پس گفتم که و چند بود
که گنجایش داشت آن خیک از آب پس امام گفت که آنچه میان چهل تا هشتاد تا بالاتر از آنست راوی گفت که پس گفتم
که اینها بر طلهاست پس گفت که رطلهائیست که به پیمانهٔ عراق است بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث
ششم باب دوم که رطل عراقی نه یک صاع است و رطل مدنی شش یک صاع است و صاع چهار مد است و مد مقدار پیست از جو
و گندم و مانند آنها که در دو دست گشاده متصل بیکدیگر گنجد و زیاد از آن نگنجد چهارم اصل عن ابرهیم
ابن ابی البلاد عن ابیه قال کنت عند ابی عبد الله جعفر علیه السلام فقلت یا جاریة اسقینی ماء فقال لها
اسقیه من نبیذی فجاءتنی بنبیذ مریس فی قدح من صفر قال فقلت ان اهل الکوفة
لا یرضون بهذا قال فما نبیذهم قلت لهم یجعلون فیه القعوة قال وما القعوة قلت الداذی
فقال وما الداذی فقلت ثفل التمر قلت یضری به الاناء حتی یهدر النبیذ فیغلی ثم یسکن
فیشرب فقال هذا حرام شرح ابو البلاد گذشت در شرح حدیث هفتم باب هفتم مریس بفتح میم
و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه مضاف الیه است و عبارتست از خرمای خیسانیده شده
در آب بیان قدح و صفر گذشت در شرح حدیث اول این باب و چهارم باب الاوانی که باب ششم است القعوة بفتح قاف
و سکون عین بی نقطه آنچه باعث جوشیدن و مست کنندگی نبیذ شود و این لفظ بسیار غریب است زیرا که آنچه متعارفست
قمحوه بهاست بجای عین داذی بدال بی نقطه و الف و ذال با نقطه و یاء مشدده برای نسبت و صاحب قاموس
گفته که الداذی شراب للفساق الثفل بضم ثاء سه نقطه و سکون فاء دردی چیزی که بعد از صاف کردن از آن چیز میماند
یضری بضاد با نقطه و راء بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال یا معلوم باب علم است الاضراء عادت فرمودن
و الضراوة بفتح ضاد عادت کردن ابن اثیر در نهایه گفته که و منه حدیث علی انه نهی عن الشرب فی الاناء الضاری هو الذی
ضری بالخمر و عوّد بها فاذا جعل فیه العصیر صار مسکرا و قال ثعلب الاناء الضاری ههنا هو السایل ای انه ینغص الشرب
علی شاربه پس مقصود اینست که ثفل نبیذ سابق در اناء گذاشته میشود تا وقت احداث نبیذی دیگر و دران وقت آن ثفل
بیرون ریخته میشود و آب خرمای تازه دران اناء ریخته میشود و این عمل برای اینست که آن اناء خشک نشود تا مبادا که
نبیذ تازه دیر بجوش آید یهدر بدال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الهدیر آواز جوشیدن
فا برای بیان است یغلی بغین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یسکن بنون بصیغه معلوم باب نصر است
و در بعض نسخ برا بی نقطه از باب افعال است یشرب بصیغه مجهول باب علم مرفوع است پنجم روایت از ابراهیم بن ابی البلاد

یسکر

از پدرش

از پدرش گفت که بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفتم که ای کنیز بیاشامان مرا آبی پس امام گفت کنیز را که بیاشامان او را آبی
از نبیذ من پس کنیز آورد نزد من نبیذ خرمای خیسانیده شده در قدحی از روی راوی گفت که پس گفتم که بدرستی که اهل کوفه
راضی نمیشوند باین امام گفت که پس چیست نبیذ ایشان گفتم امام را که داخل میکنند دران قعوه را امام گفت که و چیست
قعوه گفتم که داذی است پس امام گفت که و چیست داذی پس گفتم که دردی خرماست گفتم که عادت فرموده میشود
بآن ظرف نبیذ برای اینکه بآواز آید نبیذ باینروش که جوش شد بعد از آن ساکن میشود نبیذ پس آشامیده میشود پس امام
گفت که این حرام است باعتبار اینکه مست کننده است ششم اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد قال دخلت علی
ابی جعفر بن الرضا علیهما السلام فقلت له انی ارید ان الصق بطنی ببطنک فقال ههنا یا ابا اسمعیل
وکشف عن بطنه وحسرت عن بطنی والصقت بطنی ببطنه ثم اجلسنی ودعا بطبق فیه زبیب
فاکلت ثم اخذ فی الحدیث فشکا الی معدته شرح روایت است از ابراهیم بن ابی البلاد که گفت داخل
شدم بر ابو جعفر پسر امام رضا علیهما السلام پس گفتم او را که بدرستیکه من میخواهم که متصل کنم شکم خود را بشکم تو پس امام گفت
که اینجا بیا ای ابو اسمعیل پس گشود از شکم خود و جامه برداشتم از شکم خود و متصل کردم شکم خود را بشکم او و بعد از آن
نشانید مرا و طلب کرد طبقی را که دران مویز بود پس خوردم بعد از آن شروع کرد در حکایت پس شکایت کرد بسوی من
از معده خود اصل وعطشت فاستسقیت ماء فقال یا جاریة اسقیه من نبیذی فجاءتنی
بنبیذ مریس فی قدح من صفر فشربته فوجدته احلی من العسل فقلت هذا الذی افسد
معدتک قال فقال لی هذا تمر من صدقة النبی صلی الله علیه وآله یوخذ غدوة فیصب علیه
الماء فتمرسه الجاریة واشربه علی اثر الطعام ولسایر نهاری فاذا کان اللیل اخذته
الجاریة فسقته اهل الدار شرح و تشنه شدم پس طلب آب نمودم پس امام گفت که ای
کنیز بیاشامان او را از نبیذ من پس کنیز آورد نزد من نبیذ خرمای خیسانیده شده را در قدحی از روی پس آشامیدم
آنرا پس یافتم از انشیرین تر از عسل پس گفتم امام را که اینست آنچه فاسد کرد معدهٔ ترا راوی گفت که پس امام
گفت مرا که این خرمائیست از نخلستانی که صدقهٔ نبی صلی الله علیه وآله است این خرما گرفته میشود در اول روز
پس ریخته میشود بر سر آن آب برای شستن و پاکیزه کردن آن از گرد و آلودگی پس از آن میخیساند آنرا کنیز و می آشامم
آنرا برای طعام در تمام روز خود پس چون شود شب میگیرد آنرا کنیز پس می آشامانند آنرا باهل سرا اصل
فقلت له ان اهل الکوفة لا یرضون بهذا فقال وما نبیذهم قال قلت یوخذ التمر فینقی ویلقی
علیه القعوة قال وما القعوة قلت الداذی قال وما الداذی قلت حب یوتی به من البصرة
فیلقی فی هذا النبیذ حتی یغلی ویسکن ثم یشرب فقال ذاک حرام شرح پس گفتم امام را که بدرستی که
اهل کوفه راضی نمیشوند باین پس امام گفت که و چیست نبیذ ایشان راوی گفت که گفتم که گرفته میشود خرما پس

یسکر

پاکیزه کرده میشود نشستن و انداخته میشود دران قعوه امام گفت که وصیت مرادی گفتم که دانه ایست که آورده
میشود از بصره پس انداخته میشود در این نبیذ برای اینکه جوش زده و ساکن شود بعد ازان آشامیده میشود
پس امام گفت که این حرام است برانکه منافات نیست میان این و سابق زیرا که قعوه وادی مغبر نیست
که باعث جوشیدن و مست کنندگی نبیذ میشود و آن قدر مشترک میان ثفل خرما و دانه بصره و مانند آنهاست
و این تفسیرها از قبیل تفسیر بمثال است چنانچه اشارت شده باین در شرح حدیث سوم این باب ششم اصل
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال استاذنت علی ابی عبد الله علیه السلام لبعض اصحابنا فساله عن النبیذ
فقال حلال فقال اصلحک الله انما سالت عن النبیذ الذی یجعل فیه العکر فیغلی حتی یسکر
فقال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر حرام شرح روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت
که طلب رخصت دخول کردم بر امام جعفر صادق علیه السلام برای بعض یاران ما پس پرسید امام را از نبیذ پس امام گفت
که حلال است پس آن مرد گفت که نیکاه دارا د ترا الله جز این نیست که پرسیدم از نبیذی که داخل کرده میشود در آن
دردی خرما پس میجوشد تا انکه مست کننده میشود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر مست کننده حرام است هفتم اصل عن محمد بن جعفر عن ابیه علیه السلام قال قدم علی رسول الله صلی الله
علیه و آله من الیمن قوم فسالوه عن معالم دینهم فاجابهم فخرج القوم باجمعهم فلما ساروا
مرحلة قال بعضهم لبعض انسینا ان نسال رسول الله صلی الله علیه و آله عما هو اهم الینا ثم نزل القوم
ثم بعثوا وفدا لهم فاتی الوفد رسول الله صلی الله علیه و آله شرح المعالم بفتح میم و کسر لام جمع معلم
بفتح میم و سکون عین و فتح لام مسایلی که آنها جاهای علم است و مراد بمعالم دینهم مسایلی است که جاهای
علم دین است یا بمعنی که علم بآنها علم باحکام دین اسلام است مرحلة بفتح میم و سکون رای بی‌نقطه و فتح حای بی‌نقطه است
انسینا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر مجهول باب افعال است یا مرکب از همزه استفهام تعجبی و صیغه معلوم باب علم است
الوفد بفتح واو و سکون فاء و دال بی‌نقطه جمع وافد آینده گان نزد بزرگی برای پیغام آوردن یعنی روایتست از محمد بن جعفر
از پدرش علیه السلام گفت که آمدند و وارد شدند بر رسول الله صلی الله علیه و آله از یمن جماعتی پس پرسیدند او را از معالم
دین ایشان پس جواب داد ایشان را پس بمدینه بیرون رفتند آن جماعت همگی ایشان در وقتی که رفتند در مسافت یک کوچ
گفت بعضی ایشان بعضی را که فراموش نامینه شدیم اینکه سوال کنیم رسول الله صلی الله علیه و آله را از آنچه آن ضرورتر است
سوی ما بعد ازان فرود آمدند آن جماعت بعد ازان فرستادند پیغام آورندگانی را که برای ایشان بودند پس
آمدند آن پیغام آورندگان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله اصل فقالوا یا رسول الله ان القوم قد بعثوا
بنا الیک یسالونک عن النبیذ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وما النبیذ صفوه لی فقالوا
یؤخذ من التمر فینبذ فی اناء ثم یصب علیه الماء حتی یمتلی و یوقد تحته حتی ینطبخ فاذا

انطبخ

ثم یسکر

انطبخ اخذوه فالقوه فی اناء آخر ثم صبوا علیه ماء ثم مرس ثم صفوه بثوب ثم یلقی فی اناء ثم
یصب علیه من عکر ما کان قبله ثم یهدر و یغلی ثم یسکن علی عکره شرح باء در بنا برای تقویت تعدیه است
صفوه بکسر صاد بی‌نقطه و تخفیف فاء مضموم بصیغه امر معتل الفاء واوی باب ضرب است و این سوال و امر برنهیه است که نبیذ
مشترک لفظی است میان آنچه حلال است و آنچه حرام است من در من التمر برای تبعیض است ظرف نایب فاعل است
یا اسم است بمعنی بعض و نایب فاعل است و حاصل هر دو یکی است القوه بفتح قاف است مرس برای بی‌نقطه و سین بی‌نقطه
بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است المرس بفتح میم و سکون را بدست مالیدن چیزی برای حل شدن آن صفوه در دوم
بفتح صاد بی‌نقطه و تشدید فاء مفتوحه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب تفعیل است عکر بفتح عین و فتح کاف هر دو جا
مضاف است یهدر و یغلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است لیکن یسکن از باب نصر است علی بنابیه است
و ظرف متعلق بیهدر و بعد ازان است یعنی پس گفتند ای رسول الله بدرستی که آن جماعت بتحقیق فرستادند
ما را سوی تو بر حالی که میپرسند ترا از نبیذ پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وصیت نبیذ بیان کنید از برای من
پس گفتند که گرفته میشود از خرما پس افکنده میشود در ظرفی بعد ازان ریخته میشود بر آن آب تا آنکه پر شود
و افروخته میشود در پایین آن آتش تا آنکه پخته شود پس چون پخته شد گرفتند آنرا در ظرف دیگر بعد ازان ریختند
بر آن آب را بعد ازان بدست مالیده شد بعد ازان صاف کردند آنرا بجامه بعد ازان انداخته میشود در ظرف
بعد ازان ریخته میشود بران از ثفل نبیذی که بود پیش ازان بعد ازان با آواز می آید و میجوشد بعد ازان آرام
میگیرد بسبب ثفل آن که از نبیذ سابق است اصل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله قد اکثرت ایسکر
قال نعم قال فکل مسکر حرام قال فخرج الوفد حتی انتهوا الی اصحابهم فاخبروهم بما قال رسول الله صلی الله علیه و آله
فقال القوم ارجعوا بنا الی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی نساله عنها شفاها و لا یکون بیننا و بینه سفیر
فرجع القوم جمیعا شرح شفاها بکسر شین بی‌نقطه و تخفیف فاء بصیغه مصدر باب مفاعله منصوب و نایب ظرف زمان است
المشافهه روبرو شدن حاکی گویا لب بلب رسیده یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله متکلم از جمله وفد را که بسیار
حرف زده بتحقیق بسیار گفتی آیا مست میکند گفت که آری گفت که پس هر مست کننده حرام است امام گفت که پس
از مدینه بیرون رفتند آن وفد تا آنکه رسیدند سوی یاران شان پس خبر دادند ایشان را بانچه گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله پس گفتند آن جماعت ایشان را که برگردید با ما سوی رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه سوال کنیم او را از آن مسئله
در وقت روبرو شدن و نباشد میان ما و میان او خبر آوری پس برگشتند آن جماعت همگی اصل فقالوا
یا رسول الله ان ارضنا ارض دویة و نحن قوم نعمل الزرع و لا نقوی علی العمل الا بالنبیذ فقال
لهم رسول الله صلی الله علیه و آله صفوه لی فوصفوه له کما وصفه اصحابهم فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله
افیسکر فقالوا نعم فقال کل مسکر حرام و حق علی الله ان یسقی شارب کل مسکر من طینة خبال

کمسون

اقبلد من ما طینة خبال قالوا الا فال صدید اهل النار **شرح** الدویه بفتح وضم دال بی‌نقطه وتخفیف واو وتشدید یای دونقطه در پایین زمین ناموافق که دران درد و بیماری بسیار میباشد طینة خبال مذکور شد در حدیث چاردهم باب شرب الخمر که باب پانزدهم است و حدیث سوم باب الخمر منه که باب شانزدهم است **یعنی** پس گفتند که ای رسول الله بدرستی که زمین ما زمین است ناموافق و ما جماعتیم که زراعت میکنیم و توانا نمیشویم بر کار مگر به نبیذ پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه وآله که بیان کنید انرا برای من پس بیان کردند انرا برای او چنانچه بیان کردند انرا یاران ایشان پس گفت اسم ۴

ایشان رسول الله صلی الله علیه واله که آیا پس مست میکند پس گفتند که آری پس گفت که هر مست کننده حرام است و لازم است براستیکه آشامندة انرا مست کننده از کل چاه خبال آیا پس نمیدانید که چیست کل چاه خبال گفتند که نه گفت که چرک اهل آتش جهنم است که روان میشود سوی آن چاه **باب بیست وپنجم اصلها باب الظروف شرح** این باب در ظرفهای خمر و نبیذها که مست کنند است درین باب سه حدیث **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن نبیذ قد سکن غلیانه فقال قال رسول الله صلی الله علیه واله کل مسکر حرام قال وسألته عن الظروف فقال نهی رسول الله صلی الله علیه واله عن الدُّبّاء وَالمُزَفَّت وزدتم انتم الحنتم یعنی الغضار والمزفت یعنی الزفت الذی یکون فی الزق ویصب فی الخوابی لتکون اجود للخمر قال وسألته عن الجرار الخضر والرصاص فقال لا بأس بها **شرح** الغلیان بفتح غین با نقطه وفتح لام مصدر باب ضرب جوشیدن سکون غلیان علامت اسکار است باعتبار اینکه در وقت غلیان فقاع است وسکر نیست چنانچه می‌آید در شرح حدیث باب المسکر یقطر فی الطعام که باب بیست ونهم است الدبا بضم دال بی‌نقطه وتشدید بای یکنقطه والف و همزه کدو وان معتل اللام است نزد صاحب قاموس و مهموز اللام است نزد جوهری و نزد بعضی المزفت بزای با نقطه و فا و تای دو نقطه در بالا بصیغه مفعول باب تفعیل خمی که قیر روان بر درون آن مالیده شده باشد مطرزی در مغرب گفته که المزفت الوعاء المطلی بالزفت وهو القار وهذا مما یحدث تغیر فی الشراب سریعا حنتم بفتح حای بی‌نقطه وسکون نون وفتح تای دو نقطه در بالا وتخفیف میم در دو معنی مستعمل میشود اول ظرفی که درون آن بشیشه اندوده شده باشد وپخته شده باشد برای اینکه جذب انچه در انست بخود نکند دوم سبوئی که درون آن بقیر روان مالیده شده باشد پس رنگ آن کبود شده باشد وزدتم انتم الحنتم را زیاد کرده اند پس منهی عنه را زیاد کرده اند از قدر مقرر شرعی یعنی الغضار تا الخمر کلام راوی است برای تفسیر حنتم و مزفت و نشر معکوس ترتیب لف است و مقصود دفع منافات میان اینحدیث و حدیث سوم این باب است ببیان اینکه مراد بحنتم در اینحدیث معنی اول است و مراد در حدیث سوم معنی دوم است غضار بکسر غین با نقطه وتخفیف ضاد با نقطه والف و رای بی‌نقطه مثال فعال بمعنی مفعول است مثل کتاب که بمعنی مکتوب است و عبارت است از سبز کرده شده بشیشه که مذکور شد در معنی اول حنتم و ذکر سبزی باعتبار انست که اکثر آن سبز میباشد یا در ان زمان غیر سبز نبوده والمزفت مرفوع است یعنی بتقدیر یعنی بهت الزفت بکسر زای با نقطه وسکون فا و تای دو نقطه در بالا قیر روان و این از قبیل

تفسیر منتق منه در مقا

تفسیر منتق منه در مقام تفسیر منتق است بنابر ظهور مراد الزق بکسر زای با نقطه وتشدید قاف خیک مو دار چنانچه متعارف است در خیکهائی که پر از قیر روان میشود و آورده میشود برای فروختن لیصب بصاد بی‌نقطه وتشدید بای یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است الخوابی بفتح خای با نقطه وتخفیف واو والف وکسر بای یکنقطه وتخفیف یای منقلب از همزه جمع خابیه بیای منقلب از همزه خمها لتکون بصیغه غایبه و غایب میتواند بود و بنابر اول ضمیر راجع بخوابی است و بنابر دوم راجع بزفت است لام در للخمر برای تعدیه است و بنابر اول برای اجل نیز میتواند بود الجرار بکسر جیم وتخفیف رای بی‌نقطه اول جمع جره بفتح جیم وتشدید رای سبوها الخضر بضم خای با نقطه وسکون ضاد با نقطه ورای بی‌نقطه جمع اخضر یا جمع خضراء سبزها و مراد اینجا سبز کرده شده‌ها بشیشه است الرصاص بفتح رای بی‌نقطه وتخفیف صاد بی‌نقطه قدر مشترک میان قلعی وسرب **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از نبیذ که بتحقیق ساکن شده جوشیدن آن پس امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر مست کننده حرام است راوی گفت که پرسیدم امام را از ظرفهای نبیذ مسکر که آیا بعد از خالی شدن از نبیذ وشسته شدن آنها با آب یکبار یا سه بار یا هفت بار استعمال آنها جایز است یا نه پس امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از استعمال کدو و خم زفت مالیده شده چه جای خم بی زفت و زیاد کردید شما وسواسیان حنتم را میخواهد امام بحنتم سبز کرده شده بشیشه را و بزفت میخواهد با آن زفتی را که میباشد در خیک برای فروختن و ریخته میشود در خمها برای اینکه آن خمها نیکو کننده تر باشد خمر را راوی گفت که پرسیدم امام را از سبوهای سبز کرده شده بشیشه و پرسیدم از رصاص که آیا استعمال آنها بعد از شستن با آب جایز است پس امام گفت که نیست پروائی با آنها **دوم اصل** عن جراح المداینی عن ابی عبد الله علیه السلام انه منع ما یسکر من الشراب کله ومنع النقیر ونبیذ الدباء وقال قال رسول الله صلی الله علیه واله ما اسکر کثیره فقلیله حرام **شرح** منع بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول مجرد است و بنابر اول ضمیر انه راجع بامام است و بنابر دوم ضمیر شان است نقیر بفتح نون وکسر قاف وسکون یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه بیان میشود در حدیث آینده و نقیر یعنی نبیذ نقیر است و مراد انست که در ظرف چوبین یا کدو اگر نبیذ مسکر ساخته شده باشد دیگر در آنها نبیذ حلال نمیتوان ساخت هر چند که مکرر شسته شده باشد **بدانکه** منافات نیست میان حدیث سابق و میان اینحدیث و حدیث آینده زیرا که ذکر دبا و مزفت در حدیث سابق بعنوان تمثیل است و مراد هر ظرفیست که جذب رطوبت بخود کند قال رسول الله از قبیل نقل بالمعنی است بنابر انچه گذشت در شرح حدیث یازدهم باب بیست و یکم **یعنی** روایت است از جراح بفتح جیم وتشدید رای بی‌نقطه و حای بی‌نقطه مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام منع کرد از انچه مست میکند از آشامیدنیها همه آن و منع کرد نبیذ حلال را در ظرف چوبین نبیذ حرام و نبیذ حلال را در کدو که ظرف نبیذ حرام شده باشد و امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که انچه مست کرد بسیار آن پس کم آن نیز حرام است **سوم اصل** عن ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه واله عن کل مسکر فکل مسکر فقلت فالظروف التی یصنع

مدارکه

ذالک

فیهامنه فقال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن الدُّبَّاءِ وَالْمُزَفَّتِ والحنتم والنقیر قلت وما ذلک
قال الدُّبَّاءُ القرع وَالْمُزَفَّتُ الدنان وَالْحَنْتَمُ جِرَارٌ خُضْرٌ والنَّقِیرُ خُشُبٌ کان اهل الجاهلیة
یَنْقُرُونَهَا حتی یصیر لها اجواف یَنْبِذُونَ فیها شرح فادر فکل رای تفریع است واین اشعار است
باینکه نهی از ظروف نیز برای تنزیه نیست بلکه برای تحریم است رد آنکه جمعی توهم کرده اند بنابر دو چیز اول قیاس تنزیه درا ن م
نجاست خمر ونبیذ مسکر بر نجاست چیزهای دیگر واین قیاس باطل است دوم آنچه می آید در حدیث اول باب سی
وسوم وتقریر آنکه میشود بروشنی که دفع این توهم نشود فالظروف بتقدیر استفهام است یصنع بصاد بی نقطه ونون
وعین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است وضمیر مستتر راجع بمسکر است من در منه برای تبعیض است
وضمیر راجع بحرام است وظرف خبر مبتدا است الدنان بکسر دال بی نقطه وتخفیف نون اول جمع دن بفتح دال
وتشدید نون خمها ومراد اینست که فرق میان مزفت وحنتم نیست مگر باعتبار اینکه مزفت خم است
وآن بزرگ است وحنتم بمتوسط وآن کوچک است وهر دو در مالیده شدن بزفت مشترکند واین مبنی
بر اینست که مراد بحنتم اینجا معنی دوم است از دو معنی که گذشت در شرح حدیث اول این باب پس منافات
نیست میان این دو حدیث جرار جمع جره است ومضافست خضر خضر بضم خای با نقطه وسکون ضاد با نقطه
ورای بی نقطه جمع اخضر است وآن مضاف الیه است وعبارتست از شرابهای مست کننده که چون در ظرف
باشد که بزفت مالیده شده باشد سبز مینماید اگرچه ظرفها کبود است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب
ومیتواند بود که خضر بمعنی کبود باشد چنانچه آسمان را اخضر ... مینامند وآن کبود است وبحر اخضر میگویند وآن نیز
کبود است وشیخ طوسی در تهذیب الجرار الزرق بضم زای با نقطه وسکون رای بی نقطه وقاف روایت کرده
بجای جرار خضر وحاصل همه یکی است خشب بضم خای با نقطه وضم شین با نقطه وبای یک نقطه جمع خشب بفتح خا
وعع وفتح شین است ومیگویند که آنها بیخهای درختانی بوده که نبیذ مسکر در آنها موافق طبع ... میشده ینقرونها
بنون وقاف ورای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است النقر بفتح نون وسکون قاف کاویدن چیزی برای اینکه
میان خالی شود ینبذون از باب نصر است ضمیر فیها راجع باجواف وخشب میتواند بود یعنی روایتست از ابو الربیع
بفتح رای بی نقطه وکسر بای یک نقطه شامی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از هر مست کننده
پس هر مست کننده حرام است پس گفتم که آیا پس ظرفهائی که ساخته میشود مسکر در آنها از جمله حرام است
پس امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از دبا ومزفت وحنتم ونقیر گفتم که وچیست معنی آنچه مذکور شده
امام گفت که دبا کدو است ومزفت خمهائی است که زفت بر آنها مالیده شده وحنتم سبوهای شرابهاست که
برنگ سبز است ونقیر چوبهاست که بودند اهل جاهلیت که میکاویدند آنها را تا ... میشود برای آنها
درونها که نبیذ میساختند در آنها باب بیست وششم اصل باب العصیر شرح این باب بیان شیره انگورست

در این باب

۳۱۷

در این باب چهار حدیث است اول اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یَحْرُمُ الْعَصِیرُ حَتّی
یَغْلِیَ شرح یحرم بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن یا مجهول باب تفعیل است یغلی بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است یعنی روایتست از حماد بفتح حای بی نقطه وتشدید میم ابن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حرام
نمیشود شیره انگور تا آنکه جوش زند دوم اصل عن ابن ابی عمیر عن محمد بن عاصم عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس
بشرب العصیر ستة ایام قال ابن ابی عمیر معناه ما لم یغل شرح روایتست از ابن ابی عمیر از محمد بن عاصم
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروائی با شامیدن شیره انگور در شش روز وشش شب گفت ابن ابی عمیر که معنی آن اینست
که چندانکه نجوشیده باشد مقصود اینست که شش روز وشش شب باعتبار هوای سرد است موافق آنچه می آید در حدیث سوم
باب صفة الشراب الحلال که باب سی ویکم است پس میتواند بود که در هوای گرم زودتر از آن جوشد ومعیار زمانی است
که نجوشیده باشد سوم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن شرب العصیر فقال
اِشْرَبْهُ ما لَمْ یَغْلِ فاذا غلی فلا تَشْرَبْهُ قال قلت جعلت فداک ای شیء الغلیان قال القلب شرح
روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیدم امام را از آشامیدن شیره انگور گفت بیاشام آنرا
چندانکه نجوشیده پس چون جوشید پس میاشام آنرا او گفت که گفتم که قربانت شوم کدام چیز است جوشیدن گفت
که برگردانیدن باین معنی که بعضی اجزاء از پایین ببالا آید پس بعضی از بالا بپایین رفته خواهد بود چهارم اصل
عن ذریح قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا نَشَّ الْعَصِیرُ وَغَلَی حَرُمَ شرح نش بنون وتشدید شین با نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است النشیش آواز جوشیدن یعنی روایتست از ذریح بفتح ذال با نقطه گفت
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون باواز آید شیره انگور وجوشید حرام شد باب بیست وهفتم اصل
باب العصیر الذی قد مسته النار شرح این باب بیان شیره انگور است که بتحقیق دریافت آنرا آتش در این باب دو
حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل عصیر اصابته النار فهو
حرام حتی یذهب ثلثاه ویبقی ثلثه شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که هر شیره انگوری که دریافت آنرا آتش پس آن حرام است تا آنکه برود دو ثلث آن وباقی ماند یک ثلث آن دوم
اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن العصیر یُطْبَخُ بالنّار حتی یَغْلِیَ مِنْ ساعته أیَشْرَبُهُ
صاحِبُهُ قال اذا تغیر عن حاله وغلی فلا خیر فیه حتی یذهب ثلثاه ویبقی ثلثه
شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از شیره انگوری که پخته میشود
باتش تا آنکه میجوشد در همان ساعت که آتش دید آیا می آشامد آنرا صاحبش امام گفت که چون گردید سوی
حرارت از حالتی که برودت بود وجوشید پس نیست خیری در آن تا آنکه برود دو ثلث آن وباقی ماند یک ثلث
آن باب بیست وهشتم اصل باب الطلاء شرح الطلاء بکسر طای بی نقطه وتخفیف لام والف وهمزه

منقلبه از باده و دوشاب انکور **یعنی** این باب بیان دوشاب انکور است در این باب ده حدیث است **اول اصل**
عن ابی بصیر قال سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول وقد سئل عن الطلاء فقال ان طبخ حتی یذهب
منه اثنان ویبقی واحد فهو حلال وما کان دون ذلک فلیس فیه خیر **شرح** مشار الیه ذلک
طبخ بحد مذکور است پس دون ذلک بمعنی آنست که طبخ آن کمتر باشد از آن حد پس دوشاب زیادتر از ثلث خواهد بود
یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت در حالی که بتحقیق پرسیده شده بود از
دوشاب پس گفت که اگر پخته شد تا آنکه رود از آن دو حصه و باقیماند یک حصه پس آن حلالست و آنچه باشد
پختن آن کمتر از آنچه مذکور شد پس نیست در آن خیری **دوم اصل** عن عبدالله بن سنان قال قال ابو
عبدالله علیه السلم ان العصیر اذا طبخ حتی یذهب ثلثاه ویبقی ثلثه فهو حلال **شرح** این ظاهر است
از شرح سابق **سوم اصل** عن ابن ابی یعفور عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا زاد الطلاء علی الثلث فهو
حرام **شرح** روایتست از عبدالله بن ابی یعفور بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون عین بی نقطه و ضم فاء
و سکون واو و راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون زیاد باشد دوشاب انکور بر ثلث نیز انکور
پس آن حرام است **چهارم اصل** عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبدالله علیه السلم الرجل یهدی الی
البختج من غیر اصحابنا فقال علیه السلم ان کان ممن یستحل المسکر فلا تشربه وان کان ممن لا یستحل شربه
فاقبله او قال فاشربه **شرح** یهدی بدال بی نقطه و یاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الی
بتشدید یاء مفتوحه است البختج بضم باء یک نقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و جیم معرب
می پخته بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم باء عجمیه بمعنی دوشاب استحلال مسکر بمعنی تجویز آشامیدن
کم نبیذ است بحدی که مستی بیاورد چنانچه بیان شد در شرح حدیث یازدهم باب بیست و یکم که باب ان رسول الله صلی الله
علیه واله حرم کل مسکر قلیله و کثیره است **یعنی** روایتست از عمر بن یزید گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که
مرد هدیه میفرستد سوی من دوشاب انکور را از جمله غیر شیعه امامیه پس گفت امام علیه السلم که اگر باشد از جمله آنکه
حلال میشمرد نبیذ مست کننده را پس میاشام آن را و اگر باشد از جمله آنکه حلال نمیشمرد آشامیدن نبیذ مست
کننده را پس قبول کن آن را یا امام گفت که پس بیاشام آن را **پنجم اصل** عن عمر بن یزید قال قال
ابو عبدالله علیه السلم اذا کان یخضب الاناء فاشربه **شرح** یخضب بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و باء یک نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است **یعنی** روایتست از عمر بن یزید گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلم که چون باشد دوشاب که رنگین کند ظرف را پس بیاشام آن را انشاء الله تعالی معیاری که آن دلالت
میشود بر پاک ثلثین بی حاجت بمباحث **ششم اصل** عن معویة بن وهب قال سالت اباعبدالله علیه السلم
عن البختج فقال ان کان حلوا یخضب الاناء وقال صاحبه قد ذهب ثلثاه وبقی الثلث فاشربه

[margin:] ذکر

[margin:] اذا

شرح

شرح واو در روقال بمعنی او است یا ترک همزه از قلم کاتبان است و میتواند بود که برای دفع توهم آمیختن دوشاب
رقیق که کمتر از حد مقرر جوشیده است با دوشابی غلیظ که زیادتر از حد جوشیده باشد زیرا که چنانچه ترقیق دوشاب
بحد جوشیده میتوان کرد با آمیختن آب همچنان تغلیظ دوشاب کمتر از حد جوشیده میتوان کرد **یعنی** روایتست
از معویة بن وهب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از دوشاب پس گفت که اگر باشد رنگین بشیرینی رنگین
کند ظرف را یا گوید صاحبش که بتحقیق رفته دو ثلث آن و باقی مانده یک ثلث و نه آب داخل آن کرده ام پس بیاشام
آن را **هفتم اصل** عن معویة بن عمار قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن الرجل من اهل المعرفة بالحق
یاتینی بالبختج ویقول قد طبخ علی الثلث وانا اعلم انه یشربه علی النصف فاشربه بقوله وهو یشربه
علی النصف فقال لا تشربه فقلت فرجل من غیر اهل المعرفة ممن لا نعرفه یشربه علی الثلث
ولا یستحله علی النصف یخبرنا ان عنده بختجا علی الثلث قد ذهب ثلثاه وبقی ثلثه نشرب منه
قال نعم **شرح** در نسخ لا نعرفه بلاء نافیه و صیغه متکلم است و مراد آنست که نمیدانیم که آیا مستضعفست
یا ناصبی است ظاهر آنست که لا از زیادتی قلم کاتبان باشد مگر اینکه یشربه علی الثلث بمعنی لا یستحله علی النصف باشد
و لا در ولا یستحله علی النصف زایده برای تاکید نفی در لا نعرفه باشد **یعنی** روایتست از معویة بن عمار گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی شیعه امامیه که می آورد نزد من دوشاب انکور را و میگوید که بتحقیق پخته شده
بر ثلث و من میدانم اینرا که او می آشامد دوشاب انکور جوشیده بر نصف را آیا پس بیاشامم آن دوشاب
انکور را بقول او و حال آنکه او می آشامد دوشاب انکور جوشیده بر نصف را پس امام گفت که میاشام آن دوشاب را
پس گفتم که مردی از غیر شیعه امامیه از جمله آنکه نمی شناسیم او را که می آشامد دوشاب انکور جوشیده بر ثلث را
و حلال نمیشمرد دوشاب انکور جوشیده بر نصف را خبر میدهد ما را که نزد اوست دوشاب انکور جوشیده بر ثلث
و بتحقیق رفته دو ثلث آن و باقیمانده یک ثلث آن آیا بیاشامیم از آن دوشاب انکور امام گفت که آری **هشتم**
اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا شرب الرجل النبیذ المخمور فلا تجوز شهادته فی شیء
من الاشربة ولو کان یصف ما تصفون **شرح** المخمور بخاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر و ضرب
و اکذاشته شده در مدت بسیار برای آنکه مست کننده شود و این احتراز است از نبیذ حلال که از اول روز تا آخر
روز است یا از شب تا اول روز است چنانچه گذشت در بعضی احادیث باب بیست و چهارم که باب النبیذ است لا تجوز
بصیغه نفی مضارع غایبه معلوم باب نصر است **یعنی** روایتست از عبدالله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که چون آشامد نبیذ و اکذاشته شده را پس گذرانیده نمیشود گواهی او در چیزی از آشامیدنیها مثل دوشاب
انکور جوشیده نش بر ثلث هر چند که میبود که بیان میکرد مذهب حقی را که شما شیعه امامیه بیان میکنید **نهم**
اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا زاد الطلاء علی الثلث اوقیة فهو حرام

[margin:] اعرف

[margin:] ممن نعرفه

شرح اوقیه بضم همزه وسکون واو وکسر قاف وتشدید یای دو نقطه در پایین چهل درهم است و آن منصوب و نایب
مفعول مطلق است و ذکر آن بعنوان مثال است بدانکه ذکر اوقیه اینجا موهم اینست که مراد بثلث در این باب
ثلث باعتبار وزنی باشد نه باعتبار مساحتی زیرا که اوقیه از قبیل مساحت نیست لیکن مقتضای حدیث آخر
این باب که مشتمل است بر رطل و آن از قبیل پیمانه است و آنچه می آید در احادیث باب صفة الشراب الحلال اینست که ثلث
باعتبار ساحت منظور باشد یعنی روایت است از عبدالله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون زیاد شد
دوشاب انگور بر ثلث شیره انگور بقدر یک اوقیه مثلا پس آن دوشاب حرام است دهم اصل عن علی بن جعفر
عن اخیه موسی ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الزبیب هل یصلح ان یطبخ حتی یخرج طعمه ثم یؤخذ
ذلک الماء فیطبخ حتی یذهب ثلثاه ویبقی الثلث ثم یرفع ویشرب منه السنة قال لا باس به شرح
یخرج بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و مراد اینست که آبی که مویز در آن پخته میشود شیرین شود ذلک الماء
عبارتست از مجموع آبی که مویز در آن پخته شده و آبی که در اصل مویز شده و آنرا بشکل انگور کرده سایل احتمال این
داده که مویزی که بشکل انگور شده باشد حکم انگور داشته باشد در عصیرش و ایضا احتمال داده که اگر آبی از خارج
داخل عصیر انگور کنند و جوشانند باید که بقدر ثلث عصیر باقی ماند و قدر مجموع کافی نباشد یؤخذ و سه نظیرش منصوب
یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مویز که آیا خوب میشود
که پخته شود تا آنکه بیرون آید شیرینی آن بعد از آن گرفته شود آن آب بیرونی و درونی مویز پس پخته شود تا آنکه رود
دو ثلث آن مجموع و باقیماند یک ثلث آن مجموع بعد از آن برداشته شود از سر آتش و آشامیده شود از آن در یکسال
امام گفت که نیست پروائی بآن یازدهم اصل عن عقبة بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی رجل اخذ عشرة
ارطال من عصیر العنب فصب علیه عشرین رطلا ماء ثم طبخها حتی ذهب منه عشرون رطلا وبقی
عشرة ارطال أیصلح شربه ذلک ام لا فقال ما طبخ علی ثلثه فهو حلال شرح رطل عراقی نه یک صاع است
و رطل مدنی ششیک صاع است و بر هر تقدیر ذکر رطل بعنوان مثال است یعنی روایت است از عقبه بضم عین بی نقطه
وسکون قاف و بای یک نقطه ابن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که گرفت ده پیمانه را از شیره انگور
پس ریخت بران بیست پیمانه آب بعد از آن پخت آنرا تا آنکه رفت از آن بیست پیمانه و باقیماند ده پیمانه آیا خوب
میشود آشامیدن آن باقی مانده پس امام گفت که آنچه پخته شد بر ثلث آن پس آن حلال است مراد اینست که
آنچه باقیمانده که ده پیمانه است حلال است زیرا که از هر یک از شیره انگور و آب دو ثلث رفته پس شیره انگور
که در آن آبست حلال است مثل اینکه کسی در دوشاب انگوری دو برابر آن آب داخل کند باب بیست و یکم
اصل باب المسکر یقطر منه فی الطعام شرح یقطر بقاف وطای بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است القطر بفتح قاف و سکون طا چکیدن و این قرینه است بر اینکه مراد بمسکر مست کننده از جمله

العشرة

انشا میدهیت

انشا میدهیت یعنی این باب بیان مست کننده است که میچکد از آن در طعام در این باب یک حدیث است اصل
عن زکریا ابن ادم قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن قطرة خمر او نبیذ مسکر قطرت فی قدر فیها لحم
کثیر ومرق کثیر فقال علیه السلام یهراق المرق او تطعمه اهل الذمة او الکلاب واللحم اغسله
وکله قلت فان قطر فیه الدم فقال الدم تاکله النار ان شاء الله شرح یهراق برای بی نقطه والف
وقاف بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال مرکبست از دو صیغه چنانچه بیان شد در شرح حدیث یازدهم
باب بیست و یکم تطعمه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست اهل الذمة ناظر است بخمر الکلاب ناظر است
بنبیذ باعتبار اینکه الف لام آن برای عهد خارجی است و عبارتست از مستحلان نبیذ مسکر از جمله مخالفان
که مانند سگانند بلکه کمتر واللحم منصوبست باضمار عاملش الدم مبتدا و ما اضمر عامله میتواند بود بدانکه خون
دو قسم است قسمی پاکست مثل خون حیوانی که نفس سایله ندارد و مثل خونی که در بدن مذبوح محبوس مانده بعد از بیرون
آمدن خون متعارف و قسمی نجس است و مراد اینجا قسم اولست و اکل نار خون را بمعنی افنای آن و قلب آن ببخارات
یا بمعنی مستهلک کردن آن بجوشانیدن است مانند اینکه از خاک که در آب روان غایب و باعث حرام بودن آب نمیشود
و مثل این سوال و جواب گذشت در کتاب الذبایح در باب الدم یقع فی القدر که باب یازدهم است یعنی روایت
از زکریا بن آدم گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از قطره شیره انگور مست کننده یا نبیذ مست کننده که چکید
در دیگی که در آن است گوشت بسیار و شوربای بسیار پس گفت امام علیه السلام که ریخته میشود آن نبیذ آن شوربا
یا میخورانی آنرا باهل ذمه یا باین سگان و گوشت را بشو آنرا و بخور آنرا گفتم که پس اگر چکید در آن دیگ
خون پاک پس امام گفت که خون میخورد آنرا آتش ان شاء الله اصل قلت فخمر او نبیذ قطر فی عجین
او دم قال فقال فسد قلت ابیعه من الیهود والنصاری وابین لهم فانهم یستحلون
شربه قال نعم قلت والفقاع بتلک المنزلة اذا قطر فی شیء من ذلک قال اکره ان اکله اذا
قطر فی شیء من طعامی شرح مناسب این گذشت در کتاب الاطعمه در باب اختلاط المیتة بالذکی که باب
دوازدهم است دم مرفوع است بعطف بر خمر الفقاع بضم فا و تشدید قاف والف و عین بی نقطه غوره نبیذ
بمعنی نبیذی که بجوش آمده باشد و کف کرده باشد و هنوز ساکن نشده باشد و مست کننده نشده باشد ماخوذ است
از فقع بمعنی دنبلات سفید نرم و وجه مناسبت سفیدی کف بالای فقاع است صاحب قاموس گفته که الفقع
ویکسر البیضاء الرخوة من الکماة گفته که و کرمانه هذا الذی یشرب سمی به لما یرتفع فی راسه من الزبد یعنی
گفتم که پس خمری یا نبیذی چکید در آردی ترکرده شده یا خونی چکید راوی گفت که پس امام گفت که فاسد
شدن آن عجین بانمیغی که خوردن آن جایز نیست برای مسلمان گفتم که آیا فروشم آنرا بجهودان و ترسایان
و اظهار کنم برای ایشان چه بد است که ایشان حلال میشمرند شرب آنچه را که چکیده در آن امام گفت که آری گفتم که

آیا وغوره نبیذ آن دراین مرتبه هست چون چکید در چیزی که مذکور شد امام گفت که خوش دارم این اگر خورم غوره نبیذ را چون چکد در چیزی از طعام **باب سی ام اصل باب الفقاع شرح** فقاع بیان شد در شرح آخر باب بو **یعنی** این باب بیان غوره نبیذ است در این باب یازده حدیث است **اول**

اصل عن سلیمان بن جعفر الجعفری قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن الفقاع فقال هو خمر مجهول فلا تشربه یا سلیمان لو کان الدار لی والحکم او الحکم لقتلت بائعه ولجلدت شاربه **شرح** خمر مجهول یا بمعنی است که حرام است مانند خمر لیکن چون مست کننده نیست مشتبه شده است حرام بودن آن حالیا نظر قدر قلیل از مسکر که بیان شد در حدیث یازدهم باب بیست و یکم که باب ان رسول الله صلی الله علیه وآله حرم کل مسکر قلیله وکثیره است او در او الحکم از شک راوی است جلدت بصیغه متکلم معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت است از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیار است گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از غوره نبیذ پس گفت که آن خمریست نامعلوم مخالفان پس میاشام آنرا ای سلیمان اگر میبود این مملکت از من یا گفت که اگر میبود حکومت از من هر آینه میکشتم فروشنده آنرا و هر آینه تازیانه میزدم آشامنده آنرا **دوم اصل** عن عمار بن موسی قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الفقاع فقال هو خمر **شرح** روایت است از عمار بن موسی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از غوره نبیذ پس گفت که آن مانند خمر انگور است در حرام بودن **سوم**

اصل عن حسین القلانسی قال کتبت الی ابی الحسن الماضی علیه السلم اساله عن الفقاع فقال لا تقربه فانه من الخمر **شرح** روایت است از حسین کلاه فروش گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم میپرسیدم او را از غوره نبیذ پس گفت که نزدیک مشو از او چه بدرستی که آن قسمی از جمله اقسام خمر است یا بمعنی که از جمله ملحقات بخمر انگور است در حرام بودن **چهارم اصل** عن محمد بن سنان قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن الفقاع فقال هی الخمر بعینها **شرح** روایت است از محمد بن سنان گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از غوره نبیذ پس گفت که آن مانند عین خمر انگور است مراد اینست که چنانچه اندکی از خمر انگور که مست نمیکند حرام است همچنان غوره نبیذ حرام است اگر چه مست نمیکند **پنجم اصل** عن ابن فضال قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اساله عن الفقاع فکتب ینهانی عنه **شرح** روایت است از حسن بن علی بن فضال گفت که نوشتم سوی امام رضا علیه السلم میپرسیدم او را از غوره نبیذ پس جواب نوشت بر حالی که نهی میکرد مرا از آن **ششم اصل** عن زاذان عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال لو ان لی سلطانا علی اسواق المسلمین لرفعت عنهم هذه الخمیرة یعنی الفقاع **شرح** خمیره بضم خاء با نقطه و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین تصغیر خمر است **یعنی** روایت است از زاذان بزای با نقطه و الف و ذال با نقطه که امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر میبود اینکه مرا باشد تسلطی بر بازارهای مسلمانان هر آینه بر میداشتم از اهل بازارها این خمرک را میخواهد غوره

نبیذ را

نبیذ را **هفتم اصل** عن ابی جمیلة البصری قال کنت مع یونس ببغداد فبینا انا امشی معه فی السوق اذ فتح صاحب الفقاع فقاعه فاصاب ثوب یونس فرایته قد اغتم لذلک حتی زالت الشمس فقلت له الا تصلی یا ابا محمد فقال لیس ارید ان اصلی حتی ارجع الی البیت فاغسل هذا الخمر من ثوبی فقلت له هذا رای رایته او شیء ترویه فقال اخبرنی هشام بن الحکم انه سال ابا عبد الله علیه السلم عن الفقاع فقال لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبک فاغسله **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب الرجل یصلی فی الثوب وهو غیر طاهر تا آخر که باب بیست و یکم است الف بینا باشباع فتحه نون بهم رسیده و ان مضاف است بجمله اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه برای مفاجات است الا بتخفیف و تشدید لام میتواند بود و بنا بر اول مرکب از همزه استفهام و لای نافیه است و بنا بر دوم حرف تحضیض است نصلی بصیغه متکلم مع الغیر و صیغه مخاطب میتواند بود **یعنی** روایت است از ابو جمیله بفتح جیم و کسر میم بصری بکسر با یک نقطه گفت که بودم با یونس بن عبد الرحمن در بغداد پس میان اینکه من میرفتم با او در بازارها ناگاه گشود فروشنده غوره نبیذ ابخور را پس برخورد جامه یونس را پس دیدم او را که بتحقیق غمناک شد برای آن تا آنکه بنصف النهار رسید آفتاب پس گفتم یونس را که آیا نماز نمیگزاریم ای ابو محمد پس گفت که نیست اینکه اراده کنم اینکه نماز گزارم تا آنکه برگردم سوی خانه پس بشویم این خمر را از جامه خود را وی گفت که پس گفتم او را که آیا این ظن تست یا چیزیست که روایت میکنی آنرا از امامی پس یونس گفت که خبر داد مرا هشام بن الحکم اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از غوره نبیذ پس امام گفت که میاشام آنرا چه بدرستی که آن خمریست نامعلوم پس چون برخورد جامه تو پس بشو آنرا **هشتم اصل** عن الحسن بن الجهم وابن فضال جمیعا قالا سالنا ابا الحسن علیه السلم عن الفقاع فقال حرام وهو خمر مجهول وفیه حد شارب الخمر **شرح** روایت است از یونس حسن بن جهم و حسن بن علی بن فضال که گفتند که پرسیدیم امام رضا علیه السلم را از غوره نبیذ پس امام گفت که حرام است و آن چیزیست نامعلوم مخالفان و در آن است حد آشامنده انگور که هشتاد تازیانه است **نهم اصل** عن الوشا قال کتبت الیه یعنی الرضا علیه السلم اساله عن الفقاع قال فکتب حرام وهو خمر ومن شربه کان بمنزلة شارب الخمر قال وقال ابو الحسن الاخیر علیه السلم لو ان الدار داری لقتلت بائعه ولجلدت شاربه وقال ابو الحسن الاخیر علیه السلم حده حد شارب الخمر وقال علیه السلم هی خمیرة استصغرها الناس **شرح** وشاء بفتح واو و تشدید شین با نقط و الف ممدوده اسم حسن بن علی بن زیاد است **یعنی** روایت است از نقاش جامه گفت که نوشتم سوی امام میخواهد امام رضا علیه السلم را میپرسیدم او را از غوره نبیذ راوی گفت که پس امام نوشت که حرام است و آن خمر است و هر که آشامید آنرا باشد در مرتبه شارب خمر انگور راوی گفت که و گفت امام علی نقی علیه السلم که اگر

خمیرة

فی حکم الفقاع

میوه واینکه این مملکت مملکت من باشد هر آینه میکشتم البته فروشنده غوره که نبیذ را و هر آینه تازیانه میزدم آشامنده

غوره که نبیذ را و گفت امام علی نقی علیه السلم که حد شارب غوره که نبیذ حد شارب خمر انگورست که هشتاد تازیانه است
و گفت امام علی نقی علیه السلم که آن نوعی از جمله انواع خمر است که کوچک شمرده اند آنرا این مردمان مخالف

دهم اصل عن سلیمان بن جعفر قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلم ما تقول فی شرب الفقاع فقال
خمر مجهول یا سلیمان فلا تشربه اما انه لو کان الحکم لی و الدار لی لجلدت شاربه و لقتلت
بائعه شرح روایت است از سلیمان بن جعفر که گفت که گفتم امام رضا علیه السلم را که چه میگوئی در آشامیدن غوره که
نبیذ پس امام گفت که آن خمریست نامعلوم مخالفان ای سلیمان پس میاشام آنرا آگاه باش بدرستی که شان اینست
که اگر میبود حکومت از من و مملکت از من هر آینه تازیانه میزدم آشامنده آنرا و هر آینه میکشتم فروشنده
آنرا یازدهم اصل عن محمد بن اسمعیل قال سالت ابا الحسن علیه السلم عن شرب الفقاع فکرهه کراهة
شدیدة شرح روایت است از محمد بن اسمعیل بن بزیع که گفت که پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم
را از آشامیدن غوره که نبیذ پس ناخوش داشت آنرا ناخوش داشتنی سخت دوازدهم اصل
عن زکریا ابی یحیی قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اساله عن الفقاع و اصفه فقال لا تشربه
فاعدت علیه کل ذلک اصفه له کیف یعمل فقال لا تشربه و لا تراجعنی فیه شرح روایت است
از زکریا که کنیت او ابو یحیی است گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم در حالی که میپرسیدم
او را از غوره که نبیذ و بیان میکردم آنرا برای او که چگونه چنین ساخته میشود و مست کننده نیست پس
امام گفت که میاشام آنرا پس بکرار کردم آنرا براو در هر بار آن بیان میکردم غوره که نبیذ را برای امام
که چگونه ساخته میشود پس امام گفت که میاشام آنرا و بر مگردان سخن را با من در آن سیزدهم اصل
عن عمار بن موسی قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الفقاع فقال هو خمر شرح این ظاهر است از
شرح گذشته چهاردهم اصل عن الحسن بن علی الوشا عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال
کل مسکر حرام و کل مخمر حرام و الفقاع حرام شرح المخمر بخا با نقطه و رای بی نقطه بصیغه اسم فاعل
باب افعال برای تعریض شیره انگور که بجوش آمده باشد اما هنوز غوره باشد و مست کننده نشده باشد پس
نسبت مخمر بخمر مثل نسبت فقاع بنبیذ است پس هر یکی از مخمر و فقاع غوره مسکرست و مسکر دو قسم است
یکی خمر انگور و دیگری نبیذ یعنی روایت است از حسن بن علی الوشا که از امام رضا صلوات الله علیه گفت که
هر مست کننده حرام است و هر غوره خمر انگور حرام است و هر غوره که نبیذ حرام است پانزدهم اصل
عن ابن فضال قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اساله عن الفقاع فقال هو الخمر و فیه حد شارب
الخمر شرح این ظاهر است از شرح گذشته باب سی و یکم اصل باب صفة الشراب الحلال شراب حلال عبارتست

قال فکتب

از آشامیدن

از آشامیدنی که منافع نبیذ مست کننده از آن آید و مست کننده نباشد و منافع نبیذ مست کننده گذشت
در بعض احادیث باب من اضطر الی الدواء للدواء او العطش او للتقیة که باب بیست و سیوم است و باب بعد از آن
یعنی این باب بیان چگونگی ساختن شراب حلال است در این باب چهار حدیث است اول الاصل عن عمار بن
موسی الساباطی قال وصف لی ابو عبد الله علیه السلم المطبوخ کیف یطبخ حتی یصیر حلالا فقال
لی علیه السلم خذ ربعا من زبیب و نقه و صب علیه اثنی عشر رطلا من ماء ثم انقعه لیلة فاذا کان تنقعه تاخذ و تنقیه و تصب هو
ایام الصیف و خشیت ان ینش جعلته فی تنور مسجور قلیلا حتی لا ینش شرح ساباطی بسین بی نقطه سخن
و بای یکنقطه و طای بی نقطه موضعی است از مداین مطبوخ عبارتست از پخته مویز که منافع نبیذ مسکر داشته باشد
یطبخ بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و منع است ربع بضم رای بی نقطه و سکون بای یکنقطه و عین بی نقطه
عبارتست از صاع باعتبار اینکه قفیز چهار صاع است مطرزی در مغرب گفته الربع الهاشمی هو الصاع لان
القفیز الهاشمی اثنا عشر منا و بیان مقدار صاع شد در کتاب الصیام در شرح حدیث پنجم و ششم باب الفطرة که باب
هفتاد و پنجم است با بیرونش که چهار مد است و مد مقداری از جو و گندم و مانند آنهاست که دو دست گشوده
متصل بیکدیگر را پر کند نقه بنون و قاف و ضم غایب بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است رطل بفتح و کسر رای بی نقطه
و سکون طای بی نقطه عراقی نه یک صاع است چنانچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث ششم باب الفطره انقعه
بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغه امر باب منع است ینش بنون و تشدید شین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است تنور بتشدید نون مضموم است المسجور بسین بی نقطه و جیم و رای بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر گرم
گرده شده مانند آتش یعنی روایت است از عمار بن موسی ساباطی گفت که بیان کرد برای من امام جعفر صادق علیه السلم
پخته مویز را که چگونه پخته میشود تا شود حلال با بیرونش که گفت مرا علیه السلم که بگیر صاعی از مویز را و پاکیزه کن آنرا
و بریز بر آن مویز دوازده رطل از آبی بعد از آن بخیسان آنرا در یک شب پس چون باشد ایام تابستان و ترسی که
بجوش آید مستکذاری آنرا در تنور گرم کرده شده با آتش اندکی تا بجوش نیاید اصل ثم تنزع الماء منه
کله اذا اصبحت ثم تصب علیه من الماء بقدر ما تغمره ثم تغلیه حتی تذهب حلاوته ثم تنزع
ماءه الاخر فتصب علیه الماء الاول ثم تکیله کله فتنظر کم الماء ثم تکیل ثلثه
فتطرحه فی الاناء الذی ترید ان تطبخه فیه و تقدره و تجعل قدره قصبة او عودا
فتحدها علی قدر منتهی الماء ثم تغلی الثلث الاخر حتی یذهب الماء الباقی ثم تغلیه بالنار
و لا تزال تغلیه حتی یذهب الثلثان و یبقی الثلث شرح تنزع بنون و زای با نقطه و عین بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است اصبحت بصیغه مخاطب است بقدر بحرف جر و فتح قاف و سکون دال
بی نقطه است ما موصوله و مضاف الیه است الیها ست تغمره بغین با نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع

فتصبه علی

مخاطب معلوم باب افعالست وضمیر منصوب راجع بماء موصوله است الاغماز بسیار شمردن آب و مراد اینجا اینست
که آب بحدی باشد که حلاوت مویز را تواند برد و چون مویز دران جوشد تغلیه یعنی با نقطه و یای دو نقطه در پایین
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست وضمیر منصوب راجع بآب یا راجع بمویز است و حاصل هر دو یکی است
الاخر بهمزه والف و کسر خاء با نقطه است ضمیر علیه راجع بالماء الآخر است و در بعض نسخ تصبه علیه است
بجای تصب علیه و حاصل هر دو یکی است تکیله بیاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضربست
وضمیر منصوب راجع بمجموع مرکب از آب اول و آب آخر است تطرحه بطاء بی نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب منع است وضمیر منصوب راجع بثلثه است تقدر بتاء و قاف و دال بی نقطه و راء بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضربست وضمیر منصوب راجع بثلثه است القدر بفتح قاف و سکون دال
اندازه چیزی گرفتن قدره بفتح قاف و دال بی نقطه و راء بی نقطه وضمیر راجع بثلثه است القدر اندازه
تحدها بحاء بی نقطه و شدید دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است وضمیر منصوب راجع بقصبه
بعنوان خماست الحد نشان کردن برای تمیز منتهای چیزی علی قدر بفتح دال است بدانکه در نسخ
تغلی بغلی با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست و آن از سهو کاتبان کافی مینماید زیرا که ظاهر اینست
که تاء دو نقطه در بالا باید بجای غلی و ما موافق ظاهر شرح میکنیم الاتلاء چیزی را از پی چیزی در آوردن
و مراد اینجا ریختن آب باقیمانده است که دو ثلث است و هر آبی که در دیگر ریخته شده و یک ثلث است
الثلث منصوب و مفعول اول تتلی است الاخر بهمزه والف و فتح خاء منصوب و مفعول دوم تتلی است
و عبارتست از دو ثلث که باقیمانده مراد بذهاب ماء باقی رفتن آن نیز در دیگ است یا مراد اینست که
مقصود از این عمل اینست که معلوم شود بآن اندازه که چه وقت دو ثلث آب رفته بجوشیدن و یک ثلث
باقیمانده یعنی بعد از آن جدا میکنی آن آب را از آن مویز بهلکه آن آب چون رسید کاه صبح بعد از آن میریزی بر سر آن
مویز از آب ماند بقدر آنچه بسیار شمری آنرا بعد از آن میجوشانی آنرا تا آنکه برود شیرینی مویز بعد از آن جدا میکنی
آب دوم را پس میریزی بر سر آن آب دوم آب اول را بعد از آن پیمانه میکنی ثلث آن آب را پس میریزی آن ثلث را
در دیگی که میخواهی که طبخ کنی آن آب را در آن دیگ و اندازه میگیری آن ثلث را و میگردانی اگر اندازه آنرا
نیی یا چوبی پس نشان میکنی آن نی را برابر اندازه آخر آن آب که در دیگست بعد از آن تمام آن ثلث میکنی
آن آب دیگر را تا آنکه برود آن آب باقیمانده نیز بعد از آن میجوشانی آن مجموع را با آتش و پیوسته میجوشانی
آنرا تا آنکه بر طرف شود دو ثلث و باقی ماند یک ثلث اصل ثم تاخذ بکل ربع رطلا من العسل فتغلیه
حَتّٰی تَذْهَبَ رَغْوَةُ الْعَسَلِ وَتَذْهَبَ غِشَاوَةُ الْعَسَلِ فِی الْمَطْبُوخِ ثُمَّ تَضْرِبُهُ بِعُودٍ
ضَرْبًا شَدِیدًا حَتّٰی یَخْتَلِطَ وَاِنْ شِئْتَ اَنْ تُطَیِّبَهُ بِشَیْءٍ مِنْ زَعْفَرَانٍ اَوْ بِشَیْءٍ مِنْ زَنْجَبِیلٍ

فَافْعَلْ

بطابخ ص
فنخ ص
بدانکه
فنصبه ظ

فافعل ثم اشربه وان احببت ان یطول ثلثه عندک فروقه شرح لکل ربع اشارتست بآنکه ذکر
یک ربع در صدر این حدیث بعنوان مثالست و از آن معلوم میشود حال بخلی چند ربع مویز در یک دیگ و میتواند بود
که مراد هر ربع مطبوخ باشد تغلیه یعنی با نقطه از باب افعالست وضمیر منصوب راجع بعسل است الرغوة
بفتح و ضم و کسر راء بی نقطه و سکون غین با نقطه کف الغشاوة بفتح و ضم و کسر غین با نقطه و تخفیف شین با نقطه
پرده چیزی و مراد اینجا مومست که پرده عسل است در کندوج ظاهر اینست که اینجا از قلم کاتبان لفظ
نصیبه یا لفظ فتطرحه افتاده باشد یعنی از نصیب المطبوخ چنانچه در حدیث آینده مذکور میشود و ما موافق ظاهر
شرح میکنیم تختلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست وضمیر مستتر راجع بمطبوخ است تطیبه از باب
تفعیل است یطول بصیغه مضارع غایب باب نصر یا مخاطب باب تفعیل است مکنه بضم و فتح و کسر میم
و سکون کاف و بفتح میم و فتح کاف و تاء دو نقطه است فروقه براء بی نقطه و قاف بصیغه امر باب تفعیل است
یعنی بعد از آن میگیری برای هر صاعی رطلی از عسل را پس میجوشانی آن عسل را تا آنکه برود کف عسل و برود موم
عسل پس میریزی آن عسل را در آن مطبوخ بعد از آن میزنی آنرا بچوبی زدنی سخت تا آمیخته میشود و اگر خواهی
که خوشبو کنی آنرا بچیزی از زعفران یا بچیزی از زنجبیل پس بکن بعد از آن بیاشام آنرا و اگر خواهی که دراز شود
زمان آن نزد تو و فاسد نشود پس صاف کن آنرا دوم اصل عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سئل عن الزبیب کیف طبخه حتی یشرب حلالا فقال تاخذ ربعا من زبیب فتنقیه ثم تطرح علیه
اثنی عشر رطلا من ماء ثم تنقعه لیلة فاذا کان من الغد نزعت سلافته ثم تصب علیه من الماء
قدر ما یغمره ثم تغلیه بالنار غلیة ثم تنزع ماءه فتصبه علی الماء الاول شرح فتنقیه بنون و قاف
و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است السلافة بضم سین بی نقطه و تخفیف لام و الف
و فاء خمر صاحب قاموس گفته که و کتاب مه امراه من مهلهم و الخمر کالسلاف و مراد اینجا آبیست که مویز در آن خیسانیده
شده باعتبار اینکه منافع خمر از آن می آید بعد از اتمام عمل چنانچه بیان شد در شرح عنوان این باب تغمره بصیغه
مخاطب باب افعالست چنانچه بیان شد در شرح ~~صدر حدیث عنوان این باب~~ حدیث سابق غلیة بفتح غین با نقطه
و سکون لام و تاء و صدر مفعول مطلق است و مراد از او جوشیدن است یعنی روایتست از عمار ساباطی
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که امام پرسیده شد از مویز که چگونه پخته میشود تا آنکه آشامیده شود بر حالی که
شراب حلال باشد پس یعنی که منافع خمر از آن آید و حرام نباشد پس امام گفت که میگیری صاعی از مویز را پس پاکیزه
میکنی آنرا بعد از آن می اندازی بران دوازده رطل از آب بعد از آن میخیسانی آنرا در یک شب پس چون
شد در فردا میگیری آب آنرا بعد از آن میریزی بر آن از آب مقدار آنچه بسیار میشمری آنرا بعد از آن میجوشانی
آنرا با آتش جوشیدنی بعد از آن میگیری آب آنرا بر سر آب اول اصل ثم تطرحه فی اناء واحد جمیعا

ستود ص

ثم توقد تحته النار حتى يذهب ثلثاه و يبقى الثلث و تحته النار ثم تاخذ رطلا من عسل فتغليه
بالنار غلية و تنزع رغوته ثم تطرحه على المطبوخ ثم تضربه حتى يختلط به و اطرح فيه ان
شئت زعفرانا و ان شئت تطيبه بزنجبيل هذا شرح واو در و تحته النار حالیه است و این جز از است

و طیبه ان شئت بزنجبیل قلیل

از اینکه بعض ثلثین بجوشیدن و بعضی بماندن و خشک شدن بر طرف شده باشد هذا بتقدیر ضد هذا است و این برای
سفارش این عمل است یعنی بعد از آن می اندازی آن آب را در دیگی بهمگی آن دو آب را بعد از آن می افروزی در
پایین آن آتش را تا آنکه رود دو ثلث آن و باقی ماند یک ثلث بر حالیکه در پایین آن باشد آتش بعد از آن میگیری
رطل را طلی از عسل را پس میجوشانی آن عسل را با آتش جوشیدنی و میگیری کفش را بعد از آن می اندازی آنرا بر مطبوخ
بعد از آن میزنی آنرا تا آنکه آمیخته شود مطبوخ و بینداز در آن اگر خواهی زعفران را و اگر خواهی خوشبو کنی
آنرا بزنجبیل فراگیر آنرا اینرا اصل قال فاذا اردت ان تقسمه اثلاثا لتطبخه فكله بشيء واحد
حتى تعلم كم هو ثم اطرح عليه الاول في الاناء الذي تغليه فيه ثم تجعل فيه مقدارا و حده حيث
يبلغ الماء ثم اطرح الثلث الآخر ثم حده حيث يبلغ الماء ثم اطرح الثلث الاخير
ثم حده حيث يبلغ الآخر ثم توقد تحته نارا لينة حتى يذهب ثلثاه و يبقى ثلثه
شرح ضمیر مستتر در قال راجع بعمار است و اینرا استنباط کرده از حدیث سابق و این محل تامل است زیرا که در
حدیث سابق دلالت بر نشان کردن ثلث دوم و نشان کردن ثلث سوم نیست چنانچه بیان شد و ظاهر است
که نشان کردن ثلث سوم لغو محض است و نشان کردن ثلث دوم مانند لغو است و ایضا ثلثا میباید
بجای علیه الاول و ایضا ثلثا آخر میباید بجای الثلث الآخر یعنی راوی گفت که پس چون خواهی اینکه
حصه کنی آنرا سه ثلث برای اینکه بپزی آنرا پس پیمانه کن آنرا که پیمانه تا دانی که چند است آن بعد از آن بینداز
ثلثی را در ظرفی که میجوشانی آنرا در آن بعد از آن تنها میگردانی آنرا در آن ثلث اندازه را و نشان کن آن
اندازه را در جائی که میرسد آب بعد از آن بینداز ثلثی دیگر را بعد از آن نشان کن آن اندازه را در جائی که
میرسد آب بعد از آن بینداز ثلث آخر را بعد از آن نشان کن آن اندازه را در جائی که میرسد آب آخر بعد از آن
می افروزی در پایین آن آتشی نرم تا آنکه رود دو ثلث آن و باقی ماند ثلث آن سوم اصل عن اسمعيل بن
الفضل الهاشمي قال شكوت الى ابي عبد الله عليه السلام قراقر تصيبني في معدتي و قلة استمرائي الطعام
فقال لي لم لا تتخذ نبيذا نشربه نحن و هو يمرئ الطعام و يذهب بالقراقر و الرياح من
البطن قال فقلت له صفه لي جعلت فداك شرح قراقر بیان شد در شرح حدیث اول باب من اضطر
الى الخمر للدواء تا آخر که باب بیست و نهم است قلة منصوب است الاستمراء گوارا یافتن الطعام منصوب است
روایت است از اسمعیل بن فضل هاشمی گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام صداهای شکم را
که بر میخورد

که بر میخورد مراد معده من و کمی گوارا یافتن من طعام را پس امام گفت مرا که چرا نمیسازی نبیذ را که میآشامیم
آنرا ما و آن گوارا میکند طعام را و بر طرف میکند صداها را و بادها را از شکم راوی گفت که پس گفتم امام را که
بیان کن آن نبیذ را برای من قربانت شوم اصل فقال لي تاخذ صاعا من زبيب فتنقي حبه و ما فيه
ثم تغسله بالماء غسلا جيدا ثم تنقعه في مثله من الماء او ما يغمره ثم تتركه في الشتاء
ثلثة ايام بلياليها و في الصيف يوما و ليلة فاذا اتى عليه ذلك القدر صفيته و اخذت
صفوته و جعلته في اناء و اخذت مقداره بعود ثم طبخته طبخا رفيقا حتى يذهب
ثلثاه و يبقى ثلثه ثم تجعل عليه نصف رطل عسل و تاخذ مقدار العسل ثم تطبخه

2 عسلا

طبخا رفيقا حتى يذهب تلك الزيادة شرح این طریقی دیگر است برای پختن شراب حلال
پس این حدیث منافات ندارد با دو حدیث سابق فتنقی بنون و فا و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است حبه بکسر خا با نقطه و تشدید باء یک نقطه و ضمیر راجع بزبیب است
و مراد ضایع از جمله مویز است ما فیه عبارت است از خاشاک خوشه انگور و مانند آن که با مویز میباشد
غالبا ضمیر مثله راجع بمویز است و مراد یک صاع است تغمره بغین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب افعال است الاغمار بسیار شدن آب مراد اینست که زیاد از مثل نیز خوب است صفیته بصیغه مخاطب
باب تفعیل است الصفوة بفتح و ضم و کسر صاد و سکون فاء غیر غش و مراد اینجا آبی است که بی ثفل مویز است
مقداره عبارت است از مقداری برای آن آب که آن آب بعد از جوشیدن باید که بآن حد رسد و آن ثلث است
و اگر دیگ دهلی باشد اخذ مقدار مجموع آب نیز کافی بکار میباشد در معرفت مقدار ثلث رفیقا بفتح راء بی نقطه
و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف است یعنی پس امام گفت مرا که میگیری صاعی را از مویز پس
بر ور می اندازی ضایع مویز را و آنچه را که در مویز میباشد از خاشاک بعد از آن میشوی آنرا با آب شستنی
خوب بعد از آن میخیسانی آن مویز را در مثل آن از جمله آب یا بقدری از آب که بسیار شمری آنرا بعد از آن
وامیگذاری آنرا در زمستان در سه روز با شب و در تابستان در یک روز با شب پس چون آید بر مویز آن قدر
از زمان صاف میکنی آنرا و میگیری صاف آنرا و میگردانی آنرا در دیگی و میگیری مقدار عمق آنرا بچوبی
بعد از آن میپزی آنرا پختنی هموار تا آنکه رود دو ثلث آن و باقی ماند یک ثلث آن بعد از آن میگردانی بر آن نیم رطل
عسل را و میگیری مقدار عسل را در دیگ بچوبی بعد از آن میپزی آنرا پختنی هموار تا آنکه رود آن زیادتی که از پختن
عسل بهم رسیده بود اصل ثم تاخذ زنجبيلا و خولنجانا و دار صيني و زعفرانا و قرنفلا و مصطكيا
و تدقه و تجعله في خرقة رقيقة و تطرحه فيه و تغليه معه غلية ثم تنزله فاذا برد صفيته
و اخذت منه على غدائك و عشائك قال ففعلت فذهب عني ما كنت اجده و هو شراب

كلّبتُ ولا يتغيّر اذا بقي ان شاء الله شرح القرنفل بفتح قاف و راء بی‌نقطه و سکون نون و ضم فاء و تخفیف لام
میخک مصطکی بفتح میم و سکون صاد بی‌نقطه و فتح طاء بی‌نقطه و تخفیف کاف و الف مقصوره و ممدوده و بضم میم
و الف مقصوره نیز آمده است تذرّه بدال بی‌نقطه و قاف بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است و ضمیر منصوب راجع
بمجموع است تنزله بصیغه مخاطب باب افعال است غدا بفتح غین بانقطه و دال بی‌نقطه و الف ممدوده است عشنا
بفتح عین بی‌نقطه و شین بانقطه و الف ممدوده است یعنی بعد ازان فرا میگیری زنجبیل و خولنجان و دارچینی
و زعفران و میخک و دانه مصطکی را و میکوبی آنرا و میگردانی آنرا در کوزی نازک و می اندازی آنرا در مطبوخ و
میجوشانی مطبوخ را با آن جوشیدنی بعد ازان فرود می آوری آنرا پس چون خنک شود صاف میکنی آنرا و تناول
میکنی ازان بر سر چاشت و نوشانه تو را وی گفت که پس کردم پس رفت از من آن آزاری که می یافتم ازان
و آن شرابیست پاکیزه خوشبو متغیر نمیشود چون بماند انشاء الله چهارم اصل عن اسحق بن عمار قال شکوت
الی ابی عبدالله علیه السلم بعض الوجع و قلت ان الطبیب وصف لی شرابا آخذ الزبیب و اصبّ
علیه الماء للواحد اثنین ثم اصبّ علیه العسل ثم اطبخه حتی یذهب ثلثاه و یبقی الثلث
فقال الیس حلواً قلت بلی قال اشربه و لم اخبره کم العسل شرح آخذ بهمزه و الف
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر تقدیر ان آخذ است پس مرفوع و منصوب میتواند بود الیس
استفهام انکاریست حلوا بفتح حاء بی‌نقطه و سکون لام و الف ممدوده است و مراد اینست که چون
صاف کرده نشود و جرم مویز دران ماند قسمی از حلوا میشود پس چرا از شراب گفتی و بنابراین قول امام که
اشربه مبنی بر اینست که خوردن دوا از شرب میگویند اگرچه مایع نباشد یا مبنی بر مماشاه است ظاهر و لم اخبره
تا آخر اینست که طبیب مقدار عسل آنرا گفته باشد و اسحق آنرا با امام نقل نکرده باشد ازروی فراموشی یعنی
روایتست از اسحق بن عمار گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلم بعض آزار خود را و گفتم که
بدرستی که طبیب بیان کرد برای من شربتی را اینکه فرا گیرم مویز را و بریزم بر سر آن آب را برای یک صاع مویز مثلا
دو صاع آب را بعد ازان بریزم بر سر آن عسل را بعد ازان بپزم آنرا تا آنکه برود دو ثلث آن و باقی ماند یک ثلث پس
امام گفت که آیا نیست آن حلوا گفتم که بلی امام گفت که بیاشام آنرا و خبر ندادم امام را که چند است عسل
باب بست و دوم اصل باب فی الاشربة ایضا شرح این بابیست در بیان شرابهای جوشیده
حلال نیز در این باب سه حدیثست اول اصل عن جعفر بن احمد المکفوف قال کتبت الیه یعنی ابا الحسن
الاول علیه السلم اسأله عن السکنجبین و الجلاب و ربّ التوت و ربّ التفاح و ربّ السفرجل
و ربّ الرمان فکتب حلال شرح الجلاب بضم جیم و تشدید لام و الف و باء یک‌نقطه شیره
شکر جوشیده صاف کرده شده و معرب گلاب یعنی روایتست از جعفر بن احمد کور گفت که نوشتم سوی

امام میخواهم

امام میخواهم امام موسی کاظم علیه السلم را میپرسیدم او را از سرکه انگبین و شیره شکر و رب توت و رب سیب
و رب به و رب انار پس نوشت که حلال است دوم اصل عن جعفر بن احمد المکفوف قال کتبت
الی ابی الحسن علیه السلم اسأله عن الاشربة عن اشربة تکون قبلنا السکنجبین و الجلاب و رب التوت
و رب الرمان و رب السفرجل و رب التفاح اذا کان الذی یبیعها غیر عارف و هی تباع
فی اسواقنا فکتب جایز لا باس بها شرح قبلنا بکسر قاف و فتح باء یک‌نقطه منصوبست بظرفیت
السکنجبین مجرور و بدل تفصیل اشربه است یعنی روایتست از جعفر بن احمد کور گفت که نوشتم سوی
امام موسی کاظم علیه السلم میپرسیدم او را از شرابهایی که میباشند در نزد ما سرکه انگبین و شیره شکر و رب توت
و رب انار و رب به و رب سیب چون باشد کسی که میفروشد آنها را غیر شناسا بامامت ائمه هدی و آنها فروخته
میشود در بازارهای ما پس امام نوشت که جایز است نیست پروایی با آنها سیوم اصل عن خلیلان
ابن هشام قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم جعلت فداک عندنا شراب یسمّی المیبه نعمد الی
السفرجل فنقشره و نلقیه فی الماء ثم نعمد الی العصیر فنطبخه علی الثلث ثم ندقّ ذلک السفرجل
و نأخذ ماءه ثم نعمد الی ماء هذا المثلث و هذا السفرجل فنلقی فیه المسک و الافاوی و الزعفران
و العسل فنطبخه حتی یذهب ثلثاه و یبقی ثلثه ایحلّ شربه فکتب لا باس به ما لم یتغیّر
شرح در کتاب رجال خلیلان بفتح خاء بانقطه ابن هشام بکسر هاء و تخفیف شین بانقطه از راویان ابو الحسن
ثالث علیه السلم است پس الحاق علامت تثنیه بنوعی از تعظیم است میبه بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین
و کسر باء یک‌نقطه و سکون هاء لفظ عجمی است نعمد بعین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم
باب نصر است نقشره بقاف و شین بانقطه و راء بی‌نقطه از باب نصر و ضرب و تفعیل است نطبخه در اول بصیغه متکلم
مع الغیر معلوم باب افعال برای تعریض است و مراد اینست که آنرا در دیگ میریزیم برای پختن آن بر ثلث
و باین اعتبار است که آنرا ماء هذا المثلث گفته زیرا که هنوز مانند آنست در قصد تثلیث آن شده المثلث
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آنچه جوشیده باشد بقدری که ثلث آن مانده باشد ضمیر فیه راجع بمجموع مرکب از دو آبست
و قصد تثلیث افاوی بفتح همزه و تخفیف فاء و الف و کسر واو و تشدید یاء دو نقطه در پایین که دوش منقلب
از هاء است جمع افواه است و آن جمع فوه بضم فاء و سکون واو است بمعنی داروی گرم مثل میخک و قلفل
و هیل و دارچینی و جوز بوا نطبخه در دوم بصیغه متکلم مع الغیر معلوم باب نصر و منع است مراد بتغیر اینجا است
کننده شدن است بسبب جوشیدن از خود و ساکن نشدن و شاید که محض جوشیدن از خود و ساکن شدن و بنابر
که محض جوشیدن از خود و مثل فقاع شد از آن شامل باشد یعنی روایتست از خلیلان ابن هشام گفت که نوشتم
سوی امام علی نقی علیه السلم که قربانت شوم نزد ما شرابیست که نام برده میشود میبه بیان این آنکه قصد میکنیم سوی

به پس پوست میکنیم آنرا و می اندازیم آنرا در آب بعد از ان قصد میکنیم سوی آب انگور پس دیگ میکنیم از برای
پختن آن تا برثلث بعد از ان میکوبیم آنرا به جلیسیده را و میگیریم آب آنرا بعد از ان قصد میکنیم سوی آب این مثلث
و این بر بعد از آمیخته کردن بیکدیگر بلکی می اندازیم دران مشک را و دار و های گرم را و زعفران را و عسل را پس میسریم
میبیزیم آنرا تا انکه رود دو ثلث آن و ماند یکثلث آن آیا حلال میشود آشامیدن آن پس امام نوشت که نیست
پروائی بان چندانکه دگرگون نشده باشد **باب سی و سوم اصل باب الاوانی یکون فیها الخمر ثم یجعل
فیها الخل او یشرب بها شرح** روانی تخفیف یا بیان شد در شرح عنوان باب ششم **یعنی** این باب بیان ظرفهائی است
که میباشند در انها خمر بعد از ان کردانیده میشود در انها سرکه یا آب آشامیده میشود در ین باب دو حدیث است
اول اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الدن یکون فیه الخمر هل یصلح ان یکون
فیه خل او ماء کامخ او زیتون قال اذا غسل فلا باس و عن الابریق یکون فیه خمر ایصلح ان یکون فیه
ماء قال اذا غسل فلا باس و قال فی قدح او اناء یشرب فیه الخمر قال تغسله ثلث مرات
سئل ایجزیه ان یصب فیه الماء قال لا یجزیه حتی یدلکه بیده و تغسله ثلث مرات
شرح الدن بفتح دال بی نقطه و تشدید نون خم ماء مرفوع و مضاف است کامخ بالف و فتح میم و تخفیف
خاء با نقطه است و ماء کامخ یعنی آب کامه است و آن قسمی از ترشی است که از نان میسازند مثل انچه گذشت
در کتاب الاطعمه در حدیث باب المری که باب هفتاد و نهم است زیتون مجرور و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول
مراد آبیست که از زیتون گرفته شده باشد و بنا بر دوم مراد روغن زیتون میتواند بود غسل بصیغه ماضی غایب
مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است برای مبالغه است و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بخمر و راجع بدن میتواند بود و اول
مبنی بر اینست که تذکیر خمر جایز است و غسل متعلق بخمر میشود چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب الفقاع که باب
سی ام است که فاغسل هذا الخمر ثوبی و بر هر تقدیر منافاتی نیست میان این حدیث و انچه گذشت در شرح احادیث
باب الظروف زیرا که شستن ظرف و خم یعنی ازاله عین خمر از خم است و آن در صورتی ممکن است که خم مغضور باشد
بنا بر انکه غیر مغضور جذب خمر بخود میکند و اجزاء خمریه در باطن آن میماند هر چند که خشک شده باشد و ازاله آنها
بآب ممکن نیست و تتمه این حدیث که و قال فی قدح تا آخر است شاهد صدق این مغایرت است زیرا که اگر محض اجراء
آب در ظاهر خم کافی میبود حاجت نمیبود بغسل سه بار و حاجت نمیبود بغسل سه بار و حاجت نمیبود
بدلک در قدح مثلا که مغضور میباشد الابریق بکسر همزه و سکون با [illegible] بکسر راء بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و قاف لولیین و آن ظرف آبیست که لوله دارد خواه از مس و مانند آن باشد و آنرا
آفتابه [illegible] مینا منه و خواه از غیر آن باشد مراد بقدح اینجا ظرف آبخوری مغضور است و مراد بانا
ظرف آبخوری از روی و مانند آنست یدلکه بدال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است

وذکر دالک

و ذکر دلک بیست بعنوان مثال است و مقصود ازاله عین است ثلث مرات متعلق بهر یک از دلک و غسل است
یعنی روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خمی که میباشد در آن
خمر آیا خوب میشود اینکه باشد دران سرکه یا آب کامه یا آب زیتون امام گفت که چون برطرف کرده شود عین خمر
بشستن سه بار و دست مالیدن پس نیست پروائی و پرسیدم از لولیین که میباشد در آن خمر آیا خوب میشود که
باشد در آن آبی امام گفت که چون برطرف کرده شود عین خمر بشستن سه بار و انچه جاری مجرای دست مالیدنست
مثل مالیدن چوبی که رکو در سر آن بسته باشند پس نیست پروائی امام گفت در قدحی یا ظرف آبخوری از روی مثلا
که آشامیده میشود دران خمر گفت که میشوید آنرا سه بار امام پرسیده شد که آیا کافی میشود او را اینکه بریزد در آن
آب را سه بار امام گفت که کافی نمیشود او را مگر انکه مالد از بدست خود مثلا و بشوید او را سه بار **دوم اصل**
عن حفص الاعور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الدن یکون فیه الخمر ثم تجفف یجعل فیه الخل قال نعم
شرح الاعور بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و راء بی نقطه بجیم و بغین بانقطه کسی که فرو رفتن او در معانی دقیقه
بیشتر باشد از دیگری تجفف بخاء بی نقطه [illegible] بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول از باب تفعیل است و ضمیر مستتر
راجع بخم است التجفیف برطرف کردن چیزی بالکلیه و اینجا عبارتست از دست مالیدن و شستن سه بار
خم مغضور را چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یجعل بصیغه مضارع غایب مجهول از باب منع بتقدیر استفهام است
بعضی بدانکه بعضی توهم طهارت خمر کرده اند و شاید که تجفیف را در این حدیث بجیم تصحیف کنند و طرح کنند احادیث
کثیره داله بر نجاست خمر را که موافق ظاهر قرآنست چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث پنجم
باب الرجل یصلی فی الثوب و هو غیر طاهر تا آخر که باب شصت و یکم است و شیخ طوسی در تهذیب در اواخر کتاب الصید
و الذبایح در این حدیث تجفیف بجیم خوانده و گفته که قال محمد بن الحسن المراد به اذا جفف بعد ان یغسل ثلاث مرات
وجوبا او سبع مرات استحبابا حسب ما قدمناه فاما قبل الغسل و ان جفف فلا یجوز استعماله علی حال و این محال است
زیرا که بر تقدیر آن تجفیف لغو مینماید و الله اعلم **یعنی** روایتست از حفص اعور گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که خم میباشد دران خمر بعد از ان برطرف کرده میشود نجاست خمر آن بالکلیه آیا گردانیده میشود
دران سرکه امام گفت که آری **باب سی و چهارم اصل باب الخمر تجعل خلا شرح**
این باب بیان خمریست که گردانیده میشود سرکه در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الخمر یصنع فیها الشیء حتی تحمض قال اذا کان الذی صنع فیها هو الغالب علی ما صنع
فیه فلا باس به **شرح** یصنع بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب منع است
تحمض بحاء بی نقطه و ضاد بانقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم از باب حسب و علم مرفوع و منصوب میتواند بود الذی عبارتست
از چیزی صنع بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بشیء است ضمیر فیها راجع بالذی است و ما عبارتست

باعتبار باعتبار اینست که در خمر تذکیر و تانیث جایز است هو ضمیر فصل است و راجع بالذی است پس الغالب منصوب
و مرفوع میتواند و مراد بغالب اکثر باعتبار مساحت است یا موصوله است و عبارت از شئی است منع در دوم
نیز بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بما است ضمیر فیه راجع بالذی است **بلا نکر** آنچه در خمر
گذاشته میشود برای اینکه خمر را سرکه کند نجس میشود بسبب ملاقات خمر و این سه صورت دارد **اول** اینکه آنچیز
کمتر از خمر باشد باعتبار مساحت و در این حدیث و در حدیث چهارم این باب حکم بطهارت و حلال بودن آن شده
و این مبنی بر اینست که اقل تابع اکثر میشود در طهارت بعد از نجاست نجاست چون اکثر طاهر شود نظیر اینکه
خم بسرکه شدن خمر پاک میشود و نظیر اینکه چه و دیگ نجس میشود پیش از آنکه عصیر بثلث رسد و بعد از آن پاک میشود
دوم اینکه آنچیز اکثر از خمر باشد و حکم بنجاست آن شده بالمفهوم در این حدیث و در حدیث چهارم این باب
بنا بر اینکه اکثر تابع اقل نمیشود **سوم** اینکه مساوی یکدیگر میباشند و ظاهر مفهوم این حدیث نجاست است
و ظاهر مفهوم حدیث چهارم این باب طهارت است و جمع میان این دو مفهوم بطهارت با کراهت ممکن است
و موید طهارت است اطلاق در حدیث دوم و سوم این باب **یعنی** روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از خمر که ساخته و گذاشته میشود در ان چیزی تا آنکه ترش میشود امام گفت که چون
باشد خمری که ساخته شده آنچیز در ان خمر آن غالب بر چیزی که ساخته شده در ان خمر پس باکی نیست بروائی باکی
دوم اصل عن زراره عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الخمر العتیقة تجعل خلا قال لا باس **شرح**
روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از خمر کهنه که گردانیده میشود سرکه گفت
که باکی نیست بروائی **سوم اصل** عن عبید بن زراره قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یاخذ الخمر
فیجعلها خلا قال لا باس **شرح** روایت است از عبید بن زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از
مردی که میگیرد خمر را از مردمان پس میگرداند آنرا سرکه امام گفت که باکی نیست بروائی **چهارم اصل** عن ابی بصیر
قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الخمر تجعل خلا قال لا باس اذا لم یجعل فیها ما یغلبها **شرح** یغلبها بغین
بانقطه و بای یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از خمر که گردانیده میشود سرکه امام گفت که باکی نیست بروائی چون گردانیده نشده باشد
دران خمر چیزی که اکثر از ان خمر باشد بیان این شد در شرح حدیث اول این باب **باب سی و پنجم اصل**
باب نوادر شرح این باب بیان احادیث متفرقه است در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن عیثمه
قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم و عنده نساؤه قال فشم رائحة النضوح فقال ما هذا قالوا نضوح
یجعل فیه الضیاح فامر به فاهریق فی البالوعة **شرح** عیثمه بفتح عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در
پایین و فتح ثای سه نقطه و تخفیف میم است النضوح بفتح نون و ضم ضاد با نقطه و سکون واو و حای بی نقطه

کلابه

۳۲۶

کلابه که دران عنبر و صندل و مشک و مانند اینها میکنند برای پاکیزگی و کثیر اینها داخل میکنند در آن حیض بعضی
بجای کثیر آب خرما داخل میکنند و زنان بآن زلفهای خود را شانه میکنند چنانچه مذکور است در تهذیب شیخ طوسی رحمه الله تعالی
در اواخر کتاب الصید و الذباح صیاح بفتح صاد بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین و الف و حای بی نقطه بمعنی آواز
کننده است و اینجا عبارت است از فقاع باعتبار اینکه او از جوشیده از ان ظاهر میشود چنانچه گذشت در حدیث چهارم
باب بیست و چهارم که حتی یهدر النبیذ فیغلی و بیان آن **یعنی** روایت است از عیثمه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم
برحالی که نزد او بودند کنیزان او و را وی گفت که بس امام بو کرد بوی نضوح را پس گفت که چیست این گفتند که این
نضوح است که گردانیده میشود دران فقاع پس امام امر کرد بآن پس ریخته شد در چاه آب شیب **دوم اصل**
عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل عن المائدة اذا شرب علیها الخمر او مسکر فقال
علیه السلم حرمت المائدة **شرح** روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده شد از سفره
چون آشامیده شود بران خمر انگور یا مسکری دیگر پس گفت علیه السلم که حرام شد آن سفره یعنی نشستن یا چیزی
خوردن بر سر آن سفره حرام است اگر چه بی شرب مسکر باشد **اصل** و سئل علیه السلم فان قام رجل علی مائدة
منصوبة یاکل مما علیها و مع الرجل مسکر و لم یسق احدا ممن علیها بعد فقال لا تحرم حتی یشرب
علیها بعد فقال لا تحرم حتی یشرب علیها و ان وضع بعدما یشرب فالوذج فکل فانها مائدة
اخری یعنی کل الفالوذج **شرح** مناسب این گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب کراهیة الاکل علی مائدة
یشرب علیها الخمر که باب بیستم است فالوذج بیان شد در کتاب الاطعمه در شرح حدیث اول باب الولائم که باب
سی و چهارم است **یعنی** و پرسیده شد امام علیه السلم که پس اگر در نگ کرد مردی بر سر سفره که چیده شده میخورد
از آنچیزی از آنچه بران سفره چیده شده و با ان مرد مسکر است و نیاشامانیده کسی را از جمله جماعتی که بر سر آن
سفره اند هنوز پس امام گفت که حرام نمیشود آن سفره تا آنکه آشامیده شود مسکر بر سر آن و اگر گذاشته
شود بعد از آنکه مسکر آشامیده شود و آخر شود پالوده مثلا پس بخور چه بدرستی که آن سفره دیگر است میخواهد
امام این که بخور آن پالوده را نه چیزهای را که در سر آن سفره بوده در وقت شرب مسکر **سوم اصل**
عن احمد بن اسمعیل الکاتب عن ابیه قال اقبل ابو جعفر علیه السلم من المسجد الحرام فنظر الیه قوم من قریش
فقالوا من هذا فقیل لهم امام اهل العراق فقال بعضهم لو بعثتم الیه بعضکم یساله فاتاه شاب
منهم فقال لهم له یا عم ما اکبر الکبائر قال شرب الخمر فاخبرهم فاتاهم فاخبرهم فقالوا له عد الیه
شرح روایت است از احمد بن اسمعیل کاتب از پدرش گفت که آمد امام محمد باقر علیه السلم در مکه از مسجد حرام پس نگاه
کردند سوی او جمعی از قریش پس گفتند که صاحب کیست این پس گفته شد ایشان را که این امام اهل کوفه است پس
گفت بعضی ایشان که کاش فرستید سوی او بعض شما را پرسد او را پس آمد نزد امام جوانی از ایشان پس گفت امام را

گرای عمومی و حیثیت بزرگتر گناهان کبیره امام گفت که شرب خمر است پس آن جوان آمد نزد ایشان پس خبر داد ایشان را پس گفتند او را که برگرد سوی او و برای تکرار همان سوال اصل فعاد الیه فقال الم اقل لک یا بن اخ شرب الخمر فاتاهم فاخبرهم فقالوا له عد الیه فلم یزل یرددونه حتی عاد الیه فسأله فقال له الم اقل لک یا بن اخ شرب الخمر ان شرب الخمر یدخل صاحبه فی الزنا والسرقة وقتل النفس التی حرم الله عز وجل وفی الشرک بالله عز وجل وافاعیل الخمر تعلو علی کل ذنب کما یعلو شجرها علی کل الشجر شرح الافاعیل جمع افعولة بضم همزه و سکون فا و ضم عین کارهای عجیب این کلام برای دفع تعجب سائل است چون شنیده بودند که اکبر کبائر شرک بالله است موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم بیست و سوم باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است و حاصل دفع اینست که حکم باینکه خمر اکبر کبائر است بر دو وجه است اول اینکه باعتبار خودش باشد قطع نظر کرده از آثارش و این صحیح نیست زیرا که ترک بلکه کذب بدتر از آنست چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سوم باب الکذب که باب صد و سی و نهم است که والکذب شر من الشرب دوم اینکه باعتبار آثارش باشد و این صحیح است زیرا که شرک بالله و کفر از جمله آثار آنست و مراد اینجا وجه دوم است یعنی پس آن جوان برگشت سوی امام و سوال کرد پس امام گفت او را که آیا نگفتم ترا ای پسر برادر من که آن شرب خمر است پس آن جوان آمد نزد ایشان پس خبر داد ایشان را پس گفتند او را که برگرد سوی او که خوب تحقیق شود پس پیوسته بودند با او برای تاکید برگشتن تا آنکه برگشت سوی امام پس پرسید امام را پس امام گفت او را که آیا نگفتم ترا ای پسر برادر من که آن شرب خمر است بدرستی که شرب خمر داخل میکند صاحبش را در زنا و دزدی و کشتن جانداری که حرام کرد آنرا الله عز وجل و در شرک بالله عز وجل و کارهای عجیب خمر بالا میرود بر همه گناهان چنانچه بالا میرود درخت آن بر همه درخت چهارم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال لعن رسول الله صلی الله علیه واله فی الخمر عشرة غارسها و حارسها و بایعها و مشتریها و شاربها والآکل ثمنها و عاصرها و حاملها والمحمولة الیه وساقیها شرح تخصیص ذکر این ده باعتبار مناسبت مقام است و مقصود حصر نیست نظیر آنچه گذشت در حدیث دهم باب ربّ الخمر که باب یازدهم است غارسها و نظائرش منصوب بر فوع میشوند بود در نسخ المحموله بتاء است و ظاهر المحمول بی تاء است یعنی روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که لعنت کرد رسول الله صلی الله علیه واله در خمر ده کس را اول کسی را که تاک آنرا نشاند بقصد خمر و دوم پاسبان آنرا و سوم فروشنده آنرا و چهارم خرنده آنرا و پنجم آشامنده آنرا و ششم خورنده بهای آنرا و هفتم فشرنده آنرا و هشتم بردارنده آنرا و نهم کسی که آورده میشود خمر سوی او و دهم آشامانندهٔ کسی را آنرا پنجم اصل عن حفص الاعور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی آخذ الرکوة فیقال لی اذا جعل فیها الخمر و غسلت ثم جعل فیها البختج کان اطیب لها فنأخذ الرکوة فنجعل فیها الخمر فنخضخضه ثم نصبه و نجعل فیها البختج فقال علیه السلام لا باس

المحمول ظ

شرح

شرح اخذ بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است و مراد با آخذ اینجا خریدن است و در دوم بر کرداس است الرکوه بفتح را بی نقطه و سکون کاف مطهره و آن ظرف آبیست که از پوست است و خیک و لوئیست البختج بهاء یکنقطه و سکون خاء بانقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و جیم دوشاب انگور لام در لها برای تعدیه است نخضخضه بدو خاء بانقطه و دو ضاد بانقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب فعلله است یعنی روایت از حفص اعور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من مطهره میخرم مطهره را پس گفته میشود که مدعی که شان اینست که چون کرده شود در آن خمر و شسته شود بر آن تطهیر بعد از آن کرده شود در آن دوشاب میشود پاکیزه کننده تر آن مطهره را پس بر میداریم مطهره را پس میکنیم در آن خمر را پس میجنبانیم آن خمر را بعد از آن میریزیم آن خمر را و بعد از تطهیر میکنیم در آن مطهره دوشاب را پس گفت امام علیه السلام که نیست پروائی مراد اینست که آن مطهره پاک میشود و آن عمل جایز است و صاحبش داخل ده کس که گذشت در حدیث سابق نیست ششم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان عند ابی قوم فاختلفوا فی النبیذ فقال بعضهم القدح الذی یسکر هو حرام وقال بعضهم قلیل ما اسکر وکثیره حرام فردوا الامر الی ابی علیه السلام فقال ابی ارأیتم القسط لو لا ما یطرح فیه اولا کان یمتلئ وکذلک القدح الآخر لو لا الاول ما اسکر قال ثم قال علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه واله قال من ادخل عرقا واحدا من عروقه قلیل ما اسکر کثیره عذب الله عز وجل ذلک العرق بثلاثمائة وستین نوعا من انواع العذاب شرح القسط بکسر قاف و سکون سین بی نقطه و طاء بی نقطه پیمانه که نصف صاع است یمتلئ بهمزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الآخر بکسر خاء بانقطه است ذلک العرق بتقدیر ذلک العرق منه است گذشت در کتاب الدعاء در حدیث سوم و چهارم باب التحمید والتمجید که باب بیست و نهم است که مجموع عروق بنی آدم سیصد و شصت است نصفی متحرکست و نصفی ساکن یعنی روایت است از مسعدة بن صدقه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نزد پدرم جمعی پس اختلاف کردند در نبیذ مست کننده با یکدیگر گفت بعضی ایشان که پیاله آخر که مست میکند از جمله پنج پیاله مثلا حرام است و گفت بعضی ایشان که کم آنچه مست کرد بسیارش حرام است پس واگذاشتند آن کار را سوی پدرم علیه السلام پس گفت پدرم که خبر دهید مرا که پیمانه اگر نمیبود آنچه انداخته میشود در آن در اول بار آیا میبود که پر شود و هم چنان است پیاله آخرین اگر نمیبود پیاله اول مست نمیکرد بیان این شبهه مفصلا در شرح حدیث یازدهم باب ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرم کل مسکر تا آخر که باب بیست و نهم است امام گفت که بعد از آن گفت پدرم علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که داخل کرد در یک رگ از رگهای خود کم آنچه را که مست کرد بسیارش عذاب میکند الله عز وجل آن رگ را از جمله او را به سیصد و شصت نوع از جمله انواع عذاب هفتم اصل عن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام

قال ان امیر المومنین صلوات الله علیه کره ان تسقی الدواب الخمر شرح روایتست از غیاث از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که بد میداشت امیر المومنین صلوات الله علیه اینکه خورش دهند اینرا که آشامیده شوند حیوانات خمر
هشتم اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض رجاله عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول من ترک الخمر لغیر الله
عز وجل سقاه الله من الرحیق المختوم قال قلت فیترکه لغیر وجه الله قال نعم صیانة لنفسه
شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعضی شیوخش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که هر که ترک
کرد خمر را برای غیر ثواب الله عز وجل اشامانید او را الله تعالی از خمر خالصه که سر بمهر است راوی گفت که گفتم
که آیا پس ترک میکند خمر را برای غیر ثواب الله امام گفت که آری برای نگاهداری خودش از عذاب جهنم حاصل اینست که
در ترک خمر احتراز از عذاب آخرت و ادراک ثواب آخرت هست و اگر کسی قصد اول کند دوم نیز در میابد فی الجمله
نهم اصل عن مهزم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من ترک الخمر صیانة لنفسه سقاه الله
عز وجل من الرحیق المختوم شرح این ظاهرست از شرح سابق باب سی و ششم اصل
باب الغناء شرح چون شارب خمر خالی از غناء و قمار نمیشناسند غالبا الحاق کرد بکتاب الاشربه این دو باب
مناسبت غناء بکسر غین با نقطه و تخفیف نون والف و همزه منقلبه از یا در اصل بمعنی چیزیست که حاجت
بسوی آن نیست و از الغنو و اللهو نیز مینامند مثل سرود بمعنی آوازی که عمده مقصود از آن طرب و لذت
شنونده باشد از حسن صوت صاحب قاموس گفته که الغناء ککساء من الصوت ما طرب به و آنچه ظاهرست از جمیع
از جمع احادیث این باب در تحت این عنوان و از آنچه گذشت در کتاب فضل القران در احادیث باب ترتیل
القران بالصوت الحسن که باب نهم است اینست که غناء عبارتست از آوازی که مقصود از آن مانند مقصود
از عود و بربط باشد و آن طرب و انتعاش طبع شنونده است بی آنکه مقصود اصلی از آن بیان حق باعتبار معاد
یا باعتبار معاش و تمیز آن از باطل باشد خواه آن آواز از گلوی آدمی باشد و خواه از آلتی مثل عود و بربط باشد
و خواه موافق قانون موسیقی باشد و خواه نباشد خواه موزون باشد مثل اکثر شعرهای لطیف فسق و خواه
موزون نباشد مثل اکثر قصهها و دروغها که در مجالس اهل بطالت خوانده میشود موافق آنچه گذشت در
در کتاب العقل در حدیث اول باب صفة العلم تا آخر که باب سوم است که فقال النبی صلی الله علیه و آله ذاک علم لا یضر
من جهله و لا ینفع من علمه ثم قال النبی صلی الله علیه و آله انما العلم ثلثة تا آخر و بیان شد و موافق آنچه گذشت
در کتاب الحجه در حدیث پنجم مولد ابی الحسن موسی علیه السلم که باب صد و هجدهم است که و حلت النغمات فی دور
الشیاطین و بیان شد و غنا گاهی غنا مستعمل میشود در قسمی که از گلوی آدمی باشد موافق حدیث دهم این باب ظاهر
و ظاهر آنچه می آید در کتاب الزی و التجمل و المروه و در حدیث چهارم باب بیست و یکم که باب نوادر است
و گاهی مستعمل میشود در قسمی که موافق موسیقی باشد موافق ظاهر شانزدهم این باب یعنی این باب بیا آواز

حدیث

لغو است در این باب بیست و پنج حدیث اول اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله
عز وجل فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ قال الغناء شرح الغناء تفسیر قول الزور است
بیان میشود در شرح حدیث دوم بلا ایراد یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول
الله عز وجل در سوره حج که پس اجتناب کنید پلید از قبیل اوثان را و اجتناب کنید قول ناحق را امام گفت که قول ناحق
غناء است دوم اصل عن ابی اسامة عن ابی عبد الله علیه السلم قال الغناء عش النفاق شرح العش بفتح عین
بی نقطه و تشدید غین با نقطه آشیان مرغ و در بعض نسخ بجای شین دوم را بی نقطه است بمعنی ده یک یعنی روایتست از
ابو اسامه که زید شحام است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که غنا آشیان مرغ نفاق است سوم اصل
عن سماعة قال قال ابو عبد الله علیه السلم لما مات آدم صلی الله علیه و آله شمت به ابلیس و قابیل فاجتمعا
فی الارض فجعل ابلیس و قابیل المعازف و الملاهی شماتة بآدم صلی الله علیه فکلما کان فی الارض من
هذا الضرب الذی یتلذذ به الناس فانما هو من ذاک شرح شمت بشین با نقطه و تا دو نقطه
در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الشماته بفتح شین خوشحال شدن بمصیبت دشمن ضمیر به راجع بآدم است
فاجتمعا فی الارض یعنی است که باتفاق یکدیگر این جمع را بهر جای زمین که در آنجا کسی از اولاد آدم بود رسانیدند
المعازف بفتح میم و عین بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه و فا جمع معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زای آلتیست
عزف بفتح عین و سکون زای بمعنی او از شیطان و مراد اینجا سازهاست مثل عود و بربط و این اعم از معنی معازف است
که گذشت در شرح حدیث اول باب ربا که باب پانزدهم است الملاهی بفتح میم و کسر ها و یا جمع ملهی
از واو جمع ملهی بکسر میم و فتح ها و الف منقلبه از واو و الالت لهو بمعنی غفلت از کار آمدنی مثل قمار و خواندن
ضرب بمعنی قسم و بمعنی زدن میتواند بود و بنا بر اول شامل معازف و ملاهی هست و بنا بر دوم مخصوص معازف است
من در من ذاک تبعیضیه و تعلیلیه میتواند بود و مشار الیه ذاک مصدر شمت است و مراد اینست که گناه اینها
مانند گناه آنست یعنی روایتست از سماعه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که وقتی که وفات یافت آدم صلی الله
علیه شماتت کردند باو ابلیس و قابیل پس فراهم آمدند در کل روی زمین پس ساختند ابلیس و قابیل سازها را
و آلتهای غفلت از حق را برای شماتت بآدم صلی الله علیه و آله پس هر چه باشد در کل روی زمین از این قسم که لذت
میبرند بآن مردمان بکار پس جز این نیست که آن از قبیل از این قبیل است مراد اینست که مانند شماتت بآدم علیه السلم است
در گناه چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول الغناء مما وعد الله عز وجل
علیه النار و تلا هذه الآیة وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ شرح نزدیک باین گذشت در کتاب المعیشه
در حدیث اول باب کسب المغنیه المغنیه و شراءها که باب سی و هفتم است مما وعد الله عز وجل علیه النار اشارتست

بانکه استماع غنا از جمله کناهان کبیره است موافق آنچه می آید در حدیث دهم این باب لهو عبارتست از لغو که باعث
غفلت از کار آخرتی است موافق آنچه می آید در حدیث نهم این باب لام در لیضل برای تعلیل مجازی است و آنرا
لام عاقبت مینامیند مثل لدوا للموت وابنوا للخراب و میتواند بود که برای تعلیل حقیقی باشد سبیل الله عبارتست
از کار آخرتی مثل آنچه کذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب سوم که باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء است
که انما العلم ثلثة آية محكمة او فريضة عادلة او سنة قائمة وما خلاهن فهو فضل روایتست از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلم کفت که شنیدم از امام میکفت که غناء از جمله چیزیست که وعید کرده الله عز وجل برآن
آتش جهنم را و امام خواند این آیت را از سوره لقمان که و از جمله مردمان است کسی که میخرد آلت غفلت از حق را
از جمله لهو برای اینکه کمراه کند مردمان را از حق که راه الله تعالی است بی دانشی و فرا کیرد حق را خوار و بی اعتبار
ایشان جمعیند که برای ایشان است عذابی خوار کننده اکر کوئی که لهو الحدیث اخص از غناء است و وعید
بر اخص لازم ندارد وعید بر اعم را کوییم تعلیل وعید بر اخص که مشترک باشد میان آن و میان سایر افراد
اعم ظاهر است در وعید بر اعم و اضلال از سبیل الله مشترک است میان جمیع افراد غناء و این دعوی از کسی
داند نیز اکر ظاهر عموم آیتی تخصیص و تاویل ندارد مقبول است پنجم اصل عن مهران بن محمد عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول الغناء مما قال الله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل
عن سبیل الله شرح ابی در بعض نسخ نیست و ظاهر است از شرح حدیث سابق ششم اصل عن ابی الصباح
عن ابی عبد الله علیه السلم قال في قول الله عز وجل لا یشهدون الزور قال الغناء شرح روایتست از ابو الصباح
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی کفت که در قول الله عز وجل در وصف عباد الرحمن در سوره فرقان که حاضر نمیشوند ناحق را
امام کفت که زور غناء است هفتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
انهاكم عن الزفن والمزمار وعن الكوبات والكبرات شرح الزفن بفتح زای با نقطه و سکون
فاء مصدر باب ضرب رقص المزمار بکسر میم و سکون زای با نقطه و رای بی نقطه نای و صنا الکوبات بضم کاف
و سکون واو و بای یکنقطه جمع کوبه نقاره های کوچک که یک روی میباشد و دهلهای کوچک که دو رو میباشد
و بربطها الکبرات بفتح کاف و فتح بای یکنقطه و رای بی نقطه جمع کبر بفتح کاف و فتح با نقاره های بزرک و دهلهای
بزرک یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نهی میکنم شما را
از رقص و نای و از نقاره های کوچک و نقاره های بزرک هشتم اصل عن الوشاء قال سمعت ابا الحسن
الحسن الرضا علیه السلم یقول سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الغناء فقال هو قول الله عز وجل ومن الناس
من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله شرح مضمون این ظاهر است از حدیث چهارم این باب
نهم اصل عن ابی ایوب الخزاز قال نزلنا المدینة فاتینا ابا عبد الله علیه السلم فقال لنا این

اکر کوئی

نزلتم

نزلتم قلنا علی فلان صاحب القیان فقال کونوا کراما فوالله ما علمنا ما اراد به وظننا انه یقول
تفضلوا علیه فعدنا الیه فقلنا انا لا ندری ما اردت بقولك کونوا کراما فقال اما سمعتم
الله عز وجل یقول فی کتابه واذا مروا باللغو مروا کراما شرح خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای
با نقطه اول است القیان بکسر قاف و تخفیف یای دو نقطه در پایین جمع قینه بفتح قاف و سکون یای دو نقطه
یا کنیزان سرود کن یا زنان سرود کن یعنی روایتست از ابی ایوب خز فروش کفت که فرود آمدیم در مدینه
پس آمدیم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس کفت ما را که کجا فرود آمدید کفتیم که بر فلان صاحب کنیزان سرود کن پس امام
کفت که باشید کریمان پس بخدا قسم که بعد از بیرون رفتن ندانستیم که چه اراده کرد باین کلام و کمان کردیم که او میکوید
که تفضل کنید بر او به بر ادن مال پس بر کشتیم سوی امام پس کفتیم که بدرستی که ما نمیدانیم که چه اراده کردی بقول تو که
باشید کریمان پس امام کفت که آیا نشنیدید از الله عز وجل که میکوید در کتاب خود در وصف عباد الرحمن در سوره فرقان
که و چون کذشتند بچیزی که هرزه است کذشتند بر حالی که کریمانند مراد اینست که هر که کوش انداز دیا ملتفت نشود
بچیزی که هرزه است لسم است و شما چنان مباشید دهم اصل عن مسعدة بن زیاد قال کنت عند
ابی عبد الله علیه السلم فقال له رجل بابی انت وامی انی ادخل کنیفا لی ولی جیران وعندهم جوار یتغنین
ویضربن بالعود فربما اطلت الجلوس استماعا منی لهن فقال لا تفعل فقال الرجل والله ما اتیتهن
انما هو سماع اسمعه باذنی فقال لله انت اما سمعت الله عز وجل یقول ان السمع والبصر والفؤاد
کل اولئك كان عنه مسئولا شرح یتغنین بغین با نقطه و نون مشدده مفتوحه و سکون یای دو نقطه در
پایین بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب تفعل است ما اتیتهن بهمزه والف و کسر تای دو نقطه در بالا و سکون
یای دو نقطه در پایین و کسر ها و تشدید نون مفتوحه اشارتست باینکه آمدن بخانه ایشان باعث رواج کار
ایشان میشود و از افعال جوارح است که مسئول عنها است بخلاف آنچه من میکنم سماع بفتح سین مصدر برای
نوع است یا بمعنی اسم مفعول است بنا بر اول ضمیر هو راجع بصادر از آن مرد است و ضمیر منصوب در اسمعه
مفعول مطلق است و بنا بر دوم ضمیر هو راجع بصادر از کنیزان است و ضمیر اسمعه مفعول به است لله انت برای
تعجب از حال مخاطب است باعتبار اینکه افعال عجیبه صادر از الله تعالی میشود در سوره بنی اسرائیل چنین است و لا تقف
ما لیس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا و بیانش در کتاب الایمان والکفر در شرح
حدیث اول باب بعضهم که باب عنوان است یعنی روایتست از مسعده بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه
و دال بی نقطه ابن زیاد بکسر زای با نقطه و یای دو نقطه در پایین کفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم
پس کفت او را مردی که فدای تو باد پدرم و مادرم بدرستی که من داخل میشوم بیت الخلائی را که از من است و مرا
هستند همسایکان و نزد ایشانند کنیزانی که غناء میکنند و میزنند بربط پس بسا که دراز کردم نشستن را برای کوش

اند خشتی از من برای ایشان پس امام گفت که مکن پس گفت آن مرد که بخدا قسم که نمی آیم نزد ایشان در خانه ایشان
وجز این نیست که آنچه صدا میشنود از من شنیده نیست که میشنوم آن شنیدن بگوش خود پس امام گفت که عجب
کسی تو آیا نشنیدی تو آنرا که الله عز وجل که میگوید در سوره بنی اسرائیل که بدرستی که گوش و چشم و دل جمیع امثال آنها
از جوارح بود در شرایع انبیای اولو العزم سابق از کاری که غیر معلوم الجواز باشد پرسیده شده و معذب بس
در این شریعت بعد از فوت اسلام عود خواهد کرد **اصل** فقال بلى والله لکانی لم اسمع بهذه الایة
من کتاب الله من عربی ولا عجمی لا جرم انی لا اعود انشاء الله وانی لاستغفر الله فقال له قم
فاغتسل وصل ما بدا لک فانک کنت مقیما على امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت على
ذلک احمد الله وسله التوبة من کل ما یکره فانه لا یکره الا کل قبیح والقبیح دعه لاهله فان لکل
اهلا **شرح** کانی بفتح لام و فتح کاف و فتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم جواب قسم است با در بهذه برای تقویت عمل
تعدیه است الجرم بفتح جیم و فتح راء بی نقطه و تخفیف میم جاره انی بفتح و کسر همزه میتواند بود ابن هشام در توضیح
در بیان مواضع جواز فتح و کسر ان گفته که والتاسع ان تقع بعد لا جرم والغالب الفتح نحو لا جرم ان الله یعلم فالفتح
عند سیبویه على ان جرم فعل ماض وان وصلتها فاعل ای وجب ان الله یعلم وصلته و عند الفراء على ان لا جرم بمنزلة
لا رجل ومعناها لا بد ومن بعدهما مقدرة والکسر على ما حکاه الفراء من ان بعضهم ینزلها منزلة الیمین فیقول انه عظیم
اشارتست باینکه استماع غنا از جمله گناهان کبیره است موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب گان متوسط
شده میان دو جزء صیغه تعجب برای نقل بزمان ماضی ببین اسوء بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است حالک منصوبست
مت بضم میم و کسر میم و تشدید تاء دو نقطه در بالا مفتوحه است احمد بصیغه امر باب علم است التوبه بازگشت از چیزی
و آن دو قسم است اول تجاوز الله تعالى از گناه کسی دوم پشیمانی بنده از گناه خودش و بنابر دوم سله التوبة معنی
سله بمعنی توفیق التوبه است یکره بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است و مراد بکراهت اینجا آنست که مذکور است
بعد از این آیت در آیت کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها پس زیاد کردن کل در الا کل قبیح برای موافقت لفظ قرآنست
و بنابر این تقریر منافات نیست میان این حدیث و میان امثال آیت سوره توبه ولکن کره الله انبعاثهم و بیان امثال
این شد در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بیست و پنجم که باب فی انه لا یکون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة
یعنی پس آن مرد گفت که بلی شنیده ام بخدا قسم که هر اینه گویا که من نشنیده ام این آیت را از جمله قرآن از عرب و از
عجم نیست چاره از اینکه من برنگردم سوی آن عمل انشاء الله و بدرستی که من هر آینه استغفار میکنم الله را پس امام گفت
او را که برخیز پس برخیز پس غسل توبه کن و بگزار از نماز آنچه را که بخاطر رسید ترا چه بدرستی که تو بودی مستمر بر کاری
بزرگ چه بسیار بد میبود که حال تو اگر میمردی بر آن عمل حمد کن الله را و طلب کن از او تجاوز از هر چه کراهت میکند
آنرا در ذیل این آیت چه بدرستی که او کراهت نمیکند در اینجا مگر هر بد را و بد را بگذار آنرا برای اهلش چه بدرستی که برای

هر یک

هر یک از نیک و بد است اهلی که لایق بهمانند **یازدهم اصل** عن عمران الزعفرانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال من
انعم الله علیه بنعمة فجاء عند تلک النعمة بمزمار فقد کفرها ومن اصیب بمصیبة فجاء عند تلک المصیبة
بنائحة فقد کفرها **شرح** مراد بنائحه اینجا زنی است که اکتفا باصل نوحه نکند بلکه در ضمن آن غنا میکرده باشد
مثل اینکه سخنهای لغو میگفته باشد موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در کتاب الحجه در حدیث هفدهم باب ما یفصل
به بین دعوى المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است که انما تحتاج المراة فی الماتم الى النوح لتسیل دمعتها
ولا ینبغی لها ان تقول هجرا پس این حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب المعیشة در احادیث باب کسب النائحة که باب
سی و پنجم است **یعنی** روایت است از عمران زعفرانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که انعام کرد الله تعالى
بر او بنعمتی پس آورد نزد آن نعمت نای پس بتحقیق نشناخت حق آن نعمت را و هر که گرفتار شد بمصیبتی عزیزی پس
آورد نزد آن مصیبت نوحه گری را پس بتحقیق نشناخته حق آن مصیبت را **دوازدهم اصل** عن عبد الاعلى
قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الغناء وقلت انهم یزعمون ان رسول الله صلى الله علیه وآله رخص فی ان
یقال جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحییکم فقال کذبوا ان الله عز وجل یقول وما خلقنا السماء والارض
وما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق على
الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون ثم قال ویل لفلان مما یصف رجل لم یحضر
المجلس **شرح** ضمیر انهم راجع بمخالفان است که روایات عجیبه و اکاذیب غریبه برای رواج باطل کرده اند مثل
آنچه بخاری در کتاب خود نقل کرده در باب — که جمعی از بازیگران اهل حبشه بازیچه
ساخته بودند و او عایشه را بر دوش گرفته بود برای اینکه تماشا کند و در آخر گفت که هل شبعت شبعت یا حمیراء
و شاید که فلان عبارت باشد از یکی از محدثان مخالفان که داخل راویان امثال این ترانه است و از این قبیل است روایات
مخالفان برای رواج بازیچه بر اختلاف در فتوی از روی ظن و تلون در احکام شرعیه از روی اجتهاد چنانچه گذشت
در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد و شصت و سوم است در
توضیح آیت سوره نحل ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب تا آخر و شاید که لهو در این عبارت از بازیچه اختلاف
از روی ظن و اجتهاد باشد جئناکم بکسر جیم و سکون همزه بصیغه ماضی معتل العین و مهموز اللام باب ضرب است
حیونا بفتح حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مضمومه بصیغه امر معتل اللام والعین معتل اللام باب تفعیل است
نحییکم بضم نون و فتح حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره مجزوم است در جواب امر و خبر مبتدای محذوف
بتقدیر هو و این کلام را اول نسبت **یعنی** روایت است از عبد الاعلى گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سرود
و گفتم که بدرستی که مخالفان دعوی میکنند که رسول الله صلى الله علیه وآله رخصت داد در اینکه گفته شود جئناکم جئناکم حیونا
حیونا نحییکم که سرودیست معروف میان عرب پس امام گفت که دروغ گفتند بیان این آنکه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره

در متفح عنه این تغییر نموده

انبیا که و بنا فریدیم اسمان و زمین را و آنچه را که در میان دو هست بر حالی که بازیگران باشیم اگر میخواستیم که فرا گیریم بازیچه را
هر آینه فرا میگرفتیم آنرا از جانب خود اگر میبودیم کارکنان بازیچه بلکه میکوبیم بحق بر باطل پس تباه میکند دماغ باطل را
پس ناگاه باطل مضمحل است و شما راست وای بسبب آنچه بیان میکنید در مدح خود رائی و اجتهاد که بازیچه است
بعد از ان امام گفت که وای بر فلان برای فلان است بسبب آنچه بیان میکند او مرد یعنی که حاضر شود در ان مجلس یعنی
که ابو حنیفه باشد که بازیچه اختلاف از روی ظن و اجتهاد را رواج میداده و وصف آن میکرده و بنا بر این باید
که حق عبارت از محکمات ناهیه از اختلاف از روی ظن باشد و باطل عبارت از اجتهاد ظنی در دین باشد
و وصف عبارت از مدح اجتهاد باشد و هر گاه بطلان آنها ظاهر شود بطلان سایر لهوها ظاهر میشود بطریق اولی
سیزدهم اصل عن محمد بن مسلم و ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل والذین
لا یشهدون الزور قال هو الغناء شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب چهاردهم اصل
عن اسحق بن جریر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان شیطانا یقال له القفندر اذا ضرب فی منزل
الرجل اربعین صباحا بالبربط و دخل علیه الرجال وضع ذلک الشیطان کل عضو منه
علی مثله من صاحب البیت ثم نفخ فیه نفخة فلا یغار بعدها حتی تؤتی نساؤه فلا یغار
شرح این گذشت در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب الغیرة که باب صد و هفتاد و هفتم است قفندر بفتح قاف
و فتح فا و سکون نون و فتح دال بی نقطه و رای بی نقطه در اصل بمعنی بدصورت است ضرب بصیغه مجهول حرف است جمله اذا
ضرب تا آخر جزا ان است بربط بفتح بای یک نقطه و سکون رای بی نقطه و فتح بای یک نقطه دوم و طای بی نقطه معرب بربط
بکسر رای است بمعنی سینه اردک و مراد سازیست معروف که آنرا عود نیز مینامند بالبربط نایب فاعل است
دخل بصیغه معلوم است گذاشتن شیطان هر عضو خود را بر مثل آن از ان مرد بکیفیتی نیست بلکه بد فعالیست
و چنانچه ظاهر میشود در حدیث هفدهم این باب یغار بغین بانقطه و الف و رای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
علم است یعنی روایت است از اسحق بن جریر بفتح جیم و کسر رای بی نقطه اول گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که بدرستی که شیطانی که گفته میشود او را قفندر چون زده شود در خانه مردی چهل روز بربط و داخل
شوند بر او مردان برای استماع یا برای تعلم میگذارد آن شیطان هر عضوی از خود را بر مثل آن عضو از صاحب
آن خانه بعد از ان آن شیطان میدمد در او دمیدنی پس آن مرد غیرت نمیورزد بعد از ان نفخه تا آنکه جماع کرده میشوند
زنان او پس غیرت نمیورزد پانزدهم اصل عن زید الشحام قال قال ابو عبد الله علیه السلام بیت الغناء
لا تؤمن فیه الفجیعة و لا تجاب فیه الدعوة و لا یدخله الملک شرح تؤمن بهمزه بصیغه مضارع
غایبه یا غایب مجهول باب علم است بجای به در بعض نسخ فیها است و هر دو یک معنی است الفجیعة بفتح فا و کسر جیم و سکون
یا و نقطه در پایین و عین بی نقطه مرگ عزیزان و مانند آن و آن مرفوع و نایب فاعل است یعنی روایت است

ازز دید بیه فروش

ازز بیه فروش گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ما خانه سرود ما مون نمیشود در ان مصیبت و قبول
کرده نمیشود در ان دعا که باعث دفع مصیبت میباشد و داخل نمیشود از فرشته که باعث برکت میباشد شانزدهم
اصل عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الغناء مجلس لا ینظر الله الی اهله و هو
مما قال الله عز و جل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله شرح مجلس بجیم
و شین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال یا اسم مکان باب ضرب است و بنا بر اول مراد اینست که غنا بسیار دارد
و باعث گرمی هنگامه است و بنا بر دوم از قبیل مبالغه است باعتبار اینکه از بسکه هنگامه گرم کن است
گویا که خود نفس هنگامه است من در مما برای تبعیض است و اشارتست باینکه میان لهو الحدیث و غنا عموم و خصوص
من وجه است و این مبنی بر بعض استعمالات لفظ غناست چنانچه گذشت در شرح عنوان این باب
یعنی روایت است از حسن بن هرون گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که سرود نشانند است
که نظر رحمت نمیکند الله تعالی سوی اهل آن و آن از جمله چیزیست که گفت الله عز و جل در سوره لقمان که واز
جمله مردمان هست کسی که میخرد بازیچه گفتگو را برای اینکه گمراه کند مردمان را از حق بیان این در شرح حدیث
چهارم این باب هفدهم اصل عن ابی داود المسترق قال من ضرب فی بیته بربطا اربعین
یوما سلط الله علیه شیطانا یقال له القفندر فلا یبقی عضو من اعضائه الا قعد علیه
فاذا کان کذلک نزع منه الحیاء و لم یبال ما قال و لا ما قیل فیه شرح مسترق برای بی نقطه مکسوره
و تشدید قاف بیان شد در شرح حدیث سوم باب آخر منه که باب دوم است و روایت او از سفیان بن مصعب از
امام جعفر صادق علیه السلام میباشد نزع بنون و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است
لم یبال بیای یک نقطه و کسر لام بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب مفاعله است یعنی روایت است از
ابو داود مسترق گفت در کتاب روایت خود که هر که زده شود در خانه او بربطی در چهل روز مسلط میکند الله تعالی
بر او شیطانی را که گفته میشود او را قفندر پس نمیماند عضوی از اعضای آن کس مگر آنکه شیطان آن شیطان می‌نشیند
بر آن بعضوی از خود که مثل آنست پس چون باشد چنان کنده میشود از آن کس حیا بن شرم و پروا نمیکند
آنچه را که گوید از فحش و مانند آن و نه آنچه را که گفته شود در حق او از فحش و مانند آن هجدهم اصل
عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الغناء و انا حاضر فقال لا تدخلوا بیوتا الله
معرض عن اهلها یعنی روایت است از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام او گفت
که امام پرسیده شد از سرود در حالی که من حاضر بودم پس امام گفت که داخل مشوید خانه‌هائی را که الله تعالی
رو گردانست از اهل آن خانه‌ها نوزدهم اصل علی یا سر عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال من
نزه نفسه عن الغناء فان فی الجنة شجرة یامر الله عز و جل الریاح ان تحرکها فیسمع لها صوتا

لم يُسْمَعْ اَهْلُهُمْ مُنْكَراً وَمِمَّنْ لم يسكن وَمَنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنْهُ لَمْ يَسْمَعْ **شرح** نزه بنون وزای بانقطه از باب
تفعیل است یا بر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ان بتقدیر بان است ونسبت تحریک بریاح از قبیل
اسناد مجازی است پس امر نیز بنوعی از مجاز است یسمع در اول وسوم بصیغه معلوم است و در دوم بصیغه مجهول
لم ینزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است **یعنی** روایت است از یاسر از امام رضا صلوات الله علیه گفت کسی که
باز نداشت خودش را از سرود پس بنزرگی که درخت درختست که امر میکند الله عز وجل بادها را باینکه جنبانند آن
درخت را پس میشنود برای آن درخت آوازی که شنیده نشده مثل آن در دنیا و هر که باز نایستاد از سرود
نمیشنود آواز آن درخت را **بیستم اصل** عن کلیب الصیداوی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ضرب العیدان یُنْبِتُ النفاق فی القلب کما یُنْبِتُ الماءُ الخُضْرَةَ **شرح** العیدان بکسر
عین بینقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و دال بینقطه جمع عود چوبها و مراد اینجا سازها است زیرا که اکثر
آنها از چوب است یا مراد سازیست معروف بعود که آنرا بربط نیز مینامند ینبت از باب افعال است الخضره
بضم خاء بانقطه وسکون ضاد بانقطه و راء بینقطه سبزه **یعنی** روایت است از کلیب گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که شنیدم از امام جعفر صادق زدن سازها میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب سبزه را **بیست و یکم**
اصل عن موسی بن حبیب عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال لا یقدس الله اُمَّةً فیها بَرْبَطٌ
یُقَعْقَعُ وَنایَةٌ تُفَجَّعُ **شرح** یقدس بقاف و دال بینقطه و سین بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل است التقدیس پاک شمردن از نالایق الله منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول امه مرفوع و بنا بر
دوم منصوب است یقعقع بدو قاف و دو عین بینقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب فعلله است القعقعه با آواز
در آوردن چیزی که خشک است ابن اثیر در نهایه فیه اخذ بحلقة الجنة فقعقعها ای احرکها التصویت النایه
بنون و الف و کسر یاء دو نقطه و هاء ماهر در فن خور و مراد اینجا استاد دقیقه شناس فن موسیقی است تفجع
بفا و جیم و عین بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التفجیع بدرد آوردن مشهور در مدح خواننده
اینست که بسیار بدرد و سوز میخواند و مراد اینست که خوش آواز و ماهر در فن خوانندگیست **یعنی** روایت است
از موسی بن حبیب بفتح حاء بینقطه و کسر باء یک نقطه از علی بن الحسین صلوات الله علیهما گفت که پاک نشمرد
الله تعالی گروهی که در ایشان است بربطی که با آواز در آورده میشود و استاد خواننده که بدرد می آورد
بیست و دوم اصل عن جهم بن حمید قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اَنّی کُنْتَ فَظَنَنْتُ انه قد عرف الموضع
فقلت جعلت فداک انی کنت مررتُ بفلانٍ فاحتبسنی فدخلتُ الی داره ونظرتُ
الی جواریه فقال ذاک مجلسٌ لا ینظر الله عز وجل الی اهله امنت الله علی اهلک ومالک
شرح انی کنت در اول بفتح همزه و تشدید نون و الف و صیغه مخاطب است و در دوم بکسر همزه و تشدید نون

مکسوره

مکسوره و ضمیر متکلم و صیغه متکلم است فظننت اشارتست باینکه اگر میدانستم که او نمیداند جای دیگر را میگفتم
که آن نیز رسیده است امنت بنون بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب علم بتقدیر استفهام توبیخی است الله منصوبست
و این اشارتست بایت سوره اعراف افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و ایت سوره ملک
اامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض **یعنی** روایت است از جهم بفتح جیم و سکون هاء و ابن حمید بضم حاء بینقطه و فتح
میم و سکون یاء دو نقطه در پایین گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که کجا بودی پس گمان کردم که او بتحقیق دانسته
آنجا را پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که من بودم که گذشتم بفلان پس نگاه داشت مرا پس داخل شدم سوی سرای
او و نگاه کردم سوی کنیزان سرودکن او پس امام گفت که این مجلسی است که نظر رحمت نمیکند الله عز وجل سوی اهل آن
ایا امین شدی از الله تعالی بر اهل تو و مال تو **بیست و سوم اصل** عن عنبسة عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اِسْتِماعُ اللَّهْوِ وَالْغِناءِ یُنْبِتُ النِّفاقَ فی الْقَلْبِ کَما یُنْبِتُ الْماءُ الزَّرْعَ **شرح** روایت است از عنبسه
بفتح عین بینقطه و سکون نون و فتح باء یک نقطه و سین بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدن بازیچه
و سرود میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب زراعت را **بیست و چهارم اصل** عن الحسن بن علی بن یقطین
عن ابی جعفر علیه السلام قال مَنْ اَصْغی اِلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَاِنْ کانَ النّاطِقُ یُؤَدّی عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
فَقَدْ عَبَدَ اللهَ وان کان النّاطِقُ یودی عن الشیطان فَقَدْ عَبَدَ الشیطانَ **شرح** روایت است از
حسن بن علی بن یقطین از امام محمد تقی علیه السلام گفت که هر که گوش انداخت سوی گوینده پس بتحقیق پرستید او را پس
اگر باشد آن گوینده که رساند از جانب الله عز وجل پس بتحقیق پرستیده الله تعالی را و اگر باشد آن گوینده که
رساند از جانب شیطان پس بتحقیق پرستیده شیطان را مراد اینست که شنیدن حق پرستش الله تعالی است که مذکور است
در آیت سوره یس و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم و شنیدن لغو پرستش شیطان است که مذکور است در آیت سوره
یس الم اعهد الیکم ان لا تعبدوا الشیطان و اقسام لغو مذکور شد در شرح عنوان این باب **بیست و پنجم اصل** عن یونس قال سالت الخراسانی
صلوات الله علیه فقلت اِنَّ العَبّاسیَّ ذَکَرَ اَنَّکَ تُرَخِّصُ فی الْغِناءِ فَقالَ کَذَبَ الزِّنْدیقُ
ما هکذا قُلْتُ له سالنی عن الغِناءِ فَقُلْتُ له اِنَّ رَجُلاً اتی ابا جعفر علیه السلام فسأله عن الغناء
فَقالَ یا فُلانُ اِذا مَیَّزَ اللهُ بین الحَقِّ وَالباطِلِ فانی یَکُونُ الغِناءُ فَقالَ مع الباطِلِ فَقالَ قَدْ
حَکَمْتَ **شرح** در بعض نسخ عباسی بیاء است و در بعضی بی یاء است و بنا بر اول اشاره که مراد مامون است
و نسبت زندقه بخلفاء عباسیه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب فیه ذکر الصحیفة والجفر تا آخر که باب
چهلم است و سعی مامون در ترویج کتب زنادقه و فلاسفه مثل کتب ارسطو بیشتر از دیگران کم بوده و بنا بر دوم
میتواند بود که برادر امام رضا علیه السلام باشد و مخالفتهای او با امام علیه السلام مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث
یازدهم باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب هفتاد و یکم است بین الحق والباطل اشارتست

بآیت سورۀ حج ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه هو الباطل و مراد اینست که هرچه بکار آمدنی
راه عبادت الله تعالی است و هرچه لغو است راه عبادت شیطان است و غنا داخل لغو است روایتست
از یونس بن عبدالرحمن گفت که پرسیدم ساکن خراسان امام رضا صلوات الله علیه را گفتم که بدرستی که خلیفه عباسی
ذکر کرده از اینکه تو رخصت میدهی در سرود پس امام گفت که دروغ گفت آن زندیق بچنین گفتم او را باو
این آنکه پرسید مرا از سرود پس گفتم او را که بدرستی که مردی آمد نزد امام محمد باقر علیه السلم پس پرسید امام را از سرود
پس امام گفت که ای فلان چون تمیز کند الله تعالی در روز قیامت میان بکار آمدنی و میان بکار نیامدنی پس در کجا
میباشد سرود پس آن مرد گفت که با بکار نیامدنی پس امام گفت که بتحقیق حکم کردی بآنکه سرود از جانب
شیطان است زیرا که هر باطل از جانب اوست بابی و هفتم اصل باب النرد والشطرنج شرح
این باب بیان نرد و شطرنج از جملۀ آلات قمار است و درین باب هفده حدیثست اول اصل عن معمر بن خلاد
عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال النرد والشطرنج والاربعة عشر بمنزلة واحدة و کل ما قومر
علیه فهو میسر شرح اربعة عشر عبارتست از تخته که دران چهارده گودالست هفت در جانبی و هفت
در جانبی در پهلوی یکدیگر و از امنقله بفتح میم و سکون نون و فتح قاف مینامند و دران گودالها سنگریزها یا مانند
آنها میباشد و از گودالی بگودالی نقل کرده میشود در بازی و مقصود اینست که اربعة عشر مثل نرد و شطرنج است
باعتبار اینکه در منطوق میسر داخل است چون آنها نیز قسمی از بساط قمار است فرق اینست که آنها حادث شده
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بخلاف نرد و شطرنج و اما سایر اقسام آلات قمار پس داخل مفهوم میسر است
و داخل منطوق نیست بنا بر اینکه میسر مذکور است در آیۀ سورۀ مایده که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشیطان بصیغۀ اسم مکان از باب ضرب است یعنی روایتست از معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم
مفتوحه و رای بی نقطه ابن خلاد بفتح خای با نقطه و تشدید لام از امام رضا صلوات الله علیه گفت که نرد و شطرنج و اربعة عشر
در یکمرتبه است و هرچه قمار کرده شود بر آن پس آن در حکم میسر است دوم اصل عن زید الشحام قال سألت
ابا عبدالله علیه السلم عن قوله عزوجل فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور فقال الرجس
من الاوثان الشطرنج و قول الزور الغناء شرح مشهور میان مفسران عامه اینست که من اینجا بیانیه است
و بیان مفرد بجمع شده و ظاهر این حدیث اینست که من برای تبعیض مجازی است مثل من در آنچه مذکور است که
فقال انه منی وانا منه فقال جبرئیل وانا منکما یا محمد در کتف بالر و ضعه الله کی [illegible] از حدیث آدم علیه السلم مع
الشجرة زیرا که مراد بیان موافقت و مماثلت است چنانچه در میان جزو و کل متشابه الاجزا میباشد و اینجا
میگوییم که رجس بمعنی نجس است و عبارتست از خمر و میسر و ازلام و اوثان عبارتست از انصاب که مذکور است
در آیۀ سورۀ مایده یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان

فاجتنبوه لعلکم تفلحون

فاجتنبوه لعلکم تفلحون و من برای بیان مماثلت است در گناه موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث
آخر باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است که و شرب الخمر لان الله عزوجل نهی عنها کما نهی عن عبادة الاوثان و هم
و موافق آنچه گذشت در بعضی احادیث باب مدمن الخمر که باب بیستم است و باب بعد از آن و اشارت باین شد در
کتاب الاطعمه در باب اول در شرح هو قال مدمن الخمر کعابد وثن و ذکر شطرنج در این حدیث بعنوان تمثیل است و مبنی بر تفسیر
میسر بشطرنج است موافق آنچه می آید در حدیث ششم این باب و بیان میشود تفسیر قول الزور بغناء مشتمل بر مسامحه است
زیرا که زور بمعنی باطل است پس قول الزور بعضی افراد غناء است چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در تفسیر غناء
در شرح عنوان باب سابق موافق آنچه گذشت در حدیث ششم باب سابق یعنی روایتست از زید شحام گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عزوجل در سورۀ حج که پس اجتناب کنید پلید از قبیل اوثان را و اجتناب کنید قول ناحق را
پس امام گفت که پلید از قبیل اوثان را شطرنج است مثلا و قول ناحق غناء است سوم اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه الشطرنج والنرد هما المیسر شرح روایتست از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که شطرنج و نرد آن دو است میسر که مذکور است
در آیت سورۀ مایده که انما الخمر والمیسر مراد اینست که میسر بصیغۀ اسم مکان باب ضرب است و در منطوق آن غیر بساط شطرنج
و بساط نرد داخل نیست زیرا که غیر آن دو بساط نبوده در وقت نزول این آیت در مدینه اگرچه بعد از آن حادث
شده باشد و سایر الات قمار داخل در مفهوم این آیتست پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب
چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلم قال الشطرنج من الباطل شرح روایتست از کسی که ذکر کرد
حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شطرنج از جملۀ بکار نیامدنیست مراد اینست که از جملۀ عبادت شیطانست
موافق آیت سورۀ حج ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه هو الباطل چنانچه گذشت در شرح حدیث
آخر باب سابق پنجم اصل عن عمر بن یزید عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان الله عزوجل فی کل لیلة من شهر رمضان
عتقاء من النار الا من افطر علی مسکر او مشاحن او صاحب شاهین قال قلت وای شی صاحب
شاهین قال الشطرنج شرح مضمون صدر این گذشت در حدیث ششم باب اخذ منه که باب شانزدهم است بعضی
الا مع غیرست و بعضی عتقاء است و چون الصبور حرفست اعراب آن در مضاف الیه آن میباشد پس
رفع مشاحن بر محل عتقاء است المشاحن بشین با نقطه و حاء بی نقطه بصیغۀ اسم فاعل باب مفاعله عداوت کننده
مثل کسی که خلاف از روی ظن و تفرق در دین کند صاحب قاموس گفته و المشاحن المذکور فی الحدیث صاحب البدعة
التارک للجماعة شاهین بفتح هاء تثنیۀ شاه است که در اصل لفظ عجمی است الشطرنج تفسیر شاهین است و تفسیر صاحب
نیست و تسمیۀ شطرنج بشاهین باعتبار اینست که دو کس صورت دو شاه و دو لشکر در خانهای آن که هشت در
هشت است میگذارند و طرح جنگ میان آنها می اندازند و چون یک شاه مات میشود صاحبش با خبر است یعنی
روایتست از عمر بن یزید از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که الله عزوجل رسته رستهٔ از ماه رمضان آزادانی

مناهنا

از آتش جهنم که غیر کسی اند که افطار کرد درست کننده یا کسی که خلاف از روی ظن کند یا کسی که صاحب دو نشاه باشد
راوی گفت گه گفتم وچه چیزست صاحب شاهین امام گفت که شاهین شطرنج است **ششم اصل** عن زرارة نشیب
عن ابی عبدالله علیه السلم انه سُئِلَ عن الشَّطْرَنْجِ وعن لعبة شَبِيبٍ التی یقال لها لعبة الامیر وعن لعبة
الثلث فقال أَرَأَيْتَكَ اذا میز الحق والباطل مع ایهما یکون قال قلت مَعَ الْبَاطِلِ قال فَلَا خَيْرَ
فیه **شرح** اللعبة بضم لام وسکون عین بینقطه و بای یکنقطه آنچه بآن بازی کنند مثل آلات قمار شبیب بفتح
شین بانقطه وکسر بای یکنقطه اول وسکون یای دونقطه در پایین امیر جمعی از خوارج بوده و آلت قماری وضع
کرده بفکر خود وثلث بفتح ثای سه نقطه اول وتخفیف لام و الف بمعنی سه است ولعبة الثلث عبارتست از سدر
که بیان میشود در شرح حدیث نهم این باب ارایتک بهمزه استفهام وصیغه ماضی مخاطب معلوم باب منع وکاف علامت
خطاب مفتوحه بمعنی اخبرنا است میز بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است الحق والباطل اشارتست بآیت سوره حج
که مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب ضمیر یکون وضمیر فیه راجع بشطرنج است بعنوان تنازع **یعنی** روایتست از زراره
از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام پرسیده شد از شطرنج واز آلت قمار شبیب که گفته میشود از آلت قمار
امیر واز آلت قمار سه در پس امام گفت که خبر ده مرا که چون تمیز کرده شود میان حق وباطل در روز قیامت با کدام
آن دو بیا باشد راوی گفت که گفتم که با باطل امام گفت که پس نیست خیری در آن **هفتم اصل** عن ابن ابی عمیر عن بعض
اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلم فی قول الله عز وجل فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور
قال الرجس من الاوثان هو الشطرنج وقول الزور الغناء **شرح** اینموافق حدیث دوم این باب است
هشتم اصل عن عبد الملک القمی قال کنت انا وادریس اخی عند ابی عبدالله علیه السلم فقال ادریس
جعلنا الله فداک ما المیسر فقال ابو عبدالله علیه السلم هی الشطرنج قال فقلت انا انهم یقولون انها
النرد قال والنرد ایضا **شرح** میسر بفتح میم وسکون یای دونقطه در پایین وکسر سین بینقطه بصیغه اسم مکان
باب ضرب است بمعنی بساط قمار است واکر بمعنی آلت قمار میبود بکسر میم وفتح سین میبود واز آنچه گذشت در شرح حدیث
اول وسوم این باب ظاهر میشود که نهی اولا متعلق بشطرنج ونرد است که دو قسم بساط قمار است وآلات قمار
دیگر ملحق بآنها شده تانیث ضمیر هی باعتبار ارجاع بعده میسر است وحصر در شطرنج مبنی بر آنست که استمرار انبساط
آن بساط در مدتی مدید بیشتر است زیرا که آن قمار محتاج است بفکرهای دور و دراز از طرفین بخلاف بساط نرد **یعنی**
روایتست از عبد الملک قمی گفت که بودم من وادریس برادرم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت ادریس که گرداناد
الله تعالی سرهای تو چیست میسر که در آیه سوره مائده است که انما الخمر والمیسر گفت امام جعفر صادق علیه السلم که عمده
آن شطرنج است عبد الملک گفت که پس گفتم من که بدرستی که مردمان میگویند بدرستی که آن نرد است امام گفت که ونرد
نیز داخل منطوق میسر است لیک شطرنج عمده تر از آنست **نهم اصل** عن الفضیل قال سالت ابا جعفر
علیه السلم عن هذه الاشیاء التی یلعب بها الناس النرد والشطرنج حتی انتهیت الی السدر فقال

اذا میز الله بین الحق والباطل فی ایهما تکون قلت مَعَ الْبَاطِلِ قال فَمَا لَكَ وَلِلْبَاطِلِ **شرح** سدر
بکسر وضم سین بینقطه وتشدید دال بینقطه وراء بینقطه آلت قمار است برای اطفال وآن معرب سه در است ابن اثیر
در نهایه گفته که و فی حدیث بعضهم قال رایت ابا هریره یلعب السدر السدر لعبة یقامر بها وتکسر سینها وتضم وهی
فارسیة معربة عن ثلاثة ابواب وصاحب قاموس گفته که وکُقُبَّر لعبة للصبیان **یعنی** روایتست از فضیل بن یسار
گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از این چیزها که قمار بازی میکنند بآنها مردمان که نرد است وشطرنج است
تا آنکه رسیدم سوی سه در پس امام گفت که چون تمیز کند الله تعالی در روز قیامت میان حق وباطل که مذکورست
در آیت سوره حج در کدام آن دو میباشد اینها گفتم که با باطل امام گفت که پس چکار است ترا و باطل را با یکدیگر
دهم اصل عن الحسین بن عمر بن یزید عن ابی عبدالله علیه السلم قال یغفر الله فی شهر رمضان الا الثلثة
صَاحِبُ مُسْكِرٍ اَوْ صَاحِبُ شَاهَيْنِ اَوْ مُشَاحِنٌ **شرح** صاحب مرفوع وخبر مبتدای محذوفست یا مجرور بدل المنا
وبدل الثلثة است وباقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب **یازدهم اصل** عن عبدالله بن جندب عمن
اَخْبَرَهُ عن ابی عبدالله علیه السلم قال الشطرنج میسر والنرد میسر **شرح** روایتست از عبدالله بن جندب
بضم جیم وسکون نون وفتح دال بینقطه از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شطرنج بساط قمار است
ونرد بساط قمار است مراد اینست که هر یک از این دو داخل منطوق میسر است اولا چنانچه بیان شد در شرح
حدیث اول این باب **دوازدهم اصل** عن حماد بن عیسی قال دخل رجل من البصریین علی ابی الحسن
الاول علیه السلم فقال له جعلت فداک انی اَقْعُدُ مَعَ قَوْمٍ يَلْعَبُونَ بِالشِّطْرَنْجِ وَلَسْتُ اَلْعَبُ
بِهَا ولکن اَنْظُرُ فقال مَا لَكَ وَلِمَجْلِسٍ لَا يَنْظُرُ الله الی اَهْلِهِ **شرح** روایتست از حماد بن عیسی گفت که
داخل شد مردی از اهل بصره بر امام موسی کاظم علیه السلم پس گفت او را که قربانت شوم بدرستی که من مینشینم
با جمعی که بازی میکنند بشطرنج ونیستم که بازی کنم بآن عمده لیکن نگاه میکنم پس امام گفت که چکار است ترا و مجلس را
که نظر رحمت نمیکند الله سوی اهلش با یکدیگر **سیزدهم اصل** عن مسعدة بن زیاد عن ابی عبدالله علیه السلم
انه سُئِلَ عن الشطرنج فقال دَعُوا المجوسیة لاَهْلِهَا لعنها الله **شرح** المجوسیة دین کبران داشتن و
آلت قماری که شعار کبرانست این اشارتست باینکه اصل وضع شطرنج از کبران عجم بوده **یعنی** روایتست از مسعده
ابن زیاد از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از شطرنج پس گفت که بگذارید مجوسیت را برای اهلش لعنت
کناد ازو الله **چهاردهم اصل** عن محمد بن علی بن جعفر عن الرضا علیه السلم قال جاء رجل الی ابی جعفر علیه السلم
فقال یا ابا جعفر ما تقول فی الشطرنج التی یَلْعَبُ بها النَّاسُ فقال اَخْبَرَنِی ابی علی بن الحسین عن الحسین بن علی
عن امیر المومنین صلوات الله علیهم اجمعین قال قال رسول الله صلی الله علیه واله مَن کان ناطقاً
وکان مَنْطِقُهُ بِغَیْرِ ذِکْرِ الله جل وعز کان لاغیاً ومن کان صامتاً وکان صمته لغیر ذکر الله

كان ساهياً ثم سكت فقام الرجل وانصرف شرح تانيث الثم وضمير بها باعتبار نيست كه شطرنج آلت قمار است
يعني روايت است از محمد بن علي بن جعفر از امام رضا عليه السلام كه گفت كه آمد مردي سوي امام محمد باقر عليه السلام پس گفت كه اي
ابوجعفر چه ميگوئي در شطرنج كه بازي ميكنند با آن مردمان مراد خلفاي بني اميه و همانان انشا است پس امام گفت كه
خبر داد مرا پدرم علي بن الحسين از حسين بن علي از امير المومنين صلوات الله عليهم اجمعين گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله
كه هر كه باشد گوينده و باشد سخن گفتن او بغير ياد الله جل وعز شد هرزه گو و هر كه باشد ساكت و باشد سكوت
او براي غير ياد الله شد غافل بعد از آن امام ساكت شد براي مصلحت وقت پس برخواست آن مرد و برگشت
پانزدهم اصل عن ابن رئاب قال دخلت على ابي عبد الله عليه السلام فقلت جعلت فداك ما تقول
في الشطرنج فقال المقلب لها كالمقلب لحم الخنزير قلت ما على من قلب لحم الخنزير قال يغسل
يده شرح رئاب بكسر راء بي‌نقطه و تخفيف همزه و الف و باء يك نقطه است مقلب بقاف و باء يك نقطه بصيغه
اسم فاعل باب تفعيل است يعني روايت است از علي بن رئاب گفت كه داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلام پس گفتم كه
قربانت شوم چه ميگوئي در شطرنج پس امام گفت كه جنباننده آن مانند جنباننده گوشت خوك است گفتم كه
چيست بر كسي كه جنباند بدست خود گوشت خوك را گفت كه ميشويد دست خود را مراد اينست كه شطرنج و لحم
خنزير هر دو نجس است ليكن بر جنباننده لحم خنزير شستن دست واجب است چون نجاست آن سرايت كننده است
بخلاف جنباننده شطرنج زيرا كه نجاست آن سرايت كننده نيست اگرچه شستن دست مستحب باشد و اين
منافات ندارد با كاف تشبيه در كالمقلب لحم زيرا كه مشبه به اقوي ميباشد و بيان نجاست آلات قمار
و مانند آنها گذشت در كتاب الصلوة در شرح حديث پنجم باب شصت و پنجم كه باب الرجل يصلي في الثوب وهو
غير طاهر عالما او جاهلا است شانزدهم اصل عن سليمان الجعفري عن ابي الحسن الرضا عليه السلام
قال المطلع في الشطرنج كالمطلع في النار شرح مطلع بتشديد طاء بي‌نقطه مفتوحه كه دومش منقلب
از تاء افتعال و كسر لام است يعني روايت است از سليمان كه از اولاد جعفر طيار است از ابو الحسن امام رضا عليه السلام
گفت كه مشرف و نگاه كننده در شطرنج مانند مشرف و نگاه كننده در آتش جهنم است هفدهم اصل
عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن اللعب بالشطرنج والنرد
شرح لعب بفتح لام و سكون و كسر عين و بكسر لام و سكون عين مصدر باب علم است يعني روايت است از سكوني
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه نهي كرد رسول الله صلى الله عليه وآله از قمار بازي بشطرنج و نرد اصل تم كتاب
الاشربة والحمد لله وحده ويتلوه كتاب الزي والتجمل والمروة شرح اين از الحاقات كاتبان است
يعني تمام شد كتاب الاشربه و سپاس الله راست بتنهائي او و لاحق آن ميشود كتاب الزي والتجمل والمروه
فرغ الشارح خليل بن الغازي القزويني عفا الله عنه وعن والديه وعن اسرته من املاء شرح كتاب الاشربة

في يوم

في يوم الخميس العشرين من شهر صفر من شهور سنة ثمان وسبعين والف الهجرية حامدا مسلما مصليا تمت بالخير
هزاران درود و هزاران سلام بر محمد و آلش بتمام

صورت تحرير منتسخ عنه
بلغ قبالا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلم على اجمل خلق الله واحمدهم محمد وآله المعصومين اما بعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله عنهما بالنبي والوصي مامور شد بشرح كافي ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق رازي كليني بزبان فارسي وبانجام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعا وكتاب فضل القرآن وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنايز وكتاب الصلوة وكتاب الزكوة وكتاب الصيام وكتاب الحج وكتاب الجهاد وكتاب المعيشة وكتاب النكاح وكتاب العقيقة وكتاب الطلاق وكتاب العتق والتدبير والكتابة وكتاب الصيد وكتاب الذبايح وكتاب الاطعمة وكتاب الاشربة شروع نمود بتاريخ سه شنبه بيست ودوم شهر صفر سال هزار وهفتاد وهشت هجري بعون الله تعالى در شرح كتاب بيست وپنجم اصل كتاب الزي والتجمل والمروة

شرح الزي بكسر زاي با نقطه وتشديد ياي كه اولش منقلب از واو است طرز سلوك خواه زيبا وخواه زشت وخواه باعتبار لباس وخواه باعتبار خانه وخواه باعتبار غير اينها التجمل بجيم مصدر باب تفعل زيبا كردن زي خود المروة بضم ميم وضم راء بي نقطه وسكون واو وهمزه كه گاهي منقلب بواو ميشود مصدر باب حسن مردي بمعني زيبا كردن زي خود بروشي كه آدميانه باشد بمعني كه خالي از افراط وتفريط وماننداينها باشد وآن مذكور ميشود در حديث سيوم باب اول ودر حديث نهم باب بيست ويكم كه باب نوادر است ودر حديث دوم باب پنجاه وهفتم كه باب كراهة ادمان الدهن است يعني اين كتاب احاديث متعلقه بطرز سلوك وزيبا كردن طرز سلوك وآدميانه كردن طرز سلوك در بيان است ونه باب است اول باب التجمل واظهار النعمة دوم باب اللباس سيوم باب كراهية الشهرة چهارم باب لبس البياض پنجم باب لبس المعصفر ششم باب لبس السواد هفتم باب الكتان هشتم باب لبس الصوف والشعر والوبر نهم باب لبس الخز دهم باب الوشي يازدهم باب لبس الحرير والديباج دوازدهم باب تشمير الثياب سيزدهم باب القول عند لبس الجديد چهاردهم باب لبس الخلقان پانزدهم باب العمايم شانزدهم باب القلانس هفدهم باب الاحتذاء هجدهم باب الوان النعل نوزدهم باب الخف بيستم باب السنة في لبس الخف والنعل وخلعهما بيست ويكم باب الخواتيم بيست ودوم باب العقيق بيست وسوم باب الياقوت والزمرد بيست وچهارم باب الفيروزج بيست وپنجم باب الجزع اليماني

والبلور

والبلور بيست وششم باب نقش الخواتيم بيست وهفتم باب الحلي بيست وهشتم باب الفرش بيست ونهم باب نوادر سي ام باب الخضاب سي ويكم باب السواد والوسمة سي ودوم باب الخضاب بالحناء سي وسوم باب جز الشعر وحلقه سي وچهارم باب اتخاذ الشعر والفرق سي وپنجم باب اللحية والشارب سي وششم باب اخذ الشعر من الانف سي وهفتم باب التمشط سي وهشتم باب قص الاظفار سي ونهم باب جز الشيب ونتفه چهلم باب دفن الشعر والظفر چهل ويكم باب الكحل چهل ودوم باب السواك چهل وسيم باب الحمام چهل وچهارم باب غسل الراس چهل وپنجم باب النورة چهل وششم باب الابط چهل وهفتم باب الحناء بعد النورة چهل وهشتم باب الطيب چهل ونهم باب كراهية رد الطيب پنجاهم باب انواع الطيب پنجاه ويكم باب اصل الطيب پنجاه ودوم باب المسك پنجاه وسيم باب الغالية پنجاه وچهارم باب الخلوق پنجاه وپنجم باب البخور پنجاه وششم باب الادهان پنجاه وهفتم باب كراهة ادمان الدهن پنجاه وهشتم باب دهن البنفسج پنجاه ونهم باب دهن الخيري شصتم باب دهن البان شصت ويكم باب دهن الزنبق شصت ودوم باب دهن الحل شصت وسوم باب الرياحين شصت وچهارم باب سعة المنزل شصت وپنجم باب تزويق البيوت شصت وششم باب تشييد البناء شصت وهفتم باب تحجير السطوح شصت وهشتم باب نوادر شصت ونهم باب كراهية ان يبيت الانسان وحده والخصال المنهي عنها لعلة مخوفة باب اول اصل باب التجمل واظهار النعمة شرح والاظهار النعمة از قبيل عطف تفسير است ظاهر حديث اين باب اينست كه بجاي اين يا بااين لفظ والمروة بوده واز قلم كاتبان افتاده يعني اين باب بيان فضيلت تجمل واظهار نعمت است در اين باب نه حديث است اول اصل عن ابي بصير قال قال امير المومنين صلوات الله عليه ان الله جميل يحب الجمال ويحب ان يرى اثر نعمة على عبده شرح يرى بصيغه معلوم ومجهول ميتواند بود يعني روايت است از ابو بصير كه راوي امام محمد باقر وامام جعفر صادق عليهما السلام است گفت كه گفت امير المومنين صلوات الله عليه كه بدرستي كه الله متصف بصفت كمال است ودوست ميدارد اتصاف بصفت كمال را براي بنده كاملش ودوست ميدارد اينكه ببيند اثر نعمتهاي او را بر بنده او واشارت است بآيت سوره والضحى واما بنعمة ربك فحدث دوم اصل علي بن محمد رفعه عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا انعم الله على عبد بنعمة فظهرت عليه سمي حبيب الله محدث بنعمة الله واذا انعم الله على عبد بنعمة فلم تظهر عليه سمي بغيض الله مكذب بنعمة الله شرح سمي بصيغه ماضي غايب مجهول باب تفعيل است وضمير مستتر راجع بعبد است ومفعول اول است ومفعول دوم محذوف است ودلالت بران ميكند جمله بعد از ان كه استيناف بياني است وبتقدير قول است پس حبيب الله مرفوع ومبتدا است ومحدث بصيغه اسم فاعل باب تفعيل مرفوع وخبر

مبتدا است و برین قیاس است تتمه حدیث البغیض بفتح بای یکنقطه و کسر غین نقطه‌دار و سکون یای دو نقطه در پایین و ضاد بانقطه مبغوض و آن ضد محبوب است مراد بتکذیب اینجا ضد اقرار است و آن منافات ندارد با علم بنعمت **یعنی** روایتست کرد علی بن محمد بالا برد سند حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون انعام کرد الله بر بنده بنعمتی پس ظاهر شد آن نعمت بر او نام نهاده شد بیان این آنکه گفته شد در میان ملائکه که محبوب الله است متقرب است بنعمت الله و چون انعام کرد الله بر بنده بنعمتی پس ظاهر نشد آن نعمت بر آن بنده نام نهاده شد بیان این آنکه گفته شد در میان ملائکه که مبغوض الله منکر و غیر متقرب است بنعمت الله **سوم**

اصل عن سلمة بن محرز بیاع القلانس قال مر ابو عبد الله علیه السلام علی رجل قد ارتفع صوته علی رجل یقتضیه شیئا یسیرا فقال بکم تطالبه فقال بکذا وکذا فقال ابو عبد الله علیه السلام اما بلغك انه کان یقال لا دین لمن لا مروة له **شرح** ظاهر ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب مذکور شد در شرح عنوان این باب لا دین لمن لا مروة له گذشت در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول الدین بکسر دال بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین فرمانبرداری در احکام الله تعالی **یعنی** روایتست از سلمه بفتح سین بی‌نقطه و فتح لام ابن محرز بضم میم و سکون حای بی‌نقطه و کسر رای بی‌نقطه و زای با نقطه فروشنده کلاه‌ها گفت که گذشت امام جعفر صادق علیه السلام بر مردی که بتحقیق بلند شده بود آواز او بر مردی تقاضا میکرد از او چیزی کم را که در ذمه او داشت پس امام گفت که بچند درهم مطالبه میکنی او را پس گفت که چنین و چنین پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا نرسیده بتو اینکه شان این است که العوکه گفته میشد در هر شریعتی از شرایع انبیا که نیست فرمانبرداری برای کسی که نیست او را مردمی او را **چهارم اصل** عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا انعم الله علی عبد بنعمة احب ان یراها علیه لانه جمیل یحب الجمال **شرح** روایتست از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون انعام کرد الله بر بنده بنعمتی دوست داشت که ببیند آن نعمت را بر آن بنده زیرا که الله نیکو صفت است دوست میدارد نیکو صفت بودن را **پنجم اصل** عن مسمع بن عبد الملك عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابصر رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا شعثا شعر راسه وسخة ثیابه سیئة حاله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله من الدین المتعة **شرح** شعثا صفت رجلا است و این از قبیل وصف بحال متعلق موصوف است الشعث بفتح شین بانقطه و کسر عین و سکون شین بی‌نقطه و ثای سه نقطه ژولیده یعنی موی بی سرانجام و غبارآلوده شعر مرفوع و فاعل شعثا است المتعة بضم و کسر میم و سکون تای دو نقطه در بالا و عین بی‌نقطه اسم مصدر باب تفعل بهره‌مند شدن بمال خود و مانند آن **یعنی** روایتست از مسمع بکسر میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح میم دوم و عین بی‌نقطه ابن عبد الملك از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دید رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را که ژولیده بود موی سر او چرکن بود جامه‌های او بد بود حال او باعتبار هیئت پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

روایت

دا از جمله

که از جمله فرمانبرداری الله تعالی است بهره‌مند شدن بمال خود در لباس و مانند آن **ششم اصل** وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله بئس العبد القاذورة **شرح** القاذورة بقاف و الف و ضم ذال با نقطه و سکون واو و رای بی‌نقطه کسی که از او نفرت کنند بسبب ناخوشی هیئت او **یعنی** و باین سند حدیث سابق امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بد بنده است کسی که ناخوش هیئت است **هفتم اصل** عن معویة بن وهب قال رآنی ابو عبد الله علیه السلام وانا احمل بقلا فقال یکره للرجل السری ان یحمل الشیء الدنی فیجترأ علیه **شرح** این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دهم باب التواضع که باب بیست و نهم است زیرا که احوال حاملان و محمولها مختلف است السری بفتح سین بی‌نقطه و کسر رای بی‌نقطه و یای تشدیدیا که دو حرف منقلب از واو است مرد عزیز الدنی بفتح دال بی‌نقطه و کسر نون و سکون یای و همزه که گاهی منقلب بیا میشود خسیس کم اعتبار فیجترأ بجیم و رای بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال منصوب است **یعنی** روایتست از معویة بن وهب بفتح واو و سکون و فتح ها گفت که دید مرا امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که من میبردم سبزی را پس گفت که مکروه است برای مرد عزیز اینکه بر دارد چیزی کم اعتبار را پس جرأت کرده شود بر او باینمعنی که مردمان جرأت طعن بر او کنند **هشتم اصل** عن عبد الاعلی مولی آل سام قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الناس یروون ان لعلی علیه السلام مالا کثیرا فقال یا یسوئنی ذاك ان امیر المؤمنین علیه السلام مر ذات یوم علی ناس شتی من قریش وعلیه قمیص مخرق فقالوا اصبح علی لا مال له فسمعها امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** الشتی بفتح شین با نقطه و تشدید تای دو نقطه در بالا و الف جمع شتیت بفتح شین و کسر تای اول پراکنده کان المخرق بخای با نقطه و رای بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل پینه کرده شده **اگر گویی** که این منافات دارد با استحباب تجمل **گوییم** که امیر المؤمنین علیه السلام خود جواب از این گفته و گذشت در کتاب الحجه در بعض احادیث باب سیرة الامام فی نفسه و فی المطعم والملبس اذا ولی الامر که باب صد و پنجاه است و آن اینست که امام در زمان بسط ید در زی فقرا میباشد بخلاف رعیت و ایضا میتوان گفت که از جمله فضایل انواع تجمل و اظهار نعمت ایثار فقرا و مساکین بر خود است در حالتی که سالیانه حتی در قدر تفاوت میان لباس رفیع و لباس وضیع و هر کسی موفق باین مرتبه نمیشود پس اگر کسی آنقدر را نگاه دارد و خود بهره‌مند از آن نشود مذموم است بخلاف کسی که آن را تصدق کند در زمانی که فقرا و مساکین مومنان بسیار باشند مثل زمان بسط ید امام حق بخلاف زمان بسط ید امام باطل که اکثر فقرا و مساکین مخالفند و مومنان ایشان اندک قلیل است **یعنی** روایتست از عبد الاعلی تابع اولاد سام بفتح سین بی‌نقطه و الف و تخفیف میم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که مردمان نقل میکنند که بدرستی که مالی بسیار پس امام گفت که آزرده میکند مرا این نقل باینکه بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در اثنای روزی بر مردمانی پراکنده کان از قبایل قریش و بر او بود پیراهنی پینه کرده شده پس گفتند که گردید علی بی‌چیز و نیست مالی او را پس شنید آن کلمه را امیر المؤمنین علیه السلام **اصل** فامر الذی یلی صدقته ان یجمع تمره ولا یبعث الی انسان شیئا وان یوفره ثم قال لیبع الاول فالاول واجعلها دراهم ثم اجعلها حیث تجعل التمر

فاکبه معه حیث تری وقال للذی یقوم علیه اذا دعوت بالتمر فاصعد وانظر المال فاضرب برجلک
کانک لا تعمد الدراهم حتی تنثرها **شرح** یلی بفتح یاء دو نقطه در ابتدا و کسر لام و سکون یاء بصیغه مضارع
غایب معلوم معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب حسب است صدقه منصوب است و ضمیر راجع بامیر المومنین علیه السلام است
انسان عبارتست از مستحق صدقه که حصه مقرری از آن داشته بقدر استحقاق او قره بواو و قاف و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بالذی است و ضمیر بارز راجع بانسان است التوقیر آرام دادن و مراد
اینست که امر کرد والی صدقه را باینکه خاطر جمع کند هر کدام از مستحقان را باظهار اینکه حصه تو خواهد رسید بتو و تاخیر
در دادن برای مصلحتی است الاول هر دو جا منصوب و بدل تفصیل ضمیر بارز در یعطیه است و مراد اینست که هر کدام از
انواع خرما که بیشتر می‌رسد آنرا بیشتر بفروش تا آخر خرمای صدقه ضمیر بارز در جعلها در اول راجع بانواع تمر است
و در دوم راجع بدراهم است حیث مبنی بر ضم است و مضاف بجمله است و برای ظرف مکان است و عبارتست از
سبوهای که آنها را پر از خرما میکرده‌اند و سر آنها را میپوشانیده‌اند بتخته و مانند آن و در صفه از خانه حاضر میکرده‌اند
برای وارد و صادر و اهل سوال و مانند ایشان تحمل بصیغه مخاطب معلوم و صیغه متکلم مع الغیر معلوم و صیغه غایب مجهول
میتواند بود التمر منصوب یا مرفوع است و عبارتست از خرمای که برای وارد و صادر و اهل سوال و مانند انسان
حاضر میشده چنانچه مذکور شد بیا بیک نقطه و سین بی‌نقطه بصیغه امر باب ضرب است و ضمیر بارز راجع بظرف دراهم است
الکبس بفتح کاف و سکون باء یوشانیدن سر چاه و مانند آن ضمیر معه راجع بظرف تمر است حیث در دوم عبارتست
از مکانی که ظرف دراهم در آنجا گذاشته میشود تری بصیغه متکلم مع الغیر معلوم یا غایب مجهول باب منع است و مقصود
اینست که ظرف دراهم را در میان ظرفهای خرما ناپیدا مکن بلکه بر سر راه بگذار تا اهل مجلس آنرا ببینند چون بر پهلو افتد
و دراهم از آن ریخته شود الذی یقوم علیه عبارتست از خدمتکار مجلس و ضمیر علیه راجع بامیر المومنین و راجع بتمر میتواند بود
فاصعد بصیغه امر باب علم است و مراد اینست که برو بالای صفه که سبوهای خرما و سبوی دراهم در آنجاست المال
عبارتست از دراهم لا تعمد بعین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه نفی مضارع مخاطب معلوم باب نصر است العمد بفتح عین
و سکون میم قصد چیزی داشتن تنثرها بنون و ثاء سه نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر و ضرب است
یعنی پس امر کرد کسی را که والی و امیر صدقه بود تصدق او را باینکه فراهم آورد خرمای او را و نفرستد بسوی مستحق چیزی را و باینکه
آرام دهد مستحق را بعد از آن گفت او را که بفروش خرما را اول و آنرا پس اول و آنرا که بگردان آن خرما را دراهمهای بعد از آن
بگذار آن دراهمها را در سبوئی که میگذاری خرما را بانحوی که در یکی از سبوهائی که خرما در آنها میگذاشتند خرما مکن
و از آن پر از دراهم کن و باقی سبوها را پر از خرما کن پس سر بپوشان آن سبو را با باقی سبوها که ظرف خرماست
در جائی که ما هم ببینیم و گفت کسی را که ایستادگی میکرد برای او و برای خدمت که چون طلب کنم خرما را پس بالای صفه
رو و نظر کن بسوی دراهم را پس بزن آنرا بپای خود تا بر پهلو افتد چنانچه گویا که تو قصد نکردی دراهم را تا آنکه
پراکنده کنی دراهم را با افتادن سبوی آن بر پهلو **اگر گوئی** که این کید است و مناسب معصوم نیست **گوئیم** که

بعد از اطلاع

که بعد از اطلاع بر حکایت ابراهیم علیه السلام در اصنام و حکایت یوسف علیه السلام در صواع و قول الله تعالی در سوره یوسف کذلک
کدنا لیوسف این استبعاد خوب نیست و مصلحتها در مثال این بسیار است والله اعلم **اصل** ثم بعث الی رجل رجل منهم
یدعوهم ثم دعا بالتمر فلما صعد ینزل بالتمر ضرب برجله فانتثرت الدراهم فقالوا ما هذا یا ابا الحسن فقال هذا مال
من لا مال له ثم امر بذلک المال فقال انظروا اهل کل بیت کنت ابعث الیهم فانظروا ماله وابعثوا الیه **شرح**
من لا مال له عبارتست از امیر المومنین علیه السلام یا عبارتست از فقرا و مساکین و بنا بر اول لا مال له مبنی بر اعتقاد مخاطبان است
و بنا بر دوم مال من لا مال له از قبیل مجاز مشارفه است ما مرکب از اسم استفهام و حرف جر و ضمیر راجع باهل است
یا مرکب از مال و ضمیر است **یعنی** بعد از آن کسی فرستاد بسوی هر یک از آن مردمان قریش میخواند او را بعد از آن طلبکرد خرما را
زد بپای خود سبوی دراهم را پس پراکنده شد دراهم با افتادن سبو بر پهلو پس جماعت قریش گفتند که چیست این ای
ابو الحسن پس گفت که این مال کسی است که نیست مالی او را باعتقاد شما بعد از آن امر کرد وکلا را بآن مال پس گفت که نظر کنید
اهل هر خانه واده را که بودم که میفرستادم سبو کار بسوی ایشان پس نظر کنید که چیست برای او و بفرستید بسوی او
نهم اصل عن ابن ابی عمیر رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام انی لاکره للرجل ان یکون علیه من الله
نعمة فلا یظهرها **شرح** روایتست از محمد بن ابی عمیر نسبت بامام داده حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که بدرستی که من هر آینه ناخوش میشمرم برای مرد اینرا که باشد بر او از جانب الله نعمتی پس ظاهر نکند آن نعمت را نه باعتبار
لباس خود و نه باعتبار تصدق بفقرا و مانند آنها **دهم اصل** عن ابی عبد الله البصیری عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قال امیر المومنین صلوات الله علیه لیتزین احدکم لاخیه المسلم کما یتزین للغریب الذی یحب ان یراه
فی احسن الهیئة **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که باید
که آراسته شود یکی از شما برای برادر مسلمان خود چنانچه آراسته میشود برای بیگانه که دوست میدارد اینرا که آن
بیگانه ببیند او را در بهتر هیئت **یازدهم اصل** عن ابی بصیر قال بلغ امیر المومنین صلوات الله علیه
ان طلحة والزبیر یقولان لیس لعلی مال قال فشق ذلک علیه فامر وکلاءه ان یجمعوا غلته حتی اذا حال
الحول اتوه وقد جمعوا من ثمن الغلة مائة الف درهم فنثرت بین یدیه فارسل الی طلحة والزبیر
فاتیاه فقال لهما هذا المال والله لی لیس لاحد فیه شیء وکان عندهما مصدقا قال فخرجا من عنده
وهما یقولان ان له لمالا **شرح** الغلة بفتح غین بی‌نقطه و تشدید لام حاصل زمین از زراعت و مانند آن
جمع غله عبارتست از تاخیر دادن آن بفقرا و مساکین و فروختن آن بقصد دادن قیمت آن بفقرا و مساکین بعد از
زمانی نظیر آنچه گذشت در حدیث سابق حال الحال بی‌نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر ماخوذ است از
حول بفتح حاء و سکون واو بمعنی آخر شدن سال الحول مرفوع و فاعل است و آن بفتح حاء و سکون واو بمعنی سال است
و اینجا عبارتست از زمانی که از انتقال شمس بمیزان تا انتقال دیگر آن بمیزان است پس مراد بغله اینجا حاصل آن سال است

که جو و گندم و نخود و ماش و مانند اینهاست و اول مهرگان عید مهرجان است و آنرا اول سال میگرفته اند برای اینکه
در آن وقت شروع در دادن و سایر مرسومات لشکر و وظایف اهل استحقاق و سایر مقرریها مینموده غالبا
نثرت بنون و ثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب نصر و ضرب است و در بعضی نسخ نثرت بی نقطه از باب
نصر است المصدق بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل زکوة شمرده شده یعنی روایتست از ابو بصیر که او از امام جعفر
صادق و امام محمد باقر علیهما السلام است گفت که رسید بامیر المومنین صلوات الله علیه الی آخره اینکه طلحه و زبیر میگویند
که نیست برای علی مالی راوی گفت که پس مشکل آمد آن سخن برو زیرا که باعث عدم اطاعت بعضی لشکر میشود بخیال
تصرف در بیت المال خواهد کرد پس امر کرد وکلای خود را باینکه فراهم آورند حاصل و را تا اینکه چون تمام شد آن
سال که این سخن در آن واقع شده بود آمدند وکلای نزد او بر حالی که بتحقیق فراهم آورده بودند از بهای حاصل صد هزار
درهم را پس پراکنده شد آنها در پیش امیر المومنین پس کس فرستاد بسوی طلحه و زبیر پس آمدند نزد او پس گفت
ایشان را که این مال بخدا قسم که از من است نیست برای هیچیک در آن چیزی و بود امیر المومنین نزد ایشان راستگو شمرده
شده راوی گفت که بیرون رفتند از نزد او و ایشان میگفتند که بدرستیکه برای اوست هر آینه مالی عظیم دوازدهم ص
اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان ناسا بالمدینة قالوا لیس للحسن مال فبعث الحسن الی رجل
بالمدینة فاستقرض منه الف درهم وارسل بها الی المصدق فقال هذه صدقة مالنا فقالوا
ما بعث الحسن هذه من تلقاء نفسه الا وعنده مال شرح گاهی شخص را مال بسیار میباشد و غایب میشود
از او بسبب مضاربه و مانند آن و چون مدتی مدید از آن گذرد مردمان خیال میکنند که تلف شده و صاحبش میداند که مال
باقی است و در این صورت اگر بقدر زکوة مال تجارت حاضر دارد میدهد و الا میتواند قرض کردن و دادن هر چند
که آنحضرت امام حق غیر مبسوط الید باشد و وجوب اصل دادن او زکوة را برای تقیه باشد این منافات ندارد با آنچه گذشت
در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب ان الارض کلها للامام علیه السلم که باب صد و چهارم است و در آخر حدیث چهارم آخر
ابواب که نخواهد مال امام زکوة نمیباشد مصدق بصیغه اسم فاعل باب تفعیل بمعنی گیرنده صدقات برای رسانیدن آنها
بمستحقان است من تلقاء نفسه عبارتست از اینکه بی طلب از جانب مصدق واقع شده و این دلالت میکند بر اینکه زکوة
مال او بسیار زیاده بر این باشد و باقی را خود بمستحقان میرسانیده باشد یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که بدرستیکه مردمانی در مدینه گفتند که نیست برای امام حسن علیه السلم مالی پس کس فرستاد امام حسن علیه السلم بسوی
مردی در مدینه پس قرض طلبید از او هزار درهم را و فرستاد آنها را بسوی گیرنده صدقات پس گفت اینها زکوة
مال ماست پس آن مردمان گفتند که نفرستاد امام حسن علیه السلم اینها را از جانب خود بی تقاضای دیگری مگر بر حالی که
نزد او هست مالی عظیم سیزدهم اصل عن عبد الاعلی مولی آل سام قال ان علی بن الحسین علیهما السلم اشتدت
حالة حتی تحدث بذلک اهل المدینة فبلغه ذلک فتعین الف درهم و بعث بها الی صاحب المدینة

وقال هذه صدقة مالی

وقال هذه صدقة مالی شرح اشتد بمعنی تنگدست شد نیست و آن گاهی بسبب غایب بودن مال میباشد چنانچه گذشت
در حدیث سابق فتعین بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التعین گرفتن مال
بعنوان عینه که بیان شد که در کتاب المعیشة در احادیث باب چهل و دوم که باب العینه است و آن خریدن متاعی
از کسی بهزار و صد درهم نسیه و فروختن آن بدیگری بهزار درهم نقد است مثلا مالی مرکب از دو کلمه و سه کلمه میتواند بود
یعنی روایتست از عبد الاعلی آزاد کرده اولاد سام گفت که بدرستیکه علی بن الحسین علیهما السلم سخت شد حال او تا اینکه یکدیگر را خبر دادند
با آن اهل مدینه پس رسید بامام علیه السلم آن گفتگو پس بعنوان عینه گرفت هزار درهم را و فرستاد آنها را بسوی حاکم مدینه
و گفت که اینها زکوة مال منست چهاردهم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز و جل
یحب الجمال والتجمل ویبغض البؤس والتباؤس شرح البؤس بضم باء یک نقطه و سکون همزه و سین بی نقطه مصدر
باب علم تنگدستی مبغوض بودن تنگدستی نزد الله تعالی باعتبار اینست که باعث آن غالبا اسراف یا فسق دیگر است که برکت را
برطرف میکند مثل اکل ربا که بیان شد در کتاب المعیشة در شرح حدیث سوم باب الربا که باب پنجاه و یکم است التباؤس بفتح باء یک نقطه
و تشدید همزه مضمومه مصدر باب تفعل تنگدست نمودن و در بعضی نسخ التباؤس بالف و تخفیف همزه مضمومه مصدر
باب تفاعل است بمعنی بر خود بستن تنگدستی یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستیکه
الله عز و جل دوست میدارد فراخدستی را و اظهار فراخدستی را و دشمن میدارد تنگدستی را و اظهار تنگدستی را پانزدهم
اصل عن برید بن معویة قال قال ابو عبد الله علیه السلم لعبید بن زیاد اظهار النعمة احب الی الله من صیانتها
فایاک وان تتزین الا فی احسن زی قومک قال فما رای عبید الا فی احسن زی قومه حتی مات
شرح الصیانة بکسر صاد بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و نون مصدر باب نصر نگاه داشتن و مراد اینجا
پنهان داشتن است ان بفتح همزه و سکون نون است تتزین بضم تاء دو نقطه در بالا و فتح راء بی نقطه و فتح یاء
دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله مفتوحه یا خفیفه ساکنه بصیغه مضارع مخاطب مجهول مهموز العین و معتل اللام
باب منع است رای بضم راء بی نقطه و کسر همزه و یاء است یعنی روایتست از برید بضم باء یک نقطه و فتح راء بی نقطه
ابن معویه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم عبید بن زیاد را که اظهار نعمت محبوبتر است بسوی الله تعالی از پنهان داشتن
آن پس دوری کن از اینکه دیده شوی البته مگر در بهتر هیأت قوم تو راوی گفت که پس دیده نشد
عبید مگر در بهتر هیأت قوم خود تا اینکه مرد این مبنی است که مال او بیشتر از مال سایر قوم او بوده یا اینکه قوم او
تقصیر در اظهار نعمت میکرده اند باب دوم باب اللباس شرح لباس بکسر لام و تخفیف باء یک نقطه
یعنی این باب بیان پوشش است در بیان شانزده حدیث است اول اصل عن سفیان بن السمط قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول الثوب النقی یکبت العدو شرح نقی بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء است
یکبت بیاء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از سفیان
ابن سمط بکسر سین بی نقطه و سکون میم و طاء بی نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که جامه پاکیزه

شکست میدهد دشمن را **دوم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال لبس رسول الله صلی الله علیه و آله الساج
والطاق والخمایص **شرح** لبس بباء یکنقطه از باب علم است الساج بسین بینقطه والف و تخفیف جیم قسمی
از لباس که تار آن از پنبه است و پود آن از ابریشم است و از طیلسان میباشد و معنی آن چوخا است و آنچه از
والف آن منقلب از واو است نزد صاحب قاموس و منقلب از یا است نزد ابن اثیر منقلب از یای است نزد
بعضی و میتواند بود که زایده باشد و از معتل اللام باشد نظیر آیه سوره حج سواء العاکف فیه والباد زیرا که ساجی
یعنی پوشاننده است الطاق بطاء بینقطه والف و تخفیف قاف مکیتا و مراد اینجا قسمی از جامه است که هر یک از
تار و پود نخش ابریشم است یا ریسمان پس با دیگری جفت نشده الخمایص بفتح خاء با نقطه و تخفیف میم والف و کسر همزه و صاد بینقطه
جمع خمیصه بفتح خا و کسر میم انواع جامه که تار آن ابریشم است و پود آن غیر ابریشم است خواه پشم و خواه
پنبه و خواه غیر اینها موافق آنچه می آید در حدیث سیزدهم باب لبس الحریر والدیباج که باب یازدهم است و آنچه
گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم باب ما یلبس المحرم من الثیاب تا آخر که باب هشتاد و پنجم است و از آنچه
گفتیم ظاهر میشود نکته افراد ساج و طاق و جمع خمایص و صاحب قاموس گفته که و الخمیصه کساء اسود مربع له علمان
و ابن اثیر در نهایه گفته که هی ثوب خز او صوف معلم و قیل لا تسمی خمیصة الا ان تکون سوداء معلمة و کانت من
لباس الناس قدیما **یعنی** روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پوشید رسول الله صلی الله علیه و آله
چوخا و پشم اندر ابریشم را و انواع جامه تار ابریشم را **سوم اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتخذ ثوبا فلینظفه **شرح** فلینظفه بسکون لام و نون و ظاء
با نقطه و فاء بصیغه امر غایب معلوم باب تفعیل است **یعنی** روایت است از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که فرا گرفت برای خود جامه را پس باید که پاکیزه کند از آن با تمیع که
اگر اندک چرک کند بشوید و بشوید **چهارم اصل** عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلام یکون للمؤمن
عشرة اقمصة قال نعم قلت عشرون قال نعم قلت ثلثون قال نعم لیس هذا من السرف انما السرف
ان تجعل ثوب صونک ثوب بذلتک **شرح** الاقمصة بفتح همزه و سکون قاف و کسر میم و صاد بینقطه جمع
قمیص بفتح قاف و کسر میم پیراهنها السرف بفتح سین بینقطه و فتح راء بینقطه و فاء مصدر باب علم یا اسم مصدر
باب افعال تباه کردن مال در غیر موضع حاجت حصر اینجا باعتبار صورت تعدد لباس است و مطلق نیست
بقرینه آنچه می آید در حدیث اول و دوم باب لبس الخلقان که باب چهاردهم است که این از جمله سهلتر اسراف است
الصون بفتح صاد و سکون واو نگاهداشتن جامه بیرونا جامه خانه البذله بکسر با یکنقطه و سکون ذال
با نقطه کار فرمودن جامه خانه **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا
میباشد برای مؤمن ده پیراهن گفت که آری گفتم که میباشد بیست گفت که آری گفتم که میباشد سی گفت که آری
نیست این از جمله تباه کردن مال جز این نیست که تباه کردن مال مثل این است که گردانی جامه بیرونی خود را

جامه درونی خو

جامه درونی خود **پنجم اصل** عن الحسن بن علی الوشاء قال سمعت الرضا علیه السلام یقول کان علی بن الحسین علیهما السلام
یلبس ثوبین فی الصیف یشتریان بخمسمائة درهم **شرح** وشاء بفتح واو و تشدید شین با نقطه والف ممدوده است
یعنی روایت است از حسن بن علی نقاش جامه که گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که بود علی بن الحسین علیهما السلام که
میپوشید دو جامه را در تابستان خریده میشدند به پانصد درهم نقره که هر درهم بوزن حبه و هشت دانه جو میباشد
ششم اصل عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبدالله علیه السلام قال بعث امیر المؤمنین علیه السلام عبدالله
ابن العباس الی ابن الکوا و اصحابه و علیه قمیص رقیق و حلة فلما نظروا الیه قالوا یا ابن عباس انت
خیرنا فی انفسنا و انت تلبس هذا اللباس فقال و هذا اول ما اخاصمکم فیه قل من حرم زینة الله التی
اخرج لعباده والطیبات من الرزق و قال الله عز و جل خذوا زینتکم عند کل مسجد **شرح** عبدالله
ابن الکوا بفتح کاف و تشدید واو والف ممدوده سردار خوارج نهروان بوده الحله بضم حاء بینقطه و تشدید لام
جامه که آستر دار دو آستین آن کوتاه میباشد غالبا خیرنا بسکون و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره میتواند بود
واو در وانت حالیه است واو در وهذا برای عطف بر تقدیری کلام مخاطب است مخاطبان است مقدر البس
هذا اللباس و هذا اول **یعنی** روایت است از یحیی بن ابی العلاء بفتح عین بینقطه و تخفیف لام والف ممدوده از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که فرستاد امیر المؤمنین علیه السلام عبدالله بن عباس را بسوی پسر کواء و لشکرش بر حالی که بر ابن
عباس بود پیراهنی نازک و حله پس وقتی که نظر کردند بسوی او گفتند که ای پسر عباس تو بهتر مایی در دلهای ما و حال
آنکه تو میپوشی این پوشش رقیق را پس ابن عباس گفت که و این اول چیزیست که مباحثه میکنم با شما در آن بگو
که حرام کرد زینت الله را که بیرون آورد برای بندگانش و پاکیزه ها را از جمله روزیها چنانچه در سوره
اعراف است و گفت الله عز و جل در سوره اعراف که فرا گیرید آرایش خود را نزد هر مسجدی بیان این شد در کتاب الحجه
در شرح حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث سوم باب
بیست و سوم که باب بی عنوان و بعد از باب نسبة الاسلام است **هفتم اصل** عن یوسف بن ابراهیم قال دخلت
علی ابی عبدالله علیه السلام و علی جبة خز و طیلسان خز فنظر الی فقلت جعلت فداک علی جبة خز و طیلسانی
هذا خز فما تقول فیه فقال و ما بأس بالخز قلت و سداه ابریسم قال و ما بأس بابریسم فقد اصیب الحسین
صلوات الله علیه و علیه جبة خز **شرح** الجبة بضم جیم و تشدید باء یکنقطه جامه کوتاه قد و کوتاه آستین که آستر
دارد الخز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه که تار آن ابریشم است و پود آن پشم و مانند آن است الطیلسان
بفتح طاء بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح و کسر و ضم لام و تخفیف سین بینقطه جامه که تار آن از پنبه است
و پود آن از ابریشم است صاحب قاموس گفته که معرب است اصله تالسان و یقال فی الشتم یا ابن الطیلسان ای انک اعجمی
ما نا فیه یا استفهامیه است بأس مرفوع و منون است ابریسم بکسر همزه و سکون باء یکنقطه و کسر راء بینقطه و سکون یاء دو نقطه

در یا بین و فتح سین بی‌نقطه معرب ابریشم است و منصرف است ظاهر فقد اصیب تا آخر اینست که لباس جنگ و لباس لباس جنگ
تفاوت نداشته باشند در حکم **یعنی** روایت است از یوسف بن ابراهیم گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم
بر حالی که بر من بود خفتان خز و بالاپوش خز پس نظر کرد بسوی من پس گفتم که قربانت شوم بر من است خفتان خزی
و این بالاپوش من خز است پس چه میگوئی در خز پس امام گفت که و نیست پروائی بخز گفتم که و تار آن ابریشم است امام گفت
که و نیست پروائی بآن با بریشم چه بتحقیق کشته شد امام حسین صلوات الله علیه بر حالی که بر او بود خفتان خزی **اصل**
ثم قال ان عبد الله بن العباس لما بعثه امیر المومنین علیه السلم الی الخوارج بوافقهم لبس افضل ثیابه و تطیب
باطیب طیبه و رکب افضل مراکبه فخرج فوافقهم فقالوا یا ابن عباس بینا انت افضل الناس اذ اتیتنا فی
لباس الجبابرة و مراکبهم فتلا علیهم هذه الایة قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات
من الرزق فالبس و تجمل فان جمیل یحب الجمال و لیکن من حلال **شرح** بوافقهم بواو و قاف و فا بصیغه مضارع
غایب معلوم باب مفاعله حال مقدره است الموافقه ایستادن کسی در برابر دیگری مباحثه یا برای جنگ بنا مفاف است
بجمله و الفتح با شباع فتحه بهم رسیده اذ بکسر همزه و سکون دال با نقطه برای مفاجاه است فالبس تا آخر کلام امام علیه السلم است
یعنی بعد از آن امام گفت که بدرستی که عبد الله بن عباس وقتی که فرستاد او را امیر المومنین علیه السلم بسوی خوارج نهروان که
مباحثه کند با ایشان پوشید بهتر جامهای خود را و بوی خوش کار برد بهتر بوی خوش خود و سوار شد بهتر مرکبهای خود را
پس بیرون رفت از لشکرگاه امیر المومنین علیه السلم پس ایستاد در برابر ایشان بمباحثه پس گفتند که ای پسر عباس در میان
اینکه تو فاضلتر مردمانی ناگاه آمدی نزد ما در پوشش جباران و مرکبهای جباران پس ابن عباس خواند بر ایشان
این آیه را از سوره اعراف که بگو که حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای بندگان خود و پاکیزها را از جمله
روزیها پس بپوش و آراسته کن خود را چه بدرستی که الله آراسته است دوست میدارد آراستگی را و باید که باشد از حلال
هشتم اصل عن محمد بن علی رفعه قال مر سفیان الثوری فی المسجد الحرام فرای ابا عبد الله علیه السلم و علیه ثیاب
کثیرة القیمة حسان فقال و الله لاتینه و لاوبخنه فدا منه فقال یا ابن رسول الله و الله ما لبس رسول
الله صلی الله علیه و اله مثل هذا اللباس و لا علی و لا احد من آبائك **شرح** قریب بان گذشت در اول کتاب المعیشة
یعنی روایت است از محمد بن علی نسبت داده حدیث را گفت که گذشت سفیان ثوری که از صوفیه است در مسجد الحرام پس دید
امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که بر او بود جامهای بسیار بهای خوش قماش پس سفیان گفت بخدا قسم که البته می‌آیم او را
که بخدا قسم که هر آینه میروم البته نزد او و هر آینه توبیخ و سرزنش میکنم او را پس نزدیک شد نسبت بامام علیه السلم پس
گفت که ای پسر رسول الله بخدا قسم که نپوشید رسول الله صلی الله علیه و آله مثل این پوشش را و نه علی و نه یکی از پدران تو **اصل**
فقال له ابو عبد الله علیه السلم کان رسول الله صلی الله علیه و اله فی زمان قتر مقتر و کان یاخذ بقتره
و اقتاره و ان الدنیا بعد ذلك ارخت عز الیها فاحق اهلها بها ابرارها ثم تلا قل من حرم

زینة

زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق فنحن احق من اخذ منها ما اعطاه الله **شرح**
زمان مضاف است قتر بفتح قاف و سکون تا دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه مصدر باب نصر و ضرب است بمعنی تنگی معاش مقتر
بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول باب افعال بمعنی صاحب تنگی معاش است و وصف قتر بمقتر برای مبالغه در تنگی معاش است نظیر لیل
الیل یا نظیر حجر محجور اضمیر کان و ضمیر یاخذ راجع برسول الله صلی الله علیه و اله است تعدیه اخذ بباء بتضمین معنی عمل است ضمیر قتره و اقتاره
راجع بزمان و راجع برسول الله میتواند بود ارخت برای بی‌نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم مثل اللام باب افعال
الارخاء برای بی‌نقطه سست کردن چیزی بفرو انداختن آن العزالی بفتح عین بی‌نقطه و تخفیف زای با نقطه و الف و کسر لام و تخفیف
یاء دو نقطه در پایین جمع عزلاء بفتح عین و سکون زای و الف ممدوده خرطومهای خیک و دلو و راویه کرچون است
و او بخیه شود آب از آنجا ریخته میشود و ارخاء دنیا عزالی خود را کنایت است از وفور نعمت الهی بسبب بارانهای رحمت متتالی
و بیان تنگی زمان قبل از بعثت گذشت در کتاب العقل در حدیث هفتم باب الرد الی الکتاب و السنة تا آخر که باب مسبب و یکم است
یعنی پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که بود رسول الله صلی الله علیه و اله در زمان تنگی بغایت تنگی و بود که میگرفت و عمل میکرد بمقتضای
تنگی زمان و کمال تنگی آنکه و بدرستی که دنیا بعد از آن سست کرد در راه ریختن آب خود را پس سزاوارتر اهل دنیا بدنیا نیکوکاران دنیااند
بعد از آن امام خواند از سوره اعراف که بگو که حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای بندگانش و پاکیزها را از روزیها پس ما سزاوار
که گرفت از دنیا آنچه را که داد او را الله تعالی **اصل** غیر انی ما تودی ما تری علی من ثوب انما لبسته للناس
ثم اجتذب ید سفیان فجرها الیه ثم رفع الثوب الاعلی و اخرج ثوبا تحت ذلك علی جلده غلیظا
فقال هذا لبسته لنفسی غلیظا و ما رایته للناس ثم جذب ثوبا علی سفیان اعلاه غلیظ خشن و داخل
ذلك ثوب لین فقال لبست هذا الاعلی للناس و لبست هذا لنفسك تسترها **شرح** غیر مرفوع و منصوب میشود بعد
و بنابر اول خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا الجواب و بنابر دوم قایم مقام مستثنای منقطع است و بر هر تقدیر مضاف است
انی بفتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم است **یعنی** این جواب غیر اینست که ای ثوری آنچه می‌بینی بر من از جامه جز این نیست
که پوشیدم آنرا برای مردمان بعد از آن امام کشید دست سفیان را پس کشید آنرا بسوی خود بعد از آن برداشت جامه بالاتر را
و بیرون آورد جامه را که در پایین آنکه بر پوست امام بود کنده پس امام گفت که این پایین را پوشیدم برای خودم کنده و آنچه
دیدی آنرا برای مردمان است بعد از آن امام کشید جامه را که بر سفیان بود ابره کنده ناهموار بود و آستر آن جامه نرم بود پس
امام گفت که پوشیدی این بالا را برای مردمان و پوشیدی این آستر را برای نفس تو که خوشحال کنی آنرا اشعار است بایه
سورة النازعات و نهی النفس عن الهوی **پنجم اصل** عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول بینا انا فی الطواف فاذا رجل یجذب ثوبی و اذا عباد بن کثیر البصری فقال یا جعفر تلبس مثل
هذه الثیاب و انت فی هذا الموضع مع المکان الذی انت فیه من علی علیه السلم فقلت فرقبی اشتریته بدینار
و کان علی علیه السلم فی زمان یستقیم له ما لبس فیه و لو لبست مثل ذلك اللباس فی زماننا لقال الناس

یدائی

هذا مراء مثل عباد **شرح** عباد بفتح عین بی‌نقطه و تشدید بای یک‌نقطه و الف و دال بی‌نقطه از صوفیه است و میان او
و میان علمای اسلام پیوسته نزاع بوده و مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب انه لیس شیء من الحق فی اید الناس الا
ما خرج من عند الائمة تا آخر که باب صدم است نزاع او با امام علیه السلام مذکور است و در کتاب الروضة در ذیل حدیث ابی بصیر
مع المرأة که قال ابو عبد الله علیه السلام لعباد بن کثیر البصری الصوفی ویحک یا عباد غرک ان عف بطنک و فرجک تا آخر
فرقبی بضم فا و سکون رای بی‌نقطه و ضم قاف و تخفیف بای یک‌نقطه و یای نسبت قسمی از جامه است صاحب قاموس گفته که فرقب
کقنفذ موضع و منه الثیاب الفرقبیة بالضم و هی ثیاب بیض من کتان و ابن اثیر در نهایه گفته که فی حدیث اسلام عمر فاقبل
شیخ علیه حبرة و ثوب فرقبی هو ثوب مصری ابیض من کتان قال الزمخشری الفرقبیة و الترقبیة ثیاب مصریة بیض من
کتان و روی بقافین منسوبة الی قرقوب مع حذف الواو فی النسب کسابری فی سابور یلاحظه مراء بضم میم بصیغه اسم فاعل
باب مفاعله است و در بعض نسخ یرائی بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله است و بنا بر اول منه مرفوع و کلمه منصوب
می‌تواند بود و بنا بر دوم مضروب است و مرفوع می‌تواند بود **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین [...] گفت شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که میان اینکه من در طواف کعبه بودم ناگاه مردی کشید جامه مرا و ناگاه عباد بن
کثیر بصری بود پس گفت که ای جعفر آیا می‌پوشی مانند این جامه‌ها را و حال آنکه تو در این جائی با وجود مرتبه که تو در آن
نسبت بعلی علیه السلام پس گفتم که این جامه فرقبی است خریدم از آن بیک دینار طلا و بود علی علیه السلام در زمانی که راست می‌آید
برای او آنچه پوشید در آن زمان و اگر می‌پوشیدم مثل آن لباس را در زمانی ما هر آینه میگفتند مردمان خردمند که این
سالوس ریاکار است مثل عباد **دهم اصل** عن اسحق بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون له
عشرة اقمصة یراوح بینها قال لا باس **شرح** روایت است از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که میباشد او را ده پیراهن نوبت میکند میان آنها در پوشیدن امام گفت که نیست پروائی **یازدهم
اصل** عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام یکون لی ثلثة اقمصة قال لا باس فلم ازل حتی بلغت عشرة
قال الیس یودع بعضها بعضا قلت بلی و لو کنت انما البس واحدا کان اقل بقاء قال لا باس **شرح**
یودع بواو و دال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است الایداع راحت فرمودن
التودیع نگاه داشتن جامه در صندوق و مانند آن **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
میباشند برای من سه پیراهن امام گفت که نیست پروائی پس پیوسته گفتم تا آنکه رسیدم بده پیراهن امام گفت که آیا نیست
اینکه راحت میفرماید بعض آنها بعض دیگر را گفتم که بلی و اگر میبودم که میپوشیدم یکی را بپوشم مگر یکی را میبود کمتر
باعتبار داشت امام گفت که نیست پروائی **دوازدهم اصل** عن نوح بن شعیب عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سالته عن الرجل الموسر یتخذ الثیاب الکثیرة الجیاد و الطیالسة و القمص الکثیرة
یصون بعضها بعضا یتجمل بها ایکون مسرفا قال لا لان الله عز و جل یقول لینفق ذو سعة من

سعته

۳۴۲

من سعته **شرح** الموسر بواو منقلب از یا و سین بی‌نقطه و رای بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال فراخ دست طیالسة
جمع طیلسان است که بیان شد در شرح حدیث نهم این باب قمص بضم قاف و ضم میم جمع قمیص است **یعنی** روایت است
از نوح بن شعیب از بعض یاران خود از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم او را از مرد فراخ دست که فرا میگیرد برای
خود جامه‌های بسیار زیبا را و بالاپوشها و پیراهنهای بسیار را نگاه میدارد بعض آنها بعض دیگر را از آنچه میشود
بآنها آیا میباشد مسرف امام گفت که نه زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره طلاق که باید که خرج کند صاحب وسعت
در مال از مال خود **سیزدهم اصل** عن ابن القداح قال کان ابو عبد الله علیه السلام متکئا علی او قال علی ‹وسعته م›
ابی فلقیه عباد بن کثیر و علیه ثیاب مرویة حسان فقال یا ابا عبد الله انک من اهل بیت نبوة
و کان ابوک و کان فما لهذه الثیاب المزینة علیک فلو لبست دون هذه الثیاب **شرح** متکئا
میم و تشدید تای دو نقطه در بالا مفتوحه که او ش منقلب از واو است و کسر کاف و همزه بصیغه اسم فاعل باب افتعال است
مرو بفتح میم و سکون رای بی‌نقطه و واو شهری است معروف در منتهای خراسان و صاحب قاموس گفته که در فارسی است
کان ابوک و کان عبارت از این است که امیر المؤمنین علیه السلام مداح بثیاب بیشمار نبود بلوبرای تمیز است **یعنی** روایت است
از عبد الله بن میمون قداح گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلام تکیه کننده بر من یا گفت که بر پدرم پس برخورد او را عباد
ابن کثیر بصری و بر امام علیه السلام بود جامه‌های عمل مرو که نیکو بود پس گفت که ای ابو عبد الله بدرستی که تو از خانواده
نبوتی و بود پدرت و بود پس چه کار است این جامه‌های آراسته کرده شده را بر تو پس کاش می‌پوشیدی پایین‌تر
از این جامه‌ها را **اصل** فقال له ابو عبد الله علیه السلام ویلک یا عباد من حرم زینة الله التی اخرج لعباده
و الطیبات من الرزق ان الله عز و جل اذا انعم علی عبد نعمة احب ان یراها علیه لیس بها بأس
ویلک یا عباد انما انا بضعة من رسول الله صلی الله علیه و آله فلا تؤذنی و کان عباد یلبس ثوبین قطوانیین
شرح ویلک منصوب باضمار حرف ندا است الویل مرگ نا گهان البضعة بفتح بای یک‌نقطه و سکون ضاد با نقطه
و عین بی‌نقطه پاره از گوشت و این اشارت است باینکه چنانچه جایز نیست کسی را که تعلیم رسول الله کند در احکام شرع
جایز نیست کسی را آنکه تعلیم من کند زیرا که آن آزار من و آزار رسول الله است قطوانیین بفتح قاف و فتح طای بی‌نقطه و تخفیف
واو و تشدید یای دو نقطه در پایین مفتوحه و یاء و نون تثنیه منسوب است بقطوان بفتح قاف و فتح طاء
و آن موضعی است در کوفه که جامه‌های پشمین در آنجا بافته میشود و مراد اینجا جامه پشمین است مطلقا و در بعض نسخ
بکسر قاف و سکون طای بی‌نقطه و رای بی‌نقطه است و آن منسوب است بقطر بفتح قاف و فتح طاء و آن موضعی است
که جامه‌ها در آنجا بافته میشود و در حوالی البحرین است **یعنی** پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که ای مرگ ناگهان تو
ای عباد که حرام کرد آرایش زینة الله [...] که اخراج کرد برای بندگانش و پاکیزه‌ها را از روزی بدرستی که الله عز و جل
چون انعام کند بر بنده نعمتی را دوست میدارد که ببیند آن نعمت را بر او نیست باین لباس پروائی ای مرگ ناگهان تو

ای عباد بدتری که من پاره کوشتم از رسول الله صلی الله علیه و آله پس از ان کمن مرا و بود عبا که میپوشید و جامه پشمین را
چهاردهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه النظیف من
الثیاب یذهب الهم والحزن و هو طهور للصلوة شرح الطهور بضم طا مصدر باب نصر پاکی یعنی
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله که پاکیزه از جمله جامها بر طرف
میکند غم و اندوه را و آن نوعی از طهارتست برای نماز نظیر وضو و غسل و تیمم پانزدهم اصل عن حماد بن
عثمان قال کنت حاضرا عند ابی عبد الله علیه السلم اذ قال له رجل اصلحک الله ذکرت ان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
کان یلبس الخشن یلبس القمیص باربعة دراهم وما اشبه ذلک و نری علیک اللباس الجید قال فقال له
ان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه کان یلبس ذلک فی زمان لا ینکر و لو لبس مثل ذلک الیوم لشهر به
فخیر لباس کل زمان لباس اهله غیر ان قائمنا اذا قام لبس لباس علی و سار بسیرته شرح این حدیث
با بدک تغییری گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب سیرة الامام فی نفسه و فی المطعم والملبس اذا ولی الامر که باب صد
و پنجم است غیر مضبوط و قایم مقام مستثنی منقطع است یعنی روایتست از حماد بن عثمان گفت که بودم حاضر
نزد امام جعفر صادق علیه السلم چون گفت او را مردی که نگاه دارد ترا الله گفتی که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
بود که میپوشید لباس درشت را میپوشید پیراهن را بقیمت چهار درهم و مانند آن و میبینیم بر تو لباس زیبا را
راوی گفت که پس امام گفت او را که بدرستی که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود که میپوشید آن را در زمانی که بد نما نبود
و اگر میپوشید مثل آن را امروز هر آینه مشهور میشد با آن یعنی که بد نما میبود چنانچه می آید در باب آینده و مردمان
مذمت میکردند پس بهتر لباس هر زمانی لباس موافق لباس اهل آن زمانست لیکن این هست که قایم ما چون آید
بکار امامت میپوشد لباس علی را و سلوک میکند بسلوک علی اشارتست بانکه امام حق چون مستقل شود سلوک
فقیرانه میکند چنانچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب اول شانزدهم اصل عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا باس ان یکون للرجل عشرون قمیصا شرح روایتست از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که نیست پروائی بانکه باشد برای هر مردی بیست پیراهن مثلا باب سوم اصل باب کراهة الشهرة
شرح این باب بیان مکروه بودن مشهور شدن بسبب لباس بسیار فاخر یا بسیار دنی است در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن ابی ایوب الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله یبغض شهرة اللباس شرح روایتست از
ابی ایوب خزاز بفتح خاء با نقطه و دو زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که الله دشمن میدارد مشهور
شدن لباس را دوم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کفی بالمرء خزیا ان یلبس ثوبا یشهره
او یرکب دابة تشهره شرح کفی بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است با در بالمرء زایده است و داخل مفعول به
شده الخزی بکسر خاء با نقطه و سکون زای با نقطه و یاء دو نقطه در پایین مصدر باب علم رسوائی خزیا منصوب

و نایب

و نایب ظرف بیان است مثل راتبه قدوم الحاج یا تمیز است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل کفی است
یلبس از باب علم است یشهره از باب منع یا باب تفعیل صفت ثوبا است یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت که کافی است مرد را در رسوائی اینکه بپوشد جامه را که مشهور کند او را یا سوار شود مرکبی را
که مشهور کند او را سیوم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال الشهرة خیرها و شرها
فی النار شرح روایتست از کسی که مذکور نشد کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شهرت بلباس و مانند
آن خوبش و بدش در آتش جهنم است یا صاحبش چهارم اصل عن ابی سعید عن الحسین صلوات الله علیه
قال من لبس ثوبا یشهره کساه الله یوم القیمة ثوبا من النار شرح ابو سعید عقیصا التیمی گذشت
در کتاب الاشربه در حدیث سیوم باب دهم که باب المیاه المنهی عنها است یعنی روایتست از ابو سعید از امام
حسین صلوات الله علیه گفت که هر که بپوشد جامه را که مشهور میکند او را میپوشاند او را الله در روز قیامت
جامه از آتش جهنم باب چهارم اصل باب لبس البیاض لبس بضم لام و سکون با مصدر باب علم است یعنی
این بیان پوشیدن جامه سفید و جامه پنبه است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابن القداح
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله البسوا البیاض فانه اطیب و اطهر و کفنوا فیه موتاکم
شرح اطیب افعل است از طیب بکسر طا و سکون یاء که مصدر باب ضرب است بمعنی پاکیزگی از عیب و نالایق
مثل والطیبات من الرزق و این اشارتست بانکه رنگ کردن جامه در عرضه نجس کردن آنست غالبا یا بانکه مانند
اسراف است اگرچه اسراف نیست یا بانکه گاهی باعث تکبر میشود اطهر یعنی پاکتر از چرکنی است باعتبار انکه جامه سفید
چرکتاب نیست پس کسی که آن را میپوشد آن را زودتر میشوید و چرکنی باعث نزدیکی شیطان و دوری ملائکه است
موافق آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث پنجم باب نوادر که باب چهل و هشتم است یعنی روایتست از
عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بپوشید جامه سفید را
چه بدرستی که آن پاکیزه تر و پاکتر است و تکفین کنید در جامه سفید مردگان خود را دوم اصل عن مثنی الحناط عن
ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه و آله البسوا البیاض فانه اطیب و اطهر و کفنوا فیه موتاکم شرح
مثنی بضم میم و فتح ثاء سه نقطه و تشدید نون و الف مقصوره حناط بفتح حاء بی نقطه و تشدید نون و طاء بی نقطه است
و باقی موافق سابق است سیوم اصل عن صفوان الجمال قال حملت ابا عبد الله علیه السلم الحملة الثانیة
الی الکوفة و ابو جعفر المنصور بها فلما اشرف علی الهاشمیة مدینة ابی جعفر اخرج رجله من غرز الرحل
ثم نزل و دعا ببغلة شهباء و لبس ثیابا بیضا و کمة بیضاء فلما دخل علیه قال له ابو جعفر لقد تشبهت
بالانبیاء شرح الغرز بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و زاء با نقطه رکاب چرمین الرحل بفتح راء بی نقطه
و سکون حاء بی نقطه پالان سواری شتر الشهباء بفتح شین با نقطه و سکون هاء و باء یک نقطه و الف ممدوده مونث

والقطن شرح

انشهب سفید که موهای سیاه در آن باشد الکمه بضم کاف و تشدید میم نوعی از کلاه که مدور است و از پوستین میشود
یعنی روایتست از صفوان شتر دار که گفت که بار کردم امام جعفر صادق علیه السلم در بار کرده دوم از مدینه نبوی بکوفه و
منصور دوانیقی در کوفه بود پس وقتی که امام مشرف شد بهاشمیه که شهر منصور دوانیقی است بیرون آورد
پای خود را از رکاب پالان شتر بعد از آن فرود آمد و طلب کرد استری سفید را و پوشید جامهای سفید را و طاقیه
سفید را پس وقتی که امام داخل شد بر دوانیقی گفت امام را دوانیقی که هر اینه بتحقیق خود را مانند کردی بانبیاء در لباس
اصل فقال ابو عبد الله علیه السلم وانی تبعدنی من ابناء الانبیاء فقال لقد هممت ان ابعث الی المدینة
من یعقر نخلها ویسبی ذریتها فقال ولم ذالک یا امیر المومنین فقال رفع الی ان مولیک المعلی
ابن خنیس یدعو الیک ویجمع لک الاموال فقال والله ما کان فقال لست ارضی منک الا بالطلاق
والعتاق والهدی والمشی شرح انی بفتح همزه و تشدید نون والف برای استفهام است تبعدنی بباء
یکنقطه و عین بینقطه و دال بینقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است من در اول بمعنی بکسر و فتح میم
میتواند بود و بنابر دوم برای استفهام است و تبعدنی بتقدیر تبعدنی من الانبیاء است و ابناء مرفوع است
هممت که از باب نصر است ابعث از باب منع است یعقر بعین بینقطه و قاف و راء بینقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر است العقر بریدن سر درخت خرما که باعث خشک شدن آنست و عقر نخل کنایتست
از قتل رجال عتاق بفتح عین مصدر باب ضربست هدی بفتح ها و سکون دال اینجا عبارتست از مقرر کردن
جمیع اموال از مقرر کردن جمیع اموال خود برای کعبه مراد بمشی اینجا پیاده رفتن سوی کعبه است یعنی
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم و کجا دور میکنی مرا از پسران پیغمبران پس دوانیقی گفت که هر اینه بتحقیق قصد کردم
که فرستم بسوی مدینه کسی را که ببرد درختان خرمای آنرا و اسیر کند اولاد آنرا پس امام گفت که چرا است این
قصد ای فلان پس دوانیقی گفت که مرفوع شد بسوی من اینکه ملازم تو معلی بن خنیس میخواند مردمان را بسوی تو
و فراهم می آورد برای تو مالها را پس امام گفت که بخدا قسم که نشد آنچه گفتی پس دوانیقی گفت که نیستم که راضی شوم از تو
مگر بقسم بطلاق زنان و آزاد کردن مملوکان و هدی اموال برای کعبه و پیاده رفتن بسوی کعبه اصل فقال ابالانداد
من دون الله تامرنی ان احلف انه من لم یرض بالله فلیس من الله فی شیء فقال انتفقه انتفقه علی
فقال وانی تبعدنی من التفقه وانا ابن رسول الله صلی الله علیه واله فقال انی اجمع بینک وبین من سعی
بک قال فافعل فجاء الرجل الذی سعی به فقال له ابو عبد الله علیه السلم یا هذا شرح الانداد بفتح همزه
و سکون نون و دو دال بینقطه جمع ند بکسر نون و تشدید دال امثال و اینجا عبارتست از امثال الله تعالی یعنی
چیزهای که قسم بآنها خورند چنانچه قسم بالله تعالی میخورند یا معنی رؤسای ضلالت که فتوی میدهند بجواز
حلف بطلاق و عتاق و هدی و مشی و اهل جهالت پیروی ایشان میکنند و بنابر اول باء در بالانداد صله احلف است

وبنا بر دوم

وبنا بر دوم با برای سببیت است تفقه تفقه بعلی بتفعیل بمعنی رجحان است التفقه دعوی دانش در مسایل دین
با در بک برای تعدیه است و مراد بسعی بکسی بدگوئی اوست نزد حاکم برای اینکه حاکم سعی فرماید او را بجای
خود برای تفتیش حال او یا هذا ای فرندا است و فتح ها و تشدید دال بانقطه والف و همزه منقلبه از یا بمعنی
بسیار هذیان و نامعقول گو است یعنی پس امام گفت که آیا امر میکنی که غیر الله است امر میکنی مرا باینکه قسم خورم
بچیزی که هر که راضی نشد بالله در قسم پس نیست از الله در چیزی از افعال خود با بمعنی که بیگانه و عاصی الله است پس باز
دوانیقی گفت که آیا دعوی رجحان در دانش مسایل دین میکنی بر من پس امام گفت که و کجا دور میشمری مرا از این دعوی
دانش و حال آنکه من پسر رسول الله صلی الله علیه و آله ام پس دوانیقی گفت که بدرستی که من جمع میکنیم میان تو و میان کسی
که بدگوئی تو کرد امام گفت که پس بکن پس آمد مردی که بدگوئی امام کرده بود پس گفت آن مرد را امام جعفر صادق
علیه السلم که ای بسیار هذیان اصل فقال نعم والله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
لقد فعلت فقال ابو عبد الله علیه السلم ویلک تبجل الله فیستحیی من تعذیبک ولکن قل برئت من
حول الله وقوته والجئت الی حولی وقوتی فحلف بها الرجل فلم یستتمها حتی وقع میتا فقال له
ابو جعفر لا اصدق بعد هذا علیک ابدا واحسن جائزته ورده شرح نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم است
عالم و دو نظیرش مجرور است فعلت بصیغه مخاطب معلوم باب منع است ویلک منصوب باضمار حرف نداء است
تبجل بباء یکنقطه و جیم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است یستحیی بحاء بینقطه و یک یا است و در بعضی نسخ
بدو یا است و بر هر تقدیر بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است برئت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم
بتقدیر و الا برئت است و مراد اینست که بعد از لقد فعلت بگو این کلام را الحول بفتح حاء بینقطه سستی و کجی
عزم کسی از کاری القوة درستی و راستی عزم کسی برای کاری الجئت بجیم و همزه بصیغه ماضی متکلم مجهول باب
افعال است با در بها بمعنی مع است و ضمیر راجع بتتمه است یعنی پس آن مرد گفت که آری قسم بالله که نیست
مستحق عبادتی مگر او دانای پنهان و آشکار است تدبیر کننده هر چیز است مهربان بمومنان است که هر آینه
بتحقیق کردی آنچه را که گفته ام پس گفت آن مرد را امام جعفر صادق علیه السلم که ای گناهکار تو تعظیم میکنی الله را
پس شرم میکند از تعذیب تو لیکن بگو بعد از آنچه گفتی این تتمه را که وا گذارده ام بیزار شدم از حول الله و قوتش
و ملتجی شدم بسوی حول خود و قوت خود پس قسم خورد با آن تتمه آن مرد پس تمام نکرد آن تتمه را تا آنکه افتاد مرده
پس گفت امام را دوانیقی که تصدیق نمیکنم بعد از این بر تو هر گز سخن بدگویان را و نیکو داد جایزه امام را و برگردانید
امام را بسوی مدینه چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلی الله علیه واله
البسوا ثیاب القطن فانها لباس رسول الله صلی الله علیه واله وهو لباسنا شرح البسوا بصیغه امر باب
علم است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت امیر المومنین صلی الله علیه واله که بپوشید

جامهای پنبه را زیرا که آنها پوشش رسول الله صلی الله علیه و آله است و پنبه پوشش ماست باب پنجم اصل باب
لبس المعصفر شرح لبس بضم لام و سکون بای یکنقطه مصدر باب علم است المعصفر بمیم مضموم و عین بینقطه
و صاد بینقطه و فاء و رای بینقطه بصیغه اسم مفعول باب فعلله رنگ کرده شده بعصفر بضم عین و سکون صاد و ضم
فا بمعنی گل کاجیره و آن چیزیست مانند زعفران که رنگ زرد از آن را بعمل می آورند و جامهها را باب آن اقسام رنگها
میکنند و مراد اینجا رنگ کرده شده است مطلقا یعنی مثل قرمزی و روناسی و نیلی و مانند آنها نیز هست یعنی
این باب در پوشیدن جامه رنگ کرده شده است درین باب سیزده حدیث اول اصل عن الحکم بن
عتیبة قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و هو فی بیت منجد و علیه قمیص رطب و ملحفة مصبوغة
قد اثر الصبغ علی عاتقه فجعلت انظر الی البیت و انظر الی هیئته فقال لی یا حکم ما تقول
فی هذا فقلت و ما عسیت ان اقول و انا اراه علیک فاما عندنا فانما یفعله الشاب المرهق
فقال یا حکم من حرم زینة الله التی اخرج لعباده فاما هذا البیت الذی تری فهو بیت المرأة
المرأة و انا قریب العهد بالعرس و بیتی البیت الذی تعرف شرح حکم بفتح حاء بینقطه و فتح کاف است
عتیبه بضم عین بینقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه است المنجد بنون و جیم
و دال بینقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خانه آراسته کرده شده بفرشهای خوب و بالشها و مانند آنها الرطب
بفتح رای بینقطه و سکون طاء بینقطه و باء یکنقطه نازک نرم الملحفة بکسر میم و سکون لام و فتح حاء بینقطه و فاء چادر
چادر الصبغ بکسر صاد بینقطه و سکون موحده فتح تاء یکنقطه و غین نقطه دار رنگ بمعنی آنچه بآن چیز را رنگین کنند العاتق
بعین بینقطه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و قاف جای ردا از دوش گردن عسیت بصیغه متکلم است المرهق برا
بینقطه و قاف بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل نو بالغ شده یا کسی که گمان جاهلی در او باشد العرس بضم عین بینقطه
و سکون رای بینقطه و سین بینقطه نکاح بمعنی دامادی یعنی روایتست از حکم بن عتیبه که گفت که داخل شدم بر امام
محمد باقر علیه السلام در حالیکه او در خانه آراسته بود و بر او بود پیراهنی نازک و چادری رنگ کرده شده که بتحقیق اثر
کرده بود آن رنگ در گردن و دوش امام پس شروع کردم نگاه میکردم بسوی خانه و نگاه میکردم بسوی آراستگی
او پس گفت مرا که ای حکم چه میگوئی درین آراستگی پس گفتم که چه توانم که گویم و حال آنکه من میبینم آنرا بر تو پس اما نزد
ما پس جز این نیست که میکنند آنرا جوان نو رسیده پس امام گفت که ای حکم که حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای
بندگانش پس اما این خانه که میبینی پس آن خانه زنست و من نو داماد م و خانه من آن خانه ایست که میشناسی دوم
اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال لا باس بلبس المعصفر شرح این ظاهر است از شرح عنوان باب
سیوم اصل عن زرارة قال رایت علی ابی جعفر علیه السلام ثوبا معصفرا فقال انی تزوجت امرأة من قریش
شرح روایتست از زراره گفت که دیدم بر امام محمد باقر علیه السلام جامه رنگ کرده شده پس امام گفت که بدرستیکه من جفت

خود کردم

فی

خود کردم زنی را از قریش چهارم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نهانی رسول الله صلی الله علیه و آله و لا اقول نهاکم عن لبس المعصفر المفدم شرح نهی در نهانی
بمعنی منع است بسبب خبر از رنگین شدن جامه او و نخوت لبس او سر او موافق آنچه می آید در حدیث هشتم و نهم باب تشمیر
الثیاب که باب دوازدهم است و این قسم منع مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام می آید در حدیث پنجم و ششم باب الخضاب که باب
سیوم است جمله و لا اقول نهاکم معترضه است و بجای آن نگفت که و لم ینهکم برای اشارت باینکه این قسم نهی برای شماست
اگرچه نهی دیگر برای شما نیز باشد چنانچه می آید در حدیث آینده المفدم بفاء و دال بینقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال سرخ بغایت
سرخ و صاحب قاموس گفته و المفدم الثوب المشبع حمرة او ما حمرته غیر شدیدة یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که منع کرد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و نمیگویم که منع کرد
شما را از پوشیدن لباس سرخ بغایت سرخ پنجم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره المفدم الا
للعروس شرح عروس استعمال میشود در هر یک از زن و مرد چون تو تزویج کرده باشند یعنی روایتست از مردی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که مکروه است جامه بغایت سرخ مگر برای عروس ششم اصل عن جراح المدائنی عن ابی جعفر
علیه السلام قال انا لا نلبس المعصفرات و المصرجات شرح تلبس بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم یا باب
افعال است المضرجات بضاد با نقطه و رای بینقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل جامهای سرخ کرده شده یعنی روایتست
از جراح بفتح جیم و تشدید رای بینقطه و حای بینقطه مدائنی بکسر همزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستیکه ما نمیپوشیم جامهای زرد
کرده شده را و سرخ کرده شده را هفتم اصل عن مالک بن اعین قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و علیه ملحفة
حمراء شدیدة الحمرة فتبسمت حین دخلت فقال کانی اعلم لم ضحکت ضحکت من هذا الثوب الذی هو علی
ان الثقفیة اکرهتنی علیه و انا احبها فاکرهتنی علی لبسها ثم قال انا لا نصلی فی هذا و لا تصلوا فی المشبع
المضرج قال ثم دخلت علیه و قد طلقها فقال سمعتها تبرأ من علی صلوات الله علیه فلم یسعنی ان امسکها
و هی تبرأ منه شرح ثقیفه بفتح ثاء سه نقطه و فتح قاف و فاء تشدید یاء دو نقطه در پایین مذکور شد در کتاب النکاح
در حدیث سیزدهم باب مناکحة النصاب و الشکاک که باب بیست و هفتم است ضمیر علیه راجع بهذا الثوب است فا در فاکرهتنی
برای بیان است لبسها بکسر لام و سکون بای یکنقطه و سین بینقطه و ضمیر راجع بثقفیه بمعنی ملبوسها است و مراد اینست
که اکراه کرد مرا باینکه ملبوس من هم رنگ ملبوس او باشد موافق آنچه می آید در حدیث آخر این باب المشبع بشین با نقطه و باء
یکنقطه و عین بینقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال سیر کرده شده از رنگ تبرا بتاء یکنقطه و رای بینقطه و همزه
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم یا باب تفعل بحذف یکتا است یعنی روایتست از مالک بن اعین بفتح همزه و سکون
عین بینقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و بر او بود چادری سرخ بسیار سرخ
پس لب خنده کردم وقتیکه داخل شدم بر امام گفت که گویا من میدانم که چرا خنده کردی از این جامه که آن بر منست

مکرم

بدتر کی تقفیه اکراه کردم ایران جامه و من دوست میدارم ان زن را بیان این آنکه اکراه کردم مرا بر هر رنگ لباس
خوردش بعد از ان امام گفت که بدتر کی که ما نماز نمیگذاریم درین جامه و شما نماز مگزارید در سیر رنگ شده که سرخ
کرده شده باز او کی گفت که بعد از ان داخل شدم بر امام بر حالی که بتحقیق طلاق داده بود تقفیه را پس امام گفت که شنیدم
از ان زن که بیزاری میکرد از علی صلوات الله علیه پس گنجایش نداشت مرا اینکه نگاه دارم او را بر حالی که او بیزاری
کند از علی هشتم اصل عن ابی الجارود قال کان ابوجعفر علیه السلم یلبس المعصفر والمنیر شرح المنیر بضم میم و فتح
نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل و بفتح میم و کسر نون و سکون یاء بصیغه
اسم مفعول باب ضرب جامه علمدار مثل الحبره رسته یعنی روایت است از ابو الجارود گفت که بود امام محمد باقر علیه السلم که میپوشید
جامه رنگ کرده شده را و جامه علمدار را نهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه و اله
کانت له ملحفة مورسة تلبسها فی اهله حتی تردع علی جسده قال و قال ابوجعفر علیه السلم کنا نلبس المعصفر فی
البیت شرح المورسه بواو و راء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل رنگ کرده شده بورس بفتح
واو و سکون راء بمعنی اسپرک و آن گیاهی است که جامه با آن زرد میشود تردع براء بی نقطه و واو و عین بی نقطه بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نصر منصوب است و ضمیر مستتر راجع بملحفه است الردع بفتح راء و سکون واو بسیار خوش نباشد
یعنی روایت است از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و اله بود او را چادری زرد
کرده شده با اسپرک میپوشید انرا در نزد زنانش برای اینکه بسیار خوش باشد بر بدن او راوی گفت که گفت
امام محمد باقر علیه السلم که ما بودیم که میپوشیدیم جامه رنگ کرده شده را در خانه زنان دهم اصل عن زرارة عن
ابی جعفر علیه السلم قال صبغنا البهرمان و صبغ بنی امیه الزعفران شرح البهرمان بفتح باء یک نقطه و سکون
هاء و فتح راء بی نقطه و تخفیف میم عصفر که بیان شد در شرح عنوان باب یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که رنگ ما بهرمان است و رنگ بنی امیه زعفران است یازدهم اصل عن یونس قال رایت علی ابی الحسن
علیه السلم طیلسانا ازرق شرح طیلسان بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دوم است ازرق بزای بی نقطه
و راء بی نقطه است یعنی روایت است از یونس بن عبد الرحمن گفت که دیدم بر امام رضا علیه السلم بالاپوشی کبود را دوازدهم
اصل عن محمد بن علی قال رایت علی ابی الحسن علیه السلم ثوبا عدسیا شرح عدسی بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه
و سین بی نقطه بمعنی نخود و بمعنی مرجمک مستعمل میشود چنانچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث دوم و سوم باب الحمص
که باب نود و دوم است در باب العدس که باب بعد از ان است یعنی روایت است از محمد بن علی گفت که دیدم بر امام رضا علیه السلم
جامه خود را سیزدهم اصل عن الحسن الزیات البصری قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم انا و صاحب لی
فاذا هو فی بیت منجد و علیه ملحفة وردیة و قد حف لحیته واکتحل فسالناه عن مسائل فلما قمنا
قال لی یا حسن قلت لبیک قال اذا کان غدا فاتنی انت و صاحبک فقلت نعم جعلت فداک فلما

کان من الغد

کان من الغد دخلت علیه و اذا هو فی بیت لیس فیه الا حصیر و اذا علیه قمیص غلیظ شرح
زیات بفتح زای بانقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا است بصری بکسر باء یک نقطه منسوب به بصره
بفتح باء است و ردیه بفتح واو و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین یعنی مانند گل سرخ
در تازگی و رنگ حف بحاء بی نقطه و تشدید فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع با امام است الحف
بفتح حاء و او رسید با اطراف چیزی و مراد اینجا اصلاح است بگرفتن موها جدا گانه از اطراف لحیه بمقراض لحیه بکسر لام
و سکون حاء منصوب است ضمیر مستتر در کان راجع بکار رجحان است غدا منصوب بظرفیت است و ظرف خبر کان است
من بمعنی فی است یعنی روایت است از حسن روغن زیتون فروش بصری گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم من
و رفیقی که مرا بود پس ناگاه او در خانه آراسته بود و بر او بود چادری همچو گل و بتحقیق اصلاح کرده بود محاسن خود را
و سرمه کشیده بود پس پرسیدیم از مسائل پس وقتی که برخاستیم گفت مرا که ای حسن گفتم که لبیک گفت که چون شود در
فردا پس بیا نزد من تو و رفیق تو پس گفتم که آری قربانت شوم پس وقتی که شد در فردا داخل شدم بر او و ناگاه او در خانه
بود که نبود در ان مگر حصیری و ناگاه بر او بود پیراهنی کنده اصل ثم اقبل علی صاحبی فقال یا اخا اهل البصرة
انک دخلت علی امس و انا فی بیت المرأة و کان امس یومها والبیت بیتها والمتاع متاعها فتزینت
لی علی ان اتزین لها کما تزینت لی فلا یدخل قلبک شیء فقال له صاحبی جعلت فداک قد کان والله دخل
قلبی شیء فاما الآن فقد والله اذهب الله ما کان و علمت ان الحق فیما قلت شرح امس در اول
و مبنی بر کسر است و در دوم مرفوع و منون است و اسم کان است یومها منصوب و خبر کان است البیت مرفوع است
بیتها منصوب است المتاع مرفوع است متاعها منصوب است کما تزینت اشارت است بهمرنگی چنانچه مذکور شد
در حدیث هفتم این باب در شرح فاکرهت علی لبسها فلا یدخل بصیغه نهی غایب معلوم باب نصر مجزوم است یعنی
بعد از ان رو آورد بر رفیق من پس گفت که ای یار اهل بصره بدرستی که تو داخل شدی بر من در دیروز و من در خانه زن
بودم و بود دیروز روز نوبت آن زن و بود خانه خانه او و بود متاع خانه متاع او پس آن زن آراسته شد
برای من بر شرط اینکه آراسته شوم برای او چنانچه آراسته شد برای من پس باید که داخل نشود در دل تو چیزی از شک
پس گفت او را رفیق من که قربانت شوم بتحقیق بود بخدا قسم که داخل شده بود در دل من چیزی پس اما الحال پس بحق خدا قسم
که برطرف کرد الله تعالی ان را که بود و دانستم اینکه حق در انست که گفتی باب بیست و ششم اصل باب لبس السواد شرح این باب
بیان پوشیدن جامه سیاه است در این باب سه حدیث است اول اصل عن احمد بن ابی عبد الله عن بعض اصحابه رفعه
قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله یکره السواد الا فی ثلث الخف والعمامة والکساء شرح مضمون این گذشت
در کتاب الصلوة در حدیث بیست و چهارم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب ششم است الکسا
بکسر کاف و تخفیف سین بی نقطه و الف ممدوده گلیم و آن جامه است از پشم که ردا میشود و عبا میشود و سر پوش

که بر سر عمامه یا کلاه پوشیده میشود برای پوشانیدن عمامه و گردن و دوشها میشود یعنی روایتست از احمد بن ابو عبد الله
از بعض یاران خود که بالا برد سند حدیث را که گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که ناخوش میداشت سیاهی را مگر در سه لباس موزه و عمامه
و کسا دوم اصل عن حذیفة بن منصور قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام بالحیرة فاتی رسول ابی العباس
الخلیفة یدعوه فدعا بممطر احد وجهیه اسود والآخر ابیض فلبسه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام اما انی البسه
وانا اعلم انه لباس من اهل النار شرح حیره بکسر حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه شهری
بوده نزدیک کوفه ابی العباس سفاح اول خلفای بنی العباس است باعتباری و دوم است باعتباری دیگر که بآن اعتبار ابراهیم
برادر سفاح اول خلفا است الممطر بکسر میم اول و سکون میم دوم و فتح طاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه لباس بارانی صاحب قاموس
گفته الممطر والممطرة ثوب صوف یتوقی به من المطر لباس اهل النار اشارتست باینکه سیاه شعار بنی العباس است یا باینکه
مکروه مغلظ است و موید احتمال اول است حدیث آینده یعنی روایتست از حذیفه بن منصور گفت که بودم نزد امام جعفر صادق
علیه السلام در حیره پس آمد فرستاده سفاح میخواند او را پس طلب کرد بارانی پشمین را که یکی از دو روی آن سیاه بود و دیگری سفید
بود پس پوشید آن را بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باش بدرستی که من میپوشم آن را و من میدانم که آن لباس
اهل آتش جهنم است مقصود اظهار تقیه است سوم اصل عن سلیمان بن رشید عن ابیه قال رایت علی بن
الحسین صلوات الله علیه علیه دراعة سوداء وطیلسان ازرق شرح الدراعة بضم دال بی‌نقطه و تشدید
راء بی‌نقطه و الف و عین بی‌نقطه جامه که بشکل زره است یا جبه که جیب آن تا سینه است و باقی آن پیش بسته است و آستین آن
کوتاه است صاحب قاموس گفته که والمدرعة کمکنسة ثوب کالدراعة ولا یکون الا من صوف طیلسان بیان شد در شرح حدیث
هفتم باب اللباس که باب دوم است یعنی روایتست از سلیمان بن رشید از پدرش گفت که دیدم علی بن الحسین صلوات الله علیه را حالی که
بر او بود دراعه سیاه و طیلسان کبود باب هفتم اصل باب الکتان شرح این باب بیان جامه کتان است
در این باب یک حدیث است اصل عن علی بن عقبة عن ابیه قال قال ابو عبد الله علیه السلام الکتان من لباس الانبیاء
وهو ینبت اللحم شرح روایتست از علی بن عقبه بضم عین بی‌نقطه و سکون قاف و باء یک نقطه از پدرش گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که کتان از جمله پوشش پیغمبران است و آن میرویاند گوشت بدن را مناسب این گذشت در
کتاب الاطعمة در حدیث هفتم باب القدید که باب شصت و چهارم است باب هشتم اصل باب الصوف والشعر
والوبر شرح لبس بضم و کسر لام میتواند بود و بنا بر اول مصدر باب علم است و بنا بر دوم بمعنی ملبوس است صوف عبارتست
از پشم میش و بره شعر بفتح شین عبارتست از موی بز و بزغاله الوبر بفتح واو و فتح باء یک نقطه و راء بی‌نقطه
موی نازک مثل خز که بیان میشود در احادیث باب آینده یعنی این باب بیان پوشیدن جامه پشم میش و موی بز و بزغاله
و موی بز و موی نازک است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لا تلبس الصوف والشعر الا من علة شرح لا تلبس بباء یک نقطه و سین بی‌نقطه بصیغه نفی مضارع متکلم مع الغیر معلوم

باب علم است

باب علم است و میتواند بود که بصیغه نهی مخاطب یا نفی غایب مجهول باب علم باشد بنا بر آنچه گذشت در شرح عنوان این باب
خز داخل صوف و شعر نیست پس منافاتی نیست میان حدیث و آنچه می‌آید در حدیث اول باب البسة العلة بکسر عین عذر و اینجا
عبارتست از عدم حضور وبر و کتان و مخلوط بابریشم بر تقدیر اراده غیر تقیه است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث
آینده یا عبارتست از سردی هوا و بنا بر دوم شاید که الا من علة اشارت باشد بتفسیر الی حین در آیه سوره نحل و جعل
لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوبارها واشعارها اثاثا ومتاعا
الی حین در آیه سوره نحل و جعل لکم من جلود الانعام باعتبار اینکه حین عبارت از شش ماه از جمله سال باشد موافق آنچه
گذشت در کتاب الصیام در حدیث پنجم و ششم باب من جعل علی نفسه صوما معلوما که باب پنجاه و هشتم است و در اکثر بلاد مشهور شش ماه
سرما میباشد یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مپوش پشم مپوش پشم جامه پشم میش و جامه موی
بز را مگر بسبب علتی میتواند بود که مراد جامه‌ها باشد که هر یک از تار و پود آن پشم میش یا موی بز باشد والله اعلم دوم اصل
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام عن امیر المومنین علیه السلام قال البسوا الثیاب من القطن فانه لباس
رسول الله صلی الله علیه و آله ولباسنا ولم یکن یلبس الصوف والشعر الا من علة شرح فانه لباس تا آخر
باین معنی است که در اکثر اوقات آن را میپوشید بی ضمیمه ذکر واو در ولم یکن و اکتفا بصوف و شعر اشارتست باینکه تقدیر
اراده غیر تقیه ترجیح میداده وبر و کتان و مخلوط بابریشم را مثل صوف و شعر و شاید که این مبنی بر حکم شرعی نباشد بلکه
مبنی بر اختلاف طبایع در میل بسوی لباسی و نفرت از لباسی باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب الاطعمة در شرح حدیث سوم
باب الجبن که باب هشتاد و نهم است و آنچه می‌آید در حدیث دوم باب الحیری که باب پنجاه و نهم است و قرینه این معنی است
آنچه می‌آید در حدیث چهارم این باب و آنچه گذشت در حدیث دوم باب اللباس که باب دوم است و آنچه گذشت در کتاب
الحجة در حدیث چهارم مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام و در کتاب الایمان والکفر در حدیث هجدهم باب ذم الدنیا
والزهد فیها که باب شصت و یکم است و در کتاب الصلوة در حدیث اول باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره
که باب شصتم است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام از امیر المومنین علیه السلام گفت که بپوشید
جامه‌ها را از پنبه چه بدرستی که پنبه پوشش سفر رسول الله است صلی الله علیه و آله و پوشش مقرر ما است و بر تقدیر
اراده ضمیمه نبود رسول الله صلی الله علیه و آله که بپوشید پشم را و مو را مگر بسبب عذری که عدم حضور وبر و کتان و مخلوط
بابریشم است سوم اصل عن ابی تمامة قال قلت لابی جعفر الثانی علیه السلام ان بلادنا بلاد باردة
فما تقول فی لبس هذا الوبر فقال البس منها ما اکل وضمن شرح در نسخ ابی تمامه بفتح تاء دو نقطه
در بالا و تخفیف میم اول است و میتواند بود که بضم تاء سه نقطه باشد الوبر بفتح واو و کسر باء یک نقطه و راء بی‌نقطه
پوستی که پشم دار یا مو دار است و بفتح باء موی نازک و بنا بر اول مراد اینجا پوستین است ضمیر منها راجع به بلاد است
من ابتدائیه است و این اشارتست باینکه اهل آن بلاد همه مخالفان بوده اند و پوست میته را بدباغت پاک میدانسته اند

و پوست گرگ و مانند آن نیز مثل پوست گوسفند میشمرده اند اُکل بصیغه ماضی مجهول از باب ضرب است و از قبیل اسناد
مجازیست ضمی بصیغه ماضی غایب مجهول از باب علم است الضمان بفتح ضاد بر گردن خود گرفتن و مراد اینجا خبر دادن
صاحب پوستین است باینکه آن از میته نیست یا بودن صاحب پوستین غیر مستحل میته است یا مانند اینهاست
یعنی روایتست از ابو نامه گفت که گفتم امام محمد نقی علیه السلم را که بدرستی که شهرهای شهرهای سردسیر است پس چه میگویی
در پوشیدن این پوستینها پس امام گفت که بپوش از آن شهرها آنچه را که ماکول اللحم باشد و مضمون اینست چهارم اصل
عن محمد بن الحسین بن کثیر الخزاز عن ابیه قال رایت ابا عبدالله علیه السلم و علیه قمیص غلیظ خشن
تحت ثیابه و فوقه جبة صوف و فوقها قمیص غلیظ فمسستها فقلت جعلت فداك ان الناس
یکرهون لباس الصوف فقال کلا کان ابی محمد بن علی یلبسها و کان علی بن الحسین صلوات الله علیه
یلبسها و کانوا علیهم السلم یلبسون اغلظ ثیابهم اذا قاموا الی الصلوة و نحن نفعل ذلك شرح
جبه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دوم است مسستها بدو سین بی نقطه از باب علم و نصر است کلا
تا آخر منافات ندارد با حدیث اول و دوم این باب زیرا که مراد انکار حکم شرعی بکراهت آنست موافق
آنچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب استحباب پوشیدن اغلظ ثیاب در وقت نماز برای فروتنی شاید که
مستنبط باشد از آیت سوره مؤمنون والذین هم فی صلوتهم خاشعون و ظاهر قاموا الی الصلوة آنست
که پوشیدن اغلظ ثیاب در خانه خود و مانند آن میشده است پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث سوم
و پنجم باب الغالیه که باب پنجاه و سوم است یعنی روایتست از محمد بن حسین بن کثیر بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه
خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه اول از پدرش گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که
بر او بود پیراهنی گنده درشت در پایین جامهای او و در بالای آن جبه پشمی بود و در بالای آن پیراهنی گنده بود
پس دست مالیدم آنها را پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که مردمان خوش نمیدارند لباس پشم را پس امام گفت
که حاشا بیان این آنکه بود پدرم محمد بن علی که میپوشید جبه صوف را و بود علی بن الحسین صلوات الله علیه که میپوشید
جبه صوف را و بودند ائمه علیهم السلم که میپوشیدند گنده تر جامهای خود را چون برمیخواستند بسوی نماز و ما میکنیم
آنرا مراد اینست که پوشیدن پیراهن گنده بر بالای جبه نازک برای رعایت مستحب در وقت اراده نماز است پنجم
اصل عن ابی جریر القمی قال سالت الرضا علیه السلم عن الریش اذکی هو فقال کان ابی علیه السلم یتوسد
الریش شرح الریش بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و شین سه نقطه پر مرغ و مراد اینجا پر قو
و مانند آنست که نوعی از وبر است و باین مناسبت این حدیث در تحت عنوان این باب مذکور شد یتوسد
بواو و سین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التوسد تکیه گاه ساختن چیزی را بر زیر سر خود
کردن بالش را در وقت نشستن یا خوابیدن ظاهر اینست که این سوال و جواب برای پر قو باشند و حاصل جواب

این باشد

این باشد که بر قو نماز نیست والله اعلم یعنی روایتست از ابو جریر بفتح جیم و کسر راء بی نقطه اول قمی گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم
از پر که آیا نماز نیست آن پس امام گفت که بود پدرم علیه السلم که تکیه گاه خود میکرد پر را باب نهم اصل باب
لبس الخز شرح لبس بضم و کسر لام میتواند بود الخز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه بافته که تار آن
ابریشم است و پود آن از وبر جانوریست که چهار دست و پا دارد و تعیش آن در آبست و پوست آن
جانور را نیز گاهی خز مینامند یعنی این بابیست در پوشیدن خز است در این باب ده حدیث است اول اصل
عن زرارة قال خرج ابو جعفر علیه السلم یصلی علی بعض اطفالهم و علیه جبة خز صفراء و مطرف خز اصفر
شرح مضمون این گذشت در کتاب الجنایز در حدیث سوم باب غسل الاطفال تا آخر که باب هفتاد و سوم است
المطرف بضم و کسر و فتح میم و سکون طاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه و ظا جامه که در دو طرف آن دو علم است و مراد
اینجا رداء است ابن اثیر در نهایه گفته که المطرف بکسر المیم و فتحها و ضمها الثوب الذی فی طرفیه علمان و المیم زایدة
و صاحب قاموس گفته المطرف کمکرم رداء من خز مربع ذو اعلام و شاید که مربع بتشدید باء یکنقطه بمعنی چهار دار
باشد یعنی روایتست از زراره گفت که از خانه بیرون آمد امام محمد باقر علیه السلم نماز میگزارد بر بعضی اطفال
اهل بیت خود و بر او بود جبه خزی زرد و ردای خزی زرد دوم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن
الرضا علیه السلم قال کان علی بن الحسین صلی الله علیه و آله یلبس الجبة الخز بخمسین دینارا و المطرف الخز بخمسین
دینارا شرح روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که بود علی بن الحسین صلی الله علیه
و آله که میپوشید جبه خز را به پنجاه دینار طلا و ردای خز را به پنجاه دینار طلا سوم اصل عن عبد الرحمن بن
الحجاج قال سال ابا عبدالله علیه السلم رجل و انا حاضر عنده عن جلود الخز فقال لیس بها باس
فقال الرجل جعلت فداك انها فی بلادی و انما هی کلاب تخرج من الماء فقال ابو عبدالله علیه السلم اذا
خرجت من الماء تعیش خارجة من الماء فقال الرجل لا قال فلا باس شرح مناسب این مضمون
گذشت در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب شصتم است و از آن
ظاهر میشود که خز مانند ماهی است در عدم حاجت بذبح تخرج بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است یعنی
روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را مردی در حالی که من نزد او بودم از پوستهای
خز پس امام گفت که نیست باکی بآنها پس گفت آن مرد که قربانت شوم بدرستی که آنها در بلاد من است و خز این نیست
که آنها سگانی اند که بیرون می آیند از آب پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا چون بیرون آیند از آب زندگانی میکنند
بر حالی که بیرون از آب باشند در مدت دراز پس گفت آن مرد که نه امام گفت که پس نیست پروایی چهارم اصل
عن الحسن بن علی الوشاء عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال سمعته یقول کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما
یلبس فی الشتاء الخز و المطرف الخز و القلنسوة الخز فیشتو فیه و یبیع المطرف فی الصیف و یتصدق
بثمنه ثم یقول من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق شرح مراد بخز در اول

پوستین خز است و در دوم بافته خز است و در سوم هر دو احتمال دارد فیلبسه بسکون شین با نقطه و ضم تا دو نقطه
در بالا و سکون واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بعلی بن الحسین علیهما السلام است ضمیر فیه
راجع بخز مطلق است که شامل دو قسم است یعنی روایتست از حسن بن علی النقاش جامه از ابو الحسن امام رضا علیه السلام
گفت که شنیدم از امام میگفت که بود علی بن الحسین صلوات الله علیه که میپوشید در زمستان پوستین خز را و ردای
خز را و کلاه خز را پس زمستان را میکذرانید در خز و میفروخت ردا را در تابستان چه جای پوستین و کلاه و تصدق
میکرد بهای آن را و بعد از آن میگفت از سوره اعراف که حرام کرد زینت الله را که بیرون آورد برای بندگانش
و لذیذها را از جمله روزی پنجم اصل عن ابی داود یوسف بن ابرهیم قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السلم و علی قباء خز و بطانته خز و طیلسان خز مرتفع فقلت ان علی ثوبا اکره لبسه فقال
و ما هو قلت طیلسانی هذا قال و ما بال الطیلسان قلت هو خز قال و ما بال الخز قلت و سداه
ابریسم قال و ما بال الابریسم قال لا یکره ان یکون سدی الثوب ابریسم و لا زره و لا علمه انما یکره المصمت
من الابریسم للرجال و لا یکره للنساء شرح البطانة بکسر باء یکنقطه و تخفیف طاء بینقطه و نون استر جامه و جامه
که در پایین جامه دیگر پوشیده شده باشد و نا پیدا باشد و هر دو اینجا مناسبست مرتفع بکسر فاء و هو مرفوع و صفت
طیلسانست تخصیص ذکر طیلسان بهذا باعتبار اینست که قیمت آن بلندتر بوده لا اکره بصیغه نفی مضارع غایب مجهول یا نفی
حاضر یا نفی مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم است ابریسم مرفوع و اسم یکون است که موخر شده
از خبرش پس زره بکسر زای با نقطه و تشدید رای بینقطه و علمه بفتح عین و فتح لام منصوبست انما یکره
بصیغه مضارع غایب مجهول یا متکلم مع الغیر معلوم باب علم است المصمت بصیغه اسم مفعول باب افعال آنچه چیزی
دیگر در ان نباشد خواه پنبه و خواه کتان و خواه پشم و خواه نقره و خواه غیر اینها یعنی روایتست
از ابو داود یوسف بن ابرهیم گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و بر من بود قبای خزی و آستر آن نیز
خز بود و بر من بود بالا پوش خزی بلند قیمت پس گفتم که بدرستی که بر من است جامه که ناخوش میدارم پوشیدن
آنرا پس امام گفت که و چیست آن گفتم که این بالا پوش من امام گفت که و چیست حال بالا پوش گفتم که آن خز است
امام گفت که و چیست حال خز گفتم که و تار آن ابریشم است امام گفت که و چیست حال ابریشم که امام گفت
که چیست که ناخوش شمرده نمیشود اینکه باشد تار جامه ابریشم و نه تکمه آن و نه علم آن جز این نیست
که ناخوش شمرده میشود میان پر از جمله ابریشم برای مردان و ناخوش شمرده نمیشود برای زنان ششم اصل
عن رجل عن ابی جعفر علیه السلم قال انا معاشر آل محمد نلبس الخز و الیمنه شرح الیمنه بضم یاء دو نقطه در
پایین و سکون میم و نون قسمی از برد یمنی که علمهای آن حریر محض است و می آید در حدیث اول باب نزدهم که باب
القلانس است یعنی روایتست از مردی از امام محمد باقر علیه السلم گفت که ما گروه اهل آل محمد میپوشیم جامه خز را و جامه را
که تار و پود علمش ابریشم است هفتم اصل عن سعد بن سعد قال سالت الرضا علیه السلم عن جلود الخز

فقال هو

فقال هو ذا نلبس الخز قلت جعلت فداك ذاك الوبر فقال اذا حل وبره حل جلده شرح هو مبتدا
و راجع است بمسئول عنه و ذا خبر مبتدا است و اشارتست ببافته خز که امام پوشیده بوده آنرا اذا حل وبره حل
جلده اشارتست باینکه توهم حرام بودن پوست خز مبنی بر اینست که خز از جمله کلاب باشد چنانچه گذشت
در حدیث سوم این باب و اگر داخل کلاب باشد و بر ش نیز حرام باشد خواهد بود پس حلال بودن و بر دلیل حلال بودن
پوست است بدانکه ظاهر این ابطال میکند قول با بیر اکه مالا تحله الحیوة از الحیوان العین نجس است یعنی روایتست
از سعد بن سعد گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از پوستهای خز پس امام گفت که آن اینست بیان این که
میپوشیم خز را گفتم که قربانت شوم ابریشم خز است و سوال من از پوست خز است پس امام گفت که هرگاه حلال
باشد پشم خز حلال باشد پوست خز هشتم اصل عن جعفر بن عیسی قال کتبت الی ابی الحسن الرضا
علیه السلم اسال عن الدواب التی یعمل الخز من وبرها اسباع هی فکتب لبس الخز الحسین بن علی و من بعده
جدی صلوات الله علیهم شرح اسباع بهمزه استفهام سوال است از اینکه خز از جمله کلاب باشد حقیقه یا
از اینکه مثل گرگ و شیر باشند در حاجت نذبح و حاصل جواب نفی آنست یعنی روایتست از جعفر بن عیسی گفت
که نوشتم سوی ابو الحسن امام رضا علیه السلم میپرسیدم او را از جانورانی که ساخته میشود جامه بافته خز از پشم
آنها که آیا سگانند انها حقیقه پس امام نوشت که پوشید خز را حسین بن علی و بعد از و جدم امام جعفر صادق
صلوات الله علیهم نهم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال قتل الحسین بن علی صلوات الله علیهما و علیه
جبة خز دکناء فوجدوا فیها ثلثة و ستین من بین ضربة بسیف او طعنة برمح او رمیة بسهم
دکناء بفتح دال بینقطه و سکون کاف و نون و الف ممدوده مونث ادکن ماخوذ است از دکنه بضم دال و سکون
کاف که مصدر باب علم است بمعنی تیره رنگ شدن مثل فیل یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که
شهید شد حسین بن علی صلوات الله علیهما بر حالی که بر او بود جبه خزی تیره رنگ پس یافتند در ان شصت و سه زخم را
در میان زدنی بشمشیری یا طعن بنیزه یا انداختنی بتیری دهم اصل عن حفص بن عمر ابی محمد موذن علی
ابن یقطین قال رایت علی ابی عبد الله علیه السلم و هو یصلی فی الروضة جبة خز سفرجلیة شرح
روضه میان قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول باب المنبر و الروضه
و مقام النبی صلی الله علیه و آله که باب دویست و هفدهم است یعنی روایتست از حفص بن عمر ابو محمد موذن
علی بن یقطین گفت که دیدم بر امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که او نماز میکرد در روضه جبه خزی را که بهی بود باب
دهم اصل باب الوشی شرح وشی بفتح واو و سکون شین با نقطه در اصل مصدر باب ضرب است
بمعنی نقش کردن جامه و اینجا مستعمل شده بمعنی اسم مفعول مطرزی در مغرب گفته الوشی خلط اللون باللون و منه وشی
الثوب اذا رقمه و نقشه و الوشی نوع من الثیاب الموشیة تسمیة بالمصدر یقال فلان یلبس الوشی و میتواند بود که

بدانکه

که وشی بفتح واو وکسر شین وتشدید یا فعیل بمعنی مفعول باشد وابن خلکان در تاریخ خود گفته که الوشا
الذی یتجر فی الوشی وهو نوع من الثیاب المعمولة من الابریسم فعرف به جامه یعنی این بابیست در بیان جامه
نقش کرده شده مثل جبیت خواه قلمکار و خواه باسمه و خواه نقش بافته در این باب سه حدیث است
اول اصل عن یاسر قال قال لی ابو الحسن علیه السلام اشتر لنفسک خزا او ان شئت فوشیا فقلت
کل الوشی فقال وما الوشی قلت ما لم یکن فیه قطن یقولون انه حرام قال البس ما فیه قطن
شرح یاسر بیاء دو نقطه در پایین و الف و کسر سین بی نقطه و راء بی نقطه خادم امام رضا علیه السلام است
کل بتشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الوشی مرفوع است و فاعل و این جمله انشائیه است
ونفرین است بمعنی مانده و خیره مبینا دوشی و مقصود مذمت وشی است و آن نوعی از جامه است که نقش بافته
دارد و اکثر آن ابریسم محض میباشد یا کل بضم کاف و تشدید لام منصوب است بفعل محذوف و بتقدیر استفهام است
بتقدیر تشتری کل و بنا بر این الوشی مجرور مضاف الیه است و احتمال اول مناسبتر است بقول امام علیه السلام که ما
للوشی البس بهمزه استفهام و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح سین یا بباء یک نقطه بصیغه امر
باب علم است و احتمال اول مناسبتر است با احتمال اول سابق و دوم با دوم و نسخ موافق دوم است
والله اعلم یعنی روایتست از یاسر که گفت مرا امام رضا علیه السلام که خریداری کن برای خودت جامه خز را
و اگر خواهی پس منقوش را پس گفتم که مانده باد منقوش پس امام گفت که و چیست منقوش را گفتم که آنچه
نشد در آن پنبه مثلا میگویند که آن حرام است امام گفت که آیا نیست در بازار آنچه در آن پنبه باشد
مثلا مراد اینست که منقوشی که پنبه دارد در بازار حاضر است از آن خریداری کن دوم اصل عن
یونس بن یعقوب عن الحسین بن سالم العجلی انه حمل الیه الوشی شرح یونس بن یعقوب از اصحاب امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است ضمیر انه و ضمیر مستتر در حمل راجع بحسین است ضمیر الیه راجع بامام است
یعنی روایتست از یونس بن یعقوب از حسین بن سالم العجلی بکسر عین و سکون جیم اینکه حسین برد سوی امام علیه السلام جامه
منقوش را سوم اصل عن یونس بن یعقوب قال حدثنی من اثق به انه رای علی جواری ابی الحسن
موسی علیه السلام الوشی شرح روایتست از یونس بن یعقوب گفت که خبر داد مرا کسی که وثوق دارم بقول او اینکه
او دید بر کنیزان ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام جامه منقوش را باب یازدهم اصل باب لبس الحریر
والدیباج شرح حریر بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه اول عبارتست از جامه که از ابریشم محض بافته شده
باشد و هر یک از تار و پود یکنخ است دیباج بکسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه
و جیم معرب دیباست و آن جامه ایست که از ابریشم محض بافته شده و هر یک از تار و پود آن دو نخ است
یعنی این بابیست در بیان پوشیدن حریر و دیباست در این باب چهار حدیث است اول اصل عن بعض
اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یلبس الرجل الحریر والدیباج الا فی الحرب شرح روایتست

از بعض یاران

از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نپوشد مرد حریر و دیبا را مگر در جنگ دوم اصل
عن لیث المرادی قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله کسا اسامة بن زید حلة حریر
فخرج فیها فقال مهلا یا اسامة انما یلبسها من لا خلاق له فاقسمها بین نسائک شرح
کسا بسین بی نقطه و الف منقلب از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الکسو پوشانیدن و بخشیدن پوشیدنی
و مراد اینجا معنی دوم است الحلة بضم حاء بی نقطه و تشدید لام مرکب از دو جامه که یکی لنگ و دیگری ردا بوده اند
مهلا بفتح میم و سکون و فتح هاء منصوب با غرست بتقدیر الزم مهلا معنی اینکه شعار خود کن هموار را
الخلاق بفتح خاء با نقطه و تخفیف لام و الف و قاف نصیب از خیر البس من موصوله عبارتست از مرد است اقسمها
بصیغه امر باب ضرب است یعنی روایتست از لیث بفتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه مرادی گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بخشید اسامه بن زید را حله حریری پس آن جناب بیرون آمد
در آن حله پس رسول الله گفت که هموار باش ای اسامه جز این نیست که میپوشد آن را کسی که نیست نصیبی از خیر او را
پس بخش کن آن را میان زنان تو سوم اصل عن سماعة بن مهران قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن لباس الحریر والدیباج فقال اما فی الحرب فلا باس وان کان فیه تماثیل شرح روایتست از سماعه
بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم بن مهران بکسر میم و سکون هاء گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از لباس حریر
و از دیبا پس امام گفت که اما در جنگ پس نیست پروائی با آن هر چند که بوده باشد در یکی از آنها صورتها
چهارم اصل عن اسمعیل بن فضل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح للرجل ان یلبس الحریر الا
فی الحرب شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق پنجم اصل عن العباس بن هلال
الشامی مولی لابی الحسن علیه السلام عنه قال له قلت جعلت فداک ما اعجب الی الناس من یاکل الجشب ویلبس
الخشن ویتخشع فقال اما علمت ان یوسف علیه السلام نبی ابن نبی کان یلبس اقبیة الدیباج مزرورة بالذهب
ویجلس فی مجالس آل فرعون یحکم فلم یحتج الناس الی لباسه وانما احتاجوا الی قسطه شرح ما اعجب
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال فعل تعجب است الاعجاب خوش آینده بودن الی حرف جر است و تعدیه اعجاب
بالی بتضمین معنی محبوبیت است من موصوله مفعول به ما اعجب است و این کلام منزه است که امام رضا علیه السلام لباسهای
بسیار فاخر میپوشیده و طعامهای بسیار لذیذ میخورده و در منازل بسیار رفیع میبوده برای مصلحت دفع ضرر
از مومنان و این باعث این شده که عباس را بخاطر رسیده که منع او کند الجشب بفتح جیم و سکون و کسر شین
با نقطه و باء یک نقطه طعام درشت مثل نان بی نان خورش الخشن بفتح خاء با نقطه و کسر شین با نقطه جامه
درشت مثل کرباس یتخشع بخاء با نقطه و شین با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعل است التخشع فروتنی کردن و اینجا عبارتست از ترک صحبت جبابره مثلا اما علمت تا آخر

استارتست باینکه یوسف علیه السلم برای تقیه و دفع ضرر از اهل ایمان مرتکب غیر مباح بعنوان عزیمت شده بلکه مرتکب
برای دفع ضرر مرتکب مباح بعنوان عزیمت شده باشم وقصور ندارد بنی دراول منصوب و بی تنوین عطف بیان
یوسفست این منصوب و صفت بنی است و مضاف است بنی دردوم مجرور و با تنوین است کان تا آخر خبر ان آل
فرعون عبارتست از پادشاه مصر و زمان فرعون یوسف مقدم بوده بر زمان فرعون موسی زیرا که فرعون موسی
ولید بن مصعب بن ریان است و ریان فرعون یوسف است و قلم در قلم بر این بیان است لباسه عبارتست
از لباس خشن که شعار پیغمبران بوده و این کلام مبنی بر انست که اگر کسی ملجا شود سوی ارتکاب یکی از دو قبیح
بعنوان عزیمت مرتکب شود انرا که قبحش کمتر باشد و یکی از دو قبیح در حکایت یوسف پوشیدن دیباج
و فهبست و دیگری تمکین ظالم الظلم از ظلم بر اهل ایمان است یعنی روایتست از عباس بن هلال
شامی که گفت شنیدم امام رضا علیه السلم را گفتم امام را که قربانت شوم چه خوش
آینده است سوی مردمان کسی که میخورد خوراک درشت را و میپوشد لباس درشت را و فروتنی میکند پس امام
گفت که آیا ندانستی اینرا که یوسف علیه السلم که پیغمبر و پسر پیغمبر است بود که میپوشید قباهای دیبا را بر حالی
که تکمه کرده شده بود بطلا و مینشست در مجالس آل فرعون حکم میکرد میان خلایق بیان این انکه محتاج
نشدند مردمان سوی لباس لایق او و جز این نیست که محتاج شدند سوی عدالت او در حکم اصل وانما یحتاج
من الامام الی ان اذا قال صدق واذا وعد انجز واذا حکم عدل ان الله لم یحرم طعاما ولا شرابا
من حلال وانما حرم الحرام قل او کثر وقد قال جل وعز من حرم زینة الله التی اخرج لعباده
والطیبات من الرزق شرح یحتاج بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست و این کلام برای بیان
این است که لباس لایق امام در جنب عدالت امام در حکم میان مردمان بغایت سهل است زیرا که بسیار محتاج الیه
مومنان نیست پس برای ضرورت در زمان عدم استقلال ترک آن واجب میتواند بود مثل اینکه یوسف علیه السلم
عزیز مصر بود و در تحت حکم ریان بود پس منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب سیرة الامام
فی نفسه والمطعم والملبس اذا ولی الامر که باب صد و پنجم است من برای ابتدا است یا برای تبعیض است و بنا بر دوم
من الامام بتقدیر من احوال الامام است الی ان نایب فاعل است ان الله تا آخر برای بیان اینست که در غیر
غیر مباح بفعل نیاید بخلاف یوسف علیه السلم یعنی و جز این نیست که حاجت میشود از امام سوی اینکه چون گوید
راست گوید و چون وعده کند وفا کند و چون حکم کند عدالت کند بدرستیکه الله تعالی حرام نکرد خوردنی را و نه آشامیدنی را
که از جمله حلال باشد و جز این نیست که حرام کرد چیزی را که حرام باشد خواه کم باشد یا بسیار باشد و بتحقیق گفت جل وعز
در سوره اعراف که که حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای بندگانش ولذیذها را از جمله روزی ششم
اصل عن جراح المداینی عن ابی عبد الله علیه السلم انه یکره ان یلبس القمیص المکفوف بالدیباج ویکره

لباس الملحم وغیره من الحمراء فانها میثرة ابلیس شرح مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث
بیست و هفتم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه وما لا تکره که باب شصتم است کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم
یا باب تفعیل است یلبس بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است مکفوف بصیغه اسم مفعول ماخوذ است از کفه
بضم کاف و تشدید فا بمعنی سجاف جامه تکره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التکره بسیار ناخوش شمردن
چیزی را قسی بفتح قاف و تشدید سین بی نقطه و تشدید یا منسوبست بقس بمعنی رئیس ترسایان در علم و اینجا عبارتست
از شاگرد قس یا ملبوس قس و بنا بر اول اضافه در لباس القسی لامیه است و بنا بر دوم بیانیه است و بر هر تقدیر
مقصود نهی از لباس سیاه است که شعار قسیس گردان اوست و ابن اثیر در نهایه گفته که فیه انه نهی عن
لبس القسی هی ثیاب کتان مخلوط بحریر یوتی بها من مصر نسبت الی قریة علی ساحل البحر قریبا من تنیس یقال
لها القس بفتح القاف وبعض اهل الحدیث یکسرها وقیل اصل القسی القزی بالزای منسوب الی القز و هو ضرب
من الابریسم فابدل من الزای سینا وقیل هو منسوب الی القس و هو الصقیع لبیاضه و در کتاب الصلوة بجای
آن الوشی است المیثرة بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین منقلبه از واو و فتح تاء سه نقطه و راء بی نقطه
بالاپوش خواه برای آدمی و خواه برای زین و پالان و خواه برای جامها و مانند آنها بیان این آید در کتاب
الدواجن در شرح حدیث چهارم باب آلات الدواب که باب سوم است یعنی روایتست از جراح از امام
جعفر صادق علیه السلم اینکه او ناخوش شمرد اینرا که پوشیده شود پیراهن سجاف کرده شده بدیبا و بسیار ناخوش
شمرد لباس حریر او لباس سیاه را و بسیار ناخوش شمرد لباس بالاپوش سرخ را چه بدرستیکه آن بالاپوش تابعان
ابلیس است هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال لا یصلح لباس الحریر والدیباج
فاما بیعهما فلا باس شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که خوب نمیشود لباس حریر و دیبا
برای مردان پس اما فروختن آنها پس نیست بروا آبی باکی هشتم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله
علیه السلم قال النساء یلبسن الحریر والدیباج الا فی الاحرام شرح یلبسن بیاء یک نقطه و سین بی نقطه و نون
بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب علم است یا بی نون بصیغه مضارع مفرد مذکر غایب معلوم باب علم است
و اول باعتبار معنی است و دوم باعتبار لفظ است زیرا که نساء اسم جمع برای مراه است نظیر آیه سوره یوسف
وقال نسوة یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که زنان میپوشند حریر را و دیبا را
مگر در احرام حج یا عمره نهم اصل عن العباس بن موسی عن ابیه قال سألته عن الابریسم والقز قال
هما سواء شرح القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه معرب کج یعنی روایتست از عباس بن موسی از پدرش
امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ابریشم و کج امام گفت که آن دو مثل یکدیگر دهم اصل
عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا باس بلباس القز اذا کان سداه او لحمته من قطن

قطنی

او کتان شرح السدی بضم سین بنقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف تار الحمه بضم لام و سکون حاء بی نقطه پود مع
او کتان مبنی بر نهی است که اگر با صوف یا شعر باشد ممنوع است چنانچه گذشت در حدیث اول و دوم باب هشتم که باب لبس
الصوف والشعر والوبر است و این مبنی بر آنست که چون بافته نمیشود زیرا کو برخز بسیار قیمتی میباشد چنانچه گذشت در حدیث
دوم باب نهم که باب لبس الخز است و خز بسیار کم قیمت نیست بنا و بر این عکس است نقره یعنی روایت است از عبید بضم عین
بی نقطه و فتح باء یک نقطه ابن زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروائی بلباسی که چون خز باشد تارش یا پود
بر حالی که تار پنبه یا کتان باشد یازدهم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال سال الحسین بن قیاما ابا الحسن صلوات
الله علیه عن الثوب الملحم بالقز و القطن القز اکثر من النصف ایصلی فیه قال لا باس قد کان لابی
الحسن علیه السلم منه جبات شرح حسین بن قیاما بکسر قاف و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف مفتوحه
راوی امام موسی کاظم علیه السلم بوده و از واقفیه بوده الملحم بجاء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال بافته شده
یعنی روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسید حسین بن قیاما امام رضا صلوات الله علیه را از جامه بافته
شده بخز و پنبه بر حالی که خز زیاده بر نصف باشد که آیا نماز گزارده میشود در آن امام گفت که نیست پروائی بود
تحقیق بود برای امام موسی کاظم علیه السلم از آن جبه دوازدهم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا ینبغی
للمرأة ان تلبس الحریر المحض و هی محرمة فاما فی الحر و البرد فلا باس شرح روایت است از سماعه از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که سزاوار نیست برای زن اینکه بپوشد حریر محض را بر حالی که او احرام حج یا عمره دارد پس
اما برای دفع گرما و سرما دفع سرما در وقت احرام پس نیست پروائی سیزدهم اصل عن ابی الحسن الاحمسی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سأله ابو سعید عن الخمیصة و انا عنده سداها الابریسم البسها و کان
وجد البرد فامره ان یلبسها شرح مضمون این گذشت در کتاب الحج در حدیث پنجم باب ما یجوز للمحرمة ان تلبسه
تا آخر که باب شصت و پنجم است احمسی بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح میم و سین بی نقطه است خمیصه بیان شد
در شرح حدیث دوم باب اللباس که باب دوم است سداها الابریسم را روایت است استیناف بیانا سال تا آخر است البسها
بهمزه استفهام بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم از قبیل تغلیب حال حکایت بحال محکی است و ضمیر مستتر راجع
بابو سعید است یعنی روایت است از ابو الحسن احمسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسید امام را ابو سعید
از خمیصه بر حالی که من نزد امام بودم بیان این آنکه تار آن ابریشم است که آیا ابو سعید بپوشد آنرا و بود ابو سعید
که دریافته بود سرما را پس امر کرد ابو سعید را باینکه بپوشد خمیصه را چهاردهم اصل عن اسمعیل بن الفضل
عن ابی عبد الله علیه السلم فی الثوب یکون فیه الحریر فقال ان کان فیه خلط فلا باس شرح الخلط بکسر خاء با نقطه
و سکون لام و طاء بی نقطه آمیخته بغیر جنس خود و این احتراز است از مصمت که گذشت در حدیث پنجم باب
نهم یعنی روایت است از اسمعیل بن فضل از امام جعفر صادق علیه السلم در جامه که میباشد در آن ابریشم پس امام گفت

کو اگر باشند

که اگر باشند در آن جامه آمیختن پس نیست پروائی باب دوازدهم اصل باب تشمیر الثیاب شرح التشمیر بشین
با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل دور کردن دامن جامه از زمین خواه بکوتاه کردن آن باشد و خواه بغیر آن
این باب بیان بر داشتن جامه است در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله
علیه السلم فی قول الله عز و جل و ثیابک فطهر قال فشمر شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم
در تفسیر قول الله عز و جل در سورة المدثر که و جامهای خود را پاک کن گفت که یعنی دور کن دامن آنها را از زمین دوم
اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان علیا صلوات الله علیه کان عندکم فاتی بنی دیوان
فاشتری ثلثة اثواب بدینار القمیص الی فوق الکعب و الازار الی نصف الساق و الرداء من یدیه
الی ثدییه و من خلفه الی الیتیه ثم رفع یده الی السماء فلم یزل یحمد الله علی ما کساه حتی
دخل منزله ثم قال هذا اللباس الذی ینبغی للمسلمین ان یلبسوه شرح معلی بضم میم و فتح عین بی نقطه
و تشدید لام و الف ابن خنیس بضم خاء با نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه
از اهل کوفه است فاتی بصیغه معلوم است البنی بکسر و ضم باء یک نقطه و سکون نون و یا جمع بنیه بکسر و ضم باء
و سکون نون بنا کرده شده الدیوان بکسر دال و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین دفتر
ضابط اموال پادشاه و مراد به بنی الدیوان بازاریست که ضابط خراج پادشاه نسق آن میکند پس
دیوانی است و در عینی نسخ است من یدیه در نسخ بفتح یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین است و ظاهر آنست که بین از قلم کاتبان افتاده باشد یا بجای آن قد امه بضم قاف و تشدید دال بی نقطه
و الف و میم باشد الثدی بفتح و کسر ثاء سه نقطه و سکون دال بی نقطه و یاء پستان الیته بفتح همزه و سکون لام
و فتح یاء دو نقطه در پایین و تاء تانیث و ضمیر غایب است ما مصدریه است ضمیر قال راجع بعلی و صادق علیهما السلام
میتواند بود یعنی روایت است از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستیکه علی صلوات الله علیه بود
نزد شما در کوفه پس آمد ببازار دیوانی پس خرید سه جامه را بیک دینار طلا پیراهن را تا بالای قاب پای و لنگ
و لنگ را تا نصف ساق و ردا را در پیش تا در پستان او و در پس او تا سرین او بعد از آن برداشت دست خود را
بسوی آسمان پس پیوسته حمد میکرد الله تعالی را بر اینکه پوشانید او را بجامهها تا آنکه داخل شد منزل خود را بعد از آن
علی صلوات الله علیه گفت که این لباس است که سزاوار است برای مسلمانان اینکه بپوشند آنرا سوم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم و لکن لا یقدرون ان یلبسوا هذا الیوم و لو فعلنا لقالوا مجنون
و لقالوا مرائی و الله عز و جل یقول و ثیابک فطهر قال و ثیابک ارفعها لا تجرها فاذا قام
قائمنا کان هذا اللباس شرح مرائی با اثبات یاء ساکنه بعد از همزه است در بعض نسخ و در
بعض دیگر باسقاط یاء است و این بر خلاف در معنای اینست در حالت وقف انی هی در تصحیح نسخ توضیح گفته

که فان کان للمنقوص مرفوعا او مجرورا جاز اثبات یائه فی الوقف لانها کانت ثابتة فی الاصل ولم یحدث ما یوجب حذفها
وجاز حذفها فرقا بین الوصل والوقف ولکن الارجح من الوجهین مختلف فالارجح فی المنون الحذف عند سیبویه
نحو هذا قاض ومررت بقاض ویجوز هذا قاضی ومررت بقاضی باثبات الیاء وروی یونس وبذلک قرا ابن کثیر
ولکل قوم هادی وما عند الله باقی ومالهم من دونه من والی باثبات الیاء فیهن والارجح فی غیر المنون
وهو المقرون بال الاثبات للیاء کهذا القاضی ومررت بالقاضی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ولیکن مسلمانان
توانائی ندارند پوشند درای روزگار و اگر کنیم هر اینه میگویند که دیوانه است و هر اینه میگویند که سالوس
و حال آنکه الله عز و جل میگوید در سوره المدثر که و جامهای خود را پس پاک کن امام گفت در تفسیر که
و جامهای خود را بلند کن از زمین انهار نگن آنها را بر زمین پس چون بر خیزد قائم ما میشود این لباس سلمانان
سوم اصل عن عبد الله بن هلال قال امرنی ابو عبد الله علیه السلم ان اشتری له ازارا فقلت
انی لست اصیب الا واسعا قال اقطع منه وکفه ثم قال ان ابی قال ما جاوز الکعبین ففی النار
شرح الازار بکسر همزه و زای نقطه و الف و راء بی‌نقطه لنگ کفه بضم کاف و تشدید فا مفتوحه و ضمیر غایب
راجع بازار بصیغه امر باب نصر است الکف بفتح کاف کنار دوختن یعنی روایت است از عبد الله بن هلال
گفت که امر کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلم باینکه خریداری کنم بجهت او برای او لنگی را پس گفتم که بدرستی که من
نمی‌یابم که دریابم مگر فراخ را امام گفت که ببر بعضی آنرا و بدوز کنار آنرا بعد از آن امام گفت که بدرستی که پدرم گفت
که هر لباسی که گذشت از دو قاب پاس در آتش جهنم است چهارم اصل عن عبد الرحمن بن عثمان
رجل من اهل الیمامة کان مع ابی الحسن علیه السلم ایام حبس ببغداد قال قال ابو الحسن علیه السلم ان الله
عز و جل قال لنبیه صلی الله علیه واله وثیابک فطهر وکانت ثیابه طاهرة وانما امره بالتشمیر
شرح روایت است از عبد الرحمن بن عثمان مردی از اهل یمامه که بود با امام موسی کاظم علیه السلم در روزگاری که محبوس
شد در بغداد گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلم که بدرستی که الله عز و جل گفته به پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله در سوره
المدثر که و جامهای را پس پاک کن و بود جامهای او پاک و جز این نیست که امر کرد او را بکوتاه کردن جامها پنجم
اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم ان النبی صلی الله علیه واله اوصی رجلا من بنی تمیم فقال له ایاک و
اسبال الازار والقمیص فان ذلک من المخیلة والله لا یحب المخیلة شرح الاسبال بسین بی‌نقطه و با
یکنقطه مصدر باب افعال ضد تشمیر المخیله بفتح میم و کسر خای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین تکبر
یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم اینکه نبی صلی الله علیه و آله سفارش کرد مردی را از بنی تمیم پس
گفت او را که دور دار از یکدیگر خود را و او یختن لنگ و پیراهن را چه بدرستی که آن از جمله تکبر است و الله
دوست نمیدارد تکبر را ششم اصل عن ابی حمزة رفعه قال نظر امیر المومنین علیه السلم الی فتی

مرح

مرخ ازاره فقال له یا فتی ارفع ازارک فانه ابقی لثوبک و انقی لقلبک شرح مرخ براء بی‌نقطه و خای با نقطه
بصیغه اسم فاعل معتل اللام باب افعال است الارخاء ضد تشمیر و در بعض نسخ بصیغه اسم مفعول است و بنابر تقدیر
مجرور بتقدیر تقدیری و صفت فتی است و بنابر اول ازاره منصوب است بر مفعولیت و بنابر دوم مرفوع است و بنابر
تقدیر ضمیر فانه راجع بمصدر ارفع است ابقی در اول بباء یکنقطه است و در دوم بنون است لام در هر دو جا برای
تعدیه است یعنی روایت است از ابو حمزه بالا برد سند حدیث را گفت که نگاه کرد امیر المومنین علیه السلم بسوی جوانی
که سست کرده بود دامن لنگ خود را پس گفت او را که ای جوان از زمین بردار دامن لنگ خود را چه بدرستی که آن نگاهدارنده
تر است جامه ترا و پاک کننده تر است دل ترا هفتم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کان امیر المومنین صلی الله علیه اذا لبس القمیص مد یده فاذا طلع علی اطراف الاصابع قطعه شرح
روایت است از عبد الله بن میمون بن قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امیر المومنین صلی الله علیه که چون میپوشید
پیراهن را میکشید دست خود را پس چون زیاد میشد بر کنارهای انگشتان میبرید آنرا هشتم اصل
عن الحسن الصیقل قال قال ابو عبد الله علیه السلم ترید اریک قمیص علی صلوات الله علیه الذی ضرب فیه
واریک دمه قال قلت نعم فدعا به وهو فی سفط فاخرجه ونشره فاذا هو قمیص کرابیس یشبه السنبلانی
واذا موضع الجیب الی الارض واذا اثر دم ابیض یشبه اللبن شبه شطب السیف قال هذا
قمیص علی الذی ضرب فیه وهذا اثر دمه فشبرت بدنه فاذا هو ثلثة اشبار وشبرت اسفله فاذا
هو اثنا عشر شبرا شرح مناسبت این حدیث و حدیث آینده بعنوان این باب باعتبار دلالت بر این است
که وسعت دامن منافات با تشمیر ندارد ترید بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال بتقدیر همزه استفهام
اریک هر دو جا بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال بتقدیر ان اریک است پس منصوب و مرفوع تقدیری میتواند
بود السفط بفتح سین بی‌نقطه و فتح فا و طای بی‌نقطه جامه دان کرابیس مضاف الیه است یشبه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال است صفت قمیص است السنبلانی بضم سین بی‌نقطه و سکون نون و ضم بای یکنقطه و تخفیف لام و الف و نون
نوعی از کرباس که منسوبست بسنبل و آن موضعی است در روم ارض مغرب اسفل خیری است و مراد اینجا دامن است
اثر مرفوع و مبتداست و مضاف است ابیض مرفوع و خبر مبتداست شبه هر دو جا بکسر شین با نقطه و سکون بای یکنقطه
و هامر فوع و خبر دیگر مبتداست و میتواند بود که خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر موجود و رفع ابیض و شبه بر صفت
اثر باشد بنابر اینکه شبه کسب تعریف باضافه نکند الشطب بکسر شین با نقطه و سکون طای بی‌نقطه و بای یکنقطه راهی که
در میان شمشیر است که راست و دراز است پس در هر شمشیری دو شطب است و تشبیه بشطب سیف در درخشندگی است
یعنی روایت است از حسن صیقل دهنده شمشیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا میخواهی که بنمایم ترا پیراهن علی صلوات الله
علیه که بشمشیر زده شد در آن پیراهن و بنمایم ترا خون او را او گفت که گفتم که آری طلب کرد آن پیراهن را و آن

درجامه دانی بود پس بیرون آورد آنرا و از ته کشود آنرا پس ناگاه آنکه پیراهن کرباسی بود مانند بود سنبلانی و ناگاه
چاکی بیان تا دامنه بود و ناگاه اثر خونی سفید بود مانند شیر بود مانند راه شمشیر بود امام گفت که این پیراهن
علی است که زده شده در آن و این اثر خون اوست پس وجب کردم بدن پیراهن را پس ناگاه آن سه وجب بود و وجب
کردم دامنه آنرا پس ناگاه آن دوازده وجب بود نهم اصل عن زرارة بن اعین قال رایت قمیص علی علیه السلام
الذی قتل فیه عند ابی جعفر علیه السلام فاذا اسفله اثنا عشر شبرا و بدنه ثلثة اشبار و رایت فیه نضح دم
شرح النضح بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب ضرب یا سمع است و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول است
و باقی ظاهر است از شرح سابق دهم اصل عن سلمة بیاع القلانس قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام اذ
دخل علیه ابو عبد الله علیه السلام قال ابو جعفر علیه السلام یا بنی الا تطهر قمیصک فذهب فظننا ان ثوبه قد اصابه
شیء فرجع فقال انه هکذا فقلنا جعلنا فداک ما لقمیصه فقال کان قمیصه طویلا فامرته ان یقصره
ان الله عز و جل یقول و ثیابک فطهر شرح اذ ظرف زمان است یا برای مفاجاة است انه در نسخ بفتح همزه
و کسر نون و فتح ها و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه امر معتل العین واوی یا یائی باب افعال است و منهود ... در
مثل این علی الفعل عود میکند الا انا هم مرتفع کردن یقصره از باب ضرب یا باب تفعیل است یعنی روایت است از سلمه
فروشنده کلاهها گفت که بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام وقتی که داخل شد بر او امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام محمد باقر علیه السلام
که ای پسرک من آیا پاک نمیکنی پیراهن خود را پس امام جعفر صادق علیه السلام رفت پس گمان کردیم که جامه او بتحقیق برخورده آنرا
چیزی از نجاست پس امام جعفر صادق علیه السلام برگشت پس امام محمد باقر علیه السلام گفت که مرتفع کن البته چنین پس گفتیم که
قربانت شویم چه بود پیراهن او را پس گفت که بود پیراهن دراز پس امر کردم او را که کوتاه کند آنرا بدرستی که الله عز و جل
میگوید در سوره مدثر که و جامهای خود را پس تطهیر کن یازدهم اصل عن محمد بن مسلم قال نظر ابو عبد الله علیه السلام
الی رجل قد لبس ثوبا یضرب الارض فقال اما هذا ثوبه طاهر شرح ثوب منصوب و مضاف است بنا بر لغه بنی تمیم
یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که نگاه کرد امام جعفر صادق علیه السلام سوی مردی که بتحقیق پوشیده بود پیراهنی را که برمیخورد
زمین را پس امام گفت که نیست این جامه مرد پاک دوازدهم اصل عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الرجل یجر ثوبه قال انی لاکره ان یتشبه بالنساء شرح روایت است از سماعة بن مهران از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که میکشد بر زمین جامه خود را گفت که بدرستی که من هر اینه ناخوش میدارم اینرا که مانند شود بزنان
سیزدهم اصل عن حذیفة بن منصور قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدعا باثواب فذرع منها فحملا الی خمس
اذرع فقطعه ثم شبر عرضه ستة اشبار ثم شقه و قال شدوا صنفیه و هدبوا طرفیه شرح الاثواب
بفتح همزه و سکون ثاء سه نقطه و با یکنقطه جمع ثوب عبارتست از جامهای که برای لنگ بافته شده بوده و بسیار
طویل و عریض بوده ذرع بذال با نقطه و راء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الذرع

بفتح دال و سکون

بفتح ذال و سکون راء اندازه گرفتن چیزی بذراع بکسر ذال و آن از آرنج تا سر انگشت میانین است و آن مونث است
و تذکیرش جایز است و در کسری بقدر یکقدم و سه ربع قدم اوست موافق آنچه بیان شد در کتاب الصلوة در شرح
حدیث هفتم باب پنجم من در منها اسم است بمعنی بعض عمد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
نصر است ضمیر بارز در قطعه راجع بمن است که بمعنی بعض است تقسیم طول جسم را قطع مینامند و تقسیم عرض جسم را
شق مینامند شبر بشین با نقطه و با یکنقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است شدوا بضم شین
با نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه امر باب نصر است صنفیه بکسر صاد بی نقطه و سکون نون و فتح فاء و سکون یاء دو نقطه
در پایین و ضمیر راجع با ازار است و آن تثنیه صنف است و عبارتست از دو سر لنگ که ریشه میدارد و در نسخ
بفتح صاد و کسر نون و فتح فاء و تاء دو نقطه در بالا و ضمیر است و حاصل هر دو یکی است صاحب قاموس گفته صنفة الثوب
کفرحة و صنفه و صنفته بکسرهما حاشیته ای جانب کان او جانبه الذی لا هدب له او الذی فیه الهدب و ابن اثیر
در نهایه گفته که صنفة الازار بکسر النون طرفه مما یلی طرته هدبوا بدال بی نقطه و باء یکنقطه بصیغه امر باب تفعیل است
التهدیب فرو انداختن طرفیه عبارتست از دو پهلوی لنگ که ریشه میدارد و مقصود اینست که طول لنگ را پنج
ذراع کنید و عرض لنگ را شش وجب کنید و عرض آنرا ته کنید و ریسمانی که بند ازار است در آن بگذرانید
و در پیش خود به بندید پس ازار دو ته خواهد بود و دامنه آن پنج ذراع خواهد بود و از بند ازار تا دامن دو وجب
و نیم یا اندکی بیشتر خواهد بود و از زمین دور خواهد بود یعنی روایت است از حذیفة بن منصور گفت که بودم نزد امام
جعفر صادق علیه السلام پس طلب کرد جامهای را پس اندازه بذراع کرد بعضی آنها را پس قصد کرد سوی پنج ذراع پس برید
آنرا با تمامی که آنچه را زیاد بر پنج ذراع بود در جانب طول جدا کرد بعد از آن وجب کرد عرض آن باقیمانده را شش وجب
بعد از آن شکافت آنرا با تمامی که آنچه را که زیاد بر شش وجب بود در جانب عرض جدا کرد و گفت که به بندید دو سر لنگ را
و آویخته کنید دو پهلوی لنگ را باب سیزدهم اصل باب القول عند لبس الجدید شرح ای باب بیان سخن
در نزد پوشیدن جامه نو است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلام
عن الرجل یلبس الثوب الجدید قال یقول اللهم اجعله ثوب یمن و تقی و برکة اللهم ارزقنی فیه حسن
عبادتک و عملا بطاعتک و اداء شکر نعمتک الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل
به فی الناس شرح یمن بضم یاء دو نقطه در پایین و سکون میم مضاف الیه است تقی بضم تاء دو نقطه در
بالا منقلب از واو و فتح قاف و الف ساقط بتنوین است حسن بضم حاء و سکون سین است یعنی روایت است از محمد بن
مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مرد که میپوشد جامه نو را امام گفت که میگوید که
خداوندا بگردان آنرا جامه سعادت و تقوی و برکت خداوندا روزی کن مرا در آن نیکویی عبادت ترا و عمل
بفرمانبرداری ترا و بجا آوردن شکر نعمت ترا حمد الله راست آنکه پوشانید مرا آنچه پنهان کنم بآن پنهان کردنی خود را

وارآسته شوم بآن در میان مردمان دوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المومنین
علیه السلم علمنی رسول صلی الله علیه وآله اذا لبست ثوبا جدیدا ان اقول الحمد لله الذی کسانی من اللباس
ما اتجمل به فی الناس اللهم اجعلها ثیاب برکة اسعی فیها لمرضاتک واعمر فیها مساجدک وقال یا علی
من قال ذلک لم یتقمصه حتی یغفر له شرح اسعی بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است مرضات بفتح میم
مصدر میمی باب علم است اعمر بعین بی نقطه وراء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر اشارتست بآیت سوره توبه
انما یعمر مساجد الله من آمن تا آخر التقمص بقاف وصاد بی نقطه مصدر باب تفعل پوشیدن لباس خواه پیراهن وخواه
غیر پیراهن ودر بعض نسخ بجای لم یتقمصه حتی یغفر له چنین است که لم یصبه شیء یکرهه یعنی روایت است از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که تعلیم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله چون بپوشم جامه نو را
اینکه گویم که حمد الله راست آنکه پوشانید مرا از جمله لباس لباس آنچه بآن آراسته شوم بآن در میان مردمان خداوندا
بگردان جامها را جامهای برکت که سعی کنم درانها برای رضای تو و آباد کنم درانها مساجد ترا بعبادت
پیوسته درانها و گفت که ای علی هر که گوید آنرا نمی پوشد جامه را تا آنکه آمرزیده شود برای او گناهان او سوم
اصل عن خالد الجوان قال سمعت ابا الحسن موسی علیه السلم یقول قد ینبغی لاحدکم اذا لبس الثوب الجدید
ان یمر یده علیه ویقول الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی الناس واتزین به بینهم
شرح صاحب ایضاح گفته که خالد بن نجیح نون المفتوحة والجیم والحاء المهملة اخیرا الجوان بالجیم المفتوحة والواو المشددة
والنون اخیرا مرتشد براء بی نقطه از باب افعال است یعنی روایتست از خالد عطار گفت که شنیدم از ابو الحسن امام
موسی کاظم علیه السلم میگفت که بتحقیق سزاوار است برای یکی از شما چون بپوشید جامه نو را اینکه مالد دست خود را
بران و گوید که حمد الله راست آنکه پوشانید مرا آنچه پنهان کنم بآن پنهان کردنی خود را و آراسته شوم بآن در مردمان
وصاحب آرایش شوم بآن در میان مردمان چهارم اصل عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلم وقال من قرا انا
انزلناه ثنتین وثلثین مرة فی اناء جدید ورش به ثوب الجدید اذا لبسه لم یزل یاکل فی سعة ما بقی
منه سلک شرح سعة بفتح وکسر سین است سلک بکسر سین وسکون لام است یعنی روایتست از چند کس از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خواند سوره انا انزلناه را سی و دو بار در ظرف آبی که تازه باشد و بپاشید آب آن
جامه خود را که نو باشد چون بپوشد آنرا پیوسته میخورد روزی را در فراخی چندانکه باقی باشد از ان جامه رشته
پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المومنین علیه السلم اذا کسا الله عز وجل المومن
ثوبا جدیدا فلیتوضا ولیصل رکعتین یقرا فیهما ام الکتاب وآیة الکرسی وقل هو الله احد وانا انزلناه
فی لیلة القدر ثم لیحمد الله الذی ستر عورته وزینه فی الناس ولیکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله
فانه لا یعصی الله فیه وله بکل سلک فیه ملک یقدس له ویستغفر له ویترحم علیه شرح روایتست

از محمد بن مسلم

لم یصبه شیئ یکرهه [2]

که تعلیم کرد مرا

از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که چون بپوشانید الله عز وجل مومن را جامه نو
پس باید که وضو سازد و باید که گزارد دو رکعت را میخواند در هر کدام آن دو رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی
و سوره قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد ازان باید که حمد کند الله را آنکه پوشانید عورت او را
و آرایش داد او را در میان مردمان و باید که بسیار کند از گفتن لا حول ولا قوة الا بالله چه بدرستی که او عصیان نمیکند
الله را دران جامه و برای اوست بهر رشته که دران جامه است فرشته که تقدیس میکند الله تعالی را برای او
و استغفار میکند الله تعالی را برای او و طلب رحمت الله تعالی میکند برای او ششم اصل عن عمر بن یزید قال
اردت الدخول علی ابی عبدالله علیه السلم فلبست ثیابی ونشرت طیلسانا جدیدا کسیت معی بابه
فرجمنی جمل فی بعض الطریق فتمزق من کل وجه فاغتممت لذلک فدخلت علی ابی عبدالله علیه السلم
فنظر الی الطیلسان فقال ما لی اراک منهتکا فاخبرته بالقصة شرح لبست از باب علم است نشرت
بنون و شین با نقطه و راء بی نقطه از باب نصر یا باب تفعیل است النشر والتنشیر از تاه گشودن جامه و مانند آن طیلسان
بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دوم است محبا بعین بی نقطه وجیم و باء یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال از
الاعجاب خوش آمدن چیزی کسی را فرجمنی بزای با نقطه وحاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الزحم
بفتح زای و سکون حاء تنه زدن کسی را جمل بکسر حاء بی نقطه و سکون میم است و در بعض نسخ بفتح جیم و فتح میم است
فتمزق بزای با نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است منهتکا بتاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم
فاعل باب انفعال است یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت که اراده کردم داخل شدن بر امام جعفر صادق علیه السلم را
پس پوشیدم جامهای خود را و از تاه گشودم بالاپوش نو را که بودم خوشحال بآن پس تنه داد مرا باری در اثنای
راه پس پاره شد از هر جانب پس غمگین شدم برای آن پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس نگاه کرد بسوی بالاپوش
پس گفت که چرا می بینم ترا پاره پاره پس خبر دادم او را بسر گذشت اصل فقال یا عمر اذا لبست ثوبا
جدیدا فقل لا اله الا الله محمد رسول الله تبرا من کل آفة واذا احببت شیئا فلا تکثر ذکره فان
ذلک مما یهدک واذا کانت لک الی رجل حاجة فلا تشتمه من خلفه فان الله یوقع ذلک فی قلبه
شرح تبرا بباء یک نقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم مجزوم است لا تکثر بتاء
سه نقطه بصیغه نهی مخاطب باب افعال است مشار الیه ذلک مصدر تکثر است ما موصوله است یهدک بتخفیف دال
بی نقطه و کاف لام الفعل بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الهدک بفتح هاء وسکون دال خراب کردن یا بتشدید
دال و کاف ضمیر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الهد بفتح ها شکستن و بغایت خراب کردن لا تشتمه بصیغه
نهی مخاطب باب نصر و ضرب است ایقاع الله تعالی انرا در دل آنکس عبارتست از نفرت و عداوت آنکس نسبت بمخاطب
یعنی پس امام گفت که ای عمر چون بپوشیدی جامه نو را پس بگو که لا اله الا الله محمد رسول الله تا بری شوی از هر آفتی

سوره م

وچون دوست داشتی چیزی را بسیار بکن یاد آنرا چه بدرستی که آن بسیار یاد کردن از جمله چیزیست که خراب
ونابود میکند آن محبوب را وچون یافت شد ترا بسوی مردی حاجتی پس دشنام مده اورا غایبانه او چه بدرستی که
الله تعالی می اندازد آن بدی را در دل آن مرد باب چهاردهم اصل الخلقان شرح لبس بضم لام است خلقان بضم خای لبس ص
با نقطه وسکون لام وقاف جمع خلق بفتح خا وفتح لام است یعنی این باب بیان پوشیدن جامهای کهنه است
در این باب سه حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادنی الاسراف هراقة
فضل الاناء وابتذال ثوب الصون والقاء النوی شرح مضمون این گذشت در کتاب الزکوة
در حدیث دهم باب کراهیة السرف والتقتیر که باب شصت ودوم است های مکسوره در هراقة قائم مقام
همزه باب افعال است الابتذال بباء یکنقطه وذال با نقطه مصدر باب افتعال نگاه داشتن الصون بفتح صاد
بی نقطه وسکون واو نگاه داشتن النوی بفتح نون وتخفیف واو جمع نواة استخوانهای خرما یعنی روایتست
از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کمتر اسراف ریختن زیادی مانده ظرف آبخوری وخانه دار کردن
جامه بیرون براو دور انداختن استخوانهای خرماست در موضع احتمال انتفاع بآنها دوم اصل عن سلیمان
ابن صالح قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما ادنی ما یجیء من الاسراف قال ابتذالک ثوب صونک
واهراقک فضل انائک واکلک التمر ورمیک بالنوی ههنا وههنا شرح واو در ورمیک
برای عطف انسحابیست وباقی ظاهرست از شرح سابق سوم اصل عن الفضل بن کثیر المدائنی
عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل علیه بعض اصحابه فرای علیه قمیصا فیه قب قد رقعه
فجعل ینظر الیه فقال له ابو عبد الله علیه السلام مالک تنظر فقال قب یلقی فی قمیصک قال فقال
لی اضرب یدک الی هذا الکتاب واقرا ما فیه وکان بین یدیه کتاب او قریب منه فنظر الرجل
فیه فاذا فیه لا ایمان لمن لا حیاء له ولا مال لمن لا تقدیر له ولا جدید لمن لا خلق له شرح
القب بفتح قاف وتشدید باء یکنقطه رکوئی که در گریبان پیراهن دوزند رقعه بر راء بی نقطه وقاف وعین
بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع یا باب تفعیل است واو برای تنگ فضل است میان وجود قریب منه
وعدم شک من بتقدیر وجه صفت کتابست یعنی روایتست از فضل بن کثیر ثاء سه نقطه مدائنی از کسی که مذکور کرد
حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل شد بر امام بعض یارانش پس دید بر امام پیراهنی که در گریبان آن
رکوئی بود که بتحقیق پینه کرده بود آنرا پس شروع کرد نگاه میکرد بسوی آن پینه پس امام گفت اورا امام جعفر
صادق علیه السلام که چیست ترا که نگاه میکنی پس گفت که پینه بافته میشود در پیراهن تو او گفت که پس امام گفت
مرا که بزن دست خود را بسوی این کتاب وبخوان آنچه را که در آنست وبود در پیش امام کتابی یا نزدیک بسبب امام
پس نگاه کرد آن مرد در آن کتاب پس ناگاه در آن کتاب بود که نیست ایمان برای کسی که نیست شرم برای او ونیست

مال برای کسی که زینت

مال برای کسی که زینت جامه کننده برای او باب پانزدهم اصل باب العمائم شرح العمائم بفتح عین بی نقطه وکسر همزه
جمع عمامه بکسر عین وتخفیف میم اول جامهائی که بر سر پیچیده میشود یعنی این باب بیان عمامههاست در این باب هفت
حدیث است اول اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تعمم ولم یتحنک فاصابه داء لا دواء
له فلا یلومن الا نفسه شرح التعمم مصدر باب تفعل عمامه بر سر پیچیدن وعمامه بر سر گذاشتن وعمامه بر سر داشتن
الاحتناک بحاء بی نقطه ونون مصدر باب افتعال گردانیدن عمامه بر پایین زنخ خود یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد
حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که عمامه بر سر پیچید وتحت الحنک نکرد پس برخورد اورا دردی که نیست
درمانی آنرا پس باید که سرزنش نکند البته مگر خودش را دوم اصل عن ابی همام عن ابی الحسن علیه السلام قال فی
قول الله عز وجل مسومین قال العمائم اعتم رسول الله صلی الله علیه وآله فسدلها من بین یدیه ومن خلفه
واعتم جبرئیل فسدلها من بین یدیه ومن خلفه شرح ابو همام بفتح ها وتشدید میم اول اسمش
اسمعیل بن همام است مسومین در قرائت عاصم وابن کثیر بکسر واو مشدد است التسویم ارسال العمائم منصوب
ومفعول به مسومین است جمله اعتم استیناف بیانی برای تقدیر مفعول به است فسدلها بسین بی نقطه ودال بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر وضرب است بمعنی ارسلها است یعنی روایتست از ابو همام از امام رضا علیه السلام
گفت در قول الله عز وجل در سوره آل عمران که بر حالی که بیخبر از فرشته فرو فرستند کان باشند امام گفت که عمامهها را
بیان این آنکه عمامه بر سر پیچید رسول الله صلی الله علیه وآله پس فرو فرستاد یکطرف عمامه را در پیش خود ویکطرف عمامه را
در پس خود بیان این آیت شد در کتاب الحج در شرح حدیث اول باب دویست وبیست ونهم که باب زیارة قبر ابی عبد الله
الحسین بن علی علیهما السلام است سوم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال کانت علی الملائکة العمائم
البیض المرسلة یوم بدر شرح البیض بکسر باء یکنقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وضاد با نقطه جمع بیضاء
سفیدها مرسله بصیغه اسم مفعول باب افعال است واین حدیث نیز برای تفسیر آیت سوره آل عمرانست که گذشت
در حدیث سابق یعنی روایتست از جابر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود بر فرشتگان عمامهای سفید فرو فرستاده
شده در روز بدر چهارم اصل عن علی بن ابی علی اللهبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال عمم رسول الله محمد باقر م
صلی الله علیه وآله علیا بیده فسدلها من بین یدیه وقصرها من خلفه قدر اربع اصابع ثم قال ادبر
فادبر ثم قال اقبل فاقبل فقال هکذا تیجان الملائکة شرح قصرها از باب ضرب است تیجان بکسر
تاء دو نقطه در بالا وسکون یاء دو نقطه در پایین وجیم جمع تاج است یعنی روایتست از ابا علی بن ابی علی
لهبی بفتح لام وفتح هاء وباء یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عمامه دار کرد رسول الله صلی الله علیه وآله
علی را بدست خود پس فرو فرستاد یکطرف عمامه را در پیش علی وکوتاه کرد یکطرف عمامه را در پس علی مقدار عرض چهار
انگشت بعد از آن گفت که پشت بگردان پس پشت گردانید بعد از آن گفت که رو آور پس رو آورد پس گفت که

چنین است تا جای فرشتگان **پنجم اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
العمائم تیجان العرب و وحان الطابقیة عمة ابلیس **شرح** تاج در اصل اسم عصابه است که بجواهر زینت داده شده
و پادشاه بر سر میگذاشته و مستعمل میشود در آنچه اهل شرف بر سر خود گذارند در روز زینت و در کلام امام و کلام
راوی میتواند بود و بنا بر اول اشارت بضعف این روایت است از رسول الله صلی الله علیه و آله طابقیه بطای بی‌نقطه و فتح
و کسر بای یکنقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین و تای تانیث است العمة بکسر عین بی‌نقطه و تشدید میم اسم مصدر باب وقاف ه
افتعال عمامه بر سر گذاشتن صاحب قاموس گفته که والطابق کهاجر و صاحب الآجر الکبیر کالطابوق والعضو او نصف
الشاة و ظرف یطبخ فیه معرب تابه الجمع طوابق و طوابیق والعمة الطابقیة هی الاقتعاط و گفته که و اقتعط تعمم
و لم یدر تحت حنک و گفته که و حسن العمة بالکسر ای الاعتمام و میتواند بود که طابقیه عبارت باشد از عمامه که
پیچیده شده باشد مانند آجر بزرگ **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله که عمامها تاجهای عرب است و روایت کرده شده عمامه بستن ابلیس است **ششم اصل**
عن علی بن الحکم رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام قال من خرج من منزله معتما تحت حنکه یرید سفرا لم یصبه
فی سفره سرق و لا حرق و لا مکروه **شرح** معتما بتشدید میم بصیغه اسم فاعل باب افتعال است السرق بفتح
سین بی‌نقطه و سکون و فتح و کسر رای بی‌نقطه مصدر باب ضرب دزدی کردن الحرق بفتح حای بی‌نقطه و سکون رای بی‌نقطه
مصدر باب ضرب سوزانیدن **یعنی** روایت است از علی بن الحکم بفتح حا و فتح کاف بالا برد سند حدیث را تا امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که بیرون آید از منزل خود بر حالی که عمامه بسته باشد پایین حنک خود را اراده میکند سفر را
بر نخورد او را در سفرش نه دزدیدنی و نه سوزانیدنی و نه ناخوشی **هفتم اصل** عن عیسی بن حمزة
عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اعتم فلم یدر العمامة تحت حنکه فاصابه الم لا دواء له فلا یلومن
الا نفسه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **باب شانزدهم اصل باب القلانس**
شرح این باب بیان کلاهها است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام
قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلبس من القلانس الیمنیة و البیضاء و المضربة و ذات الاذنین
فی الحرب و کانت عمامته السحاب و کان له برنس یتبرنس به **شرح** یمنیه بضم یای دو نقطه در پایین و سکون
میم و نون گذشت در حدیث ششم باب لبس الخز که باب سوم است صاحب قاموس گفته و الیمنة بالضم برد یمنی
ابن اثیر گفته و فیه انه علیه السلام کفن فی یمنة هی بضم الیاء ضرب من برود الیمن و ظاهر این است که مراد اینجا قسمی از کلاه باشد
که متعارف اهل یمن است البیضاء بفتح بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و ضاد بی‌نقطه و الف ممدوده
کلاه سفید المضربه بضاد با نقطه و رای بی‌نقطه و بای یکنقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل دوخته شده راه راه
مثل بساط سوزنی و قبای قلمی مطرزی در مغرب گفته که ضرب النجاد المضربة خاطها مع القطن و منه بساط مضرب

اذاکان

اذاکان محیطا و مراد اینجا کلاه دوخته شده از چند رنگ میتواند بقرینه حدیث آینده و بقرینه آنچه می‌آید در حدیث
دوم باب نوادر که باب بیست و نهم است ذات الاذنین عبارت است از کلاه دو گوشه که هر کدام برای پوشانیدن گوش
پوشانیدن ملکیطرف رو است فی الحرب متعلق باخیر است بقرینه حدیث آینده سحاب بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف
حای بی‌نقطه و الف و بای یکنقطه گذشت در کتاب الحجه در حدیث نهم باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله
و متاعه که باب سی و هشتم است و آن در اصل بمعنی ابر است و تسمیه عمامه روز جنگ باعتبار آنست تشبیه در رنگ و در
فیض و در سایه انداختن بر سر مومنان است البرنس بضم البرنس بضم بای یکنقطه و سکون رای بی‌نقطه و ضم نون
و سین بی‌نقطه جامه فروتنی و آن کنده تر جامها صلحاست که استحباب پوشیدن آن برای نماز گذشت در
حدیث چهارم باب لبس الصوف تا آخر که باب ششم است و موید آنست آنچه گذشت در حدیث هشتم باب تشمیر الثیاب
که باب دوازدهم است التبرنس مصدر باب تفعلل فروتنی کردن بپوشیدن برنس و مانند آن و برنس گذشت در
کتاب العقل در حدیث پنجم باب النوادر که باب بعد هم است و در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هشتم باب العجب
که باب صد و بیست و پنجم است ابن اثیر در نهایه گفته هو کل ثوب رأسه منه ملتزق به دراعة او جبة او ممطرا و غیره
و قال الجوهری هو قلنسوة طویلة کان النساک یلبسونها فی صدر الاسلام و هو من البرس بکسر الباء القطن و النون
زایدة و قیل انه غیر عربی **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله
که میپوشید از جمله کلاهها کلاه یمنی و کلاه سفید را و کلاه دوخته راه راه را و کلاه دو گوشه را در روز جنگ
و بود عمامه او در روز جنگ سحاب و بود او را جامه فروتنی که فروتنی میکرد بپوشیدن آن **دوم اصل** عن بعض
اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلبس قلنسوة بیضاء مضربة
و کان یلبس فی الحرب قلنسوة لها اذنان **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل**
عن الحسین بن المختار قال قال ابوعبدالله علیه السلام اعمل لی قلانس بیضا و لا تکسرها فان السید مثلی لا یلبس
المکسر **شرح** اعمل بصیغه امر باب علم است بیضا بکسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه
و تنوین است لا تکسر با سین بی‌نقطه و رای بی‌نقطه بصیغه نهی مخاطب باب افعال یا باب تفعیل است مکسر بصیغه اسم مفعول
باب افعال یا باب تفعیل است الانکسار در عرصه شکستن در آوردن و الاکد والتکسیر شکستن و چند حلقه برابر یکدیگر
کردن چیزی مثل عرقچین پنج ترک و دوازده ترک و بنا بر اول و دوم مراد فراخ کردن کلاه است برو وجهی که باید
که دامن آن برگردانیده میتواند شود یا سر آن آویخته شود **یعنی** روایت است از حسین بن مختار گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که بساز برای من کلاهها سفید را و در عرضه شکستن مکن آنها را چه بدرستی که بهتر مثل من نمیپوشد
کلاهی را که در عرضه شکستن باشد **چهارم اصل** عن الحسین بن المختار قال قال ابوعبدالله علیه السلام اتخذ لی
قلنسوة و لا تجعلها مصبغة فان السید مثلی لا یلبسها یعنی لا تکسرها **شرح** المصبغه بصاد بی‌نقطه

و بای یک نقطه و غلین با نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال فراخ کرده شده صاحب قاموس گفته اسبغ النعمة اسبغها
لا بکسرها از باب افعال یا باب تفعیل است یعنی روایت است از حسین بن مختار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بساز
برای من کلاه را و مگردان آنرا فراخ چه ببر که مهتر مثل من نمیپوشد آنرا امام میخواهد اینرا که در عرضه شکستن
مکن آن کلاه را باب هفدهم اصل باب الاحتذاء شرح الاحتذاء بحاء بی نقطه و ذال با نقطه و الف و همزه منقلبه از
واو مصدر باب افتعال پوشیدن حذاء بکسر حاء و تخفیف ذال و الف ممدوده بمعنی پاپوش خاکسا و مثل کفش عجم
و نعلین عرب یعنی این باب بیان پوشیدن پاپوش کان است در این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین استجادة الحذاء وقایة للبدن وعون علی الصلوة
والطهور شرح الاستجادة بجیم و الف منقلب از واو و دال بی نقطه مصدر باب استفعال نیکو کردن
چیزی را حذاء بیان شد و نیکو بودن حذاء آنست که احاطه بجمیع قدم کند و مانند نعلها نباشد و رخنه در آن
نباشد و این قسم حذاء مانند خف است در دفع سل که بیان میشود در حدیث دوم باب الخف که باب نوزدهم است
الوقایة بکسر واو و قاف و الف و یاء دو نقطه در پایین نگاه دارنده از ضرر العون بفتح عین بی نقطه و سکون واو
مددکار که باعث بر چیزی باشد طهور بضم طاء بی نقطه است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام خوب کردن پاپوش نگاه دارنده است برای بدن و مدد است بر نماز و پاکی دوم
اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اول من اتخذ النعلین ابرهیم علیه السلام شرح نعل بفتح نون
و سکون عین بمعنی پاپوش خاکساست خواه محیط قدم بجمیع قدم باشد خواه نباشد یعنی روایت است از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اول کسی که فرا گرفت برای خود نعلین را ابراهیم علیه السلام بود سوم اصل
و بهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتخذ نعلا فلیستجدها شرح و بسند حدیث سابق
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که فرا گرفت برای خود نعلی را پس باید که نیکو کند آنرا
چهارم اصل عن قاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین
صلی الله علیه و آله لا تحتذوا الملس فانها حذاء فرعون و هو اول من اتخذ الملس شرح
لا تحتذوا بحاء بی نقطه و ذال با نقطه مضمومه بصیغه نهی معتل اللام باب افتعال است و در بعض نسخ لا تتخذوا اتخاذ
با نقطه بصیغه نهی مهموز الفاء باب افتعال است ملس بضم میم و فتح لام است و آن بمعنی هموار است و مراد اینجا
نعلی است که میان آن باریک نیست و نام نعلی که میانش باریک است مخصر بضم میم و فتح خاء با نقطه و تشدید صاد بی نقطه
مفتوحه و رای بی نقطه است چنانچه می آید در حدیث ششم این باب شاید که فرعون عبارت از معویه یا دیگری از
خلفای ضلالت باشد و گذشت در کتاب الحج در حدیث اول باب فی قوله عز و جل سواء العاکف فیه و الباد که باب بیست و
ششم است آنکه معاویه فرعون این امت است یعنی روایت است از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از امام

جعفر صادق

جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلی الله علیه و آله که نعل خود مکنید هموارها را چه بدرستی که اینها نعل فرعون است
و فرعون اول کسی است که فرا گرفت برای خود نعلهای هموار را پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام
قال انی لامقت الرجل لا اراه معقب النعلین شرح لامقت بفتح لام و ضم قاف و تاء دو نقطه در بالا
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است معقب بعین بی نقطه و قاف و بای یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منصوب
و مضاف است التعقیب وسیع کردن دنبال نعل بقدری که گنجایش پاشنه داشته باشد و این احتراز است از نعل پاشنه
باریک یا بی پاشنه ابن اثیر در نهایه گفته فیه ان نعله علیه السلام کانت معقبة مخصرة المعقبة التی لها عقب یعنی
روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که من هر آینه دشمن میدارم مرد را که نمی بینم او را که نعلین
او جای پاشنه داشته باشد ششم اصل عن رجل عن منهال قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و علی
نعل ممسوحة فقال هذا حذاء الیهود فانصرف منهال فاخذ سکینا فخصرها بها شرح
ضمیر قال راجع برجل است یا راجع بمنهال است و بنا بر دوم فانصرف منهال از قبیل التفات است ممسوحة بسین بی نقطه
بمعنی هموار است که بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب مخصر بخاء با نقطه و صاد بی نقطه و راء بی نقطه از باب
تفعیل است یعنی روایت است از مردی از منهال بکسر میم و سکون گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که
بر من بود نعل هموار پس امام گفت که این نعل جهودان است پس برگشت منهال پس فرا گرفت کاردی را پس میان باریک کرد آن نعل را
با آن هفتم اصل حدثنی اسحق الحذاء قال ارسل الی ابو عبد الله علیه السلام ولحی مبنی بان یأتینی و معلد کنفاد
قال فاتیته فی مضربه فسلمت علیه فرد علی و اوما الی بیده ان اجلس فجلست شرح حذاء بفتح حاء بی نقطه
و تشدید ذال با نقطه و الف ممدوده است ائتنی بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر تاء دو نقطه در بالا
و نون وقایه است الکنف بکسر کاف و سکون نون و فاء ظرفی که اسباب دوزندگی و مانند آن در آن گذارند المضرب بکسر میم
و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه و باء یک نقطه سرا پرده بزرگ ان بفتح همزه و سکون نون که کسرش بالتقاء ساکنین است
مفسره است یعنی خبر داد مرا اسحق نعلین دوز گفت که کس فرستاد سوی من امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که ما در منی بودیم
که بیا نزد من در حالی که با تو باشد ظرف اسباب دوزندگی تو را او گفت که پس آمدم نزد او و در سرا پرده او بود نزد او پس سلام
کردم بر او پس جواب سلام من داد و اشارت کرد سوی من بدست خود که بنشین پس نشستم اصل ثم تناول نعلا جدیدا
فرمی بها الی فلما اخذت اردت ان اذهب قلت جعلت فداک لو وهبت لی هذه النعل و کنت
احذو علیها فرمی الی بالفرد الآخر و قال واحدة ای شیء تنفعک قال و کانت معقبة مخصرة لها قبالان
و لها درس و قال هذا حذو النبی صلی الله علیه و آله شرح لو برای تمنی است و کنت بصیغه متکلم عطف بر
وهبت است پس داخل متمنی است احذو بحاء بی نقطه و ذال با نقطه و سکون واو بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
نصر است واحدة مرفوع و مبتدا است ای منصوب و قایم مقام مفعول مطلق تنفعک است که مقدم شده برای

استفهام انکاری است و مقصود مبالغه در کمی نفع یکی است و اشارتست باینکه اندازه برداشتن درین محل بعمل آمد
پس طلب بخشیدن برای نفعی دیگر است و آن نفع دیگری متصور نیست معقبه و مخصرة بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل است
القبال بکسر قاف و تخفیف با یکنقطه بند نعلین که در میان انگشت میانین پا و پهلوی آن میباشد و نعل که دو قبال
دارد از دو پهلوی انگشت میانین دو قبال آن میگذرد الروس بضم را بینقطه و ضم همزه و سکون واو
و سین بینقطه جمع راس بفتح را و سکون همزه سرها و مراد اینجا چند حلقه است که در دو پهلو و در عقب نعل است
برای اینکه در اینها دو قبال از آنها و بستن بند بکسر الحذو بفتح حا بینقطه و سکون ذال بانقطه و واو اندازه نعلین دو قبال
و مانند آن یعنی بعد از آن برداشت نعل نو را پس انداخت از آسوی من برای اندازه برداشتن پس چون اراده کردم
که روم گفتم که قربانت شوم کاش بخشی برای من این نعل را و بگیرم نعل دوزم بر اندازه آن پس انداخت سوی من یکی دیگر را
و گفت که یکی کدام نفع میرساند ترا او گفت که و بود آن نعل پاشنه دار میان باریک از آن بود دو قبال و آن را
بود سرهای و گفت که این اندازه است که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نعلین قرار داده هفتم اصل عن محمد بن
الفیض عن تیم الرباب قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انی لامقت الرجل اری فی رجله نعلا غیر
مخصرة اما ان اولی من غیر حذو رسول الله صلی الله علیه و آله فلان ثم قال ما تسمون هذا الحذو قلت
الممسوح قال هذا الممسوح شرح فیض بفتح فا و سکون یا دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه است و محمد بکسر میم
و سکون نون است تیم بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پایین مضاف است و آن اسم قبیله است
رباب بکسر را بینقطه و تخفیف با یکنقطه و الف و با یکنقطه دوم اسم موضعی است که بعض قبیله تیم در آنجا مسکون بوده اند
فلان عبارتست از معویه یا عبارتست از عمر و بر هر تقدیر فرعون که مذکور شد در حدیث چهارم این باب عبارت
از اوست ممسوح در اول حا بینقطه است و بیان شد در شرح حدیث ششم این باب و حا در دوم خای بانقطه
و بینقطه میتواند بود یعنی روایتست از محمد بن فیض که از جمله طایفه تیم الرباب است گفت که شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که من هر آینه دشمن میدارم مردی را که ببینم در پای او نعلی را که غیر میان باریک است
آگاه باش بدرستی که او کسی که تغییر داد اندازه نعل رسول الله صلی الله علیه و آله را معویه است بعد از آن گفت که چه
مینامید این اندازه غیر میان باریک را گفتم که مالیده امام گفت که اسم لایق این منح کرده شده است باعتبار
اینکه بد شکل و خلاف سنت است نهم اصل عن علی بن سوید قال نظر الی ابو الحسن علیه السلام و علی نعلان
ممسوحتان فاخذهما و قلبهما ثم قال لی اترید ان تهود قال قلت جعلت فداک انما
وهبهما لی انسان قال فلا باس شرح سوید بضم سین بینقطه و فتح واو است قلبهما بقاف و با یکنقطه
از باب ضرب یا باب تفعیل است و مراد اینست که تخصیر آنها کرد یا مراد اینست که گردانید از این رو بآن رو
برای نگاه کردن هر دو جانب تهود بفتح تا دو نقطه در بالا و فتح ها و تشدید واو مفتوح و دال بینقطه

بحذف یکتا است

بحذف یکتا است یعنی روایتست از علی بن سوید که گفت که نگاه کرد سوی من امام موسی کاظم علیه السلام در حالی که بر من بود دو نعل
مالیده پس گرفت آنها را و گردانید آنها را بعد از آن گفت مرا که آیا میخواهی که مانند جهودان شوی راوی گفت که گفتم
که قربانت شوم جز این نیست که بخشید آنها را بمن شخصی امام گفت که پس نیست باکی دهم اصل عن غیر واحد عن ابی
عبد الله علیه السلام انه کره عقد شراک النعل و اخذ نعل احدهم فحل شراکها شرح الشراک بکسر شین بانقطه
و تخفیف را بینقطه بند نعلین و آن اعم از قبال است که مذکور شد در حدیث هفتم این باب یعنی روایتست
از چند کس از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش کرده گره کردن بند نعل را در وقتی که پا در آن نباشد و امام گرفت
نعل یکی از یاران را پس گشود بند آنرا یازدهم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
ابی یطیل ذوائب نعلیه شرح الذوائب بفتح ذال با نقطه و تخفیف واو و الف و کسر همزه و با یکنقطه
جمع ذوابه بضم ذال و تخفیف همزه و الف و با یکنقطه گیسوها و اینجا عبارتست از علاقه‌ها که آویخته میشود
بر پا از جمله بندهای نعلین بعد از گره زدن آنها یعنی روایتست از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود پدرم که دراز میکرد علاقه‌های دو نعل خود را دوازدهم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام
انه نظر الی نعل شراکها معقودة فتناولها ابو عبد الله علیه السلام فحلها ثم قال لا تعقد شرح روایتست از
مردی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او نگاه کرد سوی نعلی که بند آن بسته بود پس برداشت آنرا امام جعفر صادق علیه السلام
پس گشود گره آنرا بعد از آن گفت صاحبش را که دیگر مکن آنرا سیزدهم اصل عن عبد الرحمن بن کثیر قال کنت
امشی مع ابی عبد الله علیه السلام فانقطع شسع نعله فاخرجت من کمی شسعا فاصلحت به نعله فضرب بیده
علی کتفی الایسر ثم قال یا عبد الرحمن بن کثیر من حمل مؤمنا علی شسع حمله الله علی ناقة دمکاء حین یخرج ثم ضرب
من قبره حتی یقرع باب الجنة شرح الشسع بکسر شین نقطه و سکون سین بینقطه و عین بینقطه قبال که
بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب الدمکاء بفتح دال بینقطه و سکون میم و الف ممدوده مؤنث ادمک تند رو
یقرع بقاف و را بینقطه و عین بینقطه مضارع غایب معلوم باب منع منصوبست یعنی روایتست از عبد الرحمن
ابن کثیر بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه گفت که بودم که میرفتم با امام جعفر صادق علیه السلام پس گسیخت بند نعل او پس بیرون آوردم
از آستین خود بند نعلی را پس اصلاح کردم بآن نعل او را پس زد بدست خود بر دوش چپ من و گفت ای عبد الرحمن بن
کثیر هر که سوار کند مؤمنی را بر بند نعلی سوار میکند او را الله بر ناقه تندرو وقتی که بیرون می آید
از قبر تا اینکه کوبد در بهشت را چهاردهم اصل عن یعقوب السراج قال کنا نمشی مع ابی عبد الله
علیه السلام و هو یرید ان یعزی ذا قرابة له بمولود له فانقطع شسع نعل ابی عبد الله علیه السلام فتناول
نعله من رجله ثم مشی حافیا فنظر الیه ابن ابی یعفور فخلع نعل نفسه من رجله و خلع الشسع منها و ناوله
ابا عبد الله علیه السلام فاعرض عنه کهیئة المغضب ثم ابی ان یقبله قال لا ان صاحب المصیبة اولی بالصبر

علیها فمشی حافیا حتی دخل علی الرجل الذی اماه لیعزّیه **شرح** حافیا بجاء بی‌نقطه و کسر فا، و یاء دو نقطه
در پایین اشاره است باخراج نعلی دیگر نیز برای دفع کراهت مشی در نعل واحده چنانچه می‌آید در حدیث چهارم
و پنجم باب بیستم معیبت اینجا گسیختن بند است **یعنی** روایت است از یعقوب سراج گفت که بودیم که میرفتیم با امام
جعفر صادق علیه السلام و او میخواست که تعزیه کند خویشی را از او را بسبب فوت فرزند از آن خویش گسیخت بند نعل امام جعفر
صادق علیه السلام پس برداشت نعل خود را از پای خود بعد از آن رفت پابرهنه پس نگاه کرد سوی او عبد الله بن ابی
یعفور پس کند نعل خودش را از پای خود و کند بند را از آن و داد از امام جعفر صادق علیه السلام پس امام رو گردانید از او
مانند حال خشمناک بعد از آن ابا کرد از اینکه قبول کند آن بند را بیان این آنکه گفت که نه بدرستیکه صاحب مصیبت سزاوار
تر است بصبر بر آن مصیبت پس رفت پابرهنه تا آنکه داخل شد بر مردی که آمد نزد او برای اینکه تعزیه کند او را
یازدهم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فدخل علی رجل
فخلع نعله ثم قال اخلعوا نعالکم فان النعل اذا خلعت استراحت القدمان **شرح** روایت است از عبد الرحمن
ابن ابی عبد الله گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر مردی پس بیرون آورد نعل خود را در وقت نشستن
بعد از آن گفت یاران را که بیرون آورید نعلهای خود را چه بدرستیکه نعل چون بیرون آورده شود در وقت نشستن
استراحت میکنند دو پا **باب هجدهم اصل باب الوان النعل** **شرح** این باب بیان رنگهای پاپوش
خاکساو است در بیان آن باب هفت حدیث است **اول اصل** عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام انه نظر الی بعض
اصحابه و علیه نعل سوداء فقال ما لک و للنعل السوداء اما علمت انها تضرّ بالبصر و ترخی
الذکر و هی باغلی الثمن من غیرها و ما لبسها احد الا اختال فیها **شرح** تضرّ بضاد با نقطه و تشدید
را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال یا باب نصر است ترخی براء بی‌نقطه و خاء با نقطه و یاء بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب افعال است اغلی بغین با نقطه بصیغه افعل التفضیل است الثمن مرفوع و مجرور میشود بنا
بنا بر اول الف لام برای عهد خارجیست و عبارت است از بهای نعل سیاه و مبتدا است و من غیرها خبر مبتدا است و جمله
استیناف بیانی سابق است و مراد آنست که گرانی بهای بهای آن باعتبار بی برکتی آنست پس بهای آن را از
غیر آن میباید داد و از خودش بهم نمیرسد چیزی که تلافی آن شود بخلاف نعل سفید که صاحب برکت است
و عوض بهای آن از خودش بهم میرسد چنانچه می‌آید در حدیث سوم این باب و نظیر این است در بیان بی برکتی ربا
آیه سوره آل عمران لا تاکلوا الربا اضعافا مضاعفة و بیان آن در کتاب المعیشة در حدیث ششم باب پنجاه
و یکم که باب الربا و بنا بر دوم مضاف الیه است و اضافه بیانیه است و من در من غیرها تفضیلیه است و تقدیر
من ثمن غیرها است و استعمال افعل التفضیل با اضافه و من جایز است اگر مضاف الیه مفضل علیه نباشد شیخ رضی
در شرح کافیه در مبحث اسم التفضیل گفته و لا منع من اجتماع الاضافة و من التفضیلیة اذا لم یکن المضاف الیه

مفضلا علیه کقولک زید افضل البصرة من کل فاضل فاضافته الی البصرة للتوضیح کما قال شاعر بغداد حنا لنجاه
با نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است **یعنی** روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه او نگاه کرد سوی بعض یارانش بر حالی که بر او بود نعلی سیاه پس گفت که چیست ترا و نعل سیاه را
با یکدیگر آیا ندانستی که آن ضرر میرساند بدیده و سست میکند ذکر را و آن بهایش گرانتر است بیان این آنکه بهای
آن از غیر آنست و نمی‌پوشید آن را کسی مگر آنکه تکبر کرد در آن **دوم اصل** عن حنان بن سدیر قال دخلت علی
ابی عبد الله علیه السلام و فی رجلی نعل سوداء فقال یا حنان ما لک و للسوداء اما علمت ان فیها ثلث
خصال تضعف البصر و ترخی الذکر و تورث الهم قال فقلت فما البس من النعال قال علیک
بالصفراء فان فیها ثلث خصال تجلو البصر و تشد الذکر و تدرء الهم و هی مع ذلک لباس
من لباس النبیین **شرح** تضعف از باب افعال است تجلو بجیم از باب نصر است تشد بشین نقطه و تشدید دال
بی‌نقطه از باب نصر است تدرء بدال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و همزه از باب منع است **یعنی** روایت است از حنان بفتح حا
بی‌نقطه و تخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه
گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که در پایم بود نعل سیاه پس گفت که ای حنان چیست ترا و نعل سیاه را
با یکدیگر آیا ندانستی که در آنست سه خصلت ضعیف میکند دیده را و سست میکند ذکر را و باعث میشود اندوه را
راوی گفت که پس گفتم که پس چه رنگ را بپوشم از جمله نعلها امام گفت که در بار زرد را چه بدرستیکه در آنست سه خصلت
جلا میدهد دیده را و قایم میکند ذکر را و دفع میکند اندوه را و آن با وجود آنکه مذکور شد از جمله پوشش
پیغمبرانست **سیوم اصل** عن الفضل بن دکین عن سدیر الصیرفی قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السلام و علی نعل بیضاء فقال یا سدیر ما هذه النعل احتذیتها علی علم قلت لا و الله جعلت
فداک فقال من دخل السوق فاشتری النعل بیضاء لم یبلها حتی یکتسب مالا من حیث لا یحتسب
قال ابو نعیم اخبرنی سدیر انه لم یبل تلک النعل حتی اکتسب مائة دینار من حیث لا یحتسب
شرح احتذیتها بحاء بی‌نقطه و ذال با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افتعال بتقدیر
استفهام است لم یبلها بفتح نون و سکون لام بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین باب علم است و در بعض
نسخ بسکون باء یکنقطه و کسر لام بصیغه مضارع غایب معتل اللام باب افعال است الابلاء کهنه کردن و بر این قیاس است
لم یبل قال ابو نعیم کلام فضل است **یعنی** روایت است از فضل بن دکین بضم دال بی‌نقطه و فتح کاف و سکون یاء
دو نقطه در پایین از سدیر صراف گفت که داخل شد بر امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که بر من بود نعلی سفید پس گفت که ای
سدیر چیست این نعل آیا نعل خود کردی آن را بنا بر دانستگی گفتم که نه بخدا قسم قربانت شوم پس امام گفت که هر که
داخل شد بازار را بر حالی که جویای نعل سفید است در نیافت آن را تا آنکه کسب کند مالی را از جایی که گمان ندارد گفت

ابونعیم بفتح نون که خبر دادم مرا پسری اینکه او دریافت آن نعل را تا انکه کسب کرد صد دینار طلا را از جایی که گمان نداشت

چهارم اصل عن عبید بن زراره قال رانی ابو عبدالله علیه السلم وعلی نعل سوداء فقال ما لک یا عبید و للنعل السوداء اما علمت ان فیها ثلث خصال ترخی الذکر وتضعف البصر وتورث الهم وهی اغلی ثمنا من غیرها وان الرجل لیلبسها وما یملک الا اهله وولده فیبعثه الله جبارا شرح روایتست از عبید بن زراره گفت که دید مرا امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که بر من بود نعل سیاه پس گفت که ای عبید چیست ترا و نعل سیاه را با یکدیگر آیا ندانستی که در آنست سه خصلت سست میکند ذکر را و ضعیف میکند دیده را و باعث میشود اندوه را و آن گرانبها ترست از غیر سیاه بیان این شد در شرح حدیث اول این باب و بدرستی که مرد هر اینه میپوشد آنرا بر حالی که صاحب نیست مگر زن و فرزند را پس بر می انگیزد او را الله تعالی در روز قیامت

بجابر ستمکار پنجم اصل عن ابی البختری عن ابی عبدالله علیه السلم قال من لبس نعلا صفراء کان فی سرور حتی یبلیها شرح بختری بفتح بای یکنقط و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و کسر رای بینقط و تشدید یاست و اسم وهب بن وهبست یبلیها بیای یکنقط و یای دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوبست یعنی روایتست از ابی البختری از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بپوشد نعل زرد را باشد در خوشحالی تا اینکه کهنه کند آنرا ششم اصل عن بعض اصحابنا بلغ به جابر الجعفی عن ابی جعفر علیه السلم قال من لبس نعلا صفراء لم یزل ینظر فی سرور ما دامت علیه لان الله عز وجل یقول صفراء فاقع لونها تسر الناظرین شرح بلغ ببای یکنقط و غین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرست و ضمیر مستتر راجع بعضی است با در به برای تعدیه است و ضمیر راجع بسند حدیث جابر بجیم و کسر بای یکنقط منصوبست جعفی بضم جیم و سکون عین بینقط و فاست نسبت فاقع بیان میشود در شرح حدیث آینده یعنی روایتست از بعض یاران ما رسانید سند را بجابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که بپوشد نعل زرد را پیوسته نگاه میکند سوی آن نعل با خوشحالی چندانکه با تو باشد برا و زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره بقره که زرد خالص است رنگش بیان این انکه خوشحال میکند نگاه کنندگان را هفتم اصل عن عبدالملک بن بحر صاحب اللولو قال من اراد لبس النعل فوقعت له صفراء الی البیاض لم یعدم مالا وولدا ومن وقعت له سوداء لم یعدم غما وهما شرح عبدالملک ابن بحر بفتح بای یکنقط و سکون حای بینقط و رای بینقط شاید که راوی امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم باشد صاحب صفت بحرست در کتاب رجال چنین است که بحر الطویل الکوفی صاحب متاع من اصحاب الصادق علیه السلم لبس بضم لام و سکون بای یکنقط مصدر باب علم است صفراء مرفوع و فاعلست الی البیاض صفت صفراء است و مقصود اینست که زرد نیز رنگ مشتبه باشد بیل بسوی بیاض خواهد بود و شاید که این اشارت بتفسیر فاقع در آیت سوره بقره باشد یا نیز رنگها ماخوذ باشد از فقوع بمعنی بیاض موافق آنچه مذکور شد در کتاب الاشربة در وجه

تسمیه

تسمیه فقاع در شرح حدیث باب المسکر فی الطعام که نهم حدیث باب بیست و نهم است لم یعدم بعین بینقط و دال بینقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است العدم بضم عین و سکون دال نیافتن فرق میان غم و هم اینجا اینست که اول از رهگذر مال و مانند آنست و دوم از رهگذر فرزند و مانند آنست یعنی روایتست از عبدالملک بن بحر مروارید فروش گفت که هر که اراده کرد پوشیدن نعل را پس واقع شد برای او زردی که مایل سوی سفیدی باشد نیافته نمیشود مال او و فرزند او و هر که واقع شد برای او سیاه نیافته نمیشود غم او و هم او را باب نوزدهم اصل باب الخف شرح الخف بضم خای با نقطه و تشدید فا موزه و آن پاپوشیست که محیط بجمیع قدم است و خاکساو نیست و اکثر نعلهای دارد و از پوست میگیرند یعنی این بابیست در بیان موزه است و در این باب شش حدیثست اول اصل عن سلمة بن ابی حبه عن ابی عبدالله علیه السلم قال لبس الخف یزید فی قوة البصر شرح روایتست از سلمه بن ابی حبه بفتح سین بینقط و فتح لام ابی ابو حبه بفتح حای بینقطه و تشدید بای یکنقط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پوشیدن موزه زیاد میکند در قوت بینایی دیده دوم اصل عن منیع قال قال ابو جعفر علیه السلم لبس الخف امان من السل شرح منیع بفتح میم و کسر نون و سکون یای دو نقطه در پایین و عین بینقط است الامان بفتح همزه و تخفیف میم مصدر باب علم امن و مراد اینجا باعث ایمنی است یا حمل مصدر برای مبالغه است سل بکسر سین بینقط و تشدید لام جراحتست در شش که از طرف شدن آن نعابت بعید است یعنی روایتست از منیع که گفت امام محمد باقر علیه السلم که پوشیدن موزه باعث ایمنی از سل است سوم اصل عن مبارک غلام العقرقوفی عن ابی عبدالله علیه السلم قال ادمان لبس الخف امان من السل شرح الادمان ابدال بینقط مصدر باب افعال پیوسته کردن کاری در اکثر اوقات یعنی روایتست از مبارک غلام شعیب عقرقوفی بفتح عین بینقط و فتح قاف و سکون رای بینقط و ضم قاف و سکون واو و فا که منسوب بموضعی است از توابع بغداد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پیوسته کردن پوشیدن موزه باعث ایمنی از سل است چهارم اصل عن داود الرقی قال خرجت مع ابی عبدالله علیه السلم الی ینبع فلما خرجت رایت علیه خفا احمر فقلت له جعلت فداک ما هذا الخف الاحمر الذی اراه علیک قال خف اتخذته للسفر وهو ابقی علی الطین والمطر واحمل له قلت فاتخذها والبسها قال اما فی السفر فنعم واما فی الحضر فلا تعدلن بالسواد شیئا شرح ینبع بفتح یای دو نقطه در پایین و سکون نون و ضم بای یکنقط و عین بینقط دهیست از توابع مدینه ابقی بیای یکنقط و قاف و الف افعل تفضیلست علی برای استعلاست باعتبار اینکه پای رونده بر بالای گل میباشد احمل بحای بینقط افعل تفضیلست ضمیر له راجع بمجموع گل و بارانست زیرا که مراد گلیست که از باران بهم رسد فاتخذها بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال بتقدیر استفهام است البسها از باب علم است لا تعدلن بصیغه نهی مخاطب معلوم باب ضرب موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از داود رقی بفتح رای بینقط و تشدید

فاف گوفت که بیرون رفتم دیدم بر امام موزهٔ سرخ را پس گفتم او را که قربانت شوم چیست این موزه سرخی که می‌بینم
انرا بر تو گفت که موزه ایست که فرا گرفتم انرا برای سفر و آن دفع کننده تر است بر بالای گل و باران و تاب
آورنده تر است برای گل و باران گفتم که آیا پس فرا گیرم آنرا و پوشم آنرا گفت که اما در سفر پس آری و اما در حضر
پس ترا بر مکن البته بسیاه چیز را بیان استحباب خف سیاه می‌آید در حدیث آینده و عدم کراهت خف سیاه گذشت
در حدیث اول باب لبس السواد که باب شش نیست **پنجم اصل** عن زیاد بن المنذر قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم
وعلی خف مقشور فقال یا زیاد ما هذا الخف الذی اراه علیک قلت خف اتخذته فقال اما علمت ان
البیض من الخفاف یعنی المقشورة من لباس الجبابرة وهم اول من اتخذها والحمر من لباس الاکاسرة
وهم اول من اتخذها والسود من لباس بنی هاشم وسنة **شرح** المقشور بقاف و شین با نقطه
و راء بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر و ضرب پوستی که روی ان تراشیده شده باشد و رنگ نشده باشد بیض بکسر بای بی‌نقطه
و سکون یای دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه جمع ابیض است خفاف بکسر خاء با نقطه جمع خف است یعنی المقشورة کلام راوی است
جبابرة عبارتست از خلفای بنی امیه حمر بضم حاء بی‌نقطه و سکون میم و راء بی‌نقطه منصوب و مرفوع میتواند بود
و بر این قیاس است سود بضم سین بی‌نقطه و سکون واو اکاسره عبارتست از پادشاهان عجم که دار الملک ایشان
مداین بوده **یعنی** روایتست از زیاد بن منذر بکسر ذال با نقطه گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم
بر حالی که بر من بود موزه که روی تراشیده شده بود پس گفت که ای زیاد چیست این موزه که می‌بینم انرا بر تو
گفتم که موزه ایست که فرا گرفتم آنرا پس گفت که آیا ندانستی که سفیدها از جمله موزه‌ها میخواهم روی تراشیده شده‌ها را
از جمله لباس جبابره است و ایشان اول کسانند که فرا گرفت آنها را و سیاهها از جمله لباس بنی هاشم است و سنت است
ششم اصل عن ابی سلمة السراج عن ابی عبد الله علیه السلم قال ادمان الخف یبقی میتة السل
شرح یبقی بکسر قاف و سکون یا بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب ضرب است
میتة بکسر میم و سکون یای دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا مصدر برای نوع است و منصوب
مفعول دوم تبقی است و مفعول اولش محذوفست بتقدیر یبقی صاحب السل مجرور و مضاف الیه است **یعنی**
روایتست از ابو سلمه سراج از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پیوسته پوشیدن موزه نگاه میدارد صاحب سل را از
مردنی که بسبب سل باشد **باب بیست و پنجم اصل باب السنة فی لبس الخف والنعل وخلعهما**
شرح لبس بضم لام و سکون با مصدر باب علم است خلع بفتح خاء با نقطه و سکون لام مصدر باب منع است
یعنی این باب بیان سنت است در پوشیدن موزه و نعل و کندن آنها در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن
محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال من السنة خلع الخف الیسار قبل الیمین ولبس الیمین قبل الیسار
شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که از جمله سنتست کندن موزه چپ پیش از راست

و پوشیدن

کافی زجمة

و پوشیدن راست پیش از چپ **دوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا لبست نعلک
او خفک فابدأ بالیمین واذا خلعت فابدأ بالیسار **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که چون بپوشی نعل خود را یا موزه خود را پس ابتدا کن براست و چون کنی پس ابتدا کن بچپ **سوم اصل**
عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان یقول اذا لبس احدکم نعله فلیلبس الیمین قبل الیسار
واذا خلعها فلیخلع الیسری قبل الیمنی **شرح** روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که امام بود که میگفت که چون پوشید یکی از شما نعل خود را پس باید که بپوشد راست را پیش از چپ
و چون کند آنرا پس باید که کند چپ را پیش از راست **چهارم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال
لا تمش فی حذاء واحد قلت نعم ولم قال لانه ان اصابک مس من الشیطان لم یکد یفارقک الا ما شاء الله
شرح مس بفتح میم و تشدید سین بی‌نقطه مصدر باب نصر و علم است و مس شیطان مذکور است در آیت سورهٔ اعراف اذا
مسهم طائف من الشیطان تذکروا لم یکد بفتح کاف و سکون دال بی‌نقطه مضارع غایب معلوم معتل العین باب علم از
افعال مقاربه است و در بعض نسخه بضم کاف و نون از افعال ناقصه است ما مصدریه است مصدر با بطرف زمانست
یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مرو در یک نعل گفتم که و چرا گفت زیرا که اگر برخورد ترا دیوانگی
از شیطان نزدیک نمیشود که جدا شود از تو مگر در وقتی که خواهد الله تعالی ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب
باعتبار دلالت بر اینست که پوشیدن و کندن یک نعل مخالف سنتست **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر
علیه السلم قال من مشی فی حذاء واحد فاصابه مس من الشیطان لم یدعه الا ما شاء الله **شرح** مضمون این
موافق سابق است **ششم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم عن علی صلوات الله علیه انه کان یمشی فی نعل
واحدة ویصلح الاخری لا یری بذلک باسا **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم از علی صلوات الله
علیه اینکه علی بود که راه میرفت در یک نعل در یک نعل و اصلاح میکرد دیگری را نمیدید باکی بر والی را این منافات
ندارد با آنچه گذشت در حدیث چهارم و پنجم این باب زیرا که آنها در وقتیست که در کار اصلاح دیگری نباشد
باب بیست و یکم اصل باب الخواتیم **شرح** این باب بیان انگشتر است در این باب هفده
حدیث است **اول اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم من ورق **شرح** ورق بفتح واو و کسر راء و فتح و سکون راء بی‌نقطه و بکسر و ضم واو و سکون
راء است **یعنی** روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله
از نقره **دوم اصل** عن عبد الله بن سنان ومعویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان خاتم
رسول الله صلی الله علیه و آله من ورق قال قلت له اکان فیه فص قال لا **شرح** الفص بفتح فا و ضم و کسر فا
و تشدید صاد بی‌نقطه نگین قال لا باعتبار اول زمان رسالتست بقرینه حدیث چهارم این باب و بقرینه پنجم

خلعت کافی زجمة

لم یکن

انگشتر ح

می آید در حدیث هفتم باب نقش الخواتیم که باب بیست و ششم است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین و نون و وهب بفتح واو و سکون ها و فتح ها از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نقره راوی گفت که گفتم امام را که آیا نگین بود در ان انگشتر امام گفت که نه سوم اصل عن یونس بن ظبیان عن ابی عبد الله علیه السلم قال من السنة لبس الخاتم شرح روایتست از یونس بن ظبیان بفتح ظای با نقطه و سکون بای یک نقطه و یای دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم که از جمله سنتهاست پوشیدن انگشتر چهارم اصل عن ابی خدیجه قال الفص مدور و قال هکذا کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله شرح ابو خدیجه سالم بن مکرم بضم میم و سکون کاف و فتح را راوی امام جعفر صادق علیه السلم و امام موسی کاظم علیهما السلم است یعنی روایتست از ابو خدیجه گفت که نگین مدورست و گفت که چنین بود انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله پنجم اصل عن روح بن عبد الرحیم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامیر المومنین صلوات الله علیه و آله لا تختم بالذهب فانه زینتک فی الاخرة شرح لا تختم بصیغه نهی مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تاست ضمیر فانه راجع بذهب است پس ظاهر این تعلیل آنست که ذهب در عکس انگشتر نیز جایز نباشد برای مرد یعنی روایتست از روح بضم را بی نقطه و سکون واو و حای بی نقطه ابن عبد الرحیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المومنین صلوات الله علیه را که انگشتر مپوش بطلا چه بدرستی که طلا آرایش تو است در آخرت ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه لا تختموا بغیر الفضة فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما طهرت کف فیها خاتم حدید شرح درین حدیث دو احتمال است اول اینکه لا تختموا بصیغه نهی باب تفعل باشد و در استدلال اقتصار شده باشد و مقصود این باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مذمت خاتم حدید مذمت اقسام دیگر خاتم کرد سوای فضه و در کتاب مشکاة مخالفان در باب الخاتم چنین است عن بریدة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لرجل علیه خاتم من شبه مالی اجد منک ریح الاصنام فطرحه ثم جاء و علیه خاتم من حدید فقال مالی اری علیک حلیة اهل النار فطرحه فقال یا رسول الله من ای شیء اتخذه قال من ورق و لا تتمه مثقالا رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و قال محیی السنة و قد صح عن سهل بن سعد فی الصداق ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لرجل التمس و لو خاتما من حدید دوم اینکه لا در لا تختموا قائم مقام جمله باشد برای نفی خیال جمع که میگویند که تختموا بغیر فضه مطلقا منهی عنه است در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله نظیر لا در لا اقسم بیوم القیمة و مثال آن پس تختموا بصیغه امر باب تفعل باشد و حاصل استدلال این باشد که در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله نهی مخصوص حدید است و قیاس غیر آن از جمله غیر فضه بران باطل است شاید که نفی طهارت کف اینجا باعتبار بد بو و بد رنگ شدن باشد پس

طهارت معنی نظافت باب

طهارت معنی نظافت است و گذشت در کتاب صلوة در حدیث سیزدهم باب شصتم که باب اللباس ما یکره است کما لا یجوز الصلوة فی شیء من الحدید فانه نجس ممسوخ بیان کرده شد و بیان شد یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله که انگشتر خود مکنید بغیر نقره زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که پاکیزه نشد دستی که در آنست انگشتر آهن تا آخر روایت که اینجا منقول شده هشتم اصل عن حراح المداینی عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تجعل فی یدک خاتما من ذهب شرح روایتست از حراح مداینی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مکن در دست خود انگشتری از طلا را نهم اصل عن ابان عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلم انه ساله عن التختم فی الیمین و قلت انی رایت بنی هاشم یتختمون فی ایمانهم فقال کان ابی یتختم فی یساره و کان افضلهم و افقههم شرح ضمیر انه راجع بیحیی است و ضمیر بارز در ساله راجع بامام است و قلت کلام ابان بن عثمان است کان ابی تا آخر برای دفع کلام ابان است و مراد اینست که پدرم انگشتر در دست چپ نیز میکرد در وقتی که چند انگشتر در دست میداشت پس این حدیث منافات ندارد با کراهت تختم در یسار در صورت وحدت خاتم یعنی روایتست از ابان از یحیی بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه یحیی پرسید امام را از انگشتر بدست کردن در دست راست و گفتم که بدرستی که من دیدم بنی هاشم را که انگشتر بدست میکردند در دستهای راست ایشان پس امام گفت که بود پدرم امام محمد باقر علیه السلم که انگشتر در دست میکرد در دست چپ خود و بود بهتر بنی هاشم و داناتر بنی هاشم در زمان خود نهم اصل عن علی بن جعفر قال سالت اخی موسی علیه السلم عن الخاتم یلبس فی الیمین فقال ان شئت فی الیمین و ان شئت فی الیسار شرح روایتست از علی بن جعفر گفت که پرسیدم برادرم امام موسی کاظم علیه السلم را از انگشتر که آیا پوشیده میشود در دست راست پس امام گفت که اگر خواهی در دست راست و اگر خواهی در دست چپ مراد اینست که در دست چپ حرام نیست دهم اصل عن علی بن عطیه عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما تختم رسول الله صلی الله علیه و آله الا یسیرا حتی ترکه شرح تختم بخای با نقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است الا بکسر همزه و تشدید لام برای استثنای مفرغ است یسیرا بفتح یای دو نقطه در پایین و کسر سین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه مفعول به است و عبارتست از انگشتری که بهای آن کم باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم باب نقش الخواتیم که باب بیست و ششم است که فاذا حلقة فضة و فیه فص اسود و بیان میشود ضمیر بارز در ترکه راجع به یسیر است و ترک یسیر عبارتست از انتقال او در دنیا یا عبارتست از انتقال سوی انگشتر قیمتی یعنی روایتست از علی بن عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که انگشتر خود نکرد رسول الله صلی الله علیه و آله چیز را مگر کم بها را تا آنکه واگذاشت آن را یازدهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم ان النبی صلی الله علیه و آله کان یتختم فی یمینه شرح روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه نبی صلی الله علیه و آله بود که انگشتر در دست راست خود دوازدهم اصل و بهذا الاسناد قال کان علی و الحسن و الحسین

صلوات الله علیهم یتختمون فی الیسار هم **شرح** و باین سند حدیث سابق امام گفت که بودند علی و حسن و حسین صلوات الله
علیهم که انگشتر میکردند گاهی در دستهای چپ خود **سیزدهم اصل** عن حاتم بن اسمعیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
کان الحسن والحسین علیهما السلام یتختمان فی یسارهما **شرح** روایت از حاتم بحاء بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا ابن اسمعیل
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بودند حسن و حسین علیهما السلام که انگشتر میکردند گاهی در دست چپ ایشان **چهاردهم اصل**
عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسن والحسین یتختمان فی یسارهما **شرح** این موافق
سابق است **پانزدهم اصل** عن عبد الرحمن بن محمد العرزمی عن ابی عبد الله علیه السلام ان علی بن الحسین صلوات
الله علیهما کان یتختم فی یمینه **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن محمد عرزمی بفتح عین بی نقطه و سکون
رای بی نقطه و فتح زای با نقطه و تخفیف میم که منسوب بموضعی است در کوفه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه علی بن الحسین صلوات الله علیهما
بود که انگشتر میکرد در دست راست خود **شانزدهم اصل** عن العرزمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین
علیه السلام یتختم فی یمینه **شرح** روایت است از عرزمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که انگشتر میکرد
در انگشت دست راست خود **هفدهم اصل** عن صفوان عن ابی الحسن علیه السلام قال قوموا خاتم ابی عبد الله
علیه السلام فاخذه ابی منهم بسبعة قال قلت بسبعة دراهم قال بسبعة دنانیر **شرح** روایت است از صفوان
الجمال از امام رضا علیه السلام گفت که قیمت کردند انگشتر امام جعفر صادق علیه السلام را پس گرفت آنرا پدرم امام موسی کاظم علیه السلام از ایشان
بهفت را و گفت که گفتم که آیا بهفت درهم امام گفت که بهفت دینار **باب بیست و دوم اصل باب العقیق شرح**
این باب انگشتر عقیق است در این باب بیست حدیث است **اول اصل** عن احمد بن محمد ابی نصر عن الرضا علیه السلام قال
العقیق ینفی الفقر
ولبس العقیق ینفی النفاق
شرح روایت است از احمد بن محمد ابن ابی نصر از امام رضا علیه السلام
که عقیق برطرف میکند نیاز مندی را و پوشیدن انگشتر عقیق برطرف میکند نفاق را **دوم اصل** عن احمد بن محمد عن
الوشاء عن الرضا علیه السلام قال من ساهم بالعقیق کان سهمه الاوفر **شرح** المساهمة بسین بی نقطه مصدر باب مفاعله
قرعه انداختن شریک با شریکی دیگر برای تمیز نصیب هر کدام و مساهمه بانگشتر اینست که شریکان بعد از تعدیل نصیبها بقدر
وسع انگشترهای خود را آمیخته کنند و مخصوص گردانند هر کدام را بر سر نصیبی گذارد و آن نصیب مخصوص صاحب آن انگشتر
شود السهم بفتح سین و سکون ها نصیب **یعنی** روایت است از احمد بن محمد از حسن بن علی بن نقاش ... از امام رضا
علیه السلام گفت که هر که قرعه انداخت با انگشتر عقیق شد نصیب او وافرتر اگر تفاوتی باشد و انگشتر شریکی دیگر عقیق نباشد
سوم اصل عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم التنوخی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
تختموا بالعقیق فانه مبارک و من تختم بالعقیق یوشک ان یقضی له بالحسنی **شرح** یوشک بشین با نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال مقاربه است یقضی بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است حسنی مونث
احسن است و مراد حالت بهتر است و ظرف دوم نایب فاعل است **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن زید بن اسلم
تنوخی بفتح تا و دو نقطه در بالا و تخفیف با و نون با نقطه مضموم از امام جعفر صادق علیه السلام صادق علیه السلام گفت که گفت

رسول الله صلی الله علیه وآله

رسول الله صلی الله علیه وآله که انگشتر در دست کنید بعقیق چه بدرستی که عقیق مبارک است و هر که انگشتر در دست کند بعقیق نزدیک
میشود اینکه حکم کرده شود برای او بحالت بهتر **چهارم اصل** عن ربیعة الرای قال رایت فی ید علی بن الحسین
علیهما السلام فص عقیق فقلت ما هذا الفص فقال عقیق رومی وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من
تختم بالعقیق قضیت حوایجه **شرح** ربیعه بفتح رای بی نقطه و کسر بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و عین
بی نقطه از محدثان است و رای بفتح رای بی نقطه و سکون همزه بمعنی اجتهاد ظنی است که طریقه مخالفان است و چون ربیعه
در زمان خود مشهور تر بوده باجتهاد مضاف برای شده **یعنی** روایت است از ربیعه الرای گفت که دیدم در دست علی بن
الحسین علیهما السلام نگین عقیقی عقیقی را پس گفتم که چیست این نگین پس گفت که عقیق رومی است و گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم که هر که انگشتر در دست کند بعقیق بر آورده شد حاجتهای او **پنجم اصل** عن بعض اصحابه رفعه قال قال
ابو عبد الله علیه السلام العقیق امان فی السفر **شرح** ضمیر اصحابه راجع است با حمد بن محمد که مذکور است در سند
حدیث دوم این باب **یعنی** روایت است از بعض یاران احمد بالا بر در سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که عقیق باعث ایمنی است از آفات در سفر **ششم اصل** عن الحسین بن خالد عن الرضا علیه السلام قال کان ابو
عبد الله علیه السلام یقول من اتخذ خاتما فصه عقیق لم یفتقر ولم یقض له الا بالتی هی احسن **شرح** روایت است از
حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که هر که فرا گرفت انگشتری که نگین آن عقیق است
نیازمند نشد و حکم کرده نشد برای او مگر بچیزی که آن بهتر است **هفتم اصل** عن عبد الرحیم القصیر قال بعث الوالی الی
رجل من آل ابی طالب فی جنایة فمر بابی عبد الله علیه السلام فقال اتبعوه بخاتم عقیق فاتی بخاتم عقیق فلم یر مکروها
شرح فی رای بمعنی است الجنایة بکسر جیم و تخفیف نون و یای دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب بمعنی گناه سوی کسی
یعنی بد کوئی او نزد حاکم **یعنی** روایت است از عبد الرحیم قصیر گفت که فرستاد حاکم مدینه بسوی مردی از آل ابی طالب برای
بد گوئی کسی در حق او پس گذشت بامام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت که تابع کنید او را بانگشتر عقیق پس داده شد آن مرد انگشتر عقیقی
پس ندید ناخوشی را **هشتم اصل** عن محمد بن احمد رفعه قال شکا رجل الی النبی صلی الله علیه وآله انه قطع علیه الطریق
فقال هلا تختمت بالعقیق فانه یحرس من کل سوء **شرح** هلا بفتح ها و تشدید لام برای تندیم است یحرس بحای
بی نقطه و رای بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است **یعنی** روایت است از محمد بن احمد نسبت داده حدیث را
بامامی که روایت از او است گفت که شکایت کرد مردی بسوی نبی صلی الله علیه وآله اینکه بریده شد بر او راه با بیمی که راهزنان مال
او را بردند پس گفت که چرا انگشتر در دست خود نکردی بعقیق چه بدرستی که عقیق نگاه میدارد از هر مکروهی **باب بیست
و سوم اصل باب الیاقوت والزمرد شرح** این باب بیان نگین یاقوت و نگین زمرد است در این باب
پنج حدیث است **اول اصل** عن الحسین بن خلف عن الرضا علیه السلام قال کان ابو عبد الله علیه السلام یقول تختموا بالیواقیت
فانها تنفی الفقر **شرح** روایت است از حسین بن خلف بفتح خای با نقطه و فتح لام از امام رضا علیه السلام گفت که بود امام جعفر
صادق علیه السلام که میگفت که انگشتر در دست کنید بیاقوتها چه بدرستی که آنها برطرف میکنند نیازمندی را **دوم اصل** عن محمد بن الفضیل

خالد

عن ابي الحسن عن ابيه عن جده صلوات الله عليهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تختموا باليواقيت فانها
تنفي الفقر شرح این موافق سابق است سوم اصل عن احمد بن محمد بن ابي نصر صاحب الانزال وكان يقوم ببعض
امور الماضي عليه السلام قال قال لي يوما واملى علي من كتاب التختم بالزمرد يسر لا عسر فيه شرح الانزال بفتح همزه وسكون
نون وزای با نقطه جمع نزل بضم نون وضم وسکون زای با نقطه خاصه یعنی طعامهائی که برای میهمانان آماده شده باشد
الاملا مصدر باب افعال خواندن چیزی بر کسی برای نوشتن کتاب با تنوین است یعنی روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر صاحب
حاضرها و بود که ایستادگی میکرد ببعض کارهای امام موسی کاظم علیه السلام گفت که امام گفت مرا روزی و خواند بر من از کتابی
که انگشتر در دست کردن بزمرد آسانی است که نیست دشواری در آن مراد اینست که باعث آسانی جمیع کارهاست چهارم
اصل عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن عليه السلام قال سمعته يقول تختموا باليواقيت فانها تنفي الفقر شرح این موافق
حدیث اول این باب است پنجم اصل عن بكر بن محمد عن ابي عبد الله عليه السلام قال يستحب التختم بالياقوت شرح
روایت است از بکر بفتح بای یک نقطه وسکون کاف ابی محمد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحب است انگشتر در دست کردن بیاقوت
باب سی و چهارم اصل باب الفيروزج شرح این باب در بیان نگین فیروزه است
درین باب دو حدیث است اول اصل عن سهل بن زياد رفعه الى ابي عبد الله عليه السلام قال من تختم بالفيروزج لم يفتقر
كفه شرح روایت است از سهل بن زیاد بالا برد سند حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که انگشتر در
دست کند بفیروزه نیازمند نشود دست او دوم اصل عن الحسن بن علي بن مهران قال دخلت على ابي الحسن موسى
عليه السلام وفي اصبعه خاتم فصه فيروزج نقشه الله الملك فادمت النظر اليه فقال لي مالك تديم النظر اليه
فقلت بلغني انه كان لعلي امير المؤمنين عليه السلام خاتم فصه فيروزج نقشه الله الملك فقال اتعرفه فقلت لا فقال
هذا هو شرح خاتم با تنوین است وفصه بفتح فا وتشدید صاد بی نقطه وضمیر غایب مرفوع است یعنی روایت است از حسن
ابن علی بن مهران گفت که داخل شدم بر ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام و در انگشت او بود انگشتری که نگین آن فیروزه بود نقش
آن الله الملک بود پس پیوسته کردم نگاه را سوی آن پس امام گفت که چیست ترا که پیوسته میکنی نگاه را سوی آن
پس گفتم که رسیده بمن اینکه چنان است که بود برای علی امیر المؤمنین علیه السلام انگشتری که نگین آن فیروزه بود نقش آن
الله الملک بود پس امام گفت که آیا میشناسی آن را پس گفتم که نه پس امام گفت که این آن انگشتر است اصل اتدري
ما سببه قلت لا قال هذا حجر اهداه جبرئيل الى رسول الله صلى الله عليه وآله فوهبه رسول الله صلى الله عليه وآله
لامير المؤمنين صلوات الله عليه اتدري ما اسمه قلت فيروزج قال هذا بالفارسية فما اسمه بالعربية قلت لا ادري
قال اسمه الظفر شرح آیا میدانی که چیست وسیله آن انگشتر گفتم که نه امام گفت که این سنگی است که هدیه کرد آن را
جبرئیل سوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس بخشید آن را رسول الله صلی الله علیه وآله برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه آیا میدانی
که چیست نام آن گفتم که فیروزج است امام گفت که این در لغت فارسیست یا معرب که ماخوذ از نام فارسی آنست پس چیست
نام آن کلا در لغت عربیه گفتم که نمیدانم گفت که نام آن ظفر است بفتح ظای با نقطه وفتح فا باب سی و پنجم

اصل باب الجزع اليماني والبلور شرح الجزع بفتح وکسر جیم وسکون زای با نقطه وعین بی نقطه جوهری سیاه وسفید که از یمن است
و چشم را تشبیه بآن میکنند و نگین انگشتر میشود البلور بفتح بای یک نقطه وتشدید لام مضمومه وسکون واو و رای بی نقطه
و بکسر با و تشدید و تخفیف لام مفتوحه جوهریست معروف اول اصل عن محمد بن الحسين بن علي بن الحسين عن ابيه
قال قال امير المؤمنين صلى الله عليه وآله تختموا بالجزع اليماني فانه يرد كيد مردة الشياطين شرح روایت است
از محمد بن حسین بن علی بن حسین از پدرش از جدش امام زین العابدین علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که انگشتر
بپوشید بجزع یمنی چه بدرستی که آن بر میگرداند مکر سرکشان شیاطین را دوم اصل عن علي بن محمد المعروف
بابن وهبة العبدسي وهي قرية من قرى واسط يرفعه الى ابي عبد الله عليه السلام قال نعم الفص البلور شرح
وهبه بفتح واو وسکون ها و بای یک نقطه مادر علی است عبدس بفتح عین بی نقطه وسکون بای یک نقطه وفتح دال بی نقطه وسین
بی نقطه است واسط شهریست میان کوفه و بصره یعنی روایت است از علی بن محمد مشهور بابن وهبه عبدسی و عبدس ده است
از دههای واسط بالا میبرد سند حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب نگینی است بلور باب سی
و ششم اصل باب نقش الخواتيم شرح اختلاف نقش خاتم بعضی ایمه علیهم السلام در احادیث این باب باعتبار تعدد خاتمهای
یک امام است پس تنافی میان احادیث این باب نیست یعنی این باب در بیان نقش انگشترهاست درین باب نه حدیث است اول
اصل عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان نقش خاتم النبي صلى الله عليه وآله محمد رسول الله وكان
نقش خاتم امير المؤمنين صلوات الله عليه الله الملك وكان نقش خاتم ابي العزة لله شرح روایت است از
عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نقش انگشتر نبی صلی الله علیه وآله محمد رسول الله و بود نقش انگشتر امیر المؤمنین
صلوات الله علیه الله الملک چنانچه گذشت در حدیث دوم باب الفیروزج و بود نقش انگشتر پدرم العزة لله دوم
اصل عن يونس بن ظبيان وحفص بن غياث عن ابي عبد الله عليه السلام قالا قلنا جعلنا فداك ايكره ان يكتب الرجل
في خاتمه غير اسمه واسم ابيه فقال في خاتمي مكتوب الله خالق كل شيء وفي خاتم ابي محمد بن علي وكان خير محمدي
رايته العزة لله وفي خاتم علي بن الحسين الحمد لله العلي وفي خاتم الحسن والحسين حسبي الله وفي خاتم امير المؤمنين
الله الملك شرح الله خالق کل شیء در سوره رعد و سوره زمر است حسبی الله در سوره توبه و سوره زمر است
یعنی روایت است از یونس بن ظبیان بفتح ظای با نقطه وسکون بای یک نقطه و یای دو نقطه در پایین و حفص بفتح حای بی نقطه وسکون
فا و صاد بی نقطه ابن غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین و ثای سه نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که گفتیم
که قربانت شویم آیا مکروه است اینکه نویسد مرد در انگشتر خود غیر نام خود و نام پدر خود را پس امام گفت که در انگشتر من
مکتوب است الله خالق کل شیء و در انگشتر پدرم محمد بن علی و بود بهتر فرزندان محمد که دیدم او را العزة لله و در انگشتر علی بن الحسین
الحمد لله العلی و در انگشتر حسن و حسین حسبی الله و در انگشتر امیر المؤمنین الله الملک سوم اصل عن ابراهيم بن عبد الحميد
قال مر بي معتب ومعه خاتم فقلت له اي شيء هذا فقال خاتم ابي عبد الله عليه السلام فاخذت لاقرا ما فيه فاذا

فیه اللهم انت ثقتی فقنی شر خلقک شرح روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید گفت که گذشت من معتب بضم میم وفتح عین
بی نقطه وتشدید تاء دو نقطه در بالای مکسوره وباء یک نقطه غلام امام جعفر صادق علیه السلم وبا او بود انگشتری پس گفتم او را که چه
چیز است این پس گفت که انگشتر امام جعفر صادق علیه السلم پس گرفتم که خوانم آنچه را که در اوست پس ناگاه در آن بود که اللهم انت ثقتی
وقنی شر خلقک خداوندا تو اعتماد منی پس نگاه دار مرا از شر آفریدگان تو چهارم فصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر
قال کنت عند ابی الحسن الرضا علیه السلم فاخرج الینا خاتم ابی عبدالله وخاتم ابی الحسن علیهما السلم وکان علی خاتم
ابی عبدالله انت ثقتی فاعصمنی من الناس ونقش خاتم ابی الحسن حسبی الله وفیه وردة وهلال فی اعلاه
شرح نقش مرفوع ومبتدا است یا منصوب بعطف بر خبر کان است که مقدم شده ضمیر فیه راجع بخاتم ابی الحسن علیه السلم است
ورده بفتح واو وسکون راء بی نقطه ودال بی نقطه وتاء وحدت عبارتست از نقش گلی هلال بکسر ها وتخفیف لام
عبارتست از نقش ماه نو فی اعلاه صفت هلال است ومراد اینست که چون نگین مدور بود موافق آنچه گذشت در حدیث
چهارم باب الخواتیم که باب بیست ویکم است حسبی الله بخط بود پس در پایین نگین نقش گلی شده بود در بالای نگین نقش
هلالی شده بود بر سر الف الله برای اینکه نگین پر شود یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که بودم نزد
ابو الحسن امام رضا علیه السلم پس بیرون آورد سوی ما انگشتر امام جعفر صادق علیه السلم انت ثقتی فاعصمنی من الناس تو اعتمادی
منی پس نگاه دار مرا از شر مردمان ونقش انگشتر امام موسی کاظم علیه السلم حسبی الله بود ودر انگشتر امام موسی کاظم علیه السلم
نقش گلی بود ونقش هلالی بود در بالای آن پنجم فصل عن یونس بن عبد الرحمن قال سالت ابا الحسن الرضا
علیه السلم عن نقش خاتمه وخاتم ابیه قال نقش خاتمی ما شاء الله لا حول لا قوة الا بالله ونقش خاتم
ابی حسبی الله وهو الذی کنت اتختم به شرح ما شاء الله لا قوة الا بالله در سوره کهف است ضمیر هو راجع اختم
بخاتم ابی است اتختم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل است ودر بعض نسخ اختم از باب ضرب است الختم مهر کردن
بر کاغذ ومانند آن یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن گفت که پرسیدم ابو الحسن امام رضا علیه السلم را از نقش انگشتر او
وانگشتر پدرش گفت که نقش انگشتر من ما شاء الله لا قوة الا بالله است آنچه خواسته است الله میشود بیان این است که نیست قوت
عزم بر کاری مگر بوسیله یاری الله ونقش انگشتر پدرم حسبی الله است وآن انگشتر است آنچه بودم که انگشتر در دست میکردم
بآن ششم فصل عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن علیه السلم قال کان علی خاتم علی بن الحسین خزی وشقی قاتل
الحسین بن علی صلوات الله علیهم شرح خزی بخاء بانقطه وزاء بانقطه وباء بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم برای نفرین است
الخزی بکسر خاء وسکون زاء رسوائی در خواری وگرفتاری بلا شقی بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الشقا بفتح
شین والف ممدوده ومقصوره تنگحالی وآنچه موجب خلود در جهنم است یعنی روایتست از حسین بن خالد از امام
موسی کاظم علیه السلم یا امام رضا علیه السلم گفت که بود بر انگشتر علی بن الحسین خزی وشقی قاتل الحسین بن علی رسوا باد وتنگحال باد
کشنده حسین بن علی صلوات الله علیهم هفتم فصل عن عبدالله بن سنان قال ذکرنا خاتم رسول الله صلی الله علیه وآله

فقال تحب

تحب ان اریکه فقلت نعم فدعا بحق مختوم ففتحه واخرجه فی قطنة فاذا حلقة فضة وفیه فص اسود علیه مکتوب
سطرین محمد رسول الله صلی الله علیه وآله قال ثم قال ان فص النبی صلی الله علیه وآله قال ثم قال ان فص النبی صلی الله علیه وآله
اسود شرح حق بضم حاء بی نقطه وتشدید قاف اسم جنس حقه است وآن ظرفیست معروف که از یک پارچه چوب
تراشیده میشود حلقة بفتح کلمه حاء وسکون لام وفاء وضمیر راجع بخاتم مرفوع ومبتدا است وحلق اسم جنس حلقة است
فصه بکسر فاء وتشدید صاد بی نقطه بانقطه وتاء تانیث مرفوع وخبر مبتدا است فص بفتح فاء وتشدید صاد بی نقطه است
شاید که اسود عبارت باشد از حدید صینی که قیمت آن بغایت کم است یعنی روایتست از عبدالله بن سنان که راوی امام جعفر صادق
وامام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که مذکور کردیم انگشتر رسول الله صلی الله علیه وآله را پس امام گفت که آیا دوست میداری
که بنمایم بتو آنرا پس گفتم که آری پس خواند حقه سر مهر را پس گشود آنرا وبیرون آورد آن انگشتر را در پنبه پس ناگاه حلقه
آن نقره بود ودر آن بود نگینی سیاه نوشته بود بند شده بود در حالی که دو سطر بود محمد رسول الله صلی الله علیه وآله شاید که
محمد سطری باشد ورسول الله سطری دیگر باشد یا محمد رسول سطری باشد والله سطری دیگر باشد در بالا یا در پایین
صلی الله علیه وآله راوی گفت که بعد از آن امام گفت که بدرستی که نگین انگشتر نبی صلی الله علیه وآله سیاه بود هشتم فصل
عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن الثانی علیه السلم قال قلت له انا روینا فی الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان
یستنجی وخاتمه فی اصبعه وکذلک کان یفعل امیر المومنین علیه السلم وکان نقش خاتم رسول الله صلی الله علیه وآله
محمد رسول الله قالوا صدقوا قلت فینبغی لنا ان نفعل قال ان اولئک کانوا یتختمون فی الید الیمنی شرح روینا بصیغه
ماضی متکلم مع الغیر مجهول باب تفعیل است التروية راوی کردن کسی را بنقل حدیثی یا وبرای اینکه روایت کند وکذلک تا آخر
نقل عمل امیر المومنین علیه السلم در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله است وقول امام کانوا یتختمون فی الید الیمنی بر همه کس است
پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب الخواتیم که باب بیست ویکم است یعنی روایتست از حسین بن
خالد از امام رضا علیه السلم گفت که گفتم امام را که بدرستی که ما را روایت کرده شدیم در حدیث اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله
بود که استنجا میکرد در حالی که انگشتر او در انگشت او بود وچنان بود که میکرد امیر المومنین علیه السلم وبود نقش انگشتر رسول الله
صلی الله علیه وآله محمد رسول الله امام گفت که راست گفتند گفتم که آیا پس سزاوار میشود برای ما اینکه کنیم مثل اینکه آنرا
امام گفت که بدرستی که ایشان بودند که انگشتر میکردند در دست راست وبدرستی که شما که شیعه اید انگشتر میکنید در دست چپ
برای ضرورتی فصل قال فسکت فقال اتدری ما کان نقش خاتم آدم علیه السلم فقلت لا فقال لا اله الا الله
محمد رسول الله وکان نقش خاتم النبی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وخاتم امیر المومنین علیه السلم الله الملک
وخاتم الحسن العزة لله وخاتم الحسین ان الله بالغ امره وعلی بن الحسین خاتم ابیه وابو جعفر الاکبر خاتم
جده الحسین وخاتم جعفر الله ولیی وعصمتی من خلقه وابو الحسن الاول حسبی الله وابو الحسن الثانی ما
شاء الله لا قوة الا بالله وقال الحسین بن خالد ومد یده الی وقال الخاتم خاتم ابی ایضا شرح وخاتم در جابر

جا مرفوع است بعطف بر نقش و مضاف محذوف شده و مضاف الیه قایم مقام او گاه و معرب باعراب آن شده
بتقدیر و نقش خاتم و ان الله بالغ امره در سوره الطلاق است و عامر فوع است بعطف بر نقش و دو مضاف
محذوف شده و مضاف الیه قایم مقام آنها شده بتقدیر و نقش خاتم علی خاتم ابیه مضموم است و بتقدیر و نقش خاتم
ابیه است و برین قیاس است و ابوجعفر الاکبر خاتم جده تا آخر امام رضا علیه السلم ابو الحسن الثانی گفته و خویش را
خواسته یعنی راوی گفت که پس امام گفت ساکت شد پس گفت که آیا میدانی که چه بود نقش انگشتر آدم علیه السلم پس گفتم که
پس گفت که لا اله الا الله محمد رسول الله بود و بود نقش انگشتر محمد رسول الله و بود نقش انگشتر امیر المومنین علیه السلم
الله الملک و بود نقش انگشتر حسن العزة لله و بود نقش انگشتر حسین ان الله بالغ امره پدر بزرگ که الله سند و کار خود است
و بود نقش انگشتر علی بن الحسین نقش انگشتر پدر پس و بود نقش انگشتر امام محمد باقر و نقش انگشتر جد پس حسین و بود نقش انگشتر
جعفر الله ولیی و عصمتی من خلقه الله کارساز منست و نگاه دارنده من از بد آفریدگان اوست و بود نقش انگشتر امام
موسی کاظم علیه السلم حسبی الله و بود نقش انگشتر امام رضا ما شاء الله لا قوة الا بالله و گفت حسین بن خالد که و امام رضا علیه السلم
کشید دست خود را بسوی من برای نمودن انگشتر پدر پس و گفت که انگشتر من انگشتر پدر من است نیز مراد اینست که دو انگشتر
در دست میکنم یکی از خودم و دیگری از پدرم نهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین
علیه السلم من نقش علی خاتمه اسم الله فلیحوله عن الید التی یستنجی بها فی المتوضا شرح المتوضا بفتح ضاد با نقطه و همزه
بیت الخلا یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که هر که نقش کرد بر انگشتر خود
نام الله را پس باید که بگرداند آنرا از دستی که استنجا میکند با آن در بیت الخلا باب بیست و هفتم اصل باب الحلی
شرح الحلی بفتح حا بی نقطه و سکون لام و یا زیور طلا یا نقره و بضم حا و کسر لام و تشدید یا جمع آنست و بکسر و فتح حا
و تخفیف لام و الف جمع حلیه بکسر حا و سکون لام است که بمعنی زیور است یعنی این باب زیور طلا و نقره است
در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی الصباح قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الذهب یحلی به الصبیان
فقال کان علی علیه السلم یحلی ولده و نساءه بالذهب و الفضة شرح یحلی در اول بصیغه مضارع غایب معلوم مجهول از باب
تفعیل است و در دوم بصیغه معلوم است و ولده بضم واو و سکون لام است و مراد کودکان است یعنی روایتست
از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از طلا که آیا زیور کرده میشوند
با آن کودکان پس گفت که بود علی علیه السلم که زیور میکرد کودکانش را و زنانش را بطلا و نقره دوم اصل عن داود بن
سرحان قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الذهب یحلی به الصبیان فقال انه کان ابی لیحلی ولده و نساءه ان کان ابی لیحلی
بالذهب و الفضة فلا باس به شرح روایتست از داود بن سرحان بکسر سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از طلا که آیا زیور کرده میشوند با آن کودکان پس گفت که بدرستی که نشان اینست که بود پدرم که زیور میکرد
کودکانش را و زنانش را بطلا و نقره پس نیست پروائی با آن سوم اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله علیه السلم

محلیة

عن حلیة النساء بالذهب و الفضة فقال لا باس شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از زیور زنان بطلا و نقره پس گفت که نیست پروائی چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان
نعل سیف رسول الله صلی الله علیه و اله و قائمته فضة و بین ذلک حلق من فضة و لبست درع رسول
الله صلی الله علیه و اله فکنت اسحبها و فیها ثلث حلقات فضة من بین یدیها و ثنتان من خلفها شرح
نعل سیف بفتح نون و سکون عین بی نقطه عبارتست از ته غلاف و قائمه سیف بکسر همزه عبارتست از قبضه آن و ذلک اشارتست
بمجموع نعل و قائمه حلق بفتح و کسر حا بی نقطه و فتح لام جمع حلقه بفتح حا و سکون لام است اسحبها بسین بی نقطه و حاء بی نقطه
و باء یک نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است السحب بفتح سین و سکون حا کشیدن چیزی بروی زمین این اشارتست
بآنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه و اله و متاعه که باب سی و نهم است
که درع رسول الله صلی الله علیه و اله برای غیر قائم علیه السلم موافق نمیشود و مراد درع ذات الفضول است چنانچه گذشت
در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب مذکور حلقات بفتح حا و فتح لام است مذکور است در کتاب الروضه پیش از حدیث
الذی احیاه عیسی علیه السلم که درع ذات الفضول دو حلقه نقره در مقدم دارد و دو حلقه نقره در موخر دارد و پوشید
امیر علیه السلم در روز جمل و ظاهر اینست که نقص در کتاب الروضه باشد یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که بود ته غلاف شمشیر رسول الله صلی الله علیه و اله و قبضه آن نقره و در میان آن حلقهای چند بود از نقره و پوشیدم زره
رسول الله صلی الله علیه و اله را پس بودم که بر زمین میکشیدم آنرا و در آن بود سه حلقه نقره در پیش آن و دو حلقه در پس آن
پنجم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس بتحلیة السیف باس بالذهب و الفضة شرح
روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست بزیور کردن شمشیر پروائی بطلا و نقره ششم اصل
عن حاتم بن اسمعیل عن ابی عبد الله علیه السلم ان حلیة سیف رسول الله صلی الله علیه و اله کانت فضة کلها قائمه
و قباعه شرح کلها بضمیر راجع بحلیه منصوبست قائمه بضمیر راجع بسیف نیز منصوبست قباعه در نسخ بکسر قاف و تخفیف
باء یک نقطه و عین بی نقطه و ضمیر راجع بسیف است و قباع جمع قبیعه بفتح قاف و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
بمعنی آنچه بر سر دسته شمشیر میباشد از آهن یا نقره یا مانند آنها و ظاهر اینست که بکسر قاف و تخفیف نون باشد و عبارت باشد
از نعل شمشیر که گذشت در حدیث چهارم این باب زیرا که جمع مناسب این مقام نمینماید و ایضا سابق مناسب تر است بمقام
تعمیم یعنی روایتست از حاتم بن اسمعیل از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه زیور شمشیر رسول الله صلی الله علیه و اله بود نقره جمیعش خواه
دسته شمشیر و خواه نعل شمشیر هفتم اصل عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس بتحلیة المصاحف
و السیوف بالذهب و الفضة باس شرح روایتست از داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست
بزیور کردن مصحفها و شمشیرها بطلا و نقره پروائی مراد غیر نوشتن قران بطلاست چنانچه گذشت در کتاب فضل القران
در حدیث ششم آخر ابواب هشتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال لم تزل النساء یلبسن الحلی شرح

ظ
قناعه

لم یزل بصیغه غایبه و یلبس بنون بصیغه جمع مونث غایبه از باب علم است یا لم یزل بصیغه غایب و یلبسن بنون بصیغه غایب است
بنا بر اینکه نسا مانند نسوه اسم جمع مراد است پس تذکیر و افراد آن جایز است مثل آنکه در آیت سوره یوسف و قال
نسوة یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پیوسته زنان میپوشیدند زیور را مراد این است
که هیچ زیوری برای ایشان حرام نیست نهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان النبی صلی الله
علیه و آله تختم فی یساره بخاتم من ذهب ثم خرج علی الناس فطفق الناس ینظرون الیه فوضع یده الیمنی
علی خنصره الیسری حتی رجع الی البیت فرمی به فما لبسه شرح تختم فی یساره منافات ندارد با آنچه گذشت
در حدیث هفتم هشتم باب سابق زیرا که آنچه گذشت در غیر طلا است طفق بطاء بی نقطه و فا و قاف بصیغه ماضی غایب
معلوم از باب علم و ضرب بمعنی شروع است الخنصر بکسر خاء با نقطه و سکون نون و کسر و فتح صاد بی نقطه و راء بی نقطه انگشت
کوچکتر دست یعنی روایت است از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله
انگشتر کرد در جانب چپ خود انگشتری از طلا بعد از آن بیرون آمد بر مردمان پس شروع کردند مردمان نگاه میکردند
سوی آن انگشتر پس گذاشت دست راست خود را بر انگشت کوچکتر دست چپ خود تا آنکه برگشت سوی آن خانه پس انداخت
انگشتر را پس نپوشید آن انگشتر را بدانکه این منافات ندارد با حرام شدن زیور طلا برای مردان موافق آنچه
گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است که فان امر النبی صلی الله علیه و آله
مثل القرآن ناسخ و منسوخ تا آخر دهم اصل عن الفضیل بن یسار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن السریر
فیه الذهب ایصلح امساکه فی البیت فقال ان کان ذهبا فلا و ان کان ماء الذهب فلا باس شرح
روایت است از فضیل بن یسار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از تختی در آن است طلا آیا خوب میشود نگاه داشتن
آن در خانه پس امام گفت که اگر باشد طلا پس خوب نمیشود و اگر باشد آب طلا پس باکی نیست روالی باب بیست و هشتم
اصل باب الفرش شرح فرش بضم فا و ضم را بی نقطه جمع فراش بکسر فا است بمعنی گسترده شده و آن از ابساط
بکسر با تنبیه منهد و فرش بفتح فا و سکون را بمعنی فراش است یعنی این باب در بیان بساطها است و در این باب هشت
حدیث است اول اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال دخل قوم علی الحسین بن علی صلوات الله علیهما
فقالوا یا ابن رسول الله نری فی منزلک اشیاء نکرهها رأوا فی منزله بساطا و نمارق فقال علیه السلام انا نتزوج
النساء فنعطیهن مهورهن فیشترین ما شئن لیس لنا منه شیء شرح بسط بضم با و سین بی نقطه و ضم سین
بی نقطه و طا بی نقطه جمع بساط بکسر با است النمارق بفتح نون و تخفیف میم و کسر را بی نقطه و قاف جمع نمرق
و نمرقه بضم نون و سکون میم و ضم را و بکسر نون و کسر را و بفتح نون و فتح را بالشها یعنی روایت است از جابر
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که داخل شدند جمعی از گمراهان بر حسین بن علی صلوات الله علیهما پس گفتند که ای پسر رسول الله
می بینیم در منزل تو چیزهائی را که ناخوش میداریم آنها را دیده بودند در منزل او بساطهائی را و بالشهائی را

پس گفت علیهم

پس گفت که علیه السلام که بدرستی که ما جفت میکنیم زنان را پس میدهیم بایشان مهرهای ایشان را پس میخرند آنچه را که میخواسته باشند
نیست برای ما از آنها چیزی مخفی نماند که از مسکه آن قوم گمراه بوده اند نخوانده برایشان آیت قل من حرم زینة الله التی
اخرج لعباده را که گذشت در حدیث اول باب لبس المعصفر که باب پنجم است و غیر آن دوم اصل عن عبد الله
ابن عطا قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فرأیت فی منزله بسطا و وسائد و انماطا و مرافق فقلت ما هذا
فقال متاع المرأة شرح الوسائد بفتح واو و سین بی نقطه و کسر همزه و دال بی نقطه جمع وساده و وساده بکسر واو
بالشها الانماط بفتح همزه و سکون نون و طا بی نقطه جمع نمط بفتح نون و فتح میم نمدها المرافق بفتح میم و را بی نقطه
و کسر فا و قاف جمع مرفقه بکسر میم و سکون را و فتح فا تکیه گاهها یعنی روایت است از عبد الله بن عطا گفت که داخل شدم
بر امام محمد باقر علیه السلام پس دیدم در منزل او بساطها و بالشهائی را و نمدهائی را و تکیه گاهها را پس گفتم که چیست
این پس گفت که متاع زن است سوم اصل عن الفضل ابی العباس قال قلت لابی جعفر علیه السلام قول الله عز و جل
یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب قال ما هی تماثیل الرجال و النساء و لکنها تماثیل
الشجر و شبهه شرح ظاهر ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب این است که محاریب عبارت است از بساطها که جنیان
آنها را میبافته اند در کمال وسعت برای سلیمان تا در وقت تسخیر باد غدو شهر و رواح شهر با خیل و حشم خود
بر آنها نشینند بنا بر اینکه محراب در اصل بمعنی آلت جنگ است و مستعمل میشود در چیزی که در کمال نفاست و غرابت
باشد چنانچه گویا که خواهندگان برای آن جنگ میکنند با یکدیگر و تماثیل جمع تمثال بکسر تا عبارت است از نقشها و طرحها
که در آن بساطها بافته میشده جفان جمع جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون است جواب در اصل جوابی بوده یا محذوف
شده و آن جمع جابیه است بجیم و الف و کسر با بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین بمعنی حوض بزرگ که ساخته میشود
برای جمع آب بسیار تا در وقت حاجت بکار برده شود شجر جمع شجره است و ارجاع ضمیر مفرد مذکر مثل این جمع
جایز است یعنی روایت است از فضل ابی العباس گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که قول الله عز و جل در سوره
سبا که جنیان میساختند برای سلیمان آنچه را که میخواست از محرابها و صورتها و کاسهائی که مانند حوضهای آب جمع کن
بود چه معنی دارد امام گفت که نیست آن تماثیل صورتهای مردان و زنان و لیکن آنها صورتهای درختان و مانند
درختان است مثل گلهای رنگارنگ چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت لعلی بن
الحسین صلوات الله علیهما وسائد و انماط فیها تماثیل یجلس علیها شرح روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود برای علی بن الحسین صلوات الله علیهما بالشهائی و نمدهائی که در آنها بود صورتهائی
می نشست بر آنها پنجم اصل عن الحسن الزیات قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فی بیت منجد ثم عدت الیه
من الغد و هو فی بیت لیس فیه الا حصیر و علیه قمیص غلیظ فقال البیت الذی رأیته لیس بیتی انما هو بیت
المرأة و کان امس یومها شرح مضمون این گذشت در حدیث سیزدهم باب لبس المعصفر که باب پنجم است

ششم اصل عن ابی الجارود قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و هو جالس علی متاع فجعلنا نلمس المتاع بیدی فقال
هذا الذی تلمسه ارمنی فقلت له و ما انت و الارمنی فقال هذا متاع جاءت به ام علی امراة لی فلما کان من
قابل دخلت علیه فجعلت المس ما تحتی شرح اسم ابو الجارود زیاد بن منذر است و جارودیه از جمله زیدیه
منسوب بدو اند و المتاع بفتح میم انچه از آن بهره برند و مراد اینجا جهاز عروس است و آن فرش نفیس بوده جعلت
بمعنی شرعت است المس از باب علم است ارمنی بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و فتح میم و نون و تشدید یا منسوب است
بموضعی از روم که از دیار نصاری است و صاحب قاموس گفته که وارمینیة بالکسر و قد یشدد الیاء الاخیرة کورة
بالروم او اربعة اقالیم او اربع کور متصل بعضها ببعض یقال لکل کورة منها ارمینیة و النسبة ارمنی بالفتح
امراة له کلام راوی است و مرفوع و خبر مبتدا است ای محذوف است تقدیر هی ضمیر کان راجع بکار جهان است یعنی
روایت است از ابو الجارود که گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر جائی که او نشسته بود بر فرش نفیس
پس شروع کردم می مالیدم آن فرش را بدست خود پس امام گفت که این که میمالی آنرا ارمنی است پس گفتم او را که
چه کار است ترا با ارمنی پس گفت که این جهاز است که آورد از ام علی او زنی بود امام را پس در وقتی که شد در
سال آینده داخل شدم بر امام پس شروع کردم دست میمالیدم انچه را که در پایین من بود اصل فقال کانک
تریدان تنظر الی ما تحتک فقلت لا و لکن الاعمی یعبث فقال لی ان ذلک المتاع کان لام علی و کانت
تری رای الخوارج فادرتها لیلة الی الصبح ان ترجع عن رایها و تتولی امیر المومنین صلوات الله علیه فامتنعت
علی فلما اصبحت طلقتها شرح تحتک منصوب است یعبث از باب علم است ادرتها بدال بی نقطه و راء بی نقطه است
و در بعض نسخ عکس است ان بفتح همزه بتقدیر لان است اصبحت بصیغه متکلم و غایبه میتواند بود یعنی پس امام گفت
که گویا که تو میخواهی نگاه کنی بسوی انچه در پایین تست پس گفتم که نه و لیکن کور بیهوده کاری میکند پس امام گفت
مرا که بدرستی که آن فرش نفیس بود از ام علی و بود که اعتقاد میداشت اعتقاد خوارج جنگ نهروان و جنگ صفین و جنگ جمل
پس دور فرمودم او را در شب تا صبح برای اینکه برگردد از مذهب خود و دوست دارد امیر المومنین صلوات الله علیه را
پس ابا کرد بر من پس در وقتی که بصبح رسیدم طلاق دادم او را و نزدیک باین گذشت در حدیث هفتم باب لبس المعصفر
که باب پنجم است هفتم اصل عن عبد الله بن المغیرة قال سمعت الرضا علیه السلم یقول قال لی قال
قائل لابی جعفر علیه السلم یجلس الرجل علی بساط فیه تماثیل فقال الاعاجم تعظمه و انا لنمتهنه شرح
الاعاجم جمع اعجم بفتح همزه و سکون میم و فتح جیم جمعی که غیر عرب بوده و مراد اینجا کبراست کبرست تعظیم اعاجم
بساط را غیر از مجاز است و مراد اینجا تعظیم تماثیل است چنانچه جمعی آنها را در مرقع درج میکنند و عزیز میدارند
لنمتهنه بفتح لام و فتح نون و سکون میم و فتح تاء دو نقطه در بالا و کسر ها و ضم نون و ضمیر راجع بساط است الامتهان
مصدر باب افتعال خوار شمردن یعنی روایت است از عبد الله بن مغیره که گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت

که گفت گوینده

که گفت گوینده امام محمد باقر علیه السلم را که آیا می نشیند مرد بر فرشی که در آن است صورتها پس امام گفت که گبران عجم
تعظیم میکنند صورتهای فرشی را و بدرستی که ما هر اینه لگد کوب و زیر انداز میکنیم آن فرش را هشتم اصل
عن علی بن جعفر قال سالت ابا الحسن صلوات الله علیه عن الفرش الحریر و مثله من الدیباج و المصلی الحریر و مثله
من الدیباج هل یصلح للرجل النوم علیه و التکاة و الصلوة فقال یفترشه و یقوم علیه و لا یسجد علیه
شرح بیان حریر و دیباج گذشت در شرح عنوان باب لبس الحریر و الدیباج که باب یازدهم است تکاة بضم تاء دو نقطه
در بالا و فتح کاف و همزه است یعنی روایت است از علی بن جعفر گفت که پرسیدم امام موسی کاظم صلوات الله علیه را از
فرش حریر و مثل حریر از دیبا و از جای نماز حریر و مثل حریر از دیبا آیا خوب میشود برای مرد خوابیدن بران و تکیه کردن
و نماز گزاردن پس امام گفت که فرش خود میکند آنرا و می ایستد بران در نماز و سجده نمیکند بران باب بیت و
نهم اصل باب نوادر شرح این باب احادیث متفرقه است درین باب دوازده حدیث است اول اصل
عن العباس بن الولید بن صبیح قال سالنی شهاب بن عبد ربه ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلم فاعلمت ذلک
ابا عبد الله علیه السلم فقال قل له یاتینا اذا شاء فادخلته علیه لیلا و شهاب مقنع الراس قد طرح له وسادة
فجلس علیها فقال له ابو عبد الله علیه السلم الق قناعک یا شهاب فان القناع ریبة بالیل مذلة بالنهار
شرح المقنع بقاف و نون و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پوشیده بقناع بکسر قاف و تخفیف نون بمعنی جامه که
بر بالای عمامه و مانند آن انداخته شود برای پوشیده کردن و بعض رو طرح بصیغه متکلم معلوم و غایبه مجهول باب
منع میتواند بود و ساده بکسر واو است ریبة بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است یعنی
روایت است از عباس بن ولید بفتح واو و کسر لام ابن صبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر باء یک نقطه گفت که طلب کرد از من شهاب
ابن عبد ربه اذن که رخصت دخول خواهم برای او بر امام جعفر صادق علیه السلم پس اعلام کردم بآن امام جعفر صادق علیه السلم
پس امام گفت که بگو او را که می آید نزد ما چون میخواهد پس داخل کردم شهاب را بر امام در شب و شهاب پوشیده سر
بود بقناع پس انداختم برای شهاب بالشی را پس نشست بران پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که بینداز قناع
خود را ای شهاب چه بدرستی که قناع باعث تهمت است در شب باعث خواریست در روز شاید که مذمت قناع
باعتبار وقت بیرون آمدن از خانه باشد پس منافات ندارد با انچه گذشت در شرح حدیث اول باب لبس السواد که باب
ششم است دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه اذا
ظهرت القلانس المترکة ظهر الزنا شرح المترکة بتاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
یا باب افعال چند ترک کرده شده که رنگ هر رنگی غیر رنگ دو طرف آن است بصیغه اسم فاعل باب افعال صاحب چند ترک
و بر هر تقدیر ای غیر مصر به است که بیانش در شرح حدیث اول باب نزدهم که باب القلانس است زنا بکسر زای با نقطه
و نون است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که چون آشکار

هی

شود کلاههای چند ترک کرده شده انکار میشود زنا سوم اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن علیه السلم
انه کان یقول طی الثیاب راحتها وهو ابقی لها شرح روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از امام
موسی کاظم علیه السلم اینکه او بود که میگفت که تاه کردن جامها بعد از کندن انها باعث راحت آنهاست و آن باقی دار
تر است آن جامها را چهارم اصل عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال خرجت
وانا ارید داود بن عیسی بن علی وکان ینزل بئر میمون وعلی ثوبان غلیظان فلقیت امرأة عجوزا ومعها
جاریتان فقلت یا عجوز اتباع هاتان الجاریتان فقالت نعم ولکن لا یشتریهما مثلک قلت
ولم قالت لان احدیهما مغنیة والاخری زامرة فدخلت علی داود بن عیسی فرفعنی واجلسنی فی مجلسی فلما
خرجت من عنده قال لاصحابه اتعلمون من هذا هذا علی بن موسی الذی یزعم اهل العراق انه مفروض
الطاعة شرح داود از امرای بنی العباس است بئر میمون در جانب شرقی مکه در ابطح است بکمتر از ربع فرسخ
مغنیة بغین با نقطه و نون و یاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل باب تفعیل ماخوذ است از غناء بمعنی اخص
که بیان شد در کتاب الاشربة در شرح عنوان باب الغناء که باب بیست و ششم است یعنی روایتست از معمر بضم میم وفتح
عین بینقطه و تشدید میم مفتوحه و راء بینقطه ابن خلاد بفتح خاء با نقطه و تشدید لام و دال بینقطه از ابو الحسن
امام رضا صلوات الله علیه گفت که از مکه بیرون رفتم بر حالی که من میخواستم دیدن داود بن عیسی بن علی را و بود که فرود
می آمد در موسم حج در بئر میمون و بر من دو جامه کنده بود پس برخوردم زن پیری را و با او بودند دو کنیز پس
گفتم که ای زن پیر آیا فروخته میشوند این دو کنیز پس گفت که آری ولیکن نمیخرد اینها را مثل تو کسی گفتم که
وجه آن گفت که زیرا که یکی از انها سرودگوی است و دیگری نی نواز است پس داخل شدم بر داود بن عیسی پس بالا
برد مرا و نشانید مرا در جای لایق من پس وقتی که بیرون رفتم از نزد او گفت یاران خود را که آیا میدانید که کیست این
این علی بن موسی است که دعوی میکنند اهل کوفه آنرا که او امامیست که بر جمیع مردمان مفروض است فرمانبرداری او
پنجم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم کره لباس البرطلة شرح کره از باب علم یا باب تفعیل است
لباس بکسر لام بمعنی ملبوس است و اینجا بمعنی مصدر است البرطلة بضم باء یک نقطه و سکون راء بینقطه و ضم طاء بینقطه و تخفیف
لام وگاهی بضم راء وقت تشدید طاء نیز میباشد کلاهی دراز که زیاد بر قدر حاجت است و آن زی یهود بوده و نهی از آن
در طواف گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم باب نوادر الطواف که باب صد و سی و نهم است یعنی روایتست
از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او مکروه شمرد پوشیدن کلاه دراز زیاد از قدر حاجت را ششم
اصل عن حماد بن عیسی قال نظر ابو عبد الله علیه السلم الی فراش فی دار رجل فقال فراش للرجل وفراش
لاهله وفراش لضیفه وفراش للشیطان شرح روایتست از حماد بن عیسی گفت که نگاه کرد امام جعفر
صادق علیه السلم سوی فراشی که زیاد بر قدر حاجت بود در سرای مردی پس گفت که این یک فراش است برای این مرد

وفراشی هست

وفراشی هست برای میهمان او و فراشی هست برای شیطان مراد اینست که هرگاه فراش سرا زیاد بر سه قسم باشد اولا باشد
آن زیادی فراش شیطان میشود هفتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال من لبس السراویل
من قعود وقی وجع الخاصرة شرح لبس از باب علم است بمعنی پوشیدن است قعود مصدر و نایب ظرف زمان است
وقی بقاف بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است وجع منصوب است خاصرة بخاء با نقطه و کسر صاد بینقطه تهیگاه است
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بپوشید تنبان را در وقت نشستگی نگاه داشته شد
از درد تهیگاه هشتم اصل عن علی بن القمی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سعة الجربان ونبات الشعر
القمی
فی الانف امان من الجذام ثم قال اما سمعت قول الشاعر ولا تری قمیصی الا واسع الجیب والید
شرح قمی بضم قاف و تشدید نون منسوب است بموضعی و در بعض نسخ بجای نون میم است و آن معروف است جربان بکسر جیم
و کسر راء بینقطه و تشدید باء یک نقطه و الف و نون معرب گریبان است روئیدن موی بمعنی روییدن در بینی است
یا درون را نیز شامل است ولا تری آخر مصرعیست که بعض آن منقول شده و برای دفع طمع خدام از خود است قمیصی
قمیصی بفتح ضمیر متکلم است یعنی روایتست از علی قمی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که فراخی گریبان جامه و روییدن مو
در بینی ایمنی است از خوره بعد از آن امام گفت که آیا نشنیدی قول شاعر را که نمی بینی پیراهن مرا مگر فراخ گریبان
و فراخ آستین نهم اصل عن الحسن بن الحسین العلوی قال قال ابو الحسن علیه السلم من مروة الرجل ان تکون
دوابه سمانا قال وسمعته یقول ثلاثة من المروة فراهة الدابة وحسن وجه المملوک والفرش السری
شرح سمان بکسر سین و تخفیف میم جمع سمین بمعنی فربه است الفراهة بفتح فاء و راء بینقطه مصدر باب حسن زیبائی
السری بفتح سین بینقطه و کسر راء بینقطه و تشدید یاء که دو نقطه است منقلب از واو است بصیغه فعیل باب حسن علا عالی مرتبه
یعنی روایتست از حسن بن حسین علوی گفت که گفت امام علی نقی علیه السلم که از جمله آدمیت مرد اینست که باشد ستوران
او فربه راوی گفت که و شنیدم از امام میگفت که سه چیز از آدمیت است زیبائی ستور و خوشروئی غلام و کنیز
و فرش عالی مرتبه دهم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تمسح یدک
بثوب من لم تکسه شرح لا تمسح بسین بینقطه و حاء بینقطه بصیغه نهی یا نفی باب منع است المسح دست پاک کردن
بعد از شستن دست از طعام مثلا من موصوله و مضاف الیه است لم تکسه بضم سین بینقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم معتل اللام باب نصر است و ضمیر مستتر راجع باحدکم است و ضمیر بارز راجع بمن است و مفعول اول است و مفعول دوم
محذوف است تقدیر ذلک الثوب یعنی روایتست از مسمع بکسر میم و سکون سین بینقطه و فتح میم دوم و عین بینقطه
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که باید که دست پاک نکند یکی از شما بجامه کسی که نپوشانیده
او را آن جامه را آدمیست که دست پاک کردن بجامه کسی که غلام یا نوکر یا مانند آنها باشد برای دست پاک کننده مکروه نیست
یازدهم اصل عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلم قال اطووا ثیابکم باللیل فانها اذا کانت منشورة

لبسها الشياطين بالليل شرح اطووا بكسر همزه و سكون طاء منقطه و ضم واو اول بصيغه امر معتل العين واوی و معتل اللام یائی جمع مذکر مخاطب است مخاطب باب ضربست یعنی روایتست از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که تاه کنید جامهای شما را در شب پس بدرستیکه آنها چون باشند پراکنده میپوشند شیاطین آنها را شیاطین در شب مراد اینست که دامنها را تا کنید چنانچه گویا که شیاطین پوشیده اند و کهنه کرده اند

اهنا را م

دوازدهم اصل عن عبد الله بن جبلة الکنانی قال استقبلنی ابو الحسن علیه السلم و قد علقت سمكة فی یدی فقال اقذفها انی لاکره للرجل السری ان یحمل الشیء الدنی بنفسه ثم قال انکم قوم اعداؤکم کثیرة عاداکم الخلق یا معشر الشیعة انکم قد عاداکم الخلق تزینوا لهم بما قدرتم علیه شرح نزدیک باین گذشت در حدیث هفتم باب اول یعنی روایتست از عبد الله بن جبله بفتح جیم و فتح با یکنقطه کنانی بکسر کاف و دو نون گفت که برخورد مرا امام موسی کاظم علیه السلم بر حالی که بتحقیق آویخته بودم ماهی را در دست خود پس امام گفت که بینداز آنرا بدرستیکه من هر اینه کراهت دارم برای مرد عالی مرتبه اینکه بردارد چیز پست مرتبه را بخودی خود بعد از ان امام گفت که شما جمعیید که دشمنان شما بسیارند دشمنی کردند با شما این خلایق ای گروه شیعه بدرستیکه شما بتحقیق دشمنی کردند با شما این خلایق پس آراسته شوید برای ایشان بانچه توانا شدید بران

باب سیام اصل باب الخضاب

شرح الخضاب بکسر خاء با نقطه و ضاد با نقطه انچه ریش و مانند آن با آن رنگ کنند و مستعمل میشود در ریش رنگ کردن موافق انچه می آید در عنوان باب سی و دوم و درین باب دوازده حدیثست

اول اصل عن الحسن بن الجهم قال دخلت علی ابی الحسن علیه السلم و قد اختضب بالسواد فقلت اراك اختضبت بالسواد فقال ان فی الخضاب اجرا و الخضاب و التهیئة مما یزید الله عز و جل فی عفة النساء و لقد ترك نساء العفة بترك ازواجهن لهن التهیئة قال قلت بلغنا ان الحناء یزید فی الشیب قال ای شیء یزید فی الشیب الشیب یزید فی کل یوم شرح مضمون صدر این حدیث گذشت در کتاب النکاح در حدیث پنجاهم باب نوادر که باب صد و نودم است یزید در اول بتقدیر بزید است یا زیاد کردن جلا از قلم کاتبان افتاده است و در کتاب النکاح جلا مذکور است یعنی روایتست از حسن بن جهم بفتح جیم و سکون ها گفت که داخل شدم بر امام رضا علیه السلم و بتحقیق ریش رنگ کرده بود بسیاهی پس گفتم که می بینم ترا که ریش رنگ کردی بسیاهی پس گفت که بدرستیکه در رنگ ریش اجر است ثوابی و رنگ ریش و آراسته شدن از جمله چیزیست که زیاد میکند بسبب آن الله عز و جل در عفت زنان و هر آینه بتحقیق ترك کردند زنانی عفت را بسبب ترك شوهران ایشان برای ایشان آراستگی را راوی گفت که گفتم که رسید بما اینکه حنا زیاد میکند در سفیدی ریش امام گفت که چه چیزست اینکه حنا زیاد میکند در سفیدی ریش سفیدی ریش زیاد میشود در هر روزی مراد اینست که زیاد کردن حنا سفیدی ریش را باعث این نمیشود که ترك خضاب باید کرد زیرا که سفیدی ریش زیاد میشود هر روز بخودی خود پس اگر خضاب نکنی هر روز مکروه طبع تازه می بینی مخفی نماند که اگر مراد

انکار این باشد

انکار این باشد که حنا زیاد میکند سفیدی ریش را منافاتی بهم میرسد میان این حدیث و انچه می آید در حدیث اول باب سی و دوم

دوم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فنظر الی الشیب فی لحیته فقال النبی صلی الله علیه و آله نور ثم قال من شاب شیبة فی الاسلام کانت له نورا یوم القیمة قال فخضب الرجل بالحناء ثم جاء الی النبی صلی الله علیه و آله فلما رای الخضاب قال نور و اسلام فخضب الرجل بالسواد فقال النبی صلی الله علیه و آله نور و اسلام و ایمان و محبة الی نسائکم و رهبة فی قلوب عدوکم شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آمد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله پس نبی نگاه کرد سوی سفیدی در ریش او پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که این نوریست بعد از ان گفت که هر که سفید مو شود یک سفید مویی در اسلام میشود برای او نوری در روز قیامت امام گفت که ریش رنگ کرد آن مرد بحنا بعد از ان آمد سوی نبی صلی الله علیه و آله پس وقتی که دید آن رنگ را گفت که این نوریست و اسلامیست پس رنگ کرد آن مرد بسیاهی پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که این نوریست و اسلامست و ایمانست و دوستیست سوی زنان شما و هیبتست در دلهای دشمنان شما

سوم اصل عن العباس بن موسی الوراق عن ابی الحسن علیه السلم قال دخل قوم علی ابی جعفر صلوات الله علیه فراوه مختضبا فسالوه فقال انی رجل احب النساء فانا اتصنع لهن شرح الوراق بفتح واو و تشدید رای منقطه بسیار دراهم اتصنع بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال صفت رجل است پس از قبیل وضع متکلم در موضع غایبست و میتواند بود که استیناف باشد برای بیان رجلیت اتصنع بنون و تاء دو نقطه و در بعضی نسخ با یکنقطه و عین با نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل است یعنی روایتست از عباس بن موسی بسیار دراهم از امام رضا علیه السلم گفت که داخل شدند جماعتی بر امام محمد باقر صلوات الله علیه پس دیدند او را خضاب کرده پس پرسیدند او را پس گفت که بدرستیکه من مردیم که دوست میدارم زنان را پس من ساختگی میکنم برای ایشان

القبع

چهارم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال دخل قوم علی الحسین بن علی صلوات الله علیهما فراوه مختضبا بالسواد فسالوه عن ذلك فمد یده الی لحیته ثم قال امر رسول الله صلی الله علیه و آله فی غزاة غزاها ان یختضبوا بالسواد لیقووا به علی المشرکین شرح ضمیر مونث در غزاها منصوبست محلا و مفعول مطلقست لیقووا بسکون قاف و فتح واو اول بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم معتل العین واوی و معتل اللام واوی باب علم است یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که داخل شدند جماعتی بر حسین بن علی صلوات الله علیهما پس دیدند او را خضاب کرده بسیاهی پس پرسیدند او را از ان پس کشید دست خود را سوی ریش خود بعد از ان گفت که بدرستیکه امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در جهادی که جهاد آن جهاد با اینکه خضاب کنند بسیاهی برای اینکه غالب شوند بوسیله آن بر مشرکان

پنجم اصل عن حفص الاعور قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن خضاب اللحیة و الراس امن السنة فقال نعم قلت ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لم یختضب قال انما منعه قول رسول الله صلی الله علیه و آله ان هذه ستخضب هذه

شرح نیره دراول اشارت بتشبیه لحیه است و در دوم اشارت بتشبیه رأس است بنوعی از مجاز و مراد خوارشدن است که مجاور آن شبیه است و گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام که باب صد و نود و چهارم است و انجا در دوم هذا الجو و بیان شد یعنی روایت است از حفص اعور بعین بی‌نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خضاب لحیه و سر که آیا از جمله سنت است برای کسی که سر تراشد پس امام گفت که آری گفتم که بدرستی که امیر المومنین صلوات الله علیه خضاب نکرد امام گفت که جز این نیست که مانع شد او را قول رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که این سفیدی البته رنگ کرده خواهد شد ازین سفیدی ششم اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال فی الخضاب ثلث خصال مهیبة فی الحرب و محبة الی النساء و یزید فی الباءة شرح مهیبة بفتح میم و سکون ها و فتح یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه بصیغه اسم مکان برای کثرت ما خوذ است از هیبة که مصدر باب علم است بمعنی ترسیدن و مراد اینست که جای اینست که دشمن بسیار ترسد از خضاب صاحب خضاب محبة بفتح میم و فتح حاء بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه زیر بصیغه اسم مکان برای کثرت است و جز چون متعدی بالی شود بمعنی محبوبیت است الباءة بباء یکنقطه و الف و همزه و تاء تانیث جماع یعنی روایت است از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم صلوات الله علیه گفت که در خضاب سه خصلت است جای کثرت هیبت است در جنگ ها و جای کثرت دوستی است سوی زنان و زیاد میکند قوت جماع و بالف و ها بمعنی نیست هفتم اصل عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن خضاب الشعر فقال قد خضب النبی صلی الله علیه و آله و الحسین بن علی و ابو جعفر علیهم السلم بالکتم شرح خضب بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الکتم بفتح کاف و فتح تاء دو نقطه در بالا وسمه وان چون مخلوط بحنا شود سیاه میکند ریش را یعنی روایت است از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از انچه رنگ کرده شود بان مو پس گفت که بتحقیق رنگ کرد مو را نبی صلی الله علیه و آله و حسین بن علی و امام محمد باقر علیهم السلم بوسمه هشتم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال خضب النبی صلی الله علیه و آله و لم یمنع علیا الا قول صلی الله علیه و آله تخضب هذه من هذه و قد خضب الحسین و ابو جعفر علیهما السلم شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ریش رنگ کرد نبی صلی الله علیه و آله و مانع نشد علی را مگر سخن نبی صلی الله علیه و آله که رنگ کرده میشود این از این و بتحقیق ریش رنگ کردند امام حسین و امام محمد باقر علیهما نهم اصل عن ابی شیبة الاسدی قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن خضاب الشعر فقال خضب الحسین و ابو جعفر صلوات الله علیهما بالحناء و الکتم شرح حناء بکسر حاء بی‌نقطه و تشدید نون و الف ممدوده است یعنی روایت است از ابو شیبه بفتح شین بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه اسدی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از رنگ مو پس گفت که مو رنگ کرد امام حسین و امام محمد باقر صلوات الله علیهما بحناء و وسمه دهم اصل عن معویة بن عمار قال رایت ابا جعفر علیه السلم یختضب بالحناء خضابا قانئا شرح القانی بقاف و الف و کسر نون و همزه که

کاهی منقلب بیا میشود

وسواس النجوم

کاهی منقلب بیا میشود و هر دو اینجا مناسب است صاحب قاموس گفته در باب همزه گفته قنا کمنع قنوء اشتدت حمرته و گفته که و لحیته سود ها کقنأها یعنی روایت است از معویة بن عمار گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام را که ریش رنگ میکرد بحنا رنگی بغایت سرخ یازدهم اصل عن عمر بن یزید قال قال ابو عبد الله علیه السلم ایاک و نفول الخضاب فان ذلک بؤس شرح النفول بضم نون و ضم صاد بی‌نقطه مصدر باب نصر و منع بیرون رفتن ریش از خضاب البؤس بضم باء یکنقطه و سکون همزه و سین بی‌نقطه و بضم همزه و سکون واو مصدر باب علم تنگحالی یعنی روایت است از عمر بن یزید گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که دور دار از یکدیگر خود را و بیرون رفتن خضاب را چه بدرستی که آن نکبت است دوازدهم اصل عن محمد بن عبد الله بن مهران عن ابیه رفعه قال قال النبی صلی الله علیه و آله نفقة درهم فی الخضاب افضل من نفقة درهم فی سبیل الله ان فیه اربع عشرة خصلة یطرد الریح من الاذنین و یجلو الغشاء عن البصر و یلین الخیاشیم و یطیب النکهة و یشد اللثة و یذهب بالغشیان و یقل وسوسة الشیطان و تفرح به الملئکة و یستبشر به المومن و یغیظ به الکافر و هو زینة و هو طیب و براة فی قبره و یستحی منه منکر و نکیر شرح سبیل الله عبارتست از صدقه مستحبه یطرد بطاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الغشاء بکسر غین بانقطه و تخفیف شین بانقطه و الف ممدوده پرده یلین بیاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الخیاشیم بفتح خاء بانقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف و کسر شین بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع خیشوم بفتح خاء و سکون یاء و ضم شین استخوانهای نرم که در بالای دو سوراخ بینی است و خشکی آنها لازم دارد دماغ را یطیب از باب تفعیل است النکهة بفتح نون و سکون کاف بوی نفس دهن اللثة بکسر لام و تخفیف تاء سه نقطه گوشت دندان الغشیان بفتح غین بانقطه و فتح شین بانقطه و یاء دو نقطه در پایین بیهوش شدن و از تکاح ام و بفتح ثاء سه نقطه چنانچه در بعض نسخ است بر هم خوردگی طبیعت یقل بقاف و تشدید لام از باب افعال است تفرح از باب علم است یغیظ بغین بانقطه و یاء دو نقطه در پایین و ظاء بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الغیظ بفتح غین و سکون یاء خشمناک شدن یا پنهان از رو خشمناک کردن و مراد اینجا معنی اول است پس الکافر مرفوع است طیب بکسر طاء و سکون یاء دو نقطه در پایین است البراة بفتح باء یکنقطه و تخفیف راء بی‌نقطه و الف و همزه مصدر باب علم جدا بودن و مراد اینجا باعث جدائی و دوریست منکر بضم میم و سکون نون و فتح کاف و نکیر بفتح نون و کسر کاف دو فرشته سوال کننده در قبرند موافق انچه گذشت در کتاب فضل القران در حدیث بیست و ششم اخر ابواب و در کتاب الجنائز در حدیث یازدهم باب تربیع القبر تا آخر که باب شصت و هفتم است یعنی روایت است از محمد بن عبد الله بن مهران از پدرش بالا برد سند حدیث را گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که خرج درهمی در خضاب فاضلتر است از خرج درهمی در صدقه مستحبه بدرستی که در خضاب است چهارده خصلت اول دور میکند باد را از دو گوش دوم جلا میدهد پرده را از چشم یا بمعنی که صلای زنگ را از گوش بر طرف میکند و سوم ملایم میکند خیشومها را و چهارم خوشبو میکند نفس دهن را و پنجم محکم میکند بیخ دندانها را و ششم

بالغشیان

و ششم و پنجم و چهارم

برطرف میکند بیهوشی شد ز او هفتم کم میکند وسوسهٔ شیطان را و هشتم خوشحال میشوند بآن فرشتگان و نهم
شکفته میشود بان مومن و دهم خشمناک میشود بآن کافر و یازدهم آن آرایش است و دوازدهم آن خوشبوئیست
و سیزدهم باعث دوری از عذابست در قبر صاحبش و چهاردهم شرم میکنند از ان منکر و نکیر باب سی و یکم
اصل باب السواد والوسمة شرح این باب بیان سیاهی و وسمه بفتح واو و سکون وکسر سین است در این باب سه حدیث است
اول اصل عن ابی بکر الحضرمی قال کنت مع ابی علقمة والحارث بن المغیرة وابی حسان عند ابی عبد الله
علیه السلم وعلقمة مختضب بالحناء والحارث مختضب بالوسمة وابو حسان لا یختضب فقال کل رجل منهم ما تری
فی هذا رحمک الله واشار الی لحیته فقال ابو عبد الله علیه السلم ما احسنه قال لو کان ابو جعفر علیه السلم مختضبا بالوسمة
قال نعم حین تزوج الثقفیة اخذته جواریها فخضبنه شرح ظاهر اینست که اخی علقمة باید بجای ابی علقمة
برادر بزرگتر ابو عبد الله بن محمد جعفر است ما موافق ظاهر شرح میکنیم ما احسنه بصیغه تعجب است فخضبنه بنون بصیغه
ماضی جمع مونث غایبه معلوم باب ضرب است و این در وقتی بوده که هنوز شروع در خضاب نکرده بود بسبب اینکه موی سفید
هنوز بسیار نشده بود و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم و هشتم و نهم باب سابق زیرا که آنچه گذشت
بعد از بسیار شدن موی سفید است و ایضا شروع در خضاب ملزم آن نیست باشد یعنی روایت است از ابو بکر حضرمی بفتح
حاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه و تخفیف میم مکسوره گفت که بودم با برادرم علقمه و حارث بن مغیره
و ابو حسان بفتح حاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه نزد امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که علقمه ریش رنگ کرده بود بحنا
و حارث ریش رنگ کرده بود بوسمه و ابو حسان ریش رنگ نمیکرد پس گفت هر مردی از ایشان که چه می بینی در این
رحمت کناد ترا الله تعالی و اشاره کرد بریش خود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بسیار خوبست آن گفتند که بود
امام محمد باقر علیه السلم ریش رنگ کننده بوسمه امام گفت که آری در وقتی که جفت خود کرد ثقفیه را گرفتند او را کنیزان آن زن
پس خضاب کردند بوسمه او را دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الوسمة فقال
لا بأس بها للشیخ الکبیر شرح روایت است از عبد الله بن سنان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از وسمه پس امام
گفت که نیست پروائی به پیر کهن سال این برای دفع توهم اینست که برای این قسم کسی مکروه باشد سیاه کردن یا اشارتست
باینکه برای صاحب دندان ضرر دارد چنانچه می آید در حدیث سوم و چهارم این باب سوم اصل عن محمد بن مسلم
قال رأیت ابا جعفر علیه السلم یمضغ علکا فقال یا محمد نقضت الوسمة اضراسی فمضغت هذا العلک لاشدها
قال وکانت استرخت فشدها بالذهب شرح العلک بکسر عین بی نقطه و سکون لام صمغی که خاییده میشود
نقضت بنون و قاف و صاد بی نقطه است منافات نیست میان این حدیث و حدیث دوازدهم باب سابق زیرا که
طبایع مختلف است و خضابها نیز مختلف است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم را که میخایید
صمغی را پس گفت که ای محمد با قوت کرد وسمه دندانهای مرا پس خاییدم این صمغ را تا قوت دهم آنها را او گفت که و بود

که سست شده بود

احمد
تختضب

که سست شده بود دندانهای او پس بسته بود آنها را بمفتول طلا چهارم اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلم
نقضت اضراسی الوسمة شرح این ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل عن علی بن اسباط عن عمر بن یعقوب
بن سالم قال قال ابو عبد الله علیه السلم قتل الحسین علیه السلم وهو مختضب بالوسمة شرح روایت است از علی بن اسباط از
عمر او یعقوب بن سالم گفت که گفت علیه السلم که شهید شد امام حسین علیه السلم بر حالی که او خضاب کرده بود بوسمه صلوات الله علیه
ششم اصل عن حسین بن عمر بن یزید عن ابیه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول الخضاب بالسواد انس للنساء
ومهابة للعدو شرح روایت است از حسین بن عمر بن یزید از پدرش گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
که خضاب سیاهی باعث رام شدن است برای زنان و باعث هیبت است برای دشمنان باب سی و دوم اصل باب
الخضاب بالحناء شرح الخضاب بکسر خاء با نقطه و تخفیف ضاد با نقطه و باء یک نقطه مصدر باب ضرب مو رنگ کرده
و مستعمل میشود در آنچه بآن مو رنگ کنند حناء بکسر حاء بی نقطه و تشدید نون و الف و همزه اصلیه معروفست یعنی
این باب بیان مو رنگ کردن بحناست در این باب شش حدیث است اول اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الحناء یزید فی ماء الوجه ویکثر الشیب شرح الشیب بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و باء یک نقطه سفیدی موست منافات نیست میان اینجا و آنچه گذشت در حدیث اول باب سی ام چنانچه بیان یعنی
روایت است از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حنا زیاد میکند در آب رو و بسیار میکند سفیدی مو را
دوم اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلم الحناء یشعل الشیب شرح یشعل بشین با نقطه و عین
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاشعال افروخته کردن و مطاوع آن اشتعال است که مذکور است
در آیت سورهٔ مریم واشتعل الرأس شیبا یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که حنا فروخته
میکند سفیدی مو را سوم اصل عن معمر بن عمار قال رأیت ابا جعفر علیه السلم مخضوبا بالحناء شرح
روایت است از معمر بن عمار گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم را خضاب کرده شده بحنا چهارم اصل عن مولی لعلی
ابن الحسین علیهما السلم صلوات الله علیهما یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله اختضبوا بالحناء فانه یجلو البصر
وینبت الشعر ویطیب الریح ویسکن الزوجة شرح روایت است از خادمی برای علی بن الحسین علیه السلم گفت که شنیدم
از علی بن الحسین صلوات الله علیهما میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که خضاب کنید بحنا چه بدرستی که آن جلا میدهد دیده را
و میرویاند مو را و خوش میکند بوی را و آرام میدهد زن را پنجم اصل عن عبدوس بن ابرهیم البغدادی
رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال الحناء یذهب بالسهک ویزید فی ماء الوجه ویطیب النکهة ویحسن الولد
شرح السهک بفتح سین بی نقطه و فتح هاء بوی ناخوش ~~را زایل میکند~~ مثل بوی عرق النکهة بفتح نون و سکون کاف
بوی دهن یعنی روایت است از عبدوس بضم عین بی نقطه و سکون باء یک نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون واو و سین
بی نقطه ابن ابراهیم بغدادی بالا برد سند حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حنا برطرف میکند بوی ناخوش را

عن ابی بکر الحضرمی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن الخضاب بالوسمة فقال لا بأس
قد قتل الحسین علیه السلم وهو مختضب
بالوسمة صلوات الله علیه شرح
روایت است از ابو بکر حضرمی گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از خضاب بوسمه پس گفت که نیست پروائی
بتحقیق شهید شد امام حسین علیه السلم بر حالی
که او خضاب کرده بود بوسمه صلوات الله علیه
هفتم اصل م

قال سمعت علی بن الحسین ع

ورنباید میکنند در آب رو و خوش میکنند بوی دهن را و نیکو میکند فرزند را ششم اصل عن اسمعیل بن بزیع قال
قلت لابی الحسن علیه السلم ان لی فتاة قد ارتفعت علتها فقال اخضب راسها بالحناء فان الحیض سیعود الیها
قال ففعلت ذلک فعاد الیها الحیض شرح الفتاة بفتح فا و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف جوان زن خواه کنیز
و خواه غیر آن یعنی روایت از اسمعیل بن بزیع بفتح بای یکنقطه و کسر زای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین
و عین بی نقطه گفت که گفتم امام رضا علیه السلم را که بدرستی که مرا هست جوانزنی که بتحقیق برطرف شد حیض او پس امام گفت که خضاب
کن سر او را انجا چه بدرستی که حیض زود بر میگردد بسوی او راوی گفت که پس کردم پس برگشت بسوی او حیض باب سی و سیم اصل
باب جز الشعر و حلقه شرح جز بفتح جیم و تشدید زای با نقطه مصدر باب نصر است حلق بفتح حای بی نقطه و سکون لام مصدر
باب ضرب است شرح این باب بیان بریدن مو و تراشیدن موست درین باب شش حدیث است اول اصل عن معمر بن
خلاد عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال ثلث من عرفهن لم یدعهن جز الشعر و تشمیر الثیاب و نکاح الاماء
شرح روایت است از معمر بن خلاد از امام رضا صلوات الله علیه گفت که سه خصلت است که هر که شناخت لذت آنها را ترک نکرد
آنها بریدن موی شارب و مانند آن و کوتاه کردن جامها و جماع کنیزان دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله
علیه السلم قال لی استاصل شعرک یقل درنه و دوابه و وسخه و تغلظ رقبتک و یجلو بصرک و فی روایة
اخری و یستریح بدنک شرح استاصل بهمزه و صاد بی نقطه بصیغه امر باب استفعال است الاستیصال از بیخ بریدن
و مراد اینجا از بیخ مقراض کردن موی سر و مانند آن است یقل بکسر قاف و تشدید لام مرفوع و استیناف بیان سابق است
الدرن بفتح دال بی نقطه و فتح رای بی نقطه مصدر باب علم چرکنی ظاهر الوسخ بفتح واو و فتح سین بی نقطه و خای با نقطه مصدر
باب علم چرکنی پنهان تغلظ بصیغه مضارع غایبه معلوم باب حسن و کرم است ضرب است یجلو بجیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است الجلاء بفتح و کسر جیم و الف ممدوده بلند مرتبه شدن و برداشت کردن و بنا بر اول البصر مرفوع است
و بنا بر دوم ضمیر مستتر راجع بمصدر سابق است استیصال است و البصر منصوب است یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که گفت مرا که از بیخ مقراض کن موی خود را تا این آنکه کم میشود چرک ظاهر آن و جانوران
آن و چرک باطن آن و قوی میشود گردن تو و جلا می یابد دیده تو و در روایت دیگر این ضمیمه هست که و استراحت می یابد
بدن تو سیوم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال قلت لابی الحسن علیه السلم ان اصحابنا یروون ان حلق
الراس فی غیر حج و لا عمرة مثلة فقال کان ابو الحسن علیه السلم اذا قضی مناسکه عدل الی قریة یقال لها ساید
فحلق شرح قریب باین گذشت در کتاب الحج در حدیث دوازدهم باب الحلق و التقصیر که باب صد و هشتاد و هشتم است
المثلة بضم میم و سکون و ثلثه ضم ثاء سه نقطه رسوائی سایه بسین بی نقطه و الف و یای دو نقطه در پایین است صاحب قاموس
گفته قریة بمکة او وادی بین الحرمین یعنی روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که گفتم امام رضا علیه السلم را که بدرستی که
یاران ما روایت میکنند اینرا که تراشیدن سر در غیر حج و غیر عمره رسوائیست پس امام علیه السلم گفت که پدرم امام موسی کاظم

علیه السلم

علیه السلم که چون آخر میکرد افعال عمره و حج را راه میگردانید بسوی دهی که گفته میشود آنرا سایه پس سر میتراشید مراد از
ظاهر این طعن در روایت ان اصحابنا است و میتواند بود که مراد تخصیص باشد چنانچه می آید در حدیث آینده چهارم اصل
علی بن محمد رفعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان الناس یقولون حلق الراس مثلة فقال علیه السلم عمرة لنا و مثلة
لاعدائنا شرح العمره بفتح عین بی نقطه و ضم میم و رای بی نقطه انچه بر سر گذارند مثل تاج و عمامه و کلاه یعنی روایت
کرد علی بن محمد بالا برد سند حدیث را راوی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مردمان میگویند که تراشیدن
مو رسوائیست پس گفت امام علیه السلم که مانند تاج است برای ما و دوستان ما و رسوائیست برای دشمنان شما مراد اینست
که چون مومنان آنرا مستحب میدانند عادت بآن میکنند و زینت ایشان است و چون مخالفان آنرا مکروه میشمرند خلاف
عادت ایشان میشود پس رسوائیست برای ایشان پنجم اصل عن عبد الرحمن بن عمر بن اسلم قال حجمنی
الحجام فحلق من موضع النقرة فرانی ابو الحسن علیه السلم فقال ای شیء هذا اذهب فاحلق راسک قال فذهبت
و حلقت راسی شرح حجمنی بحای بی نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است النقره بضم نون و سکون
قاف و رای بی نقطه قفا بمعنی پس سر که متصل بگردن است احلق بصیغه امر باب ضرب است یعنی روایت است از عبد الرحمن
ابن عمر بن اسلم گفت که حجامت کرد مرا حجامت کننده پس تراشید چیزی از جای قفا را پس دید مرا امام موسی کاظم علیه السلم
پس گفت که کدام چیز است این برو پس بتراش سر را راوی گفت که پس رفتم و تراشیدم سر را ششم اصل
عن ابن سنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول فی اطالة الشعر فقال کان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله مشعرین
یعنی الطم شرح مشعرین بضم میم و سکون شین با نقطه و کسر عین بی نقطه و رای بی نقطه است الاشعار مصدر باب افعال بلند
مو و دراز کردن مو الطم بضم طای بی نقطه و تشدید میم جمع اطم بفتح همزه و فتح طا و تشدید میم از بیخ مقراض کنندگان مو
ابن اثیر در نهایه گفته و فی حدیث حذیفه خرج و قد طم شعره ای جزه و استاصله صاحب قاموس گفته طم شعره جزه او عقصه
یعنی روایت از عبد الله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگویی در دراز کردن موی سر پس گفت که بودند
اصحاب محمد صلی الله علیه و آله مشعران یعنی خواهان از بیخ مقراض کنندگان موی سر را هفتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلم قال انی لاحلق کل جمعة فیما بین الطلیة الی الطلیة شرح الطلیه بفتح طای بی نقطه و سکون لام و یای دو نقطه
در پایین و تاء وحدت مصدر باب ضرب بنوره مالیدن یعنی روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که
من هر آینه سر میتراشم در هر آدینه که در میان نوره مالیدن تا نوره مالیدن دیگر هست مراد اینست که در یک آدینه نوره
و در آدینه دیگر سر میتراشم پس مراد فاصله میان دو سر تراشیدن دو هفته است و همچنین میان دو نوره مالیدن دو هفته است
هشتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت جعلت فداک ربما کثر الشعر فی قفای فیغمنی غما
شدیدا قال فقال لی یا اسحق اما علمت ان حلق القفا یذهب بالغم شرح القفا بفتح قاف و تخفیف فاء و الف مقصوره
و ممدود پس گردن یغمنی بغین با نقطه و تشدید میم از باب نصر است یعنی روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم

کفت که کفتم که قربانت شوم بسا که بسیار شد مو در قفای من پس غمناک میکند مرا غمی سخت را و کفت که پس امام کفت
مرا که ای اسحق آیا ندانستی که تراشیدن موی قفا برطرف میکند غم را باب سی و چهارم اصل باب اتخاذ الشعر
والفرق شرح الاتخاذ بکسر همزه و تشدید تاء دو نقطه در بالای مکسوره که اول تاء منقلب از همزه است و خاء بانقطه و الف
و ذال بانقطه مصدر باب افتعال فرا کرفتن یعنی این باب بیان کذاشتن موست و فرق که بیان میشود در شرح حدیث اول
این باب و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی العباس البقباق قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یکون
له وفرة ایفرقها او یدعها قال یفرقها شرح بقباق بفتح دو قاف و باء یک نقطه و سکون قاف اول لقب فضل بن عبد الملک
است و در اصل بمعنی بسیار سخن است الوفرة بفتح واو و سکون فاء و راء بی نقطه موی وافر در سر ابن اثیر در
نهایه کفته الوفرة شعر الراس اذا وصل الی شحمة الاذن و صاحب قاموس کفته والوفرة الشعر المجتمع علی الراس او ما سال
علی الاذنین منه او ما جاوز شحمة الاذن ثم الجمة ثم اللمة یفرقها بفا و راء بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است الفرق بفتح فا و سکون را جدا کردن موها از یکدیکر نصفی از جانب راست و نصفی از جانب چپ یعنی
روایت است از ابو العباس بقباق کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد برای او موی سر وافر آیا
جدا میکند آنرا از یکدیکر یا وا میکذارد آنرا امام کفت که جدا میکند آنرا دوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتخذ شعرا فلیحسن ولایته او لیجزه شرح فلیحسن بسکون لام بصیغه
امر غایب معلوم باب نصر است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که هر که کذاشت موی را پس باید که نیکو کند کارسازی آنرا یا باید که مقراض کند آنرا مثلا سوم
اصل عن ایوب بن هرون عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له اکان رسول الله صلی الله علیه و آله یفرق
شعره قال لا ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان اذا طال شعره کان الی شحمة اذنه شرح
شحمه بفتح شین بانقطه و سکون حاء بی نقطه است یعنی روایت است از ایوب بن هرون از امام جعفر صادق علیه السلام
کفت که کفتم امام را که آیا بود رسول الله صلی الله علیه و آله که جدا میکرد موی سر خود را امام کفت که نه بدرستی که رسول الله
صلی الله علیه و آله بود که چون دراز میشد موی سر او میبود تا نرمه کوش او چهارم اصل عن عمرو بن ثابت
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت انهم یروون ان الفرق من السنة قال من السنة قلت یزعمون ان النبی صلی الله علیه و آله
فرق قال ما فرق النبی صلی الله علیه و آله و لا کانت الانبیاء تمسک الشعر شرح تمسک بسین بی نقطه بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب افعال است الامساک نکاه داشتن و مراد اینجا بسیار دراز کردن است یعنی روایت است
از عمرو بن ثابت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفتم که بدرستی که مخالفان روایت میکنند اینرا که جدا کردن موی سر
از یکدیکر از جمله سنت است کفتم که دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه و آله جدا کرد موی سر خود را امام کفت که جدا نکرد نبی
صلی الله علیه و آله و نبودند پیغمبران که بسیار دراز کنند موی سر را پنجم اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام

افعال است الولایة بفتح و کسر واو کارسازی لیجزه بکسر لام و جیم و تشدید زای بانقطه و ضمیر غایب بصیغه امر غایب معلوم باب

الفرق من السنة

الفرق من السنة قال لا قلت فهل فرق رسول الله صلی الله علیه و آله قال نعم قلت کیف فرق رسول الله صلی الله علیه و آله
ولیس من السنة قال من اصابه ما اصاب رسول الله صلی الله علیه و آله یفرق کما فرق رسول الله صلی الله علیه و آله
والا فلا شرح روایت است از ابو بصیر کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا جدا کردن موی سر از جمله سنت است
امام کفت که نه کفتم که پس آیا جدا کرد رسول الله صلی الله علیه و آله امام کفت که آری کفتم که چکونه جدا کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
و نیست جدا کردن از جمله سنت امام کفت که هر که برخورد او را آنچه برخورد رسول الله صلی الله علیه و آله را جدا میکند چنانکه جدا
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله والا فلا اصل قلت کیف ذلک قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما صد
عن البیت وقد کان ساق الهدی واحرم اراه الله الرؤیا التی اخبره الله بها فی کتابه اذ یقول لقد
صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین
لا تخافون فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله سیفی له بما اراه فمن ثم وفر ذلک الشعر الذی کان علی راسه
حین احرم انتظار الحلق فی الحرم حیث وعده الله عز و جل فلما حلقه لم یعد فی توفیر الشعر ولا کان
ذلک من قبله صلی الله علیه و آله شرح بیان مصدود شدن رسول الله صلی الله علیه و آله و دخول مسجد حرام در عمرة
القضاء کذشت در کتاب الحج در بعض احادیث باب المحصور والمصدود تا آخر که باب صد و یکم است و در حدیث
سیزدهم باب حج النبی صلی الله علیه و آله که باب بیست و هفتم است و در حدیث ششم باب السعی بین الصفا والمروة تا آخر که باب
صد و چهل و دوم است من قبله بکسر قاف و فتح باء است یا بفتح قاف و سکون باء است و بنا بر اول من برای سببیت
و ضمیر راجع برسول الله است و بنا بر دوم من بمعنی فی است و ضمیر راجع بوقت صد است یعنی کفتم که چکونه است
آن کفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که ممنوع شد از طواف کعبه در سال حدیبیه و تحقیق بود که سیاقت
کرده بود شتران هدی را و محرم شده بود نمود او را الله تعالی خوابی که خبر داد بآن الله تعالی بآن در کتاب خود
در جایی که میکوید در سوره فتح که هر اینه [illegible] راست کفت الله رسولش را در خواب بحق هر اینه داخل میشوید
البته مسجد حرام را در وقتی که خواهد الله بر حالی که ایمنان باشید تراشنده کان باشید سرهای شما را و کوتاه کننده کان
باشید موهای شما را نمیترسیده باشید پس دانست رسول الله صلی الله علیه و آله که الله زود وفا خواهد کرد برای او با آنچه نمود
او را پس بسبب آن توفیر کرد آن موی را که بود بر سرش در وقتی که محرم شد بسبب انتظاری برای تراشیدن آن مو در حرم
از این حیثیت که وعده کرد او را الله عز و جل پس در وقتی که تراشید آن موها را برنکشت در وافر کردن موی سر تا آخر عمرش
و نبود آن توفیر شعر از جانب او صلی الله علیه و آله باب سی و پنجم اصل باب اللحیة والشارب شرح
لحیه بکسر لام و سکون حاء بی نقطه است یعنی این باب بیان ریش و موی پشت لب است در این باب دوازده حدیث است
اول اصل عن سدیر الصیرفی قال رایت ابا جعفر علیه السلام یاخذ عارضیه ویبطن لحیته شرح العارض بعین بی نقطه
والف و کسر راء بی نقطه و ضاد بانقطه کونه که میان جای روییدن ریش و بینی است یبطن بباء یک نقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع

غایب معلوم باب تفعیل است صاحب قاموس گفته که و تبطین اللحیة ان یاخذ ما تحت الذقن و الحنک یعنی روایت است از سدیر صیرفی که گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم را که میگرفت موی دوگونه خود را و میگرفت موی ابلق خود را که در پایین زنخ است

دوم اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما زاد من اللحیة علی القبضة فهو فی النار شرح روایت است از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آنچه زیاد باشد از جمله ریش از یک قبضه که قدر عرض چهار انگشت است پس آن در آتش جهنم است با صاحبش بیان قبضه می آید در شرح حدیث آینده سوم اصل عن یونس عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم فی قدر اللحیة قال تقبض بیدک علی اللحیة و تجز ما فضل شرح لحیه هر دو جا بکسر لام است و عبارتست از مویی که بر زنخ روییده پس بعض زنخ که مو بر ظاهر آن میروید داخل مقبوض است و مویی که در بالای زنخ بر ظاهر لب پایین روییده داخل مقبوض نیست زیرا که آن جزو لحیه نیست یعنی روایت است از یونس بن عبد الرحمن از بعضی از یارانش از امام جعفر صادق علیه السلم در مقدار طول لحیه امام گفت که میگیری بدست خود بر لحیه و مقراض میکنی آنچه را که زیاد ماند از عرض چهار انگشت چهارم اصل عن الحسن الزیات قال رایت ابا جعفر علیه السلم و قد خفف لحیته شرح زیات بفتح زای با نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین و الف و تای دو نقطه در بالاست خفف بخای با نقطه و دو فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی روایت است از حسن روغن زیتون فروش که گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم را بر حالی که بتحقیق سبک کرده بود لحیه خود را پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال رایت ابا جعفر علیه السلم و الحجام یاخذ من لحیته فقال دورها شرح حجام بفتح حای بی نقطه و تشدید جیم بمعنی حجامت کننده است و اصلاح لحیه را نیز او میکند دورها بدال بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم را بر حالی که حجام بمقراض میگرفت لحیه او پس امام گفت که مدور کن آن را مراد بقدر یک قبضه کردن است که مذکور شد در حدیث سوم این باب ششم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله من السنة ان تاخذ من الشارب حتی یبلغ الاطار شرح تاخذ بصیغه مخاطب معلوم باب نصر است یبلغ بصیغه غایب و مخاطب میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بشارب است الاطار بکسر همزه و تخفیف طای بی نقطه و الف و رای بی نقطه کنار لب بالا صاحب قاموس گفته در معنای الاطار الاطار ککتاب و ما یفصل بین الشفة و بین شعر الشارب یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که از جمله طریقه پیغمبران است که کیری از موی پشت لب تا آنکه رسد بکنار لب هفتم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن قص الشارب امن السنة قال نعم شرح القص بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه مصدر باب نصر بریدن بمقراض یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مقراض کردن موی پشت لب که آیا از جمله سنت است گفت که آری هشتم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال ذکرنا الاخذ من الشارب فقال نشرة و هو من السنة شرح النشرة بضم نون و سکون

شین بانقطه

شین بانقطه و رای بی نقطه افسونی که علاج کرده میشود بآن دیوانه و گرفتار جنی و مقصود اینجا تشبیه است زیرا که دراز شدن شارب فی نفسه بمنزله جنی است عظیم و ایضا مخبای شیطانست چنانچه می آید در حدیث دوازدهم این باب و پاک کردن دفع میشود یعنی روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مذکور کردیم گرفتن از موی پشت لب را پس گفت که مانند افسونیست و آن از جمله سنت است نهم اصل عن عبد الله بن عثمان انه رای ابا عبد الله علیه السلم احفی شاربه حتی الصقه بالعسیب شرح احفی بحای بی نقطه و فا و الف منقلبه از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاحفاء مبالغه در گرفتن مو الصقه بصاد بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الالصاق چسپانیدن و مراد اینجا مانند کردن است و مضاف محذوفست بتقدیر الصق منبته و اگر عسیب بمعنی محل روییدن مو موافق لغت میبود احتیاج باین تاویل و تقدیر نمیبود العسیب بفتح عین بی نقطه و کسر سین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و بای یک نقطه جایی از شاخ درخت خرما که برگ از آنجا روییده و آن بسیار صاف و هموار میباشد یعنی روایت است از عبد الله بن عثمان اینکه او دید امام جعفر صادق علیه السلم را که مبالغه کرده بود در گرفتن شارب خود تا آنکه مانند کرده بود جای آن را بعسیب دهم اصل عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما زاد عن القبضة ففی النار یعنی اللحیة شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب یازدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله لا یطولن احدکم شاربه فان الشیطان یتخذه مخبا یستتر به شرح لا یطولن بصیغه نهی غایب معلوم باب تفعیل موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است المخبا بفتح میم و سکون خای با نقطه و فتح بای یک نقطه و همزه جای پنهان شدن یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که باید که دراز نکند یکی از شما موی پشت لب خود را چه بدرستی که شیطان فرا میگیرد آن را جای پنهان برای خود پرده بر خود میکند بوسیله آن مراد اینست که مسکن و ماوای شیطان میشود دوازدهم اصل عن درست عن ابی عبد الله علیه السلم قال مر بالنبی صلی الله علیه و اله رجل طویل اللحیة فقال ما کان علی هذا لو هیا من لحیته فبلغ ذلک الرجل فهیا لحیته بین اللحیتین ثم دخل علی النبی صلی الله علیه و اله فلما راه قال هکذا فافعلوا شرح روایت است از درست بضم دال بی نقطه و ضم رای بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تای دو نقطه در بالا از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گذشت بنبی صلی الله علیه و آله مردی دراز ریش پس نبی گفت که چه ضرر میبود این مرد را اگر اصلاح میکرد از ریش خود پس رسید آن سخن بآن مرد پس اصلاح کرد ریش خود را میانه دو ریش یعنی که نه بسیار دراز بود و نه بسیار کوتاه بلکه بقدر یک قبضه بود بعد از آن داخل شد بر نبی صلی الله علیه و اله پس چون که دید او را گفت بیاران که چنین پس کنید باب سی و ششم اصل باب اخذ الشعر من الانف شرح این باب بیان گرفتن مو از بینی است در این باب یک حدیث است اصل عن محمد بن حمزة الاشعری رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم اخذ الشعر من الانف یحسن الوجه شرح روایت است از محمد بن حمزه اشعری بالا برد سند

حدیث را که گفت که امام جعفر صادق علیه السلام که گرفتن مو از بینی نیکو میکند رو را باب سی و هفتم اصل
باب التمشط شرح تمشط بشین با نقطه و طاء بی نقطه مصدر باب تفعل است این باب بیان شانه کردن موی
خود است دری باب یازده حدیث است اول الاصل عن سفیان بن السمط قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام الثوب
النقی یکبت العدو والدهن یذهب بالبؤس والمشط للراس یذهب بالوباء قال قلت وما الوبا
قال الحمی والمشط للحیة یشد الاضراس شرح صدر این گذشت در حدیث اول باب اللباس که باب دوم است
نقی بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء است یکبت بیاء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است الدهن بفتح دال بی نقطه و سکون هاء مصدر باب نصر روغن مالیدن بر خود و بضم دال اسم مصدر
و روغن بؤس بضم باء یک نقطه و سکون همزه و سین بی نقطه است المشط بفتح میم و سکون شین با نقطه و طاء بی نقطه
مصدر باب نصر شانه کردن و بفتح و کسر و ضم میم و سکون شین و بفتح میم و کسر شین و بضم میم و ضم شین و احتمال اخر کالای
بتشدید طاء مبیناً شانه الوبا بالفتح واو و تخفیف باء یک نقطه و همزه و بالف و بی همزه مرض عام که از فساد کاری هوا میشود
و ادخال تب است و با اعتبار اینست که از تعفن جسم هوائی که در مجاری بدن است میشود یا با اعتبار اینست که عموم
دارد چون اکثر امراض بی آن نیباشند یعنی روایت است از سفیان بن سمط گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
که جامه پاکیزه میشکند دشمن را و روغن مالیدن میبرد افسردگی را و شانه کردن برای سر میبرد وبا را او گفت
که گفتم که چیست وبا امام گفت که تب است و شانه کردن برای ریش محکم میکند دندانها را دوم اصل
عن عمار النوفلی عن ابیه قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول المشط یذهب بالوبا وکان لابی عبد الله علیه السلام
مشط فی المسجد یتمشط به اذا فرغ من صلوته شرح روایت از عمار نوفلی بفتح نون و فتح فاء از پدرش
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که شانه کردن میبرد وبا را و بود برای امام جعفر صادق علیه السلام
شانه در مسجد خانه شانه میکرد بآن چون فارغ میشد از نمازش سوم اصل عن الحسین بن الحسن بن عاصم
عن ابیه قال دخلت علی ابی ابرهیم علیه السلام وفی یده مشط عاج یتمشط به فقلت له جعلت فداک ان عندنا
بالعراق من یزعم انه لا یحل التمشط بالعاج قال ولم فقد کان لابی علیه السلام منها مشط او مشطان ثم قال
تمشطوا بالعاج فان العاج یذهب بالوبا شرح عاج بعین بی نقطه والف و تخفیف جیم مجرور و مضاف الیه
لم برای استفهام انکاریست فاء در فقد برای بیان است تانیث ضمیر منها با اعتبار ارجاع با امشاط العاج است
که معلوم است از سابق او با اعتبار اختلاف او قاتست بار از شکر او است و مثل این گذشت در کتاب المعیشة
در حدیث اول باب جامع فیما یحل الشراء والبیع منه وما لا یحل که باب صد و سوم است یعنی روایت از حسین
ابن حسن بن عاصم از پدرش گفت که داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام بر حالی که در دستش بود شانه استخوان
فیل شانه میکرد موی خود را بآن پس گفتم او را که قربانت شوم بدرستیکه نزد ما در کوفه است کسی که دعوی میکند

امام موسی کاظم

کمر شانه کاریست

که شان اینست که حلال نمیشود شانه کردن موی خود با استخوان فیل امام گفت که و چرا بیان این انکه بتحقیق بود برای پدرم
علیه السلام از شانهای استخوان فیل شانه یا دو شانه بعد از آن امام گفت که شانه کنید مو موی خود را با استخوان فیل چه بدرستیکه
شانه استخوان فیل میبرد وبا را چهارم اصل عن موسی بن بکر قال رایت ابا الحسن علیه السلام یتمشط بمشط عاج
واشتریته له شرح روایت از موسی بن بکر بفتح باء یک نقطه و سکون کاف گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
که شانه میکرد موی خود را بشانه استخوان فیل و خریده بودم آنرا برای او پنجم اصل عن عبد الله بن
سلیمان قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن العاج فقال لا باس به وان لی منه لمشطا شرح روایت از عبد الله
ابن سلیمان گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کار فرمودن استخوان فیل پس گفت که نیست پروائی بآن
و بدرستیکه مراست از آن هر آینه شانه ششم اصل عن عنبسة بن سعید رفع الحدیث الی النبی صلی الله علیه واله
قال کثرة تسریح الراس یذهب بالوبا ویجلب الرزق ویزید فی الجماع شرح التسریح بسین بی نقطه
و راء بی نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب تفعیل گشودن مو و مراد اینجا شانه کردن است یعنی روایت از عنبسه بفتح
عین بی نقطه و سکون نون و فتح باء یک نقطه و سین بی نقطه ابن سعید که راوی امام جعفر صادق علیه السلام است بالا برد سند حدیث را
سوی نبی صلی الله علیه واله که گفت که بسیاری شانه کردن موی سر میبرد وبا را و میکشاند روزی را و زیاد میکند در قوت
جماع هفتم اصل عن عبد الله بن المغیرة عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز وجل خذوا زینتکم عند کل
مسجد قال من ذلک التمشط عند کل صلوة شرح روایت از عبد الله بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام
در قول الله عز وجل در سوره اعراف که فرا گیرید آرایش خود را نزد هر مسجدی امام گفت که از جمله آن فرا گرفتن است
شانه کردن موی خود نزد هر نمازی بیان این آیت شد در شرح حدیث ششم باب اللباس که باب دوم است هشتم
اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن نوح بن شعیب عن ابن میاح عن یونس عمن اخبره عن ابی الحسن صلوات الله علیه
قال اذا سرحت راسک ولحیتک فامر المشط علی صدرک فانه یذهب بالهم والوبا شرح سرحت
بصیغه مخاطب باب تفعیل است امر بفتح همزه و کسر میم و تشدید راء بی نقطه مفتوحه بصیغه امر باب افعال است یعنی
روایت از احمد بن محمد بن خالد از نوح بن شعیب از ابن میاح بفتح میم و تشدید یاء دو نقطه در پایین و الف و حاء بی نقطه از یونس
ابی عبد الرحمن از کسی که خبر داد او را از امام موسی کاظم یا امام رضا صلوات الله علیه گفت که چون شانه کنی موی سر و ریش ترا
پس بگذران شانه را بر سینه توجه بدرستیکه آن میبرد اندوه را و وبا را نهم اصل عنه عن ابیه قال کثرة المشط
یقلل البلغم شرح روایت از احمد بن محمد بن خالد از پدرش گفت در کتاب که بسیاری شانه کردن موی خود کم
میکند بلغم را دهم اصل عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سرح لحیته سبعین مرة وعدها
مرة مرة لم یقربه الشیطان اربعین یوما شرح سرح از باب تفعیل است لم یقربه از باب علم است یعنی
روایت از اسمعیل بن جابر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که شانه کند ریش خود را هفتاد بار و شمرد آنها را

یکی یکی نزدیک نشد او را شیطان در جهل روز از نه نسب یازدهم اصل عن القاسم بن الولید قال سالت ابا عبد الله
علیه السلم عن عظام الفیل مداهنها وامشاطها قال لا باس بها شرح المداهن بفتح میم وکسر ها جمع
مدهن بضم میم و سکون دال و ضم ها، جاهای روغن یعنی روایتست از قاسم بن ولید گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از استخوانهای فیل روغندانهای آنها و شانهای آنها امام گفت که نیست
بروائی بانها باب سی و هفتم اصل باب قص الاظفار شرح قص بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه مصدر باب نصر است
یعنی این باب بریدن ناخنهاست در این باب هفده حدیث اول اصل عن القاسم بن یحیی عن جده
الحسن بن راشد قال قال رسول الله صلی الله علیه واله تقلیم الاظفار یمنع الداء الاعظم ویدر الرزق
شرح الداء الاعظم عبارتست از تنگدستی موافق آنچه می آید در حدیث دهم این باب وآن بزرگتر دردست
برای کسی که راضی بقضا نیست و یدر بدال بی نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
یعنی روایتست از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گرفتن ناخنها
مانع میشود درد بزرگتر را و فراخ میکند روزی را دوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال تقلیم الاظفار یوم الجمعة یومن من الجذام والبرص والعمی وان لم تحتج فحکها شرح لم تحتج بسکون
حاء بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون جیم بصیغه مخاطب و غایب معتل العین باب افتعال میتواند بود و بنابر
اول حکها بضم حاء بی نقطه و تشدید کاف مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر است و بنابر دوم بفتح
حاء و تشدید کاف مفتوحه بصیغه ماضی است یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
گرفتن ناخنها در روز جمعه ایمن میکند از خوره و برص و کوری و اگر حاجت بگرفتن نداشته باشی پس بخراش آنها را
سوم اصل عن الحسن بن سلیمان عن عمه عبد الله بن هلال قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم خذ من شاربک
واظفارک فی کل جمعة فان لم یکن فیها شیء فحکها لا یصیبک جنون ولا جذام ولا برص شرح
روایتست از حسن بن سلیمان از عمش عبد الله بن هلال گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که بگیر از موی پشت لب تو
و ناخنهای تو در هر روز جمعه پس اگر نباشد در ناخنها چیزی پس بخراش آنها را بیان این که برمیخورد ترا جنونی
و نه جذامی و نه برصی چهارم اصل عن ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال تقلیم الاظفار واخذ الشارب
فی کل جمعة امان من البرص والجنون شرح این ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل عن ابن عقبة
عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلم قال من السنة تقلیم الاظفار شرح روایتست از علی بن عقبه از پدرش از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که از جمله سنتست گرفتن ناخنها ششم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال انما
قصوا الاظفار لانها مقیل الشیطان ومنه یکون النسیان شرح قص بفتح قاف و تشدید صاد مضمومه مصدر باب
نصر است یا بضم قاف و تشدید صاد مفتوحه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است و در بعض نسخ قصوا بصیغه

تقلیم م

قصوا

ماضی معلوم

ماضی معلوم جمع مذکر غایبست المقیل بفتح میم و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم مکان باب ضرب
محل استراحت در میان روز اگرچه بی خوابی باشد و میتواند بود که مصدر میمی باشد بمعنی استراحت و حمل برای مبالغه
باشد من در منه برای تعلیل است و ضمیر راجع بمصدر مقیل است یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر
علیه السلم گفت که جز این نیست که چیدن ناخنها برای اینست که آنها محل استراحت شیطان است و استراحت شیطان
در آنها میباشد فراموشی هفتم اصل عن حذیفة بن منصور عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان استروا خفی ما
یسلط الشیطان من ابن آدم ان صار یسکن تحت الاظافیر استر بسین بی نقطه و تشدید را بی نقطه
بصیغه افعل التفضیل باب نصر است و در بعض نسخ بتاء دو نقطه در بالا و تخفیف راء است و بنابر این شاید که
ماخوذ از فعل مجهول باشد و بر هر تقدیر مضافست بعد از عطف واخفی عطف تفسیر است ما موصوله و مصدریه
میتواند بود و بنابر اول یسلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و الشیطان منصوب است و بنابر دوم یسلط
بصیغه مجهول است و الشیطان مرفوع و نایب فاعل است تعدیه تسلیط بمن باعتبار تضمن معنی تمکین است ان
بفتح همزه و سکون نون مصدریه است ضمیر صار راجع بشیطانست یسکن بصیغه معلوم باب نصر است الاظافیر
جمع اظفور بضم همزه و سکون ظاء و ضم فاء ناخنها یعنی روایتست از حذیفه بن منصور از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
بدرستی که نهانتر و پنهانتر آنچه مسلط و متمکن میکند شیطان را از فرزند آدم اینست که گردیده باشد شیطان با اینروش
که ساکن شود در پایین ناخنها هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ما ثواب من
اخذ من شاربه و قلم اظفاره فی کل جمعة قال لا یزال مطهرا الی الجمعة الاخری شرح قلم از باب ضرب یا باب تفعیل است
مطهرا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است جمعه بمعنی هفته است و در بعض نسخ فی کل جمعة است بعد از اظفاره و مبنی از
قال و بنابر آن شاید که جمعه بمعنی روز آدینه باشد یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم
امام را که چیست ثواب کسی که گرفته از شارب خود و چید ناخنهای خود را امام گفت که پیوسته پاکیزه کرده شده است
تا هفته دیگر مراد اینست که ثواب پاکیزه شدن در یک هفته را دارد پس اگر در هر هفته این عمل کند همیشه پاکیزه خواهد
بود و ثواب آنرا خواهد داشت نهم اصل عن عبد الرحیم القصیر قال قال ابو جعفر علیه السلم من اخذ
من اظفاره و شاربه کل جمعة وقال حین یاخذ بسم الله وبالله وعلی سنة محمد صلی الله علیه واله لم یسقط منه
قلامة ولا جزازة الا کتب الله له بها عتق نسمة ولا یمرض الا مرضه الذی یموت فیه شرح
مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب التزین یوم الجمعة که باب شصت و هفتم است و در آنجا
لم یمرض مرضا یصیبه الا است و بیان شد که مراد مرض شدید است جمعه ممکن است اینجا بمعنی روز آدینه و هفته میتواند
بود و اول موافق حدیث کتاب الصلوة است القلامه بضم قاف و تخفیف لام آنچه از گرفتن ناخن افتد الجزازه
بضم جیم و تخفیف دو زای با نقطه آنچه از مقراض کردن مو افتد یمرض از باب علم است یعنی روایتست از عبد الرحیم

الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

کوتاه کفت که کفت امام محمد باقر علیه السلم که هر که کرفت از ناخنهای خود و شارب خود در هر روز آدینه و کفت در گرفتن
میکیرد که مد دمیجویم بنام الله و بالله و این بر طریقت محمد است صلی الله علیه و آله نیافتاد از او ریزه ناخنی و نه
ریزه مویی مکر اینکه نوشته اسد برای او بسبب آن ریزه آزاد کردن بنده را و بیمار نمیشود مکر بیماری او که میمیرد
دران دهم اصل عن محمد بن طلحة قال قال ابو عبد الله علیه السلم تقلیم الاظفار وقص الشارب وغسل
الراس بالخطمی کل جمعة ینفی الفقر ویزید فی الرزق شرح مضمون این کذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم
باب التزین یوم الجمعة یعنی روایتست از محمد بن طلحه کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلم که چیدن ناخنها و مقراض
کردن شارب و شستن سر بخطمی در هر روز آدینه بر طرف میکند تنکدستی را و زیاد میکند در روزی یازدهم اصل
عن ابی کهمس قال قال رجل لعبد الله بن الحسن علمنی شیئا فی الرزق فقال الزم مصلاک اذا صلیت الفجر الی
طلوع الشمس فانه انجع فی طلب الرزق من الضرب فی الارض فاخبرت بذلک ابا عبد الله علیه السلم فقال
الا اعلمک فی الرزق ما هو انفع من ذلک قال قلت بلی قال خذ من شاربک واظفارک کل جمعة
شرح احوال عبد الله بن الحسن مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث ششم و هفدهم باب ما یفصل به بین دعوی
المحق والمبطل فی امر الامامة که باب شصتم است انفع اشارتست باینکه آن نیز نفع دارد موافق آنچه کذشت
در کتاب المعیشة در حدیث بیست و هشتم اخر ابواب یعنی از ابو کهمس بفتح کاف و سکون ها و فتح میم
و سین بی نقطه کفت که کفت مردی عبد الله بن الحسن را که تعلیم کن مرا چیزی در روزی پس کفت که لازم باش مصلای خود را
چون کذاردی نماز صبح را تا طلوع آفتاب چه بدرستی که آن نافعتر است در طلب روزی از تردد در زمین پس خبر دادم باین
امام جعفر صادق علیه السلم را پس کفت که آیا تعلیم نکنم ترا در روزی آنچه را که آن نافعتر است از آن راوی کفت که کفتم که
بلی امام کفت که بکیر از شارب خود و ناخنهای خود در هر روز آدینه دوازدهم اصل عن علی بن عقبة
عن ابیه قال اتیت عبد الله بن الحسن فقلت علمنی دعاء فی الرزق فقال قل اللهم تول امری ولا تول امری
غیرک فعرضته علی ابی عبد الله علیه السلم فقال الا ادلک علی ما هو انفع من هذا فی الرزق تقص
اظافیرک وشاربک فی کل جمعة ولو بحکها شرح تول در اول بفتح تا دو نقطه در بالا و تشدید لام
مفتوحه بصیغه امر معتل الفاء واو و معتل اللام یایی باب تفعل است و در دوم بضم تا و کسر لام مشدده بصیغه
نهی باب تفعیل است نقص بفتح تا و ضم قاف و تشدید صاد مضمومه بصیغه مضارع مخاطب بمعنی امر است یعنی روایتست
از علی بن عقبه از پدرش کفت که آمدم نزد عبد الله بن الحسن پس کفتم که تعلیم کن مرا دعایی در روزی پس کفت که بکو خداوندا
بساز کار مرا و سازنده کار من مکن دیکری را پس عرض کردم آن دعا را بر امام جعفر صادق علیه السلم پس کفت که آیا راهنمایی
نکنم ترا بر چیزی که آن نافعتر است از این در روزی میکیری ناخنهای خود را و شارب خود را در هر روز آدینه
هر چند که بخراشیدن آنها باشد سیزدهم اصل عن علی بن اسباط عن خلف قال رانی ابو الحسن علیه السلم

بخراسان

بخراسان وانا اشتکی عینی فقال الا دلک علی شیء ان فعلته لم تشتک عینک فقلت بلی فقال خذ من اظفارک
فی کل خمیس قال ففعلت فما اشتکیت عینی الی یوم خبرتک شرح اشتکی بشین بانقطه و یا بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب افتعال است الاشتکا درد مند شدن یا فتی عینی مفعول اوست ادلک بتشدید لام بصیغه مضارع
متکلم معلوم باب نصر بتقدیر استفهام است و ظاهر این بود که راوی در جواب نعم کوید بجای بلی یوم مضافست بجمله
یعنی روایتست از علی بن اسباط از خلف بن سلمه بصری کفت که دید مرا امام رضا علیه السلم در خراسان بر حالی که من
دردمند می یافتم چشم خود را پس کفت که آیا راهنمایی کنم ترا بر چیزی که اکر کنی آنرا دردمند نیابی چشم خود را پس
کفتم که بلی پس کفت که بکیر از ناخنهای خود در هر پنجشنبه خلف کفت که پس کردم پس دردمند نیافتم چشم خود را
تا روزی که خبر دادم ترا چهاردهم اصل عن عبد الله بن الفضل النوفلی عن ابیه وعمه جمیعا عن ابی جعفر علیه السلم
قال من اخذ اظفاره کل خمیس لم ترمد عینه سرح لم ترمد بتای دو نقطه و را بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نصر است الرمد بفتح را و فتح میم دردمند شدن چشم یعنی روایتست از عبد الله بن فضل
نوفلی از پدرش و عمش همکی از امام محمد باقر علیه السلم کفت که هر که مستمر کرد کرفتن ناخنهای خود را در هر پنجشنبه درد مند
نشد چشم او پانزدهم اصل عن السکونی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله للرجال قصوا اظافیرکم وللنساء اترکن
فانه ازین لکن سرح لام در لکن برای تعدیه است یعنی روایتست از سکونی کفت که کفت رسول الله صلی الله
علیه و آله مردان را که از بیخ بکیرید ناخنهای خود را و زنان را که واکذارید از بیخ کرفتن را چه بدرستی که آن زینت دهنده
تر است شما را اشارتست باینکه ناخن کوتاه و سر انکشت برآمده برای زنان ابتر است شانزدهم اصل
عن ابن ابی عمیر رفعه فی قص الاظافیر تبدا بخنصرک الایسر ثم تختم بالیمین شرح تبدا بصیغه مضارع مخاطب
باب منع است الخنصر بکسر خا با نقطه و سکون نون و کسر و فتح صاد بی نقطه و را بی نقطه انکشت کوچکتر و آن مونث است
الایسر مضاف الیه است و موصوفش محذوفست بتقدیر الجانب الایسر و اکر صفت باشد یا بتاویل مسبود الیسری میکفت بالیمین
بتقدیر بخنصر الیمنی است یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از اوست در چیدن
ناخنها که ابتدا میکنی بانکشت کوچکتر جانب چپ بعد از آن ختم میکنی بانکشت کوچکتر جانب راست هفدهم
اصل عن ابی القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال احتبس الوحی علی النبی صلی الله علیه و آله فقیل له احتبس الوحی
عنک فقال وکیف لا یحتبس وانتم لا تقلمون اظفارکم ولا تنقون رواجبکم شرح
تقلمون از باب تفعیل یا باب ضرب است تنقون بنون و قاف از معتل اللام باب تفعیل است الرواجب بفتح را
بی نقطه و کسر جیم و با بیک نقطه جمع راجبه در زهای دست که چرک در آنها جا میکند و شاید که مراد اینجا درونهای
ناخنها باشد که چرک کرفته باشند باعتبار اینکه چرک آن جاها وضو و غسل را ناقص یا باطل میکند اکر طول ناخن زیاد
از حد باشد و کذشت در کتاب الجنائز در حدیث چهارم باب غسل المیت که باب ششم است که لا تخلل اظفاف

عن

و بیان شد یعنی روایتست از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بس افتاد وحی از رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفته شد او را که پس افتاد وحی از تو پس گفت که و چگونه پس نیفتد و حال آنکه شما نمیگیرید ناخنهای شما را و پاک نمیکنید درونهای آنها را باب سی و نهم اصل باب جز الشیب و نتفه شرح جز بفتح جیم و تشدید زای بانقطه مصدر باب نصرست الشیب بفتح شین بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و بای یکنقطه مصدر باب ضرب سفید مو شدن و مراد اینجا موی سفیدست نتف بفتح نون و سکون تاء دو نقطه در بالا و فا مصدر باب ضربست یعنی این بابیست در بیان بریده موی سفید و کندن آنست درین باب شش حدیثست اول اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا باس بجز الشمط و نتفه و جزه احب الی من نتفه شرح الشمط بفتح شین بانقطه و فتح میم و طاء بینقطه مصدر باب علم سفید شدن بعض موهای سر و مراد اینجا موی سفیدست در میان موهای سیاه ریش بقرینه حدیث آینده یعنی روایتست از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروائی به بریدن موی سفید آمیخته بسیاه و کندن آن و بریدن آن محبوبترست سوی من از کندن آن دوم اصل عن ابن فضال عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا باس بجز الشمط و نتفه من اللحیة شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق سوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم ان امیر المومنین علیه السلم کان لا یری بجز الشیب باسا و یکره نتفه شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المومنین علیه السلم بود که نمیدید در بریدن موی سفید پروائی را و کراهت میداشت کندن آنرا چهارم اصل و بهذا الاسناد قال اول من شاب ابرهیم فقال یا رب ما هذا قال نور و توقیر قال رب زدنی منه شرح ذکر این حدیث درین باب تحت عنوان این باب باعتبار اینست که نور و توقیر دلالت میکند بر کراهت بریدن و کندن و این منافات ندارد با استحباب خضاب چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم که نور و اسلام یعنی و باین سند حدیث سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اول کسی که سفید مو شد ابراهیم علیه السلم بود پس گفت که ای صاحب کل اختیار من چیست این گفت که نوریست و باعث تعظیم است گفت که ای صاحب کل اختیار من زیاد کن برای من از آن پنجم اصل عن حفص بن البختری عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان الناس لا یشیبون فابصر ابرهیم علیه السلم شیبا فی لحیته فقال یا رب ما هذا فقال هذا وقار فقال یا رب زدنی وقارا شرح الوقار بفتح واو و تخفیف قاف مصدر باب حسب سنگینی بمعنی رفعت شان یعنی روایتست از حفص ابن بختری از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نبودند مردمان که سفید مو شوند پس دید ابراهیم علیه السلم موئی سفید در ریش خود پس گفت که ای صاحب کل اختیار من چیست این پس گفت که این سنگینیست پس گفت که ای صاحب کل اختیار من زیاد کن برای من سنگینی را ششم اصل عن سلیمان الجعفری عن الرضا علیه السلم عن ابائه صلوات الله علیهم قال الشیب فی مقدم الراس یمن و فی العارضین سخاء و فی الذوائب شجاعة و فی القفا شوم شرح ضمیر قال راجع بامام رضا علیه السلم

شیب عبارت

شیب عبارت ازابتدای ازابتدای ظهور موی سفیدست الیمن بضم یاء دو نقطه در پایین و سکون میم برکت و سعادت عارضین عبارتست از دو پهلوی ریش که نزدیک گوشهاست الذوائب بفتح ذال بانقطه و کسر همزه و بای یکنقطه جمع ذوابه بضم ذال و تخفیف همزه و الف و بای یکنقطه گیسوها و مراد اینجا موهائیست که از میان سر روئیده آید و چون بلند شود چند گیسو بافته میشود از آن و در پشت او یخته میشود الشوم بضم شین بانقطه و سکون همزه نحوستست که ضد یمن است یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیارست از امام رضا علیه السلم از پدرانش صلوات الله علیهم امام گفت که ابتدای ظهور موی سفید در پیش سر علامت برکتست و در دو پهلوی ریش علامت کرمست و در گیسوها علامت شجاعتست و در پس سر علامت نحوستست باب چهلم اصل باب دفن الشعر و الظفر شرح این بابیست در بیان پنهان کردن مو و ناخن در زمین است درین باب یک حدیثست اصل عن ابی کهمس عن ابی عبدالله علیه السلم فی قول الله عز و جل الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا قال دفن الشعر و الظفر شرح شاید که این حدیث مبنی بر این باشد که کفات در اصل مصدر باب ضرب بمعنی پوشانیدنست و مستعمل شده بمعنی اسم فاعل و احیاء و امواتا مفعول بهست و اول عبارتست از بدن آدمی که زنده میماند مدتی بعد از بریدن و بعد از دفن زمین او را میپوشاند چون در زمین مدفون میشود و دوم عبارتست از بعض اجزای بدن آدمی که زندگی در آن نیست اصلا مثل مو و ناخن که زمین آنرا میپوشاند چون جدا کرده شود از بدن آدمی و در زمین مدفون شود و در این آیت تفاسیر دیگر گفته اند از آن جمله ابن اثیر در نهایه گفته که و منه حدیث الشعبی انه کان بظهر الکوفة فالتفت الی بیوتها فقال هذه کفات الاحیاء ثم التفت الی المقبرة فقال هذه کفات الاموات یرید تاویل قوله تعالی الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا یعنی روایتست از ابو کهمس از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره مرسلات که آیا نگردانیدیم زمین را پوشاننده زندگانی را و مردگان را امام گفت که مراد بدوم پنهان کردن مو و ناخن است در زمین باب چهل و یکم اصل باب الکحل شرح الکحل بضم کاف و سکون حاء بینقطه سرمه و بفتح کاف مصدر باب منع و نصر سرمه کشیدن چشم را صاحب سرمه کردن یعنی این بابیست در بیان سرمه است درین باب دوازده حدیثست اول اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکتحل بالاثمد اذا اوی الی فراشه وترا وترا شرح الاکتحال سرمه در چشم خود کشیدن الاثمد بکسر همزه و سکون ثاء سه نقطه و کسر میم و دال بینقطه سنگ سرمه که معروفست اوی بهمزه و واو و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل لازم است فراش بکسر فا بستر است وترا وترا باعتبار تعدد بهارست پس عبارتست از اینکه در یک چشم چهار میل کنند و در چشم دیگر سه میل کشد مثلا پس مجموع آنها طاق خواهد بود چنانچه می آید در حدیث نهم این باب یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که سرمه در چشم خود میکشید سنگ سرمه چون قرار میگرفت سوی خوابگاه خود طاق طاق دوم اصل عن الحسن بن الجهم قال اراني ابو الحسن علیه السلم میلا من حدید و مکحلة

بنیقطه

من عظام ضعاف هکذا هذا کان لابی الحسن علیه السلم فاکتحل به فاکتحلت شرح المکحلة بضم میم وسکون کاف وضم حاء
وتخفیف لام سرمه دان عظام بکسر عین وتخفیف ظاء جمع عظم است یا بضم عین وتخفیف وتشدید ظاء عبارتست از
استخوان فیلکه بزرگست یعنی روایتست از حسن بن جهم گفت که نمود بمن امام رضا علیه السلم میلی از آهن را و سرمه دانی
از استخوانها ارتمیس گفت این بود از امام موسی کاظم علیه السلم پس امام رضا علیه السلم سرمه در چشم خود کشید با آن پس سرمه در چشم
خود کشیدم سوم اصل عن زراره عن ابی عبد الله علیه السلم قال الکحل باللیل ینفع العین وهو بالنهار زینة چهارم
روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرمه در شب نفع میرساند چشم را و آن در روز آرایش است
اصل عن عبد الله بن الفضل الهاشمی عن ابیه وعمه قالا قال ابو جعفر علیه السلم الاکتحال بالاثمد یطیب النکهة
ویشد اشفار العین شرح نکهه بفتح نون وسکون کاف بوی دهان است الاشفار بفتح همزه وسکون شین بانقطه وفا و را
بینقطه جمع شفر بضم وفتح شین وسکون فا کنارهای پلک چشم که موی از آنها میروید و مراد اینجا پلکهای چشم است
یعنی روایتست از عبد الله بن فضل هاشمی از پدرش و عمش گفتند که گفت امام محمد باقر علیه السلم که سرمه کشیدن در چشم با اثمد
سرمه خوش میکند بوی دهن را و محکم میکند پلکهای چشم را پنجم اصل عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله
قال الکحل یعذب الفم شرح یعذب بعین بینقطه و ذال بانقطه و بای یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعالست شرح روایتست از حماد بن عیسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرمه در چشم خوشمزه میکند دهن را ششم
اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال الکحل ینبت الشعر ویحد البصر ویعین علی طول السجود شرح روایتست
از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرمه در چشم میرویاند موی مژه را و تند میکند دیده را
و مدد میکند بر درازی سجده باینمعنی که مانع میشود از ریختن ماده نزله در چشم در وقت طول سجود هفتم اصل
عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الاثمد یجلو البصر وینبت الشعر ویذهب بالدمعة شرح روایتست از مردی از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سنگ سرمه جلا میدهد دیده را و میرویاند موی را و برطرف میکند زدن چشم را هشتم اصل
عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال الکحل یزید فی المباضعة شرح مباضعه بباء یکنقطه و ضاد با نقطه و عین
بینقطه مصدر باب مفاعله است یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرمه در چشم زیاد میکند در قوت
مجامعت نهم اصل عن الحسین بن الحسن بن عاصم عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلم قال من نام علی اثمد غیر ممسک امن من
الماء الاسود ابدا ما دام ینام علیه شرح غیر مجرور و صفت اثمد است یا منصوب و حال ضمیر نام است و بر هر تقدیر مضاف است
و بنا بر اول ممسک بسین بینقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است بمعنی آمیخته کرده شده بمشک و بنا بر دوم بصیغه اسم فاعل باب افعال است
بمعنی ترک کننده خوردن نشاسته امن از باب علم است آب سیاه آفتیست که در چشم ریخته میشود و دیده را باطل میکند و علاج آن
بمیل زدن میتوان کرد یعنی روایتست از حسین بن حسن بن عاصم از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خوابید در شب
بر سنگ سرمه که غیر مخلوط بمشک باشد ایمن شد از نزول آب سیاه در چشم همیشه چندانکه میخوابید با آن سنگ سرمه در چشم

دهم اصل

بسم الله الرحمن الرحیم

دهم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلم قال الکحل ینبت الشعر ویجفف الدمعة ویعذب الریق
ویجلو البصر شرح روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرمه در چشم میرویاند موی را و خشک
میکند اشک ریزان چشم را و خوشمزه میکند آب دهن را و جلا میدهد دیده را یازدهم اصل عن ابن القداح عن
ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین علیه السلم من اکتحل فلیوتر ومن فعل فقد احسن ومن لم یفعل
فلا باس شرح روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم
که هر که سرمه در چشم خود کرد پس باید که طاق کند و هر که کرد طاق را پس بتحقیق که نیکو کرد و هر که نکرد آنرا و جفت
کرد پس نیست پروائی دوازدهم اصل عن زراره عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان رسول الله صلی الله علیه واله
کان یکتحل قبل ان ینام اربعا فی الیمنی وثلثا فی الیسری شرح روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه واله بود که سرمه در چشم خود میکرد پیش از آنکه خوابد چهار میل در چشم راست و سه میل
در چشم چپ باب چهل و دوم اصل باب السواک شرح السواک بکسر سین بینقطه چوب دندان
و از امسواک بکسر میم نیز مینامند یعنی این بابیست در مسواک است در این باب نه حدیثست اول اصل
عن اسحق بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلم من اخلاق الانبیاء السواک شرح روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلم که از جمله عادتهای پیغمبران مسواک است دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم
قال السواک من سنن المرسلین شرح این مضمون گذشت در کتاب الطهارة در حدیث دوم باب السواک که باب
یازدهم است یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مسواک از جمله طریقهای رسولانست
سوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ما زال جبرئیل یوصینی
بالسواک حتی خشیت ان ادرد واحفی شرح مناسب این گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سوم باب السواک
و آنجا چنین است ان احفی او ادرد و بیانش و اینجا میگوییم که ادرد بدال بینقطه و را بینقطه و دال بینقطه دوم بصیغه
مضارع متکلم معلوم باب افعالست الادراد فراخ دندان کردن مثل اینکه بعض دندانها یکدر میان افتاده باشد
پس میان آنها فراخ شده باشد احفی بحاء بینقطه و فاء و یا بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست الاحفاء برطرف
کردن جمیع دندانها یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
که پیوسته جبرئیل سفارش میکرد مرا بمسواک کردن تا آنکه ترسیدم که فراخ دندان کنم و بی دندان کنم خود را و دهن را چهارم
اصل وبهذا الاسناد قال قال امیر المومنین علیه السلم السواک مطهرة للفم مرضاة للرب شرح مطهره
بفتح میم وسکون طاء بینقطه وفتح ها و را بینقطه و مرضات بفتح میم وسکون را بینقطه و ضاد با نقطه و الف بصیغه اسم مکان
برای کثرتست لام هر دو جا برای تعدیه است و اعمال اسم مکان در جار و مجرور جایز است یعنی و باین سند

حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که مسواک محل پاکیزه کردن بسیار است دهن را محل
رضای کردن بسیار است صاحب کل اختیار را **پنجم اصل** عن معمر الاسدی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فی السواک
عشر خصال مطهرة للفم ومرضاة للرب ومفرحة للملائکة وهو من السنة ویشد اللثة ویجلو البصر ویذهب
بالبلغم ویذهب بالحفر **شرح** مفرح بفتح میم وسکون وفتح راء بی‌نقطه وحاء بی‌نقطه بصیغه اسم مکان برای
کثرت است لام برای تعدیه است لثه بکسر لام وتخفیف تاء دو نقطه است الحفر بفتح حاء بی‌نقطه وفتح وسکون فا وراء بی‌نقطه
جمع حفره عیبهای دندانها مثل زردی ومثل سیاهی ومثل چرکی **یعنی** روایت است از معمر بکسر میم وسکون ها وفتح زای
بانقطه اسدی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که در مسواک ده خصلت است اول محل پاکیزه کردن بسیار است دهن را
ودوم محل راضی کردن بسیار است صاحب کل اختیار را وسوم محل فرحناک کردن بسیار است ملائکه را وچهارم آن از جمله
سنت است وپنجم استوار میکند بیخ دندانها را اگر بسیار در آن افراط نشود چنانچه ظاهر شد در حدیث سوم این باب وششم
جلا میدهد دیده را وهفتم برطرف میکند بلغم را وهشتم ونهم ودهم برطرف میکند عیبهای دندانها را که مذکور شد مخفی نماند
که میتواند بود که راوی نهم ودهم را نقل نکرده باشد بقصد اختصار والله اعلم **ششم اصل** عن ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام
قال فی السواک اثنتا عشرة خصلة هو من السنة ومطهرة للفم ومجلاة للبصر ویرضی الرب ویذهب بالبلغم ویزید
فی الحفظ ویبیض الاسنان ویضاعف الحسنات ویذهب بالحفر ویشد اللثة ویشهی الطعام وتفرح به الملئکة
شرح شاید که حفر اینجا عبارت باشد از خون آمدن از بیخ دندانها یا عبارت باشد از آلودگی دندانها بطعامی
که تازه خورده شده باشد که مانند پرده باشد بر دندان سفید **یعنی** روایت است از ابن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
در مسواک دوازده خصلت است اول آن از جمله سنت است ودوم محل پاکیزه کردن بسیار است دهن را وسوم محل جلا دادن بسیار است
دیده را وچهارم راضی میکند صاحب کل اختیار را وپنجم برطرف میکند بلغم را وششم زیاد میکند در قوت حافظه وهفتم
سفید میکند دندانها را وهشتم چند برابر میکند ثواب اعمال صالحه را ونهم برطرف میکند خون دندانها را ودهم استوار
میکند بیخ دندانها را ویازدهم باعث اشتهای طعام میشود ودوازدهم فرحناک میشوند بآن ملائکه **هفتم اصل**
عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اوصانی جبرئیل جبرئیل بالسواک حتی
خفت علی اسنانی **شرح** روایت است از حماد بن عیسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که سفارش
کرد مرا جبرئیل بمسواک تا آنکه ترسیدم بر دندانهای خود که مبادا از افراط آن تلف شود **هشتم اصل** عن المرزبان
ابن النعمان رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه مالی اریکم قلحا ما لکم لا تستاکون **شرح** مرزبان بکسر میم
وسکون راء بی‌نقطه وفتح زای بانقطه وباء یکنقطه است نعمان بضم نون وسکون عین است القلح بضم قاف
وسکون لام وحاء بی‌نقطه جمع اقلح بفتح همزه وسکون قاف وفتح لام زرد دندانان **یعنی** روایت است از مرزبان بن

نعمان

نعمان بالا برده سند حدیث را که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چیست مرا که می‌بینم شما را زرد دندان چیست شما را که مسواک
نمیکنید **نهم اصل** عن محمد بن مروان عن ابی جعفر علیه السلام فی وصیة النبی صلی الله علیه وآله لامیر المؤمنین علیه السلام
بالسواک لکل صلوة **شرح** بالسواک لکل صلوة عبارتست از این لفظ پس مبتدا است وخبرش مقدم بر آن شده
وظرف متعلق است که در صدر وصیت مذکور بوده واینجا منقول نشده **یعنی** روایت است از محمد بن مروان از امام
محمد باقر علیه السلام در سفارش نبی صلی الله علیه وآله برای امیر المؤمنین علیه السلام بود اینکه سفارش میکنم ترا بمسواک
برای هر نمازی **باب چهل وسوم اصل باب الحمام ستة احادیث** این باب بیان حمام است در این باب
شش حدیث است **اول اصل** عن محمد بن اسلم الجبلی رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام قال امیر المؤمنین
علیه السلام نعم البیت الحمام یذکر النار ویذهب بالدرن وقال عمر بئس البیت الحمام یبدی العورة ویهتک
الستر قال ونسب الناس قول امیر المؤمنین علیه السلام الی عمر وقول عمر الی امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** روایت است از محمد بن
اسلم جبلی بفتح جیم وفتح بای یکنقطه نسبت داد حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که
خوب خانه ایست حمام بیاد می آورد آتش جهنم را وبرطرف میکند چرک بدن را وگفت عمر که بد خانه ایست حمام ظاهر
میکند عورت را ومیدرد پرده را امام گفت که ونسبت دادند مخالفان قول امیر المؤمنین علیه السلام را بسوی عمر وقول
عمر را بسوی امیر المؤمنین علیه السلام **دوم اصل** عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن علیه السلام قال الحمام یوم ویوم لا
یکثر اللحم وادمانه کل یوم یذیب شحم الکلیتین **شرح** الحمام فرع ومبتدا است ومثل این فقره می آید در حدیث
چهارم باب الطیب که باب چهل وهشتم است وظاهر آنچه که در حدیث دوم باب کراهة ادمان الدهن که باب پنجاه وششم است
اینست که یوم هر دو جار ومجرور باشند بحرف جر محذوف بنابر بعض مذاهب نحویان بتقدیر فی یوم یکون وفی یوم لا یکون وآن
دو جمله حالیه باشند بنظیر هذا بسرا اطیب منه رطبا ابن هشام در توضیح الفیه ابن مالک در باب حروف الجر گفته که
وقد یحذف غیر رب ویبقی عملها وهو ضربان سماعی کقول رؤبة خیر والحمد لله لمن قال له کیف اصبحت وقیاسی کقولک
بکم درهم اشتریت ثوبک ای بکم من درهم خلافا للزجاج فی تقدیره الجر بالاضافة وکقولهم ان فی الدار زیدا
والحجرة عمرا ای وفی الحجرة عمرا خلافا للاخفش اذ قدر العطف علی معمولی عاملین تا آخر وموافق تقدیر فی
اینجا نصب آن بنا بر ظرفیت است در آنچه می آید در حدیث دوازدهم باب الطیب که باب چهل وهشتم است یکثر بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال خبر مبتدا است کلیتین بضم کاف وسکون لام ویاء دو نقطه در پایین است روایت است از سلیمان که از
اولاد جعفر طیار است از امام رضا علیه السلام گفت که حمام بر حالی که در روزی باشد ودر روزی نباشد بسیار میکند گوشت
بدن را ومداومت آن در هر روزی میگدازد پیه دو گرده را **سوم اصل** عن رفاعة بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر **شرح** روایت است
از رفاعه بکسر راء بی‌نقطه وفاء وعین بی‌نقطه ابن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که

بود که میکرویدبااو ور وز بار بسین بیسها باید که داخل نشود حمام را مکر بالنکی **چهارم اصل** عن سلیمان الجعفری
قال مرضت حتی ذهب لحمی فدخلت علی الرضا علیه السلام فقال ایسرک ان یعود الیک لحمک قلت بلی قال الزم الحمام
غبا فانه یعود الیک لحمک وایاک ان تدمنه فان ادمانه یورث السل **شرح** مرضت از باب علم است راوی
بلی گفت بجای نعم الزم بصیغه امر باب علم است غبا بکسر غین با نقطه و تشدید بای یکنقطه است تدمنه از باب افعال است سل
بکسر سین بی نقطه و تشدید لام جرحتی در شش **یعنی** روایتست از سلیمان جعفری گفت که بیمار شدم تا آنکه رفت گوشت من پس داخل
شدم بر امام رضا علیه السلام پس گفت که آیا خوش می آید ترا اینکه برگردد بسوی تو گوشت تو گفتم که آری گفت که جدا مشو
از حمام یکروز در میان چه بدرستیکه نشان اینست که بر میگردد بسوی تو گوشت تو و دور دار از خود اینکه هر روزه
کمی کنی آنرا چه بدرستیکه هر روزه کردن آن می آورد سل را **پنجم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا تدخل
الحمام الا وفی جوفک شیء یطفئ عنک وهج المعدة وهو اقوی للبدن ولا تدخله وانت ممتلئ من الطعام
شرح یطفی بطاء بی نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال صفت شیء است و مرفوع است الوهج بفتح واو و سکون
ها و جیم مصدر باب ضرب افروخته شدن و بفتح ها اسم مصدر است معده بکسر میم و سکون عین و بفتح میم و کسر عین است لام
برای تعدیه است ممتلی بصیغه اسم فاعل باب افتعال است **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل مشو حمام را
مگر بر حالی که در شکم تو باشد چیزی که فرو نشاند از تو افروخته شدن معده را و آن قوت دهنده تر است بدن را و داخل
مشو حمام را بر حالی که تو پر باشی از طعام **ششم اصل** عن رفاعة بن موسی عمن اخبره عن ابی عبدالله علیه السلام
انه کان اذا اراد دخول الحمام تناول شیئا فاکله قال قلت له ان الناس عندنا یقولون انه علی الریق اجود ما یکون
قال لا بل یؤکل شیء قبله یطفئ المرار ویسکن حرارة الجوف **شرح** ریق بکسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و قاف است ما موصوله و مضاف الیها ست یکون تامه است و بتقدیر یکون منه است و من برای تبعیض است
و ضمیر راجع بدخول حمام است المرار بکسر میم و دو رای بی نقطه جمع مره بضم میم و تشدید رای تلخها و آن عبارتست از صفرا
که بغایت تلخ است **یعنی روایتست** از رفاعه بن موسی از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او بود که چون اراده
میکرد دخول حمام را میگرفت چیزی را پس میخورد آنرا راوی گفت که گفتم او را که بدرستیکه مردمان نزد ما میگویند
که بدرستیکه دخول حمام بر ناشتا بهتر چیزیست که میباشد از جمله دخول حمام امام گفت که نه بلکه خورده میشود چیزی
پیش از دخول حمام فرو مینشاند صفرا را و ساکن میکند گرمی درون را **هفتم اصل** عن عبید الله الدابقی
قال دخلت حماما بالمدینة فاذا شیخ کبیر وهو قیم الحمام فقلت یا شیخ لمن هذا الحمام فقال لابی جعفر
محمد بن علی بن الحسین فقلت کان یدخله فقال نعم فقلت کیف کان یصنع فقال کان یدخل فیبدأ فیطلی عانته
وما یلیها ثم یلف علی طرف احلیله ویدعونی فاطلی سایر بدنه فقلت له یوما من الامام الذی تکره ان اراه
قد رایته فقال کلا ان النورة ستره **شرح** دابقی بدال بی نقطه و الف و کسر و فتح بای یکنقطه و قاف است

ازحلب

ازحلب الاحلیل بکسر همزه زائده و سکون حاء بی نقطه و کسر لام اول سوراخ ذکر و مراد اینجا ذکر است روایت
از عبید الله دابقی گفت که داخل شدم حمامی را در مدینه پس ناگاه پیری بزرگسال حاضر بود و ایستادگی کننده بنسق حمام
بود پس گفتم که ای پیر ملک کیست این حمام پس گفت که آری پس گفتم که چگونه بود که میکرد در آداب حمام پس گفت
که بود که داخل میشد پس ابتدا میکرد پس نوره میمالید بشت زهار خود را و آنچه در پهلوی آنست از قبل و دبر
بعد از آن خرقه میپیچید بر سر ذکر خود و طلب میکرد مرا پس نوره میمالیدم باقیمانده بدن او را پس گفتم
در روزی از آن روزها که آنچه کراهت داری که ببینم آنرا بتحقیق دیدم آنرا پس امام گفت که حاشا
بدرستیکه نوره پرده است **هشتم اصل** عن حنان بن سدیر عن ابیه قال دخلت انا وابی وجدی وعمی حماما
بالمدینة فاذا رجل فی بیت المسلخ فقال لنا ممن القوم فقلنا من اهل العراق فقال وای العراق
فقلنا کوفیون فقال مرحبا بکم یا اهل الکوفة انتم الشعار دون الدثار ثم قال ما یمنعکم من الازر فان
رسول الله صلی الله علیه واله قال عورة المؤمن علی المؤمن حرام قال فبعث ابی الی کرباسة فشقها باربعة
ثم اخذ کل واحد منا واحدا ثم دخلنا فیها **شرح** مسلخ بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح لام و خای با نقطه
بالنقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم مکان باب منع و نصر است و بنا بر اول اضافه لامیه است و بنا بر دوم بیانیه است وای مجرور
و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول بتقدیر روایت من ای اهل العراق است و بنا بر دوم بتقدیر وای العراق بلدکم است
کوفیون بتقدیر نحن کوفیون است مرحبا بفتح میم و سکون راء بی نقطه و فتح حاء بی نقطه و بای یکنقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم مکان
باب علم و حسن است و بر هر تقدیر مفعول فعل محذوف است بتقدیر صادفتنا مرحبا الرحب بضم راء و سکون حاء فراخی
و اینجا عبارتست از خوشحالی و گشادگی خاطر با در بکم برای سببیت است الشعار بکسر شین با نقطه و عین بی نقطه و الف
و راء بی نقطه پیراهن چون متصل بموی بدن است و مراد اینست که شما نزدیکترید باهل مدینه از سایر اهل عراق الدثار بکسر دال
بی نقطه و ثاء سه نقطه و الف و راء بی نقطه جامه که بر بالای پیراهن است ازر بضم همزه و ضم زای با نقطه و راء بی نقطه جمع
ازار بکسر همزه است کرباس بکسر کاف معرب کرپاس بفتح کاف است تا برای وحدت است **یعنی** روایت از حنان بن سدیر بفتح
حاء بی نقطه و تخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه از پدرش گفت که داخل شدم من و پدرم و جدم و عمم
حمامی را در مدینه پس ناگاه مردی در خانه جامه کندن بود پس گفت ما را که از کجا هستید این قوم پس گفتیم که ما از اهل عراقیم پس
گفت که و از اهل کدام عراقید پس گفتیم که ما کوفیانیم پس گفت که برخوردیم خوشحالی را بوسیله شما ای اهل کوفه شما بمنزله پیراهن
تن اهل مدینه نزدیکتر از هر کس دثار نیستید بعد از آن گفت که چه مانع شده شما را از لنگها چه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت
که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است سدیر گفت که پس فرستاد پدرم سوی قطعه کرباسی پس شکافت آنرا چهار ازار و بعد از آن
گرفت هر یکی از ما یکی را بعد از آن داخل حمام شدیم در آن لنگها **اصل** فلما کنا فی البیت الحار صمد لجدی فقال
یا کهل ما یمنعک من الخضاب فقال له جدی ادرکت من هو خیر منی ومنک لا یختضب قال فغضب لذلک حتی

عرفنا غضبه فی الحمام قال ومن ذلک الذی هو خیر منی فقال ادرکت علی بن ابی طالب وهو لا یختضب قال فنکس
راسه وتصاب عرقا فقال صدقت وبررت ثم قال یا کهل ان تختضب فان رسول الله صلی الله علیه وآله قد خضب
وهو خیر من علی وان تترک فلک بعلی سنة قال فلما خرجنا من الحمام سالنا عن الرجل فاذا هو علی بن الحسین ومعه
ابنه محمد بن علی صلوات الله علیهم **شرح** صد بصاد بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الکهل بفتح کاف
و سکون ها مرد دو موی و وجه عدم خضاب امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در حدیث پنجم و ششم باب الخضاب که باب سیزدهم است و ابن دغال بوده
از آن وجه تصاب عرقا بصاد بی نقطه و تشدید با یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعل است عرقا تمیز از نسبت آن باعث عرق
خجالت وی این بوده که کلام سابق موهم انکار فضیلت بوده با در بعلی برای سببیت است سنة بضم سین و تشدید نون آن
مقصود نیست که خضاب افضل از ترک خضاب است مگر آنکه مانعی باشد چنانچه در علی علیه السلام بوده و ترک خضاب از آن مانع دو قسم است
اول بقصد موافقت علی علیه السلام دوم بی آن قصد و اول بهتر است از دوم **یعنی** روزی در وقتی بودیم در گرمخانه حمام معتمد کرد
برای جدم پس گفت که ای دو موی چه مانع میشود ترا از خضاب پس گفت او را جدم که دریافتم کسی را که او بهتر است از من
و از تو که خضاب نمیکرد پس سدیر گفت که پس خشمناک شد برای آن سخن تا آنکه شناختیم خشم او را در حمام گفت که و کیست آنکه او
بهتر است از من پس جدم گفت که دریافتم علی بن ابی طالب را و خضاب نمیکرد پس سدیر گفت که پس پایین افکند سر خود را و فرو ریخته
شد با عتبار عرق خجالت پس گفت که راست گفتی و نیکو کردی بعد از آن گفت که ای دو موی اگر خضاب کنی پس بدرستیکه رسول الله
صلی الله علیه وآله بتحقیق خضاب کرد و او بهتر است از علی و اگر ترک خضاب کنی پس سنت است بوسیله علی پس سدیر گفت که
بیرون آمدیم از حمام پرسیدیم مردمان را از آن مرد پس ناگاه او علی بن الحسین بود و با او بود پسرش محمد بن علی صلوات الله علیهم
نهم اصل عن علی بن ابی حمزة قال دخلت مع ابی بصیر الحمام فنظرت الی ابی عبد الله علیه السلام قد اطلی
وطلی ابطیه بالنورة قال فخبرت ابا بصیر فقال ارشدنی الیه لاساله عنه فقلت قد رایته انا فقال
انت قد رایته وانا لم اره ارشدنی الیه قال فارشدته فقال له جعلت فداک اخبرنی قائدی انک اطلیت
وطلیت ابطیک بالنورة قال نعم یا ابا محمد ان نتف الابطین یضعف البصر اطل یا ابا محمد قال فقال اطلیت
منذ ایام فقال اطل فانه طهور **شرح** اطلی بتشدید طاء بی نقطه که در اصل منقلب از تاء افتعال است بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افتعال است طلی بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و بر این قیاس است اطل امر از باب افتعال الابط
بکسر همزه و سکون و کسر با یکنقطه و طاء بی نقطه بیخ بغل خبرت بجای با نقطه و با یکنقطه بصیغه متکلم معلوم باب تفعیل است
یضعف از باب افعال است ایام جمع قله یوم است **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه گفت که داخل شدم با ابو بصیر
حمام را پس نظر کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام که بتحقیق نوره بر خود مالیده بود و مالیده بود دو بیخ بغل خود را
بنوره راوی گفت که پس خبر دادم ابو بصیر را پس گفت که راهبری کن مرا بسوی او برای آنکه سوال کنم از او
پس گفتم که بتحقیق دیدم آنرا من پس ابو بصیر گفت که بتحقیق تو بتحقیق دیدی آنرا و من ندیدم آنرا راهبری کن مرا بسوی او

راوی گفت

بسم الله الرحمن الرحیم

راوی گفت که پس راهبری کردم او را پس ابو بصیر گفت امام را که قربانت شوم خبر داد مرا عصاکش من اینکه نوره بر خود مالیدی
و مالیدی دو بیخ بغل خود را بنوره امام گفت که آری ای ابو محمد بدرستیکه کندن دو بیخ بغل ضعیف میکند دیده را این
در مقامی بوده که تراشنده حاضر نبوده اگرچه در آن صورت نیز نوره فضل است چنانکه گذشت در کتاب حج در حدیث
ششم باب ما یجب لعقد الاحرام که باب هفتاد و دوم است و می آید در حدیث پنجم باب الابط که باب چهل و ششم است نوره بکش
بمال ای ابو محمد راوی گفت که پس ابو بصیر گفت که نوره بر خود مالیدم در این چند روز پس امام گفت که نوره بر خود بمال چه بدرستیکه
آن پاکیزه کننده است **دهم اصل** عن رجل من بنی هاشم قال دخلت علی جماعة من بنی هاشم فسلمت علیهم فی بیت مظلم
فقال بعضهم سلم علی ابی الحسن فانه فی الصدر قال فسلمت علیه وجلست بین یدیه فقلت له قد احببت ان القاک
منذ حین لاسالک عن اشیاء فقال سل ما بدا لک قلت ما تقول فی الحمام قال لا تدخل الحمام الا بمیزر وغض
بصرک ولا تغتسل من غسالة ماء الحمام فانه یغتسل فیه من الزنا ویغتسل فیه ولد الزنا والناصب لنا
اهل البیت وهو شرهم **شرح** روایت است از مردی از بنی هاشم گفت که داخل شدم بر جماعتی از بنی هاشم پس سلام کردم
بر ایشان در خانه تاریک پس گفت بعض ایشان که سلام کن بر خصوص امام موسی کاظم علیه السلام که او در صدر مجلس نشسته است راوی
گفت که پس سلام کردم بر او و نشستم در پیش او پس گفتم او را که بتحقیق دوست داشتم که برخورم ترا از دیر وقت برای اینکه
سوال کنم ترا از چیزهائی پس امام گفت که سوال کن چیزی آنکه بخاطر تو رسانیدی گفتم که چه میگوئی در حمام گفت که داخل مشو
حمام را الا بلنگی و بپوشان چشم خود را از نگاه قبیح و غسل مکن از آب ریخته حمام چه بدرستیکه غسل کرده میشود در حمام
از زنا و غسل میکند در حمام ولد الزنا و کسی که دشمنی است برای ما اهل البیت مراد کسی است که مخالف مذهب شیعه
امامیه است با آنکه مستضعف باشد و ناصب بدتر از آن کسی است **یازدهم اصل** عن سلیمان الجعفری قال من اراد
ان یحمل لحما فلیدخل الحمام یوما ویغب یوما ومن اراد ان یضمر وکان کثیر اللحم فلیدخل کل یوم **شرح** یحمل
بجاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یغب بغین با نقطه و تشدید با یکنقطه مفتوح بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال مجزوم است الاغباب بتعطیل چیزی در روزی و تعطیل آن در سابق و لاحق یضمر بضاد با نقطه
و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و کرم است **یعنی** روایت است از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است راوی
امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است گفت که هر که خواهد که بردارد گوشت را یا بنیغ که فربه شود پس باید که داخل شود
حمام را در روزی و تعطیل کند حمام را در روزی و هر که خواهد که لاغر شود و بود بسیار گوشت پس باید که داخل حمام شود
در هر روزی **دوازدهم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یطلی بالنورة فیجعل
الدقیق بالزیت یلت به فیمسح بعد النورة لیقطع ریحها عنه قال لا باس **شرح** یلت بتشدید طاء مفتوح و سکون
طاء میتواند بود یلیت بتشدید تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یمسح از باب علم است **یعنی**
روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بر خود میمالد نوره پس میکردند

کفت
آرد را با روغن زیتون آمیخته میکند آرد را با آن پس میمالد با آن بعد از نوره برای اینکه برطرف کند بوی نوره را از او امام
که نیست پروائی مراد اینست که این منافات ندارد با نهی از امانت طعام که گذشت در کتاب الاطعمه در بعض احادیث
باب فضل الخبز که باب پنجاهم است زیرا که اینجا نفعی دارد پس مثل خمیر کرده آرد و خشک کردن آن و استنجا با آن نیست
سیزدهم اصل وفی حدیث اخر بهذا لعبد الرحمن قال رایت ابا الحسن علیه السلام وقد تدلك بدقیق ملتوت
بالزیت فقلت له ان الناس یکرهون ذلك قال لا باس به شرح تدلك بدال بی نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعل است یکرهون از باب تفعیل و باب علم میتواند بود یعنی و در حدیث دیگر عبد الرحمن اینست
که گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را بر حالی که بتحقیق بر خود ساییده بود با آردی که آمیخته کرده شده بود بروغن زیتون
پس گفتم او را که بدرستی که مردمان مکروه میشمرند آن را امام گفت که نیست پروائی با آن چهاردهم اصل عن اسحق بن عبد
العزیز قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن التدلك بالدقیق بعد النورة فقال لا باس قلت یزعمون انه اسراف
فقال لیس فیما اصلح البدن اسراف انی ربما امرت بالنقی فیلت لی بالزیت فاتدلك به انما الاسراف فیما
اتلف المال واضر بالبدن شرح مضمون این ازین پیش گذشت در کتاب الزکوة در حدیث سیم باب فضل القصد
که باب سی و دوم است النقی بکسر نون و سکون قاف مغز و مراد اینجا آرد گندم است و اضر بالبدن یعنی ضرر
رساند ببدن بنابر اینکه مال قیام بدن است چنانچه گفته در سوره نسا و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله
لکم قیاما و گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر که باب بیست و نهم است پس هر چه
بیفایده بهر اخراج نشود ضرر خواهد بود برای بدن یعنی روایت از اسحق بن عبد العزیز گفت که پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلام از ساییدن بر خود با آرد بعد از نوره پس امام گفت که نیست پروائی گفتم که مردمان دعوی میکنند
که آن تلف خرجی است پس امام گفت که نیست در آنچه فایده کند بدن را تلف خرجی بسا که امر کردم با آرد مغز گندم
پس آمیخته کرده میشود برای من بروغن زیتون پس بر خود میسایم با آن جز این نیست که تلف خرجی در چیزیست که
بیفایده کند مال را و ضرر رساند ببدن پانزدهم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی الحسن صلوات الله علیه فی
الرجل یطلی ویتدلك بالزیت والدقیق قال لا باس به شرح یطلی بصیغه مضارع بطاء مفتوحه از باب
افتعال است یعنی روایت است از هشام بن حکم از امام موسی کاظم صلوات الله علیه در مردی که نوره بر خود میمالد و بر خود
میساید بروغن زیتون و آرد امام گفت که نیست پروائی با آن شانزدهم اصل عن ابان بن تغلب قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام انا نسافر ولا یکون معنا نخالة فنتدلك بالدقیق فقال لا باس انما الفساد فیما اضر بالبدن
واتلف المال فاما ما اصلح البدن فانه لیس بفساد انی ربما امرت غلامی فلت لی النقی بالزیت
فاتدلك به شرح النخالة بضم نون و خاء با نقطه سبوس یعنی آرد پوست گندم که در پرویزن میماند بعد از
بیختن آرد الفساد اسم مصدر است باب افعال تلف کردن مال یعنی روایت از ابان بفتح همزه و تخفیف با یکنقطه

ابن تغلب بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و با یکنقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که
ما همراه سفر میکنیم و نمیباشد با ما سبوس پس بر خود میساییم با آرد پس امام گفت که نیست پروائی جز این نیست که هرزه
خرجی در چیزیست که ضرر رساند ببدن و بیفایده کند مال را پس اما آنچه فایده رساند بدن را پس بدرستی که آن نیست
هرزه خرجی بدرستی که من بسا که امر کردم غلام خود را که آمیخت برای من آرد مغز گندم را بروغن زیتون پس بر خود میسایم
با آن هفدهم اصل عن سیف بن عمیرة قال خرج ابو عبد الله علیه السلام من الحمام فلبس وتعمم فقال لی اذا خرجت
من الحمام فتعمم قال فلم ادع العمامة عند خروجی من الحمام فی شتاء ولا صیف شرح روایت است از سیف بن
عمیره بفتح عین بی نقطه و کسر میم گفت که بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام از حمام پس جامه پوشید و عمامه بر سر گذاشت پس گفت مرا
که چون بیرون آیی از حمام پس عمامه بر سر بگذار سیف گفت که پس ترک نکردم عمامه را از دم بیرون آمدن من از حمام در زمستانی
و نه تابستانی هجدهم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یطلی فیبول وهو
قائم قال لا باس به شرح این حدیث مخصص آنست که می آید در حدیث دوم آخر ابواب و جمع را کافی بر جواب مفهوم میشود
از روایت ابن بابویه در فقیه در باب غسل یوم الجمعة تا آخر که و روی ان من جلس وهو متنور خیف علیه الفتق و جمع دیگر
که ظاهر است اینست که نوره بعض بشره را زایل میشود پس از نوره یکسان نمیشود یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از مرد که نوره بر خود میمالد پس بول میکند بر حالی که او ایستاده است با نوره امام گفت که نیست
پروائی با آن نوزدهم اصل عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه
یقول الا لا یستلقین احدکم فی الحمام فانه یذیب شحم الکلیتین ولا یدلکن رجلیه بالخزف فانه یورث الجذام
شرح الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف تنبیه است لا یستلقین بقاف و یا دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله
یا خفیفه بصیغه نهی غایب معلوم باب استفعال است الاستلقاء بر پشت افتادن و شاید که مراد اینجا بر پشت افتادن
برای خواب و برای استراحت در وقت خضاب مثلا باشد و شامل بر پشت افتادن برای گستردن نباشد لا یدلکن
بدال بی نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی غایب معلوم باب نصر است یعنی روایت است از عمر بن یزید از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میگفت که آگاه باشید باید که بر پشت نیفتد برای خواب مثلا
البته یکی از شما در حمام چه بدرستی که آن میگدازد پیه دو گرده را و باید که نساید البته دو پای خود را بسفال چه بدرستی که آن
سبب میشود که اهل خوره را بیستم اصل عن عبد الله بن مسکان قال کنا جماعة من اصحابنا دخلنا الحمام
فلما خرجنا لقینا ابو عبد الله علیه السلام فقال لنا من این اقبلتم فقلنا له من الحمام فقال انقی الله غسلکم فقلنا له
جعلنا فداك وانا جئنا معه حتی دخل الحمام فجلسنا له حتی خرج فقلنا له انقی الله غسلك فقال طهرکم الله
شرح جماعة منصوب باختصاص است مثل نحن العرب اقری الضیف دخلنا خبر کنا است لقینا بفتح یا دو نقطه در
پایین بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است انقی بنون و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال جمله دعائیه است

الانفار بر گزیدن و مراد اینجا قبول کردن است الله مرفوع و فاعل است غسلکم بفتح و ضم غین و سکون سین مصدر باب ضرب منصوب
و مفعول است یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه گفت که بودیم جماعتی از یاران ما که داخل
شدیم حمام را پس وقتی که بیرون آمدیم برخورد ما را امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت ما را که از کجا آمدید پس گفتیم او را که از
حمام پس گفت که قبول کناد الله شستن شما را پس گفتیم او را که قربان تو شویم و پدر که ما آمدیم با او تا آنکه داخل شدیم
حمام را پس نشستیم برای انتظار او تا آنکه بیرون آمد پس گفتیم او را که قبول کناد الله شستن ترا پس گفت که تطهیر کناد
الله شما را بیست و یکم اصل عن ابی مریم الانصاری رفعه قال ان الحسن بن علی علیهما السلام خرج من الحمام
فلقیه انسان فقال طاب استحمامك فقال یا لكع و ما تصنع بالاست ههنا فقال طاب حمیمك فقال
اما تعلم ان الحمیم العرق قال طاب حمامك فقال و اذا طاب حمامی فای شیء لی قل طهر ما طاب منك و طاب ما
طهر منك شرح لكع بضم لام و فتح كاف و عین بی نقطه است است بكسر همزه و سكون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا بمعنی
دبر است و چون آن لفظ در اول استحمام كه مصدر باب استفعال است و بمعنی دخول حمام است بوده مناسب مقام نبوده
چنانچه منقول است كه بزرگی برای امتحان مسواكی بدست گرفت و گفت دیگری را كه جمع این را گفت كه ضد محاسنك برای
كراهت گفتن مساویك چون بمعنی بدیهای تو میباشد طهر بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن است یعنی روایت است
از ابو مریم انصاری بالا بر دسنه حدیث را گفت كه بدرستی كه حسن بن علی علیهما السلام بیرون آمد از حمام پس برخورد او را شخصی
پس گفت كه خوش باد استحمام تو پس امام گفت كه ای كودن چكار داری با لفظ است اینجا پس آن شخص گفت كه خوش باد حمیم
تو پس امام گفت كه آیا نمیدانی كه حمیم بمعنی عرق است آن شخص گفت كه خوش باد حمام تو پس امام گفت كه و چون خوش باشد
حمام پس مرا كدام نفع برای من است بگو كه پاكیزه باد آنچه خوش شد از جمله تو و خوش باد آنچه پاكیزه شد از جمله تو
بیست و دوم اصل عن بشیر النبال قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الحمام فقال ترید الحمام قلت نعم فامر باسخان
الحمام ثم دخل فاتزر بازار و غطی ركبتیه و سرته ثم امر صاحب الحمام فطلی ما كان خارجا من الازار
ثم قال اخرج عنی ثم طلی ما هو تحته بیده ثم قال هكذا فافعل شرح بشیر بفتح باء یك نقطه و كسر شین سه نقطه
نبال بفتح نون و تشدید باء یك نقطه است فاتزر بتشدید تاء دو نقطه در بالا و زاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افتعال است یعنی روایت است از بشیر كه گفت كه پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از آداب حمام
پس گفت كه آیا اراده داری حمام را گفتم كه آری پس امر كرد بگرم كردن حمام بعد از آن داخل شد پس لنگ بست بلنگی
و پوشانید دو زانوی خود را و ناف خود را بعد از آن امر كرد خادم حمام را پس نوره مالید آنچه را كه بود بیرون از
لنگ بعد از آن امام گفت كه بیرون رو از من بعد از آن نوره مالید امام آنچه را كه در پایین لنگ بود بدست خود بعد از آن
گفت كه چنین پس بكن بیست و سوم اصل سهل رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا یدخل الرجل
مع ابنه الحمام فینظر الی عورته شرح لا یدخل بصیغه نفی یا نهی است فینظر عطف بر منفی یا بر منهی علیه است پس مرفوع

و مجزوم میتواند بود

و مجزوم میتواند بود و فا برای تعقیب است نه برای سببیت و الا منصوب میتوانست بود و ضمیر مستتر راجع بالرجل و بابنه
میتواند بود پس ضمیر بعورته بعكس آن است و بهر تقدیر مقصود نهی از مجموع است و مرجع میتواند بود نهی از كشف عورت در حمام
هر چند كه باید ریا پسر باشد بقرینه حدیث هشتم این باب و مثل این حدیث می آید در حدیث سی و ششم این باب یعنی
سهل بن زیاد بالا بر دسنه حدیث را گفت كه گفت امام جعفر صادق علیه السلام كه جایز نیست آنكه داخل شود مرد با پسر حمام را
پس نظر كند پدر بسوی عورت پسر بیست و چهارم اصل عن یوسف بن السخت رفعه قال قال ابو عبد الله
علیه السلام لا تتك فی الحمام فانه یذیب شحم الكلیتین و لا تسرح فی الحمام فانه یرقق الشعر و لا تغسل راسك
بالطین فانه یذهب بالغیرة و لا تتدلك بالخزف فانه یورث البرص و لا تمسح وجهك بالازار فانه یذهب
بماء الوجه شرح سخت بسین بی نقطه و سكون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا است لا تتك بتشدید تاء دو نقطه
در بالا مفتوحه كه دو تای افتعال است و كسر كاف بصیغه نهی مخاطب معلوم مهموز اللام است كه همزه آن منقلب
بیا شده و بجزم افتاده و بیان مثال این شد در شرح حدیث نوزدهم این باب كلیتین بضم كاف و سكون لام و یاء
دو نقطه در پایین است لا تسرح بسین بی نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است الغیرة بفتح
غین با نقطه و سكون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه مصدر باب علم بمعنی رشک که سر باز زدن از ننگ و عار
و تفصیل آن گذشت در كتاب النكاح در احادیث باب الغیرة كه باب صد و هفتاد و هفتم است یعنی روایت است از
یوسف بن سخت بالا بر دسنه حدیث را گفت كه گفت امام جعفر صادق علیه السلام كه تكیه مكن برای خواب مثلا در حمام چه بدرستی كه
آن میگدازد پیه دو گرده را و شانه مكن در حمام چه بدرستی كه آن باریك میكند مو را و مشوی سر خود را بگل چه بدرستی كه
آن میبرد غیرت را و بر خود مساو سفال چه بدرستی كه آن سبب میشود برص را و ممال روی خود را بلنگ چه بدرستی كه
آن میبرد آب روی را بیست و پنجم اصل عن علی بن اسباط عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لا تغسلوا رؤوسكم بطین مصر فانه یذهب بالغیرة و یورث الدیاثة شرح مضمون این
گذشت در كتاب الاشربة در حدیث نهم باب الاوانی كه باب شصتم است الدیاثة بكسر و فتح دال بی نقطه و تخفیف یاء
دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه خوار شدن بسبب سستی در دفع نالایق از زنان خود یعنی روایت است از علی بن اسباط
از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت كه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله كه مشوئید سرهای شما را بگل مصر چه بدرستی كه آن میبرد
غیرت را و سبب میشود دیوث شدن را بیست و ششم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن الماضی علیه السلام
قال العورة عورتان القبل و الدبر و الدبر مستور بالالیتین فاذا سترت القضیب و البیضتین
فقد سترت العورة و قال فی روایة اخری و اما الدبر فقد سترته الالیتان و اما القبل فاستره
بیدك شرح مقصود در این حدیث بیان عورت است كه پوشانیدن آن فرض است در وقت اضطرار نیز پس منافات
ندارد با اینكه پوشانیدن حوالی آن نیز فرض باشد در وقت اضطرار الالیتان و الالیة بفتح همزه و سكون لام و یاء دو نقطه

عورت

در پایین سرین یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که عورت دو عورتست پیش و پس
ولیکن پس پوشیده شده است بدو سرین پس چون بپوشانیدی در حمام ذکر را و دو خایه را پس بتحقیق بپوشانیدی عورت را
و امام گفت در روایتی دیگر که و اما پس بتحقیق پوشانیده آنرا دو سرین و اما پیش پس بپوشان آنرا بدستهای خود در حمام
بدانکه از این ظاهر میشود خیال چهار کس از اهل کوفه که مذکور شد در حدیث هشتم این باب بیست و هفتم اصل
عن غیر واحد عن ابی عبد الله علیه السلم قال النظر الی عورة من لیس بمسلم مثل نظرك الی عورة الحمار
شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب اشارتست بانکه من لیس بمسلم عبارتست از کسی که داخل حمام شود مکشوف
العورة و نزد دیگران بعورت او افتد بقصد یعنی روایتست از جمعی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نگاه سوی عورت
کسی که نیست مسلمان مثل نظر است سوی عورت خر ● بیست و هشتم اصل عن ابن ابی یعفور قال سالت ابا عبد الله علیه السلم
ایتجرد الرجل عند صب الماء تری عورته او یصب علیه الماء او یری هو عورة الناس قال کان ابی یکره ذلك
من کل احد شرح تری در اول بصیغهٔ مضارع غایبه مجهول از باب منع است عورته مرفوع و نایب فاعل است و این جمله
حالیه است او در اول بفتح همزه و سکون واو و ناصب فعل مضارع است بمعنی الی ان یصب بصاد بی نقطه و تشدید با
یکنقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم از باب نصر منصوبست او در دوم بهمزهٔ استفهام و واو عطف برای سوالی دیگر است
یری در دوم بصیغهٔ مضارع غایب معلوم از باب منع است یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا برهنه میشود مرد در حمام نزد ریختن آب بر خود بر حالی که دیده شود عورت او تا آنکه
ریزد بر خود آبرا یا او می بیند او عورت مردمان را امام گفت که بود پدرم که ناخوش میداشت آنرا که گفتی از هر
از هر کسی بیست و نهم اصل عن رفاعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال من کان یومن بالله والیوم الاخر فلا یدخل حلیلته
الحمام شرح فلا یدخل بصیغهٔ نهی مضارع غایب معلوم از باب افعال یا غایبه از باب نصر است و بنابر اول شاید که مراد
باد خال اینجا فرستادن برای استحباب و تجسس احوال زنان باشد و نهی از آن مستلزم نهی از رخصت دخول حلیله در روز
ضرورت نباشد و موهم است که حدیث سی و یکم این باب و این بخلاف رخصت دخول مقصد تا مناد است موافق
آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث سوم باب فی ترک طاعتهن که باب صد و پنجاه و هفتم است یعنی روایت
از رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بود که میگرود بخدا و روز باز پسین پس باید که داخل نکند منکوحهٔ خود را
در حمام سی ام اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال من کان یومن بالله والیوم الاخر فلا یرسل
حلیلته الی الحمام شرح این ظاهر است از شرح سابق سی و یکم اصل عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن
علیه السلم اقرا القران فی الحمام وانکح قال لا باس شرح واو در وانکح برای عطف انشا است بتقدیر وانکح فی الحمام
پس سوال از جمع نیست یعنی روایتست از علی بن یقطین گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا خوانم قرآنرا
در حمام و آیا جماع کنم در حمام امام گفت که نیست پروائی سی و دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سالت

ابا جعفر علیه السلم

ابا جعفر علیه السلم اکان امیر المومنین صلی الله علیه وآله صلوات الله علیه ینهی عن قراءة القران فی الحمام قال لا انما نهی
ان یقرا الرجل و هو عریان فاما اذا کان علیه ازار فلا باس شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلم را که آیا بود امیر المومنین صلوات الله علیه که نهی میکرد از خواندن قران در حمام گفت که نه جز این نیست
که نهی کرد از اینکه خواند مرد بر حالی که برهنه است پس اما چون باشد بر او لنگی پس نیست پروائی سی و سوم اصل
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا باس للرجل ان یقرا القران فی الحمام اذا کان یرید به وجه الله ولا یرید
ینظر کیف صوته شرح ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر بان یا فی ان است ینظر بنون و ظا با نقطه و را
بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب نصر بتقدیر ان ینظر است پس منصوب است مرفوع میتواند بود و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع
به الرجل است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروائی برای مرد با اینکه خواند قرآن در حمام
چون باشد که اراده کند راه خدا را و اراده نکند اینرا که نگاه کرده شود که چگونه است آواز او سی و چهارم
اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تضطجع فی الحمام فانه یذهب شحم الکلیتین شرح
روایتست از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام گفت که پهلو بر زمین مگذار برای خواب مثلا در حمام
چه بدرستی که آن برطرف میکند پیه دو گرده را بیان نظیر این شد در شرح حدیث نوزدهم این باب سی و پنجم اصل
عن عمر بن علی بن عمر بن یزید عن عمه محمد بن عمر عن بعض من حدثه ان ابا جعفر علیه السلم کان یقول من کان یومن بالله
والیوم الاخر فلا یدخل الحمام الا بمیزر قال فدخل ذات یوم الحمام فتنور فلما ان اطبقت النورة علی بدنه
القی المیزر فقال له مولی له بابی انت وامی انك لتوصینا بالمیزر ولزومه وقد القیته عن نفسك فقال
اما علمت ان النورة قد اطبقت العورة شرح ان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال
جواب لما بدخول لما یعنی روایتست از عمر بن علی بن عمر بن یزید از عمش محمد بن عمر از بعضی که خبر داد او را اینکه امام محمد باقر
علیه السلم بود که میگفت که هر که بود که میگرود بخدا و روز باز پسین پس باید که داخل نشود حمام را مگر با لنگی او گفت که
پس امام داخل شد در آن روزی حمام را پس نوره بر خود مالید پس چون در پوشانیدم که احاطه کرد نوره گرد بر بدن او انداخت
لنگ را پس گفت امام را پیروی که او را بود که فدای تو باد پدرم و مادرم بدرستی که تو هر آینه سفارش میکنی ما را بلنگ
و پیوسته بودن با آن و حال آنکه بتحقیق انداختی لنگ را از خودت پس امام گفت که آیا ندانستی اینرا که نوره
بتحقیق انداختی لنگ را از خودت پس امام گفت که آیا ندانستی اینرا که نوره بتحقیق احاطه کرد عورت را سی و ششم
اصل عن محمد بن جعفر عن بعض رجاله عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یدخل الرجل
مع ابنه الحمام فینظر الی عورته وقال لیس للوالدین ان ینظرا الی عورة الولد ولیس للولد
ان ینظر الی عورة الوالد وقال لعن رسول الله صلی الله علیه وآله الناظر والمنظور الیه فی الحمام بلا میزر
شرح صدر این حدیث بیان شد در شرح حدیث بیست و سوم این باب یعنی روایتست از محمد بن جعفر از بعضی شیوخ او

ازامام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه واله که جایز نیست اینکه داخل شود مرد با پسرش حمام را پس نظر کند
سوی عورت پسر وامام کفت که جایز نیست پدر را یا مادر را اینکه نظر کنند سوی عورت فرزند و جایز نیست برای فرزند
اینکه نظر کند سوی عورت پدر چه جای مادر وامام کفت که لعنت کرد رسول الله صلی الله علیه واله نگاه کننده را و نگاه کرده
شده سوی او در حمام بی لنگی را سی و هفتم اصل عن ابی بصیر قال دخل ابو عبدالله علیه السلام الحمام فقال له صاحب الحمام
اخلیه لک فقال لا حاجة لی فی ذلک المؤمن اخف من ذلک شرح روایتست از ابو بصیر کفت که داخل شد
امام جعفر صادق علیه السلام حمام را پس کفت او را حمامی که خلوت کنم حمام را برای تو پس امام کفت که نیست حاجتی مرا
دران بیان این که مومن سبکروح تر است ازان سی و هشتم اصل حدثنا محمد بن علی بن جعفر عن ابی الحسن الرضا
علیه السلام قال من اخذ من الحمام خزفة فحک بها جسده فاصابه البرص فلا یلومن الا نفسه ومن اغتسل
من الماء الذی قد اغتسل فیه فاصابه الجذام فلا یلومن الا نفسه شرح خبر داد مارا محمد بن علی بن جعفر از
ابو الحسن امام رضا علیه السلام کفت که هرکه فرا کرفت از حمام سفالی را پس خارید بآن بدن خود را پس برخورد او را برص
پس باید که سرزنش نکند البته مکر خودش را و هرکه غسل کرد از آبی که بتحقیق غسل کرده شده دران پس برخورد او را خوره
پس باید که سرزنش نکند البته مکر خودش را اصل قال محمد بن علی فقلت لابی الحسن علیه السلام ان اهل المدینة یقولون
ان فیه شفاء من العین فقال کذبوا یغتسل فیه الجنب من الحرام والزانی والناصب الذی هو شرهما وکل
من خلق الله ثم یکون فیه شفاء العین انما شفاء العین قراءة الحمد والمعوذتین وایة الکرسی والبخور
بالقسط والمر واللبان شرح من بمعنی الا است وچون مراینجا ناخوشی دارد دیکر اینکه علی حسن چشم زدن با او آن
بعید است اینجا امام درکلام خود انما شفاء العین کفته یغتسل بتقدیر استفهام است وکل مجرور بعطف بر ضمیر
مجرور با اعاده جار است و آن موید نه بکوفیین است ثم برای تراخی در مرتبه است و مقصود انکار است
که تاثیر آن باعتبار برکت و شرف آنها است چنانچه لفظ شفاء دلالت بران میکند معوذتین بتشدید واو مکسوره
عبارتست از سورهٔ الفلق وسورهٔ الناس بخور بضم باء یکنقطه وضم خاء با نقطه وراء بینقطه مصدر باب منع است
قسط بضم قاف وسکون سین بینقطه وطاء بینقطه است صاحب قاموس کفته که عود هندی وعربی مدر نافع للکبد
جدا وللمغص والدود وحمی الربع شربا وللزکام والنزلات والوباء بخورا انتهی مر بضم میم وتشدید راء
بینقطه است صاحب قاموس کفته که دواء معروف نافع للسعال وللسع العقارب ولدیدان الامعاء لبان بضم لام
وتخفیف باء یکنقطه کندر است یعنی کفت محمد بن علی که پس کفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستیکه اهل مدینه
میکویند که بدرستیکه در غسلدان آب شفائیست در چشم پس امام کفت که دروغ کفتند آیا غسل میکند
دران جنب از حرام وزناکننده ودشمن ائمه اهل البیت علیهم السلام که او بدتر ان دو و بدتر هرچه آفریده
است الله تعالی است بعد ازان میباشد دران شفای درد چشم جز این نیست که شفای چشم خواندن سوره الحمد

وسورهٔ قل اعوذ برب

وسورهٔ قل اعوذ برب الفلق وسورهٔ قل اعوذ برب الناس وایة الکرسی و بخور بقسط و مر و لبان است باب
چهل و چهارم باب غسل الراس شرح این باب بیان شستن سر است درین باب هفت حدیث است
اول اصل عن سفیان بن السمط عن ابی عبدالله علیه السلام قال تقلیم الاظفار والاخذ من الشارب
وغسل الراس بالخطمی ینفی الفقر ویزید فی الرزق شرح مضمون این کذشت در حدیث دهم باب قص الاظفار
که باب سی و هشتم است دوم اصل عن ابن بکیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال غسل الراس بالخطمی فی کل
جمعة امان من البرص والجنون شرح این کذشت در کتاب الصلوة در حدیث دهم باب التزین یوم
الجمعة که باب شصت و هفتم است یعنی روایتست از عبدالله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که شستن
سر بخطمی در هر روز آدینه یا در هر هفته باعث ایمنی است از برص وجنون سوم اصل عن ابی بصیر عن
ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام غسل الراس بالخطمی یذهب بالدرن وینفی
الاقذاء شرح درن بفتح دال بینقطه وفتح راء بینقطه است الاقذاء بفتح همزه وسکون قاف
وذال با نقطه والف وهمزه جمع قذی بفتح قاف و ذال والف با معنیها کدورت خاطر و خاری یعنی
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت امیر المومنین علیه السلام که شستن سر بخطمی میبرد
چرک را و دفع میکند باعثهای کدورت را چهارم اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام
قال من اخذ من شاربه وقلم اظفاره وغسل راسه بالخطمی یوم الجمعة کان کمن اعتق نسمة شرح
روایتست از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که هرکه کرفت از شارب خود وچید ناخنهای خود را
و شست سر خود را بخطمی در روز آدینه شد مانند کسی که آزاد کرد بنده در ثواب پنجم اصل
عن اسمعیل بن عبد الخالق عن ابی عبدالله علیه السلام قال غسل الراس بالخطمی نشرة شرح نشرة بیان شد
در شرح حدیث نهم باب اللحیة والشارب که باب سی و نهم است یعنی روایتست از اسمعیل بن عبد الخالق از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت که شستن سر بخطمی مانند افسونیست برای دفع آفات ششم اصل عن منصور بزرج
قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول غسل الراس بالسدر یجلب الرزق جلبا شرح بزرج بضم وفتح باء
یکنقطه وضم زای با نقطه وسکون راء بینقطه وجیم معرب بزرک لقب منصور بن یونس است وغیر منصرف است جلب
بفتح جیم وسکون لام مصدر باب ضرب است یعنی روایتست از منصور بزرج کفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام
میکفت که شستن سر بسدر میکشد روزی را جانب فاعلش کشیدنی عظیم هفتم اصل عن محمد بن الحسین العلوی
عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله علیه قال لما امر الله عز وجل رسوله صلی الله علیه واله باظهار
الاسلام وظهر الوحی رای قلة من المسلمین وکثرة من المشرکین فاهتم رسول الله صلی الله علیه واله
هما شدیدا فبعث الله عز وجل الیه جبرئیل علیه السلام بسدر من سدرة المنتهی فغسل به راسه فجلا به همه

شرح ظهر بظاء بانقطه وراء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الوحی بفتح واو و سکون حاء بی‌نقطه و یاء مشدده
و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و عبارتست از محکم قران باعتبار اینکه بی حجابست و معنی آن زود در ذهن
نشونده حاصل میشود بخلاف متشابه که رمز و وراء حجابست چنانچه گفته در سوره شوری که ما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب تا اخر و بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث اول باب الروح التی یسدد الله بها
الائمه علیهم السلم که باب پنجاه و ششم است سدرة المنتهی مذکور است در سوره النجم و مذکور شد در کتاب التوحید
در شرح حدیث دوم باب فی ابطال الرویه که باب نهم است ضمیر مستتر در غشی راجع بجبرئیل و راجع برسول الله میتواند بود
و بنابر اول جللا بجیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر المغبر اذهب است و همه منصوبست و بنابر دوم بمعنی ذهب است و همه
مرفوع است یعنی روایتست از محمد بن حسین علوی از پدرش از جدش از علی صلوات الله علیه گفت که وقتی که امر کرد
الله عز و جل رسولش صلی الله علیه و آله را باظهار دین اسلام و اشکار اشد محکم قران برای امر باظهار اسلام
دید کمی را از جانب مسلمانان و بسیاری را از جانب مشرکان پس اندوهناک شد رسول الله صلی الله علیه و آله
اندوهی سخت پس فرستاد الله عز و جل بسوی او جبرئیل علیه السلم را بسدری از درخت سدرة المنتهی پس شست
آن حضرت سرش را بآن پس برد بآن اندوه را باب چهل و هفتم الباب النوره این باب بیان نوره است و در این باب
یازده حدیث است اول اصل عن سلیم الفراء قال قال امیر المومنین علیه السلم النورة طهور
شرح سلیم بضم سین و فتح لام فراء بفتح فاء و تشدید راء بی‌نقطه و الف و همزه از اصحاب امام جعفر صادق
علیه السلم است طهور بضم و فتح طا میتواند بود و اشارتست بآیت سوره بقره ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین و سوره توبه والله یحب المطهرین یعنی روایتست از سلیم پوستین دوز گفت که گفت امیر المومنین
علیه السلم که نوره پاکیزه کننده است دوم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله علیه السلم قال دخلت مع ابی
عبد الله علیه السلم الحمام فقال یا عبد الرحمن فقلت انما اطلیت منذ ایام فقال اطل فانها طهور شرح
اطل بتشدید طاء بی‌نقطه مفتوحه و کسر لام بصیغه امر معتل اللام باب افتعال است یعنی روایتست از عبد الرحمن
ابن ابی عبد الله گفت که داخل شدم با امام جعفر صادق علیه السلم حمام را پس گفت که ای عبد الرحمن نوره بر خود
بمال پس گفتم که جز این نیست که نوره بر خود مالیدم از چند روز پس امام گفت که نوره بمال چه بدرستی که نوره
پاکیزه کننده است سوم اصل عن محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین قال دخل ابو عبد الله علیه السلم
الحمام و انا ارید ان اخرج منه فقال یا محمد الا تطلی فقلت عهدی به منذ ایام فقال اما علمت
انها طهور شرح روایتست از محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین گفت که داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم
حمام را بر حالی که من میخواستم که بیرون روم از حمام پس گفت که ای محمد آیا نوره بر خود نمیمالی پس گفتم که رسیدن
من بآن طلا از چند روز است پس امام گفت که آیا ندانستی اینرا که نوره پاکیزه کننده است چهارم اصل

عن خلف

بسم الله الرحمن الرحیم

عن خلف بن حماد عمن رواه قال بعث ابو عبد الله علیه السلم ابن اخیه لحاجة فجاء و ابو عبد الله علیه السلم قد
اطلی بالنورة فقال له ابو عبد الله صلوات الله علیه اطل قال فقال انما عهدی بالنورة منذ ثلث فقال ابو
عبد الله علیه السلم ان النورة طهور شرح رواه بتشدید و تخفیف واو میتواند بود و بنابر اول ضمیر منصوب
راجع بخلف است و بنابر دوم راجع بحدیث است یعنی روایتست از خلف بن حماد از کسی که روایت کرد او را
گفت که فرستاد امام جعفر صادق علیه السلم بتحقیق بر خود مالیده بود نوره پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم صلوات الله علیه
که نوره بخود بمال پس گفت که جز این نیست که رسیدن من بنوره از سه شبانه روز است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که بدرستی که نوره پاکیزه کننده است پنجم اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول
القوا عنکم الشعر فانه نجس شرح القوا بضم قاف بصیغه امر معتل اللام باب افعال است نجس بفتح نون و کسر جیم
بمعنی ناپاکیزه است و این اشارتست بآیت سوره بقره و آیت سوره توبه که گذشت در شرح حدیث اول این باب و بسکون
جاء بی‌نقطه بمعنی نامبارک است یعنی روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت
که بیندازید از نفسها موی بدن را چه بدرستی که آن پلید است ششم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر
قال کنت معه اقوده فادخلته الحمام فرایت ابا عبد الله علیه السلم یتنور فدنا منه ابو بصیر فسلم علیه فقال
یا ابا بصیر تنور فقال انما تنورت اول امس و الیوم الثالث فقال اما علمت انها طهور فتنور شرح
قریب باین گذشت در حدیث نهم باب الحمام که باب چهل و سوم است و آنجا مذکور شد که رفتن ابو بصیر نزد امام
برای سوالی بوده و از آن ظاهر میشود که این سلام داخل نیست در سلامی که ممنوع است و گذشت در کتاب العشره
در حدیث یازدهم باب التسلیم که باب هفتم است زیرا که آنها در غیر وقت حاجت است تنور در اول بصیغه امر باب
تفعل است و در دوم بصیغه ماضی است و بصیغه امر میتواند بود و بنابر اول کلام راوی است و بنابر دوم تتمه کلام
امام است اول منصوب و افعل التفضیل است بمعنی پیشتر امس مبنی بر کسر است و الیوم مبتدا است الثالث خبر مبتدا است
یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر گفت که بودم با ابو بصیر عصا کشی میکردم او را پس داخل کردم او را در
حمام پس دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که نوره بر خود میمالید پس نزدیک شد نسبت بآن ابو بصیر پس سلام کرد بر او پس
امام گفت که ای ابو بصیر نوره بر خود بمال پس گفت که جز این نیست که نوره بر خود مالیدم در پیش از دیروز و امروز
سوم است پس امام گفت که آیا ندانستی که نوره پاکیزه کننده است پس ابو بصیر نوره بر خود مالید هفتم اصل عن
ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین علیه السلم النورة نشرة و طهور للجسد شرح
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که نوره مانند افسونست برای دفع آفات
و پاکیزه کننده است برای بدن هشتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المومنین علیه السلم
احب للمومن ان یطلی فی کل خمسة عشر یوما شرح احب بصیغه افعل التفضیل و بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال

میتواند بود و بنابر اول الاطلی مبتدا یا خبر مبتدا ست و بنابر دوم مفعول به است خمس عشر باعتبار حساب کردن مبدا
و منتها ست پس فاصله سیزده روز خواهد بود لقرینه انچه گذشت در حدیث هفتم باب هشتم باب جز الشعر و حلقه
و حلقه که باب سی و سوم است که در یکی روز جمعه سر میتراشیده و در دیگری نوره میمالیده یعنی روایت است از محمد بن مسلم
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که محبوب است برای مومن اینکه نوره بر خود مالد در
هر پانزده روز مراد اینست که تاخیر از آن مکروه است نهم اصل عن الحسین بن احمد المنقری عن ابی عبد الله
علیه السلم قال السنة فی النورة فی کل خمسة عشر یوما فان اتت علیك عشرون یوما ولیس عندك فاستقرض
علی الله شرح منقر بکسر میم و سکون نون و فتح قاف و راء بی‌نقط پدر طایفه ایست از بنی تمیم یعنی روایت است از
حسین بن احمد منقری از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سنت در نوره در هر پانزده روز است پس اگر آید بر تو بیست
روز بر حالی که نیست نزد تو خرجی نوره پس قرض بگیر بر الله تعالی دهم اصل عن احمد بن ابی عبد الله رفعه
الی ابی عبد الله علیه السلم قال قیل له یزعم بعض الناس ان النورة یوم الجمعة مکروهة قال لیس حیث ذهبت
ای طهور اطهر من النورة یوم الجمعة شرح شاید که الناس عبارت از ائمه هدی علیهم السلم باشد مثل آیه سوره الناس [2]
نساء ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله این رتبت باشد بامثال روایتی که در فقیه در باب غسل یوم الجمعه
تا اخر مذکور است که روز انها فی یوم الجمعة یورث البرص اسم لیس ضمیر مستتر راجع بمصدر یزعم است ذهبت
بصیغه مخاطب است یعنی روایت است از احمد بن ابی عبد الله بالا برد سند حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلم را و گفت
که گفته شد امام را که دعوی میکنند بعض مردمان که نوره در روز جمعه ناخوش است امام گفت که اینست آن دعوی در
جائی که رفتی مراد اینست که آن دعوی باعتبار وقت نماز جمعه است و مطلق نیست بیان این انکه کدام پاکیزه کننده
پاکیزه کننده تر است از نوره در روز جمعه اشارت است باینکه پاکیزگی برای نماز جمعه مطلوب است یازدهم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان یومن بالله والیوم الاخر فلا یترك
عانته فوق اربعین یوما ولا یحل لامراة تومن بالله والیوم الاخر ان تدع ذلك منها فوق عشرین
یوما شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که بود که
میگروید بالله و روز بازپسین پس باید که نگذارد موی شرمگاه خود را بالای چهل روز و حلال نمیشود برای
زنی که میگرود بالله و روز بازپسین اینکه واگذارد موی شرمگاه را از او بالای بیست روز دوازدهم
اصل عن عمار الساباطی قال قال ابو عبد الله علیه السلم طلیة فی الصیف خیر من عشر فی الشتاء شرح طلیه
بفتح طاء و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین و تاء وحدت مصدر باب ضرب است یعنی روایت است از عمار ساباطی
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که یکنوره مالیدن در تابستان بهتر است از ده نوره مالیدن در زمستان باعتبار
ثواب یا باعتبار راحت بدن سیزدهم اصل عن السیاری رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم من اراد الاطلاء

بالنورة

بالنوره یوم الجمعة فاخذ من النورة باصبعه فشمه وجعل علی طرف انفه و قال صلی الله علی سلیمان بن داود
کما امرنا بالنورة لم تحرق النورة شرح اطلاء بتشدید طاء مکسوره مصدر باب افتعال است کاف در کما
برای تشبیه مجازیست و بمعنی لام تعلیل است و ما مصدریه است و ضمیر مستتر در امرنا راجع بسلیمان است و امر اینجا
بمعنی ارشاد است و اشارت است بحکایت سلیمان و بلقیس و امر سلیمان بلقیس را بمالیدن نوره یعنی روایت است از
احمد بن محمد سیاری بالا برد سند حدیث را که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که اراده کرد بر خود مالیدن
بنوره را پس گرفت از نوره بانگشت خود پس بو کرد آن را و گذاشت بر سر بینی خود و گفت که درود کناد الله بر سلیمان
ابن داود چنانچه امر کرد ما را بنوره نسوزاند او را نوره چهاردهم اصل عن حذیفة بن منصور قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول کان رسول الله صلی الله علیه و آله یطلی العانة و ما تحت الالیین فی کل جمعة شرح
یطلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الیین بفتح همزه و سکون لام و فتح یاء دو نقطه در پایین اول و
سکون یاء دوم است ما تحت الالیین عبارتست از دبر حوالی مستور است بالیه چنانچه گذشت در حدیث بیست و ششم
باب الحجام که باب چهل و سوم است و مراد از آن دو موضع و میان آنها است یعنی روایت است از حذیفه بن منصور گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که نوره میمالید بپشت زهار را و آنچه را که مستور است
بدو سرین را در هر هفته یا در هر روز ادینه پانزدهم اصل عن سدیر انه سمع علی بن الحسین صلی الله علیه و آله یقول
من قال اذا اطلی بالنورة اللهم طیب ما طهر منی وطهر ما طاب منی و ابدلنی شعرا طاهرا لا یعصیك اللهم
انی تطهرت ابتغاء سنة المرسلین و ابتغاء رضوانك و مغفرتك فحرم شعری و بشری علی النار و طهر
خلقی و طیب خلقی وزك عملی شرح طیب هر دو جا بصیغه امر باب تفعیل است طهر در اول بصیغه ماضی غایب معلوم
باب حسن و نصر است و در دوم و سوم بصیغه امر باب تفعیل است ابدلنی بصیغه امر باب افعال است لا یعصیك بصیغه
نفی باب ضرب است و نسبت عصیان بشعر نوعی از مجاز است و مراد عصیان صاحب شعر است تطهرت بصیغه ماضی متکلم باب تفعل است
ابتغاء منصوب و مفعول له است رضوانك بکسر و ضم ضاد است خلقی در اول بفتح خاء و سکون لام است و در دوم
بضم خاء و سکون و ضم لام است زك بفتح زای بانقطه و تشدید کاف مکسوره بصیغه امر معتل اللام واوی باب تفعیل است
التزکیه نمو دادن چیزی را و مراد اینجا چند برابر کردن است یعنی روایت است از سدیر اینکه او شنید از علی بن الحسین صلی الله علیه و آله
میگفت که هر که گفت چون بر خود مالید نوره که خداوندا خوشبو کن آنچه را که پاکیزه شد از جمله بدن من و پاکیزه کن آنچه را که
خوشبو شد از جمله بدن من مراد اینست که چنان کن که بعد از پاکیزگی عضوی خوشبوی آن باشد و بعد از خوشبوی آن
پاکیزگی آن باشد تا آخر عمر من و بعوض بده مرا موئی پاکیزه که عصیان نکند ترا خداوندا بدرستی که من پاکیزگی کردم برای
طلب طریقه رسولان و برای طلب خوشنودی تو و بخشایش تو پس حرام کن موی مرا و پوست مرا بر آتش جهنم و پاکیزه
کن اندام مرا و خوش کن خوی مرا و مضاعف کن عمل صالح مرا اصل و اجعلنی ممن یلقاك علی الحنیفیة
السمحة ملة ابرهیم خلیلك و دین محمد صلی الله علیه و آله حبیبك و رسولك عاملا بشرائعك تابعا للسنة

بنبيك صلى الله عليه واله اخذا بر مناد بالحسن تاديبك وتاديب رسولك صلى الله عليه واله وتاديب اولياءك الذين
غذوتهم بادبك وزرعت الحكمة في صدورهم وجعلتهم معادن لعلمك صلواتك عليهم شرح حنيفيه
وسمحه بيان شد در كتاب النكاح در شرح حديث اول باب كراهة الرهبانية تا اخر كه باب صد وسى ونهم است ملة مجرور وعطف
بيان است عاملا حال فاعل يلقاك است مناد با همزه ودال بى نقطه و باء يكنقطه بصيغه اسم فاعل از باب تفعيل است اوليايك عبارت
از اوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله كه هر كدام ولى امر است بعد از وى يكى بعد از ديگرى غذوتهم يعنى با نقطه وذال با نقطه
بصيغه ماضى مخاطب معلوم از باب نصر است الغذو بفتح غين وسكون ذال خورانيدن ومراد اينجا تربيت است يعنى ويكردان
مرا از جمله آنكه بر ميخورد در اين طريقت خالصه سهله كه ملت ابراهيم دوست تو است ودين محمد صلى الله عليه وآله كه محبوب
تو ورسول تو است در حالى كه عمل كننده باشم باحكام تو تابع باشد طريقت پيغمبر ترا صلى الله عليه وآله كه چشيده باشنى
ادب اموخته باشد بنيكى ادب اموزى تو و ادب اموزى رسول تو صلى الله عليه وآله وادب اموزى اولى الامر تو جمعى
كه تربيت كردى ايشانرا با ادب تو وكاشتى تخم حكمت را در سينهاى ايشان كه محل دلهاى ايشان است وكردانيدى
ايشانرا معدنها براى علم كتاب تو درودهاى تو بر ايشان باد اصل من قال ذلك طهره الله من
الادناس في الدنيا ومن الذنوب وابدله بشعر لا يعصى وخلق الله بكل شعرة من جسده ملكا يسبح
له الى ان تقوم الساعة وان تسبيحة من تسبيحهم تعدل بالف تسبيحة من تسبيح اهل الارض شرح
من قال ذلك تكرار سابق است بسبب فاصله بسيار وان بكسر همزه وتشديد نون است تعدل بصيغه مضارع غايبه مجهول
باب ضرب است يعنى هر كه گفت آن دعا را پاكيزه ميكند او را الله از چركينها در دنيا واز گناهان وعوض
ميدهد او را موئى كه گناه نميكند ومى آفريند الله تعالى بعدد هر موئى كه در بدن او است فرشته را كه تسبيح ميكند
براى او تا آنكه برپا شود ساعت قيامت وبدرستى كه يك تسبيح از جمله تسبيح آن فرشتگان برابر كرده
ميشود بهزار تسبيح از جمله تسبيح اهل زمين باب صد وپنجاه وششم باب الابط شرح ابط بكسر همزه وسكون وكسر باء
يكنقطه و طاء بينقطه است يعنى اين باب در بيان بغل است در اين باب هفت حديث است اول اصل عن السكوني
عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يطولن احدكم شعر ابطه فان الشيطان يتخذه
مخبأ يستتر به شرح مثل اين در بيان گذشت در حديث دهم باب اللحية والشارب كه باب صد وپنجم است
دوم اصل عن ابى الحسن قال قال ابو عبد الله عليه السلام نتف الابط يضعف المنكبين وكان ابو عبد الله
عليه السلام يطلى ابطه شرح يضعف بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال است المنكب بفتح ميم وسكون
نون وكسر كاف و باء يكنقطه دوش بمعنى فصل مشترك ميان بازو وشانه يطلى از باب ضرب است روايت است
از ابو الحسن گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه كندن موى بيخ بغل ناتوان ميكند دو دوش را وبود امام جعفر صادق عليه السلام
كه نوره ميماليد بيخ بغل خود را سوم اصل عن حفص بن البختري ان ابا عبد الله عليه السلام كان يطلي ابطه بالنورة
في الحمام شرح روايت از حفص بن بختري بفتح باء يكنقطه وسكون خاء با نقطه وفتح تاء دو نقطه در بالا وكسر راء

بينقطه وتشديد ياء است يعنى امام جعفر صادق عليه السلام بود كه ميماليد بيخ بغل خود را بنوره در حمام چهارم اصل عن سعدان
قال كنت مع ابى بصير في الحمام فرايت ابا عبد الله عليه السلام يطلي ابطه فاخبرت بذلك ابا بصير فقال له
جعلت فداك ايما افضل نتف الابط او حلقه فقال يا ابا محمد ان نتف الابط يوهي او يضعف احلقه
شرح يوهى ويضعف بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال است واو از شك راوى است احلقه بصيغه امر باب ضرب است
يعنى روايت است از سعدان بفتح سين بينقطه وسكون عين بينقطه گفت كه بودم با ابو بصير در حمام پس ديدم امام جعفر صادق
عليه السلام را كه نوره ميماليد بيخ بغل خود را پس خبر دادم با آن ابو بصير را پس گفت امام را كه قربانت شوم كدام فاضلتر است
كندن موى بيخ بغل يا تراشيدن آن پس امام گفت كه اى ابو محمد بدرستى كه كندن موى بيخ بغل واهى ميكند يا گفت كه ضعيف ميكند
بتراش آنرا پنجم اصل عن عبد الله بن ابى يعفور قال كنا بالمدينة فلاحاني زرارة في نتف الابط وحلقه
فقلت حلقه افضل وقال زرارة نتفه افضل فاستاذنا على ابى عبد الله عليه السلام فاذن لنا وهو في الحمام
يطلي قد اطلى ابطيه فقلت لزرارة يكفيك قال لا لعله فعل هذا لما لا يجوز لى ان افعله فقال فيم انتم
فقلت لاحاني زرارة في نتف الابط وحلقه فقلت حلقه افضل وقال نتفه افضل فقال اصبت السنة
واخطاها زرارة حلقه افضل من نتفه وطليه افضل من حلقه ثم قال لنا اطليا فقلنا فعلنا منذ
ثلث فقال اعيدا فان الاطلاء طهور شرح اين با اندك تغييرى گذشت در كتاب الحج در حديث ششم
باب ما يجب لعقد الاحرام كه باب هفتاد وهفتم است لاحانى با حاء بينقطه والف و نون وقايه بصيغه ماضى غايب معلوم باب
مفاعله است الملاحاة نزاع كردن يطلى بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است قد اطلى بتشديد طاء جمله حاليه است
ابطيه مفعول يطلى است يكفيك بتقدير استفهام است ومقصود اين است كه چون طلى افضل از حلق ونتف باشد
حلق افضل از نتف خواهد بود واين مبنى بر اين است كه زراره ترجيح ميداده نتف را بنابر خيال اينكه افضل اعمال
مشكلتر آنها است چنانچه در بعض روايات واقع شده ونتف مشكلتر از حلق وطلى است لا يجوز بصيغه نفى مضارع
غايب معلوم باب تفعيل است وضمير مستتر راجع بما است وضمير افعله راجع بطلى است اصبت السنة وخطاها زراره مبنى
بر اين است كه عبد الله خصوص اين را از امام شنيده بوده وحكم او از روى علم بوده وزراره استنباط كرده وحكم او از روى ظن بوده
وآن جايز نيست يعنى روايت است از عبد الله بن ابى يعفور گفت كه بوديم در مدينه پس نزاع كرد مرا زراره در كندن موى
بيخ بغل وتراشيدن آن پس گفتم كه تراشيدن آن فاضلتر است وگفت زراره كه كندن آن فاضلتر است پس طلب رخصت دخول
كرديم بر امام جعفر صادق عليه السلام پس رخصت داد براى ما در حالى كه او در حمام بود ونوره ميماليد در حالى كه بتحقيق نوره بر خود
ماليده بود در بيخ بغل خود پس گفتم زراره را كه آيا اين كافى ميشود ترا گفت كه نه شايد كه امام كرده باشد اين را براى
عذرى كه جايز نكند آن عذر براى من اينكه بعمل آرم آن عمل را پس امام گفت كه در چه گفتگوييد شما پس گفتم كه نزاع
كرد مرا زراره در كندن موى بيخ بغل وتراشيدن آن پس گفتم كه تراشيدن آن فاضلتر است وزراره گفت كه كندن

ان فاضلتر است پس امام گفت که دریافتی سنت پیغمبر را و دریافت آنرا از اراده بر شنیدن آن فاضلتر است اگر کندن
آنکه و نوره مالیدن آن فاضلتر است از شنیدن آن بعد از ان گفت ما را که نوره بمالید بر خود پس گفتیم که کردیم پیشی از این بسه
شبانه روز پس امام گفت که اعاده کنید چه بدرستیکه نوره بر خود مالیدن پاکیزه کننده است ششم اصل عن یونس
ابن یعقوب ان اباعبدالله علیه السلم کان یدخل الحمام فیطلی ابطه وحده اذا احتاج الی ذلک وحده شرح
روایتست از یونس بن یعقوب اینکه امام جعفر صادق علیه السلم بود که داخل میشد در حمام را پس نوره میمالید بنغل خود را
بتنهائی آن چون محتاج میشد بنوره مالیدن آن بتنهائی آن هفتم اصل عن یونس بن یعقوب قال بلغنی
ان اباعبدالله علیه السلم ربما دخل الحمام متعمدا لیطلی ابطه وحده شرح روایتست از یونس بن یعقوب گفت که رسید
بمن اینکه امام جعفر صادق علیه السلم بسا که داخل شد حمام را دانسته نوره میمالید بنغل خود را بتنهائی آن باب
چهل و هفتم اصل باب الخضاب بعد النورة شرح این باب بیان حنا مالیدن بر بدن بعد از شستن نوره است
در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الحسین بن موسی قال کان ابی موسی بن جعفر علیهما السلم اذا اراد دخول
الحمام امر ان یوقد علیه ثلثا فکان لا یمکنه دخوله حتی یدخله السودان فیلقون له اللبود فاذا
دخله فمرة قاعد ومرة قائم فخرج یوما من الحمام فاستقبله رجل من آل الزبیر یقال له کنید و بیده
اثر حناء فقال ما هذا الاثر بیدک شرح یوقد بواو و قاف و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غائب مجهول
باب افعال است ثلثا عبارتست از سه ساعت روز که بعد از گرم کردن حمام در شب چنانچه متعارفست یا سه شب و میتواند بود
که عبارت از سه شبانه روز یا سه شب باشد السودان بضم سین و سکون واو و دال بی‌نقطه جمع اسود غلامان و کنیزان سیاه اند در
فیلقون برای بیان است و میتواند بود که برای تعقیب باشد بنابر آنکه حتی حرف ابتدا برای حکایت حال ماضیه
و بعد جمله مرفوع باشد مثل مرض فلان حتی لا یرجونه یلقون بصیغه معلوم معتل اللام باب افعال است لبود بضم
لام و تخفیف باء مضمومه و سکون واو و دال بی‌نقطه جمع لبد بکسر لام و سکون باء یکنقطه و لبده بکسر لام
و فتح با است مرة هر دو جا منصوب و ظرف زمان است قاعد مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو و همچنان است
قائم و مقصود اینست که بسیار زود بیرون می آمد از حمام چنانچه گاهی اندکی می‌نشست و گاهی اصلا نمی‌نشست کنید بضم کاف
و تخفیف نون مفتوحه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه است یعنی روایتست از حسین بن موسی
گفت که بود پدرم موسی بن جعفر علیهما السلم که چون اراده میکرد دخول حمام خانه را امر میکرد باینکه آتش افروخته
شود برای او بر حمام در سه ساعت روز پس بود که از گرمی زمین حمام ممکن نبود او را دخول داخل شدن حمام
تا آنکه داخل شوند حمام را سیاهان بیان این آنکه می انداختند برای او نمدها را پس چون داخل میشد حمام را پس گاهی
در باری نشسته میبود و در باری ایستاده میبود تا بیرون آمدن پس بیرون آمد در روزی از حمام پس برابر آمد او را
او را مردی از اولاد زبیر از عوام که گفته میشد او را کنید بر جائی که بر دست امام بود اثر حنائی پس گفت از روی

نزرزنی گفته

نزرزش گفت که چیست این اثر که بر دستتست اصل فقال اثر حناء ویلک یا کنید حدثنی ابی و کان اعلم
اهل زمانه عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من دخل الحمام فاطلی ثم اتبعه بالحناء من قرنه
الی قدمه کان امانا له من الجنون و الجذام و البرص و الاکلة الی مثله من النورة شرح ویلک منادای مضاف است
بحذف حرف ندا القرن بفتح قاف و سکون راء بی‌نقطه بلند تر اجزای چیزها و شاخ و مراد اینجا سر دوش است باعتبار
آنکه دو دوش در آدمی برآمده است مانند دو شاخ در حیوان و استعمال قرن در سر دوش باعتبار دیگر گذشت در کتاب
الجنائز در حدیث چهارم باب غسل المیت که باب هیجدهم است الاکلة بکسر همزه و سکون کاف و بفتح همزه و کسر کاف
دردی در عضو که باعث ریخته شدن آن شود بی جذام یعنی پس امام گفت که اثر حناست ای مرگ ناگهان توای کنید
خبر داد مرا پدرم و بود داناتر اهل زمان خود از پدر خود از جد خود که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که داخل
شد حمام را پس نوره بر خود مالید بعد از آن تابع کرد آن را بحنا از سر دوش او تا قدمش شد امن برای او از دیوانگی
و خوره و لکه پیسی و خارش بدن تا مثل آن از نوره مالیدن دوم اصل عن الحکم بن عتیبة قال رایت اباجعفر
علیه السلم و قد اخذ الحناء و جعله علی اظافیره فقال یا حکم ما تقول فی هذا فقلت ما عسیت ان اقول فیه
و انت تفعله و ان عندنا یفعله الشبان فقال یا حکم ان الاظافیر اذا اصابتها النورة غیرتها
حتی تشبه اظافیر الموتی فغیرها بالحناء شرح ما در اول برای استفهام حقیقی است و در دوم برای استفهام
عسیت بصیغه متکلم است شبان بضم شین بانقطه و تشدید باء یکنقطه جمع شابست یعنی روایتست از حکم
ابن عتیبه گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم را بر حالی که بتحقیق گرفت حنا را و گذاشت آن را بر ناخنهای خود
پس گفت که ای حکم چه میگویی در این پس گفتم که چه میشاید که گویم در آن و حال آنکه میکنی تو آن را و بدرستیکه در شهر
ما میکنند آن را جوانان پس امام گفت که ای حکم بدرستیکه ناخنها چون برخورد آنها را نوره تغییر میدهد رنگ آنها را
آنها را تا آنکه مانند میشود بناخنهای مردگان پس تغییر ده رنگ آنها را بحنا سوم اصل عن بعض اصحابنا
رفعه قال من اطلی فتدلک بالحناء من قرنه الی قدمه نفی عنه الفقر شرح روایتست از بعض یاران ما
نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از اوست گفت که هر که نوره بر خود مالید پس بر خود مالید بحنا از سر دوش
او تا قدمش بر طرف کرده خواهد شد از او نیازمندی چهارم اصل عن احمد بن عبدوس بن ابراهیم
قال رایت اباجعفر علیه السلم و قد خرج من الحمام و هو من قرنه الی قدمه مثل الوردة من الحناء شرح
روایتست از احمد بن عبدوس بن ابراهیم گفت که دیدم امام محمد تقی علیه السلم بر حالی که بتحقیق بیرون آمد از حمام
و او از سر دوش تا قدم او مثل گل بود بسبب حنا پنجم اصل عن الحسین بن موسی قال کان ابو الحسن علیه السلم
مع رجل عند قبر رسول الله صلی الله علیه و آله فنظر الیه و قد اخذ الحناء من یدیه فقال بعض اهل المدینة
اما ترون الی هذا کیف اخذ الحناء من یدیه فالتفت الیه فقال فیه ما تخبره ثم التفت الی فقال ان فی

اخذ الحناء بعد فراغه من اطلاء النورة من قرنه الى قدمه امن من الادواء الثلثة الجنون والجذام
والبرص **شرح** فنظر بنون وظاء بانقطه وراء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع
برجل است و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد و الیه نایب فاعل باشد و بنابر اول البعض منصوب و بتقدیر
لبعض است یا لام از قلم کاتبان افتاده و بنابر دوم بعض مرفوع و فاعل قال است و بهر تقدیر ضمیر الیه
راجع بامام است اخذ بهمزه و خاء بانقطه و ذال بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحناء مرفوع و فاعل است
من برای تبعیض است و متعلق باخذ است و مفعول اخذ محذوف است بتقدیر موضعه و مراد اینست که حنا جا گرفته
بود و ظاهر از جمله دو دست او و بر این قیاس است دو نظیرش تجزه هر دو جا بجاء بانقطه و باء یکنقطه
و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر بمعنی تعلمه است و مراد اینست که ظاهر کس را می‌بینی و میدانی
و باطنش را نمیدانی اطلاء بتشدید طاء مکسوره مصدر باب افتعال است **یعنی** روایت است از حسین بن موسی گفت که بودم با
امام موسی کاظم علیه السلام با مردی نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله پس آمد و نظر کرد بسوی امام بر حالی که بتحقیق جای
خود را گرفته بود حنا از دو دست امام راوی گفت که پس آمد و گفت بعض اهل مدینه را که آیا نگاه نمیکنید
بسوی این مرد که چه گونه جا گرفته حنا از دو دست او پس امام التفات کرد بسوی آن مرد و گفت که در آن است
چیزی که تو میدانی و چیزی که نمیدانی آن را بعد از آن امام التفات کرد بسوی من پس گفت که بدرستی که شأن این است
که هر جا گرفت حناء بعد از فارغ شدن او از رجوع مالیدن نوره از سر دوش او تا پای او ایمن شد از
سه آفت جنون و جذام و برص **باب چهل و هشتم اصل باب الطیب شرح** طیب بکسر طاء بی‌نقطه و سکون
باء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه است **یعنی** این باب بیان خوشبوئیست در این باب هجده حدیث **اول**
اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطیب من اخلاق الانبیاء **شرح**
روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی الحسن امام رضا علیه السلام گفت که بکار بردن خوشبوئی از جمله عادتهای
پیغمبران است **دوم اصل** عن ابی اسامة عن ابی عبد الله علیه السلام قال العطر من سنن المرسلین **شرح** عطر بکسر
عین بی‌نقطه و سکون طاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بمعنی طیب است **یعنی** روایت است از ابو اسامه زید شحام از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که خوشبوئی از جمله آداب رسولان است **سوم اصل** عن علی بن رئاب قال کنت عند ابی عبد الله
علیه السلام و انا مع ابی بصیر فسمعت ابا عبد الله علیه السلام و هو یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الریح الطیبة
تشد القلب و تزید فی الجماع **شرح** طیبه بفتح طاء و تشدید یاء دو نقطه در پایین است تشد بتاء دو نقطه
و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است **یعنی** روایت است از علی بن رئاب بکسر راء بی‌نقطه
و تخفیف همزه گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و من با ابو بصیر بودم پس شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
بر حالی که او میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که بوی خوش استوار میکند دل را و زیاده میکند در قوت

بسم الله الرحمن الرحیم

در قوت جماع **چهارم اصل** عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن علیه السلام قال لا ینبغی للرجل ان یدع الطیب فی کل
یوم فان لم یقدر علیه فیوم و یوم لا فان لم یقدر ففی کل جمعة و لا یدع **شرح** یوم و یوم لا بیان شد در شرح
حدیث اول باب الحمام که باب چهل و سوم است **یعنی** روایت است از معمر از امام رضا علیه السلام گفت که سزاوار نیست برای مرد
اینکه واگذارد خوشبوئی را در هر روز پس اگر توانا نشود بر آن پس روزی آری و روزی نه پس اگر توانا نشود پس
در هر روز آدینه یا در هر هفته و وامگذار **پنجم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام
الطیب فی الشارب من اخلاق النبیین علیهم السلام و کرامة للکاتبین **شرح** الکرامة بفتح کاف و تخفیف راء بی‌نقطه
مصدر باب حسن کرامی بودن و مراد اینجا باعث آن است **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که خوشبوئی در شارب از جمله عادتهای پیغمبران است علیهم السلام و تعظیم دو فرشته کاتب
اعمال است **ششم اصل** عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله الطیب یشد القلب
شرح این ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب **هفتم اصل** علی بن ابرهیم رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من تطیب اول النهار لم یزل عقله معه الی اللیل و قال قال ابو عبد الله علیه السلام صلوة متطیب افضل من سبعین
صلوة بغیر طیب **شرح** صلوة مضاف است متطیب بصیغه اسم فاعل باب تفعل است **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم
بر حالی که بالا برد سند حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خوشبو شد در اول روز پیوسته عقل او با او است
تا شب و راوی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نماز کسی که خوشبوئی بکار برده باشد فاضلتر است از هفتاد نماز
که بی خوشبوئی باشد **هشتم اصل** عن العباس بن موسی قال سمعت ابی یقول العطر من سنن المرسلین
شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **نهم اصل** عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ثلث اعطیهن الانبیاء صلی الله علیهم العطر و الازواج و السواک **شرح** نزدیک باین گذشت در
کتاب النکاح در حدیث سوم این باب اول اعطیهن بعین بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال
صفت ثلث است یا خبر مبتدا است الانبیاء مرفوع و فاعل است و مراد اینست که هر یک صاحب شرع تعلیم کرده
انها را بامت خود **یعنی** روایت است از طلحة بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه خصلت که دادند انها را به پیغمبران
صلی الله علیهم خوشبوئی و زنان و مسواک است **دهم اصل** عن السکن الخزاز قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول حق علی کل محتلم فی کل جمعة اخذ شاربه و اظفاره و مس شیء من الطیب و کان رسول الله صلی الله علیه و آله مسلم
اذا کان یوم الجمعة و لم یکن عنده طیب دعی ببعض خمر نسائه فبلها بالماء ثم وضعها علی وجهه **شرح**
سکن بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف کاف مفتوحه است خزاز بفتح خاء بانقطه و تشدید راء بی‌نقطه و بانقطه و زای
بانقطه میتواند بود و اول بمعنی مهره فروش است و دوم بمعنی خز فروش است محتلم بحاء بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل
باب افتعال عبارت است از بالغ و در بعض نسخ مسلم بسین بی‌نقطه از باب افعال است یوم منصوب و مرفوع میتواند بود

خمر بضم خاء با نقطه و ضم میم و راء بی نقطه جمع خمار بکسر خاء است تا نیث ضمیر فبلها اشارت است بآنکه از هر کدام
روباکی از جمله روپاکهای او را میکرفته تا خاطر دیکران آزرده نشود **یعنی** روایت است از سکونی خزاز که گفت شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت که لازم است بر هر بالغی در هر روز جمعه یا در هر هفته کرفتن شارب و ناخنهای
خود و بکار بردن چیزی از خوشبوئی و بود رسول الله صلی الله علیه واله که چون میبود در روز جمعه و نمیبود نزد او خوشبوئی
میطلبید بعض روپاکهای زنان خود را پس تر میکرد آنها را با آب بعد از ان میکذاشت آنها را بر روی خود **یازدهم**
اصل عن الحسن بن علی عن ابی الحسن علیه السلم قال کان یعرف موضع سجود ابی عبد الله علیه السلم بطیب الحیر
شرح روایت است از حسن بن علی از امام علی نقی یا امام رضا علیهما السلم کفت که بود که شناخته میشد جای سجده امام
جعفر صادق علیه السلم بخوشبو بخوشتر بوی ایجاد **دوازدهم اصل** عن یاسر عن ابی الحسن علیه السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله قال لی حبیبی جبرئیل تطیب یوما و یوما لا و یوم الجمعة لا بد منه و لا متراد له **شرح** تطیب
بصیغه امر باب تفعل است یوم الجمعة منصوب است ضمیر منه وله راجع بطیب است متر که بفتح میم و سکون تاء دو نقطه در بالا
و فتح راء بی نقطه بصیغه اسم مکان باب نصر است و عبارتست از راه ترک **یعنی** روایت است از یاسر از امام رضا علیه السلم کفت
که کفت رسول الله صلی الله علیه واله که کفت مرا دوست من جبرئیل که خوشبو کن خود را در روزی و در روزی نه و در
روز جمعه بایست چاره از خوشبوئی و نیست راه ترکی برای خوشبوئی در روز جمعه **سیزدهم اصل** عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لیتطیب احدکم یوم الجمعة و لو من قارورة امراته
شرح القاروره بقاف و الف و ضم راء بی نقطه اول شیشه که عطر دان است **یعنی** روایت است از سکونی از
امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه واله که باید خوشبو کند خود را هر یکی از شما در روز جمعه
هر چند که از عطردان زنش باشد **چهاردهم اصل** عن یعقوب بن یزید رفعه عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قال عثمان بن مظعون لرسول الله صلی الله علیه واله قد اردت ان ادع الطیب و اشیاء ذکرها فقال رسول
الله صلی الله علیه واله لا تدع الطیب فان الملئکة تستنشق ریح الطیب من المومن فلا تدع الطیب
فی کل جمعة **شرح** روایت است از یعقوب بن یزید بالا برد سند حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که
کفت عثمان بن مظعون بفتح میم و سکون ظاء با نقطه و ضم عین بی نقطه رسول الله صلی الله علیه واله که اراده کردم که واکذارم
خوشبوئی را و چیزهای را که عثمان یاد کرد آنها را پس کفت رسول الله صلی الله علیه واله که وا مکذار خوشبوئی را چه بدرستی که
فرشتکان بو میکنند بوی خوشبوئی را از مومن پس وا مکذار خوشبوئی را در هر روز جمعه **پانزدهم اصل** عن
ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال الطیب من اخلاق الانبیاء و کرامة للکاتبین **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب **شانزدهم اصل** عن زکریا المومن رفعه قال ما انفقت
فی الطیب فلیس بسرف **شرح** زکریا بن محمد ابو عبد الله المومن راوی امام جعفر صادق علیه السلم و امام موسی کاظم

علیهما

علیهما السلم است انفقت بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر است السرف بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه مصدر باب علم
اسراف **یعنی** روایت است از زکریا مومن نسبت داده بامامی که روایت از او است کفت که هر چه خرج کردی
در خوشبوئی پس نیست اسراف **هفدهم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال رسول الله صلی الله علیه واله
طیب النساء ما ظهر لونه و خفی ریحه و طیب الرجال ما ظهر ریحه و خفی لونه **شرح** روایت است از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه واله که بهتر خوشبوئی زنان چیزیست که آشکارا باشد
رنک آن و پوشیده باشد بوی آن تا غیر شوهران که معانقه ایشان میکنند نشنوند و بهتر خوشبوئی مردان
چیزیست که آشکار باشد بوی آن و پوشیده باشد رنک آن **هجدهم اصل** عن اسحق الطویل العطار
عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه واله ینفق فی الطیب اکثر مما ینفق فی الطعام **شرح**
روایت است از اسحق طویل عطار از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که بود رسول الله صلی الله علیه واله که خرج میکرد در
خوشبوئی بیشتر از آنچه خرج میکرد در طعام خوراک **باب چهل و نهم اصل باب کراهة رد الطیب**
شرح این باب بیان نا خوش شمردن پس کردانیدن خوشبوئی است در این باب چهار حدیث است **اول اصل**
عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الرجل یرد الطیب قال لا ینبغی له ان یرد
الکرامة **شرح** روایت است از سماعة بن مهران از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که پرسیدم امام را از مرد
که بر میکرداند خوشبوئی را کفت که سزاوار نمیشود برای او اینکه بر کرداند تعظیم را **دوم اصل**
عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتی امیر المومنین علیه السلم بدهن و قد کان ادهن فادهن
فادهن فقال انا لا نرد الطیب **شرح** اتی بصیغه مجهول باب ضرب است باء در بدهن برای تعدیه است
و مراد بدهن غالیه است که مذکور میشود در باب پنجاه و سوم ادهن بر وزن و جا بتشدید دال بی نقطه مفتوح
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است **یعنی** روایت است از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت که داده شد امیر المومنین علیه السلم روغن خوشبو در حالی که بتحقیق بود که روغن خوشبو بر خود مالیده بود
پس روغن بر خود مالید پس کفت که بدرستی که ما بر نمیکردانیم خوشبوئی را **سوم اصل** عن الحسن بن الجهم
قال دخلت علی ابی الحسن علیه السلم فاخرج الی مخزنة فیها مسک و قال خذ من هذا فاخذت منه
شیئا فتمسحت به فقال اصلح و اجعل فی لبتک منه قال فاخذت منه قلیلا فجعلته فی لبتی
فقال لی اصلح فاخذت منه ایضا فمکث فی یدی شیء صالح فقال لی اجعل فی لبتک ففعلت
ثم قال قال امیر المومنین علیه السلم لا یابی الکرامة الا الحمار قال قلت ما معنی ذلک قال الطیب و الوسادة
و عد اشیاء **شرح** قریب بمعنی می آید در حدیث چهارم باب المسک که باب پنجاهم و دوم است الی بتشدید یاء
مفتوحه است المخزنة بفتح میم و سکون خاء با نقطه و فتح زای با نقطه و نون صندوقچه چوبین که برای

نگاه داشتن چیز عزیزی است و آن در صندوق بزرگی گذاشته میشود و نیا یعنی چیزی اندک است و تحت بصیغه ماضی متکلم
متکلم معلوم باب تفعل است اصلح دو جا بصاد بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه امر باب افعال است الاصلاح بر داشتن
قدری که صالح باشد یا نمیغ که معقد به باشد لبتک بفتح لام و تشدید باء یک نقطه مفتوحه و کسر تاء دو نقطه است
اللبة بالای سینه و گودی پایین گردن قال امیر المومنین تا آخر اشارتست بآنچه گذشت در کتاب العشره در حدیث
اول از باب اکرام الکریم که باب نهم است الوساده بفتح واو و تخفیف سین بی نقطه و الفود ال بی نقطه نهالی که
در مجلس اندازند میشود برای نشستن کلغزری **یعنی** روایتست از حسن بن جهم گفت که داخل شدم بر امام رضا علیه السلام پس
بیرون آورد سوی من صندوقچه را که دران بود مشکی و گفت که بگیر ازین مشک پس گرفتم ازان اندکی را پس بر خود
مالیدم بآن پس گفت که قدری صالح بردار و بگذار در بالای سینه تو ازان راوی گفت که پس گرفتم ازان اندکی را پس
گذاشتم آنرا در بالای سینه خود پس امام گفت مرا که قدری صالح بردار پس گرفتم ازان دگر بار پس ماند در دست من
چیزی معتد به پس امام گفت مرا که بگذار در بالای سینه تو پس کردم بعد ازان امام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام
که وا نمیزنند تعظیم را مگر خری راوی گفت که گفتم که چیست معنی آن تعظیم امام گفت که خوشبوئی و نهالی و امام
شمرد چیزهائی را از اقسام تعظیم **چهارم اصل** عن عیسی بن عبد الله عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله
علیه ان النبی صلی الله علیه و اله کان لا یرد الطیب والحلو **شرح** روایتست از عیسی بن عبد الله از پدرش از
جدش از علی صلوات الله علیه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که وا نمیزد خوشبوئی را و شیرینی را **باب ...**
اصل باب انواع الطیب شرح این باب بیان اقسام خوشبوئیست درین باب یک حدیث است **اصل** عن عبد الغفار
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الطیب المسک والعنبر والزعفران والعود **شرح** روایتست از
عبد الغفار گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که عمده خوشبوئی مشک و عنبر و زعفران و عود است
باب ... اصل باب انواع الطیب شرح این باب بیان اول بهم رسیدن خوشبوی در زمین است درین باب
چهار حدیث است **اول اصل** عن موسی بن بکر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما اهبط ادم علیه السلام من الجنة
علی الصفا وحواء علی المروه و قد کانت امتشطت بطیب من طیب الجنة علی الصفا وحواء فلما صارت
فی الارض قالت ما ارجو من المشط وانا مسخوط علی فحلت عقیصتها فانتشر من مشطتها التی کانت
امتشطت بها فی الجنة فطارت به الریح فالقت اکثره بالهند فلذلک صار العطر بالهند **شرح**
اهبط بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است واو در و قد حالیه است فلما صارت فی الارض تکرار
مضمون سابق است یا جواب لمای اول است بنابر مذهب ابن مالک که میگوید که فاء در جواب لما میآید مثل فلما
نجاهم الی البر فمنهم مقتصد گذشت در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب نود و سوم که باب عنوان
مقدم بر باب الاطفال است که سالت ابا عبد الله علیه السلام عن جنة ادم علیه السلام فقال جنة من جنان الدنیا تطلع

فیها الشمس

اصل ٤

فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان الاخره ما خرج منها ابدا و گذشت در کتاب الحج در حدیث سوم باب اول اینکه
آدم در وقت هبوط از جنت و توجه سوی مکه مرور بهند کرده و آدم در صفا و حوا در مروه واقع شده
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آخر این باب پس الف لام الارض برای عهد خارجیست العقیصه بفتح عین بی نقطه و کسر
قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه گیسوی بافته **شرح** روایتست از موسی بن بکر از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چون فرود آورده شد ادم علیه السلام از بهشت بر صفا و حوا بر مروه بر حالی که بتحقیق بود که
شانه کرده بود گیسوی خود را بخوشبوئی از جمله خوشبوئی بهشت پس وقتی که شد دران زمین با خود گفت که چه امید دارم
از شانه و من غضب کرده شده بر منم پس گشود گیسوی بافته خود را پس خوشبوئی پراکنده شد از شانه کردن او که بود
گیسوهای خود را بآن در بهشت پس پرانید آن خوشبوئی را باد پس انداخت اکثر آنرا در هند **دوم اصل**
عن احمد بن ابی عبد الله عن علی بن حسان مثله قال وفی حدیث آخر فحلت عقیصتها فارسل الله علی ما
کان فیها من ذلک الطیب ریحا فهبت فی المشرق والمغرب فاصل الطیب من ذلک **شرح** روایتست
از احمد بن ابو عبد الله از علی بن حسان مثل حدیث سابق احمد گفت که و در حدیثی دیگر آمده است که پس حوا گشود گیسوی
بافته خود را پس فرستاد الله تعالی بر آنچه بود دران گیسو ازان خوشبوئی بادی را پس وزید در مشرق و مغرب
پس اصل خوشبوئی ازانست **سوم اصل** عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن اصل الطیب من
ای شیء هو فقال ای شیء یقول الناس قلت یزعمون ان ادم هبط من الجنة وعلی راسه اکلیل فقال
قد کان والله اشغل من ان یکون علی راسه اکلیل ثم قال ان حواء امتشطت فی الجنة بطیب من
طیب الجنة قبل ان یواقعها الخطیئة فلما هبطت الی الارض حلت عقیصتها فارسل الله تعالی
علی ما کان فیها ریحا ذهبت به فی المشرق والمغرب فاصل الطیب من ذلک **شرح** روایتست از
مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از اصل خوشبوئی که از کدام چیز است پس امام گفت که
کدام چیز میگویند آنرا مردمان گفتم که دعوی میکنند که آدم فرود آمد از بهشت و بر سر او بود تاجی مرصع
پس امام گفت که بتحقیق آدم بود والله مشغولتر بدرد دل خود از اینکه باشد بر سر او تاج مرصع بعد ازان
امام گفت که بدرستی که حوا گیسوی خود را شانه کرد در بهشت بخوشبوئی بهشت پیش از آنکه واقع شود
بر او خطا پس وقتی که فرود آمد سوی آن زمین گشود گیسوی بافته خود را پس فرستاد الله تعالی بر آنچه
بود دران گیسو بادی که برد آنرا در جانب مشرق و جانب مغرب پس اصل خوشبوئی ازانست **چهارم اصل**
عن ابن هیثم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تعالی لما اهبط آدم صلی الله علیه طفق یخصف من
ورق الجنة فطار عنه لباسه الذی کان علیه من حلل الجنة فالتقط ورقة یستر بها عورته
فلما هبط عبقت ریحها بتلک الورقة بالهند بالنبت فصار الطیب فی الارض من سبب تلک الورقة

معنی

یواقعها

تا آخر ضربات آن رشته
و عامه ضمیر و را ببسط ص

التی عبقت بها ارایح الجنة فی هناك الطیب بالهند **شرح** جمله لما اهبطا بصیغه معلوم باب افعال است و مراد
با هباط اینجا امر بهبوط است طفق بطا بنقطه و فا و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم از افعال مقاربه است
و جواب لما است و ضمیر مستتر راجع بآدم است یخصف بخا با نقطه و صاد بی نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است الخصف بفتح خا و سکون صاد گذاشتن چیزی بر موضع عیب برای پوشانیدن آن من اسم است
بمعنی بعض و مفعول یخصف است با حرف جر برای تبعیض است و مفعول محذوفست بتقدیر ورقه الورق بفتح واو
و فتح را بی نقطه جمع ورقه برگها فا در فطار برای تعقیب نیست بلکه برای بیان و تعلیل است الحلل بضم حا بی نقطه و فتح
لام اول جمع حله بضم حا و تشدید لام لباسهای بدن که نفیس است فالتقط عطف بر طفق است و فا برای تعقیب است
زیرا که التقاط بعد از اراده خصف و تحریک دست است و رقه سیتر بها عورته اشارتست بتفسیر آیه سوره
اعراف و طه و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة با اینکه ساتر عورت هر کدام یک برگ بوده از جمله برگهای
بهشت هبط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است عبقت بعین بی نقطه و با یک نقطه و قاف بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب علم است العبق بفتح عین بی نقطه و با یک نقطه ~~و قاف بصیغه ماضی~~ و فتح با پیوسته شدن بوی خوش
حصر مفهوم از تقدیم ظرف در من هناك منافات ندارد با حصر مفهوم از آنچه گذشت در حدیث اول این باب
زیرا که هر دو حصر اضافی است **یعنی** روایتست از ابراهیم بن ابی البلاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بدرستی که الله تعالی وقتی که امر فرمود بفرود آمدن از بهشت گرد آدم را صلی الله علیه و آله شروع کرد که بچسباند
بعض برگهای بهشت را بجای این آنکه بریده بود ازار و لباس او که بود برا او از جمله حلها لباسهای عالیقدر بهشت
پس برچید برگی را که بپوشاند بآن عورت خود را پس وقتی که فرود آمد پیوسته شد بوی آن یک برگ بگیاه پس گردید
خشبوئی در زمین بسبب آن یک برگ که پیوسته شده بود بآن بوی بهشت پس از اینجاست خوشبوئی در هند
اصل لان الورقة هبت علیها ریح الجنوب فادت رایحتها الی المغرب لانها احتملت رایحة الورقة
فی الجو فلما رکدت الریح بالهند عبق باشجارهم و نبتهم فکان اول بهیمة رتعت من ذلك
الورق ظبی المسك فمن هناك صار المسك فی سرة الظبی لانه جری رایحة النبت فی جسده
و فی دمه حتی اجتمعت فی سرة الظبی **شرح** هبت بتشدید با یک نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است
الجنوب بفتح جیم و تخفیف نون مضمومه و سکون واو و با یک نقطه بادی که از جانب دست راست کسی آید که رو بمشرق
اعتدال دارد مانند کعبه چه اگر از نقطه وسط حقیقی کعبه خطی بنقطه مشرق اعتدال رود از در کعبه میگذرد
که نزدیک رکن حجر اسود است و گذشت در کتاب الحج در حدیث سوم باب اول اینکه آدم در وقت هبوط
از جنت و توجه بسوی مکه مرور او بهند بوده و مشهور آنست که در سراندیب از جمله بلاد هند بوده و شاید که
سراندیب طرف هند و در جانب جنوب سایر بلاد هند باشد پس جنوب باد جنوب وزد از آنجا بسایر بلاد هند و سا

معرب

انجام

مغرب بفتح میم و سکون غین با نقطه و کسر را بی نقطه و با یک نقطه عبارتست از موضعی که چون از هند بآنجا روند هند ناپیدا شود
و شاید که مدخول الی خارج باشد از حکم ما قبل الجو بفتح جیم و تشدید واو هوائی که در میان زمین و آسمان است ضمیر
مستتر در عبق راجع بجو است **یعنی** زیرا که آن یک برگ و زیدن باد جنوب پس رسانید بهم جا بوی از آنجا جائی که
زمین هند ناپیدا میشود آنجا زیرا که باد جنوب برد بهشت بوی آن یک برگ را در هوای میان زمین و آسمان پس وقتی که
ساکن شد باد در هند پس پیوسته شد آن هوا بدرختهای اهل هند و گیاه ایشان پس بود اول ستوری که چرید از آن
برگها آهوی مشک پس از اینجا گردید مشک در ناف آن آهو زیرا که شان اینست که روان شد بوی آن گیاه در بدن
آن و در خون آن تا آنکه فراهم آمد آن بو در ناف آن آهو **باب نهم دوم اصل باب المسك شرح**
این باب بیان مشک است در بیان زینت حدیث **اول اصل** عن الوشا قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول کانت لعلی بن
الحسین صلوات الله علیهما اشبدانة رصاص معلقة فیها مسك فاذا اراد ان یخرج ولبس ثیابه تناولها
واخرج منها فتمسح به **شرح** وشا بیان شد در شرح حدیث پنجم باب دوم اشبدانه بکسر همزه و سکون شین
با نقطه و کسر با یک نقطه و دال بی نقطه و الف و نون و تا وحدت معرب مشکدان است و در بعضی نسخ میان با و دال
یا دو نقطه در پایین ساکنه است رصاص بفتح را بی نقطه و تخفیف صاد بی نقطه اول قدر مشترک میان سرب
و قلعی است و مضاف الیه است **یعنی** روایتست از حسن بن علی وشا که گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت
که بود برای علی بن الحسین صلوات الله علیهما مشکدانی از سرب و قلعی آویخته در دیوار خانه در آن بود مشکی پس
چون اراده میکرد که بیرون رود و میپوشید جامهای خود را میگرفت آن مشکدان را و بیرون می آورد از آن پس
بر خود میمالید مشک را **دوم اصل** عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان
یتطیب بالمسك حتی یری وبیصه فی مفارقه **شرح** یری بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع مرفوع است
تقدیرا الوبیص بفتح واو و کسر با یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه مصدر باب ضرب بمعنی درخشیدن
برق و مراد اینجا اثر چیزیست که بر المفارق بفتح میم و فا و الف و کسر را بی نقطه و قاف جمع مفرق بکسر میم
و سکون فا و فتح را شانها که الک جدا کردن موها از یکدیگر است **یعنی** روایتست از ابو البختری از امام جعفر صادق
علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود که خشبو میکرد خود را تا آنکه دیده میشد اثر مشک در شانهای او
سوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت لرسول الله صلی الله علیه و آله
ممسکة اذا هو توضا اخذها بیده و هی رطبة فکان اذا خرج عرفوا انه رسول الله برائحته
شرح الممسکة بفتح میم اول و فتح سین و بضم میم و ضم سین مشکدان **یعنی** روایتست از عبد الله بن سنان از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بود برای رسول الله صلی الله علیه و آله مشکدانی که چون او وضو میساخت میگرفت
آن را بدست خود بر حالی که آن دست تر بود پس که چون از خانه بیرون می آمد با آن مشکدان میشناختند

که او رسول الله است بسبب بوی او بیحاجت نگاه بروی او **چهارم اصل** عن الحسن بن الجهم قال خرج الی
ابو الحسن علیه السلم مخرزة فیها مسك من عتیدة آبنوس فیها بیوت کلها مما تتخذها النساء **شرح**
مخرزة بکار با نقطه و زاء با نقطه و نون بیان شد در شرح حدیث سوم باب جمل و نهم که باب کراهة رد الطیب
من مراتع بعض است العتیدة بفتح عین بی نقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال
بی نقطه بوی دان و آن صندوقچه ایست که چند خانه دارد برای جا فرا داشتن انواع طیب آبنوس بهمزه و فتح
و فتح باء یک نقطه و تخفیف نون مضمومه و سکون واو و سین بی نقطه مضاف الیه است و آن چوبیست سیاه
که در هندوستان میباشد کلها بمعنی کل ما فیها است ما تتخذها النساء عبارتست از انواع طیب زنان **یعنی** روایتست
از حسن بن جهم که گفت که بیرون آورد بسوی من امام رضا علیه السلم صندوقچه را که در آن مشک بود از جمله بوی دان آبنوس
در آن بود چند خانه که جمیع آنچه در آنها بود از جمله طیبی بود که بکار میبرند آنرا زنان **پنجم اصل** عن ابی بکر
ابن عبد الله الاشعری قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المسك فقال انا لنتمسح **شرح** نتمسح بفتح نون
و ضم شین با نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم و نصر است **یعنی** روایتست از ابوبکر بن
عبد الله اشعری که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مشک پس امام گفت که بدرستی که ما هر آینه بو میکنیم آنرا
ششم اصل عن عبد الله بن الفضل النوفلی قال حدثنی ابی عن ابیه عن عمه اسحق بن عبد الله عن ابیه عبد الله
ابن الحارث قال کانت لعلی بن الحسین علیهما السلم قارورة مسك فی مسجده فاذا دخل للصلوة اخذ منه
فتمسح به **شرح** روایتست از عبد الله بن فضل نوفلی که گفت که خبر داد مرا پدرم از پدرش از عمش اسحق بن عبد الله
از پدرش عبد الله بن حارث که گفت که بود برای علی بن الحسین علیهما السلم ظرف مشکی در مسجد خانه او پس چون داخل میشد
برای نماز میگرفت از آن مشک پس بر خود میمالید باین **هفتم اصل** عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن
علیه السلم قال کان یری وبیص المسك فی مفرق رسول الله صلی الله علیه و اله **شرح** این ظاهر است از شرح
حدیث دوم این باب **هشتم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن المسك فی الدهن
ایصلح قال انی لاصنعه فی الدهن ولا باس وروی انه لا باس بصنع المسك فی الطعام **شرح**
الصنع بضم و فتح صاد بی نقطه و سکون نون و عین بی نقطه مصدر باب منع کردن چیزی از روی تدبیر **یعنی** روایتست
از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم او را از مشک در روغن آیا خوب میشود
گفت که بدرستی که من هر آینه میکنم آنرا در روغن و نیست پروائی و روایت کرده شده اینکه نشان اینست که نیست پروائی
بکردن مشک در این طعام **باب نهصد و سوم و سی از الغالیة** **شرح** الغالیة بغین بی نقطه و الف و کسر لام
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین روغنی که مشک در آن کنند و گاهی در آن عنبر و کافور نیز داخل میکنند و گذشت در شرح
حدیث دوم باب جمل و نهم که دهن عبارت از غالیه است و گذشت در کتاب الحج در حدیث پنجم باب ما یجوز للمحرم

بعد اغتساله من الدهن

بعد اغتساله من الطیب تا آخر که باب هفتاد و نهم است که و انه یدهن بالدهن ما لم یکن غالیة او دهنا فیه مسك
او عنبر و در شرح آن بیان شد که منسوخ بود که او از مشک را و رایحه **یعنی** این باب بیان غالیه است در این باب
پنج حدیث است **اول اصل** عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلم انی اعامل التجارة انصبها للناس
کراهة ان یروا بی خصاصة فاتخذ الغالیة فقال یا اسحق ان القلیل من الغالیة یجزی وکثیرها سواء
من اخذ من الغالیة قلیلا دائما اجزاه ذلك قال اسحق وانا اشتری منها فی السنة بعشرة دراهم فاکتفی
بها و ریحها ثابت طول الدهر **شرح** یروا بصیغه بضم یاء مضارعه و فتح راء بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر
غایب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب افعال بمعنی یظنوا است متوارد بود که بفتح یاء و فتح راء بصیغه معلوم
باب منع بهمان معنی باشد یجزی بجیم و راء بی نقطه و یاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یا با زاء با نقطه و همزه
از باب افعال است و بر هر تقدیر مراد و در و کثیرها بمعنی مع است و کثیر منصوب است سواء بفتح سین و الف ممدوده
منصوب و حال ضمیر مستتر در یجزی است **یعنی** روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی
که من معامله میکنم با بازرگانان پس خود را میآرایم برای مردمان برای ناخوش داشتن اینکه گمان کنند بمن درویشی
و نیاز مندی را پس فرا میگیرم غالیه را پس امام گفت که ای اسحق بدرستی که اندکی از غالیه روان میشود با بسیارش
برابر هر که فرا گرفت از غالیه اندکی را همیشه کفایت کرد او را آن اندک گفت اسحق که و من میخرم از غالیه در
هر سال بده درهم پس اکتفا میکنم بآن و بوی آن پایدار است در امتداد زمان زندگی **دوم اصل** عن معمر بن خلاد
قال امرنی ابو الحسن الرضا علیه السلم فعملت له دهنا فیه مسك و عنبر فامرنی ان اکتب فی قرطاس آیة الکرسی
وام الکتاب والمعوذتین وقوارع من القرآن واجعله بین الغلاف والقارورة ففعلت ثم اتیته
فتغلف به وانا انظر الیه **شرح** ام الکتاب عبارتست از سوره فاتحه موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة
در حدیث دوم باب قراءة القرآن که باب بیست و یکم است معوذتین بتشدید واو مکسوره است القوارع بفتح قاف
و تخفیف واو و کسر راء بی نقطه و عین بی نقطه جمع قارعه آیاتی که دفع میکنند شر شیاطین انس و جن را مثل آیت
سخره از سوره اعراف موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول از بیست و دوم که باب ما یفصل به بین المحق
والمبطل فی امر الامامة است و در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و یکم باب فضل القرآن که باب نخستین است
و عطف در و قوارع از عطف عام بر خاص است غلاف بکسر غین با نقطه و تخفیف لام است قارورة عبارتست از آبگینه
غالیه دان آبگینه بهمزه و الف از باب مفاعله است تغلف بغین با نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است
التغلف در غلاف در آمدن و مراد اینجا مالیدن روغن بسیار بر خود است چنانچه گویا که آن روغن غلاف
بدن شده ابن اثیر در نهایه گفته که فی حدیث عائشة کنت اغلف لحیة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالغالیة
ای الطخها به والاکثر یقال غلف بها لحیته غلفا غلفها تغلیفا والغالیة ضرب مرکب من الطیب **یعنی** روایتست

بسم الله الرحمن الرحیم

از معمر بن خلاد گفت که امر کرد مرا ابو الحسن امام رضا علیه السلم پس ختیم برای او روغنی که در ان مشک و عنبر بود پس امر کرد
مرا باینکه نویسم از برای او در کاغذی آیة الکرسی و سورهٔ فاتحه را و سورهٔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را
و چند آیت دفع کننده شیطان از جمله قرآن و گذارم آن کاغذ را در میان غلاف و شیشه غالیه پس کردم بعد از آن
دادم او را پس بسیار بر خود مالید با آن بر جائی که من نگاه میکردم سوی او سوم اصل عن محمد بن جعفر بن محمد
قال خرج علی بن الحسین علیهما السلم لیلة وعلیه جبة خز وکساء خز قد غلف لحیته بالغالیة فقالوا فی هذه
الساعة فی هذه الهیئة فقال انی ارید ان اخطب الحور العین الی الله عز وجل فی هذه اللیلة شرح
قریب باین می آید در حدیث آخر این باب یعنی روایتست از محمد بن جعفر بن محمد گفت که بیرون آمد علی بن الحسین علیهما السلم
در شبی برای نماز در مسجد رسول الله صلی الله علیه واله و بر او بود جبهٔ خز و رداء خز بر جائی که بتحقیق بسیار مالیده بود لحیه خود را
بغالیه پس یاران گفتند که آیا در این ساعت در این هیئت میباشی پس امام گفت که بدرستی که من اراده دارم که
خواستگاری کنم حور عین را سوی الله عز وجل در این شب چهارم اصل عن محمد بن الولید الکرمانی قال قلت
لابی جعفر علیه السلم ما تقول فی المسک فقال ان ابی امر فعمل له مسک فی بان بسبعمائة درهم فکتب الیه الفضل الثانی م
ابن سهل یخبره ان الناس یعیبون ذلک فکتب علیه السلم الیه یا فضل اما علمت ان یوسف کان یلبس الدیباج
مزردا بالذهب ویجلس علی کراسی الذهب فلم ینقص ذلک من حکمته شیا قال ثم امر فعملت له غالیة
باربعة آلاف درهم شرح البان بباء یکنقطه والف و تخفیف نون روغن دانه که حاصل درختیست و آن روغن
خوشبو میباشد فضل بن سهل وزیر و سپهسالار مامون بوده و او را ذو الریاستین میگفته اند یخبره بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است یعیبون بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضربست مناسب این تمثیل بیوسف بن یعقوب علیهما السلم گذشت در باب حدیث پنجم باب لبس الحریر والدیباج
که باب یازدهمست و بیان و حاصل آنچه که اختلاط با فراعنه برای تقیه و حفظ دماء و اموال صالحان گاهی واجب میشود
و در ان صورت گاهی ارتکاب بعضی آنچه حرام باشد بضرورت موافق حکمت میشود مثل آنچه یوسف علیه السلم کرده
چه جای آنچه مباح یا مکروه باشد و امام علیه السلم باین اشارت کرده که گفته فلم ینقص ذلک من حکمته شیا مزرر را
بزای با نقطه و دو راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است کراسی بفتح کاف و تشدید یاء است ضمیر مستتر در قال
راجع بابی جعفر ثانی علیه السلم است و ضمیر مستتر در امر راجع بامام رضا علیه السلم است فعملت بصیغه غایبه مجهول و متکلم معلوم
میتواند بود یعنی روایتست از محمد بن ولید کرمانی گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلم را که چه میگوئی در مشک پس گفت که
بدرستی که پدرم امر کرد پس ساخته شد برای او مشکی در روغن بان بهفتصد درهم پس نوشت سوی او فضل بن سهل خبر میداد
او را که مردمان عیب میکنند آن عمل را پس نوشت امام علیه السلم سوی فضل که ای فضل آیا ندانستی که یوسف علیه السلم بود که میپوشید
دیبا را مزین بطلا و مینشست بر کرسیهای طلا پس ناقص نکرد آن عمل از جمله مصلحت اندیشی

یوسف چیزرا

یوسف چیز را امام محمد تقی علیه السلم گفت که بعد از آن امام رضا علیه السلم امر کرد تا ساخته شد برای او غالیه بچهار هزار درهم
پنجم اصل عن الحسین بن یزید عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان علی بن الحسین علیه السلم استقبله مولی له
فی لیلة باردة وعلیه جبة خز ومطرف خز وعمامة خز وهو متغلف بالغالیة فقال له جعلت فداک فی مثل
هذه الساعة علی هذه الهیئة الی این قال فقال الی مسجد جدی رسول الله صلی الله علیه واله اخطب الحور الی
الله عز وجل شرح مطرف بیان شد در شرح حدیث اول باب الخز که باب نهم است یعنی روایتست از حسین بن یزید از
بعض یاران ایشان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که علی بن الحسین علیهما السلم پیش آمد او را خادمی از او در شب سرد و بر امام بود جبه خزی
و ردای خزی و عمامه خزی و او بسیار بر خود مالیده بود غالیه را پس گفت امام را که قربانت شوم در مثل این ساعت بر این
ساختگی سوی کجا میروی راوی گفت که پس امام گفت که سوی مسجد جدم رسول الله صلی الله علیه واله خواستگاری میکنم حور عین را
سوی الله عز وجل باب بیست و چهارم اصل باب الخلوق شرح خلوق بفتح خاء با نقطه و تخفیف لام مضمومه
و سکون واو و قاف نوعیست از خوشبوئی که زعفران دارد یعنی این باب بیان خلوق است در این باب شش حدیثست
اول اصل عن زرارة قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن الخلوق آخذ منه قال لا باس ولکن لا احب ان تدوم
علیه شرح آخذ بهمزه و الف بصیغه متکلم معلوم باب نصر بتقدیر استفهام است تدوم بدال بی نقطه بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از خلوق که آیا فرا گیرم
از آن گفت که نیست پروائی ولیکن دوست نمیدارم که مستمر باشی بر آن دوم اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا باس ان تمس الخلوق فی الحمام او تمسح به یدیک من الشقاق تداوی به ولا
احب ادمانه وقال لا باس ان یتخلق الرجل ولکن لا یبیت متخلقا شرح الشقاق بضم شین با نقطه و تخفیف
قاف اول و دوم ترکیدن پشت دست و مانند آن یتخلق بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است یعنی روایتست
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروائی اینکه مالی خلوق را در حمام یا مالی بآن دو دست خود را
از شقاق علاج کنی با آن خلوق و دوست نمیدارم مداومت خلوق را و امام گفت که نیست پروائی باینکه خلوق
بخود مالد مرد و لیکن شب بروز نمی آورد خلوق مالیده سوم اصل عن عبد الله بن سنان قال لا باس ان
تمس الخلوق فی الحمام او تمسح به یدک تداوی به ولا احب ادمانه شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق
چهارم اصل عن محمد بن الفیض قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول انه لیعجبنی الخلوق شرح روایتست
از محمد بن فیض گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که شان اینست که بدرستی خوش می آید مرا
خلوق پنجم اصل عن ابان عن رجل قد اثبته عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا باس ان یتخلق الرجل لامراته
ولکن لا یبیت متخلقا شرح اثبته بثاء سه نقطه و باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بابان است و ضمیر بارز راجع برجل است و مراد اینست که ابان بخاطر داشت اسم

اوراوکفت ومن فراموش کردم یعنی روایتست از ابان ازمردی که بتحقیق یاد آورد اورا از امام جعفر صادق علیه السلام که کفت
که نیست پروائی اینکه خلوق بخورد مالد مرد برای بدنش ولیکن شب بروز نمی آورد خلوق مالیده ششم اصل عن رجل
عن ابی جعفر علیه السلم قال لا باس بان یتخلق الرجل ولکن لا یبیت متخلقا شرح اینها ظاهرست از شرح حدیث
سابق باب بخاه وهم اصل باب البخور شرح البخور بفتح بای یکنقطه وضم خای بانقطه وسکون
واو ورای بنقطه انچه در آتش کذارند ودود آن خوشبو باشد یعنی این باب بخورست در بیان پنج حدیث
اول اصل عن علی بن ابرهیم الجعفری عن بعض اصحابه رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم یبقی ریح العود
التی فی البدن اربعین یوما ویبقی ریح العود التی المطری لعشرین یوما شرح التی صفت ریح است
المطری بطای بنقطه ورای بنقطه والف منقلب از واو بصیغه اسم فاعل مفعول از باب تفعیل است آمیخته شده بغیر
یعنی روایتست از علی بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیارست از بعض یاران خود بالا برد سند حدیث را کفت که کفت امام
جعفر صادق علیه السلم که باقی میماند بوی عود خالص که در بدن باشد در چهل روز از شب و یکروز و باقی میماند بوی
عود مخلوط بغیر نیز که در بدن باشد در بیست روز از شب اشارتست باینکه فضیلت نماز متطیب که مذکور
شد در حدیث هفتم باب چهل و نهم که باب الطیب است در این مدت حاصل است هر چند که تجدید نشده باشد دوم
اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال ینبغی للرجل ان یدخن ثیابه اذا کان یقدر
شرح یدخن بدال بنقطه وخای بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب علم است وبنابر اول ثیابه منصوبست
وبنابر دوم مرفوع است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که سزاوارست برای مرد
که دود بخور دهد جامهای خود را چون باشد که توانا شود سوم اصل عن الحسن بن الجهم قال خرج الی ابو الحسن علیه السلم
فوجدت منه رایحة التجمیر شرح التجمیر بجیم و رای بنقطه مصدر باب تفعیل خوشبو کردن چیزی بخور یعنی
روایتست از حسن بن جهم کفت که بیرون آمد بسوی من امام رضا علیه السلم پس یافتم از او بوی بخور کردن را چهارم اصل
عن مرازم قال دخلت مع ابی الحسن علیه السلم الحمام فلما خرج الی المسلخ دعا بمجمرة فتجمر بها ثم قال جمروا
مرازما قال قلت من اراد ان یاخذ نصیبه یاخذ قال نعم شرح المجمرة بکسر میم وسکون جیم وفتح میم دوم ورای
بنقطه عود سوز جمروا بصیغه امر باب تفعیل است یعنی روایتست از مرازم بضم میم ورای بنقطه وکسر زای
بانقطه کفت که داخل شدم با امام موسی کاظم علیه السلم بسوی حمام پس چون بیرون آمد بسوی جامه کن طلب کرد عود سوزی را
پس خوشبو شد با آن بعد از آن کفت که خوشبو کنید مرازم را مرازم کفت که کفتم که کسی که خواهد که فرا کیرد حصه
خود را از عود تا در خانه خود تجمیر کند آیا فرا کیرد امام کفت که آری پنجم اصل عن احمد بن ابی خلف
مولی ابی الحسن علیه السلم وکان اشتراه واباه وامه واخاه واعتقهم واستکتب احمد وجعله قهرمانه
قال کان نساء ابی الحسن علیه السلم اذا تبخرن اخذن نواة من نوی الصیحانی ممسوحة من التمر منقاة

التمر والقشارة

التمر والقشارة فالقینها علی النار قبل البخور فاذا دخنت النواة ادنی دخان رمین النواة
وتبخرن من بعد وکن یقلن هو اعبق واطیب للبخور وکن یامرن بذلک شرح استکتب بتای دو نقطه
در بالا و بای یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال است وضمیر مستتر راجع باامام است الاستکتاب داد طفل بمکتب
برای اینکه خواننده ونویسنده شود احمد منصوب ومفعول به است القهرمان بفتح قاف وسکون ها وفتح رای بنقطه سرکار
زراعت و مانند آن الصیحانی بفتح صاد بنقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وحای بی نقطه والف و نون وتشدید یای
قسمی از خرمای مدینه است ممسوحة بسین بنقطه وحای بنقطه منصوب وصفت دیگر نواة است من متعلق بممسوحة است
منقاة بنون وقاف والف منصوب وصفت دیگر نواة است ومضاف است الی القشارة بضم قاف وتخفیف شین بانقطه
ورای بنقطه انچه ریخته شود در وقت تراشیده بوست از چیزی مانند در و ومعنی فی است بعد مبنی بر ضم است
اعبق بعین بی نقطه وبای یکنقطه بصیغه افعل التفضیل باب علم بیان شد در شرح حدیث چهارم باب بخاه وهم
که باب اصل الطیب است لام در للبخور تعدیه است یعنی روایتست از احمد بن ابی خلف غلام امام موسی کاظم
علیه السلم وبود که خریده بود احمد را و پدرش و مادرش را و برادرش سبب آزاد کردن را آزاد کرده بود ایشان را
و خواننده ونویسنده کرده بود احمد را و کردانیده بود او را سرکار خود کفت احمد که بودند زنان امام موسی
کاظم علیه السلم که چون بخور میکردند برای خود میکرفتند استخوانی را از استخوانهای خرمای صیحانی که پاک کرده شده
بود از خرما پاکیزه کرده شده خرما و بوست بود پس می انداختند او را بر آتش پیش از بخور پس چون دود میکرد
آن استخوان خرما کمتر دودی می انداختند آن استخوان خرما را و بخور میکردند برای خود بعد از آن وبودند که میکفتند
که آن عمل پیوسته کننده تر و خوشبو کننده تر است بخور را و بودند که امر میکردند دیگران را بآن باب بخاه
وششم اصل باب الادهان شرح ادهان بکسر همزه وتشدید دال بنقطه مکسوره مصدر باب افتعال است یعنی این باب
بیان روغن بر خود مالیدن است در این باب هفت حدیثست اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله الدهن یلین البشرة ویزید فی الدماغ ویسهل فی
مجاری الماء ویذهب بالقشف ویسفر اللون شرح الدهن بفتح دال بنقطه وسکون ها مصدر باب نصر
روغن مالیدن وبضم دال اسم مصدر و روغن یلین از باب تفعیل یا باب افعال است دماغ بکسر دال است یسهل از باب
تفعیل است یذهب از باب افعال است القشف بفتح قاف وفتح شین بانقطه وفا صلابت بوست بدن یسفر بسین بی نقطه
وفا و رای بنقطه از باب افعال است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه وآله که روغن مالیدن نرم میکند بوست بدن را و زیاد میکند در مغز سر و هموار میکند راههای
آب را در بدن و میبرد ناصافی بوست را و تابان میکند رنگ را دوم اصل عن سفیان بن السمط عن
ابی عبد الله علیه السلم قال الدهن یذهب بالبؤس شرح یذهب از باب منع است البؤس بضم سین بنقطه

وسکون همزه برص و مانند آن یعنی روایتست از سفیان بن السمط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که روغن مالیدن
میبرد برص را سوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم قال الدهن یظهر الغناء شرح یظهر بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعال است الغناء بفتح غین بانقطه و تخفیف نون و الف ممدوده و بکسر غین و الف مقصوره
مصدر باب علم بی نیازی یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که روغن مالیدن اظهار میکند
بی نیازی را مراد اینست که روغن مالیدن قسمی از تنعم است در بلادی که آن متعارفست و آن در فقرا میباشد
و اظهار بی نیازی مستحب است چنانچه گذشت در بعض احادیث باب اول چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله
علیه السلم قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه الدهن یلین البشرة و یزید فی الدماغ القوة و یسهل
مجاری الماء و یذهب بالقشف و یحسن اللون شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
پنجم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال دهن باللیل یجری فی العروق و یروی البشرة و یبیض
الوجه شرح یجری از باب افعل افعال و باب ضرب میتواند بود یروی و یبیض از باب تفعیل است یعنی روایتست
از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که روغن مالیدن شب روان میکند روان میکند روغن را در رگها و شاداب میکند
پوست بدن را و سفید میکند رو را ششم اصل عن مهزم الاسدی عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا اخذت
الدهن علی راحتک فقل اللهم انی اسالک الزین و الزینة و المحبة و اعوذ بک من الشین
و الشنان و المقت ثم جعله علی یافوخک ابدا بما بدا الله به شرح دهن اینجا بضم دال است الراحة برار
بی نقطه و الف و حاء بی نقطه کو کف دست الزین بفتح زای بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب
آرایش دادن الزینة بکسر زای بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون آرایش الشین بفتح شین بانقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب زشتی دادن الشنان بفتح شین بانقطه و تخفیف نون اول و الف و نون
دوم مصدر باب نصر برآکندگی حال المقت بفتح میم و سکون قاف و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر
دشمنی الیافوخ بیاء دو نقطه در پایین و الف و ضم فاء و سکون واو و خاء بانقطه بیخ کاسه سر گردن است مغز
سر ابدا بما بدا الله به منبر نیست که اول عضوی که در شکم مادر در فرزند بهم میرسد یافوخ است مراد اینست که
بسم الله الرحمن الرحیم بگو یعنی روایتست از مهزم اسدی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون گذاشتی
روغن را بر کف دست خود پس بگو که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو آرایش دادن را و آرایش را و دوستی را
و پناه میگیرم بتو از زشت کردن و پراکنده کردن حال بودن و دشمنی بعد از ان بگذار آن روغن را بر کاسه سر خود
ابتدا کن بانچه ابتدا کرد الله باو هفتم اصل عن بشیر الدهان عن ابی عبدالله علیه السلم قال من دهن مومنا
کتب الله له بکل شعرة نورا یوم القیمة شرح دهن بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است
روایتست از بشیر روغن فروش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که روغن مالید مومنی را نوشت الله

برای او

برای او بهر موئی نوری را در روز قیامت باب پنجاه و هفتم اصل باب کیاهة ادمان الدهن شرح
این باب بیان ناخوشی شمردن پیوسته کردن روغن مالیدن است درین باب سه حدیثست اول اصل عن ابی خدیجة
عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا یدهن الرجل کل یوم یری الرجل شعثا لا یری متزلقا کانه امراة شرح
یری هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب منع است الشعث بفتح شین بانقطه
و کسر و سکون عین و ثاء سه نقطه غبار آلود ظاهر اینست که واو در ولا یری از قلم کاتبان افتاده المتزلق بزای
بانقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب تفعل درخشنده یعنی روایتست از ابو خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که روغن بر خود نمیمالد مرد در هر روزی بیان این آنکه دیده میشود مرد غبار آلود و دیده نمیشود درخشنده چنانچه گویا
که او زنی است مراد اینست که درخشندگی مدح است برای مرد بلکه از غبار آلودگی اگر چه آن نیز بد است دوم
اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلم اخالط اهل المروة من الناس و قد اکتفی من الدهن
بالیسیر فامسح به کل یوم قال ما احب لک ذلک فقلت یوم فیوم لا فقال و ما احب لک ذلک قلت یوم
و یومین لا فقال الجمعة الی الجمعة یوم و یومین شرح المروة بضم میم و ضم راء بی نقطه و سکون واو و همزه
مصدر باب حسن مردی بمعنی رعایت آداب معاش چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این کتاب اکتفی بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع باهل است فامسح بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل بتقدیر استفهام است کل منصوب
یوم و یوم لا یعنی شد در شرح حدیث دوم باب الحمام که باب چهل و سوم است و ظاهر یومین اینجا اینست که یوم هر دو جا
مجرور و منون باشد بتقدیر یوم و اعمالش بنا بر بعض لغات الجمعة الی الجمعة یوم و یومین عبارت از اینست که در روز جمعه
روغن مالیده شود و در سه روز بعد از ان روغن مالیده نشود و در سه شنبه روغن مالیده شود و در دو روز بعد از ان
روغن مالیده نشود یا عکس یعنی از آدینه تا آدینه یکبار یوم و یومین شود پس معول الی الخارج آ و یومین بتقدیر یومین لا است
یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که معاشرت میکنم اهل مردمی را از جمله مردمان بر
حالی که بتحقیق اکتفا کرده از جمله روغن باندک آیا پس بر خود مالم بروغن در هر روز امام گفت که دوست نمیدارم برای
تو آنرا گفتم که آیا در روزی و در دو روز نه امام گفت که در روز آدینه تا روز آدینه در روزی و در دو روز نه
سوم اصل عن اسحق بن جریر قال قلت لابی عبدالله علیه السلم فی کم ادهن قال فی کل سنة مرة فقلت اذن یری الناس
بی خصاصة فلم ازل اماکسه فقال ففی کل شهر مرة و لم یزد نی علیها شرح اذن بکسر همزه و فتح ذال بانقطه و سکون
نون است یری بصیغه غایب مضارع غایب مجهول باب افعال یا معلوم باب منع است الخصاصة بفتح خاء بانقطه و دو صاد بی نقطه
نیازمندی یعنی روایتست از اسحق بن جریر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که در چند روز روغن بر خود مالم گفت که در هر
سالی یکبار پس گفتم در این هنگام گمان میکنند مردمان بمن نیازمندی را پس پیوسته مکاس و مضایقه میکردم امام را

بسم الله الرحمن الرحيم

پس امام گفت او را که پس در هر ماهی یکبار روز یاد کرد مرا بران قاعده **باب پنجاه و هشتم اصل باب الدهن البنفسج** **شرح** بنفسج بفتح باء یکنقطه و فتح نون و سکون فا و فتح سین بی‌نقطه و جیم معرب بنفشه است **یعنی** این باب در روغن بنفشه است درین باب یازده حدیث است **اول اصل** عن هشام بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام قال البنفسج سيد ادهانكم **شرح** بنفسج اینجا عبارتست از روغن بنفشه موافق آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب الارز که باب نود و یکم است **یعنی** روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که روغن بنفشه بهتر روغنهای شماست ای اهل کوفه **دوم اصل** عن صالح بن عقبة عن ابيه قال اهديت الى ابي عبد الله عليه السلام بغلة فصرعت الذي ارسلت بها معه فامته فدخلنا المدينة فاخبرنا ابا عبد الله عليه السلام بذلك فقال افلا اسعطتموه بنفسجا فاسعط بالبنفسج فبرأ ثم قال يا عقبة ان البنفسج بارد في الصيف حار في الشتاء لين على شيعتنا يابس على عدونا لو يعلم الناس ما في البنفسج قامت اوقيته بدينار **شرح** اهديت بر الف بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم یا غایبه مجهول باب افعالست و بنا بر اول بغله منصوبست و بنا بر دوم مرفوعست صرعت بصاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است الذي مفعول به است ارسلت بصیغه متکلم معلوم یا غایبه مجهول باب افعالست امته بهمزه و تشدید میم بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الام بفتح همزه و تشدید میم شکستن سر کسی بر وضعی که برده مغز سر رسد اسعطتموه بسین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر مخاطب معلوم باب افعالست الاسعاط داخل کردن دوا در بینی کسی اسعط بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بالذي است برا بباء یکنقطه و راء بی‌نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین وزن چهل درهم است موافق آنچه گذشت در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب العشر فی وضع الزکوة علی ما وضع که باب سوم است **یعنی** روایتست از صالح بن عقبه بضم عین بی‌نقطه و سکون قاف و باء یکنقطه از پدرش گفت که هدیه کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام استری پس انداخت کسی را که فرستادم او را با او پس شکسته سر کرد او را تا برده دماغ پس داخل شدیم مدینه را پس خبر دادیم امام جعفر صادق علیه السلام را این پس امام گفت که آیا پس در بینی او نکردید روغن بنفشه را پس در بینی او کرده شد روغن بنفشه پس صحیح شد بعد ازان امام گفت که ای عقبه بدرستی که روغن بنفشه سرد است در تابستان گرم است در زمستان نرم است بر شیعه ما خشک است بر دشمن ما اگر میدانستند مردمان فایده را که در روغن بنفشه است می‌ایستاد قیمت میکرد اوقیه آن بیکدینار طلا **سوم اصل** عن يونس بن يعقوب قال قال ابو عبد الله عليه السلام ما يأتينا من ناحيتكم شيء احب الينا من البنفسج **شرح** این گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب الارز که باب نود و یکم است و اتی الی من الارز و البنفسج و تتمه نیز دانسته **یعنی** روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نمی‌آید نزد ما از جانب شما اهل

کوفه

کوفه چیزی که محبوبتر باشد سوی ما از روغن بنفشه **چهارم اصل** عن اسمعيل بن ابي اسامة بياع الزطي عن ابي عبد الله عليه السلام قال مثل البنفسج في الادهان مثلنا في الناس **شرح** الزط بضم زای نقطه و تشدید طاء بی‌نقطه معرب جت بفتح جیم و تخفیف تاء دو نقطه در بالا دهقانان هند مثل بفتح جیم و میم و فتح ثاء سه نقطه است **یعنی** روایتست از اسمعیل بن ابی اسامه فروشنده غلام و کنیز جت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال روغن بنفشه در روغنها حال ماست در مردمان مراد اینست که آنکه اشرف روغنهاست **پنجم اصل** عن عبد الرحمن بن كثير عن ابي عبد الله عليه السلام قال فضل البنفسج على الادهان كفضل الاسلام على الاديان نعم الدهن البنفسج ليذهب بالداء من الراس والعينين فادهنوا به **شرح** ادهنوا بتشدید دال بی‌نقطه مفتوحه و کسر هاء بصیغه امر باب افتعالست **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن کثیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رجحان روغن بنفشه بر روغنهای دیگر مانند رجحان کیش اسلام است بر کیشهای دیگر خوب روغنی است روغن بنفشه هر آینه میبرد دردرا از سر و دو چشم پس روغن مالید خود را با آن **ششم اصل** عن عبد الرحمن ابن كثير قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فدخل عليه مهزم فقال لي ابو عبد الله عليه السلام ادع لنا الجارية تجيئنا بدهن وكحل فدعوت بها فجاءت بقارورة بنفسج وكان يوما شديد البرد فصب مهزم في راحته منها ثم قال جعلت فداك هذا بنفسج وهذا البرد الشديد فقال وما باله يا مهزم فقال ان متطببينا بالكوفة يزعمون ان البنفسج بارد فقال هو بارد في الصيف لين حار في الشتاء **شرح** روایتست از عبد الرحمن بن کثیر گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او مهزم پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که طلب کن برای ما کنیز را که آورد نزد ما روغن را و سرمه را پس طلب کردم کنیز را پس آورد شیشه روغن بنفشه را و بود روز سخت سرما پس ریخت مهزم در کف دست خود ازان روغن بعد ازان گفت که قربانت شوم این روغن بنفشه است و این سرمای سخت است پس امام گفت که چیست حال روغن بنفشه ای مهزم پس گفت که بدرستی که طبیبان ما در کوفه دعوی میکنند که روغن بنفشه سرد است پس امام گفت که آن سرد است در تابستان نرم گرم است در زمستان **هفتم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلى الله عليه وآله استعطوا بالبنفسج فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لو يعلم الناس ما في البنفسج لحسوه حسوا **شرح** استعطوا بسین بی‌نقطه و کسر عین بی‌نقطه و ضم طاء بی‌نقطه بصیغه امر باب افتعالست لحسوه بفتح حاء بی‌نقطه و فتح سین بی‌نقطه است الحسو بفتح حا و سکون سین مصدر باب نصر آشامیدن روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلى الله علیه و آله که دوا داخل بینی خود کنید بروغن بنفشه چه بدرستی که رسول الله صلى الله علیه و آله گفت که اگر میدانستند مردمان فایده را که در روغن بنفشه است هر آینه می‌آشامیدند آنرا آشامیدنی **هشتم اصل** عن محمد بن سوقة عن ابي عبد الله عليه السلام قال دهن البنفسج يرزن الدماغ **شرح** یرزن براء بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است دماغ بکسر دال است **یعنی** روایتست از محمد بن سوقه بضم سین بی‌نقطه و سکون واو و قاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که روغن بنفشه پا برجا و استوار

استعطوم

میکند مغز سر را نهم اصل عن علی بن اسباط رفعه قال دهن الحاجبین بالبنفسج یذهب بالصداع شرح
دهن بفتح دال وسکون ها است صداع بضم صاد است یعنی روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه وسکون سین بی نقطه
وبای یک نقطه وطای بی نقطه نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از اوست گفت که روغن مالیدن دو ابرو
بروغن بنفشه میبرد درد سر را دهم اصل عن خالد بن نجیح عن ابی عبدالله علیه السلام قال مثل البنفسج
فی الدهن کمثل شیعتنا فی الناس شرح روایتست از خالد بن نجیح بفتح نون وکسر جیم وسکون یای دو نقطه
در پایین وحای بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال روغن بنفشه در میان روغنهای دیگر حال شیعه ماست
در میان مردمان یازدهم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه
اکسروا حر الحمی بالبنفسج شرح اکسروا بصیغه امر باب ضرب است حر بفتح حا وتشدید راست یعنی روایتست
از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که بشکنید گرمی تب را بروغن بنفشه باب
پنجاه ونهم اصل باب الدهن الخیری شرح الخیری بکسر خای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین
وکسر رای بی نقطه وتشدید یای گل بابونه وان گلی است که برگهای آن سفیدست وبشکل دندانهاست یعنی این باب
بیان روغن گل بابونه است در این باب دو حدیثست اول اصل عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال ذکر البنفسج
فزکاه ثم قال والخیری لطیف شرح مراد به بنفسج روغن بنفشه است وهمچنین مراد بخیری روغن بابونه است
زکاه برای بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی روایتست از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت که امام یاد کرد روغن بنفشه را پس مدح کرد آنرا بعد از آن گفت که روغن بابونه لطیفست
دوم اصل عن الحسن بن الجهم قال رایت ابا عبدالله الحسن علیه السلام یدهن بالخیری فقال الحال دهن فقلت له
این انت عن البنفسج وقد روی فیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال اکره ریحه واکره ان اقول ذلک لما بلغنی فیه عن
ابی عبدالله علیه السلام فقال لا باس شرح واو در وقد حالیه است فیه نایب فاعل روی است ومقصود اینست که روایت
فضیلت بسیار در روغن بنفشه شده از امام جعفر صادق علیه السلام چنانچه گذشت در باب سابق مشار الیه ذلک مصدر
اکره در اول است لما بکسر لام وتخفیف میم است لا باس نفی باس در عدول از بنفسج است برای کسی که کراهت از بوی
آن داشته باشد زیرا که طبایع مختلفست ونظیر اینست آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث سوم باب الجبن که باب
هشتاد ونهم است وبیان شد در شرح آن وآنچه گذشت در حدیث دوم باب هشتم وبیان شد یعنی روایتست
از حسن بن جهم گفت که دیدم امام رضا علیه السلام را که روغن بر خود میمالید بروغن بابونه پس گفت مرا که روغن بر خود بمال پس
گفتم او را که کجاست تو از روغن بنفشه وحال آنکه بتحقیق روایت کرده شد در آن از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت
که کراهت دارم بوی آنرا وکراهت دارم که اظهار کنم آن کراهت را بسبب آنچه رسید بمن از امام جعفر صادق علیه السلام
پس امام گفت که نیست پروائی با آن در عدول از روغن بنفشه باب شصتم اصل باب دهن البان شرح

بان ببای یک نقطه والف وتخفیف نون درختیست که از دانه میوه آن روغنی خوشبو حاصل میشود وآن روغن را بان میگویند موافق
احادیث این باب وآنچه گذشت در حدیث چهارم باب الغالیه که باب پنجاه وسوم است یعنی این باب بیان روغن بان است در این باب
سه حدیثست اول اصل عن محمد بن الفیض قال ذکرت عند ابی عبدالله علیه السلام الادهان فذکر البنفسج وفضله
فقال نعم الدهن البنفسج ادهنوا به فان فضله علی الادهان کفضلنا علی الناس والبان دهن ذکر نعم الدهن
البان وانه لیعجبنی الخلوق شرح ذکرت بصیغه ماضی غایبه مجهول یا متکلم معلوم باب نصر است وبنابر اول الادهان مرفوع است
وبنابر دوم منصوبست ذکر در اول بصیغه ماضی معلوم است وضمیر مستتر راجع بامام است فضله بسکون ضاد بانقطه
وتشدید وفتحش میتواند بود که فا در فقال برای بیان است ادهنوا بتشدید دال بصیغه امر باب افتعال است دهن
مرفوع ومنون است ذکر در دوم بفتح ذال بانقطه وفتح کاف مرفوع است وصفت دهن است ومراد اینست که در
قوت جماع می افزاید لیعجبنی از باب افعال است خلوق بفتح خای بانقطه بیان شد در شرح عنوان باب الخلوق که باب پنجاه وچهارم است
یعنی روایتست از محمد بن فیض گفت که مذکور ساختم نزد امام جعفر صادق علیه السلام روغنها پس امام مذکور ساخت روغن بنفشه را
ورجحان آنرا بانیروئی که گفت که خوب روغنیست روغن بنفشه روغن بر خود بمالید بآن چه بدرستی که رجحان آن بر روغنهای
دیگر مانند رجحان ماست بر سایر مردمان وروغن بان روغنیست نر خوب روغنیست روغن بان بدرستی که شان اینست که
هر اینه خوش می آید مرا خلوق دوم اصل عن ابن اذینه قال شکا رجل الی ابی عبدالله علیه السلام شقاقا فی
یدیه ورجلیه فقال له خذ قطنة فاجعل فیها بانا وضعها فی سرتک فقال اسحق بن عمار جعلت فداک یجعل
البان فی قطنة ویجعلها فی سرته فقال لا اما انت یا اسحق فصب البان فی سرتک فانها کبیرة وقال ابن اذینة
لقیت الرجل بعد ذلک فاخبرنی انه فعله مرة واحدة فذهب عنه شرح شقاق بضم شین بانقطه ودو قاف است
یعنی روایتست از عمر بن اذینه گفت که شکایت کرد مردی بسوی امام جعفر صادق علیه السلام ترقیدگی را در دو دستش ودو پایش
پس امام گفت او را که فرا گیر پنبه را پس بگردان در آن روغن بان را وبگذار آنرا در ناف خود پس گفت اسحق بن عمار که
قربانت شوم آیا میگرداند روغن بان را در پنبه ومیگذارد آنرا در ناف خود پس امام گفت که اما تو ای اسحق پس بریز
روغن بان را در ناف خود زیرا که ناف تو بزرگست وگفت عمر بن اذینه که برخوردم آن مرد را بعد از آن پس خبر داد مرا
اینکه او کرد آنرا یکبار پس شقاق رفت از او سوم اصل عن محمد بن الفیض قال قال ابو عبدالله علیه السلام
نعم الدهن البان شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب شصت ویکم باب دهن الزنبق
شرح زنبق بفتح زای بانقطه وسکون نون وفتح بای یک نقطه وکاف قاف است معروف وان سه قسم است کبود
وزرد وسفید وآنچه سفیدست خوشبوترست وبرگ آن باریکترست وصاحب قاموس گفته که الزنبق کجعفر
دهن الیاسمین وورد یعنی این باب بیان روغن زنبق است در این باب دو حدیثست اول اصل عن السیاری رفعه قال
قال النبی صلی الله علیه وآله انه لیس شیء خیر للجسد من دهن الزنبق یعنی الرازقی شرح الرازقی برای بی نقطه

والف وکسر زای بانقطه و قاف و تشدید یا ر باریک و مراد اینجا زنبق سفید است یعنی روایت است از احمد بن محمد بن سیار باسناد
سند صحیح که گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که مرتری که نشان اینست که نیست چیزی از روغنها بهتر برای بدنی بدن از
روغن زنبق میخواهد زنبق باریک را که سفید است دوم اصل عن عیسی بن عبدالله عن علی بن جعفر قال کان ابو الحسن
موسی علیه السلام یستعط بالشلیثا و بالزنبق الشدید الحر خفیه قال و کان الرضا علیه السلام ایضا یستعط به
فقلت لعلی بن جعفر لم ذلک قال علی ذکرت ذلک لبعض المتطببین فذکر انه جید للجماع شرح یستعط بفتح یای تحتانی و سین بی نقطه
و عین بی نقطه و طای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است شلیثا بفتح شین با نقطه و سکون یای دو نقطه در
پایین و فتح لام و ثای سه نقطه و الف مقصوره معجونیست مرکب از اجزای بسیار و چکانیدن آن در بینی با آب شاهدانه و آب
مرزنکوش نافع است برای درد سر و درد نیم سر و غیر اینها علی بن عباس در کتاب کامل الصناعه گفته الشلیثا النافع من
الصرع و السکتة تا قول او که و یسعط منه للصداع و الشقیقة و اللقوة و الفالج و سیم الالهیه الذهبیه اخلاطه یؤخذ
مسک خالص جید درهمین لؤلؤ غیر مثقوب عشرة دراهم تا قول او که و یسعط منه بقدر الحاجة بماء الشاهسفارج
و ماء المرزجوش و در بعضی نسخ که لفظ بالشلیثا بفتح شین با نقطه و کسر لام و سکون یای دو نقطه در پایین و ثای سه نقطه و الف
مقصوره است السدید بفتح سین بی نقطه و کسر دال اول مستقیم و مراد اینجا میانه است الحر بفتح حای بی نقطه و تشدید را
بی نقطه گرمی و آن مجرور و مضاف الیه است ضمیر به راجع به زنبق است خفیه بفتح خا با نقطه و سکون فای بی نقطه و فتح فا
و سکون یای دو نقطه در پایین و ضمیر راجع با امام بصیغه تثنیه است منصوب و مفعول فیه است یا منکسر مجرور و مقدر بحرف
جر و اعمال نیست بنابر بعض لغات الخنف سوراخی در چاه که چشمه از آن بیرون آید و مراد اینجا دو سوراخ بینیست
باعتبار اینکه آب از اینها بیرون می آید ضمیر به راجع بقدر مشترک میان شلیثا و زنبق یا راجع بکل واحد است ضمیر قال در دوم
راجع بعلی و راجع بعیسی میتواند بود یعنی روایت است از عیسی بن عبدالله از علی بن جعفر که گفت که بود ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام
که دوا در بینی خود میکرد شلیثا و بروغن زنبق که گرمی آن میانه بود در دو سوراخ بینی خود علی گفت که و بود امام رضا علیه السلام
نیز که دوا در بینی خود میکرد با آن پس گفتم علی بن جعفر را که چرا است آن گفت علی که مذکور کردم از برای بعض طبیبان
پس مذکور کرد که آن خوب است برای جماع باب شصت و دوم باب دهن الجلجلان شرح جلجلان بفتح حای بی نقطه و تشدید لام است
یعنی این باب بیان روغن کنجد است درین باب دو حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام
ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان اذا اشتکی راسه استعط بدهن الجلجلان و هو السمسم شرح اشتکی
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است راسه منصوب و مفعول به است جلجلان بفتح دو جیم و سکون لام اول و السمسم بضم ح
بکسر سین بی نقطه و سکون میم اول کنجد است یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه رسول الله
صلی الله علیه و آله بود که چون دردناک میشد می یافت سر خود را دوا در بینی خود میکرد بروغن جلجلان و آن کنجد است دوم اصل
عن مسعدة بن الیسع بن قیس الباهلی عن ابی عبدالله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله کان یحب ان یستعط

بدهن السمسم

بسم الله الرحمن الرحیم

بدهن السمسم شرح مسعده بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه است الیسع بفتح یای دو نقطه
در پایین و فتح سین بی نقطه و عین بی نقطه است قیس بفتح قاف و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه و عین بی نقطه
باهلی ببای یک نقطه و الف و کسر و تخفیف ها و تخفیف لام قبیله ایست یعنی روایت است از مسعده بن الیسع بن قیس باهلی از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه و آله بود که دوست میداشت که دوا در بینی خود کند بروغن کنجد باب شصت و سوم
اصل ما الریاحین شرح این باب بیان ریحانهاست درین باب پنج حدیث است اول اصل عمن رفعه قال قال النبی صلی الله علیه و آله
اذا اتی احدکم بریحان فلیشمه و لیضعه علی عینیه فانه من الجنة و اذا اتی احدکم به فلا یرده شرح اتی هر دو جا
بصیغه مجهول باب ضرب است فلیشمه بسکون لام و تشدید میم از باب علم و نصر است یعنی روایت است از کسی که نسبت داده حدیث را
بامام که روایت از او است که گفت نبی صلی الله علیه و آله که چون داده شود یکی از شما ریحانی پس باید که بو کند آن را و باید که
گذارد آن را بر چشم خود چه بدرستی که آن از بهشت است و چون داده شود یکی از شما ریحانی پس باید که واپس نکند آن را دوم
اصل عن عبدالله بن سنان قال قال ابو عبدالله علیه السلام اذا اتی احدکم بالریحان فلیشمه و لیضعه علی عینیه
فانه من الجنة شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل محمد بن یحیی رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلام
الریحان واحد و عشرین نوعا سیدها الآس شرح الآس بهمزه و الف و سین بی نقطه درخت مورد یعنی محمد بن
یحیی بالا برد سند حدیث را که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ریحان بیست و یک قسم است بهتر اینها مورد است چهارم
اصل عن یونس بن یعقوب قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و فی یده مخضبة فیها ریحان شرح المخضبة بفتح
میم و سکون خای با نقطه و فتح ضاد با نقطه و بای یک نقطه و تای تانیث بصیغه اسم مکان برای کثرت سبزه دان
ماخوذ است از خضب بکسر یا و فتح خا و سکون ضاد بمعنی سبزه صاحب قاموس گفته که و خضب الشجر یخضب و کسمع
غنی خضوبا و خضوضبا اخضر طلعه و اسم ذلک الخضرة الخضب و گفته که الخضب الجدید من النبات مطر فیخضر یعنی روایت است
از یونس بن یعقوب که گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و در دست او بود سبزه دانی که در آن بود ریحان
پنجم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال دخلت علی ابی الحسن صاحب العسکر علیه السلام فجاء صبی من صبیانه
فناوله وردة فقبلها و وضعها علی عینیه ثم ناولنیها ثم قال یا ابا هاشم من تناول وردة او ریحانة فقبلها
و وضعها علی عینیه ثم صلی علی محمد و الائمة کتب الله له من الحسنات مثل رمل عالج و محا عنه من السیئات
مثل ذلک شرح عسکر بفتح عین بی نقطه و سکون سین بی نقطه و فتح کاف و رای بی نقطه اسم سامره است عالج بالعین بی نقطه
و الف و کسر لام و جیم ریگستانی است یعنی روایت است از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است گفت که داخل شدم بر امام علی نقی
ساکن سامره علیه السلام پس آمد کودکی از کودکان او پس داد امام را گلی پس بوسید آن را و گذاشت آن را بر دو چشم خود بعد از آن
گفت که ای ابو هاشم هر که گرفت گلی را یا ریحانی را پس بوسید آن را و گذاشت آن را بر دو چشم خود بعد از آن درود کرد بر محمد
و اوصیای او نوشت الله تعالی برای او از حسنات بعدد ریگ عالج و محو کرد از او از گناهان بعدد آن ریگ

باب بیست و چهارم اصل باب سعة المنزل شرح سعه بفتح و کسر سین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه مصدر
معتل الفاء واوی باب علم است یعنی این باب بیان گشادگی منزل است و در این باب هشت حدیث است اول اصل
عن هشام بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام قال من السعادة سعة المنزل شرح روایت است از هشام بن حکم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که از جمله رفاهیت گشادگی منزل است بقدر لایق حال دوم اصل عن معمر بن خلاد قال ان ابا الحسن
عليه السلام اشترى دارا وامر مولى له ان يتحول اليها وقال ان منزلك ضيق فقال قد احدث الدار ابي فقال
ابو الحسن عليه السلام ان كان ابوك احمق ينبغي ان تكون مثله شرح ان کان بتقدیر استفهام انکاری است یعنی روایت است
از معمر بن خلاد گفت که بدرستی که امام رضا علیه السلام خرید سرائی را و امر کرد پیروی از او را بآنکه منتقل شود سوی آن
سرای و گفت که بدرستی که منزل تو تنگ است پس آن پیر گفت که بدرستی که احداث کرد این سرا را پدرم پس گفت
امام رضا علیه السلام که آیا اگر باشد پدرت احمق سزاوار میشود اینکه باشی مثل او سوم اصل عن مطرف مولى معن
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ثلثة للمؤمن فيها راحة دار واسعة تواري عورته وسوء حاله من الناس وامرأة
صالحة تعينه على امر الدنيا والآخرة وابنة او اخت يخرجها من منزلها اما بموت او بتزويج شرح مضمون
این گذشت در کتاب النکاح در حدیث ششم باب وفق له الزوجة الصالحة که باب هشتم است مطرف بضم میم و سکون طاء
بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و فاء است معن بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه است یعنی روایت است از مطرف پیرو معن از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه چیز برای مؤمن در آنست رفاهیت اول سرای گشاده که بپوشاند بپوشاند بدی او را
و تنگدستی او را از مردمان و دوم زنی اهل صالحه که مدد کند او را در کار دنیا و کار آخرت و سوم دختری یا خواهری
که او را بیرون کند او را از منزل خود یا بمردن یا بشوهر دادن اشاره است بآنچه گذشت در کتاب النکاح
در حدیث دوم باب ما یستحب من تزويج النساء عند بلوغهن تا آخر که باب نوزدهم است که دختران رسیده مانند
میوه رسیده اند بسیار ماندن ایشان بی شوهر باعث تباه شدن ایشان است چهارم اصل
عن بشير قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول العيش السعة في المنزل والفضل في الخدم شرح خدم
بفتح خاء بانقطه و فتح دال بی‌نقطه خادم است یعنی روایت است از بشیر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام
میگفت که عمده رفاهیت گشادگی است در منزلها و رجحان است در خادمان باعتبار خوشرویی و
خوش لباسی پنجم اصل عن غير واحد ان ابا الحسن عليه السلام سئل عن فضل عيش الدنيا قال سعة المنزل
وكثرة المحبين شرح روایت است از جمعی اینکه امام موسی کاظم علیه السلام پرسیده شد از رجحان رفاهیت در دنیا که کدام است
گفت که گشادگی منزل و بسیاری دوستان که بیایند و روند ششم اصل عن علي بن ابي المغيرة عن ابي جعفر
عليه السلام قال من شقاء العيش ضيق المنزل شرح الشقاء بفتح شین بانقطه و قاف و الف ممدوده و مقصوره
سختی است یعنی روایت است از علی بن ابی المغیرة از امام محمد باقر علیه السلام گفت که از جمله سختی زندگانی تنگی منزل است

هفتم اصل

هفتم اصل عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من سعادة المرء المسلم
المسكن الواسع شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله رفاهیت
مرد مسلمان است منزل گشاده هشتم اصل و بهذا الاسناد قال شكا رجل من الانصار الى رسول الله صلى الله عليه وآله
ان الدور قد اكتنفته فقال النبي صلى الله عليه وآله ارفع صوتك ما استطعت وسل الله ان يوسع عليك شرح الدور بضم دال بی‌نقطه و واو بی‌نقطه جمع دار بمعنی سرا اکتنفته بنون و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افتعال است الاكتناف فرو گرفتن و مراد اینست که از تنگی جا گویا چنان شده که سراهای همسایگان از اطراف متصل ببدن
او شده ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است یا مفعول مطلق برای نوع است و بنا بر اول امر بسیاری تکرار دعا است
یا امر به بسیار بلند کردن آواز و مؤید اینست آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث یازدهم باب حج الانبیاء علیهم السلام که باب ... است
و این منافات ندارد با اینکه در موضعی که شنیدن دیگران نیز مطلوب باشد مثل اذان و خطبه و تلبیه آواز را بسیار
بلند باید کرد یعنی و باین سند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی از انصار سوی رسول الله
صلی الله علیه و آله اینکه سراهای همسایگان بتحقیق فرو گرفته اند او را گفت که برآر آواز خود را چندانکه وسعت قدرت
داشته باشی و طلب کن از الله تعالی که گشاد کند بر تو باب بیست و پنجم اصل باب تزويق البيوت شرح التزويق بزای بانقطه
و واو و قاف نقش کردن خانه یعنی این باب بیان نقش کردن خانه هاست در این باب چهارده حدیث است اول اصل عن
ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اتاني جبرئيل وقال يا محمد ان ربك يقرئك السلام
وينهى عن تزويق البيوت قال ابو بصير فقلت ما تزويق البيوت فقال تصاوير التماثيل شرح يقرئك
بقاف و راء بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است السلم منصوب و مفعول دوم است نیز از باب
علم است التصاوير بصاد بی‌نقطه جمع تصویر صورتها التماثيل بثاء سه نقطه جمع تمثال بکسر تا دو نقطه در بالا و سکون
میم صورتهای جانداران خواه سایه داشته باشند مثل بتان چنانچه مذکور است در آیه سوره انبیاء ما هذه التماثيل
التي انتم لها عاكفون و خواه نداشته باشند اضافه در تصاویر التماثیل از قبیل اضافه عام بخاص است مطرزی در مغرب گفته
والتمثال ما تصنعه وتصوره مشبها بخلق الله من ذوات الروح والصورة عام ويشهد بهذا ما ذكر في الاصل انه صلى الله عليه
وآله ثوب فيه تماثيل كره له فاروا اذا قطعوه ومنها فليت تماثيل وفي متفق الجوزقي ان عائشة قالت قدم رسول الله صلى الله عليه وآله
وقد سترت سهوة لي بقرام فيه تماثيل فلما راه هتكه الحديث ومن ظن ان الصورة المنهي عنها ما له شخص دون ما كان منسوجا
او منقوشا في ثوب او جدار فهذا الحديث يكذب ظنه وقوله عليه السلام لا تدخل الملائكة بيتا فيه تماثيل او تصاوير كانه
شك من الراوي واما قوله ويكره التصاوير والتماثيل فالعطف للبيان واما تماثيل الشجر فمجاز ان صح يعني روایت است
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آمد نزد من جبرئیل و گفت که ای محمد بدرستی که صاحب
کل اختیار تو میخواند تو را سلام و نهی میکند از تزویق خانه ها گفت ابو بصیر که پس گفتم که چیست معنی تزویق خانه ها پس

امام گفت که نقشهای صورتهای جانوران **دوم اصل** عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان جبرئیل اتانی فقال انا معشر الملئکة لا ندخل بیتا فیه کلب و لا تمثال جسد و لا اناء
یبال فیه **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب الصلوة فی الکعبة تا آخر که باب بیست و
هشتم است معشر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح شین با نقطه و راء بی نقطه منصوب باختصاص یا بعطف بیان است
و مراد ملائکه وارد آن برای برکت است و ایشان غیر کاتبان اعمال اند تمثال ممنون است جسد بفتح جیم و فتح سین بی نقطه
و دال بی نقطه عبارتست از تن بی روح مثل آیت سوره بقره عجلا جسدا و میتواند بود که جسد بصیغه ماضی غایب مجهول
باب تفعیل باشد التجسید و انمود احجمی و سطحی برنگی و بر این تقدیر صفت تمثال است **یعنی** روایتست از محمد بن مروان از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که جبرئیل آمد نزد من گفت که بدرستی که ما گروه فرشتگان
داخل نمیشویم خانه را که در آنست سگی و نه صورت جانوری که تن بی روح باشد و نه ظرفی که بول کرده میشود در آن **سوم**
اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان جبرئیل علیه السلم قال انا لا ندخل بیتا فیه صورة و لا کلب یعنی صورة
انسان و لا بیتا فیه تماثیل **شرح** یعنی صورت انسان کلام امام است که در میان کلام جبرئیل در آمده **یعنی** روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که جبرئیل علیه السلم گفت که بدرستی که ما داخل نمیشویم خانه را که در آن باشد صورتی
و نه سگی میخواهد صورت آدمی را و نه خانه که را که در آنست پیکرهای جانوران **چهارم اصل** عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من مثل تمثالا کلف یوم القیمة ان ینفخ فیه الروح **شرح** مثل بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا باب نصر است
کلف بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است و این از قبیل مجاز است مراد اینست که عذاب کرده میشود بر ساختن بسبب عدم
استطاعت نفخ روح در آن ینفخ بنون و فاو خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است **یعنی** روایتست
از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که ساخت صورت سایه داری را تکلیف کرده میشود در روز قیامت باینکه دمد
در آن روح را **پنجم اصل** عن المثنی عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان علیا صلوات الله علیه کره الصورة فی البیوت
شرح روایتست از مثنی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه ناخوش داشت صورت را در خانها
شاید که مراد صورت انسان باشد موافق حدیث سوم این باب **ششم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سألته عن الوسادة و البساط یکون فیه التماثیل فقال لا بأس به یکون فی البیت قلت التماثیل فقال کل
شیء یوطأ فلا بأس به **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از نهالی و فرش
خانه که میباشد در آن صورتهای جانوران پس امام گفت که نیست پروائی بان که میباشد در خانه گفتم از روی تعجب که صورتهای
جانوران است پس گفت که هر چیز که پا بر آن گذاشته میشود نیست پروائی بآن **دوم اصل** عن ابی العباس عن ابی عبد الله
علیه السلم فی قول الله عز و جل یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل فقال و الله ما هی تماثیل الرجال
و النساء و لکنها الشجر و شبهه **شرح** این ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث سوم باب الفرش که باب

بیست و هشتم است

بیست و هشتم است **هفتم اصل** عن زرارة بن اعین عن ابی جعفر علیه السلم قال لا بأس بان یکون التماثیل فی البیوت
اذا غیرت رؤسها منها و ترک ما سوی ذلک **شرح** روایتست از زرارة بن اعین از امام محمد باقر علیه السلم گفت
که نیست پروائی باینکه باشند صورتهای جانوران در خانها چون تغییر داده شود سرهای آنها از آنها و واگذاشته
شود ما سوای آنچه مذکور شد مراد تراشیدن جای گردن در صورت دیوار و مانند آنست **هشتم اصل** عن علی بن جعفر
عن ابی الحسن علیه السلم قال سألته عن الدار و الحجرة فیها التماثیل ایصلی فیها فقال لا تصل فیها و فیها شیء
یستقبلک الا ان لا تجد بدا فتقطع رؤسها و الا فلا تصل فیها **شرح** یصلی بصیغه مجهول باب تفعیل است
فتقطع بقاف و طاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع یا باب تفعیل مرفوع و خبر بمعنی امر است
و میتواند بود که منصوب بعطف بر لا تجد باشد و الا فلا تصل فیها مبالغه است در وجوب قطع رؤس اگر میسر شود
زیرا که در صورتی که چاره نباشد ترک نماز فریضه جایز نیست و ایضا این در صورتیست که پرده بر روی آن کشیدن میسر نباشد
و یحتمل نباشد بقرینه آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیست و سوم و بیست و پنجم باب الصلوة فی الکعبة تا آخر **یعنی**
روایتست از علی بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از سرا و حجره که در آنست صورتهای جانوران آیا نماز گزارده
میشود در آن پس امام گفت که نماز مگزار در آن در حالی که در آن چیزی باشد که برابر تو باشد مگر آنکه نیابی چاره را
پس میبری سرهای آنها را بتراشیدن موضع گردن مثلا و اگر نه ببری پس مگزار نماز در آن **دهم اصل** عن الحسین بن
المنذر قال قال ابو عبد الله علیه السلم ثلثة معذبون یوم القیمة رجل کذب فی رؤیاه یکلف ان یعقد بین شعیرتین
و لیس بعاقد بینهما و رجل صور تماثیل یکلف ان ینفخ فیها و لیس بنافخ **شرح** کذب از باب ضرب است یکلف
هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل استیناف بیانی سابق است و از قبیل مجاز است چنانچه بیان شد
در شرح حدیث چهارم این باب یعقد بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
یعنی روایتست از حسین بن منذر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که سه کس عذاب کرده میشوند در روز قیامت **اول**
مردی که دروغ گفت در خوابی که دیده بیان این آنکه تکلیف کرده میشود باینکه گره کند میان دو دانه جو و نیست گره
کننده در میان دو **دوم** مردی که نقش کرد صورتهای جانوران را بیان این آنکه تکلیف کرده میشود باینکه دمد روح
در آنها و نیست دمنده روح **و سوم** اینجا منقول نشده و آن گوش انداختن کسی بسخنیست که صاحبش نمیخواهد
گوش انداختن او را و عذاب آن ریختن سرب گداخته در گوش اوست بنا بر حدیث کتاب خصال ابن بابویه در باب
الثلثة **یازدهم اصل** عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم بعثنی رسول الله
صلی الله علیه و آله فی هدم القبور و کسر الصور **شرح** فی برای تعلیل است الهدم بفتح ها و سکون دال بی نقطه
مصدر باب ضرب خراب کردن بنا و این مبنی بر آنست که اهل جاهلیت قبور را خزینه میکرده اند چنانچه بعضی مخالفان
میکنند یا مبنی بر آنست که قبور را بسیار بلند میکرده اند و در صدر اسلام نهی از زیارت قبور شده اگرچه منسوخ شده

وجواز زیارت قبور گذشت در کتاب الجنائز در احادیث باب زیارة القبور که باب هشتاد و پنجم است یعنی
روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که امیر المومنین علیه السلام که فرستاد مرا رسول
الله صلی الله علیه و آله برای فرود آوردن قبرها و شکستن صورتهای جانوران دوازدهم اصل عن عمرو بن خالد عن ابی جعفر
علیه السلام قال قال جبرئیل یا رسول الله انا لا ندخل بیتا فیه صورة انسان ولا بیتا یبال فیه ولا بیتا فیه کلب
شرح این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیست و نهم باب الصلوة فی الکعبة تا آخر یعنی روایتست از عمرو بن خالد از
امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت جبرئیل که ای رسول الله بدرستی که ما داخل نمیشویم خانه را که در آنست صورت مردمی
و نه خانه را که بول کرده میشود در آن و نه خانه که در آنست سگی سیزدهم اصل عن عبد الله بن یحیی الکندی عن ابیه
وکان صاحب مطهرة امیر المومنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال جبرئیل انا لا ندخل بیتا
فیه تمثال لا یوطأ الحدیث مختصر شرح المطهرة بکسر و فتح میم و سکون طای بی نقطه و فتح هاء بی نقطه و رای بی نقطه
ظرف آبی که برای وضو ساختن و مانند آنست و ظرفی از پوست که برای آب مسافرانست یعنی روایتست از عبد الله
ابن یحیی کندی بکسر کاف و سکون نون و دال بی نقطه از پدرش و مگر بود مطهره دار امیر المومنین علیه السلام گفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله که گفت جبرئیل که بدرستی که ما داخل نمیشویم خانه را که در آنست صورت جانوری که پا بر آن گذاشته
نمیشود این حدیث مختصر است از حدیث طویل چهاردهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر
المومنین صلوات الله علیه الی المدینة فقال لا تدع صورة الا محوتها ولا قبرا الا سویته ولا کلبا الا
قتلته شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که فرستاد
مرا رسول الله صلی الله علیه و آله سوی مدینه پس گفت که وامگذار صورتی را مگر آنکه محو کنی آنرا و نه قبری را مگر آنکه برابر
زمین کنی آنرا و نه سگی را مگر آنکه بکشی آنرا شاید که این فرستادن در قبا باشد در اول هجرت از مکه سوی قبا و از
قبا سوی مدینه چنانچه مذکورست در کتاب الروضه در حدیث اسلام علی علیه السلام والله اعلم باب شصت و سیم
اصل باب تشیید البناء شرح التشیید بتای بی نقطه و دو یای دو نقطه در پایین مصدر باب تفعیل بلند کردن
بناء بکسر بای یک نقطه و تخفیف نون و الف ممدوده مصدر بمعنی اسم مفعول است از باب ضرب و عبارتست از دیوار
خانه و مانند آن یعنی این بابیست در بیان بلند ساختن بناء است در یک حدیث اول اصل عن زیاد بن
عمرو الجعفی عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل وکل ملکا بالبناء یقول لمن رفع سقفا
فوق ثمانیة اذرع این ترید یا فاسق شرح روایتست از زیاد بن عمرو جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه
و فاء از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل موکل کرد فرشته را به بنا آن فرشته
میگوید کسی را که بلند کرد سقفی را بالای هشت ذراع که کجا را اراده داری ای فاسق دوم اصل عن هشام بن الحکم
وغیره عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان سمک البیت فوق سبعة اذرع او قال ثمانیة اذرع فکان ما

سبق فوق

فوق السبع والثمان محتضرا وقال بعضهم مسکونا شرح السمک بفتح سین بی نقطه و سکون میم ارتفاع او قال اما اعتبار
تعدد راوی است یعنی تردید راوی در والثمان و مقصود اینست که فوق سبع گاهی محتضر است المحتضر بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه
و رای بی نقطه بصیغه اسم مکان یا اسم مفعول باب افتعال محل حضور جمعی که از دیده غایبند مثل جنیان و مسکونا نیز بهمین معنیست
یعنی روایتست از هشام بن الحکم و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون باشد بلندی خانه بالای هفت ذراع یا گفت
که هشت ذراع پس شد آنچه بالای هفت و هشت است محل حضور جنیان و گفت بعضی از راویان که شد مسکون سوم
اصل عن ابان بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکا الیه رجل عبث اهل الارض باهل بیته و بعیاله فقال
کم سقف بیتک فقال عشرة اذرع فقال اذرع ثمانیة اذرع ثم اکتب آیة الکرسی فیما بین الثمانیة الی
العشرة کما تدور فان کل بیت سمکه اکثر من ثمانیة اذرع فهو محتضر تحضره الجن یکون فیه مسکنه شرح
العبث بفتح عین بی نقطه و بای یک نقطه و ثای سه نقطه مصدر باب علم کار ویران بازی کردن اهل الارض عبارتست
از جنیان که در خانهای مردمان میباشند اذرع در اول بفتح همزه و ضم را جمع ذراع است اذرع در دوم بصیغه امر باب
منع است کما تدور بتای مصدر و دال بی نقطه و واو و رای بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است
و ضمیر مستتر راجع باین الکرسی است و مراد اینست که چنان بنویس که مدور نماید مانند نقش خاتم که نگینش مدور باشد یا مراد
اینست که چنان بنویسی که در چهار جانب خانه باشد یا بفتح تای فوقانی یا بتکرار بعد از تمام یا بعد هر وقف کلمات یعنی
روایتست از ابان بفتح همزه و فتح بای یک نقطه ابن عثمان از امام جعفر علیه السلام که گفت که شکایت کرد سوی امام مردی از کار بدن
جنیان زمین او با اهل بیت او و بعیال او پس امام گفت که چند ذراع است سقف خانه تو پس گفت که ده ذراع است پس امام
گفت که پیما هشت ذراع را بعد از آن بنویس آیة الکرسی را در میان هشت ذراع تا ده ذراع چنانچه دوری شود
حه بدرستی که هر خانه که ارتفاع آن بیشتر از هشت ذراع باشد پس آن محل حضورست بوسیله حاضر شدن جن
بیان اینکه میباشد در آن زیادتی مسکن جن چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی سمک
البیت اذا رفع ثمانیة اذرع کان مسکونا فاذا زاد علی ثمانیة فلیکتب علی راس الثمانیة آیة الکرسی
شرح روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در ارتفاع خانه که چون بلند کرده
شود هشت ذراع مسکون جن میباشد گاهی پس چون زیاد شود بر هشت ذراع پس باید که نوشته شود
بر سر هشت ذراع آیة الکرسی و الا البته مسکون میشود پنجم اصل عن حمزة بن حمران قال شکا
رجل الی ابی جعفر علیه السلام وقال اخرجنا الجن عن منازلنا فقال اجعلوا سقوف بیوتکم سبعة اذرع
واجعلوا الحمام فی اکناف الدار قال الرجل ففعلنا ذلک فما راینا شیئا نکرهه بعد ذلک شرح
روایتست از حمزة بن حمران بضم حاء بی نقطه که گفت که شکایت کرد مردی سوی امام محمد باقر علیه السلام و گفت که بیرون
کردند ما را جن از منزلهای ما پس امام گفت که بگردانید سقفهای خانهای شما را هفت ذراع و بگردانید کبوتران را

بسم الله الرحمن الرحیم

در اطراف سر اکفت آمد که پس کردیم آنرا این بدیم چیز را که نخواهیم انرا بعد از ان ششم اصل عن محمد بن مسلم
قال قال ابو عبد الله علیه السلم ابن بیتك سبعة اذرع فما کان بعد ذلك سکنته الشیاطین ان الشیاطین
لیست فی السماء ولا فی الارض وانما تسکن الهواء شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلم که بنا کن خانه خود را هفت ذراع چه انچه باشد بعد از ان ساکن میشود انرا شیاطین بدرستیکه
شیاطین نیستند در اسمان و نه در سطح زمین و جز این نیست که ساکن میشوند هوای خانهارا اگر جا یابند هفتم
اصل عن محمد بن اسمعیل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کان البیت فوق ثمانیة اذرع فاکتب فی اعلاه
اية الکرسی شرح روایتست از محمد بن اسمعیل از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون باشد خانه بالا می هشت
ذراع پس بنویس در بالای آن اية الکرسی را باب شصت و هفتم ا اصل باب تحجیر السطوح شرح
التحجیر بحاء بی نقطه و جیم و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل است یعنی این باب بیان حصار دار کردن بامهاست در ان
شش حدیثست اول اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه واله
ان یبات علی سطح غیر محجر شرح روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرد رسول الله
صلی الله علیه وآله از انکه شب خواب کرده شود بر بامی که بی حصار باشد دوم اصل عن سهل بن الیسع
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله من بات علی سطح غیر محجر فاصابه شیء فلا یلومن
الا نفسه شرح روایتست از سهل بن الیسع از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که هر که شب خوابید بر بامی بی حصار پس رسید اورا چیزی پس باید که سرزنش نکند البته مگر خود را سوم اصل
عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم انه کره ان یبیت الرجل علی سطح لیست علیه حجرة والرجل والمرأة فی
ذلك سواء شرح الحجرة بضم حاء بی نقطه و سکون جیم و راء بی نقطه حصار یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام فیه
جعفر صادق علیه السلم انکه او ناخوش داشت اینرا که شب خوابد مرد بر بامی که نباشد بران حصاری و مرد و زن
دران برابرند چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم انه کره البیتوتة للرجل علی سطح وحده او علی
سطح لیست علیه حجرة والرجل والمرأة فیه بمنزلة شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم انکه
امام ناخوش داشت شب خوابیدن را برای مرد بر بامی تنهائی او یا بر بامی که نباشد بران حصاری و مرد و زن
دران در یکمرتبه اند پنجم اصل عن محمد بن ابی حمزة وغیره عن ابی عبد الله علیه السلم فی السطح یبات علیه
غیر محجور قال یجزیه ان یکون مقدار ارتفاع الحائط ذراعین شرح روایتست از محمد بن ابی حمزه و غیر او
از امام جعفر صادق علیه السلم در بام که خواب کرده میشود بران بر حالی که غیر ممنوع است بحصاری که امام گفت که کافیست
خواب کننده را در اینکه دران اینکه مقدار ارتفاع آن حصار دو ذراع ششم اصل عن عیص بن القسم
قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن السطح ینام علیه بغیر حجرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه واله عن ذلك

فسالته

فسالته عن ثلثة حیطان فقال لا الا اربعة قلت کم طول الحائط قال اقصره ذراع وشبر شرح روایتست
از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از بامی که خواب کرده میشود بران بی حصاری امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه واله از ان پس پرسیدم
امام را از سه دیوار پس امام گفت که نه خوب نیست مگر چهار دیوار گفتم که چند است بلندی دیوار گفت کوتاه
تران یکذراع و یک وجبست باب شصت و هفتم اصل شرح این باب بیان احادیث متفرقه است و دراین باب نوادر شرح م
باب پانزده حدیثست اول اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال من مر العیش النقلة من دار
الی دار واکل خبز الشراء شرح نقله بضم نون و سکون قاف است که نقلت در کتاب المعیشة در حدیث
اول باب فضل نان الحنطة والطعام که باب شصت و ششم است که نان الخبز محق و در حدیث سوم که نان الخبز فقر
یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که از جمله تلخ زندگانیست
انتقال از سرای سوی سرای بسبب نداشتن سرا و خوردن نان بوسیله خریدن از بازار دوم اصل
عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم قال من کسب مالا من غیر حله سلط الله علیه البناء والماء
والطین شرح روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که کسب کرد مالی را از غیر راه حلال بودن
آن مسلط کرد الله تعالی بر او بنا نهادن را و آب و گل را مراد انست که عمارات بهرزه میکند غالبا سوم اصل
عن حسین بن عثمان قال رایت ابا الحسن موسی علیه السلم وقد بنی بمنی بناء ثم هدمه شرح روایتست از حسین بن عثمان
گفت که دیدم ابا الحسن امام موسی کاظم علیه السلم را که بتحقیق بنا نهاد در منی بنائی را برای ماندن چند روزه بعد از ان
خراب کرد آنرا در وقت رفتن تا کسی دعوی مالکیت نکند چهارم اصل عن داود الرقی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سالته عن قول الله عز وجل وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم قال تنقض الجدر
تسبیحها شرح التنقض بنون و قاف و ضاد با نقطه بصیغه مصدر باب تفعل شکسته شدن و بنا فشانده شدن
بمعنی شنوره دادن و مانند آن و بر هر تقدیر دلالت دارد بر اینکه دیوارها در تحت تسخیر و تدبیر کسی است که فاعل
بعنوان کن فیکون است پس بری از هر نقص و قبیح است و از این لازم می آید که موصوف بهر کمال و مستحق هر حمد باشد
الجدر بضم جیم و ضم دال بی نقطه و راء بی نقطه جمع جدار دیوارها و آن مجرور و مضاف الیه است یعنی روایتست
از داود رقی بفتح راء بی نقطه و تشدید قاف از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سوره
بنی اسرائیل که نیست هیچ چیزی مگر انکه تنزیه میکند با سپاس الله ولیک نمیفهمید تسبیح ایشان را امام گفت که شکسته شدن
دیوارها تسبیح انهاست پنجم اصل عن یحیی بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلم اکنسوا افنیتکم ولا تشبهوا
بالیهود شرح اکنسوا بنون و سین بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است الافنیة بفتح همزه و سکون فاء و کسر نون و تخفیف
یاء دو نقطه در پایین جمع فناء بکسر فاء و تخفیف نون و الف ممدوده فضاهای بیرون درهای سراها لا تشبهوا باثنین

بسم الله الرحمن الرحیم

بانقطه و با یکنقطه بصیغه نهی باب تفعیل است **یعنی** روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بروبید
فضاهای درهای سراهای شما را و مانند مشوید بجهودان در نارفتگی بیرون درهای سراها **ششم اصل** عن علی بن
اسباط عن عمه یعقوب بن سالم رفعه قال قال امیر المومنین علیه السلم لا تؤوا التراب خلف الباب
فانه ماوی الشیاطین **شرح** لا تؤوا بضم تا دو نقطه در بالا و سکون همزه و ضم واو عین الفعل و سکون واو
که جمع بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب مهموز الفاء معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب افعال است الایواء جا دادن
یعنی روایتست علی بن اسباط از عمش یعقوب بن سالم بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که جا مدهید
خاک را در پس درها در سراها چه بدرستی که آن مسکن شیاطین است **هفتم اصل** عن احمد بن ابی عبد الله عن ابیه
عن صفوان بن یحیی عن ابی جمیله عن حمید الصیرفی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل بناء لیس بکفاف فهو
وبال علی صاحبه یوم القیمة **شرح** الکفاف بفتح کاف و تخفیف فا اول آنچه باز دارد از طلب زر و مردمان مراد قدر
ضروریست **یعنی** روایتست از احمد بن ابو عبد الله از پدرش از صفوان بن یحیی از ابو جمیله از حمید صراف از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که هر بنائی که نیست ضروری پس آن وبالست بر صاحبش در روز قیامت **هشتم اصل** عنه عن عثمن
بعض اصحابه رفعه الی ابی جعفر علیه السلم قال کنس البیوت ینفی الفقر **شرح** روایتست از احمد از عثمن بن عیسی از بعض اصحابش
بالا برد سند حدیث را بسوی امام محمد باقر علیه السلم گفت که جاروب کردن خانها بر طرف میکند نیاز مندی را **نهم
اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه و اله ان یدخل بیتا مظلما الا بمصباح
شرح نهی بصیغه مجهول است و معلوم باب منع میتواند بود و بنا بر اول یدخل بصیغه معلوم باب نصر است و بیتا مظلما منصوبست
و بنا بر دوم یدخل بصیغه مجهول است و بیت مظلم مرفوع است موافق بعض نسخ و موید اول است حدیث ششم
باب ابنیه **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرده شد رسول الله از اینکه درون رود
خانه تاریکی را مگر بچراغ **دهم اصل** عن ابرهیم بن الخطاب رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال شکت اسافل
الحیطان الی الله عز و جل من ثقل اعالیها فاوحی الله عز و جل الیها احمل بعضک بعضا **شرح** شکت بشین
با نقطه و تخفیف کاف بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب نصر است اسافل جمع اسفل است و آن عبارتست از
نصف پایین دیوار و بر این قیاس است اعالیها احمل بحای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است بعضک
بفتح و کسر کاف میتواند بود و اول منیر تر است که هر اسفل دیواری علیحده شاید که شکایت کرده و علیحده مجاب شده
و این کلام از قبیل استعاره تمثیلیه است و شاید که مقصود بیان این باشد که مقتضای حکمت بالغه اینست که اجزای دیوار
بیوسته باشند و هر کی از آن متحمل ثقل ما فوق خود تواند شد بسبب اینکه دیگری متحمل ثقل اوست تا آنکه منتهی شود
بسطح زمین که بزرگست و تاب تحمل هر ثقلی دارد **یعنی** روایتست از ابراهیم بن خطاب نسبت داد حدیث را بسوی امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که شکایت کرد پایینهای دیوار بسوی الله عز و جل از سنگینی بالاهای آنها پس وحی کرد الله عز و جل بسوی آنها که

بیت مظلم

ازانها

از انها که بر میدارد بعضی تو بعضی دیگر را مراد اینست که هر رکنی از جمله نصف پایین دیوار اگرچه ثقل بالا را متحمل شده
لیکن ثقل او نیز دیگری متحمل شده تا رکن اول که اساس دیوار است و کار آن اسانتر است از سایر رکنها زیرا که ثقل او را
زمین با این عظمت متحمل شده **یازدهم اصل** عن عیسی بن عبد الله عن جده قال قال امیر المومنین علیه السلم قال
رسول الله صلی الله علیه و اله بیت الشیاطین من بیوتکم بیت العنکبوت **شرح** روایتست از عیسی بن عبد الله از
جدش گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که خانه شیاطین از جمله خانهای شما خانه
کارتنکست **دوازدهم اصل** عن سماعة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن اغلاق الابواب و ایکاء الاوانی و
اطفاء السراج فقال اغلق بابک فان الشیطان لا یفتح بابا و اطف السراج من الفویسقة و هی الفارة
لا تحرق بیتک و اوک الاناء و روی ان الشیطان لا یکشف مخمرا یعنی مغطی **شرح** اغلاق بغین با نقطه و قاف
مصدر باب افعال است اطفاء بطاء بی نقطه و فا و الف و همزه اصلیه مصدر باب افعالست لا یفتح بابا بصیغه مضارع غایب
معلوم باب منع است و مراد نیست که شیطان در بسته را نمیگشاید بلکه مراد اینست که شیطان در صورتی که در بسته باشد داری
از شر بر کسی نمیگشاید بوسوسه اطف بحذف همزه مبنی بر قلب الف بیاء است و تعدیه آن بمن بتضمین معنی احتراز است و هی
الفارة کلام راویست لا تحرق بحاء بی نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه نفی مضارع غایبه معلوم باب افعال مجزوم بجواب امر است
و ضمیر مستتر راجع بفویسقه است و این مبنی بر اینست که موش گاهی دنباله فتیله چراغ را میگیرد و میبرد بجانب سوراخ
خود و آن باعث سوختن میشود **یعنی** روایتست از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بند کردن درها
و بستن ظرفهای آب خوری و خاموش کردن چراغ در وقت خوابیدن پس گفت که ببند درت را چه بدرستی که شیطان
نمیگشاید دری را و خاموش کن چراغ را از فاسقک و آن موشیست تا نسوزاند خانه ترا و ببند سر ظرف آب را و در روایت
کرده شده اینکه شیطان نمایان نمیکند ظرف آب مخمر را میخواهد پوشیده شده را هر چند که بسته نشده باشد **سیزدهم
اصل** ابو علی الاشعری رفعه قال قال الرضا علیه السلم اسراج السراج قبل ان تغیب الشمس ینفی الفقر
شرح روایت کرد ابو علی اشعری بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام رضا علیه السلم که روشن کردن چراغ پیش از
غروب آفتاب بر طرف میکند نیاز مندی را **چهاردهم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان النبی
صلی الله علیه و اله اذا خرج فی الصیف من البیت خرج یوم الخمیس و اذا اراد ان یدخل فی الشتاء من
البرد دخل یوم الجمعة و روی ایضا کان دخوله و خروجه لیلة الجمعة **شرح** قریب بروایت اخیره گذشت
در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب فضل یوم الجمعة و لیلته که باب شصت و ششم است و این دو روایت منافی یکدیگر
نیست زیرا که میتواند بود که اول دخول در اواخر روز پنجشنبه باشد و اول خروج در اواخر روز جمعه باشد پس شب اول خروج
شب مقدم بر جمعه باشد و اول دخول با شب بعد از جمعه باشد و مراد بلیلة الجمعة قدر مشترک میان شب مقدم بر جمعه و شب بعد از جمعه
باشد و میتواند بود که اختلاف این دو روایت باعتبار اوایل زمان رسالت و اواخر زمان رسالت باشد خواه بعنوان

ایضا م

اکلاء بیاء و دو نقطه در پایین منقلبه از واو و الف و همزه منقلبه از یا مصدر باب افعال است م

رعایت مصلحت وقت خود والله اعلم یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
که چون بیرون می آمد در تابستان از خانه بیرون می آمد در روز پنجشنبه و چون میخواست که داخل شود در زمستان بسبب سرما
داخل میشد در روز جمعه و روایت کرده شده نیز که بود داخل شدن او و بیرون آمدن او در شب جمعه پانزدهم
اصل روی ابو هاشم الجعفری عن ابی الحسن الثالث علیه السلام قال ان الله عز و جل جعل من ارضه بقاعا تسمی
المرحومات احب ان یدعی فیها فیجیب وان الله عز و جل جعل من ارضه بقاعا تسمی المنتقمات فاذا کسب
الرجل مالا من غیر حله سلط علیه بقعة منها فانفقه فیها شرح البقاع بکسر بای یکنقطه و قاف و عین بی نقط
جمع بقعه بضم با و سکون قاف سرزمینهائی که امتیاز از دور خود دارد احب بحای بی نقط و تشدید بای یکنقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است یدعی بصیغه مضارع مجهول باب نصر است فیجیب بجیم و یای
دو نقطه در پایین و بای یکنقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوب است یعنی روایت کرد ابو هاشم که از اولاد
جعفر طیار است از امام علی نقی علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل گردانید از جمله زمین خود چند بقعه را که نامیده میشود
رحم کرده شدها مثل مساجد و دوست میدارد که دعا کرده شود در آنها پس اجابت دعا کند و بدرستی که الله عز و جل
گردانید از جمله زمین خود چند بقعه را که نامیده میشود انتقام کشندها پس چون کسب کند مرد مالی را از غیر
راه حلال بودن آن مسلط میکند بر او بقعه را از آنها پس خرج میکند آن مال را در آن بقعه بعمارت هرزه

باب شصت و نهم اصل باب کراهة ان یبیت الانسان وحده والخصال المنهی عنها لعلة مخوفة

شرح این باب بیان ناخوش شمردن آنست که در شب خوابد آدمی تنهائی خود و بیان خصلتهائی که نهی کرده شده
از آنها برای آفتی که ترسیده شده است مثل جنون درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابن القداح
عن ابیه قال نزلت علی ابی جعفر علیه السلام فقال یا میمون من یرقد معک باللیل امعک غلام قلت لا
قال فلا تنم وحدک فان اجرأ ما یکون الشیطان علی الانسان اذا کان وحده شرح یرقد بیای و رای بی نقط
و قاف و دال بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الرقود بضم را و ضم قاف خواب شب فان بکسر است
همزه و تشدید نون مفتوحه است اجرأ بجیم و رای بی نقط و همزه بصیغه افعل التفضیل است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه
یکون از افعال تامه است و اسناد جرأت از قبیل اسناد مجازی است و مراد اسناد جرأت بکاری است علی متعلق باجرأ است
اذا برای ظرفیت است و ظرف خبر آن است وحده بتقدیر راقدا وحده است و گذشت در کتاب العقل در حدیث دوازدهم
باب اول که یا هشام الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل فمن عقل عن الله اعتزل اهل الدنیا یعنی روایت است
از عبدالله بن میمون قداح از پدرش گفت که فرود آمدم بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفت که ای میمون که خواب میکند
با تو در شب آیا با تست پسری گفتم که نه امام گفت که پس بخواب تنهای تو چه بدرستی که جرأت دارتر بودن شیطان
بر آدمی در وقتی است که باشد تنها خوابیده دوم اصل محمد بن مسلم عن ابی جعفر الثانی علیه السلام قال من تخلی

باسمه

علی قبر او بالا

علی قبر او بال قائما او بال فی ماء قائما او مشی فی حذاء واحد او شرب قائما او خلا فی بیت وحده و بات علی غمر فاصابه
شیء من الشیطان لم یدعه الا ان یشاء الله واسرع ما یکون الشیطان الی الانسان وهو علی بعض هذه الحالات
شرح تخلی بخای نقطه دار بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام واوی باب تفعل است التخلی داخل بیت الخلا شدن و مراد اینجا بول کردن
یا غایط کردن است قائما مجرور صفت ماء است و مراد باب غیر روایت شرب قائما مقید است بغیر روز بقرینه آنچه گذشت
در کتاب الاشربه در بعضی احادیث باب شرب الماء من قیام تا آخر که گذشت باب چهارم است در نسخ و بات بواو است و ظاهر
او بهمزه و واو است و ما موافق ظاهر شرح حکیم الغمر بفتح غین نقطه دار و فتح میم و رای بی نقطه مصدر باب علم چرکنی دست از خوردن
گوشت و مانند آن من در من الشیطان تبعیضیه یا ابتدائیه است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است
واو در و هو حالیه است و حال قائم مقام خبر مبتدا است مثل اخطب ما یکون الامیر قائما یعنی روایت است از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که بول یا غایط کرد بر قبری یا بول کرد ایستاده یا بول کرد در آبی که ایستاده است یا رفتار کرد در یک کفش
یا آشامید ایستاده یا در خلوت نشست در خانه بتنهائی او یا خوابید بر چرکنی دست پس برخورد او را چیزی از جمله شیطان نگذارد
او را مگر در وقتی که خواهد الله تعالی و شتابنده ترین بودن شیطان سوی آدمی بر حالی است که آدمی بر بعضی این حالات است اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی سریة فاتی وادی مجنة فنادی اصحابه الا لیأخذ کل رجل منکم بید صاحبه
ولا یدخلن رجل وحده ولا یمضی رجل وحده قال فتقدم رجل وحده فانتهی الیه وقد صرع فاخبر بذلک رسول
الله صلی الله علیه و آله فاخذ بابهامه فغمزها ثم قال بسم الله اخرج خبیث انا رسول الله قال فقام شرح فاء در قال
برای بیان است پس شاید که نقلی در نقل این حدیث اقتصار یافته باشد زیرا که آنچه مذکور میشود بیان ضرر تنهائی در مظنه جن است
السریه بفتح سین بی نقط و کسر رای بی نقط و تشدید یای دو نقطه در پایین طایفه از جمله لشکر بزرگ که جدا شده باشند برای کاری
مجنه بفتح میم و فتح جیم و تشدید نون بصیغه اسم مکان برای کثرت است یعنی موضعی که جن در آن بسیار است و اینجا علم موضعی است که
در آنجا جن بسیار است و مضاف الیه است الا بفتح همزه و تخفیف لام است لیأخذ بکسر لام بصیغه امر غایب و مجزوم است یأخذ بفتح
لام مرفوع است و خبر بمعنی امر است ولا یمضی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب بمعنی نهی است فانتهی بصیغه ماضی غایب مجهول باب
انفعال است الیه نایب فاعل است واو حالیه است صرع بصاد بی نقط و رای بی نقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است خبر بصیغه
ماضی غایب مجهول باب افعال است فغمزها بغین نقطه دار و زای نقطه دار بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است خبیث بفتح خای نقطه دار و کسر
بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و ثای سه نقطه بتقدیر حرف ندا است و مبنی بر ضم است و عبارت است از شیطان جنی
یعنی چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون رفت از مدینه در طایفه از لشکر پس آمد بدره مجنه پس ندا کرد یاران خود را که
آگاه باشید باید که بگیرد هر مردی از شما دست یارش را و باید که داخل دره نشود البته مردی بتنهائی او و نرود مردی بتنهائی او
مراد آنست که نرود بی گرفتن دست یارش برای حذر از تقدم یکی بر دیگری چه مراد جنب تنها رفتن است امام گفت که پس پیش افتاد
سوی آن دره مردی بتنهائی او پس رسیده شد سوی او بر حالی که بتحقیق مصروع و افتاده بود پس خبر داده شده بان رسول الله صلی الله علیه و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

پس گرفت شست آنمرد را پس فشرد آنرا بعد از ان گفت که مدد میجویم بنام الله بیرون رو ای ناپاک مس رسول الله امر امام گفت
که پس آنمرد برخاست سوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الشیطان اشد ما یهم بالانسان
حین یکون وحده خالیا لا اری ان یرقد وحده شرح یهم بفتح یا و ضم ها بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است لا اری
بصیغه نفی مضارع متکلم معلوم باب منع استیناف بیانی سابق است یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که بدرستیکه شیطان سخت قصد آزار او با آدمی در وقتی است که آدمی میباشد بتنهائی او و بیان این آنکه صلاح نمی بینم اینرا که
آدمی شب خوابد بتنهائی او چهارم اصل عن سماعة بن مهران قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل
یبیت فی بیت وحده فقال انی اکره ذلک وان اضطر الی ذلک فلا باس ولکن یکثر ذکر الله فی
منامه ما استطاع شرح روایت از سماعة بن مهران گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که شب میخوابد
در خانه بتنهائی او پس امام گفت که بدرستیکه من هر اینه ناخوش میدارم آنرا و اگر بیچاره شود سوی آن پس نیست پروائی
ولیکن بسیار میکند ذکر الله تعالی را در خوابگاه خود چندانکه وسعت و قدرت دارد پنجم اصل عن طلحة بن زید
عن ابی عبدالله علیه السلام انه کره ان ینام فی بیت لیس علیه باب ولا ستر شرح ضمیر انه و ضمیر مستتر در کره راجع است
بامام است کره بصیغه معلوم باب علم و باب تفعیل میتواند بود ینام بنون بصیغه مضارع غایب معلوم مجهول اما معلوم باب
علم است و بنابر اول ظرف نایب فاعل است و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع بامام فاعل است یعنی روایت است
از طلحة بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش داشت اینرا که خوابیده شود در خانه که نیست در آن
دری و نه پرده ششم اصل وباسناده قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله کره ان یدخل بیتا مظلما الا
بسراج شرح قریب باین گذشت در حدیث ششم باب نوح ضمیر مستتر در یدخل راجع برسول الله است
و بسند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله ناخوش داشت اینرا که
داخل شود خانه تاریکی را مگر بچراغی هفتم اصل عن ابن القداح عن ابیه میمون عن ابی جعفر علیه السلام انه قال
لمحمد بن سلیمان این نزلت قال فی مکان کذا وکذا قال معک احد قال لا قال لا تکن وحدک تحول عنه یا میمون
فان الشیطان اجرا ما یکون علی الانسان اذا کان وحده شرح در نسخ فان بفاء است و بی فا مناسبتر
مینماید زیرا که مخاطب در این غیر مخاطب در سابق است و ما ذکر است نسخ میکنیم یعنی روایت از عبدالله بن میمون قداح
از پدرش امام محمد باقر علیه السلام اینکه امام گفت محمد بن سلیمان را که کجا فرود آمدی گفت در مکانی که چنین و چنین است
امام گفت که آیا با تست احدی گفت کسی گفت که نه امام گفت که مباش بتنهائی تو انتقال کن از آنجا ای میمون بجهه بدرستیکه
شیطان جرئت ناکتر بودن او بر آدمی در وقتی است که باشد بتنهائی او و بیان این شد در شرح حدیث اول این باب
هشتم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انه قال لا تشرب وانت قائم ولا تبل فی ماء نقیع ولا تطف
بقبر ولا تخل فی بیت وحدک ولا تمش بنعل واحد فان الشیطان اسرع ما یکون الی العبد اذا کان

علی بعض

علی بعض هذه الاحوال فکاد ان یفارقه الا ان یشاء الله عز وجل شرح النقیع بفتح نون و کسر قاف و سکون یا دو نقطه
در پایین و عین بی نقطه آب ایستاده لا تطیف بطا بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و فا بصیغه نهی معتل العین یایی باب تفعیل است
التطییف بسیار گردیدن بر دور چیزی مانند کعبه صاحب قاموس گفته طیف تطییفا و طوف اکثر التطواف و این اشارتست باینکه
در مشاهد مشرفه دعای پیش رو و پایین پا و پشت سر و بالای سر واقع میشود و آن یک گردیدن میشود و مقصود پندارم یعنی
روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه او گفت که میاشام در حالیکه تو ایستاده باشی تفصیلی که گذشت
در شرح حدیث دوم این باب و بول مکن در آب ایستاده و بسیار طواف مکن بقبری و در خلوت مباش در خانه بتنهائی تو تفصیلی
که گذشت در شرح حدیث اول این باب و رفتار مکن با یک کفش چه بدرستیکه شیطان شتابانتر بودن او سوی بنده در وقتی است
که باشد آن بنده بر بعض این حالها و امام گفت که بدرستیکه شأن اینست که نیست اینکه برخورده باشد کسی را چیزی بر این حال
پس نزدیک شده باشد اینکه مفارقت کند او را مگر در وقتی که خواهد الله عز وجل نهم اصل عن حماد عن الحلبی
عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الشیطان اشد ما یهم بالانسان اذا کان وحده فلا تبیتن وحدک ولا تسافرن
وحدک شرح این گذشت در حدیث سوم این باب و در بعض نسخ اینجا این تتمه است که فلا تبیتن وحدک ولا تسافرن
وحدک پس شب مخواب البته بتنهائی تو و سفر مکن البته بتنهائی تو دهم اصل عن ابرهیم بن عبدالحمید عن
ابی الحسن موسی علیه السلام قال ثلثة یتخوف منها الجنون التغوط بین القبور والمشی فی خف واحد والرجل
ینام وحده وهذه الاشیاء انما کرهت لهذه العلة ولیست بحرام شرح روایت از ابراهیم بن عبدالحمید
از ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام گفت که سه خصلت است که ترسیده میشود بسبب آنها دیوانگی اول غایط کردن
میان قبرها دوم رفتار در یک کفش سوم عمل مردی که میخوابد بتنهائی او و این چیزها اینست که ناخوش شمرده شده
برای این سبب و نیست اینها حرام اصل هذا اخر کتاب الزی والتجمل والمروءة ویتلوه کتاب الدواجن
والحمد لله رب العالمین شرح این از الحاقات کاتبان است یعنی این آخر کتاب زی و تجمل و مروت است و لاحق
میشود از آن کتاب الدواجن و سپاس مر الله راست که صاحب کل اختیار بر هر کس و هر چیز است قد فرغ من املاء شرح هذا الکتاب
من الصافی شرح الکافی الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه وعن والدیه وعن اسرته فی یوم الخمیس السابع
من شهر جمادی الاخر من شهور سنة ثمان وسبعین والف هجریة حامدا مصلیا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام
زما بر محمد و آلش تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد واله اجمعين **وبعد** چنين گويد فقير حقير خليل بن الغازى القزوينى مامور شد بصافى شرح كافى محمد ابى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق رازى كلينى رضى الله تعالى عنهم بزبان فارسى واز جمله شرح سى وسه پاسى وچهار كتاب كه جزو كافى است بانجام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعا وكتاب فضل القران وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب الصلوة وكتاب الزكوة وكتاب الصيام وكتاب الحج وكتاب الجهاد وكتاب المعيشة وكتاب النكاح وكتاب العقيقة وكتاب الطلاق وكتاب العتق والتدبير والكتابة وكتاب الصيد وكتاب الذبايح وكتاب الاطعمة وكتاب الاشربة وكتاب الزى والتجمل والمروة شروع نمود بعون الله تعالى بتاريخ دوشنبه يازدهم شهر جمادى الاخرة سال هزار وهفتاد وهشت هجرى در شرح كتاب بيست وسيم **اصل كتاب الدواجن شرح** الدواجن بفتح دال بينقطه وتخفيف واو والف وكسر جيم جمع داجن جانورانى كه آدمى نگاه ميدارد آنها را **يعنى** اين كتاب مشتمل بر احاديث متعلق بحيوانات درنگ كننده با آدمى است درين كتاب سيزده باب است **اول** باب ارتباط الدابة والمركوب **دوم** باب نوادر فى الدواب **سوم** باب آلات الدواب **چهارم** باب اتخاذ الابل **پنجم** باب الغنم **ششم** باب سعة المواشى **هفتم** باب الحمام **هشتم** باب ارسال الطير **نهم** باب الديك **دهم** باب الورشان **يازدهم** باب الفاختة والصلصل **دوازدهم** باب الكلاب **سيزدهم** باب التحريش بين البهايم **بابيا ولاصلب ارتباط الدابة والمركوب شرح** ارتباط براء بينقطه و باء يكنقطه و طاء بينقطه مصدر باب افتعال است دابه بدال بينقطه و تشديد باء يكنقطه عبارت از اسب است مركوب اعم از اسب و استر و خر و مانند آنهاست **يعنى** اين بابيست در بستن اسب و استر سوار شدنيها **اول اصل** عن ابن طيفور المتطبب قال سالنى ابو الحسن عليه السلم اىّ شىء تركب قلت حمارًا قال بكم ابتعته قلت بثلثة عشر دينارًا فقال انّ هذا لهو السرف ان تشترى حمارًا بثلثة عشر دينارًا وتدع برذونًا قلت يا سيدى ان مؤنة البرذون اكثر من مؤنة الحمار فقال قال فقال الذى يمون الحمار هو يمون البرذون اما علمت انه من ارتبط تعلم دابة متوقعا به امرنا ويغيظ به عدونا وهو منسوب الينا ادرّ الله رزقه وشرح صدره وبلغه امله وكان عونا على حوايجه **شرح** طيفور بفتح طاء بينقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين وضم فاء وسكون واو وراء بينقطه است متطبب بطاء بينقطه و باء يكنقطه بصيغه اسم فاعل باب تفعل مبالغه طبيب است اى بفتح همزه وتشديد ياء منصوب ومضاف است السرف بفتح سين بينقطه وفتح راء بينقطه وفاء هزه خرجى ان بفتح همزه وسكون نون مصدريه است ومصدر نائب بدل يا عطف بيان هذا است البرذون بكسر باء يكنقطه وسكون راء بينقطه وفتح ذال با نقطه وسكون واو ونون يابو مؤنة بفتح ميم وضم همزه وسكون واو ونون است يمون بسكون واو بصيغه

بسم الله الرحمن الرحيم

مضارع غايب معلوم باب نصر است الحمار منصوب است متوقعا بتقديم قاف وعين بينقطه بصيغه اسم فاعل باب تفعل حال ضمير مستتر در ارتبط است ضمير به هر دو جا راجع بارتبط است امرنا منصوب ومفعول متوقعا است يغيظ بغين با نقطه و ياء دو نقطه در پايين وظاء با نقطه بصيغه مضارع ماغايب معلوم باب ضرب يا باب تفعيل يا باب افعال مرفوع است عدونا منطوق است منصوب است واين جمله معطوف بر متوقعا است باعتبار تاويل جمله بمفرد يا عكس بر اين قياس است عطف در و هو منسوب الينا ضمير هو راجع بمن است منسوب الينا بنون وسين بينقطه و باء يكنقطه بصيغه اسم مفعول باب ضرب عبارتست از كسى كه در عبادات و ساير اعمال خود پيروى احكام اهل البيت عليهم السلم كند موافق آنچه گذشت در كتاب الايمان والكفر در حديث پنجم باب دعايم الاسلام كه باب سيزدهم است كه اما لو ان رجلا قام ليله وصام نهاره وتصدق بجميع ماله وحج جميع دهره ولم يعرف ولاية ولى الله فيواليه ويكون جميع اعماله بدلالته اليه ماكان له على الله حق فى ثوابه ولا كان من اهل الايمان ادرّ بدال بينقطه وتشديد راء بينقطه بصيغه ماضى غايب معلوم باب افعال است شرح بشين با نقطه و راء بينقطه و حاء بانقطه بصيغه اسم ماضى غايب معلوم باب افعال است منع است بلغه بباء يكنقطه وغين بانقطه از باب تفعيل است ضمير مستتر در كان راجع بمصدر ارتبط است عونا بعين بينقطه وسكون واو مصدر بمعنى اسم فاعل است حوايجه بفتح حاء بينقطه وكسر همزه وجيم است **يعنى** روايتست از ابن طيفور حاذق در علم طب گفت كه پرسيد مرا امام موسى كاظم عليه السلم كه كدام چيز را سوار ميشوى گفتم كه خر را گفت بچند خريدى آن را گفتم بسيزده دينار طلا پس امام گفت كه بدرستى كه اين هر آينه آنست هرزه خرجى اينكه خريدارى كنى خر را بسيزده دينار و واگذارى يابوى را گفتم كه اى مهتر من بدرستى كه خرج يابو بيشتر است از خرج خر راوى گفت كه پس امام گفت كه آنكه نفقه ميدهد خر را ونفقه ميدهد يابو را آيا نميدانستى كه اين را كه شان اينست كه هر كه ببندد اسبى را بر جاى كه منتظر باشد بآن كار ما را و آزرده و خشمناك كند بآن دشمن ما را و او عمل باحكام ما كند بسيار ميكند الله تعالى روزى او را و گشاده ميكند سينه او را بانچه كه فهم وحفظ او را زياده ميكند و ميرساند او را با آرزوى او و ميشود آن بستن مددكار بر حاجتهاى او در سوار شدن و بار كردن و مانند آنها **دوم اصل** حدثنى رجل من اصحابنا عن ابى عبد الله عليه السلم قال تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة **شرح** جمع ميان اين واخبر كه گذشت در كتاب المعيشة در حديث سوم باب فضل التجارة تا آخر و حديث اخر آن كتاب كه نه عشر رزق در تجارتست ممكن است باينكه مراد برزق اينجا رزق غير محتسب باشد كه مذكور است در آيت سوره طلاق ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب و در آنچه گذشت رزق محتسب باشد كه در كسب وصنعت بيابد يا مراد باينكه مراد برزق اينجا يكعشر باقيمانده از نه عشر تجارة باشد و در آنچه گذشت كل رزق باشد و بنا بر هر تقدير اگر كسى تجارة و دابه را جمع كند جمع بين الحظين كرده در ميانه قبيله خود يا ميان اهل شهر خود **سوم اصل** **يعنى** خبر داد مرا مردى از ياران ما از امام جعفر صادق عليه السلم كه گفت كه نه عشر روزى با صاحب اسب است عن سليمان الجعفرى عن ابى الحسن عليه السلم قال سمعته يقول اهدى امير المؤمنين عليه السلم الى رسول الله صلى الله عليه واله اربعة افراس من اليمن فقال سمّها لى فقال هى الوان مختلفة قال ففيها وضح فقال نعم

فیها اشقر به وضح قال فامسکه علی **شرح** سمها بکسر سین بی‌نقطه و سکون میم بصیغهٔ امر معتل الفاء واوی از باب ضرب است
الوسم نشان دادن چیزی یا بفتح سین و تشدید میم مکسوره بصیغهٔ امر از باب تفعیل است التسمیة نام بردن و فیها تقدیر استفهام است
وضح در اول بفتح واو و کسر و فتح ضاد با نقطه و حاء بی‌نقطه میتواند بود و بنابر اول بصیغهٔ صفة مشبهه است و بنابر دوم بصیغه
اسم مصدر از باب ضرب است و در دوم بفتح ضاد است بمعنی سفیدی پیشانی یا دست یا پای ستور که مخالف رنگ سایر بدنش
باشد الاشقر الاشقر بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح قاف و راء بی‌نقطه ستور سرخ علی تقدیر یاد مفتوحه است بمعنی
یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است از امام موسی کاظم علیه‌السلام گفت که شنیدم از او میگفت که هدیه آورد
امیر المومنین علیه‌السلام سوی رسول الله صلی الله علیه و آله چهار اسب را از یمن پس گفت او را که نشان ده اینها را برای من پس امیر المومنین
علیه‌السلام گفت که اینها رنگهای گوناگون است پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که آیا پس در اینهاست اسبی که سفیدی در پیشانی
یا در دست و پای داشته باشد پس امیر المومنین علیه‌السلام گفت که آری در اینهاست اسبی که سرخ که با اوست سفیدی گفت که پس
نگاه دار آنرا برای من **اصل** قال و فیها کمیتان اوضحان فقال اعطهما ابنیک قال و الرابع ادهم بهیم قال
قال بعه واستخلف به نفقة لعیالک انما یمن الخیل فی ذوات الاوضاح **شرح** الکمیت بضم کاف و فتح
میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا که بمعنی سرخ تیره الادهم بفتح همزه و سکون دال بی‌نقطه و فتح ها
سیاه البهیم بفتح باء یکنقطه و کسر ها و سکون یاء دو نقطه در پایین بی نشان بمعنی یکرنگ استخلف بخاء با نقطه و فا بصیغه
امر باب استفعال است ضمیر به راجع با دهم است یمن بضم یاء دو نقطه در پایین و سکون میم است **یعنی** که امیر المومنین
علیه‌السلام گفت که در اینهاست دو اسب کمیت که نشان سفیدی دارند پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بده آن دو را برای دو
پسر خود پسر تو امیر المومنین علیه‌السلام گفت که و اسب چهارم سیاه بی نشان است رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بفروش آنرا و جانشین
کن بآن نفقه را برای عیال تو جز این نیست که مبارکی اسبان در اسبهاییست که صاحبان نشانهای سفیدی اند **اصل** و قال
و سمعت ابا الحسن علیه‌السلام یقول کرهنا البهیم من الدواب کلها الا الحمار و البغل و کرهت شیة الاوضاح
فی الحمار و البغل الالون و کرهت القرح فی البغل الا ان تکون غرة سائلة و لا اشتهیها علی حال
شرح کرهنا بصیغهٔ ماضی متکلم باب علم است شیة بکسر شین با نقطه و سکون یاء یکنقطه است الالون بفتح همزه
و سکون لام و فتح واو و تخفیف نون مایل بدو رنگ که آنرا سیر و نیم سیر میگویند القرح بضم قاف و سکون راء بی‌نقطه
و حاء بی‌نقطه جمع قرحه سفیدی بسیار پیشانیها اگر کوچک است یا اعم از کوچک و بزرگ و بنابر اول استثنای منقطع است و بر دوم متصل است
بغل در سوم جمع بغله است ضمیر بر راجع به بغل است و تذکیر ضمیر این قسم جمع جایز است نظیر نخل منقعر الغرة
بضم غین با نقطه و تشدید راء بی‌نقطه سفیدی پیشانی ستور که بزرگ است یا اعم از بزرگ و کوچک صاحب قاموس گفته که
و الغرة بالضم فی وجه الفرس دون العرة **یعنی** و راوی گفت که و شنیدم از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما‌السلام میگفت
که ناخوش داشتیم یکرنگ را از جمله ستوران همگی اینها مگر خر و استران و ناخوش داشتم مانند نشانهای سفید را در خر

یا امام رضا علیهم‌السلام

واستر

و استرها بل بدو رنگ و ناخوش داشتم سفیدی بسیار کوچک در پیشانیها را در استرها مگر اینکه باشد آن استرها سفیدی
بزرگی در پیشانی که روان شده باشد بجانب بینی و میل ندارم اینها را در استر بر هر حالی که باشند هر چند که بزرگ و روان باشد
چهارم اصل عن علی بن رئاب قال قال ابو عبد الله علیه‌السلام اشتر دابة فان منفعتها لک و رزقها
علی الله عز و جل **شرح** دابه اینجا بمعنی اسب و بمعنی ستور میتواند بود **یعنی** روایتست از علی بن رئاب بکسر راء بی‌نقطه
و تخفیف همزه و الف و باء یکنقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه‌السلام که خریداری کن اسبی را چه بدرستیکه بهره آن برای تو است
و روزی آن بر الله عز و جل است **پنجم اصل** عن داود الرقی قال قال ابو عبد الله علیه‌السلام من اشتری دابة کان
له ظهرها و علی الله رزقها **شرح** روایتست از داود رقی بفتح راء بی‌نقطه و تشدید قاف گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه‌السلام که هر که خرید اسبی را باشد برای او پشت آن و بر الله تعالی است روزی آن **ششم اصل** عن یونس بن یعقوب
قال قال لی ابو عبد الله علیه‌السلام اتخذ حمارا یحمل رحلک فان رزقه علی الله عز و جل قال فاتخذت حمارا و کنت
انا و یوسف اخی اذا تمت السنة حسبنا نفقاتنا فنعلم مقدارها فحسبنا بعد شراء الحمار نفقاتنا
فاذا هی کما کانت فی کل عام لم تزد شیئا **شرح** یحمل بحاء بی‌نقطه مجزوم و مرفوع میتواند بود حسبنا بحاء بی‌نقطه
مجزوم و سین بی‌نقطه و باء یکنقطه بصیغهٔ ماضی متکلم مع الغیر از باب نصر است شیئا قائم مقام مفعول مطلق است **یعنی** روایت است
از یونس بن یعقوب گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه‌السلام که فرا گیر خری را تا بر دارد متاع ترا چه بدرستیکه روزی آن بر الله تعالی
یونس گفت که پس فرا گرفتم خری را و بودم من و یوسف برادرم که چون با آخر میرسید سال حساب میکردیم خرجهای مارا پس
میدانستیم مقدار آنها را پس حساب کردیم بعد از خریدن خر خرجهای ما را پس ناگاه اینها چنان بود که می‌شد در هر سالی
زیاده نشده بود اصلا **هفتم اصل** عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه‌السلام قال من سعادة المومن دابة یرکبها
فی حوائجه و یقضی علیها حقوق اخوانه **شرح** روایتست از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه‌السلام گفت که از جمله
نیکبختی مومن اسبی است که سوار شود آنرا در حاجتهای خود و بجا آورد بران حقهای برادران مومن خود را در دید و وادید
هشتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه‌السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سعادة الرجل المسلم
المرکب الهنی **شرح** الهنی بفتح ها و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه خوش رفتار **یعنی** روایتست از سکونی
بفتح سین بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه‌السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از نیکبختی مرد مسلمان است مرکبی که خوش رفتار
باشد **نهم اصل** عن زیاد القندی عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه‌السلام اتخذوا الدابة فانها
زین و تقضی علیها الحوائج و رزقها علی الله عز و جل ذکره قال و حدثنی به عمار بن المبارک و زاد فیه و تلقی
علیها اخوانک و روی انه قال عجبت لصاحب الدابة کیف تفوته الحاجة **شرح** روایتست از زیاد قندی
بفتح قاف و سکون نون و دال بی‌نقطه از عبد الله بن سنان بکسر سین بی‌نقطه و دو نون گفت که گفت امام جعفر صادق علیه‌السلام
که فرا گیرید اسب را چه بدرستیکه آن آرایشی است و بر آورده میشود بران حاجتها و روزی آن بر الله جل ذکره است زیا

المرء

کفت و خبر داد مرا باین حدیث عمار بن مبارک و افزود در ان این را که و بر میخوری برادران مومن خود را در دیر
و وا دید و روایت کرده شد اینکه امام جعفر صادق علیه السلم کفت که واجبست برای صاحب اسب که علوفه میشود
از او حاجت یازدهم اصل عن علی بن ابی المغیرة عن ابی جعفر علیه السلم قال من شقاء العیش المرکب السوء
شرح شقا بفتح شین با نقطه و قاف و الف ممدوده یا مقصوره بدبختیست عیش بفتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و شین با نقطه زیست سوء بضم سین بی نقطه و سکون واو و همزه بدست یعنی روایتست از علی بن ابی المغیرة بضم میم و کسر غین
با نقطه از امام محمد باقر علیه السلم کفت که از جمله سختی زندگانی است مرکب بد خواه باعتبار رفتار و خواه باعتبار صورت
و خواه باعتبار غیر آنها باب دوم اصل باب نوادر الکافی من الدواب ای باب احادیث متفرقه در بیان ستورهاست در ین باب
هجده حدیث اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال للدابة علی صاحبها ستة حقوق
لا یحملها فوق طاقتها و لا یتخذ ظهورها مجلسا یتحدث علیها و یبدأ بعلفها اذا نزل و لا یشمها
و لا یضربها فی وجهها فانها تسبح و یعرض علیها الماء اذا مر به شرح لا یحملها بحاء بی نقطه از باب
تفعیل است و آن و نظایرش مرفوع و منصوب و مجزوم میتواند بود و بنا بر اول استیناف بیانی سابق و تقدیر ان
ناصبه میتواند بود و بنا بر دوم تقدیر ان است یتحدث بجاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعل حال ضمیر مستتر در یتخذ است العلف بفتح عین و فتح لام و فا خوراک ستور و بسکون لام مصدر باب ضرب خورانیدن
خوراک بستور و اول اینجا مناسبتر است و لا یشتمها بشین با نقطه و تاء دو نقطه در بالا و تخفیف میم بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر و ضرب است و در بعض نسخ و لا یسمها بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم از معتل الفا واوی باب ضرب است
الوسم بفتح واو و سکون سین داغ کردن حیوان برای نشان و این مناسب اطلاق باب سمت المواشی نیست مکر آنکه مراد
داغ کردن حیوان برای نشان در رو باشد موافق حدیث چهارم این باب تسبح بسین بی نقطه و با یک نقطه و حاء بی نقطه
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل است التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص و قبیح و مراد اینست که آثار قدرت و تدبیر
الله تعالی در روی حیوانات ظاهرتر است از سایر اعضاء و حرمت دواب در روهای ایشانست موافق
آنچه می آید در حدیث نهم این باب یعنی دابه در وقت زدن کسی بر رویش سبحان الله میکوید از روی تعجب از جرات
آنکس بر منع و مخالفت نهی الهی موافق آنچه کذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب ادنی ما یجزی من التسبیح
که باب مسبیت و ششم است که الا تری ان الرجل اذ تعجب من الشیء قال سبحان الله یعرض از باب ضربست یعنی روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که برای ستور است بر صاحبش شش حق بیان این آنکه بار نمیکند آنرا
بالای توانائی آن و فرا نمیکیرد پشت آنرا مجلسی بر حالی که کفتکو کند با مصاحبان بر سر آن و ابتدا میکند
بتحصیل علف آن چون در منزل فرود آید و دشنام نمیدهد آنرا و نمیزند آنرا در روی آن بدرستی که آن سبحان الله
میکوید در آنوقت از روی تعجب از جرات صاحبش بر الله تعالی و عرض میکند بر آن آب را چون کذرد با آب

دوم اصل

دوم اصل عن سلمان بن خالد قال فیما اظن عن ابی عبد الله علیه السلم قال روی ابو ذر رضی الله عنه یسقی
حمارا بالربذة فقال له بعض الناس اما لک یا ابا ذر من یکفیک سقی الحمار فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
یقول ما من دابة الا و هی تسال الله کل صباح اللهم ارزقنی ملیکا صالحا یشبعنی من العلف
و یروینی من الماء و لا یکلفنی فوق طاقتی فانا احب ان اسقیه بنفسی شرح فیما اظن مقول قال سابق
و ظرف خبر مبتدأ است و مضمون قال دوم تا آخر مبتدأ است روی براء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است
یسقی از باب ضرب است ربذه بفتح راء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و ذال با نقطه دهیست میان حرمین میان مدینه و مکه و صفراکه
مدفن ابو ذر است و در اینجا میبوده بحکم عثمان اما بفتح همزه و تخفیف میم است یشبعنی و یروینی از باب افعالست فانا در
فانا برای تفریع است و این اشارتست باینکه این دعا رایج میشود بقرینه بر صاحبی که چنین نباشد یعنی روایتست از سلیمان
ابن خالد کفت که در اینجا کمان دارم از امام جعفر صادق علیه السلم است که امام کفت که دیده شد ابو ذر رضی الله عنه که آب
میداد خر را در ربذه پس کفت او را بعض مردم آیا نیست ترا ای ابو ذر کسی که کفایت کند ترا آب دادن خر پس
ابو ذر کفت که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میکفت که نیست هیچ ستوری مکر بر حالی که آن دعا میکند الله تعالی را در هر
صباح که خداوندا روزی کن مرا صاحبی صالح که سیر کند مرا از علف و سیراب کند مرا از آب و کار نفرماید مرا بالای
توانائی من پس من دوست میدارم که آب دهم آنرا بخود خودم سوم اصل عن طرخان النخاس قال مررت
بابی عبد الله علیه السلم و قد نزل الحیرة فقال لی ما علاجک فقلت نخاس فقال لی اصب لی بغلة فضحاء قلت
جعلت فداک ما الفضحاء قال دهماء بیضاء البطن بیضاء الافحاج بیضاء الجحفلة قال فقلت
و الله ما رایت مثل هذه الصفة فرجعت من عنده فساعة دخلت الخندق اذا غلام قد اسقی
علی بغلة علی هذه الصفة فسالت الغلام لمن هذه البغلة فقال لمولای فقلت یبیعها فقال
لا ادری فتبعته حتی اتیت مولاه فاشتریتها منه و اتیته بها فقال هذه الصفة التی
اردتها فقلت جعلت فداک ادع الله لی فقال اکثر الله مالک و ولدک قال فصرت اکثر اهل
الکوفة مالا و ولدا شرح طرخان بفتح طاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه و خاء با نقطه و الف و نون
غیر منصرف است النخاس بفتح نون و تشدید خاء با نقطه و سین بی نقطه فروشنده ستوران و کنیز و غلام
حیره بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه شهری بوده نزدیک کوفه اصب بفتح همزه و کسر
صاد بی نقطه و سکون باء یک نقطه بصیغه امر معتل العین باب افعال است الاصابه بر خوردن و مراد اینجا تجسس
مفضی به بر خوردن است فضحاء بفتح فا و سکون ضاد با نقطه و حاء بی نقطه و الف ممدوده مونث افضح است
بمعنی سفید غیر شدید الافحاج بفتح همزه و سکون فا و حاء بی نقطه و الف و جیم جمع فحج بفتح فاء و فتح حاء بمعنی
بیخ بغل و ران در طرف اندرون الجحفلة بفتح جیم و سکون حاء بی نقطه و فتح فا و تخفیف لام دهن ستور و حوالی آن

سائغ مضموم و مضاف بجمله است خندق حیره بازار ستوران بوده اذا برای مفاجات است انشقی بنینین با نقطه وفا
والف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الانشقا بودن درکنار خندق و مانندان اکثر اسد مالک وو لدک منافات
ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب الکفاف که باب شصت و چهارم است زیرا که
احوال مردمان مختلف میباشد پس میتواند بود که برای بعضی کفاف بودن بهتر باشد و برای بعضی کثرت مال بهتر باشد
یعنی روایتست از طرخان استور فروش گفت که گذشتم با امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که بتحقیق فرود آمده بود در حیره
پس گفت مرا که چیست کار تو گفتم که من ستور فروشم پس گفت که بر خور و برای من استری فضحا را گفتم که فرباز چیست
چیست معنی فضحا گفت که سیاه سفید سم سفید پنج را انها و بازوها سفید دهن راوی گفت که پس گفتم که نخورد قسم که
ندیدم مثل این صفت را پس برگشتم از نزد او پس در ساعتی که داخل شدم خندق را پس ناگاه غلامی درکنار خندق آمد
بر استری بر این صفت پس پرسیدم غلام را که از کیست این استر پس گفت از صاحب من است پس گفتم که آیا میفروشد
آنرا پس گفت که نمیدانم پس از پی رفتم او را تا آنکه آمدم نزد صاحب او پس خریدم آنرا از او و آوردم نزد امام
آنرا پس گفت که این صفت است که خواستم آنرا پس گفتم که قربانت شوم دعا کن الله را برای من پس گفت که بسیار کناد
الله مال تورا و فرزندان تو را راوی گفت که پس گردیدم بیشتر اهل کوفه باعتبار مال و فرزند چهارم اصل
عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لا تضربوا الدوابَّ علی وُجُوهِهَا
فانها تسبح بحمد الله قال وفی حدیث اخر لا تسموها فی وجوهها شرح لا تسموها بکسر سین بی نقطه و
تخفیف میم مضموم ماخوذ است از وسم که بیانش در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از محمد بن مسلم
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که مزنید ستوران را بر روهای انها چه بدرستی که آنها
سبحان الله میگویند با حمد الله تعالی بر حال مشقت نیز با یمنع که تعجب از جرات زننده نیز میکنند و رضی نقضا و قدر الهی نیز
میکنند و توضیح نظیر این شد در شرح حدیث اول این باب راوی گفت که و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم امیتست
که داغ مکنید در روهای آنها اخر پنجم اصل عن درست عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله اذا عَثَرَتِ الدَّابَّةُ تحتَ الرجل فقال لها تَعِسْتِ تقولُ تَعِسَ اعصانا للرَّبِّ
عثرت بعین بی نقطه و ثا سه نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم مثلا باب نصر و ضرب و علم و حسن است العثار
بفتح عین بسر در آمدن تعست بتا دو نقطه در بالا و عین بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی مخاطبه معلوم باب منع
و علم نفرین است یعنی روایتست از درست بضم دال بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تا دو نقطه
در بالا از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که چون بسر در آید ستور در پایین مرد پس مرد
گوید انرا که فنا شوی میگوید که فنا شود عصیان کننده پروردگار من و تو برای صاحب کل اختیار ششم اصل
عن علی بن ابرهیم الجعفی دفعه قال سئل الصادق علیه السلم متی اَضْرِبُ دابتی تحتی قال اذا لم تمش تحتک

لمتنها

كَمَشْيِهَا الى مَذْوَدِهَا وروی ان النبی صلی الله علیه واله قال اِضْرِبُوهَا علی النِّفَارِ ولا تَضْرِبُوهَا علی
العِثَارِ شرح المذود بکسر میم و سکون ذال با نقطه و فتح واو و دال بی نقطه اطعام آخور ستور نفار بفتح نون
وفا والف و را بی نقطه است و در روایت ابن بابویه در فقیه در کتاب الحج در باب حق الدابة علی صاحبها بجای و روی
تا اخر خبر این است و روی انه قال اضربوها علی النفار ولا تضربوها علی العثار فانها تری ما لا ترون و جمع با ترک
ممکن است که مراد بنفار نفاری باشد که وجه آن معلوم نباشد مثل آنکه در شب باشد و احتمال دیدن دشمن باشد و
این کلام از قبیل آنچه گذشت در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث اول باب کراهة ادمان الدهن کرباب
پنجاه و نهم است باشد لا بد من الرجل کل یوم یری الرجل شعثا لا یری تنزلقا کانه امراة و بیان شد یعنی
روایتست از علی بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیار است بالاتر در سند حدیثی را گفت که پرسیده امام جعفر صادق علیه السلم
که چه وقت بزنم ستور خود را در پایین من امام علیه السلم گفت که چون نرود در پایین تو مانند رفتن آن سوی
آخور تست را و روایت کرده شده است که نبی صلی الله علیه واله گفت که مزنید ستوران را بر رم کردن و مزنید آنها را
بر بسر در آمدن باعتبار اینکه اول علامت قوت و دوم علامت ضعف است هفتم اصل عن عمرو بن جمیع عن
ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لا تتوکوا علی الدوابّ ولا تتخذوا ظهورها مجالس
شرح لا تتوکوا بفتح تا دو نقطه در بالا و فتح واو و تشدید کاف مفتوحه بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب معلوم معتل
الفاء واوی و مهموز اللام باب تفعل است که همزه ان با علال افتاده و جایز است القاء همزه چنانچه در
بعض نسخ است یعنی روایتست از عمرو بن جمیع بضم جیم و فتح میم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه واله که تکیه مکنید بر ستوران و فرا مگیرید پشتهای انها را نشیمنهای گفتگو هشتم اصل
عن ابی حمزه قال کان علی بن الحسین علیه السلم یقول ما بُهِمَتِ البَهَائِمُ فلم تُبْهَمْ عن اربع معرفتها
بالرَّبِّ و معرفتها بالموت و معرفتها بالانثی من الذکر و معرفتها بالمرعی الخصب شرح
مانند طیبه و برای عموم است بُهِمَتْ بیا یک نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است التبهیم جدا کردن حیوان
از تمیز البهایم بفتح بای یک نقطه و کسر همزه جمع بهیمه بفتح بار ستوران باعتبار اینکه تمیز ندارند تبهم بصیغه
مضارع غایبه مجهول باب تفعیل جزای نفی است الخصب بکسر خای با نقطه و سکون صاد بی نقطه و بای یک نقطه زمین
که گیاه بسی موافق طبع ستوران باشد و زمین بسیار گیاه و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست از ابو حمزه
گفت که بود امام زین العابدین علیه السلم میگفت که هر بهیمه که جدا کرده نشده است از ان ستوران بیش جدا کرده
نشدند از چهار معرفت اول معرفت انها بصاحب کل اختیار و دوم معرفت آنها بمرگ و سیم معرفت انها
ماده را ممتاز از نر و چهارم معرفت آنها بچراگاه مناسب حال هر کدام انها نهم اصل عن السکونی عن
ابی عبدالله علیه السلم قال لکل شیء حُرْمَةٌ و حُرْمَةُ البهائم فی وُجُوهِهَا شرح روایتست از سکونی از امام

جعفر صادق علیه السلام گفت که برای هر چیزی زینتی و عزت ستوران در رویهای ایشانست مراد اینست که چیزی بر روی آنها
بسیار بزنند یازدهم صل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال مهما أبهم علی البهائم من شیء فلا یبهم علیها
اربع خصال معرفة ان لها خالقا و معرفة طلب الرزق و معرفة الذکر من الانثی و مخافة الموت
شرح مهما بفتح میم و سکون ها اسم است و متضمن معنی شرط است و مرفوع است محلا و مبتدا است ابهم بباء یکنقطه
بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال خبر مبتداست الابهام پنهان کردن و آن ضد تصریح است من برای بیان مهما است
فلا یبهم بصیغه غایب یا غایبه مجهول باب افعال مرفوع و مجزوم میتواند بود یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر چه مخفی شد بر ستوران که چیزی باشند پس مخفی نبود بر ایشان چهار خصلت اول شناختن اینکه ایشان را هست
آفریدگاری و دوم شناختن راه طلب روزی که رفتن بچراگاه مناسبست و سیوم شناختن نر از ماده و چهارم
ترس مردن یازدهم صل عن مسمع بن عبدالملک عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اضربوها علی النفار و لا تضربوها علی العثار شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب
دوازدهم صل عن یعقوب بن جعفر قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول علی کل منخر من الدواب شیطان فاذا
اراد احدکم ان یلجمها فلیسم الله عز و جل شرح المنخر بفتح میم و سکون نون و فتح و کسر خاء با نقطه و راء بی نقطه
سوراخ بینی یلجمها بصیغه معلوم باب افعال است یعنی روایتست از یعقوب بن جعفر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلام که میگفت که بر هر سوراخ بینی از ستوران شیطانیست پس چون اراده کند یکی از شما که لجام کند ایشان را پس
باید که نام برد الله عز و جل را سیزدهم صل عن ابی عبیدة عن احدهما علیهما السلام قال ایما دابة استصعبت علی
صاحبها من لجام و نفار فلیقرأ فی اذنها او علیها أفغیر دین الله یبغون و له اسلم من
فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون شرح نزدیک بهمین باین گذشت در کتاب فضل القرآن
در حدیث بیست و یکم باب فضل القرآن که باب سیزدهم است در نسخ نفار بفتح نون و فاء و راء بی نقطه است بمعنی رم کردن
و آن مناسب این مقام نیست و ظاهر اینست که نقاز باشد بمعنی زدن یا منع کردن و بهر تقدیر عبارتست از نعلبندی
باعتبار اینکه مشتملست بر زدن میخ بعد از تراشیدن سم او علیها عطف بر فی اذنها است که گاهی میسر نبود خواندن در گوش
یعنی روایتست از ابو عبیده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر کدام ستوری که سرکشی کرد بر صاحبش از لجام و نعلبندی — امام محمد باقر یا م
مثلا پس باید که خواند در گوش آن یا بر آن از سوره آل عمران که آیا پس غیر دین الله را که اسلام است میخواهند و حال آنکه
برای او مطیع و منقاد شده هر که در آسمانها و زمین است خواهی نخواهی یا بمعنی که هیچکس از مشیت و اراده و قدر و قضا
و اذن او سر نمی پیچد و بیان این گذشت در کتاب التوحید در دو حدیث باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا
بسبعة که باب بیست و پنجم است و سوی او بر گردانیده میشوند برای حساب و جزای عمل چهاردهم صل عن هشام بن سالم
قال قال ابو عبدالله علیه السلام ان من الحق ان یقول الراکب للماشی الطریق شرح الحق بفتح حاء بی نقطه و تشدید قاف — الجور

بکار آمدنی

بکار آمدنی و در بعض نسخ بجای آن الجور بفتح جیم و سکون واو و راء بی نقطه است و اول در صورتیست که راه تنگ باشد
و ممری دیگر نباشد سوای آنچه پیاده در آنست و دوم در صورتیست که راه فراخ باشد و ممری دیگر باشد الطریق منصوب بفعل
محذوفست بتقدیر ارید یا اطلب مثل غفرانک ربنا که بتقدیر نطلب غفرانک است یعنی روایتست از هشام بن سالم گفت که
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که از جمله حق است اینکه گوید سوار بپیاده را که میخواهم راه را پانزدهم صل و باسناده
قال خرج امیر المؤمنین علیه السلام صلی الله علیه و آله و هو راکب فمشوا معه فقال الکم حاجة قالوا لا و لکنا نحب
ان نمشی معک فقال لهم انصرفوا فان مشی الماشی مع الراکب مفسدة للراکب و مذلة للماشی شرح — مع م
ضمیر مشوا راجع است بشیعه که غیر غلام و نوکر است مفسدة و مذلة هر دو بصیغه اسم مکان برای کثرت است یعنی
و بسند حدیث سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بیرون آمد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بر حالی که او سوار بود پس شیعه
پیاده رفتند با او پس گفت که آیا شما را هست کاری با من گفتند که نه ولیکن ما دوست میداریم که پیاده رویم با تو پس گفت
ایشان را که بر گردید چه بدرستی که رفتن پیاده با سوار محل فساد بسیار است برای سوار و محل خواری بسیار است برای پیاده
شانزدهم صل عن ابرهیم بن عبدالحمید عن ابی الحسن علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رکب الرجل
الدابة فسمی ردفه ملک یحفظه حتی ینزل و اذا رکب و لم یسم ردفه شیطان فیقول له تغن فان قال له
لا احسن قال له تمن فلا یزال یتمنی حتی ینزل و قال من قال اذا رکب الدابة بسم الله لا حول و لا
قوة الا بالله الحمد لله الذی هدانا لهذه الآیة سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین حفظت له
نفسه و دابته حتی ینزل شرح ردفه براء بی نقطه و دال بی نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم و نصر است
و تغن بفتح غین با نقطه و تشدید نون مفتوحه بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است التغنی غزل گفتن و هجو یا مدح کردن
و سرود کردن و هر اینجا مناسبست احسن بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است تمن بفتح میم و تشدید نون
مفتوحه بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است التمنی آرزو کردن و خواندن گفته دیگری و هر دو اینجا مناسبست و اول مثل اینکه
کسی غزل خوب نتواند گفت در فکر آن شود و با خود گوید کاشکی میتوانستم گفت رکب از باب علم است الآیة منصوب بفعل
محذوفست بتقدیر نعرف الآیة تتمه آیه در سوره اعراف اینست و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق و نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون یعنی روایتست از ابراهیم بن عبدالحمید از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون سوار شد مرد ستور را پس نام برد الله را ردیف شد او را فرشته که
نگاه میدارد او را تا آنکه فرود آید و چون سوار شد و نام نبرد الله را ردیف شد او را شیطانی پس میگوید او را که شعر
عاشقانه بگو پس اگر مرد گوید که خوب نمیتوانم شیطان میگوید او را که آرزو کن آنچه را که میتوانی پس پیوسته آرزو
میکند تا آنکه فرود آید و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که گفت چون سوار شد ستور را که مدد میجویم بنام الله نیست
هیچ عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله سپاس الله راست آنکه راه نمود ما را برای

بسم الله الرحمن الرحیم

این و نبودیم برای اینکه راه یابیم اگر نبود اینکه راه نمود ما را الله هر آینه بتحقیق آوردند رسولان صاحب کل اختیار ما کار آمدنی را
و یهلی و اهل بهشت ندا کرده شدند که این بهشت بمیراث داده شدید بآن بسبب آنچه بودید در دار دنیا که میکردید
و در راست سورهٔ زخرف که ای بنده آنکه بفرمان کرد برای ما اینرا که و نبودیم برای آن بفرمان در آورندگان محفوظ
شد برای او خورش و ستورش تا آنکه فرود آید هفدهم اصل علی بن ابرهیم و غیره رفعه قال خرج عبد الصمد بن علی
و معه جماعة فبصر بابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام مقبلا راکبا بغلا فقال لمن معه مکانکم حتی اضحککم من موسی
ابن جعفر فلما دنا منه قال له ما هذه الدابة التی لا تدرک علیها الثار و لا تصلح عند النزال فقال له
ابو الحسن علیه السلام تطأطأت عن سمو الخیل و تجاوزت عن قموء العیر و خیر الامور اوسطها
فافحم عبد الصمد فما احار جوابا شرح عبد الصمد بن علی بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب از ارکان دولت
عباسیه بوده بصر از باب حسن است مکانکم منصوب باغراء است بتقدیر الزموا و مانند آن لا تدرک بصیغه نفی
مجهول باب افعال است الثار بفتح ثاء سه نقطه و سکون همزه و راء بی نقطه کشنده خویش کسی و خون خواهی و خون ریخته
ناحق لا تصلح بصیغه غایبه باب منع و حسن است نزال بکسر نون و راء با نقطه مصدر باب مفاعله است تطاطات بدو
طاء بی نقطه و دو همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعلل است سمو بضم سین بی نقطه و ضم میم و تشدید واو است خیل بفتح
خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع فرس بغیر لفظش است قموء بضم قاف و ضم میم و سکون واو و همزه است
که گاهی منقلب میشود بواو عیر بفتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است افحم بفاء و حاء بی نقطه
بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم و غیر او هر کدام بالا برد سند حدیث را گفت
که از خانه خود بیرون آمد عبد الصمد بن علی و با او بودند جماعتی پس دیده ور شد بابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام بر حالی که
رو بروی می آمد سوار بود استر را پس عبد الصمد گفت جمعی را که با او بودند نگاه دارید جای خود را تا بخندانم شما را از موسی بن جعفر
پس وقتی که نزدیک شد به امام باو گفت امام را که چیست این ستوری که در یافته بر آن دشمن خونی و خوب نمیشود نزد محاربه
پس گفت او را ابو الحسن علیه السلام پست شد از رفعت اسبان و تجاوز کرد از پستی خر و بهتر چیزها وسطهای آنهاست پس ملزم
شد عبد الصمد پس جواب نداد هیچ جوابی هیجدهم اصل عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم رفعه قال
قال امیر المومنین صلوات الله علیه قال رسول الله صلی الله علیه و اله لا یرتدف ثلثة علی دابة فان احدهم ملعون
شرح لا یرتدف براء بی نقطه و دال بی نقطه و فا بصیغه نفی یا نهی غایب معلوم باب افتعال است احدهم عبارتست از آنکه
بعد از سوار شدن دو کس سوار شده خواه در پیش خواه در میان و خواه در پس اگر یکی از آن دو کس صاحب وجوب
النزول نباشد روایت است از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و باء یک نقطه و طاء بی نقطه از عمش
یعقوب پسر سالم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است نسبت داد حدیث را بامام گفت که گفت
امیر المومنین صلوات الله علیه که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که ردیف یکدیگر نمیشوند سه کس بر یک ستور چه بدرستیکه

یکی از ایشان ملعونست

یکی از ایشان ملعونست باب سیم اصل باب الالات الدواب شرح این باب در بیان اسباب ستورست در این باب شش حدیث است اول
اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال السرج مرکب ملعون للنساء شرح ملعون
مرفوع و صفت مرکب است و ملعون بودن سرج باعتبار صاحب آنست که سوار آن است یعنی روایت است از محمد بن ابی عمیر
از بعض یارانش از امام محمد جعفر صادق علیه السلام گفت که زین سواری ملعونست برای زنان دوم اصل عن سماعة
قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن جلود السباع فقال ارکبوها و لا تلبسوا شیئا منها تصلون فیه
شرح سباع بکسر سین بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه و الف و عین بی نقطه است ارکبوها از باب علم است و امر
لا تلبسوا از باب علم است و نهی برای تحریم است تصلون جمله حالیه است ضمیر فیه راجع بشیئا است یعنی روایت است از سماعه
بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم و عین بی نقطه گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از پوستهای درندگان مثل
پوست پلنگ پس امام گفت که سوار شوید آنها را و مپوشید چیزی از آنها را بر حالیکه نماز گذارید در آن سیم
اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن السرج و اللجام فیه الفضة ایرکب به فقال
ان کان مموها لا یقدر علی نزعه فلا باس و الا فلا یرکب به شرح یرکب به دو جا بصیغه مضارع
غایب مجهول از باب علم است باء در به برای آلت است و ضمیر راجع بهر یک است از سرج و لجام است ظرف نایب فاعل
ضمیر مستتر در کان راجع بهر یک از سرج و لجام است باعتبار جزو آن که آهنجامه است مموه بواو و با صیغه
اسم مفعول باب تفعیل است اندود کرده شده باب نقره یا آب طلا ماخوذ است از ماه بمعنی آب زیرا که اصلش مموه
بفتح میم و فتح واو و با بوده لا یقدر بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب ضرب است و ظرف نایب فاعل است ضمیر نزعه
راجع است بما که مفهوم است از مموه یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت
که پرسیدم امام را از زین و لجام که در آنست نقره آیا سواری کرده میشود بآن زین و لجام امام گفت که اگر باشند
آهنجامه آن زین و لجام اندود کرده شده باب نقره که توانائی نمیشود بر جدا کردن آن آب نقره پس نیست
پروائی باین سواری و اگر چنان نباشد پس سواری کرده نمیشود بآن زین و لجام چهارم اصل عن حنان بن سدیر
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال النبی صلی الله علیه و اله لعلی علیه السلام ایاک ان ترکب میثرة حمراء فانها
میثرة ابلیس شرح المیثرة بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو و فتح تاء سه نقطه و راء بی نقطه
جامه که بالا پوش است مثل زین پوش و تاج پوش و عبا چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیست و هفتم باب اللباس
الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب شصتم است و در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث ششم باب لبس الحریر و الدیباج
که باب یازدهم است و مراد اینجا زین پوش است که ابریشم محض است بقرینه حدیث آینده ابن اثیر در نهایه گفته که فیه انه
نهی عن میثرة الارجوان المیثرة بالکسر مفعلة من الوثارة یقال وثر وثارة فهو وثیر ای وطیء لین و اصلها موثرة
فقلبت الواو یاء لکسرة المیم و هی من مراکب العجم تعمل من حریر او دیباج یعنی روایت است از حنان بفتح حاء بی نقطه

وتخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی‌نقطه وکسر دال بی‌نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را اگر دوردار از یکدیگر خود را وانیز اگه سوار
نشوی زین پوشی را که درخلت چه بدترکه آن زین پوشی ابلیس است پنجم اصل عن ابرهیم بن ابی یحیی المدینی
عن ابی عبدالله علیه السلام ان علی بن الحسین علیه السلام کان یرکب علی قطیفة حمراء شرح روایتست از ابراهیم
ابن ابی یحیی مدنی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه علی بن الحسین علیه السلام بوده که سوار میشد بر قطیفه سرخ که ابریشم محض نبود
ششم اصل عن مسمع عن ابی عبدالله علیه السلام قال کانت برة ناقة رسول الله صلی الله علیه وآله من فضة شرح
البرة بضم بای یکنقطه وتخفیف رای بی‌نقطه و تای تانیث که بجای واو و لام الفعل است و فت حلقه بینی شتر یعنی روایتست
از مسمع بکسر میم وسکون سین بی‌نقطه وفتح میم دوم و عین بی‌نقطه ابن عبدالملک از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود
حلقه بینی ناقه رسول الله صلی الله علیه وآله از نقره باب چهاردهم اصل باب الحداء والابل شرح این باب
فراگرفتن شتر است در بیان یازده حدیثست اول اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان علی بن الحسین
علیه السلام کان لیبتاع الراحلة بمائة دینار یکرم بها نفسه صلوات الله علیه وعلی ابائه وابنائه شرح الراحلة
برای بی‌نقطه والف و کسر حای بی‌نقطه وتخفیف لام شتری که برای سواریست ماخوذست از رحل بالفتح را و سکون حا بمعنی زین شتر
یکرم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب افعالست یعنی روایتست از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بدرستی که علی بن الحسین علیه السلام بود که هر اینه میخرید راحله را بصد دینار طلا گرامی میداشت بان خود شتر را صلوات الله
علیه وعلی ابائه وابنائه دوم اصل عن صفوان الجمال قال قال ابو عبدالله علیه السلام لو یعلم الناس کیف
حملان الله للضعیف ما غالوا ببهیمة شرح صفوان جمال شتر بکرایه میداده در راه مکه و متعارفست
که بکرایه دهندگان شتر راکبان تکلیف فرود آمدن و پیاده رفتن در بعض راه میکنند برای ضعف شتران و امام علیه السلام
این کلام را برای نهی ازان تکلیف گفته الکنه بضم کاف و سکون نون و ها مقدار چیزی الحملان بضم حای بی‌نقطه و سکون
میم مصدر باب ضرب برداشتن بار و مراد اینجا برطرف کردن سنگینی و آزار رسانیدن بار نسبت ضعیف اینجا عبارتست
از شتر لاغر که در راه مکه است موافق آیت سوره حج وعلی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق مانا فیه است غالوا بالغین
بانقطه والف وفتح لام بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام واوی باب مفاعله است المغالاة قرار دادن صاحب چیزی
بهای معتد به برای انچیز و مراد اینجا عزیز داشتن شتر بتکلیف پیاده شدن راکب است تا مبادا که شتر تلف شود
و قیمتش نقصان صاحبش شود و مراد ببهیمه اینجا شتر راه مکه است موافق انچه می آید در حدیث چهارم این باب
مقصود با مثال این حدیث بیان مبالغه حملان است و این منافات ندارد با وجوب رعایة شتران نظیر لو تکلفتم
لما تدافعتم یعنی روایتست از صفوان شتردار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر میدانستند مردمان
قدر برداشتن الله تعالی ثقل بارها برای شتر ضعیف در راه مکه قدر و قیمت معتد به قرار نمیدادند برای شتری

که در زحاجی

که در زیر حاجی یا در زیر بار اوست سوم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله ان علی ذروة کل بعیر شیطانا فامتهنوها لانفسکم وذللوها واذکروا
اسم الله فانما یحمل الله شرح الذروة بضم وکسر ذال با نقطه وسکون رای بی‌نقطه بالای چیزی امتهنوها
بنون بصیغه امر باب افتعالست وضمیر منصوب راجع بذروه است الامتهان کار فرمودن چیزی و مراد اینجا
بار نهادن بر پشت شترست ذللوها بذال و دو لام بصیغه امر باب تفعیلست التذلیل فرمانبرداری کردن و مراد
اینجا عدم مضایقه در گذاشتن بار سنگین بر پشت شتر لایق ان بارست و این اشارتست باینکه سبکبار کردن
آن شتر در راه مکه مثلا باعث طغیان شتر و انداختن بار و کسست فا در فانما برای بیانست یحمل بحای بی‌نقطه
بصیغه مضارع معلوم ضرب اشارتست بانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق برای بیان اینکه مغالاة بهیمه نباید
کرد یعنی روایتست از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که
بر پشت هر شتری شیطانیست پس کار فرمائید پشت شتر را برای خودتان و فرمانبردار کنید پشت شتر را و مذکور
کنید نام الله را در وقت بار سنگین گذاشتن بر ان چه خرابی نیست که بار بر میدارد الله تعالی چهارم اصل
عن هشام بن الحکم عن ابی عبدالله علیه السلام قال لو یعلم الحاج ماله من الحملان ما غالی احد ببعیر شرح بیان
حملان و مغالات گذشت در شرح حدیث دوم این باب یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که اگر میدانست حج گذار که چیست برای او از جمله بار برداشتن الله تعالی قرار بهای معتد به نمیداد کسی برای شتران
در راه مکه پنجم اصل عن عبدالله بن ابی یعفور قال مر بی ابو عبدالله علیه السلام وانا ماش عن عرض ناقتی
فقال مالک لا ترکب فقلت ضعفت ناقتی فاردت ان اخفف عنها فقال رحمک الله
ارکب فان الله یحمل عن الضعیف والقوی شرح یحمل بیانش در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایتست
از عبدالله بن ابی یعفور گفت که گذشت بمن امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که من پیاده میرفتم در پهلوی ناقه خود
در راه مکه پس امام گفت که چیست ترا که سوار نمیشوی پس گفتم که سست شد ناقه من پس خواستم که سبک کنم
بار را ازان پس امام گفت که رحمت کناد ترا الله سوار شو چه بدرستی که الله بر میدارد شتر سست و شتر توانا در راه
مکه ششم اصل عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان تتخطی القطار
قیل یا رسول الله ولم قال لانه لیس من قطار الا وما بین البعیر الی البعیر شیطان شرح یتخطی بخای
با نقطه وطای بی‌نقطه والف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعلست التخطی گذشتن از جای
بگام نهادن القطار بفتح قاف و تخفیف طای بی‌نقطه و رای بی‌نقطه شتران از پی یکدیگر روان مرفوع و نایب
فاعلست یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله
علیه وآله از اینکه بگام گذشته شود در میان قطار شتر گفته شد که ای رسول الله وچرا گفت نیست هیچ قطاری

مگر برحالی که در میان شتران شتر شیطانی است مراد اینست که دران گذشتن هم ضرر است هفتم اصل عن الحسن بن عمرو بن
یزید عن ابیه قال اشتریت ابلا وانا بالمدینة مقیم فاعجبتنی اعجابا شدیدا فدخلت علی ابی الحسن
الاول علیه السلم فذکرتها له فقال مالک وللابل اما علمت انها کثیرة المصایب قال فمن
اعجابی بها اکریتها وبعثت بها مع غلمان لی الی الکوفة قال فسقطت کلها فدخلت علیه فاخبرته
فقال فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم شرح کثیرة
المصایب یعنی اینکه آفت بسیار میدارد و مذمت داشتن ابل گذشت در کتاب المعیشة در حدیث ششم باب
فضل الزراعة که باب صد و بیست و چهارم است و من در فمن برای سببیت است اکریتها براء بی نقطه
و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افعال است سقطت بسین بی نقطه و قاف و طاء بی نقطه
بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است کلها مرفوع و تاکید ضمیر مستتر در سقطت است یعنی روایت است از حسن
ابن عمرو بن یزید از پدرش که گفت که خریدم شترانی را حالی که من در مدینه مجاور بودم پس خوش آمد انها مرا خوش آمدنی
سخت پس داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم پس مذکور کردم انها را برای او پس امام گفت که چکار است ترا
و شتران را بابکه بکرا باشد شتر که بسیار آفاتست را و گفت که پس از خوشحال شدن با آنها سخن امام شنیدم
و بکرایه دادم آنهارا و فرستادم آنهارا با غلامانی که مرا بودند سوی کوفه راوی گفت که پس سقط شدند همگی انها
پس داخل شدم بر امام پس خبر دادم او را پس امام گفت از سوره نور که پس باید حذر کنند جمعی که عدول میکنند
از امر رسول صلی الله علیه واله ازاینکه برخورد ایشان را امتحانی در دنیا بنقص در اموال و نفس یا عذابی در دنیا
در آخرة اشارتست باینکه وصیتی رسول حکم رسول دارد صلی الله علیهم هفتم اصل عن صفوان الجمال قال قال ابو عبد الله
علیه السلم یا صفوان اشتر لی جملا وخذه اشوه فانه اطول شیء اعمارا فاشتریت له جملا
بثمانین درهما فاتیته به وفی حدیث اخر قال اشتر لی السود القباح فانها اطول شیء اعمارا
شرح الاشوة بفتح همزه و سکون شین بانقطه و فتح واو و یا بر شکل شیء همه جا عبارت از شتر است سود
بضم سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع اسود است قباح بکسر قاف و تخفیف باء یک نقطه و الف و حاء
بی نقطه جمع قبیح است یعنی روایت است از صفوان شتردار که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ای صفوان
خریداری کن برای من شتری نر را و فراگیر او را به شکل چه بدتر که آن درازتر شتر است باعتبار عمر پس خریدم
برای او شتری نر را بهشتاد درهم پس آوردم نزد او آنرا و در حدیث دیگر از صفوان اینست که امام گفت که
خریداری کن برای من سیاهان بدشکل را چه بدرستی که آنها درازتر شتر است باعتبار عمر نهم اصل
عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم وعن ابیه میمون قال خرجنا مع ابی جعفر علیه السلم الی ارض
بطیبة ومعه عمرو بن دینار واناس من اصحابه فاقمنا بطیبة ما شاء الله ثم رکب ابو جعفر

علیه السلم

علیه السلم علی جمل صعب فقال له عمرو بن دینار ما اصعب بعیرک فقال وما علمت ان رسول الله
صلی الله علیه واله قال ان علی ذروة کل بعیر شیطانا فامتهنوها وذللوها واذکروا اسم الله
علیها فانما یحمل الله ثم دخل مکة ودخلنا معه بغیر احرام شرح ضمیر قال راجع بکل واحد از امام
جعفر صادق علیه السلم و میمون است الطیبة بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بیرون حرم مکه
عمرو بن دینار تابعی که یکی از فقهاء ضمیر اصحابه راجع بامام و راجع بعمرو میتواند بود اناس بضم همزه و تخفیف نون اولی
بی نقطه است رکب از باب علم است الصعب بفتح صاد بی نقطه و سکون عین بی نقطه و باء یک نقطه ستور ناهموار
وان ضد ذلول است ما اصعب فعل تعجب است بعیرک منصوب است همزه در او ما علمت برای استفهام توبیخی است
و واو برای عطف بر مقدر است و مراد تجهیل مخاطب در اظهر ظواهر بعد از تجهیل او و غیر آنست و استشهاد باعتبار
امر در فامتهنوها وذللوها است که بیان شد در شرح حدیث سوم این باب بغیر احرام اشارتست باینکه
بحدی نرسیده بود که شرط وجوب یا استحباب احداث احرام باشد که گذشت در کتاب الحج در حدیث یازدهم باب
من جاوز میقات ارضه بغیر احرام او دخل مکة بغیر احرام که باب هفتاد و هشتم است و در بعضی احادیث
باب المتمتع تعرض له الحاجة خارجا من مکة بعد احلاله که باب صد و چهل و ششم است یعنی روایت است از عبد الله بن
میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم و از پدرش میمون هر کدام گفت که از مکه بیرون رفتیم با امام محمد باقر علیه السلم
سوی زمینی در بیرون حرم و با او بود عمرو بن دینار و مردمانی از یاران او پس درنگ کردیم در بیرون حرم
چندانکه خواست الله و سوار شد امام محمد باقر علیه السلم بر شتر ناهموار پس گفت او را عمرو بن دینار از روی طعن
که چند ناهموار است شتر تو پس امام گفت که آیا این را ندانستی که رسول الله صلی الله علیه واله گفت بدرستی که بر
بر بالای سر هر شتری شیطانی است پس کار فرمایید آنرا و فرمانبردار کنید آنرا و مذکور کنید نام الله را بر آن چه بدرستی که
جز این نیست که بار میبرد الله تعالی بعد از آن امام داخل شد مکه را و داخل شدیم با او بی احرامی دهم اصل
عن ابی یعفور عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول ایاکم والابل الحمر فانها اقصر الابل اعمارا
شرح روایت است از عبد الله بن ابی یعفور از امام محمد باقر علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که دور دارید
از یکدیگر خود را و شتران سرخ موی را چه بدرستی که آنها کوتاه‌ترین شتر است باعتبار عمرها یازدهم اصل عن عبد الله
بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان الله عز وجل اختار من کل شیء شیئا اختار من الابل
الناقة ومن الغنم الضائنة شرح غنم قدر مشترک میان بز و میش است ضائنة بضاد با نقطه
والف و کسر همزه و نون میش ماده است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که بدرستی که الله عز وجل گزین کرد از هر چیزی چیزی را گزین کرد از شتران شتر ماده را و از گوسفندان
میش ماده را باب بیست و هشتم اصل باب الغنم شرح این باب بیان گوسفند نسبت در این باب

نه حدیثست اول اصل عن اسحق بن جعفر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم یا بنی اتخذ الابل الغنم ولا تتخذ
النعم الابل شرح روایتست از اسحق بن محمد جعفر کوفی که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که ای پسر کم فرا گیر
گوسفند از اخواه بز و خواه میش فرا مگیر شتر از ا دوم اصل عن عمر بن ابان عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله نعم المال الشاة شرح روایتست از عمر بن ابان از امام جعفر صادق علیه السلم
کوفی که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خوب مالیست گوسفند سوم اصل عن عبد الله بن سنان عن
ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله نظفوا مرابضها وامسحوا رعامها
شرح نظفوا بنون وظاء بانقط و فاء صیغه امر باب تفعیلست المرابض بفتح میم و راء بینقط
و کسر باء یکنقطه و ضاد بانقط جمع مربض بفتح میم و کسر باء خوابگاههای گوسفندان الرعام بضم مهمله
بینقطه راء بینقط و عین بینقط و باء یکنقطه آب بینی گوسفندان و چهارپایان که روان شده باشد یعنی روایتست
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که پاکیزه کنید خوابگاههای
گوسفندان و برطرف کنید آب بینی گوسفند از ا چهارم اصل وبهذا الاسناد عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا اتخذ اهل بیت شاة اتاهم الله برزقها وزاد فی ارزاقهم وارتحل
عنهم الفقر مرحلة فان اتخذوا شاتین اتاهم الله بارزاقها وزاد فی ارزاقهم
وارتحل عنهم الفقر مرحلتین وان اتخذوا ثلثا اتاهم الله بارزاقهم وارتحل عنهم
الفقر راسا شرح اتاهم از باب ضربست یا برای تعدیه است اتاهم الله بارزاقهم مشتمل بر اقتصار است
بنابر ظهور مراد که اتاهم الله بارزاقها وزاد فی ارزاقهم یعنی و باین سند حدیث سابق روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که چون فرا گیرند و نگاه دارند خانه وارده گوسفند یا داد ایشان را الله روزی
آن گوسفند و زیاد کرد در روزیهاء آن خانه وار ده و کوچ کرد از ایشان نیازمندی یک کوچ وار
پس اگر نگاه داشتند دو گوسفند را داد ایشان را الله روزیهای آن دو و زیاد کرد در روزیهاء آن
خانه وار ده و کوچ کرد از ایشان نیازمندی دو کوچ وار و اگر نگاه داشتند سه گوسفند را داد الله
ایشان را روزیهاء ایشان و کوچ کرد از ایشان نیازمندی بالکلیه پنجم اصل عن محمد بن عجلان قال
سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ما من اهل بیت یکون عندهم شاة لبون الا قدسوا کل یوم
مرتین قلت وکیف یقال لهم قال یقال لهم بورکتم بورکتم شرح لبون بفتح لام وتخفیف
باء یکنقطه مرفوع وصفت شاة است قدسوا بقاف و دال بینقط و سین بینقط بصیغه مجهول از باب تفعیل
التقدیس تطهیر و مراد اینجا بی عیب شمردنست بورکتم جمله خبریه دعائیه میتواند بود و دو بار
باعتبار آنست که گوسفند در هر روز دو بار دوشیده میشود یعنی روایتست از محمد بن عجلان

بفتح عین وسکون

بسم الله الرحمن الرحیم

بفتح عین وسکون جیم گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که نیست هیچ خانه واره که باشند نزد ایشان
گوسفندی شیردار مگر آنکه بی عیب شمرده شدند در هر روزی دو بار گفتم و چگونه گفته میشود ایشان را
امام گفت که گفته میشود ایشان را برکت داده شدید ششم اصل عن محمد بن مارد قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول ما من مومن یکون فی منزله عنز حلوب الا قدس اهل ذلک المنزل
وبورک علیهم فان کانتا اثنتین قدسوا وبورک علیهم مرتین فی کل یوم مرتین قال فقال
بعض اصحابنا وکیف یقدسون قال یقف علیهم ملک فی کل صباح فیقول لهم قدستم و
بورک علیکم وطبتم وطاب ادامکم قال قلت وما معنی قدستم قال طهرتم
شرح العنز بفتح عین بینقط وسکون نون وزای بانقط ماده بز حلوب بفتح حاء بینقط و تخفیف لام
مضمومه وسکون واو و باء یکنقطه فعول بمعنی مفعولست بمعنی دوشیده شده و آن در گوسفند و شیرش مستعمل
میشود و بنابر اول مرفوع وصفت عنز است و بنابر دوم مجرور و مضاف الیه است قدس بصیغه مجهول باب
تفعیلست منافاتی نیست میان وحدت تقدیس اینجا و تعدد در حدیث سابق زیرا که میتواند بود که تقدیس
و تبریکی هر یک راجع بشود بز و تقدیس یا نگاه داشتن عنز افضل از نگاه داشتن ضائنه باشند و احتمال دوم
مناسب ظاهر حدیث یازدهم باب سابق نیست ادام بکسر همزه و تخفیف دال بینقط است یعنی روایتست از
محمد بن مارد بکسر راء بینقط و دال بینقط گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست هیچ مومن
که باشد در منزل او ماده بزی که دوشیده شده مگر آنکه تقدیس کرده شدند اهل آن منزل و برکت کرده
شد بر ایشان پس اگر باشند دو ماده بز تقدیس کرده شدند و برکت کرده بر ایشان در هر روزی دو بار راوی گفت
که پس گفت بعض یاران ما که چگونه تقدیس کرده شده میشوند امام گفت که می ایستد بر سر ایشان فرشته و در هر
صباحی پس میگوید ایشان را که تقدیس کرده شدید و برکت کرده شدید شما و پاکیزه شدید و پاکیزه شد نانخورش شما
راوی گفت که گفتم که و چیست معنی تقدیس کرده شدید گفت که پاک کرده شدید از عیب هفتم اصل
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لعمته ما یمنعک ان تتخذی فی بیتک برکة
قالت یا رسول الله ما البرکة قال شاة تحلب فانه من کان فی داره شاة تحلب او نعجة او بقرة
تحلب فبرکات کلهن شرح مدح داشتن غنم و بقر گذشت در کتاب المعیشة در حدیث ششم باب فضل الزراعة که
باب صد و بیست و چهارمست یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که رسول الله صلی الله علیه واله عمه خود را
صفیه را که چه مانع میشود ترا از اینکه نگاه داری در خانه تو برکتی را گفت که ای رسول الله چیست برکت گفت که گوسفند
که دوشیده شود چه بدرستی که شان اینست که هر که باشد در سرای او میشی که دوشیده شود یا ماده بزی یا ماده گاوی
که دوشیده شود پس برکتها ست همگی اینها برای او هشتم اصل عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلم قال دخل

رسول الله صلی الله علیه وآله علی ام سلمة فقال لها ما لی لا اری فی بیتک البرکة قالت بلی والله
والحمد لله ان البرکة لفی بیتی فقال ان الله عز وجل انزل ثلث برکات الماء والنار والشاة
شرح الماء ودو نظیرش مرفوع ومنصوب میتوانند بود والنار اشارتست بامثال آیة سورة واقعه نحن
جعلناها تذکرة ومتاعا للمقوین پس هر خانه که در آن نان و مانند آن پخته شود بی برکت نیست یعنی روایتست
از ابو الجارود بجیم وضم را بی نقطه ودال بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه وآله بر ام سلمه
پس گفت او را که چیست مرا که نمی بینم در خانه تو برکت را گفت بلی هست وسپاس الله راست بدرستی که برکت هر آینه در خانه برکت ۳
من است پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که بدرستی که الله عز وجل فرو فرستاد بقضا و قدر خود سه برکت را آنها
آب و آتش و گوسفند است نهم اصل عن سلیمان الجعفری رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام قال ما من اهل
بیت تروح علیهم ثلثون شاة الا لم تزل الملائکة تحرسهم حتی یصبحوا شرح تروح برای بی نقطه و واو
حای بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است الرواح بفتح را برگشتن سوی منزل در آخر روز الا بکسر
همزه وتشدید لام است تحرسهم بحای بی نقطه ورای بی نقطه وسین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب
نصر است یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است بالا برد سند حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیست هیچ خانواده که در آخر روز وارد شود بر ایشان سی گوسفند مگر آنکه پیوسته پاسبانی میکنند
ایشان را فرشتگان تا آنکه بصباح رسند باب بیست و ششم در باب سمة المواشی السمة بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم
مصدر معتل الفاء واوی باب ضربست نشان کردن بداغ المواشی جمع ماشیه شتران و گوسفندان و مانند آنها از
چرندگان یعنی این بابیست در داغ کردن چرندگان در این باب دو حدیث است اول اصل عن یونس بن یعقوب
قال قلت لابی عبدالله علیه السلام اسم الغنم فی وجوهها فقال سمها فی آذانها شرح اسم بفتح همزه وکسر سین بی نقطه
وتخفیف میم مضمومه بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب بتقدیر استفهام است سمها بکسر سین بی نقطه وسکون
میم بصیغه امر است آذانها بهمزه و الف است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا
داغ کنم گوسفندان را در رویهای آنها گفت که داغ کن آنها را در گوشهای آنها دوم اصل عن عبدالله بن سنان
قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن سمة المواشی فقال لا بأس بها الا فی الوجوه شرح روایتست از عبدالله بن
سنان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از داغ کردن چرندگان گفت که نیست پروایی با آن مگر در رویهای آنها
باب هفتم اصل باب الحمام شرح حمام بفتح حای بی نقطه وتخفیف میم جمع حمامه است و در مثل این جمع تذکیر
وتانیث جایز است یعنی این بابیست در باب کبوتر است در این باب نوزده حدیث است اول اصل عن معویة بن وهب قال
الحمام من طیور الانبیاء شرح روایتست از معویة بن وهب بفتح واو وسکون ها و بای یک نقطه که راوی امام جعفر صادق
وامام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که کبوتران از جمله مرغان پیغمبرانند دوم اصل عن عبدالاعلی مولی آل سام قال

سمعت

سمعت ابا عبدالله علیه السلام قال ان اصل حمام الحرم بقیة حمام کانت یقول ان اول حمام کان بمکة حمام کان
لاسمعیل علیه السلام شرح روایتست از عبد الاعلی ملازم آل سام گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که اول
کبوترانی که بودند در مکه کبوترانیست که بودند برای اسمعیل علیه السلام سوم اصل عن حفص بن البختری عن ابی عبدالله
علیه السلام قال ان اصل حمام الحرم بقیة حمام کانت لاسمعیل بن ابرهیم صلی الله علیهما اتخذها کان
یأنس بها وقال ابو عبدالله علیه السلام یستحب ان تتخذ طیرا مقصوصا تأنس به مخافة الهوام
شرح حفص بفتح حای بی نقطه وسکون فا و صاد بی نقطه است بختری بفتح بای یک نقطه وسکون خای با نقطه وفتح تای
دو نقطه در بالا وکسر رای بی نقطه وتشدید یاست البقیه بفتح بای یک نقطه وکسر قاف وتشدید یای دو نقطه در پایین
باقیمانده و مراد اینجا عبارتست از مرغانی که پرواز نکنند بسبب بریدن پرها مانند آن یأنس بهمزه ونون وسین
بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر وعلم وحسن است یستحب بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال است تتخذ
بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است طیر بفتح تا و طای بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین جمع طایر است
و اینجا عبارتست از کبوتران المقصوص بقاف و دو صاد بی نقطه پر بریده تأنس بصیغه مخاطبست مخافه مصدر میمی و
مفعول له است الهوام بفتح ها و تشدید میم است جمع هامه بتشدید میم اندوه رسانندگان و جانورانی که در خانها
بهم میرسد مثل عقرب یعنی روایتست از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که اصل کبوتران حرم مکه پر
بریدگان کبوترانیست که بودند برای اسمعیل بن ابراهیم صلی الله علیهما فرا گرفته بود آنها را بود که انس میگرفت با آنها
و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مستحب است اینکه فرا گیری کبوترانی پر بریده را که انس گیری با آنها از ترس آزار رسانندگان
چهارم اصل عن ابی خدیجة قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول هذه الحمام حمام الحرم هی من نسل حمام
اسمعیل بن ابرهیم التی کانت له شرح روایتست از ابو خدیجه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که این کبوترانی که کبوتران حرم اند آنها از نسل کبوتران اسمعیل بن ابراهیم اند که بودند برای او پنجم اصل عن ابی جعفر
عن ابی عبدالله علیه السلام قال لیس من بیت فیه حمام الا لم یصب اهل ذلک البیت آفة من الجن ان سفهاء
الجن یعبثون فی البیت فیعبثون بالحمام ویدعون الانسان شرح یعبثون بعین بی نقطه وبای یک نقطه
وثای سه نقطه از باب علم است العبث بفتح عین وفتح با بازی کردن یدعون بفتح دال بی نقطه وضم عین بی نقطه است
یعنی روایتست از ابو خدیجه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست هیچ خانه که در آنست کبوترانی مگر آنکه برنخورد
اهل آن خانه را آفتی از جانب جن بجهت اینکه بدرستی که سفیهان جن بازی میکنند در خانه پس بازی میکنند
با کبوتران و وا میگذارند آدمی را ششم اصل عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال شکا رجل
الی النبی صلی الله علیه وآله الوحشة فامره ان یتخذ فی بیته زوج حمام شرح روایتست از عبدالله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی سوی نبی صلی الله علیه وآله تنهایی و دلگیری را پس امر کرد او را باینکه فرا گیرد

بسم الله الرحمن الرحيم

در خانه خود جفتی از کبوتران را **هفتم اصل** عن زید الشحام قال ذکرت الحمام عند ابی عبدالله علیه السلم فقال اتخذوها فی منازلکم فانها محبوبة لحقتها دعوة نوح صلی الله علیه وهی آنس شیء فی البیوت **شرح** ذکرت بصیغه مجهول غایبه و معلوم متکلم باب نصر میتواند بود محبوبة بحا بینقطه و دو باء یکنقطه است لحقتها بحا بینقطه و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است و در بعض نسخ بصیغه غایبه است و بر هر تقدیر استیناف بیانی محبوبة است و مراد اینست که نوح علیه السلم در وقت خروج از کشتی دعا کرد برای کبوتران که محبوب خلایق باشد چون خدمتی با یشان فرموده بجا آورد و آنس بهمزه و الف افعل التفضیل است **یعنی** روایت است از زید بیه فروش گفت که مذکور شد نزد کبوتران نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که فرا گیرید انها را در منزلهای شما چه بدرستی که آنها خوش ترند بیان این آنکه لاحق شد انها را دعای نوح صلی الله علیه و انها انس گیرنده ترین چیزند در خانها **هشتم اصل** عن ابی سلمة قال ابو عبدالله علیه السلم الحمام طیر من طیور الانبیاء علیهم السلم التی کانوا یمسکون فی بیوتهم و لیس من بیت فیه حمام الا لم یصب اهل ذلک البیت آفة من الجن ان سفهاء الجن یعبثون فی البیت فیعبثون فی الحمام و یدعون الناس قال ورایت فی بیت ابی عبدالله علیه السلم حماما لابنه اسمعیل علیهما السلم **شرح** روایت است از ابو سلمه بفتح سین بینقطه و تخفیف لام مفتوحه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که کبوتران مرغان اند از جمله مرغان پیغمبران علیهم السلم که بودند که نگاه میداشتند در خانهای خود و نیست هیچ خانه که در آنست کبوترانی مگر آنکه برنخورد اهل آن خانه را آفتی از جانب جن بیان این آنکه بدرستی که سفیهان جن بهرزه میکاوند با کبوتران و وا میگذارند مردمان را راوی گفت که و دیدم در خانه امام جعفر صادق علیه السلم کبوترانی را برای پسرش اسمعیل علیهما السلم **نهم اصل** عن یعقوب بن جعفر قال قال ابو الحسن الاول علیه السلم و نظر الی حمام فی بیته ما من انتقاض ینقض بها الا نفر الله بها من دخل البیت من عزمة اهل الارض **شرح** و نظر جمله حالیه است بتقدیر قد مامن تا آخر مفعول قال است انتقاض بنون و قاف و ضاد با نقطه مصدر باب افتعال بمعنی تکانده شدن است چنانچه در کبوتران بی سببی گاهی میباشد و در نسخ بی تاء وحدت است و ظاهر اینست که تاء وحدت از قلم کاتب افتاده باشد بقرینه ارجاع دو ضمیر مونث با آن و ما موافق ظاهر شرح میکنیم ینقض بصیغه مضارع غایب با قافیه معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بحمام است نفر بنون و فا و راء بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است العزمة بفتح عین بینقطه و فتح زای با نقطه و تخفیف میم جمع عازم بکسر زا جماعتی از جن و انس که بجد قصد آزار مردمان میکنند **یعنی** روایت است از یعقوب بن جعفر گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلم بر حالی که نگاه کرد سوی کبوترانی در خانه او که نیست هیچ تکانده شدنی که کبوتران تکانده شوند با آن مگر آنکه دور میکند الله بآن تکانده شدن کسی را که داخل شد خانه را از جمله قصد بد کنندگان اهل زمین **دهم اصل** عن داود بن فرقد قال کنت جالسا فی بیت ابی عبدالله علیه السلم فنظرت الی الحمام راعبی یهدر هدیرا طویلا فنظر الی

ابو عبدالله

لحقتها

الانساه

ابو عبدالله انتقاضته

ابو عبدالله علیه السلم فقال یا داود اتدری ما یقول هذا الطیر قلت لا والله جعلت فداک قال یدعو علی قتلة الحسین صلوات الله علیه و آله فاتخذوه فی منازلکم **شرح** راعبی براء بینقطه و کسر عین بینقطه و باء یکنقطه نوعی است از کبوتران بسیار بیبای یهدر بدال و راء بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب فعل است الهدیر بفتح هاء و کسر دال بینقطه و سکون یاء و راء بینقطه خواندن کبوتر **یعنی** روایت است از داود بن فرقد بفتح فاء و سکون راء بینقطه و فتح قاف و دال بینقطه گفت که بودم نشسته در خانه امام جعفر صادق علیه السلم پس نظر کردم سوی کبوترانی از راعبی که میخواندند در زمانی دراز پس نگاه کرد سوی من امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که ای داود آیا میدانی که چه میگویند این مرغان گفتم که نه بخدا قسم قربانت شوم گفت که نفرین میکنند بر قاتلان امام حسین صلوات الله علیه پس فرا گیرید در منزلهای شما آنها را **یازدهم اصل** عن یحیی الازرق قال سمعت ابا عبدالله علیه السلم یقول ان حفیف اجنحة الحمام لیطرد الشیاطین **شرح** الازرق بفتح همزه و سکون زای با نقطه و فتح راء بینقطه و قاف است الحفیف بفتح حاء بینقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء دوم مصدر باب نصر آواز حرکت چیزی لیطرد بفتح لام و طاء بینقطه و راء بینقطه و دال بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر مرفوع است یا بکسر لام منصوب است و در بعض نسخ لیطیر بطاء بینقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بینقطه از باب تفعیل باب ضرب است **یعنی** روایت است از یحیی کبود چشم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که آواز بالهای کبوتران هر آینه دفع میکند شیاطین را **دوازدهم اصل** عن سهل بن زیاد رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلم ان الله یدفع بالحمام هدة الدار **شرح** الهده بفتح ها و تشدید دال بینقطه شکستن **یعنی** روایت است از سهل بن زیاد بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که الله دفع میکند بکبوتران شکست سرا را **سیزدهم اصل** عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم قال اتخذوا الحمام الراعبیة فی بیوتکم فانها تلعن قتلة الحسین بن علی علیهما السلم و لعن قاتله **شرح** لعن بصیغه ماضی مجهول باب منع جمله انشائیه است برای نفرین **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که فرا گیرید کبوتران راعبیه را در خانهای شما چه بدرستی که ایشان لعن میکنند قاتلان حسین بن علی را علیهما السلم و لعن قاتله **چهاردهم اصل** عن محمد بن ابی حمزة عن عثمان بن الاصبهانی قال استهدی الی اسمعیل بن ابی عبدالله علیه السلم فاهدیت له طیرا راعبیا فدخل ابو عبدالله علیه السلم فقال اجعلوا هذا الطیر الراعبی معی فی البیت یونسنی قال و قال عثمان دخلت علی ابی عبدالله علیه السلم و بین یدیه حمام یفقس لهن خبزا **شرح** اصبهانی بکسر همزه و سکون صاد بینقطه و فتح باء یکنقطه طیر جمع طایر است و عبارتست از حمام و در آن تذکیر و تانیث جایز است یفت بفا و تشدید تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است **یعنی** روایت است از محمد بن ابی حمزه از عثمان بن اصبهانی گفت که طلب هدیه کرد از من اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم پس هدیه کردم برای او کبوتران راعبی را پس داخل سرا شد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که بگردانید این کبوتران را با من در خانه که انس دهند مرا محمد گفت که و گفت عثمان که داخل شدم بر امام

حکایة از استاذ قدوس

جعفر صادق علیه السلام برحالی که در پیش او بودند کبوترانی که ریزه میکرد برای ایشان نانی را یازدهم اصل

عن عبد الکریم بن صالح قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فرایت علی فراشه ثلث حمامات خضر قد ذرقن علی الفراش فقلت جعلت فداک هولاء الحمام تقذر الفراش فقال لا انه یستحب ان یسکن فی البیت شرح فراش بکسر فا و را بی نقطه و شین با نقطه عبارتست از بساطی که در زمین خانه کسترده میشود مثل قالی و نمد خضر بضم خا با نقطه و سکون ضاد با نقطه و را بی نقطه جمع خضرست ذرقن بذال با نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه ماضی جمع مونث غایبه معلوم باب نصر و ضربست تقذر بقاف و ذال با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و علمست یسکن بصیغه مجهول باب افعالست یعنی روایتست از عبد الکریم بن صالح گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس دیدم بر بساط او سه کبوتر سبز را که بتحقیق سرگین انداخته بودند پس گفتم قربانت شوم این کبوتران پلید میکنند بساط را پس گفت که نه بدرستی که شان اینست که مستحبست که نگاه داشته شوند در خانه شانزدهم اصل

عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان فی منزل رسول الله صلی الله علیه واله زوج حمام احمر شرح احمر مجرور بفتحه و مرفوع میتواند بود یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود در منزل رسول الله صلی الله علیه واله جفتی از کبوتران سرخ هفدهم اصل عن یحیی الازرق قال قال ابو عبد الله علیه السلام حفر امیر المومنین صلوات الله علیه بئرا فرموا فیها فاخبر بذلک فجاء حتی وقف علیها فقال لتکفن او لاسکننها الحمام ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ان حفیف اجنحتها یطرد الشیاطین شرح حفر بحا بی نقطه و فا و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعلست رموا براء بی نقطه و تخفیف میم مفتوحه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام باب ضربست و ضمیر راجع بشیاطینست و مراد اینست که آوازها از آنجاه بیرون می آمد که دلالت میکرد بر اینکه در ان چاه چیزها انداخته میشد بانشدا خبر بصیغه مجهول باب افعالست لتکفن بفتح لام و تشدید فا مضمومه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه جمع مذکر مخاطب معلوم باب نصرست لاسکننها بفتح لام بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از یحیی کبود چشم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کند امیر المومنین صلوات الله علیه ما چاهی را پس شیاطین چیزها انداختند در ان پس خبر داده شد بان امیر المومنین پس آمد تا اینکه ایستاد بر سر آن چاه پس گفت شیاطین را که هر اینه میدارید البته خود را از انداختن چیزی در چاه یا هر اینه ساکن میکنم البته کبوتر را از ان پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که آواز حرکت بالهای کبوتران دفع میکند شیاطین را هیجدهم اصل عن بعض اصحابنا قال ذکر الحمام عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له رجل انه بلغنی ان عمر رای حماما یطیر و رجل تحته یعدو فقال عمر شیطان یعدو تحته شیطان فقال ابو عبد الله علیه السلام ما کان اسمعیل عندکم فقال صدیق فقال ان بقیة حمام الحرم من حمام اسمعیل علیه السلام شرح یعدو بعین بی نقطه و دال بی نقطه و واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست ما استفهامیه است الصدیق بکسر صاد بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مکسوره مبالغه

صادق بغایت راستگو یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت که مذکور شدند کبوتران نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را مردی از مخالفان که بدرستی که شان اینست که رسید بمن اینکه عمر دید کبوترانی را که میپریدند از سر دیواری تا سر دیواری دیگر مثلا و مردی در پایین آنها میدوید پس گفت عمر که شیطانیست که میدود در پایین آن شیطانی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چه بود اسمعیل باعتقاد شما پس گفت که صدیق بود پس امام گفت که بدرستی که باقیمانده کبوتران حرم از نسل کبوتران اسمعیل است مراد اینست که اگر کبوتران شیطان باشند و دونده شیطان میشود اسمعیل انها را نگاه نمیداشت نوزدهم اصل عن ابی بصیر قال سال رجل الرضا علیه السلام عن الزوج من الحمام یفرخ عنده یتزوج الطیر امه وابنته قال لا باس بما کان بین البهایم شرح یفرخ بفا و را بی نقطه و خای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیلست یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسید مردی امام علیه السلام را از جفتی از جمله کبوتران که بچه میکنند نزد او جفت خود میکنند مرغ مادرش را و دخترش را امام گفت که نیست پروائی با آنچه صادر شد از حیوانات غیر آدمی باب هشتم اصل باب ارسال الطیر شرح این بابیست در بیان فرستادن مرغان نامه او دو است در این باب حدیث اول اصل عن محمد بن عذافر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الطیر یرسل من البلد البعید الذی لم یره قط فیاتی فقال یا ابن عذافر هو منزل صاحبه من ثلثین فرسخا علی معرفته وحسبه واذا زادت علی ثلثین فرسخا جاءت الی اربابها بارزاقها شرح عذافر بضم عین بی نقطه و تخفیف ذال با نقطه و کسر فا و رای بی نقطه است الحسب بفتح حای بی نقطه و فتح سین بی نقطه و بای یک نقطه زادگی بعظمت نجابتست از جانب پدر و مادر این اشارتست باینکه نامه آوری مخصوص بعض انواع کبوترانست که قوت ادراک و قوت بال دارند و چنان بلند میشوند که از سی فرسخ شهر خود را می بینند و متوجه آن میشوند ضمیر زادت راجع بمسافتست که مفهومست از سابق ضمیر جاءت و اربابها و ارزاقها راجع بطیرست که جمع طایرست و تذکیر و تانیث در ان جایز است و باء در بارزاقها برای سببیتست و مراد اینست که اگر نصیبی از روزیها انها در خانهای صاحبان آنها مانده می آیند و اگر بریده شده نمی آیند چون معرفتی ندارند و آمدن آنها اتفاقی است بدانکه میتواند بود که این حد باعتبار کبوتران نامه آور آن مکان یا آن زمان باشد پس اگر کبوترانی از زیاده بر سی فرسخ دانسته آیند منافات با آن ندارد یعنی روایتست از محمد بن عذافر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرغان که فرستاده میشوند از شهر دوری که ندیده آن شهر را هرگز پس می آید بشهر خود پس امام گفت که ای پسر عذافر آن می آید بمنزل صاحبش از سی فرسخ بخط مستقیم بنابر شناخت آن و زادگی آن و چون مسافت زیاده شد بر سی فرسخ بخط مستقیم که می آیند سوی صاحبان انها بوسیله روزیهای آنها دوم اصل عن سهل بن زیاد رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما اتی من ثلثین فرسخا فالهدایة وما کان اکثر من ذلک فالاکل شرح ما موصوله و مبتداست و متضمن معنی شرطست و عبارتست از کبوتر نامه آور فالهدایة مرفوع و مبتداست و خبرش محذوفست تقدیر انست به

این جمله خبر مبتدای اول است و مراد اینست که راهنمای الله تعالی آن کبوتر را باعث آمدن آن شده و آمدنش اتفاقی نیست ما در دوم نیز موصوله و عبارة از کبوتر است اکثر بتقدیر علی اکثر است فالاکل بتقدیر فالاکل الّتی به است الاکل بضم همزه و سکون و ضم کاف روزی و بفتح همزه و سکون کاف خوردن و هر دو اینجا مناسب است روایت از سهل بن زیاد بالا بر دو سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر کبوتری که آید از سی فرسخ پس راه نمودن الله تعالی آنرا آورد پس و هر کبوتر که باشد بر مسافت زیاد از سی فرسخ و آید پس خوراک آن کبوتر آورد پس سوم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الطیر یجیٔ من المکان البعید فقال انّما یجیٔ الی رزقه شرح روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مرغ نامه آور می آید از جای دور پس گفت که جز این نیست که می آید سوی روزی خود چهارم اصل عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت الحمام یرسلن من المواضع البعیدة فیاتین و یرسلن من المکان البعید فلا یاتین فقال اذا انقطع اکله فلا یاتی شرح روایت از حریز از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم که کبوتران کاهی فرستاده میشوند از جاهای دور پس می آیند و کاهی فرستاده میشوند از جای نزدیک پس نمی آیند پس امام گفت که چون بریده شده باشد روزی آن از خانه صاحبش پس نمی آید باب نهم اصل باب الدیک شرح دیک بکسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است یعنی این باب بیان خروس است در این باب شش حدیث است اول اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الدیک الافرق الابیض یحرس دویرة اهله و سبع دویرات حوله شرح روایت از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خروس که دو تاجه باشد سفید با پاسبانی میکند سرای اهل خود را و هفت سرای دور خود را مراد اینست که از هر طرف تا هفت سرای محفوظ ماند به برکة آن خروس دوم اصل عن محمد بن مخلد الاهوازی عن ابی عبد الله علیه السلم قال الدیک الابیض الافرق یحرس دویرته و سبع دویرات حوله و لنفضة من حمامة منمّرة افضل من سبع دیوک بیض فرق شرح مخلد بضم میم و فتح خاء با نقطه و تشدید لام مفتوحه در اول بی نقطه است یا بفتح میم و سکون خاء و فتح لام است و لنفضة بفتح لام و فتح نون و سکون فاء و ضاد با نقطه و تاء و حدیث است و مراد انتفاضه است که بیان شد در شرح حدیث نهم باب الحمام که باب هفتم است المنمرة بنون و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل یا باب افعال یعنی جانوری که لکه دار مخلوق شده باشد مثل اینکه سفید باشد و لکهای سیاه داشته باشد بیض بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه جمع ابیض است فرق بضم فاء و سکون راء بی نقطه و قاف جمع افرق است یعنی روایت از محمد بن مخلد اهوازی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خروس سفید دو تاجه محافظت میکند سرای خود را و هفت سرای دیگر را در دور خود و تکان دادن یک کبوتر خوش نقش از کبوتری که لکها داشته باشد بهتر است از هفت خروس سفید دو تاجه

سیوم اصل

لو زقه

سوم اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن یعقوب بن جعفر بن ابرهیم الجعفری قال ذکر عند ابی الحسن علیه السلم حسن الطاووس فقال لا یزیدک علی حسن الدیک الابیض بشیٔ قال و سمعته یقول الدیک احسن صوتا من الطاوس و هو اعظم برکة ینبهک فی مواقیت الصلوة و انما یدعو الطاوس بالویل لخطیئته التی ابتلی بها شرح لا یزید بکسر زاء با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب ضرب است و فاعلش ضمیر مستتر راجع بطاووس است و بنا بر بعض نسخ که نفی بجای نهی است فاعلش ظاهر است ویل بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین عبارت است از مرگ ناگهان و دعا بویل عبارت است از گفتن یا ویل برای زانی مثلا الخطیئة بباء حرف جر و فتح خاء با نقطه و کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح همزه و تاء تانیث و ضمیر راجع بطاووس است ابتلی بضم همزه و سکون باء یک نقطه و ضم تاء دو نقطه در بالا و کسر لام و فتح یاء بر صیغه ماضی مجهول باب افتعال است و مراد ابتلای او بجنس است زیرا که استخاص ممسوخ و نسل ایشان باقی نمانده و مسخ طاووس بزنا گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث شانزدهم باب جامع فی الدواب التی لا یوکل لحمها که باب دوم است یعنی روایت از احمد بن محمد خالد از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیار است گفت که مذکور شد نزد امام موسی کاظم علیه السلم خوشنمائی طاووس پس امام گفت که زیاد نمیکند ترا بر خوشنمائی خروس سفید بچیزی از تفاوت در خوشنمائی راوی گفت که شنیدم از امام میگفت که خروس خوش آوازتر است از طاوس و خروس بزرگ برکت تر است بیدار و خبردار میکند ترا در اوقات نماز جز این نیست که طاووس یا ویل میگوید بسبب معصیت او که مبتلا شده بآن چهارم اصل عنه عن بعض اصحابه رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم الدیک الابیض صدیقی و صدیق کل مومن شرح صدیق بفتح صاد بی نقطه و کسر دال بی نقطه بمعنی دوست است و اینجا عبارت از محبوب است یعنی روایت از احمد از بعض یارانش بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که خروس سفید دوست من و دوست هر مومن است پنجم اصل عن ابی شعیب المحاملی عن ابی الحسن علیه السلم قال فی الدیک خمس خصال من خصال الانبیاء السخاء و القناعة و المعرفة باوقات الصلوة و کثرة الطروقة و الغیرة شرح اسم ابو شعیب صالح بن خالد است محاملی بفتح میم اول و حاء بی نقطه و کسر میم دوم بمعنی کجاوه فروش است یا بمعنی ساکن طاق المحامل در کوفه است السخا و نظایرش مرفوع است و این اشارت است باینکه خروس چون دانه یابد بماکیان میدهد پس خود قناعت میکند بکمتر از خوراک ماکیان الطروقة بفتح طاء بی نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و قاف بصیغه فعوله بمعنی مفعول و منکوحه یعنی روایت از ابو شعیب محاملی از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که در خروس پنج خصلت است از خصلتهای پیغمبران اول بخشش دوم قناعت و سوم شناختن اوقات نماز چهارم بسیاری منکوحه و پنجم غیرت ششم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم

النخاع

قال قال امیر المومنین صلی الله علیه و آله صِیاحُ الدِّیَکِ صَلوتُهُ وَضَرْبُهُ بِجَنَاحَیهِ رُکُوعُهُ وَسُجُودُهُ
شرح صیاح بکسر صاد بی نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین و الف و حای بی نقطه است روایتست از عبد الله
ابن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المومنین صلی الله علیه و آله که آواز خروس بجای نماز
اَنَست و مکرر زدن آن بر و بال خود در رکوع اَنَست و سجود انست باب دهم باب الورشان شرح
الورشان بفتح واو و تخفیف رای مفتوحه و شین با نقطه و الف و نون مرغی که بشکل کبوتر است و کوچکتر از کبوتر است
مانند فاخته فرق آنست که فاخته طوق دارد و آن ندارد و از کبوتر کوهی گویند و بکسر واو و سکون
راجمع است یعنی این باب بیان کبوتر کوهی است درین باب سه حدیث اول اصل عن ابی بکر الحضرمی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اتخذ فی بیته طیرا فلیتخذه ورشانا فانه اکثر شیء ذکرا لله عز و جل
واکثر تسبیحا و هو طیر یحبنا اهل البیت شرح روایتست از ابو بکر حضرمی بفتح حای بی نقطه و سکون ضاد با نقطه
و فتح رای بی نقطه و تخفیف میم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر کس فرا گرفت در خانه خود مرغی پس باید که فرا گیرد
ورشان را چه بدرستی که آن بیشتر چیزیست باعتبار ذکر برای الله عز و جل و بیشتر است باعتبار تسبیح و آن مرغیست
که دوست میدارد ما خانواده رسول را صلی الله علیهم دوم اصل عن عثمن بن الاصبهانی الاصفهانی
قال استهدانی اسمعیل بن ابی عبد الله علیه السلم طیرا من طیور العراق فاهدیت له ورشانا فدخل
ابو عبد الله علیه السلم فراه فقال ان الورشان یقول بورکتم بورکتم فامسکوه شرح روایت
از عثمان اصبهانی گفت که طلب هدیه کرد از اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم مرغی را از مرغان عراق پس بهدیه
بردم برای او ورشانی را پس داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم پس دید آنرا پس گفت که بدرستی که ورشان میگوید
که برکت داده شوید برکت داده شوید پس نگاه دارید آنرا در خانهای خود سوم اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلم انه نهی ابنه اسمعیل عن اتخاذ الفاختة و قال ان کنت لابد متخذا فاتخذ
ورشانا فانه کثیر الذکر لله عز و جل شرح فاخته بفتح فا و کسر خای با نقطه و تای دو نقطه در بالا طوق
دار است و آن و ورشان دو نوع از یکجنس است و درین کلام دو احتمالست اول اینکه مراد اتخاذ ورشان
بدل فاخته باشد دوم اینکه مراد اتخاذ ورشان با فاخته باشد برای جبر نقصان آن یعنی روایتست از ابو بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او نهی کرد پسرش اسمعیل را از فرا گرفتن فاخته و گفت که اگر باشی ناچار
فرا گیرنده این جنس پس فرا گیر ورشان را چه بدرستی که آن بسیار ذکر است برای الله عز و جل باب یازدهم
اصل باب الفاخته و الصلصل شرح صلصل بضم دو صاد بی نقطه و سکون لام اول و تخفیف
لام دوم نوعی از فاخته است یعنی این باب بیان فاخته است و صلصل است درین باب سه حدیث
اول اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کانت فی دار ابی جعفر علیه السلم فاختة فسمعها

یوما

کرا آیام

یوما و هی تصیح فقال لهم اتدرون ما تقول هذه الفاختة فقالوا لا قال تقول فقدتکم فقدتکم
ثم قال لنفقدنها قبل ان تفقدنا ثم امر بها فذبحت شرح الفقد بفتح فا و سکون قاف و دال بی نقطه مصدر
باب ضرب نایاب دیدن چیزی را یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود در سرای امام محمد باقر علیه السلم
فاخته پس شنید از آن در روزی بر حالی که آواز میکرد پس گفت اهل سرا را آیا میدانید که چه میگوید این فاخته پس گفتند که نه
گفت که میگوید که نایاب ببینم شما را نایاب ببینم شما را بعد از آن امام گفت که هر آینه نایاب می بینیم البته آنرا پیش از آنکه نایاب
ببیند ما را بعد از آن امر کرد بآن فاخته پس ذبح کرده شد دوم اصل عن عثمن بن الاصبهانی قال اهدیت
لاسمعیل بن ابی عبد الله علیه السلم صُلْصُلًا فدخل ابو عبد الله علیه السلم فلما راه قال هذا الطیر المشوم اخرجوه
فانه یقول فقدتکم فافقدوه قبل ان یفقدکم شرح الطیر صفت هذا و خبر مبتدا مشوم خبر دوم المشوم بفتح
میم و سکون شین با نقطه و ضم همزه و سکون واو و گاهی نقل حرکت همزه بما قبل میشود و همزه ساقط میشود نامبارک
یعنی روایتست از عثمان بن اصبهانی گفت که هدیه کردم برای اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم صلصلی را پس داخل شد
امام جعفر صادق علیه السلم پس وقتی که دید آنرا گفت که این مرغ نامبارک است بیرون کنید آنرا چه بدرستی که آن میگوید
که نایاب ببینم شما را پس نایاب ببینید آنرا پیش از آنکه نایاب ببیند شما را درین باب سوم اصل عن ابی بصیر قال دخلت
علی ابی عبد الله علیه السلم فقال لی یا ابا محمد اذهب بنا الی اسمعیل نعوده و کان شاکیا فقمنا و دخلنا علی
اسمعیل فاذا فی منزله فاختة فی قفص تصیح فقال له ابو عبد الله علیه السلم یا بنی ما یدعوک الی امساک هذه
الفاختة او ما علمت انها مشومة او ما تدری ما تقول قال اسمعیل لا قال انما تدعو علی
اربابها تقول فقدتکم فقدتکم فاخرجوها شرح روایتست از ابو بصیر گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم
پس گفت مرا که ای ابو محمد بیا ما سوی اسمعیل بر حالی که بیمار پرسی کنیم او را و بود بیمار پس برخاستیم و داخل شدیم بر
اسمعیل پس ناگاه در منزل او فاخته بود در قفسی آواز میکرد پس گفت اسمعیل را امام جعفر صادق علیه السلم که ای پسرکم چه چیز
میخواند ترا سوی نگاه داشتن این فاخته آیا ندانستی که آن نامبارک است آیا نیز ندانستی که چه میگوید گفت اسمعیل که نه
امام گفت که جز این نیست که نفرین میکند بر صاحبش میگوید که نایاب ببینم شما را نایاب ببینم شما را پس بیرون کنید آنرا
باب دوازدهم اصل باب الکلب این باب بیان سگ است درین باب دوازده حدیث اول اصل عن الحلبی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال یکره ان یکون فی دار الرجل المسلم الکلب شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که مکروه و ناخوش است اینکه باشد در سرای مرد مسلمان سگ دوم اصل عن زراره عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ما من احد یتخذ کلبا الا نقص فی کل یوم من عمل صاحبه قیراط شرح صاحبه از قبیل
وضع ظاهر در موضع مضمر است زیرا که این جمله حالیه است بتقدیر قد و از قبیل مستثنی مفرغ است پس عاید سوی
احد میخواهد صاحب قاموس گفته که القیراط و القراط بکسرهما تختلف وزنه بحسب البلاد فبمکة ربع سدس دینار

وبالعراق نصف عشرة وگاهی در غیر آن استعمال میشود چنانکه گذشت در کتاب الجنایز در حدیث چهارم و پنجم باب ثواب من
مشی مع جنازة که باب چهل و سوم است که والقیراط مثل جبل احد شرح روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیست هیچکسی فراگیرد سگی را مگر جائی که بتحقیق که ناقص شد در هر روزی از عمل نیک آنکس که صاحب سگ است
قیراطی سیوم اصل عن سماعة قال سالته عن الکلب یمسك فی الدار قال لا شرح روایت است از سماعه
که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از سگ که آیا نگاه داشته میشود در سرا گفت نه
چهارم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیر المومنین صلی الله علیه واله لا خیر فی الکلاب الا کلب
صید او کلب ماشیة شرح کلب مجرور و منصوب میتواند بود یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که گفت امیر المومنین صلی الله علیه واله که نیست خوبی در سگان مگر سگ شکاری که مشروع باشد و سگ گله
پنجم اصل عن جراح المداینی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمسك کلب الصید فی الدار الا ان یکون بینك
و بینه باب شرح لا تمسك بصیغه نهی و بصیغه نفی مضارع مخاطب باب افعال میتواند بود یعنی روایت است از جراح
مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نگاه مدار سگ شکار را در سرا مگر وقتی که باشد میان تو و میان آن دری که
بسته باشد ششم اصل عن سماعة قال سالته عن کلب الصید یمسك فی الدار قال اذا کان یغلق
دونه الباب فلا باس شرح روایت است از سماعه گفت که پرسیدم امام را از سگ شکاری که آیا نگاه داشته
میشود در سرا گفت که چون باشد که بسته شود پیش آن در که مانع آمدن نزد اهل سرا شود بیمی نیست پروائی هفتم
اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلام قال الکلب الاسود البهیم من الجن شرح مناسب این گذشت
در کتاب الصید در حدیث بیستم باب اول یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که سگ
سیاه یکرنگ از جمله جن است مراد میت که بد خو و غافل کیر است هشتم اصل عن ابی حمزة الثمالی قال کنت
مع ابی عبد الله علیه السلام فیما بین مکة والمدینة اذ التفت عن یساره فاذا کلب اسود بهیم فقال
ما لك قبحك الله ما اشد مسارعتك فاذا هو شبه الطایر فقلت ما هذا جعلت فداك
فقال هذا عثم برید الجن مات هشام الساعة فهو یطیر ینعاه فی کل بلدة شرح ثمالی بفتح
ثا سه نقطه و تخفیف میم منسوب به ثماله پدر طایفه ایست اذ در اذ التفت بذال مکسوره بالتقاء ساکنین است
و در بعض نسخ اذا بفتح ذال و اثبات الف در خط است و بنا بر آن برای مفاجاة است علی الاسم است بمعنی جانب
و تقدیر الی عن است و حذف حرف جر اینجا شایع است برای کراهیت اجتماع صورت دو حرف جر ما برای
استفهام تعجب است قبحك الله بقاف و بای یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل برای تعجب مثل قاتله الله
در مقامی که فعل کسی عجیب از کسی سر زده باشد ما اشد بشین سه نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه بصیغه تعجب مسارعتك
منصوب است شبه بکسر شین سه نقطه و سکون بای یک نقطه و ها مرفوع و مضاف است عثم بفتح عین بی نقطه و ثای فتح ثای

دو نقطه در بالا

ازسمع

دو نقطه در بالا و تخفیف میم است و در اصل شیر نک است و اینجا اسم است و در نسخ بثای سه نقطه است و آن تصحیف مینماید
البرید بفتح بای یک نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه سگ بمعنی خبر رسان هشام بن
عبد الملك از خلفای بنی امیه است و موت او در ششم ربیع الاخر سال صد و بیست و پنجم هجری شده الساعة منصوب است
ینعاه بنون و عین بی نقطه و الف منقلبه از یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بمرجع هو است
و ضمیر بارز راجع بهشام است یعنی روایت از ابو حمزه ثمالی گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام در راهی که
میان مکه و مدینه است وقتی که رو آورد سوی جانب چپ خود پس ناگاه سگی سیاه یکرنگ حاضر بود پس امام گفت سگ را
که چیست ترا زشت کناد ترا الله چه سخت است شتاب رفتن تو پس ناگاه آن سگ مانند مرغ بود پس گفتم که چیست این
فدایت شوم پس گفت این عثم نام دارد پیک جنیان است که در شهرها میباشد مرد هشام درین ساعت پس او میپرد
و خبر مرگ هشام میدهد در هر شهری برای جنیان نهم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله الکلاب من ضعفة الجن فاذا اکل احدکم الطعام وشیء منها بین یدیه فلیطعمه او
لیطرده فان لها انفس سوء شرح من برای تبعیض است ضعفة بفتح ضاد با نقطه و فتح عین بی نقطه و فتح فا
جمع ضعیف است سوء بفتح سین و سکون واو و همزه مجرور و مضاف الیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که سگان از جمله ضعیفان جن اند پس چون خورد یکی از شما طعام را بر حالی که چیزی
از جمله سگان در پیش او باشد پس باید که خوراند آنرا یا باید که دفع کند از آنچه بدتر که انهار است نفسهای بد
بری دهم اصل عن سالم بن ابی سلمة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الکلاب فقال کل اسود
بهیم و کل احمر بهیم و کل ابیض بهیم فذلك خلق من الکلاب من الجن وما کان ابلق فهو مسخ من
الجن والانس شرح خلق بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است من در اول برای تبعیض است و در دوم برای ابتدا است
و ظرف متعلق بخلق است مسخ بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است و من در سوم برای ابتدا است و ظرف متعلق بمسخ است
و مراد میت که بری آن کمتر است یعنی روایت از سالم بن ابی سلمه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام
پرسیده شد از سگان پس گفت که هر سیاه یکرنگ و هر سفید یکرنگ پس آن آفریده شده از جمله سگان از جن
و آنچه باشد دو رنگ پس آن مخلوق شده است از جن و انس یازدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله
علیه السلام ان النبی صلی الله علیه واله رخص لاهل القاصیة فی کلب یتخذونه شرح القاصیة بقاف و الف و کسر
صاد بی نقطه و یای دو نقطه در پایین زمین جدا که دور از آبادانی یا کنار آبادانی یعنی روایت است از سکونی از
امام جعفر صادق علیه السلام آنکه نبی صلی الله علیه واله رخصت داد برای صحرانشینان و مانند ایشان در سگی که فرا گیرند
آنرا دوازدهم اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الکلب السلوقی فقال اذا

کتابخانهٔ آستان قدس

مَسَّتْهُ فَاغْسِلْ یَدَکَ شرح نزدیک باین گذشت در کتاب الطهارة در حدیث دوم باب الکلب یصیب الثوب او الجسد
تا آخر که باب سیزدهم است سلوقی بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف لام مضموم و سکون واو و قاف منسوب است بموضعی که اصل
سگ تازی از آنجا است و گذشت در کتاب الصید در حدیث یازدهم باب اول نعم روایت است از محمد بن مسلم گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سگ تازی که چون دست رسانی آن را پس بشو دست خود را مشهور میان فقها اینست
که اگر دست خشک باشد شستن آن بعنوان استحباب است و اگر تر باشد بعنوان احتیاط است و وجوب است باب سیزدهم
اصل باب التحریش بین البهائم شرح التحریش بحاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و شین سه نقطه مصدر باب تفعیل است شوراندن
یعنی این باب بیان شوراندن میان ستوران است در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی العباس عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن التحریش بین البهائم فقال کلّه یُکرَه الّا الکلب شرح روایت است از ابو العباس فضل بن
عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از شوراندن میان ستوران پس امام گفت که همه آن مکروه است
مگر شوراندن سگ برای شکار دوم اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التحریش بین البهائم فقال
اَکرَهُ ذلِکَ الّا الکلاب شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق اصل تم کتاب الدواجن بحمد الله و حسن توفیقه
وصلی الله علی سیدنا محمد وآله ویتلوه کتاب الوصایا والسلام علی من اتبع الهدی شرح این از الحاقات
کاتبان است یعنی تمام شد کتاب دواجن بحمد الله تعالی و خوبی توفیق او و درود کناد الله تعالی بر مهتر ما محمد و آل او
و لاحق میشود این را کتاب وصایا و سلام بر کسی که تابع شد راه نما را فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی
عفا الله عنه وعن والدیه وعن اسرته من املاء شرح هذا الکتاب المسمی بالصافی شرح الکافی فی یوم الخمیس الثامن
والعشرین من شهر جمادی الآخرة سنة ثمان وسبعین والف هجریة بقزوین المحروسة حامدا مصلیا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام
روان بر محمد و آلش تمام

وقف کتابخانه [illegible]
مکرره
سال ۱۳۴۸ خورشیدی بازبینی شد
بازبینی شد ۱۳۷۱
کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی
بازبینی شد
۱۲۵۲۰

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد